

## مجموعه آثار جلد ۱۱ سال ۱۳۸۶

دکتر سحابی و خاطرات مانده در یاد. دیندار آزاده وطن دوست. سرمایه فروردین ۸۶

پیامدهای احتمالی بازداشت ملوانان انگلیسی - میترا شجاعی، صدای آلمان ۸۶/۱/۱۰

بیانیه موانع برقراری روابط ایران و آمریکا - یادداشت روز-اعتماد ملی ۸۶/۱/۲۷

شورای امنیت در مورد ملوانان یکجانبه بود. اعتماد ۸۶/۱/۱۵

عقل، جهل و قدرت. یادداشت روز ۸۶/۲/۱

تدبیر در بحران هسته ای - اعتماد ملی-ویژه نامه نوروزی بهار ۱۳۸۶

دهکده نوفل لوشاتو و انقلاب ایران. مجله شهروند امروز، شماره ۳ (۳۳) نیمه دوم

اردیبهشت ۱۳۸۶

ترکیه، دموکراتیک، دینی و سکولار باقی خواهد ماند؛ این یک الگوی جدید است. ایلنا

۸۶/۲/۱۷

کشور با پنج بحران سیاسی، اقتصادی، مدیریت، ایدئولوژی و هویت روبرو است. ایلنا

۸۶/۲/۲۲

حضور در دادگاه انقلاب. ۸۶/۲/۳۱

---

پیش شرط برنامه‌های دولت، تحقق حقوق و آزادیهای ملت است - ایسنا - ۸۶/۳/۱

آینده کشور مستقل فلسطین در ابهام: فاجعه در غزه - اعتماد ملی ۸۶/۳/۳

صلح اسرائیل و فلسطین؛ مفهوم ملی - مذهبی - علی نجم سردبیر هفته نامه گیلان برتر-

۱۳۸۶

اشتباهات استراتژیک و اشتباهات تاکتیکی. هم میهن ۸۶/۳/۳

مصر علاقمند به داشتن رابط با ایران نیست. هم میهن ۸۶/۳/۵

آمریکا و عصر آیت الله خمینی- سایت روز ۸۶/۳/۱۴

نگاهی به سیر تحولات شیعیان در لبنان- امام مدارا، هم میهن ۸۶/۳/۱۶

چهلمین سالگرد جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل - یادداشت روز ۸۶/۳/۱۶

دین و دموکراسی در ترکیه: عبور از یک بحران. هم میهن ۱۳۸۶/۳/۱۹

در باره جنبش دانشجویی- آری- انجمن اسلامی دانشجویان بین پتک و سندان- مجله

متن ۱۳۸۶/۳/۲۰

پیامد ارزیابی های نادرست - وزنامه شرق ۲۰ خرداد ۱۳۸۶

معیار دوستی و ارتباط با کشور ها- ایلنا ۲۴ خرداد ۸۶

زندان و شکنجه - یادداشت روز شرق ۸۶/۳/۲۷

ارتباط بر اساس منافع- شرق ۸۶/۳/۲۷

درباره مسایل قومیت ها، عرب ها و همسایه ها- یوسف بنی طرف دوشنبه، ۲۸ خرداد ۱۳۸۶

دکتر مصطفی چمران ، مرد ایمان و اخلاص در عمل - خرداد ۱۳۸۶

فراز و فرود سیاست خارجی ایران- مجله رونا- خرداد و تیر ماه ۱۳۸۶

۳۰ سال قانونگذاری - قانون گریزی در کشور نهادینه شده است؛ هر کس در کشور خود را قانون می پندارند- ایلنا خرداد ۸۶

یاد خدا و سلامتی روان - خرداد ۱۳۸۶

یا پیروز می شویم یا رسوا می کنیم - شرق ۱۳۸۶/۳/۳۱

گفتگو و تفاهم - تیر ۱۳۸۶

حق مردم ایران برای صلح و دموکراسی - کانون مدافعان حقوق بشر- ۸۶/۴/۴

نباید برای گرفتن هر حقی از صلح محروم شویم- شرق ۸۶/۴/۵

طرح مسائل تنش زا خیانت به منافع ملی است - نوروز ۸۶/۴/۲۵

قیام سی تیر - ریشه ها و درس ها - ابراهیم یزدی - اعتماد ملی ۸۶/۴/۳۰

ایران در معرض انقلاب مخملی قرار ندارد - پروین بختیارنژاد اعتماد- ۸۶/۴/۳۰

پیش نیاز دموکراسی پذیرش تکثرگرایی است - جامعه غیرقابل پیش بینی- عصر ایران ۸۶/۴/۳۱

معیارهای انتخابات آزاد و منصفانه - یادداشت روز شرق ۸۶/۵/۵

نامه به رجب طیب اردوغان دبیرکل حزب عدالت و توسعه- ترکیه ۸۶/۰۵/۰۷ برابر با ۲۹ جولای ۲۰۰۷

چرا ماندم ، ماندم برای اصلاح -اگر من و شما هم برویم.. یادداشت روز، شرق ۸۶/۵/۱۳

دعوت موسسه گفتگوی ادیان - ۱۵ مرداد ماه ۱۳۸۶

در باره جنبش مشروطه خواهی ایران - میزگرد مجله ایران مهر ۱۶ مرداد ۱۳۸۶

دعوت نامه بنياد شهيد احمدشاه مسعود - ۲۰ اسد (مرداد) ۱۳۸۶

متن سخنراني در جلسه افتتاحيه مراسم كنگره بين المللي ششمين سالگرد شهادت احمد شاه مسعود. كابل ۱۳۸۶/۵/۱۷

احمد شاه مسعود يك روشنفكر ديني بود - سرمايه ۸۶/۵/۱۸

شوراي نگهبان و انتخابات - يادداشت روز ۸۶/۵/۱۹

جبهه دموكراسي و حقوق بشر - روز آنلاين ۸/۶/۳ / ۶

دوستي ايران و افغانستان - يادداشت روز شهريور ۸۶

گزارش سفر هيأتي از نهضت آزادي ايران به افغانستان، جهت شركت در سمينار ششمين سالگرد شهادت احمد شاه مسعود - شهريور ۸۶

تبريك به عبدالله گل - ۸۶/۶/۷

از مسعود تا كرزاي - علي شكوهي ، جام جم سه شنبه ۲۷ شهريور ماه ۱۳۸۶

كودتاي ۲۸ مرداد ۳۲: مي توانيم ببخشيم ، اما نمیتوانيم فراموش كنيم - پروين بختيارنژاد ۸۶/۵/ ۲۵

احزاب مخالف، انتخابات و ثبات سياسي- مجله رونا شماره ۹ و ۱۰ مرداد و شهريور ۱۳۸۶

دولت متكي به حزب پادگانی چشم ديدن احزاب را ندارد - ايلنا شهريور ۱۳۸۶

آسيب شناسي روشنفكري ديني - يادداشت روز، شرق ۸۶/۶/۱۵

انتخابات مجلس هشتم - روز آنلاين ۸۶/۶/۲۸

ايران و لزوم اتخاذ ديپلماسي واقع بينانه - ۲ مهر ماه ۸۶

اشتباه چه گوارا صدور انقلاب بود- شهر وند امروز ۱۳۸۶/۷/۱۵

خودباوري و توسعه انسانی - هفته نامه شهروند امروز ۱۸-۷-۸۶

غنی سازی اورانيوم مخالف منافع ملی است! روزنامه ژاپني " ماينیچی روز ۸۶/۷/۲۰

بیشترین مشکل چمران با چپ ها بود - محمد علی کامفیروزی نشریه اعتماد ، ۸۶/۷/۲۲

از سفارت آمریکا تا فلسطين اشغالی - يادداشت روز مهر ماه ۸۶

در نماز عيد فطر- ميزان نيوز ۲۱ / ۸۶/۷/

فکر می کنند از شاه زرنگ ترند. روزگار پس گردن این ها هم خواهد زد. ایران امروز ۲۲  
مهر ماه ۱۳۸۶

واکنش اقتدارگرایان به انتقادات دکتر یزدی در روز عید فطر- میزان نیوز-سه شنبه ۲۴  
مهر ۱۳۸۶

مسائل روز سفر پوتین به ایران - یادداشت روز- اعتماد ۲۹-۷-۸۶

پیام های یک استعفا - یادداشت روز اعتماد ۲۹-۷-۸۶

تاسیس سپاه پاسداران به روایت ابراهیم یزدی - کیان پارسا - شهروند

تشدید فشارهای سیاسی - مجله ال.ای.تایمز مهر ۱۳۸۶

حقوق زنان و قوانین ایران - خانم انصاری- مهر ماه ۱۳۸۶

نهضت آزادی و جریان ملی - مذهبی و انقلاب ایران، پاسخ به پرسش های آقای دیناروند  
۳۰-۷-۸۶

معیار تعیین سیاست های خارجی - ایلنا مهر ماه ۸۶

شهید فاطمی و نسل جدید - مجله شهروند امروز- ۶-۸-۸۶

اسلام و دموکراسی - تجربه ترکیه - یادداشت روز - اعتماد ملی ۱۰-۸-۸۶

گروگانگیری و گروگانگیر ها - پاسخ به سئوالات انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی  
شیراز ۱۰/۸/۸۶

از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا گروگانگیری آبان ۱۳۵۸ - یادداشت روز اعتماد ملی ۱۳ آبان  
۱۳۸۶

پیامد های فرامی گروگانگیری - یادداشت روز- اعتماد ملی ۱۳/۸/۸۶

سود اشغال سفارت آمریکا نصیب که شد؟ مصاحبه با بی بی سی ۱۳-۸-۸۶

تناقض های رویکرد دوگانه- شهروند امروز - ۲۰-۸-۸۶

"یاد باقی ، باقی است" - گزارش مراسم پاسداشت عمادالدین باقی-خبرنگار آزاد نادر  
سیف ۲۶/۸/۸۶

آزادی بیان و اعتراض به بازداشت مردم ، خطرات و تهدیدات - سخنرانی در دانشگاه  
صنعتی شریف-۲۱-۸-۸۶

حقوق زنان - پاسخ به پرسش های خانم انصاری ۲۶-۸-۸۶



سيزده آبان - آقاي امين آريافر مجله گام نوآرگان نشرية انجمن اسلامي دانشگاه اراک، پانيز  
۱۳۸۶

مشکل فرهنگ استبداد کهن، راه حل : تبليغ آزاد انديشي- يادداشت در شهروند امروز  
۱۳۸۶ / ۸ / ۲۷

شوراي نگهبان و انتخابات - يادداشت روز ۲۵ مهر ۱۳۸۶

در تقبيح اعمال غيرقانوني شوراي نگهبان- ابان ماه ۸۶

ايران و آمريکا - خطرات و تهديد ها - يادداشت روز - آبان ۸۶

پيش بيني و پيشگيري جنگ - سخنراني در کنفرانس مطبوعاتي کانون مدافعان حقوق بشر  
تحت عنوان " جنگ نه ، صلح و حقوق بشر آري " ۸۶/۹/۲

نهضت آزادي خواهان توافق اصلاح طلبان بر ليست واحد است. متن سانسور نشده مصاحبه  
با خبرگزار ي فارس - ۴-۹-۸۶

مختصات جنبش اعتراضی ايران - دکتر کاظميان - ۱۳۸۶/۹/۷

سخنرانی مراسم روز دانشجو - ۱۱ آذر ماه ۱۳۸۶

ارزيابی و پيامد های کنفرانس پائيزی آنا پوليس- ۲۰۰۷ - ۸۶/۹/۱۱

تفاهم نامه اسلو ۸۶/۹/۱۱ متن از روی سی. دی پياده شود.

تحليل گزارش اخير شوراي برآوردهاي امنيت ملي آمريکا- مصاحبه با خبرگزار ي آفتاب  
۸۶/۹/۱۵

توسعه کشورونياز به صلح و آرامش، پيام به انجمن اسلامي دانشجويان دانشگاه  
شاهرو.د. ۸۶/۹/۱۷

پيام به انجمن اسلامي دانشجويان دانشگاه تهران به مناسبت روز دانشجو- ۱۶ آذر ۱۳۸۶

پرونده ۱۶ آذر - گفت وگو با حامد طيبي - آذر ۱۳۸۶

روز جهانی حقوق بشر- مصاحبه منتشر نشده با هفته نامه كردي زبان گرفتو- ۸۶/۹/۱۹

انقلاب اسلامي و نشست گوادلوپ - ايران نيوز ۲۶/۹/۱۳۸۶

حماس و اسرانیل بر سر دو راهي - روز آنلاين آذر ۱۳۸۶

خشونت ، جنگ طلبی و تروريزم - يادداشت روز- شهروند امروز- ۸۶/۱۰/۲

تاملات پيرامون آيات مبارکه سوره همزه- ۸۶/۱۰/۵

پيشهاد تعويق مذاكرات خزر - روزنامه اعتماد - ۸۶/۱۰/۹

جشن نامه بازرگان- مردی از کرانه ها- یادداشت روز شهروند امروز- ۹ دی ماه ۱۳۸۶  
معتدل و غیر معتدل رد صلاحیت می شوند- سایت روز - ۸۶/۱۰/۱۰  
چشم انداز روابط ایران و عراق - یادداشت روز- اعتماد ۸۶/۱۰/۱۱  
درباره هویت ایرانی- گفتگو با خانم الهه رستمی نویسنده - جهت کتاب در دست تدوین-  
۸/۱۰/۱۳

نامه به حجت الاسلام و المسلمین آقای انصاری راد- ۸۶/۱۰/۱۵  
سرنوشت امام موسی صدر: آخرین اطلاعات و اقدامات- خبرگزاری انتخاب ۸۶/۱۰/۱۷  
شکاف های نظام عمیق تر می شود - گفتگوی با خبرنگار روز- ۸۶/۱۰/۲۰  
فشارهای جهانی به اسرائیل برای به رسمیت شناختن دولت فلسطین - دیماه ۸۶  
تبارشناسی جریان های سیاسی - خانه پژوهش های ایرانیان- دیماه ۸۶  
نامه به آقای صفار هرندی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی - ۸۶/۱۱/۲  
سی سالگی انقلاب - خانم نوشابه امینی ۵ بهمن ۱۳۸۶

گزارش صدور مجوز چاپ کتاب "روشنفکر دینی و چالش های جدید" - ۸۶/۱۱/۷  
پیوست های این گزارش: نامه به وزیر ارشاد اسلامی ۸۵/۶/۱؛ متن  
شکایت از وزارت ارشاد اسلامی ۱۲ مهر ماه ۱۳۸۵؛ انعکاس شکایت از وزیر  
فرهنگ و ارشاد اسلامی - ایلنا ۱۴ آبانماه ۱۳۸۵؛ مستندات شکایت یزدی از وزیر  
ارشاد- آفتاب یکشنبه ۵ آذر ۱۳۸۵؛ نامه به مدیر کل وزارت ارشاد ۱۳۸۶/۱۱/۲۰

مجلس اول از حیث تکثر فکری سیاسی سوابق مبارزاتی ، سطح معلومات از مجالس  
بعدی بهتر بود. مصاحبه آقای عابدین سالاری سردبیر مجله رونا - ۸۶/۱۱/۶ دوره جدید،  
زمستان ۱۳۸۶

در باره گروگانگیری - حمید بهشتی ۸۶/۱۱/۱۰

لحن و محتوای قطعه نامه ها شدیدتر خواهد شد. آفتاب و پایگاه خبری میزان نیوز -  
۸۶/۱۱/۱۰

ادامه مبارزات و پیروزی انقلاب - سرگه بارسقیان ۸۶/۱۱/۱۴

اصلاح طلبان می خواستند با دوری از ما دوباره وارد حکومت شوند. مجله شهرگان  
۸۶/۱۱/۱۴

ویرایش جدید از آخرین تلاش ها در آخرین روز ها - کارگزاران ۱۳۸۶ / ۱۱ / ۲۰

خاطرات انقلاب- این مصاحبه توسط روزنامه سرمایه انجام و در روز آنلاین در ۸۶/۱۱/۲۱ منعکس شد.

ماجرای محاکمه و اعدام تیمسار رحیمی - میزان نیوز- ۸۶/۱۱/۲۱

ارزیابی انقلاب - یادداشت روز ۲۱ بهمن ۱۳۸۶

هویدا اعدام نشد - میزان نیوز - ۸۶/۱۱/۲۲

اسلام و دموکراسی : تجربه ترکیه - هفته نامه اعتماد - ۸۶/۱۱/۲۵

عدم تغییر سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران - روزنامه اعتماد - ۸۶/۱۱/۲۵

نامه به خانم درخشش در صدای آمریکا - ۸۶/۱۱/۲۸

انقلابی ایرانی، نگران اما پابرجا - روز آنلاین - ۸۶/۱۱/ ۲۸

نهضت آزادی و اتهام وهابیت - مصاحبه با دریچه ۱۰ اسفند ۱۳۸۶

تبارشناسی یک جریان سیاسی (۵)- اسماعیل آزادی ۸۶/۱۲/۱۴

تبدیل انجمن های اسلامی به مرکز آموزش سیاسی - حامد طبیبی، اعتماد ۸۶/۱۲/۱۶

مطالبات زنان ایران - یادداشت روز دوشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۸۶

دکتر کریم سنجابی مدافع استقلال و تمامیت ارضی ایران - کیوان مهرگان - ندای جامعه (کرمانشاه) - ۲۷ اسفند ۱۳۸۶

دکتر سحابی و خاطرات مانده در یاد

دیندار آزاده وطن دوست

فروردین ۸۶

سال‌های آخر دبیرستان دارالفنون بودم که با فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان آشنا شدم و به آن پیوستم. آشنایی من با دکتر سبحانی و مهندس بازرگان از این زمان و از این طریق آغاز شد و برای مدت بیش از نیم قرن ادامه یافت. در دوران تحصیل در دانشگاه تهران (۱۳۲۸۸-۱۳۳۳) فرصت‌های خوبی به دست آمد که از نزدیک با افکار و اندیشه‌ها و از آن مهم‌تر با روش‌ها و منش‌های این دو بزرگوار آشنایی بیش‌تری پیدا کنیم. در آن دوران دانشجویان انجمن اسلامی در دانشگاه تهران غریب بودند. اگرچه فعالیت احزاب ملی و به خصوص جبهه ملی و رشد توسعه جنبش ملی‌شدن صنعت نفت به تدریج محیط‌های دانشجویی را تحت‌تأثیر قرار داده بود و سلطه انحصاری یک گروه سیاسی خاص- حزب توده- را بر جنبش دانشجویی شکسته بود، اما با وجود این هنوز هم دانشجویان مسلمان در محیط دانشگاه تنها بودند و راهی طولانی در برابر اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران قرار داشت.

در چنین شرایطی وجود استادان مسلمان و متعهد، نظیر دکتر سبحانی و مهندس بازرگان، که هویت دینی خود را پنهان نمی‌کردند، برای دانشجویان مسلمان بسیار مغتنم و دلگرم‌کننده بود. البته استادان مسلمان و نمازخوان و متشرع دیگری هم بودند، دانشجویان مسلمان با آن‌ها هم در تماس بودند و اما این دو «چیز دیگری» بودند، جاذبه داشتند و دانشجویان را جذب می‌کردند.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل سازمان مخفی و زیرزمینی «نهضت مقاومت ملی ایران» در شهریور همان سال فرصتی به وجود آورد که جریان اسلامی دانشگاهی یا جریان روشنفکری دینی که تا آن زمان، فعالیت سیاسی بارزی نداشت به جنبش ملی و ضداستبدادی وارد شود و به آن بپیوندند. نه تنها استادانی نظیر بازرگان و سبحانی، بلکه بسیاری از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان نیز به نهضت مقاومت پیوستند. این خود موجب شد که تماس و ارتباط میان اعضای انجمن اسلامی با این نوع استادان از جمله دکتر سبحانی بیش‌تر و گسترده‌تر شود. برخی از جلسات نهضت مقاومت ملی در منزل شادروان دکتر سبحانی (آن موقع در خیابان امیریه) تشکیل می‌شد. تماس و ارتباط‌های نزدیک و گسترده با دکتر سبحانی (و بازرگان) برای جوانان و دانشجویان جنبه‌های آموزشی عملی بسیار مهمی داشت. تا قبل از آن رابطه میان این دو، حتی در فعالیت‌های اسلامی از نوع استاد و دانشجو بود، اما در فعالیت‌ها و جلسات نهضت مقاومت ملی، نوع دیگری از روابط تجربه می‌شد. در این جلسات به عنوان اعضای یک گروه سیاسی در کنار هم می‌نشستیم و بحث می‌کردیم و تصمیمات جمعی اتخاذ می‌شد. در اینجا دیگر رابطه استادی و شاگردی مطرح نبود اما در یک جامعه سنتی و روابط همگرا، حتی در چنین جلساتی، هم بزرگ‌ترها احساس شیخوخیت دارند و هم جوان‌ها، در طرح آزاد فکر و اندیشه در برابر «شیوخ» ماخوذ به حیاء هستند. سیطره چنین روابطی در فعالیت‌های گروهی، به خصوص سیاسی، نه تنها مفید و مولد نیست بلکه مضر و مذل است. حل این گره در روابط جمعی نیاز به تلاش دوجانبه، هم از طرف بزرگ‌ترها و هم جوان‌ترها دارد. محتوای برخوردها و تنش این بزرگواران بسیار آموزنده بود. خانواده ما بسیار مذهبی بود. پدرم با روحانیون زیادی در رفت و آمد بود اما رفتار آن‌ها ب‌بر اساس استعلا بود و در نتیجه دافعه آن به مراتب بیش‌تر از جاذبه بود. به خصوص برای جوانان

حساس به این نوع رفتارها. شادروان دکتر سبحانی، خیلی اهل سخنرانی‌های اسلامی- قرآنی و نظریه‌پردازی و نقد رفتارهای فردی و اجتماعی نبود، اگرچه کتاب «تکامل آدم» از بهترین بحث‌های علمی - قرآنی او محسوب می‌شود.

آنچه موجب تاثیر عمیق دکتر سبحانی بر افراد پیرامونی‌اش، به خصوص جوان‌ها می‌شد، جاذبه او بود و این جاذبه از گفتارش نبود بلکه در کردار، منش ایشان و انسجام میان گفتار و کردار بود.

روحیه و شخصیت جوانان، در هر عصر و زمانه‌ای به گونه‌ای است که نسبت به رفتار بزرگترها، خواه پدر و مادر یا آموزگار، دبیر و استاد بسیار حساس و باریک بین و موشکاف هستند و به هرگونه تعارض و تناقض میان گفتارها و کردارها توجه دارند و واکنش‌های، مریی یا نامریی، مناسب یا نامناسب نشان می‌دهند. در جریان فعالیت‌های منظم سیاسی- اسلامی بود که با وجوه دیگری از ویژگی‌های شخصیتی دکتر سبحانی و بازرگان آشنا شدم. در این جلسات، آنان هرگز حق ویژه‌ای برای خود نه انتظار داشتند و نه مطالبه می‌کردند و ثانیاً با وجود تفاوت نسبی و تجربه و دانش، به جوانان اهمیت می‌دادند اما این اهمیت دادن و احترام گذاشتن به رای و نظر آن‌ها، از روی ریاکاری و محاسبات کاسبکارانه اساسی با هدف جذب و جلب جوانان نبود، بلکه واقعی بود

در طول زندگی سیاسی ام با طیفی از گروه‌ها و فعالان سیاسی در تماس و در همکاری بوده ام. با معایب و بیانات ضعف بازدارنده کار جمعی در رفتارهای برخی از این فعالان آشنا شدم. در برخی جلسات رفتارها، برخوردها، رقابت‌ها، سعایت‌ها خودخواهی‌ها و خود محوری‌ها آنقدر زیاد است که هر فرد حساسی را رنج می‌دهد. در فعالیت‌های جمعی سیاسی اجتماعی که اساس آن داوطلبانه و آرمانگرایانه بودن است این نوع باعث آن میشود که افراد در اثر ناراحتی در فضای حاکم بر روابط درون گروه، ترک جمع گویند و یا برای ماندن در جمع به گروه بندی‌ها درونی تسلیم شود.

رسوبات مانده در اعماق روان و ذهن ما ایرانی‌ها در قرن‌ها استبداد یکی از موانع اصلی کار جمعی است. این پس مانده‌های فرهنگ استبدادی فعالیت سیاسی جمعی در ایران را علی‌الاطلاق بسیار سخت، شکننده و آزار دهنده ساخته است.

در کنار این برادران بزرگوار که به گونه‌ای مرشدهای کار سیاسی جمعی ما بودند، هرگز احساس در حاشیه بودن و دشواری کاری جمعی را پیدا نمی‌کردیم. به راحتی حرف‌هایمان را می‌زدیم و هیچ‌گاه نگران آن نبودیم که حالا چه برداشتی از صحبت‌های ما خواهند کرد خودسانسوری نمی‌کردیم. در حالی که در جلسات مشابه دیگر، برای هر حرفی که می‌خواستیم بزنیم و باید می‌زدیم، چندین بار حرفمان را به قول معروف «مزمزه می‌کردیم» که بزنیم یا نزنیم، مبدا موجب سوء برداشت بشود و جلسه به هم بخورد!! حتی در مواردی که ما اشتباه می‌کردیم و یا آداب سخن گفتن را رعایت نمی‌کردیم و حرف‌هایی بعضاً و رنجش‌آور می‌زدیم، چگونگی واکنش آن‌ها به سخنان ما جوان‌ترها، نیز آموزنده بود.

اگر زیربنای دموکراسی همکاری‌های گروهی است و اگر دموکراسی یادگرفتنی است، آموزش کار گروهی و دموکراسی را نه در سر کلاس درس نیست، بلکه در فرآیند

عمل مشترك سياسي بايد ياد گرفت. فهم، درك و تمرين روابط دموكراتيک و اخلاق كار گروهی در سایه همكاريهاي جمعي صورت ميگيرد.

در جلسات شورای مرکزی و دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران دکتر سحابی و مهندس بازرگان هر دو عضو بودند. اما آنها همان اندازه رای داشتند که جوان ترین عضو در این نهادها.

در همكاريهاي گروهی مهم بروز اختلاف نظر نیست. امکان ندارد در يك جمع انساني، اختلاف نظر و دیدگاه وجود نداشته باشد یا بروز پیدا نکند. مهم چگونگی واكنشها در مهار این موارد اختلاف است.

بيادارم در سال ۱۳۶۲ که ۵ نفر از اعضای نهضت در مجلس اول نماینده بودند و لایحه اراضی شهری در مجلس مطرح شده بود. دفتر سیاسی تصمیم گرفت تحلیلی را در این مورد تهیه و منتشر سازد. مهندس صباغیان که در مجلس عضو فعال کمیسیون مسکن بود. متن اولیه تحلیل نهضت را تهیه کرد و سپس در دفتر سیاسی طرح و بعد از جمع آوری نظرات اعضا دکتر سحابی که به این تحلیل رای نداده بود ناراحتی خود را از این مصوبه ابراز کرد و گفت: مواضع اعلام شده در این تحلیل با باورهای مذهبی او در تعارض است. دکتر سحابی عمیقاً متشروع بود. با صراحت و با صداقت = غدغه های مذهبی خود را توضیح می داد. دفتر سیاسی با پدیده های که؟؟؟؟ از نظام های تصمیم گیری بر اساس رای اکثریت مشاهده میشود. روبرو گردید. اکثریت میتواند تصمیم بگیرد اما در تعارض میان باورهای مذهبی یا غیر مذهبی یک فرد با تصمیم دفتر سیاسی و با رای اکثریت نمی توان حل کرد. سخن دکتر سحابی درست و منطقی بود. و در عمق خود نظام تصمیم گیری با رای اکثریت را به چالش کشید. بعد از اعلام نظر دکتر سحابی دفتر سیاسی تصویب کرد که به مکنظور رعایت عدالت و احترام به اقلیت (ولو یک نفر) در صورت تمایل دکتر سحابی نظر خود را بنویسد تا همراه با تحلیل نهضت آزادی با امضای خودش منتشر شود. این یعنی به رسمیت شناختن حق اقلیت که یکی از اساسی ترین اصول درز نظام های دموكراتيک است.

دکتر سحابی به همان اندازه که متشروع و پایبند به موازین دینی بود، نسبت به مصالح و منافع ملی کشورمان نیز حساس بود. ارادت و علاقه او به دکتر مصدق از همین تعهد او به منافع و مصالح ملی سرچشمه گرفته بود. هنگامی که خبر درگذشت دکتر مصدق را دریافت کرد، بلافاصله با وجود موانع ایجاد شده توسط ساواک شخصاً به احمدآباد رفت و مراسم غسل و نماز و تدفین دکتر مصدق را انجام داد، در جریان محاکمه سران نهضت آزادی در دادگاه نظامی در عشرت آباد، به مناسبت ۲۹ اسفند، روز ملی شدن صنعت نفت، با وجود جو ارعاب در دادگاه نظامی، در بزرگداشت روز ملی شدن نفت و دکتر مصدق سخن سر داد.

در دوران مقاومت در برابر اختلاف و سیطره استبداد و استیلاي خارجی، هر زمان که به مناسبتی قرار بر برگزاری تظاهرات مردمی بود، همیشه سر وقت و جلوتر از همه در آن حضور پیدا می کرد. میزان خطر و تهدید از جانب ایادی حکومت کودتایی \_ رو به بالا بود. علاوه بر سربازان، ارادل و اوباش اجیر شده حکومت نیز به این نوع گردهماییها حمله می کردند، می زدند و می کشتند .

در چنین شرایطی حضور دکتر سحابی با آن آرامش عمیق درونی‌اش تظاهرات برای همه، به‌خصوص برای ما جوان‌ترها، آرامش بخش بود.

این آرامش عمیق و استثنایی را یک بار دیگر یاران دکتر سحابی در مراسم سالروز تاسیس نهضت آزادی ایران در بهشت زهرا شاهد بودند.

هنگامی که اعضا و رهبران نهضت آزادی از جمله مهندسین بازرگان و دکتر سحابی برای ادای احترام و گرامی داشت یار سفر کرده آيا الله طالقانی بر سر مزار او گرد آمده بودند. جمعی از اعضای گروه‌های فشار و وابسته به نهادهای حکومتی به آنان حمله کردند. و آنان را به زور و با چشمان بسته به داخل یک مینی بوس کردند سپس به یک ساختمان مخروبه در اطراف کهریزک بردند. در آنجا چند همراه با ادای کلمت رکیک و زننده دکتر سحابی را با چشمان بسته کنار دیوار مخروبه قرار دادند. و بازی تیرباران آنها را به نمایش در آوردند. خونسردی و آرامش جدکتر سحابی برای جوان ترها آموزنده بود.

همچنان در سال ۱۳۸۰ که جمعی از فعالان ملی مذهبی از جمله مهندس سحابی و اعضای نهضت آزادی ایران را برغم اصول مصرح در قانون اساسی در باب آزادی فعالیت احزاب سیاسی بازداشت و تحت فشار قرار دادند، دکتر سحابی برای دادخواهی در اعتراض به مجلس شورا که از بعد از مشروطه به خانه ملت خوانده می شد رفت. او هم در آنجا به خبرنگاران و به رییس مجلس گفت که نه برای عزت بلکه برای نهضت آمده است این سخن سنجیده دکتر سحابی دونکته اساسی داشت. اعتراض به ادامه با زداشت خود سرانه و غیر قانونی از عشق و علاقه یک پدر پیر به فرزند دلبنده مقاوم و مبارزش که او را به زندان انداخته اند سرچشمه نمی گیرد بلکه برای دفاع از حقوق و آزادی های اولیه ایست که برای تحقق آنها ملتی به پاخاست. و انقلاب کرد. نکته دوم در سخن تاریخی دکتر سحابی تعهد و وفاداری او به حزب و گروه سیاسی بود که خود در تاسیس آن نقش داشت و چه در دوران ستم شاهی و چه در دوران بعد از انقلاب در حفظ و تداوم حیات آن موثر بود.

دکتر سحابی به تمام معنا يك عضو منضبط تشکیلاتی بود. حضورش در جلسات همیشه سر وقت بود. به یاد ندارم که در جلسهای با تاخیر آمده باشد. با دقت و وسواس در بحث‌ها شرکت می‌کرد، نظر می‌داد، اما اگر نظرش به تصویب و تایید اکثریت نمی‌رسید و اکنش ناراحت‌کننده‌ای ابراز نمی‌کرد. در سال‌های آخر حیات پربارش، با وجود کهولت، با اصرار در جلسات شورای مرکزی حضور پیدا می‌کرد. یادش گرامی و روانش شاد باد.

**پیامدهای احتمالی بازداشت ملوانان انگلیسی**

**میترا شجاعی، صدای آلمان ۸۶/۱/۱۰**

”دیر یا زود هر دو طرف به اینجا خواهند رسید که راه حل مشکل و اختلاف زور آزمایی نیست“

شورای امنیت سازمان ملل متحد بیانیه‌ای صادر کرد که در آن از بازداشت ملوانان انگلیسی توسط ایران عمیقاً ابراز نگرانی کرده‌است. از سوی دیگر دولت انگلیس نقشه‌ها و مدارکی را منتشر کرده که نشان می‌دهد قایق کشتی انگلیسی در آب‌های عراق بوده‌است. این در حالی است که تلویزیون ایران دستگاه‌های کمک‌ناوبری نظامیان بازداشت‌شده بریتانیایی را نمایش داد که نشان می‌دهند قایق آنها ۴۵۰ متر در داخل آب‌های ایران بوده‌است. مجموعه این وقایع، مسئله دستگیری این ۱۵ ملوان انگلیسی را به یک بحران نزدیک می‌کند. دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت مهندس بازرگان، به سؤالات ما در این زمینه پاسخ گفته است.

**آقای یزدی، شورای امنیت سازمان ملل در بیانیه‌ای از بازداشت ملوانان انگلیسی توسط ایران عمیقاً ابراز نگرانی کرده. با توجه به اینکه ایران با نمایش دستگاه ناوبری قایق توقیفی، مدعی شده که این قایق در آب‌های ایران بوده، و انگلیس هم با نشان دادن تصاویر ماهواره‌ای ادعا کرده که این قایق در آب‌های عراق بوده، آیا به نظر شما موضعگیری شورای امنیت یکطرفه و یکجانبه نیست؟**

ابراهیم یزدی: شورای امنیت اگر قرار بود به این مطلب رسیدگی بکند، می‌بایستی از طرفین دعوا دعوت می‌کرد و مدارک هر دو طرف را مورد بررسی قرار می‌داد. شورای امنیت در این مورد، یک طرفه و براساس آنچه انگلستان ادعا می‌کند رأی داده است و بعد می‌گوید ایران را محکوم کرده. اما طرفین که این ادعا را می‌کنند براساس آنچه‌ای که بین ایران و عراق در مورد اروند رود امضا شده است، اروند رود خط القعر یا تالوگ مرز است، اما در سطح آب جایی نیست که شما بتوانید بگویید کجا خط باید بکشیم. به همین دلیل مدیریت اروند رود برطبق توافقنامه‌ای بین ایران و عراق مشترک بوده است که هر دو می‌توانند در آنجا دریانوردی بکنند. بنابراین این چیزی که دولت انگلستان می‌گوید من در آب‌های ایران نبوده‌ام، این حرف درست نیست، چون آبراه جایی ندارد که خط بکشند و بگویند کدام طرفش مال ایران است و کدام طرفش نیست. اما مسئله این است که چون این (آبراه) مشترک برای ایران و عراق است، کشتی‌های عراقی می‌توانستند بیایند و بروند. آیا کشتی‌های انگلیسی هم چنین حقی را دارند به دلیل اینکه الان آمده‌اند در عراق و دولت عراق را ساقط کرده‌اند و آنجا مستقر شده‌اند یا نه. اگر دولت انگلستان به نیابت از طرف شورای امنیت و طبق دستور شورای امنیت این کار را می‌کرده است، آن می‌بایست با هماهنگی دولت ایران صورت بگیرد. چون در هر حال آبراه مشترک است. به نظر می‌رسد که شورای امنیت به این دلیل یکطرفه آمده قضاوت کرده است که تایید بکند که دولت انگلستان از طرف شورای امنیت مأمور بر این کار بوده است.

نیروهای ارتش انگلیس در چارچوب نیروهای سازمان ملل و قطعنامه‌ی شورای امنیت در آب‌های عراق هستند. آیا این مسئله می‌تواند تاثیری داشته باشد در روند این جریان و اینکه ایران پافشاری می‌کند که اینها نیروهای ارتش بریتانیا بودند و دولت انگلیس مرتب تکرار می‌کند که این نیروها در چارچوب سازمان ملل وارد عراق شدند؟



ابراهیم یزدی: خب این برمی‌گردد به قطعنامه‌هایی که شورای امنیت دارد که به نیروهای انگلیسی برای این کار مأموریت داده است. اما آیا شورای امنیت یک چنین مأموریتی را به ایران هم واگذار کرده است که با انگلیس‌ها همکاری بکند یا خیر. یک مأموریتی‌ست که در آبراههای مشترک ایران و عراق به یک کشور انگلیسی داده شده است، به ارتش انگلیس. و این به نظر من از نظر حقوقی جای بسیار بحث و گفتگو وجود دارد.

آقای یزدی، بعضی از کارشناسان سیاسی ایران اظهار کرده‌اند که احتمال دارد ایران بخواهد این ملوانها را با ۵ ایرانی که توسط ارتش آمریکا در اربیل عراق بازداشت شده‌اند مبادله بکند. نظر شما در اینباره چیست؟

ابراهیم یزدی: من البته اطلاعات دقیقی ندارم، اما در عالم سیاست همه چیز امکانپذیر هست. بالاخره یکجایی در این بازی شطرنج سیاسی می‌بایست یک چنین اقداماتی را طرفین انجام بدهند، اما اینکه آیا این تنها راه مطلوب هست، بحث و حدیث فراوان است. به نظر می‌رسد نه کاری که این آمریکایی‌ها کردند یک کاری بوده است که کمک بکند به حل مشکل و کاهش تنش میان ایران و آمریکا و نه کاری که ایران کرده است کمک می‌کند به کاهش تنشجات بین‌المللی میان روابط ایران و جهان خارج.

ایران ادعا کرده روز پنج‌شنبه قبل از ظهر سرکنسولگری ایران در بصره توسط نیروهای بریتانیایی محاصره شده. این جریان در صورت صحت‌داشتن به نظر شما چه تاثیری می‌تواند بر مسئله‌ی دستگیری ملوانان بریتانیایی توسط ارتش ایران بگذارد؟ و آیا به نظر شما اگر واقعا چنین چیزی صحت داشته باشد، این یک واکنش عصبی از طرف دولت بریتانیا نیست؟

ابراهیم یزدی: اگر صحت داشته باشد، قطعاً این یک بازی دومینو خواهد بود که بجای اینکه جلوی ادامه‌ی تنشج را بگیرد، به دامنه‌ی آن خواهد افزود و احتمالاً برخی از گروههای تند و افراطی را در ایران تحریک می‌کند که آنها هم عملیات مشابهی را علیه کنسولگری یا سفارت انگلیس در ایران انجام بدهند و این راه برای حل مشکل را می‌بندد.

آقای یزدی، پیش‌بینی شما از سرانجام این بحران چه هست؟

ابراهیم یزدی: به نظر می‌رسد طرفین دارند زورآزمایی می‌کنند و دیر یا زود هر دو طرف به اینجا خواهند رسید که راه حل مشکل و اختلاف زورآزمایی نیست، از طریق گفتگو و دیپلماسی خواهد بود. دیر یا زود این را پی خواهند برد و به یک طریقی که بقول امروزی‌ها بازی برد برد باشد تماش کنند.

## بیانیه شورای امنیت در مورد ملوانان یکجانبه بود.

اعتماد ۸۶/۱/۱۵

اعتماد ۸۶/۱/۱۵ ابراهیم یزدی:

### بیانیه شورای امنیت در مورد ملوانان یکجانبه بود

کرده اند و آنجا مستقر شده اند یا نه. اگر دولت انگلستان به نیابت از طرف شورای امنیت و طبق دستور شورای امنیت این کار را می کرده است، آن می بایست با هماهنگی دولت ایران صورت بگیرد. چون در هرحال آبراه مشترک است. به نظر می رسد که شورای امنیت به این دلیل یکطرفه آمده قضاوت کرده است که تایید بکند دولت انگلستان از طرف شورای

امنیت نامور بر این کار بوده است. ابراهیم یزدی در مورد ایده مبادله ۱۵ ملوان با ۵ دیپلمات دستگیر شده

در شهر اربیل عراق توسط نیروهای امریکایی هم گفت: در عالم سیاست همه چیز امکان پذیر هست. بالاخره یک جایی در این بازی شطرنج سیاسی می بایست یک چنین اقداماتی را طرفین انجام بدهند، اما اینکه آیا این تنها راه مطلوب هست، بحث و حدیث فراوان است. به نظر می رسد نه کاری که این امریکایی ها کردند یک کاری بوده است که کمک بکند به حل مشکل و کاهش تنش میان ایران و امریکا و نه کاری که ایران کرده است کمک می کند به کاهش تشنجات بین المللی میان روابط ایران و جهان خارج.

وزیر خارجه دولت موقت مهندس بازرگان در مورد سرانجام این چالش گفت: به نظر می رسد طرفین دارند زورآزمایی می کنند و دیر یا زود هر دو طرف به اینجا خواهند رسید که راه حل مشکل و اختلاف زورآزمایی نیست، از طریق گفت و گو و دیپلماسی خواهد بود. دیر یا زود این راهی خواهند برد و به یک طریقی که به قول امروزی ها بازی برد برد باشد تماش کنند.

ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی و وزیر خارجه دولت موقت مهندس بازرگان در گفت و گویی با رادیو آلمان ضمن انتقاد از عملکرد شورای امنیت در مورد صدور بیانیه در مورد مناقشه ملوانان دستگیر شده میان ایران و انگلیس گفت: شورای امنیت اگر قرار بود به این مطلب رسیدگی بکند، می بایستی از طرفین دعوا دعوت می کرد و مدارک هر دو طرف را مورد بررسی قرار می داد.

شورای امنیت در این مورد، یک طرفه و براساس آنچه انگلستان ادعا می کند رای داده است و بعد می گوید ایران را محکوم کرده. اما طرفین که این ادعا را می کنند براساس آن چیزی که بین ایران و عراق در مورد اروند رود امضا شده است، اروند رود خط القعر یا تالوگ مرز است، اما در سطح آب جایی نیست که شما بتوانید بگویید کجا خط باید بکشیم.

به همسین دلیل مدیریت اروند رود بر طبق توافقنامه یی بین ایران و عراق مشترک بوده است که هر

دو می توانند در آنجا دریانوردی بکنند. بنابراین این چیزی که دولت انگلستان می گوید من در آب های ایران نبوده ام، این حرف درست نیست، چون آبراه جایی ندارد که خط بکشند و بگویند کدام طرفش مال ایران است و کدام طرفش نیست. اما مساله این است که چون این مشترک برای ایران و عراق است، کشتی های عراقی می توانستند بیایند و بروند. آیا

کشتی های انگلیسی هم چنین حقی را دارند، به دلیل اینکه الان آمده اند در عراق و دولت عراق را ساقط

## موانع برقراري روابط ايران و آمريكا

يادداشت روز-اعتماد ملی ۸۶/۱/۲۷

۱- بروز اختلاف و تشنج در روابط ديپلماتيك ميان دو كشور در مناسبات جهاني يك پديده عادي و رايج است و هيچ چيز غيرعادي و نامتعارف در آن وجود ندارد. هنگامي كه اين وضعيت پيش مي آيد، اولين گام و منطقي ترين آن، تلاش براي حل اين وضعيت، امتناع و خودداري از گفتارها و كردارهاي تحريك و تشديد كننده تيرگي روابط است. گام دوم مذاكره مستقيم ميان دو كشور براي حل اختلافات است. تهديد و توسل به زور و خشونت در اكثر موارد كارساز نيست قطع روابط ديپلماتيك ميان دو كشور اولاً، حاكي از قدرت كشور قطع كننده روابط نيست. ثانياً، به نفع دو كشور نمي باشد به همين علت، در روابط بين المللي، حتي در بحراني ترين دوره جنگ سرد و اختلاف جدي در رودروبي ميان غرب و شرق روابط ديپلماتيك ميان دو كشور بزرگ - شوروي و آمريكا، برقرار بود، روابط ديپلماتيك ايران و عراق، نيز برغم جنگ ميان دو كشور، هرگز قطع نشد. حفظ روابط در شرايط بحراني، حتي در وضعيت جنگ ميان دو كشور براي هر دو كشور سودمندي هايي را در بردارد. هر قدر قطع آسان و سريع است. برقراري ارتباط مشكل و درد سر ساز است. در روابط ايران و آمريكا، اين پيچيدگي كاملاً مشهود است. تصميم گيرندگان در سياست مداران در هر دو كشور مایل به برقراري روابط هستند، اما غلبه بر موانع ذهني و عيني از هر دو طرف مانع برداشتن گامهاي جدي است. اگر ايران و آمريكا روابط ديپلماتيك خود را حفظ کرده بودند، امروز به مراتب راحت تر و ساده تر مي توانستند با هم مذاكره كنند و به توافق هايي دست يابند.

۲- موانع ذهني و عيني بر سر راه برقراري روابط ديپلماتيك ميان ايران و آمريكا كدامند؟

۱-۲- موانع تاريخي - در حادثه بزرگ تاريخي كودتاي ۲۸ مرداد ۳۲ و گروگانگيري ۳ آبان ۱۳۸۵ بر بهبود روابط ميان دو كشور سنگيني مي كند. در اكثر موارد تيرگي به روابط ميان دولت ها محدود مي باشد و در روابط ميان دولت تأثيري ندارد. اما در بعضي از موارد، تيرگي روابط، از محدود روابط ميان دولتها خارج مي شود و بر روابط ميان ملت ها، و دولت ها گسترش پيدا مي كند. در چنين موارد، بهبود روابط، نمي تواند در چارچوب روابط دولت ها تعريف شود. بلكه بايد به ترميم تصوير هر يك از دو كشور در افكار عمومي كشور ديگر نيز پرداخت. در هر دو حادثه مورد بحث يك محور مشترك وجود دارد و آن تاثيرات منفي هر يك از اين دو حادثه بر داوري مردم هر يك از اين دو كشور درباره كشور ديگر است.

حادثه اول كودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حمايت بي قيد و شرط آمريكا در طول ۲۵ سال از استبداد سلطنتي و تاثير عميقي كه بر روابط دو كشور بر جاي گذاشته است

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، بسیاری از آرزوهای ملی ایرانیان را بر باد داد. بنابراین در حافظه تاریخی ملت ایران دولت آمریکا گناهار است.

**حادثه دوم** اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری کارمندان سفارت و نگهداری آنها برای مدت ۴۴۴ روز بود. آنچه در جریان آن اتفاق افتاد، تاثیراتش از مرز روابط دو دولت گذشت و بر افکار عمومی مردم آمریکا، نه فقط علیه دولت ایران، بلکه علیه ملت ایران تاثیرات منفی داشته است. گروگانگیری به غرور مردم آمریکا به شدت آسیب وارد ساخت.

بنابراین در هر برنامه «نقشه راه» برای کاهش تنش میان دو کشور و هموار کردن راه برای بهبود روابط به طرفین می بایستی به ترمیم پیامدهای سوء هر دو حادثه بپردازند.

۲-۲- اما موانع دیگری نیز وجود دارند. موانعی که در رفتارها و سیاست ها و نگاه یا دید تصمیم گیرندگان هر دو دولت آمریکا و ایران است.

**اول - موانعی که از باور جهانی دولت مردان آمریکا سرچشمه می گیرد.** نگاه آمریکایی ها به سایر مردمان دنیا، اعم از ایران یا اروپا، نگاهی قیم مآبانه است. در گفتمان سیاسی به آن **Big Brother Attitude** گفته می شود. این همان روحیه یا سیاستی است که برژینسکی در کتاب «انتخاب - سلطه جهانی یا رهبر جهانی» بطور صریح و روشن از آن بحث کرده است. (ترجمه فارسی این کتاب را مجله چشم انداز منتشر کرده است).

بعد از پیروزی انقلاب، هیچ يك از مقامات تصمیم گیرنده در ایران خواستار یا سوابق با قطع روابط ایران با آمریکا نبودند. در دولت موقت سعی ما بر این بود که روابط ایران با آمریکا را براساس اولویتهای جدید تنظیم نمائیم. اما دولتمردان آمریکا به روش ها یا نگاههای قیم مآبانه دوران شاه آن چنان خو گرفته بود که نتوانستند خود را با شرایط جدید ایران وفق دهند. فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، آمریکا را برنده نهایی این دوران کرده است و به عنوان يك قدرت نظامی - اقتصادی برتر، روابطش با جهان، يك جانبه و يك طرفه براساس «سپطره و سلطه بر جهان» است نه حتی «رهبری جهان». پایان جنگ سرد. آن روحیه و نگاه قیم مآبانه را تقویت و تشدید نموده است.

**دوم - موانعی که ریشه در نگاه و سیاست دولتمردان ایران دارد.** دولت مردان ایران با کمال تاسف، برغم گذشت ۲۸ سال از انقلاب، درک درستی از شرایط بین المللی ندارند.

در روابط میان کشورها، نه دوست دائم نه دشمن دائم. وجود ندارند. روابط خارجی میان کشورها، براساس رابطه به خاطر نفس رابطه نیست. هر کشور با تعریف منافع، مصالح و امنیت ملی سیاست خارجی خود را تنظیم می نماید. سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی در راستای حفظ امنیت و مصالح ملی و تامین و تحقق منافع ملی است.

بر این اساس در روابط هر دو کشوری، سه منطقه قابل بررسی و شناسایی است. که عبارتند از: منطقه سفید یا مسایلی که هیچ ربطی به روابط میان دو کشور ندارد. منطقه قرمز یا آن دسته از مسایلی که دو کشور مواضع و منافع متعارض و متضاد یا آفتاکونیتی دارند. سوم منطقه سبز است، یعنی مسائل و موضوعاتی که حاوی منافع مشترک میان دو کشور است.

میان هر دو کشوری، در هر شرایطی، این سه منطقه قابل بحث و بررسی است. ممکن است موضوعات در هر يك از این ۳ منطقه بر حسب تغییرات و تلاطم ها در صحنه جهانی، تغییر پیدا کنند. از يك منطقه به خارج و به منطقه دیگری منتقل گردد.

وظیفه اصلی رستگار دیپلماسی هر کشور اولاً تعریف و تشخیص مسایل هر يك از مناطق سه گانه است. و ثانیاً پرهیز از ورود و درگیری در مورد مسایل مورد اختلاف میان دو کشور و ثالثاً تحرك در منطقه سبز، یا تکیه بر موضوعات و مسایل و منافع مشترك طرفین است. دستگاههای دیپلماسی کشورهای جا افتاده معمولاً رسم است که يك «کتاب سبز» تنظیم می کنند و در اختیار دیپلماتهای خود قرار می دهند. در کتاب سبز، موضوعات مسایل هر يك از سه منطقه، در مورد هر کشوری و سیاست ها و مواضع کشور درباره آنها توضیح داده می شود. این کتاب به تمام دیپلماتهای يك کشور، در هر کجا که هستند، امکان اتحاد و اعلام مواضع واحدی را در مورد نه تنها کشور حوزه مأموریت، بلکه سایر کشورها را می دهد. طبیعت روابط دیپلماسی بدان گونه است که گاهی نماینده دولت در کشور خاص، نمی تواند مشکل میان دو کشور را حل کند. اما نماینده همین کشور در يك کشور دیگر، در گردهمایی دیپلمات ها در آن کشور یا نماینده کشور مورد نظر روابطی برقرار می سازند. که به حل برخی از مسایل منجر می گردد. بنابراین دیپلمات ها در هر کشوری نه تنها باید به اولویت های روابط کشور خو با کشور میزبان اشراف داشته باشند، بلکه از اولویت های کشورشان در سایر کشورها نیز آگاه باشند، تا بتوانند از امکاناتی که پیش می آید به نفع منافع ملی کشورشان بهره بگیرند.

متأسفانه چنین درك و نگاهی در میان تصمیم گیرندگان ایران وجود ندارد. اصل مطلق بینی و مطلق انگاری حاکم است. دولت ها یا بد مطلق و یا خوب مطلق هستند. جای اصل نسبیت خالی است. جزم اندیشی مانع پویایی دیپلماتیک است و سیاست خارجی ما را زمین گیر کرده است.

هر کشوری براساس اولویت های ملی، طبیعت یا ماهیت روابط خود را با سایر کشورها تعریف می کند و آنها به سه گروه طبقه بندی می نماید. کشورهای دوست، کشورهای مخالف و کشورهای دشمن. هر کشوری را که در نظر بگیرید، در میان سایر کشورها، کشورهای هستند که می توان آنها را دوست یا مخالف یا دشمن تلقی کرد.

اما وضعیت دوستی، مخالفت و دشمنی در روابط و مواضع میان دو کشور يك امر ثابت و ایستا و مطلق نیست. اولاً برای هر يك از این سه گروه می توان دو وضعیت فعال یا منفعل – بالقوه یا بالفعل را در نظر گرفت. بنابراین روابط هر کشوری با سایر کشورهای جهان در يکی از شش وضعیت قابل تصور است: دوست بالفعل – دوست بالقوه – مخالف بالقوه – مخالف بالفعل – دشمن بالقوه و دشمن بالفعل.

منافع ملی هر کشوری، در این است که کشورهای دوست، براساس منافع مشترك، نسبت به یکدیگر بی تفاوت نباشد یعنی دوستان بالفعل، فعال باشند. در مناسبات جهانی، يك دیگر را تنها نگذارند. دوستان «زبانی» نباشند. در ایفای مناسبات دیپلماتیک میان کشورها، انگیزه و ارزشهای ایدئولوژیک یا عرفانی مطرح نیستند. بلکه مسئله اولویت های ملی هر کشور می

باشد. بنابراین دیپلماسی موفق می‌کوشد تا دوستان بالقوه را بالفعل سازد. و بهمین ترتیب مخالفین بالفعل را بالقوه و دشمنان بالفعل را به دشمنان بالقوه تبدیل سازد. علاوه بر این، همانطور که گفته شد، این طبقه بندی ازلی و ابدی و قدسی نیست. در دهکده پرتلاطم جهانی، روابط کشورها با هم دستخوش تغییرات می‌شود و جایگاه هر گروه تغییر پیدا می‌کند، روابط دو کشور دوست، خصمانه می‌گردد یا برعکس. یعنی دوست مخالف می‌شود، مخالف دشمن می‌گردد، یا برعکس دشمن به مخالف تبدیل می‌شود و مخالف به دوست. اما میزان این تغییرات به تعریف منافع کلان ملی و شناخت ما از جهان بیرون بستگی دارد. از آنجا که منافع ملی در سطح راهبردی و دراز مدت تعریف می‌شود.

آنچه در بالا گفته شد، همه در یک مجموعه قرار می‌گیرد بنام «اکثرین امنیت ملی» ایران در سیاست خارجی خود فاقد اکثرین امنیت ملی است. تعریف دوستان، مخالفان و دشمنان براساس منافع ملی و درک درست از شرایط جهانی نیست.

تعریف جامع و مانعی از منافع، مصالح و امنیت ملی وجود ندارد، اهداف و برنامه‌های کلان توسعه تعریف و مشخص نشده‌اند. و اگر هم برخی اهداف و برنامه‌ها عنوان نشده است براساس اولویت‌های ایدئولوژیک است نه منافع ملی. علاوه بر این در سیاست خارجی ایران حتی چارچوب همین برنامه‌ها رعایت نمی‌شود.

تا زمانی که مشکلات و کمبودها در عرصه‌های یاد شده در بالا رفع نگردد و تغییر در ذهنیت‌ها بوجود نیاید، امکان بهبود روابط ایران نه تنها با آمریکا بلکه با سایر کشورها در اروپا و آسیای دور نیز بسیار بعید و مشکل خواهد بود.

## عقل، جهل و قدرت

یادداشت روز ۸۶/۲/۱

1- اصول کافی، تالیف کلینی، یکی از چهار کتاب مرجع در میان علمای شیعه است. در جلد اول باب «کتاب عقل و جهل» ۳۴ روایت آمده است. دو روایت اول را با هم می‌خوانیم.

1- از امام باقر: " چون خدا عقل را آفرید از او بازپرسی کرد. به او گفت پیش آی، پیش آمد. گفت باز گرد، بازگشت. فرمود به عزت و جلالم سوگند مخلوقی که از تو به پیشم محبوتر باشد نیافریدم و ترا تنها به کسانی که دوستشان دارم به طور کامل دادم."

2- از امام علی: " جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت ای آدم من ، مامور شده ام که ترا در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم. پس یکی را برگزین و دو تا را واگذار. آدم گفت چیست آن سه چیز، گفت: عقل ، حیاء و دین. آدم گفت عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین گفت شما باز گردید و او را واگذارید. آن دو گفتند ای جبرئیل ما ماموریم هر کجا عقل باشد با او باشیم. گفت خود دانید و بالا رفت ."

در یک دعای عامیانه می خوانیم خدایا آن را که عقل دادی چه ندادی و آن را که عقل ندادی چه دادی؟

خرد ورزی اساس دین است. انسان خرد گریز نه دین دارد و نه حیا .

2- رئیس جمهور محترم کشورمان در طی نزدیک به دو سال گذشته در موارد متعدد مطالبی را عنوان کرده است که ابراز آنها، صرف نظر از درستی یا نادرستی، دور از فرزاندگی ضروری برای رئیس جمهوری کشوری با فرهنگ و تمدنی نظیر ایران می باشد. از جمله رئیس جمهور در روزهای گذشته چند مطلب بیان داشتند که هم دون شان مقام ریاست جمهوری است و هم خلاف مصالح و منافع امنیت ملی کشور می باشد.

2/1- در جمع مردم کازرون خطاب به قدرت های زورگو گفته اند: شما در برابر فعالیتهای صلح آمیز هسته ای ما مانع تراشی و قطع نامه صادر کردید اما دیدید که ایران توانست به چرخه سوخت هسته ای دست پیدا کند و دوباره قطعنامه صادر کردید و ایران توانست در این زمینه وارد مرحله صنعتی شود. اگر دوباره صادر کنید "ملت ایران دستاوردهای جدید خود را رو می کند". (به گزارش ایسنا به نقل از اعتماد ملی ، ۸۶/۱/۲۸).

به عبارت دیگر آقای رئیس جمهور به دنیا اعلام کرده است که ایران علاوه بر چرخه سوخت هسته ای و تکمیل مرحله تولید صنعتی آن، " دستاوردهای دیگری هم " دارد که دنیا از آن بی اطلاع است و ایران هنوز آنها را رو نکرده است. آیا واقعاً ایران دستاوردهای جدیدی در زمینه فناوری هسته ای دارد که هنوز آنها را اعلام نکرده است؟ و این دستاوردها بجز چرخه سوخت هسته ای/ غنی سازی اورانیوم در سطح صنعتی، چه چیزی می تواند باشد؟ اگر در واقع چنین است، اعلام آن چه لزومی داشت؟

گره کور در روابط ایران با آژانس بین المللی انرژی هسته ای و سازمان ملل متحد و کشورهای قدرتمند جهان در عدم اعتماد به اهداف و برنامه ریزیهای هسته ای ایران است. این امر موجب سوء ظن به فعالیتهای هسته ای غیر صلح آمیز ایران شده است. آژانس بین المللی انرژی هسته ای اگرچه در گزارشهای خود موارد تخلف از مفاد ان. پی . تی و پادمان را ذکر کرده است، اما تصریح کرده است که هیچ نوع شواهدی حاکی از برنامه های هسته ای غیر صلح آمیز ایران در دست نیست. درحالی که ایران اصرار دارد که دنیا بپذیرد که تمام فعالیتهای هسته ای خود را به آژانس گزارش داده است و آژانس از تمام مراکز هسته ای

ایران بازدید به عمل آورده است و می تواند ادامه دهد، آقای رئیس جمهور اعلام کرده است که دستاوردهایی دارند که آژانس و سایر نهادهای بین المللی از آن بی خبرند. و ایران هنوز آنها را اعلام نکرده است!

هدف از بیان این مطلب چیست؟ اعلام این مطلب آیا موجب حل بحران هسته ای ایران و کاهش آن می گردد و یا برعکس بحران را به ضرر ایران تشدید می نماید. انگیزه های رئیس جمهور در این اظهارات چیست؟

-2/2 آقای رئیس جمهور در سفر استانی خود به فارس در جمع روحانیون استان با اشاره به مشکلات فراوان در حوزه مادی گفت: "با همه این مشکلات ما درس خوانده های آمریکا و انگلیس دوای درد ما نیستند" ایشان سپس در ادامه می گوید: "من رسماً در اینجا از علما و مدارس علمیه دعوت م می کنم که در این باره تحقیق کنند و دولت از اندیشه ها و الگوهای آنها در این زمینه استفاده می کند" (اعتماد ملی ۸۶/۱/۳۰)

این سخن دو بخش دارد. بخش اول، نفی مطلق توانمندی تمامی درس خوانده های آمریکا و انگلیس برای حل مشکلات ایران. بدون تردید ایران با مشکلات فراوانی در حوزه مادی و در حوزه های فرهنگی روبروست. اما این که آیا تحصیل کرده ها و متخصصین ایرانی قادر به حل مشکلات مادی ایران هستند یا خیر؟ نیاز به یک بررسی و داوری واقع بینانه دارد. البته هر کس که در انگلیس یا آمریکا درس خوانده باشد لزوماً متخصص و توانمند برای حل مشکلات نخواهد بود، کسانی هستند، به خصوص بعد از انقلاب که به آمریکا و بیشتر به انگلیس رفته اند و مدارکی هم در دست دارند و توانایی حل نه مشکلات مادی کشور و نه سایر مشکلات را ندارند.

اما چنین قضاوتی درباره تمام تحصیل کرده های خارج به هیچوجه با واقعیت تطبیق نمی کند. در میان ایرانیان تحصیل کرده ، کسانی وجود دارند که در رشته های تخصصی خود در دنیا بی همتا هستند و مایه افتخار کشورها می باشند. اینگونه داوری های عجولانه ، در شأن رئیس جمهوری که سابقه استادی در یک دانشگاه را هم دارد، نیست .

در شرایطی که در محیط دانشگاهی ایران ، موج جدیدی علیه استادان فرهیخته در حال شکل گیری است شعار وحدت حوزه و دانشگاه صدر انقلاب به سلطه و سیطره یک جانبه روحانیون بردانشگاهها منجر شده است این گونه اظهارات شکاف میان تحصیل کرده ها و متخصصین کشورمان را با روحانیون حاکم عمیق تر می سازد و مهاجرت و فرار مغزها را تسریع و تشویق می نماید. در شرایطی که دولتمردان برای انجام پروژه های بزرگ ، با شرکت های خارجی قرارداد می بندند و آنها را به حضور در فعالیت های ایران تشویق و دعوت می کنند، بی لطفی و بی اعتنائی و کم بها دادن به کارشناسان و تحصیل کرده های ایرانی، به ضرر کشورمان و به نفع بیگانگان است.

اما بخش دوم سخن ایشان دعوت از روحانیان برای کمک به حل مشکلات کشورمان میباشد. در طی ۲۸ سال بعد از انقلاب تمام امکانات کشور در اختیار روحانیان ایران بوده است. اگر میتوانستند تا بحال مشکلات را حل می کردند. آقای رییس جمهور دنبال چی هستند؟



3/3- رئیس جمهور محترم کشورمان در جمع روحانیون استان فارس اظهار نظر کردند که :  
" اگر در کشور راجع به دموکراسی حرف بزنیم مردم حالت تهوع می گیرند" (اعتماد به  
نقل از ایسنا ، ۸۶/۱/۳۰)

ابراز چنین سخنی از رئیس جمهوری که علی الظاهر با رای مردم در یک انتخابات برگزیده  
شده است بسیار عجیب و پرمعنا است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، گزینش مسئولان کشور را بر پایه ی آرای مردم می داند.  
این که تا چه حد روح و محتوای قانون اساسی در باب حق حاکمیت ملت تحقق پیدا کرده  
است، یک چیز است، و نفی ارزش دموکراسی و آراء مردم توسط کسی که افتخار می کند  
مردم او را برگزیده اند، بسیار عجیب و سوال برانگیز است. چطور ممکن است رئیس  
جمهوری که با رأی مردم انتخاب می شود، دموکراسی را لعن کند. ممکن است در یک  
انتخابات مردم به کسی به عنوان رئیس جمهور رأی بدهند که تو زرد از آب درآید و مردم از  
نتیجه رأی خود ناراضی باشند .

مثلاً در امریکا امروز مردم از عملکرد دولت بوش، که با آرای مردم بر سرکار آمده است به  
شدت ناراضی هستند و برخی هم با توجه به بیانات و عملکردهای بوش، ممکن است حالت  
تهوع پیدا کنند. اما حالت تهوع پیدا کردن از نتایج یک انتخابات با نفی و لعن دموکراسی  
خیلی فرق دارد. اگر مردمی از گزینش خود و نتیجه انتخابات ناراضی هستند، باید از انتخاب  
خود ناراضی باشند و با مشاهده آن دچار تهوع بشوند، نه از دموکراسی .

متأسفانه کسانی هستند که بر غم گذشت نزدیک به سی سال از پیروزی انقلاب اسلامی و  
استقرار نظام جمهوری با جمهوریت و حاکمیت ملت به شدت مخالف هستند و در حالی که از  
طریق فرآیندهای قانونی و انتخابات بر سریر قدرت نشسته اند حقوق مردم را نادیده می  
گیرند و روش های اجرایی آنان استبدادی و پادگانی است .

چنین اظهاراتی علیه تحصیل کرده ها و علیه دموکراسی در جمع روحانیون استان فارس،  
حاکی از انگیزه های دیگری نیز می باشد که بحث آن به وقت دیگری موکول می نمایم .

به آقای رئیس جمهور محترم و روحانیون استان فارس توصیه می کنم باب عقل و جهل را  
در جلد اول اصول کافی مطالعه بفرمایند. والعاقبه للمتقین .

**تدبیر در بحران هسته ای**

**اعتماد ملی-ویژه نامه نوروزی بهار ۱۳۸۶**

۱-تدبیر و تدبیر از واژه عربی دبر مشتق شده است . تدبیر الامر یعنی عاقبت کار را سنجید و عاقبت آن را در نظر گرفت . ان ر امرتب و منظم کرد .

از ویژگی های خداوند « تدبیر الامر » است و خداوند از انسان می خواهد که در باره آیات قران و حوادث تاریخی و تغییرات اجتماعی تدبیر کند .

یک مدیر خوب علاوه بر اشراف و استفاده از راه کارهای مدیریت جدید اهل تدبیر نیز باید باشد بر همین اساس قانون اساسی ایران مدیر و مدبر بودن را از جمله شرایط و ویژگی های مقام رهبری ذکر کرده است. امروز کشورمان بایک بحران نگران کننده و بی سابقه ای روبه روست و عبور از این بحران نیازمند تدبیر است یعنی باید از سطح شعارهای زودگذر عاطفی و احساسی عبور کرد و به عمق مسائل فرورفت و عاقبت کار را سنجید و بر اساس آن امور را منظم و مرتب کرد و سامان داد .

کیست که نپذیرد بحران هسته ای به سطح نگران کننده ای رسیده است ؟

۲-پوتین رئیس جمهور روسیه در کنفرانس مونیخ به طور بی سابقه ای به شدت به سیاست جهانی امریکا حمله کرد. او در این سخن رانی خود که بسیاری را غافلگیر کرد، امریکا را به جنگ افروزی در جهان متهم ساخت . سخنان پوتین از روی احساسات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری و یاضد غربی نبود بلکه بسیار حساب شده و سنجیده ایراد شد. منظور پوتین از جنگ افروزی امریکا چیست ؟ امریکا در کدام نقطه از جهان دندان های تیز جنگ را نشان می دهد و سوت آماده باش می کشد ؟ این خطر که پوتین آن را مطرح کرده است نه در اروپا نه در امریکای لاتین و نه در افریقا و نه در آسیای دور است بلکه تنها در یک منطقه مطرح و مورد نظر است و آن خاور میانه و خلیج فارس و لبه تیز آن متوجه ایران است .

اکنون امریکا دست به اجرای برنامه جدیدی علیه ایران زده است. در راس این برنامه ایجاد یک جبهه متحد از اعراب علیه ایران می باشد، جبهه ای که دو محور یادو رکن دارد در محور اول ایجاد جنگ مذهبی تمام عیار گسترده بین شیعه – سنی است که در ماه های اخیر با صدور فتاوی پی در پی علمای سعودی و کشتارهای وحشتناک در عراق به شدت بالاگرفته است و اگر جلوگیری نشود تمام دنیای اسلام را فرامی گیرد. محور دوم که ماهیت سیاسی دارد استفاده از نگرانی کشورهای عرب همسایه ایران در خلیج فارس نه تنها از سلول های هسته ای ایران، بلکه از نیروگاه هسته ای بوشهر است. سخنان و مواضع اخیر رهبران عرب که به طور علنی و شفاف بیان می کنند همه حاکی از شکل گرفتن یک جبهه جدید علیه ایران در منطقه می باشد بی تردید دامنه ای این جبهه به منطقه خاور میانه کشورهای عربی محدود نخواهد ماند با توجه به نفوذ کشورهای عربی در کنفرانس اسلامی نیز کشیده خواهد شد و این یعنی تنگ تر شدن انزوای ایران در صحنه جهانی .

۳- ظاهرًا دولت ایران با احساس چنین خطری توجهات خود را به امریکای لاتین و به طور مشخص ونزوئلا، کوبا و نیکاراگوا معطوف ساخته است و در این کشورها سرمایه گذاری می کند .

اما این سیاست از اساس نادرست و خشت برآب زدن است. اولاً مواضع و سیاست های ضد امریکایی این کشور ها قبل از هر چیز مبتنی بر منافع ملی خود این کشور هاست نه بر اساس ضدیت بنیادی - ایدئولوژیک با امریکا یا لیسم و کاپیتالیسم جهانی. ثانیاً هر یک از این دولت ها بر اساس منافع ملی کشورشان راه تفاهم و تعامل با امریکا را برگزیده اند و یاد بر پیش خواهند گرفت. اگر تقابل با ایران به مرحله تحریم صادرات نفت ایران بینجامد از ونزوئلا چه واکنشی به نفع ایران انتظار می رود؟ آیا ونزوئلا در راستای همدلی با ایران صادرات نفت خود را کاهش خواهد داد تا فشار کمبود نفت در بازار جهانی در صورت قطع صادرات نفت ایران بیشتر و جدی تر گردد؟ هیچ علائمی یا شواهدی بر امکان اتخاذ چنین تصمیمی از جانب ونزوئلا وجود ندارد

با کدام منطق عقلانی، عرفی، شرعی و قانونی ایران باید در ضدیت با امریکا تا به انجایش برود که به ساختار اقتصادی صنعتی در هم کوبیده شوند و ایران به کشوری مثل ونزوئلا وابسته شود؟

اما ونزوئلا ممکن نیست در درگیری نهایی میان ایران و امریکا جانب ایران را بگیرد همان طور که تجربه نشان داد محاسبات این چنینی مقامات ایرانی نظیر نگاه به شرق، هند، چین و روسیه نادرست بود و نگاه به امریکای لاتین از آن نادرست تر است.

۴- اگر ایران غنی سازی اورانیوم را متوقف نکند اگر چه ممکن است قطعنامه جدیدی علیه ایران تصویب نشود اما پی آمد اعمال تحریم های مصوب در قطعنامه ۱۷۳۷ برای ایران بسیار سنگین خواهد بود این در حالی است که احتمال تصویب قطعنامه و تحریم های جدید دور از ذهن نیست. این تحریم ها ممکن است گسترده یا محدود باشد. با توجه به موضع روسیه و چین و کشورهای اروپایی ممکن است تحریم شامل صادرات نفت ایران نباشد اما احتمال تحریم بعضی از اقلام مهم صادراتی نظیر فروش بنزین به ایران بالاست تحریم فروش بنزین به تنهایی پی آمدهای سنگینی برای ایران خواهد داشت.

موقعیت امریکا در ایجاد یک جبهه ضد ایرانی از کشورهای عربی میزان همکاری این کشور های را به قطعنامه به شدت بالا می برد. در تحریم فروش نفت عراق در زمان صدام ایران به رغم امریکا نفت عراق را زیر پوشش نفت ایران به فروش می رسانید و یابری از تحریم ها را در فروش مواد غذایی و دارو نادیده می گرفت موقعیت جغرافیایی دو کشور و مرز مشترک طولانی نیز این امکان را به ایران می داد. اما در صورتی که ایران هدف این نوع تحریم ها قرار گیرد و کشورهای عربی به خصوص همسایگان ایران با امریکا و سازمان ملل همکاری نزدیک نمایند ایران به کلی تنها می ماند این احتمال هم وجود دارد که به تصویب قطعنامه جدیدی فشار های سیاسی اقتصادی و احتمالاً نظامی علیه ایران ابعاد گسترده ای پیدا کند.

۵- بحران کنونی ایران دو محور به هم پیوسته دارد و هر نوع راه حلی به ناچار باید هر دو محور را در نظر بگیرد: اول روابط خصمانه میان د و کشور ایران و امریکا و دوم فعالیت هسته ای ایران است محور دوم به طور مستقیم نتیجه ی محور اول است. آیا هیچ راهی برای کاهش تنش و بهبود روابط میان ایران و امریکا وجود ندارد؟ آیا هیچ موضوعی را

نمی توان یافت که دو کشور بتوانند بر سر آن با هم به تفاهم برسند؟ قطعاً چنین نیست. در افغانستان ایران در دومورد با امریکا همکاری بسیار نزدیک داشت. ابتدا در دوره ی اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی سابق بود که هر دو کشور به مجاهدین افغانی کمک می رساندند. بار دوم در هنگام حمله ی طالبان بود که ایران و امریکا با هماهنگی و همکاری نه تنها حکومت طالبان را ساقط ساختند بلکه ایران در ایجاد توافق میان گروه های مختلف افغانی برای تشکیل یک دولت جانشین نقش کلیدی ایفا کرد. اما چرا دودولت یا حداقل ایران از این فرصت برای حل مسائل خود با امریکا استفاده نکرد؟

آیا بحران در روابط ایران و امریکا ریشه در تفکرات اسلامی رایج حاکم دارد و باورهای ایدئولوژیک دینی و مذهبی مانع عمده بر سر راه بهبود روابط هستند؟ چنین نیست. هیچ یک از مسئولان ایران تاکنون چنین ادعایی رامطرح نکرده اند. علاوه بر این دستورالعمل های متعددی در قران کریم پیرامون رفتار کریمانه و همزیستی مسالمت آمیز میان جامعه مسلمین هم با اهل کتاب و هم با مشرکینی که با مسلمانان قرارداد دارند وبه مفاد قرارداد خود وفادارند، وجوددارد.

آیا میان منافع ومصالح کلان و استراتژیک ایران و امریکا تعارض اساسی و غیر قابل حل وجود دارد؟ تاکنون هیچیک از مسئولان کشور چنین مواردی را بیان نکرده اند.

روابط بین الیلی میان کشور هانمی تواند براساس صرفا دوستی یادشمنی همیشگی پایه ریزی شود. در روابط بین المللی دوست دائم ودشمن دائم وجود ندارد. در شرایط به شدت متحول و سیال بین المللی معیار تعیین کننده منافع مصالح ملی است.

مناسبات ایران در سطح جهان به نقطه ای رسیده است که منافع مصالح و امنیت ملی ایران کاهش تنش های میان دو کشور را ایجاب می کند. در این مورد بهتر است ایران گفت گوی مستقیم رسمی وعلنی بدون قید وشرط با امریکا را اعلام نماید. در گذشته وضعیت به گونه ای بود که ایران می توانست برای مذاکره پیش شرط بگذارد اما در حال حاضر آن وضعیت وجود ندارد.

بی تردید دولت امریکا بایک بحران بسیار جدی در عراق روبه روست. ادامه شورشگری در عراق اگر چه به ضرر امریکاست، اما برای جمهوری اسلامی ایران ویا برای شیعیان عراق نیز سودی در بر ندارد. منافع و امنیت ملی ایران در عبور هر چه سریع تر عراق از این دوره انتقالی و تثبیت دولت عراق و خروج نیروهای خارجی از عراق و تامین صلح و آرامش در عراق است. در این مورد محور اهداف مشترکی را می تون میان اولویت های امریکا ایران و اکثریت مردم عراق تعریف ومشخص کرد. اگر دولت ایران و دولت امریکا در افغانستان در مورد برخی از اهداف مشترک با وجود عدم روابط دیپلماتیک همکاری می کردند چرا نمی توانند و نباید در مورد عراق این چنین کنند، به خصوص که از نظر ایران در صورت عملی شدن این احتمالات جبهه جدید ضد ایران وضد شیعه متشکل از کشورهای عربی به میزان زیادی منتفی و بلاموضوع می شود.

تنها یک دولت، اسرائیل است که باتمام نیرو و بابهبود روابط ایران و امریکا مخالف است و از هر نوع کارشکنی برای جلوگیری از آن دست بر نخواهد داشت. اما موفقیت اسرائیل در این مورد تازمانی است که ایران اولویت اصلی سیاست خارجی خود را در تقابل با امریکا بداند و آن را تبلیغ کند. اما محور دوم بحران ایران با جهان بیرون فعالیت های هسته ای ایران به خصوص غنی سازی اورانیوم است. مسوولان ایران ممکن است برای تقویت روحیه ملت در شرایط حساس کنونی بر ادامه غنی سازی اورانیوم پافشاری کنند اما نمی توان و نباید واقعیت هایی را نادیده گرفت. در حال حاضر ایران فاقد نیروگاه های هسته ای است بنابراین هیچ مصرفی برای اورانیوم غنی شده خود ندارد حتی اگر اروپا و امریکا باغنی سازی اورانیوم مخالفت هم نکنند تا زمانی که ایران نیروگاه هسته ای ندارد اورانیوم تولید شده بی مصرف می ماند. این ادعای رئیس جمهوری که ایران اورانیوم غنی شده خود را با ۳۰ درصد قیمت جهانی بفروشد یک سخن بی اساس و مطالعه نشده است. اورانیوم غنی شده نظیر کالاهای مصرفی نیست که هر کشوری بتواند آن را وارد بازار کند و باقیمتی رقابتی به فروش برساند. توقف غنی سازی اورانیوم هیچ خللی به تحقق برنامه های کلان توسعه ملی حتی در چار چوب چشم انداز ۲۰ ساله مصوب و یا شکافی در نظام امنیت ملی کشورمان ایجاد نمی کند. با توقف غنی سازی اورانیوم اولاً اجماع جهانی و جبهه متحد علیه ایران شکسته خواهد شد. ثانیاً تصویب قطعنامه جدید یا اعمال محدودیت ها به احتمال بسیار زیاد منتفی می شوند. ثالثاً تشکیل یک کنسر سیوم غنی سازی اورانیوم در خاک ایران پیشنهاد برخی از مسوولان کشور با شرکت ایران و سایر کشورها را امکان پذیر می سازد و به این ترتیب میلیاردها دلار سرمایه گذاری در تاسیسات اتمی نه تنها از بین نمی رود بلکه مورد بهره برداری قرار می گیرد. رابعاً دولت روسیه دیگر بهانه ای برای به تعویق انداختن اتمام و تحویل نیروگاه بوشهر نخواهد داشت. اکنون که بار دیگر بسته پیشنهادی گروه ۵+۱ مطرح گردیده است ایران می تواند با ارائه ی پیشنهادهای تکمیلی و با شرایطی این بسته را بپذیرد و غنی سازی اورانیوم را متوقف سازد ایران هنوز فرصت دارد تا با تدبیر بحران هسته ای را پشت سر بگذارد؟

## دهکده نوفل لوشاتو و انقلاب ایران

مجله شهروندامروز، شماره ۳ (۳۳) نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۸۶

۱- در پیروزی انقلاب اسلامی ایران و از میان برداشتن سلطنت استبدادی عوامل پیچیده متعدد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی نقش موثر و تعیین کننده داشته اند. هم مبارزات گسترده و طولانی احزاب و گروهها و قشرهای مختلف سهم داشته اند و هم سیاست ها و برنامه های شاه و نیز سیاست های خارجی موثر بوده اند. به تعبیر شادروان مهندس بازرگان (در بهمن ۱۳۵۷)، این انقلاب یک رهبر واقعی، به جهت منفی داشته است و آن شخص محمد رضا پهلوی بوده است. اما نباید تردید داشت که اقامت آقای خمینی و استقرار ۱۱۸ روز رهبری انقلاب در پاریس یکی از فرازهای برجسته این بخش از تاریخ کشورمان می باشد.

در این دوره بود که جنبش آزادی خواهی ملت ایران ابعاد بی سابقه جهانی پیدا کرد و ایران به کانون توجهات جهانی تبدیل شد. رسانه های جمعی از سراسر جهان و صداها خبرنگار، روزنامه نویس، تحلیل گر سیاسی به این دهکده سرازیر شدند، امکاناتی بوجود آمد تا مطالبات ملت ایران، علت ها و انگیزه های قیام علیه استبداد سلطنتی و سلطه بیگانه به گوش جهانیان برسد. در این مدت بیش از سیصد مصاحبه رادیویی، تلویزیونی، با روزنامه ها و مجلات و خبرگزاری های معتبر جهان صورت گرفت. متن و محتوای این مصاحبه، بکلی با متون درسی آقای خمینی در حوزه علمیه نجف متفاوت بود. بلکه تماماً طرح خواست های ملت ایران بود. در واقع مردم ایران با این متن ها و مواضع از رهبری انقلاب حمایت کردند. جلب توجه افکار عمومی مردم جهان به رویدادهای ایران و حمایت آنان از انقلاب ایران بازتاب مواضع مترقیانه اعلام شده در این مصاحبه ها بود.

در همین دوره است که حرکت انقلاب در ایران شتاب بی سابقه ای پیدا می کند و در نتیجه رژیم استبداد سلطنتی با سرعت غیر منتظره ای سقوط می نماید.

اکنون که ۲۹ سال از پیروزی انقلاب می گذرد و جمهوری اسلامی با سبک و سیاق و محتوا و ساختارهای حقیقی و حقوقی ویژه ای مستقر شده است و کارنامه ای دارد که چندان قابل دفاع و مقبول نیست بحث و حدیث درباره اصل انقلاب و ضرورت و یا مفید بودن آن عنوان گردید است. انقلاب اسلامی از جانب چند گروه مورد نقد قرار گرفته است. یک گروه کسانی هستند که از متولیان و عناصر بهره مند در نظام سلطنتی بوده و پیروزی انقلاب، شکست آنان محسوب می گردد. مخالفت آنان با اصل انقلاب و جمهوری اسلامی قابل فهم و درک است. این گروه با بهره برداری از عملکرد حاکمان جمهوری اسلامی به توجیه و تطهیر سیاست ها، عملکردهای استبداد سلطنتی پرداخته اند. اما گروه های دیگری هم هستند، از چپ یا راست، با تفکرات سیاسی و ایدئولوژی های متفاوت که در درون انقلاب بوده اند، در پیروزی آن سهم و نقش هم داشته اند و امروز با مشاهده وضعیت فعلی ملت، به بازنگری و نقد گذشته می پردازند و ضرورت آن چه را که اتفاق افتاده است به زیر سؤال می برند. این امر به خودی خود مطلوب و مطبوع است و پرداختن به آن، که در واقع نقد تاریخ است، برای نسل جدید و جوان می تواند آموزنده باشد. اولین پرسش این است که چه گزینه هایی در برابر ملت ایران و فعالان سیاسی و احزاب آن زمان قرار داشت، آیا گزینه دیگری غیر از آن چه اتفاق افتاد، وجود داشت یا خیر؟

**دومین پرسش، و مهمتر از اولی این است که این بررسی تاریخی چه درسی برای حاکمان و تصمیم سازان جمهوری اسلامی ایران از یک طرف و برای نسل جدید و جوان کشورمان، که نقشی در پیدایش این نظام داشته اند، اما بهرحال سازندگان ایرانی فردای ما هستند، از طرف دیگر، به همراه دارد.**

۲- حکومت بیست و پنج ساله شاه را، از کودتای ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷، می توان در سه دوره مورد بررسی قرار داد از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰، از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۴ و بالاخره از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷. برای فهم رویدادهایی که به انقلاب سال ۱۳۵۷ منجر گردید، بررسی هر سه

دوره ضروري است. اما اين تحليل صرفاً به دوره سوم يعني ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ مي پردازد. بررسي يك پرش مقطعي از وضعیت ايران در آن سال چنين نشان مي دهد:

۱-۲- شاه تمام راه هاي اصلاح نظام از درون را بکلي مسدود و بلاموضوع ساخته بود. در اوایل دهه ۱۳۴۰ برخي از تحليل گران آمريکايي اعلام کردند که ايران بزودي ويت نام دومي خواهد شد. براي پيش گيري از ان، برنامه هاي تعديل سياسي و اقتصادي ويژه اي را ضروري دانستند و توصيه کردند. اما اين برنامه ها به اجرا گذاشته نشد و در نتيجه در دوره دوم (دهه ۱۳۴۰) مبارزات سياسي سنتي جاي خود را به مبارزات قهرآمیز مسلحانه داد.

از اواسط سال ۱۳۵۴ ايران وضعیت تازه اي پيدا مي کند. از يك طرف بالارفتن بي سابقه قيمت نفت و افزايش چشم گیر درآمد نفتي ايران مناسبات اقتصادي را دگرگون ساخت. افزايش تعداد دانشگاهها و دانشجويان و رشد نسبي طبقه متوسط، تعارض ميان نخبگان با حاکمان را شدت بخشيد. رژيم شاه به جاي قبول اصلاحات تدريجي در راستاي حل بحران سياسي - اقتصادي بر فشارهاي سياسي و سرکوب نيروهاي معترض بيفزود و وضعیت به نقطه غير قابل ترميم رسيد. از طرف ديگر شاه به سرطان مبتلا شده بود، سرطان فرآيندي يك طرفه است. شاه تحت درمان انواع داروها قرار داشت. در بيماران سرطان، شيمي درماني، پيامدهاي جدي بر جسم، روان و ذهن بيمار سرطاني برجاي مي گذارد. نظام سلطنتي، نمايشي يك نفره شده بود. در نظام هاي به شدت متکي به فرد، خروج فرد از صحنه بازي، نظام را متلاشي مي سازد.

روبرو شدن با اين واقعيت، تحليل گران و تصميم گيرندگان خارجي، بخصوص آمريکا و انگليس را به شدت نگران ساخت. هنوز جنگ سرد ميان دو بلوک شرق و غرب به شدت مطرح بود. شوروي در خاورميانه - دو متحد نظامي قوي- سوريه و عراق، پيدا کرده بود. اين نگراني ها به اشکال گوناگون منعکس مي گرديد. به عنوان نمونه روزنامه واشنگتن پست نوشت: "احتمال بوجود آمدن يك بحران شديد را (در ايران) نمي توان بکلي نادیده گرفت. به همين دليل نقشه ها و برنامه هايي بايد طرح و پيش بيني کرد تا در صورت وقوع چنان وضعي از آنها استفاده شود." (اوت ۱۹۶۷ - مرداد ۱۳۵۵).

در تحليل ديگري گفته شد که : «اين مشکلات سخت تر و خطرناک تر خواهد شد، اگر تغيير عمده اي در روابط ايران و آمريکا بوجود بياید ... احساسات ضد آمريکايي در ايران يك مشکل بسيار جدي خواهد بود. خصوصاً اگر قرار باشد در حکومت ايران تغيير ايجاد گردد.» (واشنگتن پست اکتبر ۱۹۷۶ - آبان ۱۳۵۵)

اما ناظرين داخلي و خارجي وضع ايران دو دسته شده بودند: "خوش بينان معتقدند که عليرغم همه اشکالات دوره اي متناوب موتور (شاه) به زودي از خط بيرون نخواهد افتاد. هر دو گروه معتقدند که حيات حکومت شاه به موفقيت انقلاب اقتصادي او و مشکلات اقتصادي که مخصوصاً اخيراً با آنها روبرو شده است بستگي دارد. خوش بينان بيانان اخير شاه را انتقاد از خود تلقي کرده و آن را خيلي سالم و مفيد مي دانند. اما بدبينان معتقدند که اين ها کافي نيست. از نظر اينان کشور با سرعت و وحشت تام بسوي نابودي حرکت مي کند. بدبينان به وضع خراب اقتصادي اشاره کرده و سپس اضافه مي کنند که آيا امکان دارد که شاه توقعات

خود را با متدهای خشن و ناراحت کننده يك نظام استبدادي يك نفره انجام دهد" (روزنامه منچستر گاردین - ۲۶ دسامبر ۱۹۷۶ - مهر ۱۳۵۵)

در همین راستا تحلیل گر دیگری گزارش داد که:

"یکی از ایرانیانی که مقامات موثری را در حکومت و در اقتصاد داشته است درباره برنامه های عظیم شاه بطور خصوصی می گوید: همه اینها بچه گانه است، کاملاً و به تمام معنا غیرواقعی است. به دهات بد بخت ما، حتی به خیابانهای این شهر پایتخت نگاه کنید، بدون چنان (برنامه های) بی معنی و مهمل ما باندازه کافی کار داریم که انجام دهیم" (مجله فورچون اکتبر ۱۹۷۶ - آبان ۱۳۵۵)

بر این اساس مقامات انگلیس و اسرائیل به شاه پیشنهاد کردند، به نفع پسرش کناره گیری کند.

و شورای نیابت سلطنت به ریاست فرح روی کار بیاید تا وقتی پسر فرح به سن قانونی برسد. يك دوره ای از آزادی های سیاسی، بهمان صورتی که بعد از خروج رضا شاه از ایران و بروی کار آمدن محمدرضا پهلوی شد، رعایت شود تا فشارهای اجتماعی هم تخلیه شود. شاه آمادگی خود را نسبت به این طرح اعلام کرد:

"نسبت به آن چه در آینده روی می دهد توجه دارم و به همین دلیل اقدامات لازم و شایسته ای انجام گرفته تا قدرت اتخاذ تصمیم در دست پادشاه باقی بماند. نقشی که من دارم باید هرکس که در مقام پادشاهی این کشور باشد ایفا کند... این مسئله مربوطه سنن و آداب ملی می شود... مربوط به عادات است. این مسئله جغرافیایی و آب و هوا و سیاست جهانی است. در صورتی که بعد از تفویض شاهنشاهی به ولیعهد من در کنارش باشم افکارم را به او تحمیل نخواهم کرد" (کیهان هوایی - ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۵).

همه این شواهد حاکی از بحران جدی در ارکان نظام سلطنتی بود. در راستای فراهم کردن زمینه برای اجرای این طرح، فرح دیبا در سال ۱۳۵۶، بدون شاه به آمریکا سفر کرد. در آنجا، در سطح رئیس يك کشور از او استقبال شد. رهبران آمریکا از جمله کسینجر با او دیدار کردند.

اما تمایل آمریکایی ها، ضمن قبول وخامت اوضاع ایران، بیشتر بر این بود که نیروهای مسلح نقش عمده ای در تغییرات بر عهده داشته باشند. آنچه آمریکایی ها در نظر داشتند، الگویی بود که بعد از انقلاب ایران در فیلیپین به اجرا گذاشتند. در فیلیپین مارکوس، رئیس جمهور مستبد، همه آنچه را که آمریکا می خواست در اختیار آنان گذاشته بود. اما فساد و ناکار آمدی دولت وی و همچنین سرکوب و قتل مخالفین فیلیپین را با بحرانی جدی روبرو کرده بود. در انتخابات ریاست جمهوری، خانم آگینو، که شوهرش به دست نیروهای امنیتی مارکوس کشته شده بود، از طرف مخالفین مارکوس کاندیدای ریاست جمهوری شد. وقتی مارکوس خود را برنده انتخابات اعلام کرد، بخشی از ارتش، به تحریک آمریکا، علیه مارکوس وارد بازی شد و خانم آگینو را برنده ریاست جمهوری اعلام کرد و مارکوس را مجبور به ترك کشور نمود. به این ترتیب ارتش علی الظاهر به مبارزات ملی پیوست و يك



رکن سرنوشت ساز مبارزات مردم شد. اگر چه خانم آگینو رئیس جمهور شد، اما قدرت در دست ارتش باقی ماند و در دوره بعد فرمانده همین ارتش به ریاست جمهوری انتخاب شد.

اما ساختار و مناسبات نیروهای مسلح ایران با فیلیپین متفاوت بود و حوادث بعدی هم نشان داد که ارتش ایران توانایی ایفای چنین نقشی را ندارد:

"اگر چه شاه وفاداری ارتش را پشت سر خود دارد، اما گزارشات موجود حاکی است که برخی از سلاح های چریک های ایرانی از طریق بازار سیاهی که بدست امرای ارتش ایجاد شده است بدست آنها می رسد» (کریستین سانیس مونیاتور ۱۹۷۶-۱۳۵۵). فساد نیروهای مسلح که عالم گیر شده بود، شاه را مجبور به موضع گیری کرد: «نظامی ها غلط می کنند فاسد باشند، پدرشان را در می آورم - هر کس کار نکند، مثل موش دم اش را می گیریم و می اندازیمش بیرون... و بالاخره .... بزور هم که شده این مملکت را درست می کنیم» (کیهان هدایی ۲۳ آبان ۱۳۵۵) اما شاه، تا آخرین لحظه هم حاضر به قبول سهم خود در بحران ایران و بن بست حکومتش نشد و فرافکنی کرد، و تفصیرات را به گردن دیگران می انداخت، نصیری و هویدا را به عنوان عاملین اصلی مشکلات زندانی کردند. برغم تمامی دغدغه اظهارات هیچ گامی جدی برداشته نشد شاه به هیچ تغییری و اصلاحی تن در نداد و هر نوع اصلاحی از درون بلاموضوع گردید.

۲-۲- در این دوره، یعنی از اواسط سال ۱۳۵۴، آرایش نیروهای سیاسی ضد استبداد بسیار بر هم و آشفته شده بود. رویدادهای درون سازمان مجاهدین خلق اولیه و اعلام تغییر ایدئولوژیک این سازمان از اسلام به مارکسیسم، نه فقط این سازمان و مبارزات مسلحانه، بلکه کل جنبش را به هم ریخت و موجب شد که سازمانهای سیاسی - نظامی نیز فلج شوند.

اختلاف ها و درگیری های شدید میان سازمانها، احزاب و فعالان سیاسی، در داخل و بیرون از زندانها بروز پیدا کرد. قدرت و توان مندی جنبش برای نقش آفرینی به پائین ترین سطح کاهش پیدا کرد.

در خارج از کشور وضع متفاوت بود. سازمانهای دانشجویی و احزاب و نیروهای سیاسی فعال و پر تحرک بودند در موارد ضروری اقدامات سیاسی مشترک علیه نظام سلطنتی انجام می دادند. میان بخشی از مبارزین خارج از کشور با روحانیان نجف و آقای خمینی پیوند و ارتباط ارگانیک بوجود آمده بود و همکاری ها و هماهنگی هایی وجود داشت. اما براساس تجارب گذشته، میزان تاثیرگذاری مبارزات ایرانیان خارج از کشور بستگی به وضعیت مقاومت و مبارزه در داخل ایران دارد.

در مجموعه نیروهای موثر خارج از کشور، آقای خمینی، از موقعیت ویژه ای برخوردار بود. اولاً - موقعیت جغرافیایی نجف رفت و آمد رسمی و غیررسمی ایرانیان و ارتباط با داخل ایران را امکان پذیر ساخته بود. ثانیاً حکومت شاه اگرچه توانسته بود تمامی تشکل های سیاسی روشنفکری را تا حدی فلج سازد اما نتوانسته بود آنها را خاموش سازد. از طرف دیگر شاه نتوانسته بود نهاد مسجد را تعطیل و یا

آن را تحت نفوذ و مهار کامل خود در آورد. و با توجه به فراوانی مساجد و گستردگی آنها در سطح کشور و شبکه کم و بیش منظم روحانیون در سرتاسر ایران و جایگاه مراجع در میان این روحانیون و موقعیت آقای خمینی و رابطه ویژه این طبقه با مردم عادی و عالی، این مجموعه از توانایی و پتانسیل قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. ثالثاً ارتباط تنگاتنگ میان مبارزه خارج از کشور، بخصوص بخش اسلامی، با نجف و شخص آقای خمینی، ظرفیت سیاسی این مجموعه را بطور استثنایی بالا برده بود. رابعاً رویدادهای به شدت نامطلوب داخل کشور و به دنبال آن پراکندگی نیروها، موقعیت ویژه‌ای برای آقای خمینی و بخش اسلامی مبارزین خارج از کشور فراهم ساخته بود.

3- همزمان با بحث‌های علنی درباره بحران و بن بست حکومت شاه در محافل و منابع داخلی و خارجی، که به آنها اشاره شد، از اواخر سال ۱۳۵۵، تحولات جدیدی توسط مبارزین داخل کشور آغاز شد. رهبران داخل کشور توانستند بر برخی از مشکلات غلبه پیدا کرده و به سازماندهی نیروها بپردازند، گام‌های خوبی برداشته شد. در حالی که در میان این نیروها در مورد پایان دادن به حکومت شاه وحدت نظر وجود داشت، اما در مورد برنامه‌ها اختلاف نظرهایی دیده می‌شد. فضای سیاسی داخل کشور که سالها به شدت بسته و امنیتی بود، مانع از آن شده بود که گروه‌ها و احزاب و فعالان سیاسی به تبادل نظر بپردازند و به جمع بندی‌های مشترک برسند.

در خارج از کشور وضع متفاوت بود. فضای باز سیاسی و امکانات گسترده برای تبادل نظر فراهم بود اگرچه اختلاف در روشها و منشها و بینش‌ها وجود داشت اما درباره ضرورت تغییر نظام سلطنتی همه نیروها اتفاق نظر داشتند.

در چنین شرایطی فشار تازه‌ای برای محدود کردن فعالیت‌های آقای خمینی در نجف آغاز شد. دو دولت عراق و ایران در چارچوب قرارداد الجزیره (۱۹۷۵) بر سر این امر به توافق رسیدند. برای آقای خمینی و بخش اسلامی مبارزین خارج از کشور چه گزینه‌هایی در برابر این سیاست جدید حکومت شاه وجود داشت.

اول – مقابله با سیاست دولت عراق و فشار برای رفع محدودیت‌ها. در سالهای قبل نیز دولت عراق، به دفعات برنامه‌های مشابهی را به اجرا گذاشته بود. اما اعتراض‌های گسترده سازمان‌های سیاسی خارج از کشور دولت عراق را مجبور به عقب نشینی و رفع محدودیت‌ها کرده بود. اما این بار صورت مساله متفاوت بود. ساکت کردن این جریان در رابطه با اجرای برنامه‌های بزرگتری در ایران ضروری بود.

دوم – ماندن در نجف و قبول محدودیت‌ها و کاهش سطح فعالیت‌ها. این گزینه مطلوب حکومت شاه و برنامه‌های مطرح شده بود. اگر این گزینه انجام می‌شد و برنامه‌های یاد شده در بالا به نحوی پیاده می‌شدند، و تغییرات جدیدی صورت می‌گرفت، حاکمان جدید، در راستای کاهش تشنجات سیاسی، در غیاب شاه لغو محدودیت و یا ممنوعیت بازگشت آقای خمینی و سایر فعالان سیاسی را به کشور رسماً و بطور علنی اعلام می‌کردند.

با توجه به نوع تغییرات در بافت و ساختار و سیاست ها، که در راس آنها کناره گیری یا حذف شاه (و حتی سلطنت) از صحنه سیاسی بود، نیروهای سیاسی از یک طرف کم و بیش خلع سلاح می شدند و از

طرف دیگر در برخورد با وضعیت جدید میان آنان شکاف بوجود می آمد.

سوم- آقای خمینی همانطور که مایل بود، از عراق به سوریه و لبنان (دره بقاع) می رفت، به امید آن که بتواند به فعالیت های خود ادامه دهد. اما این گزینه خوب و مناسبی نبود. نظام سیاسی در سوریه در آن زمان، به مراتب از عراق بسته تر بود و امکان فعالیت به مراتب کمتر بود. تازه مقامات دولت سوریه آمادگی برای دادن اجازه اقامت به ایشان را نداشتند. اقامت در دره بقاع (پیشنهاد و اصرار برخی از روحانیون نجف) نه تنها مفید و میسر نبود، که خطرناک هم بود. آشفتگی و اختلاف میان فلسطینی ها، لبنانی و سوری ها آن قدر بود که در صورت بروز خطرات احتمالی لوث شدن مسئولیت بسیار جدي بود.

چهارم - گزینه ترك عراق و سفر به يك کشور اروپایی (فرانسه). این گزینه مطلوب بود. اولاً- سفر يك مرجع روحانی به پاریس به خودی خود، يك رویداد بزرگ محسوب می شد. ثانیاً - روابط و مناسبات میان فعالان سیاسی خارج از کشور بخصوص جریان اسلامی را با آقای خمینی تقویت می کرد. ثالثاً میزان اثر گذاری بر رویدادها و برنامه های احتمالی در ایران را به میزان قابل ملاحظه ای بالا می برد.

ایرانیان فعال خارج کشور، همانطور که اشاره شد، نقش موثری در حمایت مبارزات داخل کشور داشتند. در این اثر گذاری ایرانیان مقیم اروپا بطور عامل و ایرانیان مقیم فرانسه (پاریس) بطور خاص، بیش از سایر کشورها، از جمله آمریکا بود.

این گزینه از آن رو مطرح گردید که تحلیل ها و بررسی های صورت گرفته در همان زمان حاکی از آن بود که حکومت شاه به نقطه پایانی عمر خود رسیده است و دولتهای خارجی با توجه به این امر، درصدد اجرای برنامه هایی هستند (که اجمالاً به آنها اشاره شد). این بررسی ها را ابتدا در آذر ۱۳۵۵ بصورت تحلیلی با عنوان «آمریکا در بن بست میلیتاریزه کردن ایران» در پیام مجاهد، منتشر کردم. سپس در آبان ماه ۱۳۵۶ در مقاله دیگری تحت عنوان «هیاهوی بسیار برای هیچ بحران ایران و برنامه های احتمالی را شرح دادم. این تغییرات بدست مردم ایران صورت نمی گرفت. درست است که مقاومت ها و مبارزات ملت ایران، نقش اساسی و کلیدی در به بن بست کشاندن حکومت شاه داشت اما اینکار تغییرات مورد بحث در دست بیگانگان بود. سوابق و تجارب تاریخی نشان می دهد تغییراتی که ابتکار آن به دست خارجی هاست به ندرت به نفع ملت ایران بوده است. آیا باید در برابر آن منفعل می ماندیم و سکوت می کردیم. سوم طی نامه ای خصوصی به مرحوم مهندس بازرگان این تحلیل ها و ضرورت اقدامات جدي از داخل را یاد آور شدم.

ممکن است از منظر نگاه تاریخی به گذشته، و تحارب حاصل بعد از انقلاب استدلال شود، که اگر تغییرات ایران به همان صورتی که بحث شده بود، یعنی شاه استعفا می داد و از ایران می رفت شورای نیابت سلطنت قدرت را بدست می گرفت و فضای سیاسی کشور باز می شد،

شاید نتیجه از آنچه امروز شاهد آن هستیم بهتر بود. شاید، ممکن است. اما بررسی تاریخی را با شایدها و اگرها نمی توان انجام داد، زیرا چنین مسیری در ایران طی نشد. شاه تا آخرین لحظه در برابر هر نوع اصلاحاتی مقاومت کرد. هیچ حزب و گروه سیاسی معتبر در ایران در آن زمان از این برنامه ها استقبال نکرد و به آن اعتماد ننمود بطوری که هر گونه همراهی با آن سازش محسوب می شد. شاید برای داوری بهتر لازم باشد سرنوشت و وضعیت کشور دیگری را که برنامه های آمریکا در آن جا با موفقیت اجرا شده است، نظیر فیلیپین مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

مسلم این است که سفر به نوفل لوشاتو بر فرآیند تغییرات و تحولات در داخل کشور اثر گذاشت و موجب پیروزی انقلاب اسلامی ایران گردید. بی تردید آن چه امروز ما در کشورمان شاهد آن هستیم، همه ی آنچه که ملت ایران برای آن انقلاب کرد نمی باشد و تفاوت ها و تعارض های جدی وجود دارد. اما موضوع اصلی در این تحلیل پیامدهای و دستاوردهای انقلاب نیست، بلکه توجه دادن به نقش نوفل لوشاتو در مسیر تحولات ایران می باشد.

پاسخ به پرسشهای صدر این تحلیل را به جمع بندی خوانندگان عزیز وا می گذارم. **دکتر ابراهیم یزدی**

۷ ۸۶/۲/۱۴

**ترکیه، دموکراتیک، دینی و سکولار باقی خواهد ماند؛ این یک الگوی جدید است**

**ایلنا ۸۶/۲/۱۷**

ایلنا، گروه بین الملل: دور اول رای گیری برای انتخاب رئیس جمهوری جدید را مجددا برگزار کرد و «عبدالله گل» وزیر خارجه پس از آنکه نتوانست رای پارلمان را به دست آورد، از نامزدی ریاست جمهوری کنارگیری ترکیه کرد.

پارلمان ترکیه در حالی دور اول رای گیری برای انتخاب رئیس جمهوری جدید را برگزار کرد که «عبدالله گل» از حزب «عدالت و توسعه (AKP)» تنها نامزد آن بود. «عبدالله گل» پیش از آغاز رای گیری در پارلمان گفته بود که اگر امروز نتواند آرای لازم برای احراز سمت ریاست جمهوری ترکیه را کسب کند، از دور این رقابت ها خارج می شود که پس از رای گیری به وعده خود عمل کرد و از نامزدی ریاست جمهوری کنار رفت.

پیش از آغاز رای گیری امروز پارلمان ترکیه برای ریاست جمهوری، گفت و گویی با «ابراهیم یزدی»، وزیر خارجه دولت موقت انقلاب اسلامی، انجام شد. یزدی معتقد است که «رجب طیب اردوغان» نخست وزیر ترکیه راست می گوید؛ ترکیه دموکراتیک، دینی و سکولار باقی خواهد ماند و این يك «الگوی جدید» خواهد بود. متن کامل گفت و گو با «ابراهیم یزدی» به شرح زیر است:

ایلنا : آقای دکتر با توجه به شرایطی که در روزهای اخیر در ترکیه پدید آمده و با نگاهی به تاریخ تقابل مسلمان ها و سکولارها در این کشور، آیا می توان روندهایی را که در طی سال های گذشته منجر به ایجاد شرایط حاضر شده است شناسایی کرد؟

یزدی: می دانید که ترکیه جدید از زمان روی کار آمدن مصطفی کمال معروف به آتاترک بوجود آمد. بعد از جنگ بین الملل اول که دولت عثمانی منقرض شد طرفداران آتاترک در گروهی موسوم به «ترکان جوان» با نوعی قیام قدرت را در دست گرفتند و پایه های ترکیه جدید را بنا کردند. دولت آتاترک ویژگیهایی داشت که شاید یکی از بارزترین ویژگی هایش غیردینی و غیر اسلامی کردن جامعه ترکیه بود. چیزی که خود ترک ها به آن می گویند یک نظام لایبیک. اما به رغم آن چیزی که در اروپا ما به عنوان دولت های سکولار می شناسیم، در ترکیه دولت سکولار در واقع تمام مساجد را تحت کنترل داشت و ائمه جماعت مساجد را نیز خود تعیین می کرد. نحوه خرج اوقاف را دولت لایبیک کنترل می کرد و حتی تعیین می کرد که در خطبه های نماز جمعه چه چیزی گفته شود و چه چیزی گفته نشود. تا این اندازه دخالت در نهاد های دینی وجود داشت .

فشار دولت سکولار در طی سال های گذشته تا به آن حد بود که می گفتند دولت و کارمندان آن نباد در هیچ یک از مراسم های مذهبی شرکت کنند تا آنجایی که اگر یک کارمند دولت روز جمعه قصد داشت یک ساعت مرخصی بگیرد و به نماز جمعه برود، اگر می فهمیدند مواخذه اش می کردند. در واقع من به آن چیزی در ترکیه مشاهده می شد اصطلاحاً «سکولاریسم شرقی (Oriental Secularism)» می گویم. این اصطلاحی است که من از کتاب استبداد شرقی (Oriental Despotism) اقتباس کرده ام. در این کتاب توضیح داده می شود که استبدادی موجود در شرق با آن مفهومی که از دیکتاتوری در غرب برداشت می شود تفاوت دارد. چند سال پیش نیز که به دعوت دانشگاه استانبول برای سخنرانی به ترکیه رفته بودم، عنوان سخنرانی من سکولاریسم شرقی بود. مقصود من این بود که اگر دولت ترکیه سکولار است، باید مثل یک دولت سکولار در اروپا کاری به کار مذهب نداشته باشد. یک دولت سکولار مثلاً در فرانسه هیچ گاه در کار کلیسا دخالت نمی کند. کلیسا آزاد است و کشیش ها را خود کلیسا منصوب می کند. کشیشان از دولت پولی نمی گیرند. اوقاف را نیز تا آن جا که مربوط به کلیسا است خود اداره می کنند. مردم آزادند به کلیسا بروند یا نروند چه کارمند دولت باشند و چه نباشند. اما سکولاریسم نوع ترکیه خود را در تقابل با دین قرار داده بود تا به آن جایی که در کوچکترین مسایل دینی هم دخالت می کرد. جالب این جاست که نه تنها قرآن به ترکی خوانده و چاپ می شد، که حتی مسلمانان حق نداشتند کلمات دینی مانند «الله اکبر» و «بسم الله» را با حروف عربی بنویسند.

اما چنانچه می دانید ترکیه در دوران جنگ سرد، هم عضو پیمان ناتو بود و هم عضو پیمان مرکزی سنتو. زمانی هم که بازار مشترک اروپا درست شد، ترکیه بسیار علاقه مند به پیوستن به آن بود. اما اروپایی ها برای عضویت در بازار مشترک به شرایط و وضعیت سیاسی کشور متقاضی نیز نگاه می کردند. خب در ترکیه هم سکولارها حکومت را در دست

داشتند و همیشه با مسلمان ها درگیر بودند. این وضعیت کمابیش تا ۱۹۸۰ ادامه داشت. یکسال بعد از انقلاب اسلامی ایران در ترکیه کودتاشد و نظامیان حکومت را در دست گرفتند. اما به تناسب وضعیت یک سلسله اصلاحاتی را آغاز کردند که عمدتاً اصلاحات اقتصادی بود. یعنی آرام آران ترکیه به سمت اقتصاد بازار سوق پیدا کرد، درحالیکه در دوران آتاتورک مانند دوران رضاشاه تمام اقتصاد در دستان دولت بود. از سال ۱۹۸۰ که نظامیان با دیگر بر سر کار آمدند به تدریج خصوصی سازی صورت گرفت به طوریکه اکنون می توان گفت ترکیه یکی از کشورهای است که در آن خصوصی سازی با موفقیت انجام شده است. امروز در ترکیه تقریباً تمام بخش های اقتصادی در دست بخش خصوصی است. در واقع از سهم دولت در اقتصاد به شدت کاسته شده است. در نتیجه یک بخش خصوصی قدرتمند و مستقل از دولت در ترکیه به وجود آمد. این بخش خصوصی قدرتمند در حال حاضر چیزی حدود ۶۵ تا ۷۰ میلیارد دلار صادرات دارد. این بخش اقتصادی منافع خود را در ثبات و امنیت ترکیه می بیند و با هر چیزی که بخواهد معادله امنیت ترکیه را به هم بزند، مخالفت می کند .

نکته بعدی آن است که بعد از فروپاشی شوروی و طرح تشکیل اتحادیه اروپا، دولت ترکیه علاقه مند به عضویت در این اتحادیه بوده است. آن بخش خصوصی قوی ترکیه نیز به شدت طرفدار پیوستن به اتحادیه اروپا بوده است. خود ترک ها هم به دلیل اینکه بخشی از این کشور در اروپا است، بعضاً خود را اروپایی می دانند. بنابراین هم به جهت فرهنگی، هم به جهت غرور ملی و هم به جهت اقتصادی، پیوستن به اتحادیه اروپا برای ترک ها یک مقوله بسیار مهمی است. اما اتحادیه اروپا پیوستن کشوری مانند ترکیه را به اروپا مشروط به اولاً حفظ و تقویت اقتصاد آزاد و دوماً دموکراتیک شدن نظام کرده است. در نتیجه آن بخش خصوصی قدرتمند و مدافع پیوستن به اتحادیه اروپا در اینجا تبدیل شد به نیروی حمایت کننده دموکراسی در ترکیه که این با نظر نظامیان مغایرت پیدا می کرد .

از طرف دیگر در کشوری اسلامی مانند ترکیه همچون دیگر کشورهای اسلامی به محض آغاز دموکراتیزاسیون نظام، در فاز اول مسلمان ها برنده می شوند. چرا که اکثریت مردم مسلمان هستند. این چیزی است که در ترکیه نیز اتفاق افتاد. در ابتدای کار در ترکیه آقای اربکان اکثریت کرسی های مجلس را در اختیار نداشت و مجبور شد با برخی دیگر از احزاب از جمله خانم چیلر برای تشکیل دولت ائتلاف کند. اما آقای نجم الدین اربکان در دوران صدارتش «مقررات بازی دموکراتیک را در یک کشور در حال گذار» رعایت نکرد. یعنی اربکان به رغم اینکه یک مهندس بود ولی افکار و نظریات اسلامی اش بسیار سنتی بود؛ به همین دلیل با سیستم درگیر شد به طوریکه دیگر نتوانست ادامه دهد. دادگاه قانون اساسی ترکیه او را محاکمه کرد. حزبش را منحل و پنج نفر از اعضای کادر مرکزی حزب را به ۵ سال منع فعالیت سیاسی محکوم نمود؛ درعین حال اجازه دادند تا با تغییر نام، حزبشان را نگه دارند. در نتیجه حزب رفاه شکل گرفت و آقای غوطان هم دبیرکل آن شد. حزب رفاه در انتخابات شوراها در بسیاری از شهر های بزرگ برنده شد. طیب [اردوغان] عضو شورای مرکزی حزب رفاه بود و شهردار استانبول شد. تفاوت نگاه طیب با بقیه این بود که وقتی وی شهردار شد اعلام کرد که من شهردار حزب رفاه نیستم بلکه شهردار مردم

استانبول هستم و از هر شهروند استانبول چه مسلمان و چه غیر مسلمان دفاع می‌کنم. در تاریخ ترکیه و در میان شهرداران طیب بهترین الگو را ارائه داد؛ یعنی توانست خدمات بسیاری را به شهر استانبول ارائه کند و در نتیجه مورد محبوبیت مردم قرار گرفت.

نظامیان ترکیه که از محبوبیت روزافزون اسلامگراها ناراحت بودند. در نتیجه به بهانه اینکه طیب در زمان تصدی سمت شهردار در یک مراسم مذهبی شرکت کرده بود، وی را محاکمه کرده و به زندان انداختند. این موجب شد که اروپائینی که نسبت به وضعیت ترکیه علاقه مند بودند از طیب حمایت کنند. تقریباً تمام احزاب سیاسی عمده اروپا از کشورهای مختلف طی یک نامه ای به بازداشت طیب اعتراض کردند.

وقتی طیب از زندان آزاد شد و بحران فروخوابید در داخل حزب رفاه بر سر رفتارهای اربکان اختلاف پیش آمد و گروهی از جمله طیب اردوغان و عبدالله گل از آن جدا شدند و حزب عدالت و توسعه را درست کردند. این حزب از نظر فکری دیدگاه‌هایی شبیه به نهضت آزادی ایران را داشت، یعنی خیلی سنتی نبود. دیدگاه‌های طیب و همچنین سابقه شهرداری او باعث شد که حزبش اکثریت قاطع کرسی‌های مجلس ترکیه را بدست آورد. در نتیجه دولت تشکیل داد و خود نخست وزیر شد. آرام آرام سکولارها احساس خطر کردند؛ دلیلش هم این بود که مثلاً طبق قوانین ترکیه نباید در محل کار تظاهر به مذهبی بودن کرد اما اردوغان در محل کارش نماز می‌خواند. موارد دیگر هم پیش آمد. مثلاً طبق قانون اگر رئیس جمهور ترکیه بخواهد با همسرش به سفر برود، نخست وزیر نیز باید با همسرش وی را بدرقه کند. آنقدر این مسئله مهم بود که یکبار که رئیس جمهور همراه با همسرش قصد سفر داشت ناچاراً از به همراه بردن وی منصرف شد تا همسر اردوغان نیز لازم نباشد برای بدرقه رسمی با حجاب اسلامی حضور یابد.

طیب و دوستانش آرام آرام این تابوها را شکستند، اگرچه مانند اربکان تا به آن حد سنتی نبودند. در زمان اربکان از ورود دختران محجبه به دانشگاه‌ها جلوگیری می‌کردند و این باعث درگیری شدید وی با سکولارها شد؛ اما در زمان اردوغان به دلیل آنکه وزیر دادگستری از حزب عدالت و توسعه بود نسبت به این امر اعتراض کرد و به تدریج این مشکل رفع شد. یعنی در حال حاضر نه حجاب اجباری است و نه بی‌حجابی. با اقبالی که مردم به سمت اسلام پیدا کردند آرام آرام قیافه شهرها تغییر کرده است. شما به ندرت در ترکیه بد حجاب می‌بینید. یا حجاب کامل دارند و یا بی‌حجابند و در برخی از مکان‌ها اکثریت با حجاب دارها است. مسائل دیگر نیز به تدریج رفع شد مثلاً در حال حاضر انواع اقسام پوستر و پلاکارد با جملات عربی رایج شده است. این تغییر قیافه ظاهری شهرها موجب نگرانی سکولارها شده است.

در ترکیه مسلمانان بخش خصوصی انجمنی را با نام انجمن بازاریان و صنعتگران مسلمان تاسیس کردند که بیش از ۳۵۰۰ عضو دارد. این‌ها بسیار با هم منسجم و متحد هستند و با شبکه‌ای که بوجود آورده اند خدمات و تسهیلات فراوانی را به یکدیگر ارائه می‌دهند. در طی سال‌های گذشته نیز در اوپیش و گروه‌های عرفانی ترکیه یک نقش ظریف و گسترده ایفا کرده اند. مثلاً یکی از این گروه‌های عرفانی در مراکز دانشگاهی حدود صد هزار

خوابگاه برای دانشجویان در سراسر ترکیه درست کرده است بدون اینکه هیچگونه تظاهر دینی در این خوابگاه ها برای تحریک سکولار ها وجود داشته باشد. همه این ها دست به دست هم داد به طوریکه بیداری اسلامی در ترکیه امروز به نقطه بسیار بالایی رسیده است .

**ایلنا:** با چنین سابقه ای که اشاره کردید آیا فکر می کنید در حال حاضر شرایط و زمینه های اجتماعی و سیاسی لازم و کافی برای استقرار یک دولت اسلامی در ترکیه فراهم است؟  
ظاهراً سکولارهای ترکیه به شدت با استقرار اسلام گراها در کاخ ریاست جمهوری مخالفت می کنند و نظامیان نیز می گویند چنین اجازه ای به آنان نخواهند داد.

**یزدی:** ورود اردوغان و حزب عدالت و توسعه به صحنه انتخابات بسیاری از احزاب سنتی و لایبیک مانند حزب مام میهن را که سال های سال کنترل سیاست ترکیه را در دست داشتند از صحنه سیاست رانده است. در واقع ترکیه در حال ورود به عصر تازه ای از تحولات سیاسی می باشد. تحولات اقتصادی در سال های پیش صورت گرفته و حال نوبت به تحولات سیاسی است. هر زمان هم که ارتش می خواهد در سیاست دخالت کند آن شبکه اقتصادی در مقابلش می ایستد. اروپا نیز فشار می آورد که نظامیان حق دخالت در سیاست را ندارند. حال در این فرایند حزب عدالت و توسعه آقای عبدالله گل را نامزد ریاست جمهوری کرده است. خانم او نیز باحجاب است. منتها حجابش خیلی شیک و تروتمیز است. ناگهان سکولارها می بینند که اینبار خود رییس جمهور با زن محجبه اش می خواهد به سفر برود و در مراسم های رسمی ظاهر شود. این موجبات وحشت سکولارها را فراهم کرده است به طوریکه واکنش نشان داده اند. بسیاری از تلویزیون های اروپایی و آمریکایی هم بیشتر تظاهرات طرفداران سکولارها را نمایش داده اند در حالیکه تظاهرات مسلمانان نیز چند روز پیش از آن با جمعیتی به مراتب بیشتر برگزار شده بود .

بنابراین ترکیه آرام آرام در حال رفتن به سوی یک گردش تاریخی است. طبق قوانین ترکیه، در انتخابات اخیر دادگاه قانون اساسی به شکایت حزب شاکی رسیدگی کرد و به علت به حدنصاب نرسیدن آرای مجلس نتیجه رای گیری اولیه را باطل کرد. اما طبق قانون اگر بار اول حد نصاب به دو سوم نرسید، بار دوم رای گیری با اکثریت می تواند صورت گیرد. حال قصد دارند دوباره رای گیری کنند و قانونا هم می توانند. اما مهم این است که طیب می گوید که قصد برگزاری انتخابات زودهنگام مجلس را دارد. برگزاری انتخابات زودرس خیلی معنی دارد. در واقع در کشور هایی که چنین بحران هایی پیش می آید، تجدید انتخابات یعنی نوعی از رفراندوم. یعنی اگر مردم باردیگر به حزب مورد نظر رای بدهند برنامه های آن را تایید کرده و رییس جمهور هم از آنها خواهد بود. تمام شواهد می گوید که اگر انتخابات زود هنگام برگزار شود، حزب عدالت و توسعه بیش از کرسی های کنونی رای می آورد. بنابراین چه بسا دو سوم آراء را خودش داشته باشد و بتواند رییس جمهور را خودش تعیین کند. به هر حال اردوغان در پاسخ به مخالفان می گوید که ما کشور را دچار تشنج نکرده و انتخابات زودرس برگزار می کنیم و این یک روش دموکراتیک است .

سکولارها می ترسند که اگر انتخابات برگزار کنند وضع بدتر شود. نظامیان ترکیه هم نمی توانند مخالفتی کنند زیرا اقتصاد ترکیه در صورت بروز بحران و تشنج ضربه می خورد



و آن شبکه اقتصادی هم به نظامیان فشار می آورد. طیب نیز این را خوب می داند. در واقع طیب خیلی خوب بازی را به پیش می برد. پیش بینی من این است که یا گروه های دیگر مجلس برای گرفتن سهم به حزب عدالت و توسعه می پیوندند و حد نصاب آراء به دو سوم خواهد رسید و یا دوباره انتخابات برگزار می شود و در آن صورت هم اکثریت دو سوم برای حزب عدالت و توسعه خواهد بود. یک حرف مهم دیگر هم طیب زده است که ما رفراندوم برگزار می کنیم تا با اصلاح قانون اساسی رییس جمهور با آرای خود مردم مشخص شود. خوب این هم خیلی مهم است زیرا آن ها اکثریت مردم را دارند و همیشه رییس جمهور از ایشان خواهد بود .

درواقع همه شواهد می گوید که ترکیه بر سر یک پیچ مهم تاریخی قرار گرفته است. ترکیه آرام آرام در حال تبدیل به یک کشور نمونه اسلامی است که دوران انتقال را به سمت به یک کشور دموکراتیک با شکل اسلامی طی می کند. از این نظر مسئله بسیار مهم است چرا که ترکیه می تواند برای کشور های سنی یک الگو باشد. مهمترین مزیت اردوغان و تیمش این است که خیلی دقیق می دانند که چگونه به زبان دنیا سخن بگویند. آن ها بر روی اعتقاداتشان ایستاده اند اما فعالیت های تند انجام نمی دهند و حرف های تند نمی زنند. مثلاً آن ها همیشه می گویند ما به نظام لاییک التزام داریم. این سیاست بسیار واقع بینانه ای است. برای اینکه تغییرات در ترکیه باید تدریجی باشد. در طول ۱۵ سال گذشته آرام آرام این گروه شکل و شمایل مجموعه ترکیه را عوض کرده است. بنابراین اگر ترکیه قرار است به هویت دینی اش بازگردد باید خود مردم وارد صحنه شوند. روند کلی در ترکیه این است که روز به روز از تعداد سکولار ها کاسته شده و بر تعداد مسلمان های مدرن (روشنفکران دینی) افزوده می شود. آن ها هم واقع بینی به خرج می دهند و در چارچوب منافع ملی ترکیه سخن می گویند. مثلاً دولت ترکیه در زمان نخست وزیر قبلی اسرائیل را به رسمیت شناخت. این ها هم که به عنوان گروه اسلامی آمدند آن قواعد را به هم نزدند. یکسری مصالح و منافع بزرگتری مانند پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا و بهبود وضع اقتصادی را در نظر گرفتند. فلسفه کار اردوغان این است که باید به مردم خدمات مناسب ارائه داد و همانقدر که مسلمان ها این خدمات را ببینند و بدانند که سیاست مداران مسلمان فاسد، دزد، مشروب خوار و هرزه نیستند و برای منافع ملی ترکیه کار می کنند، برای حزب عدالت و توسعه کافی است. آن ها می دانند در دراز مدت پاداش خود را می گیرند. اسلام گراها به تدریج افکار عمومی مردم ترکیه را عوض می کنند. امروز حتی بسیاری از نیروهایی که عضو حزب نیز نیستند نیز از ایشان حمایت می کنند .

ایلنا: اتهامی که لاییک ها مطرح می کنند این است که این آغاز یک روند است، یعنی در آینده و در مراحا بعدی ابتدا سنتی تر ها روی کار خواهند آمد و در نهایت بنیادگرایان دینی مستقر خواهند شد. سکولارها می گویند این برضد دموکراسی است و ما باید برای دفاع از دموکراسی جلوی آغاز این روند و استقرار حزب عدالت و توسعه را بگیریم. سؤال اصلی این است که آیا تضمینی وجود دارد که حزب عدالت و توسعه دارای این ظرفیت باشد که در چارچوب نظام سکولار باقی بماند و یا در مراحل بعد این نظام به سمت بنیادگرایی دینی گرایش پیدا می کند؟

**یزدی:** استدلال لایبیک ها غلط است. می گویند دموکراسی خوب است به شرط آنکه مسلمان ها نیابند. این تنها حرف لایبیک های ترکیه نیست. خیلی از لایبیک های ایران هم می گویند که معنای جدایی دین و سیاست این است که مسلمان ها حق دخالت در سیاست را نداشته باشند. بله درست می گویند که احتمال دارد چنین روندی ز که گفتید آغاز شود. این دموکراسی است و البته این احتمال نیز وجود دارد که تندرو ها بیایند. اما دموکراسی یک بهایی دارد. شما نمی توانید بگویید برای اینکه احتمال می دهیم گروه های افراطی بالا بیایند دموکراسی را قربانی کنیم. آن ها ادعا می کنند که ترکیه یک حکومت لایبیک و دموکراتیک است. حال اگر دموکراسی را تعطیل کنند یک حکومت لایبیک استبدادی خواهند داشت. اقلیتی می خواهد بر کشور حکومت کند. من تصور نمی کنم این در ترکیه بتواند موفق شود. پیش بینی من این است که گروه های افراطی دینی در ترکیه در اقلیت هستند. تند هستند و سروصدای زیادی هم ایجاد می کنند اما آرام آرام مردم ترکیه فرزانیگی سیاست های حزب عدالت و توسعه را می فهمند. بنابراین من فکر نمی کنم آن افراد تند و افراطی اسلامی بتواند کاری از پیش ببرد.

**ایلنا:** این سخن اردوغان که ترکیه لایبیک بوده و لایبیک خواهد ماند به نظر شما یک تاکتیک انتخاباتی است و یا اینکه به عنوان یک استراتژی به آن باور دارند؟

**یزدی:** به نظر من این را باور دارند. اولاً در میان خود ما مسلمان ها معلوم نیست که مرز میان دین و دولت باید کجا باشد. دوماً آیا هیچ تعریف مشخصی از لایبیسیم وجود دارد و یا در هر کشوری متناسب با وضعیت خودشان لایبیسیم را تعریف می کنند؟ من گفتم در ترکیه لایبیسیم حکومت نمی کند، سکولاریسم شرقی در آن جا مستقر است. به چه دلیل سکولاریسمی که در ترکیه وجود دارد باید ضد دین باشد؟ می تواند کاملاً سکولار باشد و دینی هم باشد. ببینید در نظام سنتی ایران چه کار می کردند؟ شاه بود اما یک مجتهد به آن اجازه حکمرانی می داد. یعنی قلمرو فقه و سیاست از هم جدا بود. یا خود ما در شیعه می گوئیم امامت از خلافت جداست. حضرت علی (ع) مدت ها امام بود ولی خلیفه نبود. یعنی ما خلافت را یک منصب سیاسی و امامت را یک منصب قدسی می دانیم. بنابراین دو قلمرو برای آن تعریف کرده ایم. جدایی امامت از خلافت.

بنابراین من می بینم که در ترکیه یک آزمون تاریخی دارد صورت می گیرد که حکومتی دموکراتیک باشد، دینی هم باشد و به یک تعبیر سکولار هم باشد. در آمریکا که یک کشور سکولار است بر روی اسکناس هایش می نویسند ما به خدا توکل داریم، اما در فرانسه این اصلاً مورد پذیرش نیست. در آمریکا رییس جمهور به کلیسا می رود. وقتی فرزند کندی به دنیا آمد او را به کلیسا برد و غسل تعمید هم داد. در فرانسه اصلاً نمی پذیرند رییس جمهور به کلیسا رود. بنابراین این لایبیسیم تعریف مشخصی ندارد. وقتی اردوغان می گوید ترکیه لایبیک باقی خواهد ماند، با چه تعریفی از لایبیسیم باقی خواهد ماند؟ تعریفی که قبلاً بود که مسلمان ها حق نفس کشیدن نداشته باشند؟ نه اصلاً چنین چیزی نیست.

## شیعیان در مسیر اقتدار جدید

۸۶/۲/۱۸

تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی تشیع را می‌توان در سه دوره کم و بیش مشخص، مورد بررسی قرار داد.

دوره اول در صدر اسلام، از زمان تاسیس مدینه آغاز می‌شود و با واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) و یارانش پایان می‌پذیرد.

دوره دوم، پس از واقعه کربلا با تسلط کامل بنی‌امیه، آغاز می‌شود و در دوره خلافت عباسیان و سپس عثمانی تا نیمه اول قرن بیستم ادامه می‌یابد.

دوره سوم، از نیمه اول قرن بیستم آغاز شده است و هنوز ادامه دارد.

### سرآغاز

در دوره اول، شیعه به عنوان پیرو یا هوادار و اختصاصاً هوادار علی(ع) از زمان خود پیامبر گرامی در مدینه مطرح بوده است. واژه «شیعه» برای اولین بار در زمان پیامبر گرامی(ص)، درباره چهار نفر از صحابه ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد بن اسودکندی و عمار بن یاسر، به عنوان یاران یا هواداران علی(ع) به کار برده شد. این واژه در گفتمان درون دینی به پیروان علی(ع) و خاندانش و کسانی که به جانشینی بلافصل آن حضرت بعد از پیامبر گرامی بر اساس رویداد غدیر خم، اعتقاد دارند گفته می‌شود. در ادبیات دینی معاصر، منظور از شیعه، عموماً «امامیه» یا دوازده امامی‌هاست و سایر فرقه‌های شیعه نظیر اسماعیلیه یا زیدیه، به نام خاص خود آنها خوانده می‌شوند.

پیدایش نگرش‌ها یا قرائت‌های متفاوت از نص و متن اصلی یعنی قرآن، در میان مسلمانان، حتی در زمان حیات رسول گرامی، امری طبیعی به نظر می‌رسد، چرا که وحی، متنی برخاسته از درون جامعه نبود بلکه از بیرون به جامعه «ابلاغ» می‌شد. اما جامعه دریافت‌کننده «وحی» از جمله اعراب زمان نزول وحی، مردمی فاقد فرهنگ نبودند. بنابراین هنگامی که متن به این مردم عرضه می‌شود به طور طبیعی نوعی از همکنشی میان متن و فرهنگ بومی صورت می‌گیرد و نتیجه آن فرآورده‌های گوناگون و در مواردی متناقض با یکدیگر است. این امر نه‌تنها در دوران اولیه اسلام و ابلاغ وحی به جامعه عرب قابل مشاهده است، بلکه در دوران‌های بعدی نیز که اسلام به سرزمین جدیدی وارد شده است، دیده می‌شود. شاید به همین علت باشد که در یک نگاه مردم کشورهای اسلامی همه مسلمان هستند، خدا، کتاب و رسول واحد دارند، اما در نگاهی نزدیک‌تر و دقیق‌تر، تفاوت‌های چشمگیری میان باورها و سنن مسلمانان هر یک از این کشورها دیده می‌شود. به عنوان مثال مردم اندونزی اکثریت مسلمان هستند اما اسلام آنها با اسلام مردم پاکستان، مصر، ترکیه و ایران متفاوت است نظیر این تفاوت‌ها را در رفتارها و سنت‌های مسلمانان ترکیه، مصر، شمال آفریقا و حتی در میان اعضای یک جامعه اسلامی نیز می‌توان مشاهده کرد.

بخشی از این تفاوت‌ها، در درون يك جامعه واحد، محصول همکنشی افراد جامعه با متن و نص اصلی است.

بنابراین در میان مسلمانان، حتی در زمان خود پیامبر گرامی(ص)، دو نوع عمده برداشت یا نگرش از متن – قرآن کریم - مطرح شد. در زمان حیات پیامبر(ص) این برداشت‌ها یا قرائت‌های متفاوت از متن اصلی، مغل و مزاحم نبودند، زیرا هم پیامبر خدا در جمع حضور داشت و هم ارتباط با سرچشمه وحی برقرار بود. وحی الهی و نظر و رای پیامبر در همه احوال برای مسلمانان حجت بود به طوری که اختلاف آرا و قرائت‌ها موجب تخاصم و درگیری میان مسلمانان نمی‌شد. اما صف‌بندی‌ها اعم از سیاسی یا اعتقادی، قبیله‌ای وجود داشت. برخی از اصحاب، از میان مهاجرین و انصار، نمادهای عینی نگرش‌ها و رفتارهای متفاوت بودند. علی(ع) در میان اصحاب پیامبر علاوه بر آنکه عضو خانواده پیامبر محسوب می‌شد و نزدیک‌ترین فرد به رسول‌الله بود، ویژگی‌ها و جاذبه‌های شخصیتی متمایز هم داشت. از میان مسلمانان کسانی بودند که قرائت‌ها و نظرات و منش علی(ع) را نزدیک‌ترین به نص و متن وحیانی و سنت نیکوی رسول خدا(ص) می‌دانستند و به هواداران یا شیعیان علی(ع) معروف شدند. پس از رحلت رسول گرامی این صف‌بندی‌ها، نه‌تنها ادامه یافت بلکه با مطرح شدن مسأله رهبری جامعه اسلامی، ابعاد تازه‌ای پیدا کرد.

پیامبر يك شخصیت و موقعیت دوعبدي داشت. بعثت و رسالت که مستقیماً گزینش خداوند بود و مردم نقشی در آن نداشتند و امری لاهوتی بود. اما هنگامی که ابتدا در عقبه اول و سپس در عقبه دوم نمایندگان گروه‌های مختلف مردم از مدینه به مکه رفتند و طی شرایطی و با يك پیمان‌نامه به عنوان «قانون اساسی مدینه» - با پیامبر بیعت کردند، رسول‌الله موقعیت و منصب دیگری - رهبری و مدیریت جامعه جدید مدینه - را هم پیدا کرد که منشا آن رای مردم بود نه وحی الهی.

بعد از رحلت پیامبر، گروهی از مسلمانان براساس آیات قرآن و توصیه رسول‌الله، بر آن بودند که امر خلافت و امامت که دو کارکرد جداگانه دارند، همچنانکه در شخص پیامبر خدا به صورت واحد بروز و ظهور داشت، در جانشینان ایشان هم تجلی یابد. به عبارت دیگر با این قرائت از متن، جانشین یا خلیفه رسول‌الله می‌بایستی از يك طرف ویژگی‌های پیامبر خدا از حیث اخلاق، تقوی و شجاعت و عدالت را در امر رهبری جامعه و از طرف دیگر اشراف و تعهد به ارزش‌های دینی را هم داشته باشد.

در حالی که آیاتی از متن وحیانی و شواهد انکارناپذیر، تاریخی معرفی علی(ع) توسط پیامبر را به عنوان کسی که واجد شرایط رهبری جامعه جدیدالتاسیس مسلمانان است نشان می‌دهد، اکثریت صحابه و به پیروی از آنها مردم عادی بعد از رحلت پیامبر این واقعه تاریخی را نادیده گرفتند و قدرت سیاسی - حکومت - در چرخه رفتارهای سیاسی لازمه تصاحب قدرت و حفظ آن به هر قیمت، گرفتار آمد.

در انتخاب ابوبکر، اگرچه تمام مسلمانان یا نمایندگان آنان، حضور نداشتند، اما علی(ع) و یارانش با خلافت ابوبکر مخالفت نکردند. خلیفه هم کاری که آشکارا خلاف آموزه‌های قرآنی و با سیره پیامبر باشد (به جز در مسأله غدیرخم) انجام نداد، اما معرفی یا تعیین عمر بن خطاب

به عنوان جانشین، توسط ابوبکر اگر يك بدعت محسوب نشود، حداقل امري بي سابقه بوده است در حالي كه برخي از متفكرين اهل سنت روا بودن عمل پیامبر در معرفي علي (ع) را مورد تردید قرار مي دهند و عمل خليفه اول را به راحتی تايبید مي کنند\*.

روش علي و يارانش در دوره خلافت عمر همچنان همكاري با خليفه بود. اما عمر براي انتخاب خليفه بعد از خود روش جديدي را ابتكار كرد. شوراي خلافت را براي تعيين صلاحيت خليفه و معرفي به مردم تعيين كرد. در اين شورا عبدالرحمن بن عوف كه در واقع دبیر يا رئيس شورا بود، نقش كليدي داشت.

با رد صلاحيت علي (ع)، شوراي خلافت منصوب عمر با عثمان بيعت كرد.

اما در دوران خلافت عثمان امور سياسي - اقتصادي بر محورهاي ديگري متفاوت از نهتنها زمان پیامبر، بلکه دو خليفه اول، چرخيد كه در نهايت به نارضائيتي گسترده مردم و قيام عمومي و قتل خليفه منجر شد.

گزینش علي(ع) به خلافت طبق راي يك گروه كوچك ويژه (نظير خليفه اول) بود و نه طبق وصيت خليفه اول (انتخاب خليفه دوم) و نه با تصميم شوراي نگهبان خلافت منصوب خليفه دوم، بلکه مطابق با روح آموزه هاي قرآني و سنت بيعت مردم با رسول خدا در عقبه اول و دوم بود؛ يعني با مراجعه و درخواست مستقيم مردم و بيعت تمام گروه هاي مسلمان صورت گرفت. بخشي از جامعه جديد، اگرچه اسلام آورده بود اما در قالب اسلام به دنبال ارزش هاي جاهلي رفتند و در امر سياست، اخلاق معطوف به قدرت (نزد حزب اموي) بر اخلاق معطوف به ايمان (نزد علي(ع) و علويان) غلبه پيدا كرد، هم قرائت آنان از متن وحياتي با علي(ع) و يارانش متفاوت بود و هم ارزش هاي ايماني در رفتار هاي فردي و گروهی آنان هنوز نهادينه نشده بود. يك انحراف و اختلاف بزرگ در جامعه جديد آشكار شد.

دوره اي كه با جنگ هاي معاويه، ابتدا با علي(ع) و سپس با امام حسن(ع) شروع و با فاجعه كربلا و شهادت امام حسين(ع) و يارانش به نقطه چرخش تاريخي خود براي مسلمانان به طور عام و براي شيعيان به طور خاص رسيد. دوره دوم تاريخ اسلام و شيعيان آغاز شد.

دوره دوم

اگرچه بحث درباره اين دوره، از حوصله اين نوشته خارج است اما براي حفظ به همپيوستگي بحث به كلياتي كه ويژگي هاي اين دوره محسوب مي شود، اشاره مي شود.

در اين دوره اسلام به عنوان يك دين جديد، با تحرك و پويابي بي سابقه اي همچنان به گسترش خود ادامه داد، قابليت ها، توانمندی ها و استعدادهاي آزاد شده انسان ها، به يك جريان عظيم فرهنگ ساز تبديل شد و تمدن جديدي را بنا نهاد.

از جانب ديگر نظام هاي سياسي تازه، ابتدا توسط بني اميه و سپس بني عباس حاكم شد؛ نظام هايي كه در آنها رفتار سياسي، اجتماعي و اقتصادي حاکمان به طور آشكار از اصول و

مباني و ارزش‌هاي قرآني و سنت رسول خدا فاصله بسيار گرفته بود و در دوران خود و در جهت توجیه و تثبیت قدرت خود نگرش و قرائت‌هاي ديني ویژه‌اي را به وجود آورد؛ پديده‌اي که در تمام انقلاب‌هاي جهان رخ مي‌دهد و به نام رجعت يا برگشت‌پذيري ((Reversibility) شناخته شده است.

در برابر اين انحراف بي‌نقاب سياسي و عقيدتي، امامان شيعه و پيروانشان، ايستادند و مقاومت کردند. از نظر سياسي مشروعيت حکومت آنان را نپذيرفتند و تن به بيعت و تبعیت ندادند. از نظر عقيدتي نيز با انحرافات به مقابله فرهنگي برخاستند.

همين امر موجب شد که سرکوب گسترده شيعيان در طول خلافت بني‌اميه و بني‌عباس ادامه پيدا کرد.

با تثبیت دولت بني‌اميه، بعد از فاجعه کربلا فشار بر شيعيان بالا گرفت. شيعيان که نمی‌توانستند يا نمی‌خواستند ظلم و ستم بني‌اميه را تحمل کنند، به ناچار به سرزمين‌هاي پيراموني حجاز - عمدتاً به يمن، لبنان و ايران - هجرت کردند و پناه بردند. اين سه منطقه پيرامون حجاز و همچنين عراق، ویژگی جغرافيايي مشترکي داشتند و آن کوهستاني بودن اين سرزمين‌ها بود. شيعيان با مهاجرت يا فرار به اين مناطق که دور از دسترس سپاه خليفه بود، امنيت نسبي پيدا مي‌کردند. آنها به تاسيس هسته‌هاي کوچک از يك جامعه عدالت‌محور پرداختند.

در دل اين کوهستان‌ها، روستاهايي بودند که از جهت اقتصادي خودکفا محسوب مي‌شدند و به جامعه شهري وابستگي يا اتکاي حياتي نداشتند بنابر اين بهرغم فشارها و محاصره‌هاي نظامي سپاه خليفه، می‌توانستند مدت‌ها به حیات خود ادامه بدهند.

روستاييان به دليل نزديکي و تعامل گسترده با طبيعت، ساده‌دلي و صفاي باطن و استعداد حق‌پذيري بيشتري دارند. شيعيان متواري به اين مناطق توانستند به سرعت حمايت اين روستاييان را جلب کنند و نه‌تنها نقش مديريت جامعه روستايي را عهده‌دار شدند بلکه همزمان نقش رهبري فکري آنان را نيز ایفا کردند. نگاه مختصري به امامزاده‌ها و اماکن مقدسي که در سرتاسر ايران، يمن و لبنان وجود دارد اين پراکندگي شيعيان و جهت آن را نشان مي‌دهد.

با تثبیت تدريجي موقعيت شيعيان در اين مناطق و از طريق مهاجرت روستاييان به شهرها، افکار و اندیشه‌هاي شيعي راه خود را به شهرها باز کرد. در طول تاريخ، هميشه جهت مهاجرت مردمان از روستا به شهر بوده است و نه برعکس. بنابر اين با مهاجرت تدريجي روستاييان شيعه به شهرها، تشيع به طور خزنده و آرام در شهرها نفوذ کرد و پایگاه به دست آورد و با گذشت زمان اکثريت جمعيت در شهرها را نيز تشکیل داد.

در اين دوره، ما با دو جريان متمايز و اساسي از رفتار شيعيان روبه‌رو هستيم؛ يك جريان رفتار امامان شيعه است. آنان با تفکيک دو منصب خلافت و امامت، در حالي که مشروعيت خلافت حاکمان را نمی‌پذيرفتند و از سازش با قدرت امتناع مي‌ورزیدند، نقش رهبري فکري و معنوي مردم را هرگز تعطیل نکردند. تفکيک خلافت از امامت، به مفهوم واگذاري حق

قیصر به قیصر و کلیسا به پاپ نبود، بلکه تفکیکی از باب استفاده بهینه از شرایط خاص سیاسی - اجتماعی بود.

در این نگرش، امامت به رغم برخورداري از شرایط ذاتی، هنگامی در قامت خلافت و حکومت می‌تواند ظاهر شود که مردم آن را بخواهند. اما اگر مردم آمادگی نداشته باشند، امامت نه تنها خود را بر مردم تحمیل نمی‌کند، بلکه حتی آن را نمی‌پذیرد، زیرا اگر تغییر و تحول لازم در افکار و آرا و رفتارهای مردم پدید نیامده باشد، حتی يك امام عادل هم نمی‌تواند ارزش و آرمان‌های اصیل قرآنی را محقق سازد. به عبارت امروزی دموکراسی بدون مردم دموکرات به وجود نمی‌آید. دموکراسی هم فرآیندی یادگرفتنی است. دموکراسی از بالا، نه ممکن است و نه مفید.

اما جریان دوم عملکرد آن دسته از شیعیانی است که به دنبال توسعه و گسترش هسته‌های شیعی پراکنده در سرتاسر مناطق کوهستانی و ازدیاد جمعیت شیعه و نفوذ در شهرها و تدوین مبانی تشیع، با استفاده از شرایط و با جلب حمایت مردم خسته و رنجور از ظلم و ستم خلفا قیام کردند و به تاسیس دولت‌های مستقل شیعی با شعار حکومت علوی پرداختند. نگاهی اجمالی به این دولت‌ها و سرزمین‌های برخاسته از آن، شرایط بروز و ظهور آنان را نشان می‌دهد: دولت‌هایی نظیر آل‌بویه (ایران و عراق)، دیلمیان (گیلان)، علویان (طبرستان - گرگان)، سربداران (خراسان)، سادات مرعشی (مازندران)، سادات گیلانی (گیلان)، اتابکان (یزد) ماکوئیان (همدان و اصفهان)، آل حسنویه (کردستان و لرستان)، حمدانیان (شام و عراق)، علویان (یمن)، ادریسیان (شمال آفریقا)، فاطمیان (مصر و مغرب و شاخه‌ای از آنان در یمن).

ادامه فرآیند روبه توسعه جمعیت شیعه و تغییر بافت دینی- مذهبی جامعه و فرآورده‌های علمی - فرهنگی به وجود آمده توسط علمای شیعه، تحولات درونی جامعه شیعه را حداقل در ایران به جایی رسانید که تشکیل يك دولت ملی و فرامنطقه‌ای یا فراقومی اجتناب‌ناپذیر شده بود.

تشکیل دولت صفوی می‌تواند انعکاس یا بروز و ظهور این تغییرات و تحولات محسوب شود. اگر چنین نبود شاه اسماعیل صفوی هرگز موفق به تشکیل يك دولت ملی شیعه در ایران نمی‌شد و شاهان صفوی سپس قاجار موفق به ادامه و حفظ آن نمی‌شدند.

اما بررسی عملکرد این دولت‌ها نشان می‌دهد که به رغم افتخارشان به شیعه و علوی بودن، در مقام حکومت و ارائه الگوهای متناسب و هماهنگ با آموزه‌ها و ارزش‌های علوی ناموفق بوده‌اند.

دولت‌های شیعی نظیر دیلمیان و آل بویه و صفوی در ایران یا حمدانیان در لبنان در زمینه توسعه فرهنگ، ادب، علم و دانش و رسیدگی به امور مردم گام‌های بزرگی برداشته‌اند. دوران عضدالدوله دیلمی را یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تمدن اسلامی می‌دانند. صفوی در ایجاد همبستگی ملی در ایران نقش اساسی داشته، اما در مقام قدرت سیاسی، لاجرم دچار يك نوع تناقض و تعارض درونی شده است. آنها عموماً به همان رفتارهایی دست زدند که در

اخلاق معطوف به قدرت و برای حفظ قدرت ضروری است. هیچ‌یک از این حکومت‌ها نتوانستند الگوی مناسبی در حکومت علوی مورد درخواست یا ادعا و انتظار شیعه ارائه دهند و این سبب آن شد که دوگانگی تشیع علوی و تشیع صفوی به وجود بیاید و به رغم حمایت علمای تراز اول شیعه از پادشاهان صفوی و حتی صدور مجوز حکمرانی پادشاهان از جانب برخی از علما، پادشاهان صفوی از حیث عملکرد و رفتار از موضع قدرت هیچ وجه تشابهی با حکومت علوی نداشتند بلکه از جهات بسیار شبیه به خلفای عثمانی بودند.

در دوره قاجار هم به رغم اینکه شیعه امامیه دین رسمی کشور بود و پادشاهان قاجار از تایید علمای برجسته بهره‌مند بودند، تغییری در رفتار پادشاهان دیده نشد به طوری که در نهایت به نارضایتی مردم و انقلاب مشروطه منجر گردید.

دوره سوم

دوره سوم تاریخ تشیع از اوایل قرن بیستم آغاز می‌شود. سقوط خلافت عثمانی، آزاد شدن بخش‌های وسیعی از امپراتوری عثمانی و تغییر در مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای اسلامی و عربی منطقه، به تدریج موقعیت شیعیان را دچار تحول کرد.

این تحولات تغییر در نگرش‌ها و رفتارهای شیعیان را نیز می‌طلبید. این ضرورت در ایران منجر به تغییر در دیدگاه‌های سیاسی گذشته به خصوص درباره سلطنت مطلقه پادشاهان و انقلاب مشروطه گردید. اگرچه با کودتای ۱۲۹۹ رضاشاه، مشروطه نو بنیاد ایران دچار یک ضربه و توقف شد، اما جنبش ملی شدن نفت، تحریک جدیدی را در جامعه ایران به وجود آورد. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رکود را بر جنبش مشروطه‌خواهی ایران تحمیل و دموکراسی را در مراحل جنینی خفه کرد و فرصت تجربه دین و دولت یا شیعیان با دموکراسی را از ایرانیان سلب کرد.

در دوران سلطنت پهلوی‌ها، با وجودی که شیعه امامیه مذهب رسمی کشور بود حاکمان نه‌تنها با علمای دینی - مذهبی همراهی نداشتند، بلکه سیاست‌ها و رفتارهای ضددینی هم داشتند. انقلاب اسلامی ایران، تجربه جدیدی را فرا روی شیعیان قرار داده است که ارزیابی و دورنمای آینده آن از حوصله این نوشته خارج است.

در عراق، شیعیان در برابر تغییرات حاصل از فروپاشی امپراتوری عثمانی، سیاست کم‌وبیش انزوا را در پیش گرفتند. از زمان استقلال عراق تا کودتای حزب بعث، شیعیان اگرچه از آزادی‌های نسبی برخوردار بودند، اما تغییر و تحول خاصی در دیدگاه‌های سنتی آنان و توجه به ضرورت‌های جدید دیده نمی‌شد. با روی کار آمدن حزب بعث، شیعیان عراق دچار مصیبت‌های بی‌سابقه‌ای شدند. علاوه بر علل مذهبی، شیعیان عراق مظنون به همکاری با حکومت ایران نیز بودند. بنابراین فشارهای مضاعفی بر آنان وارد می‌شد.

با حمله نظامی آمریکا و انگلیس به عراق و سقوط حزب بعث صدام، شیعیان سیاست مشارکت فعال را که بسیار واقع‌بینانه به نظر می‌رسید، اتخاذ کردند. عراق اکنون در مرحله گذار است و ابهامات فراوانی در مورد آینده آن وجود دارد. بنابراین نمی‌توان آینده شیعیان عراق را به درستی ارزیابی کرد. اما اگر زمانی شورشگری کنونی و کشتارها به پایان برسد



و نیروهای اشغالگر عراق را ترك كنند و اگر فدراسيون دموكراتيك عراق تثبیت شود شیعیان عراق که ۶۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند از موقعیت بی‌سابقه‌ای برخوردار خواهند بود. برای اولین بار در تاریخ ۱۴۰۰ ساله شیعه، از بعد از فاجعه کربلا، شیعیان عراق قادر خواهند بود که بر خود حکومت کنند و نقش کلیدی موثری در فدراسيون عراق ایفا نمایند. اما شیعیان عراق هنوز در معرض آزمون قدرت قرار نگرفته‌اند. قدرت سیاسی يك فتنه (آزمون) است. در میان شیعیان عراق، گرایش‌های متفاوت و متضاد دینی – مذهبی وجود دارد. برخی از این گرایش‌ها به شدت سنتی است و نگاه آنان به قدرت کاملاً مبتنی بر قرائت‌های سنتی است که این قرائت‌ها با شرایط جدید اجتماعی – سیاسی به هیچ‌وجه همخوانی ندارد. آیا احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌های شیعه عراق می‌توانند خود را با شرایط جدید تطبیق داده و الگویی ارائه دهند که نه‌تنها برای شیعیان بلکه برای همه مردم عراق قابل قبول باشد؟ زمان برای داورى هنوز زود است.

اما در لبنان، تحولات مسیر خاصی را طی کرده و از جهاتی جالب است و می‌تواند آموزنده باشد؛ شیعیان لبنان بعد از ایران و عراق، سومین گروه مقتدر شیعی محسوب می‌شوند. در دهه ۱۹۳۰، شیعیان ۲۰ درصد کل جمعیت لبنان را تشکیل می‌دادند. اکنون این رقم به ۴۰ درصد رسیده است. در دوران خلافت عثمانی، شیعیان از بسیاری از حقوق مدنی و سیاسی محروم بودند.

این محرومیت‌ها تا اوایل دهه ۱۹۶۰ همچنان ادامه داشت. با ورود امام موسی‌صدر به لبنان و قبول مسوولیت رهبری شیعیان، تغییرات فراوانی در وضعیت و موقعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شیعیان به وجود آمده است. و امروز شیعیان لبنان به یکی از موثرترین و بانفوذترین گروه در لبنان تبدیل شده‌اند. این موقعیت تنها مربوط به مقاومت مسلحانه شیعیان و حزب‌الله در جنوب لبنان در برابر تجاوزات اسرائیل و دفاع از تمامیت ارضی لبنان نیست، بلکه پیش و بیش از هر چیز برخاسته از قرائتی از اسلام و تشیع است که امام موسی‌صدر به لبنانیان ارائه داده است و شیعیان لبنان در غیاب موسی‌صدر همچنان به این قرائت وفادار باقی مانده‌اند. امام موسی‌صدر در حالی که رهبر شیعیان لبنان بود و خود را موظف به دفاع از منافع آنان و تلاش برای بهبود وضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنان می‌دانست، اما در سطح ملی خود را مدافع سرسخت و سازش‌ناپذیر منافع و مصالح لبنان و حقوق تمام لبنانیان، از هر دین و مذهب و مسلکی می‌دانست. این نگاه و رفتار، مصلحت‌اندیشانه نبود، بلکه عمیقاً از فهم او از اسلام و سیره پیامبر و امامان معصوم سرچشمه گرفته بود.

در میان رهبران دینی و سیاسی لبنان شاید کسی نباشد که به اندازه امام موسی‌صدر لبنان و لبنانیان و دردها و مشکلات و خطرات آنها را درک کرده باشد. او نمونه برجسته يك روحانی عالم و آگاه به شرایط زمانه خود بود. او در سال اولی که در لبنان (صدر) مستقر شد با ماشین فولکس واگن کوچکش که به سختی قامت رشید او را در خود جای می‌داد، در لبنان که ابعادش از بیروت تا مرز سوریه ۶۰ کیلومتر و از شمال تا جنوب آن ۱۵۰ کیلومتر است، یکصد هزار کیلومتر را شخصاً رانندگی کرد و به روستاها، چه شیعه و چه مسیحی یا سنی سر زد و از نزدیک با مردم آشنا شد و اطلاعات دست اول به دست آورد. او سپس با تکیه بر اهمیت سازماندهی و تشکل شیعیان، مجلس اعلاي شیعیان را به عنوان نماینده و سخنگوی کل

جامعه شیعیان تاسیس کرد. اعضای این مجلس با رای شیعیان انتخاب شدند. برای عضویت در این مجلس، تنگنظری‌های رایج میان بسیاری از دینداران و معتقدان به ایدئولوژی‌های مختلف، اعمال نشد. او خود در این باره خطاب به مجلس می‌گوید: «نیاز جدی اقتضا می‌کند که مجلس همه را بدون استثنا در خود بپذیرد و محور مشترک همه ما قلمداد شود.» (نایونی ۲۶) به این ترتیب برخی از اعضای انتخاب شده، اعتقادشان را به مارکسیسم پنهان نمی‌کردند، اما این مانع قبول عضویت آنان در مجلس نشد. در جامعه‌ای که از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به شدت پولاریزه شده و موزائیکی، انواع اندیشه‌ها وجود دارد و روابط میان گروه‌های دینی، مذهبی یا سیاسی براساس تقابل و حذف شکل گرفته است، ارائه و عمل به یک سیاست فراگیر و عبور از خط قرمزهای ذهنی یا واقعی جاافتاده بسیار شجاعانه است. استدلال امام موسی‌صدر این بود که شیعیان به علت محرومیت‌های فراوان از حیث سیاسی- اجتماعی و به خصوص اقتصادی اولین گروندگان احزاب چپ لبنان بودند. در میان روشنفکران شیعه لبنان گرایش به مارکسیسم و ریشه‌های چپ زیاد بود، اما این یک واکنش یا عارضه محسوب می‌شود و نباید به این بهانه آنان را طرد کرد. با بردباری و فرزانه‌گی باید با آنان برخورد نمود. تجربه صحت این سیاست را نشان داد. انتخاب امام موسی‌صدر به رهبری مجلس اعلیٰ شیعه، بر اساس باورهای سنتی مبتنی بر نیابت عام از امام غایب یا حق ویژه برای روحانیان و نظایر اینها نبود، بلکه انتخابی مبتنی بر شایستگی و فرهیختگی بود.

امام موسی‌صدر با درک شرایط ویژه لبنان و باور اساسی به ضرورت احترام به سایر ادیان، سیاست‌های خود را در ارتباط با سایر گروه‌های دینی - مذهبی در لبنان تنظیم کرد و به زودی نه فقط رهبر شیعیان، بلکه به یکی از رهبران استثنایی لبنان تبدیل شد.

امام موسی‌صدر راه علمای بزرگ شیعه به خصوص سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی را پیگیری کرد. شرف‌الدین مردی روشن و خوشفکر بود. او از دکترا مصدق در ملی شدن نفت و از ناصر در ملی کردن کانال سوئز حمایت کرد. امام صدر اگرچه در کسوت روحانی بود، اما اخلاق و رفتار و دیدگاه‌های سنتی نیست. قرائت و فهم او از دین بیشتر به روشنفکران دینی به آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان نزدیک است تا سنت‌گرایان.

صدر عمیقاً به کرامت انسان اعتقاد دارد و آزادی انسان را جزء تفکیک‌ناپذیر این کرامت می‌داند:

«برادران، آزادی برترین سازوکار فعال‌کردن همه توانایی‌ها و ظرفیت‌های انسانی است. هیچ‌کس نمی‌تواند در جامعه محروم از آزادی خدمت کند، توانایی‌هایش را پویا و موهبت‌های الهی را بالنده سازد. آزادی یعنی به رسمیت شناختن کرامت انسان و خوش‌گمانی نسبت به انسان، حال آنکه نبود آزادی یعنی بدگمانی نسبت به انسان و کاستن از کرامت او.» (ادیان در خدمت انسان ص ۲۴).

«آزادی برخلاف آنچه می‌گویند هرگز محدود‌شدنی و پایان‌یافتنی نیست. در حقیقت آزادی کامل عین حق است. حقی است از جانب خدا که حدی بر آن نیست.»

«صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی».

صدر معنای انسان خلیفه خدا را «با وضوح هرچه تامتر، استقلال بشر و آزادی او در دخل و تصرف کردن روی زمین» می‌داند.

امام موسی صدر با شناختی که از وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی لبنان به دست می‌آورد، ریشه مشکلات و خطرات را در طائفه‌گری اعلام می‌کند:

«خطری که لبنان را تهدید می‌کند از درون سرچشمه می‌گیرد، از جمله طائفه‌گری و فرقه‌گرایی».

بر این اساس، او یکی از محورهای اساسی تلاش خود را مقابله با توطئه‌ها و تحریکات جنگ و ستیز میان طوائف، به‌خصوص مسلمان و مسیحی متمرکز می‌کند و نقاط مشترک میان باورهای ادیان را مطرح می‌سازد. او ضرورت تجدیدنظر اساسی در شیوه‌های معرفی دین را تشخیص داد و آن را با موفقیت به کار برد و توانست نه فقط جامعه شیعیان بلکه مسیحیان و سنیان را نیز متحول سازد.

امام موسی صدر با سهولت و راحتی در میان مسیحیان ظاهر می‌شد و آنچنان مورد احترام بود که از او برای انجام مراسم مذهبی در کلیساها دعوت می‌کردند. در بهمن‌ماه ۱۳۵۳، (فوریه ۱۹۷۵) هنگامی که در کلیسای کفرشیین بیروت حاضر شده و در حضور بزرگان مسیحیت به ایراد سخن می‌پردازد، شارل‌حلو، رئیس‌جمهور وقت لبنان در این‌باره می‌گوید:

«برای نخستین بار در تاریخ مسیحیت یک روحانی غیرکاتولیک در یک کلیسای کاتولیک و برای جمعی از مومنان در جایگاه موعظه سخن راند. این اتفاق نه تنها اعجاب‌برانگیز بلکه موجب تأمل و تفکر عمیق و درازمدت است.» (ادیان در خدمت انسان)

این درست زمانی بود که تحریکات برای ایجاد یک جنگ داخلی مذهبی – دینی در لبنان به‌شدت ادامه داشت.

در یک فرصت دیگر به «دیر المخلص» دعوت شد تا برای راهبان و راهبات سخن بگوید. بعد از انجام مراسم، رئیس دیر به مدیرکل تبلیغات لبنان که خود نیز یک مسیحی بود، می‌گوید: «آن روحانیتی که سیدموسی ظرف یک‌ساعت در محیط دیر ما پراکند، بیش از روحانیتی بود که در مدت شش سال ما به اینها دادیم.» (نای‌ونی ص ۲۹۸)

یک محور کلیدی و راهبردی در اندیشه امام موسی صدر که حتی در غیاب او بر لبنان حاکم است، پرهیز از طائفه‌گری و تعصبات قومی و قبیله‌ای و تکیه بر احساس ملی مشترک همه مردم لبنان است.

او هیچ فرصتی را برای تعامل با سنیان لبنان چه به‌صورت دیدارها، حضور در محافل و مجالس آنان و ایراد سخن یا مکاتبه با رهبران‌شان از دست نداد.

این يك سياست راهبردي بود که از همان آغاز استقرار در لبنان اتخاذ شده بود. روزنامه الحياه در دي ماه ۱۳۴۱ (دسامبر ۱۹۶۲) مصاحبه‌اي با آقاي صدر انجام داده و از ایشان درباره تعدد طوايف و طائفه‌گري در لبنان پرسش کرد. صدر پس از اشاره‌اي اجمالي به دو آيه از قرآن کریم چنین پاسخ مي‌دهد:

«به ياري خدا این شیوه را پيش مي‌گيرم و از همه فرقه‌ها دعوت خواهم کرد تا توانمدي‌هاي خود را در سازندگي و فعاليت‌هاي مثبت به‌کار گيرند. طائفه‌اي پيش خواهد رفت که آيينش با تحولات زمانه همراه باشد و از راه اجتهاد ديني راهکار‌هاي بهتر براي حل مشکلات این روزگار ارائه دهد.» (اديان در خدمت انسان)

صدر با شناختي که از لبنان پيدا کرده بود با استفاده از اجتهاد، آييني را که نماينده و سخنگوي آن بود با تحولات زمانه همراه ساخت و راهکار‌هاي عملي براي حل مشکلات کليدي لبنان از جمله جنگ و ستيز طائفه‌ها ارائه داد.

محور‌هاي اساسي سياست‌هاي راهبردي این رهبر شيعه در عصر جديد که در تمام سخنراني‌هايش منعکس و از رفتارهايش آشکار است، عبارتند از: جلوگیری از درگیری میان لبناني‌ها و فلسطيني‌ها که به‌خصوص از جنگ ۱۹۶۷ و بعد از سرکوب در اردن به لبنان منتقل شده بودند، جلوگیری از درگیری میان سوري‌ها با فلسطيني‌ها و سوم جلوگیری از درگیری میان شيعيان، فلسطيني‌ها، سوري‌ها و مسيحيان و اهل تسنن و چهارم ايجاد وحدت و هماهنگي.

صدر برخلاف برخي از هم‌کسوتانش که به‌بهانه تعلقات مذهبي، ملي‌گرایی را نفي مي‌کنند و از واژه ملي‌گرایی به‌عنوان يك «اتهام سياسي» استفاده مي‌نمایند، يك ملي‌گرا بود. او بر این باور بود که: «احتياج به وطن يك تفریح فکري يا تمایل به گسترش محل سکونت يا قرارداد مکتوبي نیست که مناطق را به هم پیوند مي‌زند، بلکه حقیقتي است متشکل از تحول و پرورش تدريجي در جریان منافع و خطر‌ها و مصلحت‌ها و ضررها و همچنین اشتراك واقعي در دردها و آرمان‌ها.» (نايوني ص ۴۰۱)

صدر با تکیه و استناد به آيه شريفه يا ايها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثي...! الخ

(39-13) وجود قبایل و مليت‌ها و نظاير آنها را که مبدا شناخت و معرفت هر گروه از متعلقات گروه ديگر که به همکاري و تعامل میان آنها منجر شود، امري مي‌داند که مدنظر دين است و مي‌گويد: «اگر ملي‌گرایی بر ايمان به‌عنوان عنصری برتر از ديگر عناصر تکیه نکند ما آن را نژادپرستي مي‌خوانيم. این ملي‌گرایی است که عده‌اي از بني‌بشر، که داراي تاريخ مشترک و آمال و دردهاي مشابه و فرهنگي نزديک به هم هستند، در تاريخ اثر مي‌گذارند و آن را مي‌سازند و در نظر مبالغه مي‌کنند. این ملي‌گرایی مرحله‌اي طبيعي در زندگي انسان بين فرديت و بشريت جهاني به‌شمار مي‌آيد.» (نايوني ص ۲۱۴).

امام‌موسي صدر براي تقويت احساس تعلق شيعيان و لبنانيان به سرزمين‌شان از هر فرصتي استفاده مي‌کرد. به عنوان نمونه، به مناسبت عيدفطر در ۱۳۶۹/۱۲/۱۰ در بيانيه‌اي که روزنامه‌ها آن را چاپ کردند، مي‌نويسد:

«اي لبنانيان... هان اينان برادران شمايند که در رمضان آموزش ديدند و با قلب هاي پاک و آکنده از محبت و با اندیشه هاي درخشان و پرتوشه از پندها و با تصميمي قاطع و مخلصانه براي ساختن لبنايي زيبا و نيرومند آماده شده اند. ايشان دست هاي خود را به سوي شما دراز کرده اند تا با شما در دفاع از لبنان و آباد کردن آن و بهبود شرايطش همکاري کنند. پس شما نيز دست هاي مخلص خود را به سوي ايشان دراز کنيد و يکدل و يکصدا در يك جبهه به هم کمک کنيد. در روز ميلاد مسيح براي آزادي کشور کمر همت ببنديد و در برابر صهيونيست ها فریاد زنيد: اينجا خانه پدر من و جايگاه عبادت است که شما لانه دزدانش کرده ايد.»

«لبنان سرزمين است، سرزميني که انسان آن اولين و آخرين سرمايه آن است، انساني که عظمت لبنان را با هجرت اندیشه و تلاش هایش پديد آورده است. چنين انساني را در اين کشور بايد صيانت کرد.» (اديان ص ۲۱)

«اگر کشورهای ديگر پس از انسان، سرمايه هاي ديگري دارند، سرمايه ها در لبنان پس از انسان باز همان انسان است. از اين رو، تلاش ما در لبنان، از عبادتگاه ها تا دانشگاه ها و ديگر مراکز بايد صرف صيانت از انسان لبنان، همه انسان ها و همه ابعاد انسان در مناطق مختلف لبنان گردد.»

«بنابراين وطنمان را نه تنها به خاطر خدا و انسان که براي تمام بشریت و براي نماياندن چهره مبارزگر حق در برابر آن چهره ديگر بايد حفظ کرد.»

«اي مردان و زنان مومن، بايد براي انسان و همه انسان ها، انسان هايمان در بيروت، جنوب، عکا، حومه بيروت، کرنتينا و حي السلم با يکديگر همدل و همنوا شويم. پس انسان لبنان را پاس داريم تا نگاهبان اين کشور که امانت تاريخ و امانت خداوند است، باشيم.» (دين در خدمت انسان ص ۲۲).

او سپس تمام لبنانيان را مورد خطاب قرار مي دهد:

«اي عزيزان، ميهن ما پيش از آنکه در جغرافيا و تاريخ زندگي کند در قلوب و ضمير ملت خود مي زياد و بدون احساس هموطني و مشارکت هيچ حياتي براي وطن متصور نيست.»

اين نگرش جهان شمول، ملي و فراملي را با آن ديده گاهي که منابع تشيع، غيرمسلمان را حيوان مي داند مقايسه کنيد!! خانم حنان معلوف، خبرنگار برجسته النهار طي مصاحبه اي با آقاي صدر در نيسان ۱۹۶۹ مي گويد: «من احساس مي کنم شما با ديگر روحانيان فرق داريد.»

امام موسي صدر عمده ترين خطر براي لبنان را مربوط به بعد از درگيري هاي طائفي از ناحيه اسرئيل و صهيونيست ها مي داند:

«همه ما در خاورميانه عربي اعم از مسلمان و مسيحي قرباني توطئه پست نژادپرستي و صهيونيستي شده ايم که تمدن مادي غرب نيز او را در اين راه ياري مي دهد.»

«پس ما در برابر این پدیده گیج‌کننده ایستادگی کردیم... ما در برابر پدیده رعب‌آور ایستاده‌ایم، ایستاده‌ایم تا ثابت کنیم یگانه راه ما ادامه مقاومت در این جنگ است و پیروزی حقیقی بی‌هیچ شک و تردیدی از آن ماست. زیرا در نزد هر مردمی اراده حیات راه پیروزی است.»

«ما باید مقاومت و ایستادگی کنیم. ما امروز در برابر تجاوز دشمن و طرح‌های تجاوزکارانه و دشمنی‌های او و حس زیاده‌طلبی‌اش قرار گرفته‌ایم.» (نای‌ونی ص ۳۷۵).

«اما مبارزه، صهیونیسم تنها به مقابله با تجاوزات اسرائیل به لبنان محدود نمی‌شود بلکه کمک به مبارزه مردم مظلوم فلسطین بخش جدانشدنی از این مبارزه است.»

امام‌موسی صدر مبارزات مردم فلسطین را یک مبارزه مشروع می‌داند که از دیدگاه دینی اصلاً نیاز به بحث ندارد.

هنگامی که شارل‌حلو، رئیس‌جمهور لبنان در مجلس اعلاهی شیعیان حاضر شد تا تاسیس آن و انتخاب رئیس آن را تبریک بگوید، امام‌صدر در پاسخ به او چنین گفت:

«اکنون ما با تمام سرافرازی و اطمینان و با امیدی بزرگ اعلام می‌داریم که برای تحمل همه مسوولیت‌های ملی و ادای وظایف خود برای نگاهبانی از استقلال لبنان و تمامیت ارضی آن به هر قیمت و بهایی هم که باشد آمادگی کامل داریم. ما اعلام می‌کنیم الان و نیز پیش از این برای آزادسازی اراضی اشغالی با یاری‌رسانی به مبارزات مقدس مردم فلسطین و مشارکت فعالانه با دولت‌های برادر عربی آمادگی کافی داریم و داشته‌ایم.»

او دیدگاه خود و مجلس را در مورد اسرائیل و فلسطین چنین بیان می‌کند:

«در باره اسرائیل صدها کنگره بین‌المللی تشکیل و بیانیه‌های فراوانی صادر شده است همچون آرای دیوان لاهه، پروتکل ژنو، قطعنامه‌های شورای امنیت، تاکیدات مجمع عمومی سازمان ملل، قطعنامه‌های کمیته حقوق بشر، کنگره حقوق بشر و بسیاری موارد دیگر. گمان نمی‌کنم در اینجا لازم باشد بر «مشروعیت» مقاومت فلسطین در داخل اراضی اشغالی و بیرون از آن تاکید کنم.»

و بالاخره اوست که می‌گوید:

«مرگ ما شاید صهیونیست‌ها را از اشغال کشورها باز ندارد ولی موضع ما را تقویت و تثبیت می‌کند. فرزندان ما و مردم ما، در آینده می‌فهمند که پدران‌شان برای چه هدفی جان‌فدا کردند. این یگانه راه برای بقای این کشور و هر کشور دیگری است.» (نای‌ونی ۳۴۰)

او سپس مقاومت را تنها حربه برای دفع خطر خارجی می‌داند و وسایل مقاومت را برمی‌شمارد: مجهز شدن به سلاح‌های جدید، تشکیل جامعه‌ای مقاوم و نیز بهبود وضع اجتماعی در مناطقی که از سوی دشمن در معرض تهدید قرار گرفته‌اند.

آنچه اکنون لبنان شاهد آن است، حضور موثر مقاومت لبنان و اقتدار شیعیان و تأثیرات دور و نزدیک آن بر معادلات ملی در لبنان و در خاورمیانه است.

شاید اکنون فهم علت‌ها و دلایل ربه‌شدن امام‌موسی صدر و حذف او از صحنه معادلات لبنان و خاورمیانه بسیار آسان‌تر از هر زمان باشد.

اما نگاهی عمیق‌تر به لبنان نشان می‌دهد که افراد را می‌توانند برابند، اما فکر و اندیشه را هرگز. امام‌موسی صدر در ضمیر آگاه و ناخودآگاه جمعی مردم لبنان، مسلمان و مسیحی، شیعه یا سنی حضور دارد و همچنان اثرگذار است.

9/6/85

\*گفت‌وگویی خصوصی نگارنده با ح.ح از متفکران معاصر مصری

**کشور با پنج بحران سیاسی، اقتصادی، مدیریت، ایدئولوژی و هویت روبرو است**

**ایلنا ۸۶/۲/۲۲**

دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های شهید بهشتی و خرمشهر با دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران دیدار کردند.

به گزارش "ایلنا"، در این دیدار که دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های شهید بهشتی و خرمشهر در آن حضور داشتند، کوروش جعفری، دبیر فراکسیون دموکراسی‌خواه ملی دفتر تحکیم وحدت، گفت: حرکت خرنده‌ای در طول چند سال گذشته در انجمن‌های اسلامی رشد کرد و افراد غیرمذهبی و بعضاً مارکسیست به انجمن‌ها راه یافتند .

وی افزود: برخی در توجیه استحاله هویتی انجمن‌های اسلامی می‌گفتند که چون نیروهای غیرمذهبی در دانشگاه پایگاه و تریبون نداشتند، باید به دلیل مشی دموکراتیک انجمن‌ها آنها را در انجمن‌های اسلامی وارد کرد.

جعفری گفت: به تدریج ادامه چنین روندی از سویی به تغییر ایدئولوژی در انجمن‌ها منجر شد و از سویی دیگر باعث شد که برخی از انجمن‌ها به سمت غیررسمی شدن و فعالیت خارج از چارچوب قانون پیش روند .

وی اظهار داشت: در چنین شرایطی و هنگامی که برخی از دانشجویان چشم به خارج از کشور داشتند، ما فراکسیون دموکراسی‌خواه ملی دفتر تحکیم را تاسیس کردیم و تاکید ما این بود که ما دموکراسی می‌خواهیم اما آن دموکراسی که خود به دست آورده باشیم .

بر اساس این گزارش، ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران نیز در این جلسه گفت: در حال حاضر کشور با پنج بحران سیاسی، اقتصادی، مدیریتی، ایدئولوژی و هویت روبرو است و اگر این بحران‌ها حل نشود، دچار فروپاشی اجتماعی و جغرافیایی خواهیم شد.

وی افزود: مساله این است که تا بحران سیاسی حل نشود، نمی‌شود به رفع بحران‌های دیگر پرداخت به همین دلیل ما در سال‌های گذشته بر وفاق ملی تاکید داشته‌ایم.

یزدی ضمن طرح این سوال که آیا به دلیل وجود این بحران‌ها در ایران انقلابی صورت گرفت، اظهار داشت: عصر انقلاب‌ها گذشته است و کسانی هم که منتظر هستند آمریکا بیاید و مشکلات را حل کند بدانند که چنین چیزی رخ نخواهد داد. اولین قدم آن است که بدانیم راه میانبر و آسان وجود ندارد.

وی با تاکید بر اینکه جامعه ایرانی بیش از هر زمان دیگر پیچیده شده است، گفت: من در سال گذشته ۱۱۲ مصاحبه با خبرنگاران خارجی که به ایران آمده بودند انجام دادم. واقعیت این است که هیچ‌کس در دنیا نمی‌تواند پیش‌بینی کند که ایران چه می‌شود.

یزدی خاطر نشان ساخت: اما روندهایی وجود دارد که می‌توان از روی آنها اتفاقات کلی را پیش‌بینی کرد و پیش‌بینی من این است که این وضعیت به هیچ وجه نمی‌تواند ادامه پیدا کند.

یزدی در پاسخ به سوال یکی از دانشجویان درباره وجود یاس و ناامیدی در دانشگاه‌ها، گفت: روحیه خود را از دست ندهید و روحیه یاس را به دیگر دانشجویان منتقل نکنید. ما نه متولی دین هستیم و نه متولی جامعه. ما تنها به تکلیف خود عمل می‌کنیم.

دبیرکل نهضت آزادی ایران افزود: ما تنها در برابر خدا مسوول هستیم و با باور دینی خود وارد مقولات می‌شویم. کار درست را بازرگان انجام داد که اول دین‌دار بود و سپس وارد سیاست شد. اول الهه‌ها را باید رد کرد و بعد باید به اندازه وسع خود کاری انجام داد.

یزدی گفت: تحت تاثیر جنجال‌ها و سر و صداهای دانشجویان غیرمذهبی قرار نگیرید. کوتاهمدت فکر نکنید. اگر فارغ از جنجال‌های اطرافیان عمل کنید، در بلندمدت پیروز خواهید شد.

وی با یادآوری سفر شاه به آمریکا و تظاهرات اعضای انجمن‌های اسلامی علیه وی، اظهار داشت: با آنکه در آن سال‌ها دانشجویان عضو کنفدراسیون سر و صدای زیادی داشتند و تریبون‌های زیادی در دست آنها بود اما اعضای انجمن‌های اسلامی خارج از کشور آنقدر متحد بودند که در جریان تظاهرات علیه شاه تیتز یک تمام رسانه‌های آمریکا را به خود اختصاص دادند.

یزدی با تشریح وظایف روشنفکران دینی، گفت: روشنفکر دینی در تعامل با جهان است و مفاهیم کلیدی مدرنیته و توسعه را بومی می‌کند. در حقیقت کار اصلی روشنفکری در ایران ایرانیزه کردن مدرنیته است چراکه تنها با این کار می‌توان به سوالات بی‌شمار پاسخ گفت.



وي افزود: روشنفکر لائیک عناصر مدرنیته را می‌شناسد اما نمی‌تواند آن را بومی و ایرانیزه کند چون علم دین را نمی‌داند

### حضور در دادگاه انقلاب

۸۶/۲/۳۱

۱ - روز دوشنبه برابر با ۸۶/۲/۳۱ ساعت ۹/۳۰ صبح به اتفاق آقای محمد علی دادخواه، وکیل حقوقی خود، در ساختمان دادرسی انقلاب، خیابان شریعتی، خیابان مسلم حاضر شدم .

این حضور پیرو احضاریه‌ای شماره ۸۶/۸۵/۴۹ ، مورخ ۸۶/۲/۲۴ بود که بدون مهر و امضاء توسط «دفتر معاون امنیت دادرسی عمومی و انقلاب تهران، صادر شده و در روز شنبه ۸۶/۲/۲۹ در منزل به همسرم داده شده بود .

۲ - سابقه - روز چهارشنبه ۸۶ / ۲ / ۱۹ آقای جوادی نام از وزارت اطلاعات به منزل تلفن زد و بعد از خوش و بش و سلام و تبریک سال نو، دعوت کرد که برای دیدار و گفتگو با مسئولان وزارت اطلاعات به یکی از دفاتر این وزارت بروم. ولی موضوع صحبت را عنوان نکرد و گفت ترجیح می‌دهد حضوری صحبت کند. من از قبول دعوت او خودداری کردم و متقابلاً از او دعوت کردم اگر مطلبی دارند، برای دیدار و گفتگو به منزل من بیایند. اما او نپذیرفت و اظهار داشت اگر نیایم، رسماً احضارم خواهند کرد. پاسخ دادم که شما هر کاری می‌خواهید می‌کنید، احضارم کنید .

روز شنبه ۸۶/۲/۲۲ ، شخصی که خود را معرفی نمی‌کرد، از طرف آقای جوادی به منزل زنگ زد و گفت که چون شما حاضر نشدید به وزارت اطلاعات برای مذاکره بیایید، تصمیم وزارت اطلاعات، که من به شما ابلاغ می‌کنم این است که مراسم سالگرد نهضت آزادی را، که می‌خواهید در روز ۵ شنبه ۸۶/۲/۲۷ برگزار کنید، برگزار نکنید. به او جواب دادم که اولاً وزارت اطلاعات قانوناً چنین حقی را ندارد و وزارت کشور مسئول نظارت بر احزاب است و ثانیاً، نظر وزارت اطلاعات کتباً به من ابلاغ شود. او گفت شما کتباً از وزارت اطلاعات یا وزارت کشور بپرسید، جواب کتبی داده خواهد شد. به او گفتم: بر طبق قانون تشکیل جلسات در فضای سر بسته، نظیر منازل و سالن‌ها، نیاز به مجوز ندارد و مراسم ما در

منزل یکی از اعضاء برگزار می‌شود. او گفت از برگزاری آن جلوگیری خواهیم کرد. گفتیم اولاً شما - وزارت اطلاعات چنین حقی را ندارد و ثانیاً ما به تکلیف خود عمل و مراسم را برگزار می‌کنیم. او زبان به تهدید گشود و من با اعتراض به لحن بی‌ادبانه‌اش به او گفتیم به شما اجازه نمی‌دهم با من چنین سخن بگویید و تلفن را قطع کردم. دقیقاً بعد مجدداً زنگ زد و با پوزش خداحافظی کرد.

او سپس به آقای مهندس صباغیان زنگ زده و نظر وزارت اطلاعات را مبنی بر جلوگیری از برگزاری مراسم به ایشان اطلاع می‌دهد. آقای مهندس صباغیان جواب می‌دهند که اولاً وزارت اطلاعات چنین اختیاراتی را ندارد، ثانیاً نصیحت می‌کند که این کارها را به نفع خودتان نیست و ثانیاً مراسم را برگزار می‌کنیم. و او هم جواب می‌دهد که جلوی آن را خواهیم گرفت.

۳- دفتر سیاسی نهضت آزادی در اجلاس فوق‌العاده خود، در روز دوشنبه ۸۶/۲/۲۴ بعد از دریافت گزارش‌ها، به اتفاق آراء تصویب می‌کند که مراسم باید برگزار شود. ابلاغ دستورهای شفاهی - تلفنی آن هم از جانب نهاد اطلاعاتی توسط فردی که نه سمت و نه نامش معلوم نیست قابل اعتنا نیست.

روز ۳ شنبه ۸۶/۲/۲۵، خبرگزاری مهر، خبری را منتشر کرد که «میتینگ سیاسی» نهضت آزادی ایران لغو شد. روابط عمومی نهضت آزادی بلافاصله طی اطلاعیه‌ای این خبر را تکذیب و برگزاری مراسم سالگرد را تأیید کرد.

روز چهارشنبه دفتر سیاسی و روز ۵ شنبه شورای مرکزی برگزاری مراسم را به اتفاق آراء تأیید کرد.

روز ۵ شنبه از ساعت ۳ بعدازظهر مأمورین امنیتی و نیروهای ضربت، در جلوی منزل آقای مهندس صباغیان و کوچه‌های اطراف مستقر شده بودند و از ورود افراد به محل برگزاری جلوگیری می‌کردند. این مأمورین تا ساعت ۷ بعدازظهر در محل بودند و مانع برگزاری مراسم شدند. گزارش این دخالت‌ها طی اطلاعیه‌ای از جانب نهضت همان شب و سپس گزارش مشروح آن، روز بعد، منتشر شد.

خبر جلوگیری از برگزاری مراسم چهل و ششمین سالگرد نهضت در رسانه‌های خبری و روزنامه‌های ایران بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد.

۴- بعد از دریافت احضاریه، روز شنبه ۸۶/۲/۲۹ به آقای دادخواه مراجعه کردم و رونوشتی از این احضاریه به ایشان داده شد و اوراق وکالت رسمی، برای حضور و رسیدگی به این پرونده را امضاء کردم.

در مورد وجهه قانونی «معاونت دادرسی عمومی و انقلاب تهران» ایشان توضیح دادند که يك صورت قانونی به آن داده‌اند.

۵ - به این ترتیب روز ۳ شنبه ساعت ۹/۳۰ در دفتر معاونت امنیتی دادگاه انقلاب به اتفاق آقای دادخواه حاضر شدیم. مسئول دفتر به آقای دادخواه اظهار داشت که نیاز به حضور شما نیست. یک گفتگوی دوستانه است نه محاکمه و بازجویی. به هر حال به ایشان اجازه همراهی با مرا، در این دیدار و گفتگو ندادند. و ایشان دفتر را به این ترک کردند .

۶ - مسئول دفتر، مرا به اطاق کوچکی هدایت کرد که پشت میز دو صندلی قرار داشت و جوانی روی یکی از آن‌ها نشسته بود. من هم هدایت شدم روی یکی از صندلی‌ها، پشت به در ورودی نشستیم.

جوان خود را «اسکویی» معرفی کرد. بعد از دقایقی فرد جدیدی، که مسن‌تر بود وارد شد، و ظاهراً سمت ارشدیت داشت. گفتگو را آغاز کرد. او خود را «حسینی» معرفی کرد!! طرف اصلی گفتگو آقای حسینی بود، اما آقای اسکویی هم گاه به گاه وارد گفتگو می‌شد .

این گفتگو از ساعت حدوداً ۹/۴۵ شروع شد و تا ساعت ۱۱/۱۵ ادامه یافت. دو موضوع مطرح گردید. اول این که وزارت اطلاعات نمی‌خواست مانع برگزاری مراسم بشود. بلکه می‌خواستیم پیرامون آن با شما مذاکره کنیم. دوم درباره حضور شما در مهمانی سفارت فرانسه. جواب دادم که اولاً آقای جوادی موضوع را با من مطرح نکرد. ثانیاً فرد دیگری که تلفن زد، هم به من و هم به آقای مهندس صباغیان و سپس معاون سیاسی فرماندار تهران، همه حرفشان این بود که مراسم نباید برگزار شود .

او انکار می‌کرد. ولی می‌گفت شما باید رعایت خط قرمزها را بکنید .

اسکویی، مأمور جوان گفت، شما به روحانیت حمله و اهانت می‌کنید. این قابل قبول نیست. بعد جواب دادم که اولاً روش و ادبیات نهضت توهین نیست.

ما با زبان منطق رفتارها و گفتارها را نقد می‌کنیم. ثانیاً وزارت اطلاعات مسئول حفظ امنیت کشور است نباید سطح وظایف خود را به حمایت از یک قشر تنزل دهد. و خود را درگیر دفاع از روحانیت نماید. شما اشتباهات ساواک شاه را تکرار می‌کنید. ساواک چندین اداره داشت. ادارات دوم و هشتم ساواک، مربوط به جاسوسی برون مرزی و ضد جاسوسی در داخل بسیار قوی و مؤثر بود. اما اداره سوم - امنیت داخلی بود که با اعمال خلاف قانون و شکنجه‌های وحشتناک شهرت جهانی پیدا کرد .

آقای حسینی اصرار داشت که ثابت کند، نهضت تندروی می‌کند. جواب دادم، نهضت نه تند و نه افراطی است. ما برخی از با سیاست و عملکردهای حاکمان موافق نیستیم و آنها صریح و شفاف بیان می‌کنیم .

حسینی تأکید کرد که نهضت در دانشگاه‌ها نفوذ دارد و انجمن‌های اسلامی را رهبری می‌کند. ما حضور احزاب سیاسی را در دانشگاه‌ها تحمل نمی‌کنیم و اجازه نمی‌دهم پاسخ دادم که اولاً رفتار و موضع شما خلاف قانون است. ثانیاً نهضت هیچ‌گونه دخالتی در کار انجمن‌های اسلامی ندارد. ما اعتقادی به دخالت احزاب در جنبش دانشجویی نداریم. ما حتی زمانی که

خود پایه‌گذار انجمن‌های اسلامی دانشجویان بودیم. در کار آنها دخالت نمی‌کردیم. اما تعامل میان احزاب و دانشجویان اجتناب‌ناپذیر است.

حسینی مدعی شد که جنبه‌های دیانت بعضی از اعضای نهضت بسیار ضعیف است یا ندارند. می‌گفت با همان روش بازرگان عضوگیری کنید!! اول دیندار باشند پاسخ دادم، هیچ تغییری در روش عضوگیری نهضت صورت نگرفته است.

حسینی مجدداً مطرح کرد که ما نمی‌خواستیم مراسم شما برگزار نشود، بلکه از شما دعوت کردیم بیایید با هم گفتگو کنیم. پاسخ دادم اما با هیچ کس قهر نیستیم. اهل گفتگو می‌باشیم. اما به شرطی که گفتگو امرانه نباشد، نهادهای دولتی برای ما تعیین تکلیف نکنند. ما مخالف وفادار به نظام هستیم - رفتارها و گفتارها را نقد می‌کنیم. آن را انجام تکلیف امر به معروف و نهی از منکر می‌دانیم. شما نمی‌توانید انتظار داشته باشید که مخالف نداشته باشید. حکومت؟ موعود هم بی‌مخالف نخواهد بود. حکومت علی (ع) هم بی‌مخالف نبود. حزب مخالف حکومت يك نقش مفید و بارز دارد. حزب مخالف با بیان اعتراضات مردم و طرح آنها اولاً مانع تراکم نارضایتی‌ها و افزایش آن تا مرحله انفجار می‌گردد و ثانیاً حاکمان را از واقعیت آن چه می‌گذرد مطلع می‌سازد تا قبل از آن که کار از کار بگذرد، آنها را درمان کنند.

حسینی مدعی شد که فعالیت نهضت گسترده‌تر شده است و به حجم مقالات و تحلیل و مصاحبه‌های نهضتی‌ها اشاره کرد و گفت ما تا يك حدی شما را تحمل می‌کنیم. او مجدداً تأکید کرد که ما نمی‌خواستیم مانع برگزاری مراسم شما بشویم اما دامنه دعوت‌های شما امسال خیلی وسیع بود. ما می‌خواستیم جلوی دعوت بعضی‌ها را بگیریم. (اسم کسی یه گروهی را نبرد - اما از دعوت سفر نام برد). ما می‌خواستیم دامنه دعوت‌ها را محدود کنیم نه لغو مراسم.

پاسخ دادم که تلفن‌های افراد شما و فرمانداری با صراحت جلوگیری از برگزاری مراسم بود.

آقای حسینی علاوه بر گفتگوهای شفاهی درباره مراسم، درباره حضورم در مهمانی سفارت فرانسه پرسید. جواب دادم نهضت آزادی طی بیانیه‌ای مراتب را منتشر ساخته است. توضیح دادم که با دعوت کتبی سفیر فرانسه بود. در مهمانی نهاد دو نفر اعضای شورایی روابط بین‌المللی فرانسه، که به ایران آمده‌اند، به اضافه سفیر و دو نفر از اعضای سفارت حضور داشتند. ایرانی دیگری غیر از من نبود. به هنگام صرف نهار بحران هسته‌ای ایران مطرح شد. در چارچوب بیانیه‌های صادر شده نهضت توضیحاتی دادم. سفیر درباره سفرش به شیراز، همراه مهمانانش، و گرفتن فال با دیوان حافظ بر مزار حافظ سخن گفت و شعری را که آمده بود و به یاد سپرده بود، با فارسی دست و پا شکسته قرائت کرد.

گفتگو و بازجویی در ساعت ۱۵:۱۱ تمام شد.

جلسه سخنرانی ابراهیم یزدی و احمد شیرزاد با موضوع بررسی چالش‌های سیاست خارجی ایران، از سوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شریف در این دانشگاه برگزار شد.

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، در ابتدای این نشست ابراهیم یزدی با تأکید بر درک واقع‌بینانه از شرایط بین‌المللی برای فهم چالش‌های بین‌المللی، گفت: «برای اینکه بتوانیم واقع‌بینانه سیاست خارجی خود را بر منافع ملی منطبق کنیم، باید بیش از همه بدانیم که دوران جنگ سرد تمام شده است و نیم قرنی که مناسبات بین‌المللی در چهارچوب آن شکل گرفته بود به پایان رسیده است.»

وی افزود: «ما با ۱۹۰ کشور در دنیا و طیف وسیعی از نظام‌های سیاسی و ایدئولوژیک روبرو هستیم و خانواده جهانی همگنی وجود ندارد. در این شرایط رابطه میان هر دو کشور به لحاظ ساختارهای سیاسی و اقتصادی می‌تواند متفاوت باشد.»

این فعال سیاسی خاطرنشان کرد: «باید دید بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سیاست خارجی ما بر مبنای منافع ملی بوده یا ایدئولوژی؟ آنچه در شرایط معمول در شکل‌گیری سیاست خارجی هر کشوری تعیین‌کننده است منافع و امنیت ملی است. با توجه به روابط ایران با برخی کشورها مثل عربستان و سوریه و مقایسه آنها با هم می‌توان دریافت که معیار سیاست خارجی ایران پس از انقلاب نیز منافع ملی بوده است.»

وی با تأکید بر سیالیت روابط جهانی کشورها، گفت: «بعد از پایان جنگ سرد، اولویت‌های سیاسی در ارتباطات بین‌المللی تعیین‌کننده نیست بلکه اولویت‌های اقتصادی محور ارتباط کشورها را مشخص می‌کند و همه کشورها می‌خواهند مناسبات اقتصادی خود را با دیگر کشورها در آینده تعیین کنند.»

یزدی همچنین از جابجایی برخی سفیران و مسوولان دیپلماتیک کشور به بهانه جوانگرایی انتقاد کرد.

در ادامه این نشست، احمد شیرزاد عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی در سخنانی گفت: «در سند چشم‌انداز بیست ساله ایران رشد بالای ۸ درصد برای کشور پیش‌بینی شده و گفته شده است که این رشد بایستی در تعامل با اقتصاد جهانی باشد. قانون چشم‌انداز بیست ساله برای بیست سال آینده ایران جامعه‌ای شرقی با اقتصاد باز، تولید، صنعت، علم و فرهنگ متصور شده است و روشن است که برای داشتن چنین ایرانی نمی‌توان شعار رادیکال داد و در عرصه جهانی منحصر ماند بلکه باید ارتباط گسترده‌ای را با تمام دنیا داشته باشیم.»

عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی ادامه داد: «در طول دو - سه دهه گذشته از تاریخ انقلاب اسلامی همواره در سیاست‌های خارجی خود به گونه‌ای گزینشی عمل

کرده‌ایم؛ در ابتدای انقلاب با روحیه حماسی زاینده انقلاب می‌خواستیم دنیا را هم عوض کنیم. گاهی از در تعامل منفعلانه وارد شدیم و با گارد باز به استقبال کشورها رفتیم گاهی نیز کاملاً در را به روی تعامل با خارج بسته‌ایم.»

شیرزاد گفت: «اکنون اتفاقی افتاده که در ۲۷ سال اخیر بعد از انقلاب بی‌نظیر بوده است و تغییراتی که درون حکومت صورت گرفته به مراتب شدیدتر از تغییرات اول انقلاب است. این تغییرات محدود به مدیران سیاسی کلان نبوده و حتی فرمانداران و بخشداران را نیز تحت تأثیر قرار داده است و حتی به تغییر و تحولات در کادر تکنوکرات وزارتخانه‌ها رسیده است به طوری که مدیران لایق و شایسته‌ای را که ۲۵ سال با هر دولتی سازگار شده و خدمت کرده‌اند از دست دادیم.» وی ابراز عقیده کرد: «مشخص نیست الگوی سیاست خارجی ما قرار است از زاویه انزوا باشد یا تهاجم. زمانی که اروپا از یک سری پیشنهادهای مشوق خود خبر می‌دهد و این پیشنهاد هنوز به رشته تحریر درنیامده، رییس جمهور در سخنرانی اول خود آن را

خنثی می‌کند.»

عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی همچنین گفت: «در سیاست خارجی خود باید بدانیم چه ایرانی می‌خواهیم. آیا قرار است منزوی باشیم؟ پیش‌تاز فرو ریختن دیوارهای استکبار باشیم و یا می‌خواهیم با حفظ هویت دینی خود به توسعه دست پیدا کنیم؟ پاسخ به این سوالات نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی ما خواهد داشت.»

به گزارش ایسنا، در ادامه این نشست ابراهیم یزدی در پاسخ به سوال یکی از دانشجویان گفت: «در شرایط کنونی این طور نیست که سیاست‌های اتخاذ شده در دهکده جهانی بی‌تأثیر باشد. ما برای حفظ هویت خود در این عرصه باید معتقد باشیم که فرهنگمان قابلیت دارد که نکات مثبت دیگر فرهنگ‌ها را استخراج و آن را بومی کند.»

وی افزود: «باید برای ملت ارزش قائل باشیم و بدانیم که آنها صاحب خانه اصلی و متولی کشور هستند. اگر حاکمیت ملت محقق شود، هیچ قدرتی نمی‌تواند حرف خود را به ما تحمیل کند.»

احمد شیرزاد نیز در پاسخ به سوالی در خصوص انرژی هسته‌ای گفت: «من و بسیاری از دوستان دیگر در جبهه اصلاحات و روشنفکران و ملی مذهبی‌ها معتقد به داشتن سلاح هسته‌ای نیستیم و می‌گوییم خاورمیانه بطور خاص باید عاری از این سلاح باشد. خوشبختانه سیاست رسمی نظام نیز رسیدن به سلاح هسته‌ای نیست.»

ابراهیم یزدی نیز در این باره گفت: «فرض محال در عالم سیاست محال نیست، در صورتی که ما بمب هسته‌ای داشته باشیم چه می‌شود؟ واقعیت این است که بر خلاف تصور، در صورت دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای معادلات خاورمیانه به هم نمی‌ریزد. آمریکا با استفاده از این روانشناسی و اروانه سعی دارد نوعی صلح مسلح را به ما تجویز کند.»

این فعال سیاسی ادامه داد: «بهتر است به این فکر باشیم که اگر درآمد حاصل نفت ما به هر دلیلی قطع شود چه اتفاقی در کشور می‌افتد. در کشوری که ۸۰ درصد بودجه آن از نفت تأمین می‌شود باید به این فکر باشیم که دائماً وابستگی خود را به نفت کم کنیم و تولید ملی را افزایش دهیم.»

شیرزاد نیز گفت: «باید هدف از فناوری هسته‌ای برای کشور روشن باشد. اگر به این نتیجه برسند که گروه‌های مهندسی و تخصصی در این زمینه مطالعه کنند، قطعاً موفقیت‌هایی وجود دارد اما باید توجه داشت که زمان محدودی برای آن در اختیار داریم.»

ابراهیم یزدی نیز در پاسخ به سوالی، دیدگاه‌های خود در مورد مجلس خبرگان را اینگونه تشریح کرد: «مردم برای شرکت در انتخابات خبرگان باید ابتدا کارنامه هشت ساله مجلس خبرگان را در دوره پیش بررسی کنند. در دوره اول انتخابات خبرگان علمای قم بر آن نظارت کردند. همچنین در شروط ولی فقیه علاوه بر اعلیت فقاہت، دید سیاسی و اجتماعی نیز جزء شرایط آن آمده است؛ پس نمایندگان خبرگان هم که وظیفه انتخاب و نظارت بر رهبری را بر عهده دارند لزوماً نباید فقیه باشند بلکه صاحبان دانش سیاسی و اجتماعی نیز می‌توانند در این انتخابات کاندیدا شوند.»

ابراهیم یزدی اضافه کرد: «کسانی مثل هاشمی رفسنجانی را می‌شناسیم و سوابق سیاسی و خانوادگی آنها را پیش و بعد از انقلاب می‌دانیم اما بعضاً کسانی به عنوان کاندیدای خبرگان مطرح می‌شوند که حتی سابقه مخالفت با انقلاب را نیز داشته‌اند.»

در ادامه این نشست، شیرزاد با اشاره به فراز و نشیب سیاست‌های هسته‌ای ایران در دو دهه اخیر، گفت: «شورای عالی امنیت ملی و دولت قبل هرچه که بودند نمی‌خواستند هست و نیست کشور را به مسأله هسته‌ای گره بزنند. من هم داعیه‌ای ندارم که هرچه در دولت گذشته در باب سیاست‌های خارجی و هسته‌ای انجام شده بی‌کم و کاست بوده است.»

یزدی نیز در پاسخ به سوالی، منافع اقوام و کارگران را جزئی از منافع ملی خواند و افزود: «پیش شرط برنامه‌های دولت، تحقق حقوق و آزادی‌های ملت است. ما در تعریف منافع ملی و تحقق حاکمیت ملت، حقوق و آزادی‌ها را در قلمرو حقوق ملت می‌دانیم و معتقدیم تمام ایرانیان صرف نظر از جنسیت و قومیت دارای حق مساوی در حاکمیت هستند. منافع ملی یعنی با توجه به تهدیدات کشورهای خارجی باید بیشتر از پیش نگران خوزستان باشیم.»

شیرزاد نیز در پاسخ به سوالی در خصوص عملکرد حزب متبوعش در باب مسأله هسته‌ای، گفت: «چندی پیش جبهه مشارکت بیانیه‌ای در مورد مسأله هسته‌ای صادر کرد که البته اجازه انتشار پیدا نکرد. سیاست کلی ما تعامل جهانی و به وجود آوردن حسن اعتماد است و معتقدیم که اعتمادسازی باید در عملکرد نهادها، سازمانها و سیاست خارجی ما بروز پیدا کند.»

وی یادآور شد: «طبیعی است که سیاست خارجی هر کشور در امتداد سیاست داخلی آن و مشی حکومت‌داری مشخص می‌شود.»

به گزارش ایسنا، این فعال سیاسی ابراز عقیده کرد: «در برهه‌ای تبعیض عقیدتی در جامعه قانونمند شده بود، اما اینکه حکومت در تمام عرصه‌های سیاسی و اقتصادی تئوری داشته باشد که در خارج از آن نتوان بحثی را مطرح کرد، آن نگران‌کننده است.»

شیرزاد ادامه داد: «از انتخابات شوراها به بعد، یاس و سرخوردگی را در روشنفکران نسل جوان و تحصیل‌کردگان شاهد بودیم که باعث شد ما به اینجا برسیم. ما معتقد بودیم حتی آن وضعیت هم بازدارنده‌تر از وضعیت فعلی بود که دستمان از هر ابزاری تهی است.»

وي با تشبیه دوران اصلاحات به حرکت آرام يك قطار، گفت: «در شرایط فعلی اگر انحصار یکدستی حاکمیت را بشکنیم و با واقع‌بینی سیر پیروزی اقتدارگرایان را حداقل در انتخابات شوراها متوقف کنیم، می‌توانیم با کمک همه فضایی را ایجاد کنیم که این جناح را خلع سلاح کنیم.»

ابراهیم یزدی نیز فقدان رهبری در جنبش اصلاح‌طلبی را از عوامل شکست این جنبش خواند و گفت: «مصدق در زمان خود هم رهبر جنبش ملی بود و هم زمان نخست وزیری رهبری خود را ادامه می‌داد اما اصلاح‌طلبان ما حتی در مجلس ششم نیز این نقش را برای خود تعریف نکردند. پیشنهاد ما این است که رهبر فردی و کاریزما و حزب و گروه خاصی نباشد، بلکه شرایط کنونی جامعه اقتضا می‌کند که احزاب و گروه‌های اصلاح‌طلبی که به دموکراسی و حقوق بشر معتقد بودند برای پر کردن کمبودها در جنبش اصلاح‌طلبی زیر چتر مشترکی گرد هم آیند. امیدواریم که بتوانیم با جبهه مشارکت و سایرین به این نقطه برسیم.»

این فعال سیاسی همچنین در خصوص سیاست خارجی ایران ابراز عقیده کرد: زمانی که کشوری مورد تهدید خارجی می‌گیرد و حتی رهبران تراز اول آن اذعان دارند که این خطر جدی است، عقل حکم می‌کند که در داخل آتش بس و آشتی ملی برقرار کنیم تا هر شهروند در مقابل تهدیدات خارجی بایستد نه اینکه در شرایط تهدید خارجی حتی اعضای يك حزب اجازه برگزاری جلسه برای آموزش اعضای خود را هم نداشته باشند.»

یزدی خطاب به دانشجویان گفت: «من ناامید نیستم؛ چراکه دموکراسی یاد گرفتنی است. البته گروهی که بر سر کار آمده آخرین گروه است که می‌خواهد در ساختار سیاسی نظام بدون استفاده از تجربه‌ها، خودش یاد بگیرد و تجربه کند. اما شما هم ناامید نباشید. نوبت شماست.»

ابراهیم یزدی سخنرانی خود در دانشگاه شریف را با این شعر از اقبال لاهوری به پایان رساند:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم      هیچ نه معلوم شد بهر چه من زیستم

موج ز خود رفته‌ای باز خرامید و گفت      هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

آینده کشور مستقل فلسطین در ابهام: فاجعه در غزه

اعتماد ملی ۸۶/۳/۳



۱- درگیری‌های مسلحانه میان فتح و حماس، در واقع میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر فلسطین در نوار غزه، بعد از ۱۲۰ کشته و صدها زخمی، ظاهراً با برتری نیروی نظامی حماس به پایان رسیده و حماس کنترل کامل نوار غزه را به دست گرفته است. این پیروزی برای حماس، فتح و مردم فلسطین چه پیامدهایی در بر خواهد داشت.

۲- درگیری میان حماس و فتح - قابل پیش‌بینی بود - زیرا یک تعارض جدی و اصولی میان اهداف و استراتژی ساف به رهبری محمود عباس با حماس به رهبری اسماعیل هنیه وجود داشته و دارد. ساف تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در نوار غزه و کرانه باختری و بیت‌المقدس شرقی را در کنار اسرائیل پذیرفته و راه تحقق آن را از طریق مذاکرات دیپلماتیک انتخاب کرده و به آن وفادار است. حماس (و جهاد اسلامی) نظر به آزادسازی نام‌سرزمین‌های اشغالی از سال ۱۹۴۸ و نابودی اسرائیل دارند. اگرچه در مواردی، اظهارنظرهای ضد و نقیض ابراز داشته‌اند. حماس عملیات نظامی را راه تحقق اهداف استراتژیک خود انتخاب کرده است.

اما شرکت حماس در انتخابات پارلمانی و تشکیل دولت در تعارض جدی و اصولی با سیاست و مشی نظامی و اهداف استراتژیک تعریف شده آن است. استقرار رهبری فلسطین در مناطق اشغالی و حرکت تدریجی به سوی تاسیس یک کشور مستقل فلسطینی و برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک از دستاوردهای سیاست‌های تعریف‌شده ساف به رهبری یاسر عرفات و محمود عباس است. شرکت در انتخابات و قبول مسوولیت دولت توسط حماس به معنای پذیرفتن این استراتژی است. اما حماس از قبول آن خودداری کرد. خطای حماس تکرار اشتباه جبهه نجات در الجزایر است.

جبهه نجات در یک انتخابات دموکراتیک اکثریت را به دست آورد، اما بلافاصله اعلام کرد که دموکراسی کفر است و آنها درصدد تشکیل یک دولت اسلامی به سبک سودان، عربستان، پاکستان و ایران هستند.

بعد از تشکیل دولت حماس، تعارضات و درگیری‌ها آغاز شد. دولت حماس استراتژی ساف و مصوبات مجلس قبلی و تعهدات دولت قبلی را نپذیرفت و نخواست یا نتوانست مشی سیاست خود را با آن هماهنگ سازد از اینجا تعارض آغاز شد و یک شکاف عمیقی در رهبری فلسطین به وجود آمد.

اگر حماس نمی‌خواست یا نمی‌توانست استراتژی ساف را بپذیرد، نباید تن به تشکیل دولت می‌داد و مقام و موقعیت خود را به‌عنوان یک نیروی مردمی در برابر دولت حفظ می‌کرد و ادامه فرآیند چانه‌زنی از بالا و فشار از پایین را امکان‌پذیر می‌ساخت.

جالب است که دو روز بعد از درگیری‌های غزه، اسماعیل هنیه، در گفت‌وگو با فیگارو <از تشکیل کشور مستقل فلسطینی در محدوده مرزهای سال ۱۹۶۷ و تعهد به رعایت همه قراردادهای امضا شده با اسرائیل> سخن گفت. (اطلاعات ۸۶/۳/۲۷) ما اختلاف استراتژیک تنها ریشه این درگیری‌ها نمی‌باشد. اگرچه حماس با رأی مجلس و موافقت رئیس‌جمهور دولت را به دست گرفت، اما جابه‌جایی قدرت و ابزارهای آن صورت نگرفت. در شرایط فلسطین

نهادهای دولتی، بخصوص نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی، حتی اقتصادی، به‌عنوان نهادهای دولتی، سامان پیدا نکرده‌اند. بعد از تشکیل دولت فلسطین، کادرهای نظامی- امنیتی ساف اداره بین نهادها را برعهده گرفتند. هنگامی که دولت حماس تشکیل شد، این نهادها که به ساف وابسته بودند، اقتدار دولت حماس را نپذیرفتند. به عبارت دیگر یکی از ریشه‌های درگیری‌های اخیر بروز جنگ قدرت است و آن محصول سازمان نیافتگی نهاد دولت و آن خود معلول عدم اجرای تعهدات و توافق‌های اسرائیل و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد است.

3- اولین واکنش از جانب محمود عباس، رئیس‌جمهور فلسطین با برکناری اسماعیل هنیه از مقام نخست وزیری و انتصاب رئیس‌پارلمان به سمت نخست وزیری صورت گرفت. اسماعیل هنیه این انتصاب را غیرقانونی خواند و به این ترتیب جدایی سیاسی - اقتصادی غزه به جدایی جغرافیایی آن از کرانه باختری اضافه گردید. اکنون دو منطقه فلسطینی جدا از هم به‌وجود آمده است. در غزه <حماسستان> و در کرانه باختری <فتح استان>.

محمود عباس در چارچوب قانون اساسی فلسطین حق عزل و نصب نخست وزیر را دارد، اما این عزل و نصب باید به تصویب مجلس ملی فلسطین برسد. اگرچه اکثریت مجلس در دست حماس است، اما در حال حاضر مجلس ملی قادر به تشکیل جلسه خود نیست، زیرا تعدادی از نمایندگان عضو حماس در بازداشت اسرائیل به سر می‌برند. در چنین وضعیتی، هم توجیه قانونی اقدام محمود عباس بسیار مشکل است و هم مفید و موثر بودن نخست وزیر جدید مورد شک و تردید است، اما اقدام نظامی حماس علیه فتح و ارگان‌های دولتی وابسته به رئیس‌جمهور و اشغال‌دفا تر رئیس‌جمهور در غزه نیز هیچ توجیه سیاسی - قانونی ندارد. حماس با شرکت در انتخابات از طریق فرآیندی قانونی دولت را به دست گرفته و نمی‌توانسته است بدون مراجعه به مجلس و کسب تکلیف در مجلس دست به چنین اقدامی بزند. اختلاف‌نظر میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر، در هر کشوری، در بهترین شرایط محتمل است و پیش می‌آید، اما توسل به نیروهای نظامی برای حل اختلاف قطعاً قابل قبول نیست، آن هم در شرایط ویژه‌ای که فلسطینیان با آن روبرو هستند.

4- واکنش اسرائیل بسیار سریع بود. نیروهای نظامی اسرائیل تمام راه‌های ارتباطی غزه با مصر به‌ویژه جاده رفح و ارز بستند. اسرائیل اعلام کرد که آب آشامیدنی و کشاورزی و همچنین برق غزه را قطع می‌کند. کمیسیون اروپایی کمک‌های بشردوستانه نیز اعلام کرد که فعالیت‌های خود را در غزه متوقف می‌سازد، اما کمیسیون ویژه سازمان ملل فعالیت‌های خود را در صورت آرامش ادامه خواهد داد.

دولت‌های عربی نیز اقدامات حماس را محکوم کرده و روابط خود را با دولت حماس قطع کرده‌اند. تنها دو دولت سوریه و ایران، آمادگی خود را برای کمک به دولت حماس در غزه ابراز داشته‌اند، اما کمک سوریه با توجه به حوادث لبنان و شرایط منطقه، بسیار دور از ذهن است. علاوه بر این، آنچه دولت حماس در غزه نیاز فوری دارد، کمک‌های مالی است. کمک‌های مالی سوریه و ایران تنها می‌تواند برای یک دوره کوتاه کارساز باشد. در غزه تمامی ساختارهای اقتصادی و خدماتی متلاشی شده‌اند. بازسازی و راه‌اندازی این ساختارها و ایجاد تحرک در وضعیت اقتصادی، در شرایط کنونی و در آینده نزدیک بسیار دشوار خواهد بود.

نزدیکی حماس به ایران از جانب دیگر موجب جدایی هرچه بیشتر حماس از کشورهای عربی خواهد شد.

۵- امکان آشتی میان دو طرف متخاصم، اگرچه قابل بحث است، اما بسیار غیرمحتمل است. روابط میان دو طرف و پیامد رویدادها آنچنان است که هر نوع آشتی را بسیار مشکل و یا غیرممکن ساخته است. ترمیم آنچه اتفاق افتاده، تنها در صورتی ممکن است که اسماعیل هنیه استعفا بدهد و حماس دولت جدید را به رسمیت بشناسد، اما در حال حاضر حماس آمادگی چنین تصمیمی را ندارد.

۶- حماس اگرچه در جنگ داخلی در نوار غزه برنده شده است، اما اینکه آیا مردم غزه از این اقدام حماس حمایت می‌کنند، مورد تردید است. مردم غزه ممکن است از عملکرد دستگاه‌های اجرایی دولت فلسطین، بخصوص وابستگان به فتح به حق ناراضی باشند و به‌زعم آنان در انتخابات به حماس رأی داده باشند، اما از عملیات نظامی هم حمایت نمی‌کنند. علاوه بر این، هنگامی که گرد و غبار درگیری‌های نظامی فرو می‌نشیند، حماس در مقام دولت در نوار غزه، مسوول تامین زندگی روزمره مردم است، در حالی که حماس فاقد امکانات اولیه برای ارائه خدمات ضروری می‌باشد.

در چنین شرایطی حماس ممکن است عملیات تهاجمی - نظامی خود را علیه اسرائیل تشدید نماید. اولاً به این دلیل که حماس با استراتژی مذاکره سیاسی با اسرائیل که محور استراتژی محمودعباس و فتح می‌باشد، موافق نیست و آن را کارساز نمی‌داند. بنابراین حال که به بهای یک درگیری نظامی خونین با فتح کنترل غزه را در دست گرفته، مجبور است در راستای استراتژی خود، جبهه نظامی علیه اسرائیل را توسعه دهد. ثانیاً با بازکردن جبهه نظامی علیه اسرائیل، عدم امکان ارائه خدمات به مردم را توجیه نماید. اما عملیات علیه اسرائیل در چه نوعی خواهد بود؟ آیا حماس این امکان را دارد که از مرز اسرائیل عبور کند و در داخل اسرائیل دست به عملیات چریکی بزند یا آنکه به صرف پرتاب موشک در نوار غزه به داخل اسرائیل اکتفا خواهد کرد؟ به نظر می‌رسد حماس امکان عملیات از نوع اول را نداشته باشد. اگر داشت، در گذشته از آن استفاده می‌کرد. نوع دوم عملیات در گذشته هم انجام می‌گرفته و ممکن است از این پس توسعه بیشتری پیدا کند، اما این نوع عملیات تنها هنگامی مفید خواهد بود که در راستای تحقق اهداف استراتژی تعریف شده باشد. این عملیات منجر به فروپاشی اسرائیل نخواهد شد، اما ممکن است به تحقق اهداف استراتژیک تعریف شده در چارچوب تاسیس دولت مستقل فلسطین کمک نماید و این در صورتی است که حماس اصل این تعریف را پذیرفته باشد.

در صورتی که حماس هر یک از این دو نوع عملیات نظامی علیه اسرائیل را انتخاب کند، با واکنش اسرائیل روبرو خواهد شد. این واکنش‌ها از چه نوع خواهند بود؟

در صورت ادامه و تشدید پرتاب موشک به داخل اسرائیل، یعنی همان شیوه‌ای که حماس قبلاً، به‌طور پراکنده انجام می‌داده است، اسرائیل ممکن است دست به بمباران‌های هوایی، با اهداف کم و بیش مشخص، بزند و محاصره اقتصادی، سیاسی و نظامی را تشدید نماید.

اما تصور نمی‌رود ارتش اسرائیل وارد نوار غزه بشود و مجدداً آن را اشغال نماید. ممکن است حماس با حرکت‌های ایذایی خود اسرائیل را به ورود به غزه تحریک نماید. بعید است اسرائیل اشتباه خود را در جنگ با حزب... لبنان در غزه تکرار نماید. البته وضعیت سرزمین غزه یک دشت صاف و هموار - با جنوب لبنان، کوه و دره و جنگل، متفاوت است. در وضعیت سرزمین جنوب لبنان عملیات چرکی امکان‌پذیر است، اما در دشت هموار، اگر غیرممکن نباشد، بسیار سخت است.

علاوه بر این، مسائل جانبی دیگری نیز مطرح می‌باشند. لبنان یک کشور مستقل عضو سازمان ملل متحد است. حمله اسرائیل به لبنان و بمباران‌های گسترده هوایی، با واکنش منفی بسیاری از کشورهای و از جمله سازمان ملل متحد روبرو شد. به طوری که همین واکنش‌ها در کنار عملیات دفاعی حزب... در نهایت موجب قبول آتش‌بس از جانب اسرائیل شد، اما غزه از چنین وضعیت حقوقی برخوردار نیست و بعید به نظر می‌رسد که حمله گسترده به غزه موجب واکنش‌های جهانی از نوع لبنان شود.

۷- درگیری‌های غزه و آنچه اتفاق افتاده است، امید به تاسیس یک کشور مستقل فلسطینی را مخدوش ساخته است.

بلافاصله بعد از درگیری‌های غزه، برخی از فلسطینیان عنوان کردند که راحل نهایی برای فلسطین این است که سرزمین‌های اشغالی در جنگ ۶۷ به اسرائیل منضم گردد و اعراب ساکن این مناطق شهروندان اسرائیل محسوب شوند. آنها این نظر را با این امید مطرح ساختند که روزی ترکیب جمعیت اعراب <اسرائیل > تعادل جمعیت را بر هم بزند و اعراب به طور دموکراتیک قدرت را در دست گیرند.

اما این نگرش تازه‌ای نبود. بعد از درگذشت یاسر عرفات، محمود عباس در ضرورت تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی، این گزینه محتمل را مطرح ساخت و آن را اعلام کرد، اما این گزینه به شدت از جانب اسرائیل رد شد، زیرا این امر ترکیب جمعیت اسرائیل را به نفع اعراب تغییر می‌دهد. اسرائیل هم‌اکنون با شهروندان عرب خود که شهروندان درجه ۲ محسوب می‌شوند، مشکل‌های جدی دارد و نمی‌خواهد آن را تشدید کند.

واکنش دیگری که عنوان شد، این بود که نوار غزه به مصر و کرانه باختری به اردن ملحق گردد. همان وضعیتی که قبل از جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ وجود داشت، اما این راحل که قبلاً مطرح بوده است، به شدت از جانب فلسطینی‌ها رد شد.

۸- بعد از عزل اسماعیل هنیه و معرفی نخست وزیر جدید توسط محمود عباس، دولت‌های غربی حمایت خود را از دولت محمود عباس اعلام کردند. دولت اسرائیل نیز آمادگی خود را به مذاکره با محمود عباس اعلام کرد.

درگیری‌های غزه در شرایطی به وقوع پیوسته است که در اسرائیل تغییرات سیاسی قابل توجهی صورت گرفته است. شیمون پرز در انتخابات ریاست جمهوری برنده شده است. پرز از جمله کسانی است که به تخلیه سرزمین‌های اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ و به رسمیت شناختن دولت مستقل فلسطینی ابراز اعتماد و علاقه کرده است. شاید اگر این نبرد پیش نمی‌آمد و

حماس و فتح به همکاری خود در چارچوب توافقنامه مکه ادامه می‌دادند، با توجه به فضای سیاسی جدید در اسرائیل، ممکن بود فرآیند صلح در جهت کشور مستقل فلسطین تسری شود، اما حوادث اخیر موقعیت فلسطینیان و امکان تمکین اسرائیل از قطعنامه‌های سازمان ملل و تخلیه مناطق اشغالی و صلح را به شدت و به ضرر فلسطینیان کاهش داده است.

این احتمال را نباید از نظر دور داشت که آنچه اتفاق افتاده، ممکن است موجب فشار بیشتر دولت‌های غربی به اسرائیل برای تخلیه کرانه غربی و به رسمیت شناختن کشور مستقل فلسطینی شود، در آن صورت استراتژی سیاسی (همراه عرفات و محمود عباس) پیروز شده است و استراتژی نظامی (حماس) بلاموضوع می‌گردد. در آن صورت وضعیت کنونی، میان غزه و کرانه باختری پایان خواهد یافت و اما اگر چنین نشود، موقعیت عباس و فتح در میان فلسطینیان که در حال حاضر چندان مناسب نیست، به شدت سقوط می‌کند، اما شکست عباس و فتح لزوماً به معنای پیروزی حماس نمی‌باشد، بلکه یک ضربه و خسران بزرگ برای مردم فلسطین خواهد بود.

## صلح اسرائیل و فلسطین ؛ مفهوم ملی - مذهبی

علی نجم سردبیر هفته نامه گیلان برتر- ۱۳۸۶

### توجه: سئوالات ۵ و ۶ و ۷ بدستمان نرسید

۱- پرسش اولم را به سیاست خارجی یعنی حوزه تخصصی جنابعالی اختصاص می‌دهم . آقای دکنتر اگر چندی دیگر اسرائیل از کرانه غربی رود اردن و حتی بیت المقدس شرقی عقب نشینی کند و دولت فلسطین از جمله حماس اسرائیل را به رسمیت بشناسند و دو دولت کنار هم موجودیت شان تثبیت شود اعراب هم رسماً با اسرائیل ارتباط دیپلماتیک برقرار سازند ، آن وقت تکلیف سیاست خارجی ما که محور سیاست خارجی مان فلسطین گرای و اسرائیل ستیزی بوده چه می‌شود؟

پاسخ ۱- در صورتی که دولت اسرائیل تن به اجرای قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد بدهد و از اراضی اشغالی ۱۹۶۷ عقب نشینی کند دولت مستقل فلسطین تاسیس شود سیاست خارجی دولت ایران ، در خاورمیانه ، در رابطه با مسئله فلسطین ، بلا موضوع خواهد شد . کلیه دولت های عربی ، قطعنامه ۲۴۲ را پذیرفته اند و حاضر شده اند در صورت تمکین اسرائیل از قطعنامه و تاسیس دولت فلسطینی ، اسرائیل را به رسمیت بشناسند . بنابراین دولت ایران موردی برای ادامه سیاست ها و مواضع کنونی اش نخواهد داشت .

۲- بد نیست در این ارتباط هم توضیح دهید فلسطین از چه وقت و چگونه محور سیاست خارجی ما شد؟ شما (نهضت آزادی) چقدر در این ارتباط موثر بودید با توجه به روابط نزدیکتان با ساف و شخص عرفات . چطور شد که امام (ره) بحث محو اسرائیل را مطرح کردند . آیا این هدف با توجه به عضویت اسرائیل در سازمان ملل قابل حصول بود ؟

**پاسخ ۲-** موضع نهضت آزادي ايران در رابطه با مردم فلسطين ، برخاسته از يك احساس انسان دوستانه است . ظلم و ستم مستمر بر فلسطينيان طی ۶۰ سال گذشته ، آوارگي از سرزمين هایشان ، زندگي در اردوگاه هاي آوارگان در لبنان و ساير کشور هاي عربي ، و آنچه بر فلسطينيان در سرزمين هاي اشغالي به عنوان نمونه در غزه مي گذرد يك درد انساني است . هيچ انساني نمي تواند نسبت به اين فاجعه بي تفاوت باشد . اما موضع امام خميني در ضرورت محو اسرئيل از روي زمين بيشتري معطوف به يك آرمان سياسي بود ، نه يك هدف قابل حصول .

**۳-**نتيجه بخش بودن يك سياست يك چيز است حقانيت و يا ناحق بودن ، يك عمل چيز ديگر برخي معتقدند ما به عنوان مسلمانان طبق فرمايش رسول اکرم اگر ندای کمک خواهي مسلماني را بشنويم و به ياريش نشتابيم مسلمان نيستيم لذا فلسطين گرايي يا حزب الله لبنان زندگي يك حقيقت است و اتخاذ هر سياست مغاير آن حتي اگر روزي ناگزير از انجام آن بشويم ناحق اما سئوالي که همواره در ذهن من و شايد بسياري ديگر بوده اين است که مگر مردم چچن مسلمان نيستند آيا استقلال شان توسط نزديک ترين متحد ما يعني روسيه پايمال نشد ، آيا مردم کشمير مسلمان نيستند آيا سپاهان دارفوري که توسط دولت " برادر " سودان و شبه نظاميان وابسته به آن قتل و عام شدند ، مسلمان نبودند يا اصلا را دور نريم همين آذربايجان مسلمان و اغلب شيعه مگر بيست درصد قلمرو اش در اشغال ارمنستان نزديک ترين و صميمي ترين همسايه ما مسلمانان نيستند چرا اينجا بر اساس تعصبات ديني عمل نمي کنيم و " منافع ملي " مان را بر ايدولوژي مان ارجحيت مي دهيم اما چگونه مثلا قاعده روسيه – چچن

**پاسخ ۳-** بي ترديد موضع گيري نسبت به مسائلي که در **چچن ، کشمير ، دارفور** و ساير نقاط جهان با آن روبرو هستم ، بخشي از نگاه انسان گرايانه به حقوق همه ملت ها است . سياست خارجي هر کشوري بايد منسجم باشد ، يك بام و دو هوا نقض غرض است . ايران نمي تواند در يك جا ، به نام صلح و عدالت و انسانيت از حقوق مردم به حق دفاع کند ، اما در جاي ديگر از چچن، کشمير يا دارفور چشم بربندد . در مناسبات جهاني ، اصل حق تعيين سرنوشت به رسميت شناخته شد است . سياست معقول دولت ايران مي تواند بر اين محور قابل قبول و شناخته شده استوار باشد . در مورد نقايي نظير دارفور ، صورت مسئله متفاوت است . هم کيشي نمي تواند توجه حزبي براي دفاع يا سکوت در برابر سياست هاي نادرست دولت سودان باشد . سياست خارجي ايران در اين موارد ، واقع بينانه نيست و نياز به بازنگري دارد.

**۴-** برخي معتقدند حمايت هاي بي کران ما از جنبش هايي همچون حماس و حزب الله فقط به خاطر مسايل ايدئولوژيکي نيست و بر اساس جغرافياي سياسي خاورميانه ، منافع ملي مان ايجاب مي کند چنين سياست هايي اتخاذ کنيم اما برخي ديگر معتقدند اينگونه نيست جنبش ها همواره از ما پول مي گيرند وقتي به مقصودشان رسيدند ما راها مي کنند ، شاهد مثال شان نيز گروه هاي موسوم به مجاهدين افغاني يا معاودين عراقي هستند که اکنون از جمله متحدين غرب بالاخص آمريکا به حساب مي آيند حماس هم در اين مسير گام هايي بر داشته و بر

اساس دعوت ملك عبدالله در عربستان با ابومازن به توافق رسيد آن هم در غياب ما و سوريه ! تحليل شما چيست ؟

**پاسخ ۴-** در مورد حماس و حزب الله لبنان بايد توجه داشت كه بر طبق تعريف رسمي سازمان ملل متحد از تروريسم اين سازمان ها ، كه از سرزمين خود ، در برابر يك ارتش خارجي دفاع مي كنند ، تروريست محسوب نمي شوند ، اگر چه آمريكا و اسرائيل آن ها را تروريست بنامند. ثانياً ايران اگر به اين گروه ها كمك کرده و مي كند نبايد انتظار داشته باشد كه آن ها در تمام مراحل حيات سياسي خود ، از سياست ها ي جمهوري اسلامي تبعيت كنند . به عنوان مثال سياست هاي راهبردي شيعيان عراق ، بر اساس تحليل تاريخي - سياسي ، در حال حاضر همكاري و همگامي با آمريكا است و اين در تعارض با سياست هاي جمهوري اسلامي است . در مورد مجاهدين افغاني نيز ، مسئله به همين صورت است . منافع استراتژيك دولت ايران ، همراهي با مجاهدين و حتي آمريكا در جنگ عليه شوروي و سپس با طالبان بود . اما در حال حاضر تعارض ميان منافع كلان افغان ها با ايران بوجود آمده است .

**۸-** آقاي دكتر بخاطر اينكه اين مصاحبه روي سايت بين المللي نشريه قرار مي گيرد و اگر نكاتي در اين گفتگو روشن شوند مصاحبه ما مي تواند تاريخي شود لذا خواهش مي كنم به چند سؤال صريح پاسخ دهيد شما بني صدر ، حسن حبيبي ، عباس شيباني و قطب زاده با هم ارتباط ويژه و خاصي داشتيد ؟ آيا همه شما به يك جريان وابسته نبوديد ؟ چطور بعد هر کدام سرنوشت خاص خود را پيدا كرد ؟

**پاسخ ۸-** اين درست است كه ميان فعالان سياسي كه شما نام برديد در دوران انقلاب ، روابط ويژه اي وجود داشته است . همه اين افراد به جريان روشنفكري ديني تعلق داشته اند ، و به نوعي مي توان گفت ملي - مذهبي هستند ، اما آنها لزوماً آراء و نظريات واحدي براي دوران پس از انقلاب نداشته اند ، به همين دليل پس از پيروزي انقلاب هر کدام ، راه ويژه خود را انتخاب نموده و از هم جدا شدند و هر يك سرنوشت ويژه اي پيدا كردند .

**۹-** هايذر چرا با ايران آمده بود ؟ براي كودتا يا جلوگیری از كودتا ؟ زاهدي مي گوید هايذر غير قانوني به ايران آمد حتي شاه مي خواست دستگيرش كند ، اصلاً هايذر غير از سران ارتش با چه كساني ملاقات كرد؟

**پاسخ ۹-** من درباره سفر هايذر به ايران در كتابم " آخرين تلاش ها در آخرين روزها " به تفصيل تحليل کرده ام به آنجا رجوع كنيد.

**۱۰-** شما هيچ نسبتي با روحانيت نداشتيد ، چگونه با امام مرتبط شديد و حتي مورد اطمينان ايشان بطوريكه از ما ها قبل از انقلاب شما عنصر اساسي و يكي از حواريون اصلي ايشان بوديد آيا شما مرحوم بازرگان را به ايشان تعرفه كرديد ؟

**پاسخ ۱۰-** مراجعه و ارتباط من با روحانيون و مراجع از جمله آقاي خميني ، از يك واقعيت تاريخي - اجتماعي سرچشمه مي گيرد . در قيام تنباكو نيروي مقتدر ، يا بالقوه روحانيت در جامعه ايران ، وجود و قدرت و نفوذ خود را نشان داد . كه تا آن زمان توجه به آن نشده بود .

از آن پس روشنفکران ایران ، اعم از دینی یا عرفی ، پی بردند ، که در هر برنامه ملی علیه استبداد داخلی یا استیلاي خارجی و برای مبارزه مستقل ، نیاز به حمایت نیروهاي مردمی دارند . و این میسر نیست مگر از طریق روحانیت . زیرا روحانیت شیعه ، يك ارتباط عمیق با توده های مردم داشته است و صلب موافقت یا همراهی آنان با اهداف ملی می تواند ابعاد مبارزه را بسیار گسترده سازد . در اوایل دهه ۱۳۴۰ وقتی روحانیون با شاه ، بر سر برخی از اهداف انقلاب سفید شاه درگیر شدند ، پادشاه با غرور و نخوت خود حاضر نشد با آنها به مصالحه بنشیند و نظراتشان را جلب نماید ، روحانیت ایران به جنبش ضد استبداد پیوست . و از آن زمان نیرو های ضد استبداد اعم از دینی ، عرفی ، چپ از مواضع ضد استبدادی روحانیت حمایت کردند . انگیزه من از سفر به نجف و تماس و گفتگو با مراجع نجف ، از جمله مرحوم آیت الله خویی ، حتی قبل از انتقال آقای خمینی به نجف ، در همین چار چوب بوده است . اما مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سبحانی به طور مستقل در ایران با علمای بزرگ ، شریعتمداری ، میلانی ، محلاتی ، و آقای خمینی تماس داشته اند .

۱۱- بختیار دبیر کل حزب ایران و يك مصدقي لیبرال بود ، حرف های آن روز او با حرف های امروز شما و همفکران تان بسیار شبیه است . چطور شد مکلا های همفکر همدیگر را جا گذاشتند از جمله شما به یاری جریان مذهبی - روحانی شتافتید؟

**پاسخ** ۱۱- در زمستان سال ۱۳۵۷ ، شرایط سیاسی ایران و تقابل و درگیری میان مردم و استبداد سلطنتی به آن مرز و حدی رسیده بود که هرگونه راه حل اصلاحی، در چهارچوب نظام سلطنتی غیر عملي و غیر قابل قبول شده بود. تمام گروه ها و احزاب سیاسی، حتی شخصیت های سیاسی منفرد، نظیر **دکتر علي اميني** هم به این جمع بندی رسیده بودند . دکتر علي اميني پیشنهاد شاه را برای احراز نخست وزیری مشروط کرد به واگذاری فرماندهی کل قوا از جانب شاه به نخست وزیر و تصویب بودجه ارتش بدست دولت و مجلس شاه این دو شرط دکتر اميني را رد کرد و دکتر اميني سپس اظهار داشت که شاه هر زمان در بن بست گیر می کند، و نمی تواند از آن خارج شود، کسی را پیدا می کند و مسئولیت را به او می سپارد. و بعد از رفع تنگناها دوباره بر می گردد به همان جای اول **شادروان دکتر غلام حسین صدیقي** نیز درخواست شاه را برای احراز نخست وزیری نپذیرفت. هنگامی که **شاپور بختیار** حکم نخست وزیری خود را از شاه گرفت، مجلس هم به او رای اعتماد داد، رهبران **جبهه ملی** او را از این جبهه اخراج کردند. اقدام رهبران جبهه ملی انعکاس شرایط سیاسی و اجتماعی ایران در آن مقطع تاریخی می باشد. بنابراین شرایط سیاسی و موقعیت انقلاب ایران آن چنان بود که نه فقط نیروهاي ملی-مذهبی و نهضت آزادی ایران، حتی جبهه ملی ایران هم نه تنها از بختیار حمایت نکرد بلکه او را طرد کرد. بختیار اگر چه عضو جبهه ملی بود، اما شخصیتی که بتواند محور و رهبر جنبش ملی بشود نبود. اگر **دکتر صدیقي** مسئولیت را می پذیرفت شاید با درایت و نفوذ و اعتبار خود می توانست کاری انجام دهد. ریشه مشکل را باید در جای دیگری جستجو کرد. از اواخر سال ۱۳۵۵ اوضاع سیاسی ایران دستخوش نابسامانی هایی شده بود . برنامه های سیاسی- اقتصادی شاه به بن بست رسیده بود. اخبار متعدد از تلاطم در درون نظام حکایت می کرد. اگر در آن زمان یعنی در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ ، رهبران ملی ، اعم از جبهه ملی، نهضت آزادی ایران و سایر نیروها دست به دست هم می



دادند و به استقبال تحولات می رفتند، مسیر تحولات و تغییرات سمت و سوی دیگری پیدا می کرد. در آن زمان من طی نامه مفصلی به مرحوم مهندس بازرگان، بعد از تحلیل اوضاع از ایشان درخواست کردم که بطور فعال وارد صحنه شوند و خلاء رهبری جنبش را پر کنند. در آن زمان آیت الله خمینی در موقعیت و مقام رهبری انحصاری جنبش ضد استبداد قرار نداشت. مرحوم مهندس بازرگان در واکنش به این پیشنهاد، پیش نویس بیانیه ای را تهیه کرد تا با امضای جمعی از رهبران و فعالان سیاسی ملی و ملی-مذهبی منتشر شود. مهندس بازرگان به تک سواری اعتقادی نداشت و موثر بودن حرکت های سیاسی را در مشارکت هر چه بیشتر همه نیروها و فعالان سیاسی می دانست. این پیش نویس، با تغییراتی، با سه امضا از رهبران جبهه ملی سنجابی، فروهر و بختیار منتشر شد. اما بازتاب گسترده مورد انتظار را بوجود نیاورد. رهبران ملی و ملی-مذهبی نتوانستند، به تناسب موقعیت و وضعیت سیاسی در يك جبهه متحد فراگیر علیه استبداد سلطنتی گردهم آیند. چنین نیست و نباید انتظار داشت که تحولات سیاسی از

بکاهند تا رهبران و فعالان سیاسی مشکلات درونی خود را حل کنند و با يك وحدت همه جانبه وارد صحنه شوند. در تحلیلی که همان زمان نوشتم و در روزنامه "پیام مجاهد" ارگان نهضت آزادی ایران خارج از کشور منتشر گردید، این وضعیت را بررسی کرده ام (این مقاله عیناً در آخرین ویرایش کتاب "آخرین تلاشها در آخرین روزها"، آمده است). اگر در آن زمان، یعنی در سال ۱۳۵۶، چنین وحدتی صورت می گرفت، بدون تردید حمایت نیروهای فعال خاج از کشور را به خود جلب می کرد. اما وقتی وحدت نیروها شکل نگرفت و یا مواضع اتخاذ شده با جو سیاسی و ملت‌هت ضد سلطنتی زمان، هم خوانی نداشت، و نتوانست نظر و حمایت وسیع مردمی را جلب کنند، نیروهای فعال ایرانیان خارج از کشور به طور طبیعی، از آقای خمینی که مواضع بسیار قاطع و روشن علیه شاه اتخاذ کرده بود، حمایت کردند. به این ترتیب به نظر نمی رسید اگر تمام نیروهای ملی و ملی-مذهبی در زمستان سال ۱۳۵۷ از بختیار حمایت می کردند، جمهوری دموکراتیک استقرار پیدا

می کرد. اما اگر کاری که شاه در دی ماه ۱۳۵۷ انجام داد و کشور را ترک کرد، در اواخر سال ۵۶ یا اوایل

سال ۱۳۵۷ انجام می داد و برای استراحت به مرخصی می رفت، و اداره امور کشور به شورای نیابت سلطنت می سپرد، امکان باز شدن فضای سیاسی و حضور و مشارکت همه نیروها از جمله جبهه ملی و ملی-مذهبی فراهم می شد. اما شاه زمانی حاضر به قبول واقعیت سیاسی کشور شد و به قول خودش "صدای انقلاب مردم" را شنید که دیگر خیلی دیر شده بود.

۱۲- آقای دکتر بعد از مدت کوتاه در حاکمیت بودن با توجه به روابط عاطفی که با بنیان گذار انقلاب اسلامی داشتید آیا در سال های آخر عمر ایشان ملاقاتی با هم داشتید اکنون با کدام مقام های عالی جمهوری اسلامی بی واسطه ارتباط دارید؟

پاسخ ۱۲- پس از انقلاب، از سال های ۱۳۶۰ به بعد، که اختلاف نهضت آزادی با سیاست های کلان روحانیت، به خصوص آنهایی که به رهبر فقید انقلاب نزدیک بودند، بالا گرفت، مسئولان دفتر ایشان، امکان دیدارم را با ایشان بسیار محدود و تقریباً غیر ممکن ساختند.

آخرین دیدار من با ایشان در نوروز ۱۳۶۴ بنا به درخواست ایشان بود طی ۹۰ دقیقه دیدار و گفتگویی دو نفره مسائل جنگ، ضرورت پایان دادن هر چه زودتر جنگ و راه‌هایی آن را بیان کردم. در حال حاضر با هیچ یک از مقام‌های عالی رتبه جمهوری اسلامی با واسطه یا بی واسطه تماسی ندارم.

۱۳ - بخشی از حاکمیت شما را به براندازی نرم متهم می‌کند آیا پدیده‌هایی نظیر انقلاب‌های مخملی در ایران اساساً عملی است و آیا جزایان ملی مذهبی و بطور خاص نهضت آزادی ته ذهن تان چنین افکار خانه کرده است؟

**پاسخ ۱۳-** بر اندازی نرم و یا انقلاب مخملی یا نارنجی در ایران از ساخته‌های ذهن خیال پرداز مقامات امنیتی ایران است. امکان انقلاب مخملی در ایران وجود ندارد. این اتهامات، ریشه در احساس عدم امنیت حاکمان و ترس از هر نوع حرکتی است که به نوعی اقتدار آنان را مورد سؤال قرار می‌دهد. ماهیت و اهداف انقلاب‌های مخملی، براندازی نظام‌های سیاسی نیست. بلکه واکنش به عدم تمکین حاکمان بر تخت قدرت نشسته به نتایج انتخابات آزاد و واگذاری قدرت به منتخبین جدید و قبول جابه‌جایی آرام و قانونمند قدرت بوده است. این اتهامات ذهنیت حاکمان اقتدار گرای ایران را نشان می‌دهد. آنها خود را معادل و مساوی با دین خدا، نظام جمهوری اسلامی می‌دانند و تغییر و جابه‌جایی خود را، حتی از طریق انتخابات ادواری که منجر به حذف آن‌ها از قدرت شود را بر نمی‌تابند و آن را " براندازی نرم " قانونی، آرام و ... تلقی می‌کنند. آنچه نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی - مذهبی می‌خواهند تغییر در ساختار حقیقی، یعنی در رفتار حاکمان و مقید و محدود کردن عملکردها در چارچوب قانونی و منافع و مصالح ملی می‌باشد.

۱۴ - اساساً جریان ملی - مذهبی با آن بافت نا همگونش می‌تواند نقش یک بلوک سیاسی منسجم را ایفا کند مثلاً چه عاملی نهضت لیبرال را کنار جنبش مسلمانان مبارز چپ قرار داده است؟ آیا این نا همگونی از چابکی و سرعت عمل شما نخواهد کاست؟

**پاسخ ۱۴-** انسان موجودی است تجربه‌گرا. احزاب سیاسی در جریان عمل سیاسی، به جمع‌بندی‌های جدید می‌رسند. قضاوت پیرامون جریان‌ها و احزاب و گروه‌های سیاسی بر اساس مواضع آنها در مسائل ۲۰-۳۰ سال پیش صحیح نیست. مواضع این گروه‌ها تغییر کرده است. نهضت آزادی ایران بر سر مواضع اصولی خود، همچنان ایستاده است و با هر جریان و گروهی در چارچوب اصول اساسی منافع و مصالح ملی، و در حرکت بعدی نهادینه کردن دموکراسی در ایران حاضر به هواداری و ائتلاف می‌باشد. این مانع سرعت عمل ما نخواهد بود. حرکت نهضت آزادی ایران موکول و شروط به حضور سایر نیروها نیست. اما بخشی از سیاست استراتژیک نهضت آزادی با گروه‌های هم‌سو می‌باشد.

۱۵ - اساساً چرا در سال‌های اخیر در ایران به جای حزب‌گرایی ائتلاف‌گرایی و جبهه‌گرایی باب شده است؟ مثلاً اگر نهضت آزادی با سابقه‌چهل ساله تشکیلات حزبی‌اش را تقویت کند بهتر نیست تا ائتلاف با احزاب دیگر؟

**پاسخ ۱۵-** همکاری با سایر گروه ها منافاتی با فعالیت مستقل حزبی ندارد بنابراین توجه به همکاری میان گروه ها و احزاب با طیفی از باورها و گرایشات یک ضرورت در شرایط فعلی یک توجه مثبت می باشد .

**۱۶-** آقای دکتر مذهب سیاسی پدیده ای ورا مرزی و انتر ناسیونالیستی و ملی گرا بودن پدیده ای میهنی و ناسیونالیستی است ، چطور می شود هم ملی و هم مذهبی بود یا چگونه می توان هم سکولار هم مذهبی به معنای دخالتش در حکومت ، بود آیا این تناقضات باعث فاصله گرفتن روشنفکران و جوانان از شما نمی شود ؟

**پاسخ ۱۶-** هویت ما ایرانی ها دو رکن اساسی دارد که عبارتند از : دیانت و ملیت یا ایرانیت و اسلامیت . نمی توان این دو را از هم جدا ساخت ، و یکی را به بهای دیگری از بین برد . رهبران برجسته ملی ایران از این امر غافل نبوده اند . **مرحوم دکتر مصدق** در مجلس چهاردهم گفت : من با هر چه که دیانت و ملیت مرا ، یا اسلامیت و ایرانیت را تهدید کند، یا آن را مخدوش سازد مخالفت کرده و در برابر آن می ایستم . این که مذهب از کجا به ایران وارد شده است ، بلاموضوع است و نمی توان آن را فرا ملی و انترسیونالیستی و در تعارض با ناسیونالیسم خواند . سکولاریسم ، دموکراسی ، مدرنیته ، همه مفاهیم جدیدی هستند که از غرب به ایران وارد شده اند ، و به تعبیر شما فراملی و انترنالیستی هستند . اما تطبیق آن ها با فرهنگ ملی ، تعارض با احساس ملی و ملی گرایی ندارد . فاصله گرفتن جوانان از ما اگر واقعیت داشته باشد ، مربوط به جو سنگین سیاسی و هزینه های اجتناب ناپذیر آن است . تنها در شرایطی می توان فاصله جوانان را با نهضت آزادی ایران ارزیابی و واقعینانه کرد که امکان فعالیت آزاد و قانونی برای نهضت آزادی ایران فراهم شده باشد . اگر وجود فاصله تایید شد آن گاه به ریشه یابی پرداخته شود که آیا به خاطر ویژگی ملی – مذهبی نهضت آزادی است یا عوامل دیگر .

**۱۷-** برخی معتقدند ما هنوز پس از یک صد سال از مشروطه در دوره گذار به سر می بریم . دوران گذار چیست ؟ چگونه باید از آن گذشت در قانون اساسی قبلی جا برای مانورهای دموکراتیک وجود داشت اکنون با توجه به رنگ ایدولوژیک گرفتن قوانین وضعیت فعلی از وضعیت فعلی مان از سی سال قبل مان بهبود یافته است ؟ ما در تونل گذار در حال صعودیم یا سقوط ؟ آخر از خاتمی به احمدی نژاد می رسیم به نظر شما چه عواملی باعث می شود برخی از حوادث ضد تاریخی در ایران رخ دهد؟ لابد می دانید بنا به ملاحظات نمی توانم صریحتر از این پرسش را مطرح کنم و ملاحظات شما را هم درک می کنم اما بالاخره برخی از مسایل باید روزی برای اذهان مردم روشن شود.

**پاسخ ۱۷-** جامعه ایران دوران گذر تاریخی را تجربه می کند . دورانی که از زمان مشروطه آغاز شده است و هنوز ادامه دارد . بعد از انقلاب اسلامی سال ۵۷ تغییر و تحولات اجتماعی عمیق تر و گسترده تر شد است . از ویژگی های جامعه در حال انتقال تنوع بسیار زیاد آراء و عقاید و تحولات زیگزاگی – فراز و نشیب های متضاد است . دموکراسی و حاکمیت ملت یک آرمان صد ساله برای مردم است . اما دموکراسی یادگرفتنی است . آن هم نه در سر کلاس های درس ، بلکه در فرایند عمل سیاسی در جامعه . و دموکراسی هنگامی نهادینه می

شود ، و تغییرات و تحولات آشفته ، هنگامی جهت دار و معنا دار می شود که همه گروه ها ، چپ ، راست ، لیبرال ، محافظه کار همه در آموزشگاه از تجربه بیاموزند ، و بپذیرند ، که تنها مسیر و راه مفید برای همه گروه ها تمکین از مقررات دموکراتیک در همکنشی های سیاسی – اجتماعی است . من شخصاً به آینده این فرایند بسیار خوش بین هستم .

۱۸- با توجه به نزدیک شدن به انتخابات مجلس و پس از آن ریاست جمهوری ، استراتژی شما چیست؟ شما در انتخابات جمهوری نهم وارد شدید اما مشارکت و مجاهدین و شخص دکتر معین حاضر به اتحاد با شما نشدند آیا باز تخم مرغ هایتان را در سبدي که ممکن است ته اش خالی باشد خواهید چید؟

**پاسخ ۱۸-** در انتخابات ریاست جمهوری گذشته ، نهضت آزادی سایر نیرو های ملی – مذهبی ، با گروه های حامی آقای دکتر معین ائتلاف کرد. این ائتلاف با مراجعه آنها و به درخواست آنها بود . ما نیز در چارچوب ۶ شرطی که مطرح کردیم آنها پذیرفته شد . به حمایت از آقای دکتر معین پرداختیم . و این همکاری را به نفع توسعه سیاسی و همکنشی میان گروهها تشخیص دادیم و ارزیابی ما از آن همکاری ، در مجموع مثبت می باشد . در انتخابات آینده نیز ، با هر گروهی که در چارچوب منافع ملی ، به حقوق و آزادی اساسی ملت و مبانی دموکراسی معتقد و وفادار باشد ، همکاری خواهیم کرد . و یا از گروه ها و کاندیدا هایی که آن ها را در شرایط سیاسی کنونی ایران ، مفید برای اهداف ملی بدانیم ، حمایت خواهیم کرد . اما هنوز هیچ تصمیمی درباره شرکت یا عدم شرکت اتخاذ نشد است .

### اشتباهات استراتژیک و اشتباهات تاکتیکی

هم میهن ۸۶/۳/۳

آیا شده در سیاست کاری انجام داده باشید که الان از آن پشیمان باشید؟

سعدي عليه رحمه در ۷۰۰ سال پیش فرمود آدم باید دو بار عمر کند؛ یک بار تجربه پیدا کند و یک بار هم آن تجربه ها را به کار ببندد. چه کسی می تواند در این دنیا ادعا کند که در طول ۶۰ سال مبارزات ملی دچار اشتباه نشده است. قطعاً ما هم اشتباهاتی مرتکب شده ایم .

در کجاها اشتباه کردید؟

شما می خواهید من سیاهه اشتباهاتم را بگویم (می خندد). بله، ما باید دو نوع اشتباه را از هم تشخیص دهیم . یک نوع اشتباهات استراتژیک است و یک نوع اشتباهات تاکتیکی. من علی الاصول در مجموع فعالیت های گذشته ام اشتباه استراتژیک نمی بینم . یعنی ما هر فعالیتی کردیم برای حقوق و آزادی های مردم و برای تحقق حاکمیت ملت بوده و این مبارزات

استراتژیک هیچگاه اشتباه نبوده اما در تاکتیک‌ها بله، اشتباهاتی صورت گرفته که می‌توان آنها را مورد بررسی قرار داد.

### مهمترین اشتباهات کدام‌ها بوده‌اند؟

خب الان نمی‌خواهم به بعضی از اشتباهات خودم در شرایط موجود اقرار و اعتراف کنم. (می‌خندد)

چرا؟

حالا می‌گویم. ایرادی ندارد. اشتباه اول این بود که من عامل اصلی بودم که مهندس بازرگان نخست‌وزیری را بپذیرد اما ما بایستی با قول و تعهدات بیشتری قبول مسوولیت می‌کردیم. ما و مهندس بازرگان نباید به آن سرعت مسوولیت دولت موقت را می‌پذیرفتیم بلکه اگر چه پذیرش‌اش درست بود اما باید با تمهیدات بیشتری قبول می‌کردیم.

بسیاری از مهندس بازرگان انتقاد می‌کنند که چرا در مقابل فشارها نایستاد. آیا استعفای دولت موقت اشتباه نبود؟

نه، با اطلاعاتی که ما در آن موقع داشتیم اگر دولت موقت استعفا نمی‌داد مسائل دیگری مطرح می‌شد که پیامدش به مراتب بدتر بود.

چه مسائلی؟

اطلاعاتی به دست ما رسیده بود، که عده‌ای می‌خواهند در وزارتخانه‌ها با جنجال و هیاهو از ورود وزرا جلوگیری کنند اگر چنانچه دولت موقت پیش‌دستی نمی‌کرد و استعفا نمی‌داد همان نیروها چنین کاری را هم با دولت موقت می‌کردند. بنابراین اختیار دولت به دست کسانی می‌افتاد که معلوم نبود از کجاها دستور می‌گیرند.

اما مهندس بازرگان همواره مورد حمایت امام بودند و شما هم که از یاران نزدیک امام در پاریس بودید. یعنی نمی‌توانستید با توجه به نزدیکی‌تان با امام جلوی این فشارها را بگیرید؟

نه، نمی‌توانستیم. چون وقتی انقلاب شد همه مردم به کوچه و خیابان آمدند. اکثریت جمعیت هم مردم عامی و عادی هستند و روشنفکران دینی و عرفی سرجمع یک اقلیت عددی را تشکیل می‌دادند. طبیعی بود که توجه رهبر انقلاب به اکثریت مردم باشد و عامل ارتباط اصلی با آن مردم هم مساجد و تکایا و ۱۸۰ هزار روحانی در سراسر ایران بودند. پس عملاً امام خمینی به آن نیروها توجه داشتند و ما در مقام رقابت با آنها نبودیم که بتوانیم کاری بکنیم. اضافه بر این خود روشنفکران هم اختلافات خیلی اساسی بین خودشان داشتند و نتوانستند هماهنگی به وجود بیاورند.

شما یکی از نزدیکان به امام در پاریس بودید. چطور رابطه‌تان با امام قطع شد؟

شب آخر که ما می‌خواستیم از پاریس بیاییم. با امام خمینی خداحافظی کردم و به ایشان گفتم آقا می‌رویم ایران دیگر نمی‌گذارند ما بیاییم شما را ببینیم. از همانجا در پاریس می‌دیدیم که برخی روحانیون نظر خوبی نسبت به روشنفکران اعم از دینی و غیردینی ندارند. ما به دلیل نیازی که در پاریس وجود داشت می‌توانستیم نقش ایفا کنیم.

**شما با عباس امیرانتظام رابطه خوبی نداشتید. حتی می‌گویند که شما از او در دادگاه حمایت خوبی هم نکردید. آیا درست است؟**

نه این حرف‌ها بی‌ربط است. من در دادگاه حضور پیدا کردم و از او حمایت کردم. من وزیر خارجه دولت مهندس بازرگان بودم و اتهاماتی که به آقای امیرانتظام نسبت داده بودند به ما هم برمی‌گشت. به همین دلیل از ایشان حمایت کردیم. اما بله، اختلاف بین ما بود. اما اختلاف در دیدگاه‌ها به این معنا نبود که از او حمایت نکنیم.

**آیا این اختلافات در بین وزرا و استعفای زودهنگام آنها از کابینه دلیل تضعیف کابینه نبود؟**

اختلاف یک چیز است و وسط کار رها کردن چیز دیگر. ما نمی‌توانیم در بهترین شرایط هم انتظار داشته باشیم همه همکاران یک نخست‌وزیر باهم اختلاف نداشته باشند. اما تضعیف دولت موقت چیز دیگری است. آن چیزی که به نظر من درست نبود این بود که به‌رغم اختلافات بین وزرا دولت موقت نباید تضعیف می‌شد.

**نظر شما درباره شرکت‌تان در انتخابات دومین شوراها چیست؟**

در انتخابات شوراهای دور دوم شاید اشتباه ما این بود که باید در یک صورت شرکت می‌کردیم و آن اینکه اصلاح‌طلبان به یک لیست مشترک می‌رسیدند.

در انتخابات ریاست جمهوری دکتر معین شعارهایی در خصوص تشکیل جبهه دموکراسی‌خواه دادند. اما حال که دو سال از آن روزها می‌گذرد این جبهه با موانع زیادی روبه‌رو شده است. با این اوصاف فکر می‌کنید شرکتتان در انتخابات به خاطر یک شعار درست بود؟

شرکت ما در انتخابات درست بود و اگر چنانچه یک حزبی براساس تحلیل‌های خودش در انتخابات شرکت می‌کند طبیعی است که یا کاندیدای خودش را بدهد که ما را رد کردند یا اینکه می‌بایستی از کاندیداهای موجود یکی را انتخاب کنند و از میان آنها هم خیرالموجودین را معین تشخیص دادیم.

**و در مورد جبهه دموکراسی‌خواهی؟**

اصل اینکه جبهه‌ای به نام دموکراسی‌خواهی تشکیل شود غلط نبود اما دلیلی وجود ندارد که ما هر برنامه‌ای که می‌گذاریم موفقیت‌آمیز باشد. موانع و عللی بر سر راه تشکیل این جبهه وجود دارد که ما اکنون نمی‌خواهیم آن دلایل را عنوان کنیم.

در این مورد هیچ انتقادی به خودتان وارد نمی‌دانید؟

ترجیح می‌دهیم کسانی که از بیرون نگاه می‌کنند ما را نقد کنند و از این بابت خوشحال هم می‌شویم .

**چرا همفکران شما دستگیر می‌شوند اما خودتان نه؟**

اگر نمی‌آمدم به ایران قابل سرزنش بودم اما وقتی برای سخنرانی در چند دانشگاه به آمریکا رفتم در یک آزمایش پزشکی تشخیص دادند که مبتلا به سرطان هستم. وقتی با دوستانم مشورت کردم همه توصیه کردند که خودم را در آمریکا درمان کنم. وقتی در اواخر اسفند ۷۹ و اوایل فروردین ۸۰ نهضتی‌ها را گرفتند، من در حال شیمی‌درمانی بودم. همان موقع هم اعلام کردم به محض اتمام درمان به ایران بازخواهم گشت. وقتی هم آمدم حکم بازداشت هم داده بودند و به موجب این حکم هم برای بازداشت من به فرودگاه آمده بودند اما شورای عالی امنیت ملی گفت که وقتی خودش با پای خودش به ایران آمده لزومی ندارد که او را بازداشت کنیم. بنابراین یک گروه آمده بود بنده را بازداشت کند و یک گروه هم آمده بود که از بازداشت ممانعت به عمل آورد. اما بعداً ۵۲ جلسه بازجویی پس دادیم ولی دادگاه ما تشکیل نشد.

**خیلی از احزاب و جریان‌های دچار تغییرات فکری می‌شوند. اما نهضت آزادی با حفظ نیروهای مسن خودش آیا دچار این تغییرات شده است؟**

نهضت آزادی به جریان روشنفکری دینی تعلق دارد که متأثر از آموزه‌های قرآنی است. بنابراین نهضت آزادی ایران در جهت مبانی فکری دچار هیچگونه تغییر و تحولی نشده است. به جهت سیاسی هم جریانی است که به دنبال برقراری حاکمیت قانون و ملت است. بنابراین از این جهت هم دچار نوسانات نشده است. در عین حال نهضت عضوگیری می‌کند اما بی‌بی از بی‌چادری خانه‌نشین است. وقتی حتی نمی‌توانیم یک جلسه آموزشی برای اعضای جدیدمان بگذاریم چطور می‌توانیم خودمان را توسعه بدهیم.

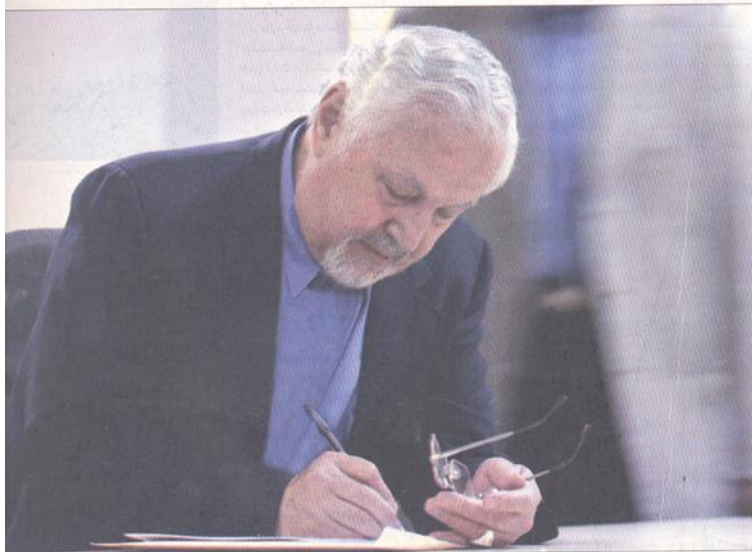
**مصر علاقمند به داشتن رابط با ایران نیست**

هم میهن ۸۶/۳/۵

همه مسیر ها را می ریزد

گفت‌وگو با ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت

# مصر علاقه مند به رابطه با ایران نیست



احسان ابضی

### گفت‌وگو

آقای دکتر یزدی شما به عنوان اولین وزیر امور خارجه پس از انقلاب اسلامی؛ روابط با مصر را قطع کردید. لطفاً تاریخچه‌ای از روابط ایران و مصر بیان کنید و بفرمایید چرا و با چه استدلالی در سال ۱۳۵۸ روابط دیپلماتیک تهران - قاهره را قطع کردید؟

ایران و مصر دو کشور بسیار مهم در دنیای اسلام هستند ایران به عنوان مرکز تشیع از نظر فرهنگ اسلامی بسیار پر بار است. مصر هم به عنوان یک کشور عربی که اکثریت مردم آن سنی هستند نقش بسیار مهمی در جهان عرب و به تبع آن در جهان اسلام دارد. علاوه بر این مصری‌ها از نظر فکر و اندیشه دینی به ما بسیار نزدیک هستند. ۳۰۰ سال فاطمیان در آنجا حکومت کردند. بنابراین بسیاری از باورها، گرایش‌ها و تفکرات تشیعی در میان مصری‌ها ریشه‌دار است. همانطور که شما می‌دانید در مصر مسجد بسیار بزرگی وجود دارد، به نام مسجد راس‌الحسن (ع). گفته می‌شود حضرت زینب (س) پس از وقایع عاشورا و رفتن به شام، به مصر سفر کردند و در آنجا از دنیا رفتند و در آنجا مدفون شده‌اند. مصری‌ها زینبیه دارند و سربلند امام حسین (ع) را فرستادند. برای حضرت زینب و سربلند امام حسین (ع) شده است.

با توجه به این مشترکات مذهبی، ایران و مصر روابط بسیار عمیق و گسترده‌ای دارند و همواره روابطشان در جهان اسلام روابط معناداری بوده است.

دولت مصر به‌ویژه پس از جمال عبدالناصر، سیاست خود را از تقابل با آمریکا به همکاری با آمریکا تغییر داد و حتی تا مرحله به رسمیت شناختن اسرائیل پیش رفت.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران تقریباً هم‌زمان بود با فرار داد کمپدیوید هنگامی که مصر به ایستاک کارتر، رئیس جمهوری وقت آمریکا با اسرائیل قرارداد صلح امضا کرد که به فرار داد صحرای سینا یا همان قرارداد کمپدیوید مشهور شد. کشورها عربی واکنش نشان دادند. حتی عربستان سعودی با مصر قطع رابطه کرد. بنابراین برای ایران اسلامی آن هم در فضای پس از انقلاب و واکنش ایران به این ماجرا بسیار مهمی بود. من به عنوان وزیر امور خارجه بر این باور بودم که ایران باید حداقل مانند عربستان سعودی واکنش نشان دهد، اعتراض کند و قطع رابطه دیپلماتیک کند.

اما شورای انقلاب در آن زمان نظر ندارد کرد. علت مخالفت شورای انقلاب هم این بود که ایران پیش از انقلاب و در زمان شاه در مصر سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای انجام داده بود. ایران بیش از یک میلیارد دلار در صنایع نساجی در مصر سرمایه‌گذاری کرده بود. شورای انقلاب هم به استناد این موضوع که ایران در مصر سرمایه‌گذاری‌های بزرگی انجام داده است، با قطع رابطه با مصر مخالف بود. اما من به عنوان وزیر امور خارجه معتقد بودم که وضعیت سیاسی منطقه به گونه‌ای است که ایران باید این اقدام را انجام دهد. بنابراین، گزارشی برای امام تهیه کردم و پیشنهاد می‌کردم که برای ایشان فرستاد. ایشان هم در پاسخ به من خیلی مختصر نوشتند: «رابطه با مصر را قطع کنید» من هم به استناد پاسخ ایشان رابطه با مصر را قطع کردم.

عمده‌ترین مخالفتان شما برای قطع رابطه با مصر در شورای انقلاب چه کسانی بودند؟

آن جنرتان یادم نیست. اما تا جایی که خاطر من هست مرحوم بهشتی از جمله مخالفتان بود. حرف آنها هم البته درست بود.

فراد دیگر نظیر آقای هاشمی چطور، ایشان هم مخالف بودند؟

یادم نیست. قضیه به ۸-۷۷ سال پیش برمی‌گردد. ما پیر شدیم. عرض می‌کردم که حرف آقایان در شورای انقلاب هم درست بود. اما راهش این نبود و اگر ما قطع رابطه نمی‌کردیم که سرمایه‌ها برنمی‌گشتند. اما به لحاظ سیاسی و اعتبار وضعیت ایران در منطقه آن هم پس از انقلاب موضوع رابطه با مصر از جمله مواردی بود که ما باید قطع رابطه می‌کردیم. شما استدلال می‌کنید که کشورهای عربی از جمله عربستان سعودی و روابطشان را با مصر قطع کردند. اما اکنون بسیاری از کشورهای عربی از جمله عربستان سعودی با مصر روابط دیپلماتیک مناسبی دارند. امروز همین کشورهای از جمله عربستان با ما از کمپدیوید فراتر گذاشته‌اند. طرح صلح عربی با همان طرح صلح امیر عبدالناصر را ارائه می‌دهند و در جنگ ۲۳ روزه آکسفورد از اسرائیل در برابر حزب الله حمایت کردند. اگر معیار شما عملکرد کشورهای عربی است، در این میان تکلیف ایران با موضوع مشخصی که

رابطه با تهران اولین وزیر امور خارجه جمهوری اسلام اما می‌گویند از تصمیم دولت موقت برای قطع رابطه با مصر می‌کند و می‌گوید اگر این دولت یک‌سال دیگر باقی روابط با مصر هم عادی می‌شدستن کامل مساج صلاب ابراهیم یزدی، در بی می ایند.

مصر حرکت می‌کند به خودی‌اختگی و از عاب و این چنینی منتهی می‌کنند و این کار دولت را سخت نم این گروهها در اقیبت هستند، نه اکثریت، یک دور طبق نظر آنها عمل کند. لولا کلبینه یعنی مجموعه دو در این زمینه تصمصم بگیرد، بعد هم شورای عالی امنیت باید تصمصم بگیرد. اگر می‌خواهند خیلی مشروعه باشد، بنظر من مجلس را هم باید جویا شوند. اگر این ر شود آن وقت عطا می‌م مخالف باشند.

اما شرط آن طرف چطور؟ چرا اساساً آنها شرط گذاشت ایران باید این شرط را بپذیرد؟ این شرط نشان می‌دهد که قریلاً آدمکی وجود مذاکراتی میان دوطرف انجام نشده که دوطرف باشند می‌فید و شرط با یکدیگر رابطه داشته باشند. کنونی خرابی‌ها، به نفع مصر نیست با ایران رابطه باشد. دولت مصر امروز تحت فشار است و به نظر شرط بهانه است. آنها شلاق‌های به برقراری رابطه ندارند چرا؟

سیاست خارجی مصر در منطقه کاملاً با آمریکا است. رابطه با ایران برای مصر نفعی برای آنان ندارد. رابطه برقرار کند؟

چرا نباید کند؟ اصل بر این است که چرا باید من رابطه داشته نه اینکه چرا رابطه نداشته باشم. روابط دیپلماتیک بر منافع ملی و اولویت‌های سیاسی یک کشور شکل می‌دهند. شرایط عرب منطقه هم در مورد ایران کاملاً حس هماهنگ با آمریکادارند. اگر رابطه با ایران را قطع نم

چون رابطه دارند. مصر رابطه ندارد و قسد برقراری رابطه‌ای هم ندارد. شما ذقت بفرمایید که الان در مین میان آمریکا و ایران، آمریکا اروپا را با خود همه کردن و روسیه، چین، ژاپن، هند و بسیاری از کشورها علی به احجام جهانی رسیدند. آمریکایی‌ها موفق شدند را هم علیه ایران متحد کنند و از طریق عربستان سم نفوذی که در کشورهای اسلامی دارد، کشورهای اسلام هم علیه ایران بسیج کرده‌اند. شما می‌فید که چننما که وزرای خارجه کشورهای اسلامی در پاکستان ن داشتند، از ایران دعوت نکردند و این خیلی معنادار ا دستور کار آن جلسه به رسمیت شناختن اسرائیل طرح صلح عربی بود که مشخص بود ایران با آن مخالف به همین دلیل ایران را دعوت نکردند؟

را برامی قطع روابط دیپلماتیک جلب کردیم. این حال یزدی امروز معتقد است که مصر بدلیل هماهنگی با سیاست‌های آمریکا در منطقه علاقه‌ای به عادی‌سازی روابط با ایران ندارد و پیش‌شرط‌هایی مانند تغییر نام خیابان خالد استانبولی و سایر این پیش‌شرط‌ها تنها بهانه‌ای است برای برقرار نکردن

سفر میدانه کردیم. برونده ایران و اسرائیل و پرونده اعراب و اسرائیل کاملاً دو پرونده جدا از هم است. اگر اعراب اسرائیل را به رسمیت و بنظر من در کشور باید با هم رابطه برقرار کنند. در زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی، رفتن روابط در استانه برقراری بود. حتی همان زمان هم دولت مصر ترافه خود را در تهران باز کرد. سفیر هم فرستاد، ایران هم سفیر فرستاد، میدانه سفیر هم شد. اما گفتند که کمش را تیار، خودش را ببار!

اصاً در آن هنگام هم خیابان خالد اسلامی در تهران و خیابان محمدرضا بهلوی در قاهره وجود داشت؟ به نظر من تا خیلی نباید روی این مسائل بافتاری کنیم. اما آقای احمد الفلیط پس از سخنان آقای احمدی‌نژاد در اولویسی منیسی بر آمادگی تهران برای برقراری رابطه با ایران شرط گذاشته و گفته نام و تصویر خالد اسلامی از خیابان‌های تهران باید محو شود.

نام این خیابان یک بار به «فاتحه» تغییر کرده است. اما عده‌ای از جریانات فرامشی با اقدامات آقای خاتمی مخالف بودند و دوباره تابلوی خیابان را به خالد اسلامی تغییر دادند. اما مخالفت‌ها در ایران هم‌جسار وجود دارد و برخی افراد با برقراری رابطه با مصر به شدت مخالف می‌کنند.

این دو موضوع متفاوت است. یکی اینکه گروه‌های سیاسی مختلف چه نظری نسبت به این ماجرا دارند و یکی اینکه دولت ایران باید چه تصمیمی بگیرد؟ بسیار ختب ممکن است عده‌ای باشند که با برقراری رابطه با مصر مخالف باشند.

اما آنها نباید تعیین کننده باشند. اگر هر گروه فشاری آمد و تابلو را جایگزین کرد. آیا دولت ایران باید از آن تبعیت کند؟ اما موضوع اینجاست که برخی از مسائل در ایران، حالت ایمنولوپیک پیدا کرده و موضوع به رسمیت شناختن اسرائیل و امضای قرارداد کمب کوید برای عده‌ای از جریانات رادیکال سیاسی جنبه حیثیتی دارد و کسانی را که به سمت رابطه

ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت است. یزدی همان شخصی است که به گفته خودش با وجود مخالفت شورای انقلاب به‌ویژه شخص شهید بهشتی بر قطع رابطه با مصر بدلیل پذیرش پیمان کمپدیوید اصرار ورزید و در نامه‌ای به امام (ره) نظر ایشان را در این مورد جویا شد و موافقت امام (ره)

در برابر مناشئه اسرائیل و فلسطین دارد چیست؟

خیر، بی تردید ایران نمی‌تواند در شرایط کنونی مانند اعراب عمل کند و بگوید که من قطعنامه ۲۴۲ را می‌پذیرم و اسرائیل را به رسمیت می‌شناسم. آنچه اعراب پذیرفته‌اند قطعنامه ۲۴۲ است. این قطعنامه که پس از جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۷ تصویب شد جان کلامش این است که اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی در جنگ ۶۷ عقب‌نشینی می‌کند، سرزمین‌ها را به فلسطینی‌ها واگذار می‌کند. دولت مستقل فلسطین در آنجا تشکیل می‌شود و به ازای آن اعراب اسرائیل را به رسمیت می‌شناسند، اما اعراب این موضوع را نپذیرفتند. بنابراین اسرائیل به اشتغال این سرزمین‌ها ادامه داد. قرارداد کمپدیوید، خلاف آنچه که آقای مبارک گفته‌نمرده است، بخشی از این قرارداد مرده است. بخشی از آن زنده است. قرارداد کمپدیوید چند بخش داشت؛ یک بخش آن این بود که اسرائیل، سرزمین‌های اشغالی مصر را در رمضان ۷۳ ترک می‌کند و به ازای آن مصر اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد. اما کمپدیوید یک بخش دیگر هم داشت: اسرائیل پذیرفت که از سرزمین‌های اشغالی ۶۷ خارج شود و آن را به فلسطینی‌ها واگذار کند و دولت مستقل فلسطینی تشکیل شود. بخش مربوط به مصر زنده ماند، روابط مصر و اسرائیل برقرار شد و طرف تپایل سفیر کردند. اما آن بخشی که مربوط به فلسطینی‌های محروم و آواره بود مرده است و دولت مصر در اینجا به دلیل امضای پیمان کمپدیوید تعهد دارد. مصر باید پیشگام شود تا اسرائیل بخش دیگر قرارداد کمپدیوید را هم بپذیرد.

اصاً اینکه ایران الان باید چه کند به نظر من بهترین راه همان سیاست است که در دوران آقای خاتمی دنبال می‌شد. منی بر اینکه هر تصمیمی را که اعراب بپذیرند و فلسطینی‌ها این را بپذیرند ایران با آن مخالفت نخواهد کرد.

ایران در جایگاه مخالفت با تصمیم اعراب نیست. اما می‌تواند بگوید که اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسم. الان ۵۰ سال است که دولت آمریکا دولت کوپا را به رسمیت نمی‌شناسد. حتی اگر اسرائیل پشت مرزهای سال ۶۷ بازگردد و دولت مستقل فلسطینی هم تشکیل شود، ایران باز هم می‌تواند اسرائیل را به رسمیت نشناسد.

ایران تا زمان پیروزی انقلاب نه کوپا را به رسمیت می‌شناخت، نه ویتنام را. ما در دولت موقت ویتنام را به رسمیت شناختیم و سفیر میدانه کردیم. با کوپا هم همین‌طور. من سفر کردم به کوپا و دولت آن را به رسمیت شناختم و



دستور کار هر چه که بود ایران عضو سازمان کنفرانس اسلامی است و برخلاف ادب و عرف دیپلماتیک است که ایران را نادیده بگیرند اما همین موضوع نشان می دهد که جو عمومی در منطقه خاورمیانه، جو مساعدی با ایران نیست، بنابراین چنانچه دولت مصر بخواهد با ایران در شرایط کنونی رابطه برقرار کند، پیامد مثبتی برایش نخواهد داشت، بنابراین امتناع می کند و شرط آنها هم بهانه های بیش نیست

اگر به ۲۸ سال پیش برگردیم، آیا شما باز هم تصمیم می گرفتید که رابطه با مصر را قطع کنید منظورم این است که فکر می کنید تصمیمی که در آن زمان گرفتید درست بوده یا نه؟ فکر نمی کنید بهتر بود برای مدتی سطح روابط را کاهش می دادید و یا حداقل برای مدتی محدود تعلیق می کردید؟ تا فضا آرام شود؟

من نمی توانم الان جواب قطعی بدهم اگر دولت موقت باقیمانده بود ما دوباره رابطه را برقرار می کردیم، شرایط به گونه ای بود که می توانستیم، اما از سال ۵۸ تا امروز ۲۸ سال گذشته است.

اما نمی شود دولتی ۲۸ سال باقی بماند. نه، حتی اگر یکسال دیگر هم می ماندیم رابطه را برقرار می کردیم، اعراب هم همین کار را کردند آنها هم رابطه را پس از مدت کوتاهی برقرار کردند. اقدام ما یک واکنش بود در برابر اقدام مصر، ما برنامه داشتیم، ما منتظر بودیم تا شرایط و به ویژه اوضاع فلسطینی ها را بررسی کنیم، قطع رابطه با مصر در زمان ما یک قطع رابطه ۲۸ ساله نبود.

بنابراین شما فکر می کردید عمر دولت موقت بیش از این است؟

ما می دانستیم که دولت موقت یک دولت انتقالی است، فکر می کردیم که مجموعه نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب منسجم و منطقی عمل می کند، چه ما باشیم چه نباشیم، و هر کس هم نباید همین روش را ادامه می دهد، اما حوادث به گونه ای دیگر پیش رفت، ماجراهایی مانند گروگان گیری و جنگ و خیلی از مسائل دیگر پیش آمد.

به عنوان آخرین سوال، طرز بیان آقای احمدی نژاد در ابوظبی را در مورد آمادگی برقراری رابطه با مصر و اینکه ایشان گفتند اگر دولت مصر آماده باشد تا پایان وقت اداری همین امروز سفارتخانه ها را در قاهره برپا می کنیم تا چه حد درست و بر اساس اصول دیپلماتیک می دانید؟

من موضع گیری آقای احمدی نژاد را خیلی غیر دیپلماتیک ارزیابی می کنم، این طرز بیان درست نبود، آنها در تنگنا قرار گرفتند و اعلام کردند که خیر، ما آمادگی نداریم و پیش شرط هم اعلام کردند بهترین راه از نظر رزست دیپلماتیک این بود که آقای احمدی نژاد می گفت دولت ایران هیچ مانعی برای برقراری رابطه با ملت دوست و برادر مصر ندارد و هر زمان دولت مصر تصمیم بگیرد ما آمادگی داریم پیش از اظهار نظر ایشان باید هماهنگی های دیپلماتیک انجام می شد. وقتی رئیس جمهوری یک کشور می خواهد موضع گیری کند، قبلا باید وزرای امور خارجه در مورد آن مذاکره کرده باشند، اگر دولت ایران می دانست که هنوز دولت مصر با پیش شرط، آماده برقراری رابطه است، نباید آقای احمدی نژاد چنین اظهار نظری می کرد.

آقای هشمی هم به تازگی در مورد تمایل ایران برای پیوستن به اتحادیه عرب به عنوان عضو ناظر خبر داد. این اظهار نظر هم مناسب نبود، زمانی ایشان باید چنین اظهار نظری می کرد که مذاکرات پشت پرده انجام می شد و زمانی که اتحادیه عرب هم پذیرفته بود به طور رسمی اعلام می شد. بعد هم اگر اتحادیه عرب می پذیرفت بهترین شیوه این بود که اتحادیه عرب به طور رسمی اعلام می کرد که از ایران به عنوان عضو ناظر دعوت کرده است، ایران هم پاسخ می داد که ما هم خوشحالیم در کنار برادران عرب خود باشیم این موضع گیری نشان می دهد که ایران برای عضویت در اتحادیه عرب، حریص است عرب ها هم می گویند، خیر، ما وقت نداریم!

عده ای از کارشناسان می گویند که آقای احمدی نژاد با این اظهار نظر تقصیر عادی نشدن روابط با مصر را به گردن قاهره انداخت و به اصطلاح توپ را به زمین مصری ها انداخت؟

توپ را به زمین حریف انداختن هدفی دارد، نتیجه آن می شود که پیش شرط می گذارند و می گویند شما اسم کسی که قاتل رئیس جمهوری ماست بر روی یکی از خیابان های پایتختان گذاشتید. این اشتباه است. عرض کردم که قبلا باید هماهنگی های دیپلماتیک انجام می گرفت.

## آمریکا و عصر آیت الله خمینی

سایت روز ۸۶/۳/۱۴

عصر آیت الله خمینی " شاهد تحولات مهمی در عرصه سیاسی ایران بوده است. یکی از تحولاتی که طی این دوره به گونه ای درازمدت شرایط سیاسی - بین المللی ایران را تحت تاثیر قرار داده، آغاز و گسترش تنش با ایالات متحده آمریکا بوده است. دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت، در گفت و گو با روز به بازخوانی فرازهایی از رابطه دو کشور، از زمان پیروزی انقلاب تا زمان فوت بنیانگذار جمهوری اسلامی می پردازد. وی معتقد است بسیاری از سیاست های اعمال شده از سوی آمریکا طی این سالها، تحت تاثیر اطلاعات نادرست از ایران بوده است.

**میزان شناخت مسوولان ایرانی و آمریکایی از شرایط کشورهای یکدیگر در دوره رهبری آیت الله خمینی، تا چه حد در وخامت روابط دو کشور شکل داشته است؟**

به نظر می رسد در هر دو طرف جریاناتی بوده اند که مخالف روابط دو کشور بوده اند و با دادن اطلاعات هدایت شده به تصمیم گیران موجب تصمیمات غیر عقلانی می شده اند.

**این جریانات در ایران به طور عمده از نمایندگان چه تفکری تشکیل می شدند؟**

در ایران، اینها عبارت بودند از کسانی که می خواستند به تعبیر خودشان انقلاب را به خارج از ایران صادر کنند. کسانی که مخالف بودند انقلاب در محدوده ایران محصور بماند. به تعبیری من اینها را "تروتسکیست های مسلمان" می دانستم. بعضی از این افراد تندروهایی بودند که معتقد بودند باید به منافع آمریکا در هرکجای خاورمیانه حمله کنیم، تا انقلاب را صادر کنیم. آنها با بهبود و اساسا با حفظ رابطه با آمریکا مخالف بودند. گروه دیگر، جریانات تند چپ در ایران به خصوص جریان چپ سنتی در ایران مانند حزب توده بودند که آنها هم از همان روزهای پس از انقلاب با داشتن روابط دیپلماتیک با آمریکا مخالف بودند.

**تا آنجایی از این موضوع که به نیرهای سیاسی ایران مربوط می شود، کمابیش میزان شناخت این نیروها از آمریکا برای برای ناظران ایرانی تحولات پس از انقلاب شناخته شده است. اما در سمت آمریکایی این معادله، چه مثال هایی را در مورد شناخت ناکافی ایالات متحده از شرایط و تحولات ایران قابل ذکر می دانید؟**

مثال های مربوط به این موضوع، فراوانند. آمریکایی ها حتی در آستانه انقلاب اسلامی نمی دانستند که جامعه ایران در حال انقلاب است. یک سال قبل از انقلاب جیمی کارتر رییس جمهوری وقت آمریکا به ایران آمد و با شاه دیدار کرد. در آن زمان اطلاعاتی که آمریکایی ها در مورد وضعیت ایران داشتند، به حدی نادرست بود که رییس جمهوری آمریکا طی یک سخنرانی در تهران، ایران را یک "جزیره ثبات" در منطقه متلاطم خاورمیانه اعلام کرد. پس از انقلاب، مهمترین مورد نقص اطلاعات آمریکایی ها در مورد ایران، هنگامی بروز

پدید آمد که دولت آمریکا شاه را برای مداوای بیماریش به آمریکا برد، چون در مورد واکنش‌های که در ایران ممکن بود به وقوع بپیوندد ارزیابی‌های نادرستی داشت. به رغم اینکه من به عنوان وزیر امور خارجه وقت، در ملاقات با دیپلمات‌های آمریکایی به آنها گفته بودم که شما با پذیرفتن شاه با آتش بازی می‌کنید و مسئولیت تبعات این تصمیم با شما خواهد بود، اما مع‌ذالک، آنها این کار را کردند و گمان می‌کردند که اتفاق شدیدی نخواهد افتاد. درحالی‌که مشخص بود ایران در وضعیتی است که اگر شاه به آمریکا پذیرفته بشود، واکنش‌های آن شدید خواهد بود. آن هم در شرایطی که بسیاری، هر مساله‌ای که در ایران اتفاق می‌افتاد را، مثلاً انفجارها و خرابکاری‌هایی که در داخل کشور صورت می‌گرفت، به آمریکا نسبت می‌دادند.

### **چه گزینه‌های دیگری غیر از پذیرفتن شاه به آمریکا، به شیوه‌ای که انجام شد، می‌توانست وجود داشته باشد؟**

موضوع این است که در خارج از آمریکا نیز امکانات و تسهیلات درمانی برای شاه مهیا بود. کما اینکه شاه مدتها مریض بود و پزشکی فرانسوی او را معالجه و درمان می‌کرد. بیماری سرطان شاه مشخص بود و در نقاط دیگری از دنیا هم می‌شد درمان بشود و هیچ لزومی نداشت او را به آمریکا ببرند. این کار بر ارزیابی نادرستی از شرایط استوار بود. هنگامی که شاه را به آمریکا بردند، مرحوم مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت نامه‌ای برای شاه نوشت و از او خواست که از سلطنت کناره‌گیری کند که در صورت رفتن به آمریکا، افکار عمومی مردم ایران گمان نکنند که آمریکایی‌ها می‌خواهند یک بار دیگر – چون زمان کودتای ۲۸ مرداد – او را پس از فرار از کشور به سلطنت بازگردانند. آمریکایی‌ها حتی حاضر نشدند این نامه را به شاه بدهند. آنها امتناع کردند از اینکه چنین کاری صورت بگیرد و شاه از سلطنت کناره‌گیری کند. این هم خطای دیگری بود که صورت گرفت و به فضای تنش در داخل ایران دامن زد. نظایر این خطاها را در جریان سفر شاه به آمریکا هم می‌بینیم. ما به عنوان دولت ایران از آمریکا خواستیم به پزشکان حاذق ایرانی که در آمریکا طبابت می‌کنند اجازه بدهند که شاه را معاینه کنند و بیماریش را تایید کنند. ولی دولت آمریکا نپذیرفت. حتی ما خواستیم اجازه دهند که پرونده پزشکی شاه را اطباء مورد اعتماد ما ببینند اما مسوولان آمریکایی‌ها این را هم نپذیرفتند. در چنین جوی طبیعی بود که به مقدار بسیاری زیادی جو عدم اعتماد تشدید بشود.

### **آیا پس از گروگان‌گیری مسوولان آمریکایی از این تجربه جهت واقع بینانه کردن دیدگاه خود نسبت به ایران استفاده کردند؟**

خیر! یک مثال خیلی واضح از ارزیابی‌های غیر واقع بینانه و براساس اخبار اطلاعات نادرست مسوولان آمریکایی در دوره پس از گروگان‌گیری، ماجرای عملیات نظامی برای آزادی گروگان‌ها بود. اعزام یک گروه نظامی از روی ناوهای آمریکایی در اقیانوس هند و این که تعدادی هلی‌کوپتر و هواپیما از طریق صحرائی طبرستان به تهران بیایند و گروگان‌ها را آزاد بکنند، یک برنامه بسیار دراماتیک و غیرواقعی بینانه بود. حتی اگر در طبرستان طوفان شن نمی‌آمد و عملیات قبل از آغاز شکست نمی‌خورد، آمدن نیروهای آمریکایی به تهران و

سپس با هلی کوپتر حمله کردن به سفارت برای آزاد ساختن گروگان ها یک برنامه بسیار تخیلی و شبیه فیلم های حادثه ای بود.

**به نظر شما در مواردی از قبیل موارد فوق، چه عواملی باعث اطلاعات غلط و محاسبات اشتباه مقامات آمریکایی راجع به ایران بود؟**

با توجه به اینکه آمریکا در ایران سفارتخانه ای بزرگ، حضوری همه جانبه و کارشناسان متعدد داشت و قاعدتا باید تصویر دقیق تری از وضعیت ایران می داشت... در ارتباط با چنین محاسبات اشتباهی، نقش فشارهای گروه های متنفذ داخل سیستم آمریکا را نباید دست کم گرفت. مثلا، در خصوص پذیرفتن شاه به آمریکا، لابی راکفلر - کسینجر نقش تاثیر گذاری گذاشتند. دیوید راکفلر در آن تاریخ رییس بانک چیس منهن بود. چیس منهن، "بانک آو آمریکا" و چند بانک دیگر در زمان شاه چند میلیارد دلار به ایران (عمدتا، به ایرانیان نزدیک به شاه) وام داده بودند و سهم بانک چیس منهن در این میان حدود ۴ میلیارد دلار می شد. اما این وام ها چون به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بود طبق قانون اساسی ایران (که تاکید داشت هر گونه تعهد خارجی برای ایران جز با تصویب مجلس ممکن نیست) "وام به دولت ایران" محسوب نمی شد و برای دولت تعهد قانونی ایجاد نمی کرد. نتیجه آنکه بعد از پیروزی انقلاب بانک های آمریکایی ها قانونا نمی توانستند وام هایی که پیش از انقلاب به ایران داده بودند را از دولت جدید ایران پس بگیرند. حتی در اسفند سال ۱۳۵۷ چیس منهن بانک عده ای از حقوق دانان را دعوت کرد تا ببینند نسبت به بازپس گرفتن وام هایی که به ایران داده شده چه کار می توانند انجام دهند. یک حقوقدان ایرانی که به آن جلسه رفته بود توضیح داده بود که دولت جدید ایران این وام ها را نخواهد پرداخت، برای اینکه اگرچه بانک مرکزی ایران وام های مزبور را تضمین کرده بود، اما چون به تصویب مجلس ایران نرسیده بود، تعهد دولت ایران مسوب نمی شود. تنها ره بانک چیس منهن و دیوید راکفلر برای پس گرفتن این وام از دولت جدید ایران این بود که حادثه ای به وجود بیاید که در نتیجه آن رییس جمهوری آمریکا بتواند از یک ماده قانونی خاص استفاده کند و اموال دولت ایران را در آمریکا بلوکه کند و سپس، اتباع و موسسات آمریکایی بتوتند طلب های خود از ایران را از محل دارایی های بلوکه شده برداشت کنند. این، دقیقا همان اتفاقی بود که پس از پذیرفته شدن شاه به ایالات متحده و سپس اشغال سفارت آمریکا در ایران به وقوع پیوست. جای تعجب ندارد که لابی راکفلر - کسینجر که نگران آن از بین رفتن چهارمیلیارد دلار بانک چیس منهن بودند، دقیقا همان گروهی بودند که بیشترین فشار را بر روی دولت آمریکا وارد کردند تا شاه را بپذیرد.

گروه دیگری که پس از انقلاب بر سیاست های آمریکا در مورد ایران تاثیر گذاشت و در ارتباط با برخی از تصمیمات نادرست دولت ایالات متحده مقصر شمرده می شد لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا بود. این لابی از ابتدای بعد از پیروزی انقلاب، مخالف شناسایی دولت جدید ایران توسط آمریکا بود که یکی از موارد مهم بدبینی به دولت آمریکا در ایران بود. به علاوه، در مورد نقش این لابی در تنش های بعدی میان ایران و آمریکا هم شواهدی در دست است. به عنوان یک نمونه بسیار بارز، می توان به نقش اسرائیل و نیروهای وابسته به آن در

ماجرای فروش غیرقانونی اسلحه آمریکایی به ایران (موسوم به رسوایی "ایران-کنتر") اشاره کرد که در گزارش "کمیسیون تاور" توضیح داده شده است...

**تصمیم دولت آمریکا برای معامله اسلحه با ایران به نظر شما ناشی از چه تحلیلی بود؟ با توجه به دشمنی بعد از انقلاب؟**

همان طور که می دانید آمریکایی ها سیاست "مهاردوجانبه" را در مورد ایران و عراق دنبال می کردند. یعنی ترجیح می دادند نه عراق در جنگ پیروز شود و نه ایران، و فلسفه شان هم این بود که تضعیف هر دو به نفع آمریکاست. باید شرایط تاریخی آن زمان را هم در نظر داشته باشیم. در آن تاریخ جنگ سرد، در اوج خودش بود، دو کشور سوریه و عراق متحدان نظامی روسیه در منطقه بودند و در افغانستان نیز یک دولت کودتایی وابسته به روسیه سرکار آمده بود. در چنین فضایی جناحی از نظامیان آمریکا به این نتیجه رسید که با دادن اسلحه به ایران کمک کند. اما نه به این منظور که ایران بتواند در جنگ پیروز بشود، در چارچوب مهار دوجانبه.

**آیا شما خود تجربه مشخصی از اطلاعات غلطی که آمریکایی ها نسبت به ایران داشتند دارید؟**

به یاد دارم که در آستانه انقلاب، تصمیم گیرندگان آمریکا در مجموع، اطلاعاتشان نسبت به نیروهای اپوزیسیون رژیم شاه بسیار ضعیف بود. من در ژانویه ۱۹۷۹ به دعوت تلویزیون عمومی آمریکا برای مصاحبه به آمریکا رفتم. در آن مصاحبه آن کسی که مصاحبه می کرد گفت که قرار است کسینجر هم بیاید که نیامد، معاونش آمد و با هم مصاحبه مطبوعاتی داشتیم. بعد از مصاحبه، موقع شام مسئول میزبان در وزارت امور خارجه آمریکابه دیدن من آمد تا با من راجع به انقلاب اسلامی مذاکره کند. طی آن دیدار برای من عجیب بود که اطلاعاتی که مسوولان آمریکایی در مورد ایران داشتند بسیار ابتدایی بود، به صورتی که من وقتی در مورد برخی جنبش های اجتماعی ایران و افرادی همچون بازرگان و شریعتی صحبت می کردم، آنها واقعا از این موارد بی اطلاع بودند. خاطر من هست که من به آنها گفتم چگونه است که در حالی که منافع حیاتی شما با منطقه نفت خلیج فارس گره خورده است، اطلاعاتتان نسبت به ایران تا این حد سطحی و ابتدایی است.

چنانچه شما اسناد و مدارک داخل سفارت آمریکا را که دانشجویان اشغال کننده سفارت منتشر کردند به دقت بخوانید نیز به اشتباهات زیادی بر می خورید که نشانه ناقص بودن اطلاعات دستگاه های دولتی آمریکا در مورد ایران است. حتی سفیر کبیر آمریکا در ایران - ویلیام سولیوان- در کتاب خاطرات خودش (کتاب "ماموریت در ایران") اشتباهات عجیبی کرده است. مثلا او می گوید ایرانیان برای زیارت امام دوازدهمشان به مشهد می روند و یا در مورد مهندس بازرگان می گوید وی دندانپزشک است. در همین اطلاعات است که می گوید یزدی - یعنی بنده- همسر آمریکایی دارد، در حالی که من هیچ وقت زن آمریکایی نداشته ام. اینها اطلاعاتی بسیار ناقص هستند که نشان می دهند گزارش هایی که آمریکایی ها در مورد ایران و شرایط آن تهیه می کرده اند از دقت کافی برخوردار نبوده و تصمیمات سیاستمداران هم بر اساس این اطلاعات غیرمعتبر گرفته می شده است.

## نگاهی به سیر تحولات شیعیان در لبنان

امام مدارا

هم میهن ۸۶/۳/۱۶

در شماره نخست هم میهن مقاله ای از دکتر ابراهیم یزدی منتشر شد که مروری اجمالی بر سیر تحول و اقتدار شیعیان بود. ایشان این سیر تاریخی را به سه دوره تقسیم کرد که در دوره سوم آن به وضعیت شیعیان لبنان به رهبری امام موسی صدر اشاره داشت. بخش پایانی این مقاله که به معرفی امام موسی صدر اختصاص داشت اکنون در آستانه سالگرد تولد ایشان که ۱۴ خرداد ۱۳۰۷ است به نظر خوانندگان علاقمند می رسد.

با ورود امام موسی صدر به لبنان و قبول مسئولیت رهبری شیعیان، تغییرات فراوانی در وضعیت و موقعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شیعیان به وجود آمده است. و امروز شیعیان لبنان به یکی از مؤثرترین و با نفوذترین گروه در لبنان تبدیل شده اند. این موقعیت تنها مربوط به مقاومت مسلحانه شیعیان و حزب الله در جنوب لبنان در برابر تجاوزات اسرائیل و دفاع از تمامیت ارضی لبنان نیست، بلکه پیش و بیش از هر چیز بر خاسته از قرائتی از اسلام و تشیع است که امام موسی صدر به لبنانیان ارائه داده است و شیعیان لبنان در غیاب موسی صدر همچنان به این قرائت وفادار مانده اند. امام موسی صدر در حالی که رهبر شیعیان لبنان بود و خود را موظف به دفاع از منافع آنان و تلاش برای بهبود وضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنان میدانست، اما در سطح ملی مدافع سرسخت و سازش ناپذیر منافع و مصالح لبنان و حقوق تمام لبنانیان، از هر دین و مذهب و مسلکی بود. این نگاه رفتاری، مصلحت اندیشانه نبود، بلکه عمیقا از فهم او از اسلام و سیره پیامبر و امامان معصوم سرچشمه گرفته بود.

در میان رهبران دینی و سیاسی لبنان شاید کسی نباشد که به اندازه امام موسی صدر لبنان و لبنانیان و دردها و مشکلات و خطرات آنها را درک کرده باشد. او نمونه برجسته یک روحانی عالم و آگاه به شرایط زمانه خود بود. او در سال اولی که در لبنان (صور) مستقر شد با ماشین فولکس واگن کوچکش که به سختی قامت رشید او را در خود جای می داد، در لبنان که ابعادش از بیروت تا مرز سوریه ۶۰ کیلومتر و از شمال تا جنوب آن ۱۵۰ کیلومتر است، یکصد هزار کیلومتر را شخصا رانندگی کرد و به روستاها، چه شیعی و چه مسیحی یا سنی سرزد و از نزدیک با مردم آشنا شد و اطلاعات دست اول به دست آورد. او سپس با تکیه بر اهمیت سازماندهی و تشکل شیعیان، مجلس اعلای شیعیان را به عنوان نماینده و سخنگوی کل جامعه شیعیان تأسیس کرد. اعضای این مجلس با رای شیعیان انتخاب شدند. برای عضویت در این مجلس، تنگ نظری های رایج میان بسیاری از دینداران و معتقدان به ایدئولوژی های مختلف

اعمال نشد. او خود در این باره خطاب به مجلس می گوید: "نیاز جدی اقتضا می کند که مجلس همه را بدون استثنا در خود بپذیرد و محور مشترک همه ما قلمداد شود." (نای ونی ۲۶).

به این ترتیب برخی از اعضای انتخاب شده، اعتقادشان را به مارکسیسم پنهان نمی کردند، اما این مانع قبول عضویت آنان در مجلس نشد. در جامعه ای که از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به شدت پولاریزه شده و موزائیکی از انواع اندیشه ها وجود دارد و روابط میان گروه های دینی، مذهبی یا سیاسی بر اساس تقابل و حذف شکل گرفته است، ارائه و عمل به یک سیاست فراگیر و عبور از خط قرمزهای ذهنی یا واقعی جا افتاده بسیار شجاعانه است. استدلال امام موسی صدر این بود که شیعیان به علت محرومیت های فراوان از حیث سیاسی-اجتماعی و به خصوص اقتصادی اولین گروندگان احزاب چپ لبنان بودند. در میان روشنفکران شیعه لبنان گرایش به مارکسیسم و اندیشه های چپ روانه زیاد بود، اما این یک واکنش یا عارضه محسوب می شود و نباید به این بهانه آنان را طرد کرد. با بردباری و فرزانی باید با آنان برخورد نمود. تجربه صحت این سیاست را نشان داد. انتخاب امام موسی صدر به رهبری مجلس اعلی شیعه، بر اساس باورهای سنتی مبتنی بر نیابت عام از امام غایب یا حق ویژه برای روحانیان و نظایر اینها نبود، بلکه انتخابی مبتنی بر شایستگی و فرهیختگی بود. امام موسی صدر با درک شرایط ویژه لبنان و باور اساسی به ضرورت احترام به سایر ادیان، سیاست های خود را در ارتباط با سایر گروه های دینی - مذهبی در لبنان تنظیم کرد و به زودی نه فقط رهبر شیعیان، بلکه به یکی از رهبران استثنایی لبنان تبدیل شد. امام موسی صدر راه علمای بزرگ شیعه به خصوص سید عبدالحسین شرف الدین عاملی را پیگیری کرد. شرف الدین مردی روشن و خوش فکر بود. او از دکتر مصدق در ملی شدن نفت و از ناصر در ملی کردن کانال سوئز حمایت کرد. امام صدر اگرچه در کسوت روحانی است، اما اخلاق و رفتار و دیدگاه هایش سنتی نیست. قرائت و فهم او از دین بیشتر به روشنفکران دینی، به آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان نزدیک است تا سنت گرایان. صدر عمیقاً به کرامت انسان اعتقاد دارد و آزادی انسان را جزء تفکیک ناپذیر این کرامت می داند:

"برادران، آزادی برترین ساز و کار فعال کردن همه توانایی ها و ظرفیت های انسانی است. هیچ کس نمی تواند در جامعه محروم از آزادی خدمت کند، توانایی هایش را پویا و موهبت های الهی را بالنده سازد. آزادی یعنی به رسمیت شناختن کرامت انسان و خوش گامانی نسبت به انسان، حال آنکه نبود آزادی یعنی بدگمانی نسبت به انسان و کاستن از کرامت او." (ادیان در خدمت انسان ص ۲۴)

"آزادی برخلاف آنچه می گویند هرگز محدود شدنی و پایان یافتنی نیست. در حقیقت آزادی کامل عین حق است. حقی است از جانب خدا که حدی بر آن نیست."

"صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی"

صدر معنای انسان خلیفه خدا را "با وضوح هر چه تمامتر، استقلال بشر و آزادی او در دخل و تصرف کردن روی زمین" می داند.

امام موسی صدر با شناختی که از وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی لبنان به دست می آورد، ریشه مشکلات و خطرات را در طائفه گری اعلام می کند: "خطری که لبنان را تهدید می کند از درون سرچشمه می گیرد، از جمله طائفه گری و فرقه گرایی".

بر این اساس، او یکی از محورهای اساسی تلاش خود را مقابله با توطئه ها و تحریکات جنگ و ستیز میان طوائف، به خصوص مسلمان و مسیحی متمرکز می کند و نقاط مشترک میان باورهای ادیان را مطرح می سازد. او ضرورت تجدید نظر اساسی در شیوه های معرفی دین را تشخیص داد و آن را با موفقیت به کار برد و توانست نه فقط جامعه شیعیان بلکه مسیحیان و سنیان را نیز متحول سازد.

امام موسی صدر با سهولت و راحتی در میان مسیحیان ظاهر می شد و آنچنان مورد احترام بود که از او برای انجام مراسم مذهبی در کلیساها دعوت می کردند. در بهمن ماه ۱۳۵۳ (فوریه ۱۹۷۵) هنگامی که در کلیسای کفر شیبین بیروت حاضر شده و در حضور بزرگان مسیحیت به ایراد سخن می پردازد، شارل حلو، رئیس جمهور وقت لبنان در این باره می گوید:

"برای نخستین بار در تاریخ مسیحیت یک روحانی غیر کاتولیک در یک کلیسای کاتولیک و برای جمعی از مومنان در جایگاه موعظه سخن راند. این اتفاق نه تنها اعجاب برانگیز بلکه موجب تأمل و تفکر عمیق و دراز مدت است." (ادیان در خدمت انسان)

این درست زمانی بود که تحریکات برای ایجاد یک جنگ داخلی مذهبی - دینی در لبنان به شدت ادامه داشت. در یک فرصت دیگر به "دیر المخلص" دعوت شد تا برای راهبان و راهبات سخن بگوید. بعد از انجام مراسم، رئیس دیر به مدیر کل تبلیغات لبنان که خود نیز یک مسیحی بود، می گوید: "آن روحانیتی که سید موسی ظرف یک ساعت در محیط دیر ما پراکند، بیش از روحانیتی بود که در مدت شش سال ما به اینها دادیم." (نای ونی ص ۲۹۸)

یک محور کلیدی و راهبردی در اندیشه امام موسی صدر که حتی در غیاب او بر لبنان حاکم است، پرهیز از طائفه گری و تعصبات قومی و قبیله ای و تکیه بر احساس ملی مشترک همه مردم لبنان است.

او هیچ فرصتی را برای تعامل با سنیان لبنان چه به صورت دیدارها، حضور در محافل و مجالس آنان و ایراد سخن یا مکاتبه با رهبران شان از دست نداد. این یک سیاست راهبردی بود که از همان آغاز استقرار در لبنان اتخاذ شده بود. روزنامه الحیاة در دی ماه ۱۳۴۱ (دسامبر ۱۹۶۲) مصاحبه ای با آقای صدر انجام داده و از ایشان درباره تعدد طوائف و طائفه گری در لبنان پرسش کرد. صدر پس از اشاره ای اجمالی به دو آیه از قرآن کریم چنین پاسخ می دهد:

"به یاری خدا این شیوه را پیش می گیرم و از همه فرقه ها دعوت خواهم کرد تا توانمندی های خود را در سازندگی و فعالیت های مثبت به کار گیرند. طائفه ای پیش خواهد رفت که آیینش با تحولات زمانه همراه باشد و از راه اجتهاد دینی راهکارهایی بهتر برای حل مشکلات این روزگار ارائه دهد." (ادیان در خدمت انسان)



صدر با شناختی که از لبنان پیدا کرده بود با استفاده از اجتهاد، آیینی را که نماینده و سخنگوی آن بود با تحولات زمانه همراه ساخت و راهکارهایی عملی برای حل مشکلات کلیدی لبنان از جمله جنگ و ستیز طائفه‌ها ارائه داد. محورهای اساسی سیاست‌های راهبردی این رهبر شیعه در عصر جدید که در تمام سخنرانی‌هایش منعکس و از رفتارهایش آشکار است، عبارتند از: جلوگیری از درگیری میان لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها که به خصوص از جنگ ۱۹۶۷ و بعد از سرکوب در اردن به لبنان منتقل شده بودند، جلوگیری از درگیری میان سوری‌ها با فلسطینی‌ها و سوم جلوگیری از درگیری میان شیعیان، فلسطینی‌ها، سوری‌ها و مسیحیان و اهل تسنن و چهارم ایجاد وحدت و هماهنگی.

صدر برخلاف برخی از هم‌کسوتانش که به بهانه تعلقات مذهبی، ملی‌گرایی رانفی می‌کنند و از واژه ملی‌گرایی به عنوان یک "اتهام سیاسی" استفاده می‌نمایند، یک ملی‌گرا بود. او بر این باور بود که: "احتیاج به وطن یک تفریح فکری یا تمایل به گسترش محل سکونت یا قرارداد مکتوبی نیست که مناطق را به هم پیوند می‌زند، بلکه حقیقتی است متشکل از تحول و پرورش تدریجی در جریان منافع و خطرها و مصلحت‌ها و ضررها و همچنین اشتراک واقعی دردها و آرمان‌ها." (نای و نی ص ۴۰۱)

صدر با تکیه و استناد به آیه شریفه یا ایها الناس انا خلقناکم من نکر و انثی.....! الخ (۳۹- ۱۳) وجود قبایل و ملیت‌ها و نظایر آنها را که مبدا شناخت و معرفت هر گروه از متعلقات گروه دیگر که به همکاری و تعامل میان آنها منجر شود، امری می‌داند که مدنظر دین است و می‌گوید: "اگر ملی‌گرایی بر ایمان به عنوان عنصری برتر از دیگر عناصر تکیه نکند ما آن را نژادپرستی می‌خوانیم. این ملی‌گرایی است که عده‌ای از بنی بشر، که دارای تاریخ مشترک و آمال و دردهای مشابه و فرهنگی نزدیک به هم هستند، در تاریخ اثر می‌گذارند و آن را می‌سازند و در نظر مبالغه می‌کنند. این ملی‌گرایی مرحله‌ای طبیعی در زندگی انسان بین فردیت و بشریت جهانی به شمار می‌آید." (نای و نی ص ۲۱۴)

امام موسی صدر برای تقویت احساس تعلق شیعیان و لبنانیان به سرزمینشان از هر فرصتی استفاده می‌کرد. به عنوان نمونه، به مناسبت عید فطر در ۱۰/۱۲/۱۳۶۹ در بیانیه‌ای که روزنامه‌ها آن را چاپ کردند، می‌نویسد:

"ای لبنانیان...! هان اینان برادران شما هستند که در رمضان آموزش دیدند و با قلب‌های پاک و آکنده از محبت و با اندیشه‌های درخشان و پرتوشه از پندها و با تصمیمی قاطع و مخلصانه برای ساختن لبنانی زیبا و نیرومند آماده شده‌اند. ایشان دست‌های خود را به سوی شما دراز کرده‌اند تا شما در دفاع از لبنان و آباد کردن آن و بهبود شرایطش همکاری کنید. پس شما نیز دست‌های مخلص خود را به سوی ایشان دراز کنید و یک صدا در یک جبهه به هم کمک کنید. در روز میلاد مسیح برای آزادی‌سازی کشور کمر همت ببندید و در برابر صهیونیست‌ها فریاد زنیید: اینجا خانه پدر من و جایگاه عبادت است که شما لانه دزدانش کرده‌اید."

"لبنان سرزمین است، سرزمینی که انسان آن اولین و آخرین سرمایه آن است، انسانی که عظمت لبنان را با هجرت اندیشه و تلاش‌هایش پدید آورده است. چنین انسانی را در این کشور باید صیانت کرد." (ادیان ص ۲۱)

"اگر کشورهای دیگر پس از انسان، سرمایه های دیگری دارند، سرمایه ها در لبنان پس از انسان باز همان انسان است. از این رو، تلاش ما در لبنان، از عبادتگاه ها تا دانشگاه ها و دیگر مراکز باید صرف صیانت از انسان لبنان، همه انسان ها و همه ابعاد انسان در مناطق مختلف لبنان گردد".

"بنابراین وطنمان رانه تنها به خاطر خدا و انسان که برای تمام بشریت و برای نمایاندن چهره مبارزگرحق در برابر آن چهره دیگر باید حفظ کرد".

"ای مردان و زنان مومن، باید برای انسان و همه انسان ها، انسان هایمان در بیروت، جنوب، عکا، حومه بیروت، کرنتینا و حی السلم با یکدیگر همدل و همنوا شویم. پس انسان لبنان را پاس داریم تا نگاهبان این کشور که امانت تاریخ و امانت خداوند است، باشیم." (دین در خدمت انسان ص ۲۲)

اوسپس تمام لبنانیان را مورد خطاب قرار می دهد: "ای عزیزان، میهن ما پیش از آنکه در جغرافیا و تاریخ زندگی کند در قلوب و ضمائر ملت خود می زید و بدون احساس هموطنی و مشارکت هیچ حیاتی برای وطن متصور نیست".

این نگرش جهان شمول، ملی و فراملی را با آن دیدگاهی که منابع تشیع، غیرمسلمان راحیوان می داند مقایسه کنید!! خانم حنان معلوف، خبرنگار برجسته النهار طی مصاحبه ای با آقای صدر در نیسان ۱۹۶۹ می گوید: "من احساس می کنم شما با دیگر روحانیان فرق دارید".

امام موسی صدر عمده ترین خطر برای لبنان را مربوط به بعد از درگیری های طائفی از ناحیه اسرائیل و صهیونیست ها می داند: "همه ما در خاورمیانه عربی اعم از مسلمان و مسیحی قربانی توطئه پست نژادپرستی و صهیونیستی شده ایم که تمدن مادی غرب نیز اورادراین راه یاری می دهد".

"پس ما در برابر این پدیده گنج کننده ایستادگی کردیم.... ما در برابر پدیده رعب آور ایستاده ایم، ایستاده ایم تا ثابت کنیم یگانه راه ما ادامه مقاومت در این جنگ است و پیروزی حقیقی بی هیچ شک و تردیدی از آن ماست، زیرا در نزد هر مردمی اراده حیات راه پیروزی است".

"ما باید مقاومت و ایستادگی کنیم. ما امروز در برابر تجاوز دشمن و طرح های تجاوزکارانه و دشمنی های او وحس زیاده طلبی اش قرار گرفته ایم." (نای ونی ص ۳۷۵)

"اما مبارزه، صهیونیسم تنها به مقابله با تجاوزات اسرائیل به لبنان محدود نمی شود بلکه کمک به مبارزه مردم مظلوم فلسطین بخش جدا نشدنی از این مبارزه است".

امام موسی صدر مبارزات مردم فلسطین را یک مبارزه مشروع می داند که از دیدگاه دینی اصلا نیاز به بحث ندارد.

هنگامی که شارل حلو، رئیس جمهور لبنان در مجلس اعلا شیعیان حاضر شد تا تاسیس آن و انتخاب رئیس آن را تبریک بگوید، امام صدر در پاسخ به او چنین گفت:

"اکنون ما باتمام سرافرازی واطمینان وبا امیدوی بزرگ اعلام میداریم که برای تحمل همه مسوولیت های ملی وادای وظایف خود برای نگاهبانی ازاستقلال لبنان وتمامیت ارضی آن به هرقیمت وبهایی هم که باشد آمادگی کامل داریم. ما اعلام می کنیم الان ونیزپیش ازاین برای آزادسازی اراضی اشغالی با یاری رسانی به مبارزات مقدس مردم فلسطین ومشارکت فعالانه با دولت های برادرعربی آمادگی کافی داریم وداشته ایم".

اودیدگاه خود ومجلس رادرمورداسرائیل وفلسطین چنین بیان می کند:"درباره اسرائیل صدها کنگره بین المللی تشکیل وبیانیه های فراوانی صادرشده است همچون آرای دیوان لاهه ،پروتکل ژنو،قطعنامه های شورای امنیت ،تاکیدات مجمع عمومی سازمان ملل،قطعنامه های کمیته حقوق بشر،کنگره حقوق بشروبسیاری موارددیگر.گمان نمی کنم دراینجا لازم باشد بر"مشروعیت"مقاومت فلسطین درداخل اراضی اشغالی وبیرون ازآن تاکید کنم".

وبالآخره اوست که می گوید:

"مرگ ما شاید صهیونیست ها را ازاشغال کشورها بازندارد ولی موضع ما راتقویت وتثبیت می کند.فرزندان ما ومردم ما ،درآینده می فهمند که پدرانشان برای چه هدفی جان فدا کردند این یگانه راه برای بقای این کشوروهرکشوردیگری است."(نای ونی ص ۳۴۰)

اوسپس مقاومت راتنها حربه برای دفع خطرخارجی می داند ووسایل مقاومت را برمی شمارد.مجهزشدن به سلاح های جدید ،تشکیل جامعه ای مقاوم ونیزبهبودوضع اجتماعی درمناطق که ازسوی دشمن درمعرض تهدید قرارگرفته اند.

آنچه اکنون لبنان شاهد آن است ،حضورموثرمقاومت لبنان واقتدارشیعیان ونائیرات دورونزدیک آن برمعادلات ملی درلبنان ودرخاورمیانهاست.

شاید اکنون فهم علت ها ودلائل ربوده شدن امام موسی صدروحذف اوازصحنه معادلات لبنان وخاورمیانها بسیارآسانتر ازهرزمان باشد.

اما نگاهی عمیق تر به لبنان نشان می دهدکه افرادرامی توانند بربایند ،اما فکرواندیشه راهرگز.امام موسی صدردرضمیرآگاه وناخودآگاه جمعی مردم لبنان ،مسلمان ومسیحی ،شیعه یا سنی حضوردارد وهمچنان اثرگذاراست.

## دین ودموکراسی درترکیه: عبورازیک بحران

هم میهن ۱۳۸۶/۳/۱۹

۱- رئیس جمهورترکیه مصوبه جدید مجلس قانونگذاری درمورد انتخاب رئیس جمهوربا آرای مستقیم مردم راردکرد.رجب طیب اردوغان به این اقدام رئیس جمهورواکنش شدیدی نشان داد.اکنون نظام سیاسی ترکیه با یک بحران ویک آزمون جدید وسرنوشت سازی روبه روروشده است .سه پرسش مطرح است :اول ریشه این بحران ازکجاسرچشمه می گیرد ؟دوم آیا

این بحران نشانه آن است که لائیک های ترکیه به بن بست رسیده اند یا روشنفکران دینی؟  
سوم جهت تغییرات و تحولات احتمالی به سودکدام یک از این دوجریان، لائیک ها یا روشنفکران دینی، می باشد.

۲- بررسی پرسش اول - هنگامی که کمالیست ها یا ترک های جوان به رهبری مصطفی کمال توانستند خلافت عثمانی را براندازند و دولت جدید ترکیه را تاسیس نمایند، نه فقط "دین اسلام" را از قانون اساسی حذف کردند، بلکه نظام مبتنی بر لائیسزم و سکولاریسم را بنا نهادند. اما ویژگی لائیسزم ترکیه جدید، فقط جدایی دین و دولت یا حذف دین از عرصه عمومی و محدود کردن آن به قلمرو رفتارهای خصوصی فردی نبود، بلکه به زودی دین زدایی از فرهنگ و تاریخ ترکیه به آن اضافه گردید. الفبا که حروف فارسی و عربی بود به حروف لاتین تغییر دادند. استفاده از قرآن به زبان ترکی جای متن اصلی عربی را گرفت. انجام آداب مذهبی از جمله نماز و اذان تنها به زبان ترکی اجازه داده شد. اسامی تاریخی شهرها را نیز عوض کردند. به عنوان نمونه، نام شهر اسلامبول شد استانبول. در حالی که بعد از فتح قسطنطنیه توسط سلطان محمد فاتح، نام آن به اسلامبول مرکب از دو واژه "اسلام" و "پل" یا "شهر اسلام" تبدیل شد. اما چون در عربی حرف "پ" وجود ندارد و آن را "ب" تلفظ می کنند (بسی به جای پیسی) نام آن در قرائت اسلامبول شد اما نام رسمی این شهر به زودی به استانبول تغییر یافت.

اما سکولاریسم حاکم در ترکیه تنها به جدایی دین و دولت رضایت نداد. دولت تمام نهادها و مدارس دینی، مساجد و موقوفات را تحت مهار خود در آورد. اگرچه یک تعریف جامع و مانعی برای سکولاریسم وجود ندارد و هر کشوری متأثر از تجارب تاریخی خود روابط دین و دولت را تعریف کرده است. اما سکولاریسم ترکیه ویژگی منحصر به خود را پیدا کرد که باید آن را سکولاریسم شرقی (Oriental Secularism) خوانده ایم. در هیچ کشور سکولار غربی، دولت نهاد های دینی را در کنترل خود ندارد. دین و نهاد های دینی اگرچه در امور نهاد های دولتی آشکار ادخال نمی کنند، اما مستقل از نهاد های دولتی عمل می کنند. دخالت دولت ترکیه در امور مذهبی مردم تا آنجا گسترش یافته بود که کارمندان دولت حق نداشتند برای شرکت در فریضه نماز جمعه، دو ساعت مرخصی بگیرند و اگر چنین می کردند، مورد مواخذه قرار می گرفتند. این

فشارها تا به آن حد رسیده بود که حتی دانشجویان دختر حق نداشتند با حجاب اسلامی در دانشگاه ها حضور پیدا کنند. در کشوری که اسلام ریشه های بسیار عمیق در تاریخ و فرهنگ آن دارد، چنین رفتار هایی نمی توانست موجب واکنش از جانب مردم نگردد.

۳- کمالیست ها ترکیه را نه یک کشور آسیایی بلکه اروپایی می دانستند و از همان ابتدا کوشیدند تا ترکیه جدید را، حداقل در ظاهر به یک کشور اروپایی تبدیل نمایند. اروپایی کردن ترکیه تنها در قلمرو دین و دولت یا فرهنگ و زنان و لباس و آداب و رسوم محدود نشد، بلکه در قلمرو سیاسی نیز گام هایی برداشته شد. به این ترتیب که اولاً شکل نظام از سلطنت موروثی (خلافت عثمانی) به جمهوری تبدیل شد. ثانیاً "نظام حزبی و انتخابات حزبی پذیرفته و به شدت به اجر گذاشته شد، ثالثاً "شرکت در انتخابات و دادن رای به عنوان یک وظیفه شهروندی، قانونی

شد. این امر اگرچه برای سالیان دراز، اکثریت مردم عامی و عادی خصوصا کشاورزان رادر مناطق روستایی و شهرهای کوچک به ابزار بازیگران سیاسی تبدیل کرده بود، اما بعدها بار شد اسلام گرایی، در تغییر فضای سیاسی ترکیه به نفع روشنفکران دینی نقش مؤثری پیدا کرد.

مصطفی کمال، سازنده ترکیه جدید که به پدر ترکیه، آتاتورک معروف است، برخلاف رضاشاه زراندوزی نکرد. به رغم اسلام ستیزی و اسلام زدایی از جامعه ترکیه، آثار تاریخی ترکیه را از بین نبرد، بلکه به شدت آنها را حفاظت نمود. کمالیست ها و لائیک ها از طریق احزاب سیاسی، پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه و اثرگذاری را پیدا کردند. در حالی که در ایران رژیم پهلوی هرگز نتوانست پایگاهی حتی در میان نخبگان به دست آورد. کمالیست ها در زنده کردن و حفظ احساس تعلق ملی و ملی گرایی موفق بوده اند اما کمالیست ها و لائیک ها، به رغم در دست داشتن دولت برای چندین دهه، در قلمرو دین زدایی از جامعه ترکیه ناموفق بودند. در کشوری که اسلام قرن ها به عنوان یک اندیشه برتر حاکم بوده است و عنصری از فرهنگ ملی محسوب می شود، حذف دین از عرصه اجتماعی در درازمدت شکست خورده است.

۴- اقتصاد ترکیه در دوران حکومت کمالیست ها به مدت بسیار طولانی، نظیر ایران به طور کامل در دست دولت قرار داشت. اما از اوایل دهه ۱۹۸۰ بعد از کودتای نظامیان، فرآیند خصوصی سازی در ترکیه آغاز شد و به تدریج تمامی فعالیت های اقتصادی، خرید و کلان به بخش خصوصی منتقل شد. از خصوصی سازی اقتصاد در ترکیه شاید بتوان به عنوان یک نمونه موفق یاد کرد. صادرات ترکیه (که نفت و گاز هم ندارد) به بیش از ۶۰ میلیارد دلار در سال رسیده است.

ترکیه در یک زمان به دنبال ورود به بازار مشترک اروپا بود و امروزه دنبال عضویت در اتحادیه اروپاست. اما عضویت در اتحادیه اروپا دو شرط دارد: ۱- اقتصاد بازار ۲- تامین و تحقق حقوق و آزادی های اساسی یا توسعه سیاسی، به عنوان یک پیش نیاز ثبات سیاسی درازمدت.

این امر لائیک ها و روشنفکران عرفی ترکیه را بایک مشکل اساسی روبه رو کرده است. آگاهی و احساس تعلق دینی و شرکت در فعالیت های سیاسی در میان مردم ترکیه به شدت روبه افزایش است. نسل جدیدی از مسلمانان ترکیه به وجود آمده اند که هم به شدت ملی گرا هستند و هم بسیار خالصانه مومن و معتقد به آموزه های دینی می باشند. این امر موجب برهم خوردن آرایش سنتی نیروهای سیاسی ترکیه شده است به طوری که در یک فضای باز و آزاد سیاسی اسلام گرایان، از طریق فرآیندهای دموکراتیک توان به دست گرفتن قدرت را پیدا کرده اند. مردمی که سالیان دراز، به رای دادن به عنوان یک دستوری یا وظیفه قانونی عادت کرده اند، اکنون رای خود را به اسلام گرایان می دهند.

احزاب و نیروهای لائیک به خصوص نظامیان، که خود را پاسداران نظام لائیک ترکیه می دانند با احساس نگرانی از رشد اسلام گرایان و تغییر در ویژگی های عرفی نظام - با تعریف خودشان - بارها خواسته اند با دخالت خود همچون گذشته، معادله قدرت را به نفع مواضع

خودتغییر بدهند. اما آن شبکه قدرتمند بخش خصوصی یکی از عناصر بازدارنده دخالت نظامیان می باشد.

اما نگرانی لائیک ها و نظامیان، یک وجه از مشکل رایبان می کند. وجه دیگر این است که اسلام گرایان در ترکیه، نظیر ایران، مرکب از دو گروه اصلی هستند: سنت گرایان و روشنفکران دینی. خواست سنت گرایان از دین و انتظارشان کاملاً معطوف به گذشته است. نه به شرایط ویژه عصر حاضر توجه دارند و نه به مبانی دموکراسی و پیش شرط ها و پیش نیازهای آن اعتقاد دارند. از طرف دیگر حرکت های اسلامی، چه در ترکیه و چه در سایر کشورهای اسلامی، که سرشت مردمی دارند، در مرحله اول موجب جذب توده های مردم به سنت گرایان می شوند. مردم عامی و عادی اکثر با سنت های شکل گرفته راحت تر هستند تا با قرآنت های جدید از دین. در مردم عامی، احساس خام و توسعه نیافته مذهبی بسیار قوی است و سنت گرایان با سرمایه گذاری روی این احساس مذهبی مردم عادی، قادرند آنها را به نفع مواضع سیاسی خود بسیج نمایند.

اما از آنجا که سنت گرایان شرایط جامعه جدید رانمی شناسند یا اعتقادی ندارند، حتی وقتی قدرت را به دست می گیرند، توان برآورده کردن مطالبات مردم و ارائه خدمات لازم را ندارند. بنابراین به سرعت پایگاه های قدرت مردمی خود را از دست می دهند.

این مشکل به نوع خاصی در ترکیه خود را نشان داده است. رشد اسلام گرایی در ترکیه در مرحله اول موجب پیروزی حزب رفاه گردید. این حزب اگرچه توانست اکثریت خوبی را در مجلس نمایندگان به دست آورد، اما اکثریت مطلق را نداشت و لذا برای تشکیل دولت ناچار بود با احزاب دیگر ائتلاف کند. (نظیر ائتلاف نجم الدین اربکان با خانم چیلر). از طرف دیگر دیدگاه های اسلامی اکثریت در رهبری حزب رفاه بیشتر از نوع سنت گرایان بود تا روشنفکران دینی. بنابراین برخی از سیاست ها و مواضع دولت حزب رفاه که غیر واقعی گرایانه بود، موجب تحریک گروه های لائیک و ضد دین شد. نظامیان به شدت نگرانی خود را ابراز داشتند اما چندین عامل از ورود مستقیم نظامیان در مناقشه سیاسی برای حل بحران جلوگیری کرد.

عامل دوم اینکه با پایان یافتن جنگ سرد، نقش و جایگاه ارتش به شدت کاهش یافته بود. در دوران جنگ سرد، دولتمردان ترکیه، همکاری همه جانبه با غرب را پذیرفته بودند. این همکاری در تمام موارد و اشخاص لزوماً از سروابستگی یا سرسپردگی به قدرت های خارجی نبود بلکه بخشی از دولتمردان ترکیه این همکاری را در چارچوب منافع و امنیت استراتژیک ترکیه می دانستند. ترکیه عضویت در پیمان نظامی ناتو را پذیرفته بود و بعدها عضویت در سنتور نیز پذیرفت و نقش کلیدی داشت. ناتو و ارتش آمریکا قریب به هزار پایگاه نظامی در ترکیه ایجاد کرده بودند. ترکیه در جنگ کره به طور فعال حضور پیدا کرد. در چنین شرایطی، ارتش ترکیه در سیاست های داخلی و مناسبات قدرت حرف اول و آخر را می زد. اما با خروج ایران از پیمان سنتو، بعد از انقلاب در دولت موقت و سپس پایان یافتن جنگ سرد پیمان های نظامی کارکرد اصلی خود را از دست دادند و در پی آن از موقعیت ارتش در مناسبات داخلی به شدت کاست شد. عامل سوم نقش متعادل کننده موثر و مفید شبکه قدرتمند بخش خصوصی

در ترکیه بود. بحران در مناسبات و روابط گروه های سیاسی مختلف در ساختار قدرت و دولت، نظیر تقابل میان گروه های لائیک با اسلام گرایان، اثرات فوری منفی بر وضعیت اقتصادی ترکیه، بر جای می گذارد. اگرچه بخش خصوصی در ترکیه قوی شده است و صادرات ترکیه رقم قابل ملاحظه ای پیدا کرده است اما اقتصاد ترکیه هنوز به شدت آسیب پذیر است. هونوع بحران در وضعیت سیاسی به اقتصاد ترکیه لطمه می زند. هنگام بروز بحران ها، این بخش چه در برابر نظامیان و چه اسلام گرایان نقش بازدارنده و محدودکننده ای را ایفا می نماید.

عامل چهارم، مساله عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا است. تمام نیروهای سیاسی، چپ، راست، لائیک و اسلام گرا در ضرورت پیوستن به اتحادیه اروپا اتفاق نظر دارند. زمانی مساله پیوستن به بازار مشترک اروپا بود و امروز اتحادیه اروپا، شرط اصلی پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا، علاوه بر اقتصاد بازار، توسعه سیاسی و دموکراسی است. اما در کشوری که اکثریت مردم مسلمان می باشند و احزاب و گروه های اسلامی فعال هستند، آزادی های سیاسی و دموکراسی، به روی کار آمدن اسلام گرایان منجر می گردد. نیروهای لائیک و ارتش ترکیه این را بر نمی تابند. اما فشار اروپا اجازه نمی دهد نظامیان بازی را برهم بزنند.

۵- آنچه در بالا اشاره شد، بر وضعیت نیروهای سیاسی اسلام گرانیز به شدت تأثیرات خود را بر جای گذاشته است و آرایش سیاسی این نیروها در ادچار تحول ساخته است اما سمت و سوی این تغییر و تحول به سورجریان های روشنفکری دینی است. روشنفکران دینی در ترکیه به نسبت بسیار زیادی هم در مسایل فکری و عقیدتی و هم در گرایش های سیاسی، متأثر از روشنفکران دینی در ایران هستند. ترکیه شاید تنها کشور اسلامی باشد که تمامی آثار شریعتی و بسیاری از آثار بازرگان و مطهری به ترکی ترجمه شده است و هر کدام در تیراژ های بالا چاپ و به دفعات تجدید چاپ شده اند. روشنفکران دینی ترکیه روابط تنگاتنگی با روشنفکران دینی ایران در سطوح مختلف داشته و دارند. اما روشنفکران دینی ترکیه، به خصوص آن جناحی که بعدها از حزب رفاه جدا شد و حزب عدالت و توسعه را به رهبری طیب اردوغان به وجود آورد، به مراتب بیش از روشنفکران دینی ایران واقع گرا و عمل گرا هستند. آنها به درستی و با هنرمندی ضمن اعتقاد به آرمان ها، سیاست های عملی خود را در چارچوب امکانات تنظیم کرده اند و دقیقاً از سیاست گام به گام، پرهیز از "زود و زور" پیروی می کنند. سیاست کلان حزب عدالت و توسعه، جلب حمایت مردم از طریق ارائه خدمات به مردم ترکیه است نه سرمایه گذاری روی احساس مذهبی خام و توسعه نیافته توده های مردم. به همین علت توانسته است حمایت حتی برخی از نیروهای لائیک یا بی طرف در موضوعات دینی را جلب نماید. عملکرد رجب طیب اردوغان، زمانی که به شهرداری استانبول انتخاب شده بود، مورد تایید دوست و دشمن بود. بخشی از حمایت مردم از حزب عدالت و توسعه به خاطر عملکرد فعالان این حزب در همان دوران است. نکته دیگر در سیاست های این حزب، نگرش و موضع گیری واقع گرایانه آنها از سکیولاریسم و لائیسیم در ترکیه است. آنها به کرات خود را وفادار به لائیسیم اعلام کرده اند. اما در عین حال کوشیده اند که دخالت در امور دینی را هر چه بیشتر کاهش دهند.

از جانب دیگر در نگرش ها، دیدگاه ها و عملکرد بخش عمده ای از سنت گرایان ترکیه با سنت گرایان ایران تفاوت های جدی وجود دارد. اولاً روحانیت ترکیه، نقش و ارتباط و تأثیر روحانیت

ایران شیعی برتوده های مردم را ندارد. ثانیاً بخش ویژه ای از سنت گرایان ترکیه، نظیر گروه ها و سلسله های عرفانی و درویشی، با ارائه خدمات اجتماعی به گسترش و تثبیت موقعیت اسلام گرایان کمک موثری کرده اند. به عنوان مثال گروه فتحی الهی ها، با ایجاد یکصد هزار خوابگاه برای دانشجویان در سرتاسر ترکیه و ارائه خدمات ضروری برای دانشجویان در جلب نظر و حمایت دانشجویان از اسلام گرایان موثر بوده اند. در شرایط کنونی ترکیه اسلام گرایان سنتی نیز از روشنفکران دینی حمایت می کنند.

۶- ترکیه با بحران روبروست. بحرانی که سرشت سیاسی فکری دارد و بازتاب تقابل میان نیروهای فعال لائیک (ضددینی یا غیردینی)، شامل نظامیان احزاب و گروه های سیاسی سنتی، از یک طرف با نیروهای اسلام گرا، از طرف دیگری باشد. بخش خصوصی قدرتمند ترکیه، نقش متعادل کننده را در میان دو گروه اما به نفع توسعه سیاسی، ایفا می کند.

شواهد و روندها تحولات حاکی از آن است که او لا لائیک ها، به رغم قدرتی که دارند، در بن بست هستند و چاره ای ندارند جز آنکه تغییرات تدریجی را بپذیرند و عناصر دین ستیزی را از لائیسیم مورد نظر خود که سال ها بر ترکیه هم بوده است حذف کنند. ثانیاً، جنبش روشنفکری دینی - که امروز در حزب عدالت و توسعه در صحنه سیاسی ترکیه حضور دارد، روبه توسعه است. حزب رفاه به رهبری اربکان حدود ۱۵۰ کرسی را در مجلس به خود اختصاص داد. لائیک ها از طریق دادگاه قانون اساسی، حزب رفاه را منحل اعلام کرده و رهبران آن را از فعالیت حزبی ممنوع ساختند. اما در حکم صادره تاکید شد که رهبران و اعضای حزب رفاه حق دارند به نام دیگری فعالیت حزبی خود را ادامه دهند. امری که در شرایط گذشته از قدرت لائیک امکان آن وجود نداشت، و اکنون مردم به این اقدام لائیک ها آنچنان بود که وقتی حزب عدالت و توسعه تشکیل شد و در انتخابات شرکت کرد، اکثریت قاطع مجلس را به دست گرفت به طوری که توانست بدون جلب نظر موافق سایر احزاب حاضر در مجلس دولت را تشکیل دهد.

در شرایط کنونی و مجموعه مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ترکیه، وقتی نمایندگان عضو احزاب لائیک، در هنگام رای گیری برای انتخاب رئیس جمهوری عبدالله گل از حضور در مجلس خودداری کردند و جلسه رای گیری با حضور کمتر از دو سوم نمایندگان برگزار شد، دادگاه قانون اساسی، آن انتخابات را غیر قانونی اعلام کرد. اما این رای مشکل انتخاب رئیس جمهور توسط مجلس را حل نکرد، زیرا با ترکیب حزبی نمایندگان مجلس، حضور دو سوم برای رای گیری منتفی است. بنابراین مصوبه مجلس و تغییر قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهوری بارای مستقیم مردم راه حل منطقی، دموکراتیک و عملی است. مخالفت سزربا این مصوبه مجلس، قفل دیگری بر بحران کنونی زده است. راه حل احتمالی دیگر، انتخابات زودرس مجلس نمایندگان است. این یک راه حل عملی و تنها راه حل باقی مانده است، اگر تعامل میان نیروهای اسلام گرا و لائیک در همین وضعیت کنونی باقی بماند. اگر این دونیرو نتوانند از طریق مذاکرات سیاسی بین خود به یک توافقی دست پیدا کنند، انتخابات زودرس گریز ناپذیر است و این احتمال وجود دارد که اکثریت نمایندگان مجلس حاضر شوند به جای یک اسلام گرا، به یک فرد لائیک، اما غیر متعصب (نظیر سزر) رای



بدهند. در آن صورت بحران به طور موقت پایان خواهد یافت، اما در چه شرایطی حزب عدالت و توسعه به این راه حل تن در خواهد داد؟

اول اینکه فشار نظامیان برای برهم زدن مقررات بازی بالا بگیرد و فشار اتحادیه اروپا و بخش خصوصی نتواند نظامیان رامهار کند، در آن صورت تن در دادن به راه حل بالا، می تواند کارساز باشد. دوم اینکه ارزیابی حزب عدالت و توسعه از میزان حمایت های مردمی نشان دهد که این حزب نخواهد توانست اکثریت دوسوم کرسی های مجلس را به دست آورد. بنابراین انجام انتخابات زودرس، چیزی را حل نخواهد کرد.

راه حل احتمالی دیگر، به فراندوم گذاشتن تغییر قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور با آرای مستقیم مردم می باشد. به نظر نمی رسد لائیک ها این راه حل را بپذیرند زیرا به احتمال بسیار زیاد، امکان کنترل فرآیندهای سیاسی و قدرت مانور چانه زنی خود را از دست می دهند. به این ترتیب در حالی که روشنفکران دینی گزینه های مطلوب بیشتری دارند، لائیک ها تنها یک گزینه دارند، فشار بر مجلس و دولت برای قبول یک رئیس جمهور لائیک به جای عبدالله گل برای یک دوره دیگر، این راه حل اساسی نخواهد بود و صرفاً مصداق: از این ستون به آن ستون فرج است می باشد. واقع گرایی رهبران حزب عدالت و توسعه ممکن است آنان را به قبول این راه حل وادار سازد.

## چهلمین سالگرد جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل

یادداشت روز ۱۶/۳/۸۶

۱- چهل سال پیش در روز پنجم ماه ژوئن ۱۹۶۷، اسرائیل به بهانه اینکه اعراب (مصر، سوریه و اردن) در صدد حمله به آن کشور هستند، با نیروهای نظامی خود، از زمین و هوا به سوریه، مصر و اردن حمله کرد و در یک عملیات برق آسا، بیت المقدس شرقی و غرب رودخانه اردن، نوار غزه و ارتفاعات جولان را به اشغال خود درآورد. ارتش های عربی شکست سختی خوردند. شورای امنیت سازمان ملل متحد به بررسی مساله پرداخت و با تصویب قطعنامه ۲۴۲ طرفین درگیر را به ترك مخاصمه و آتش و همچنین اسرائیل را به تخلیه سرزمین های اشغالی و اعراب را به به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل موظف ساخت. اسرائیل و اعراب قطعنامه شورای امنیت را نپذیرفتند. اسرائیل نه تنها اراضی اشغالی را تخلیه نکرد، بلکه به رغم منع صریح معاهدات بین المللی به تدریج سرزمین های اشغالی را به خاک اصلی خود منضم ساخته است و امروز با وجودی که اعراب رسماً و صریحاً قطعنامه ۲۴۲ و موجودیت اسرائیل را پذیرفته اند، حاضر به تخلیه این سرزمین ها نیست.

۲- جمال عبدالناصر محبوبترین و پرنفوذترین رهبر عربی است که اعراب به خود دیده اند. نه قبل از او و نه بعد از او، هیچ شخصیت سیاسی- اسلامی، در کشورهای عربی یا اسلامی به محبوبیت، قدرت و نفوذ ناصر نبود. در دوران ناصر ناسیونالیسم عرب در اوج قدرت خود بود. دنیای عرب، از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس یا به قول خود اعراب من المحيط الی

الخليج، همه مشتاقانه به سخنان ناصر گوش مي‌دادند. راديو «صوت العرب من القاهرة» قوي‌ترين و پرسشونده‌ترين رسانه در جهان عرب و در آفريقا بود. غرور ملي و جمعي اعراب که طی دوران سلطه استعمار غربي- اروپايي به شدت آسيب ديده و بيمار شده بود. در سخنان و در شخصيت کاريزماتيک ناصر خود را بازسازي کرده بود. هيچ دولت و رهبر عربي نبود که بتواند با ناصر رقابت کند. در همه جا ناصر حرف اول و آخر را مي‌زد. اما اقبال اعراب به ناصر تنها به خاطر مواضع او نبود بلکه برخلاف بسياري از دولتمردان و رهبران و پادشاهان کشورهاي عربي، زندگي فردي و شخصي او و خانواده‌اش بسيار روشن و سالم بود به طوري که حتي در دوران رياست‌جمهوري‌اش در همان منزلي که قبل از رياست داشت زندگي مي‌کرد. ناصر آلودگي‌هاي اخلاقي برخي از رهبران کشورهاي عرب را نداشت.

سياست‌هاي کلان دولت ناصر در محور داخلي، عدالت‌محور (سوسياليستي) و کاهش شکاف‌هاي طبقاتي بود. ناصر با ملي کردن کانال سوئز و پايان دادن به حضور نظامي انگليس در اين آبراه، علاوه بر کسب محبوبيت ملي و بسج مردم، يك منبع درآمد ارزي خارجي به دست آورد و اقتصاد بيمار مصر را رونق بخشيد.

او آشکارا اعلام کرد که ملي شدن نفت در ايران و دکتر مصدق الهام‌بخش او در ملي کردن کانال سوئز بوده است. هنگامي که امريکا و انگليس کيم روزولت ستاره و کارگردان اصلي اجرائي کودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به قصد «مصدقي کردن ناصر» به مصر فرستادند، ناصر با مهارت برنامه آنها را شناخت و خنثي ساخت.

در محور خارجي سياست ناصر اگرچه بي‌طرفي در مناقشات بين‌المللي و تاسيس و تايد منش غيرمتعهدها بود، اما محور اصلي آن محور اسرئيل از روي زمين از طريق عمليات نظامي در يك جنگ کلاسيک بود. جنگ کلاسيک نياز به تدارک تجهيزات و ابزارهاي جنگي کلاسيک معادل با اسرئيل را دارد. اما اولاً اقتصاد و صنعت مصر قادر به تامين هزينه‌هاي تهيه ابزارهاي جنگي کلاسيک نبود و ثانياً تجهيزات نظامي کلاسيک، معادل آنچه اسرئيل داشت، تنها از طريق کشورهاي توليدکننده اين تجهيزات يعني روسيه و امريکا و کشورهاي غربي ممکن بود. کشورهاي غربي با توجه به سياست‌هاي اعلام‌شده مصر در محور اسرئيل، حاضر نشدند سلاح‌هاي موردنياز مصر را تامين کنند. ناصر براي تاثيرگذاري بر روحيه توده‌هاي مردم به شدت نيازمند برخي تجهيزات نظامي نمايشي بود. هنگامي که دولت امريکا حتي حاضر نشد چنين تجهيزاتي را در اختيار وي قرار بدهد يا در ساخت سد آسوان شرکت کند، دولت مصر از رقابت‌هاي دوران جنگ سرد استفاده کرد و در برابر فروش انحصاري پنبه مصر به شوروي سابق نظر موافق دولت شوروي را در ساخت سد آسوان و هم فروش سلاح‌هاي جديد جلب کرد اما دولت شوروي حاضر نشد سلاح‌هاي پيشرفته تهجمي به مصر بفروشد و تنها برخي از سلاح‌هاي پيشرفته دفاعي، نظير هواپيماهاي ميگ جنگنده (نه جنگنده بمب‌افکن) و موشک‌هاي زمين به هوا و سيستم‌هاي رادار را به مصر فروخت. هر قدر دولت مصر در تبليغات خود عليه اسرئيل پيش مي‌رفت و هر قدر به تهيه تجهيزات ضروري براي مقابله نظامي با اسرئيل ادامه مي‌داد، مجبور بود سهم بيشتري از درآمد ملي را صرف اين برنامه کند و در نتيجه اقتصاد ناتوان مصر ضعيف‌تر مي‌شد. بهرغم تلاش دولت براي کاهش

شکاف‌های طبقاتی، فقر و محرومیت بیشتر می‌شد. از طرف دیگر ناکارآمدی دستگاه دولتی، فساد اداری- مالی و رانت‌خواری روز به روز توسعه پیدا می‌کرد و نارضایتی مردم بیشتر می‌شد اما دولت به جای یافتن راحل، به سرکوب اعتراضات پرداخت. به همان نسبتی که فساد و رانت‌خواری و سوءمدیریت بیشتر می‌شد، سرکوب سیاسی نیز شدید می‌شد.

۳- بزرگترین مشکل سیاسی داخلی دولت ناصر، اختلاف و درگیری با اخوان المسلمین بود. ناصر و نجیب از رهبران کودتای گروه افسران آزاد بودند. برخی از اعضای این گروه وابسته به اخوان المسلمین بودند. افسران آزاد با حمایت و پشتیبانی این گروه پایگاه مردمی گسترده‌ای داشت، اما پس از پیروزی «ثوره» (انقلاب) روابط میان این دو گروه آن‌چنان بر هم خورد که علیه رهبران اخوان پرورنده‌سازی و سیدقطب مرشد این جمعیت اعدام شد.

هنگامی که در سال ۱۹۵۷ سه کشور انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر حمله کردند، اخوان المسلمین آمادگی خود را برای مقابله با نیروهای مهاجم اعلام کردند. تعدادی از رهبران اخوان از زندان آزاد شدند و در سازمان‌دهی نیروهای مردمی در دفاع از شهر پورت سعید به طور فعال شرکت کردند. دفاع موثر و جانانه مردم پورت سعید در شکست عملیات نظامی مهاجمین موثر بود. بعد از پایان این جنگ و عقب‌نشینی نیروهای مهاجم، متأسفانه روابط میان اخوان المسلمین و دولت ناصر مجدداً و به شدت تیره شد و در نهایت به زندانی شدن جمع کثیری از اعضای فعال اخوان و اعدام سیدقطب منجر شد.

اما سرکوب و فشار سیاسی دولت مصر تنها به اخوان المسلمین محدود نماند بلکه سایر احزاب سیاسی دگراندیش را نیز شامل شد.

فشارهای سیاسی و ناکارآمدی اقتصادی بر موقعیت دولت در میان مردم اثر منفی بر جای گذاشت. به هر اندازه که از موقعیت دولت در میان مردم کاسته می‌شد فعالیت دولت در امور خارجی و تبلیغات درباره آنها، نظیر مساله اسرائیل، سودان، جنگ در یمن و نظایر این بیشتر می‌شد.

۴- در چنین شرایطی جنگ شش‌روزه رخ داد. هنگامی که جمال عبدالناصر رئیس‌جمهوری مصر از برنامه اسرائیل برای حمله به سوریه و مصر باخبر شد، در سخنرانی خود در تظاهرات بسیار گسترده در قاهره ضمن بیان این خبر اعلام کرد که مصر آماده رویارویی نظامی با اسرائیل است. ما به این حمله خوشامد می‌گوییم: مرحبا بکم؛ ما اعراب، دو میلیون یهودی ساکن اسرائیل را به دریا می‌ریزیم. سخنان ناصر آن‌چنان تحریک‌آمیز بود که سراسر جهان عرب را به هیجان درآورد و دنیای غرب را به حمایت از اسرائیل مصمم‌تر از هر زمان ساخت. اسرائیل از سخنان ناصر استقبال کرد. هیچ چیز به اندازه سخنان ناصر در محور اسرائیل و ریختن یهودیان به دریا صهیونیست‌ها را خوشحال نکرد. اسرائیل و گروه‌های فشار یهودی در اروپا و آمریکا با مظلوم‌نمایی توانستند یک جبهه جهانی منسجم به حمایت از خود به وجود آورند.

چرا ناصر چنین سخنان تحریک‌آمیزی را ایراد کرد؟ آیا ناصر از معادلات جهانی بی‌اطلاع بود؟ از نفوذ گروه‌های فشار یهودی در هر دو بلوک شرق و غرب خبر نداشت؟ آیا ناصر از

قدرت نظامی مصر در تقابل با ارتش مجهز اسرائیل ارزیابی درستی داشت؟ یا ندانسته و نخواست در یک بازی که باخت آن قطعی بود وارد شد؟

برخی از بزرگترین و فاجعه‌آمیزترین جنگ‌ها در جهان به سبب همین ارزیابی‌ها و بازی‌های سیاسی نادرست آغاز شده‌اند.

۵- رهبری عملیات نظامی اسرائیل در جنگ شش‌روزه با موشه دایان بود. استراتژی نظامی اسرائیل در جنگ‌های متعدد علیه اعراب، همیشه بر عملیات سریع، غافلگیر و برق‌آسا بوده است. موشه دایان همین استراتژی را در جنگ ۱۹۵۷ و حمله مشترک اسرائیل، انگلیس و فرانسه به مصر به کار برده بود. موشه دایان بعد از جنگ ۱۹۵۷، خاطرات خود را منتشر و ارکان و اجزای استراتژی عملیات برق‌آسا را شرح داده بود. بعد از جنگ شش‌روزه و شکست اعراب، در مصاحبه‌ای از موشه دایان پرسیدند که شما با وجودی که خاطرات جنگ ۱۹۵۷ را منتشر ساخته‌اید، در جنگ ۱۹۶۷ نیز همان استراتژی را به کار بردید، آیا نگران نبودید که اعراب استراتژی شما را در جنگ خوانده و با آن مقابله کنند؟ جوابی که او می‌دهد، اگرچه موهن است اما بسیار تفکربرانگیز است. او گفت که نه، نگران نبودم زیرا می‌دانستم که اعراب اهل کتاب خواندن نیستند، در واقع بخشی از مسوولیت شکست اعراب در جنگ با اسرائیل، بی‌توجهی آنان به تاریخ و توجه به عبرت‌اندوزی از آن است و این مشکل بسیاری از صاحبان قدرت است که به نوعی از خودشیفتگی دچار هستند. این خودشیفتگی، موجب خودبزرگ‌بینی (مگالومانیا) (Megalomania) و به دنبال آن نادیده گرفتن واقعیت‌ها و اشتباه در محاسبات می‌شود. فلسطینیان حق دارند کشور مستقل خود را داشته باشند و باید به آن برسند. اسرائیل متجاوز به حقوق اساسی مردم فلسطین و تنها کشوری است که تقریباً تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل در مورد فلسطین را نادیده گرفته است. اما حق بودن و حق داشتن نباید موجب نادیده گرفتن واقعیت‌ها و رفتارها و گفتارهای نسنجیده شود.

۶- نقش عوامل نفوذی در مصر (و سوریه) در شکست اعراب نیز قابل توجه است. عملیات عناصر نفوذی اسرائیل در مصر (خوجه انور) و سوریه (کهن) از نمونه‌های کلاسیک محسوب می‌شوند.

در دوران جنگ آزادیبخش مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه در دهه ۱۹۵۰ دولت مصر، در حکومت جمال عبدالناصر، از مبارزات مردم الجزایر حمایت و به جنبش آزادیبخش الجزایر (FLN) کمک‌های مالی و تسلیحاتی می‌کرد. در این زمان و با این زمینه یک بازرگان مقیم فرانسه که خود را ترک‌تبار، اهل ترکیه و علاقه‌مند به اعراب معرفی می‌کرد آمادگی خود را برای کمک به جنبش آزادیبخش الجزایر از جمله تهیه اسلحه از بازار سیاه اعلام کرد. جنبش آزادیبخش و دولت مصر از این فرصت استقبال کردند. بازرگان فرانسوی ترک‌تبار دست به کار شد و چندین فقره اسلحه برای مبارزان الجزیره تهیه کرد و تحویل داد.

اما این بازرگان فرانسوی ترک‌تبار از عوامل موساد بود. سلاح‌هایی که تهیه می‌کرد و تحویل می‌داد، در واقع اسرائیل در اختیارش می‌گذاشت. هنگامی که بخش اول سناریو خوب جا افتاد و اعتماد مصر و الجزایر را جلب کرد، بخش دوم سناریو آغاز شد. پلیس فرانسه ظاهراً

عملیات غیرقانونی بازرگان ترکتبار را کشف و او را به اتهام کمک به شورشیان بازداشت کرد. وی بعد از یک مانور قضایی، حقوقی به به عنوان محاکمه از فرانسه اخراج شد. دولت مصر به پاس زحمات و خدماتش او را به مصر دعوت کرد و او نیز استقبال کرد و در قاهره مستقر شد. به این ترتیب مرحله دوم سناریو، که اولین مقدمه این مرحله بود، آغاز شد. بازرگان ترکتبار یا جاسوس موساد، که در ضمن امکانات مالی خوبی هم داشت، روابط بسیار دوستانه و بسیار نزدیکی با رجال مصر، از جمله با ذکریا محی‌الدین، نخست‌وزیر مصر، ایجاد می‌کند.

این روابط تا آنجا پیش می‌رود که وی از جانب ذکریا محی‌الدین به سمت بازرس ویژه نخست‌وزیر منصوب می‌شود. با داشتن چنین مقام و موقعیتی او با استفاده از هلیکوپتر نخست‌وزیر از هر مکانی و پادگانی، در هر زمانی بازدید می‌کرد. دقیق‌ترین اطلاعات را جمع‌آوری می‌کرد و به اسرائیل می‌فرستاد. در روزهای قبل از جنگ شش‌روزه او در تحریک مصریان به جنگ با اسرائیل نقش کلیدی ایفا کرد. هنگامی که ارتش مصر در صحرای سینا، برای حمله به اسرائیل مستقر بود. شب قبل از حمله افسران مصری در باشگاه نظامی در صحرای سینا، مراسم برگزار کردند. بازرگان ترکتبار در یک سخنرانی مهیج برای نظامیان مصری پیروزی قطعی مصر در حمله به اسرائیل را پیش‌بینی کرد و پیشاپیش به افتخار این پیروزی همگان را به جشن و پایکوبی و صرف مشروبات الکلی دعوت کرد. در برخی از گزارشات و تحلیل‌های خبری درباره جنگ شش‌روزه آمده است که روز سوم، وقتی اسرائیل حمله کرد، افسران مصری هنوز در خواب بودند.

وقتی حمله اسرائیل آغاز شد، در حالی که ارتش اسرائیل در صحرای سینا نظامیان مصری را درو می‌کرد، هواپیماهای اسرائیل به فضای مصر شدند و هواپیماهای جنگنده مصری را روی باند فرودگاه‌های مخفی و سایت‌های موشک‌های زمین به هوا از بین بردند.

دولت مصر میلیاردها دلار برای سیستم دفاعی کشور هزینه کرده بود، علاوه بر هواپیماهای میگ جنگنده و موشک‌های پیشرفته زمین به هوای روسی، سیستم‌های ردیابی (رادار) پیشرفته نیز سرتاسر مرزهای هوایی مصر را حفاظت می‌کرد.

اما سیستم‌های رادار نصب شده، نظیر شبکه‌های مشابه، نقاط کوری داشتند که اگر هواپیماهای دشمن از این نقاط وارد می‌شدند، رادارها قادر به شناسایی آنها نبودند.

هواپیماهای میگ جنگنده مصری در فرودگاه‌های نظامی مخفی پارك شده بودند. در فرودگاه‌های نظامی شناخته شده، ماکت چوبی هواپیماها قرار داده شده بود.

بازرگان ترکتبار، جاسوس اسرائیل، که به طور خزنده در یک سناریوی بسیار موجه به مصر وارد شده و در میان حاکمان نفوذ کرده بود، تمام این اطلاعات را به اسرائیل داده بود. بنابراین اسرائیل در همان ساعات اولیه بعد از شروع عملیات برق‌آسا، تمام این امکانات را از بین برد و یک شوک روانی دردناک به مصر و دولت عربی وارد ساخت.

روز بعد از آغاز جنگ، عنصر نفوذی اسرائیل، که مأموریت خود را به طور کامل اجرا کرده بود، از مصر خارج و ناپدید شد. چندی بعد او طی یک نامه به ذکریا محی‌الدین، از

مهمان نوازي مصريها تشكر كرد و از اين كه به رغم خوردن نمك مصريها، نمكدان را شكسته و خيانت کرده بود، پوزش خواست.

بعد از جنگ شش روزه عبدالحكيم عامر قائم مقام رئيس جمهور مصر خودكشي كرد. ناصر استعفا داد. مردم مصر با تظاهرات ميليوني در حمايت از ناصر او را وادار كردند كه استعفائي خود را پس بگيرد. اما ضربه شديد اين شكست ناصر را از پاي درآورد. مرگ زود هنگام او را، برخي نتيجه اين شكست و دق كردن او دانسته اند. شكست اعراب در واقع شكست ناسيوناليسم عرب بود. پس از اين شكست اعراب به طور عام و مصريان به طور خاص در افسردگي سياسي- اجتماعي خاصي فرو رفتند. سادات و مبارك يكي از پيامدهاي آن شعار و آن شكست بود. پيدايش گروه هاي افراطي جهادي در كشورهاي عربي، يكي ديگر از پيامدها بود.

اما تاريخ براي عبرت گرفتن است. كساني كه صاحب فكر و خرد و فرزانيگي بينش باشند، شكست اعراب حامل درس هاي فراوان است: فاعتبروا يا اولي الابصار

### در باره جنبش دانشجويي

#### آرين

- اين فضاى دانشجويي كه قبل از انقلاب مطرح و خيلى هم فعال بود و نقطه بر جسته آن ۱۳ آبان ۵۷ است، تحت تاثير چه فضاى سياسي در دانشگاه قرار داشت ، كه اينگونه فعال بود ؟

فضاى سياسي اجتماعي دانشگاه هاى ما در دوران قبل از انقلاب منعكس كننده فضاى كلى جامعه بزرگتر ما بود شما مى دانيد كه فضاى دانشگاه ما همچگاه طبقاتى نبوده كه منحصر در اختيار يك طبقه باشد دانشگاه هميشه يك راندسميل از تمام طبقات چه مذهبي چه غير مذهبي بوده و به همين دليل آنچه در دانشگاه ها مى گذشته است نمايندگي از جامعه ما بوده؛ اگر در محيط بزرگتر حوادثى اتفاق مى افتاد اين در جامعه دانشگاهي ما هم منعكس مى شد اما يك چيز ديگري كه وجود داشت آن بود كه دانشگاه هاى ما قبل از انقلاب يك انسجام و وحدتى از نظر مواضع گروه هاى سياسي ، ميان همه ي دانشگاه هيان وجود داشت مانند اينكه شاه بايد برود و با استبداد بايد مبارزه كرد و از نظر هدف ميان دانشجويان هيچ تفاوتى نبود البته به طبع ، در جامعه بزرگتر ما هم جريانهائى ماركسيستى را داشتيم و هم جريانهائى اسلامى را؛ در ميان جريانهائى اسلامى هم سنت گرايان بودند و هم روشنفكر هاى دينى و در ميان چپى ها هم دانشجويانى داشتيم كه كم و بيش طرفدار حذب توده بودند هم گروهى كه طرفدار چريكهاى فدائى خلق بنابر اين ، همه گروه ها در دانشگاه بودند اگر چه جو قالب در دست مسلمانان بود اما همه گروه ها در باره استراژيك كلى مبارزه وحدت نظر داشتند بر خلاف اكنون كه جو متفاوت است و اين جو تا زمان انقلاب وجود داشت اما بعد از انقلاب جو متفاوت شد و به قول حافظ:

كه عشق آسان نمود اول ولى افتاد مشكلها

الا يا ايها الساقى ادر كاساوناولها

بله همه مبارزین فکر می کردند که شاه برود مشکل حل می شود به قول امام که اگر شاه برود و ابن زیاد هم ببیاید خوب است که دیدیم اینگونه نشد تنها کسی که زیاد موافق نبود که شاه برود مرحوم مهندس بازرگان بود که می فرمود ما زیاد آمادگی نداریم و خیلی از مسائل حل و فصل نشده ولی کسی به حرف ایشان توجهی نکرد .

بلا فاصله بعد از انقلاب اختلاف ها شروع شد که هر گروهی می خواست انقلاب را به آن شکلی که برداشت می کرد , بسازد .

یکی از اختلاف های موجود در میان احزاب و گروه های مختلف نحوه ی تعامل با قدرت های خارجی بود ؛ یک وجه انقلاب اسلامی ایران علیه سلطه بیگانه بود؛ کودتای ۲۸ مرداد موجب شده بود که سیاستهای خارجی امریکا و انگلیس قدرت فائبه را در ایران بدست بگیرند بنابر این طبیعی بود که آن اولویتهای خارجی که قبل از انقلاب در ایران مطرح بود دیگر برای ما مورد قبول نباشد اما ما انقلاب نکرده بودیم که با دنیا بجنگیم .

بنابراین انقلاب شده؛ ۲۵ سال مردم در استبداد بودند و حال ناگهان استبداد از بین رفته و همه دارند نظر می دهند و این نظر ها باهم متفاوت است به طوری که دانشگاه های ما تبدیل به پایگاه نظامی شده بود تمامی گروه ها در دانشگاه یک اتاق گرفته بودند و جلسات خود را آنجا بر گزار می کردند.

اما باید بگویم که در ۲سال اول انقلاب روحانیون روزنامه و سازمان تشکیلاتی نداشتند و فقط پایگاه های آنها در مساجد بود و همه روزنامه های ما در دست روشنفکران بود اما متاسفانه روشنفکران ما در ۲سال اول انقلاب جایگاه تاریخی خود را نشناختند و ندانستند که در چه جایگاهی نشستند و چه کار باید بکنند به همین دلیل سیاستهای درستی اتخاذ نکردند.

و این جوی بود که اول انقلاب داشتیم اما انقلاب پیروز شده و رهبری انقلاب با یک روحانی بوده طبیعی است که به دلیل اینکه یک مرجعی رهبر انقلاب بود یک سری معایب و یک سری مضایا هم داشت ؛ به عنوان مثال شاید در هیچ زمانی در تاریخ مبارزات ملت ایران یا کشور های همسایه یا کشور های مشابه ما هیچ وقت تعدادزنان که در دوران انقلاب حضور داشتند در هیچ دوره دیگری نبوده چون رهبری انقلاب با یک مرجع بود وقتی که ایشان می گفتند که این تکلیف شماس است آنها خانه ها را رها کردند و کنار مردها می ایستادند و تظاهرات می کردند بر اثر این اتفاق زنان ما سیاسی شدند و جوانان امروز, محصول زنان سیاسی هستند یک مشکلی که ما الان داریم همان زنانی که آمدند در خیابان ها ریختند تظاهرات کردند حتی آنها که بسیار مذهبی بودند مادران شما هستند و دیدگاهشان را به شما منتقل می کنند و این از نظر تحولات سیاسی در یک جامعه ی مثل ما فوق العاده مهم است که زنان ما چه از مذهبی ترینشان چه روشنفکرانشان در انقلاب حضور داشتند و برای اولین بار سیاسی شدند .

- با توجه به اینکه دولت موقت متشکل از دانشجویان سابق که خود مؤسس انجمنهای اسلامی در دانشگاه بودند؛ سؤال این است : نگاه دانشجویان آن وقت به دولت موقت چگونه بوده ؟

دولت موقت کسانی بودند که سالیان دراز یا دانشجوی بودند یا از فارغ التحصیل ها بودند یا گرایشهای دینی داشتند یا غیر دینی اما تفکرات دینی آنها ضعیف تر بود مثل جبهه ملی اما در هر حال نظر مرحوم دکتر بازرگان این بود که دانشگاه باید بر گردد به سر جای اصلی خود یعنی دانشجو باید خوب درس بخواند و اساتید هم خوب تدریس کنند ما در همان تاریخ هم معتقد بودیم که دانشجویان باید یک نماد مستقل باشند و تلاش استادان دانشگاه این بود که دانشگاه باید از دولت و سیاست خارج باشد به همین دلیل استادان دانشگاه جمع می شدند و رئیس دانشگاه ها را انتخاب می کردند و رؤس دانشگاه ها رئیس دانشگاه را انتخاب می کردند و عزل و نصب آن استادها در دست خودشان بود و زیر نظر وزیر علوم ، وزیر آموزش پرورش و رئیس جمهور نبود فقط دولت بودجه را می داد و هر گاه دانشگاه شلوغ می شد حتی نیروی انتظامی هم اجازه نداشت وارد دانشگاه شود و باید اول با رئیس دانشگاه مذاکره می کرد بعد اگر رئیس دانشگاه اجازه می داد که معمولاً ، اجاز نمی داد ؛ خوب ما معتقد بودیم که حالا که انقلاب پیروز شده ما باید برگردیم به استقلال دانشگاه ها چون بعد از کودتای ۲۸ مرداد شاه این ماده را برهم زد هنگامی که استادان دانشگاه نامه ای را امضا کردند به اعتراض کمرسیون نفت و دولت شاه خیلی فشار آورد به رئیس دانشگاه که شما باید آن اساتید را اخراج کنید اما دکتر سیاسی زیر بار ، نرفت و بعد شاه خود به وزیر فرهنگ دستور داد که این استاد ها را به دانشگاه راه ندهند و پلیس جلوی آنها را گرفت و به دانشگاه راه نداد ما معتقد بودیم که بعد از ۲۵ سال که حکومت شاه سقوط کرده باید دانشگاه ها برگردند به جایگاه اصلی خود و مستقل باشند اما اینگونه نشد و گروههای دیگر نگذاشتند و فشار آوردند ؛ نظر دولت این بود که دانشگاه باید برگردد به زنده یادی و نقش اساسی خود را ایفا کند تا ما بتوانیم به مسائل کلان کشورمان فکر های اساسی بکنیم حالا دانشگاه چه نقشی می تواند داشته باشد به عنوان مثال نظام اقتصادی ما باید چگونه باشد که این باید مطالعه می شد.

مرحوم دکتر سحابی وزیر مشاور در طرح های انقلاب در کابینه مهندس بازرگان بود به همین دلیل دکتر سحابی بیش از ۶۰۰ نفر از متخصصین ایرانی را از همه گرایشها دعوت کرد و این ها کمیسیون های مختلف داشتند درست که این دولت یک دولت انتقالی بود اما این دولت می خواست بگوید که برنامه های اجتماعی و اقتصادی کلان برای ساختار کلی کشور چی باید باشد مرحوم دکتر سحابی جلسات متعددی برگزار کرد که حاصل آن یک کتاب هست به نام طرح های انقلاب که همه چیز در آن ترسیم شده به عبارتی آن کتاب چشم انداز کلی کشور بود در رابطه با آن چشم انداز تمام برنامه ای دراز مدت و بلند مدت و میان مدت تعریف شده بود که این برنامه ها را دانشجویان انجام دادند بنابراین دولت می خواست که دانشگاه برگردد به جایگاه خودش تا بتواند به این امور کارها بپردازد.

- به نظر شما دولت موقت از جانب دانشگاهیان ما دولت موجهی بود ؟

دانشجویان چپ دو گروه شده بودند بنابراین دانشجویان چپ مخالف دولت بودند دانشجویان مسلمان بیشتر طرفدار دولت بودند چون دولت منصوب رهبر انقلاب بود و از دولت حمایت می کردند اما در دانشگاه ها جو قالب در دست گروه چپ افتاده و آنها به



شدت با دولت موقت مخالف بودند و نه تنها در مورد سیاست های دولت موقت در باره ی دانشگاه ها بلکه در مورد سیاست های کلی نظام مخالف بودند.

#### - در تسخیر سفارت امریکا آیا دانشجویان چپ هم دخالت داشتند ؟

در سر آغاز تسخیر سفارت نه، اما در ادامه ی آن دخالت کردند همانطور که دوستان خط امامی ما نوشته اند یک گروه کوچکی در یک دانشگاه در یک اتاق در بسته نشستند و تصمیم گرفتند که سفارت را بگیرند بعد به آقای موسوی خوئینی ها می گویند که به آقای خمینی بگویید و ایشان می فرمایند که نیازی نیست که به آقای خمینی بگوییم شما کار خود را انجام دهید ؛ بعد که سفارت تسخیر شد گروه ها همه به حمایت آنها بلند شدند .

#### - پس شما حرکت دانشجویان در تسخیر سفارت را یک نارضایتی از دولت موقت می دانید ؟

بسیار دشوار است که ما بگوییم که انگیزه دانشجویان چه بوده در گفتمان سیاسی این حرکت اسمش توطئه است یعنی انقلابی شده، رهبری وجود دارد و رهبر در قید حیات است دولت و شورای انقلاب وجود دارد، عده ای دانشجویی روند کاری را انجام می دهند و دولت را در عمل انجام شده قرار می دهند بخشی از نارضایتیها آنها از سیاست های دولت موقت بود البته نارضایتیهای آنها در این بود که درک درستی از سیاستهای دولت موقت نداشتند اما بخش دیگری هم داشت و آن عبارت است از اینکه انقلاب پیروز شده دارد شکافها و اختلاف های بوجود می آید و این نگرانی وجود دارد که این انقلاب شکست بخورد و آن جریان اسلام گرای سنتی نتواند کنترل کند من خودم برداشتم آن است که آن گروهانگیری زیر یک پوشش ظاهرا انقلابی علیه امپریالیسم امریکا آمد و تمام گروه های چپ را هم نیز به دنبال خود کشید اما رهبری آن در دست روحانیت سنتگرا بود بعد از طریق گروهانگیری اول روشنفکران دینی مانند بازرگان، نهضت آزادی را از صحنه بیرون کردند در حالی که بقیه هم به عنوان خط امام آمدند حتی چپی ها و توده ای ها هم آمدند اما وقتی که این جریان روحانیت سنتگرا توانست خودش را تثبیت کند شروع کرد به لت و پار کردن دیگران در واقع گروهانگیری یک گروه خاصی را از درون انقلاب بر کل کشور تثبیت کرد.

#### - یعنی شما می فرمایید اشغال سفارت یک حرکتی بود در جهت رفتار کسانی که مخالف دولت موقت بودند یا نه این یک فعالیت خود جوش دانشجویی بود که باعث شد از آن پیراهن عثمان درست کنند و از آن استفاده کنند ؟

هردوی این قضیه درست است من نمی خواهم نگاه توطئه گرایانه داشته باشم اما هر دوی این قضیه با هم بود بعد از پیروزی انقلاب کمیته ها و گروه ها وجود داشتند که اینها از سیاست های دولت حمایت نمی کردند و حتی هماهنگ هم عمل نمی کردند اگر شما بر گردید به دو سال اول انقلاب حتی بعد از گروهانگیری (گروهانگیری ۹ ماه بعد از انقلاب بود) شما می ببینید در این ۹ ماه در ایران چه خبر بود (در کردستان، بلوچستان و کمیت ها) دولت قست داشت مدیریت بکند اما این کمیته های خود جوش زیر بار حرف دولت نمی رفتند در این کمیته ها همجور شخصیت بود هم چپی ها هم چپی های مارکسیس حتی بسیاری از

کسانی که در محله ها حالا به آنها می گویند ارازل و اوباش همیه این ها در کمیته ها فعال بودند و همه می دانستند این کسلی که در این کمیته ها فعال هستند یک روزی لات محله بودند این کمیته ها زیربار حرف دولت نمی رفتند و اقدام های خود سرانه انجام می دادند؛ به چه صورت ، به این صورت که می رفتند و خود سرانه یک نفر را بازداشت و اموالش توقیف می کردند دولت رئیس ستاد تعیین می کرد اینها رئیس ستاد را هم دسگیر می کردند.

اما ارتش یک ساختاری داشت در این ساختار نظامیانی که در ارتش بودند هر کدام دوران های را در بهترین دانشگاه های آمریکا و اروپا گذرانده بودند بعنوان نمونه تیمسار فلاهی تنها این دوره ها را گذرانده بود بلکه در ویتنام هم خدمت کرده بود مرحوم مهندس بازگان می فرمود من که این ها را نمی شناسم یک هیئت تعیین کردند آقای خامنه ای با گروهی برای تحقیق در رکن ۲ ارتش ، رکن ۲ ارتش جای بود که برای تمامی افسران ارتش پرونده مکتوب وجود داشت و تمام جزئیات در آن نوشته شده بود حتی اگر یک فردی عرق خوار بود در پرونده آن نوشته شده بود مرحوم مهندس بازگان به این هیئت فرمود که سابقه این افراد را بررسی کنید و به ما معرفی کنید درست انقلاب شده اما ما نمی توانیم یک غیر نظامی را فرمانده ارتش کنیم ولی باید مطالعه کرد و بهترین را انتخاب کرد افرادی مثل فلاهی یا فرید خیلی خوب بودند وقتی فلاهی انتخاب شد او در شیراز بود و یکی از این کمیته ها ایشان را دستگیر کردند و حتی قصد اعدام آن را داشتند اگر مرحوم بازگان فشار نمی آورد و مرحوم مطهری جلوی این کار را نمی گرفتند ایشان را اعدام می کردند ، در حالی که فلاهی در جنگ ایران و عراق نقش مثبتی ایفا کرد و همه هم قبول کردند.

می خواهم این را عرض کنم که این کمیته ها اقدام خود سرانه می کردند نتنها علیه دولت بلکه بین خودشان هم دچار مشکل بودند به همین دلیل دولت موقت باید نظم را برقرار می کرد از آن طرف ارتش در تقابل با مردم در انقلاب شکست خورده بود و ما نمی توانستیم به ارتش اطمینان لازم را داشته باشیم ، کلانتری ها هم سقوط کرده بود ما نیروی انتظامی نداشتیم و نیروی انتظامی روحیه برقراری امنیت را نداشت . بنا بر این ما مجبور بودیم که نیروی مصلح از خودمان داشته باشیم ما آمدیم سپاه پاسداران را درست کردیم که افرادی که داوطلب بودند آنها را منظم کنیم و آموزش دهیم ؛ اما دوستان روحانیان آمدند مخالفت کردند و گرفتند؛ پس آنچه که آنها می گویند در تقابل با دولت موقت بود بخشی از این تقابل طبیعی بود و بخشی مربوط به این است که تعریف انقلاب را نمی دانستند. ما معتقد بودیم که انقلاب جنبه صلبی آن تمام شده و جنبه ایجاد آن باید درست شود اما در بخشی از این قسمت توطئه هایی وجود داشت به عنوان مثال زمانی که آقای اصغر زاده در مجلس سوم نماینده بود و آقای کروی هم رئیس مجلس ؛ آقای اصغر زاده فرمودند از اسنادی که در سفارت امریکا پیدا شده است دولت امریکا بیش از همه علیه دولت موقت توطئه کرده و این نشان می دهد که برنامه های دیگری هم بوده؛ فقط مخالفت های خود به خودی پراکنده ساده نبوده است.

- یک نکته در اینجا است که آیت ... خمینی در جهان شناخته نمی شد اگر شخص جنابعالی و دیگران نبودند مخصوصا شما که برای شناختن ایشان در جهان نقش مهمی ایفا کردید البته ما قائل به اینکه آیت ... خمینی رهبر انقلاب بودند نیستیم ولی انقلاب ایران را دارای رهبرانی می دانیم؛ به عنوان نمونه شما یکی از این رهبران هستید اما از شما خواندم که

گفته بودید انتخاب دولت موقت اشتباه بود و باید قدری در آن تامل کرد بنابراین رفتن دولت موقت یک کاری بود که باید انجام می گرفت و دولت موقت هم به این نتیجه رسیده بود که باید برود و تسخیر سفارت را بهانه قرار می دهد برای خروج خود از حاکمه ایران و سوالی که اینجا بوجود می آید و تا به حال کسی به آن پاسخ روشنی نداده است این است که چطور می شود که در عرض یک سال افرادی که خیلی نقش تاثیر گذاری در انقلاب داشتند مجبور می شوند که دولت را کنار بگذارند و حتی تنها حذب قانونی که دارند غیر قانونی اعلام شود و در نهایت تا به امروز در حاشیه قرار گیرند ؟

شما چند مطالب را مطرح کردید یک سفر آقای خمینی به نفل لوشاتو اگر آقای خمینی به پاریس نمی رفتند معلوم نبود که انقلاب با آن سرعت صورت بگیرد آقای خمینی گفته بودند که می خواهند از نجف بروند به کویت و از آنجا بروند به سوریه اگر به سوریه رفته بودند و پاریس نبود معلوم نبود که انقلاب صورت بگیرد ولی پاریس نقش مهمی ایفا کرد اما چه چیزی اتفاق افتاد؛ به نظر من این سؤال برای شما جوانان خیلی مهم است که بروید و بر روی آن مطالعه کنید.

ممکنه بعضی ها بگویند که روحانیت سر روشنفکرها کلاه گذاشته تا وقتی که به آنها نیاز داشت ؛ مثلا خود من ممکنه بگویم که آقای خمینی تا زمانی که در پاریس بود به من نیاز داشت خوب نیاز داشت ولی وقتی که آمد ایران دید نیاز نیست بی اهمیت شدم این پاسخ پاک کردن صورت مسئله است ولی یک چیز مهم دیگری هم وجود داشت روحانیت ایران یک ارتباط تنگاتنگ عمیق تاریخی با توده های مردم داشته است و این مربوط به اسلام نیست و قبل از اسلام هم همین گونه بوده است و همیشه پادشاه و روحانی با هم حکومت کرده اند هیچ وقت پادشاه تنها نبوده است پادشاه بوده و موبد موبدان در این سنگ نوشته ها در بیست ستون شما می بینید که موبد موبدان تاج بر سر پادشاه می گذارد همان کاری که پاپ در قرون وسطی برای پادشاه هان انجام می داده است این دو تا باهم بوده اند ولی پادشاه نیروی مسلح داشته اما روحانی چه چیزی داشته و قدرتش را از کجا می آورده که به خود اجازه می داده که تاج بر سر پادشاه بگذارد ارتباط ویژه ای است که حتی قبل از اسلام میان روحانیت و مردم وجود داشته است بطوری که سربازان عادی پادشاه وابستگی ذهنی با روحانیت داشته اند این نکته اول اما نکته دوم این است که تاریخ به ما می گوید که هر وقت بین پادشاه و روحانی اختلاف بوجود آید پادشاه شکست خورده و روحانیت پیروز شده است نکته سوم این است که تاریخ به ما می گوید که خیلی کم پیش آمده که روحانیت حکومت کرده .

در انقلاب اسلامی ایران شاه با روحانیت در دهه ی چهل در مورد انقلاب سفید شاهانه اختلاف پیدا کرد و شاه با تقسیم عراضی و حقوق زنان مخالفت کرد و بین شاه و روحانی اختلاف ایجاد شد و شاه نرفت که این اختلاف را حل کند و بین شاه و روحانی درگیری ایجاد شد در اثر این درگیری روحانیون به جنبش ضد استبدادی پیوستند و جنبش ضد استبدادی ، کلی شد و انقلاب پیروز شد اگر چنانچه توده های مردمی در انقلاب شرکت نمی کردند انقلاب پیروز نمی شد حالا همه ی مردم آمدند در چنین چیزی ما روشنفکر ها اقلیت عددی شدیم و به دمکراسی هم اعتقاد داریم و می بینیم که مردم دنباله روی روحانیون هستند البته بگویم که شاه هم اشتباهات بزرگی انجام داده بود که تمامی نهاد های مدنی را از بین برده بود

و تنها جایی که وجود داشت مسجد بود اما مسجد که در دست ما روشنفکر ها نبود بلکه در دست روحانیون بود در تهران نزدیک به ۶۰۰۰ مسجد وجود داشت و حالا شما در نظر بگیرید که اگر رهبر انقلاب به روحانیون بگوید که هر کدام ۵۰ نفر هم بیارند جمعیت را می افتد اما روشنفکر ها کجا را داشتند آنها جایی را نداشتند که جمعیت را به خود جلب کنند پس برای آن چیزی که اتفاق افتاد این نبود که روحانیت بر سر کسی کلاه گذاشت ممکنه بعضی ها کلاه گذاشته باشند یا حتی بعضی ادعا کنند که سرشان کلاه رفته باشد اما واقعیت این است که انقلاب کلاسیک صورت گرفته و توده های مردم آمدند و اکثریت مردم هم دنبال روحانیت بودند و روشنفکران اقلیت عددی شدند و باختند و در بازی قدرت ما اقلیت بودیم.

مرحوم شریعتی می نویسد: مشکل ایران نه استبداد نه استثمار نه استعمار است بلکه دوتاست اول استعمار دوم هم استعمار , استعمار چه کسانی بودند همین افراد کوچه و خیابان , خوب افراد کوچه و خیابان که کتاب نمی خوانند ؛ در همان اوایل انقلاب کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان یک فیلمی را می سازد که یک معلمی در منطقه ای که تدریس می کرد چون مدرسه خوبی نداشتند با مردم تماس برقرار می کند و مقداری پول برای ساخت مدرسه جمع می کند و مدرسه را می سازند, تمام زحمات را معلم انجام داد تا مدرسه ساخته شد اما زمان افتتاح یک روحانی آن را افتتاح کرد تمام زحمات را معلم کشیده بود اما مردم دنبال رو یک روحانی بودند و این خیلی آموزنده است که اگر ما به آن توجه کنیم به نکاتی دست پیدا می کنیم که دوباره دچار اشتباه نشویم آن وقت که ما این چیز ها را می دیدیم مرحوم بازرگان یک اصطلاح داشتند که می فرمودند:کی می شود مردم را از شیر روحانیت بگیرند بله حتی آقای بهشتی به صراحت می فرمود که انقلاب را آقای خمینی رهبری کرده پس باید قدرت در دست ما روحانیت باشد آنها چون توده مردم در دستشان بود می توانستند اعمال قدرت کنند ؛

من در زمانی که مسئول کیهان بودم در سال ۵۸ یک مقاله نوشتم به اسم قاطق نان و قاتل جان که در آن گفتم انقلاب ایران یک ویژگی منحصر به فرد تاریخی دارد که هیچ انقلاب دیگری ندارد و آن ویژگی اسلامی بودنش نیست , اسلامی بودن آن یعنی انقلاب ایدولوژی , تمام انقلاب ها ایدولوژی هستند اما تمام انقلاب ها یک ساختار تشکیلاتی داشته و از طرف تمام احزاب هدایت می شده مانند انقلاب های الجزیره , چین , کوبا و ... اما انقلاب ایران را هیچ سازمانی اداره نمی کرد انقلاب ایران یک سازمان ارتودکس کلاسیک مثل بقیه کشورها نداشت دلایل زیادی داشت که اینگونه شد ؛ در یک دوره ای سازمان دهی داشتند اما آنها هم متلاشی شد ند بعد در سازماندهی درون انقلاب پراکنده شدند یعنی بجای اینکه یک سازمان سرتاسری باشد از قاعده بی نهایت کوچکتر ها شد و همین ها ساواک را فلج کردند اگر غیر این بود اینگونه نمی شد به همین دلیل می گویم که قاطق نان بود به عنوان مثال ساواک گروه نهان را گرفت آنها بیشتر از ۲۵ نفر نبودند هرچه آنها را شکنجه می داند بیشتر از آن نبودند که بخواهند اعتراف کنند اما در سازمان های ارتودکس این گونه نیست این یک حسن دارد و یک عیب بعداز این قاطق نان شد ؛ و موجب فلج شدن ساواک شد.

ساواک یکی از مقتدرترین سازمان های امنیتی منطقه یا جهان بود اما شکست خورد اما بعداز انقلاب قاتل جانمان شد ؛ چرا در یک شهر تبریز بیست و چند کمیته مرکزی انقلاب

وجود داشت اینها در گروه‌های کوچک مخفیانه کار می‌کردند و فکر می‌کردند فقط خودشان فعال هستند و بعد از انقلاب در میان این گروه‌ها بر سر کمیته مرکزی انقلاب درگیری رخ داد و هم با خود مشکل داشتن و هم با دیگران .

- یکسری دانشجویان از دیوار سفارت بالا می‌روند و دولت موقت استعفاء میدهد چه بر سر این دانشجویان بعد از چندین سال یعنی بعد از دوم خرداد اندیشه‌های آنها عوض می‌شود و کسانی که بیشتر اندیشه‌های چپ اسلامی داشتند یا آرمان خواه بودند از روماداری و تساهل صحبت می‌کنند چه بر سر آن دانشجویان آمد ؟

بر سر دانشجویان چه آمده است ، یک چیز است ؛ اینکه چه چیزی بر سرشان آمده که اینها تغییر کرده اند یک چیز دیگری است؛ سوال شما قسمت دومی است ؛ دقت کنید دمکراسی یاد گرفتند است درسته که انقلاب اسلامی ایران برای حاکمیت ملت بوده است ، ملت ما صد سال است که برای حاکمیت ملت می‌جنگند ؛ انقلاب مشروطه ، ملی شدن صنعت نفت اما دمکراسی ایستگاه نیست که به آن برسیم دمکراسی یک فرایند و یک پروسه است ، پروسه‌ی که در حال جریان است تمام دنیا همین کار را کردند هزینه دادند و یاد گرفتند یکی از بزرگترین جنگ‌ها و خونین‌ترین جنگ‌ها درون خود امریکا صورت گرفته است دو تا از بزرگترین جنگ‌های جهانی را اروپایی‌ها علیه خود داشتند در ایران هم همین طور بود جوانانی بودند که یک شوری داشتند حالا هم آنقدر ناراحت هستند که نمی‌خواهند به یاد خودشان بیاورند که چه کارهایی کردند ؛ آن چیزی که پیرمردی مثل بازرگان در خشت خام می‌دید این جوان‌ها در آینه شفاف نمی‌دیدند.

همه ما باید یاد بگیریم و هزینه یادگیری را بپردازیم آنها که در آن موقع آن کارها را کردند ، خوب شوری داشتند و نمی‌خواهم آنها را متهم کنم اما خوب هزینه سنگینی بر کشور گذاشتند اما خوب انقلاب هم همین است یک زمانی میانه روی توهین بود و به ما نهضتی‌ها می‌گفتند که اینها میانه‌رو هستند ؛ لیبرال یک کلمه توهین‌آمیز بود اما آن چیزی که بر سر جوان‌های خط امامی آمده یک فرایند عادی در راه توسعه یادگیری است در آن زمان ما به ملت گفتیم این کار را نکنید اما این کار را کردند.

و در آخر می‌توانم این را به شما توصیه کنم که تاریخ را مطالعه کنید که اشتباهاتی که ما در گذشته انجام دادیم را مرتکب نشوید و شعارهای چپ‌گرایانه ندهید اما بدانید که هر قدمی که بردارید هر چند کوچک هم که باشد مهم و تاثیرگذار است.

### انجمن اسلامی دانشجویان بین‌پتک و سندان

مجله متن ۱۳۸۶/۳/۲۰

متن: لطفاً در مورد شخصیت مهندس بازرگان از آن حیث که ایشان به عنوان رئیس دولت موقت منصوب شدند توضیح بفرمایید.

آن زمان بحران در حال گسترش و توسعه در کشور بود. هنگامی که شاه ایران را ترک کرد و فهمید که انقلاب پیروز می‌شود، در خلاء قدرت نمی‌شد کشور را نگاه داشت. يك نفر

باید مسئولیت را می پذیرفت. مهندس بازرگان تنها کسی بود که چه به جهت داخلی و چه به جهت خارجی دارای آن اعتباری بود که اگر انقلاب می خواست به جایی برسد و مملکت متلاشی نشود باید یک همچین آدمی می آمد و مسئولیت را می پذیرفت. مهندس بازرگان هم یک شخصیت دانشگاهی داشت، پدر مهندس ایران بود و هم سابقه و اعتبار بسیار خوبی حتی در میان روشنفکران غیر دینی داشت. در میان روشنفکران دینی و روحانیون نیز مهندس بازرگان وجه بسیار خوبی داشت. بنابراین در آن مقطع تاریخی شخصی دیگر نبود که همچنین سمتی را بپذیرد. در کشور تغییر قدرت مسالمت آمیز صورت نگرفته بود و بر آید ما در آن زمان این بود که اگر مهندس بازرگان مسئولیت را نمی پذیرفت ایران تجزیه می شود. مهندس بازرگان در ابتدا با پذیرش مسئولیت موافق نبود. اما ما چاره ای نداشتیم، آقای خمینی به من گفت که شما مهندس را راضی کنید. بالاخره مهندس راضی شد. مرحوم طالقانی وقتی مطلع شدند که مهندس مسئولیت را قبول کرده با من صحبت کرد و گفت که من این گروه را می شناسم و در بین این ها زندگی کرده ام، این ها نظم شان در بی نظمی است و با مهندس بازرگان که شخص منظمی است نمی توانند کار کنند و می گفتند که مهندس بازرگان این مسئولیت را نپذیرد. من برای ایشان وضعیت کشور را توضیح دادم و گفتم اگر مهندس بازرگان مسئولیت را نپذیرد اوضاع مملکت بحرانی تر می شود. مرحوم طالقانی قانع شد و قرار شد که جلسه ای با حضور بنده، مرحوم مهندس و مرحوم طالقانی برگزار شود. در آن جلسه مفصلاً صحبت کردیم و مرحوم طالقانی به مهندس گفت که شما تمام شرایط را بگو. مهندس بازرگان هم در جلسه ی شورای انقلاب شرایط خود را گفت، مهندس گفت که رویه ی من منظم کار کردن است من بولدوزر نیستم که همه چیز را خراب کنم و به جلو بروم. با این شرط مهندس وارد کار شد و همه هم پذیرفتند. بنابراین موجباتی که مهندس بازرگان مسئولیت دولت را پذیرفت نگرانی از خطر تجزیه ی ایران بود. در آن مقطع تاریخی با خروج شاه از ایران کردستان شلوغ شد، خوزستان شلوغ شد، بلوچستان شلوغ شد، ترکمنستان شلوغ شد، آذربایجان شلوغ بود. در چنین شرایطی مهندس آمد و جز این هم راه دیگری وجود نداشت

### **متن: آقای دکتر مینای مهندس بازرگان در دعوت افراد به کار در دولت موقت چه بود؟**

مهندس بازرگان یک سلسله فعالیت هایی را در عین حال که مؤسس و دبیر کل نهضت آزادی در ایران بود، داشت که دربرگیرنده ی همه گروه ها بود. قبل از انقلاب جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر ایجاد کردند و بعد از انقلاب هم فعالیت های متعددی داشتند. بنابراین زمانی که قرار شد دولت موقت تشکیل شود مهندس بازرگان بر این باور بودند که باید از همه ی گروه ها در دولت موقت استفاده شود. انقلاب ایران را یک گروه انجام نداده بود و اقشار و گروه های متعددی در این انقلاب حضور داشتند. انقلاب جمع جبری همه ی گروه ها بود و نه فقط یک نیرو یا گروه خاص. شما ببینید که تا قبل از سال ۵۶ زندانی های سیاسی عموماً روشنفکران بودند. از تبعید آقای خمینی و زندانی شدن مرحوم طالقانی که بگذریم ما تقریباً روحانی دیگری نداریم که زندانی شده باشد. اما از اواخر سال ۵۵ یک تغییری رخ داد که تعدادی از روحانیون را هم گرفتند و تبعید کردند. بنابراین در انقلاب ایران همه گروه ها شرکت داشتند و همه ی نیروها نقش کلیدی داشتند. درست است که آقای

خمینی نقش رهبری را پیدا کردند اما اگر ما همراه ایشان نبودیم شاید اصلاً به پاریس نمی رفت و معلوم نبود در آنجا چه اقداماتی را انجام دهد. طبیعی است حالا که قرار است شورایی انقلاب و دولت موقت شکل گیرد باید همه ی نیروها در آن حضور داشته باشند. اما چون آقای خمینی بالاخره رهبر انقلاب بود و روحانیون ارتباطات نزدیکی با هم داشتند، شورایی انقلاب که ایجاد شد بیشتر تحت کنترل روحانیون بود و این ها هم بغیر از روشنفکران دینی (که البته بعداً روشنفکران دینی را هم تحمل نکردند) به شدت با ورود هر روشنفکر غیر دینی به داخل شورایی انقلاب یا دولت موقت مخالفت می کردند. من به یاد دارم زمانی که مرحوم مهندس بازرگان می خواستند اعضای کابینه را معرفی کنند آقای علی اصغر حاج سید جوادی را برای یکی از وزارتخانه ها در نظر گرفته بودند. آقای علی اصغر حاج سید جوادی در مبارزات نقش داشت و در انقلاب مؤثر بود، اما با ورود ایشان به دولت شدیداً مخالفت شد.

**متن: چرا دولت موقت و مهندس بازرگان به علت فشارهایی که به آن ها وارد می شد استعفا دادند و عرصه را خالی گذاشتند، در حالی که فلسفه ی وجودی دولت موقت دفاع از منافع مردم و مقابله با همین اقداماتی بود که انقلاب را از مسیر خود منحرف می کرد.**

با اینکه دولت باید حامی منافع مردم باشد موافقم و دولت موقت هم همینطور بود. اما دولت موقت منتخب مردم نبود که اگر این طور بود دولت به سادگی استعفا نمی داد، همانطور که اعضای نهضت آزادی علیرغم فشارهایی که در مجلس اول وارد می شد و علیرغم تمام توهین هایی که صورت می گرفت چون منتخب مردم بودند تا به آخر ماندند و استعفا ندادند. اما در دولت موقت در شرایطی که امکان فعالیت برای اعضای دولت وجود نداشت، ما ترجیح دادیم استعفا دهیم.

**متن: آقای دکتر عده ای بر این نظرند که در حال حاضر نهضت آزادی ایران به باشگاه سالمندان تبدیل شده است. نظر شما چیست؟**

اگر قرار بود نهضت آزادی باشگاه سالمندان باشد چرا این همه ترس و وحشت دارند؟ فرض کنید ما يك جلسه ای می گذاشتیم و صد تا از سالمندان جمع می شدند و با همدیگر شربت می خوردند. چرا این قدر ترس؟ چرا این قدر دستگاه های امنیتی ایران که به قول آقایان پشت آمریکا را به لرزه در آورده است از صد تا سالمندانی که در يك خانه جمع می شوند ترس و وحشت دارند؟ نه، این ها همه شعرهایی است که خوشان ساخته اند. نفوذ و تأثیر يك جریان سیاسی بر جامعه نه به سن و سال افراد است و نه به تعداد آدم ها است، به منطقی است که به کار می برد. بیست سال است که ما هر وقت رفتیم در انتخابات ها ثبت نام کرده ایم گفته اند اعتقاد و ما خط زده ایم و نوشته ایم التزام، حالا همه به این منطق رسیده اند. در يك جامعه ی مدنی، در جامعه ای که قانونمدار است شما از آدم ها نمی پرسید که به فلان قانون اعتقاد دارید یا ندارید، بلکه می گویند باید التزام داشته باشید. التزام يك امر حقوقی است و اعتقاد يك امر قلبی است. برای اولین بار نهضت آزادی این بحث را مطرح کرد و حالا می بینید که به يك گفتمان فراگیر در میان گرو های سیاسی غیر وابسته تبدیل شده است.

**متن: آقاي دكتر يزدي آيا فكر نمي كنيد براي پيشبرد اصلاحات بايد پايگاهي حداقلي در حكومت داشته باشيم و براي بدست آوردن اين پايگاه ناچاريم بعضي از خط قرمزهاي حاكميت را حداقل براي عبور از مصاديقي نظير نظارت استصوابي رعايت كنيم؟**

اين هنگامي مي تواند منطقي باشد كه شما در گذشته از آن امكاني كه بدست آورده ايد به طور كمال مطلوب استفاده کرده باشید. چه تضميني وجود دارد كه شما همه ي اين هزينه ها را بدهيد و دوباره برگرديد و اما نخواهيد و يا نتوانيد در وضعيت كشور تغيير به وجود آوريد؟ قبلاً قواي مجريه و مقننه به طور كامل در اختيار اصلاح طلبان بود اما نتوانستند اصلاحات را به خوبي به پيش ببرند. قطعاً اين بار حتي اگر به اين ها اجازه دهند وارد مجلس شوند اما اجازه نمي دهند قوه ي مجريه را بدست گيرند. در مجلس هم نمي گذارند كه اكثريت را بدست گيرند. با اين وضعيت اصلاح طلبان به چه ميزان مي توانند موفق باشند؟ اگر چنانچه اصلاح طلبان مایلند به مجلس بروند بايد افراي باشند كه ظرفيت و توان زيادي چون فراكسيون اقليت مجلس شانزدهم در دوره ي نهضت ملي داشته باشند. ولي تجربه اي كه ما از اين آقايمان داريم نشان مي دهد كه چنين پتانسيلي را نداند. بنابر اين ما دو چيز را از هم تفكيك مي كنيم. يكي اينكه آيا اگر يك اقليت منسجم، فعال و پويا به مجلس رفت مي تواند در صحنه ي سياسي ايران به سود حقوق و آزادي هاي اساسي ملت كار كند؟ و دوم اينكه آيا در ميان اين اصلاح طلبان كه در حال حاضر مطرح هستند، اگر انتخاب شدند و به مجلس رفتند مي توانند اقليتي قوي شكل دهند؟ من چنين تواني را در اين ها نمي بينم. انتخابات براي اين نيست كه ما به مجلس برويم (البته اين مي تواند هدف ثانوي آن باشد) ولي مهم تر از آن هدف كه احزاب عده اي را به مجلس بفرستند، احزاب سياسي كارشان تماس با مردم است. نهضت آزادي مي داند كه اگر باز هم در عرصه ي انتخابات شركت كند و كاندیدا معرفي كند، نامزدهايش رد صلاحيت مي شوند، اما ما براي اين وارد صحنه ي انتخابات مي شويم كه بتوانيم با مردم حرف بزنيم. در شرايطي كه همه ي امكانات را از احزاب سياسي مي گيرند، احزاب سياسي بايد از فرصت ها استفاده كنند. بهترين فرصت انتخابات است كه با مردم حرف بزنند. حالا ممكن است در اين ارتباط با مردم و سخن گفتن با مردم يك نيروي اجتماعي شكل بگيرد كه ۲۰ نفر، ۳۰ نفر، ۵۰ نفر، ۱۰۰ نفر را هم به مجلس بفرستند. اما مهم اين است كه آن نيروي سياسي و اجتماعي شكل بگيرد و اگر شكل نگیرد حتي اگر ۲۰ نفر هم به مجلس بروند فايده اي ندارد. مگر ما الآن اقليت اصلاح طلب در مجلس نداريم؟ اين اقليت تا چه اندازه مي تواند تأثير گذار باشد؟ مسلماً ميزان تأثير گذاري اين اقليت خيلي كم است. مجلس آینده هم مسلماً چيزي فراتر از اين نخواهد بود.

**متن: به وضعيت احزاب در ايران اشاره فرموديد. به نظر شما جهت نهادينه كردن تحزب در ايران چه راهكارهايي وجود دارد؟**

ببينيد حزب فرع بر توسعه ي سياسي است. ما در كشور نياز به توسعه ي سياسي و ايجاد دموكراسي داريم. دموكراسي نيز ياد گرفتني است. ما بايد عناصر دموكراسي را ياد بگيريم. ما بايد بدانيم كه جامعه ي بشري جامعه اي متكثر و متنوع است. به همان اندازه كه اثر انگشت هاي ما با هم متفاوت است افكار اندیشه ها، خصلت ها، روحيات ما با هم متفاوت است جامعه بشري يك جامعه مونولوگ نيست، يك جامعه چند صدائي است. ببينيد در قرآن همه



جا وقتی پای اختلاف می شود خداوند می فرماید که اختلافات را من در روز قیامت تعیین می کنم چه کسی حق دارد و چه کسی حق ندارد. یعنی در این دنیا این اختلافات را بهانه قرار ندهید که همدیگر را بکشید. خداوند در قرآن بر اختلاف در جامعه بشری صحنه می گذارد. می گوید که یهود و نصاری تا قیامت هستند، می گوید در قیامت من بین این ها قضاوت می کنم. وقتی من پذیرفتم که چند صدایی بودن جامعه را باید تحمل نمود، تساهل و تسامح در جامعه حاکم می شود. من شما را تحمل کنم، شما من را تحمل کنید دموکراسی این است. اما تساهل و تسامح یک جنبه ی سلبی هم دارد. من کاری به کار شما ندارم، فقط شما را تحمل می کنم. اما از این دموکراسی به وجود نمی آید. لازم است ولی کافی نیست. شرط کافی این است که من با شما کار بکنم، سازگاری داشته باشیم. شما با دوستانتان اختلاف فکر و اندیشه و دیدگاه دارید. هنر این نیست که با کسی که هیچ اختلافی با او ندارید کار کنید، هنر این است که با آن کسی که اختلاف هم دارید، کار کنید. این یاد گرفتنی است. توی کلاس درس به کسی درس نمی دهند، باید مثل وزنه بردارها مرتباً تمرین کنید. از پنج کیلو ده کیلو تا برسید به بیست کیلو و یک روز هم بشوید راضا زاده. دموکراسی یاد گرفتنی است یعنی همین. وقتی که شما می گوید در میان احزاب سیاسی چرا حزب قوی نیست، ما وارث یک فرهنگ استبدادی هستیم. استبداد فقط روابط سیاسی نیست. روابط فرهنگی متناسب با خود را دارد. ما همه یک شاه کوچولو درونمان است. همه ی ما مطلق طلبیم، همه ی ما جهان بیرون را سیاه سیاه و یا سفید سفید می بینیم. مناطق خاکستری را اصلاً نمی بینیم. روابطمان با هم آمرانه است. ببینید روابط مبتنی بر عقلانیت نیست. در همه ی ملت ها عشق و عاشقی وجود دارد هیچ زن و مردی نیست که تجربه ی عشق و عاشقی را نداشته باشد، اما در کمتر فرهنگی است که شعری ما در وصف معشوقشان این همه اغراق گفته باشند، پس این در فرهنگ ما است. بنابراین ما احساس تعلق اجتماعی نداریم. چون استبداد احساس تعلق ما را گرفته است، احساس تعلق اجتماعی ما پایین است و به محیط جامعه ی خود بی توجه هستیم. فرهنگ استبدادی نمی گذارد ما با هم کار کنیم. تاریخ احزاب را بخوانید. حزب تشکیل شده و با همدیگر آمده اند و همه با هم دعوا می کنند و اختلاف ایجاد می شود. چرا خلیل ملکی و دوستانش از حزب توده جدا شدند؟ پس این یکی از علل و اسباب اصلی و ریشه ای حزب گریزی در ایران است و ما تا بر این فائق نشویم فایده ای ندارد.

**متن: جنای آقای دکتر تحلیل شما از وضعیت جنبش دانشجویی در حال حاضر چیست؟ علل اصلی تضعیف جنبش در چند سال اخیر را چه می دانید؟**

انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت از آغاز انقلاب در خدمت قدرت بودند(در انقلاب فرهنگی و بعد از آن) اما از خرداد ۷۶ یک تغییر بسیار اساسی و کلیدی صورت گرفت. یعنی جنبش دانشجویی آرام آرام از دولت مستقل می شد و به همان اندازه که جنبش دانشجویی از دولت مستقل عمل می کرد از همان زمان و به همان نسبت مورد ستم قرار می گرفت. قدرتی که حاکم است هیچ نیروی مستقلی را بر نمی تابد، حالا چه دانشجو باشد چه نهضت آزادی و یا حتی جبهه ی مشارکت. می خواهد تمام قدرت یکپارچه در اختیار خودش باشد. انجمن های اسلامی تا هنگامی برای حاکمیت پذیرفتنی هستند که در اختیار قدرت

باشند. اما در اثر تغییر در آرایش نیروهای سیاسی کشور در خرداد ۷۶ که سبب آن انتخاب خاتمی بود، از آن تاریخ جنبش دانشجویی ما راه تازه ای را انتخاب کرد. اما جنبش دانشجویی به دلیل ضعف های درونی نتوانست به تناسب شرایط بعد از خرداد ۷۶ خودش را با شرایط کشور هماهنگ کند. مشکل این است که دانشگاه یک معبر است و زود گذر است. این مشکل زمانی حل می شود که ارتباط تنگاتنگی میان احزاب و جنبش دانشجویی برقرار باشد. ما به عنوان نهضت آزادی ایران با کنترل جنبش دانشجویی بوسیله ی احزاب مخالفیم. حتی زمانی که نهضت آزادی انجمن های اسلامی را در ایران قبل از انقلاب و یا در خارج از کشور تشکیل داده بود، ما بر اساس یک سیاست واقع گرایانه ای در امور انجمن دخالت نمی کردیم. به آن ها کمک می کردیم تا بتوانند تجربه پیدا کنند و خودشان را اداره کنند. اما در دوره ی بعد از خرداد ۷۶ احزاب سیاسی از انجمن های اسلامی به عنوان ابزار استفاده کردند، چه وقتی که در قدرت بودند و چه وقتی که بیرون از قدرت بودند و این مسائل به جنبش دانشجویی لطمه زد. جنبش دانشجویی هم اشتباهات فاحشی کرد و خواست تا نقش یک حزب را ایفا نماید. از طرف دیگر حاکمیتی که با جنبش دانشجویی روبرو شده است برای اینکه جنبش دانشجویی با احزاب سیاسی پیوند نخورد فشار آورد و تبلیغات منفی نمود تا پای احزاب سیاسی به دانشگاه باز نشود. انجمن های اسلامی ما در حال حاضر در یک وضعیت بحرانی تاریخی هستند، انجمن اسلامی بین پتک و سندان گیر کرده است. از یک طرف نیروهای لائیک به انجمن ها از حیث اسلامی بودن حمله می کنند و از طرف دیگر حاکمیت و گروه های ضد دموکراتیک انجمن های اسلامی را متهم به بی دینی می کنند و در این وضعیت انجمن های اسلامی باید هوشیار باشند. در ضمن نشانه ی صدق این است که کسانی که اعتقادی به دین نداند نباید وارد انجمن اسلامی شوند .

**متن: جناب آقای دکتر یزدی با توجه به تجربیات فراوان شما در عرصه ی سیاسی ایران، ظرفیت نهادهای انتخابی و انتصابی در دست اقتدارگرایان جهت اعمال سیاست های حذفی، محدود کننده و سرکوبگرانه در فضای فعلی کشور به چه میزان است و اقتدارگرایان تا به کی می توانند قطار بی ترمز خود را در اجرای سیاست های دلخواهشان پی گیرند؟**

اینکه چه می شود من نمی توانم بگویم. ما الگوهای مختلفی داریم. ببینید يك الكوي انقلابات مخملین داریم که در ایران کارایی ندارد. الكوي افغانستان و عراق را هم داریم، اما ایران نه عراق است و نه افغانستان. لیبی هم يك الكو است که تحت فشارها دست ها را بالا برد، ایران به این راه هم نمی رود. اما اینکه چه الگویی در ایران محتمل است جای سؤال دارد. اما آنچه مسلم است این است که وضعیت فعلی قابل دوام نیست، شما مطمئن باشید بار کج به منزل نمی رسد. این يك روش نادرست، غیر طبیعی، نابجا و غیر قابل دوام است...

## پیامد ارزیابی های نادرست

وزنامه شرق ۲۰ خرداد ۱۳۸۶

۱- چهل سال پیش در روز پنجم ماه ژوئن ۱۹۶۷، اسرائیل به بهانه اینکه اعراب (مصر، سوریه و اردن) درصدد حمله به آن کشور هستند، با نیروهای نظامی خود، از زمین و هوا به سوریه، مصر و اردن حمله کرد و در یک عملیات برق آسا، بیت المقدس شرقی و غرب رودخانه اردن، نوار غزه و ارتفاعات جولان را به اشغال خود درآورد. ارتش های عربی شکست سختی خوردند. شورای امنیت سازمان ملل متحد به بررسی مساله پرداخت و با تصویب قطعنامه ۲۴۲ طرفین درگیر را به ترک مخاصمه و آتش بس و همچنین اسرائیل را به تخلیه سرزمین های اشغالی و اعراب را به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل موظف ساخت. اسرائیل و اعراب قطعنامه شورای امنیت را نپذیرفتند. اسرائیل نه تنها اراضی اشغالی را تخلیه نکرد، بلکه به رغم منع صریح معاهدات بین المللی به تدریج سرزمین های اشغالی را به خاک اصلی خود منضم ساخته است و امروز با وجودی که اعراب رسماً و صریحاً قطعنامه ۲۴۲ و موجودیت اسرائیل را پذیرفته اند، حاضر به تخلیه این سرزمین ها نیست.

۲- جمال عبدالناصر محبوب ترین و پرنفوذترین رهبر عربی است که اعراب به خود دیده اند. نه قبل از او و نه بعد از او، هیچ شخصیت سیاسی- اسلامی، در کشورهای عربی به محبوبیت، قدرت و نفوذ ناصر نبود. در دوران ناصر ناسیونالیسم عرب در اوج قدرت خود بود. دنیای عرب، از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس یا به قول خود اعراب من المحيط الی الخلیج، همه مشتاقانه به سخنان ناصر گوش می دادند. «صوت العرب من القاهره» قوی ترین و پرشنونده ترین رسانه در جهان عرب و در آفریقا بود. غرور ملی و جمعی اعراب که طی دوران سلطه استعمار غربی- اروپایی به شدت آسیب دیده و بیمار شده بود، در سخنان و در شخصیت کاریزماتیک ناصر خود را بازسازی کرده بود. هیچ دولت و رهبر عربی نبود که بتواند با ناصر رقابت کند. در همه جا ناصر حرف اول و آخر را می زد. اما اقبال اعراب به ناصر تنها به خاطر مواضع او نبود بلکه برخلاف بسیاری از دولتمردان و رهبران و پادشاهان کشورهای عربی، زندگی فردی و شخصی او و خانواده اش بسیار روشن و سالم بود به طوری که حتی در دوران ریاست جمهوری اش در همان منزلی که قبل از ریاست داشت زندگی می کرد. ناصر آلودگی های اخلاقی برخی از رهبران کشورهای عرب را نداشت.

سیاست های کلان دولت ناصر در محور داخلی، عدالت محور (سوسیالیستی) و کاهش شکاف های طبقاتی بود. ناصر با ملی کردن کانال سوئز و پایان دادن به حضور نظامی انگلیس در این آبراه، علاوه بر کسب محبوبیت ملی و بسیج مردم، یک منبع درآمد ارزی خارجی به دست آورد و اقتصاد بیمار مصر را رونق بخشید. او آشکارا اعلام کرد که ملی

شدن نفت در ایران و دکتر مصدق الهام بخش او در ملی کردن کانال سوئز بوده است. هنگامی که آمریکا و انگلیس کیم روزولت ستاره و کارگردان اصلی اجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به قصد «مصدقی کردن ناصر» به مصر فرستادند، ناصر با مهارت برنامه آنها را شناخت و خنثی ساخت.

در محور خارجی سیاست ناصر اگرچه بی طرفی در مناقشات بین المللی و تاسیس و تأیید منش غیرمتعهدها بود، اما محور اصلی آن محور اسرائیل از روی زمین از طریق عملیات نظامی در یک جنگ کلاسیک بود. جنگ کلاسیک نیاز به تدارک تجهیزات و ابزارهای جنگی کلاسیک معادل با اسرائیل را دارد. اما اولاً اقتصاد و صنعت مصر قادر به تأمین هزینه های تهیه ابزارهای جنگی کلاسیک نبود و ثانیاً تجهیزات نظامی کلاسیک، معادل آنچه اسرائیل داشت، تنها از طریق کشورهای تولیدکننده این تجهیزات یعنی روسیه و آمریکا و کشورهای غربی ممکن بود. کشورهای غربی با توجه به سیاست های اعلام شده مصر در محور اسرائیل، حاضر نشدند سلاح های موردنیاز مصر را تأمین کنند. ناصر برای تأثیرگذاری بر روحیه توده های مردم به شدت نیازمند برخی تجهیزات نظامی نمایی بود. هنگامی که دولت آمریکا حتی حاضر نشد چنین تجهیزاتی را در اختیار وی قرار بدهد یا در ساخت سد آسوان شرکت کند، دولت مصر از رقابت های دوران جنگ سرد استفاده کرد و در برابر فروش انحصاری پنبه مصر به شوروی سابق نظر موافق دولت شوروی را در ساخت سد آسوان و هم فروش سلاح های جدید جلب کرد اما دولت شوروی حاضر نشد سلاح های پیشرفته تهاجمی به مصر بفروشد و تنها برخی از سلاح های پیشرفته دفاعی، نظیر هواپیماهای میگ جنگنده (نه جنگنده بمب افکن) و موشک های زمین به هوا و سیستم های رادار را به مصر فروخت.

هر قدر دولت مصر در تبلیغات خود علیه اسرائیل پیش می رفت و هر قدر به تهیه تجهیزات ضروری برای مقابله نظامی با اسرائیل ادامه می داد، مجبور بود سهم بیشتری از درآمد ملی را صرف این برنامه کند و در نتیجه اقتصاد ناتوان مصر ضعیف تر می شد. به رغم تلاش دولت برای کاهش شکاف های طبقاتی، فقر و محرومیت بیشتر می شد. از طرف دیگر ناکارآمدی دستگاه دولتی، فساد اداری- مالی و رانت خواری روز به روز توسعه پیدا می کرد و نارضایتی مردم بیشتر می شد اما دولت به جای یافتن راه حل، به سرکوب اعتراضات پرداخت. به همان نسبتی که فساد و رانت خواری و سوءمدیریت بیشتر می شد، سرکوب سیاسی نیز شدید می شد.

۳-بزرگ ترین مشکل سیاسی داخلی دولت ناصر، اختلاف و درگیری با اخوان المسلمین بود. ناصر و نجیب از رهبران کودتای گروه افسران آزاد بودند. برخی از اعضای این گروه وابسته به اخوان المسلمین بودند. افسران آزاد با حمایت و پشتیبانی این گروه پایگاه مردمی گسترده ای داشت، اما پس از پیروزی «ثوره» (انقلاب) روابط میان این دو گروه آن چنان بر هم خورد که علیه رهبران اخوان پرونده سازی و سیدقطب مرشد این جمعیت اعدام شد.

هنگامی که در سال ۱۹۵۷ سه کشور انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر حمله کردند، اخوان المسلمین آمادگی خود را برای مقابله با نیروهای مهاجم اعلام کردند. تعدادی از

رهبران اخوان از زندان آزاد شدند و در سازمان دهی نیروهای مردمی در دفاع از شهر پورت سعید به طور فعال شرکت کردند. دفاع موثر و جانانه مردم پورت سعید در شکست عملیات نظامی مهاجمین موثر بود. بعد از پایان این جنگ و عقب نشینی نیروهای مهاجم، متأسفانه روابط میان اخوان المسلمین و دولت ناصر مجدداً و به شدت تیره شد و در نهایت به زندانی شدن جمع کثیری از اعضای فعال اخوان و اعدام سیدقطب منجر شد.

اما سرکوب و فشار سیاسی دولت مصر تنها به اخوان المسلمین محدود نماند بلکه سایر احزاب سیاسی را نیز شامل شد. فشارهای سیاسی و ناکارآمدی اقتصادی بر موقعیت دولت در میان مردم اثر منفی بر جای گذاشت. به هر اندازه که از موقعیت دولت در میان مردم کاسته می شد فعالیت دولت در امور خارجی و تبلیغات درباره آنها، نظیر مساله اسرائیل، سودان، جنگ در یمن و نظایر این بیشتر می شد.

۴- در چنین شرایطی جنگ شش روزه رخ داد. هنگامی که جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر از برنامه اسرائیل برای حمله به سوریه و مصر باخبر شد، در سخنرانی خود در تظاهرات بسیار گسترده در قاهره ضمن بیان این خبر اعلام کرد که مصر آماده رویارویی نظامی با اسرائیل است. ما به این حمله خوشامد می گوئیم؛ مرحباً بکم؛ ما اعراب، دو میلیون یهودی ساکن اسرائیل را به دریا می ریزیم. سخنان ناصر آن چنان تحریک آمیز بود که سراسر جهان عرب را به هیجان درآورد و دنیای غرب را به حمایت از اسرائیل مصمم تر از هر زمان ساخت. اسرائیل از سخنان ناصر استقبال کرد. هیچ چیز به اندازه سخنان ناصر در محور اسرائیل و ریختن یهودیان به دریا صهیونیست ها را خوشحال نکرد. اسرائیل و گروه های فشار یهودی در اروپا و آمریکا با مظلوم نمایی توانستند یک جبهه جهانی منسجم به حمایت از خود به وجود آورند. چرا ناصر چنین سخنان تحریک آمیزی را ایراد کرد؟ آیا ناصر از معادلات جهانی بی اطلاع بود؟ از نفوذ گروه های فشار یهودی در هر دو بلوک شرق و غرب خبر نداشت؟ آیا ناصر از قدرت نظامی مصر در تقابل با ارتش مجهز اسرائیل ارزیابی درستی داشت؟ یا ندانسته و نخواست به در یک بازی که باخت آن قطعی بود وارد شد؟

۵- رهبری عملیات نظامی اسرائیل در جنگ شش روزه با موشه دایان بود. استراتژی نظامی اسرائیل در جنگ های متعدد علیه اعراب، همیشه بر عملیات سریع، غافلگیر و برق آسا بوده است. موشه دایان همین استراتژی را در جنگ ۱۹۵۷ و حمله مشترک اسرائیل، انگلیس و فرانسه به مصر به کار برده بود. موشه دایان بعد از جنگ ۱۹۵۷، خاطرات خود را منتشر و ارکان و اجزای استراتژی عملیات برق آسا را شرح داده بود. بعد از جنگ شش روزه و شکست اعراب، در مصاحبه ای از موشه دایان پرسیدند که شما با وجودی که خاطرات جنگ ۱۹۵۷ را منتشر ساخته اید، در جنگ ۱۹۶۷ نیز همان استراتژی را به کار بردید، آیا نگران نبودید که اعراب استراتژی شما را در جنگ خوانده و با آن مقابله کنند؟ جوابی که او می دهد، اگرچه موهن است اما بسیار تفکربرانگیز است. او گفت که نه، نگران نبودم زیرا می دانستم که اعراب اهل کتاب خواندن نیستند، در واقع بخشی از مسوولیت شکست اعراب در جنگ با اسرائیل، بی توجهی آنان به تاریخ و توجه به عبرت اندوزی از آن است. فلسطینیان

حق دارند کشور مستقل خود را داشته باشند و باید به آن برسند. اسرائیل متجاوز به حقوق اساسی مردم فلسطین و تنها کشوری است که تقریباً تمامی قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل در مورد فلسطین را نادیده گرفته است .

۶- نقش عوامل نفوذی در مصر (و سوریه) در شکست اعراب نیز قابل توجه است. عملیات عناصر نفوذی اسرائیل در مصر (خوجه انور) و سوریه (کهن) از نمونه های کلاسیک محسوب می شوند.

در دوران جنگ آزادیبخش مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه در دهه ۱۹۵۰ دولت مصر، در حکومت جمال عبدالناصر، از مبارزات مردم الجزایر حمایت و به جنبش آزادیبخش الجزایر (FLN) کمک های مالی و تسلیحاتی می کرد. در این زمان و با این زمینه یک بازرگان مقیم فرانسه که خود را ترک تبار، اهل ترکیه و علاقه مند به اعراب معرفی می کرد آمادگی خود را برای کمک به جنبش آزادیبخش الجزایر از جمله تهیه اسلحه از بازار سیاه اعلام کرد. جنبش آزادیبخش و دولت مصر از این فرصت استقبال کردند. بازرگان فرانسوی ترک تبار دست به کار شد و چندین فقره اسلحه برای مبارزان الجزیره تهیه کرد و تحویل داد. اما این بازرگان فرانسوی ترک تبار از عوامل موساد بود. سلاح هایی که تهیه می کرد و تحویل می داد، در واقع اسرائیل در اختیارش می گذاشت. هنگامی که بخش اول سناریو خوب جا افتاد و اعتماد مصر و الجزایر را جلب کرد، بخش دوم سناریو آغاز شد. پلیس فرانسه ظاهراً عملیات غیرقانونی بازرگان ترک تبار را کشف و او را به اتهام کمک به شورشیان بازداشت کرد. وی بعد از یک مانور قضایی، حقوقی به عنوان محاکمه از فرانسه اخراج شد. دولت مصر به پاس زحمات و خدمات اش او را به مصر دعوت کرد و او نیز استقبال کرد و در قاهره مستقر شد. به این ترتیب مرحله دوم سناریو، که اولین مقدمه این مرحله بود، آغاز شد. بازرگان ترک تبار یا جاسوس موساد، که در ضمن امکانات مالی خوبی هم داشت، روابط بسیار دوستانه و بسیار نزدیکی با رجال مصر، از جمله با ذکریا محی الدین، نخست وزیر مصر، ایجاد می کند. این روابط تا آنجا پیش می رود که وی از جانب ذکریا محی الدین به سمت بازرس ویژه نخست وزیر منصوب می شود. با داشتن چنین مقام و موقعیتی او با استفاده از هلیکوپتر نخست وزیر از هر مکانی و پادگانی، در هر زمانی بازدید می کرد. دقیق ترین اطلاعات را جمع آوری می کرد و به اسرائیل می فرستاد. در روز های قبل از جنگ شش روزه او در تحریک مصریان به جنگ با اسرائیل نقش کلیدی ایفا کرد. هنگامی که ارتش مصر در صحرای سینا، برای حمله به اسرائیل مستقر بود. شب قبل از حمله افسران مصری در باشگاه نظامی در صحرای سینا، مراسم برگزار کردند. بازرگان ترک تبار در یک سخنرانی مهیج برای نظامیان مصری پیروزی قطعی مصر در حمله به اسرائیل را پیش بینی کرد و پیشاپیش به افتخار این پیروزی همگان را به جشن و پایکوبی و صرف مشروبات الکلی دعوت کرد. در برخی از گزارشات و تحلیل های خبری درباره جنگ شش روزه آمده است که روز سوم، وقتی اسرائیل حمله کرد، افسران مصری هنوز در خواب بودند. وقتی حمله اسرائیل آغاز شد، در حالی که ارتش اسرائیل در صحرای سینا نظامیان مصری را درو می کرد، هواپیماهای اسرائیل به فضای مصر وارد شدند و

هوایماهای جنگنده مصری را روی باند فرودگاه های مخفی و سایت های موشک های زمین به هوا از بین بردند.

دولت مصر میلیارد ها دلار برای سیستم دفاعی کشور هزینه کرده بود، علاوه بر هوایماهای میگ جنگنده و موشک های پیشرفته زمین به هوای روسی، سیستم های ردیابی (رادار) پیشرفته نیز سرتاسر مرز های هوایی مصر را حفاظت می کرد. اما سیستم های رادار نصب شده، نظیر شبکه های مشابه، نقاط کوری داشتند که اگر هوایماهای دشمن از این نقاط وارد می شدند، رادارها قادر به شناسایی آنها نبودند. هوایماهای میگ جنگنده مصری در فرودگاه های نظامی مخفی پارک شده بودند. در فرودگاه های نظامی شناخته شده، ماکت چوبی هوایماها قرار داده شده بود.

بازرگان ترک تبار، جاسوس اسرائیل، که به طور خزنده در یک سناریوی بسیار موجه به مصر وارد شده و در میان حاکمان نفوذ کرده بود، تمام این اطلاعات را به اسرائیل داده بود. بنابراین اسرائیل در همان ساعات اولیه بعد از شروع عملیات برق آسا، تمام این امکانات را از بین برد و یک شوک روانی دردناک به مصر و دولت عربی وارد ساخت. روز بعد از آغاز جنگ، عنصر نفوذی اسرائیل، که ماموریت خود را به طور کامل اجرا کرده بود، از مصر خارج و ناپدید شد. چندی بعد او طی یک نامه به ذکریا محی الدین، از مهمان نوازی مصری ها تشکر کرد و از این که به رغم خوردن نمک مصری ها، نمکدان را شکسته و خیانت کرده بود، پوزش خواست.

۷- داستان کهن، عنصر نفوذی اسرائیل، در سوریه از جهاتی آموزنده تر از مصر است. بعد از کودتای حافظ الاسد، که خودشان آن را «ثوره» می نامند برخی از جوانان سوری که در کشورهای خارجی ساکن بودند، به نیت خدمت به کشورشان به سوریه برمی گردند. از جمله یک مهندس جوان ساکن آرژانتین، با اوراقی که هویت سوری او را تایید می کرد به سوریه برمی گردد.

در کشورهای امریکایی لاتین، به خصوص در آرژانتین اعراب لبنانی و سوری فراوان هستند، که عموماً به کار تجارت مشغولند و معمولاً هم در کار خود بسیار موفق هستند. این مهندس جوان معاود سوری نیز انگیزه خود را در برگشت به سوریه اعتقاد به انقلاب و خدمت به کشورش اعلام کرد. او در دمشق مستقر شد و برای فعالیت تجاری خود دفتری ایجاد کرد. او به حزب بعث سوریه پیوست و به سرعت ارتباط های تنگاتنگ و گسترده ای را با کادرهای رهبری حزب ایجاد و اعتماد آنها را به خود جلب کرد. از طریق فعالیت در حزب بعث، با مقامات برجسته کشور نیز پیوند خورد. او در یکی از بهترین مناطق مسکونی شهر دمشق آپارتمانی خریداری کرده بود که هم دفتر کار و محل سکونتش بود و هم جایی که بسیاری از رجال برجسته دولت سوریه در آنجا جمع می شدند و از امکانات تفریحی فراهم شده، از جمله مشروبات الکلی تا کارهای دیگر، بهره می بردند. او از طریق این خدمات و ارتباطات اطلاعات بسیاری جمع آوری می کرد و به اسرائیل می فرستاد. پس از مدتی مقامات امنیتی سوریه متوجه شدند که اطلاعات طبقه بندی شده و محرمانه کشورشان به دست

اسرائیل می‌رسد. آنها هر قدر تلاش کردند نتوانستند رد پایی پیدا کنند اما مطمئن شدند که جاسوس اسرائیل در دمشق زندگی می‌کند. با بررسی اطلاعات محرمانه ای که به اسرائیل فرستاده می‌شد، معاون سازمان امنیت سوریه به رئیس ستاد مشترک ارتش سوریه مشکوک شد. اما به دلیل حساسیت مساله، بدون آنکه موضوع را با کسی مطرح کند خود شخصاً رئیس ستاد مشترک را زیر نظر می‌گیرد و متوجه می‌شود که رئیس ستاد مشترک گاه به گاه به منزل مسکونی و دفتر کار این مهندس جوان معاود سوری سر می‌زند. او باز هم بدون هماهنگی یا مشورت و کسب نظر هیچ مقامی در وزارت اطلاعات یا ریاست جمهوری، شخصاً و به طور سرزده به این منزل می‌رود. وی هنگامی وارد می‌شود که آقای کهن در حال مخابره اطلاعات خود با اسرائیل بود. او را بازداشت می‌کنند و از او می‌خواهند که ارتباط خود را با اسرائیل ادامه دهد اما اطلاعاتی را که مقامات سوری به او می‌دهند به اسرائیل منتقل سازد. او آن را می‌پذیرد. اما موقعیت خود را به موساد خبر می‌دهد. به این ترتیب که طبق قراری که با موساد داشت، در حال عادی، هر بار در پایان مطلبی که مخابره می‌کرد به جای نقطه خط تیره می‌گذاشته است. اما اگر لو رفته باشد، به جای خط تیره، در پایان خبر، نقطه، که معمول است و جلب توجه نمی‌کند، می‌گذارد. مهندس جوان معاود سوری جاسوس نفوذی اسرائیل در درون حکومت سوریه، در نهایت محاکمه و در میدان عمومی شهر دمشق به دار آویخته می‌شود. عکس او هنگام اعدام، درحالی که بر روی پارچه سفیدی که از گردن او آویزان بود و هویت او را مشخص می‌کرد، در مطبوعات جهان به چاپ رسید. شرح حال و فعالیت او در کتابی به نام کهن منتشر شد.

۸- بعد از جنگ شش روزه عبدالحکیم عامر قائم مقام رئیس جمهور مصر خودکشی کرد. ناصر استعفا داد. مردم مصر با تظاهرات میلیونی در حمایت از ناصر او را وادار کردند که استعفای خود را پس بگیرد. اما ضربه شدید این شکست ناصر را از پای درآورد. مرگ زودهنگام او را، برخی نتیجه این شکست و دق کردن او دانسته اند. شکست اعراب در واقع شکست ناسیونالیسم عرب بود. پس از این شکست اعراب به طور عام و مصریان به طور خاص در افسردگی سیاسی- اجتماعی خاصی فرو رفتند. سادات و مبارک یکی از پیامدهای آن شعار و آن شکست بود. پیدایش گروه های افراطی جهادی در کشورهای عربی، یکی دیگر از پیامد ها بود.

## معیار دوستی و ارتباط با کشور ها

ایلنا ۲۴ خرداد ۸۶

وزیر خارجه دولت موقت گفت که دوستی و ارتباط ایران با کشورها نباید تنها بر اساس رویارویی و دشمنی آنها با آمریکا سامان یابد.

"ابراهیم یزدی" دبیرکل نهضت آزادی ایران در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا، با بیان اینکه "معیار تعیین سیاست‌های خارجی و اولویت‌های ما چه باید باشد؟"، گفت: "آیا ما می‌توانیم به



دلیل اینکه کشوری دشمن دشمن ماست، با او رابطه داشته باشیم و لو اینکه این رابطه به نفع یا ضرر ما باشد."

وی تصریح کرد: "ارتباط با کشورهای مختلف باید بر اساس منافع و مصالح ملی کشور باشد. اینکه دولت نیکاراگوئه مخالف آمریکا است، پس باید با او دوست بوده و رابطه برقرار کنیم، معیار دوستی برای دوستی و ارتباط با کشورها نیست."

یزدی افزود: "نیکاراگوئه یک دولت مترقی است، اما اینکه در دشمن با آمریکا چقدر مصمم است، محل بحث دارد. اورتگا با تجاربی که در طول ۲۹ سال گذشته کسب کرده است، دیگر دولتش را در برابر آمریکا نمی‌بیند بلکه می‌خواهد در چارچوب منافع ملی کشورش عمل کند."

وی در مورد مباحث مطرح شده در مورد احتمال بخشش بدهی‌های نیکاراگوئه به ایران گفت: "حرکت اورتگا تا آنجا که مربوط به منافع نیکاراگوئه می‌شود، قابل توجه است. این کشور مبالغی به ایران بدهکار است که با حضور در ایران این انتظار را دارد که بدهی‌هایش بخشیده شود که این مساله از لحاظ منافع نیکاراگوئه خوب است اما برای منافع کشور، چه سودی می‌تواند داشته باشد."

یزدی گفت: "دولتمردان ما امروز خود را عقل منفصل جهان می‌دانند و خود را نیازمند توصیه‌های دلسوزان کشور نمی‌دانند و حاضر به پذیرش هیچ توصیه‌ای هم نیستند."

## زندان و شکنجه

یادداشت روز شرق ۸۶/۳/۲۷

۱- آیت الله هاشمی شاهرودی رئیس محترم قوه قضائیه جمهوری اسلامی در گردهمایی دادستان‌های جهان اسلام در سخنرانی جالب خود اظهار داشتند که؛ «در اسلام مجازات حبس وجود ندارد و حبس از خشن‌ترین نوع مجازات است که در آن به فرد غیرمجرم نیز ظلم می‌شود و دارای آثار سوء بر خانواده زندانی است.» (هم‌میهن ۱۰/۳/۸۶) این سخنان از زبان کسی جاری شده است که؛ اولاً یک مجتهد شناخته شده و سخنش قابل استناد است، ثانیاً منصوب به مقام رهبری است. ثالثاً دو دوره ریاست قوه قضائیه را بر عهده دارد و دقیقاً

از آنچه بر سر متهمان می‌آید باخبر است، رابعاً عضو مجلس خبرگان رهبری است. بدین ترتیب هیچ وصله ناجوری به ایشان نمی‌چسبد.

۲- درحالی که ریاست محترم قوه قضائیه با صراحت و به طور علنی در جمع دادستان‌های جهان اسلامی اعلام می‌کنند که در اسلام مجازات حبس وجود ندارد و حبس از خشن‌ترین مجازات‌ها است، همه روزه در دستگاه قضایی افرادی به صرف سوءظن و احتمال گناه و خطا زندانی می‌شوند. در رسانه‌های دولتی و غیردولتی می‌خوانیم که فعالان سیاسی و فرهنگی دگراندیش به دلیل برخی اتهامات روانه زندان می‌شوند. برخی از افرادی که به ظن و گمان بازداشت شده‌اند، بعد از ماه‌ها همراه با فشارهای روحی برای خود فرد و خانواده‌اش، در دادگاه تبرئه شده‌اند.

به عنوان نمونه آقای عبدالفتاح سلطانی، یک حقوقدان شناخته شده، با ظن و گمان، به اتهام جاسوسی به نفع اجانب، افشای اسناد طبقه‌بندی شده و محرمانه (منظور محتویات پرونده موکلین ایشان است) و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی، بازداشت (مدت ۲۱۹ روز) شدند. اما در نهایت دادگاه ایشان را از تمام این اتهامات تبرئه کرد. (اعتماد ۸/۳/۸۶) مسوول این اتفاق کیست؟ مجازات واژه خوبی در مورد این نوع زندانیان نیست زیرا معمولاً، مجازات برای کسانی است که مرتکب جرمی شده باشند و این جرم در دادگاه رسیدگی و به موجب حکم قطعی رای حکومت صادر شده باشد، نه در مورد کسانی که جرمی مرتکب نشده‌اند و دچار این نوع خشونت شده‌اند. رفتار با آقای سلطانی، استثنا نبود، افراد دیگری هم هستند که با آنها چنین رفتارهایی شده و می‌شود. آقای جمشید منصوریان را که ساکن مشهد است و عضو هیچ حزب و گروه سیاسی هم نیست، حتی فعال سیاسی هم محسوب نمی‌شود، در سال ۱۳۸۰ همزمان با بازداشت جمعی از رهبران و اعضا و علاقه‌مندان نهضت آزادی بازداشت کردند. او را یک سال در زندان نگه داشتند و سپس با وثیقه‌ای سنگین آزاد کردند. به هر حال او را به شش ماه زندان محکوم کردند. حال مدت ۵ سال است که وثیقه را آزاد نمی‌کنند. کسی که در دادگاه انقلاب حداکثر به ۶ ماه حبس محکوم شده است، اما او را یک سال در زندان نگه داشتند، حالا هم حاضر نیستند وثیقه‌اش را آزاد کنند،

۳- اصل ۳۸ قانون اساسی تصریح دارد که؛ هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است، متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

ریاست محترم قوه قضائیه، یک مجتهد مسلم، اخیراً با صراحت اعلام کرده است که «حبس از خشن‌ترین نوع مجازات است.» وی در گفتار‌های قبلی خود با همین صراحت از زندان به نوعی شکنجه یاد کرده است. اما در کشور از شهروندان به طور گسترده‌ای با این «خشن‌ترین نوع مجازات» برخورد می‌شود.

۴- در اصل ۱۷۱ قانون اساسی آمده است که؛ «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت

خسارت به وسیله دولت جبران می شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می گردد.» آیا در سال های گذشته موردی بوده است که طبق این اصل از متهم بی گناه اعاده حیثیت و جبران خسارت شده باشد؟ آیا مدعی هستند که موردی نبوده است که قاضی اشتباه کرده یا مقصر بوده باشد؟

۵- قضات و دادستان های دادگاه ها، احکام زندان صادر می کنند. رئیس قوه قضائیه طبق اصل ۱۵۷ قانون اساسی بایستی مجتهد عادل و آگاه باشد.

چه توجیه شرعی و عرفی و قانونی برای سکوت و رضایت از این رفتار ها وجود دارد؟

### درباره مسایل قومیت ها، عرب ها و همسایه ها

یوسف بنی طرف دوشنبه، ۲۸ خرداد ۱۳۸۶

ادوار نیوز: یوسف عزیزی بنی طرف عضو کانون نویسندگان ایران گفتگوی مفصلی با دکتر ابراهیم یزدی حول محور قومیتها در ایران انجام داده است:

این گفتگو چندی پیش در منزل دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در تهران انجام گرفت. در این گفتگو - که گاه به مرز بحث و جدل نزدیک می شود- با دیدگاه های یزدی و - نیز بنی طرف - در باره مسایل مهمی همچون مساله ملیت ها در ایران، موضوع خلیج فارس و دیگر مسایل مبرم جامعه ایران آشنا می شویم. دیدگاه های ابراهیم یزدی در واقع دیدگاه های نهضت آزادی و به نوعی دیدگاه های بخشی از نیروهای معروف به ملی - مذهبی نیز هست. متن عربی این گفتگو توسط یوسف عزیزی بنی طرف انجام و در شماری از پایگاه های اینترنتی عربی منتشر شده است. در واقع از مصاحبه اصلی فقط یک سؤال که مربوط به مساله هسته ای است و قدری کهنه به نظر می آمد حذف شده است.

بنی طرف طی سال های گذشته با شخصیت های مختلف سیاسی و فرهنگی از محمد علی عمویی و سیمین بهبهانی و جلال طالبانی گرفته تا عبدالعزیز حکیم و عماد الدین باقی و محسن میردامادی گفتگوهای مفصلی انجام داده است که در رسانه های عربی و فارسی چاپ و منتشر شده است.

این گفتگو توسط فرید واحد ترجمه گردیده است

عزیزی: آقای یزدی، شما اخیراً در بیانیه ای در رابطه با وضع بد اقتصادی، هشدار داده اید. ظاهراً حاکمیت در ایران با درآمدهای بادآورده نفت و رانت نفتی کار خودش را می کند و شما هم در موضع اپوزیسیون هرچه بگویید واقعی نمی نهد. شما فکر می کنید این وضع بد اقتصادی که در بیانیه تان تشریح کردید تا چه حد می تواند در تحولات سیاسی و اجتماعی آینده موثر باشد؟

**یزدی:** من اول توضیح بدهم که نفت درآمد نیست، نفت سرمایه است، سرمایه ای است که متأسفانه وارد خزانه دولت که می شود به سرمایه گذاری نمی پردازد. عقل اقتصادی می گوید که ما باید پول نفت را که می گیریم تبدیل به سرمایه های دیگری بکنیم، کالاهای اساسی کارخانجات، تولید کار و ساختارهای اساسی باید درست بشود. اما می بینیم که چنین چیزی نیست ۸۰ درصد بودجه کشور از راه درآمدهای نفتی تامین می شود اما دولت به جای این، ملیاردها تومان هزینه جاری می کند و از اینهایی که به تعبیری بر روی سفره هر ایرانی می برد تولید نیست. ما جوان ترین ملت دنیا هستیم و برای جوانهایمان سالانه، یک میلیون شغل جدید نیاز داریم. باید سرمایه گذاری شود که این شغلها ایجاد گردد، برای اینکه سرمایه گذاری شود باید امنیت ایجاد شود. اگر چنانچه امنیت سیاسی اجتماعی نباشد کسی سرمایه گذاری نمی کند و سرمایه ها فرار می کنند. بنابراین ما راجع به طرز کار اقتصادی دولت هم نقد کردیم. یک وقت هست که ما دولت را از باب عدم اجرای قانون اساسی نقد می کنیم، یک وقت دیگر اعمال سیاستهای دولت را نقد می کنیم. این سیاستهای اقتصادی که دولت اعمال می کند مخرب است، اینها نظم اجتماعی را برهم می زند، این سیاستها موجب بالا رفتن نارضایتی ها می شود و ما را به نقطه انفجار می برد.

**عزیزی:** یکی از مشکلات کنونی جامعه ایران که هم مشکل تاریخی و هم مشکل امروز ماست، معضل "قومیت‌های غیرفارس" در ایران است. ما در یکی دو سال اخیر شاهد نا آرامی های و قیامهای عربها در خوزستان، کردها در کردستان، و ترکها در آذربایجان بودیم. و حتی نا آرامی هایی در بلوچستان رخ داد دیدگاه شما ونهضت آزادی نسبت به این معضل چیست؟ راه حلش را درچه می بینید؟

**یزدی:** آنگاه که حقوق یک ملت نادیده گرفته می شود و ما می گوئیم که برای حاکمیت ملت و حقوق ملل مبارزه می کنیم این از نظر ما هر ایرانی، عرب باشد، کرد باشد، بلوچ باشد، ایرانی است. بنابراین ما خودمان را موظف به دفاع از حقوق همه ایرانیان می دانیم، اما شما می دانید این فشارهایی که هست منحصراً بر روی عرب های ایران یا کردها یا ترک ها نیست. آقای اکبر محمدی نه کرد بود نه ترک بود نه عرب بود، ولی بالاخره در زندان بوده و به دلیل وضع نا مساعد زندان اعتصاب غذا کرد و اینها بی توجهی کردند و این فرد در زندان از بین رفت. یا خانم زهرا کاظمی، او شیرازی بود. سخن من این است، وقتی که فشارهای سیاسی بالا می گیرد طبیعی است که مردم اعتراض می کنند، اعتراض مردم در نهاد های گروهی آنان ظاهر می شود، آنهایی که کارگرنند اشتراکات فکری و ذهنی بیشتری دارند به شکل جمعی اعتراض می کنند آنهایی که در دانشگاه هستند به دلیل حرفه دانشجویی و فضای جغرافیایی و ذهنی که وجود دارد به شکل جمعی به عنوان دانشجو اعتراض می کنند. طبیعی است که قومیت ها در اینجا نقش پیدا می کنند. عربها به دلیل اینکه در یک فرهنگ ویژه مناسبی قرار دارند، به شکل یک قوم عرب می خواهند اعتراض کنند یا کردها یا ترکها، اما این به این معنا نیست که یک ظلم بخصوصی روی عربها هست که روی فارسها نیست، متأسفانه اینجا ظلم همه گیر است، همه دچار ظلم سرتاسری هستیم.

**عزیزی:** البته نظر خیلی از متفکران علوم اجتماعی خلاف نظر شماست. آنان معتقدند که در هر جامعه چند ملیتی دو نوع ستم هست، یک نوع ستم عام هست و یک نوع ستم ملی یا ستم

قومی که برای حل اینها اندیشمندان لیبرال- دموکرات در جامعه لیبرال- دموکرات غرب قضیه حقوق شهروندی فردی و حقوق شهروندی گروهی را مطرح کردند. مثلا در ایران حقوق شهروندی فردی شامل همه افراد جامعه است اعم از کارگر و کارمند، زن و مرد و دیگران است، ولی حقوق شهروندی گروهی خاص قومیتهاست. این اندیشه لیبرال دموکرات در قوانین سازمان ملل هم به نوعی بازتاب پیدا کرده است. بنابراین به نظر این متفکران نوع ستم فرق می کند وبالطبع راه حل آن هم فرق می کند، یک راه حل عام وجود ندارد. یعنی تامین حقوق شهروندی فردی برای کل جامعه و حقوق شهروندی جمعی برای قومیتها، که این هردو باهم می توانند به حل این دو نوع ستم در جامعه بیانجامند.

یزدی: با این تفکیک شما موافقم. در واقع با دو پدیده روبه رو هستیم یکی حقوق عام برای همه باید تامین بشود. دیگری ویژگی های جغرافیایی و قومی که لاجرم یک حقوق ویژه ای هم باید بدانجا مربوط شود. من کاملا با این موافقم اما ما الان در يك جامعه "پیشا دموکراسی" هستیم. در جامعه "پیشا دموکراسی" تمام مردم، همه ملت، همه گروه ها و همه اقوام، قبل از این که به حقوق ویژه خودشان فکر کنند می بایست، دست به دست هم بدهند آن حقوق کلان همگانیشان را تامین کنند. زیرا تا آن حقوق تامین نشود بحث حقوق های ویژه مطرح نیست. اکنون ما همه یک درد مشترک داریم، درد مشترکمان این است که این حقوق عمومی که هر فردی به عنوان ایرانی باید داشته باشد را نداریم، بنابراین سخن من این نیست که نافی وجود ستم مضاعف باشم. من به وجود این ستم مضاعف اعتراف می کنم. زنان ما یک نوع ستم مضاعف دارند که با مردهای ما متفاوت است. در جامعه ای مثل ما که در مرحله "پیشا دموکراسی" هستیم، هنوز دموکراسی در کشور ما نهادینه و پیروز نشده است. بنابراین حقوق اولیه ما به رسمیت شناخته نشده است. شما یا دیگری قبل از اینکه عرب یا کرد یا ترک باشید یک انسان هستید، انسان اول باید حقوق انسانیتش تامین بشود ما اکنون در این مرحله به سر می بریم.

عزیزی: فعالان قومی با این دیدگاه موافقت ندارند آنان می گویند نمی شود این حقوق شهروندی را تفکیک کرد. یعنی حقوق فردی و حقوق گروهی قابل تفکیک نیستند. همان گونه که ما در مشروطیت پارلمان آوردیم، تفکیک قوا انجام دادیم که اینها جزو حقوق دموکراتیک جامعه ایرانی است، ولی هرگز به حقوق قومیتها نرسیدیم. تازه بعد از هفتاد - هشتاد سال ما باز ارجحیت را به حقوق فردی بدیم و حقوق گروهی را همچنان نادیده بگیریم؟ و معلوم نیست تا کی، تا ظهور امام زمان باید صبر کنیم!! آنان اینها را تفکیک ناپذیر می دانند. در ضمن می گویند این حقوق گرچه از اندیشه و از جوامع لیبرال دموکراتیک غرب آمده است، اما خاص آن کشورها نیست. اکنون در هند که یک کشور شرقی و جهان سوم است، حقوق قومیتها یعنی حقوق شهروندی گروهی در کنار حقوق شهروندی فردی به طور نسبی اعطا شده است. و خیلی از کشورهای شرقی دیگر نیز به شکل فدرال اداره می شوند و حقوق قومیتها نادیده گرفته نمی شود. در نتیجه اصرارشان بر این است که نباید تفکیکی و ترجیحی عمل شود.

یزدی: من با این نظر ات آشنا هستم اما موافق آنها نیستم، برای اینکه چنانچه ما حقوق عمومی را اول تامین نکنیم حتی اگر حقوق قومی را شما بدست بیاورید باز هم مورد ستم

قرار خواهید گرفت، کما اینکه در بسیاری از کشورهای عربی که مشکل قومیتی ندارند، ولی مردم تحت ستم هستند و دولتهای عربی حقوق مردم را رعایت نمی کنند. بنابراین ما معتقد هستیم این دو تفکیک ناپذیرند، اما اولی اصل است. در شرایط حاضر همه باید دست به دست هم بدهیم و برای حقوق اساسی خودمان مبارزه کنیم که همه در آن شریک و سهیم هستیم.

**عزیزی: در اجتماعی که اخیراً در دفتر ادوارتحکیم وحدت تشکیل شد، نمایندگان مختلف اپوزیسیون بودند، اصلاح طلبان و خود شما هم بودید. این اجتماعات نشان می دهد مشکلاتی در جامعه ایرانی وجود دارد، مشکلاتی به نام زندانیان سیاسی، نقض حقوق بشر و پایمال شدن آزادیهای سیاسی، جریان قومیتها و جنبش زنان را هم دیدیم. مطبوعات را هم می بینیم که واقعا زیر فشار وزیر سانسورند. درباره وضعیت اقتصادی هم خودتان در بیانیتهای اخیرتان هشدار داده بودید. می خواستم در این زمینه برای خواننده جهان عرب یک جمع بندی ارایه دهید.**

**یزدی:** برای پاسخ به سوال شما من باید از اینجا آغاز کنم که این روزها ما شاهد برگزاری همایش های متعدد به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب مشروطه هستیم. سؤال شما هم ارتباط پیدا می کند به اینکه ملت ایران برای چه چیزی در دوره مشروطه انقلاب کرد، برای چه در سال ۱۳۵۷ علیه سلطنت استبدادی انقلاب کرد. مشکل اساسی دوران مشروطه این بود که یک حکومت سلطنتی استبدادی مطلقه داشتیم که پادشاه آن هرگونه می خواست و اراده می کرد عمل می نمود. او در برابر هیچ نیرویی پاسخگو نبود و هرگونه که می خواست چه در مسائل داخلی چه در مسائل خارجی، تصمیم می گرفت. هنگامی که واژه مشروطه به کار برده شد، منظور این بود که ما مخالف این هستیم که یک قدرت حاکم مطلقه باشد باید مشروط به شرایط و محدود به قانون باشد. انقلاب بهمن ۵۷ که ادامه انقلاب مشروطیت بود، برای به دست آوردن آزادی های اساسی ملت بود، یعنی حاکمیت مردم، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و آزادی اجتماعات و دیگر آزادی ها بود. برای این بود که استقلال مملکت و استقلال خودمان را به دست آوردیم. یعنی دیگر سفارتخانه های خارجی برای ایران تصمیم نمی گیرند. اما از آن هدف اول یعنی حاکمیت ملت و آزادیهای اساسی هیچ خبری نیست. ما هنوز با این مشکل اساسی روبرو هستیم که قدرت به قانون بی اعتنا است، قانون را نادیده می گیرد، آنچه را که حاکمیت امروز انجام می دهد هیچ نوع وجاهتی بر اساس قانون ندارد. یعنی هنگامی که یک فردی را بازداشت می کنند می بایست بر طبق قانون تفهیم اتهام شود ولی ما می بینیم کسانی ماه ها زندانی می شوند بدون این که به آنها تفهیم اتهام بشود. قانون می گوید بلافاصله پرونده باید به دادگاه فرستاده شود و ما می دانیم که چنین چیزی اتفاق نمی افتد. ماه ها افراد در زندان می مانند و زمانی که آنها را به دادگاه می فرستند، متهم باید حق داشتن وکیل داشته باشد اما در بسیاری از موارد به متهمین اجازه داشتن وکیل داده نمی شود. به موجب قانون اساسی شکنجه در زندان مطلقاً ممنوع است. رئیس قوه قضائیه زندان انفرادی را یک نوع شکنجه قلمداد کرده است، اما امروز زندان انفرادی برای زندانیان ما به امر رایجی تبدیل شده است، و کسانی که این کار را انجام می دهند در مقابل هیچ کس جوابگو نیستند. اصولاً بحث اساسی ما و اختلاف نهضت آزادی با حاکمیت بر سر همین است. ما خودمان از عناصر اولیه انقلاب بودیم و برای پیروزی ملت و کمک به انقلاب بودیم. برای

استقلالمان برای آزادی و برای حاکمیت ملت به جمهوری اسلامی رای دادیم. به قانون اساسی رای دادیم، اما متأسفانه امروز اصول مصرح در قانون اساسی کشور ما نادیده گرفته شده است. به عنوان مثال قانون می گوید تفتیش عقاید مطلقاً ممنوع است اما ما شاهد این هستیم که به طور منظم افراد درباره باورهایشان مورد سوال قرار می گیرند. این وضعیت کنونی ماست و به همین دلیل ما معتقد هستیم که باید اصلاح شود، باید همه برگردند به قانون و در چارچوب قانون عمل کنند. قانون اساسی هم یک مجموعه ای از حقوق انسان است، حقوق ملت و اصول دیگر در آن است. حاکمیت نمی تواند آنچه را که فقط به حقوق خودش مربوط است را اجرا کند ولی حقوق ملت را نادیده بگیرد. من در اینجا راجع به حقوقی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر است، و یا راجع به منشور سازمان ملل صحبت نمی کنم، سخن من، راجع به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است.

**عزیزی: قانونی که به هر حال شما به آن اعتقاد دارید.**

**یزدی:** بله، دولت ایران بیانیه حقوق بشر، منشور سازمان ملل و معاهدات بین المللی را امضا کرده است. به موجب ماده ۹ قانون مدنی ایران، پیمانهای بین المللی که ایران آنها را امضا می کند حکم قوانین کشور ما را دارند و ما می توانیم به آن قوانین استناد کنیم. یعنی به استناد ماده ۹ قانون مدنی، بیانیه جهانی حقوق بشر بخشی از حقوق مدنی در ایران تلقی می شود. یعنی من می توانم با استناد به بیانیه جهانی حقوق بشر در مورد آزادی های مختلف سخن بگویم. حاکمیت علی رغم امضای بیانیه جهانی حقوق بشر، می گوید چون ضد اسلامی است، آن را قبول ندارد. احتجاج ما این است خوب این قانون اساسی را که قبول دارید چرا عمل نمی کنید. قانون اساسی به شما چنین اجازه هایی را نمی دهد.

**عزیزی:** در قضیه تجاوز اسرائیل به لبنان (ژوئیه ۲۰۰۶) ما در جهان عرب و جهان اسلام وحتى در بسیاری از مناطق عالم - از آرژانتین تا اندونزی - شاهد تحرک وسیعی در محکومیت این تجاوز و حمایت از ملت های فلسطین و لبنان بودیم، ولی در ایران به نوعی شاهد کم تحرکی توده ها بودیم؛ البته اگر تظاهرات رسمی و حکومتی را کنار بگذاریم. یعنی در قیاس با ترکیه که دو تظاهرات عظیم اسلامگرایان و چپ گرایان را شاهد بودیم و حتا در قیاس با قبل از انقلاب در خود ایران، این همنوایی بسیار کمتر بود. می خواستم نظرتان را در این زمینه بدانم؟

**یزدی:** علائق بسیار عمیق عاطفی، مذهبی و انسانی میان مردم ایران با مساله ظلم و ستمی که به مردم فلسطین می شود وجود دارد و همچنین با مردم لبنان. در ذهنیت بسیاری از مردم ایران، اسرائیل یک دولت متجاوز است که حاضر نیست هیچ یک از قطعنامه های سازمان ملل را به اجرا بگذارد. به عنوان نمونه قطعنامه ای که می گوید شما این دیوار حائل را حق ندارید احداث کنید ولی اسرائیل با بی اعتنائی این دیوار را نصب کرده است. به موجب پیمانهای بین المللی هیچ دولتی حق ندارد هنگامی که سرزمینی را اشغال می کند از طریق اشغال نظامی آن سرزمین را به سرزمین خودش وصل بکند. اما اسرائیل این کار می کند و مردم ایران با فلسطینیان و لبنانی ها همدردی می کنند. در واقع آنچه اخیراً شما مشاهده می کنید از طرفی ناشی از این است، که بخش قابل توجهی از مردم و روشنفکران با سیاست ها

وبرنامه های دولت و حاکمیت کنونی موافق نیستند، و از طرفی دیگر چون این حاکمیت خود را به شدت حامی حزب الله لبنان معرفی می کند، مردم هم نسبت به حمایت از حزب الله در لبنان یک مقداری عدم رضایت خود از دولت ایران را به مساله حمایت از مردم فلسطین و لبنان تسری می دهند. به نظر من این غلط است. دو روز پیش در صحبتی که در حسینیه ارشاد داشتم گفتم، حمایت از مردم لبنان و فلسطین یک مساله است و اختلاف ما با دولت ایران که همچنین از فلسطین و لبنان حمایت می کند، مساله دیگری است. این یک اشتباه است اگر که ما این دو مساله را با هم قاتی و مخلوط کنیم. ولی متأسفانه این چنین **نگاهی مطابق آنچه که شما توصیف کردید در ایران وجود دارد.**

**عزیزی:** بله من واقعا یادم می آید لااقل از دوران کودکی زمانی که اسرائیل و فرانسه وانگلیس بندر پرت سعید در مصر را بمباران کردند مردم ایران با مردم مصر و مرحوم عبدالناصر همدردی نشان دادند. در شکست ۱۹۶۷ و در جنگ ۱۹۷۳ هم همین طور. هنگام درگذشت جمال عبدالناصر در زمان شاه در اصفهان پرچم سیاه بالای خانه ها نصب شد ویا پس از بازی فوتبال بین تیم ایران و اسرائیل در زمان شاه که من خودم یادم می آید مردم ریختند و در خیابان های تهران تظاهرات کردند. ولی الان از آن اجتماعات و آن تظاهرات توده ای خودجوش غیر دولتی - تاکید می کنم غیر دولتی - متأسفانه خبری نیست و این خیلی خطرناک است. البته به قول شما این احساسات ظاهرا وجود دارد و در درون مردم هست، ولی چرا بروز نمی دهند شاید مردم نمی خواهند که حاکمیت احساساتشان به حساب خودش بریزد.

مساله دیگری که بین ایران و کشورهای عربی خلیج فارس در مورد جزایر سه گانه و نیز راجع به اسم خلیج و همانند اینها وجود دارد، که یک رشته اشتراکات و اختلافات را دامن می زند. در ایران یک دیدگاه افراطی ناسیونالیستی نسبت به عربها داریم که اساسا ریشه تاریخی هم دارد و همچنین یک رشته احساسات مذهبی انترناسیونالیستی، و یک احساسات و دیدگاه های ملی - مذهبی یا لیبرالهای مذهبی که تقریبا حد وسطی بین آن دوتا هستند هم داریم که شما و نهضت آزادی به آن تعلق دارید. می خواستم دیدگاه شما را درباره این اشتراکات و اختلافات با کشورهای عربی خلیج فارس بپرسم؟

**یزدی:** در مورد خلیج فارس ما معتقدیم هر نوع تغییری در "استاتسکو" یعنی در وضعیتی که هست موجب بروز بحران های احتمالا غیر قابل کنترل خواهد شد. پس از پیروزی انقلاب، برخی از ایرانی ها مطرح می کردند که ما باید برویم بحرین را بگیریم. آیت الله حاج سید صادق روحانی رسماً بیانیه داد و گفت بحرین مال ایران است. نه فقط ناسیونالیست ها و شویونیست ها بلکه آیت الله روحانی هم بیانیه داد. ولی ما در دولت موقت اولین کاری که کردیم فرستادن سفیر جدید به بحرین بود. و هنگامی که وزیر امور خارجه کویت در آن موقع به ایران آمده بود، در دیداری که من (وزیر امور خارجه ایران بودم) و او با مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر داشتیم، ایشان اولین سوالی را که مطرح کرد و برای کشورهای عربی مهم بود، راجع به سیاست های دولت جدید در مورد بحرین بود. من به او جواب دادم شما دیپلمات هستید، وقتی که ما به بحرین سفیر جدید می فرستیم معنی آن چیست؟ یعنی ما وضعیت موجود را بپذیرفته ایم و نمی خواهیم به هم بزنیم. درست است که ایرانیان در مورد



بحرین ادعاهای تاریخی دارند اما وقتی دولت جدید به بحرین سفیر می فرستد، یعنی در مورد بحرین فعلا ادعایی ندارد و او البته استقبال کرد. همچنین در مورد سه جزیره از ما سؤال کرد من گفتم شما اگر به "استاتسکو" دست بزنید وسه جزیره را مطرح کنید به محض این که شما بخواهید وضع موجود را به هم بزنید آن وقت، هم عربستان که در مورد واحه بریمی و هم عراق که در مورد کویت ادعا دارند، مطرح خواهند کرد و این دامنه همچنان ادامه پیدا می کند. ما نباید این وضع را تغییر بدهیم برای اینکه با وضعیت شکننده ای که در خلیج فارس وجود دارد همه ما آسیب پذیر هستیم. منافع همه ما ایجاب می کند آن چه را که هست تغییرش ندهیم ولی می توانیم روابط خودمان را گسترش دهیم. به عنوان مثال "شورای امنیت همکاری خلیج فارس" چطور می تواند بدون حضور ایران ادعا کند "شورای امنیت همکاری خلیج فارس" است، در حالی که نوار مرزی شمال خلیج فارس دست ایران است. برای بهبود روابط میان ایران و کشورهای همسایه، ما نیروهایی را که شاه به ظفار فرستاده بود بلافاصله احضار کردیم و گفتیم ما چنین حقی را نداریم. بحرین را به رسمیت شناختیم، سفیر فرستادیم و نظر ما این است که کشورهای منطقه به جای باز کردن زخم های کهنه، همه باید دست به دست هم بدهند، همکاری کنند. به "شورای امنیت خلیج فارس" همان موقع پیشنهاد کردیم و گفتیم: ایران آمادگی دارد عضو این شورا بشود. وقتی که ایران عضو شورای خلیج فارس بشود آن وقت امکان همکاری های مختلف اقتصادی، سیاسی و امنیتی فراهم می شود. این به نفع همه ما است. بنابراین ما در حال حاضر طرح این گونه مسائل را به نفع هیچ کدام نمی دانیم. تجربه عراق به ما نشان داد هنگامی که صدام حسین مطرح کرد و دست به عملیات نظامی علیه کویت زد برای خودش، برای عراق، برای کویت و برای منطقه گرفتاری و مصیبت ایجاد کرد.

**عزیزی:** به نام خلیج فارس بپردازیم. اگر یادتان باشد آیه الله خلخالی اوایل انقلاب، نام خلیج اسلامی را پیشنهاد کردند و همچنین چپی ها نام خلیج زحمتکشان را تا جایگزین نام خلیج فارس شود. شما آن موقع وزیر بودید، منتها توافقی سر این قضایا در درون ایران انجام نشد. اکنون نیز عده ای این قضیه را می پیچانند، بزرگش می کنند، و گروههایی اگر اندیسمانش می کنند؟

**یزدی:** شما می دانید این خلیج فارس هزاران سال است به این نام بوده است. زمان ناصر در ۱۹۶۵ که ما در مصر بودیم، کارها و فعالیتهای زیرزمینی می کردیم. مرحوم چمران هم با من بود دیداری داشتیم با آقای کمال الدین رفعت معاون رئیس جمهور مصر و در آن جا هم همین بحث شد. به آنها گفتیم شما چرا این کار را می کنید موجب اختلاف می شود. بعد در همان جا در اتاق ایشان یک تابلوی بزرگی از نقشه منطقه بود و الخلیج الفارسی نوشته بود. گفتیم آقای رفعت بر خلاف این تابلویی که توی اتاق معاون رئیس جمهور مصر است، رادیوی شما مرتب می گوید الخلیج العربی چرا نمی گوید الخلیج الفارسی، شما واقعیت های جغرافیایی و تاریخی را که نمی توانید عوض کنید. دریای عمان دریای عمان است دریای عربی هم دریای عربی است می خواهید به هم بزنید چه چیزی عاید شما می شود.

**عزیزی:** یک سری از تحلیلگران اکادمیک - هم در جهان عرب و هم در ایران - می گویند که این حساسیت به نوعی تابو تبدیل شده است. به بهانه نام خلیج فارس ما شاهد موج اهانت

ها به عربها بودیم. پارسال (۱۳۸۴) چنین جریانی همچون موجی سهمگین به این بهانه که موسسه ناشنل جیوگرافیک در مورد نام خلیج اظهار نظر کرده بود، به راه افتاد. شوونیست ها و ناسیونالیست ها هر چه از دهنشان در آمد به عربها گفتند و نسبت به آنها اهانت کردند. منظور من این است که بحث علمی و آکادمیک نمی شود، عمدتاً بحث ها تعصب آمیز و ایدئولوژیک است. من می گویم که برای اثبات نام خلیج فارس اصولاً چرا به عنصر عرب اهانت می شود؟ به هر حال ما سه چهار میلیون عرب ایرانی داریم که نه سر پیازند و نه ته پیاز، آنان تنها به دلیل عرب بودن، زیر آوار این توهین ها قرار می گیرند. آیا فکر می کنید اینها احساس توهین نمی کنند؟ عده ای نیز مساله را چنین مطرح می کنند: اگر از لحاظ تاریخی این خلیج، خلیج فارس است و عده ای از عربها البته این را قبول دارند ولی اکنون از نظر جغرافیایی عربها سه چهارم این حوضچه آبی را احاطه کرده اند. مثلاً ساحل غربی و ساحل شمالی و حتی ساحل ایرانی اش هم عرب هستند. یعنی در خوزستان و جزایرش اغلب عرب هستند. چه اشکالی دارد یک اسم مشترک برای آن انتخاب بشود. البته من در بازجویی خودم در زندان پیشنهاد کردم که خلیج ایران و عرب نامیده شود. ولی ظاهراً برای مطبوعات ایران یک قانون امنیتی صادر شده است که کسی این را نگوید و در این مورد بحث نشود و اصولاً من ندیدم کسی خلاف این قضیه را مطرح کند. در ایران نوعی تابو سازی در این زمینه وجود دارد شبیه همان تابویی که در باره هولوکوست در اروپا وجود دارد. شبیه آن را در اینجا درست کرده اند و کسی حق ندارد به شکل دیگری راجع به این کلمه بحث کند.

یزدی: بله ببینید در اینجا ما باید به این جواب بدهیم که آیا طرح این گونه مسایل در راستای کمک به چه هدفی است؟ آیا موجب وحدت عرب و عجم می شود؟ یا موجب تشدید دعوای تاریخی خواهد شد. در دنیا مثلاً ما خلیج بنگال داریم، خلیج بنگال یک بخش عمده اش هندی ها هستند ولی می گویند خلیج بنگال. در مکزیک خلیج مکزیکو می گویند در حالی که این خلیج بخش عمده اش امریکا است. اصولاً مکزیکی نیست. یا کانال پاناما. سخن من این است، دریای عمان که بخش عمده اش ایران است در طول تاریخ آنجا را دریای عمان می گویند، یا در آن ور ساحل جنوبی شما می گویند دریای عربی، آیا همه اینها عربند؟ ما این را نمی توانیم ملاک قرار بدهیم. در طول تاریخ چیزهایی اتفاق افتاده، حالا به دلیل آن اتفاقات اینجا را می گویند خلیج فارس آنجا را می گویند بحر خزر.

عزیزی: اما در مورد "دریای مانش" شما اطلاع دارید، با وجودیکه که فرانسویها می گویند "دریای مانش" و انگلیسیها می گویند "English chanel"، در آن جا شاهد دعوای و چنین توهین های قومی که ناسیونالیست های فارس علیه عربها می کنند نیستیم.

یزدی: می دانید چرا نیستیم؟ علتش این است که در آنجا هیچ نیروی سومی وجود ندارد که بگوید منافع ما در این است که فرانسویها با انگلیسیها دعوا کنند و من بهره برداری کنم. ما در منطقه ای از جهان زندگی می کنیم که قدرت های بزرگ ذی نفع هستند. این قدرت ها هر نوع تفاهم و وحدتی میان عرب و عجم را به نفع خودشان نمی بینند. بنابراین از این استفاده

می کنند تا ایجاد اختلاف بشود. ببینید مثلاً در دریای خزر به آن می گویند caspian sea یعنی دریای مازندران، روسها و ترکمنها این را هم می گویند. آنها نمی گویند که قسمت اعظم این دریا اینجوری است و ایران مرزش کمتر است.

عزیزی: البته در مورد خلیج فارس، ترکیه و جاهای دیگر خلیج بصره می گویند و آن هم اسمهای مختلفی دارد. در جمهوری آذربایجان می گویند خلیج ایران. من از نظر تاریخی می پذیرم که خلیج فارس است منتها می گویم این تعصبات، این دشنام ها، این عرب ستیزیها که زیر لوای این قضیه صورت می گیرد و ما شاهدش بودیم، روشنفکران فارس و احزاب آزادیخواه باید با آن برخورد کنند. باید به ناسیونالیست ها و شوونیست ها بگویند، شما که می گویند و استدلال می کنید خلیج فارس است، چرا به عرب دشنام می دهید.

یزدی: من با این نظر شما صد در صد موافقم. من به سهم خودم به عنوان دبیرکل نهضت آزادی ایران، این نوع ادبیات را محکوم می کنم. خودما این ادبیات را نه بکار می بریم و نه تایید می کنیم، این را مضر می بینیم. من همین جا این حاشیه تاریخی را بگویم که وقتی که با مصری ها مذاکره می کردیم با آقای کمال الدین رفعت یکی از ایرادات این بود که روزنامه های عربی و رادیوهای عربی صوت العرب من القاهره در مورد ایران می گفت ایرانیان اسرائیلی، ایرانیهایی که رفتند توی سواحل جنوبی خلیج فارس. ما گفتیم شما دارید جنگ عرب و عجم راه می اندازید.

عزیزی: این هم نوعی دیدگاه قومی افراطی بود. در ضمن چرا احزاب سیاسی و روشنفکران نسبت به تغییر اسامی منطقه خوزستان از نام استان گرفته که اسمش طبق اسناد دولتی ایران و استناد تاریخی عربستان بوده تا اسامی شهرهای مختلف هیچ صحبتی نمی کنند. محمره شده خرمشهر، عبادان شد آبادان، نامهای شهرها، روستاها، محله ها و کوچه ها همه فارسی شدند ولی ما ندیده ایم کسی به اندازه تعصب به خلیج فارس، نسبت به این هموطنان عرب خودش و تغییر اسمهای تاریخیشان و اسمهای عربی ایرانی شان حساسیت و تعصب نشان دهد. این نشان از یک داوری دوگانه دارد! یک قضاوت دوگانه است! ما آمریکا را نسبت به مسائل ایران متهم می کنیم که داوری دوگانه دارد، ولی خودمان متاسفانه حتی احزابمان و اپوزیسیون، حتی برای یکبار هم نشده بگویند که آقا راجع به خلیج فارس می گویند بگویند این یک اسم تاریخی است ولی اسم تاریخی خوزستان هم عربستان بوده، خرمشهر محمره بوده، سوسنگرد خفاجیه بوده. شادگان فلاحیه بوده، اینها را صدام حسین نگذاشته حافظ اسد یا عبدالناصر نگذاشته؛ این نام ها توی ادبیات سیاسی و تاریخی ایران تا سال ۱۳۱۳، (نیمه حکومت رضا شاه) وجود داشت. توجه می فرمایید؟ اینها سوالاتی است که روشنفکران عرب خوزستانی از ما می کنند که با شما مطرح کنیم. و می گویند این حساسیتی که آقایان در مورد خلیج فارس از خود نشان می دهند، چرا نسبت به تمام اسامی تاریخی ما که عوض شده است و حتی ما را از داشتن نام عربی برای فرزندانمان هم محروم می کنند، نشان نمی دهند؟

یزدی: این بر می گردد به اینکه نیروهای اپوزیسیون در ایران باید با همدیگر تعامل بیشتری داشته باشند. هنگامی که مردم خوزستان خودشان را یک قوم جداگانه ببینند و مطالبات خود

شان را مطالبات "انسانی خودشان" را جدا از مطالبات کل مردم ایران بدانند آن وقت این مسائل پیش می آید. من این بحث ها را با برادران کرد و آذری هم داشتم، با دیگران و با شما عرب ها هم دارم وقتی که شما بیایید و بگویید همه ملت ایران باید این آزادی ها را داشته باشد آن وقت آرام آرام این سایه ها و این تصاویری که ممکن است در ذهن بعضی ها باشد فروکش کند و ما می توانیم بعضی از این مسائل را مطرح کنیم. این که می گوئید اسامی شهرها را عوض می کنند مشکل فقط این نیست که اسم شهرهای خوزستان یا خودنام استان را عوض کردند.

**عزیزی:** نه فقط اسم خوزستان را عوض کردند ببینید ما در دوره قاجار ممالک محروسه ایران را داشتیم از شش- هفت تا مملکت بود: مملکت عربستان، مملکت کردستان، مملکت آذربایجان، مملکت گیلان و مملکت خراسان. این را اسناد وزارت خارجه و اسناد دولتی و تاریخی نشان می دهند. تنها استانی که اسمش عوض شد همین استان خوزستان بود. نه اسم لرستان عوض شد نه کردستان، نه بلوچستان و نه گیلان که هر کدام دال بر هویت مردم این استان ها دارد. ولی خوزستان عمدا عوض شد و بعد از انقلاب هم نه حکومت آقای بازرگان و نه حکومت های بعد از آن هیچکدام به این صرافت نیفتادند که این عربستان هم یک واژه فارسی است و نام بخشی از مردم ایران است چه اشکالی دارد ما این را سرجایش برگردانیم؟ روشنفکران عرب خوزستانی از این نگاه، نوعی نگاه در واقع تبعیض آمیز را استنباط می کنند و انتظار دارند آقایان همه شهروندان ایرانی را با یک چشم نگاه کنند.

**یزدی:** ببینید ما مشکلات دوستان عرب را درک می کنیم اما تا زمانی که میان روشنفکران عرب در خوزستان و بقیه نقاط ایران این تعاملهای نظری به وجود نیاید و یک نوع مبادله صورت نگیرد فضا برای این کار آماده نمی شود. در زمانی که برخی جریانات صریحا به دنبال جدایی از ایران هستند، در طرف دیگر آن بخش از این روشنفکرانی که شما به آنان اشاره می کنید نگران می شوند و در برابر این روند جدایی خواهی که وجود دارد، عکس العمل نشان می دهند.

اول انقلاب در مورد خوزستان ما شاهد آن بودیم، هم دولت لیبی و هم سوریه از جنبش های جدایی طلب حمایت می کردند و در زمان ناصر مصر هم حمایت می کرد. یکی از شرایطی که ما در دولت موقت برای برقراری روابط دیپلماسی با لیبی گذاشتیم این بود که شما وقتی که می خواهید با ما روابط برقراری کنید باید تکلیفتان را با این گروه های جبهه تحریر الاحواز یا عربستان که از آنها حمایت می کنید، روشن کنید. ما می دانستیم که آنان به آن گروه ها کمک می کنند یا وقتی که ما می ببینیم که در نقشه های جغرافیایی که در مدارس لیبی و حتی در سوریه تدریس می شود خوزستان را به نام عربستان و به عنوان بخشی از سرزمین عربی می کشند نگران می شویم و می گوئیم سرچشمه اینها در جاهای دیگر سرچشمه است. این که شما می فرمایید در گذشته ممالک محروسه بوده بله وجود داشته اما هیچوقت مردم عرب خودشان را جدا از ایران تصور نمی کردند.

عزیزی: بله من با شما موافقم من می خواستم بگویم که بخش اعظم مردم عرب خوزستان وحتى روشنفکران، خودشان را جدای از ایران نمی دانند و خط و تمایزی دارند با این گروه‌های استقلال طلبی که شما به آنها اشاره کردید. شما چرا روی اقلیت دست می گذارید ولی به اکثریتی که به هر حال وجود دارد بها نمی دهید، یا به حرفشان گوش نمی دهید. من نمی خواهم زیاد بحث کنم در صورتی که همین واژه عربستان اصلا یک واژه فارسی است و خود ایرانی ها در دوره صفویه در دوره شاه اسماعیل به منطقه خوزستان اطلاق کردند. خوزستان قبل از آن الاهواز بود - با هاء دوچشم - شما تاریخ پانصد ساله خوزستان کسروی را بخوانید، آنجا به مدت هشتاد- نود سال استقلال داشته در دوره ملوک الطوائفی وبعد آن خودمختاری کامل داشت، این تاریخی است که خود ایرانی ها نوشته اند و نه عربها، یعنی کسروی، ناسخ التواریخ، تاریخ ناصری و همه اینها نوشته اند، مورخان فارس از دوره صفویه تا دوره پهلوی نوشته اند. شما حاضر نیستید، یعنی متاسفانه روشنفکران فارس حاضر نیستند این تاریخ را بخوانند و به آن استناد کنند. هر چه که به نفع یک قشری بخصوصی است، و به نفع یک تفکر ایدولوژیک ناسیونالیستی است آن را می گیرند و پیراهن عثمان می کنند ولی آنچه را که به نفع حقوق شهروندی است و به نفع حقوق هموطنان قومیتها و از جمله عربهاست نادیده می گیرند.

یزدی: من توصیه ام این است که این موضوع را فقط بحث نظری نکرده باشیم، یا به گله گذاری ها ختم نشود. ببینید ما این بحثها را داشتیم شما هم فرمودید اما این دوستان عرب ما که من هم با شما موافقم که آنها مخالف جدایی هستند، باید خط خودشان را با بقیه، با آن جدای طلبان شفاف کنند. همین کاری که آرام آرام در کردستان صورت گرفت. الان ما جلسات خیلی خوبی با کردها داریم. این کردها که اصلاح طلبان کرد هستند با ما جلسه دارند و مصاحبه می کنند. آنها صریحا با جدایی طلبان خط کشیدند و حمایت نمی کنند می گویند ما با اینها نیستیم، و آنان را محکوم می کنیم، ما می خواهیم آزاد باشیم، ما می خواهیم در ایران آباد و آزاد حقوق خود را داشته باشیم. برادران عرب ما هم می بایستی آن مرزبندی ها را با جدای طلبان داشته باشند که من فکر می کنم آن ریشه که در جای دیگری دارد را مشخص کنند.

عزیزی: من فکر می کنم بخشی از آن چه که در چند سال گذشته انجام شده موید حرف های من است. برخی از نمایندگان منتخب واقعی ما، برخی از روشنفکران ما در هشت - نه سال گذشته هم در خوزستان، هم در تهران و هم در اهواز این مواضع تمایز کننده با استقلال طلبان را اعلام کرده اند، حالا اگر تعاملی نبوده، باید احزاب سراسری پیشگام آن باشند.

یزدی: ما آمادگی داریم با شما جلساتی داشته باشیم مخصوصا ما شما را دعوت می کنیم در این بیانیه های امضا داری که به مناسبت های مختلف صادر می کنیم شما هم امضا کنید. روشنفکران عرب ما هم امضا کنند تا نشان داده شود که همه ما یک هدف مشترک واحد داریم، همینطور که بسیاری از برادران کرد بیانیه های ما را در موارد مختلف مثلا در مورد انتخابات را امضاء می کنند، شما هم امضاء کنید و آرام آرام این دایره و این گفتمان شروع می شود و وقتی که این گفتمانها شروع شود آن وقت تفاهم به دنبال آن خواهد آمد.

یک نمونه از واکنش به مصاحبه بالا :

## سایت ایللاف امروز

### ابراهیم یزدی و دفاع از نام خلیج فارس

سایت فیلتر شده ایللاف امروز مطلبی مصاحبه ای با ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران ترتیب داده بود که در آن مصاحبه کننده یعنی یوسف عزیزی با کلی تند روی و بالا و پایین کردن خواسته بود از دهان آقای یزدی این نکته را بیرون بکشد که نام مجعول و مجهول خلیج عربی اگر از طرف اعراب بر زبان رانده شود اشکال ندارد چرا که بیشتر ساحل نشینان این دریای کوچک عرب هستند؟؟؟؟ اما جواب دکتر یزدی که خود سابقه مشاورت امام خمینی و وزارت امور خارجه ایران را در اوایل انقلاب دارند، بسیار دندان شکن، منطقی و علمی بود. وی در جواب این عرب که معتقد است در استان خوزستان ما ۴ میلیون عرب زندگی می کند ( در صورتی که کل جمعیت این استان ۵ میلیون نفر بیشتر نیست و بیش از ۶۰ درصد مردم آن هم لر و فارس

هستند ) می گوید: اولاً این اسم تاریخی است و ما نباید زیاد با تاریخ بازی کنیم و بعد اگر به قول شما تراکم جمعیتی باعث تغییر نام ها می شود بنا بر این باید گفت خلیج بنگال با وجود آنکه تمام ساحل نشینان آن هندو هستند نام بنگال را یدک می کشد و خلیج مکزیک که میان آمریکا و مکزیک واقع شده با آنکه بیشتر در سواحل آمریکا تداوم دارد نام خلیج مکزیک را دارد و بالاخره این که دریای خزر با آنکه میان چندین کشور واقع شده هنوز هم نام دریای قزوین یا همان caspian sea را بر خود دارد کما اینکه ما ایرانی ها هم در برخی مواقع آن را بنام دریای مازندران می شناسیم. دست آخر هم اینکه دریای عمانی که شما به این نام می شناسید بیشتر در مرزهای ایران قرار دارد و با ساحل عمان هیچ ارتباطی ندارد و یا دریای عربی که میان دریای عمان و اقیانوس هند حایل شده با هیچ کدام از کشورهای عربی مرز مشترک ندارد.

از این حاضر جوابی ابراهیم یزدی خوشم آمد و از سماجت این عرب ایرانی.... واقعا ناراحت شدم. ای کاش مسوولان مملکتی ما هم این قدر حاضر جواب بودند تا در برابر موج دزدی عربیها که می خواهند نام خلیج فارس را با دلارهای نفتی و بوق های تبلیغاتی تغییر دهند ایستادگی می کردند.... پس بیایی تا ما نیز در اقدامی تاریخی به جای نام مجعول دریای عمان نام دریای پارس را به کار ببریم تا متوجه شویم که ظرفیت اعراب تا چه اندازه است و هویت اصلی خودمان را بازیابیم...

ارتباط بر اساس منافع

شرق ۸۶/۳/۲۷



## ارتباط براساس منافع



سفر دانیل اورتگا (رئیس جمهور نیکاراگوئه) به ایران اگر چه باعث خوشحالی و رضایت دولتمردان و حامیانش شده بود و اورتگا و دیگر چپگرایان امریکای جنوبی را متحدان استراتژیک خود در مقابله با امریکا و مبارزه

با امپریالیسم می دانند، اما این هم پیمانی و سفرهای زنجیره ای منتقدان بسیاری نیز دارد. منتقدان بر این باورند که وجود دشمن مشترک نمی تواند نقطه قابل اتکایی برای هم پیمانی و دوستی کشورها باشد. بر همین اساس دبیرکل نهضت آزادی ایران معتقد است که دوستی و ارتباط ایران با کشورها نباید تنها براساس رویارویی و دشمنی آنها با امریکا سامان یابد. ابراهیم یزدی طرح این پرسش که معیار تعیین سیاست های خارجی و اولویت های ما چه باید باشد، می گوید: آیا ما می توانیم به دلیل اینکه کشوری دشمن ماست، با او رابطه داشته باشیم ولو اینکه این رابطه به نفع یا ضرر ما باشد. یزدی این گونه به سوالات خودش پاسخ می دهد: ارتباط با کشورهای مختلف باید براساس منافع و مصالح ملی کشور باشد. اینکه دولت نیکاراگوئه مخالف امریکاست، پس باید با او دوست بوده و رابطه برقرار کنیم، معیار درستی برای دوستی و ارتباط با کشورها نیست. نیکاراگوئه یک دولت مرفعی است، اما اینکه در دشمنی با امریکا چقدر مصمم است، محل بحث دارد. اورتگا با تجاربی که در طول ۲۹ سال گذشته کسب کرده است، دیگر دولتش را در برابر امریکا نمی بیند بلکه می خواهد در چارچوب منافع ملی کشورش عمل کند. یزدی در مورد مباحث مطرح شده در مورد احتمال بخشش بدهی های نیکاراگوئه به ایران معتقد است که حرکت اورتگا تا آنجا که مربوط به منافع نیکاراگوئه می شود، قابل توجه است. این کشور مبالغی به ایران بدهکار است که با حضور در ایران این انتظار را دارد که بدهی هایش بخشیده شود که این مساله از لحاظ منافع نیکاراگوئه خوب است اما برای منافع کشور، چه سودی می تواند داشته باشد.

## مرد ایمان و اخلاص در عمل

خرداد ۱۳۸۶

گرچه بضاعت آن را نداشتم تا سخنی کامل از عارفی بزرگ رزمنده ای توانا و چریکی خستگی ناپذیر بگویم زیرا به قولی؛

دو صد من استخوان خواهد که صدمن بار بردارد

اما از خدای خویش بر مصداق آیه؛ " رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُ عُنْدَهُ مِنْ لِسَانِي يُفْقَهُ قَوْلِي <sup>(۱)</sup> " استجابت طلبیده و سخن خود را در چهار بخش تقدیم می دارم؛

۱- شرایط تاریخی زمانه چمران

۲- جوانی و تحصیلات چمران در ایران

۳- تحصیلات و مبارزات خارج از کشور

۴- بازگشت به ایران و خدمات بعد از انقلاب تا شهادت

ابتدا ضروریست شرایط تاریخی زمان چمران و بستری که او در آن رشد و نمو یافت را بررسی و کالبدشکافی نماییم.

---

(۱) خدایا شرح صدرم عطا کن و کار مرا آسان کن و عقده از زبانم بگشا تا زبانم قابل فهم باشد.

بعد از تحولات قرن نوزده در جهان و انقلاب صنعتی و رنسانس مذهبی در اروپا و ایجاد پیشرفت های فزاینده علمی و اجتماعی، موج این تحولات به دشت خفته این سرزمین نیز رسید و آغازگر تحولات و بیداری این بخش از جهان گردید.

مبارزات اجتماعی و آزادیخواهی در نهضت مشروطیت تبلور عینی یافت.

در بستر حرکت صدساله و تحولات تاریخی ایران ستارگانی از انسان های تأثیرگذار در آسمان این سرزمین درخشیدن گرفته که چون نشانه و الگویی تابناک رهگشای رهروان راه بوده است.

زمانی در بُعد مبارزات میدانی تلؤلؤ نام مردانی چون ستارخان و باقرخان و میرزا کوچک خان، راه می نمایند و زمانی در ابعاد مشی سیاسی و فکری سید جمال - امیرکبیر - مصدق - بازرگان - طالقانی - شریعتی و امام خمینی می درخشند ولی نام چمران رزمنده میدان جنگ، مبارزی در پهنه سیاست، عارفی در جنگ نفس و عالمی در علم روز و عاشقی مخلص به معبود یکتای بی همتا، بی بدیل می ماند.

نگاهی به ابعاد زندگی این عزیز و بازخوانی اندیشه های او می تواند ما را در شناخت بیشتر این انسان پاکبخته یاری و مدد رساند.

سال های پایانی دهه بیست اوج مبارزات سیاسی - اجتماعی در ایران می باشد.

سال های حضور دکتر محمد مصدق در مجلس شورای ملی و نطق های حماسه ای او، سال های جنب و جوش و سازمان یافته نیروهای چپ مارکسیست ها و حزب توده ایران، سال های فعالیت جبهه ملی ایران به رهبری دکتر مصدق و نطق های آتشین دکتر حسین فاطمی و آغاز نهضت بزرگ ضد استبدادی و ضد استعماری در ایران و ملی شدن صنعت نفت و بازگرداندن این سرمایه ملی به ملت ایران و کوتاه شدن دست استعمار پیر انگلیس با همه قدرت و نفوذش و سرانجام تسلیم درایت و سیاست هوشیارانه زنده یاد دکتر مصدق که با همبستگی ملت ایران و همراهی رهبران مذهبی چون آیت الله کاشانی منجر به خلع ید از شرکت نفت انگلیس شده و شرکت نفت ایران جایگزین آن گردید.

بدیهی است استعمارگران بیکار ننشستند و دسیسه انگلیسی - آمریکایی و جاه طلبی شاه مستبد و اختلاف و سستی و قدرناشناسی رهبران سیاسی - مذهبی فاجعه ای به وجود آورد که منجر به کودتای تأسف بار ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ گردید که تا سالیان شرنگ تلخ در کام ملت می ریخت.

در چنین اوضاع و احوال و بستری از مبارزه که عمدتاً جوانان همه اقشار و بخصوص دانشگاهیان، علم آن را بر دوش داشتند و انسان های پاکبخته ای همچون مصطفی چمران و بسیاری از همراهان و همزمان او ساخته و پرداخته شدند که نام آنان در نزد پروردگار مأجور و در حافظه تاریخی این سرزمین پایدار خواهد ماند پا در عرصه مبارزه نهادند که اجرشان پر بار راهشان پریار باد.

چمران در سال ۱۳۱۰ در منطقه پامنار تهران چشم به جهان گشود و دوره دبستان را در همان محله پامنار در مدرسه انتصاریه و دوره دبیرستان را در دارالفنون و سپس در دبیرستان البرز تهران به پایان رساند.

مهرماه سال ۱۳۳۲ در حالی مورد پذیرش دانشکده فنی دانشگاه تهران در رشته الکترومکانیک واقع شد که جامعه و بخصوص دانشگاه در تب و تاب کودتا در هیجان بود.

دکتر چمران در مصاحبه ای نقش خود را در آن شرایط چنین بیان می کند؛

بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت ملی - نهضت مقاومت ملی تشکیل شد که آیت الله طالقانی - مهندس بازرگان - آیت الله زنجانی و دکتر سحابی تقریباً سمت رهبری را داشتند. من یکی از فعالین مؤثر نهضت ملی بودم. در روزنامه راه مصدق ارگان نهضت مقاومت ملی من مسئول بخش آن بودم. این روزنامه مخفی بود و گرفتنش به معنای شکنجه و زندان طولانی بود.

در آن زمان دانشجویانی که وارد دانشگاه می شدند کیفیتشان را می گشتند. اگر حتی اعلامیه پیدا می شد، شدیداً شکنجه می شدند. ولی به هر حال با برنامه خاصی این روزنامه را به دانشگاه تهران می رساندیم.

اما خمیرمایه فکری و اندیشه او نشأت گرفته از مکتب دینی - اجتماعی اسلام و شاگرد مثنی سیاسی طالقانی و بازرگان بود.

آقای دکتر یزدی یار و همراز چمران از روزهای نخستین آشنایی که دست تقدیر برای سالیان متمادی سرنوشت آنان را به هم گره زده بود چگونگی آشنایی و حضور چمران در جلسات سیاسی - اجتماعی این چنین بیان می کند؛

" برای اولین بار حدود سال ۱۳۲۹ مصطفی را دیدم. هنوز دانش آموز دبیرستان البرز بود. آن روز او در جلسه بحث و انتقاد انجمن دانشجویان حضور پیدا کرده بود. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در آن زمان محل کوچکی را در خیابان امیرکبیر روبروی کوچه میرزا محمود وزیر - نرسیده به سه راه امین حضور اجاره کرده بود و روزهای جمعه بعد از ظهر جلسات بحث و انتقاد در این محل برگزار می شد.

چمران جوان بعد از آن جلسه دیگر پای ثابت نه تنها جلسه روزهای جمعه بلکه وارد کل فعالیت های انجمن شد و در تمام جلسات انجمن چه روزهای جمعه و چه در تفسیر قرآن آیت الله طالقانی در مسجد هدایت و در برنامه های عمومی که به مناسبت هایی نظیر میلاد پیامبر یا اعیاد فطر و قربان برگزار می شد حضور فعال داشت. چمران جوان جثه ای کوچک و به ظاهر ضعیف داشت اما خیلی زود همه پی بردند که او بدنی بسیار قوی اما نرم و چست و چالاک دارد. خط زیبایی او که انعکاس صفای باطن و آرامش عمیق درونی اش بود باعث شده بود که اکثر تابلوهای نوشتاری انجمن در جلسات مختلف را او بنویسد. "

پس از ورود چمران به دانشگاه و تحصیل در رشته الکترومکانیک، در سال ۱۳۳۶ با احراز رتبه اول فارغ التحصیل گشت و طی دوران تحصیل از بهترین شاگردان مهندس بازرگان در دانشکده فنی بود.

مهندس بازرگان در کتاب شصت سال خدمت و مقاومت، او را چنین معرفی می کند؛

" یکی از شاگردان ممتاز دانشکده، مصطفی چمران بود. استعداد کم نظیری داشت. در درس تئوری و عملی بسیار قوی بود. خط زیبایی داشت. نقاشی او هم خوب بود. جزوه اش را به عنوان نمونه به بچه ها نشان می دادم. باعاطفه، صمیمی، عارف مسلک، متدین و دوست داشتنی بود. یک بار نمره اش را (درس تئوری آزمایشگاهی و جزوه) ۲۲ داده بودم آنقدر کارش عالی بود که دیدم طلبکار است. گفتم این دو نمره طلبت را در امتحانات آخر سال حساب می کنم. اما این کار هرگز صورت نگرفت زیرا همیشه در نمره گرفتن او طلبکار بود و من بدهکار بودم. "

چمران در تمام دوران تحصیل در فعالیت های سیاسی دانشگاه نقش مفید و مؤثری داشت و عضو فعال کمیته نهضت مقاومت ملی در دانشکده فنی بود. در آن روزهای پرخطر با

حضور فعال در جبهه ضد استبدادی مسئولیت بخش نشریه راه مصدق را پذیرفته و توان مدیریت خاص خود در سازماندهی و تدارک تظاهرات اعتراض آمیز در روزهای ۱۶ و ۱۷ مهرماه سال ۱۳۳۲ که اولین اعتراض گسترده دانشجویی به کودتای سیاه ۲۸ مرداد بود و همچنین در برگزاری تظاهرات ۲۱ آبان همان سال که همزمان با محاکمه دکتر مصدق در دادگاه های ناعادلانه شاه صورت می گرفت و بخصوص در تظاهرات ۱۶ آذر که به مناسبت سفر نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا و برقراری روابط سیاسی مجدد با دولت کودتاگر انگلیس، نقش سازماندهی و برنامه ریزی اساسی داشت.

به دلیل حضور فعال و شاهد و ناظر بودن بر وقایع ۱۶ آذر مفصل ترین و مستندترین گزارش واقعه خونین را او به رشته تحریر در آورده است که در نشریات متعددی در داخل و خارج در همان زمان، پخش و منتشر گردیده است.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد و جو خفقان حاکم فعالیت انجمن های اسلامی دانشجویان متوقف شد فقط جلسات تفسیر قرآن طالقانی در مسجد هدایت برقرار بود.

چمران علاوه بر فعالیت های دانشجویی دارای علاقه خاصی به ورزش بود به دلیل باشگاه ورزشی باستانی که در محل سرپولک (خیابان سروش) وجود داشت چمران با ورزش باستانی و کشتی علاقمند و از آنجا با غلامرضا تختی آشنا شده بود.

تختی را پهلوانی واقعی می دانست و بسیاری از فنون کشتی را از او فرا گرفته بود. بعد از مرگ مشکوک تختی او جزوه ای به نام جهان پهلوان تختی نوشت که توسط انجمن دانشجویان ایرانی در کالیفرنیا منتشر گردید.

آقای دکتر یزدی خاطره ای از فنون کشتی چمران در طی دوره آموزش نظامی در مصر که بعداً به آن می پردازیم نقل می کند؛

" در حومه قاهره با هم دوره های رزمی و سازماندهی مخفی و آشنایی با مواد منفجره را می گذرانیم در یکی از کلاس ها یک گروه بان مصری که بدنی بسیار ورزیده و تراشیده داشت به ما شیوه جنگ های تن به تن و دفاع شخصی را درس می داد. هنگامی که نوبت به چمران رسید او ابتدا نظیر یک مبتدی با معلم مصری برخورد کرد و احترامش را نگه داشت اما در جریان آموزش یادم نیست چه شد و معلم مصری چه گفت که به چمران برخورد.

روز بعد که نوبت آموزش عملی برخی از فنون دفاع شخصی به چمران رسید او ناگهان معلم را با چند فن کشتی به خاک انداخت و معلم مصری ما تازه فهمید که با چه کسی طرف است و از آن پس جانب او را داشت.

چمران پس از پایان دوره لیسانس به مدت یک سال به عنوان مسئول لابراتوار شیمی - فیزیک دانشکده فنی دانشگاه تهران مشغول تدریس گردید.

در آن سال ها همچنان اختناق بر جامعه حکمفرما بود و دستگاه حاکمه به دنبال تثبیت پایه های استبداد محمدرضا از هیچ ظلمی دریغ نداشت. در سال ۱۳۳۴ سازمان حزب توده و

محل چاپخانه مخفی حزب را کشف کرد و به دنبال آن هزاران نفر از اعضاء فعال و هواداران را دستگیر و زندانی نمود. اعدام پی در پی افسران عضو حزب توده نه تنها موجب متلاشی شدن حزب توده گردید بلکه روحیه مقاومت را در بین مبارزان و فعالان سیاسی کاهش داده و موجب ناامیدی در بین مبارزین گردید. نهضت مقاومت ملی فعالیت مخفیانه خود را همچنان ادامه می داد تا در سال ۱۳۳۶ دستگاه پلیسی شاه با شناسایی افراد فعال نهضت مقاومت حدود ۸۰ نفر را از جمله آیت الله طالقانی - آیت الله سید رضا زنجانی - مهندس بازرگان - دکتر سحابی را از تهران و آقایان استاد محمدتقی شریعتی و علی شریعتی - طاهر احمدزاده - آسایش و میلانی را در مشهد دستگیر و به زندان محکوم نمود.

این سرکوب آرام آرام دامنه فعالیت های نهضت مقاومت را کاهش داد.

### قسمت دوم - دوران تحصیل و مبارزات خارج از کشور: سال ۱۳۳۷

در چنین اوضاع و احوال سیاسی کشور، چمران با بالاترین نمره، شاگرد اول دانشکده فنی گردید. که طبق قانون، دولت موظف بود شاگردان اول هر دانشکده را در هر رشته به خارج از کشور اعزام کند. چمران و شریعتی هر دو از این قانون استفاده کرده و در سال ۱۳۳۷ به خارج اعزام گردیدند. شریعتی به فرانسه و چمران به آمریکا عزیمت نمودند.

چمران ابتدا به شهر دانشجویی به نام کالج استیشن در ایالت تگزاس رفته و از دانشگاه A&M فوق لیسانس در رشته الکترونیک گرفته و سپس به دانشگاه معروف برکلی در کالیفرنیا رفته و دکترای خود را در همین رشته به پایان رساند (سال ۱۳۴۱). سپس در یک شرکت بزرگ آمریکایی به نام بل که روی پروژه های علمی قمر مصنوعی فعالیت داشت استخدام و تا تیرماه ۱۳۴۴ (۱۹۶۷) که به همراه دوستانش به خاور میانه رفت. در این شرکت فعالیت داشت. در طی دوران و پس از پایان تحصیلاتش در آمریکا به فعالیت های اعتراضی، سرکوب و خشونت شاه شرکت داشته و به هر مناسبتی در جلوسازمان ملل یا سفارتخانه ایران در واشینگتن تجمع و فریاد مرگ بر شاه - زنده باد مصدق سر می دادند و صدای اعتراض خود را به گوش جهانیان می رساندند.

در شهریور ۱۳۳۹ نشست سالیانه انجمن دانشجویان ایرانی در آمریکا که در شهر ایست لانسینگ (East Lansing) در ایالت میشیگان برگزار می شد، دانشجویان متعددی از مبارزین، از ایالات مختلف از جمله صادق قطب زاده - محمد نخشب - علی محمد فاطمی (شاهین فاطمی) - مجید تهرانیان - سیروس پرتوی - فرج اردلان و ... شرکت داشتند.

در هنگام افتتاح این جلسه اردشیر زاهدی سفیر شاه در واشینگتن طی سخنانی کودتای ۲۸ مرداد و قیام ملی و به دکتر مصدق حمله می کند و کسانی که جلوی سازمان ملل علیه شاه اعتراض کرده بودن را مُشتی مصدقی خائن می خواند که موجب اعتراض شدید دانشجویان قرار می گیرد. قطب زاده و نخشب علیه زاهدی و کودتای ۲۸ مرداد سخنرانی تندی می کنند و از مصدق تجلیل می نمایند که زاهدی مجبور به ترك جلسه می شود.

در همان نشست انتخابات هیئت دبیران انجام و برای اولین بار رهبری انجمن دانشجویان ایرانی به دست نیروهای ملی می افتد و حرکت تازه ای در مبارزات ضد استبدادی توسط

دانشجویان در خارج از کشور آغاز گردید. در اواخر شهریور ۱۳۳۹ آقای دکتر یزدی برای يك سفر مطالعاتی به آمریکا رفته و چند ماه بعد در دانشگاه فرلی دیکسون به کار تدریس و تحصیل می پردازد.

چمران در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) پس از فارغ التحصیل شدن با خانواده خود به نیوجرسی منتقل می گردد و ضمن عضویت در شورای مرکزی جبهه ملی به عنوان عضو هیئت اجرایی و مسئول مالی با سایر اعضاء یعنی آقایان دکتر یزدی - شاهین فاطمی و خدایاری همکاری می نماید.

تدارك اعتراضات و بسیج دانشجویان جلو سازمان ملل در نیویورک - در جلو کاخ سفید در واشینگتن و همچنین سفارت ایران در شهر واشینگتن و سایر کنسولگری ها در شهرهای شیکاگو - نیویورک - سانفرانسیسکو در جهت اعتراض به وضعیت سیاسی - اجتماعی ایران بخش عمده ای از تلاش و فعالیت های دکتر چمران در این سال ها می باشد.

در بهمن ۱۳۴۱ اعضاء رهبری و فعالین نهضت آزادی ایران بازداشت و سپس در دادگاه های نظامی محاکمه شدند. تمام نیروهای سیاسی خارج از کشور اعم از ملی - ملی مذهبی - چپ - غیر مذهبی - همه به حمایت از زندانیان سیاسی اعم از جبهه ملی - نهضت آزادی و یا سایر گروه های سیاسی داخل کشور پرداختند.

جهت انعکاس فریاد اعتراض ملت ایران و جلب نظر افکار عمومی جهانیان قرار شد برنامه هایی در خارج از کشور صورت گیرد.

در سازمان ملل محلی به عنوان معبد طراحی گردیده که نه مسجد است نه کلیسا، صرفاً عبادتگاه است. اتاقی است بزرگ و ساده که به صورت يك اتاق آرام و فضایی روحانی طراحی شده و بازدیدکنندگان بعضاً در این محل لحظاتی توقف کرده و با خود خلوت و به نیایش درونی می پردازند.

قرار شد دوازده نفر در این محل حاضر شده و اصطلاحاً بست بنشینند.

پس از چند دقیقه که بیش از حد معمول توقف در این محل بود جلب توجه مأمورین را نموده و خواستار خروج افراد ایرانی از عبادتگاه می گردید. جمع حاضر خواستار ملاقات با دبیر کل سازمان ملل شده که از طرف مأمورین عدم حضور دبیر کل در مقر سازمان را مطرح می کنند. عده ای از اعضاء جبهه ملی و دانشجویان هم در خارج از ساختمان تجمع کرده و پلاکاردهایی که پیام اعتراض به شاه و هیئت حاکمه ایران بود توجه مردم و توریست ها را جلب نموده همراه با بیانیه هایی به زبان انگلیسی در بین آنها توزیع می گردد و خبر تحسن ایرانیان در محل سازمان ملل خبرنگاران را به آنجا می کشاند.

مأمورین که از خروج متحصنین ناامید می شوند گارد مخصوص آمده و دست و پای آنها را گرفته کشان کشان از سازمان ملل بیرون می برند، در حالی که خبرنگاران خارجی و تلویزیون های سراسری آمریکا از این صحنه فیلمبرداری می کنند. روی زمین کشیده شدن دکتر چمران با سر طاس به روی پله های سازمان ملل صحنه جمعی را در اخبار کانال های

مختلف تلویزیون آمریکا به وجود می آورد. بدیهی است این فیلم برای حرکت و مبارزه علیه شاه دستاورد مهمی بود ولی برای چمران بسیار گران تمام شد زیرا این نوع حرکت ها برای يك محقق در يك شرکت بزرگ علمی قابل قبول نمی توانست باشد.

ایجاد يك چاپخانه جهت نشریات جبهه ملی و انجمن دانشجویان ایرانی با همکاری دکتر یزدی و مهندس محمد حسینی در زیرزمین خانه مسکونی دکتر یزدی در نیوجرسی توانست بیش از يك میلیون برگ تبلیغاتی علیه سفر شاه در تیرماه ۱۳۴۲ به آمریکا تهیه و توزیع گردد.

در هنگام اعطای دکترای افتخاری دانشگاه نیویورک در تیر ۱۳۴۳ اعتراضات گسترده ای علیه شاه صورت گرفت که چمران در فعالیت های آن نقش عمده ای ایفا نمود و کل مراسم را تحت الشعاع قرار داد. با تشکیل نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰ در ایران نیروهای سیاسی خارج از کشور اعم از فعالین در آمریکا و اروپا با مؤسسين نهضت آشنایی و سوابق همکاری داشتند در اواخر خرداد ۱۳۴۱ به پیشنهاد دکتر شریعتی از پاریس نهضت آزادی ایران در خارج از کشور تشکیل و اولین شورای نهضت در خارج از کشور با حضور قطب زاده - چمران - یزدی - پرویز امین - شریعتی تشکیل می گردد. به دلیل همکاری خوبی که در خارج بین اعضاء جبهه ملی و فعالان دانشجویی وجود داشت نهضت به صورت يك سازمان مستقل تشکیل گردید ولی فعالیت علنی نداشت بلکه صرفاً بی سر و صدا نسبت به عضوگیری نیروهای ملی و مذهبی پرداخت.

در سال ۱۳۴۰ همچنین کار سازماندهی انجمن اسلامی تدارک دیده شد که در جذب جوانان دانشجو و فعالیت های اعتقادی و سیاسی بسیار موفق گردید.

پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد توسط رژیم پهلوی فعالان نهضت آزادی ایران تغییر شیوه مبارزه را بررسی نموده و قرار شد جمعی از فعالان جهت دیدن دوره های ویژه ای به مصر و الجزایر اعزام کردند در تیرماه ۱۳۴۳ - چمران - یزدی - پرویز امین - بهرام راستین - علی شریعتان به قاهره رفته و آموزش های تئوریک سازماندهی جنگ های چریکی و نظامی - کارهای انفجاری - تیراندازی با اسلحه های مختلف را آموزش می بیند.

در روز ۹ ژانویه ۱۹۶۴ اولین جلسه آشنایی هیأت ایرانی تحت عنوان نمایندگان سازمان (سماع) سازمان مخصوص اتحاد و عمل با نمایندگان جمال عبدالناصر تشکیل و موافقت نامه ای جهت برگزاری دوره های نظامی و چریکی توسط اعضاء سماع و سایر کسانی که توسط این سازمان معرفی می گردند به امضاء می رسد.

چمران در تابستان ۱۳۴۳ شرکت بل در نیوجرسی را با همه امکانات رها کرده و به قاهره می رود و پس از طی دوره های مختلف نظامی و فنون چریکی به آمریکا باز می گردد.

در سال ۵۰ امام موسی صدر در سفری به تهران ضمن ملاقات با مهندس بازرگان و گزارش خدمات در لبنان تشکیل يك مدرسه حرفه ای در شهر صدر را به اطلاع ایشان می رساند و خواستار يك مهندس مجرب جهت اداره این مدرسه می گردد. مهندس بازرگان، چمران را معرفی می نماید.



پس از تماس امام موسی صدر با چمران این امر مورد قبول چمران واقع شده و چمران مجدداً همه چیز را رها کرده و به سوی لبنان رهسپار می‌گردد.

چمران در لبنان موفق به راه اندازی و فعال کردن این مدرسه فنی و حرفه‌ای گشته و در کنار آن اقدام به سازماندهی و تشکیل یک سازمان سیاسی نظامی از بین شیعیان لبنان تحت نام حرکت المحرومین می‌نماید. که به تدریج شاخه نظامی آن به نام "امل" نیز اعلام موجودیت نمود. در چنین احوالی همسر او که در سال ۱۳۴۰ با او ازدواج کرده و دارای چهار فرزند شده بود به دلیل شرایط نامناسب زندگی با مشکلاتی روبرو می‌گردد و بچه‌ها یک سال از درس عقب می‌مانند لذا خانواده به آمریکا برگشت می‌نمایند و منجر به جدایی ابدی می‌گردد.

پسر چمران به نام جمال در آبان ماه ۵۲ در استخر غرق شد که این ضربه روحی بزرگی به چمران وارد ساخت. شرح مطلع شدن از مرگ جمال برای چمران خود تحریربرانگیز است.

بعد از جدایی همسرش در آمریکا و تقاضای طلاق او بار سنگینی برایش به همراه داشت ولی اراده چمران در راهی که انتخاب کرده بود خلل ناپذیر بود.

چند سال بدون همسر و خانواده بر چمران گذشت تا به توصیه دوستان او بخصوص امام موسی صدر مجدداً ازدواج نمود. که شرح ازدواج او با یک خانم شیعه لبنانی نیز می‌تواند قابل توجه باشد.

### قسمت سوم - بازگشت به ایران

در سال ۵۷ پس از سفر تاریخی امام به پاریس ابتدا نامه‌ای به امام نوشته توسط هیئتی از شیعیان لبنان به پاریس فرستاد همچنین تعدادی از رزمندگان را جهت حفاظت به نوفل لوشاتو اعزام نمود که چون مورد لزوم نبود آنها به لبنان بازگشتند و چمران شخصاً جهت دیدار امام به پاریس عزیمت نمود.

بعد از پیروزی انقلاب، چمران به ایران بازگشت تا تمام تجارب گرانبهای خود را که با از دست دادن همه نعمت‌های دنیوی اعم از شغل و منصب و زن و فرزند به دست آورده بود در اختیار انقلاب قرار دهد.

ورود او با استقبال مهندس بازرگان روبرو گردید و او را به عنوان معاونت نخست وزیری در امور انقلاب که رسیدگی به همه امور پیچیده انقلاب بود انتخاب نمود.

در بلوای کردستان و گروه‌های تجزیه طلب در شهر پاوه با قاطعیت خاص خود عمل کرد و کردستان را از بازی سیاسی گروه‌های چپ و معاند نجات داد.

سپس مهندس بازرگان او را به عنوان وزیر دفاع دولت موقت انتخاب نمود.

با توجه به جو و شرایط نامطلوبی که بعد از انقلاب علیه ارتش به وجود آمده بود او توانست ضمن پاکسازی ارتش از عناصر وابسته و نامطمئن، اعتماد افراد مؤمن در ارتش را جلب و آن را برای حفظ و حراست از مرزهای کشور سازماندهی و آماده نماید.

در حالی که چمران با عشق و ایثار در حال خدمت به کشور بود دشمنان دانا و دوستان نادان با تهمت و سم پاشی دل پاک و منزه او را مدام به رنج می آوردند. گاهی او را مسبب فجایع لبنان می نامیدند و سقوط تل زعتر و کشتار شیعیان را به او نسبت می دادند و گاه او را عامل سیا و موساد می خواندند.

اما او سربلند و سرافراز و امیدوار به رضای حق سر بر آستان الهی داشت و بر مبنای نیایش دوست و همزمش شریعتی عزیز که می گفت؛

خدایا قوتم بخش که تا نامم را و حتی نامم را در خط ایمانم افکنم

تا از آنها باشم که پول دنیا را می گیرند و برای دین کار می کنند

نه آنان که پول دین را می گیرند و برای دنیا کار می کنند.

صادقانه هم نانش را و هم نامش را در بقاء ایمانش نهاد. از دست دادن همه امکانات مادی در آمریکا، زن و فرزند را رها کردن، و بدنامی های بسیاری را به تن خریدن، همه از اعتقاد به خدمتی می دانست که رضای حق را در آن می دانست.

بعد از استعفای دولت موقت در انتخابات مجلس شورای اسلامی دوره اول شرکت نموده و از تهران در دور نخست به مجلس راه یافت.

بعد از تشکیل نهادهای رسمی بر اساس قانون رهبر انقلاب او را به عنوان عضو شورای عالی دفاع منصوب نمود.

با وقوع جنگ ایران و عراق با تشکیل ستاد جنگ های نامنظم راهی مناطق جنوب شد و در اهواز مستقر گردید. خدمات او در طرح آب اندازی در دشت و اراضی اطراف اهواز تانک های عراقی را زمین گیر کرد و همچنین با رشادت و برنامه ریزی توانست محاصره سوسنگرد را در سال ۵۹ شکسته و از سقوط سوسنگرد برای بار دوم جلوگیری کرده و از ورود لشگریان پلید صدام به این شهر و فجایعی که می توانست داشته باشد ممانعت نماید.

و سرانجام دست تقدیر این شیرمرد خدا و اسوه تقوی و این مبارز میدان جنگ با نفس با انفجاری در پشت سرش در روز ۳۱ خرداد ۶۰ در منطقه دهلاویه، لقاء حق را لبیک گفت و به دیدار حق شتافت.

چمران جهان مادی را وا گذاشت و به دیار باقی شتافت در حالی که کمتر کسی او را شناخت. چمران از تبار آن دسته از اصلاح گران و روشنفکرانی بود که دگرگونی را از درون خود آغاز کرد.

او در تقابل بی عدالتی ها و بی تقوایی ها تلاش داشت تا الگوسازی کند و راستی خود الگویی زیبا از پاکي و گذشت، بلندی روح، ایمان و اخلاص در عمل بود. در دنیای زر و زور و تزویر و در این دیار نیرنگ ها و دغل کاری ها و له کردن ها برای کسب قدرت، او الگویی شکستن این حصارها بود زیرا الگوش علی بود و راستی چه زیبا، با همراز خویش - علی - چنین سخن می گوید؛

ای علی تو گفתי که مرگ شرافتمندانه هزار بار بر زندگی ننگین ترجیح دارد و من نیز بر این اعتقاد مقدس همه وجودم را آماده قربانی شدن کردم تا تسلیم زندگی ننگین نشوم.

ای علی هنگامی که جوان بودم و از قهرمانان عالم لذت می بردم قهرمانی تو مرا فریفته بود و نبردهای بدر و احد و خندق مرا به وجد می آورد. هنگامی که در خیبر را با یک دست می کندی دیگر از خوشحالی در پوست نمی گنجیدم.

ای علی! بزرگتر شدم - به علم و ادب پرداختم - علم تو ادب تو مرا فریفت.

بزرگتر شدم ایمان تو عرفان تو مرا مبهوت کرد.

اکنون دردها و غم های تو مرا مسحور کرده است - درد و غم، پیوندی عمیق بین من و تو به وجود آورده است.

ای علی! به لبنان رفتم تا با محرومین و مستضعفین آنجا انیس و هم درد باشم. عده ای که لباس دین به تن داشتند مرا دشمن پنداشتند. از علم و تواضع و فداکاری و استعدادهایی من وحشت داشتند. مرا متهم می کردند که یا جاسوسم یا بهایی! زیرا ممکن نیست که کسی استعداد و این همه امکانات و مقام و زندگی خوب، آمریکا را رها کند، با کمال تواضع در کمال فقر و بدون پاداشی در دامان خطر با فقرا همنشین و هم درد باشد. از نظر آنها باید دلیلی دیگر وجود داشته باشد. شاید کاسه ای زیر نیم کاسه است...

ای خدا! جز تو نمی خواهم. جز تو به راهی نمی روم. جز تو نمی گویم. دنیا را سه طلاقه کرده ام و از راه خود بر نمی گردم دست از تو بر نمی دارم. الله الله من به مکتب خود پایبندم.

و موجی دیگر مرا پایین می برد ... و اینجا نوشته او ناتمام می ماند. امید آن که راه او برای همه دوستداران حق و حقیقت پایدار می ماند.

یا پیروز می شویم یا رسوا می کنیم

شرق ۱۳۸۶/۳/۳۱

ابراهیم یزدی: در نیمه شهریور ۱۳۳۲ یعنی حدود دو هفته بعد از کودتا، نهضت مقاومت ملی اعلام موجودیت کرد. علاقه‌مندان و متعهدین به جنبش ملی وفادار به دکتر مصدق به نهضت مقاومت پیوستند و کمیته‌های مختلف از جمله کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران تشکیل شد.

در هر دانشکده نیز کمیته نهضت ملی با شرکت دانشجویان ملی و ملی-مذهبی به وجود آمد. چمران که در این موقع سال دوم رشته الکترومکانیک بود، به کمیته نهضت مقاومت ملی دانشکده فنی پیوست. وظیفه دانشجویان عضو نهضت، علاوه بر حفظ ارتباط با یکدیگر توزیع شب‌نامه‌های نهضت علیه رژیم کودتا، جمع‌آوری کمک‌های مالی و حضور در تظاهرات نظیر تظاهرات ۱۶ مهرماه، ۲۱ آبان، ۱۴ تا ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و... بود که نهضت مقاومت ملی برنامه‌ریزی می‌کرد. چمران آرام و بی‌صدای ما که درونش همیشه غوغا برپا بود در تمامی این برنامه‌ها و تظاهرات خیابانی هر کجا و هر وقت که اعلام می‌شد جلوتر از همه حاضر می‌شد و در تظاهرات خیابانی بسیار گسترده ۲۱ آبان ۳۲ به مناسبت محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی شاه، مورد ضرب و شتم نظامیان قرار گرفت.

در اوایل آذر ۳۲ اعلام شد که نیکسون معاون آیزنهاور (رئیس‌جمهور وقت آمریکا) به ایران سفر می‌کند. همزمان با سفر نیکسون روابط دیپلماتیک میان ایران و انگلیس که در زمان دکتر مصدق قطع شده بود برقرار شده و «دنيس رایت» به عنوان کاردار جدید انگلیس به ایران می‌آید. کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران تصمیم به واکنش و اعتراض گرفت. در روزهای ۱۴ و ۱۵ آذر تظاهرات شدیدی در دانشکده‌ها صورت گرفت. در روز ۱۶ آذر نیروهای مسلح در دانشکده فنی بر روی دانشجویان آتش گشودند. هدف برنامه‌ریزان و مجریان کشتار ۱۶ آذر ۳۲ سرکوب دانشجویان و مرعوب ساختن آنان و ضربه زدن بر جنبش توانمند دانشجویی بود. اگر چه رژیم شاه-زاهدی- با این ضربه هولناک در هدف خود تا حدی موفق شد اما جنبش دانشجویی از پا درنیامد.

در دهمین سالگرد ۱۶ آذر خونین، هنگامی که کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) با شرکت سازمان‌های دانشجویی ایران در اروپا و آمریکا و ایران رسماً اعلام موجودیت کرد و به کنفدراسیون جهانی دانشجویان پیوست، از طرف این کنفدراسیون، ۱۶ آذر روز جهانی دانشجویان در سراسر جهان اعلام شد. به همین مناسبت مصطفی چمران که در لحظات حساس و پرهیجان ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در صحنه حضور داشت و جزئیات حادثه سال‌ها در ذهن او باقی ماند، متنی را تهیه و تنظیم کرد و آن را منتشر ساخت که کامل‌ترین گزارش از واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ بود و هنوز هم هست و مورد استقبال عموم ایرانیان قرار گرفت و از آن زمان تاکنون بارها تکثیر شده است. این متن به زبان‌های خارجی نیز ترجمه شد و در بولتن

کنفرانس بین‌المللی دانشجویان (ICS) در آذر ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) به چاپ رسید. در مورد ۱۶ آذر ۳۲ و کشتار دانشجویان دانشکده فنی دو گزارش نسبتاً کامل چاپ شده است. گزارش اول توسط نگارنده در سال ۱۳۳۵ در جلسه فعالین نهضت مقاومت ملی در گزارش ۳۴ ماهه عملیات نهضت مقاومت ارائه شد. این گزارش در جلد پنجم اسناد نهضت مقاومت ملی به چاپ رسیده است. گزارش دوم نیز محصول کار دکتر چمران بود که در زیر می‌آید:

قربانیان ۱۶ آذر یا نثار خون پاک خود پیوند دانشگاه و نهضت ملی ایران را استوارتر ساختند. از آن روز یعنی ۱۶ آذر ۱۳۳۲، ۹ سال می‌گذرد ولی وقایع آن روز چنان در نظر منجم است که گویی همه را به چشم می‌بینم، صدای رگبار مسلسل در گوشم طنین می‌اندازد، سکوت دردناک موحشی بعد از رگبار، بدنم را می‌لرزاند، آه بلند و ناله جانگداز مجروحین را در میان این سکوت دردناک می‌شنوم. دانشکده فنی خون‌آلود را در آن روز و روزهای بعد به رای‌العین می‌بینم.

چرا و چگونه دانشگاه گلوله باران شد؟ و چطور سه نفر از بهترین دوستان ما - بزرگ‌نیا، قندچی و شریعت‌رضوی- به شهادت رسیدند؟

جواب به این سوال مستلزم بررسی شرایط آن زمان و حوادث پی در پی آن روزها است. سفارت انگلستان دوباره افتتاح می‌شد و دنيس رایت کاردار سفارت قرار بود که به ایران بیاید. کمپانی‌های نفتی برای تصرف مجدد نفت ایران نقشه می‌کشیدند، نیکسون معاون اول رئیس‌جمهور آمریکا به ایران می‌آمد تا نتیجه ۲۱ میلیون دلار کودتا را ببیند.

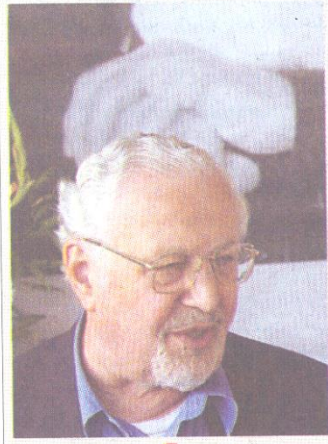
#### ■ کودتای ۲۱ میلیون دلاری

منابع سرشار نفت در دل صاحبان کمپانی‌های نفتی که در اداره حکومت انگلستان و آمریکا نفوذ داشتند و سوسه کردند، به خصوص که موقعیت سوق الجیشی ایران نیز برای سیاست آمریکا اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت و سیاست غیرمتعهد مصدق برای آنان ناگوار بود. سرانجام دولت آمریکا نیز به کمک انگلستان وارد معرکه شد و پس از یک سلسله توطئه چینی اداره جاسوسی آمریکا، اشرف خواهر شاه، ژنرال شوارتسکف و هندرسن سفیر آمریکا در ایران کودتای ۲۸ مرداد با صرف ۲۱ میلیون دلار عملی شد. دکتر مصدق و یاران وی به زندان افتادند، آزادی مردم سلب شد و به جای آن حکومت نظامی، مردم آزاده را تحت فشار گذاشت. آزادخواهان و وطن‌پرستان در مخوف‌ترین شکنجه‌گاه‌ها زجر می‌دیدند و به دورترین و بد آب و هواترین نقاط تبعید می‌شدند. روزنامه‌ها همه توقیف شدند و مدیران آنها به زندان افتادند و فقط ورق‌پاره‌های کثیف مزدوران هیات حاکمه انتشار می‌یافت ولی مردم نیز ساکت نشستند؛ مردمی که برای حفظ حکومت ملی خود «سی‌تیر» را به پا کرده بودند، مردمی که افتخار ملی شدن نفت و پیروزی بر امپراتوری انگلستان نصیب‌شان شده بود، حاضر نبودند به این آسانی

دوباره تن به ذلت داده، زیر بار بیگانگان روند. اولین تظاهرات یکپارچه مردم در روز ۱۶ مهرماه یعنی تقریباً یک ماه و نیم بعد از کودتا انجام شد. دانشگاه و بازار به طرفداری از مصدق اعتصاب کردند و تظاهرات پرشوری به وقوع پیوست و حاکمیت، عده زیادی را گرفت و سران بازار را دستگیر کرد ولی این فشارها در مردم اثری نکرد، دولت کودتا سخت به تلاش افتاد و فشار خود را به منتهای درجه رسانید، طاق بازار را بر بازاریان مبارز و وطن‌خواه خراب کرد و دکان‌های رهبران فدائکار بازار را به وسیله گماشتگان

#### نکته

۱- اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکیه‌ای او که مرگ را به چشم می‌دید و خود را کشته می‌دانست، دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعاری کوتاه بیرون ریخت: دست نظامیان از دانشگاه کوتاه...  
۲- مصطفی چمران که در لحظات حساس و پرهیجان ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در صحنه حضور داشت، متنی را تهیه و تنظیم کرد و آن را منتشر ساخت که کامل‌ترین گزارش از واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ بود و هنوز هم هست و مورد استقبال عموم ایرانیان قرار گرفت و از آن زمان تاکنون بارها تکثیر شده است



خود غارت کرد و هزاران نفر از مردم مبارز را گرفتار غل و زنجیر کرد.

برای بازگشت به دوران سیاه گذشته دولت کودتا درصدد برآمد که آثار حکومت مصدق را به کلی محو کند و مخصوصاً روحیه و اراده مردم را بکشد و از این رو قانون ملی شدن صنعت نفت را «کان‌لم‌پکن» تلقی کردند و کارتل بین‌المللی نفت برای بلع نفت ایران دست به کار شد. در تاریخ ۱۴ آذر تجدید رابطه با



انگلستان را اعلام کرد و قرار بود که دنیس رایت -کاردار سفارت انگلستان - چند روز بعد به ایران بیاید. اعمال خائنانه دولت کودتا هر روز بر بغض و کینه مردم می افزود و بر آتش خشم و غضب آنان دامن می زد، از روز ۱۴ آذر تظاهراتی که در گوشه و کنار به وقوع می پیوست، وسعت گرفت و در بازار و دانشگاه تهران عده ای دستگیر شدند. روز ۱۵ آذر مجدداً تظاهرات بی سابقه ای در دانشگاه و بازار صورت گرفت.

#### ■ دانشگاه سنگر تسخیرناپذیر

صنماً در تاریخ ۲۴ آبان اعلام شده بود که نیکسون - معاون رئیس جمهور امریکا - از طرف آیزنهاور به ایران می آید. نیکسون به ایران می آمد تا نتایج پیروزی سیاسی امیدبخشی که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است (نقل از نطق آیزنهاور در کنگره امریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد) را ببیند. دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند.

وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می نمود ولی این تظاهرات برای دولتیان خیلی گران تمام شد؛ تار و پود وجود آنها بستگی به کمک سرشار امریکا داشت. این بود که دستگاه برای خفه کردن مردم و جلوگیری از تظاهرات از ارتکاب هیچ جنایتی ابا نداشت.

روز ۱۵ آذر یکی از دریانان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می رسد که باید دانشجویان را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صداها خفه شود و جنبنده ای نجنبند.

#### ■ یورش به دانشگاه

برای جلوگیری از تظاهرات در مقابل نیکسون جنایت بزرگ هیات حاکمه ایران در صبح روز دوشنبه ۱۶ آذر ۳۲ در صحن مقدس دانشگاه به وقوع پیوست. صبح ۱۶ آذر هنگام ورود به دانشگاه، دانشجویان متوجه تجهیزات فوق العاده سربازان و اوضاع غیرعادی اطراف دانشگاه شده، وقوع حادثه ای را پیش بینی می کردند.

دانشجویان حتی الامکان سعی می کردند که به هیچ وجه بهانه ای به دست بهانه جوینان ندهند. از این رو دانشجویان با کمال خونسردی و احتیاط به کلاس ها رفتند و سربازان به راهنمایی عده ای کارآگاه به راه افتادند. ساعت اول بدون حادثه مهمی گذشت و چون بهانه ای به دست نیامد به داخل دانشگاه ها هجوم آوردند، از پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم عده زیادی را دستگیر کردند.

بین دستگیرشدگان چند استاد نیز دیده می شد که به جای دانشجویان مورد حمله قرار گرفته و پس از مضروب شدن به داخل کامیون کشیده شدند. چون احتمال وقوع حوادث وخیم تری می رفت، لذا برای حفظ جان دانشجویان، دانشگاه را تعطیل کردند و به آنها دستور دادند به خانه های خود بروند و تا اطلاع

ثانوی در خانه بمانند. دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده محوطه دانشکده را ترک می کردند ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه سربازان به دانشکده فنی حمله کردند. عده ای از سربازان دانشکده فنی را به کلی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد، آنگاه دسته ای از سربازان با سرنیزه از در بزرگ دانشکده وارد شدند.

اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکیب و او که مرگ را به چشم می دید و خود را کشته می دانست، دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعاری کوتاه بیرون ریخت: دست نظامیان از دانشگاه کوتاه. . .

هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند به کلی غافلگیر شدند و در همان لحظه اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند.

لحظات موحشی بود. دانشجویان یکی پس از دیگری به زمین می افتادند؛ به خصوص بین محوطه مرکزی و دانشکده فنی و قسمت های جنوبی. مصطفی بزرگ نیا به ضرب سه گلوله از پا درآمد. شریعت رضوی که ابتدا هدف گلوله قرار گرفته، به سختی مجروح شده بود، بر زمین می خزید و ناله می کرد که دوباره هدف گلوله قرار گرفت. ناصر قندچی حتی یک قدم هم به عقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود و از گلوله باران اول مصون مانده بود که یکی از جانبان دسته جانباخت با رگبار مسلسل سینه او را شکافت و او را شهید کرد.

در این میان عده زیادی از دانشجویان که از دو طرف تحت فشار و حمله قرار گرفته بودند، به ناچار به آزمایشگاه پناه بردند. . .

■ ■ ■

در انتخابات دوره ۱۸ مجلس شورای ملی، نهضت مقاومت ملی با شعار یا پیروز می شویم یا رسوا می کنیم شرکت کرد. دانشجویان در آن انتخابات سهم چشمگیری داشتند. مصطفی چمران در این صحنه ها حضور فعال داشت. او به رغم ظاهر ساکت و آرام و کم حرفش بسیار مقاوم و پرکنار بود. هنگامی که بعد از فعالیت های زیاد، انجمن اسلامی دانشجویان با همت دکتر عباس شیبانی موفق شد دفتر مرکزی خود را در مقبره خانوادگی شیبانی تحت نام کتابخانه نصر دایر سازد، جلسات هفتگی انجمن در روزهای جمعه مجدداً برقرار شد. چمران نه تنها در این جلسات حضور منظمی داشت بلکه این بار خود او نیز در بعضی جلسات به ایراد سخنرانی می پرداخت.

سبک او در سخن گفتن، قاطع بود اما با تمام احساس و وجودش سخن می گفت. گویی سخن او از تمام ذرات بدنش سرچشمه می گیرد. او در میان دوستان انجمن به عنوان انسان عاطفی و دوست داشتنی شناخته شده بود. یادش گرامی باد.

## فراز و فرود سیاست خارجی ایران

مجله رونا- خردادو تیر ماه ۱۳۸۶

- موضوع گفتگوي ما سياست خارجي است من فکر مي کنم براي ورود به اين بحث اين موضوع را مطرح کنيم که به هر حال نزديک به ۳۰ سال از ابتدای انقلاب مي گذرد شما به عنوان اولين وزير امور خارجه دولت مستقر شده پس از انقلاب در آن سالها در متن جريانات و حوادث بوديد اگر نگاه خيلي کلي و گذرايي به اين چند سال بعد از انقلاب کنيم سياست خارجي جمهوري اسلامي فراز و فرودهاي خيلي جدي و تاثيرگذاري داشته و الان به يك نقطه اي رسیده که جرياني که اکنون قدرت را در دولت در دست دارد تحت عنوان بازگشت به شعارهاي ارزشي اول انقلاب سياست خارجي مبتني بر اقتدار و قدرت متناسب با آن چيزي که در اول انقلاب مطرح مي شد را مطرح مي کنند جنابعالي بفرماييد که شرايط سياسي ابتدای انقلاب و آن روزها محيط بين الملل فاکتورها و مختصاتي که وجود داشت را در پيش گرفته است ، پرسش ما در واقع اکنون اين است که رويکردي که در آن زمان وجود داشت چه بود و چه نسبي بين آن زمان و اين زمان از حيث تغييراتي که در هم سطوح داخلي و هم در سطوح خارجي رخ داده را بيان فرمائيد؟

من تشکر مي کنم از جنابعالي و همکارانتان در مجله رونا به خاطر اين کرسی بحث آزادي که در مورد سياست خارجي ايران در مجله باز کرده ايد ، وضعيت کنوني هرگز قابل مقايسه با اول انقلاب نيست . دولتموقت ، يك دولت انتقالي بود يعني يك انقلاب بزرگ تاريخي مردمی در کشورمان صورت گرفته ويک نظام کاملاً متفاوتي با نظام شاهنشاهي هم به جهت ساختار و هم به جهت ارزشها ، هم به جهت آرمانها روي کار آمده اما در دوره انتقال هدف اصلي و عمده اين بود که اين جمهوري نوپا به جهت داخلي و خارجي جا بيفتد و هنگامي که در چارچوب قانون اساسي تدوين و تصويب شده نهادهاي دائمي مي آمدند آن وقت مي رفتند سر مسائل ديگر . بنابر اين در آن دوره اولويت هاي سياست خارجي ما با اولويت هاي کنوني کاملاً متفاوت بود در آن موقع دولت جديدي که روي کار آمده بود در مرحله اول مي خواست که شناسايي تمام جهان را داشته باشد ، خب ما مي دانيم کشورهايی هستند که در آنجا هم انقلاب يا کودتا صورت شده و تغييرات صورت گرفته است . اما به دلایل گوناگون نمي توانند شناسايي جهاني را به دست بياورند ما مي دانيم در افغانستان دولت طالبان که روي کار آمد عربستان سعودي ، پاکستان ، آمريکائيها در روي کار آمدنش نقش کليدي داشتند . اما بعداً به دلایلي که جاي بحثش اينجا نيست دولت طالبان نتوانست شناسايي جهاني را به دست بياورد و دچار معضلاتي شد . آن دوره اولويت اول براي جمهوري اسلامي ايران در دولت موقت مهندس بازرگان اين بود که بتوانيم به دنياي خارج بگويم دولتي جديدي که روي کار آمده است به معاهدات بين المللي احترام مي گذارد با جامعه جهاني آمادگي تعامل را دارد، ما

نمی خواهیم با تمام دنیا بجنگیم ، مردم ما علیه يك حكومت سرکوب گر استبدادي انقلاب کردند و می خواهند يك نسل نوین را به وجود بیاورند . در آن تاریخ سیاست ها و رفتارها با حالا فرق می کرد اما حالا ۲۸ سال از انقلاب گذشته در آن تاریخ برای رهبران انقلاب، چه شوراي انقلاب ، چه رهبر انقلاب

آقای خمینی ، چه دولت موقت هنوز نوع نظام اقتصادي مورد نظر و مطلوب روشن نبود. می دانید که سیاست خارجي هر كشوري ادامه سیاست داخلي آن است. شما اول باید برنامه های کلان ملي را تعريف و تدوین کنید ، امنیت ملي ، منافع ملي ، مصالح ملي همه اینها را تعريف کنید. دیپلماسي ابزاري است در خدمت تحقق آن هدفها. رهبران انقلابي در وضعيتي نبودند که بتواند این کار را کند. باید نهادهای دائمي، مجلس، رئیس جمهوری دولت جدید، بوجود می آمدند و سپس این نهادها تصمیم بگیرد که اقتصاد به چه صورت خواهد بود. به عنوان مثال آیا می خواهند برای ایجاد شغل سرمایه خارجي را جذب بکنند یا نه. تمام اینها موثر بود اما الان ۲۸ سال گذشته پس بنابراین این که می گویند ما می خواهیم برگردیم به اول انقلاب این مصداق کامل يك برگشت ارتجاعي است مصداق کامل يك برگشت ساده انگارانه است برای اینکه به عنوان مثال در حالیکه در درون این نظام رهبري آمده است از طریق مجمع تشخیص مصلحت يك چشم انداز ۲۰ ساله را تعريف کرده اند و این في النفسه مثبت است. در دولت ، مهندس موسوي ابزار و تولید و توزیع کاملاً دولتي بود در دولت آقای هاشمي تغييراتي جهت خصوصي سازي انجام شد و بعد آقای خاتمي و بعد از فراز و نشیب ها نهایتاً به چشم انداز رسیدند ممکن است کسی به جهت دید کارشناسي بگوید این جایش ایراد دارد ولي باز هم بهتر از سنگ اندازي است . براساس این چشم انداز ۲۰ ساله آمدند چهار برنامه پنج ساله درست کردند همه اینها خوب است درست است شما برنامه های دراز مدت را ترسیم کرده اید براساس آن برنامه های ۵ ساله می گذارید معنایش این است که هر دولتي می آید باید سیاست داخلي و خارجي اش در جهت تحقق این برنامه باشد . يك کسی بگوید من می خواهم برگردم به دوران اوليه . در دوره اوليه يعني چه ؟ به نظر من سیاست خارجي کنونی ما يك حرکت قهقرايي است يك حرکت ارتجاعي است. بر عکس ، من معتقدم جمهوری اسلامی بعد از ۲۸ سال به نقطه ای رسیده است که می بایستی آن سیاستی را که دولت موقت اتخاذ کرده بود مبتني بر این که ما با همه کشورها رابطه دوستانه داشته باشیم، پیگیری کند. اولویت حكومت شاه يك چیزی بود . اما الان اولویتهای دیگری داریم این نکته اول . اما نکته دوم در سیاست خارجي این است که در همان تاریخ به رغم اینکه ما دولت موقت انتقالی بودیم اما نظریات و تفکراتي داشتیم . به عنوان نمونه مرحوم چمران در دانشگاه پدافند ملي سمیناري گذاشت تحت عنوان امنیت ملي خطرات و تهدیدات احتمالي آینده در سیاست خارجي. در آن سمینار من در باره "دکترین امنیت ملی سخنرانی کردم. حدود ۲۵ الي ۲۶ سال از آن تاریخ گذشته است. اما آن بحث همچنان به قوت خود باقی است. این سخنرانی در مجموعه ای تحت عنوان دکترین امنیت ملي چاپ شده است. در دکترین امنیت ملي بر اساس توانمندیهای کشور، دشمنان احتمالي و خطرات احتمالي . پیش بینی می شود که دکترین امنیت ملي کشور چیست و چه کار باید کرد. مثال می زنم آیا ما يك ارتش مجهز کلاسیک نیاز داریم؟ چه خطراتي کشورمتن ا را تهدید می کند ؟ آیا در مقابل این خطرات احتمالي به يك ارتش کلاسیک نیاز داریم ؟ آیا کشوري مثل ایران



می تواند در تولید سلاح های استراتژیک با کشورهای که احتمالاً دشمن یا مخالف یا رقیب ما هستند، رقابت کند یا نه؟ خیلی دور از ذهن نیست که ما بگوییم، نه، نمی توانیم. به دلایل گوناگون نمی توانیم همان موقع اش هم مطرح شد، در آن تحلیل تا جایی که مربوط به سیاست خارجی می شود گفته ام قدرت های خارجی در رابطه با ایران سه گروه هستند: دوست، مخالف و دشمن ما هستند هر یک از اینها هم در دو وضعیت قابل بررسی هستند: بالقوه و بالفعل. کشوری دوست ما است ولی بالقوه است، بالفعل نیست هیچ کاری برای ما نمی کند. کار سیاست خارجی باید این باشد که دوستان بالقوه را شناسایی کند و ترتیبی دهد که بالفعل شوند. هند با یک نظام لائیک، دشمن ما نیست ولی مخالف ما است. دلایل گوناگونی دارد بیش از ۱۵۰ میلیون مسلمان دارد نگران رشد تمایلات مذهبی اینها هستند بنابراین یک کشوری مثل ایران بگوید من جمهوری اسلامی ایران یا بخواهد روی مسائل ایدئولوژی اینقدر پافشاری کند دولت هند خیلی خوشش نمی آید، اما دشمن ما هم نیست. هند در مخالفت با ما می تواند بالقوه یا بالفعل باشد. دشمنان ما هم همین طور هستند. دشمنان ما می تواند بالفعل یا بالقوه باشند. آمریکا دشمن بالفعل ما است و هر آن، دشمنی شان می تواند بروز کند. یا فرضاً آلمان چه رابطه ای دارد. رابطه اش را شما چه جور تعریف می کنید. سیاست خارجی معنادار یک کشور را ما اینجوری تعریف می کنیم که بتوانیم دشمنان بالفعل را به دشمنان بالقوه تبدیل کنیم مخالف بالفعل را بالقوه کنیم. مخالف را به دوست تبدیل و دوست بالقوه را به دوست بالفعل تبدیل کنیم. در مقابل این نوع سیاست ها ما مکن است به گونه ای رفتار کنیم که دوستانمان جرات دفاع از ما را نداشته باشند. آنهایی که با ما مخالف هستند تبدیل به مخالف بالفعل شوند. دشمنانی که ساکت و آرام هستند آنقدر تحریک کنیم که علیه ما فعال شوند. این یک نکته. نکته دوم این است که ما در جنگی از ۱۹۰ کشور در سطح جهانی حرکت می کنیم نظام های سیاسی متفاوت وجود دارند هر کشوری برای خودش اولویت هایی دارد. ما نمی توانیم بگوییم که ما با جهان خارج هنگامی ارتباطات برقرار می کنیم که همه سیاست هایشان را عوض کنند نظامهایشان را عوض کنند بیایند با ما هماهنگ شوند، بعد ما وارد شویم، نه این امکان ندارد. کار دستگاه دیپلماسی این است که بیاید این کشورها را بررسی و ناحیه را تشخیص بدهد در میان هر دو کشوری در جهان می خواهد ایران و هند یا ایران و پاکستان، ایران و عراق، ایران و آمریکا باشد. در روابط دیپلماتیک هر دو کشوری در دنیا سه ناحیه قابل تشخیص است که ما اصطلاحاً "می گویم ناحیه سفید، سبز، قرمز. ناحیه ی سفید مقولات و موضوعاتی است است که ربطی به روابط دوکشور ندارد هیچ ارتباطی با ما ندارد. یک ناحیه هم منطقه یا مسائلی میان دوکشور است که تضاد وجود دارد. اگر بخواهیم وارد آن قلمرو شویم با هم دعوایمان می شود. اما در میان هر دو کشور منطقه سبزی منطقه منافع مشترک وجود دارد. نقش دیپلماسی در هر کشوری باید مبتنی بر پرهیز از ورود به منطقه قرمز باشد. مثال می زنم ممکن است برای ما واقعاً هولوکاست بی معنا باشد اما یک خط قرمز یک نقطه قرمز است چه لزومی دارد ما وارد این بحث شویم آیا ورود به اعتبار تاریخی هولوکاست یا تعدا قربانیان در چارچوب منافع ملی ما تعریف می شود؟ خیر. دیپلماسی نباید وارد شود. حالا وقتی ما می خواهیم مناطق سبز را تشخیص بدهیم این جا آن جایی است ارتباط پیدا می کند با امنیت و منافع ملی. مثال می زنم اگر برنامه چشم انداز ۲۰ ساله تصویب شده اگر ۴ برنامه ۵ ساله بر اساس آن پیش بینی شده و ما نیاز داریم

هر سال يك ميليون شغل جديد تاسيس كنيم معنايش اين است كه ما نياز به جذب سرمايه داريم جذب سرمايه يك پيش نيازهاي داخلي دارد يك پيش نيازهاي خارجي دارد. پيش نياز داخلي اين است كه ما امنيت اجتماعي و سياسي بوجود بياوريم تا سرمايه داران ايراني مقيم خارج به نظام قضايي و اجتماعي حاكم در ايران اعتماد كنند و بيايند پولهايشان را در كشورمان سرمايه گزاري كنند. شغل ايجاد شود. يعني ما مي خواهيم سرمايه داري صنعتي را توسعه دهيم سرمايه داري تجاري نمي تواند شغل ايجاد كند. كارش دلالي است. ولي سرمايه داري صنعتي وقتي مي خواهد وارد شود و سرمايه گذاري كند، براي ايجاد يك كارخانه اي كه ۱۰ سال ديگر به بهره برداري برسد اين امنيت مي خواهد، امنيت قضايي مي خواهد، امنيت سياسي مي خواهد، امنيت فرهنگي مي خواهد. اگر سرمايه هاي خودمان كافي نباشد بايد سرمايه خارجي را جذب كنيم. وقتي مي خواهيم سرمايه خارجي را جذب كنيم بايد يك پيش نيازهاي ديگري را تايمين كنيم. حالا وقتي مي خواهيم به ارزيابي اين نكات بپردازيم بايد ببينيم كه سياست خارجي ما تا چه ميزان در اين راستا حركت کرده بعد نمره دهيم.

- با اين مقدماتي كه فرموديد بزرگترين مانع چه به لحاظ شكلي و چه به لحاظ محتوايي در دستگاه ديپلماسي سياست خارجي ما براي اينكه رويكرد ديپلماسي و سياست خارجي بر اساس منافع ملي يمان حركت دهيم چه بوده و چه هست؟ يعني در طول اين ۲۸ سال چه رويكردي را مي توانستيم دنبال كنيم كه تمام اين برنامه هايمن در راستاي منافع ملي يمان دنبال شود كه نشده، سوال بعدي اينكه به نظر شما به لحاظ شكلي و محتوايي سياست خارجي مان بر اساس بر آيند تصميم گيرهاي داخلي پيش نمي رود ناشي از چيست؟

همانطور كه عرض كردم سياست خارجي مطلوب ما اين است كه ما در سطح جهاني چون دوران

آقاي خاتمي تنش زدائي كنيم، بايد نشان دهيم كه با هيچ كس قهر نيستيم و با هيچ كس دعوا نداريم در منازعات بين المللي جانب داري از هيچ كشوري نمي كنيم، مي خواهيم با همه روابط حسنه داشته باشيم. اگر مثلاً "فرض كنيم كه آمريكا با كوبا جنگ دارد اين جنگ ما نيست ما از هيچ كدام هواداري نمي كنيم ما هم با كوبا مي خواهيم رابطه دوستانه داشته باشيم هم با آمريكا مي خواهيم رابطه دوستانه داشته باشيم. بعد از انقلاب ما هم كوبا را به رسميت شناختيم هم دولت ويتنام را به رسميت شناختيم كه قبلاً نبود لازمه اين كه دولتي بتواند اين برنامه هاي ملي را پيش ببرد اين هست كه بتواند در جامعه جهاني اين را نشان بدهد، يك نکته خيلي مهم كه باز هم پيش نياز بخش اول سوال شما است و با سوال دوم شما هم ارتباط پيدا مي كند همه را با هم طرح مي كنم مشكل تصميم گيرندگان ايران اين است كه شرايط جهاني را درك نمي كنند. بسياري از تصميم گيرندگان ايران در دوران جنگ سرد به سر مي بردند تصورشان اين است كه هنوز ميانه روسيه و چين و آمريكا و اروپايي ها رقابت دوران جنگ سرد ادامه دارد. بنابراين مي توانند از اين رقابت استفاده كنند در حالي كه چنين نيست جنگ سرد تمام شده است و در دوران ما بعد جنگ سرد، عوامل و يا مقررات ديگري بر روابط بين المللي حاكم است اين را دوستان تصميم گيرنده نمي فهمند. در آن دوران شرق و غرب با هم رقابت داشتند پيمانهاي نظامي، منطقه اي ناتو - سنتو - سيتو مثل زنجيره اي در برابر تجاوزات احتمالي بلوك شرق همه را به هم وصل کرده بود. اولويت

هاي سياسي اين بود ايران بايد در اردوگاه غرب بماند ولو اينکه مصدق را هم ساقط کنند ولو اينکه آدم ها توي زندانها بکشند. دکتر مصدق حاضر نشد به پيمان نظام بغداد بپیوندد و اين کل برنامه استراتژي غرب را در برابر بلوک شرق مختل مي کرد. براي اين که اگر ايران نمي پیوست اين زنجيره ناقص بود حلقه مفقوده داشت اما بعد از جنگ سرد اين اولويت ها به کلي از بين رفته است. آمريکائيها ديگر نيازي به اين پيمانهاي نظامي ندارند پيمان سنتو بلاموضوع است ، سيتو بلا موضوع است ناتو هم اگر در اروپا مانده دلایل ديگري دارد که اصلاً" به کلي فرق مي کند. در دوران ما بعد جنگ سرد اولويت هاي اقتصادي تعيين کننده شده است. . مناسبات اقتصادي هم هنگامی معنا دارد که استراتژيك باشد. روابط اقتصادي کوتاه مدت ممکن است براي طرفين منفعلي داشته باشد ولي نمي تواند ادامه پيدا کند. اگر دقت کنید مي بينيد همه مي خواهند ، براي ۲۰ سال آینده ۳۰سال آینده روابط اقتصادي خود را تنظيم کنند که چه کار بکنيم ، چه کار نکنيم همه براي ۳۰ الي ۴۰ سال آینده است پس بنا بر اين در دوران ما بعد جنگ سرد مناسبات انساني ، روابط انساني يا اولويت هاي اقتصادي تعيين کننده است آن هم روابط اقتصادي استراتژيك. همان طوري که در دوران جنگ سرد اولويت هاي سياسي پيش نيازهاي خود را داشت در دوران ما بعد جنگ سرد اولويت هاي اقتصادي پيش نيازهاي ويژه خود را دارد. و آن ثبات سياسي است در زمان جنگ سرد ثبات سياسي يك معني داشت اما حالا ثبات سياسي معنای ديگري دارد. در دوران ما بعد جنگ سرد دموکراتيزه شدن ثبات سياسي است. بي دليل نيست که موج سوم دموکراسي همه دنيا را فرا گرفته است. دموکراتيزه شدن هم در نهايت دو مولفه درد. ۱- تمام نيروهاي سياسي جامعه مي بايستي در فرآيند تصميم گيريهاي کلان کشور حضور داشته باشند . در ژاپن حزب کمونيست سابق ژاپن چند تا عضو الان در پارلمان دارد فکر مي کنم هشت نفر دارد . مهم اين است که حزب کمونيست ژاپن هشت تا کرسی در پارلمان دارد در فرآيند تصميمات حضور دارد. از نظر اين حزب، که اقليت است تمام تصميمات مشروع است. حزب کمونيست ژاپن نمي تواند فردا بيايد بگويد من اينها را قبول ندارم ، اينها خلاف است. مي گویند تو خودت در فرآيند تصميم گيري ها بودي و گاهي هم بودن آن ها در تصويب يا رد يك طرح يا لايحه تعيين کننده است. در مجلس ايران راي يك نماينده يهوديان گاهي باعث تصويب يا رد لايحه يا طرحی می شود. بعضي از گروه های سياسي جزء اکثريت هستند و بعضي ها . اما ممکن است در فرآيند دموکراسی جابجا شوند. يك حزب امروز اقليت است فردا ممکن است اکثريت شود . پس همه بايد در فرآيند تصميمات در پارلمان در قوه مقننه حضور داشته باشند هيچ يك از اينها نگویند ما اين تصميمات را به رسميت نمي شماريم و نامشروع است. دومين مولفه دموکراسی جابجايي قدرت به صورت مسالمت آميز است. در فرانسه ديروز سوسياليستها در مسند قدرت بودند حالا محافظه کاران آمده اند. اگر جابجايي قدرت مسالمت آميز و آرام صورت نگیرد و جامعه دچار تلاطم شود تمام برنامه هاي اقتصادي تحت الشعاع قرار آن مي گيرد . الان در اکراين چه خبر است ، اکراين نمي تواند برنامه ريزي اقتصادي کند هيچ کشوري نمي آيد با اکراين وارد تعامل اقتصادي شود براي اينکه نمي داند فرديش چه مي شود . در چک و اسلواکي خيلي قشنگ و مسالمت آميز از هم جدا شدند. و اکنون هر دو کشور عضو اتحاديه اروپا هستند. سرمايه ها به هر دو کشور سرازير شده است. اگر ايران مي خواهد برنامه ۲۰ساله چشم انداز را اجرا کند بايد

بداند شرایط حاکم بر جهان عوض شده ثبات سیاسی معنی تازه ای پیدا کرده است. چون چنین است نمی تواند بگوید نهضت آزادی حق حیات ندارد نمی تواند بگوید این گروه را ما قبول نداریم. بنابراین این سیستم، این طرز کار نامطلوب است. به نفع ثبات سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران است که انتخابات آزاد برگزار شود، حالا ممکن است نهضت آزادی دو نماینده بفرستد مجلس یا ممکن است پنج یا ده یا بیست تا بفرستد. مهم این است که وقتی که یک سازمان سیاسی شرکت می کند ۵ یا ۱۰ نماینده پیدا می کند. دیگر نمی تواند بگوید این یا آن مصوبه را قبول ندارم. وضعیت داخلی ما بر روابط خارجی ما اثر می گذارد. دیگر مسئله حقوق بشر چیز لوکسی مثل زمان کارتر نیست یک ضرورت است. بر می گردد به ثبات سیاسی ما، مربوط می شود به ثبات سیاسی به عنوان پیش شرط روابط اقتصادی دراز مدت است. اگر چنانچه دولت ایران می خواهد سالی یک میلیون شغل برای جوانها بیکار درست کند که مسائل اجتماعی را حل کند، بحران های اجتماعی را حل کند، آسیب های اجتماعی را پایین بیاورد. این فقط نمی تواند با گرفتن معنادان و فرستادن به این طرف و آن طرف و این کارها که می کنند میسر شود اگر شما شغل ایجاد نکنید ولی از پول نفت به جوانها یک میلیون تومان بدهند، ۱۰ میلیون تومان هم بدهند مشکل را حل نمی کند. شما کار ایجاد کنید، جوانها خودشان بلدند چه جوری ازدواج کنند. پس یک رابطه تنگاتنگی میان وضعیت سیاسی ایران و ثبات سیاسی با ارتباطات گسترده بین المللی، با جهان بیرون به وجود آمده است. چرا امروز اینقدر ایران تنها مانده، برای اینکه هیچ دولتی حاضر نیست با ایران وارد چنین معاملاتی شود. چون نمی داند فردا چه می شود. شما با نظامی روبرو هستید که دولت جدید بر سر کار آمده است، قضاوت مسئولان جدید نسبت به دولت پیشین چگونه است، ببینید چه می گویند، نه هاشمی را قبول دارند نه خاتمی را و نه مصوبات و توافقهایی آنها را قبول ندارند، می گویند، چرا آقای حسن روحانی رفته این کار را کرده است. این یک بلا تکلیفی در تمام جهان علیه ما به وجود آورده است. اینها نکاتی است که نمایندگان مشکلاتی است که در داخل داریم برای ایجاد روابط سیاسی مناسب و هم خارج و چون چنین است آن وقت به جای این که برویم مسئله را حل کنیم صورت مسئله را پاک می کنیم شعارهای پوپولیستی می دهیم. و می گوئیم از این ستون تا آن ستون فرج است.

- آقای دکتر پیرو تعریفی که جنابعالی از چارچوبهای سیاست خارجی مطلوب ارائه کردید قدری عینی تر حرف بزنید یعنی وارد مسائلی شویم که طی چند سال اخیر تاثیرگذار بوده در خط مشی سیاست خارجی ما، ببیند عمده ترین مسئله ای که در این چارچوبی که جنابعالی اشاره کردید مسئله آمریکا است، مسئله آمریکا در واقع قدمت خیلی زیادی در ایران دارد از قبل از انقلاب تا الان و تا سالها بعد از این داستان ادامه خواهد داشت. در این چند مورد چند دیدگاه وجود دارد یک دیدگاه در واقع طرفداران جریان فکری حاکم را تبلیغ می کنند ادعایشان این است اگر به مجموعه رفتارهای دولت آمریکا از بعد از انقلاب نگاه کنیم در مقاطع مختلف در جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران بوده نتیجه می گیرند از این مقدمه و پیش فرض این را که اساساً "نیاید به سمت مذاکره نباید به سمت سازش و نباید به سمت گفتگو با آمریکاییها رفت، یک دیدگاه دیگر وجود دارد که می گوید به دلیل تغییراتی که در محیط بین المللی به وجود آمده به دلیل تغییر سطح تماسهای ایران با آمریکا و محیط خاورمیانه اساساً "آن تفکراتی محکمی که در دو طرف وجود داشته وجود ندارد با توجه به

شرایط جدید و تعریف جدیدی از رابطه ایران و آمریکا رسیدیم و از این رو پیشنهاد می‌کنند که به هر حال این داستان به یک گفتگوی منجر شود که از این راه مسائل فی ما بین حل شود ، چند مسئله در این بین وجود دارد یک مسئله این است که موضوع آمریکا بعد از انقلاب پیش از این کارکرد خارجی پیدا کرده باشد کارکرد داخلی پیدا کرده یعنی دست مایه مجادلات سیاسی و داخلی شده و هنوز هم ادامه دارد و اشکال کاملاً متفاوتی را هم پیدا کرده ، نکته دوم این است که جمهوری اسلامی به هر حال سالهاست دارد این را به لحاظ تبلیغاتی و عملی می‌گوید ما اسرائیل را به رسمیت نخواهیم شناخت این جا یک نکته کلیدی در سیاست آمریکاییها است که اساساً " میزان نفوذ لابی یهودیان و صهیونیستها آنجا به نحوی است که هیچ نوع حکومتی در آمریکا شکل نخواهد گرفت مگر این که اولویت اول آنها منافع آنها باشد هر چند که برخی یک دیدگاه مقابل را می‌پسندند که می‌گوید اساساً هم اینجوری نیست آنها هم اسرائیل را یک دارائی استراتژیک می‌دانند بستگی به منافع خودشان ممکن است مناسباتشان تغییر کند از این رو بین دو تا دیدگاه یعنی دیدگاهی که اعتقاد دارد ما اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسیم و در واقع آمریکا به دنبال بر اندازی ما است و از این رو منطقاً هم نتیجه گیری می‌کند که نباید با اینها رابطه داشته باشیم طبیعی است این عدم رابطه باعث شده در مقاطع مختلف آن تبدیل دشمن بالفعل به بالقوه و یا دوست به دوست فعال تغییر پیدا کرده به عنوان مثال در دوره ای که دوره اصلاح طلبان اروپائیان روابط به نسبه خوبی داشتند و آمریکاییها کاری کردند که نهایتاً آن هم صفشان را جدا کردند یا اعراب هم به همین ترتیب هر زمان که ما خواستیم به آنها نزدیک شویم آمریکاییها مانع آن شدند به هر حال این مجموعه مولفه های خیلی پیچیده و در هم تنیده ای دارد گهگاهی به اینها حق می‌دهد که این نوع مناسبات را اتخاذ کنند تعریف شما از چند تا موضوع یکی اینکه به هر حال آمریکاییها چگونه تصمیم می‌گیرند و طیف رفتارهایشان در واقع در این چند سال در فضای داخلی ایران چه نقشی در شکل گیری مناسباتی که به وجود آمده است داشته است ؟

در پاسخ به سوال اول و اینکه در آمریکا طی چه فرآیندهای تصمیم گیری می‌شود ببینید در آمریکا دو حزب وجود دارند. دو حزب قدیمی جمهوری خواه و دموکرات . اما این دو عنوانی که به وجود آمده در طول تاریخ آن برداشتی که ما در ایران داریم ندارد . فرق دموکراتها و جمهوری خواه ها چیست ؟ این يك ریشه تاریخی دارد . سیاستهای خارجی کشور هم با این حزب و آن حزب تغییر اساسی نمی‌کند .

سه قدرت در آمریکا هستند که در تعیین رئیس جمهور نقش کلیدی دارند و عبارت اند از ۱ - یهودیان ۲ - شرکتهای نفتی آمریکا و سرمایه داران بزرگ شامل بانکداران. و سوم میلیتاریست ها. يك رابطه خیلی نزدیکی بین کمپانیهای بزرگ نفتی و سیستم بانکی وجود دارد. کسی نمی‌تواند رئیس جمهور شود مگر این که حمایت دو تا از این سه قدرت را داشته باشد اگر چنانچه رئیس جمهوری بدون وابستگی یا بدون نیاز به حمایت یهودیان آمریکا با حمایت و پشتیبانی نفتی ها سر کار بیاید می‌تواند در برابر لابی یهودیها کم و بیش به استقلال عمل کند ولی اگر در انتخابات خودش مدیون یا به اصطلاح وام دار یهودیها باشد طبیعی است که سیاست ها و موضع گیریهایش نمی‌تواند بر علیه اسرائیل باشد ، پس این سه

نیرو هستند که در آنجا تصمیم گیری می کنند گاهی اوقات میان این سه واحد بزرگ بر سر مسائلی که عمدتاً "هم خاورمیانه است توافق می شود و هر سه با هم يك جور فکر می کنند در يك زمان هم با هم اختلاف پیدا می کنند. مثلاً" يك زمان بود که شرکتهای نفتی آمریکا و سرمایه داران بزرگ در مورد حل مسئله خاورمیانه يك موضع داشتند که با موضع اسرائیل و صهیونیست ها بکلی متفاوت بود. در سال ۱۹۷۱ این کمپانی های نفتی بودند که برای اولین بار در آمریکا مطرح کردند که يك دولت مستقل فلسطینی

درست شود و این جنگ تمام شود. این جنگ منافع دازمدت آمریکا در خاورمیانه را در معرض خطر دائم قرار داده است. باید به این جنگ خاتمه داد. راه حلش هم این است که سرزمینهای اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ را بدهیم به فلسطینیها و يك دولت کوچکی درست شود. اسرائیلیها چون می خواستند زیر بار این نروند در برابر نظامیان نفتی قرار گرفتند. ریشه مخالفت محافل صهیونیستی در آمریکا با شاه از آن تاریخ شد که شاه هم خودش را همسو کرد با نظامیان آمریکا و حال این سه قدرت هستند که با هم هستند و گاهی اوقات هم صهیونیستها نفتی ها یا میلیتاریست ها را با خودشان هماهنگ می کنند.

ما نباید فراموش کنیم که آمریکائیا در هر حال به دنبال منافع ملی خودشان هستند. این که بعضی از تصمیم گیرندگان ایران بگویند که با آمریکا مذاکره فایده ندارد برای این که به دنبال منافع خودشان هستند حرف بی ربطی است هرکشوری باید دنبال منافع ملی خودش باشد اگر چنانچه رفتارش طوری است که منافع ملی آن در تعارض است این مسئله ای است که باید مردم آن کشور بحث کنند نه ما. این پاسخ قسمت اول سؤال شما بود، قسمت دوم که مسئله روابط ایران و آمریکا موجب مناقشه شده است، از آن جاست که در شرایطی که آزادی سیاسی نباشد نمی توانیم بگویم که آیا ملت ایران موافق با روابط با آمریکا هست.

در این موضوع همه پرسى هم معنا ندارد. می دانید که یکی از آقایان فکر می کنم آقای هاشمی بود یا کسی دیگر گفت این موضوع را به فرزندم بگذارید، يك نامه نوشتم گفتم بدترین کار این است که اگر شما بیایید فرزندم بگذارید مردم بگویند بله، بروید با آمریکا رابطه برقرار کنید. آن وقت شما قدرت مانورتان را در مذاکرات دیپلماسی از دست می دهید برای اینکه ملت تصویب کرده باید بروی رابطه برقرار کنی اگر هم مردم بیایند بگویند نباید رابطه برقرار کرد. باز هم شما دیگر کاری نمی توانید بکنید اصلاً این حرف بی ربط است. يك توهم سیاسی است تا این که يك چیزی داشته باشد بعلاوه مجموعه وضعیت و مناسبات نشان می دهد که آنهایی که با ایجاد ارتباط با آمریکا مخالف هستند مخالفتشان این است که خاتمی بخواهد مبتکر حل این مشکل باشد یا هاشمی و گروه دیگر. حرفشان این است که اگر قرار است با امریکائی ها این مشکل حل شود چرا ما نکنیم. کما این که الان دیگه کسی نمی گوید که چرا گفتید بروید با آمریکا مذاکره کنید. یادتان هست که چه بلایی بر سر مهاجرانی آوردند، چون گفته بود با آمریکا باید صحبت کنیم ولی الان خیلی راحت دارند مذاکره می کنند. يك وقتی است که آقای بوش يك حرفی می زند تا افکار عمومی مردم آمریکا را جلب کند. این همه جا هست. اما نه تا آن حدی که منجر به این شود که ایران نتواند منافع ملی خود را پیگیری کند. نکته سوم این است که ما با آمریکا اختلاف داریم باید بنشینیم حرف بزنیم ما برای حل مشکلاتمان با آمریکا نمی توانیم برویم با روس ها حرف بزنیم. نکته چهارم این

است که جنگ سرد تمام شده و جهان به سمت دهکده جهانی پیش می‌رود اما در این مرحله آمریکا نقش اول را در دنیا دارد به همین دلیل روسیه، چین، اروپا و ژاپن خودشان را مجبور می‌بینند که با آمریکا هماهنگ شوند. حتی دولت هند منافع ملی خودش را در این دیده که با آمریکا هماهنگ شود. وقتی که دولت هند در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای به قطع نامه علیه ایران رای داد و مورد اعتراض احزاب چپ هند قرار گرفت و گفت ما در چارچوب منافع ملی خودمان رای دادیم. یعنی سیستم یا نظام بر روابط جهانی الان به گونه‌ای شکل گرفته که هند می‌بیند که منافع ملی اش ایجاب می‌کند همکاری کند، روسیه و چین هم همین‌طور. ببینید چین ۱۲۰ میلیارد دلار مازاد تجارت خارجی اش با آمریکا است این کشور نمی‌آید به خاطر ایران روابطش را با آمریکا به هم بزند پس بنا براین ایران باید به این نکته توجه کند. نکته پنجم این است که هیچ کشوری نمی‌تواند در جهان امروز به بقاء خود ادامه دهد اگر تمام دنیا در برابر خودش قرار دهد. امروز همه دنیا در برابر ایران قرار گرفته‌اند. آمریکا، اروپا، روسیه، چین و ژاپن و هند و کشورهای عربی، آمریکا توانسته کشورهای عربی را هم علیه ما متحد کند. در کنفرانس وزرای امور خارجی کشورهای اسلامی که در سال گذشته در پاکستان برگزار شد از ایران دعوت نکردند. در واقع ما در دنیا دوستی نداریم اگر هم داریم دوستان بالقوه هستند که ترجیح می‌دهند که صدایشان هم در نیاید هیچ کشوری در چنین شرایطی نمی‌تواند بنابراین ایران باید این بن بست را بشکند از نظر سیاست عملی همین است ایران باید راه هایش را پیدا کند که بتواند با آمریکا مشکلاتش را حل کند. اگر اراده حل مشکل وجود داشته باشد راه هایش پیدا می‌شود. اما نگرانی این است که نه ایران اراده اصلاح دارد نه آمریکا. مثلاً ببینید در افغانستان ایران و آمریکا با هم همکاری کردند در پیدایش وضع جدید در افغانستان ایران نقش کلیدی داشت اما نه ایران توانست بهره‌برداری درست از آن شرایط کند نه آمریکا حاضر شد به ایران امتیاز بدهد که مسائلش حل و فصل شود.

- به هر حال با این تغییر به اینجا می‌رسیم که آمریکا دولتی است که بر اساس مناسبات جدید به تعبیر شما توانایی این را دارد که فضایی به مناسبات جدید جهانی بر علیه ما بدهد "منطقاً" کسانی که طرف دار جریان فکری حاکم هستند می‌گویند وقتی قرار است یک دولت قدرتمندی هدفش براندازی ما باشد از طرفی تمام مولفه‌های لازم برای اعمال فشار را داشته باشد هم از فشار اقتصادی، فشار نظامی، سیاست خارجی و مجموعه‌ای که الان شکل گرفته نتیجه منطقی اش این است که ما برویم به سمت رویارویی صریح‌تر و شفاف‌تر و آشکارتر با اینها، نمونه‌های عینی این داستان موضوع لبنان هست که به نظر می‌رسد پیش از این که مسئله داخلی لبنان باشد صف آرای ایرانی‌ها و آمریکا در قدم اول از جبهه وسیعی است که علیه هم دارند همین داستان را شما در عراق می‌بینید همین مسئله را ما در افغانستان داریم هم در حوزه خلیج داریم از این رو آنها "منطقاً" نتیجه‌گیری می‌کردند وقتی با یک حریف به این قدرت مواجه هستیم ما باید برویم به سمت اخلال برنامه‌های اینها که اینها نتوانند در واقع ما رابه زانو بزنند شما معایب و نقاط مثبت و منفی این نوع رویکرد را چه می‌بینید و چه قدر این تحلیل به واقعیت نزدیک است؟

ببینید همیشه پیش گیری بهتر از درمان است. فرض می گیریم که این نگاه که دوستان به این دارند درست باشد و آمریکا دنبال این است که ایران را به هم بریزد. آیا عاقلانه این است که تصمیم گیرندگان ایران سیاست را جوری تنظیم کنند که ما برویم به سمت و سویی که این بحران را خنثی کنیم یا برویم به سمت و سویی از آن که استقبال کنیم. من تصور نمی کنم که هیچ عقل سلیمی بگوید که اگر آمریکا می خواهد با ما درگیر شود ما به استقبال این درگیری برویم نه ما این را به نفع مملکتیمان نمی بینیم. در خاورمیانه و وضعیت عراق مطرح است، اسرائیل مطرح است. به نظر من آقای هاشمی و آقای خاتمی در مورد مسئله فلسطین و اسرائیل حرفی زدند که واقع بینانه است گفتند که اگر فلسطینی ها با اسرائیل ها به جمع بندی برسند و مسئله حل شود ما مخالفت نمی کنیم. مشکل ایران با آمریکا این نیست که ایران اسرائیل را به رسمیت نمی شناسد خیلی از کشورهای اسلامی را هم اسرائیل رابه رسمیت نمی شناسند عربها هم الان نگفتند که ما به رسمیت می شناسیم. الان فقط دولت مصر و قطر و اردن است که اسرائیل را به رسمیت شناخته اند. اگر فلسطینی ها و اسرائیل به یک جمع بندی مشترک برسند و توافق کنند، ما مخالفتی نخواهیم کرد. ما اسرائیل را به رسمیت نمی شناسیم ولی مخالفتی هم نخواهیم کرد. ایرادی هم ندارد. آمریکا بعد از سال ۱۹۶۰ تا الان ۴۷ الی ۴۸ سال است کوبا را به رسمیت نمی شناسد. کسی به آمریکا نمی گوید چرا کوبا را به رسمیت نمی شناسی، در سطح جهان هم بحرانی به وجود نیامده است. بنابراین ایران می تواند بگوید که اعراب و فلسطینی ها اولویت دارند بروند و با هم صحبت کنند اگر با هم توافق رسیدند ما حرفی نداریم. پس ببینید در ایران دو نگاه وجود دارد، یکی اینکه ما بگویم با اسرائیل مخالقم و دیگری اینکه بگویم می خواهیم اسرائیل را محو کنیم بعد موشکهای قاره پیمایمان را بیاوریم تو مانورهای نظامیمان وارد کنیم و روی این موشکها بنویسیم اسرائیل باید از روی زمین محو شود سالهاست که عربستان با آمریکا روابط بسیار نزدیکی دارد، اما اسرائیل را به رسمیت نمی شناسد. به تازگی ملک عبدالله گفته است ما حاضریم اسرائیل را به رسمیت بشناسیم. اگر ایران بتواند بنشیند با آمریکائیه مذاکرات را شروع کند احتمال اینکه بحران هسته ای ما هم فروکش کند هم وجود دارد. بله وقتی که شما بگویید که ما می خواهیم اسرائیل را از روی زمین محو کنیم ما می خواهیم منافع آمریکا را همه جا قطع کنیم، آمریکا هم بیکار نمی نشیند که بگوید ما می نشینیم شما این کارها را بکنید نه! بنابراین یک دیپلماسی مطلوب می تواند این مسائل را حل و فصل کند. بعد هم دولت آمریکا الان گرفتاری دارد مثلاً "همان طور که در افغانستان، ایران توانست کمک کند به ایجاد آرامش نسبی، در عراق هم می تواند الان آمریکا نیاز دارد. در اینجا هم دو نظر وجود دارد بعضی ها می گویند که چون آمریکا در عراق مشکل پیدا کردند حالا به ما نیازمند هستند ما از این فرصت استفاده کنیم و با آمریکا درگیر شویم. امنیتمان را به امنیت عراق وصل کنیم. کشورهای عربی که می گویند که چرا ایران می خواهد دخالت کند دیگه دیگر این است که ما با عراق مرز مشترک طولانی داریم ادامه این درگیرها در عراق به ضرر ماست دائم مرزهای ما را متشنج می کند بنابراین ما حق داریم بنشینیم مذاکره کنیم ببینیم چه راه حل هایی وجود دارد. اگر با اراده اصلاح بروند، به نظر می رسد می توانند خیلی از مسائل را حل کنند و این گزینه بهتری است که ما بگویم حالا ما به استقبال درگیری برویم. شما فکر می کنید توان نظامی آمریکا تا کجاست. آمریکائیه گاهی می گویند ما برنامه نظامی نداریم



گاهی اوقات می گویند برنامه نظامی داریم باید این دو تا واژه را تعریف کنیم برنامه نظامی نداریم مثل آن کاری است که در افغانستان شد برنامه نظامی نداریم ، مثل آن کاری است که در عراق شد ، می گویند برنامه نظامی ، روی میز است منظور چیست ؟ شما می دانید که اگر قطعنامه ای از طرف سازمان ملل در تحریم نفت ایران صادر شود آن وقت آمریکاییها ممکن است به بهانه نظارت بر اجرای قطعنامه سازمان ملل ، با امکانات نظامی خودشان تنگه هرمز را در دریای عمان ببندند و نگذارند کشتیها به مقصد ایران از تنگه عبور کنند. به این ترتیب ممکن است درگیری نظامی ایجاد شود، که قطعاً به ضرر ما خواهد بود. مشابه این کار در گذشته هم شده است. در بحران موشکی جزیره کوبا، زمان کندي، ناوهای جنگی آمریکا کل جزیره را محاصره کردند حتی به کشتی های روسی هم اجازه تردد را ندادند . اما آمریکا الان این کار را نمی کند آمریکا در مورد ایران برنامه اش این است که تمام کشورهای دیگر را دنبال خودش بیاورد . با چراغ خاموش آرام جلو می رود ، قدم به قدم جلو می رود ، چین و روسیه را هم با خودش همراه کرده است. روسها در این وضعیت کنونی حاضر نیستند نیروگاه بوشهر را تحویل بدهند، امکان ندارد به ما تحویل بدهند مگر اینکه بحران را ما حل کنیم . چندین میلیارد دلار ما هزینه کرده ایم امکان ندارد روسها پس بدهند ، ژاپن ، چین و روسیه اکنون در يك جبهه هستند، آمریکایی ها می خواهند تمام دنیا را آرام آرام علیه ما با يك شتاب مناسب بسیج کنند ، حالا اگر ایران نپذیرد هیچ کدام از این راهها را ، در واقع هر دفعه که پرونده ای مطرح می شود قطعنامه ها شدیدتر می شوند هر دفعه که يك نره که می رویم جلو روسیه و چین به این جمع بندی می رسند که ایران حاضر نیست از مقررات هیچ گونه تمکین کند. آمریکا همین را می خواهد شما خواهید دید ابتدا فروش فراورده های نفتی مثل بنزین را به ایران تحریم می کند اگر بنزین به ما نفروشد چه کار می کنیم مشکل پیدا می کنیم گازوئیل را به ما نفروشد مشکل پیدا می کنیم تمام حمل و نقل تعطیل می شود . حال فرض کنید این کار را کردند اگر باز هم ایران تسلیم نشد ایران را تحریم نفتی می کنند کشوری را که ۸۰ % بودجه اش از نفت است .

- ادعا اینها این است وقتی که ببینید روی موضوع اسرائیل و فلسطینی ها اساساً امکان اینکه اجماع جهانی علیه ایران بوجود بیآورند وجود ندارد چون دیدگاه های متنوعی واقعا در حوزه بین الملل وجود دارد مثل موضوع اسرائیل هم در مورد عراق ، هم در جنوب ، هم اتحادیه اروپا ، هم در روسیه اما موضوعی که آمریکا نی ها تا حدی توانسته اند اجماع را به نقطه مطلوبی برساند بحث انرژی هسته ای است تحلیل اینها این است که اگر ما در یک مسیر خطی تو حوزه انرژی هسته ای کوتاه بیایم زمین بازی را خودمان انتخاب نکنیم زمین بعدی حقوق بشر است زمین بعدی جلوی اعراب است و نهایتاً در نتیجه نقطه نهایی تغییر یا براندازی نظام است و از این نتیجه گیری می کنند که ما باید اینجا کوتاه نیاییم و حتی اگر هم شده هزینه های زیادی را متحمل شویم ؟

اجماع با محوریت بحران انرژی هسته ای به وجود آمده است. در مورد بحران خاورمیانه ، عرب و فلسطین و اسرائیل هم اجماع جهانی ایجاد شده است. زمانی بود که فلسطینی ها می جنگیدند که به دنیا بگویند ما حق حیات در يك کشور مستقل را داریم. اما امروز تمام دنیا به اسرائیل دارد می گویند این حق مال آنهاست باید بدهید ، ببینید تمام دنیا به اسرائیل می

گوید که قطعنامه ۲۴۲ را باید اجرا کنید ، این زمینها را بدهی به فلسطینی ها . شما کتاب کارتر را راجع به فلسطین خوانده اید .

رئیس جمهور سابق امریکا، آقای کارتر می گوید بزرگترین مانع صلح در خاورمیانه اسرائیل است . اصلاً" شرایط جهانی عوض شده است. اسرائیل با يك بحران بی سابقه تاریخی روبه رو است اجماع جهانی الان این است که اسرائیل باید قطعنامه ۲۴۲ را اجرا کند . ایران اگر بخواهد به فلسطینیها کمک کند باید از همین زاویه وارد شود . اگر ایران اوضاع انرژی هسته ای را حل کند مسئله حقوق بشر مطرح است . آنها که می گویند حقوق بشر مطرح است این را نمی فهمند که این حقوق بشر با آن که زمان کارتر مطرح شد فرق دارد . طرح حقوق بشر در زمان کارتر معطوف به شوروی بود . در اوج جنگ سرد این حرفها را می زد پیام و معنایش متفاوت بود . بخشی از آن برای این بود که شوروی موانع مهاجرت یهودیان به اسرائیل را بردارد . حقوق بشر از آن زاویه مطرح بود اما الان همان طور که من گفتم چون دموکراتیزه شدن در سطح جهان بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی يك امر اجتناب ناپذیر شده است . کشورهای اروپای شرقی آرام آرام در حال رفتن به سمت دموکراسی هستند . بنابراین دولت ایران هم گریزی ندارد ، چه بحران انرژی هسته ای حل کند با این مطلب روبه رو است حتی از لحاظ اقتدار ملی . اقتدار ملی یعنی چه ؟ آیا اقتدار ملی این است که همه ملت ایران احزاب ، گروهها سیاسی يك پارچه باشند اگر چنانچه دولت ایران بخواهد در برابر آمریکا آن چنان که شما می گویند اقتدار ملی را به نمایش گذارد باید در جبهه داخلی آتش بست بدهد ، اعلام بکند تمام احزاب آزادند ، روزنامه ها آزادند - من بر می گردم به يك موضوع متفاوت آن هم اینکه ببینید روی موضع سیاست خارجی به نظر می رسد که کشورهای توسعه یافته دنیا و در واقع پس از يك پختگی تاریخی به يك نقطه ای رسیده اند که روی مسائل کلان سیاست خارجی و منافع و مصالح ملی شان به يك اجماع نسبی رسیده اند ، اما این در ایران امروز و همین طور ایران دیروز ما تصویری شکل گرفته که طیف وسیعی از حتی نخبگان ما تصورشان بر این است که آمریکاییها باید مسائل ما را حل کنند ؟ از این رو يك طیفی که قدرت را هم در دست دارد نگاه متضادی دارد متعاقب با این همین صف بندی را در بین توده های مردم داریم و این مانع چند بحث عمده می شود یکی مانع شکل گیری دموکراسی ملی و دورنی بر اساس توانیها و ظرفیتهای ملی ما می شود دوم اینکه فضا را فراهم می کند برای شکل گیری جریانات فرصت طلبی که الزاماً" خیلی به قواعد مصالح و منافع ملی تن نمی دهند به نظر شما این پروسه کلی شکل گیری چه الزاماتی نیاز دارد در چه نقطه ای قرار داریم . هزینه ها و فواید این داستان چه است ؟

ببینید این فرآیند هنگامی آغاز می شود که حاکمان ببینند که روشهای گذشته جواب نمی دهد و عملاً" به این نقطه برسند که ادامه و وضعیت کنونی به فروپاشی منجر می شود، ادامه وضعیت کنونی برای خودشان ، منافع خودشان غیر قابل تحمل خواهد شد . رسیدن به این جمع بندی سرآغاز این تغییر خواهد بود . این که شما می فرمائید که انسجام یا مردم الان نگران هستند که يك عده ای می گویند که آمریکا بیاید این کار را کند ، آن کار را کند این نتیجه اعمال فشارهای دولت کنونی است هنگامی که سربازان آمریکایی وارد نجف شدند روحانیون رفتند به استقبال سربازان آمریکایی و این خیلی معنا دارد . در شهریور سال

۱۳۲۰، پس از خروج رضا شاه از ایران، سربازان متفقین به ایران وارد شدند. هنگامی که سربازان آمریکایی وارد ایران شدند، برای اسکان به محل اردوگاه معین شده برایشان در خیابان ژاله سابق حرکت می کردند. من که نوجوانی بودم دیدم که مردم کنار خیابان ایستاده بودند و از سربازان آمریکا استقبال می کردند. چرا؟ برای اینکه رضا شاه پدر مردم را در آورده بود، فاجعه بزرگ این است که حکومتی بر مردمش اینقدر فشار بیآورد که عده ای بگویند که آمریکا بیاید ما را نجات بدهد. این واکنش درستی نیست ولی راه برخورد با آن هم این نیست که بر فشار بیفزایند و دولت بگویند که من هیچ مخالفی را تحمل نمی کنم حتی ملایمترین مخالف خود را تحمل نمی کنم. جوابش این است که آقا جان نکنید این کارها را.

- من يك سوال در مورد رابطه با آمریکا دارم يك دیدگاهی را آقای سالاری مطرح کردند مبنی بر اینکه جریاناتی حاکم است در دولت فعلی که اعتقادش بر این است که چون فوایدی را که از رابطه با آمریکا به ما می رسد هزینه های زیادی برآیدمان دارد پس مخصوصاً " در رابطه با آمریکا که خب ما برمی گردیم به همان نقطه تقابل يك دیدگاهی دیگری هم وجود دارد مبنی بر این که بالاخره طبق فرمایش خود حضرتعالی هم آمریکا در معادلات جهانی چه در عرصه تاثیرگذاری نظامی و چه در عرصه تاثیرگذاری سیاسی و چه در عرصه تاثیرگذاری اقتصادی يك قدرت بلامنازعی دارد که نمی شود که خیلی آن را در معادلات جهانی و در روابط خارجی در نظر نگرفت و از طرفی ایران هم در سطح منطقه خاورمیانه لبنان و حتی خود عراق و افغانستان يك مزیت هائی را دارد برای اینکه بخشی از مسائل ما در سطح جهانی مخصوصاً" در حوزه انرژی هسته ای حل شود ما باید برگردیم پای میز مذاکره و باب گفتگو را با آمریکا باز کنیم به جای اینکه بر ویم مثلاً" دسته دوم و سوم و چهارم ها ما بیاییم مستقیم وارد تعامل با رقیب اصلی خودمان و با بازیگر اصلی در حوزه سیاست خارجی شویم، حالا فکر می کنید برای اینکه ما به این نگرش برسیم و این اتفاق بیفتد اول مسائل داخلی مان را متناسب با همان مسائل سیاست خارجی حل کنیم یعنی به يك سطحی از دموکراسی داخلی برسیم و مساله حقوق بشر را بنسبه حل کنیم و سهم تمام گروههای سیاسی درگیر در حوزه سیاسی داخلی را بپردازیم و نقش آنها را از طرف حاکمیت بپذیریم و اینها را بعد از این که سامان دادیم برویم پای میز مذاکره بنشینیم تا مسائلمان حل شود و شما فکر می کنید که واقعا" آیا با واقعیهائی موجود عرصه سیاستهای داخلی فعلی ایران ما به این جمع بندی خواهیم رسید که بتوانیم مساله اصلی مان را با آمریکا سر میز مذاکره حل کنیم؟ و چه فوایدی خواهد داشت برای منافع ملی ما در کوتاه مدت و درازمدت یعنی مساله حقوق بشر ما حل شود مساله دموکراسی داخلی ما حل شود و مساله اصلی سیاست خارجی ما که بحث پرونده هسته ای هم هست در دل این روابط و تعامل حل شود؟

نکته اولی که من می خواهم بگویم این است که يك کشور نمی تواند در حال التهاب وارد بحث توسعه شود. چرا روسیه شکست خورد آیا خیانت گرباچف بود. وقتی رقابت تسلیحاتی آغاز شد دولت شوروی فاقد منابعی بود که بتواند هزینه های این رقابت تسلیحاتی را بپردازد. آمریکا این را داشت. بنابراین آن صلح مسلح باعث شد که آرام آرام شوروی از درون به نقطه فروپاشی برسد. ما با این وضعیت روبه رو هستیم. ببینید ما الان ۲۸ سال است که

دائماً" در این تب و تابیم، ۲۸ سال يك نسل است شما يك نسل سوخته دارید. مگر می شود این جور مملکتی را اداره کرد. ما باید برسیم به نقطه ای که بتوانیم برنامه های ملی یمان را پیاده کنیم. اما نمی توانیم. در واقع ایران می خواهد وارد دوره ای از آرامش و توسعه شود اولویت اول ما نه انرژی هسته ای و نه جنگ با آمریکا و نه لبنان است. اولویت اول ما این است که بتوانیم برای جوانانمان کار ایجاد کنیم، به آینده امید وار باشیم، جوانان ما آینده ای نمی بینند ۷۰٪ جمعیت ما زیر ۳۰ سال است. این يك بمب اتمی برای خودش است پس بنابراین اولین و بزرگترین منفعتی که اگر بحران روابط ایران و آمریکا حل شود و به نتیجه برسد دارد، این است که ما می توانیم در داخل به این هیجان ها و دغدغه ها خاتمه بدهیم. شما می دانید میزان حجم سرمایه ایرانیان در دبی را ۳۰۰ میلیارد - ۴۰۰ میلیارد تا ۶۰۰ میلیارد هم تخمین زده اند. چین با نهایت هنرمندی توانست چینی های خارج از سرزمینهای اصلی که سرمایه های بسیار زیادی دارند را جذب کند. اما چین چه کار کرد

اول روی ایدئولوژی قلم قرمز کشیدند دوم آمد گفت يك کشور دو سیستم. خیلی هم زیبا پیاده اش کرد هنگ گنگ جزو سرزمین اصلی است. در تایوان دعوا هم همین است. ناسیونالیست های تایوان می گویند ما باید به سرزمین اصلی بپیونديم. می خواهم این را عرض کنم که ایران اگر مسائلش را حل کند بحرانها فروکش می کند، این التهابات می خوابد آن وقت فضا باز می شود برای اینکه ما کارهای اصلی تري کنیم. شما می گوید چرا سرمایه داران ایران در راس الخیمه سرمایه گذاری می کنند شما می دانید که الان در امارات تمام فشار را آوردند که راس الخیمه شود مثل دبی ۳۰۰ شرکت بزرگ ایرانی در راس الخیمه تشکیل شده است. يك مونوریل دارند می کشند از دبی به راس الخیمه، که این مسافت بتواند يك ربع، دو دقیقه برود و بیايد. چرا ایرانی ها باید در ترکیه سرمایه گذاری کنند ببینند امکاناتش هست ایرانیها سرمایه دارند علاقه دارند عشق به میهن شان را دارند. ما بزرگترین سرمایه نیروی انسانی را داریم. ببینیم در تمام زمینه ها علمی در امریکا، ایرانیها در بالاترین رده هستند. در جامعه امریکایی به طور متوسط ۱۷٪ مردم امریکا تحصیلات دانشگاهی دارند در میان اقلیت های قومی - مذهبی، یهودیها ۳۵٪ دارند یعنی دو برابر متوسط امریکاییها. ایرانی ها ۷۵٪ یعنی ایرانی ها مقیم امریکا ۷۵٪ شان تحصیلات دانشگاهی دارند. روسای شرکت های بزرگی در دره سیلکون در کالیفرنیا ایرانی هستند. در شرایط کنونی، در فضای بسته سیاسی، نه تنها ایرانیان مقیم خارج نمی آیند در ایران سرمایه گذاری کنند، بلکه فرار مغزها ادامه خواهد داشت.

### ۳۰ سال قانونگذاری

قانون گریزی در کشور نهادینه شده است؛ هر کس در کشور خود را قانون می پندارند

ایلنا - خرداد ۸۶

وزیر خارجه دولت بازرگان معتقد است، مشکل "تقنین" یکی از معضلات اصلی در مجالس بعد از انقلاب است .

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا"، با اشاره به روند قانون گذاری در مجالس بعد از انقلاب با مقایسه تطبیقی این مجالس با مجالس مشروطه، گفت: میانگین نمایندگان مجلس اول جمهوری اسلامی ایران از میانگین نمایندگان مجلس مشروطه عقب‌تر است.

وی افزود: در حالی که این نمایندگان (نمایندگان مجلس بعد از انقلاب) بعدها به مقامات بالایی هم ارتقا پیدا کرده‌اند ولی برخی از آنها در بدیهی‌ترین امور قانون نویسی عاجز بودند.

دبیر کل نهضت آزادی ایران با ذکر مثالی از روند تصویب بودجه در مجلس اول شورایی اسلامی گفت: هنگامی که بودجه را به مجلس ارایه داده بودند یکی از نمایندگان از من پرسید "تراز" یعنی چه؟ نماینده‌ای که حتی معنای تراز را نمی‌داند، به مجلس راه پیدا کرده بود و این فرد می‌خواهد به بودجه رای بدهد یا زمانی که ۱۰۰ میلیون تومان تنخواه گردان به وزارت کشاورزی برای بهبود وضعیت کشاورزی توسط نمایندگان مجلس به این وزارتخانه اختصاص یافت، نماینده‌ای نیم ساعت سخنرانی کرد و در نهایت گفت، چرا ۱۰۰ میلیون به وزارت کشاورزی می‌دهید؟ ۵۰۰ میلیون بدهید، این معنایش چیست؟ این آقا حتی نمی‌دانست که تنخواه گردان، بودجه نیست و خارج از ضوابط پولی در اختیار نهادها قرار می‌گیرد.

وی تصریح کرد: متأسفانه میانگین دانش سیاسی و اقتصادی نمایندگان دور اول عقب‌تر از نمایندگان دور اول مشروطه بود و حتی وقتی به نوع قوانین هم می‌نگریم این واپسگرایی را در می‌یابیم.

یزدی با بیان اینکه قوانین مدنی که قبل از انقلاب حدود سال‌های ۱۳۱۰ تصویب شده است در یک قالب بسیار متقن، قانونی شده است، اظهار داشت: از یک حقوقدانان برجسته ایران نقل شده است که قانون مدنی ایران قانون بسیار مترقی است چون به زبان قانون نوشته شده است در حالی که در مجالس بعد از انقلاب روح قانونگذاری غایب است و قوانین وضع شده بسیار مبهم و کش دار است مانند مقوله نظارت .

وی افزود: آیا قانونگذار نمی‌توانست با صراحت به نظارت استصوابی و استطلاعی اشاره کند؟ در قانون که فلسفه قانون آورده نمی‌شود! قانون باید سریع، شفاف و مشخص باشد به گونه‌ای که قانون توسط خودش بیان شود.

وی خاطر نشان کرد: در دور اول مجلس، قوه قضاییه تحت عنوان اسلامی کردن قوانین، قانون مجازات اسلامی را تصویب کرد و به مجلس ارایه داد ولی این قانون به زبان قانون نوشته نشده بود زیرا همه آن را از رساله‌ها اقتباس کرده بودند و عیناً آن را به عنوان قانون نوشته بودند.

وی تصریح کرد: هنوز مفهوم تقنین در نظام جمهوری اسلامی ایران به درستی جا نیفتاده است و این بزرگترین مشکل است.

دبیر کل نهضت آزادی ایران بار دیگر با مقایسه نمایندگان مجلس اول بعد از انقلاب با مجلس مشروطه گفت: در مجلس دوران مشروطه روحانی به مانند آیت الله فیروزآبادی در دو سالی که نماینده بود از مجلس پول نمی‌گرفت و کارپردازی مجلس در نهایت به او می‌گفت که اگر حقوق خود را نگیری این پول به خزانه برمی‌گردد که در نهایت ایشان آن پول‌ها را می‌گیرد ولی با آن بیمارستان فیروزآبادی را می‌سازد. کدامیک از نمایندگان مجالس ما این کار را کرده‌اند؟ البته بعضی از نمایندگان به مانند مرحوم بازرگان که بازنشسته دانشگاه بود و حقوق بازنشستگی می‌گرفت، می‌گفت اگر من حقوق مجلس را بگیریم از نظر اخلاقی کاری درست نیست.

وی در ادامه افزود: البته در مجالس مشروطه سلطنتی تدریجاً کیفیت نمایندگانی که وارد مجلس شده بودند به دلیل دخالت حکومت پایین آمد که دلیل آن نبود آزاد اندیشی در آن زمان بود.

یزدی با بیان اینکه مجالس ما در مفهوم تقنین مشکل دارند، به گفته‌ای از شیخ فضل الله نوری در خصوص قانونگذاری اشاره کرد و اظهار داشت: افرادی مانند شیخ فضل الله نوری معتقد بودند که در حکومت اسلامی نباید قوه قانونگذاری وجود داشته باشد چون اسلام برای همه چیز قانون دارد به همین دلیل عده‌ای با نفس تقنین مشکل داشتند.

وی تأکید کرد: به نظر من قوانین ما به زبان قانون نوشته نمی‌شود و به همین دلیل است با مشکلات عدیده‌ای روبرو می‌شویم، متأسفانه قانونگذاران ما در معنا و مفهوم تقنین و همین طور انطباق قوانین با شرع و وضعیت روز مشکل دارند.

وزیر خارجه دولت بازرگان، قانون‌گریزی را یکی از مشکلات عدیده در کشور دانست و گفت: متأسفانه اکثر جامعه نسبت به قانون بی‌تفاوت هستند و هر کس خود را قانون می‌پندارند. آیا انحلال شورای پول و اعتبار، سازمان برنامه و بودجه و برداشت از صندوق ذخیره ارزی طبق قانون صورت پذیرفت؟

یزدی در پایان تأکید کرد: متأسفانه در کشور نگاه به قانون ابزاری است و قانون‌گریزی در کشور نهادینه شده است

یاد خدا و سلامتی روان

خرداد ۱۳۸۶

"یاایها الناس قد جاء تکم مو عظه

من ربکم و شفاء لما فی الصدور و  
هدی و رحمہ للمؤمنین (یونس ۵۷)

ای آدمیان برای شما از جانب  
پروردگارتان موعظه‌ای آمد و  
شفایی برای آن بیماری که در  
سینه‌ها دارید و راهنمایی و  
رحمتی برای مومنان".

۱ - دعای کمیل یکی از زیباترین نیایش‌هاست. علی (ع) در این دعا سخن گفتن با خدا را به  
ما تعلیم داده است. این دعا همچنین سرشار است از مفاهیم بسیار برجسته و پرمعنا، که  
بی‌تردید متأثر و برگرفته از قرآن کریم است .

۲ - در فرازی از این دعا می‌خوانیم که: یا من اسمہ دواء و ذکرہ شفاء-ای کسی که نام او دوا  
و یاد او درمان است . واژه‌های دوا و درمان، خود به خود پدیده بیماری را به ذهن ما تداعی  
می‌کند .

این فراز از دعای کمیل در واقع هم توجه به "بیماری" و "نیاز" به درمان است و هم اعتراف  
و انتخاب نوع درمان "بیماری" می‌باشد . اما بیماری یا بیماری‌های مورد نظر، که یاد خدا  
درمان آنهاست کدامند؟

انسان‌ها معمولاً باسه نوع بیماری دست به گریبانند:

اول بیماری‌های جسمی - فیزیکی یا سوماتیک -Somatic ، بیماری‌هایی که به طور کلی به  
جسم و اندام‌های انسان مربوط می‌باشند، دوم بیماری‌هایی که ریشه در جسم ما ندارند اما  
عملکرد طبیعی یا نرمال روح و روان یا ذهن ما را دچار اختلال می‌کنند. این‌ها بیماری‌های  
Psychotic هستند. دسته سوم بیماری‌هایی هستند که بروز و ظهور و علائم آنها در جسم و  
اندام‌های ماست، اما سبب و علت جسمی ندارند بلکه ریشه در روح و روان ما دارند و به آنها  
بیماری‌های سایکوسومات Psychosomat می‌گویند. در تاریخ پزشکی آمده است که اولین  
کسی که این شاخه از بیماری‌ها را تشخیص داد ابوعلی سینا بوده است. معروف است که  
پسر جوان قابوس بن وشمگیر به شدت بیمار شد. پزشکان گرگان هر چه کردند نتوانستند  
بیماری او را تشخیص بدهند و درمان کنند. شهرت حکیم جوان ابوعلی سینا از خراسان به  
گرگان رسیده بود. حکما به شاه گفتند، اگر بوعلی سینا بپذیرد و بیاید شاید از عهده درمان او  
برآید. شاه به دنبال بوعلی سینا فرستاد و او را به گرگان آوردند. بوعلی بعد از معاینه بیمار،  
درخواست کرد کسی را که با اسامی تمام شهرها و نواحی گرگان آشناست بیاورند و او را با  
بیمار تنها بگذارند. بوعلی در حالیکه نبض بیمار را در دست داشت، از فرد مطلع خواست تا  
اسامی شهرها و نواحی گرگان را یک به یک به زبان آورد. هنگامی که نام شهر معینی برده  
شد، نبض بیمار تند شد. آنگاه بوعلی درخواست کرد کسی را که با اسامی تمام محلات و

خانه‌هایی آن شهر آشناست بیاورند. هنگامی نبض بیمار با شنیدن نام محل معینی و شنیدن نام دختری از اعضای يك خانواده به شدت افزایش پیدا کرد، بوعلی بیماری او را تشخیص داد. معلوم پسر پادشاه عاشق دختر يك خانواده روستایی شده بود، و چون امکان ازدواج و وصال را نمی‌دید، بیمار شده بود. بیماری او علایم جسمی داشت اما در واقع علت بیماری او در جسم اش نبود بلکه در دل بود. چون پدرش، پادشاه با ازدواج او موافقت کرد علایم بیماری ناپدید شدند و بهبودی پیدا کرد. این گروه از بیماری‌ها را سایکوسومات گویند.

۳- از رسول گرامی نقل شده است که فرمود بیماری‌ها بر دو نوعند: "بیماری‌های دل و بیماری‌های بدن: المرض نوعان- مرض القلوب و مرض الا بدن. حکمای سنتی یا تجربی Empirical Medicine، از جمله رازی، پزشکی را به دو شاخه تقسیم کرده اند: طب الروحانی و طب الابدان. یکی از علمای طب تجربی، سید شریف جرجانی، با استقبال از تقسیم بندی رازی، طب روحانی را تعریف کرده است: هو العلم به کمالات القلوب و آفاتها و ادوئهاو بکیفیتة صحتها و اعتدالها- طب روحانی علم به فضائل دلها، آفات آن، داروهای آن و چگونگی سلامتی و تعادل آن است. طب روحانی را طب نفوس و طب بدن‌ها را طب جسدانی یا طب اجسام نیز گفته اند. طب روحانی به Spiritual Physic ترجمه شده است.

۴- پزشکی جدید، که به آن پزشکی عقلانی یا منطقی Rational Medicine -، در یرایر طب تجربی، گفته می‌شود، این تقسیم بندی را پذیرفته است. هنگامی که در سال ۱۹۴۸ سازمان بهداشت جهانی (WHO) به وجود آمد، سلامتی چنین تعریف شد: "سلامتی عبارت است از وضعیت خوب بو دن کامل فیزیکی، ذهنی/ روانی و اجتماعی، نه فقط نبود بیماری یا کسالت".

واژه سلامت روان (Mental Health) معرف آرمان‌ها و انگیزه‌های گوناگون انسانی، بهبود يك ذهن مختل شده، پیش‌گیری از نا‌هنجاری‌های روانی و کاهش فشارهای روانی، در جهان سرشار از تعارضات و تناقضات و رسیدن به وضعیت مطلوبی که فرد در آن بتواند در سطحی فعال باشد که با توانمندی‌های فیزیکی و ذهنی و روانی وی هم‌آهنگی داشته باشد.

سلامت روان يك انسان، حالت یا وضعیتی مطلق نیست، بلکه منظور بهترین وضعیت ممکن یا وضعیت بهینه (Optimum Mental Health) است. از يك نگاه دیگر، سلامت روان آن وضعیتی است که فرد در رابطه یا نسبت به امکانات و توانمندی‌هایش و با زمینه‌های اجتماعی پیرامون خود، تا حدی که شرایط متغیر امکان می‌دهد، تعادل روان خود را حفظ و تقویت کند.

اما سلامت روان، نه فقط در سطح فرد بلکه در سطح جامعه نیز مطرح است. مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باید به گونه‌ای باشد که سلامت روان اعضای جامعه حفظ شود و از آسیب ایمن بماند. جامعه در برابر حفظ سلامت روانی اعضای خود مسئول است.

اختلال در وضعیت روانی فرد، در دو مرحله یا در دو بعد قابل توجه است. يك مرحله اختلالات روانی به اصطلاح خوش خیم هستند. فرد در روابطش با خود و با پیرامونش دچار مشکلاتی است. رفتارهایی از خود بروز می‌دهد که نشانه‌هایی از اختلالات روانی و روان



رنجوري يا توسعه نيافته‌گي ذهنرا نشان مي دهد. اما او هنوز يك بيمار رواني، به مفهوم علمي آن نمي باشد. اما اختلال در وضعيت رواني فرد ممكن است پيشرفته و از نوع روان رنجوري بدخيم باشد كه بيمار طيف گوناگوني از علايم جنون يا ديوانگي را نشان مي دهد. به عبارت ديگر جنون يا ديوانگي اختلالات رواني بدخيم است .

در يك دوران، بخصوص درميان مسيحيان و اربابان كليسا، فرد ديوانه، بيمار محسوب نمي شد، بلكه بر اين باور بودند كه شيطان در فرد بيمار رخنه کرده است و او شيطان صفت و يا شيطان زده شده است. با همين نگاه او را به زنجير مي كشيدند و رفتاري به كلي غير انساني با او داشتند .

در تاريخ طب رواني، آمده است كه رازي اولين پزشكي است كه جنون يا ديوانگي را اختلال در روان فرد تشخيص داد و رابطه آن را با تجارب گذشته و محيط پيرامون بيمار شرح داده است. برخي از اصطلاحات رايج در روانشناسي و روان پزشكي امروزي، از يادگارهاي رازي است، نظير ملانكولي Melancholia كه همان ماليخوليا ست. رازي علت برخي از بيماري هاي رواني را «عشق» مي دانست و آنها را به دو دسته عشق پاك و عشق ناپاك تقسيم مي كرد. رازي همچنين اولين كسي است كه در تاريخ پزشكي مصاحبه با بيمار و تنظيم سابقه بيماري را رايج کرده است .

نگرش غربي ها به بيماران رواني به تدريج تغيير پيدا كرد و جنون و ديوانگي به عنوان روان رنجوري حاد يا بدخيم به رسميت شناخته شد و امروزه امكانات و داروهاي متعدد براي درمان اين نوع اختلالات رواني فراهم گرديده است .

اما در منطق پزشكي، پيشگيري از درمان مهمتر و ارزان تر است .

۵ - توجه به پيشگيري بيماري هاي رواني، شاخه جديدي در علم پزشكي را به نام « بهداشت رواني - Mental Hygiene » به وجود آورده است. پزشكان و روان پزشكان سلامت روان را يك امر جدي و اساسي براي توسعه انساني برشمرده اند و به طور روزافزوني رابطه تنگاتنگي ميان سه مقوله «سلامت روان - Mental Health ، فشارهاي محيطي (سياسي، اقتصادي، اجتماعي - Social, economic and political pressures و نا آرامي هاي اجتماعي (Social unrest) با رشد و توسعه انساني و گسترش و نهادينه شدن صلح Peace development مورد توجه قرار گرفته است. به عبارت ديگر، مسئله عام و وسيع مشكل جهان امروز، تنها بيماري هاي رواني بدخيم ، جنون و ديوانگي، نيست، بلكه مهمتر و شايد جدي تر از آن، بيماري هاي رواني يا روان رنجوري هاي خوش خيم است .

اين بيماري ها كدامند و چگونه تعريف و تشخيص داده و درمان مي شوند؟

۶ - علايم بيماري ها. سلامتي در يك تعريف يعني نبود بيماري. از طرف ديگر بيماري در يك تعريف ساده، يعني نبود سلامتي، اما سلامتي و بيماري تعريف هاي نسبي دارند. در ميان دو قطب سلامتي و بيماري، طيفي از وضعيت هاي جسمي و رواني وجود دارند، كه گاهي تشخيص و تميز بيماري و سلامتي را مشكل مي سازد .

گفتیم که بیماری‌ها بر سه دسته هستند. جسمی/سوماتیک؛ روانی یا Psychotic و سوم سایکوسوماتیک یا جسمی - روانی. بیماری‌های جسمی و جسمی روانی، علائم روشنی دارند، مثل تب، لرز، شوک و غیره. این علائم به راحتی بیمار و پزشک را به وجود بیماری هدایت می‌کنند.

وقتی ما دچار عفونت می‌شویم، میکروب‌ها از خود سم یا توکسین ترشح می‌کنند. برخی از سلول‌های بدن ما، که مأمورین حفاظت امنیت و سلامت بدن ما هستند، در واکنش به فعالیت میکروب‌ها موادی ترشح می‌کنند که تبزا هستند. یعنی درجه حرارت بدن را بالا می‌برند. مرکز تنظیم حرارت بدن انسان در قسمت قدامی غده هیپوتالاموس در مرکز مغز انسان، قرار دارد. ترشحات تب‌زا، مرکز حرارتی را تحریک می‌کنند. و بالا رفتن تب هشدار و انداز از ورود میکروب‌ها به بدن است.

گاهی بدن با لرزیدن، موجب افزایش درجه حرارت بدن می‌گردد. گاهی ما دچار شوک می‌شویم. هر یک از بیماری‌های جسمی علائم یا (symptom) های ویژه خود را دارند. تب و لرز و شوک و سایر علائم بیماری‌ها همه نعمت‌های الهی محسوب می‌شوند، که اگر نباشند، ما از وضعیت بیماری خود آگاهی پیدا نمی‌کنیم و توسعه بیماری موجب از بین رفتن می‌شود. در مورد بیماری‌های جسمی، علائم روشن و هشدار دهنده است. بیمار خود به راحتی آنها را درک و حس کرده و لاجرم برای درمان آنها اقدام می‌کند. اما در مورد بیماری‌های روانی - ذهنی، مسئله به سادگی بیماری‌های جسمی نیست، اگر چه این بیماری‌ها نیز علائم خود را دارند.

توجه به علائم روان رنجوری‌های بدخیم و پذیرش آنها توسط بسیاری از بیماران به سادگی میسر نیست. در حالی که گام اول در درمان این بیماری‌ها، پذیرش آن توسط بیمار و آمادگی برای مراجعه به پزشک است. اما مشکل‌تر و سخت‌تر از پذیرش روان رنجوری‌های بدخیم، پذیرفتن روان رنجوری‌های خوش خیم است. میان روان رنجوری‌های بدخیم و خوش خیم طیف وسیع و گسترده‌ای از علائم بیماری وجود دارد. و چه بسا ادامه علائم روان رنجوری‌ها از مرز خوش خیمی عبور کرده و به بدخیمی تبدیل گردد.

یکی از روان پزشکان برجسته، اریک فروم، در کتاب "دل آدمی"، علائم روان رنجوری‌های خوش خیم را چنین شرح می‌دهند:

"دروغ گفتن، فریب دادن، عدم صداقت، ریا کاری، نومییدی، یاس شک و تردیدها بیمار گونه، قدرت کلی، عشق به جاه و مقام، پول پرستی، شخص پرستی، (کیش شخصیت)، از خود شیفتگی (نارسیسم) خود بزرگ بینی و استکبار."

برخی از روان پزشکان، فهرست بیشتری ارائه می‌دهند: نداشتن بصیرت، توهنات، حیرت، انگیزه‌های آنی، آزار دیگران، تحریک‌پذیری، طغیان و سرپیچی، پرخاشگری، ناآرامی، فضولی و بدجنسی، موزی گری، بی‌تفاوتی و افسردگی، ترس از شکست، احساس خود کم بینی، و هیجان زدگی و اضطراب."

آیا ما و جامعه ما بیمار نیست؟

جهان امروز با دو نوع روان رنجوري گسترده روبه‌روست. بررسي‌ها و گزارش‌هاي فراواني درباره هيجان‌زدگي و اضطراب و ساير علايم روان‌رنجوري، هم در کشورهاي توسعه‌يافته صنعتي (نيمکره شمالي) و هم در کشورهاي توسعه نيافته و يا در حال توسعه در دسترس مي‌باشد.

در نيمکره شمالي، فراواني، به همراه نبود معنا در زندگي، موجب اضطراب است. در کشورهاي در حال توسعه، دگرديسي‌ها، تغييرات و تحولات سريع و بي‌سابقه، موجب تغيير در الگوهاي رفتاري و در نتيجه بحران رواني و آسيب‌هاي اجتماعي شده است. در کشورهاي توسعه‌يافته، فقر و محروميت گسترده و ناتواني در برابر موانع جدي توسعه سياسي، اقتصادي و اجتماعي و فرهنگي موجب افسردگي، نااميدي، يأس و عقده حقارت و ... شده است.

۷ - برگرديم به دعاي کميل: يا من اسمه دواء و ذکره شفاء. آيا بشريت نيازي به يك دارو و درمان اساسي براي روان رنجوري هاي خوش خيم خود ندارد؟ آيا ما نيازي به دوا و شفا داريم؟

واژه شفاء، به معنای بهبود دادن، تندرستي، درمان بيماري، رهايي از ناخوشي است، اين واژه چهار بار در قرآن کریم آمده است:

۷/۱- "ياايهاالناس قد جاء تكم موعظه من ربكم و شفاء لما في الصدور و هدي و رحمه للمؤمنين (يونس ۵۷) - اي آدميان براي شما از جانب پروردگارتان موعظه‌اي آمد و شفائي براي آن بيماري که در سينه‌ها داريد و راهنمايي و رحمتي براي مومنان.»

۷/۲- "و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنين (امراء ۸۲)- و با اين قرآن چيزي را که براي مومنان شفا و رحمت است نازل مي‌کنيم.»

۷/۳- «قل هو للذين آمنوا هدي و شفاء (فصلت ۴۴)- بگو اين کتاب براي آنها که ايمان آورده‌اند هدايت و شفا است.»

در اين آيات براي پيام الهي ويژگي يا «خاصيت» درمان بيماري‌هاي درون سينه ذکر شده است. اما آن را مقيد و مشروط کرده است به کسانی که به آن ايمان بياورند. اين يك شرط بسيار منطقي و طبيعي است. شرط اثربخشي هر درماني، ايمان و اعتقاد بيمار به درماني است که بر ايش تجويز شده است. کسي که به پزشک و دارو و درمان خود اعتقاد و ايمان نداشته باشد، طبيعي است که آن دارو و درمان بر ايش مفيد هيچ فايده‌اي نخواهد بود.

در هر سه آيه بالا، واژه شفا به عنوان ويژگي قرآن، براي بيماري‌هاي درون سينه‌ها - يا بيماري‌هاي دل آدمي بکار رفته است. تنها در يك مورد، در سوره نحل، اين واژه براي بيان خواص درماني عسل به کار رفته است.

۸ - در آيات بالا، آموزه‌هاي قرآن هدايت، راهنمايي و نعمت است در راستاي حل پيچيدگي‌هاي روان انسان در گذشته و حال، يا: شفاء لما في الصدور.

واژه صدر ۴۴ بار در قرآن به کار رفته است. صدر به معنای برگشتن، برگرداندن، بازگشتن به جایی که اول بوده است؛ بالا و جلوی هر چیزی، ابتدای آن، آنچه با چیز دیگر برابر شود.

واژه‌ی "سینه" معادل فارسی صدر است. در قرآن کریم صدر جایگاه ترس (رهبه) مرکز وسوسه خناسان، بغض و دشمنی، اختفای نیات، سختی و احساس تنگی و خستگی، جایگاه روشنی آیات خدا، و از همه مهم‌تر جایگاه قلب یا دل است. کلیه فعالیت‌ها و عملکردهای قلب و فواید نیز به صدر نسبت داده شده است.

**طالقانی صدر** را منشاء اندیشه‌ها، خواست‌ها، حالات و عادت‌ها می‌داند که در اثر دوام، متشخص و فعال و بقاء و ثبات و حصول می‌یابد.

قرآن کریم به **چهار وضعیت برای صدر** اشاره کرده است که عبارتند از: ذات صدر، شرح صدر، ضیق صدر و شفای صدر.

ذات هر چیز، جوهر، عین، ماهیت و حقیقت، طبیعت واقعی آن است.

در تمام آیات درحالی که صدر به صورت جمع - صدور آمده، ذات به صورت مفرد است.

**ذات الصدور** به معنای عمیق‌ترین لایه‌های وجودی انسان است که حتی خود انسان هم ممکن است از محتوای آن بی‌خبر باشد. به نظر طالقانی استفاده از ذات به صورت مفرد و صدر به صورت جمع ممکن است به این معنا باشد که ذات الصدور آن بخش از وجود آدمی است که در تمام انسان‌ها مشترک است.

**وضعیت دوم** شرح صدر است. شرح یعنی از میان برداشتن چیزی که مانع احساس و درک می‌شود. اگر صدر را مرکز ادراک انسان از خود و جهان پیرامونش بدانیم، عوامل و عللی موجب می‌شوند که ما نتوانیم درک درستی از خود و جهان بیرون خود داشته باشیم.

**شرح صدر**، یعنی از میان برداشتن آن عوامل یا جاذبه‌ها و انگیزه‌هایی که مانع درک ما از جهان می‌گردد. به تعبیر طالقانی: «همین که انسان بتواند خود را از معرض جاذبه‌های مخالف و تأثیرات آن برهاند و در یک جهت مصمم بشود و به آن روی آورد، از تنگناهای انفعال و تضاد بیرون می‌آید و سینه‌اش باز می‌گردد و تصمیم می‌گیرد و مسیرش آسان می‌شود».

و یا: «معنای واقعی شرح صدر هر چه باشد اثر آن بیرون آمدن از حالت تردید و تصمیم گرفتن در کار و تحمل دشواری‌ها و اطمینان نفس است».

اما شرح صدر فرآیندی تنها در جهت مثبت و خیر نیست - بیرون آمدن از تردیدها و دودلی‌ها و حرکت کردن، می‌تواند در هر دو سو، گرایش به خیر یا به شر و به کفر یا ایمان، باشد.

**وضعیت سوم** ضیق صدر است. ضیق به معنای تنگی، گرفتگی، سختی، فشار و ناراحتی‌هاست. ضیق صدر یک حالت بیمارگونه خفیف در مرکز ادراک آدمی و انگیزه‌های رفتاری فرد است.

**طالقانی ضیق صدر** را چنین تعریف کرده است: «ضیق صدر گرفتگی خاطر است که موجب تحیر و درماندگی در کار می‌شود. نوعی انفعال و تأثیر روحی از آثار کشش اندیشه‌ها و جاذبه‌های مختلف است.»

**چهارمین ویژگی صدر**، وضعیت سلامتی یا بیماری صدر است. شفای صدر اشاره به این معناست که صدر یا سینه آدمی جایگاه بیماری‌هاست. بیماری‌هایی که، اگرچه نامی از آنها برده نشده است اما با احساس، عاطفه، ادراک و انگیزه‌های رفتاری انسان سر و کار دارد. آن دسته از روان‌رنجوری‌های خوش خیم، که امروز جهان درگیر و گرفتار آن است و به آن اشاره شد.

شاید مهمترین رابطه‌ی صدر و شفای بیماری‌های آن را باید در رابطه قلب و فواید با صدر بررسی کرد. قرآن کریم جایگاه قلب یا دل آدمی و فواید را در صدر می‌داند. واژه قلب که دل معادل فارسی آن است و مشتقات آن، ۱۳۲ بار در قرآن به کار برده شده است.

**دل جدی‌ترین و مهمترین واقعیت وجود آدمی است اما هیچ کس نمی‌داند این «دل» کجاست.**

قرآن جایگاه آن را در «صدر» و کار آن را: ۱ - مرکز تعقل، ۲ - درک حقایق جهان، ۳ - مرکز اختیار و اراده و قصد و نیت، ۴ - جایگاه خدا، ۵ - جایگاه دریافت وحی، ۶ - جایگاه تقوی و بازدارندگی، ۷ - منشاء دوشمنی‌ها و دوستی‌ها، ۸ - جایگاه ایمان، ۹ - منشاء آرامش و خونسردی، ۱۰ - جایگاه آسودگی، ۱۱ - مرکز رأفت و رحمت، ۱۲ - منشاء زاینده‌گی و خیر، ۱۳ - منشاء خضوع و ۱۴ - منشاء تکان و حرکت ذکر می‌نماید.

خداوند با صراحت بیان می‌کند که انسان فقط يك دل دارد و در قفسه سینه او دو قلب وجود ندارد. دو قلب داشتن، خود نوعی روان‌رنجوری و نوعی ازدواج شخصیت یا دوگانگی منش می‌باشد.

قلب سالم، آن است که «سلیم» و «منیب» و پاک شده از عیوب (تمحیض) باشد.

در برابر ویژگی‌های مثبت دل، قرآن زشتی‌ها و بی‌اعلامی‌های دل را بیان می‌کند:

۱- دل غافل، ۲ - کوری دل، ۳ - قلب منکر، ۴ - دل مشتت، ۵ - دل لاهی یا بازیگر یا بازیگوش، ۶ - قلب زنگار گرفته - زنگار دل یا قلب ران، ۷ - دل پوشیده (غمزه دل)، ۸ - دل متعصب، ۹ - دل در غلاف (غلف قلب)، ۱۰ - سخت دلی یا قست قلب، ۱۱ - دل منحرف (زیغ قلب)، ۱۲ - دل گناهکار، ۱۳ - دل پر کینه، ۱۴ - دل ترسیده یا قلب مرعوب، ۱۵ - دل بیمار، ۱۶ - دل مهر خورده و بسته - (قفل بر قلب، طبع قلب و ختم قلب).

حاصل این زشتی‌ها و یا نابسامانی‌های قلب، حالات و رفتارهای بیمارگونه در انسان است:

۱ - اندوه فراگیر یا غم و غمام، ۲ - حزن و تأثر، ۳ - رنج یا اضطراب فراگیر (روانشناسان به آن Generalized anxiety می‌گویند)، ۴ - اغوا یا گمراه شدن و دعوت به گمراهی (به تعبیر روانشناسان - (Seduction)، ۵ - مختال یا بسیار خودخواه، ۶ - فخور (یا به تعبیر روانشناختی (Exterem Vanity) ۷ - عُتُو - تجاوز و تعدی (Transgression)، ۸ -

نفاق (Hypocrisy)، ۹- بخل، ۱۰- حسد، ۱۱- دروغگویی، ۱۲- سخن چینی، ۱۳- وسواس، ۱۴- وسوسه کردن، ۱۵- کمفروشی، ۱۶- کینه‌توزی، ۱۷- خشم و غضب، ۱۸- عهدشکنی، ۱۹- فسق و فجور و ۲۰- هرزه‌گی جنسی.

علاوه بر دل، صدر جایگاه فواد نیز هست. واژه فواد به معنای گرما، شدت و حرارت است. برافروختگی و شعله‌ور شدن را نیز معنا می‌دهد. برخی گفته‌اند مراد از فواد فطرت است. و برخی آن را مترادف با عقل و « لب » به معنای درست فهمیدن، دانسته‌اند. برخی فواد را مترادف با قلب دانسته‌اند.

واژه فواد ۱۶ بار در قرآن به کار رفته است. در نه مورد ارتباط آن با نهادهای شنوایی (سمع) و بینایی (بصر) آمده و مسئولیت انسان در رابطه با این سه نهاد یعنی فواد، گوش و چشم یا شنوایی و بینایی را یاد آور شده است. فواد با شنوایی و بینایی رابطه نزدیک دارد. منظور از شنوایی و بینایی در رابطه با فواد، اندام‌های گوش و چشم یا ابزارهای شنوایی و بینایی ظاهری نمی‌باشد. بلکه آن شنیدن و دیدن است که آدمی بدون چشم و گوش سر می‌بیند و می‌شنود.

اگر نقش و وظیفه‌ی فواد را تبیین و فهم یا استنباط و شناخت یا عقل و لب به معنای درست فهمیدن بدانیم، گوش یا شنیدن، ابزار دریافت تجارب دیگران و چشم (بینایی) ابزار مشاهده جهان و کسب تجربه توسط خود فرد است. با این دو ابزار است که ما در مرکزی یا در جایگاهی که به آن فواد می‌گوییم، جهان بیرون را درک و فهم می‌نماییم.

فواد نیز مانند صدر و قلب آفات و کمبودها دارد. اما با آفات قلب و صدر متفاوت است. در فواد مشکل اشتباه و خطا در مشاهده و تشخیص و فهم است. هم در کار برد ابزارها - یعنی در شنیدن و دیدن و هم در استنباط و فهم و جمع‌بندی مشاهدات، خطا و اشتباه صورت گیرد.

۹- درمان - یاد خدا انسان را از بیماری‌های صدر و قلب و انحرافات فواد نجات می‌دهد.

هر دارویی نامی دارد. خدا در اینجا نام دارویی است که باید به کار برده شود. اما داروها به خودی خود اثر درمانی ندارند. باید آنها را مصرف کرد تا مصرف نشوند، اثرات درمانی آنها ظاهر نمی‌شوند. طرز به‌کارگیری این دارو ذکر یا به یاد آوردن خداست.

ذکر یا به یاد آوردن یعنی آن چیزی که در حافظه، خاطره، در ناخودآگاه ما وجود دارد، اما بر اثر عوامل مختلف، به یادمان نمی‌آید. ذکر یعنی چیزی را از درون ناخودآگاه به سطح خودآگاه آوردن. خدا در ناخودآگاه تمام انسان‌ها، در ذات الصدور آنها وجود دارد. اما در بسیاری از موارد از یادمان می‌رود و فراموش می‌کنیم. حضور خدا در ذهن آگاه انسان، شفای بیماری‌های درون است.

هر دارویی يك دوز درمانی دارد. اثر شفابخشی نام الله - مصرف دائمی آن است. یعنی خدا باید در تمام اوقات در ذهن آگاه ما حضور داشته باشد:

وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (اعراف - ۲۰۵) - پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی آنکه صدای خود را بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش. صدق الله العلی العظیم. ابراهیم یزدی. خرداد ۱۳۸۶

## گفتگو و تفاهم

تیر ۱۳۸۶

۱- انسان موجودی است اجتماعی و همکنش با سایر آدمیان بخشی از نیازهای طبیعی او محسوب می شود. یکی از عام ترین، رایج ترین و مهمترین شکل این همکنشی ارتباط زبانی یا گفتگوست. گفتگو گام اول و پایه سیاسی تفاهم انسان با خود و سایر هموطنان و هم نوعان است.

خداوند در قرآن کریم می فرماید که بعد از آفرینش انسان بیان را به آدمی آموخت: خلق الانسان علمه البیان (الرحمن ۳ و ۴).

بیان چیزی فراتر از تکلم یا ادای کلمات است. هر سخن گفتنی بیان نیست. بیان آن نوع سخن گفتنی است که گوینده منظور و مقصود خود را به مخاطب منتقل می سازد. کلامی بیان است که مبین یا روشن کننده باشد.

زیست شناسان معتقدند که جانوران نیز از طریق مبادله علایم صوتی، تصویری و یا شیمیایی (بویایی) با هم گفتگو می کنند و این گفتگوها کاملاً شفاف و روشن (مبین) است. یعنی طرفین پیام هارا خوب، دقیق و شفاف فهم می کنند و سوء تفاهمی بوجود نمی آید.

اما در قلمرو انسان مسئله ارتباط میان آدمیان خیلی پیچیده تر از عالم جانوران است. این پیچیدگی نتیجه کثرت علایم صوتی، تصویری و نوشتاری در تبادل فکر اندیشه و خواست هاست. گاهی چیزی می گوئیم اما مخاطب ما چیز دیگری می فهمد.

گاهی از زبان استعاره و طنز و تمثیل و غیره استفاده می کنیم. تمام اینها بر ابعاد مشکل ارتباط میان آدمیان می افزاید. اما پیچیدگی ارتباط ذهنی آدمیان نباید موجب ترک و نفی گفتگو شود.

اما گفتگو نتیجه بخش آداب و رسوم و مقررات خود را دارد. مهمترین آنها این است که گفتگو کنندگان آگاهانه توجه داشته باشند که گفتگو یک ارتباط دوجانبه است و در گفتگو باید هم گفت و هم شنید. اما بعضی از آدمها عادت به شنیدن سخنان دیگران ندارند؛ متکلم وحده هستند، حوصله شنیدن دیگران را ندارند، فقط به ابراز نظرات خود، آنهم آمرانه، علاقه و عادت دارند، ممکن است در مواردی به شنیدن سخنان دیگری تظاهر کنند اما در واقع گوش

نمی‌کنند. رسوبات استبدادی ریشه گرفته در درون ما، ما را خود شیفته و خود محور ساخته است. دوست نداریم صدای کسی جز خودمان را بشنویم؛ به احساسات، باورها و دغدغه‌های دیگران اهمیتی نمی‌دهیم.

۲- گاهی لازم می‌آید که فرد با خود به گفتگو بنشیند. گاهی ما با خودمان مسئله و مشکل پیدا می‌کنیم؛ علت و انگیزه رفتارها و سخنان خود را نمی‌فهمیم؛ حرفهایی می‌زنیم و کارهایی می‌کنیم محیط مان و روابطمان را با دیگران حتی به ضرر خودمان متشنج می‌سازیم و بعد انگشت حسرت به دندان می‌گزم که چرا چنین حرفهایی زدیم و چنان رفتارهایی را مرتکب شدیم. ما نیاز داریم گاهی با خودمان گفتگوهای داشته باشیم. در گفتگوهای تنهایی رفتارها و گفتارهای خود را بررسی و نقد و به قول معروف کلاهمان را داور قرار بدهیم.

۳- در بعد دوم یا در سطح دیگری ضرورت گفتگو در خانواده است. ما باید با نزدیک ترین افراد، یعنی اعضای خانواده، پدر، مادر، برادران، خواهران، همسر و فرزندان خود به تفاهم برسیم. تنها راه رسیدن به این تفاهم گفتگو است. در جامعه کنونی که ویژگیهای یک جامعه انتقالی را دارد و بسیاری از الگوهای رفتاری سنتی میان اعضای خانواده در حال از بین رفتن است و یا از بین رفته‌اند. بطوریکه حفظ انسجام خانواده با شیوه‌های سنتی غیر ممکن شده است. نیاز به گفتگو میان اعضای خانواده، بخصوص با نسل جدید و جوان، بیش از هر زمان دیگری است. برای گفتگو باید وقت گذاشت و حوصله به خرج داد.

بسیاری از اختلافات خانوادگی، فروپاشی خانواده، عصیان فرزندان، از نبود گفتگو میان اعضای خانواده سرچشمه می‌گیرد.

۴- در سطح دیگر، گفتگو میان فرد با جامعه بزرگتر از خانواده، یعنی میان قشرها، اقوام، احزاب، گروهها و نهادهای اجتماعی و سیاسی است.

گونگونی آرا و اندیشه‌ها و حالات و ظرفیت‌های روانی-ذهنی از ویژگیهای جامعه انسانی است. آسایش و آرامش عمومی در گرو درک و تفاهم متقابل گروههای مختلف اجتماعی، ام از قومیت‌ها، احزاب، نهادها، ادیان و مذاهب و تمدنها و فرهنگ می‌باشد و این حاصل نمی‌شود مگر از راه گفتگو میان این گروهها.

اما وقتی صحبت از گفتگو به میان می‌آید، ذهن ما معمولاً می‌رود سراغ گفتگو با موافقین. گفتگو با مخالفین نه تنها مرسوم نیست بلکه مذموم و زشت محسوب می‌شود. و اگر فردی یا حزبی با فرد و حزب مخالف خود گفتگو کند، در افکار عمومی سازشکاری، ساخت و پاخت تلقی می‌شود. ما عادت نداریم رو در روی هم به نشینیم و اختلافات و مشکلاتمان را مستقیماً از زبان یکدیگر بشنویم.

در جامعه‌ی رشد نیافته، درگیری میان احزاب و گروهها نه تنها بسیار شدید، تند و قهر آمیز است، بلکه در بسیاری از موارد موضوع اختلاف و درگیری یا نا معلوم است یا بر اساس ظن و گمان است. بنابر این بسیاری از دوستی‌ها و دشمنی‌ها بی‌اساس و بی‌پایه هستند. گاهی ما با چیزی مخالفت می‌کنیم که دقیقاً نمی‌دانیم چیست و چرا؟ یا با چیزی موافقیم که آنرا درست نمی‌دانیم چیست. نه موافقت‌ها و نه مخالفت‌هایمان شفاف نیستند.



بیشتر احساسی، عاطفی و گمانه زنی است: هرکسی از ظن خود شد خصم من. این در حالی است که عموماً و اکثراً خود را مسلمان و آشنا به قرآن می دانیم. اما توجه نمی کنیم که قرآن می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن ان بعض الظن اثم (حجرات ۲۱).

مامی توانیم و باید بر این دیدگاه و روش های ویرانگر چیره شویم و با حفظ مواضع و اولویت ها با گروهها و احزاب و نهادهای دیگر، موافق یا مخالف، به گفتگو به نشینیم.

۵- در همکنشی میان احزاب و گروههای سیاسی (یا ایدئولوژیک، اجتماعی و اقتصادی . . .) هدف باید کاهش درگیری ها و تقابل ها و آرامش و همکنشی های سازنده باشد. برای رسیدن به چنین تفاهماتی باید پذیرفت و توجه کرد که میان مواضع و اولویت های احزاب و گروههای سیاسی - اجتماعی، سه ناحیه یا سه گروه از مسایل قابل بررسی و تمیز از یکدیگر می باشند. گروه اول مسایل یا موضوعاتی هستند که ویژه هر گروهی است، و توافقی یا تعارضی با ویژگی های گروههای دیگر ندارد. دوم این که در میان هر دو یا چند گروه موضوعات و مسایلی وجود دارند که متفاوت و متعارض هم هستند و وجه اختلاف آنها را بیان می کند و غیر قابل سازش و مماشات است.

اما در میان هر دو گروهی یا حزبی، با هر نوع ویژگی هایی، موضوعات مشترک وجود دارند. در گفتگو میان احزاب و گروهها، تعریف و فهم درست یا فهم نیکوی موضوعات دسته دوم و سوم اهمیت بسیار دارد. هدف گفتگو باید روشن کردن و طبقه بندی موضوعات مشترک و غیر مشترک باشد. در گفتگو ها باید با صراحت سخن گفت و از تفسیر پرهیز کرد. اما این هدف اگر چه بسیار مهم و اساسی است، اما اگر به وجه احسن انجام شود، راه برای توجه و تمرکز بر موضوعات مشترک و همکاری پیرامون آنها باز می شود.

به عنوان مثال احزاب دموکراسی خواه و عدالت محور یا محافظه کار، هرکدام ویژگی هایی دارند که وجه تمایز یا اختلاف آنها از یکدیگر محسوب می شوند. اما همه این گروهها "حزب" هستند و هدف اساسی آنها فعال کردن مردم به شرکت در فعالیت های سیاسی دسته جمعی یا قبول تحرّب است. همه این احزاب به دنبال آنند که مردم از بی تفاوتی بیرون بیایند و ضرورت همکاری جمعی و حزبی را بپذیرند. بنابر این، این احزاب می توانند با حفظ مواضع خود در راستای دعوت و تشویق مردم به همکاری حزبی و نهادینه شدن تحرّب با یکدیگر همکنشی و یا همکاری داشته باشند. این احزاب علی الاصول به ایران و تمامیت ارضی کشورمان علاقمند و متعهد هستند بنابر این می توانند در مواردی که تمامیت ارضی کشورمان مورد تهدید قرار می گیرد باهم همکاری و هماهنگی نمایند. علاوه بر این هر فعال سیاسی یا پژوهشگر اجتماعی سیاسی می داند که فضا و شرایط سیاسی، بخصوص در یک جامعه انتقالی بسیار سیال و متحول و متغیر است و مثال "گهی زین به پشت و گهی پشت به زین" صادق است.

برای کاهش هزینه و خسارات ناشی از این تحولات، احزاب و گروههای سیاسی می تواند از اصل حمایت از یکدیگر بهنگام سختی و فشار استفاده کنند و از حقوق انسانی و قانونی یکدیگر حمایت کنند.

گفتگو و تفاهم میان احزاب و گروه‌های سیاسی می‌تواند به کاهش فضای سیاسی غیر بهداشتی منجر گردد .

به عبارت دیگر برای رسیدن به تفاهم، احزاب و گروه‌های سیاسی باید از بکارگیری واژه‌های نادرست در مورد یکدیگر پرهیز نمایند. جدال احسن، با غوغا سالاری بسیار متفاوت است. در فضای سیاسی آینده از تحریک و برچسب زنی، اولین و بزرگترین قربانی تفاهم و وفاق ملی است. بعد از انقلاب اسلامی ایران، این ابتذال‌گریبانگر حتی گروه‌ها و احزاب سیاسی معتقد به اسلام نیز شده است. در حالیکه قرآن کریم ما را از چنگ زدن به چنین شیوه‌های غیر اخلاقی منع فرموده است: "و لا تلمزوا انفسکم و لا تتابزوا بالالقباب، بئس الاسم الفسوق بعدالایمان و مَنْ يَتَّبِعِ فَاوَلئک هم الظالمون- و از هم عیبجویی نکنید و یکدیگر را به القاب زشت مخوانید، بد است عنوان فسق پس از ایمان آوردن و کسانی که توجه نمی‌کنند خود ستم کارانند (حجرات ۱۱)."

۶- گروه‌ها و احزاب سیاسی، به یک نهاد یا مکان برای همکنشی مستمر نیاز دارند، در کشورهای توسعه یافته، انواع نهادها برای همکنشی میان طیف وسیعی از فعالان سیاسی و دانشگاهی، اقتصادی، احزاب و گروه‌ها ایجاد شده است. در ایران متأسفانه چنین نهاد یا مکانی وجود ندارد .

**باشگاه اندیشه** می‌توانست چنین نقشی را ایفا نماید. شاید **خانه احزاب** بهترین جا برای این منظور باشد، یعنی جایی برای گفتگوهای مستقیم، صریح میان احزاب سیاسی از هر گرایشی. اما فضای غالب بر خانه احزاب هنوز به آن اندازه باز نیست که تمام احزاب بتوانند در آن حضور یابند. برای حضور احزاب دگر اندیش، نظیر نهضت آزادی ایوان، بر غم آن که قدیمی‌ترین حزب فعال محسوب می‌شود، موانع اساسی وجود دارد. بهانه خانه احزاب این است که تنها احزابی می‌توانند در این نهاد حضور پیدا کنند که مجوز گرفته و رسمی شده باشند. صرفنظر از این که این نگرش خلاف قانون اساسی است و احزاب اصلاح طلب نمی‌بایستی این محدودیت را بپذیرند، اما اگر هدف بهره‌مندی از حضور تمام احزاب باشد، می‌توان از احزاب غیر رسمی به عنوان اعضای ناظر دعوت به عمل آورد .

۷- از جمله مواردی که در کتب معتبره آمده است، در مورد اینها نیز باید گفت که اینها در کتب معتبره آمده است و در کتب معتبره نیز آمده است.

تفسیر اینها را در کتب معتبره نیز باید گفت که اینها در کتب معتبره آمده است و در کتب معتبره نیز آمده است.

در این کتب معتبره نیز باید گفت که اینها در کتب معتبره آمده است و در کتب معتبره نیز آمده است.

Handwritten mark or signature

میان افرا - ضلالت با مقامات سئول در حکومت یکبار شخصی دار و سازش یافتند  
 میان افرا - ضلالت با دولت تفتی می شود - بعضی از - ضلالت در ایران ، آذربایجان با استقلال  
 درخت ، خود را در صحنه نماز و شکست . مقامات هم هم از ما موافقین عزیز ، چنانچه  
 دیدار و گفتگو نیستند . آنها از قاعده بیابانی با برتری تبعیت می کنند و از ایران گفتگو و دور  
 و صورت و ضد ایران از جانب بی سببیت گفتگو نکرده است . اگر هم در سرداری مقامات  
 درستی با افرا - ضلالت را در راه بدرستی می کنند ، بران گفتگو نکرده و جنبه بلبر ایران  
 یک کلمه از این یک طرفه و آسمان همه را با تهدید و اهراب است . این  
 از نوع نماز ها و دیدارها در همه موارد موثر و غیر موثر ، شوره و جنبه . عصر این گونه  
 روش ها آسمان گذشته است . خود را در این زمینه سببیت گفتگو افرا - ضلالت هم در  
 است اصلاح طلب نیز از راه است . زکات و قسطی در راه است . سببیت شهری است ، چنانچه  
 سببیت و شکست با افرا - ضلالت و نماز های دیگر از این ، از جمله ضلالت از راه ایران نکرده  
 مدخلات سببیت با تفرقه طلبی آن چنان بود که برخی از اینها سببیت کرد ، و این سببیت  
 همه از ضلالت و گفتگو های سببیت در این زمان است هم در این ، این را در راه سببیت گرفت  
 در راه سببیت با در اساس گفتگو و تفاهم با افرا - سببیت ، به عنوان دولت  
 از سببیت ، از تمام افرا - و کرد و سببیت ، از جمله دولت ، سببیت ، و سببیت ، در آن  
 گفتگو سببیت سببیت ضلالت هم در سببیت دولت به عمل آوریم . کلیه افرا - سببیت ، به لای  
 سببیت سببیت ، دولت را پذیرفتند و حرکت کردند . سببیت سببیت سببیت ، که در سببیت  
 این سببیت سببیت در راه است سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت  
 سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت  
 در سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت  
 در افرا - سببیت ، سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت  
 سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت سببیت  
 همه را سازند .

## کانون مدافعان حقوق بشر - ۸۶/۴/۴

موضوعی که از من خواسته شده است درباره آن سخن بگویم حق مردم ایران برای صلح و دموکراسی است.

در این موضوع سه نکته یا سه مقوله بهم پیوسته مورد نظر است: اول این که منظور از حق مردم ایران چیست؟ دوم ارکان دموکراسی کدامند و چه ارتباطی میان این ارکان و صلح وجود دارد؟ و سوم چرا دموکراسی بدون صلح تحقق پیدا نمی کند.

۱- نکته اول حق مردم است. فرهنگ لغت حق را به چند معنا گرفته است:

۱/۱ - ضد باطل ، راست ، درست ، صواب ، عین واقع ، دین ، راست و داد و عدل.

۲/۱ - سهم دادنی و بایسته معین کسی ، اختیاری که قانون عرف یا طبیعت به کسی داده باشد . کار مزد ، مزایایی که به خاطر انجام کاری به کسی یا موسسه ای تعلق گیرد ، نظیر حق القدم پزشکی ، حق الوکاله ، حق العمل یا حق السکوت . (کامل فرهنگ فارسی - غلامرضا اتصاف پدر - انتشارات زوار - ۱۳۷۳).

منظور از حق مردم ایران در این بحث ، آن چیزی است که از ذات و سرشت طبیعی انسان سرچشمه می گیرد و در نزد علما به عنوان حقوق طبیعی (NATURAL RIGHTS) شناخته شده است . اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر معاهدات بین المللی مربوط به آن بر اساس شناسایی حقوق طبیعی انسان تدوین و تصویب شده اند .

اما هنگامی که سرشت و طبیعت انسان مطرح می گردد ، حقوق طبیعی ، یک معنای دیگری پیدا می کند که آنرا از قلمرو حقوق فرا تر می برد و به عنوان بخشی از نیازهای طبیعی انسان تلقی می گردد . به این معنا که انسان ، نظیر هر موجود زنده دیگری برای ادامه حیات خود به آب و هوا و غذا نیازمند است . اما انسان ، ویژگیهایی متمایز از سایر موجودات زنده دارد که متناسب با آن برای ادامه حیات انسانی خود نیازهای ویژه دارد که اصطلاحاً به آنها حقوق و آزادی های اساسی گفته می شود . همانطور که فقدان آب و هوا و غذای مناسب موجب بروز اختلال در سیستم زیستی انسان می گردد ، فقدان این حقوق ، نظیر آزادی های اساسی ، موجب روان رنجوری ، اختلالات ذهنی / روانی در سطح فردی و شخصی و اجتماعی می گردد . همانطور که می دانید رژیم غذایی فاقد برخی از ویتامین و یا عناصر کمیاب ، نظیر روی ، موجب بروز علائم بیماریهای جسمی نظیر سستی و نرمی استخوانها (راشی نیسم) و یا نبود روی موجب توقف رشد جسمی و کوتوله ماندن بدن می گردد . در یک جامعه استبداد زده که امنیت وجود ندارد مردم نمی توانند آزادانه فکر کنند و آزادانه آرا و عقاید خود را بیان کنند ، طیفی از علائم روان رنجوری ، بصورت اعتیاد، طغیان و عصیان های اجتماعی ، قتل جنایت و غیره بروز و ظهور پیدا می کند .

با توجه به این مقدمه اکنون باید دید چرا مردم ایران نیازمند صلح و دموکراسی هستند و چرا تامین این نیاز حق طبیعی و غیر قابل اجتناب و انکار این مردم است.

۲- دومین نکته دموکراسی یا مردم سالاری است. دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم یا حاکمیت ملت، نه حکومت یک گروه ویژه و برجسته. حاکمیت ملت به معنای حاکمیت تمام شهروندان یک جامعه، بدون هرگونه تبعیض بر اساس قومیت، جنسیت، زبان، رنگ، نژاد، مذهب و اعتقادات است. اما دموکراسی را نباید به شکل یا به سطح انتخابات حتی آزاد و منصفانه، کاهش داد. تحقق دموکراسی به زیر ساخت ها یا زمینه های مناسب بستگی دارد. علما می گویند مقدمه هرکار واجبی واجب است و هرکار حرامی، حرام است. مقدمه واجب یا پیش نیاز ها یا زمینه های مناسب و اجتناب ناپذیر دموکراسی را می توان در سه رکن زیر خلاصه کرد:

**رکن اول پذیرفتن گوناگونی افکار و اندیشه ها در جامعه انسانی یا پلورالیسم (PLURALISM) است.** جامعه بشری، نهادی تک صدا نبوده، نیست و هرگز نخواهد بود. سرنوشت جامعه انسانی تنوع و چند صدایی است. پذیرفتن این اصل، جامعه را از شر مطلق اندیشی، مطلق بینی و مطلق خواهی ایمن می سازد. پذیرفتن گوناگونی افکار و اندیشه ها بدین معناست که هیچ انسانی نمی تواند ادعا کند که حق مطلق را دریافته است و آزادی و اندیشه هایش مطلق هستند.

**رکن دوم پذیرفتن و تن در دادن شهروندان به اصل تساهل و تسامح یا تولرانس است.** تساهل را آسان گیری، آسان گرفتن بر یکدیگر و تسامح را معادل و مترادف با تساهل تعریف کرده اند.

هر دو واژه معادل فارسی تولرانس به کار برده شده است. البته تولرانس معانی گسترده تری نسبت به واژه های تساهل و تسامح دارد. تولرانس به معنای رواداری، بردباری، سازگاری، شکیبایی و هم چنین، آزادگی، دگر اندیش پذیری، تاب، تحمل، طاقت و قدرت تحمل، مقاومت می باشد.

پذیرفتن این اصل در واقع به این معناست که اگرچه پذیرش گوناگونی افکار و اندیشه ها یکی از ارکان لازم دموکراسی است اما کافی نیست، ما باید یکدیگر را تحمل کنیم و دگراندیش پذیر و روا مدار باشیم.

**رکن سوم پذیرفتن اصل ضرورت همکاری و همیاری یا به تعبیری تن در دادن به سازگاری یا COMPROMISE است.** تحقق دموکراسی بدون COMPROMISE امکان ندارد. این واژه در فارسی به معنای، مصالحه، سازش، مدارا و باهم سازگار شدن، توافق و مدارا کردن، به راه حل مرضی طرفین رسیدن، کنار آمدن، سازش کردن آمده است.

اما در گفتمان سیاسی رایج ایران سازش یک بار معنایی منفی پیدا کرده است. بنابراین در این بحث به جای آن از واژه سازگاری استفاده شده است.

تولرانس یا تساهل یک مفهوم سلبی است، بار معنایی انفعالی دارد. من شما را و شما مرا تحمل می کنید. اما نهادینه شدن دموکراسی به همکاری و همیاری تمام قشرها و گروههای سیاسی و اجتماعی جامعه نیاز جدی دارد. سازگاری به این معناست که افراد، گروه ها،

احزاب، قومیت های مختلف و گوناگون، برغم اختلاف در آراء و اندیشه ها، و اولویت ها، با حفظ مواضع و باورها، با هم می سازند، همکاری می کنند و با پیدا کردن راه حل های مرضی الطرفین با یکدیگر به تعامل سازنده می پردازند.

پذیرفتن اصل سازگاری به این معناست که برغم گوناگونی افکار و اندیشه ها، می توان منافع مشترکی میان همه گروه ها تعریف کرد که در صورت سازش و مدارا و همکاری، همه گروهها بهره مند شوند.

۳- سومین نکته در بحث ما مسئله صلح است. صلح یعنی آشتی - سازش - وضعی که بر اثر پایان گرفتن جنگ یا نبودن نا آرامی پدید می آید. یک معنای صلح در اصطلاح فقها و حقوقدانان، یعنی بخشیدن حقی از خود به دیگر است.

صلح یا نبود جنگ و ستیز در چند بعد مطرح است. اول در جنگ و ستیز نبودن با خودم. دوم نبود جنگ و ستیز باهم نوعان و با سایر انسان ها. سوم صلح میان ملت و دولت یعنی میان اقوام و قومیت ها و قشرهای مختلف جامعه، برغم گوناگونی های قومی، زبانی، دینی و با یکدیگر در صلح و آرامش زیستن و چهارم صلح میان ملت ها و دولت ها.

اما در هرشرایطی دو نوع صلح و آرامش قابل بحث و بررسی است: صلح پایدار و صلح ناپایدار. صلح پایدار یا صلح نهادینه شده، تنها هنگامی میسر است که عادلانه یا منصفانه باشد. صلح و آرامش پایدار تنها با عبور از گردنه یا عقبه سازگاری تامین می شود. جنگ و ستیز هنگامی آغاز می شود که تساهل و تسامح و تولرانس و سازگاری در میان عناصر گوناگون جامعه یا میان دولت و ملت از بین برود. صلح و آرامش با سرکوب دگر اندیشان تامین نمی شود. تساهل و تسامح و سازگاری تنها هنگامی سازنده و خلاق است که درون زا باشد. اعمال زور و سرکوب یا به تعبیری ((حرکت قسری)) که از جانب برخی از محافظه کاران تبلیغ می شود مخرب است و به ویرانی منجر می گردد. محرومیت از آب، هوا و غذا موجب مرگ موجود می گردد. اما استبداد، بهر نامی و بهر بهانه ای، انسانیت را نابود می سازد.

۴- نکته چهارم بحث ما این است که چرا صلح و دموکراسی حق یا نیاز مردم ایران است.

بر اساس آنچه در بند یک گفته شد، حق یک اعتبار یا مفهوم اخلاقی و حقوقی دارد. اما نیاز معطوف به وضعیت زیستی فردی و جمعی انسانی است. صلح و دموکراسی یک نیاز اجتناب ناپذیر مردم ایران، حداقل در این مرحله از تاریخ کشورمان می باشد. جامعه ایرانی در حال دگردیسی تاریخی است و تمام ویژگیهای یک جامعه درحال انتقال را داراست. اشاره شد که جامعه بشری در هر حال یک جامعه متکثر ویا گوناگون است. این تنوع و گوناگونی در یک جامعه در حال دگردیسی و انتقال به مراتب وسیع تر و شدید تر از یک جامعه عادی و شکل گرفته است. در جامعه انتقالی بسیاری از هنجارهای جا افتاده و شکل گرفته جامعه سنتی یا از بین رفته اند یا درحال از بین رفتن هستند. جامعه کنونی ایران از برخی جهات به جامعه ایران بعد از ورود اسلام به کشورمان و فروپاشی سلطنت شباهت دارد. با ورود مسلمانان به

ایران تنها نظام شاهنشاهی حاکم از هم نپاشید بلکه بسیاری از سنت های رایج نیز دچار دگرگونی شدند. اما شکل گیری هنجارهای جدید سالها، شاید چند قرن به طول انجامید .

در جامعه انتقالی، اگر چه رسوم و سنن و هنجارها دستخوش تغییر و تحول می شوند، اما شکل گیری هنجارهای جدید نیازمند زمان و صلح و آرامش است. با زور و سرکوب نه می توان مانع تغییرات و تحولات شد و نه می توان هنجاری جدیدی را به مردم تحمیل کرد. اجبار جامعه به اطاعت از رفتار های آمرانه و حکیم فرموده نقض غرض و بیماری زاست. جامعه خود باید از طریق آزمون و خطا هنجارهای جدیدی که با ارزش های ریشه گرفته در فرهنگ ملی هماهنگی داشته باشد انتخاب کند. و بین جز در یک فضای باز و آرام سیاسی- اجتماعی امکان پذیر نیست.

به کارگیری هر نوع زور، به هر نامی و با هر توجیهی موجب بروز ناهنجاری ها و انحراف های بدخیم در فرایند شکل گیری رفتارهای جدید خواهد شد. استبداد در یک جامعه انتقالی باز دارند و سم کشنده ای است که به مرگ انسانیت می انجامد .

به عبارت دیگر جامعه کنونی ایران و مردم ایران برای طی سالم و بهداشتی فرایند تغییرات و تحولات به صلح و دموکراسی نیازمندند. برای تحقق این شرایط باید کوشش کرد، و آنرا حق ملت ایران یا نیاز مردم بدانید.

**نبايد برای گرفتن هر حقی از صلح محروم شويم**

شرق ۸۶/۴/۵





ابراهیم یزدی



شریرین عبادی



محمد طلی دادخواه

باشند، مسلمانان نباید فضای ستیزه‌گری را ترویج کنند.

**صلح حرف نخست است**

همچنین در این نشست محمدعلی دادخواه در ارتباط با صلح در فرهنگ ایرانیان اظهار داشت: با نگاهی گذرا در کتاب‌های گذشتگان، در سخن حکیمان، در سنگ‌نوشته‌های باقی مانده از اسلاف و... متوجه می‌شویم که ایرانیان برای صلح اهمیت بسزایی قائل هستند بنابراین چه از موضع نگرش صرف حقوقی و چه از نگاه عرفان، اسطوره و... به منشا ایرانی نگاه کنیم متوجه می‌شویم که صلح همیشه حرف نخست را می‌زند چرا که خوشبختی همیشه به عنوان یک امنیت در فرهنگ ایرانی پذیرفته شده است.

**صلح و امنیت همزاد هستند**

بی‌گمان صلح نخستین سنگ‌بنای همزیستی مسالمت‌آمیز است که بدون آن امکان هیچ طرح و توسعه پایداری پدیدار نخواهد شد. در طول تاریخ به تکرار اثبات شده که صلح و امنیت همزاد هم هستند و در سایه‌سار ایمنی و سازش، جوامع انسانی ره‌پوی مراتب ترقی و راهبای آسایش و آرامش و خوشبختی شده است. صلح امری است که اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد و میراث ارجمند و اخلاقی حکیمان و مصلحان جوامع بشری در پی استقرار و پاسداری آن بوده‌اند.

در ادامه بیانیه کانون مدافعان حقوق بشر آمده است: با توجه به پیشینه‌های تاریخی و بستر فکری و مذهبی که صلح را بالاترین پیمان‌ها دانسته‌اند و با توجه به احتیاج غیرقابل انکار جوامع بشری به صلح و امنیت می‌بایست راهکارها و سازوکار امور بر مبنای صلح و پاسداری از امنیت و تحقق این آرمان همیشگی بشر باشد و بر این امید است که مدیران جامعه به این نکته حیاتی توجه وافق و التفات کافی داشته باشند که دستیابی به فناوری‌های مدرن در طول رعایت حقوق بنیادین بشر و تأمین صلح و امنیت، باید تأمین شود. در حال حاضر توسعه تکاملی جامعه بین‌المللی و تفسیر مترقیانه از منشور ملل متحد و طرح فرد به فرد به عنوان عضو جامعه جهانی و گستره شدن او از علقه محض تابعیت، این نوید را می‌دهد که تکنولوژی اعم از هسته‌ای باید انسان محور باشد.

لرزه سیاسی، انسیه مقدم: برنده جایزه صلح نوبل گفت که گرفتن هر حقی نیابتی گونه‌ای باشد که ما را از حق بزرگتر یعنی دستیابی به صلح محروم کند. شیرین عبادی عضو کانون مدافعان حقوق بشر بر ارتباط با صلح و حقوق بشر گفت: صلح از حقوق بنیادین بشر است و بدون آن سایر حقوق مانند آزادی بیان، حق

حصول، حق شرکت در انتخابات آزاد معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد. مساله مورد بحث در جامعه کنونی این است که اگر کشوری مستقیماً درگیر جنگ باشد آیا آن کشور در صلح است؟ اگر این تعریف از صلح درست باشد باید بگوییم این تعریف مربوط به نژاد گذشته است و باید با توجه به شرایط جدید جامعه کنونی تعریف جدیدی از صلح ارائه شود. وی در ادامه اظهار داشت: طبق تعاریف بین‌المللی صلح مجموعه شرایطی است که در آن مردم بتوانند عقاید خودشان را مطرح کنند، کرامت انسانی افراد حفظ شده و نیازهای افراد بدون ترس از مجازات بیان شود. عبادی صلح را مطلوب دانست که بر دو پایه عدالت اجتماعی و دموکراسی استوار باشد و معتقد است در جامعه‌ای که این دو عنصر نباشد فقر گسترش پیدا می‌کند. این عضو کانون مدافعان حقوق بشر در تعریف دموکراسی اظهار داشت: آیا هرکس که در انتخابات برنده شود حق دارد به هر شکلی که می‌خواهد عمل کند؟ دموکراسی دارای چارچوب خاصی است که تخطی از این چارچوب ما را به بیراهه می‌کشاند. چارچوب دموکراسی ضوابط و قواعد حقوق بشر است که باید به آنها عمل شود.

**بشر بدون آزادی بیمار است**

در ادامه برنامه دکتر ابراهیم یزدی در ارتباط با حق مردم برای صلح و دموکراسی گفت: آزادی برای هر فردی به عنوان یک نیاز است چنانچه این نیاز نادیده گرفته شود، به مرور جامعه بیمار می‌شود. وی جامعه را دارای سه پیش‌نیاز دانست اول اینکه جامعه بشری تک‌صدا نیست و گوناگونی طبیعت جامعه انسانی است، دیگر این که وقتی می‌پذیریم جامعه متفکر است باید اصل تسامح و تساهل نیز رعایت شود در غیر این صورت نمی‌توانیم به دموکراسی دست یابیم و در نهایت باید به پیش‌نیاز سازش توجه کنیم، زیرا دموکراسی بدون سازش معنا ندارد. بین این ارکان و صلح ارتباط تنگاتنگی وجود دارد اما باید به این نکته

**در همایش حق صلح مطرح شد**

# نباید برای گرفتن هر حقی از صلح محروم شویم

توجه کرد که صلح ابتدا باید با خود سپس با همتوگان یعنی با سایر انسان‌ها و بعد با دولت، ملت، گروه‌ها، نسل‌ها، قومیت‌ها و... صورت گیرد. یزدی افزود: در یک جامعه که امنیت وجود ندارد، مردم نمی‌توانند آزادانه فکر کنند و آزادانه آرا و عقاید خود را بیان کنند. طبیعی از علائم روان‌رنجوری به صورت اعتیاد، طغیان و عصیان‌های اجتماعی، قتل و جنایت و غیره بروز و ظهور پیدا می‌کند.

**خلاصه خبر**

۱- شیرین عبادی: طبق تعاریف بین‌المللی صلح مجموعه شرایطی است که در آن مردم بتوانند عقاید خودشان را مطرح کنند، کرامت انسانی افراد حفظ شده و نیازهای افراد بدون ترس از مجازات بیان شود. حال با نگاهی گذرا به کشور خودمان به راحتی متوجه می‌شویم که در کشور ما صلح وجود دارد یا خیر؟

۲- آیت الله منتظری: از نظر اسلام تمام گفتار و رفتار مسلمانان و به ویژه حاکمان کشورها باید به گونه‌ای باشد که پیامد جهانی خشونت و جنگ طلبی نداشته باشد و بهانه به جنگ طلبان ندهد و از سوی دیگر نسبت به همزیستی مسالمت‌آمیز یعنی به رسمیت شناختن یکدیگر و احترام متقابل و پذیرفتن وجود تفاوت‌ها در میان انسان‌ها تأکید شده است.

۳- آیت الله منتظری هرگونه اقدام در جهت برهم‌زدن زندگی مسالمت‌جویانه را بر خلاف عقل و شرع دانست و افزود: هدف اصلی صلح در اسلام ایجاد آرامش و از بین بردن خصومت و جنگ و برگزیدن زندگی مسالمت‌آمیز در حیات اجتماعی و ایجاد فضای معنوی است. این مرجع شیعه در پیام ارسالی به همایش صلح با تأکید بر لزوم پایبندی به مقررات و حقوق اجتماعی تصریح کرده است: نه تنها صلح و آرامش

## طرح مسائل تنش‌زا خیانت به منافع ملی است

نوروز ۸۶/۴/۲۵

سر مقاله روزنامه کیهان به قلم «حسین شریعتمداری» در مورد حقوق ایران در بحرین، بحران جدیدی را برای سیاست خارجی کشورمان رقم زد. به گونه‌ای که «منوچهر متکی» وزیر خارجه دولت نهم مجبور شد به بحرین سفر کند و توضیحاتی را در مورد این مقاله

ارائه دهد. «نوروز» در گفتگو با «ابراهیم یزدی» دبیرکل نهضت آزادی ایران و وزیر خارجه دولت «مهندس بازرگان»، سرمقاله روزنامه کیهان و مسائل حاصل از آن را مورد بررسی قرار داده است.

«ابراهیم یزدی» در این گفتگو اظهار داشت: سیاست خارجی ایران پس از پیروزی انقلاب دائما از سیاست های نادرست، مواضع و اقدامات تنش زا رنج برده و آسیب دیده است. در حالی که محورهای اساسی سیاست خارجی هرکشوری باید در راستای منافع ملی و پرهیز از تنش باشد، متأسفانه مقامات مسئول کشور در سخنان خود مطالبی را مطرح می کنند که به جای تنش زدایی به ایجاد بحران می انجامد.

وی اینکه چنین سخنانی که ایجاد بحران می کند با چه هدفی بیان می شود را مساله ای دانست که باید مورد بررسی قرار بگیرد و تصریح کرد: اگر چنانچه گوینده این سخنان مسئول نشریه ای باشد که زیر نظر مقام رهبری اداره می شود، بازتاب آن نیز گسترده تر خواهد بود.

«یزدی» با اشاره به سیاست خارجی دولت «بازرگان» در حوزه خلیج فارس که مبتنی بر پرهیز از تنش و حفظ وضع موجود بود، گفت: اگر دولت بازرگان می خواست مساله بحرین را مطرح کند بلافاصله کشورهای عربی و امارات مساله جزایر سه گانه را مطرح می کردند و عراق ادعاهای خود در مورد کویت را مطرح می کرد که بعدها هم مطرح کرد و عربستان هم اختلافات مرزی خود با کویت را مطرح می کرد و بنابر این منطقه خلیج فارس متشنج می شد.

وی طرح مسائل بحران زایی مانند آنچه در سرمقاله کیهان در مورد بحرین عنوان شده است را موجب تشدید بحران جهانی علیه ایران دانست و گفت: ممکن است طرح این مسائل افکار عمومی را از بحران انرژی هسته ای منحرف کند اما عمل ابه منافع ملی ایران خیانت می کند. ایران در شرایطی است که باید با کشورهای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه روابط خود را بهبود بخشد، متأسفانه سیاست های آمریکا در جهان گسترش یافته و جبهه منسجمی علیه ایران به وجود آمده است و کشورهای عربی هم با این سیاست همراهی می کنند همچنانکه ایران در کنفرانس وزرای خارجی کشورهای اسلامی در پاکستان دعوت نشد.

### قیام سیتیر - ریشه ها و درس ها

اعتماد ملی ۸۶/۴/۳۰

۱ - سیام تیرماه ۱۳۳۱ را می توان از روزهای خدا- ایام... محسوب نمود- در این روز ملت ایران در قیام خود علیه خودکامگی محمدرضا شاه پیروز شد، شاه عقب نشینی کرد، احمد قوام استعفا داد و دکتر مصدق بار دیگر ریاست دولت را پذیرفت.

درباره قیام سیام تیر گزارش های تاریخی- حتی با ذکر جزئیات آن روز- فراوان در دسترس است. در این نوشته بر آن نیستیم که خاطرات حضور خود را و نقش دانشجویان را در آن قیام بازگو کنیم. بلکه به ریشه های اختلاف میان جنبش ملی و دکتر مصدق با محمدرضا شاه می پردازم دکتر مصدق در معرفی اعضای دولت خود در تیرماه ۱۳۳۱، کسی را به عنوان

وزیر جنگ معرفی نکرد و خود مسئولیت آن را بر عهده گرفت. اما شاه با آن موافقت نکرد و مصدق استعفا داد. شاه به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح تعیین وزیر جنگ را حق خود می‌دانست. اما ارتش و نیروهای مسلح که زیر فرمان شاه بودند، نه تنها با دولت ملی هماهنگ نبودند، بلکه در برابر دولت قرار داشتند، در همه کارها دخالت و در کار دولت کارشکنی می‌کردند و این وضعیتی غیرقابل قبول و تحمل برای يك دولت ملی بود. مصدق با در اختیار گرفتن اداره وزارت جنگ می‌خواست از تحریکات نیروهای مسلح علیه دولت بکاهد یا به آنها پایان دهد. دکتر مصدق به مشروطه سلطنتی- اعتقاد و التزام علمی داشت. و در مقام نماینده مردم در مجلس، بارها سوگند خورده بود. اما دکتر مصدق و سایر رهبران ملی، به آن مشروطه‌ای اعتقاد داشتند که شاه مقامی غیرمسئول و فاقد اظهارات در اداره کشور باشد. الگوی ذهنی آنان از موقعیت مقام و رفتار شاهان در کشورهای مشروطه اروپایی، نظیر انگلستان و اسکاندیناوی بود.

انقلاب مشروطه برای پایان دادن استبداد مطلقه سلطنتی بود. نمی‌توان پذیرفت که به رغم انقلاب، شاه در حالی که طبق قانون اساسی يك مقام غیرمسئول و تشریفاتی و نمادین است، در تمام امور کشور دخالت نماید، نمی‌توان پذیرفت که فردي برای تمام عمر بر جایگاهی قرار بگیرد، اختیارات و امکانات بسیار گسترده در اختیار داشته باشد، اما مسئول و جوابگو نباشد. تجارب تاریخی بشر با ساختارهای قدرت حاکی از آن است که تمرکز و تراکم قدرت در يك مرز آن هم برای تمام عمر، بدون نظارت و مسئولیت و جوابگویی، آرام آرام به يك قدرت شیطنانی تبدیل می‌گردد.

یکی از ابزارهای اصلی و عمده شاه در اعمال سیاست‌ها و نظرهایش ارتش و نیروهای مسلح بود. مادام‌العمر بودن سلطنت و زعامت يك فرد، و برخورداری از امکانات و قدرت فراوان و بی‌مهار، در کشورهای نظیر ایران موجب می‌شود، چنین نهادی به مرکز توجهات قدرت‌های خارجی برای اعمال سیاست‌هایشان در جهت منافع که دارند، تبدیل گردد. یا خود آن را به وجود آورند (نظیر کودتای اسفند ۱۲۹۹ و مرداد ۱۳۳۲) و یا آنچنان در نهادهای پیرامونی رخنه کنند که هر آنچه را می‌خواهند به راحتی به دست آورند. دکتر مصدق در یکی از سخنرانی‌های خود به این موضوع پرداخته و می‌گوید به شاه گفتیم به نفع سلطنت و کشور نیست که در کارها دخالت و شاه محور تصمیم‌ها و سیاست‌ها گردد. زیرا بیگانگان با توجه به این امر، به نهادهای پیرامونی شاه نفوذ می‌کنند و یا شاه را مستقیماً تحت فشار قرار می‌دهند. اما اگر شاه در امور کشور، همانطور که قانون اساسی مقرر دانسته است، دخالت نکند، و دولت و مجلس مسئول باشند، بیگانگان نمی‌توانند کل نمایندگان و دولت را تحت فشار قرار بدهند. دکتر مصدق بر این باور بود که شاه در چارچوب قانون اساسی باید سلطنت کند نه حکومت.

۲- اینکه دکتر مصدق می‌خواست وزارت جنگ را خود بر عهده بگیرد، يك گام اساسی و جدي بر سر راه دخالت‌های مستمر شاه در امور جاری کشور بود و این منحصر و محدود به ارتش و نیروهای مسلح نبود. اقدام دکتر مصدق بروز تعارض بسیار عمیق‌تر و جدي‌تر در ساختارهای حقوقی (قانون اساسی) و ساختارهای حقیقی (رفتارهای مستبدانه شاه) بود. در بعد ساختارهای حقوقی ریشه مشکل در تعارض میان اصول قانون اساسی مشروطه، درباره

اختیارات پادشاه به عنوان شخص اول مملکت و یک مقام غیرمسئول، با مسوولیت‌های دولت و حقوق ملت بود. این تعارض درونی، انعکاس آرایش نیروهای مشروطه‌خواه و انسدادگرا در انقلاب مشروطه بود. در انقلاب مشروطه نیروهای استبدادی در برابر مشروطه‌خواهان عقب‌نشینی کردند و به طور نسبی به برخی از خواسته‌های مشروطه‌خواهان، در تجدید اختیارات سلطنت‌مطلقه پادشاه، تن در دادند. از جانب دیگر نیروهای مشروطه‌خواه بر نیروهای استبدادگرا برتری کامل نداشتند. تا همه آنچه را درباره حکومت مشروطه، از الگوهای اروپایی، در ذهن داشتند، به دست آورند. نتیجه آن شد که قانون اساسی مشروطه به گونه‌ای نوشته و نهایی شد که هر دو طرف راضی باشند. پس از شکست کامل استبداد صغیر و فرار محمدعلی‌شاه و پناه بردنش به سفارت روسیه، فرصتی به دست آمده بود که مشروطه‌خواهان، اصول قانون اساسی را به نفع تثبیت حقوق ملت و حذف کامل اختیارات شاه مورد تجدیدنظر قرار بدهند. اما این امر، به علل مختلف، از جمله از هم‌پاشیدگی وحدت نیروهای مشروطه‌خواه میسر نگردید. در بعد ساختارهای حقیقی، با روی کار آمدن رضاشاه و در تمام دوران استبداد سلطنتی، حرکتی در سه محور در راستای نابودی دستاوردهای انقلاب مشروطه و تبدیل آن به یک استبداد مطلق، از نوع دوران ماقبل مشروطه، اما در قالب‌های جدید، صورت گرفت.

**محور اول-** تفسیرهای استبدادمدارانه از اصول قانون اساسی، که روشن و شفاف نبودند-  
قانون اساسی مشروطه شاه- انتقالی <غیرمسئول> شناخته بود. بنابراین اختیارات شاه محدود بود، شاه حق عزل و نصب نخست‌وزیر و یا وزیران را نداشت. نخست‌وزیر بعد از کسب رای اعتماد از مجلس، حکم خود را از شاه دریافت می‌کرد اما امضا یا توشیح به معنای تصویب و تنفیذ نبود بلکه صرفاً بر رسمی هیأتی بود، نظیر امضای حکم رئیس‌جمهور منتخب مردم توسط مقام رهبری اما در تمام دوران سلطنت استبدادی، این اصل به‌کرات نادیده گرفته می‌شد و پادشاه مستقیماً نخست‌وزیری عزل و دیگری را نصب می‌کرد. شاه <قوه مجریه> را مخصوص به خود و خود را رئیس قوه مجریه می‌دانست و وزرا و وظایف اجرایی او را انجام می‌دادند و او حق عزل و نصب وزرا و روسای ادارات دولتی را نیز داشت (حقوق اساسی- قاسم‌زاده- ۱۳۳۴).

علاوه بر این، شاه فرمانده کل نیروهای مسلح محسوب می‌شد. تا قبل از روی کار آمدن رضاشاه، ایران فاقد یک ارتش و یا پلیس منسجم و مدرن بود. در دوران رضاشاه، ارتش، شهربانی و ژاندارمری به شکل مدرنی شکل گرفتند، اما نیروهای مسلح عموماً و اکثراً یا به ابزارهای سرکوب اعتراضات مردم و از بین بردن مخالفان تبدیل شدند یا ابزار دخالت در امور می‌شدند که قانوناً و رسماً شاه حق دخالت نداشت، نظیر انتخابات مجلس شورای ملی- شاه صلاحیت کسانی را که می‌توانستند نماینده مجلس بشوند، تصویب و نهایی می‌کرد و سپس فهرست اسامی به فرماندهان ارتش در شهرها و به استانداران ابلاغ می‌شد- وزارت کشور، صندوق‌های رای را کنترل می‌کرد و به کمک <امدادهای غیبی> افراد موردنظر از صندوق‌ها بیرون می‌آمدند. ارائه همین اسناد انتخابات فرمایشی مجلس ایران در تصویب تمدید قرارداد نفتی ۱۹۳۲ توسط دکتر مصدق به شورای امنیت سازمان ملل، به هنگام

رسیدگی به شکایت دولت انگلیس علیه ایران بود که موجب شد شوراي امنیت به نفع ایران رای بدهد.

**محور دوم-** تغییر در قانون اساسی به نفع تراکم و تمرکز اختیارات شاه، نظیر حق انحلال مجلسین. تجربه حضور يك اقلیت ملی در مجلس و پیامدهای آن شاه را بر آن داشت تا به منظور پیشگیری از هر نوع خطر احتمالی، چنین حقی را به دست آورد. در انتخابات مجلس بیستم در سال ۱۳۳۹، تنها يك شخصیت مستقل و ملی شادروان الهیار صالح از کاشان انتخاب شد. اما شاه حضور همان يك نفر را هم سر نتابید و مجلس را منحل کرد.

**محور سوم-** ایجاد نهادهای امنیتی- نظامی برای سرکوب هر نوع اعتراض‌های مردمی و تشکیل زندان‌های جدید و دادگاه‌های ویژه نظیر سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) و دادگاه‌های نظامی، به‌خصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. اگرچه فرآیند دگرذیسی نظام مشروطه به يك سلطنت استبدادی مطلقه، در محورهای دوم و سوم، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شتاب بی‌سابقه‌ای پیدا کرد، اما ریشه‌های آن را باید در همان محور اول، به‌خصوص نقش نیروهای مسلح جست‌وجو کرد.

دکتر مصدق کاملاً آگاه بود که شاه و سیاست‌های خارجی از طریق نیروهای مسلح اعمال سیاست می‌کنند. بنابراین دکتر مصدق برای مهار دخالت‌های مستمر شاه در امور دولت و مقابله با توطئه‌های بیگانگان، می‌بایستی اداره ارتش را به عنوان نخست‌وزیر به دست گیرد. تجربه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ درستی نگرش دکتر مصدق به ارتش را به‌روشنی نشان داد. همین نگرش و تجربه سبب آن شد که دکتر امینی، در اواسط سال ۱۳۵۷ پیشنهاد شاه را برای نخست‌وزیری مشروطه به دو شرط نمود. اول اینکه شاه فرماندهی کل را به نخست‌وزیر واگذار نماید و دوم تصویب بودجه نیروهای مسلح، نظیر سایر ارقام بودجه توسط دولت و مجلس صورت گیرد. اما شاه زیربار نرفت و قبول نکرد. دکتر امینی بعد از بیان این مطلب می‌گوید من شاه را خوب می‌شناسم. وقتی در بن‌بست گیر می‌کند، با زیرکی امور را به دست دیگران می‌سپارد، اما وقتی از بحران عبور کرد، برمی‌گردد به همان جای اول و ادامه همان روش‌ها.

قیام مردم ایران در سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱، اگرچه به بهانه استعفای دکتر مصدق و در اعتراض به انتصاب غیرقانونی احمد قوام به نخست‌وزیری بود، اما در واقع قیام علیه قدرت فراوان و بی‌حد و مرز و غیرمسئول بودن شاه، به عنوان شخص اول و رئیس مملکت و فرمانده بزرگ ارتشتاران بود. قیام سی‌ام تیر یکی از فرازهای برجسته تاریخ مبارزات ملت ایران با استبداد و خودکامگی است.

ایران در معرض انقلاب مخملی قرار ندارد

پروین بختیارنژاد اعتماد- ۸۶/۴/۳۰

آیا در ایران همان اتفاقی که در اوکراین و جاهای دیگر، که به نام انقلاب مخملین اتفاق افتاد، نیز اتفاق می افتد؟

هیچ شواهد و قرائنی وجود ندارد که بتوان حدس زد چنین چیزی در ایران اتفاق خواهد افتاد. و یا مدلی مثل افغانستان و عراق اتفاق خواهد افتاد یا حتی فشار خارجی باعث شود که رئیس دولت، دست ها را بالا بگیرد. هیچ کدام از اینها قابل پیش بینی نیست. چه اتفاقی می افتد قابل پیش بینی نیست. فقط ما می توانیم براساس شواهد حدس و گمانه زنی کنیم. نمی توانیم پیش بینی کنیم که چه اتفاقی می افتد. دیگر آنکه آیا واکنش های مردم قابل پیش بینی است؟ این نیز تقریباً غیرممکن است. محققینی که اوضاع ایران را مطالعه می کنند نیز بر این عقیده اند که اوضاع ایران قابل پیش بینی نیست. شما نمی توانید درون دل ایرانیان را بفهمید، زیرا به دلیل سالیان دراز استبداد، حرف دلشان را نمی زنند و تقیه می کنند. مردم جواب هایی که می دهند، پاسخ هایی نیست که باور داشته باشند، این جواب ها قابل اعتماد نیست .

**حال آیا به این معنا است که در سطح کلان نمی توانیم مسائل سیاسی را پیش بینی کنیم؟**

ما می دانیم که جامعه ما یک جامعه انتقالی است. در این جامعه انتقالی، هنجارها، رفتارها و وقایع نه فقط در حال تغییر است بلکه در حال دگر دیسی است. یعنی فرم ها در حال تغییر است. هنجارها در حال تغییر است. آرا و عقاید در حال تغییر است. ما به عنوان روشنفکر تا سطوحی را می توانیم پیش بینی کنیم و آینده را حدس بزنیم. در خصوص مسائل سیاسی و مشخصاً مساله انتخابات، این تحلیل نیز صادق است. در گذشته گفته می شد به خاطر اینکه شناسنامه ها مهر بخورد، افراد مجبورند در انتخابات شرکت کنند. در انتخابات دور دوم، هاشمی رفسنجانی، اتفاقی افتاد که ما آن را ندیدیم. در آن دوره یک اتفاق جدیدی رخ داد. یک فردی به نام احمد توکلی آمد و کاندیدای ریاست جمهوری شد و ناگهان ۵ میلیون رای آورد و ما آن را پیش بینی نمی کردیم. حتی در کردستان احمد توکلی از هاشمی رفسنجانی بیشتر رای آورد. در آن موقع ما در نهضت آزادی به این تحلیل رسیدیم که مردم به ما این پیام را می دهند که شما در انتخابات چهره های جدید را به ما معرفی کنید و ما به آنها رای می دهیم. براین اساس ما تصمیم گرفتیم در انتخابات دور پنجم مجلس شرکت کنیم. حتی مهندس سبحانی و بسیاری از روشنفکران شرکت کردند ولی شورای نگهبان آنان را تایید نکرد. اما نکته مهمی که در اینجا می خواهم بگویم این است که الان دیگر مردم به دلیل مهر خوردن شناسنامه یا گرفتن کوپن قند و شکر در انتخابات شرکت نمی کنند. به نظر می رسد مردم به نوعی روی مسائل سیاسی حساس شده اند که پای صندوق می روند. ولی هنوز مردم حرف اصلی خودشان را بیان نمی کنند. اما بخش دیگر آن قابل پیش بینی است و آن اینکه مردم باز هم در انتخابات شرکت می کنند .

شما گفتید مردم حرف دل خود را نمی زنند، در حالی که شما در مغازه بقالی و در داخل تاکسی مرتب حرف های سیاسی می شنوید و الان دیگر نمی توان گفت روشنفکر نمی تواند خواست های مردم را حدس بزند و پیش بینی کند. اتفاقاً مردم از دهه ۷۰ شروع به حرف زدن کرده اند. لطفاً به این سوال پاسخ دهید که مشخصه جوامع غیرقابل پیش بینی کدام است؟ اصلاً به چه جامعه یی غیرقابل پیش بینی می گویند؟

در جوامعی که آزادی و امنیت هست، مرتباً همه پرسه انجام می شود. بنابراین قابل پیش بینی هستند. اما از یاد نبریم که نقد و سخن سیاسی مردم در یک مقطع امکان دارد به گونه یی باشد و به هنگام انتخابات نتیجه چیز دیگری باشد. امکان دارد در آن مقطع ملاحظات دیگری مدنظر قرار گیرد. دلیل غیرقابل پیش بینی بودن فضای سیاسی ایران، این است. چون جامعه باز نداریم، احزاب نداریم در حالی که در کشورهای توسعه یافته زمان طولانی و کافی برای تبلیغ و زیر و رو کردن افکار و برنامه های کاندیداها دارند، در نتیجه می توان سمت و سوی انتخابات را پیش بینی کرد. ولی در ایران پارامترهای موثر در شکل گیری حوادث آنقدر متنوع است که با هیچ آمار و ارقام مهندسی نمی توان آینده را پیش بینی کرد. درست است که مردم به راحتی حرف می زنند، نقد می کنند، اظهار نظر می کنند، موضع گیری سیاسی می کنند ولی این به معنای عمل سیاسی مشخص نیست. چرا عمل سیاسی مردم با گفتار و موضع گیری هایشان متفاوت است؟ در اینجا می خواهم بگویم جامعه ما در طول قرن ها، تا این حد، ریاکار نبوده است. همه ما ماسک بر صورت داریم.

**در این قسمت از مصاحبه می خواهم قدری با شما مخالفت کنم. آیا فکر نمی کنید که روشنفکران ارتباط مستمر و مستقیم خود را با عموم جامعه از دست داده اند. در نتیجه لایه های مختلف جامعه را نمی شناسند، تحولات اتفاق افتاده در بین این لایه ها را نمی توانند تشخیص دهند؟**

من هم معتقدم روشنفکران ارتباط مستقیم با مردم ندارند ولی نقص از طرف روشنفکران نیست. این زاینده شرایط تاریخی است. ولی باید فراموش نکنیم که از همه امکانات هم برای قطع این ارتباط استفاده می شود. احزاب متنوع و متکثر وجود ندارد. اما این جفا به روشنفکر است که بگوییم روشنفکر با مردم ارتباط ندارد. این طور نیست که روشنفکر در برج عاج نشسته باشد و نخواهد که با مردم ارتباط داشته باشد. آنقدر شرایط تنگ شده که امکانات آن را ندارد. من متوجه این هستم که اگر فردی یا افرادی فعال سیاسی هستند حتماً باید با جنبش های اجتماعی ارتباط مستمر برقرار کنند. اما در مورد انتخابات، انتخابات آینده با یک پیچیدگی جدیدی مواجه است. حتی اگر چنانچه مجلس ششم همه آقایان را تایید صلاحیت کند این سوال در ذهن مردم ما هست که شما اصلاح طلبان دو قوه از سه قوه را در دست داشتید و کاری نتوانستید بکنید، به چه دلیل می خواهید مجدداً وارد مجلس شوید؟ و باید دید که اصلاح طلبان با چه برنامه و روش هایی می خواهند وارد مجلس هشتم شوند. اگر قرار است که اصلاح طلبان هنوز که نه به بار است، نه به دار، خط قرمزها را رعایت کنند، در مجلس چه می خواهند بکنند؟ اگر اصلاح طلبان می خواهند تنزه طلبی پیشه گیرند، از نهضت آزادی و ملی-مذهبی دوری کنند، وقتی وارد قدرت شوند به چه دلیل می توانند قوی تر عمل کنند. ما فعلاً در مورد انتخابات آینده اظهار نظر نمی کنیم. ما حقیقتاً نمی دانیم تا اسفند چه اتفاقی می افتد.

**آیا احزاب نباید از متخصصینی چون جامعه شناس، روانشناس و روزنامه نگاران برای پیش بینی آینده استفاده کنند؟**

در کشوری مثل آمریکا که جامعه یی مذهبی است و کلیسا در این کشور بسیار قدرتمند است آمریکا یکی از معدود کشورهایایی است که نقش شوراها در آنجا بسیار جدی است. شما در

کوچک ترین واحد اجتماعی مانند روستا که ۵۰ خانوار یا ۵۰۰ خانوار در آن زندگی می کنند، نقش شوراها را در آنجا کاملاً پررنگ می بینید. در شهر ها، در مجلس ایالتی، استاندار ایالتی، شوراها را می بینید، در تمام این زمینه ها، شوراها فعال هستند. همچنین در بسیاری موارد هم مسوولان از طرف مردم انتخاب می شوند، شهردار از طرف مردم انتخابات می شود، فرماندار منتخب مردم است، قاضی القضاات انتخابی است، رئیس پلیس انتخابی است، هیات آموزش و پرورش انتخابی است بودجه هایش مستقل است، انجمن خانه و مدرسه بسیار قدرتمند است، بودجه مدارس را می دهد و استقلال کامل در حوزه ها وجود دارد. شما می دانید که در بسیاری از ایالات آمریکا مجازات اعدام ملغی شده ولی برخی از ایالت ها نپذیرفتند. ایالت تگزاس نپذیرفت و در آن ایالت مجازات اعدام اجرا می شود. در برخی از ایالت های آمریکا، شورای شهر تصویب کرده که در آنجا کسی حق ندارد مشروبات الکلی بسازد، بفروشد، خریداری کند و کاملاً این موضوع را کنترل می کنند. پلیس در آنجا مستقل است، در آنجا، شهربانی کل کشور وجود ندارد. آکادمی پلیس وجود دارد. حال امکان دارد پلیس تگزاس او را استخدام کند. تمام اصناف اتحادیه دارند. اتحادیه تعیین کننده است. اتحادیه کارگری بسیار قدرتمند است. در نتیجه می تواند مطالبات کارگران را پی بگیرد.

**با همه این توضیحات، ما چه باید بکنیم. ما چگونه باید ارتباط مستمر خود را با مردم برقرار کنیم؟ برای رسیدن به تشخیص درست چه باید بکنیم؟**

فراموش نکنید که هیچ نهاد غیر دولتی، نمی تواند پا بگیرد. دولتی ها به نهضت آزادی انتقاد می کنند که چرا با جنبش های اجتماعی ارتباط برقرار کردید. در ضمن به این نکته هم واقف که ما روشنفکران دموکراسی را می خواهیم ولی به پیش نیازهای دموکراسی فکر نمی کنیم. پیش نیاز دموکراسی، تکثرگرایی است. ما دنبال یک جامعه مونولوگ هستیم، همدیگر را تحمل نمی کنیم، با هم همکاری نمی کنیم. ما روشنفکران مشکلات خودمان را داریم. تمام کسانی که به کشورهای اروپایی و آمریکا رفته اند، تمام ویژگی های فرهنگی آن کشور ها را گرفته اند. اما به هنگامی که پای همکاری جمعی می رسد، از آنها هیچ چیز یاد نگرفته ایم. با هم نمی توانند پشت یک میز بنشینند (البته الان این حالت خیلی کم شده است).

**پیش نیاز دموکراسی تکثرگرایی است**

**جامعه غیرقابل پیش بینی**

**عصر ایران ۸۶/۴/۳۱**

اشاره؛ برخی از صاحب نظران سیاسی بر این عقیده اند که جامعه ایران، جامعه ای غیرقابل پیش بینی است. زمانی که آقای خاتمی رای ۲۰ میلیونی را از آن خود می کند، همین جمله در مورد مردم ایران اطلاق می شود و نیز زمانی که از صندوق انتخابات، آقای احمدی نژاد بیرون می آید باز این جمله شنیده می شود. حال سنوآل این است آیا واقعاً جامعه ایران، جامعه ای غیرقابل پیش بینی است؟ به این سوال دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران پاسخ می دهد که آن را می خوانید؛



سؤال کاملاً روشن است، پرسش این است که آیا تحولات سیاسی در ایران قابل پیش بینی است یا خیر؟ به این پرسش در دو سطح می توان پاسخ داد. تحولات سیاسی در یک سطح، قطعاً قابل پیش بینی نیست. اینکه در ایران نهایتاً یک انقلاب جدیدی به سبک انقلاب در ۲۲ بهمن اتفاق می افتد. جواب این سوال این است که خیر. شواهد دال بر این پاسخ است که خیر چنین چیزی امکان ندارد.

چه اتفاقی می افتد قابل پیش بینی نیست. فقط ما می توانیم بر اساس شواهد حدس بزنیم و گمانه زنی کنیم. نمی توانیم پیش بینی کنیم که چه اتفاقی می افتد. دیگر آنکه آیا واکنش های مردم قابل پیش بینی است؟ این نیز تقریباً غیرممکن است. محققینی که اوضاع ایران را مطالعه می کنند نیز بر این عقیده اند که اوضاع ایران قابل پیش بینی نیست. شما نمی توانید درون دل ایرانیان را بفهمید. مردم جواب هایی که می دهند، پاسخ هایی نیست که باور داشته باشند، این جواب ها قابل اعتماد نیست.

### حال آیا به این معنا است که در سطح کلان نمی توانیم مسائل سیاسی را پیش بینی کنیم؟

ما می دانیم که جامعه ما یک جامعه انتقالی است. در این جامعه انتقالی، هنجارها، رفتارها و وقایع نه فقط در حال تغییر است بلکه در حال دگر دیسی است. یعنی فرم ها در حال تغییر است. هنجارها در حال تغییر است. آرا در حال تغییر است. ما به عنوان روشنفکر تا سطوحی را می توانیم پیش بینی کنیم و آینده را حدس بزنیم. در خصوص مسائل سیاسی و مشخصاً مساله انتخابات، این تحلیل نیز صادق است.

در گذشته گفته می شد به خاطر اینکه شناسنامه ها مهر بخورد، افراد مجبورند در انتخابات شرکت کنند.

در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، اتفاقی افتاد که ما آن را ندیدیم. در آن دوره یک اتفاق جدیدی رخ داد. یک فردی به نام احمد توکلی آمد و کاندیدای ریاست جمهوری شد و ناگهان ۵ میلیون رای آورد و ما آن را پیش بینی نمی کردیم. حتی در کردستان احمد توکلی از هاشمی رفسنجانی بیشتر رای آورد.

در آن موقع ما در نهضت آزادی به این تحلیل رسیدیم که مردم به ما این پیام را می دهند که شما در انتخابات چهره های جدید را به ما معرفی کنید و ما به آنها رای می دهیم. بر این اساس ما تصمیم گرفتیم در انتخابات دور پنجم مجلس شرکت کنیم و کاندیدایی را معرفی کنیم که در بین آنها نیست. حتی مهندس سبحانی و بسیاری از روشنفکران شرکت کردند ولی شورای نگهبان آنان را تایید نکرد. اما نکته مهمی که در اینجا می خواهم بگویم این است که الان دیگر مردم به دلیل مهر خوردن شناسنامه یا گرفتن کوپن قند و شکر در انتخابات شرکت نمی کنند.

به نظر می رسد در جامعه ما مردم به نوعی روی مسائل سیاسی حساس شده اند که پای صندوق می روند. ولی هنوز مسائلی باعث می شود که مردم حرف اصلی خودشان را بیان نکنند. اما بخش دیگر آن قابل پیش بینی است و آن اینکه مردم باز هم در انتخابات شرکت می کنند.

شما گفتید که به خاطر برخی مسائل مردم حرف دل خود را نمی‌زنند، در حالی که شما در مغازه بقالی و در داخل تاکسی مرتب حرف‌های سیاسی می‌شنوید و الان دیگر نمی‌توان گفت روشنفکر نمی‌تواند خواست‌های مردم را حدس بزند و پیش‌بینی کند. اتفاقاً مردم از دهه ۷۰ شروع به حرف زدن کرده‌اند. لطفاً به این سوال پاسخ دهید که مشخصه جوامع غیرقابل پیش‌بینی کدام است؟ اصلاً به چه جامعه‌ای غیرقابل پیش‌بینی می‌گویند؟

از یاد نبریم که نقد و سخن سیاسی مردم در یک مقطع امکان دارد، به گونه‌ای باشد و به هنگام انتخابات نتیجه چیز دیگری باشد. امکان دارد در آن مقطع ملاحظات دیگری مدنظر قرار گیرد. دلیل غیرقابل پیش‌بینی بودن فضای سیاسی ایران، این است. در حالی که در کشورهای توسعه‌یافته زمان طولانی و کافی برای تبلیغ و زیر و رو کردن افکار و برنامه‌های کاندیداها دارند، در نتیجه می‌توان سمت و سوی انتخابات را پیش‌بینی کرد. ولی در ایران پارامترهای موثر در شکل‌گیری حوادث آنقدر متنوع است که با هیچ آمار و ارقام مهندسی نمی‌توان آینده را پیش‌بینی کرد. پارامترها بسیار متغیر است. درست است که مردم در این روزها به راحتی حرف می‌زنند، نقد می‌کنند، اظهارنظر می‌کنند، موضع‌گیری سیاسی می‌کنند ولی این به معنای عمل سیاسی مشخص نیست.

در این قسمت از مصاحبه می‌خواهم قدری با شما مخالفت کنم. آیا فکر نمی‌کنید که روشنفکران ارتباط مستمر و مستقیم خود را با عموم جامعه از دست داده‌اند. در نتیجه لایه‌های مختلف جامعه را نمی‌شناسند، تحولات اتفاق افتاده در بین این لایه‌ها را نمی‌توانند تشخیص دهند؟

من هم معتقدم روشنفکران ارتباط مستقیم با مردم ندارند ولی نقص از طرف روشنفکران نیست. این زاینده شرایط گذشته است. ولی باید فراموش نکنیم که از همه امکانات برای قطع این ارتباط استفاده شده است. اما این جفا به روشنفکر است که بگوییم روشنفکر با مردم ارتباط ندارد. این طور نیست که روشنفکر در برج عاج نشسته باشد و نخواهد که با مردم ارتباط داشته باشد. من متوجه این هستم که اگر فردی یا افرادی فعال سیاسی هستند، حتماً باید با جنبش‌های اجتماعی ارتباط مستمر برقرار کنند. اما در مورد انتخابات، انتخابات آینده با یک پیچیدگی جدیدی مواجه است. حتی اگر چنانچه همه آقایان تایید صلاحیت شوند این سوال در ذهن مردم ما هست که شما اصلاح‌طلبان دو قوه از سه قوه را در دست داشتید و کاری نتوانستید بکنید، به چه دلیل می‌خواهید مجدداً وارد مجلس شوید؟ و باید دید که اصلاح‌طلبان با چه برنامه و روش‌هایی می‌خواهند وارد مجلس هشتم شوند. اگر اصلاح‌طلبان می‌خواهند تنزه طلبی‌پیشه گیرند، از نهضت آزادی و ملی-مذهبی دوری کنند، وقتی وارد قدرت شوند به چه دلیل می‌توانند قوی‌تر عمل کنند. ما فعلاً در مورد انتخابات آینده اظهار نظر نمی‌کنیم. ما حقیقتاً نمی‌دانیم تا اسفند چه اتفاقی می‌افتد.

آیا احزاب نباید از متخصصینی چون جامعه‌شناس، روانشناس و روزنامه‌نگاران برای پیش‌بینی آینده استفاده کنند؟

در کشوری مثل آمریکا که جامعه‌ای مذهبی است و کلیسا در این کشور بسیار قدرتمند است اما نقش شوراها در آنجا بسیار جدی است. شما در کوچک‌ترین واحد اجتماعی مانند روستا

که ۵۰ خانوار یا ۵۰۰ خانوار در آن زندگی می کنند، نقش شوراها را در آنجا کاملاً پررنگ می بینید. در شهر ها، در مجلس ایالتی، استاندار ایالتی، شوراها را می بینید، در تمام این زمینه ها، شوراها فعال هستند. همچنین در بسیاری موارد هم مسوولان از طرف مردم انتخاب می شوند، شهردار از طرف مردم انتخاب می شود، فرماندار منتخب مردم است، قاضی القضاة انتخابی است، رئیس پلیس انتخابی است، هیات آموزش و پرورش انتخابی است بودجه هایش مستقل است، انجمن خانه و مدرسه، بسیار قدرتمند است، بودجه مدارس را می دهد و استقلال کامل در حوزه ها وجود دارد.

شما می دانید که در بسیاری از ایالات آمریکا مجازات اعدام ملغی شده ولی برخی از ایالت ها نپذیرفتند. ایالت تگزاس نپذیرفت و در آن ایالت مجازات اعدام اجرا می شود. در برخی از ایالت های آمریکا، شورای شهر تصویب کرده که در آنجا کسی حق ندارد مشروبات الکلی بسازد، بفروشد، خریداری کند و کاملاً این موضوع را کنترل می کنند.

پلیس در آنجا مستقل است، در آنجا، شهربانی کل کشور وجود ندارد. در آنجا آکادمی پلیس وجود دارد. حال امکان دارد پلیس تگزاس او را استخدام کند.

تمام اصناف اتحادیه دارند. اتحادیه است که تعیین کننده است. اتحادیه کارگری در آمریکا بسیار قدرتمند است. در نتیجه می تواند مطالبات کارگران را پی بگیرد.

**با همه این توضیحات، ما چه باید بکنیم. ما چگونه باید ارتباط مستمر خود را با مردم برقرار کنیم؟ برای رسیدن به تشخیص درست چه باید بکنیم؟**

به این نکته هم واقفم که ما روشنفکران دموکراسی را می خواهیم ولی به پیش نیازهای دموکراسی فکر نمی کنیم. پیش نیاز دموکراسی، تکثرگرایی است. ما دنبال یک جامعه مونولوگ هستیم، همدیگر را تحمل نمی کنیم، با هم همکاری نمی کنیم. ما روشنفکران مشکلات خودمان را داریم. تمام کسانی که به کشورهای اروپایی و آمریکا رفته اند، تمام ویژگی های فرهنگی آن کشور ها را گرفته اند. اما به هنگامی که پای همکاری جمعی می رسد، از آنها هیچ چیز یاد نگرفته ایم. با هم نمی توانند پشت یک میز بنشینند (البته الان این حالت خیلی کم شده است).

**حالا چرا فکر می کنید ما همه چیز را از آنجا یاد می گیریم، الان این موضوع مهم است؟**

به خاطر اینکه برخی چیزهایی که آنجا هست با امیال درونی ما همخوانی دارد اما ما مغلوب شاهان درونی خود هستیم. بخشی از این ناکامی مربوط به فضای سرد بیرون است. روش ها با هم تخریبی است. روش ها همگرایی نیست. به عنوان مثال، برای تشکیل کنگره حزب اعتماد ملی پیام تبریک می فرستیم، جواب ما را نمی دهند. کنگره تشکیل می دهند از ما دعوت نمی کنند، از مهندس سبحانی دعوت نمی کنند، آقای بهزاد نبوی به راحتی با آقای عسگر اولادی سر یک میز می نشیند و گفت و گو می کند، ولی اگر من از این در وارد شوم، آقای نبوی هم از آن در خارج می شود، می بینید ما هنوز مشکلات خود را حل نکرده ایم.

**معیارهای انتخابات آزاد و منصفانه**

## یادداشت روز شرق ۸۶/۵/۵

۱- انتخابات مجلس هشتم در پیش روست. این انتخابات به همان سبک و روال انتخابات مجلس هفتم برگزار خواهد شد یا امید و انتظار تغییر در روش‌های گذشته وجود دارد؟ شورای نخبگان با صراحت اعلام کرده است که انتخابات مجلس هشتم به همان ترتیب مجلس هفتم برگزار خواهد شد. این رفتار شورای نخبگان بهرغم انتقادات و ایرادات بسیار، مورد تایید مقامات بالاتر قرار گرفته است. اگر قرار است انتخابات آینده به همان روش گذشته برگزار شود، برگزاری آن ائتلاف وقت و انرژی و سرمایه است.

انتخابات مجلس هفتم و ریاست‌جمهوری، شکاف میان ارکان نظام را نه تنها عمیق‌تر ساخت، بلکه آن را علنی ساخت. اگر انتخابات مجلس هشتم، به همان روال گذشته برگزار شود، قطعاً شکاف فعلی عمیق‌تر خواهد شد.

۲- دولت ایران معاهدات و پیمان‌های بین‌المللی متعددی را امضا و تصویب کرد و به رعایت تمامی آنها متعهد است.

از جمله این اسناد «اعلامیه راجع به معیارهای انتخابات آزاد و منصفانه» است. در بهار سال ۱۹۹۴، نمایندگان ۱۱۲ پارلمان دنیا، اعضای اتحادیه بین‌المجالس، از جمله نمایندگان مجلس شورای اسلامی ایران، در یکصد و پنجاهمین اجلاس خود به اتفاق آرا معیارهای انتخابات آزاد و منصفانه را اعلام کردند.

این اعلامیه شامل یک مقدمه و چهار سرفصل است که عبارتند از اول، انتخابات آزاد و منصفانه، که در آن تأکید شده است که در هر کشور اقتدار دولت تنها می‌تواند از آزادی مردم منبث شود، مردمی که در انتخابات واقعی، آزاد و منصفانه و در ادوار منظم با رای‌گیری فراگیر، مساوی و مخفیانه شرکت می‌کنند.

دوم، حقوق رای‌دهی و انتخاباتی. در فصل، در هفت بند، حقوق شهروندان برشمردن شده‌اند.

سوم، حقوق و تکالیف نامزدی، حزبی و مبارزاتی، که در ۱۱ بند شرح داده شده‌اند. از جمله اینکه: «هر کس حق دارد که در اداره کشورش مشارکت کند و از موقعیت مساوی برای نامزد شدن در انتخابات برخوردار باشد. موازین مشارکت در حکومت طبق قوانین اساسی و عادی ملی تعیین خواهد شد. این قوانین نباید با تعهدات بین‌المللی دولت مغایر باشد».

منظور از این تعهدات بین‌المللی، اصول مصرحه در بیانیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد و سایر پیمان‌های بین‌المللی مربوطه است.

در بند دوم این فصل آمده است که «هر کس حق دارد که به منظور مبارزه انتخاباتی به حزب، یا سازمان سیاسی وارد شود، یا همراه دیگران حزب یا سازمان سیاسی تشکیل دهد».

"هر کس منفرداً یا مجتمعاً با دیگر افراد حق دارد. دیدگاه‌های سیاسی خود را بدون بیم و نگرانی ابراز کند." و "بر مبنای مساوی با دیگر احزاب سیاسی، از جمله حزب تشکیل‌دهنده دولت حاکم، به مبارزه انتخاباتی بپردازد."؛ "هر فرد یا حزب سیاسی که حقوق مبارزاتی یا

حزبی او سلب یا محدود شده باید حق داشته باشد به مرجعی صالح دادخواهی کند تا مرجع مذکور آن تصمیمات را بررسی و اشتباهات را به طور فوری و موثر تصحیح کند.

در فصل چهارم «حقوق و تکالیف کشورها» در ۹ بند شرح داده شده است. از جمله اینکه: «کشورها باید اقدامات تقنینی و غیرتقنینی لازم را به موجب روند قانون اساسی خود اتخاذ کنند تا طبق تعهدات خود در حقوق بین‌الملل، حقوق و چارچوبی برای انتخابات ادواری، واقعی، آزاد و منصفانه تضمین کنند.»

در این فصل همچنین وظایف و تعهدات دولت‌ها در حفظ امنیت و سلامت رای‌دهی و اعتبار شمارش آرا و حق نظارت سازمان‌های مستقل و احزاب سیاسی برشمرده شده است و نیز تاکید شده است که: «مقامات حکومتی باید تضمین کنند که رای‌گیری بدون هر گونه تقلب یا دیگر اقدامات غیرقانونی انجام می‌پذیرد و امنیت و صحت و اعتبار روند رای‌گیری حفظ می‌شود و همچنین تضمین نمایند که شمارش آرا مشروط به نظارت و بازبینی بی‌طرفانه است.»؛ «کشورها باید تضمین کنند که موارد نقض حقوق بشر و شکایات راجع به روند انتخاباتی فوراً و در چارچوب محدوده زمانی جریان انتخابات، به طور موثر توسط مقامی مستقل و بی‌طرف مانند کمیسیون انتخاباتی یا دادگاه‌ها، رسیدگی و احراز می‌شوند.»

۳- این اعلامیه به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است و به عنوان يك سند بین‌المللی الزام‌آور است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصول سوم، پنجم و هفتم، حقوق و آزادی‌های اساسی مردم و حق حاکمیت ملت و چگونگی اعمال آن از طریق انتخابات ادواری به رسمیت شناخته و تصریح شده است. قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی، چگونگی برگزاری انتخابات را تعیین کرده است. اگر برخی از مواد این قانون با مقررات بین‌المللی مربوطه در تعارض است، اما شورای نگهبان و برگزارکنندگان انتخابات، نه تنها معیارهای بین‌المللی انتخابات آزاد و منصفانه، بلکه مواد همین قانون انتخابات مصوب را نیز نادیده گرفته است. از جمله این تخلفات می‌توان موارد زیر را نام برد.

- تجاوز به حقوق نامزدهای انتخابات: بسیاری از این نامزدها، به بهانه عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و برخی به بهانه نداشتن مدرک فوق دیپلم یا معادل آن (نظیر ردصلاحیت اینجانب به این بهانه، به رغم ارسال رونوشت مدرک دکترای دانشگاه تهران، که به زبان فارسی صادر شده است)، ردصلاحیت شده‌اند. در مواردی نامزدها به بهانه «سوء شهرت» در حوزه انتخابیه یا عضویت در احزاب سیاسی معترض یا حتی به بهانه «ارتداد» (نظیر ردصلاحیت اینجانب به همین بهانه) بوده است.

در هیچ یکی از این موارد شورای نگهبان حاضر نشد بر طبق قانون انتخابات مستندات خود را به نامزدها ارائه دهد و به شکایات نامزدها رسیدگی کند. برخی از نامزدهای انتخاباتی ردصلاحیت شده از شورای نگهبان به دادگاه شکایت کردند. اما دادگاه یا رسیدگی نکرد یا شورای نگهبان از حضور در دادگاه خودداری کرد. در ردصلاحیت‌ها، شورای نگهبان حتی حاضر نشد پیشنهاد مشترک روسای دو قوه مجریه و مقننه را، که به تایید و امضای مقام رهبری هم رسیده و دستور لازم داده شده بود، اجرا کند. هم در انتخابات مجلس هفتم و هم ریاست‌جمهوری دحل و تصرف‌هایی در رای‌ریزی در صندوق‌ها یا شمارش آرا صورت

گرفت. اما اعتراض‌های نامزدها از جمله رئیس قوه مقننه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به جایی نرسید، به طوری که رئیس مجمع تشخیص اعلام کرد که از این تخلفات به «خدا» شکایت خواهد کرد.

آیا انتخابات مجلس هشتم قرار است همان‌طور که شورای نگهبان تأکید کرده است، نظیر انتخابات مجلس هفتم برگزار شود؟ اگر چنین باشد، چرا باید در آن شرکت کرد؟

۴- در دوران مابعد جنگ سرد، اعتبار حاکمیت ملی، در روابط بین‌المللی، به اعتبار تحقق «حاکمیت ملت» است. دولت‌هایی که حقوق و آزادی مردم و حق مالکیت ملت را نادیده می‌گیرند، از مشروعیت و اعتبار ملی و بین‌المللی کافی برخوردار نیستند. دولت‌هایی که از حمایت‌های مردمی برخوردار باشند، نیازی به نقض حقوق بشر یا مخدوش ساختن حق حاکمیت ملت ندارند. در مناسبات بین‌المللی در جهان کنونی، فرآورده یک انتخابات آزاد و منصفانه، هر چه باشد، حتی اگر به تثبیت قدرت یک حزب اسلامگرا، در یک کشوری با سابقه ۷۰ سال سکولاریسم (نظیر ترکیه) منجر شود، پذیرفتنی و قابل احترام است.

در شرایطی که بحران‌های متعدد، کشور ما را از هر سو تهدید می‌کند، تنها راه عبور موفقیت‌آمیز از بین بحران‌ها تمکین حاکمان از مقررات و ضوابط انتخابات آزاد و منصفانه است که خود آنها را امضا کرده و به آن متعهد و ملتزم هستند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

نامه به رجب طیب اردوغان دبیرکل حزب عدالت و توسعه- ترکیه

۱۳۸۶/۰۵/۰۷ برابر با ۲۹ جولای ۲۰۰۷

بسمه تعالی

برادر ارجمند جناب آقای رجب طیب اردوغان

دبیر کل حزب عدالت و توسعه

و نخست وزیر محترم جمهوری ترکیه

با سلام و احترام، پیروزی چشمگیر حزب عدالت و توسعه، به رهبری جنابعالی، در جلب حمایت مردم ترکیه در یک انتخابات آزاد، رقابتی و منصفانه، نشانه‌ای روشن از قدر شناسی و سپاس مردم ترکیه از خدمات مفید و موثر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی حزب عدالت و توسعه است.

تجربه گرانبهای دین مداران واقع‌گرا در ترکیه از قدرت و سیاست نشان داد که چگونه می‌توان بدون سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم در مبارزات سیاسی، با ارائه خدمات صادقانه مورد نیاز مردم، حمایت سیاسی آنان را جلب کرد و نیز آزادانه و عاشقانه به دل‌های شیفته حق وارد شد.

اینجانب از طرف خود و شورایی مرکزی و اعضا و علاقه‌مندان نهضت آزادی ایران این پیروزی را به شما و همکارانتان در حزب عدالت و توسعه، بویژه جناب آقای عبدالله گل صمیمانه تبریک می‌گویم.

از خداوند یکتا پیروزی و سرفرازی بیشتری را برای شما و ملت بزرگ ترکیه آرزو دارم.

خدا یار و نگهدارتان باد. **باتقدیم احترام**

دکتر ابراهیم یزدی

دبیر کل نهضت آزادی ایران و وزیر  
اسبق امور خارجه جمهوری اسلامی  
ایران

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر، کوچه تورج، شماره ۲۱، کد پستی ۱۹۶۶۶ تلفن  
۲۲۰۴۲۵۵۸

از طریق سفارت جمهوری ترکیه در ایران

چرا ماندم، ماندم برای اصلاح

اگر من و شما هم برویم.....

یادداشت روز، شرق ۸۶/۵/۱۳

پرسیده‌اید چرا در ایران مانده‌ام؟ و چرا با وجودی که امکان سفر به خارج و اقامت در خارج از ایران را دارم و بارها سفر کرده‌ام اما برگشته و در ایران مانده‌ام؟

شاید بهتر باشد سوال برعکس مطرح شود و از آنها که رفته‌اند پرسیده شود که چرا رفته‌اند؟ اصل این است که هر کس در محیطی که به آن تعلق دارد، بماند. مگر اینکه شرایط محیط زیست اعم از سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی، حداقل برای برخی از اعضای جامعه آنچنان نامساعد شود که برای ادامه حیات و حفظ هویت انسانی، جز ترک جامعه بومی و مهاجرت چاره‌ای نمانده باشد.

1- مهاجرت فردی یا گروهی یک پدیده سابقه‌دار و شناخته‌شده نه فقط در میان آدمیان، بلکه در میان حیوانات اعم از پرندگان، لاک‌پشتان بزرگ دریایی و... است. علت و انگیزه مهاجرت در عالم حیوانات حفظ و بقای هویت و ویژگی‌های زیستی آنها است. هنگامی که شرایط زیست‌محیطی سخت و شدید می‌شود، مانند در محیط یا منجر به مرگ یا موجب از دست دادن ویژگی‌های خاص آن موجود می‌شود. مهاجرت حیوانات اما سفری «برگشت‌پذیر» است و بیشتر به بیلاق و قشلاق یک ایل یا قبیله شباهت دارد. مهاجرت و جابه‌جایی گروه‌های انسانی علل مختلف و متنوع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی دارد. گاهی علل سیاسی (فرار از فشار و سرکوب و استبداد)، گاهی علل فرهنگی (واکنش به تعصبات و فشارهای دینی یا جست‌وجوی امکانات بهتر علمی)، یعنی انگیزه‌های اقتصادی (بهره‌مندی از شرایط بهتر و مساعدتر زیستی) موجب مهاجرت انسان‌ها است. معمولاً مهاجرت انسان‌ها برخلاف حیوانات یک‌طرفه و بدون برگشت است مگر در مورد بیلاق و قشلاق ایل‌ها و قبایل که اصولاً آن را از نوع مهاجرت نمی‌دانند. برحسب نظر تاریخدانان، تمدن‌های بزرگ جهان، عموماً و اکثراً به دنبال مهاجرت گروهی اقوام شروع شده است.

علاوه بر دو نوع مهاجرت یادشده در بالا، یک نوع مهاجرت دیگر هم وجود دارد و آن ماندن در درون جامعه بومی و فاصله گرفتن از عوامل نامطلوب و تسلیم نشدن به شرایط نامساعد و کوشش و تلاش برای تغییر وضعیت است. در قرآن کریم از این نوع رفتار نیز به عنوان هجرت یعنی دوری‌گزیدن و هم‌رنگ جماعت نشدن یاد شده است.

2- انقلاب اسلامی ایران یک خیزش اصیل ملی بود. کلیه قشرها و احزاب و گروه‌های سیاسی در آن مشارکت داشتند. تنها سلطنت‌طلبان یا به عبارتی پهلوی‌طلبان بودند که در انقلاب شرکت نداشتند. اگرچه شاه و اطرافیان با عملکردهای خود بیش از همه مسبب انقلاب اسلامی ایران محسوب می‌شوند. این گروه شکست‌خوردگان از انقلاب عموماً در ایران مانده و رفته‌اند. اما تمامی گروه‌های سیاسی، از جبهه‌های سنتی و قدیمی تا راست و محافظه‌کار، روحانیون، روشنفکران دینی یا غیردینی همه در انقلاب حضور داشته‌اند و هرکس هم در حد توان خود به پیروزی انقلاب کمک کرده است. بنابراین در آنچه به وجود آمده است خوب یا بد، همه سهم و به سهم خود مسوول هستیم و همه باید دست‌به‌دست هم دهیم و آنچه که



انحراف از آرمان‌های اصلی انقلاب است را اصلاح کنیم. با وجودی که سهم کوچکی در انقلاب داشته‌ام اما در ایران مانده‌ام تا در حد توان و مقدوراتم برای اصلاح انحرافات کوشش کنم. در ایران مانده‌ام تا در کنار مردم شریک دردها و رنج‌های آنان باشم. بنابراین اگر قصد اصلاح و تغییر باشد، باید ماند و کار کرد. اگر من بروم، شما بروید، او برود، پس چه کسانی باید کار این ملک و ملت را به سامان برسانند؟

اینجا زادگاه و وطن من است. پوست و گوش و استخوانم، تمام وجودم به این مردم و به این جامعه تعلق دارد. قریب به ۶۰ سال است برای آرمان‌ها و ارزش‌هایی که بدان‌ها معتقد بوده و هستم، در هر کجا که بوده‌ام، تلاش کرده‌ام. اکنون در ایران و در کنار مردمی ستم‌دیده مانده‌ام و همان وظیفه و رسالت را ادامه می‌دهم و هر هزینه‌ای که بر آن مترتب باشد برایم مصداق «احدی‌الحسنین» - یکی از دو نیکی - (توبه - ۵۲) خواهد بود.

دعوت مؤسسه گفتگوی ادیان

۱۵ مرداد ماه ۱۳۸۶



سمه تعالی

حضور محترم جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی

با سلام و درود و احترام

یک سال پس از سمینار دین و مدرنیته، موسسه گفتگوی ادیان، میزبان سمینار دین و مدرنیته ۲ خواهد بود که با عنوان فرعی اُسیب شناسی روشنفکری دینی در تاریخ پنجشنبه ۱۵ شهریور ماه ۱۳۸۶ در تهران برگزار خواهد شد. هدف از برگزاری این سمینار اُسیب شناسی فکری و اجتماعی سنت/مدرسه/نیرو/ جریان روشنفکری دینی است، سنتی جریان ساز در ایران معاصر که کوشیده است اسلام و مدرنیته را به صلح کنار هم بنشانند(در اینجا مراد از روشنفکری دینی کارنامه روشنفکران دیندار و دین اندیش معاصر ایرانی- به ویژه دکتر سروش، دکتر شبستری، دکتر کدیور و استاد ملکیان - و سنت /جریان فکری و اجتماعی ملهم از اندیشه های این اندیشمندان است). در این سمینار یک روزه تعداد محدودی از تاثیرگذاران روشنفکران دینی ایرانی و منتقدان برجسته این جریان عصاره تاملات خود را در این زمینه با علاقمندان در میان خواهند گذاشت. در روز برگزاری سمینار ویژه نامه ای با همین موضوع توسط یکی از پرتیراژترین روزنامه های حرفه ای کشور منتشر خواهد شد. بدین وسیله از جنابعالی دعوت و درخواست میشود با ارائه مقاله ای ۵۰۰ تا ۲۵۰۰ کلمه ای بر تکرر و غنای فکری این سمینار/ویژه نامه/ کتاب بیفزایید. حضور شما و اندیشه هایتان در این ویژه نامه برای ما از اهمیت و اولویت ویژه ای برخوردار است. امید داریم دعوت ما را بپذیرید و مشمول لطف شما واقع شویم. سپاسگزار خواهیم شد در یادداشت/ مقاله خود مهمترین انتقادات خود به سنت/ مدرسه/نیرو/ جریان روشنفکری دینی را فهرست کنید یا مهمترین نشان را بسط دهید. ان شا الله تلاش خواهد شد پس از برگزاری سمینار، همچون سال گذشته، مقالات ارائه شده در سمینار و جستارهای منتشر شده در ویژه نامه در قالب یک کتاب منتشر شود(مجموعه مقالات ارائه شده در سمینار سال گذشته و نقدهایی که متعاقباً به پاره ای از این مقالات در نشریات کشور منتشر شدند آماده انتشار است و ظرف هفته های آتی به طبع خواهد رسید). خواهشمندیم یادداشت/مقاله خود را حداکثر تا تاریخ ۸۶/۶/۴ از طریق ایمیلی که ذیل این نامه درج شده است برای ما ارسال کنید. دوام توفیقات و بهروزیتان را آرزو مندیم و پیشاپیش از لطف و حسن توجه شما سپاسگزاریم.

با مهر و سپاس فراوان - محمد رضا جلالی پور

در باره جنبش مشروطه خواهی ایران

میزگرد مجله ایران مهر ۱۶ مرداد ۱۳۸۶

حاتمی- (سردبیر مجله) ۱۰۱ سال از انقلاب مشروطه می گذرد، بزرگترین هدف روشنفکران ما در این مدت بدست آوردن آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بوده است ولی در عمل بیشتر از هدفهایمان فاصله گرفته ایم. ایرانیان در ۱۰۱ سال پیش نخستین انقلاب آزادیخواهانه خاورزمین را انجام دادند و نخستین قانون اساسی را بدست آوردند. در دوران انقلاب مشروطه با اینکه روشنفکران از نظر شمار خیلی کم بودند ولی در میدان عمل لیاقت و توانایی زیادی از خود نشان دادند و موفقیت‌های چشمگیری برای کشور بدست آوردند از جمله در دورن کشور با بسیج و رهبری توده های مردم از یک طرف و وادار نمودن خردمندان حکومت به عقب نشینی انقلاب مشروطه را به پیروزی رساندند، سپس قانون اساسی را که نشان از سازشی هوشمندانانه بین حکومت و روشنفکران داشت به تصویب رساندند و بعد رو در روی نیروهای روسیه قرار گرفتند.

با کودتای لیاخوف علیه انقلاب مشروطه به مقابله برخاستند، بعد با انگلستان و نیروهای محمد علی شاه درگیر شدند. در تمام این برخوردها پیروز شدند. بعد از جنگ جهانی اول می بینیم که پس از فروپاشی روسیه که به عنوان بزرگترین حامی دولت قاجاری ایران سربرآورده بود، انگلستان می خواست قرارداد ۱۹۱۹ را بر ایران تحمیل کند. نیروهای روشنفکری در مقابل این جریان هم ایستادند که در نتیجه این قرارداد با شکست مواجه شد. انگلیسی ها به نوعی دیگر، با کودتای ۱۲۹۹ خواستند قرارداد را اجرا کنند که باز هم نیروهای روشنفکری در مقابل انگلستان ایستادند. سید ضیاء با شکست روبرو شد و در تاریخ ایران کابینه ی سیاه نام گرفت. رضا شاه در اوایل تصمیم گرفت با نیروهای روشنفکری کنار بیاید و بعد از اینکه بر قدرت سوار شد دیدیم که بعضی از اصول انقلاب مشروطه، از جمله توسط اقتصادی، را در عمل به اجرا درآورد و انجام داد ولی توسعه سیاسی را مانع شد. در این دوران نیروهای روشنفکری ایران یک خواست داشتند و خواستشان هم ملی بود؛ همه ی هدفشان آزادی و برابری و بالابردن قدرت ایران بود که موفق هم شدند؛ در مرحله دوم روشنفکری ما وارد دوره ی ۱۳۳۲- ۱۳۲۰ می شود. در این مرحله حمله به ایران بدبختی به همراه آورد ولی یک حسن داشت و آن این بود که به دلیل رقابت قدرتهای جهانی یک نوع فضای آزاد سیاسی بوجود آمد. اینجا دیگر تنها نیروهای سیاسی ملی در صحنه نبودند، نیروهای جنبش چپ هم وارد صحنه ی سیاسی ایران شدند و حزب توده در سالهای دهه ۲۰ بزرگترین سازمان روشنفکری ایران شده بود. در مورد حزب توده هم اگر به اساسنامه اش مراجعه کنیم یک حزب علی الظاهر ملی می نمود ولی در عرصه ی رقابتهای خارجی که شوروی از ایران واگذاری نفت شمال را می

خواست، این حزب از این سیاست حمایت می کرد. البته ملت ایران در مقابل واگذاری چنین امتیازی به روسیه ی شوروی ایستاد. با آن که ارتش سرخ در ایران حضور داشت، نیروی گسترده ی روشنفکری در صحنه سیاسی مقاومت به خرج داد و ما نفت شمال را به روسها ندادیم .

همین نیروهای روشنفکری ملی آذربایجان را از دست استالین در آوردند؛ و در مرحله ی سوم مصدق با کار بزرگ خود یعنی ملی کردن صنعت نفت دوهدف بزرگ را دنبال می کرد:

۱- استقلال سیاسی ، ۲- نهادینه کردن آزادی در ایران.

در این مرحله قدرتهای بیگانه با مصدق مخالفت کردند. با کودتای ۲۸ مرداد و در آن مقطع نیروهای مصدق از صحنه ی ایران خارج شدند. در دهه ۵۰ از درون نیروهای ملی، جنبش روشنفکری مذهبی متولد شد یعنی گروهی از این نیروها به عنوان پیش قراول و به عنوان نیروهای جنبش مذهبی در آمدند. نمونه ی مهندس بازرگان را داریم که بیشتر از درون نیروهای ملی شکل گرفت و دکتر علی شریعتی که یک حالت ایدئولوژیک به مذهب داد. در انقلاب ۵۷ که نقش اصلی در دست نیروهای مذهبی بود نیروهای روشنفکری مذهبی دهه ۵۰ ی با اینکه دوران کوتاهی رهبری در دستشان بود، ولی خیلی زود از صحنه خارج شدند. امروز نیروهای روشنفکری ما در صحنه هستند و خواستههایشان ملی است ؛ با توجه به فروپاشی و شکست شوروی نیروهای بیشتری امروز دنبال منافع ملی هستند.

نخست این پرسش در برابرمان قرار می گیرد : چرا نیروهای روشنفکری ما در انقلاب مشروطه با اینکه تعدادشان اندک بود توانمند ظاهر شدند ؟ آقای دکتر یزدی نظر شما چیست؟

یزدی: انقلاب مشروطه نه تنها اولین انقلاب در شرق بود بلکه نخستین انقلاب در قرن بیستم بود ، قرن ۲۰ را قرن مردم نامیدند و تمام انقلاب ها در این قرن صورت گرفت؛ هم انقلاب مشروطه اولین انقلاب در قرن ۲۰ بوده و هم انقلاب ایران در بهمن ۵۷ آخرین انقلاب قرن ۲۰ بوده است. بعد از این دیگر دوران انقلاب ها به پایان رسید و از این نظر روشنفکران ایران پیش گام و خط دهنده بودند در انقلاب مشروطه .ولی در این مورد که چرا انقلاب مشروطه از درون به استبداد رضا خانی منجر شد؟ دلایل زیاد و محکم جامعه شناختی دارد. دوره رضاخان دوره تغییرات اقتصادی بود ولی دوره توسعه اقتصادی نبود. رضاخان می خواست ساختن ملت و ایران را بدون حضور ملت انجام دهد و این معضل بود و نمی توانست و در این دوره در انقلاب مشروطه روشنفکران با اینکه موفق بودند و عمل کردند ولی تعادل بین نیروهای استبدادی و روشنفکران به نفع روشنفکران وجود نداشت و مانند انقلابهای دیگر که یک طرف نیروی غالب و تعیین کننده باشد در مشروطه نبود و بعضی جاها مجبور شدند برای اینکه حداقل را بگیرند و بتوانند محدودیتی برای پادشاه ایجاد کنند و مسائل و قانون را دو پهلو بنویسند و یک سری امتیازات بدهند و گرنه پیروز نمی شدند و همین امر موجب شد که بعدها مشروطه دچار یک سری معضلات اساسی شود و نقص اساسی در ساختار قانون اساسی مشروطه وجود داشت که اوج آن در دوره مصدق بود که یک کمیسیون مستقل از مجلس شورای ملی و سنا را دعوت کرد که اصل ۴۸ را تبیین کنند که در شرایطی مشروطه

خواهان دیدند اگر می خواهند پیروز شوند و قانون اساسی به جایی برسد باید یک سری امتیازات را به مستبدین بدهند که یک سری قانونها را دو پهلو نوشتند که شاه می توانست سوء استفاده کند و حتی ما در انقلاب اسلامی ایران نیز با همین مشکل روبرو هستیم که همه نیروها بودند، مذهبی و غیر مذهبی و ملی ولی تعادل به آن معنا نبود که یک نیرو بتواند تا آخر خط برود. در مورد این سؤال شما که چرا مشروطه به اهداف خود نرسید؟ یک دلیل برمی گردد به ساختار اجتماعی ایران و جمعیت شناسی. در آن مقطع ده میلیون جمعیت داشتیم. ۸۰٪ روستائی بودند، ۲۰٪ بخش عشایر و یک میلیون شهرنشین بودند و تعداد با سوادها خیلی کم بود و باید با توجه به اینکه اولین انقلاب قرن ۲۰ بود توقعات ما از انقلاب مشروطه نیز در همان حدود با توجه به شرایط موجود آن زمان باشد. در دوران مشروطه زمینه های سیاسی، دموکراتیک، جمعیتی و... بیش از این مهیا نبود و نکته حائز اهمیت این است که انقلاب مشروطه و قانون اساسی از لحاظ ساختاری ایراداتی به ساختار حقوقی اش بود ولی مشکل اساسی ساختار حقیقی اش بود و طوری نبود که پادشاه را مجبور کنند که از همان قانون اساسی تبعیت کند. تنها در دوره مصدق بود که نیروی ملی آنقدر قوی بود که می توانست به پادشاه دیکته کند بطوری که پادشاه از نظر موازنه داخلی سیاسی نتوانست جنبش ملی را ضربه بزند به رغم تمام اختلافات و مشکلات و آخر سر مجبور شد از طریق استیلا خارجی و کودتا ضربه بزند.

**حاتمی: آقای یزدی می خواستم نظرتان را در خصوص نقش نیروهای روشنفکری از سال ۱۳۲۰ که وارد صحنه شدند تا کودتای ۲۸ مرداد بفرمائید؟ ضمناً به ضعف ها و قوت ها اشاره کنید؟**

**یزدی:** ببینید در بحث هایی که شد آقای عمویی می فرمایند روشنفکران رهبری توده ها را ندارند. مسئله این است که در انقلاب مشروطه و بعد از آن ما با مشکل در سازماندهی نیروه های مردمی روبرو بوده و هستیم. روشنفکران چگونه می توانند نفوذ اجتماعی پیدا کنند. روشنفکران اگر بخواهند در جامعه نفوذ کنند باید با زبان توده ها سخن بگویند. ما می توانیم بگوئیم روشنفکران پس از شهریور ۲۰، از همه ی طیف ها و با تمام تعارضات و تناقضاتی که بین خودشان بود، با توده ها سخن نمی گفتند. من بحثی را که با دوستان چپ در آن موقع داشتم، ما گفتیم چرا به شاه می گوئید فاشیست، هیتلر فاشیست بود، شما برای یک روستائی بگوئید شاه فاشیست است نمی فهمد اما اگر به یک روستائی بگوئید شاه یزید است وی سریعاً می فهمد. روشنفکران ایران نتوانستند رابطه ای میان آرمان ها و توده مردم برقرار کنند. در اروپا روشنفکران مشکل ناسازگاری با فرهنگ توده ها را نداشتند برای اینکه از داخل خود جامعه نشأت گرفته بود. در مبارزات باید مفاهیم بومی شوند و تا بومی نشوند بعنوان عنصر نا متجانس یا نا مطلوب باقی می ماندند آنهم در حالتی که فرهنگ ها سیرو سلوک دارند و جهانی شده اند. تهاجم فرهنگی در طول تاریخ بوده، فرهنگ قوی از فرهنگ های دیگر استفاده می کند فرهنگ ایرانی دارای چنین استعدادی است، به تعبیر دکتر پهلوان یک حوزه فرهنگ ایرانی فراتر از حوزه جغرافیایی وجود دارد زمانی که روشنفکران توانستند آرمانهای خود را به زبان توده بزنند مردم کاملاً درک کردند.

نکته دوم آنست که از خیزش تنباکو روشنفکران در هر مبارزه ملی احتیاج به کانالی برای برقراری ارتباط با مردم داشتند. چون کانالی به مردم نداشتند مجبور شدند به سراغ روحانیت بروند. به دلیل این که روحانیت ایران یک شبکه نیمه منسجم خارج از حاکمیت را داشت و ایده ها را می توانست به مردم منتقل کند. در واقع هر وقت روحانیت به حمایت از جنبش ضد استبداد وارد شده است، جنبش موفق شده است. همانند شورش تنباکو. این نکته را هم فراموش نکنیم که استبداد تنها در ساختار سیاسی حضور ندارد بلکه تبدیل به یک فرهنگ شده است. این فرهنگ ما را به سلطه گر و سلطه پذیر تبدیل می کند. مرحوم مهندس بازرگان می گفتند: دموکراسی یاد گرفتنی است چه چیز را باید یاد بگیریم، رأی دادن را؟ نخیر، باید اول بپذیریم که جامعه بشری تک صدا نیست. افکار و اندیشه ها متنوع و متکثر است.

دوم اینکه حضور افکار و اندیشه های دیگران را تحمل کنیم. تولرانس جزئی تفکیک نا پذیر دموکراسی است. سوم اینکه به پذیریم و یاد بگیریم که بدون همکاری و سازگاری همه ی نیروها اهداف کلان ملی حاصل نخواهد شد.

ما باید بپذیریم که با همه صحبت کنیم. من مخالفم با آنها که می گویند با کسی صحبت نکنیم من می گویم باید صحبت کنیم نه البته از سر لاعلاجی و البته باید عمل داشته باشیم. دموکراسی یعنی البته سازگاری هم وجود داشته یعنی اینکه بتوانیم با هم کار کنیم یعنی بتوانیم روی نقاط مشترک با هم کار کنیم. من دوره ۱۲ سال از سال ۲۰ تا ۳۲ را مهم می دانم. زیرا همه افکار و اندیشه ها در جامعه حضور داشتند و با یکدیگر در کنش و واکنش دائم بودند. سازگاری را نمی توان حکیم فرموده به دست آورد؛ نمی شود هیچکس نمی تواند نه دکتر مصدق و نه کس دیگری نمی توانست دیکته کند. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ یک بعد دیگری هم دارد، که منفی است و نه معلول دخالت بیگانه. ما با هم کار نمی کردیم و ناسازگار بودیم. در فاصله سال های ۲۰ تا ۳۲ آزادی نسبی بود و در فضای آزاد امکان تبادل نظر بود ما با نیروهای توده ای کلنجر می رفتیم. خدا بیامرزد، ما با مهرداد بهار کلنجر می رفتیم که همه سازنده بود. بعد از ۲۸ مرداد همه شکست خوردیم، همه را به فلک افلاک بردند. هم زندی (سر دبیر روزنامه بسوی آینده حزب توده) را بردند هم خلیل ملکی را. ناظم الاسلام کرمانی آن شعر معروف را گفت که: زندی بنگر گردش چرخ فلکی را - آورده کنار تو خلیل ملکی را.

مانمی توانیم این تجارب را نادیده بگیریم. نمی توانیم در تغییرات و تحولات اجتماعی جهش داشته باشیم همه دینا این مسیر را طی کرده و ما هم لاجرم باید بپذیریم. تغییرات باید تدریجی باشد، گام به گام باشد برای همه تجارب رسیدن به آن اهداف کلان لازم است. هم آن دوره ۱۲ ساله هم دیگر مقاطع، ما در آن موقع بسیار چیزها یاد گرفتیم. من در سال ۱۳۳۶ به تربت جام رفتم. در نشست کمیته نهضت مقاومت ملی خراسان شرکت کردم. همان شب، بعد از پایان آن نشست، ماموران حکومت نظامی همه ی اعضا را بازداشت کردند. روز بعد، بیخبر از بازداشت های شب قبل به منزل آقای طاهر زاده رفتم. مسعود احمد زاده، پسر اشان گفت: دیشب همه ی اعضا را گرفتند تو هم فرار کن، از شهر برو بیرون. به تربت جام رفتم. وبه من منزل کسی وارد شدم که یکی از اعضا فعال حزب توده در دانشگاه بود و از آنزمان همدیگر را می شناختیم. آن موقع در دو جبهه رودر روی هم بودیم اما حالا هر

دو دلسوخته ایم. حالا ما یک زبان مشترک و درد مشترک پیدا کرده ایم. شرح این دیدار بسیار آموزنده را در جای دیگری می آورم. دموکراسی را در کلاس درس یاد نمی گیریم در فرایند آزمون و خطاست که یاد می گیریم. تجاربی است که باید بدست آوریم. دو جنگ جهانی بزرگ در اروپا اتفاق افتاد و ۳۶ میلیون اروپایی کشته شدند تا یاد بگیرند که همکاری فرانسه و آلمان بیشتر به نفع همه است تا جنگ با هم. همه باید بفهمیم هزینه اش را هم باید بدهیم. میان برهم نمی توانیم بزنیم. حتی تجربه انقلاب اسلامی هم برای ما گرانبهاست. هزینه دادیم، می دهیم. من آن دوره ۱۲ ساله را مهم می دانم به علت فضای باز نسبی و تجربیاتی که همه گروهها داشتند. من با حرف آقای دکتر پهلوان موافق هستم که در رابطه با مشروطیت یعنی عصری که با جنبش تنباکو و خیزش مشروطه شروع شد، هنوز به جمع بندی نرسیده است. یعنی آرمانهای هنوز تحقق پیدا نکرده اند. پس از مشروطه دوره ۱۲ ساله در ناخود آگاه جامعه ما سنگینی می کند؛ دوره ای بوده که آزادی های نسبی کمی وجود داشته یعنی آدم هایی آمدند و آن آرمان ها را در یک جایی به مانشان دادند. شوخی نسبت که به خانه مصدق حمله کنند اما آن خشم انتقام گر وجود نداشته باشد. اینها یک الگوهایی است که برای ملت ما لازم بوده و باید فهمید که دموکراسی آموختنی است و باید بدانیم که دموکراسی را سر کلاس درس یاد نمی دهند. مصدق هم یک شخصیت تاریخی است که این را نشان داده است و به همین دلیل ما باید منش دکتر مصدق را یاد بگیریم. فقط نباید تجلیل از شخص او باشد. شایگان این مطلب را شخصاً برای من تعریف کرد که در جلسه ای فاطمی بود، حسینی و بقیه هم بودند قرار بود در مورد لایحه کمیسیون نفت با هم صحبت کنیم. فاطمی مطرح کرد گفت نفت را باید ملی کنیم. وقتی مصدق آمد و نظر دکتر فاطمی مطرح شد، پرسید آیا این مطلب را به کسی غیر از این جمع گفته اید گفتیم نه. گفت تأکید می کنم به هیچ کس در هیچ جایی این حرف را مطرح نکنید و گفت حرف آخرت را اول نزنیم. اگر مصدق می خواست حرف آخرش را اول بزند شکست می خورد اما آن حرف آخرش را زمانی گفت که همان مجلس دست پخت انگلیس و دربار نتوانست با او مخالفت کند و با کمک توده مردم توانست مجلس را متقاعد کند. این درس هایی است که ما از آن دوره گرفته ایم و باید بگیریم و این درس ها باید برای ما ملاک باشد و مبنا قرار بگیرد، خصوصاً برای جوانها. من معتقدم که روشنفکرها نقص های جدی داشتند، اشتباهاتی هم داشتند اگر گروه هایی نتوانند از اشتباهات گذشته خود درس بگیرند، فایده ای ندارد. من معتقدم حزب توده در سال ۲۳ یک حزب فراگیر بود خیلی روی جنبه های مارکسیستی تأکید نمی کرد و فرهنگ سوسیال دموکراسی را ارائه می داد و فهمیده بود که فرهنگ ملی چه نقشی دارد. در همان دفتر مرکزی حزب در خیابان فردوسی در ایام محرم و عاشورا و تاسوعا کتیبه بندی کرده بودند و روزنامه مردم می نوشت ما از حسین بن علی الهام می گیریم. حالا من کاری ندارم که اعتقاد بود یا نه. ولی نشان از توجه به باور های مردم داشت. خاطره ای را نقل کنم. مرحوم پیروز دوانی، از معتقدین جریان چپ مارکسیستی، پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۷۰، پیش من می آمد و با هم در باره همین مسائل گفتگو می کردیم. می گفت دوستان ما می خواستند برای مهندس بازرگان مجلس یاد بودی بگذارند، اما گفتند که ما اعتقاد به دین به مسجد نداریم، کجا مراسم بگذاریم. گفتیم ما با حزب توده و جریان های وابسته به آن حزب دوماًه داریم یک مسئله ملی و دومی ایدئولوژیک. با فروپاشی شوروی مسأله ملی منتفی است. کشور سوسیالیستی

وجود ندارد که مسائل انترناسیو نالیستی بر منافع ملی الویت داشته باشد. اما حالا وقت آن است که شما تکلیف خود را با فرهنگ ملی روشن کنید بالاخره باید این فرهنگ را به رسمیت بشناسید. به من گفت دوستان من می خواهند برنامه ای برای مهندس بازرگان داشته باشند ولی ما معتقد به دین نیستیم که مراسم را در مسجد برگزار کنیم. پس کجا بگذاریم؟ گفتم مسجد فقط یک جای دینی نیست یک جای فرهنگی است شما از بعد فرهنگی به قضیه نگاه کنید برگزاری این مراسم یک مفهومی دارد یعنی اینکه برای حفظ هویت خودمان کاری را انجام دهیم.

**پهلوان:** مثلاً این که گفت و گفتند دکتر مصدق یک مشیت استخوان پوسیده است و لش کنید، سخن درستی نبود. اکنون شخصیت دکتر مصدق بیش از همیشه مطرح است و اوست که مطرح است نه آن که او را مشتی استخوان پوسیده می دانست.

**یزدی:** از آن طرف هم گروهی علی علی می گویند اما علی وار رفتار نمی کنند. گروهی خود را یار مصدق می دانند اما مطابق رفتار وی عمل نمی کنند ....

**یزدی:** اجازه بدهید مطلبی را اضافه کنم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد فشار زیادی بود که میان حزب توده و نهضت مقاومت ملی یا به تعبیر دوستان توده ای، نیروهای ضد استبداد و ضد استعمار ائتلاف شود و همکاری کنند. طرفین توافق کردند که نماینده ای معرفی شود و مذاکره کنند. مرحوم آیت الله زنجانی مرا معرفی کرد. از طرف حزب توده هم شخصی را به نام جزنی معرفی شد. ما با این آقا جلسات مشترک داشتیم. من مسئول کمیته دانشجویی بودم. روز ۲۱ ابان محاکمه دکتر مصدق آغاز می شد. نماینده حزب توده اصرار داشت بیانیه مشترک با امضای نهضت مقاومت ملی و حزب توده بدهیم. ما مخالف بودیم. شورای مرکزی نهضت مقاومت ملی آن را رد کرد و طی بیانیه ای اعلام کرد که چرا اعلامیه مشترک نمی دهد. اما قرار شد یک عملیات مشترک میدانی انجام دهیم و شعار مشترک بدهیم. در حال آماده سازی شعارها بودیم البته من نمی دانم بعدها سرنوشت آقای جزنی چه شد به هر حال شعارها این بود:

۱- مرگ بر امپریالیزم آمریکا و انگلیس که البته بعضی از دوستان می خواستند شعار مرگ بر شوروی نیز اضافه شود

۲- سرنگون باد حکومت کودتایی شاه و زاهدی

۳- پیروز باد مبارزه مشترک ملت ایران برای بازگشت دکتر مصدق. آقای جزنی شعار سوم را نپذیرفت و گفت که ما نمی توانیم به عنوان حزب طبقه کارگر نمی توانیم شعار بازگشت حکومت بورژوازی ملی را بدهیم و از آن حمایت کنیم. مصدق از نظر ما بورژواست.

**عمویی:** تکذیب می کنم.

**یزدی:** شما حرف او را تکذیب می کنید یا حرف مرا؟ در پاسخ جزنی گفتم ما سرنگونی صرف را نمی پذیریم. باید مشخص شود که چه کسی می آید؟ ما خواستار بازگشت دکتر مصدق هستیم. به این ترتیب شعارهای مشترک هم منتفی شد. مطلب را به آقای



زنجانی گزارش دادم . ایشان گفت حق با توست. باید بگویم که این مطلب را جزئی از خود نگفته بود، زیرا به عنوان نماینده معرفی شده بود .

**عمومی:** اسناد حزب موجود است و اینطور نیست .

**یزدی:** به هر حال حزب باید این تعارض را حل کند .

....

یزدی: شاه نپذیرفت. آمریکایی ها تا آخرین لحظه از شاه حمایت می کردند تنها وقتی آمدند که کار از کار گذشته بود. ژنرال آمریکایی هایزر را فرستادند به ایران که کاری را که بعدها در فیلیپین کردند در ایران بکنند. آن کاری که آمریکایی ها در فیلیپین کردند با اعزام هایزر به ایران می خواستند انجام بدهند. آمریکایی ها در فیلیپین چه کار کردند؟ ارتش گفت آقای مارکوس اشتباه می گوید خانم انتخاب شده مارکوس بیرون شد. خانم آمد اما ارتش آمد یک پای انقلاب شد. خوب که جا افتاد خود خانم را زیر آتش رو زدن. همین کار را در ایران می خواستند بکنند. اگر در اردیبهشت - فروردین ۵۷ اقدام می کردند ممکن بود موفق شوند. ما تاریخ را با اگر نمی توانیم بنویسیم. حالا یک انقلابی در حال شکوفایی و رشد است ما باید بگویم که ما شرکت نمی کنیم؟ نه نمی توانستیم ولی نقشی که روشنفکری دینی بطور خاص بازرگان و ما داشتیم این بود که قانون اساسی که بعد از انقلاب نوشته شده بود هر چه بود یک قانون دموکراتیک بود. از تجربه مشروطیت ما الهام گرفتیم. به نظر من در حل مسئله دین و دولت رهبران مشروطه خیلی واقع بینانه عمل کردند. پیشنهاد مشروعه طلبان را پذیرفتند و این متمم را که گذاشتند که بایستی چیزی خلاف اصول اسلامی تصویب نشود. مجلس قانونگذاری نمی تواند چیزی را خلاف دین اسلام و نه هیچ دین دیگری تصویب بکند. هیچ مجلسی در دنیا نباید چیزی برخلاف معتقدات مردم تصویب کند. قانون اساسی اول نه ولایت فقیه درش بود نه هیچ کدام اینها. شورای نگهبان بود ولی منتخب مجلس بود. یک تفاوت هم با متمم قانون اساسی مشروطه داشت و آن این بود که نه تنها چیزی برخلاف دین تصویب نشود بلکه چیزی برخلاف قانون اساسی هم نباشد

**پهلوان:** چرا شما با مجلس خبرگان موافقت کردید؟

یزدی: در انقلاب ایران ما با آن چیزی که نمی خواستیم متحد و متفق شدیم و نه آن چیزی که می خواستیم. وقتی آقای خمینی در پاریس گفت شاه برود و ابن زیاد بیاید بهتر است همه برایش دست زدند. الان شما دیگر نگوئید اینها بروند هر کس بیاید خوب است. یک تجربه برای آن نسل بس است .

بعد از انقلاب دیدیم که اینها اصلاً اعتقادی به دموکراسی ندارند. یکی از آقایان بزرگواران در یک جلسه ای گفت که ما این را نمی خواستیم. ما حکومت اسلامی می خواستیم . آقای خمینی امیرالمومنین می آید وزیر تعیین می کند و وکیل تعیین می کند و می گوید خوب کار کرد بماند بد کار کرد برود. مرا متهم کرد که تهیه قانون اساسی و انتخابات را من به گردن آقای خمینی گذاشتم. اما در مورد مجلس خبرگان ، اولاً مجلس خبرگان نبود، مجلس بررسی و نهایی کردن پیش نویس قانون اساسی بود. آن ها اصرار داشتند همان پیش نویس قانون

اساسی به رفراندوم گذاشته شود. ما مخالف بودیم. جمعی از اعضای دولت و شورای انقلاب در قم جمع شدیم. ضمن بحث‌ها مرحوم بهشتی صریحاً گفت آقا چرا اینقدر جوش می‌زنید؟ حالا چه کسی می‌خواهد این قانون را اجرا کند؟ ما باید ۲۰ سال مملکت را اداره بکنیم. مرحوم بهشتی با صراحت گفت، من این را نوشته‌ام، گفت مارکسیست‌ها می‌گویند دیکتاتوری ما با این موافق نیستیم چون مسلمانیم. می‌گوییم دیکتاتوری صلاح. من می‌گویم این یک واژه پارادوکسیکال است. دیکتاتور صالح نیست و صلاح هم دیکتاتور نمی‌شوند. خوب. حالا تصورش را بکنید که اگر ما می‌پذیرفتیم ۱۵۵ اصل یک‌جا به رفراندوم گذاشته شود، تا چه حد اعتبار داشت. چون قرار نبود اجرا کنند زیربار نمی‌رفتند و به بهانه این که این قانون اساسی را یک مشت لیبرال نشستند و نوشتند. اصلاً زیر بار نمی‌رفتند. در ضمن ما همه مجبور بودیم این قانون را چهار میخ می‌کردیم. تعارضات وجود دارد نمی‌خواهم بگویم که نیست. عرض کردم مشکل فقط در ساختار حقوقی نیست مشکل در ساختار حقیقی است. در زمان شاه مگر شاه اختیار نصب نخست‌وزیر را داشت؟ نداشت. فرا قانونی عمل می‌کرد. اما هر زمان نیروی ملی در صحنه حضور داشت، مثل زمان دکتر مصدق، شاه مجبور بود عقب بنشیند آنجا که ملت حضور موثر حضور نداشت هر کاری که دلش می‌خواست می‌کرد. الان هم مشکل ما با تغییر در ساختار حقوقی حل نمی‌شود باید ساختار حقیقی را از طریق نیروی ملی حل کنیم. ما باید به گونه‌ای رفتار کنیم که گر هم بخواهند فرقانونی مل‌کنند، نتوانند. من این را بارها مثال زده‌ام. ملکه انگلستان حق انحلال مجلس را دارد ولی نمی‌تواند، یعنی اگر بخواهد و حرفش را بزند سلطنت از بین می‌رود. بنابراین موضعی که ما داریم و اجتناب ناپذیر بود تحت تأثیر عوامل متعدد قرار داشت. این هم که در آخرین سال‌های مبارزه علیه استبداد سلطنتی آرام آرام رهبری انقلاب را آقای خمینی بدست گرفت، و اینکه پس از انقلاب روحانیت قدرت را در دست گرفت دو بخش است. بخشی از آن مربوط است به ساختار اجتماعی و روابطی که روحانیت حتی در دوران قبل از اسلام در ایران با توده‌های مردم داشته است شریعتی گفت مشکل ایران نه استبداد، نه استعمار و نه استعمار است. دو چیز است: اول استعمار دوم استعمار. آن طبقه‌ای که موضوع استعمار است اهل کتاب خواندن نیست بعد از انقلاب همه مردم مدعی انقلاب توده‌ای بودند. ما روشنفکران اقلیت عددی بودیم. کاری نمی‌توانستیم بکنیم خوب یک بخش هم باید بگویم...

**حاتمی:** روشنفکرهای دینی از روشنفکرهای ملی و چپ در انقلاب دست بالاتری داشتند.

**یزدی:** اما روشنفکرها در مجموع نسبت به ارزیابی موقعیت تاریخی خودشان در آن مقطع یک اشتباه استراتژیک کردند. در سال اول روحانیون روزنامه نداشتند همه دست روشنفکران بود. چپ، راست و عرفی. تنها جایی و موردی است که شاید در تاریخ بی‌سابقه باشد، دعوت وزارت امور خارجه، در دولت مهندس بازرگان از تمام احزاب ایران بود. از طرف حزب توده هم افرادی آمدند، مرحوم به آذین آمد.

**عمویی:** تنها موردی بود که رژیم جمهوری اسلامی بهایی داد به احزاب.

**یزدی:** تنها حزبی که بایکوت کرد حزب جمهوری اسلامی بود. گفتند چرا شما با این نیروها نشستید؟ می‌خواهید سیاست خارجی ایران را ترسیم کنید؟ گفتم یک گفتگو است. تمام

نیروها آمدند. چریکها، مجاهدین، حزب ایران و جبهه ملی همه آمدند مشروح مذاکرات آن جلسه را در ۸۰۰ دارم. در وزارت امور خارجه مبنای سیاست خارجی را بر اساس دو تا محور ۱ - موازنه منفی ۲- بی طرفی مثبت تنظیم کردم.

گفتیم سیاست خارجی ما این است. ما می خواهیم با همه دوست باشیم در داخل هم همینطور است. سیاست را توضیح دادم. اینکه آقای عمویی می فرمایند حزب تودهچنین و چنان بود باید بگویم نخیر. تنها این نبود که بگوید من خط امامی هستم. گفت بازرگان می گوید گام به گام و این همان سیاست کسینجراست. حزب توده می گوید خط امام یعنی ضد آمریکایی. روشنفکران کجا غفلت کردند؟ ما می خواهیم درس بگیریم از تاریخ. هنگامی که زیر یک شعار بسیار مترقی یعنی مبارزه با امپریالیسم آمریکا می روند آن را تبدیل می کنند به اشغال لانه جاسوسی و بعد با تمام قدرت به دک و پوز همه ما زدند، و همه روشنفکران ایران حمایت کردند. روشنفکران ایران در آن موقع نبض جامعه را در دست داشتند یعنی افکار عمومی را ساختند و به همین دلیل حزب جمهوری در دو سه سال اول ماه می را جلوتر از همه برنامه می گذاشت. دولتی کردن کلیه وسایل تولید و توزیع را می خواستند. در میان مکاتب سوسیالیستی مکتب سوسیالیسم ما مارکسیستی بود. ما روشنفکران از چنین وضعیتی غفلت کردیم. بنابراین به نظر من روشنفکران حالا هر کدام به سهم خود، به ارزیابی عملکرد خود به پردازند. نمی خواهم از کارنامه روشنفکران دینی هم بطور عام دفاع بکنم. چون بخشی از روشنفکران دینی رفت به سمت فضای غوغا سالاری و بکاربردن الفاظ و کلماتی که در شان انقلاب نبود. فقط می توانم بگویم بله بازرگان و چند نفر از دوستانشان در این وسط هر چه قدر داد می زدند صدایشان به جایی نمی رسید ولی آن قانون اساسی که ما اول نوشتیم این طور نبود.

**حاتمی:** آقای دکتر یزدی آیا نیروهای مختلف با توجه به تجربه های پیشین نباید بهم نزدیکتر شوند؟ آینده روشنفکری دینی را چگونه می بینید؟

این دو بخش دارد باید ببینیم آیا نیروهای سیاسی باهم در تعامل هستند یا به سمت تقابل میروند؟ من معتقدم و علائمی می بینم که فرایند یادگیری دموکراسی کار کرد خود را نشان می دهد. می بینیم که تمام نیروها به این سمت میروند که باهم در تعامل باشند اما این کار زمانگیر است و وقت می برد و رسوبات تاریخی همیشه بالا می آیند اما من معتقدم که تمام نیروها معتقد هستند که این تنها راه است. دموکراسی یاد گرفتنی است و زمانی دموکراسی پیروز می شود در ایران که تمام احزاب بپذیرند که اگر من یاد نگیرم، اگر محافظه کار یاد نگیرد، کارها پیش نمی رود. اگر می خواهد بماند در دموکراسی بهتر یاد می گیرد و در ایران هم محافظه کاران پایگاه دارند، نیرو دارند سابقه دارند. پس ما می گوئیم گهی پشت به زین گهی زین به پشت. یعنی باید بازی دموکراسی را یاد بگیرند. ولی آینده ی روشنفکری دینی را چه تعریف می کنیم و چه رسالتی برای ما دارد؟ مفاهیم دینی و مقولات مدرنیته هنگامی می تواند وارد جامعه شود که جزء اجزا فرهنگ جامعه شود. پس مفاهیم باید بومی شوند و روشنفکری دینی در ایران و چه در کشورهای اسلامی یک واقعیت اجتناب ناپذیر است و رسالت عمده اش این است که این مقولات مدرنیته و مقولات اساسی را نه نمادهای مدرنیته را، بتواند بومی کند و در جامع ریشه بدواند تا جا بیفتد در ایران. و این

مقولات مدرنیته نباید با مفاهیم دینی و ارزشهای دینی ما تعارض پیش بیاورد. ما تجربه ترکیه را داریم روبروی خودمان و باید از آن یاد بگیریم. به نظر من روشنفکری دینی به رغم این کارنامه دینی و حکومت دینی که در طول سی سال به ضررش تمام شده است در حال حاضر با تاریخچه ای جدید باید روبرو شود و پاسخ های جدیدی باید بدهد. در ایران روشنفکری دینی یک واقعیت اجتناب ناپذیر است و از لحاظی در حال حاضر در حال توسعه و رشد است و ما ایرانی هستیم و دارای هویت هستیم و هویت ما از لحاظ دینی و فرهنگی دو بعدی است. ملی و دینی است و مرحوم دکتر مصدق هم گفت و هر آنچه که بخواهد اسلامیت و ایرانیت مرا مخدوش کند در مقابلش می ایستم.

**پهلوان:** آقای دکتر یزدی شما موافق جدایی دین از حکومت هستید؟

**یزدی:** اصلاً حکومت نمی تواند و نباید دینی باشد. اما این فرق نمی کند در حکومت مشروطه حکومت نمی تواند چیزی بر علیه باورهای دینی مردم تصدیق کند. آن قانون اساسی که ما نوشتیم و آقای خمینی امضا کرد همین بود.

**حاتمی:** سکولاریزم را شما قبول دارید یا نه؟

**یزدی:** سکولاریزم باید دید به چه معنا؟

مثلاً ما می خواهیم یک پزشک بیمارستان را اداره کند به دینش چه کار داریم. این را ما علناً رد کردیم نه الان، در قانون اساسی که ما نوشتیم گفته نشده بود که رئیس جمهور باید زن باشد یا مرد یا مذهب شیعه باشد یا نه؟ آقای خمینی این را امضا کرد. ولی آقای گلپایگانی این را رد کرد و مخالفت کرد. آقای خمینی گفت بروید آقای گلپایگانی را راضی کنید. با آقای مهندس بازرگان و مهندس کتیرایی رفتیم. گفت من شیخ فضل الله نوری انقلاب می شوم. باید بیایید و بگویید هم مرد باشد هم شیعه.

ششمین کنفرانس بین المللی مسعود شناسی

مسعود؛ آزادی، اندیشه اسلامی و نوگرایی

(و ۱۷ سنبله ۱۳۸۶ (۷ و ۸ سپتمبر ۲۰۰۷) 16

**دعوت نامه بنیاد شهید احمدشاه مسعود**

۲۰ اسد ۱۳۸۶

جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی

باعرض سلام و ادب

هژدهم سنبله ( نهم سپتمبر ) مصادف است به روز ملی شهید و شهادت شادروان احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان.

به همین مناسبت بنیاد شهید مسعود افتخار دارد، از جناب عالی دعوت به عمل آورد تا در ششمین کنفرانس بین المللی مسعود شناسی که زیر عنوان « مسعود؛ آزادی، اندیشه اسلامی و نوگرایی » در کابل برگزار می گردد، اشتراک فرمایند .

پیشاپیش، ضمن عرض سپاس، تشریف آوری و اشتراک شما را در این کنفرانس که موجب شادی روح آن شهید فقید و بیان جایگاه و اندیشه های سبز او می شود، خیر مقدم می گویم. با حرمت فراوان  
**احمد ولی مسعود رییس عمومی بنیاد شهید احمدشاه مسعود**

محل برگزاری: کابل ؛ زمان: ۱۶-۱۷ سنبله (۷ و ۸ سپتمبر ۲۰۰۷)

**متن سخنرانی در جلسه افتتاحیه مراسم کنگره بین المللی ششمین سالگرد شهادت احمد شاه مسعود**

کابل ۱۳۸۶/۵/۱۷

**مسعود: آزادی، اندیشه اسلامی و نوگرایی دینی**

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

با سلام خدمت خانم ها و آقایان، خواهران و برادران و با درود و صلوات بر شهدای استقلال و آزادی افغانستان، به خصوص شهید احمد شاه مسعود.

۱- قبل از هر چیز، از جانب خود و اعضاء هیئت ایرانی شرکت کننده در این مراسم از بنیاد مسعود، به خاطر برگزاری این مراسم و دعوتی که انجام گرفته است تشکر می نمایم.

هیئت ایرانی شرکت کننده در این مراسم، به ابتکار نیکوی بنیاد مسعود، اولاً دولتی نیست. ثانیاً طیفی از فعالان سیاسی، فرهنگی، مطبوعاتی، از محافظه کاران یا اصولگرایان و روشن فکران دینی، از نهضت آزادی ایران و نیروهای ملی - مذهبی را دربر می گیرد .

احمد شاه چهره ناشناخته‌ای برای ایرانیان نیست. بسیاری از ایرانیان او را به عنوان يك قهرمان ملي مردم افغانستان می‌شناسند.

۲- خداوند کریم در قرآن مجید ( احزاب ۲۳ ) می‌فرماید: از مومنین کسانی هستند که با صداقت با خدای خود عهد و پیمان بسته‌اند. بعضی از آنان به عهد خود وفا کرده و به خدای خود پیوسته‌اند و برخی دیگر در انتظار وفاي به عهد خود می‌باشند. احمد شاه مسعود از آن مؤمنانی بود که با صداقت با خدای خود و ملت افغانستان پیمان بست و جان خود را بر سر

پیمانی که بسته بود هدیه کرد، شهید شد تا بر آنچه پیمان بسته بود گواه و شاهد باشد. او خود گفته بود که دو آرزو دارد: پیروزی در جنگ رهایی بخش و یا شهادت. او به آرزوی شهادت رسید. اما این خداوند است که می فرماید: هرگز کسی را که در راه خدا کشته می شود مرده مپندارید. او زنده است و از نزد پروردگارش روزی دریافت می نماید(آل عمران ۱۶۸).

احمد شاه مسعود يك وجود جسماني/ فیزیکی داشت که از خاک بر آمده بود و اکنون در خاک خفته است.

اما به قول مولانا جلال الدین: **ای برادرتو همه اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای**

شهید مسعود يك هویت، يك اندیشه و يك آرمان بود، که نمرده، زنده و در حال رشد و شکوفایی است.

اندیشه او پاسخی یا راه حلی است به بحرانهایی سرنوشت ساز کنونی افغانستان.

۳- در عنوان این کنفرانس برای شناخت احمد شاه مسعود سه محور: آزادی، اندیشه اسلامی و نوگرایی دینی مورد توجه قرار گرفته است. در اندیشه شهید مسعود معنا و جایگاه آزادی چیست و کجاست؟

در علوم سیاسی آزادی دو معنا دارد: ۱- آزادی از یا freedom from و ۲- آزادی برای یا freedom for .

معنای اول آزادی یعنی آزاد و رها شدن انسان از تمام عناصر و عواملی که انسان را اسیر و برده خود سازد و حق انتخاب را از انسان سلب می نماید. عوامل سلب اختیار انتخاب آزادانه از انسان ممکن است گاهی ظلم و ستم اقتصادی یا استثمار باشد، گاهی ستم سیاسی یا استبداد باشد. و گاهی سلطه و سیطره يك نیروی اشغالگر خارجی و گاهی هم جهل و نادانی.

یکی از ارکان اصلی اندیشه شهید مسعود، آزادی از یوغ اسارت بیگانگان در راستای سنت مبارزات و مقاومت های مردم افغانستان در برابر نیروهای اشغالگر خارجی می باشد.

این آزادی را مسعود نه فقط برای خودش و یا قوم و قبیله‌ای خاص، که برای کشورش و همه مردم افغانستان می خواست. در اندیشه شهید مسعود آزادی هم چنین به معنای رها بودن از فقر و محرومیت و بی‌عدالتی بود. او نه فقط برای استقلال کشورش، بلکه برای آزادی ملت و عدالت اجتماعی می‌جنگید.

معنا و مفهوم "آزادی از" دقیقاً از دیدگاه و قرائت ویژه از اندیشه اسلامی و کلمه مبارکه لا اله الا الله سرچشمه می‌گیرد. در این اندیشه، کلمه اول شهادتین که: لا اله الا الله است. دو بخش دارد:

**بخش اول - لا اله، يعني هنگامي که انسان از تمام عوامل و عناصر اسارت باري که اراده فرد را مهار کرده و به زیر سلطه خود کشیده است، آگاهی پیدا می‌کند و به آن جایی می‌رسد که می‌تواند آزادانه آن‌ها را نفی و انکار نماید و خود را از سیطره تمام عوامل برده سازد و آزاد نماید تا حق انتخاب را بدست آورد و انتخاب نماید. معنای **بخش دوم**: "الا الله"، یعنی هنگامي که انسان از تمام الهه‌ها ي برده ساز آزاد و رها شد و حق انتخاب را بدست آورد الله را بر می‌گزیند .**

در این قرائت از دین، حقوق طبیعی انسان برسمیت شناخته شده است و توسعه اقتصادی و سیاسی هر دو در نهایت در خدمت توسعه انسانی قرار دارد. و توسعه انسانی به معنای شکوفا شدن تمامی استعدادها و توانمندی‌های خدادادی انسان است.

در این قرائت از دین، خداوند انسان را آزاد و مختار خلق کرده است. و توسعه انسان در گرو تحقق تمامی حقوق و آزادی‌های اساسی انسان است، آزادی فکر و اندیشه، آزادی قلم و بیان و تعیین سرنوشت است. مبارزه برای آزادی، انسانی‌ترین و ضروری‌ترین نوع مبارزه است.

در اندیشه شهید مسعود، آزادی با رهایی کشور از اشغال بیگانگان به پایان نمی‌رسد. بلکه کسب استقلال مقدمه‌ای واجب برای تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی مردم است.

#### ۴- اندیشه اسلامی و نوگرایی

بی‌تردید احمد شاه مسعود يك موحد و دین‌دار بود. اما سؤال اساسی این است که دین‌داری و دین محوری او از چه جنسی بود؟ درك احمد شاه مسعود از آزادی و از مبارزه علیه اشغالگران، علیه سیطره جهل، علیه واپس گرایی، از نوع اندیشه اسلامی او سر چشمه می‌گرفت. اما آیا او فقط يك نو اندیش دینی بود که در قلمرو بازسازی نظری باورهای دینی قلم می‌زد؟

دنیای اسلام در طی دو قرن گذشته دچار تلاطم‌ها و بحران‌های وسیعی شده است. مسلمانان در سرتاسر جهان يك دوران انتقالی تاریخی را طی می‌کنند. در طی دو قرن گذشته رویدادهای زیادی رخ داده است که مسلمانان را از خواب گران چندین قرنی بیدار ساخته است. جنبش‌های بیدارگری، احیاءگری، اصلاح دینی از ویژگی‌های این دوران است.

اما مسلمانان در فرایند بیداری و احیاءگری و اصلاح دینی، نهایتاً با این پرسش اساسی روبرو شده اند که کدام اسلام؟ اسلام معطوف به قرآن و سنت معتبر رسول گرامی یا سنن دینی رایج میان مسلمانان؟ در پاسخ یا واکنش به این پرسش دو گرایش یا جنبش شکل گرفته است:

جنبشی که بازسازی و نوسازی اندیشه دینی را ضروری می‌داند. و گروهی که نه تنها آنرا ضروری نمی‌داند بلکه راه حل را بازگشت به گذشته و در احیای احساس دینی در قالب و شکل سنت‌های گذشته رایج و غالب مسلمانان می‌داند. گرایش اول یا حرکت نواندیشی دینی در فرآیند رو به رشد خود، جریان روشنفکری دینی را پدید آورده است. روشنفکری دینی، نظیر هر روشنفکری دیگر، رسالت و سودا و تعهد تغییر مناسبات سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی را، در چارچوب قرائت های جدید از متن یا نصّ اصلی دین بر عهده گرفته است. به عبارت دیگر روشنفکر دینی تنها یک نظریه پرداز نیست، بلکه او یک فعال سیاسی و اجتماعی و تأثیرگذار در میدان و معرکه تغییرات و تحولات است.

**روشنفکری دینی دو رسالت اساسی دارد:**

۱- پالایش باورهای رایج دینی، تفکیک سره از نا سره، بر اساس نصّ اول و اصلی یا قرآن کریم و سیره پیامبر(ص) و پیدا کردن قالب های جدید و مناسب با روز، با زمان و مکان، برای ارزش ها و آموزه های اصیل دینی.

۲- شناخت و فهم مفاهیم بنیادی و زیربنایی مدرنیته و بومی کردن (Domestication) آنها.

**شهید احمد شاه مسعود**، یک نظریه پرداز دانشگاهی یا حوزوی نبود. او یک روشنفکر دینی بود که با اندیشه اسلامی خود به دنبال حل بحران های کنونی جامعه افغانستان بود.

دل بستگی و پیوند او با روشنفکران دینی کشورهای دیگر اسلامی، نظیر بازرگان و شریعتی از ایران، با نوع فهم و درک او از دین رابطه داشت. احمد شاه مسعود در کنار قرآن کریم، همیشه چند کتاب دیگر نیز به همراه داشت: حافظ، شاهنامه و بعضی از کتاب های شریعتی.

۵- اکنون ملت افغانستان با بحران های سرنوشت سازی روبروست.

اگرچه احمد شاه مسعود در میان شما نیست، اما فکر و اندیشه و روش و منش و بینش او زنده است. او احمد و مسعود بود اما شاه نبود. در منش احمد شاه مسعود، رفتار شاهانه هرگز وجود نداشت. نه رفتار شاهانه داشت و نه در کسوت شاهان بود و نه در کاخ شاهان زیست و نه غذای شاهانه می خورد. او به درستی شاه نفس خود را کشته بود.

او در انسانیت یک رنگ و با صداقت بود. در گفتار و کردارش دوگانگی وجود نداشت. مردم را به چیزی دعوت نمی کرد که خود آن را عمل نکند. مردم افغانستان او را چنین شناخته اند و این رمز محبوبیت اوست.

اندیشه اسلامی احمد شاه مسعود و سنتی که او از دوران مبارزات رهایی بخش پاییزی کرده است، همچنان می تواند راهنمای عمل در این دوران نیز باشد. در یک کارت پستال یاد بود احمد شاه مسعود آمده است که: **مگر عقاب دگر باره بر نمی گردد که کوهساران غمین است و آشیانه تهی**

اما من می گویم بله کوهسار غمین است و آشیانه تهی است، اما عقاب همچنان بر فراز شهر و سرزمین شما در پرواز است. او زنده است.

**هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید. آنان زنده هستند و نزد خداوند روزی دارند.**



روزي که آرمان احمد شاه مسعود به تحقق بپيوند و سرزمين او از نيروهاي خارجي آزاد باشند، دور نيست. رسالت ادامه راه مسعود برعهده همه گروهها و احزابي است که خود را پيرو راه او و وفادار به اندیشههاي فراقومي و فرامذهبي او را مي دانند، مي باشد. اگر با هم باشيد، متحد و يکپارچه، دست خداهم با شماست. امدادهاي غيبي الهي " من حيث لا يحتسب" به شما خواهد رسيد.

به اميد روزي که ملت افغانستان و همه گروهها و احزاب با تعامل با يکديگر، بتوانند آرمان صلح و سازندگي و برادري را در سرزمين خود تحقق بخشند و نيازي به حضور نيروهاي خارجي نباشد.

براي ملت شجاع و صبور افغانستان آزادي و آباداني را دارم. والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

### احمد شاه مسعود يك روشنفکر ديني بود

سرمایه ۸۶/۵/۱۸

ابراهيم يزدي، دبیرکل نهضت آزادي ايران در مراسم ششمين سالگرد شهادت احمدشاه مسعود، به نمايندگي از مهمانان ايراني دعوت شده به اين کنفرانس در کابل سخنراني کرد. او متن مقاله اش را براي انتشار در اختيار روزنامه «ء سرمايه» قرار داده است که با اندکي تلخيص مي خوانيد:

در عنوان اين کنفرانس براي شناخت احمد شاه مسعود سه محور آزادي، اندیشهء اسلامي و نوگرایی ديني مورد توجه قرار گرفته است. در اندیشه شهيد مسعود معنا و جايگاه آزادي چيست و کجاست؟

در علوم سياسي آزادي دو معنا دارد: ۱- آزادي از يا آزادي براي. معنای اول آزادي يعني آزاد و رها شدن انسان از تمام عناصر و عواملی که انسان را اسير و بردهء خود کرده و حق انتخاب را از انسان سلب مي کند. عوامل سلب اختيار انتخاب آزادانه از انسان ممکن است گاهي ظلم و ستم اقتصادي يا استثمار باشد، گاهي ستم سياسي يا استبداد باشد و گاهي سلطه و سيطرهء يك نيروي اشغالگر خارجي و گاهي هم جهل و ناداني. يکي از ارکان اصلي اندیشهء شهيد مسعود، آزادي از يوغ اسارت بيگانگان در راستاي سنت مبارزات و مقاومت مردم افغانستان در برابر نيروهاي اشغالگر خارجي است .

اين آزادي را مسعود نه فقط براي خودش و يا قوم و قبیله اي خاص که براي کشورش و همهء مردم افغانستان مي خواست .

در اندیشه شهید مسعود آزادی همچنین به معنای رها بودن از فقر و محرومیت و بی‌عدالتی بود. او نه فقط برای استقلال کشورش، بلکه برای آزادی ملت و عدالت اجتماعی می‌جنگید .

معنا و مفهوم «آزادی از» دقیقاً از دیدگاه و قرائت ویژه از اندیشه اسلامی و کلمه مبارکه لا اله الا الله سرچشمه می‌گیرد. در این اندیشه، کلمه اول شهادتین که لا اله الا الله است دو بخش دارد :

بخش اول- لا اله، یعنی هنگامی که انسان از تمام عوامل و عناصر اسارت باری که اراده فرد را مهار کرده و به زیر سلطه خود کشیده است، آگاهی پیدا می‌کند و به آن جایی می‌رسد که می‌تواند آزادانه آن‌ها را نفی و انکار کند و خود را از سیطره تمام عوامل برده‌ساز رها و آزاد کند تا حق انتخاب را به دست آورد و انتخاب کند. معنای بخش دوم: الا الله، یعنی هنگامی که انسان از تمام الهه‌های برده‌ساز آزاد و رها شد و حق انتخاب را به دست آورد الله را برمی‌گزیند .

در این قرائت از دین، حقوق طبیعی انسان به رسمیت شناخته شده است و توسعه اقتصادی و سیاسی هر دو در نهایت در خدمت توسعه انسانی قرار دارد و توسعه انسانی به معنای شکوفا شدن تمامی استعدادها و توانمندی‌های خدادادی انسان است .

در این قرائت از دین، خداوند انسان را آزاد و مختار خلق کرده است و توسعه انسان در گرو تحقق تمامی حقوق و آزادی‌های اساسی انسان است، آزادی فکر و اندیشه، آزادی قلم و بیان و تعیین سرنوشت است. مبارزه برای آزادی، انسانی‌ترین و ضروری‌ترین نوع مبارزه است. در اندیشه شهید مسعود، آزادی با رهایی کشور از اشغال بیگانگان به پایان نمی‌رسد، بلکه کسب استقلال مقدمه‌ای واجب برای تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی مردم است .

### اندیشه اسلامی و نوگرایی

بی‌تردید احمد شاه مسعود يك موحد و دیندار بود اما سوال اساسی این است که دینداری و دین‌محوری او از چه جنسی بود؟

درك احمد شاه مسعود از آزادی و از مبارزه علیه اشغالگران، علیه سیطره جهل، علیه واپس‌گرایی، از نوع اندیشه اسلامی او سرچشمه می‌گرفت. اما آیا او فقط يك نواندیش دینی بود که در قلمرو بازسازی نظری باورهای دینی قلم می‌زد؟

دنیای اسلام طی دو قرن گذشته دچار تلاطم‌ها و بحران‌های وسیعی شده است. مسلمانان در سرتاسر جهان يك دوران انتقالی تاریخی را طی می‌کنند. طی دو قرن گذشته رویدادهای زیادی رخ داده است که مسلمانان را از خواب گران چندین قرنی بیدار ساخته است. جنبش‌های بیدارگری، احیاگری و اصلاح دینی از ویژگی‌های این دوران است. اما مسلمانان در فرآیند بیداری و احیاگری و اصلاح دینی، نهایتاً با این پرسش اساسی روبه‌رو شده‌اند که کدام اسلام؟ اسلام معطوف به قرآن و سنت معتبر رسول گرامی یا سنن دینی رایج میان مسلمانان؟ در پاسخ یا واکنش به این پرسش دو گرایش یا جنبش شکل گرفته است: جنبشی که بازسازی و نوسازی اندیشه دینی را ضروری می‌داند و گروهی که نه تنها

آن را ضروري نمي‌داند بلکه رامحل را بازگشت به گذشته و در احياي احساس ديني در قالب و شكل سنت‌هاي گذشته رايج و غالب مسلمانان مي‌داند .

گرايش اول يا حركت نوآنديشي ديني در فرآيند رو به رشد خود، جريان روشنفكري ديني را پديد آورده است. روشنفكري ديني نظير هر روشنفكري ديگر، رسالت و سودا و تعهد تغيير مناسبات سياسي، اقتصادي و فرهنگي را در چارچوب قرائت‌هاي جديد از متن يا نص اصلي دين بر عهده گرفته است. شهيد احمد شاه مسعود، يك نظريه‌پرداز دانشگاهي يا حوزوي نبود. او يك روشنفكر ديني بود كه با آنديشهء اسلامي خود به دنبال حل بحران‌هاي كنوني جامعهء افغانستان بود. دلبستگي و پيوند او با روشنفكران ديني كشورهاي ديگر اسلامي نظير بازرگان و شريعتي از ايران، با نوع فهم و درك او از دين رابطه داشت. احمد شاه مسعود در کنار قرآن كريم، هميشه چند كتاب ديگر نيز به همراه داشت: حافظ، شاهنامه و بعضي از كتاب‌هاي شريعتي .

## شوراي نگهبان و انتخابات

يادداشت روز ۸۶/۵/۱۹

۱- چندي پيش آيت‌الله جنتي اظهار نظري كردند كه واكنش‌هاي مختلفي را از جانب گروه‌هاي سياسي برانگيخت. ايشان به استناد خواب يك مادر مرده، كه خبرش دسته چنم به ايشان رسیده بود مدعي شد كه در انتخابات سوم تير خدا خواست كه در بر پاشنه غلط نچرخد. وي با اين سخنان كوشيد تا عملكرد گذشته خود را توجيه كند. اين اولين بار نيست و قطعاً آخرين بار هم نخواهد بود كه برخي از روحانيان بر مسند قدرت نشسته، مدعي تاييد عملكردهايشان توسط خدا و امام زمان شده‌اند.

در انتخابات رياست جمهوري خرداد ۷۶، يك روحاني برجسته در سخنراني خود در يزد به استناد حرف يك كودك مدعي شد كه رقيب آقاي خاتمي مورد تاييد خداوند است. بعد از برگزاري انتخابات مجلس هفتم، مرحوم آيت الله مشكيني، امام جمعه قم، در خطبه نماز جمعه مدعي شد كه اسامي نمايندگان جديد مجلس را خدمت امام‌زمان برده‌اند و ايشان همه آنها را با اسم و رسم تاييد کرده‌اند. آقاي جنتي نيز ادعاهاي مشابهي را از اين نوع از تربيون نماز جمعه عنوان کرده بود. صرف‌نظر از اين كه ادعاي ارتباط با امام زمان پايه و مبنايي ندارد، آقايمان مدعي هستند كه اين ارتباط انحصاراً در دسترس آنان است و هر زمان كه براي توجيه رفتارهاي غيرقانوني خود با مشكلي روبه‌رو مي‌شوند از امام زمان به نفع مقاصد خود هزينه مي‌كنند. وقتي منطق آقايمان به اين حد رسیده باشد، تعجب‌آور نيست كه رئيس‌جمهور مورد تاييد ايشان در هنگام سخنراني در مجمع عمومي ساليانه سازمان ملل متحد، ادعا كنند كه هاله‌اي از نور، پشت ايشان و اطراف سر ايشان، ظاهر شد و نمايندگان حاضر در مجمع عمومي سازمان ملل را مسحور كرد!

وقتی سطح گفتمان سیاسی به این حد برسد، کسانی هم پیدا می‌شوند که ادعا کنند یا خود امام زمان هستند یا امام زمان را (در خواب یا بیداری) دیده‌اند و به آنان ماموریت‌هایی از جمله نفی و سب حاکمان فعلی یا درمان بیماران داده شده است.

حدود سال ۱۳۶۵ یا ۱۳۶۶، فردی که خود را امام زمان می‌دانست به دیدن من آمد و از من خواست تا او را برای ساقط ساختن حکومت ولی فقیه کمک کنم. در برابر واکنش سرد و تعجب‌آور و منفی من اظهار داشت که تو به نایب من امام خمینی کمک کردی و شاه سرنگون شد. حال بیا به خود امام زمان کمک کن که نایب‌ام را خلع کنم! در دل گفتم عجب امام زمان بی‌چاره‌ای است. او هم چنین متن تلگرافی را که به جماران مخابره کرده بود، به من نشان داد. در این تلگراف که او به عنوان امام زمان آن را امضا کرده بود، خطاب به آقای خمینی نوشته بود که شما را از نیابت خود خلع کردم و از این پس حق ندارید به نام و از جانب من سخن بگویید. چندی بعد شنیدم که او را به جای بستری کردن در بیمارستان، بازداشت کرده و به اوین برده و بعد هم اعدام کرده اند!

سوءاستفاده از باورها و احساس مذهبی خام و توسعه‌نیافته مردم تازگی ندارد. تاسف‌آور است که در جمهوری اسلامی، ادبیات دینی و سیاسی تا به این حد تنزل پیدا کرده است.

۲- انتصاب کسانی در زمره آقای جنتی به شورای نگهبان از اول خطا بوده است. میان دیدگاه‌های فقهی و سیاسی این آقایان هیچ تناسبی با زمانه و با آرمان‌ها و انگیزه‌های مردم در انقلاب وجود ندارد. در دوره اقامت در نوفل لوشاتو برخی از همین آقایان، به‌طور کتبی و شفاهی از آقای خمینی خواسته بودند که رانندگی خانم‌ها را شرعاً ممنوع اعلام کنند. این موضع‌گیری آنها، همچون وهابی‌های عربستان سعودی به استناد روایتی بود که در آن اسب‌سواری خانم‌ها مکروه یا حرام دانسته شده بود. این فقها رانندگی خودرو را معادل اسب سواری دانسته و حرمت یا کراهت اسب‌سواری خانم‌ها را به رانندگی ماشین تعمیم داده‌اند. یکی از مدیران سابق صدا و سیما برایم نقل کرد که در دوران ریاست او، دو نفر از همین آقایان نامه‌ای به رهبر فقید انقلاب می‌نویند و درخواست می‌کنند که چون گویندگی زنان، در صدا و سیما، محرک است، آنان را با مردان عوض کنند.

آقای خمینی در ذیل نامه پاسخ می‌دهند که اگر دیدن و شنیدن اخبار تلویزیون توسط گوینده زن محرک است و موجب مفسده برای شما می‌شود نباید آن را تماشا کنید.

۳- این افراد هیچ اعتقاد و التزامی به قانون اساسی، حاکمیت ملت و حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، حتی به همان اندازه که در قانون اساسی آمده است، ندارند. ظاهراً به ولایت فقیه اعتقاد دارند اما در جریان انتخابات مجلس هفتم نشان دادند که التزام ندارند. همه می‌دانند که در انتخابات مجلس هفتم، شورای نگهبان بیش از ۵۰ درصد نامزدها را رد صلاحیت کرد. این امر خلاف قانون بود. شورای نگهبان می‌بایستی در چارچوب قانون انتخابات «احراز عدم صلاحیت» کند، اما شورای نگهبان به دنبال «احراز صلاحیت» است. از نظر شرع و قانون اصل بر برائت است یعنی همه صلاحیت دارند مگر عدم صلاحیت آنان - از طریق مراجعی که قانون تعیین کرده است- احراز شود. در اعتراض به رویه خلاف قانون شورای نگهبان روسای دو قوه مجریه و مقننه آقایان خاتمی و کروبی مشترکاً طی نامه‌ای به مقام رهبری پیشنهاد دادند که اسامی رد صلاحیت‌شدگان به وزارت اطلاعات داده شود و نظر این وزارت نهایی تلقی شود. مقام رهبری در حاشیه درخواست این دو بزرگوار خطاب به آقای جنتی دبیر شورای نگهبان موافقت خود را اعلام و خواستند که به همین ترتیب عمل شود. اما شورای نگهبان این نظر و دستور را نپذیرفت و تغییری در رویه و تصمیم خود نداد. متأسفانه روسای قوای مجریه و مقننه نیز به راحتی از کنار چنین امری گذشتند و انتخابات را برگزار

کردند. و شد آنچه که شد. در حالی که حداقل می‌توانستند به استناد دستور مقام رهبری و به عنوان حکم حکومتی، که آن را قبلاً قبول کرده بودند، از برگزاری انتخابات خودداری کنند. اما چنین عمل نشد. نه روسای دو قوه و نه شورای نگهبان و نه مقام رهبری واکنش یا توجیهی در مورد عدم تمکین شورای نگهبان از دستور مقام رهبری ارائه ندادند. شاید اراده‌ای برای تامین نظر روسای دو قوه و تغییر روش شورای نگهبان وجود نداشته است. در زمان حیات آقای خمینی هم شورای نگهبان در چند مورد که میخواست دخامت‌های فرا قانونی نماید با مخالفت ایشان روبرو شد و آنها مجبور به اطاعت بودند. به نظر می‌رسد شورای نگهبان ممکن است به ولایت فقیه اعتقاد داشته باشند اما عملاً نشان داده اند که التزام ندارند. اعتقاد امری است قلبی و غیرقابل داور برای انسان‌ها. اما التزام یک امر حقوقی و قابل بررسی است. وقتی شورای نگهبان دستور رهبری را اجرا نکرد، یعنی التزام ندارد.

۴- شورای نگهبان در رصلاحت‌ها موازین اخلاقی و قانونی را بارها زیر پا گذاشته است. صلاحیت افراد زیادی را، که برخی از آنان سال‌ها در سطوح مختلف نهاد دولت یا در مجلس سابقه خدمت داشته‌اند، به بهانه «عدم اعتقاد و التزام عملی به دین مبین اسلام» رد کردند. برخی را هم به اتهام‌های واهی، نظیر ارتداد و کسائی را که تحصیلات دانشگاهی و فوق تخصص داشتند به بهانه نداشتن مدرک فوق‌دیپلم رصلاحت کردند.

آیا رفتار شورای نگهبان حاکی از آن است که اعضای محترم آن «عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز» (طبق اصل ۹۱) هستند یا برعکس آن؟ مقام رهبری در دیدار اخیر اعضای شورای نگهبان با ایشان هم آنان را به رعایت موازین قانونی در نظارت بر انتخابات فرا خواندند و هم از آنان حمایت کردند و خواستند بدون توجه به انتقادات و ملامت‌ها کار خود را ادامه دهند.

جناب آقای جنتی و سخنگوی محترم شورای نگهبان اخیراً تأکید کرده‌اند که روش و سیاست آنها در انتخابات مجلس هشتم عیناً نظیر مجلس هفتم خواهد بود. به این ترتیب آب پاکی را روی دست همه اصلاح‌طلبانی، که برای برگشت به قدرت برنامه‌ریزی کرده‌اند، ریختند و با صراحت اعلام کردند که انتظار هیچ تغییری را نداشته باشند؛ در هم چنان بر روی همان پاشنه که بود، می‌چرخد. اعضای شورای نگهبان همان افراد هستند، بعضی از آنان با امام زمان رابطه دارند، خودشان را مجتهد و فقیه می‌دانند و اعتقاد به ولایت فقیه، یعنی اعتقاد به ولایت خودشان بر مردمی که آنها را «مهجور و صغیر» می‌دانند.

اکنون پرسش اساسی این است که اولاً با چنین شورای نگهبانی آیا برگزاری يك انتخابات قانونی، آزاد و منصفانه تا چه حد قابل تصور و امکان‌پذیر است؟ ثانیاً اصلاح‌طلبان در برابر این وضعیت چه روش‌های موثری را باید در پیش بگیرند؟

## از مسعود تا کرزاي

علی شکوهی ، جام جم سه شنبه ۲۷ شهریور ماه ۱۳۸۶

گزارش زیر توسط آقای علی شکوهی، همکار روزنامه جام جم نوشته شده است. برای تکمیل گزارش سفر به کابل در اینجا آورده می شود. آوردن آن در اینجا به معنای تأیید تمامی محتوای آن نیست.

در جریان ششمین سمینار بین المللی مسعودشناسی در تاریخ ۱۶ و ۱۷ شهریور امسال ، بنیاد شهید احمدشاه مسعود افغانستان ، میزبان جمعی از سیاستمداران و روزنامه نگاران ایرانی بود .

در حاشیه و متن این سمینار و در جریان ملاقات های روزهای قبل و بعد این سمینار ، مسائلی گذشت که انتشار آن می تواند شناخت خوانندگان گرامی «جام جم» را از اوضاع افغانستان ، ارتقاء بخشد. این سفرنامه با این هدف نگاشته شد.

سفر به افغانستان از قبل در دستور کارم قرار نداشت و بسیار اتفاقی جور شد. خانم روزنامه نگاری که عملاً رابط بنیاد شهید احمدشاه مسعود با روزنامه نگاران و احزاب سیاسی ایران است ، با بنده تماس گرفت و خیلی صریح گفت که در سال های قبل ، غالب افرادی که از ایران به مراسم بزرگداشت احمدشاه مسعود رفتند ، دوستان اصلاح طلب و ملی مذهبی بودند و ما امسال درصددیم تا کمی تعادل ایجاد کنیم و بنابراین از شما دعوت می کنیم تا در ششمین سالگرد احمدشاه مسعود حضور یابید. از ترکیب دعوت شدگان پرسیدم و ایشان اسامی تعدادی از دوستان روزنامه نگار اصولگرا و فعالین سیاسی این طیف را برشمردند که در میان آنها، امیر محبیبان و عباس سلیمی نمین از آشنایان بودند. تاکید شد که ما میهمان بنیاد شهید مسعود هستیم و همه هزینه ها را آنان خواهند پرداخت.

اجمالاً موافقت کردم و سرانجام پس از طی مراحل ، مقدمات سفر فراهم شد و ما روز سه شنبه ۱۳ شهریور از فرودگاه امام خمینی ره با یک هواپیمای شرکت آریانای افغانستان راهی کابل شدیم.

در فرودگاه متوجه شدم که آقایان ابراهیم یزیدی و ۲تن دیگر از دوستان ایشان در نهضت آزادی و همچنین مرتضی کاظمیان از روزنامه نگاران و عضو فعال شورایی ملی مذهبی ها و خانم فریده غیرت از کانون وکلا و تنی چند از روزنامه نگاران مستقل هم در این سفر با

ما هستند. در همانجا دریافتم که ۲ تن از خانمها از سوي مقامات امنیتی ظاهرا به خاطر ممنوع الخروج بودن بازگردانده شدند و آقای عباس سلیمی نمین هم از آمدن به کابل منصرف شده است بنابراین ما در قالب یک هیات ۹ نفره غیردولتی و با ترکیبی غیرمتجانس و دارای گرایش های سیاسی متفاوت ، راهی کابل شدیم البته هواپیمای شرکت آریانا مستقیم به کابل نرفت و توفقی ۴۰ دقیقه ای در فرودگاه مزارشریف در شمال افغانستان داشت. پیش از رسیدن به فرودگاه ، شهر مزارشریف را از بالا شاهد بودیم و از جمله محل مزار را دیدیم که منسوب به امام علی ع است.

افغان ها معتقدند جنازه امام علی ع در دوران قدرت یافتن حکام خراسان ، به مزار شریف منتقل شده است. گنبد و بارگاه مزار و باغ اطراف آن بخوبی از پنجره هواپیما قابل رویت بود و شهر هم تا حدودی آباد و بسامان به نظر می رسید و این وضعیت البته در کابل ، اصلا مشاهده نمی شد .

کابل در اولین نگاه

وقتی هواپیما به بالای کابل رسید ، خانه های گلی و خیابان های خاکی آن توی ذوق ما زد. من که در کنار پنجره بودم و در مسیر چرخش هواپیما برای فرود آمدن ، بهتر از دیگران می توانستم کابل را از بالا ببینم ، در نگاه اول با شهری گسترده و وسیع مواجه شدم که گرد و خاک برخاسته در آن ، بارزترین مشخصه آن بود. سپس کوههای نسبتا بلندی که در اطراف آن قرار داشتند و نیز تک ارتفاعات بلندی که در جای جای شهر دیده می شدند و البته تا دامنه های آن را خانه های گلی و محقری فرا گرفته بودند. با نزدیک شدن به سطح زمین ، بهتر مشخص شد که این شهر، به چه میزان دارای محرومیت است.

پس از ۳ ساعت پرواز از تهران ، به کابل رسیدیم و اولین نشانه حضور امریکاییان در کابل را مطابق انتظاری که داشتیم ، در فرودگاه این شهر دیدیم.

دهها هواپیما و بالگرد و ماشین های ترابری وابسته به ایساف و ناتو، در مسیر حرکت هواپیما از باند فرود تا کنار ساختمان ترانزیت فرودگاه ، دیده می شدند و نیز سربازان مرد و زن امریکایی یا انگلیسی که نگهبانی می دادند یا مشغول بازی بودند. در فرودگاه ، هیات ما با استقبال نمایندگان وزارت خارجه افغانستان و بنیاد شهید مسعود روبه رو شد و پس از طی مراحل اداری ، به هتل سرینا منتقل شدیم.

در مسیر ، ظاهرا با اشتباه راننده ما به خیابان هایی رفتیم که بوی جنگزدگی از آن کاملا به مشام می رسید ساختمان های ویران ، خیابان های باریک ، آسفالت های خراب ، مردم محروم و مستضعف و هر چیز دیگری که می تواند نشان از جنگ و خرابی داشته باشد. راننده پس از رسیدن به هتل ، مورد اعتراض مستقبلین افغان ما قرار گرفت که چرا از مسیر بهتری نیامده و در همان ابتدا، ما را به مناطق محروم کابل برده است البته وضعیت هتل سرینا کاملا متفاوت است.

این هتل که مانند یک اداره دولتی مهم ، مورد حفاظت قرار دارد و هنگام ورود، چندین مانع سیمانی و فلزی و بازرسی بدنی و ماشین ها را باید پشت سر گذاشت ، کاملا اروپایی است و

پس از وارد شدن در آن ، دیگر احساس نمی شود که در افغانستان هستید. برخی ثروتمندان افغان ، عروسی های خود را در آنجا برگزار می کنند و مراسم ملی دولتها نیز در همین محل برگزار می شود. گردشگران خارجی نیز برای حفظ امنیت و بهره گیری از رفاه آن ، سرینا را ترجیح می دهند. هتل سرینا با سرمایه رهبر اسماعیلیه که مقیم انگلیس است ، ساخته شده و در میان اهالی کابل به عنوان هتل آقاخان هم شناخته می شود. همین جا این را بگویم که آقاخان کرمانی ، به عنوان یکی از بزرگترین سرمایه داران جهان ، نفوذ زیادی در تاجیکستان و افغانستان دارد و با توجه به جمعیت بزرگ شیعه اسماعیلیه در تاجیکستان و ارتباط میان تاجیک ها و افغان ها، می توان انتظار داشت که در سالهای آتی ، اسماعیلیه با تکیه بر ثروت آقاخان و فعالیت های اقتصادی و فرهنگی وی ، در افغانستان جای پای محکم تری باز کند و در واقع حوزه نفوذ دولت انگلیس در این کشور را عمق بخشد .

دیدار از بنیاد آرمانشهر

ساعت ۳ بعدازظهر روز چهارشنبه ۱۴ شهریور ماه برای بازدید از بنیاد آرمانشهر، به محل این بنیاد رفتیم.

یک خانه دو طبقه و حیاطی مشجر و زیبا که معلوم بود سلیقه زنانه ای آن را سامان داده است.

این نکته را خانم فریده غیرت عضو هیات ما مورد تاکید قرار داده بود. گرداننده اصلی این بنیاد، خانم گیسو جهانگیری ، یک ایرانی مقیم فرانسه است.

خانم جهانگیری که خود را از نوادگان جهانگیرخان صوراسرافیل معرفی می کند ، بنیاد آرمانشهر را به عنوان خواهر یک بنیاد مشابه در تاجیکستان می داند که اینک به عنوان یک موسسه محلی در وزارت عدلیه افغانستان به ثبت رسیده و کارش بسترسازی برای تحقق حقوق بشر در افغانستان است.

راستش از همان آغاز آشنایی با این بنیاد و خانم جهانگیری ، نگاه خاص ما ایرانی ها مانع از آن شد که اعتماد کرده و فعالیت های آن را صرفاً یک کار فرهنگی تلقی کنیم.

ما با تجربه ای که در سالهای اخیر اندوخته ایم ، راه اندازی هر بنیاد فرهنگی این گونه را در ادامه طرح هایی ارزیابی می کنیم که مخالفان انقلاب اسلامی ، در پشت سر آن هستند. البته این برداشت ، بی وجه نیست اما در افغانستان امروز که کمک گرفتن از خارجی ها با هر گرایش و هدف و تفکر، به یک امر عادی مبدل شده است و هیچ کاری بدون دخالت یک فرد یا سازمان خارجی یا کمک دولت بیگانه به پیش نمی رود، خیلی پذیرفته نیست.

به همین دلیل ، بتدریج خودم را از آن تجربه خاص دور کردم و با یک نگاه افغانی به فعالیت این بنیاد نگریم تا قابل تحمل شود. بنیاد آرمانشهر، عنوان فرعی Open Asia را دارد و با این حساب به طرح همان مبانی و ارزش هایی در افغانستان می پردازد که مطلوب طرفداران لیبرال دمکراسی غربی است.



آنها در پیرامون مقولاتی چون جهانی شدن، جنبش زنان، حقوق بشر، جامعه مدنی و مواردی از این دست سخن می گویند، میزگرد برگزار می کنند، کتاب و جزوه منتشر کرده و NGO های مختلف تشکیل می دهند. البته معلوم نیست که این مباحث در جامعه افغانستان با چگونه رفتاری استقبال می شود ولی طبعاً روی گروه هایی از احزاب و نخبگان موثر است و همین امر می تواند هدف اصلی بنیاد آرمانشهر باشد. این را در نظر بگیرید که طرح این مفاهیم در یک جامعه کاملاً سنتی و حتی مادون سنتی، می تواند واکنش های تنیدی را به همراه آورد، جامعه ای که برخی نخبگان آن، جامعه «مدنی» را جامعه «معدنی» تلفظ می کنند. توصیف گردانندگان بنیاد آرمانشهر از وضعیت افغانستان، قابل تأمل بود. خانم جهانگیری از وضعیت فرهنگی ناگوار افغانستان گفت و این که در دانشگاه در بخش جامعه شناسی، فقط ۶۱ جلد کتاب وجود دارد و هنوز یادداشت های استادان درباره پیمان ورشو است و به اساتید پول داده می شود تا دست کم دو جلد کتاب در سال مطالعه کنند بخوانند نه این که بنویسند و اکنون یک دانشگاه امریکایی در کابل ایجاد شده که درصدد جذب سرمایه دارها و نخبگان است.

وی تأکید می کند که به کتابهای فارسی برای تقویت کتابخانه ها نیاز است و اکنون برای تامین نیازهای مالی بنیاد، از امکانات مرکز فرهنگی فرانسه در کابل و فضای برخی مدارس استفاده می شود. خانم جهانگیری از وضعیت ناگوار زنان افغان می گوید و این که افغانستان، یکی از خشن ترین جوامع علیه زنان است و در واقع این کشور، فقط یک جنس دارد و آن هم مرد است.

به گفته وی، محدودیت های طالبان برای زنان این کشور، خیلی با مقاومت زنان این کشور مواجه نشد زیرا این محدودیت ها را خیلی بد تلقی نمی کردند. دهزاد از دیگر مسوولان بنیاد آرمانشهر نیز درباره وضعیت کنونی افغانستان، نکات جالبی را ذکر می کند. به گفته او، در افغانستان اساساً مفهوم دولت در ابهام است زیرا به وظایفی چون ایجاد امنیت، ایجاد اشتغال، تامین مایحتاج مردم بویژه آب و برق توجهی ندارد. وی از احتمال بروز مجدد جنگ در کابل، نگران است زیرا به گفته او، طالبان در حال رشد و تقویت هستند و گروه حکمتیار حتی در کابل، جلساتی را برگزار می کند. یکی دیگر از مسوولان بنیاد ایرانشهر، اجمل بلوچ زاده است که در توصیف جامعه امروز افغانستان، منتقدانه می گوید: نه کمونیست ها، نه سرمایه دارها و نه اسلام گراهای افغانستان، دارای تجربه کافی در مواجهه با مردم نیستند و مستقل هم عمل نمی کنند بلکه دائماً در حال کسب حمایت خارجی ها هستند و سپس جا عوض می کنند. اکنون در افغانستان، اخلاق، ترحم، شفقت و... وجود ندارد و مردم، عقده ای شده اند و هیچ کس دیگری را تحمل نمی کند. جوانان هم غالباً منفعل شده و می گویند کاری نمی شود کرد. اعتیاد هم بشدت در حال رشد است حتی در میان زنان.

روشنفکران افغان هم غالباً سکوت کرده اند و چیزی نمی گویند. از نکات جالبی که از سوی بنیاد آرمانشهر پیگیری می شود، تحقق جدي و منطقی آرمانی است که در افغانستان با عنوان «عدالت انتقالی» شناخته می شود. عدالت انتقالی به عنوان گام اول برای آشتی ملی تلقی می شود و هدف آن، شناسایی و مجازات تمام جنایتکارانی است که از دوران حکومت کمونیست ها تا دوره حاکمیت مجاهدین و سپس دولت طالبان، مرتکب جنایت شده اند. مسوولان بنیاد

ایرانشهر معتقدند که کمیسیون حقیقت یابی که اینک مسوول بررسی این امر است یعنی کمیسیون مستقل حقوق بشر، واقعا مستقل نیست و کاری از پیش نمی برد. به گفته آنان ، بسیاری از کمونیست ها، مجاهدین و سران طالبان که اکنون در کابل و حتی در مجلس افغانستان هستند، در گذشته مرتکب جنایت شده اند و باید مورد پیگرد قرار گیرند. حتی «ملا راکتی» همان دادالله که مجسمه های بودا را تخریب کرد اینک نماینده مجلس است.

آنان معتقدند که مردم به صورت غیر علمی در حال گزارش دادن قتلها و جنایات هستند و NGO های متعددی در این زمینه فعالیت می کنند که روش تحقیق آنان علمی نیست.

در قبال این دست از فعالیت های بنیاد آرمانشهر، دوستان هیات ما نظر متفاوتی داشتند. دکتر ابراهیم یزدی از ضرورت اعلام عفو عمومی و مصالحه ملی در افغانستان سخن گفت و من نیز تاکید کردم که این گونه تحقیق و تفحص ها، در حد تهیه یک گزارش باقی نمی ماند و انتظار اقدام عملی را در مردم ایجاد می کند و طبعا در افغانستان جنگزده کنونی ، همین امر می تواند بهانه کشمکش های تازه شود. مسوولان بنیاد آرمانشهر اما معتقد به ضرورت انجام این تحقیقات و حقیقت یابی بودند که اگر قرار است عفو مصالحه ای مطرح شود، باید پس از مشخص شدن مقصران باشد و نه قبل از آن.

در حالی که این اختلاف نظر ما باقی بود ، با هدف رسیدن به جلسه با ژورنالیست های افغانستان ، محل بنیاد را ترک کردیم ، البته پس از گرفتن عکس یادگاری و چند جلد کتاب از انتشارات بنیاد و رد و بدل کردن کارت های شناسایی و این در حالی بود که هم من و هم مرتضی کاظمیان معتقد بودیم که این فعالیت ها در این کشور بدون کمک گرفتن از خارجی ها، ناشدنی است .

ژورنالیست های مایوس

حدود ساعت ۵ غروب همان روز در محل اتحادیه ژورنالیستان افغانستان ، به دیدن جمعی از روزنامه نگاران و دست اندرکاران رادیو و تلویزیون های این کشور رفتیم که بسیاری از آنان ، فعالان عرصه سیاست و احزاب سیاسی هم محسوب می شدند. در توضیحاتی که سیدحامد نوری ارائه کرد معلوم شد که پیش از این در افغانستان سه اتحادیه روزنامه نگاری با عناوین «اتحادیه ملی» ، «اتحادیه سراسری» و «اتحادیه آزاد» وجود داشت که با هم ائتلاف کردند و اتحادیه ملی روزنامه نگاران افغانستان را تشکیل دادند. این اتحادیه در زمینه هایی چون دفاع از حقوق روزنامه نگاران و قانون آزادی روزنامه نگاری ، همکاری و تعامل با روزنامه نگاران دیگر کشورها و برگزاری دوره های آموزشی فعالیت می کند و در آن ، ۴۸ رسانه موثر اعم از رادیو ، تلویزیون و مطبوعات عضوند. مسوول این اتحادیه ، سنچارکی است که در ابتدا به هیات ایرانی ، خیرمقدم گفت و از اقدام مقامات ایران در جلوگیری از سفر دو روزنامه نگار زن به افغانستان انتقاد و اظهار تاسف کرد .

در کنار مزار سیدجمال

اولین برنامه مشترک هیات ایرانی ، بازدید از دانشگاه کابل بود که صبح روز چهارشنبه ۱۴ شهریور صورت گرفت. هدف ما هم دیدن دانشگاه بود هم زیارت مقبره سیدجمال الدین اسدآبادی که در محل این دانشگاه قرار دارد.

دانشگاه کابل ، در سال ۱۳۰۴ تاسیس شده است و این خود نکته قابل تاملی است.

تحولاتی که تحت عنوان نوسازی و مدرنیزاسیون کشورهای اسلامی در اوایل قرن ۲۰ آغاز شد ، در سه کشور ترکیه ، ایران و افغانستان به دست آنتورک ، رضا شاه و امان الله خان وارد برنامه های حکومت شد و جالب این است که دانشگاه کابل به عنوان یکی از نمادهای این تحولات ، پیش از دانشگاه تهران تاسیس شد البته رخدادهای ۳۰ سال اخیر افغانستان ، دانشگاه کابل را از اهمیت و رونق انداخت و نه تنها فعالیت های آن گسترش نیافت بلکه هم رشته های تحصیلی آن محدودتر شد ، هم میل به تحصیل در آن کاهش یافت و هم از نظر ظاهری و فیزیکی ، تخریب شد.

دانشگاه کابل ، بسیار وسیع تر از دانشگاه تهران است و درختان بیشتری دارد و اگر به گل و گیاه و ظاهر خیابان کثیفی های داخل آن توجه شود جذابیت بسیار بالایی دارد.

به اقتضای دانشگاه بودن ، دانشجویان پسر و دختر ، امروزی تر به نظر می رسند و لباس های سنتی افغانی کمتر دیده می شود. تعدادی از دانشجویان به سراغ ما می آیند و از ما درباره نحوه ادامه تحصیل در تهران می پرسند. توضیحاتی در حد دانسته های خود می دهیم که چندان مفید نیستند.

گروهی از آنان هم دعوتنامه مراسم بزرگداشت شهید احمدشاه مسعود را به ما می دهند و اصرار دارند که شرکت کنیم. ظاهراً دانشجویان به صورت خودجوش این مراسم را در محل دانشکده حقوق برگزار می کنند و سخنران جلسه آنان هم بهرامی سفیر جمهوری اسلامی ایران است.

به محل دفن سیدجمال الدین اسدآبادی یا به قول آنان سیدجمال الدین افغانی می رسیم که در بخشی از حیاط دانشگاه کابل قرار دارد و با بنای یادبودی مشخص است.

این بنا و فضای گل و گیاه اطراف آن هم از آفات جنگ و ناامنی های کابل مصون نمانده و بی توجهی به آن ، محسوس است و به همین دلیل ، جذابیت ظاهری لازم را ندارد البته برای ما که سیدجمال را بیدارگر بزرگ مشرق زمین می دانیم و عظمت و بزرگی واقعی صاحب آن مزار را مدنظر داریم ، این نقیصه ظاهری در نگاه اول به چشم نمی آید و ما به مرور فعالیت های روشنگرانه مردی می پردازیم که مسلمانان سراسر جهان را مدیون خود ساخته است.

دوستان افغان (آقایان غیاثی و خلیلی) توضیح می دهند که سیدجمال در استانبول از دنیا رفت و در همانجا دفن شد اما در سال ۱۳۴۲ شمسی با درخواست رسمی دولت افغانستان ، جنازه وی به کابل انتقال یافت.

ظاهراً همزمان دولت های ایران و مصر هم خواستار انتقال جنازه سیدجمال به کشور هایشان بودند اما سرانجام با تغییر رای دولت مصر به نفع افغانستان، جنازه سیدجمال الدین اسدآبادی در کابل دفن شد.

در چهار طرف قبر سیدجمال تابلویی به چهار زبان فارسی، پشتو، عربی و انگلیسی قرار دارد که اشاره ای مختصر از شخصیت این احیاگر شرق و جهان اسلام در آن قید شده است. مطابق این تابلو، سیدجمال در ولایت کنر افغانستان به دنیا آمده است.

به آنها توضیح دادم که ما در ایران، او را از اهالی اسدآباد همدان می دانیم. دوستان افغان گفتند که مرکز ولایت کنر افغانستان هم اسدآباد نامیده می شود. اضافه کردم که مرحوم محیط طباطبایی، دلایل فراوانی گردآورده که نشان می دهد سیدجمال، ایرانی است.

دوستان افغان با خنده گفتند که ما هم دلایل زیادی داریم که او افغان است ولی بهتر است که به خواست خود سیدجمال الدین، او را متعلق به همه مسلمانان بدانیم. سخن به جایی بود و ما هم بحث را ادامه ندادیم. تا قبل از ظهر به هتل محل اقامت خود برگشتیم.

دکتر ابراهیم یزدی هم به، سخنانی را مطرح کرد و از سابقه مشترک تاریخی و فرهنگی ایران و افغانستان گفت و ضمن اشاره به مشخصات جوامع در حال گذار، از ضرورت تحمل یکدیگر و همکاری و در کنار هم بودن همه نیروها در این شرایط، سخن گفت.

وی به عنوان نمونه به «رادیو گفتگو» اشاره کرد و این که من و شکوهی علی رغم اختلاف نظر با یکدیگر، در این شبکه رادیویی با هم گفتگو و همدیگر را تحمل می کنیم.

یزدی تأکید کرد که در فضای کنونی افغانستان که آزادی هست، باید کاری کرد و از جمله برای تحقق آرمان های احمدشاه مسعود که یک شخص نیست بلکه یک شخصیت و منش است باید تلاش کرد. یزدی از ضرورت خروج نیروهای خارجی از افغانستان سخن گفت و این که مساله طالبان را خود افغان ها باید حل کنند، از جمله از طریق گفتگو.

از توضیحات رئیس اتحادیه (سنچارکی) موارد زیر قابل توجه بودند که می آورم: - در افغانستان، ۱۸ تلویزیون خصوصی ثبت شده علاوه بر دولتی ها که ۱۲ تای آنها فعال است مانند طلوع، آریانا، تمدن و... ۷۵ رادیویی غیردولتی نیز فعالیت می کنند. - ۵۰۰ جریده ثبت شده که ۱۵۰ تای آنها منتشر می شوند و البته ۸۰ تا ۹۰ درصد آنها در کابل مستقر هستند زیرا به دلیل نبود امکانات چاپ و بودجه و برق در ولایات، امکان انتشار آنها در غیر از کابل وجود ندارد. - ۶۰ تا ۷۰ مرکز تولید آثار فرهنگی و ۱۰۰ تا ۱۲۰ چاپخانه دولتی هم فعالند. - در این ۵ سال به کمک موسسات مرتبط با یونسکو و اینترنیوز و... روزنامه نگاری حرفه ای در افغانستان رشد کرده است.

دولت می خواهد رسانه ها را سانسور کند اما ضعیف است و نمی تواند. - قانون رسانه ای افغانستان در مقایسه با ایران، پاکستان، تاجیکستان و آفریقای جنوبی که بررسی کردیم، بسیار مترقی است.

به رغم مخالفت دولت ، موفق به تصویب آن در مجلس شدیم اما اکنون در مجلس سنا، گیر کرده است و ما در تلاشیم تا در سنا هم تصویب شود. - ما در روزنامه نگاری حرفه ای در آغاز راهیم و از ایران خیلی عقب تر هستیم ، لذا باید سفرهای کاری میان روزنامه نگاران ایران و افغانستان ، افزایش یابد. مرتضی کاظمیان از یک صاحب نظر شنیده بود که در افغانستان ، رسانه مستقل وجود ندارد و همگی به جایی بیرون از مرزها وابسته اند و همین را به صورت پرسش مطرح کرد. در پاسخ وی ، دو سه نفر از روزنامه نگاران افغان توضیحاتی دادند که پذیرش ضمنی این نظر را شامل می شد. مسوول رادیو «صبح بخیر افغانستان» توضیح داد که این رادیو را کمیسیون اروپایی تامین مالی می کند. آنها به صورت مرحله ای به ما پول می دهند تا بتدریج خودکفا شویم و پس از سه ، چهار سال ، منابع مالی خود را تامین کنیم. در ازای این کمک هم از ما چیزی نمی خواهند مگر این که به سوی ژورنالیسم آزاد برویم و حرفه ای عمل کنیم. یکی از مسوولان «کابل ویکلی» هم تایید کرد که ما از یونسکو و خبرنگاران بدون مرز کمک گرفتیم تا به خودکفایی برسیم.

این کمک به صورت مشروط ادامه دارد. ادامه صحبت های ما با روزنامه نگاران افغان به تحلیل وضعیت این کشور کشید. بشیر بیژن از اعضای حزب کنگره ملی افغانستان (به رهبری لطیف پدram) که اینک اپوزیسیون دولت کرزای محسوب می شود، از حضور نیروهای ناتو در افغانستان ، شکایت می کند و می گوید: ما قطعنامه سازمان ملل و بن را قبول داریم تا طالبان و القاعده برنگردند اما حضور ناتو، غیرقانونی است. امروز در افغانستان ، همه نگرانند و ما از حضور خودسر بیگانگان ناراحتیم چون آنها به دنبال استراتژی و برنامه های خودشان هستند. سنچارکی ، رئیس اتحادیه هم از وضعیت نگران کننده افغانستان گفت به عقیده او ، تروریسم کم نشد و طالبان دوباره قدرت گرفته اند ، بی اعتمادی ملی و شکاف های قومی و ملی تشدید شده ، حکومت انحصارطلب و بی کفایت است جامعه بین المللی در جهت تقویت نهادهای داخلی عمل نکرده و پلیس و امنیت و دموکراسی ، کاملاً کاریکاتوری است. باید تغییراتی در سطح رهبری افغانستان صورت گیرد و این امر در انتخابات آتی ، محتمل است.

جامعه بین المللی باید باشد تا طالبان بازنگردد اما آنان قضاوت خود را درباره افغانستان از کسانی گرفته اند که شناختی از این کشور نداشتند. جامعه بین المللی باید در جهت دولت سازی و ملت سازی گام بردارد و الا بحران کنونی ، فراگیر خواهد شد. یکی از همراهان هیات ایرانی این پرسش را مطرح کرد که آیا احتمال تجزیه افغانستان وجود دارد و تعدادی از روزنامه نگاران افغان به همین پرسش پاسخ دادند. توحیدی ، یکی از اعضای اتحادیه معتقد بود که اختلافات ما جنبه های گوناگونی دارد و ۳۰ ساله است اما این کشور تجزیه نمی شود. حضور نیروهای خارجی برخلاف عراق ، در افغانستان فوایدی داشت ، از جمله برچیدن طالبان ، پایان دادن جنگ و آزاد شدن احزاب و مطبوعات.

در زمینه نهادسازی هم قانون اساسی تصویب شد و مجلس شکل گرفت اما تا زمانی که نهادهای سیاسی ، اجتماعی و اداری مورد نیاز افغانستان ، پی ریزی نشوند ، احتمال تشدید بحران وجود دارد و به همین دلیل معتقدیم که دولت کنونی بدون حضور خارجی ها ، دوام نمی آورد. غیاثی از راهنمایان افغان هیات ایرانی هم در این جلسه نظرات خود را ارائه

کرد. وي قبول نداشت که طالبان فقط در مناطق جنوب و جنوب غرب حضور و نفوذ دارند و مي گفت اسلامگرایان سنتي در ديگر مناطق افغانستان هم با شعارهاي طالبان ، همسو هستند. وي معتقد بود که برنامه هايي که به نام حقوق بشر و حقوق زنان و... به صورت خام اجرا مي شود، زمینه ساز رشد طالبان است.

غياثي بدرستي تاکيد مي کرد که اگر برنامه هاي جهاني و منطقه اي امريکا را ندانيم ، اوضاع افغانستان را نمي توانيم تحليل کنيم. طرح امريکا، تحقق خاورميانه بزرگ با کشورهاي کوچک است و ما اساسا دولتي نداريم که بتواند جاي خود را در اين برنامه تعيين کند. متأسفانه سرمايه گذاري هايي شده که جداسازي قومي ، مذهبي و زباني تقويت شود و حتي انتخابات هم بر اساس ملاک قومي تقسيم شده و به همين دليل ، آینده افغانستان بسيار مبهم و ناشناخته است.

دکتر ابراهيم يزدي درباره حل بحران قومي در افغانستان از فدراليسم پرسيد و اين که آیا اين شيوه مي تواند مشکلات را حل کند؟ در پاسخ وي گفتند که اين شعار از سوي حزب کنگره ملي مطرح شده اما واکنش منفي داشته است و بسياري از آن بوي تجزيه استشمام کردند. باري سلام ، يکي ديگر از روزنامه نگاران افغان در توصيف وضعيت افغانستان از عميق تر شدن شکاف هاي قومي سخن گفت و تاکيد کرد که ما تجزيه نشديم و نمي شويم ، اما ملت هم نشده ايم متأسفانه حتي دين ما هم نتوانست يک نهاد ملت ساز شود. طالبان هم با اين که از دين حرف مي زدند، هم سربازان خود را از ميان قوم پشتو مي گرفتند و هم از مفاهيم قومي بهره مي بردند و هم تصفيه قومي مي کردند. وي تاکيد کرد درون افغانستان ، کساني هستند که احمد شاه مسعود را نه قهرمان ملي ، بلکه خائن ملي مي دانند و همين نشان مي دهد که افغان ها يک ملت نيستند و هر قومي درصدد تمامت خواهي است.

باري سلام معتقد بود که مردم هم مانند نخبگان ، هر روز نگران تر مي شوند. فهيم ، سردبیر هفته نامه کابل که هنگام شهادت احمد شاه مسعود در کنار او زخمي شده بود ، اوضاع افغانستان را غيرقابل پيش بيني و وابسته به ۲ عامل خارجي مي داند؛ اول وضعيت پاکستان که در صورت شکست مشرف و پيروزي احتمالي نواز شريف ، دوباره از طالبان حمايت خواهد شد. دوم بازيگران بين المللي و برنامه آنان براي افغانستان.

فهيم معتقد است که جريان حاکم بر دولت کنوني افغانستان بايد پيروز شود وگرنه افغانستان به مرکز تروريسم جهاني تبديل مي شود و همه ضرر مي کنند البته مردم افغانستان ديگر چيزي براي باختن ندارند اما ديگران از جمله امريکا و ايران ، ضرر بيشتري خواهند کرد. يکي ديگر از روزنامه نگاران حاضر هم تاکيد کرد که ما ۲ چيز به جهان صادر مي کنيم ؛ هروئين و خطر. خارجي ها در افغانستان با القاعده مي جنگند تا خطر را در بيرون از مرزها دفع کنند و مجبور نباشند در نيويورک و لندن با آن بجنگند. امپرياليسم در جستجوي نفت و منافع خود در منطقه است و مافيايي موادمخدر را هم اداره مي کند. هدف امريکا، قطعه قطعه کردن ايران هم است و متأسفانه روشنفکراني چون رضا براهني هم به زبان فارسي حمله مي کنند و با نگاه امريکايي ها همسو هستند و تجزيه ايران را هدف قرار داده اند. من براي حرف زدن به موضوعي پرداختم که مي دانستم واکنش ايجاد مي کند و آن

ضرورت مبنا قرار دادن اسلام عقلانی، معتدل و در عین حال پاسخگو به نیازهای زمان بود. تاکید کردم که طالبان در هر صورت، گونه‌ای از اسلام را نمایندگی می‌کند و ضروری است در مقابل آن، اسلامی تبلیغ شود که اولاً با اسلام طالبانی، مرزهای روشنی داشته باشد و ثانیاً به سکولاریسم و جدایی دین از سیاست نینجامد. همچنین از ضرورت ایجاد بستر گفتگو در میان نیروهای اصیل افغانی حرف زدیم و این که رسانه‌های مستقل افغانی باید همچون رادیو گفتگوی ما، زمینه بررسی همه‌جانبه مسائل مهم را در میان نخبگان فراهم کنند. این سخن، با واکنش برخی از روزنامه‌نگاران افغانی مواجه شد و یکی از آنها تاکید کرد که همه رسانه‌های ما، رادیو گفتگو هستند و آزادی‌های ما بیشتر از آزادی‌های موجود در ایران است.

احساس خوشی به من دست نداد و به همین دلیل کمی تندتوضیح دادم که آزادی شما، ناشی از فضای آنارشیک و بی‌در و پیکر سیاسی است و جای بالیدن ندارد. افغانی‌ها که اذعان دارند هنوز مفهوم ملت در سرزمینشان ایجاد نشده، نمی‌توانند از آزادی نهادینه شده سخن بگویند. ما در ایران با انقلاب اسلامی به آزادی رسیدیم اما آن را نهادینه و استبداد را غیرقابل بازگشت ساخته‌ایم و همین موضوع بر فضای باز ناشی از به هم ریختگی سیاسی و نظامی افغانستان ترجیح دارد. دوستان افغانی به احترام یا واقعا با پذیرش سخن من، همراهی نشان دادند و این بحث پایان یافت.

در مسیر بازگشت از اتحادیه ملی روزنامه‌نگاران افغانستان، حس تلخی داشتم.

چگونه می‌شود یک ملتی به چنین سرنوشتی دچار شود؟ چگونه ممکن است نخبگان جامعه‌ای، خود را بازیگران اصلی در تعیین سرنوشت ملت خود ندانند و چشم خود را به اقدامات بازیگران بیرون مرزها بدوزند؟ این همه بدگمانی و یاس را کدامین تفکر، سازمان و قهرمانی می‌تواند از میان بردارد و چگونه می‌توان خودباوری را در میان ملت افغانستان بارور ساخت؟ خانم گیسو جهانگیری حق داشت که به برخی از روشنفکران ایرانی می‌تاخت و می‌گفت که حالش را به هم می‌زنند. آخر مگر ممکن است کسی به وضعیت افغانستان هم حسرت بخورد و دخالت خارجی‌ها را برای ایجاد تغییرات مورد نظر خود طلب کند؟

علی شکوهی

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲: می توانیم ببخشیم ، اما نمیتوانیم فراموش کنیم

پروین بختیارنژاد ۲۵ / ۵ / ۸۶



ود نیم قرن از کودتای ۲۸ مرداد می گذرد. روزی که دولت ملی دکتر مصدق به یاری انگلیس و امریکا سقوط کرد و روند دموکراسی در ایران با کوهی از موانع روبه رو شد. آزادی های تازه به دست آمده خاموش شد، امیدهای بسیاری به ناامیدی نشست و مصدق به قلعه احمدآباد تبعید شد. افراد بسیاری راهی زندان یا تبعیدگاه شدند و بسیاری نیز رفتن را بر ماندن ترجیح دادند. داغ اتفاقات آن روزها را به سختی می توان از دل بیرون کرد. اما پس از گذشت ۵۰ سال از این واقعه و تغییرات جدی در رویه کشورهای غربی اندیشیدن به این نکته مهم است که منافع ملی ما اکنون چگونه اقتضا می کند؟ جامعه روشنفکری نهایتاً چه نظری راجع به مذاکره و ارتباط با امریکا دارد؟ مردم ایران مداخلات امریکا و انگلیس را می خواهند بر آنها ببخشند یا فراموش کنند یا کینه آنها را همچنان در دل نگاه دارند و منافع ملی چگونه اقتضا می کند؟

در این رابطه با دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت به گفت و گو نشستیم که آن را می خوانید.

در مورد کودتای ۲۸ مرداد مواضع مردم ایران مشخص است. دولت امریکا و دولت انگلستان، این حق را نداشتند که در مسائل داخلی ما دخالت کنند. کودتای ۲۸ مرداد علیه زنده یاد دکتر مصدق، اولین اقدام مشترک کشورهای امریکا و انگلیس بر نقض منشور سازمان ملل بود. این کودتا اولین تجربه CIA بوده و هیچ تردیدی در مواضع ما ندارد. مداخله امریکا و انگلیس کار غلطی بوده و برخلاف منافع ملی ما بوده و باعث شده دموکراسی در ایران، در همان حالت جنینی، در نطفه خفه شود. اما ما نمی توانیم در گذشته زندگی کنیم. باید نگاه به آینده داشته باشیم. معنی سخن من این است که ما نمی توانیم ۲۸ مرداد را فراموش کنیم، ولی می توانیم آن کشورها را ببخشیم. نلسون ماندلا رهبر آفریقای



جنوبی خطاب به شکنجه‌گران خودش که آنها را به مراسم ریاست جمهوری اش دعوت کرده بود، گفت؛ این کاری که شما با ما کردید، قابل فراموش شدن نیست. ولی می‌توانیم شما را ببخشیم. بنابراین سیاست کلی ما باید به این ترتیب باشد. ما نمی‌توانیم با کینه توزی زندگی کنیم. اگر با دخالت آمریکا در کشور خود مخالفت می‌کنیم به دلیل منافع ملی ما است. آیا این شرایط خصمانه، در شرایط کنونی به نفع مردم ما است یا نیست؟ به دلیل اینکه در ۵۰ سال پیش اتفاقی افتاده، الان نمی‌توانیم برخلاف منافع ملی خود عمل کنیم. منافع ملی ما چه تعریفی در حال حاضر دارد؟ کودتای ۲۸ مرداد دو انگیزه خارجی داشت؛ ۱- نفت ۲- جنگ سرد.

اگر دکتر مصدق می‌پذیرفت که عضو پیمان‌های نظامی شود مثل پیمان بغداد، شاید کودتا صورت نمی‌گرفت. اما رهبری ملی در آن زمان به این جمع بندی رسیده بود که مشارکت ایران در کشمکش‌های بین‌المللی در راستای منافع ملی ما نیست. سیاست خارجی مصدق بی‌طرفی مثبت در مناقشات بین‌المللی بود. اما در صحنه بین‌المللی ما با همه کشورها رابطه دوستانه داریم و در این مناقشات هم بی‌طرف هستیم.

در آن زمان شرایط سیاسی حاکم بر جهان اجازه چنین تفکر و اندیشه‌ای را نمی‌داد. استراتژی جهانی غرب به رهبری آمریکا، علیه بلوک شرق، با ایجاد پیمان‌های نظامی بود؛ ناتو، سنتو و سیتو. ناتو و سیتو درست شده بود و سنتو باید درست می‌شد و این دو حلقه را به هم متصل می‌کرد.

اگر ایران به این پیمان نمی‌پیوست، این استراتژی جهانی مخدوش می‌شد. بنابراین آمریکا حاضر نبود دکتر مصدق به عنوان رهبر ملی بگوید ما نمی‌خواهیم در این پیمان مشارکت کنیم. پس ما در اوج جنگ سرد بودیم. اما الان وضعیت جهانی به چه سمتی است؟ ما نمی‌توانیم فراموش کنیم، همچنین نمی‌توانیم در فضایی کینه‌توزانه زندگی کنیم. وقتی می‌گوییم جنگ سرد تمام شد به معنای آن است که مناسبات جهانی دچار تغییر و تحول اساسی شده، به عنوان مثال در دوران جنگ سرد، برای اینکه ایران در بلوک غرب بماند، ولو اینکه شاه ۲۸ سال مردم ما را سرکوب کند، فعالان سیاسی را روی کوره‌های برقی بسوزاند، برای اینکه ایران در اردوی غرب باقی بماند درگیر جنگ سرد می‌شود. اولویت‌های اقتصادی و روابط اقتصادی زمانی معنا دارد که درازمدت باشد. در نتیجه شما می‌بینید همه کشورهای توسعه‌یافته جهان، برنامه‌های اقتصادی خود را برای ۲۰، ۳۰ سال آینده، برنامه‌ریزی می‌کنند. اما جنگ سرد تمام شده، معنی این جمله این است که اولویت اقتصادی جایی خود را به اولویت سیاسی داده است. در نتیجه کشورهای توسعه‌یافته اقدام به برنامه‌ریزی‌های درازمدت اقتصادی می‌کنند. در جنگ دوم خلیج فارس در زمان بوش پدر وقتی به عراق حمله شد، بوش پدر گفت؛ این جنگ می‌خواهد مناسبات جهانی را برای صدسال آینده رقم بزند. اولویت و انگیزه، اقتصادی است، آنها منافع استراتژیک درازمدت دارند. به تبع این، ثبات سیاسی مفهومی جدیدی پیدا کرده و آن دموکراتیزه شدن کشورها است. به طوری که ما می‌دانیم ضعیف‌ترین کشورهای دموکراتیک جهان، از قوی‌ترین کشورهای استبدادی باثبات‌تر است. بی‌دلیل نیست بعد از فروپاشی شوروی، موج سوم دموکراسی در جهان توسعه پیدا کرد. مشکل آمریکا در خاورمیانه، این نیست که عربستان به لحاظ دموکراسی هنوز به پای

امریکا نرسیده بلکه مشکل این است که عربستان نمی تواند ادامه دهد، حتی به عنوان یار امریکا هم نمی تواند ادامه دهد. در واقع دموکراسی یک دستور جهانی است.

**البته این نکته را هم از یاد نبریم که دموکراسی خواست طبقه متوسط کشورهای در حال توسعه نیز هست. دموکراسی خواست زنان و جوانان این کشورها هم هست.**

من اساس حرفم این است که اهداف استراتژیک ما با اهداف استراتژیک جهانی در حال همسو شدن است. ما می بینیم که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی وضعیت یونان عوض شد و دوره نظامی ها به سر آمد. حتی امریکایی ها از یونانی ها به دلیل حمایت از جنگ سرد، از نظام خشنی مثل نظامیان یونان معذرت خواهی کردند. وضعیت پرتغال عوض شد، اسپانیا عوض شد، یونان و کشورهای اروپایی شرقی عوض شدند. این کشورها به سمت و سوی دموکراتیزه شدن و اقتصاد آزاد می روند. الان همه کشورها می خواهند روابط اقتصادی استراتژیک داشته باشند و این مستلزم ثبات سیاسی در کشورهای طرف معامله است. ثبات سیاسی تعریف تازه ای پیدا کرده، تعریف زمان جنگ تغییر یافته و آن دموکراتیزه شدن است. دموکراتیزه شدن در شرایط فعلی جهان به دو نکته ختم می شود اول اینکه تمام احزاب سیاسی باید در فرآیند تصمیم گیری حضور داشته باشند تا تصمیمات دارای مشروعیت شوند چرا که به هنگام تحولات سیاسی گاه یک حزب در اقلیت است و زمان دیگر در اکثریت قرار می گیرد و همین حزب اقلیت زمانی که روی کار می آید به تصمیمات گذشته اهمیت نمی دهد و گردن نمی نهد. حتی حزب کمونیست کشور ژاپن، مدت ها غیرقانونی بود. ولی الان یک حزب قانونی در ژاپن است و ۹ نماینده در مجلس ژاپن دارد. زمانی که یک حزب اقلیت در مجلس وجود دارد به همه مصوبات و قوانین احترام می گذارد. این ثبات یک کشور را تضمین می کند. همانطور که گفتم منافع و آرمان های استراتژیک دموکراسی خواهی در ایران، با منافع استراتژیک کشورهای توسعه یافته همسو شده است و مقدمه اش این است که ما دارای حاکمیت دموکراتیک باشیم.

**در اینجا این سوال پیش می آید که ما معضل تضاد منافع خود با تضاد منافع آنها را چگونه می توانیم حل کنیم؟**

اگر حکومت دموکراتیک باشد، معنایش این است که دولت در چارچوب منافع ملی با آنها وارد معامله می شود. چنان که در معاملات اقتصادی بین کشورهای اروپایی و امریکا، رفتار امریکا با کشور سوئیس مثل رفتار با یک کشور جهان سوم است. بنابراین اگر ما موفق شویم در ایران یک نظام دموکراتیک با استانداردهای جهانی به وجود بیاوریم نباید نگران تعارض منافع ایران و اروپا باشیم، زیرا اروپاییان می دانند که نمی توانند چیزی برخلاف منافع ملی از ما انتظار داشته باشند زیرا آنها می دانند که در جهان کنونی باید با ما وارد تعامل اقتصادی شوند. به هر ترتیب کودتای ۲۸ مرداد، ضربه مهلکی بر جنبش دموکراتیک ایران وارد کرد. جنبش را از ریل خود خارج کرد، ضربه زد. ملت ما نمی تواند این اتفاقات را فراموش کند، اما منافع ملی ما ایجاب می کند، آنها را ببخشیم.

من همیشه در مصاحبه هایم هم گفته ام مانع برقراری روابط ایران و آمریکا دو حادثه بزرگ است؛ ۱- کودتای ۲۸ مرداد ۲- گروگانگیری که پیامدهایش از قلمرو دو دولت فراتر رفته به عمق جامعه کشیده شده است.

## جنگ ایران و عراق چگونه؟

جنگ ایران و عراق خیر، جنگ ایران و عراق ترکش روابط ما با آمریکا است. منظورم این است اگر گروگانگیری نمی شد، عراق جرات نمی کرد به ما حمله کند. عراق در آن فضایی که ما با آمریکا درگیر بودیم به ما حمله کرد. به هنگام گروگانگیری رفتار ایرانیان، چیزی فراتر از تقابل با دولت آمریکا بود. ما نباید پرچم آمریکا را آتش بزنیم، پرچم مربوط به دولت آمریکا نیست، پرچم آمریکا مربوط به ملت آمریکا است. برای بهبود روابط باید به این مساله توجه کنیم. آقای خاتمی در دور دوم ریاست جمهوری از اتفاق گروگانگیری اظهار تاسف کرد و این صحبت انعکاس خوبی در بین افکار عمومی آمریکا داشت. بارها گفته شده دولت آمریکا از مردم ایران باید عذرخواهی کند. به دنبال این سخنان خانم آلبرایت گفت؛ «ما از کودتای ۲۸ مرداد در ایران اظهار تاسف می کنیم»، کلینتون هم جملاتی مشابه این را گفت. پس عرض من این است که در کودتای ۲۸ مرداد هیچ کس شک ندارد که چه اتفاقی افتاده. ولی دنیا عوض شده، تغییرات بسیار جدی در جهان رخ داده و ما باید به این تغییرات توجه کنیم.

**به نظر شما اگر بخواهیم آمریکا و انگلیس را ببخشیم، این بخشش پیش شرط هایی هم دارد یا خیر؟**

اولین شرط این کار این است که ما به لحاظ ذهنی خود را آماده بخشش کنیم. در جو کینه توزانه نمی توانیم این کار را انجام دهیم. اما پیش شرط های مهمتر از همه اینها، پایان جنگ سرد و تغییر موقعیت ژئوپولیتیک ایران بعد از دویست سال است. امروز دیگر موازنه منفی معنا ندارد.

**پرسش من از حضور شما از این منظر نیست که دولتمردان و سیاستمداران را نصیحت کنید، بلکه منظور من این است که شما به عنوان یک سیاستمدار روشنفکر معتقد به بخشش با لحاظ پیش شرط هایی هستید یا خیر؟**

زمانی که نلسون ماندلا مخالفان خود را بخشید، زمانی بود که رئیس جمهور شده بود. ایران اگر بخواهد به آن نقطه برسد، باید اصل دموکراتیزه شدن را بپذیرد، اصل حضور اندیشه های گوناگون را در داخل کشور بپذیرد. اگر ما اصل دموکراتیزه شدن را نپذیریم قطعاً در این مذاکرات سر ما کلاه می گذارند. درست است که آمریکایی ها و اروپایی ها به دنبال منافع دراز مدت خود هستند. با داشتن حکومت دموکراتیک، آمریکایی ها می دانند که با یک دولت در اقلیت برخورد ندارند بلکه با ملت ایران طرف هستند. در آن صورت آمریکا می فهمد با دولتی مواجه است که نماینده مردم ایران است. نکته دیگر اینکه من بین حاکمیت ملی با حاکمیت ملت تفاوت قائلم. حاکمیت ملی در قلمرو حقوق بین الملل مطرح است که

کشورهای خارجی بر این اساس حق دخالت در امور داخلی ایران را ندارند. در حاکمیت ملت، مردم باید حاکم باشند. امروز اعتبار هر دولتی به میزان برخورداری ملت، از حق حاکمیت خودش است.

**آخرین سوال من از حضور شما این است که گاندی در کشور خود با دولت بریتانیا چه کرد؟**

گاندی وقتی استقلال خود را به دست آورد پیشنهاد انگلستان برای حضور در کشورهای مشترک المنافع را رد نکرد. ارتباط اقتصادی و سیاسی خود را نیز با انگلستان حذف نکرد. آنها تصمیمات سیاسی و اقتصادی را با هم می گرفتند. به عبارت دیگر گاندی با انگلستان کینه توزی نکرد. ایران هم باید این کار را می کرد. اما همه این مطالبات با این پیش شرط مطرح است که ما دارای حاکمیت ملی شویم.

بنام خدا

**بیانیه گروهی از فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی**

**در اعتراض به استمرار بازداشت دانشجویان**

۸۶/۶/۱

اخیراً فشار بر فعالان جامعه مدنی، بویژه بر دانشجویان، کارگران و روزنامه نگاران افزایش یافته است و اتهام های واهی براندازی نرم، تشویش اذهان عمومی، توهین به مقدسات، کودتای خزنده و همانند آن بر آنان وارد می شود. همانگونه که خانواده های برخی از دانشجویان زندانی نقل کرده اند و در نامه ای سرگشاده به رییس قوه قضاییه اعلام نموده اند، فرزندان آنان زیر انواع شکنجه های روحی و جسمی، مانند برخوردهای غیراخلاقی، بی‌خوابی های درازمدت، شلاق و تهدید به تجاوز، با هدف اعتراف گیری اجباری قرار گرفته اند.

بر پایه استراتژی شکست خورده‌ی سلطه با ایجاد وحشت، و وارد آوردن فشار بر دانشجویان و گرفتن اعترافهای اجباری جنبش دانشجویی و دموکراسی‌خواهی را نمیتوان خدشه دار ساخت. این وقایع در شرایطی روی می دهد که :

- ۱- اعلامیه جهانی حقوق بشر، که تمامی کشورها از جمله ایران متعهد به رعایت آن هستند، بدرفتاری با زندانیان، از جمله "اعتراف گیری اجباری"، را منع می‌کند.
- ۲- قانون اساسی جمهوری اسلامی، در اصول زیر حقوق و آزادی‌های ملت را تضمین کرده است:

"هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند." اصل ۹.

"احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی ... آزادند، ... هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد..." اصل ۲۶.

"تشکیل اجتماعات و راه پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن‌که مخل به میانی اسلام نباشد آزاد است." اصل ۲۷.

"اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این‌که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد." اصل ۳۷.

"هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است." اصل ۳۸.

ما امضا کنندگان این بیانیه:

۱- به دستگیری دانشجویان، کارگران و مبارزان حقوق بشر و به صدور حکم‌های سنگین و خارج از چارچوب قانون، اعتراض داشته و صدور هر حکمی را بدون حضور وکیل انتخابی و هیئت منصفه در دادگاهی علنی و عادلانه، مغایر با مفاد قانون اساسی می‌دانیم.

۲- با توجه به پایان بازجویی‌ها و تحقیقات از سه دانشجوی دانشگاه امیرکبیر، خواهان آزادی فوری آنان تا زمان تشکیل دادگاه هستیم، و اعلام می‌کنیم که با توجه به وجود گمان آزارهای جسمی و روحی که بر برخی دانشجویان وارد آمده، خودداری از انتقال مستقیم آنان از زندان به دادگاه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. قوه قضاییه تنها با پذیرش این خواست قانونی است که میتواند از استمرار فشارهای وارد آمده و پایمال شدن حقوق دانشجویان جلوگیری کند.

۳- از مسئولان می‌خواهیم ترتیبی اتخاذ نمایند تا امکان ملاقات فوری دانشجویان زندانی با وکیلان مدافع انتخابی خود و پزشکان مورد اعتماد خانواده‌ها فراهم گردد.

۴- خواهان تشکیل یک کمیته حقیقت‌یاب مستقل و مورد اعتماد برای بررسی و متعاقباً رسیدگی به اتهامات وارده و گرفتن "اعتراف اجباری" نسبت به دانشجویان و کلیه زندانیان سیاسی، در یک دادگاه علنی و بیطرف با حضور وکیلان متهمان هستیم.

### امضاء ها:

امضاء ها:	8	هاشم آقاچری	عباس ابوذری
1	میترا آبتین	زهره آقاچری	پیام ابوطالبی
2	پیام ابوطالبی	فریدون آقاچری	منوچهر احتشامی
3	مصطفی آقاچری	مسعود آقاچری	حمید احراری
4	احمد آریلی فرد	فرزانه آقاچری	هادی احتشامی
5	محمد آریلی	حمید آصفی	حسن احمدی
6	سامان آریلی	سعید آقاچری	محسن احمدی
7	محمد آریلی	غلام حیدر ابراهیم بای	محمدرضا احمدی

ایرج باقرزاده	زهرا اکبر ۳۸۳	محمود ۵۶ بیان	24
ایران باقری	سیف الله ۳۹	مصطفی ۵۷	25
خسرو باقری	علی ۴۰	طاهر ۵۸	26
	عبدالمجید الهامی	عبدالعلی ادیب ۵۹	27
	حسین انصاری راد	غلامرضا ۶۰	28
	فرهاد امیرابراهیمی	ساجد ۶۱	29
	محمود امیراحمدی	پروین ۶۲	30
	الهه امیرانتظام	لقا ۶۳	31
	عباس امیرانتظام	بامداد ارفه ۶۴	32
	امیر رضا امیربختیار	عبدالله ازدی ۶۵	33
	امیر امیرقلی	محسن ۶۶	34
	سید حسن امین	نادر ۶۷	35
	اسدالله امینی	بهرورز ۶۸	36
	ستار امینی	حسن اسدی زی ۶۹	37
	سیامک امینی	محمد ۷۰	38
	علی امینی	میلان ۷۱	39
	مهدی امینی زاده	فرزانه اسد ۷۲	40
	شهبلا انتصاری	نازی ۷۳	41
	الناز انصاری	رشید اسد ۷۴	42
	یونس اورنگ خدیوی	ناصر اش ۷۵	43
	محد اویسی	مرتضی ۷۶	44
	حامد ایران شاهی	صادق اشفاق ۷۷	45
	حسن ایزدی	حسین اش ۷۸	46
	محمد ایمانی	فرهاد اش ۷۹	47
	ابوالفضل بازرگان	حسن افتخار اش ۸۰	48
	عبدالعلی بازرگان	فرسید اش ۸۱	49
	فرشته بازرگان	علی اصغر افشار اش ۸۲	50
	محمدنوبید بازرگان	علیرضا اش ۸۳	51
	کمال الدین بازرگانی	اکرم اش ۸۴	52
	مسعود باستانی	جلال اش ۸۵	53
	مختار باطولی	علی رضا اکبر اش ۸۶	54
	روح الله باقرآبادی	اعظم اکبر اش ۸۷	55













## جبهه دموکراسی و حقوق بشر

روز آنلاین ۶ / ۳ / ۸۶

در گفت و گوی خبرنگار روزنامه اینترنتی "روز آن لاین" با آقای ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران، بحث جبهه این گونه در پرسش و پاسخ مطرح می شود:

آقای دکتر! سرنوشت جبهه دموکراسی و حقوق بشر که نهضت آزادی ایران هم درون آن جا داشت به کجا رسید؟

یزدی: جبهه دموکراسی و حقوق بشر طرحی بود که در هنگام انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم مطرح شد. در آن دوره هنگامی که دوستان آقای دکتر معین برای حمایت از ایشان به ما مراجعه کردند، طبعاً ما هم مصالحی داشتیم که مطرح کردیم؛ از جمله اینکه این همکاری ها در نهایت باید به یک برنامه بزرگتری تبدیل شود که آن می تواند تشکیل جبهه دموکراسی و حقوق بشر باشد. البته بر روی نام تأکید زیادی نبود اما به هر حال توافق شد اما در جریان عمل متأسفانه! از طرف بعضی از دوستان تقریباً مسکوت گذاشته شد.

## دوستی ایران و افغانستان

یادداشت روز شهریور ۸۶

۱- به مناسبت ششمین سالگرد شهادت احمد شاه مسعود، قهرمان ملی افغانستان به همراه جمعی از فعالان سیاسی، به کابل دعوت شده بودیم. این دعوت توسط بنیاد شهید مسعود، یک نهاد غیر دولتی صورت گرفته بود. علاوه بر همایش ها و برنامه هایی که در کابل برگزار شد، در مراسم ویژه ای که با حضور دهها هزار نفر در روز پنجشنبه، بر سر مزار وی برگزار شد نیز شرکت کردیم.

۲- احمد شاه مسعود برای اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان، یک قهرمان ملی است. هنگامی که کمونیست های افغانستان کودتا کردند و حکومت را ساقط نمودند،

درگيري ميان آنها با نيروهاي ملي، ملي- اسلامي و کمونيست ها در گرفت. به دنبال درگيري هاي شديد ميان گروههاي سياسي و سرکوب نيروهاي ملي و ملي- اسلامي توسط دولت کمونيست، برخي از رهبران اين گروهها در دانشگاه ها، درس و مکتب را رها کردند، برخي به فعاليت هاي زیرزميني در شهرها و برخي به عمليات نظامي در کوهستان ها دست زدند. در آن زمان احمد شاه مسعود، دانشجوي دانشکده فني دانشگاه کابل بود. احمد شاه مسعود هم در اين تاريخ درس و دانشکده را رها کرد و به دره پنجشير رفت و مقاومت در برابر دولت دست نشانده را سازماندهي کرد.

در گيري ميان مردم افغانستان با دولت کمونيستي هوادار شوروي سابق و ناتواني دولت در سرکوب مبارزات مردم، موجب ورود ارتش شوروي به افغانستان شد. ورود ارتش شوروي به افغانستان، مبارزه مردم افغانستان را عليه دولت کمونيستي و ارتش اشغالگر خارجي از سطح ملي، به سطح بين المللي ارتقاء داد. کشورهاي همسايه، ايران و پاکستان و اعراب، بخصوص عربستان سعودي و دولت هاي آمريکا و غربي ها از طرف ديگر، وارد صحنه شدند و به حمايت از رزمندگان افغاني و گروههاي جهادي پرداختند. گروههاي جهادي به تناسب وابستگي هاي قومي، قبيله اي، ديني، مذهبي به طور عمده ترکيب همان فرقه و مذهب را خواهد داشت. علاوه بر اين، گروههاي جهادي، هر يك به تناسب ماهيت قومي يا مذهبي خود، به يکي از کشورهاي خارجي- ايران، پاکستان و عربستان. و البته بودند، و عموماً از جانب آمريکا نيز حمايت هاي نظامي- مالي شدند.

اما نيروهاي جهادي تحت رهبري احمد شاه مسعود، فاقد اين ويژگي ها بود. در ترکيب نيروهاي او، از همه اقوام، از يك تاجيك، پشتو، هزاره اي، شيعه و سني همه حضورداشتند. علاوه بر اين احمد شاه مسعود، اگرچه کمک هايي را از منابع خارجي، از جمله ايران دريافت مي کرد، اما حاضر نشد به هيچ يك از دولت هاي خارجي فعال در جنبش مقاومت عليه شوروي سابق و يا طالبان وابسته شود. وي رهبري مستقل بود و تا پايان هم مستقل باقي ماند. ائتلاف نيروهاي شمال که ترکيبي بود از همه اقوام، پشتو، تاجيك، ازبک و هزاره اي در پيروزي نهايي عليه طالبان و فتح کابل نقش کليدي داشت.

ترور احمد شاه مسعود، رهبر اين ائتلاف در آستانه پيروزي نهايي بسيار معنادار و رمز آلود است. اگرچه طالبان مسئوليت ترور او را برعهده گرفتند، اما ترديدهاي جدي وجود دارد، بخصوص اگر به اين نکته توجه شود، که با حضور احمد شاه

مسعود و موفقیت وی در رهبری جنبش افغانستان احتمال دخالت نیروهای آمریکا در تعیین رئیس جمهور دید بسیار کم و تقریباً ناممکن به نظر می‌رسد.

۳- احمد شاه مسعود، اگرچه شهید شده است و در صحنه حضور ندارد، اما برغم تلاش‌های انجام شده برای محو یا کمرنگ کردن یاد و خاطره او، فکرواندیشه و آرمانهای او زنده و فضایی غالب را تشکیل می‌دهد. عمده‌ترین تأثیر حضور فکر و اندیشه و تجربه احمد شاه مسعود را می‌توان در حضور جدی و تعامل مثبت میان اقوام و مذاهب در ساختار قدرت سیاسی افغانستان مشاهده کرد.

در قوه مجریه، دولت و وزراء، در قوه مقننه، دو مجلس،...، و قوه قضاییه، از تمام اقوام عمده، ازبک، تاجیک، پشتو و هزاره‌ای و مذاهب شیعه و سنی حضور دارند. نمونه این تساهل و تسامح میان گرایش‌های متفاوت را در اتحادیه روزنامه‌نگاران افغانستان مشاهده کردیم، که برغم همه تفاوت‌ها و اختلافات، توانسته‌اند در یک نهاد واحد با هم جمع شوند و همکاری کنند. چیزی که هنوز در ایران صورت نگرفته است.

علاوه بر این، نظام جدید برخاسته از جنگ‌های بخشی و انقلاب افغانستان، پیوستگی خود را با تاریخ گذشته حفظ کرده است، گسل تاریخی بوجود نیامده است. به عنوان مثال ظاهر شاه بعد از سال‌های دوری از وطن، به کشور بازگشت، اگرچه نه به عنوان پادشاه، و در همانجا درگذشت، خانواده‌اش در کابل زندگی می‌کنند و نوه او به عنوان یک فعال سیاسی حضور دارد.

در کشوری که درگیری‌های قومی و مذهبی، سابقه طولانی و خونین دارد و اختلافات ریشه‌دار است، این تساهل و تسامح و سازگاری یا اتحاد ملی و انسجام اسلامی واقعا درخور توجه و تقدیر است و می‌تواند مقدمه خوبی برای نهادینه شدن یک نظام واقعا دموکراتیک در افغانستان باشد. شاید بتوان گفت که در افغانستان تجربه ویژه‌ای از میان اقوام و ادیان و دین و دولت و دموکراسی صورت می‌گیرد و اگر روشنفکران و مسئولان حکومتی افغانستان بتوانند بر مشکلات کنونی فائق آیند، این تجربه می‌تواند به عنوان یک الگو مورد توجه قرار گیرد.

۴- اما جمهوری اسلامی افغانستان با مشکل جدی و اساسی روبروست:

حضور نيروهاي نظامي خارجي و دخالتهاي مستمر آنان؛ فعاليت و تهديدهاي بالفعل و بالقوه طالبان مورد حمايت كشورهاي همسايه دور و نزديك؛ كشت خشخاش. ترديد نيست كه ادامه حضور نظاميان خارجي در افغانستان به ميزان وسيعي تابع سياست هاي نظامي و سياسي آمريكا است. شواهد و قرائن نشان مي دهد كه ارتش آمريكا، و به تبع آن همه نيروهاي نظامي سايركشورها، قصد تخليه افغانستان را در آينده نزديك ندارند.

حضور اين نيروها، به شدت افكار عمومي ملت را عليه آنان تحريك مي كنند. مردمي كه سايلان دراز و با هزينه بسيار بالايي عليه ارتش شوروي سابق جنگيده اند، حضور اين نيروها را تحمل نمي كنند.

هم اكنون اين اعتراض ها درخطبه هاي نماز جمعه دركابل و در ساير شهرها، بخصوص شهرهاي كوچكتر منعكس مي گردد. به موجب اظهارات برخي از مسئولان در افغانستان، كرزاي با دخالت مستقيم آمريكا، به رياست جمهوري انتخاب شده است. برغم اين دخالت ها، در ابتدا وي مورد احترام و تائيد بسياري از جناح هاي افغاني بود، اما بتدريج حمايت مردمی از او کاهش پيدا کرده است و اگر وضع به هين منوال ادامه پيدا کند، شكاف ميان كرزاي با ساير مسئولان افغاني به طورروزافزوني بيشتتر خواهد شد. و هر قدر اين شكاف بيشتتر گردد، نياز كرزاي به حمايت آمريكا بيشتتر خواهد شد و اتكاي وي به نيروهاي خارجي بر اين فاصله خواهد افزود. ظاهراً كوشش هايي هم مي شود كه اين فرايند توسعه پيدا كند. در مراسم روز شهيد مسعود، در ورزشگاه بزرگ كابل در حالي كه آقاي كرزاي به ايراد سخنراني مشغول بود، درگيري مختصري ميان مردم با نيروهاي امنيتي وابسته به رئيس جمهوري بوجود آمد. چندين هزار نفر از مردم براي شركت در مراسم به كابل آمده بودند. اما مامورين امنيتي رئيس جمهوري، به آنها اجازه ندادند وارد ورزشگاه شوند. و در اعتراض مردم، مختصر تيراندازيهاي هوايي از جانب اين نيروها و سنگ پراني از جانب مردم صورت گرفت. در حالي كه اين درگيري بيرون از ورزشگاه بود، مخالفين كرزاي او را وادار ساختند سخنراني خود را قطع و جايگاه را ترك كند. خبرگزاراي هاي خارجي آنرا يك " توطئه جديد " كرزاي دانستند. در حالي كه مسئله مطلقاً چنين نبود.

علاوه بر اين نيروهاي نظامي، در همه جا، در داخل شهر حضور فعال دارند و شهر حداقل كابل شبیه به يك شهر نظامي شده است. همين حضور در مواردی موجب واكنشها و اعتراضات گسترده مردم و تظاهرات آنها شده است. مسئولان دولت

افغانستان باید این مشکل را حل کنند و به حضور این نیروها پایان دهند، در غیر اینصورت حوادث ناگوار جدیدی در انتظار افغانستان خواهد بود.

مشکل دیگر دولت افغانستان، طالبان و عملیات نظامی آن هاست. در حالی که برخی از مقامات دولتی افغانستان و نیروهای خارجی راه حل نظامی را برگزیده اند، اما راه حل نهایی این مشکل نظامی نیست. باید از طریق دیپلماتیک و مذاکره حل و فصل گردد. طالبان را باید از دو بعد در نظر گرفت. در بعد اول، طالبان به عنوان یک نیروی نظامی و شبه نظامی، وابسته به دولت های خارجی و دریافت کننده کمکهای مالی و تسلیحاتی. در بعد دوم، فکر و اندیشه طالبانی، یا قرائت ویژه از دین، که ترکیبی است از سنتهای رایج و ریشه دار قومی- مذهبی در افغانستان تاثیر و نفوذ و هابیان عربستان.

بر این اساس طالبان را همانطور که یکی از مسئولان افغانی توضیح داد می توان به سه گروه تقسیم کرد. گروه اول- فرماندهان و رهبران- که مستقیماً با دولت های خارجی در تماس و گفتگو هستند و حمایت می شوند. گروه دوم- فرماندهان و فعالان محلی- بومی هستند، و گروه سوم مردم عادی با اندیشه های طالبانی - راه و روش دیپلماتیک و گفتگو با گروه اول تقریباً غیرممکن و بی فایده است. مگر آنکه دولت افغانستان، در یک دیپلماسی قوی با دولت های حامی این گروه مستقیماً مذاکره نمایند و آنها را به صورتی قانع سازد که دست از حمایت طالبان بردارند.

اما گروه دوم از طالبان- کسانی هستند که می توان با آنها به گفتگو نشست.

گروه سوم- می توانند مخاطبین اصلی در یک برنامه سیاسی- تبلیغاتی باشند. آنها هم از اینکه افغانی بدست افغانی- یا سربازان خارجی- کشته می شود ناراحت هستند. در یک برنامه سیاسی- تبلیغاتی بر محور مذاکره و گفتگو برای حل مشکل این گروه می توانند نیروی فشار از پایین برای موفقیت مذاکره دیپلماتیک تبدیل شود. به هر حال اگر دولت نتواند از راههای مسالمت آمیز مشکل را حل نماید. راه حل نظامی بسیار پرهزینه و پرخطر برای افغانستان خواهد بود. آنچه این روزها در پاکستان می گذرد، بی تردید نیز بر وضع افغانستان نیز تاثیرگذار می باشد.

اما برای مشکل کشت خشخاش، راه حل کوتاه مدت وجود ندارد. در طی سالهای اخیر، بعد از روی کار آمدن دولت جدید و حضور نیروهای خارجی، میزان کشت خشخاش افزایش چشمگیری پیدا کرده است. از هم پاشیدگی وضع اقتصاد کشور،



بر اثر جنگ‌های طولانی مدت و گسترش فقر و محرومیت یکی از علل توسعه افزایش کشت خشخاش است. هنوز هیچ محصولی که بتواند جای خشخاش را از حیث درآمد برای زار عین بگیرد وجود ندارد. باندهای مافیایی قدرتمندی در داخل و خارج افغانستان مسئول ادامه و گسترش این وضع می‌باشند. اگر دولت افغانستان بتواند دو مشکل اول و دوم یاد شده در بالا را حل کند، و آرامش و ثبات در کشور به طور نسبی برقرار شود، بهبود وضع اقتصادی امکانپذیر می‌گردد. در آن صورت است که می‌توان امیدوار بود که کشت خشخاش بتدریج کاهش پیدا کند.

۵- برخی از مسئولان افغانستان و یا فعالان سیاسی و روزنامه نگار، از عملکرد سیاسی- دیپلماتی ایران ناراضی بودند. آنها می‌دانستند که ایران در جریان جنگ‌های بخش علیه اشغالگران روسی و نیز در کمک به نیروهای ائتلاف شمال و ساقط ساختن دولت طالبان کمک‌های ارزشمندی را به افغانستان داده است. ایران همچنین در گردهمایی بن و رسیدن به توافق میان گروه‌ها نقش مفید و موثری داشته است. یکی از مسئولان از ارزشمندی کمک‌های ایران در زمینه کشاورزی و یا جاده‌سازی صحبت می‌کرد. اما عموماً از سیاست کنونی ایران در برخورد با افغانستان اظهار نارضایتی و گله‌مندی می‌کردند و آنرا در مقایسه با سایر همسایه‌ها، بسیار بد می‌دانستند. به عنوان مثال، در حالی که حضور هند در کنفرانس احمد شاه بسیار چشمگیر بود، نمایندگان دولت ایران یا حضور نداشتند یا حضورشان بسیار کم‌رنگ بود. اگر هیات ایرانی، که غیر دولتی و غیر رسمی بود حضور نمی‌داشت، و اگر مشارکت فعال نداشت، و اگر به خاطر ترکیب سیاسی، اعضای این هیات نبود، ایران در این کنفرانس به کلی غایب محسوب می‌شد. این در حالی است که افغانستان و تاجیکستان و ایران به یک حوزه فرهنگی- تمدن واحدی (خراسان بزرگ) که علی‌الاطلاق فارسی است تعلق دارند. تعلق خاطر بسیاری از افغان‌ها به "خراسان بزرگ" در گفتگوی چند روزه کنفرانس بسیار بارز و مشهود بود. فارسی زبان رایج و غالب در بسیاری از نقاط افغانستان است. این پیوندهای فرهنگی- تاریخی می‌تواند و باید در روابط استراتژیک و تاکتیکی دو کشور مورد توجه قرار گیرد.

به عنوان مثال، مقررات کنونی ایران در رفتار با اتباع افغانی در ایران- حداقل در دو محور بسیار نامطلوب و زیان‌آور است. **محور اول-** در رابطه با ازدواج زنان ایرانی با اتباع افغانی و فرزندان آنهاست. عدم به رسمیت شناختن این ازدواج‌ها و امتناع از صدور شناسنامه برای فرزندان این خانواده‌ها، تأثیرات منفی درازمدتی بر افکار عمومی مردم افغانستان برجای می‌گذارد و گذاشته است. ازدواج یک قرارداد

خصوصی مرضی الطرفین میان یک زن و مرد برای یک زندگی مشترک است. همین قدر که مقررات عمومی برای ازدواج رسمی- نظیر آزمایش خون و ثبت در دفاتر رسمی، رعایت گردد، دولت باید این ازدواج ها را به رسمیت بشناسد. فرزندان این خانواده ها که در ایران متولد می شوند، باید برای آنها نظیر بسیاری از کشورها، شناسنامه ایرانی- یعنی تابعیت ایرانی- صادر گردد. و این فرزندان نظیر سایر شهروندان ایرانی از حقوق مدنی- قانونی، برخوردار باشند. بتوانند به مدارس ایرانی بروند و درس بخوانند. اکثریت افغان های مقیم ایران دیر یا رود به کشورشان باز می گردند، اگر فرزندان این افغان ها در مدارس ایران درس بخوانند، عوامل بسیار مثبت و موثری در تقویت مبانی فرهنگ مشترک دو کشور خواهند بود. و این تعامل گریز ناپذیر است. همانطور که هزاران ایرانی در کشورهای اروپا یا آمریکا بوده اند و درس خوانده اند و به هر حال فرهنگ کشورهای میزبان خود را جذب کرده اند و در بازگشت به میهنشان در ایجاد تعامل فرهنگ دو کشور موثر بوده اند. تحصیل جوانان افغانی در کشورمان در دراز مدت به نفع تثبیت نفوذ فرهنگ ایرانی- فارسی در افغانستان همراه با ثمره های سیاسی می باشد.

تحصیل فرزندان افغانی مقیم ایران در مدارس قطعاً هزینه ای را به نهادهای آموزشی دولتی تحمیل خواهد کرد. اما این هزینه اولاً به مراتب کمتر از هزینه جاد سازی در افغانستان است. ثانیاً دراز مدت مثبت آن به مراتب بیشتر در مشارکت ایران در جاده سازی و یا کمکهای مالی و به گروههای افغانی می باشد. این فرصت تاریخی را نباید با نگاههای سطحی از دست داد

### بسمه تعالی

گزارش سفر هیاتی از نهضت آزادی ایران به افغانستان، جهت شرکت در سمینار

ششمین سالگرد شهادت احمد شاه مسعود - شهریور ۸۶

پیرو اطلاعیه شماره ۲۰۳۲ به تاریخ ۱۳۸۶/۶/۱۳ صادره از روابط عمومی نهضت آزادی ایران مبنی بر شرکت آقایان دکتر ابراهیم یزدی، دکتر غفار فرزندی و مهدی معتمدی مهر به ترتیب دبیرکل، عضو شورای مرکزی و عضو دفتر سیاسی نهضت

آزادي ايران به همراه جمعي از فعالان سياسي و حقوق بشري و همچنين چند تن از دست‌اندرکاران عرصه‌هاي مطبوعات و رسانه‌اي ايران براي شرکت در مراسم ششمين سالگرد شهادت احمد شاه مسعود، فرماندهي شهيد، شخصيت ملي و چهره‌ي منحصر به فرد مبارزه و نماد استقامت معاصر ملت ستم‌ديده‌ي افغانستان، مشروح رخداده‌ها و دست‌آوردهاي اين سفر را به استحضار ملت شريف ايران مي‌رساند:

اين سفر که به دعوت رييس محترم بنياد احمد شاه مسعود، جناب آقاي احمد ولي مسعود صورت پذيرفت، در تاريخ ۱۳۸۶/۶/۱۳ آغاز شد و نامبردگان در تاريخ ۱۳۸۶/۶/۲۰ به ايران مراجعت نمودند. سمينار مسعود شناسي در ساعت ۹ صبح شانزدهم شهريور در محل چادربزرگ لويي جرگه در شهر کابل افتتاح و در ظهر نوزدهم شهريور در دره پنجشير واقع در شمال کابل و در مجاورت مزار فرماندهي شهيد پايان يافت .

در روز نخست اين سمينار که شخصيت‌هاي رسمي به ايراد سخنراني مي‌پرداختند، پس از افتتاح برنامه پيام کتبي آقاي سيد محمد خاتمي رييس جمهور سابق کشورمان و سپس پيام خانم فانتين رييس سابق اتحاديه‌ي اروپا قرائت شد. متعاقب آن معاون اول رييس جمهور، رييس مجلس افغانستان، برخي وزراي کابينه و تعدادي از شخصيت‌هاي سياسي و ملي افغان، نظير آقاي دکتر عبدالله وزير سابق در امور خارجه و شاهزاده مصطفي ظاهر (نوه‌ي ظاهر شاه) سخنراني ايراد کردند. سفير هندوستان، ديگر سخنران اين جمع بودند و آقاي دکتر ابراهيم يزدي به عنوان برگزيده‌ي هيات غير دولتي ايراني تنها سخنراني بودند که آن روز نمايندگي هيچ دولت و حاکميتي نبودند، اگرچه از سوي مجري برنامه به عنوان وزير امور خارجه‌ي اسبق جمهوري اسلامي ايران معرفي شدند. متن کامل سخنان دکتر يزدي به زودي منتشر خواهد شد. محورهاي سخنان ايشان به اين مسایل اشاره داشت که افغانستان نشانه‌هاي يك جامعه‌ي در حال انتقال را از خود بروز داده و بديهي است که ورود به دوره‌ي جديد جز با وحدت تامي اقوام و به رسميت شناختن آراء، عقايد و ديده‌گاه‌هاي گوناگون مذهبي و سياسي ميسر نخواهد بود. در فرازي ديگر، دکتر ابراهيم يزدي اعلام نمودند که مسعود را نه به عنوان يك شخص که به عنوان يك شخصيت و منش در راه مبارزه براي استقلال، آزادي و حاکميت ملي بايد ارزيابي کرد و عنوان کردند که اندیشه‌ي مسعود به عنوان فردي که داراي گرايش روشن‌فکرانه‌ي ديني بود تنها راه نجات افغانستان مي‌باشد. نکته‌هاي قابل تامل آن که اولاً سخنراني دبیرکل نهضت آزادي ايران که حدود بيست دقيقه ادامه داشت بيش از ده مرتبه با تشويق و

ابراز احساسات حاضرین روبرو شد و نکته‌ی دیگر آن که سفیر مقیم جمهوری اسلامی ایران علیرغم اعلام برنامه سخنرانی، در جلسه حضور نیافت.

در روز دوم این سمینار خانم فریده غیرت، فعال حقوق بشر و وکیل دادگستری، آقایان امیر محبیان، عضو هیات سردبیری روزنامه‌ی رسالت، آقای مرتضی کاظمیان، فعال مطبوعاتی و عضو شورای فعالان ملی مذهبی، آقای فرخیار نویسنده و پژوهشگر افغانستان و تاجیکستان، آقای شکوهی، معاون فرهنگی روزنامه‌ی جام جم و از مسوولین رادیو گفتگو و مهدی معتمدی مهر، وکیل دادگستری و عضو دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران به ایراد سخنرانی پرداختند. متن سخنان آقای مهدی معتمدی مهر که در روزهای آینده به طور کامل منتشر خواهد شد به پیوندهای عمیقی که میان ملت ایران و افغانستان وجود دارد مانند فرهنگ، زبان، اساطیر و ادبیات مشترک اشاره داشت. ایشان در ادامه به ضرورت بررسی وجود انسانی مسعود و آسیب‌شناسی اسطوره‌سازی چهره‌هایی نظیر مسعود در جوامع نظیر ایران و افغانستان پرداخت و این فرآیند را علاوه بر تعارض با مثنی این شهید به عنوان یک روشن‌فکر دینی که مبارزه با جهل و خرافات را مهم می‌دانست در تعارض با منطق قرآن مجید اعلام کرد که انسان را توانا به پذیرش تعهدی می‌داند که کوه‌ها از تحمل آن عاجزاند. او ادامه داد که مشکل اساسی در جوامع اسلامی تجربه‌ی قرن‌های متوالی از حکومت‌های استبدادی است که به نهادینه شدن استبداد به مثابه‌ی یک فرهنگ و یک عادت درونی مهلك انجامیده است و البته در دوران اخیر که گرایش به انتخابات آزاد از سوی ملل مختلف جهان مطرح می‌شود، باید توجه داشت که پیش‌شرط آن، تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی مردم و آن چیزی است که به آن حقوق بشر می‌گویند و در مرکز و کانون این حقوق، آزادی انسان قرار دارد و باید توجه داشت که در جوامع اسلامی، اولین و بزرگترین گام، تبیین معانی آزادی و کارکرد آن است و این ضرورتی است که بنیان‌گذاران نهضت آزادی ایران در چهل و شش سال پیش به آن توجه داشتند و اولویت را در مبارزه برای تحقق آزادی مردم دانستند و بنا بر مثنی احمد شاه مسعود در نگرش دینی و روش و ماهیت مبارزاتی وی او را هم‌آرمان و دارای وجوه مشترک با برخی از پیش‌کسوتان مانند شهید دکتر مصطفی چمران دانسته و از این رو خود را سوگوار انسانی می‌دانیم که عضو معنوی و دارای مرام مشترک با نهضت آزادی ایران محسوب می‌شود.

از جمله دیدارهایی که در این سفر، هیات ایرانی انجام دادند می‌توان از گفتگوهای اختصاصی با آقایان احمد ولی مسعود رییس بنیاد احمد شاه مسعود، دکتر یونس

قانوني، رييس محترم مجلس افغانستان، دكتور عبدالله وزير سابق امور خارجه، آقاي پير گيلاني از مشايخ عرفاني و مجاهدين بهنام افغان، رييس محاز ملي افغانستان و رييس و برخي اعضاي حزب كنگره ملي آقاي دكتور لطيف پدram ياد كرد. اين هيات همچنين از برخي انجمن‌هاي غير دولتي فعال در افغانستان مانند اتحاديه ملي ژورناليست‌ها و بنياد آرمان شهر بازديد به عمل آورد. اهم مواردی که در این دیدارها مطرح می‌شد، حول این محورها استقرار داشت:

- تاريخچه‌ي مبارزات ملت افغانستان در دوره‌هاي جهاد با دولت اتحاد جماهير شوروي، جنگ‌هاي داخلي، نحوه و علل به قدرت رسيدن طالبان و يا به عبارت ديگر آغاز دوران مقاومت، نقش و نوع ارتباط ايالات متحده‌ي آمريکا با طالبان و گروه‌هايي از مجاهدين، حمله‌ي نيروهاي نظامي خارجي و بين‌المللي به افغانستان، آغاز دوران مصطلح به سازندگي، نقد تعامل رييس جمهور با شخصيت‌هاي ملي افغان و آسيب‌شناسي دوره‌ي اخير.
- نقش و جايگاه احمد شاه مسعود در دوران مبارزه و حتي پس از شهادت به عنوان پارادايم موثر و هم‌راستا با منافع ملي.
- ارزيابي خطر وقوع مجدد جنگ و حتي سلطه‌ي دوباره‌ي طالبان از يك سو و بروز تجزيه‌طلبي از سوي ديگر، عدم امکان تشکيل ارتش ملي و بررسي راه‌هاي وصول به امنيت و صلح پايدار در افغانستان با طرح نظام سياسي فدرالي به عنوان راه حل موثر در رفع تعارضات و چالش‌هاي قومي و مذهبي در افغانستان.
- چگونگي برخورد با طالبان و بررسي امکان مذاکره‌ي دولت با طالبان.
- توجه عميق به کار فرهنگي در کنار فعاليت سياسي و بررسي نقش اسلام روشن‌فکرانه و معتدل در حل تعارضات داخلي و تأثيري که اين ديده‌گاه در ارتباط با دنياي خارج ايفا مي‌کند.
- توجه به ارتباطات گسترده‌ي فرهنگي و وجود يك حوزه‌ي تمدني مشترك ميان ايران و افغانستان، نقش و جايگاه دولت و ملت ايران در بازسازي افغانستان و نقد عملکرد ديپلوماسي دولت ايران که در برخي موارد، بي‌اعتنا به منافع مشترك دو ملت عمل مي‌کند.

- لزوم تعیین سرنوشت افغانستان توسط ملت آن و خروج نیروهای بیگانه از خاک این کشور.
- تمایز نهادن میان نقش و عملکرد نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و نیروهای ناتو و نارضایتی عمومی از نیروهای اخیر.
- ابراز علاقه‌مندی دو جانبه از سوی هیات ایرانی و مدعوین در تداوم این ارتباطات و تبادل تجربه‌های مشترک.
- تاثیر بحران‌های داخلی پاکستان بر وضعیت افغانستان و نقش جریان نظامی حاکم در پاکستان در میزان قدرت طالبان و بروز ناامنی و بحران در افغانستان.
- نهضت آزادی ایران با قدردانی از میهمان‌نوازی برادران افغان خود که در این سفر در منتهای محبت و بی‌دریغی و بی‌هیچ کم و کاست صورت پذیرفت، امیدوار است که خداوند متعال، بر رنج‌های این ملت پایانی عاجل قرار دهد و صلح، امنیت، دمکراسی، آزادی، حق تعیین سرنوشت و عدم مداخله‌ی بیگانگان، سلامت، پیشرفت و بهبودی را برای این ملت ستم‌دیده آرزو می‌کند.

تبریک به عبدالله گل

۸۶/۶/۷

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر عبدالله گل

ریاست محترم جمهوری ترکیه

با سلام و احترام  
انتخاب جنابعالی به ریاست جمهوری ترکیه گام بزرگی در راستای نهادینه شدن دموکراسی در کشور دوست و همسایه ایران محسوب میشود. از

جانب خود ، شوراي مركزي، اعضا و هواداران نهضت آزادي ايران اين پيروزي را به شما و همكارانتان در حزب عدالت و توسعه و نيرو هاي اسلام كرا و دموكراسي خواه تركيه تبريك مي گويم. مطمئن هستم تركيه تحت رياست جنابعالي و برادر گرامي ، آقاي رجب طيب اردوغان گام هاي بزرگترو موثرتري را بسوي توسعه پايدار به سود تاممي مردم تركيه بر خواهد داشت. با احترام

ابراهيم يزدي، دبیر کل نهضت آزادي ايران

تهران - ۷ شهریور ۱۳۸۶

### آسيب شناسي روشنفكري ديني

يادداشت روز، شرق ۱۵/۶/۸۶

۱- آسيب شناسي واژه اي برگرفته از علوم پزشكي و معادل فارسي پاتولوژي pathology است. در علوم پزشكي پاتولوژي يا آسيب شناسي با طبيعت بيماريها سروكار دارد. ابتدا علل ، فرآيندها و پيامدهاي بيماريها، همراه با تغييرات در ساختار و كارکرد هاي سلول ها و بافت ها و سپس تشخيص و درمان بيماريها، مورد بررسي قرار مي گيرد.

مرحله اول تعريف و شناخت علمي ساختارها و كاركردهاي طبيعي(سالم يا نرمال) سلول ها، بافت ها و اندام هاي موجود است. مرحله دوم تعريف انواع بيماري ها است. مرحله سوم پزشك معالج بيمار نتايج بدست آمده از بررسي هاي آسيب شناختي توسط آزمايشگاه تشخيص را با علايم باليني بيمارمقايسه مي كند و سپس نه تنها تشخيص خود را از بيماري اعلام مي كند، بلكه براي درمان بيمار نيز تصميم مي گيرد.

اگر در استفاده از واژه آسيب شناسي براي روشنفكري ديني منظور همان معنايي است كه در علوم پزشكي بكار مي رود ، لاجرم بايد به دو مرحله يا به دو موضوع قبل از

آن پرداخته شود. اول- ویژگی‌های روشنفکری دینی تعریف شود و سپس بر اساس این تعریف بررسی شود که روشنفکری دینی علی‌الاصول در معرض چه نوع آفت‌هایی قرار دارد. آنگاه وضعیت فعلی روشنفکری دینی در ایران یا سایر کشورها اسلامی مورد بررسی آسیب‌شناسانه قرار گیرد.

اگر بخواهیم از مفاهیم علمی بافت‌شناسی استفاده کنیم و آنها را به جامعه تعمیم دهیم، به نظر می‌رسد جریان‌های فکری- فرهنگی، در هر نوع و با هر ویژگی که باشند خواه روشنفکری یا سنت‌گرایی، همه فرآورده‌های توان مندی انسان اندیشه‌ورزند و تشکیل‌دهنده بافت جامعه انسانی محسوب می‌شوند.

در زیست‌شناسی، هر یک از موجودات زنده از سلول‌ها، بافت‌ها و اندام‌های متعدد ساخته شده‌اند. بیش از دو بیست نوع سلول در بدن انسان وجود دارند. کلیه این سلول‌ها- به عنوان سلول، ساختارهای مشترکی دارند که در بافت‌شناسی و سلول‌شناسی (cytology) شناخته و تعریف شده‌اند. اما هر یک از این انواع سلول‌ها بر حسب وابستگی به نوع اندام- ویژگی‌های ساختاری متمایز و کارکرد متفاوتی دارند. به عنوان مثال سلول‌های کبدی از سلول‌های کلیوی متفاوت هستند بطوری که یک متخصص در زیر میکروسکوپ به راحتی می‌تواند آنها را از هم تمیز دهد.

استفاده از واژه علمی آسیب‌شناسی در این نوع بررسی‌ها و تعمیم مفاهیم آن به جریان‌های اجتماعی و سیاسی اعم از روشنفکری دینی یا غیر دینی، می‌تواند پذیرش این معنا باشد که اولاً کلیه روشنفکران واجد ویژگی‌های عام و مشترکی می‌باشند. ثانیاً روشنفکری یک نوع نیست بلکه انواع روشنفکری‌ها وجود دارد و هر یک از آنها ویژگی‌های قابل‌شناختی و تمیز خود را نیز دارند. همچنین می‌توان گفت که وجود این جریان‌های فکری، اجتماعی و سیاسی متمایز، هم طبیعی یک جامعه انسانی است و باید حضور و وجود آن‌ها را پذیرفت و هم هر یک از آنها در وضعیت سالم و بهداشتی، و نه بیماری و اختلال، با کنش‌ها و هم‌کنشی‌های منطقی و سالم میان یکدیگر، موجبات ادامه و رشد حیات انسانی و جامعه را فراهم می‌سازند. از طرف دیگر جریان‌های اجتماعی و سیاسی، چه روشنفکری و چه سنت‌گرا و غیره بر اساس ساختارهای ذهنی و فکری که دارند هم آسیب‌هایی عام و مشترک دارند و هم هر یک بر اساس ویژگی‌های خود، مستعد ابتلا به آفت‌های معینی می‌باشند. به این ترتیب می‌توان گفت که سنت‌گرایان، روشنفکران عرفی و روشنفکران دینی در معرض آفتی هستند که ممکن است در مواردی از یک جنس باشند. اما در مواردی قطعاً متفاوت و ویژه هستند. پیدایش و بروز حالات مرضی در هر یک از این جریان‌ها، بر کارکرد



سایر جریان و کل جامعه اثر می گذارد. و در صورت عدم درمان، رشد طبیعی فکری- فرهنگی و انسانی جامعه دچار اغتشاش و بر هم خوردگی می شود.

۲- روشنفکری دینی يك جریان فکری، اجتماعی، سیاسی واقعی و عینی فعال و اثر گذار در جامعه ایرانی، هست و خواهد بود. روشنفکر دینی نظیر هر روشنفکر دیگری، سیاست و قدرت را و نیز علاوه بر آن، سنت و قرآنت های رایج و حتی غالب را نقد می کند و به بازسازی و نوسازی اندیشه دینی می پردازد، خود را صاحب درد و رسالت می داند، سودای تغییر در الگو های رفتاری مردم و جامعه، ساختار و مناسبات قدرت را دارد. علاوه بر آن روشنفکر دینی، نگاه ویژه ای به دین دارد. روشنفکر، علی الاصول نمی تواند نسبت به فرهنگ جامعه ای که به آن تعلق دارد بی تفاوت باشد و پیوند و دلبستگی خود را به فرهنگ ملی تعریف نکرده باشد. روشنفکران اعم از دینی یا غیر دینی نمی توانند بدون توجه به فرهنگ جامعه خود، هیچ تغییر و تحولی در جامعه ایجاد نمایند. در جامعه ای که ملیت و دیانت یا ایرانیت و اسلامیت دورکن اصلی هویت ملی را تشکیل می دهد، روشنفکر عرفی ممکن است از بعد پدیدارشناسی و نه اعتقاد و باور دینی، به نقش و اهمیت دین در جامعه ای که به آن وابسته است به پردازد، اما روشنفکر دینی از بعد ایمان و باور دینی توجه می کند و ضمن نقد سنت، به بازسازی نوسازی اندیشه دینی متعهد است. از این منظر روشنفکر دینی، نو اندیش دینی هم هست، اما هر نو اندیش دینی، روشنفکر دینی محسوب نمی شود. پیدایش روشنفکری دینی بازتاب یا پیامد طبیعی تغییرات و تحولات فکری فرهنگی و سیاسی جامعه در حال انتقال و دگردیسی تاریخی است. ویژگی های جریان

روشنفکری در غرب بازتاب دهنده و متأثر از شرایط تاریخی و تحولات همان جامعه است. نمی توان این ویژگی ها را به جامعه ای که کاملاً متفاوت از غرب است تسری و تعمیم داد. پیدایش جریان روشنفکری غربی به تعامل و همکنشی میان اروپای مسیحی با مسلمانان اسپانیا نسبت داده شده است. اما روشنفکر غربی در تحولات فکری خود، ویژگی ها و وضعیت جامعه مسیحی اروپا را منعکس ساخته است. روشنفکران ایران نیز بی تردید از هم کنشی و تعامل غرب و ایران اثر پذیرفته اند. اما نگاه و تاثیر پذیری اصلی روشنفکری از درون جامعه بومی است. در واقع روشنفکری دینی ایران، محصول طبیعی و بازتاب دهنده عمده همکنشی میان فرهنگ ملی با فرهنگ های دیگر از جمله و بخصوص غرب است. نمی توان گفت که متفکرین اروپایی در تبیین و حل مشکلات جامعه خود بطور ذاتی زیرک تر و حکیمانه تر از متفکرین ایرانی بوده و عمل کرده اند. نباید فراموش کرد و نادیده گرفت که روشنفکر غربی، چندین

قرن سابقه دارد. در حالی که جریان روشنفکری ایران عمری نزدیک به صد سال و روشنفکری دینی حدود ۶۰ تا ۷۰ سال سابقه دارد. انقلاب الکترونیک مناسبات جهانی را در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به شدت متحول ساخته و همکنشی میان فرهنگ‌ها بطور بی سابقه‌ای گسترش داده است و این تحولات در نقش و کار کرد جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از جمله و به خصوص روشنفکران دینی اثر گذاشته است.

اگر چه بعضی از نو اندیشان و روشنفکران عرفی ایران وجود و حضور و نقش روشنفکری دینی را نفی کرده و می‌کنند، اما این یک داورى نادرست و کوشش بی ثمری است. چه آن را مسلمان روشنفکر، روشنفکر مسلمان، و یا روشنفکر دیندار یا هر چیز دیگر بدانیم و بخوانیم، تغییری در واقعیت وجودی این جریان ایجاد نمی‌کند. جریان روشنفکری دینی یک واقعیت ریشه دار و فعال و اثر گذار در جامعه ایرانی است و نفی آن کمکی به حل مشکلات روشنفکری عرفی در ایران نمی‌کند.

۳- در توصیف ویژگی‌های جریان روشنفکری دینی و رسالت بنیادین آن اختلاف دیدگاه وجود دارد، تعریف جامع از ویژگی‌های روشنفکری دینی وجود ندارد. اگرچه در فقدان یک چنین تعریفی، نمی‌توان با واقع بینی به بررسی آسیب شناسی این جریان پرداخت، اما می‌توان با بررسی عمده ترین موضوعاتی که فعالان و پایه گذاران و یا نمایندگان جریان روشنفکری دینی در طی سالیان دراز به آن پرداخته و عمل کرده اند، محورهای کلیدی را بر شمرد:

۳/۱- روشنفکر دینی به عقلانیت مستقل اعتقاد دارد و آن را ما قبل وحی می‌داند. بطوری که وحی را با عقل مستقل ما قبل وحی می‌سنجد و به داورى می‌نشیند، عقلانیت ما قبل از وحی را در تعارض با آموزه های وحیانی نمی‌داند. قرآن کریم در دعوت برای پذیرش پیام الهی، همه جا بر تعقل، تفکر، تدبیر و نظایر این‌ها تکیه می‌کند. این تأکیدها همه تأیید استقلال عقلانیت ما قبل وحی است. قرآن مشکل بسیاری از انکارکنندگان پیام الهی را در عقلانیت مستقل از وحی آنها نمی‌داند، بلکه علت یا دلیل آن را در «دل» یا اراده و خواست مخاطبین می‌داند. کسی که نخواهد چیزی را بپذیرد یا قبول کند، عقلانیت نقشی در این انکار ندارد. اما مرز میان دل و عقل و رفتارهای مبتنی بر هر یک از این دو، چندان روشن و شفاف نیست. گاهی انسان امری را با «دل» می‌پذیرد و سپس برای آن توجیه عقلانی پیدا می‌کند و گاهی بر عکس، ابتدا با منطق عقلانی امری را می‌پذیرد و سپس به آن دل می‌بندد یا

ایمان می آورد. یکی از آسیب های روشنفکری دینی، مطلق پنداری عقلانیت در فهم حقایق جهان از جمله پیام قرآن است.

۳/۲- روشنفکر دینی در فرایند نوسازی و بازسازی اندیشه دینی با سنت و سنت گرایان دینی رابطه ای منطقی و عقلانی و واقع گرایانه برقرار می سازد. روشنفکر دینی به نقد سنت های رایج و غالب دینی در جامعه می پردازد. اما ارزش های اصیل دینی را نفی نمی کند بلکه می کوشد تا ارزش ها را از قالب های بکار گرفته شده تاریخی تمیز دهد و تفکیک کند و سپس برای آنها قالب های جدیدی، به تناسب شرایط زمان ارائه دهد. به عنوان نمونه مقوله مشورت و نهاد شورا (برگرفته از آموزه های قرآنی) در فرایند تصمیم گیری امور کلان جامعه واجد ارزش اساسی است. مسلمانان در طی تاریخ در راستای اجرای این ارزش «شورای اهل حل و عقد» یا شورای امنای جامعه را، که توسط حاکم برگزیده و دعوت می شده است، قالب مناسبی برای آن می دانستند. اما امروز نو اندیشان دینی و روشنفکران دینی، نه تنها در ایران بلکه در سایر از کشور های دیگر اسلامی، انتخابات ادواری پارلمانی را چه در سطح ملی و چه در سطح محلی (شهر و روستا و استان ها) قالبی به مراتب بهتر و قابل قبول ترمی دانند. روشنفکر دینی با الهام گرفتن از این آیه که: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ ۗ لَهُمْ- ابراهیم-۴) و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قوم اش نفرستادیم تا حقایق را برای آنان روشن نماید»، کار خود را بر گردان ارزش های اصیل اسلامی به زبان روز مخاطبین خود، در جهان و جامعه پیچیده کنونی، می داند. در این راستا برای روشنفکر دینی، بر خلاف سنت گرایان، تنها يك نصّ معتبر قابل استناد وجود دارد و آن قرآن است. سایر نصوص متن های ارزشمند تاریخی، محصول کارکرد عقلانیت مسلمانان و قابل توجه هستند اما نه به عنوان متن هایی در برابر نصّ اصلی و هم سطح آن و در مواردی حتی معتبر تر از آن. اما روشنفکر دینی در این قلمرو آسیب پذیر است. برای روشنفکری دینی، قرآن کتاب مرجع و مآخذ قابل استناد است.

بازسازی و نو اندیشی دینی لاجرم باید در چارچوب فهم به روز از قرآن باشد. روشنفکر دینی در این قلمرو به طیفی از آسیب ها، از بی توجهی یا کم توجهی به قرآن یا دوری از آن دچار می شود. گاهی روشنفکر دینی ممکن است در فرایند فهم به روز از قرآن به برداشت های نامتناسب و نامربوط از نصّ دجا شود. این آسیبی نیست که

تنها روشنفکر دینی را دچار سازد. برداشت های نامتناسب از متن ها ، در هر جریان روشنفکری بخصوص معتقد به ایدئولوژی، دیده می شود. اصطلاح ارتداد در میان این گروه از روشنفکران عرفی معنا و مفهوم دینی ندارد. بلکه به معنای بدعت گذاری در آن اندیشه یا ایدئولوژی است.

۳/۳- روشنفکر دینی علی الاصول به جامعه مدنی و برقراری مناسبات مدنی متعهد است. و بر این اساس برای همه گروه ها ، چه روشنفکر عرفی و چه سنت گرایان حق حضور و فعالیت قائل است. روشنفکر دینی، در ضمن حفظ مرزبندی های فکری - عقیدتی خود با سنت گرایان دینی موضعی واقعه گرایانه دارد. اگر درست باشد که سنت گرایان علی الاصول در پی حفظ سنت ها هستند، حفظ سنت ، در هر زمانی و مکانی شیوه های مناسب خود را می طلبد. حفظ سنت ها یک چیز است روش حفظ سنت ها چیز دیگری است. اگر سنت گرایان مقررات هم کنشی های مدنی با سایر گروه ها و جریان ها را بپذیرند و روش های خود را به روز کنند، در یک جامعه در حال انتقال و دگر دیسی می توانند نقش متعادل کننده تغییرات را ایفا نمایند. آسیب پذیری روشنفکری دینی در این قلمرو، نادیده انگاشتن حق حضور سنت گرایان و بی توجهی به تعامل و همکنشی فکری ، فرهنگی با آنان می باشد.

۴/۳- روشنفکر دینی، در راستای اعتقاد به جامعه مدنی و طبیعت متکثر و متنوع افکار و اندیشه ها در جامعه بشری، حضور روشنفکری عرفی در جامع ایرانی را اولاً پدیده ای سالم و بهداشتی و غیر قابل اجتناب می داند و ثانیاً همکنشی با آنها را بر اساس احترام متقابل ، بخصوص در مطالبات سیاسی-اجتماعی مشترک مفید و ضروری می داند. پدران روشنفکری دینی ، ضمن حفظ مرزبندی ها و نقد مواضع و عملکرد های روشنفکران عرفی، از همکاری های علمی، اجتماعی و سیاسی با آنها امتناع نورزیده اند. به عنوان نمونه رفتار شادروانان مرحومان آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی شاهدهی بر این مدعا و الگویی برای روشنفکران دینی در تقابل و همکنشی با این جریان می باشد. آسیب شناسی روشنفکری دینی در این قلمرو ، الگو برداری از مفاهیم فکری و ذهنی روشنفکری عرفی و پیوند زدن آنها به اندیشه های دینی می باشد. بطوری پوسته خارجی و قالب ارایه شده به ظاهر دینی است اما عمق و مغز و درون آن غیر دینی است .

۵/۳- برخورد و تعامل میان فرهنگها یک فرآیند همیشگی در جامعه های بشری است. تهاجم فرهنگی پدیده قرن جدید نیست. در تمام ادوار تاریخ بوده است. جامعه

هايي که در معرض اين تهاجم ها و تعامل ها نبوده اند پويابي خود را از دست داده اند و فرهنگ جامعه، ابتدائي و توسعه نيافته باقي مانده است. در جامعه هاي توسعه يافته، که از فرهنگ غني و پربراري برخوردارند، فرهنگ بومي، دربرخورد با فرهنگ بيگانه عناصر مثبت و مفيد فرهنگ مهاجم را شناسايي مي کند و سپس آنرا در فرهنگ بومي ادغام يا گوارده مي نمايد. به طوري که عناصر

مثبت فرهنگ غير بومي، بومي مي شوند. استخراج عناصر مثبت و مفيد و سازنده يك فرهنگ و گوارش آن در فرهنگ بومي يك مسئله است و پيوند زدن عناصر فرهنگ مهاجم به فرهنگ بومي، نظير پيوند اعضا در پزشکي مسئله ديگري است. پيوند اعضا در انسان پيامدهايي دارد، که از جمله آنها بروز واکنشهاي شديد ارگانيسم به عناصر خارجي است. پيوند مقولات فرهنگ بيگانه، بدون گوارش آنها، موجب واکنش هاي اجتماعي، سياسي، رواني در جامعه مي گردد. يکي از عمده ترين رسالت روشنفکري ديني، بومي کردن مفاهيم و مقولات اساسي مدرنيته است. تا هنگامي که اين مقولات و مفاهيم کليدي بومي (domesticate) نشوند، تعارض ميان فرهنگ بومي با عناصر مدرنيته ادامه پيدا خواهد کرد و نوعي التقاط ميان برخي از نمادهاي مدرنيته، و نه مدرنيته، بروز پيدا خواهد کرد. تا زماني که اين فرايند صورت نگیرد، ايران وارد عصر جديد نخواهد شد. در کشوري مثل ايران بومي کردن مفاهيم و مقولات مدرنيته، به معنای ايرانيزه و اسلامي کردن آنهاست. اين رسالتي است که از عهده روشنفکري ديني بر مي آيد. اما در موارد متعددي، به جاي گوارش مفاهيم کليدي در فرهنگ بومي، انواعي از التقاط ها صورت مي گيرد. به طوري که به تعبير سروش "التقاط يکي از مشکلات هميشگي تفکر ديني بوده است". مشکل اول عدم آشنايي يا برخي کج فهمي ها از مفاهيم جديد است؛ روبناها و يا مفاهيم کليدي را به جاي خود آن مفاهيم تصور کردن است. علاوه بر اين، بومي کردن مقولات مدرنيته با معادل يابي واژه ها يا مفاهيم فرق دارد. مقولات اساسي مدرنيته پيشرفت هاي علمي جديد در قلمرو صنعت و اقتصاد نيست اگر چه به کارگيري موفقيت اميز آنها نيز فرهنگ ويژه وهم آهنگ خود را مي طلبد. با رسوبات فرهنگ استبدادي و يا با روحيه جمع گريزي و نبود وجدان کاري نمي توان صنعت و اقتصاد مدرن داشت. اما منظور از بومي کردن مقولات کليدي مدرنيته، به طور عمده در قلمرو مناسبات و ساختارهاي سياسي و اجتماعي است. مفاهيمي چون دموکراسي، سکولاريزم، آزادي، جامعه مدني، حقوق طبيعي انسان و مشروعيت قدرت است. در اين قلمرو روشنفکري

دینی آسیب پذیر است. کافی نیست به خطر ابتلا به آفت التقاط توجه داده شود. زیرا تعریف دقیق التقاط و علل آن ساده نیست و از پیچیدگی هایی برخوردار است که نیاز به بررسی مستمر و آگاهانه دارد. و این میسر نیست مگر آنکه ماخذ و مرجعی به رسمیت شناخته شود. اسیر یا تابع جوشدن یکی دیگر از آفات روشنفکری دینی در این قلمرو است. در تعامل یا تهاجم فرهنگی، گاهی فرهنگ مهاجم، از موضع جذابیت برتر و بالاتر - نظیر فرهنگ و تمدن کنونی غرب، به جامعه بومی وارد می شود و نوعی شیفتگی در مخاطبین خود بوجود می آورد. این امر موجب پیدایش جو غالبی در جامعه می شود، که ممکن است روشنفکر دینی مجبور به تبعیت از آن گردد.

۶/۳- لازمه روشنفکری جرات عصیان و سرپیچی از نظم و سنتهای غلط بازدارنده انسان از حرکت به سوی استقلال و آزادی است. رسالت روشنفکری با فداکاری و هزینه همراه است. هر سخن حقی پیامد دارد. اما هر سخن حقی جهاد افضل محسوب نمی شود. جهاد افضل روشنفکری دینی کلمه حق در برابر امام جایز است.

۷/۳- روشنفکر دینی، نظیر هر گروه دیگر فکری، فرهنگی یا سیاسی و اجتماعی ممکن است به جزمیت و مطلق گرایی دچار شود. بخصوص در کشوری که ۲۵۰۰ سال سابقه استبداد مطلقه را داشته است، روابط استبدادی از مناسبات سیاسی فراتر رفته و به صورت فرهنگ استبدادی در اعماق ذهن و شخصیت ما ایرانی ها ریشه دوانیده است. یکی از ویژگی های فرهنگ استبدادی مطلق بینی و مطلق خواهی، سلطه گری و سلطه پذیری، اغراق و گزافه گویی، تملق و تفتین، خود محوری، خودمطلق بینی، جمع گریزی و نبود روحیه همکاری جمعی است. روشنفکری دینی، برای رهایی از این ویژگی های باز دارنده، به تلاش آگاهانه و مستمر نیاز دارد. روشنفکر دینی که رسالت تغییر و تحول بنیادین در جامعه را بر دوش می کشد، نمی تواند از معرکه ها و کشاکش های روزمره زندگی غایب باشد. عافیت طلبی، از آفت های بسیار رایج است. یکی از پیامد های این نوع آسیب ها بریدن از واقعیت ها و ورود به سپهر مجردات، موضوعات ناب روشنفکری، اگرچه خیلی درست هم باشند لزوماً مسائل جامعه کنونی ما نیستند.

۸/۳- نگاه ایزاری به دین پیدا کردن، پرداختن به موضوعات دینی، نه از باب اعتقاد و باور، بلکه از باب ضرورت های سیاسی، یک وجه دیگر از آسیب های روشنفکر دینی است. پدران روشنفکر دینی، اول مسلمان و متعهد بوده اند و سپس به ایفای نقش خود

در تغییر جامعه پرداخته اند. طرح مسائلی که ممکن است جالب هم باشند، اما مسئله امروزی جامعه ما نباشد و بررسی آنها، هیچ کمکی یا نقشی در تغییر روندهای حاکم به نفع توسعه انسانی- ملی نداشته باشند، آسیب زا می باشد.

۹/۳- يك وجه دیگر آسیب شناسی روشنفکری دینی نگاه ایستا به فرهنگ و جامعه پیدا کردن و غافل شدن از ضرورت کار فرهنگی و غوطه ور شدن در کار روزمره سیاسی- و غفلت از پرداختن به کار فرهنگی، و یا توقف و درجا زدن در پرداختن به مسایل فرهنگی که تاریخ طرح آنها گذشته است.

۴- ضرورت شناخت و توجه به الگوها. هر اندیشه و مکتب فکری و اعتقادی و هر جنبش و جریان اجتماعی - سیاسی که سودای اثر گذاری و تغییر در جامعه و مردم را دارد، نیازمند ارایه الگو است. اندیشه ای که نتواند الگو هایی در وجود اشخاص حقیقی به مردم ارایه دهد، هر قدر هم اصیل و ناب باشد، گنجینه ای است در قفسه کتاب کتابخانه ها.

روشنفکری دینی يك هویت و ریشه تاریخی هم دارد؛ جریانی پدیده آمده بطور دفعی و ناگهانی نیست. برای ارزیابی یا بررسی آسیب شناسی روشنفکری دینی می بایستی ویژگی های بهداشتی یا سالم روشنفکری دینی را با الگو قرار دادن، شخصیت های شناخته شده این جریان، تعریف کرد. به عنوان نمونه شادروان مرحوم مهندس بازرگان پدر روشنفکری دینی ایران می تواند به عنوان الگوی مناسبی برای فهم و شناخت ویژگی های سالم و بهداشتی جریان روشنفکری دینی مورد توجه قرار گیرد. البته منظور مطلق سازی این شخصیت ها به عنوان الگو نیست. بلکه ارایه نمونه های ملموس برای شناخت ویژگی های روشنفکری دینی در عصر حاضر و توجه به آسیب های اجتماعی، می باشد.

۵- آسیب شناسی روشنفکری دینی، یعنی اینکه، نظیر پاتولوژیست ها يك برش از وضعیت بافت روشنفکران دینی تهیه شود، و سپس زیر میکروسکوپ روش های علمی، بررسی شود که آیا جریان روشنفکری دینی بطور عام، یا برخی از روشنفکران دینی، بطور خاص، به کدام يك از این آفات مبتلا شده اند. و تنها بعد از آن است که می توان در مورد درمان مناسب به بحث پرداخت.

## انتخابات مجلس هشتم

روز آنلاین ۸۶/۶/۲۸

۱- جناب دکتر یزدی آیا نهضت آزادی برنامه معینی برای انتخابات آتی دارد؟

ج- برای هر حزب سیاسی انتخابات ادواری، نظیر مجلس شورایی اسلامی یا شوراهای شهر و روستا، فرصت مناسبی است برای گسترش ارتباطات خود با مردم و مخاطبینش. برنامه نهضت آزادی ایران برای انتخابات مجلس هشتم دو مرحله دارد، مرحله حضور و مرحله مشارکت.

مرحله اول، آن چیزی که ما آن را حضور می نامیم، استفاده از فرصت ها و فضای انتخابات برای بیان دیدگاهها و آگاهی بخشی سیاسی- حقوقی، خصوصا درباره انتخابات آزاد، سالم و منصفانه بر طبق معیارهای شناخته شده بین المللی، از جمله بیانیه بین المجالس می باشد ( اعلامیه راجع به معیار های انتخابات آزاد و منصفانه- مصوب شورایی اتحادیه ی بین المجالس پاریس مارس ۱۹۹۴ )

اما برای يك شخصیت حقوقی، نظیر نهضت آزادی ایران، شرکت در انتخابات یعنی دعوت مردم به شرکت در انتخابات و رای دادن به کاندیدای حزب یا کاندیداهایی یا مورد تأیید حزب می باشد. در مورد شرکت یا عدم شرکت در انتخابات مجلس هشتم هنوز زود است که اعلام نظر نماییم.

اگر تغییری در روش ها و رفتارهای حاکمان، از جمله شورایی نگهبان صورت نپذیرد، احتمالا ما در انتخابات شرکت نخواهیم کرد. برخی دیگر از سازمان های سیاسی، از اصلاح طلبان نیز همین موضع را اعلام کرده اند.

۲- همه جا صحبت از ائتلاف بزرگ اصلاح طلبان است. نظر شما در این مورد چیست؟



ج- ائتلاف میان گروه‌های سیاسی در فصل انتخابات، به خصوص برای گروه‌هایی که هر يك به تنهایی شانس پیروزی را ندارند یا ضعیف است، امری رایج و مقبول است.

اصلاح طلبان نزدیک به حاکمیت در این راستا فعالیت کرده و می‌کنند. اما تا چه اندازه ممکن است موفق شوند، چندان روشن نیست. در انتخابات ریاست جمهوری اصلاح طلبان نتوانستند بر سر يك کاندیدای واحد به توافق برسند، در نتیجه آرایشان شکست شد و شکست خوردند. در انتخابات مجلس هشتم، جدای از موانعی که بر سر راه مشارکت کاندیداهای اصلاح طلب بیرون یا درون حاکمیت از طرف شورای نگهبان وجود دارد، اگر آن‌ها بر سر يك لیست واحد، حداقل در شهرهای بزرگ توافق نکنند، در پیروزی آن‌ها تردیدهای جدی وجود دارد.

### ۳ - آیا نهضت آزادی می‌تواند اینبار از سد رد صلاحیت‌ها عبور کند

ج- با توجه به ادامه و تشدید سیاست‌های خصمانه و سرکوب‌گرانه حاکمیت علیه نهضت آزادی ایران، اگر اوضاع به همین وضع فعلی ادامه یابد و نیروهای امنیتی به رفتارهای خلاف قانون خود ادامه دهند، و تصمیم‌گیرندگان، همچنان مانع فعالیت‌های نهضت آزادی بشوند، که ظاهراً در همچنان بر همین پاشنه می‌چرخد، کاندیدای نهضت آزادی را بدون تردید رد صلاحیت خواهند کرد.

### ۴ - چه موانع غیرحکومتی برای شرکت نهضت آزادی و نیروهای موسوم به ملی مذهبی در ائتلاف وسیعی با نیروهای دیگر وجود داشته یا دارد؟

ج- دو نوع مانع بر سر ائتلاف میان نیروهای سیاسی وجود دارد:

مانع اول از جانب برخی از گروه‌های سیاسی اصلاح طلب است که هنوز نهضت آزادی و سایر نیروهای ملی-مذهبی را "غیر خودی" تلقی می‌کنند. در ماه‌های اخیر دیدارها و گفتگوهای جدی گسترده چند جانبه میان نمایندگان این نیروها صورت گرفته و تفاهماتی بوجود آمده است. اما مشکل به همین جا ختم نمی‌شود. برخی از رهبران جریان‌های حاکم و تمامیت خواه با صراحت گفته‌اند که گناه نابخشودنی اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری ائتلاف و همکاری آنها با نهضت آزادی ایران و نیروهای ملی-مذهبی بوده است. نزدیکی و همکاری با نهضت آزادی يك خط قرمز محسوب می‌شود. برخی از نیروهای اصلاح طلب، برای عبور از هفت خوان

ایجاد شده توسط شورای نگهبان، نمی‌خواهند از این خط قرمز عبور کنند. و این نگرش مانع نزدیکی و همکاری است.

اما نهضت آزادی و سایر نیروهای ملی-مذهبی در ائتلاف با اصلاح‌طلبان با موانع دیگری نیز روبرو هستند. از جمله عملکرد اصلاح‌طلبان در گذشته است. بی‌تردید دولت خاتمی گام‌های بسیار کلیدی مثبتی در جهت بهبود وضع سیاسی و یا اقتصادی برداشت. مجلس ششم، خصوصاً کمیسیون اصل نود قانون اساسی، در جریان بازداشت‌های خودسرانه و غیرقانونی سالهای ۷۹ و ۸۰ فعالان سیاسی از جمله نهضت آزادی و نیروهای ملی-مذهبی اقدامات و حمایت‌های قانونی قابل توجهی انجام دادند. اما برخی از مردم بر این باورند که اصلاح‌طلبان با در دست داشتن دو قوه مجریه و مقننه، می‌توانستند و می‌بایستی گام‌های اساسی‌تری بردارند. اصلاح‌طلبان می‌کوشند به افکار عمومی جواب بدهند. اما به هر حال این پرسش همچنان به قوت خود باقی است که اگر اصلاح‌طلبان اکثریت مجلس را هم به دست بیاورند، امکان اقدامات و خدمات مؤثر و مفید برای کشورمان تا چه میزان خواهد بود؟

**۵- اگر نتیجه انتخابات مانند دوم خرداد ۷۶ به شکست تمامیت خواهان منجر شود، به نظر شما مجموعه اصلاح‌طلبان اینبار توان بیشتری برای حل مشکلات کشور از خود نشان خواهند داد؟**

**ج-** اگر در انتخابات مجلس هشتم، اصلاح‌طلبان پیروز شوند، یعنی اکثریت را بدست آورند، به نظر میرسد، با توجه به تجارب مجلس ششم، به احتمال زیاد موفق به ارائه خدمات مورد نیاز کشور بشوند. زیرا پیروزی آنان، خود به معنای تضعیف جدی و گسترده نیروهای تمامیت خواه است. همانطوری که شکست تمامیت خواهان و واپس‌گرایان در انتخابات رئیس مجلس خبرگان رهبری، همین معنا و پیامد را داشته است. اما نباید خیلی هم خوش بین بود. زیرا موانع ساختاری، اعم از ساختارهای حقوقی و حقیقی بر سر راه حل مشکلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورمان عمیق‌تر از آن است که تنها با کسب اکثریت در مجلس شورای اسلامی، اصلاح‌طلبان بتوانند تغییرات و تحولات جدی اساسی ایجاد کنند. فرایند تغییرات و تحولات سیاسی، اقتصادی در ایران بسیار کند، زمان‌مند و نفس‌گیر است. صبوری می‌طلبد و شیدایی .

**۶- آیا به نقاضای نظارت بر انتخابات از جانب نیروهای بین‌المللی می‌اندیشید؟**

ج- در خواست نظارت بين المللي بر انتخابات پيش رو، در ميان برخي از گروههاي سياسي مطرح مي باشد. اما اين درخواست هنگامي بايد صورت گيرد و مؤثر خواهد بود كه اصلاح طلبان اولاً اميد خود را به اصلاح رفتارهاي حاکمان تماميت خواه به كلي از دست بدهند، ثانياً- اجماع و اتفاق نظر در اصل اين اقدام سياسي بوجود آمده باشد. هنوز چنين اجماع نظري بوجود نيامده است. علاوه بر اين، براي بعضي ها ترديدهايي هم در مورد مؤثر بودن نظارت بين المللي بر انتخابات، به نفع يك انتخابات آزاد، سالم و منصفانه وجود دارد.

#### ۷- بزرگترین مشکل کشور را در زمینه سیاسی چه می بینید؟

ج- مشکل اساسي بحران سياسي کنوني ايران، قانون گريزي مزمن وریشه دار در ايران است. از عصر ناصري تا اين زمان، يکي از مشکلات مزمن اساسي بي اعتنايي و بي اعتقادي و عدم التزام حاکمان صاحب قدرت به قوانين موجود، اعم از قوانين بين المللي، قانون اساسي يا قوانين موضوعه مي باشد. قانون اساسي در هر کشوري، يك ميثاق ملي است. نواقص يا تعارضات دروني و ساختاري در قانون يك چيز است بي اعتنايي و زيرپا گذاشتن مقررات قانوني، امر ديگري است. در هر قراردادي، هنگامي كه يك طرف قرارداد، مفاد آن را بطور يك جانبه زير پا مي گذارد، در روابط ميان طرفين قرارداد بحران بوجود مي آيد. حاکمان تماميت خواه ايران، به طور يك جانبه، از موضع قدرت، اصول قانون اساسي و قوانين موضوعه را نقض کرده و مي کنند. به عنوان مثال، رفتار نيروهاي امنيتي و دادگاههاي انقلاب و ويژه روحانيت و ... با فعالان سياسي از احزاب، فعالان جنبش دانشجويي، کارگري، معلمان، زنان، حتي مجرمين عادي، به قول خودشان ارادل و اوباش، در اکثر قريب به اتفاق موارد، خلاف قانون اساسي، قوانين بين المللي و قوانين موضوعه مي باشد. حتي خلاف مصالح نظام و فرزاني و تدبير در حکومت است. وقتي گار گران براي اضافه حقوق يا دريافت حقوق هاي عقب مانده خود اعتصاب مي کنند. يا معلمان براي ترميم حقوق اعتصاب مي کنند، راه عاقلانه، در تمام دنيا گفتگو با نمايندگان آنان در جهت توافق بر سر ميزان ترميم حقوق هاست. اما در ايران به جاي اين امر آنان را بازداشت، محاکمه و از کار بيکار و دچار انواع محروميت ها ي جديد مي نمايند.

#### ۸- برنامه کلان نهضت آزادی برای برون رفت کشور از مشلات اقتصادی چیست؟

ج- جمهوري اسلامي ايران با مشکلات و بحران هاي متعددي روبروست. اين بحران ها را مي توان در ۵ گروه اساسي تعريف کرد كه عبارتند از: بحران سياسي، بحران

اقتصادی، بحران مدیریت، بحران فرهنگی و بحران ایدئولوژیک. بحران اقتصادی بی تردید بسیار سرنوشت ساز است. اما تعریف مشکلات اقتصادی و ارایه راه حل برای برون رفت از این مشکلات یک چیز است و پیش شرط ها و پیش نیازهای حل این مشکلات چیز دیگری است.

نهضت آزادی ایران بر این باور است که تا وقتی بحران سیاسی حل نشود، نمی توان به حل سایر بحران ها امیدوار بود. قانون گریزی و قانون ستیزی مسئولان کشور تنها در کنش های سیاسی یا فرهنگی محدود نمی باشد. با این قانون گریزی های گسترده نمی توان برنامه ریزی کلان و دراز مدت داشت و مشکلات اقتصادی را حل کرد. برخی از صاحبان قدرت حتی به قوانینی که خود آنها را تصویب کرده اند پای بند نیستند. بعنوان نمونه دولت آقای احمدی نژاد در اقدامات اقتصادی خود برنامه چشم انداز بیست ساله و چهار بر نامه پنجساله مبتنی بر آن را بکلی نادیده گرفته است و حتی خود را مقید به قانون بودجه هم نمیداند.

#### ۹ - جنبش زنان و دانشجویان را در کشور چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا برنامه های تاکتونی ایشان مورد تأیید شما هستند؟

ج- بخش هایی از مطالبات جنبش زنان مورد تأیید ما نیز می باشد. اما برای حل آنها فعالیت های فرهنگی، دیدارها و گفتگوهای سیاسی- حقوقی نیز مورد نیاز است. در جامعه ی در حال انتقال تاریخی، گفتگوهای دو جانبه میان فعالان این جنبش با مقامات تاثیرگذار دینی- نظیر مراجع، می توان بسیار مؤثر و کارساز باشد. وقتی مرجعی، قانع شود که مثلاً دیه زن و مرد یا دیه مسلمان و غیر مسلمان می تواند برابر باشد. بی تردید تاثیر آن به مراتب عمیق تر و راه گشا تر می باشد. بنابراین نباید از مفید و مؤثر بودن شیوه گفتگو غافل شد. ما از جنبش دانشجویی ایران حمایت کرده و می کنیم. جنبش دانشجویی دوره جدیدی از استقلال سازمان های خود را از حاکمیت تجربه می کند. آنچه از تقریباً خرداد ۷۶ شروع شده است، همچنان ادامه دارد. این استقلال هزینه زیادی را بر جنبش دانشجویی تحمیل کرده است. از طرف دیگر جنبش دانشجویی در درون خود نیز به بازسازی و تعریف مجدد از رسالت خود پرداخته است. از طرف دیگر بازتاب و پیامد دو دهه حکومت به نام خدا و دین، با کارنامه ای منفی، بر باورها و دلبستگی های دانشجویان به مبانی و ارزش های دینی تاثیر منفی داشته و موجب نوعی دین گریزی شده است. انجمن های اسلامی دانشجویان، از دو طرف تحت فشار قرار هستند. هم از جانب نیروهای امنیتی با

بازداشت، اخراج و تعليق و فشارهاي متعددروبرو هستند و هم از جانب دانشجويان غير ديني يا ضد ديني مورد چالش قرار گرفته اند. جنبش دانشجويي از يك تنوع و گوناگوني فكري، عقيدتي و سياسي بر خوردار است. اما فضاي سياسي بسته حاكم بر دانشگاهها اجازه و فرصت فعاليت به تمام اين گرايشات نمي دهد. در نتيجه بر خي از دانشجويان، كه با صراحت اعتقاد خود را به اندیشه هاي مخالف دين، از جمله مارگسيسم بيان ميكنند، وارد انجمن هاي اسلامي دانشجويان شده اند. اين امر تعامل و هم كنشي ميان گروههاي مختلف دانشجويي را به خصوص در استمرار فرايند استقلال جنبش دانشجويي دچار نوعي بحران ساخته است.

#### ۱۰ - پايگاه اجتماعي نهضت آزادي کدام طبقات يا اقشار جامعه هستند؟

ج- کشور ما دوران ماقبل دموکراسي را طي مي کند. درکشورهايي که رعايت حقوق بشر و حقوق و آزادي هاي اوليه شهروندان و دموکراسي نهادينه شده است، احزاب سياسي، بر اساس جهان بيني و ايدئولوژي خود، مخاطبين خاص خود را در ميان قشرهاي مختلف تعريف و انتخاب مي کنند. اما در جامعه ماقبل دموکراسي، نياز مشترک تمام گروهها، قشرها و طبقات، تامين حقوق و آزادي هاي اساسي مي باشد. در اين نوع جامعه ها، احزاب سياسي لاجرم بايد فرا طبقاتي و فرا قومي، در راستاي برخورداري از حقوق شهروندي و حق حيات سياسي تمام گروهها حرکت کنند.

#### ۱۱ - چشم انداز شما از نتايج انتخابات آتي چيست؟

ج- تحولات ايران، از جمله انتخابات مجلس هشتم، غير قابل پيش بيني است. اما تصور نمي کنم حاکمان قدرتمند و تماميت خواه برگزار کننده انتخابات تغييری در دیدگاههاي خود داده باشند يا بدهند. اگر آنها به روش گذشته خود ادامه بدهند، نتايج قابل پيش بيني است. نه تنها شکاف ميان دولت(حاکمان) و ملت عميق تر مي گردد، بلکه شکاف و اختلاف ميان اصلاحي طلبان نزديک به حاکميت و بعضا از ارکان نظام، بيشتر و عميق تر خواهد شد.

#### ۱۲ - سرنوشت جبهه دموکراسي و حقوق بشرکه نهضت آزادي ايران هم درون آن جا داشت به كجا رسيد؟

ج- جبهه دموکراسی و ، حقوق بشر طرحی بود که در هنگام انتخابات رياست جمهوري دوره نهم، هنگامی که دوستان آقای دکتر معين به ما مراجعه کردند برای

حمایت از ایشان، طبعاً ما هم مطالبی داشتیم که مطرح کردیم؛ از جمله اینکه این همکاری ها در نهایت باید به یک برنامه بزرگتری تبدیل شود که آن می تواند تشکیل جبهه دموکراسی و حقوق بشر باشد. البته بر روی نام تأکید زیادی نبود اما به هر حال توافق شد اما در جریان عمل متأسفانه! از طرف بعضی از دوستان تقریباً مسکوت گذاشته شد.

### ۱۳- آیا ممکن است توضیح دهید که چرا دوستان همکاری نکردند یا مسئله را مسکوت گذاشتند؟

ج- همانطور که من در پاسخ به سؤالات دیگر اشاره کردم، بعضی از دوستان اصلاح طلب که کم و بیش در درون حاکمیت بودند و هنوز هم برنامه دارند که به حاکمیت برگردند، در مورد نزدیکی یا همکاری با نهضت آزادی ایران یک ملاحظاتی دارند. برای بعضی از مقامات در سطوح بالای جمهوری، نزدیکی به نهضت آزادی ایران خط قرمز محسوب می شود؛ بنابراین اینها مایل نبودند که در شرایط کنونی که انتخابات مجلس هشتم در پیش روست، و آقایان اصرار دارند یا برنامه دارند که حتماً بتوانند شرکت بکنند و پیروز بشوند، چنین هزینه ای را بپردازند.

۱۴- آخرین سؤال من جناب دکتر یزدی در مورد اظهارات دیروز سردار افشار معاون جدید سیاسی وزیر کشور است که گفتند: "استفاده مطبوعات و سایر رسانه‌ها از عنوان احزاب و تشکل‌های سیاسی که مجوز فعالیت از کمیسیون ماده‌ی ۱۰ احزاب ندارند مجاز نیست و برای این منظور به زودی فهرست احزاب و تشکل‌های سیاسی که مجوز قانونی دارند برای رسانه‌ها ارسال می‌شود." نظر شما در مورد این اظهارات چیست؟

ج- آقای افشار به جهت حقوقی، و به جهت موقعیت و مقامی که به آن منصوب شده است، صلاحیت چنین اظهار نظری را ندارد. قانون اساسی ایران در اصل ۲۶ خود صراحت دارد که در ایران احزاب، سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی همه آزاد هستند. در قانون احزاب که در شهریور ۱۳۶۰ تصویب شده است، هیچ شرطی برای گرفتن مجوز یا پروانه جهت فعالیت احزاب تعیین نشده است. در مجلس اول برخی از نمایندگان وابسته به جریان راست تلاش کردند که چنین شرطی در قانون بیاید؛ یعنی

فعالیت احزاب سیاسی منوط به این بشود که از وزارت کشور پروانه یا مجوز دریافت کنند؛ اما مجلس این پیشنهاد را به این دلیل که برخلاف قانون اساسی است، با صراحت رد کرد.

آقای افشار اگر برگردند و قانون اساسی را مطالعه کنند و قانون احزاب را مطالعه کنند؛ خواهند دید که این سخن ایشان فاقد وجهت قانونی است و ایشان در مقامی نیستند که بخواهند چنین مسائلی را با بک بخشنامه حل کنند.

### احزاب مخالف، انتخابات و ثبات سیاسی

مجله رونا شماره ۱۰ و ۹ مرداد و شهریور ۱۳۸۶

۱- هیچ حکومتی و دولتی نمی تواند انتظار داشته باشد که مخالف و منتقد نداشته باشد. حاکمان از زمره آدمیان هستند و انگیزه ها و رفتارهای هیچ آدمی بدون عیب و نقص نیست (مگر برگزیدگانی که به اعتقاد دینداران، در پرتو عنایت الهی، معصوم هستند).

رفتار آدمی زادگان در مسند قدرت با زمان بی قدرتی متفاوت است. تجارب تاریخی نشان می دهد که وقتی حاکمی بر مسند صدارت و قدرت می نشیند، اولاً عطشی سیراب نشدنی برای تراکم و تمرکز قدرت پیدا می کند. ثانیاً حاضر نیست به سادگی و با رضایت آن را ترک نماید، به هر کاری دست خواهد زد تا قدرت خود را مدام العمر سازد. چسبیدن به صندلی قدرت، نوعی بیماری است که عرب به آن "داء الكرسي" یا بیماری صندلی می گوید. کمتر صاحب مقامی است که به این بیماری مبتلا نباشد یا زمینه ابتلا به آن را نداشته باشد. حتی پرهیزگارترین افراد هم ایمن از ابتلا به این بیماری نیست. رسول خدا (ص) فرمود: "آخرین چیزی که از دل صدیقین بیرون نمی رود، طلب جاه و مقام است."

اما به نقل از رسول گرامی نیز آمده است که خداوند برای هر دردی، دارویی آفریده است. برای بیماری صندلی و حفظ جامعه از عوارض و عواقب آن، دانشمندان

راهکارهای متعددی را یافته و بکار گرفته اند. مهمترین و عملی ترین آنها را میتوان بر شمرد:

**اول- ریاست و صدارت انتخابی باشد،**

**دوم- محدود بودن دوره ریاست،** برای مثلا چهار سال، و هر فردی حق نداشته باشد بیش از دو دوره متوالی انتخاب شود،

**سوم- تفکیک قواست.** قدرت وسوسه انگیز و فساد آور است. قدرت مطلق فساد مطلق می آورد .

بنابراین نباید تمامی قدرت در دست یک فرد متراکم و متمرکز گردد. تقسیم و تفکیک قوای حکومتی بر همین اساس است.

**چهارم- زمینی یا ناسوتی کردن قدرت است.**

وقتی منشاء قدرت لاهوتی، آسمانی و الهی باشد، هاله ای از قداست حاکمان را فرا می گیرد، به طوری که نقد عملکرد آنان، ورود در قلمرو الهی و کفر تلقی می شود.

زمینی و کردن قدرت یعنی: اولاً- امکان نقد سیاست ها ، برنامه ها، عملکردهای حاکمان. ثانیاً- مسئول و جوابگو بودن حاکمان به صاحبان اصلی سرزمین، یعنی ملت. ثالثاً- امکان عزل یا تغییر حاکمان.

**پنجم- به رسمیت شناختن حضور مخالف،** به صورت فردی و گروهی. یا به تعبیر دینی، برسمیت شناختن حق امر به معروف و نهی از منکر برای مردم و احزاب و گروههای سیاسی، در قلمرو سیاست ها و برنامه ها و عملکردهای حاکمان. در هر حکومتی تمایل حاکمان و هواداران و حامیان بر تبلیغ نقاط مثبت عملکردهاست. در حالی که سیاستها، رفتارها و عملکردهای هر دولتی و حکومتی و رهبری نقاط مثبت و منفی وجود دارد. نقش احزاب و گروههای مخالف، انگشت گذاشتن بر این کاستیها و انحرافات است. اما حاکمان عموماً این را بر نمی تابند و جز سخن تأیید و تعریف را تحمل نمی کنند.

خداوند می فرماید: "ولتكن منكم امة يدعون الي الخير و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون" (آل عمران-۱۰۴)، و باید از میان شما گروهی باشند



دعوت گر به خير که به نيکي فرمان دهند و از ناشايستي باز دارند و اينان همان رستگار شوندگانند.

علي(ع) مي فرمايد: "اگر فريضة امر به معروف و نهي از منکر از ميان مردم رخت بريندد، پست ترين افراد بر جامعه مسلط مي شوند."

تجربه حکومت هاي تماميت خواه حاكي از اين است که اگر صاحبان عقل و خرد، به صورت فردي يا (حزبي)، حاکمان را نقد نکنند، ايرادها، کمبودها، انحرافات نه تنها کاهش نمي يابند و از بين نمي روند، بلکه به تدريج بر ابعاد آنها افزوده مي شود و در نهايت به صورت بهمني بر سرملت و مملکت فرو مي ريزد.

نواقص و انحرافات بر روي هم انباشته مي شوند و نابساماني هاي سياسي، اجتماعي و اقتصادي جامعه را به نقطه غير قابل ترميم مي رسانند و در آن صورت انفجار حتمي و گريز ناپذير خواهد بود.

يکي از برجسته ترين نمونه هاي عصر حاضر، فروپاشي اتحاد جماهير شوروي سابق است. در شوروي سابق، رهبران هيچ نوع اعتراض و نقدي را تحمل نمي کردند. مقام رهبر شوروي، استالين، هم سطح خدا بود. کلام او حکم وحي را داشت. شوروي دژ زحمتکشان و مادر سو سيا ليسم جهان بود. استالين معلم توده ها تبليغ مي شد. از ميان اطرافيان استالين کساني قدرت و نفوذ داشتند که اين مقام و موقعيت را براي استالين نه تنها به رسميت شناخته بودند، بلکه آن را تبليغ مي کردند. حتي نظريه هاي علمي، اگر مورد تائيد رهبر خردمند توده ها نبود اجازه طرح و بحث آن را نمي دادند. به عنوان مثال رهبري شوروي آراي جديد علمي درباره فيزيک کوانتوم و يا ژنتيک جديد را در تعارض با آموزه هاي مارکسيسم لنينيسم و ماترياليسم د يالکتیک مي دانست. دانشمندان بر جسته روسي، به جرم عقايد علمي مغضوب واقع شدند. دانشمندان روسي در پاره اي از مقولات علمي سابقه دار و پيش کسوت بودند. اما در دوران رهبري استالين، دانشمندان روسي از کاروان جهاني علم عقب ماندند. بعد از فروپاشي استبداد، بسياري از متخصصان برجسته شوروي سابق عقب ماندگي را نتيجه غلبه ايدئولوژي دولتي بر ساحت علم دانستند.

بر سر شوروي سابق آمد آنچه آمد. از رسول گرامي نقل است که: "الملك يبقي مع الكفر و لا يبقي مع الظلم" - انسجام يك کشور و دولت با کفر ممکن است اما با ظلم خير. نظام حاکم بر شوروي سابق ترکيبي از ظلم و کفر بود.

در جنگ سرد و رقابت میان دو بلوک شرق و غرب، شوروی سقوط کرد و غرب پابرجا ماند. بسیاری از جامعه‌شناسان این پدیده را مورد بررسی قرار داده‌اند و بر این باورند که یکی از علل اساسی بقای غرب در نزاع با بلوک قدرتمند شرق، که با تمام سلاح‌های پیشرفته، از جمله اتمی، مجهز بود، به خاطر آن بود که غرب نزدیک به ۲۰۰ سال است که خود را مرتب نقد می‌کند. آزادی‌های قلم، مطبوعات، کتاب و فعالیت احزاب سیاسی به خصوص احزاب سیاسی مخالف حاکمان و امکان‌ها به جایی صاحبان قدرت، به صورت ادواری، از طریق انتخابات آزادهمگانی، از ویژگی‌های تمدن جدید غرب است. هر تمدنی ویژگی‌هایی دارد. ویژگی تمدن جدید حضور قدرتمند احزاب سیاسی و رسانه‌های گروهی آزاد است. که اجازه و امکان گردش آزاد اطلاعات را می‌دهد و صاحب نظران قادرند سیاست‌ها و عملکردهای حاکمان و یا روندهای نادرست اجتماعی-اقتصادی را، درست یا نادرست، صادقانه یا ریاکارانه نقد کنند. این نقدها لزوماً، در تمام موارد، به خاطر رضایت عیسی مسیح و یا خدمت به مردم و کشور نیست. در پاره‌ای از موارد با انگیزه رقابت‌های سیاسی در دستیابی به قدرت همراه است. اما به هر حال پخش نارسایی‌ها و انحرافات به سطح آگاه جامعه، از تراکم و انباشت انحرافات جلوگیری می‌کند و مانع از رسیدن جامعه به نقطه انفجار می‌گردد.

رسانه‌های گروهی، احزاب در عصر حاضر، نقش انعکاس‌دهنده آسیب‌ها و بیماری‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را بر عهده دارند.

رسانه‌های گروهی ملی در کشورهای استبدادی و غیردموکراتیک عموماً در اختیار دولت هستند و طبیعی است که همیشه آن روی سکه را که رنگین و جذاب است به مردم ارائه دهند. احزاب سیاسی دگر اندیش یا معترض و اپوزیسیون در واقع روی دیگر سکه را به مردم نشان می‌دهند. بنابراین آزادی‌های سیاسی، آزادی مطبوعات، آزادی فعالیت احزاب سیاسی مخالف، برای حفظ سلامت جامعه و نظام ضروری و گریزناپذیر می‌باشد.

۲- انتخابات ادواری، نظیر ریاست جمهوری، مجلس شوراها، ابزارهای اعمال حاکمیت مردم است. مردم به عنوان شهروندان یک جامعه، برای اداره امور کشورشان، که ملک مشاعی تمام اعضاء جامعه، صرفنظر از رنگ، نژاد، جنسیت، دین و مذهب و قومیت، می‌باشد، نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند.

اساس نظام هاي جمهوري، پذيرفتن اصل حق حاکميت ملت است. پيش نياز يا پيش شرط و راهکار اصلي جمهوريت و انتخابات آزاد، شکل گيري احزاب سياسي است. انتخابات آزاد، سالم و عادلانه هنگامی معنا دار و مقرون به صلاح ملي است که به صورت حزبي برگزار شود. وجود و توسعه احزاب سياسي از غلبه سياست هاي بي شکل و بي درو پیکر پوپوليستي بر حیات سياسي جامعه جلوگیری می نماید. پوپوليسم، در پاره اي از شرايط به فاشيسم ختم می شود. فاشيسم ان نوع استبدادي است که از حمايت و پشتيباني توده ها (پوپوليسم) برخوردار است. حکومت هاي پوپوليستي عموماً دماگوگ يا عوام فریب هستند .

حضور و نهادينه شدن مشارکت احزاب سياسي در انتخابات پايداري درازمدت نظام را از چندین راه، تامین می کنند:

**اول-** افراي که سابقه کار سياسي- مدیریتی ندارند و یا شناخته شده نیستند، نمی توانند وارد نهادهای تصمیم گیری بشوند. احزاب سياسي، برای حفظ اعتبار سياسي خود، تنها کسانی را کاندیدا می کنند که واجد اعتبار، و تجربه باشند. علاوه بر این جامعه کنونی از جهات سياسي، اقتصادي و اجتماعي بسیار پیچیده است. هیچ نماینده اي به تنهایی بر تمام این مسائل پیچیده اشراف ندارد. نمایندگان حزبي، از خدمات پشتيباني کارشناسانه گروهی تخصصي جزبي برخوردارند. این امر علاوه بر اینکه بر اعتبار نهادهای تصمیم گیری می افزاید، موجب تقویت تصمیمات خرد و رزانه می گردد.

**دوم-** در يك انتخابات آزاد حزبي، همه احزاب از جمله احزاب اپوزيسيون می توانند به تناسب پایگاههای مردمی به صورت اکثریت یا اقلیت، در مجلس حضور پیدا کنند. حضور و مشارکت حزب اقلیت (اپوزيسيون) در فرایند تصمیم گیری ها موجب استمرار مشروعیت برنامه ها و سياست ها می گردد. در دموکراسي هاي نهادينه شده، پایگاه مردمی احزاب نوسان پیدا می کنند. حزبي که در يك دوره اکثریت را دارد، ممکن است بخشی از حمايت هاي مردمی خود را از دست بدهد و در دوره بعد به حزب اقلیت تبدیل گردد، یا برعکس حزب اقلیت اکثریت را بدست آورد. این حزب نمی تواند به این بهانه که در گذشته اپوزيسيون و اقلیت بوده است، خط بطلان بر تمام تصمیمات گذشته بکشد. به عبارت دیگر حضور و مشارکت احزاب اپوزيسيون در انتخابات مجلس و در فرایند هاي تصمیم گیری، ادامه سياست هاي کلان ملي را در چارچوب هاي فرا حزبي، تضمین می نماید.

**سوم-** جا به جایی قدرت از يك گروه به گروه دیگر سیاسی بطور مسالمت آمیز و قانونمند انجام می شود. در نظام هایی که دموکراسی نهادینه نشده است، صاحبان قدرت به راحتی آمادگی تحویل کرسی قدرت به گروه دیگر را ندارند. در این نظام، حاکمان خود را معادل نظام می دانند و هر نوع تلاش برای تغییر حاکمان را معادل براندازی می دانند. با فروپاشی شوروی سابق، کشورهایایی که سالها عضو امپراطوری روسیه بودند، از آن کشورها جدا شدند و استقلال خود را بدست آوردند و همراه با آن نظام های سیاسی و اقتصادی این کشورها نیز دچار تحول شد. اما در فرایند دگرگونی سیاسی، در بعضی از این کشورها، اگرچه اصول دموکراسی و انتخابات آزاد پذیرفته شد اما کسانی که در دوره های گذشته، مقامات کلیدی را در دست داشتند، حاضر نشدند جا به جایی قدرت را که محصول انتخابات بود بپذیرند و با سوء استفاده از امکانات دولتی و مهار انتخابات، قدرت را همچنان دو دستی چسبیدند. این امر موجب اعتراضات مردمی گسترده و آن چیزی شد که به "انقلاب مخملی" معروف شده است. موتور اصلی انقلاب مخملی، امتناع حاکمان از جابجایی مسالمت آمیز قدرت از يك گروه به گروه دیگر با حفظ استمرار نظام است. کادرهای قدیمی، اعضای با نفوذ حزب کمونیست سابق در این کشورها، خود را برابر با نظام و حکومت را حق مشروع خود می دانستند. امتناع حاکمان از قبول جابجایی مسالمت آمیز قدرت کشور را دچار تلاطم های بسیار می نماید.

حضور و مشارکت احزاب اپوزیسیون در انتخابات و سپس در مجلس، شرط لازم برای پایداری نظام است و شرط کافی، تن در دادن اکثریت حاکم به پیامدهای انتخابات آزاد و منصفانه است.

۳- در ایران متأسفانه حاکمیت هنوز آمادگی برای پذیرفتن و تحمل انتقاد و حضور اپوزیسیون ندارد. این عدم تحمل و ناسازگاری دو علت دارد. از يك طرف ریشه در احساس عدم امنیت و بی ثباتی درونی حاکمان دارد. ممکن است حکومتی کاملاً با ثبات باشد، اما حاکمان این ثبات را احساس نکنند. این احساس ناامنی بر رفتار آنان اثر می گذارد. برعکس آن نیز درست است. یعنی ممکن است حکومت در معرض فروپاشی باشد، اما حاکمان آنرا احساس نکنند یا آمادگی برای پذیرش بی ثباتی وضعیت خود نداشته باشند و در نتیجه حاضر به قبول اصلاحات سیاسی و کاهش خطرات تهدید کننده نشوند و در نهایت بر سر حاکمان آن خواهد آمد که از آن بیمناک هستند.

از طرف ديگر فشارهاي سياسي حاکمان ناپايدار بر گروههاي مخالف، فرايند فعاليت هاي سياسي سالم و بهداشتي را مختل مي سازد و مناسبات سياسي را به سطح کنش ها و واکنش هاي مقطعي زودگذر کاهش مي دهد. فشار بر احزاب سياسي دگر انديش و اپوزيسيون، سبب مي شود که برخي از اين احزاب و گروهها ويا جنبش ها اميد به موثر بودن فعاليت هاي مسالمت آميز را از دست بدهند و از خط قرمزي هاي حقوقي، که رعايت آنها در هر فعاليت سياسي مسالمت آميز و قانوني ضروري است، عبور کنند. اين نوع رفتارها، از هر دو سو، از عوامل بازدارنده نهادينه شدن دموکراسي ومستقيما به ناپايداري نظام کمک مي ک

**دولت متکی به حزب پادگانی چشم دیدن احزاب را ندارد**

**ايلنا شهريور ۱۳۸۶**

## مصاحبه با ایلنا

### دبیرکل نهضت آزادی ایران

#### دولت متکی به حزب پادگانی چشم دیدن احزاب را ندارد

دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران، که در پیچه های مطبوعات به روی او و دیگر ملی - مذهبی ها مانند دوران اصلاحات باز نیست تا بتواند برخی دیدگاه های خود و نهضت آزادی را پیرامون مسائل کشور بیان کند، در یک مصاحبه کوتاه با خبرگزاری ایلنا گفت:

دولت نهم هیچ یک از نهادهای مدنی را به رسمیت نمی شناسد. دولت فعالیت احزاب، انجمن های مدنی و آزادی روزنامه ها و تنوع آنها را بر نمی تابد چرا که در صورت وجود تک صدایی می تواند هر چه می خواهد بگوید و انجام دهد.

بعد از گذشت ۲۸ سال از انقلاب همه گروه ها و نیروهای سابقه دار انقلاب اعم از چپ و راست بر اثر تجربه اعلام می کنند که جمهوریت بدون فعالیت احزاب بی معناست و باید احزاب توسعه پیدا کنند اما می بینیم که دولت درست مخالف این جهت عمل می کند.

دولت نهم به دلیل اینکه به جریان پادگانی وابسته است، فعالیت و حضور احزاب و نهادهای مدنی را با منافع خود مغایر می بیند و به همین دلیل یکی از وزرای دولت عنوان می کند که نیازی به احزاب نیست و بسیج می تواند این نقش را به خوبی ایفا کند.

دولت حتی فعالیت تشکل های دانشجویی منتقد خود را بر نمی تابد و دفاتر انجمن های اسلامی را به بهانه های مختلف تعطیل می کند. عملکرد دولت در خصوص احزاب، مطبوعات و نهادهای مدنی برخلاف اصول صریح قانون اساسی است.

این بخشی از مصاحبه مورد بحث است که توسط خبرگزاری ایلنا منتشر شده است. احتمالاً این گفتگو مشروح تر بوده و خلاصه آن از خط قرمز هائی که مرتب آنها را نهادهای دولتی زیاد تر می کنند عبور کرده است.

تاملاتي در آیات مبارکه سوره «قصص»

تابستان ۱۳۷۶

فهرست مطالب

مقدمه

بخش نخست: از تولد موسي تا آغاز ماموریت

فصل اول - از آغوش مادر تا امواج خروشان نیل

- معنای وحی

فصل دوم - موسي در کاخ فرعون - پیدایش و رشد عوامل فروپاشی از درون  
- در معنای فواد و قلب

فصل سوم - خروج از کاخ فرعون ارتکاب به قتل

بخش دوم - استقرار در مدین

بخش سوم - خودسازی و آماده شدن برای انجام ماموریت

بخش چهارم - بازگشت به مصر - انجام ماموریت

بخش پنجم - استقرار در سینا - ملت سازی

- ویژگی‌های رفتاری جامعه ظالم و سرنوشت آن

- ابتغاء فضل خدا

- پدیده قارون بعد از رهایی

## بخش ششم - آیات پایانی سوره و جمع بندی

## بنام خدا

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي  
الْأَلْبَابِ

«به تحقیق در سرگذشت آنها برای  
خردمندان درس عبرتی است.»  
(یوسف - ۱۱۱)

## مقدمه:

۱- سوره قصص بیست و هشتمین سوره در نظم کنونی قرآن‌های رایج می‌باشد. اما ترتیب آن برحسب زمان نزول بر پیامبر گرامی مورد اختلاف است. نظر دانشگاه الازهر براساس مطالعات صورت گرفته، به عنوان معتبرترین نظر پذیرفته شده، چهل و نهمین سوره می‌باشد. سایر منابع و پژوهشگران ترتیب نزول‌های دیگری را ارائه داده‌اند، که کمترین آن، سی و نهمین سوره (قرآن امیرالمؤمنین علی ع)، و بالاترین آن برحسب تحلیل دقیق آماری، هشتاد و ششمین (مهندس بازرگان سیر تحول قرآن،) می‌باشد، جمع بندی مهندس بازرگان، در صورتی که انتساب قرآن به علی (ع) معتبر دانسته شود، قابل تأمل است.

در این که این سوره مکی است، اتفاق نظر وجود دارد. جز آن که نزول چند آیه (آیات ۵۲، ۵۵، ۸۵) را در مدینه و یا در طی هجرت رسول گرامی از مکه به مدینه ذکر کرده‌اند.

۲- قصص جمع قصه است به معنای «داستان»، نقل يك خبر را نیز قصه می‌گویند: قَصَّ عَلَيْهِ الْخَبْرَ یعنی خبر را برای او نقل کرد. پی‌گیری يك اثر یا رویداد را هم قصه می‌گویند: «قَصَّتْ اَثْرَهُ»، نظیر آیه ۶۴ سوره کهف: «فَارْتَدَّ عَلَيَّ اَثَارُهُمَا قَصًّا» پس آنگاه پی‌جویانه ردپای خود را گرفتند و برگشتند». و یا: «وَقَالَتْ لِأَخْتِهِ قَصِيهِ: به خواهر موسی گفت از پی او برو». (سوره قصص آیه ۱۱). راوی و داستان‌سرا را «نَقَالَ» و یا قِصَّاصٌ گویند. قصه و حکایت معانی مترادف دارند. روایت يك خبر، قصه و داستان را «حدیث» هم گویند: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى: آیا داستان یا حکایت موسی را دریافت کرده‌ای».

قصاص به معنای مجازات و انتقام از همین واژه گرفته شده است: «تَقَاصَ الْقَوْمِ» - از یکدیگر انتقام گرفتند.



در قرآن دو نوع قصه یا داستان آمده است. يك نوع داستان شخصیت‌هاي واقعي تاريخي و ديگري داستان برخي از جانداران، نظیر زنبور عسل و یا مورچه. در ادبیات فارسي و یا عربي، داستان‌هایی که شخصیت‌هاي داستان انسان یا سایر موجودات باشند، همه داستان هستند. اما در ادبیات غرب داستان‌هایی که شخصیت داستانی حیوانات هستند، نظیر **کلیله و دمنه** به آنها **fable** می‌گویند. قصه ممکن است بیان و شرح یا روایت يك داستان واقعي باشد، که در زمان معینی رخ داده است. یا صرفاً فرآورده تخیل اختراعي و ساخته و پرداخته ذهن نویسنده یا گوینده باشد. اگرچه در داستان‌هاي تخیلي، عناصر اصلي آن از واقعیت‌هاي زندگي روزانه انسان‌ها اقتباس شده باشد.

داستان‌هاي قرآن همگي بیان یا گزارش رویدادهای واقعي تاريخي هستند و در گذشته به طور قطع و یقین اتفاق افتاده‌اند. قهرمانان و شخصیت‌هاي این داستانها حقيقي می‌باشند.

قرآن درباره واقعي بودن و درست بودن داستان‌هايش می‌گوید: **«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ: به راستي حکايت واقعي (مسیح) همین است.»** (آل عمران ۶۲) و نیز: **«فَأَنْقَضْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَّمَ لَهُمْ لَعْنَهُمْ وَمَا كُنَّا بِمُحْسِبِيْنَ: بي شك داستانشان را از روي علم براي آنها نقل خواهیم کرد و ما از احوال آنها غائب (بی‌خبر) نبوده‌ایم. (اعراف ۷)»**

### ۳- جایگاه داستان در ادبیات

در ادبیات ملي ايران و در ادبیات سایر ملت‌ها، قصه و داستان جایگاه ویژه‌اي دارد. چرا داستان‌ها ساخته و پرداخته می‌شوند؟ در انسان چه ویژگی عامي وجود دارد که موجب پیدایش و خلق آثار داستانی شده است؟ برخي از ادیبان عالم بر این باورند که به موجب اسناد و مدارك تاريخي، حتي در میان آدم‌هاي اولیه غارنشین، داستان‌سازي و داستان‌سرایی وجود داشته است.

قرآن علاوه بر تاکید حق بودن و واقعي بودن داستان‌هايش، هدف از بیان آن‌ها را، انتقال ارزش‌ها و عبرت‌گيري می‌داند: **«لَقَدْ كَانُوا فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ وَمَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ: البته در سرگذشت آنها را براي خردمندان درس عبرتي است و این سخني نيست که ساخته شده باشد، بلکه تصديق کننده آن کتابي است که پيش رو دارند.»**

به این پرسش باید پرداخت که چرا در قرآن براي انتقال پیام‌ها و ارزش‌ها از داستان استفاده شده است. در گفتگو با انسان و میان انسان‌ها، داستان چه جایگاه و نقشي دارد؟ اگرچه قرآن خود پاسخ‌هایی داده است، اما به سراغ کارشناسان ادیب باید رفت و از آن جویا شد. کتاب‌هاي بسیار خوبي به فارسي در این زمینه تدوین و تالیف و یا ترجمه شده‌اند.

میر صادقی، ابتدا داستان و اجزاء و عناصر آن را تعریف می‌کند:<sup>۱</sup>

«داستان تصویری است عینی از چشم انداز و برداشت نویسنده از زندگی .... و کوششی است که سازگاری افکار و عواطف را موجب می‌شود.» به زبان دیگر قصه یا «داستان» با ارایه افکار و احساسات به شکل و صورتی که به مردم بهتر فکر کردن و چیره شدن بر مشکلات و ارتباط صحیح با یکدیگر را می‌آموزد.

میر صادقی به نقل از سامرست موآم، نویسنده معروف انگلیسی در باره مفهوم و مقصود داستان می‌نویسد: «مرا تسلی بده، سرگرم کن، غمگین کن، همفکری و همدردی مرا برانگیز، مرا به رویا فرو بر، بخندانم، بلرزانم، بگریانم و مرا به فکر کردن وادار کن»

به این ترتیب: در داستان یا قصه نویسنده چشم‌انداز و برداشت خود را از زندگی ارایه می‌دهد. نویسنده قصص قرآن، خداوند است و خداوند، که در جهان بینی قرآنی، خالق و آفریننده انسان است و به سرشت وجودی انسان اشراف کامل دارد، در داستانهای خود، در واقع جایگاه انسان را در جهان بینی توحیدی شرح می‌دهد و آنچه را که «یک زندگی طبیعی» برای انسان است، شرح می‌دهد.

ادیبان بر این باورند که انسان از دو نظر به داستان علاقه دارد:

۱- گذرانیدن وقت فراغت و لذت بردن از خیالپردازی (فانتزی)

۲- کنجکاو و آرزوی درک کُنه واقعیت. به بیان دیگر دریافت اطلاعات و این که: «کنجکاو و میل و آرزوی بشر برای آگاهی و درک واقعیت است تا به این وسیله بتواند خود را بیشتر بسازد و بهتر متعالی کند و از زندگی بیشتر بهره گیرد.»

در داستان‌ها یا قصص قرآن هیچ عنصری از خیالپردازی (فانتزی) وجود ندارد. هرچه هست گزارش عینی و واقعی از رویدادهای گذشت است که در بهترین شکل به انسان آگاهی و درک می‌بخشد و انسان را به تفکر وامی‌دارد و راه را برای تعالی انسان و بهره‌مندی کیفی در زندگی هموار می‌سازد.

داستان شناسان بر این باورند که «یکی از والاترین وظیفه‌های داستان ترویج فضیلت‌های اخلاقی و معنوی است و مبارزه با پلیدی‌ها و ناروایی‌ها و بی‌عدالتی‌ها.» «داستان‌نویس متعهد گرچه می‌داند داستان باید خواننده را سرگرم کند، اما در نهایت کارش تعلیم دادن است و آگاه کردن»

«تأثیری که یک داستان خوب بر اذهان می‌گذارد، هیچ وعظ و خطابه یا مقاله روان شناسی استادانه‌ای نمی‌گذارد.»

«داستان بايد به خواننده چيزي ياد بدهد و آگاهي او را گسترش دهد و تنها او را سرگرم نکند.»

«در داستان ما به واقعيت‌هايي برمي‌خوريم که در زندگي روزانه با آن روبرو هستيم و با خواندن و آگاه شدن از سرنوشت شخصيت‌هاي داستان ما در زندگي آگاه‌تر و معقول‌تر مي‌شويم و اگر بخوايم دست به کاري بزنيم عاقلانه‌تر عمل مي‌کنيم.»

**داستان‌هاي قرآن تنها يك روايت بي‌طرفانه از حوادث گذشته نيست. بلکه شخصيت‌هاي حقيقي که نمادهاي فضيلت‌هاي اخلاقي و معنوي مورد نظر قرآن مي‌باشند يا آن‌هاي که مصاديق پليدي ظلم و ستم و خودشيفتگي و خود بزرگ بيني و انحراف هستند، معرفي شده‌اند.**

**درون‌مايه يکي از عناصر بنيادي هر داستاني است. درون مايه عبارت است از موضوع بيان عمل يا حرکت اساس (زيربنائي). در قصص قرآن انواع درون مايه‌هاي مکانیکی، جسماني، ارگانیکی اجتماعي، نفساني و فردي، سياسي و روحاني قابل تشخيص است.**

داستان شناسان بر اين امر تاکيد دارند که: «هدف قصه‌ها به ظاهر خلق قهرمان و ايجاد کشش و بيدار کردن حس کنجکاو و سرگرم کردن خواننده يا شنونده است و لذت بخشيدن و مشغول کردن. اما در حقيقت درون مايه و زيربنائي فکري و اجتماعي قصه‌ها، ترويج و اشاعه اصول انساني و برادري و برابري و عدالت اجتماعي است.

قهرمان‌ها در بند امور شخصي و خصوصي نيستند و اغلب درگير مبارزه با پليدي‌ها و بي‌عدالتي‌ها و ستمگري‌ها هستند و در اين مبارزه خستگي ناپذيرند. و هيچ عاملی نمی‌تواند آنها را از اين راه باز دارد، مي‌جنگند و پيروز مي‌شوند، شکست مي‌خورند مي‌کشند. و در برابر مرگ سر فرود مي‌آورند، اما هرگز از مبارزه عليه ستمگري‌ها و نامردمي‌ها باز نمی‌مانند.»

انسان‌ها در بسياري از موارد، که نمی‌توانند، خود با ظلم و بي‌عدالتي مبارزه کنند، از شنيدن يا خواندن داستان قهرمان‌ها لذت مي‌برند و آن‌ها را تحسين مي‌کنند. شخصيت‌هاي برجسته قصص قرآن، اين ويژگي‌ها را دارند.

علاوه بر اين، شخصيت‌هاي قصص قرآن، هريك مصداق‌ها يا نماد ارزش‌هاي والاي انساني و يا رفتارهاي ضد ارزشي هستند، ارزش‌ها، يا ضد ارزش‌ها، مفاهيمي بعضاً ابستركت يا انتزاعي هستند. هنگامي که اين مفاهيم در وجود افراد تبلور پيدا مي‌کند و معرفي مي‌شود، براي انسان‌ها، خصوصاً مردم عادي و عامي، به راحتی فهميده و درک مي‌شود.

در **قصص قرآن** از انواع نمادهايي که در داستان‌هاي ساخته بشر استفاده مي‌شود، نيز بکار برده شده است. بيان مفاهيم ارزشي هميشه به طور حقيقي و صريح ميسر نيست گاهي از شيوه‌هاي غير صريح و مجازي استفاده مي‌شود. نظير نماد، تمثيل، استعاره، قياس، طنز، اغراق، اطناب، مجاز مرسل.

نمادها به معنای چیزی که معنای خود را بدهد و جانشین چیز دیگری نیز بشود یا چیز دیگری را افاده نماید می‌باشند. انواع نمادهای طبیعی، پوشیده، و مرسوم مورد استفاده در داستانهای قرآن قرار گرفته‌اند. به عنوان نمونه، شب نماد خفقان و دیکتاتوری است، آب نماد پاکي، غروب نماد تسلیم و شکست و طلوع فجر نماد آغازی دیگر و امیدواری است.

**۴- قصه‌های قرآن در واقع روایت‌هایی از تاریخ هستند.** که علاوه بر عینی و واقعی بودن آنها، هدفمند هستند. در شرح آنها هدف‌های خرد و کلان لحاظ شده‌اند. برخی از این هدف‌ها به روشی در خود آیات آمده‌اند، و در برخی دیگر برای همین منظور و هدف خواننده و مخاطب نیازمند به تامل و تفکر است. برای فهم این گروه از اهداف قصه‌های قرآن باید «شان نزول» نه تنها تاریخی، بلکه زمان حال آنها را دریافت. به این عبارت که رابطه این قصه‌ها را با حوادث و تجارب زمان خودمان فهم کنیم تا هدف یا پیام آن ما را دریابیم. به عنوان مثال، هدف از بیان داستان **اصحاب کهف** چیست؟ این که چند هزار سال پیش، جمعی از جوانان، ۳، ۵ یا ۷ نفر به کوهستان رفتند و در غاری پنهان شدند، و سپس بعد از سیصد سال و نه سال راه بیرونی غار باز شد و آنان بیرون آمدند، در حالی که تصور می‌کردند يك یا يك روز و نیم خوابیده بودند، برای انسان امروزی چه پیامی و اهمیتی دارد؟ آنان جوانان موحد و مبارزی بودند، زیر بار ظلم و ستم پادشاه زمان - دقیانوس، نرفتند و تسلیم نشدند. از شهر و نظام حاکم بر آن مهاجرت کردند. وقتی از غار بیرون آمدند، جامعه به کلی عوض شده بود. یکی از آنان با «**سکه‌های عهد دقیانوس**» برای خرید نان به شهر رفت. اما وقتی با تغییرات عظیم جامعه روبرو شد و برگشت و خبر به دوستانش داد، چون خالص و پاک بودند، به درستی تشخیص دادند که قادر به انطباق خود با شرایط جدید جامعه نیستند و بهتر آن دیدند که به غار برگردند و پایان عمر خود را از خدا بخواهند. در تجربه انسانی، در جامعه بشری، قشرها و گروه‌های انسانی هستند که در غار افکار و اندیشه‌های خود سالها معتکف و جدامانده از جامعه بوده‌اند و شرایط و تحولات جامعه را، برغم صداقتشان نمی‌توانند درک کنند. ادامه حضور آنان در جامعه، هم به خود آنان، هم به فکر و اندیشه‌شان لطمه وارد می‌سازد.

داستان (حدیث) ابراهیم، نوح و یوسف، چه پیام‌هایی برای مردم این زمان دارد. عمر نوح پیامبر یا دوران رسالتش ۹۵۰ سال بود، **اولاً** نتوانست پسرش را به دین خود متقاعد کند! تجربه‌ای که بسیار مکرر است و گریبانگیر بسیاری از خانواده‌ها، از هر ملتی و در هر دینی می‌گیرد، ثانیاً - سیلی آمد، همه را جز موحدین، از بین برد. به طوری که تنها موحدین ماندند: يك انتخاب اصلح: دینداران. اما آیا جامعه بشری از گناه، انحراف - یا فتنه - رها شد؟ انسانهای دیندار در هر دینی، بعضاً دچار نوعی تخیلات می‌شوند، تصور می‌کنند، موظف هستند کاری بکنند که جهان تغییر کند، فتنه از عالم رفع بشود. داستان نوح بطلان این نگاه است.

داستان موسی و فرعون بخش عمده‌ای از سوره قصص را به خود اختصاص داده است. علاوه بر آنچه را که در آیات این سوره به عنوان اهداف روایت داستان آمده

است، چه اهداف ديگري را مي‌توان در نظر گرفت. آيا اصولاً مي‌توان چنين پيام‌هايي را هم تشخيص داد؟

در خلال بحث پيرامون آيات سوره قصص به اين نکته توجه شده است. اما به يكي از آنها در همين جا اشاره مي‌شود: **پديده قارون**.

پديده قارون تجربه مکرر بسياري از انقلابات و تحولات اجتماعي سياسي است. **چيلاس**، يك مارکسيست بسيار معتقد مجارستاني، اين پديده را در کتاب خود بنام «**طبقه جديد**» يا به تعبير من، قارون‌هاي جديد در نظام سوسياليستي، بسيار هنرمندانه شرح داده است. قارون‌هاي انقلاب اسلامي ايران نيز کم نيستند. هريك از اين موارد در بحث آيات آمده است.

۵- در اين سوره «داستان» **موسي**، **فرعون** و **قارون** بيان شده است. آغاز داستان از مصر و موضوع آن تقابل موسي با فرعون و برنامه انتقال **يهوديان** از مصر به **صحراي سينا** و سرزمين فلسطين، شرح اجمالي سرگذشت و سرنوشت يهوديان در يك مرحله تاريخي است.

اما اين‌که چگونه يهوديان از جايگاه اصلي تاريخي خود در شمال شبه جزيره **عربستان** به مصر رفتند، در سوره **يوسف** آمده است.

از آن چه قرآن کریم در مورد داستان **حضرت يوسف** آورده است مي‌دانيم که پسران **يعقوب** نسبت به برادرشان يوسف حسادت کردند و يوسف از ته چاه حسادت برادران، سر از **صدارت مصر** درآورد. از آن تاريخ بني‌اسرائيل چهارصد سال در مصر ماندند و صاحب قدرتي اقتصادي و سياسي شدند.

در تمام جوامع، همبستگي میان اقليت‌هاي قومي و فكري، نسبت به هم بسيار زياد است. چنين اقليت‌هايي، از طريق اين همبستگي، اقتصاد و سياست جامعه را تحت کنترل خود در مي‌آورند. اين کنترل، به نوبه خود موجب واکنش در جامعه مي‌شود. مصري‌ها هم در آن زمان همين طور بودند. آنها راضي نبودند که بني‌اسرائيل چنين کنترل‌هايي داشته باشند. از طرف ديگر بني‌اسرائيل هيچ گاه اقدامي براي يهودي کردن مردم نداشت. آنها برخلاف مسلمانان و مسيحيان يك دين قومي هستند. **رسالت موسي**، هم يك رسالت ويژه قومي بود. بنابراین بني‌اسرائيل يك هويت نژادي هم پيدا کرده‌اند. با توجه به اين که آموزش‌هاي اصلي حضرت موسي و تورات جز بخش اندكي از بين رفته، تنها چيزي که براي يهودي‌ها باقي مانده، فقط يك «**هويت نژادي**» است. بخش اعظم **تورات** کنوني در واقع تاريخ قوم يهود است که خود يهوديان نوشته‌اند. آنها در درون خودشان به صورت منسجم و قومي عمل مي‌کنند. در طول چهار صد سالي که يهوديان در مصر بودند، هيچ‌گاه مردم مصر را به دين خود دعوت نکردند و به صورت يك اقليت قومي - ديني در ميان اکثريت مردمی که مشرک بودند،

باقی ماندند. واکنش مصریان منجر به اعمال فشارهای فراوان سیاسی - اجتماعی علیه یهودیان و ضرورت رهایی آنان در مصر گردید.

داستان موسی و بنی اسرائیل به روایت قرآن سوره قصص ۳ بخش کاملاً متمایز از هم دارد. **بخش اول** سرگذشت موسی از تولد تا درگیری با مروقبطی و قتل وی و فرار از مصر به مدین و دیدار با شعیب و ازدواج و خودسازی - **بخش دوم** مأموریت به سوی فرعون برای رهایی قوم یهود. **بخش سوم** - خروج از مصر و اقامت در سینا و کوه طور و شکل‌گیری جامعه جدید، یا به قول امروزی‌ها دوران **ملت سازی** است.

در دوره سوم قرآن توجه ما را به سه رویداد بسیار مهم جلب می‌نماید:

۱- رفتن موسی به کوه طور و دریافت فرامین

۲- جریان سامری و گوساله پرستی یهودیان

۳- پدیده قارون به عنوان نماد طبقه جدید در جامعه جدید یهودیان.

در ذیل هر یک از آیات پیرامون این سه رویداد، توضیحاتی داده شده است.

**«تاملاتی در آیات مبارکه سوره قصص»** محصول جلسات مطالعات قرآنی سه‌شنبه‌ها در سال ۱۳۷۶ است. متن اولیه ابتدا توسط یکی از دانشجویان علاقمند این جلسه از نوار پیاده شد. سپس چندسالی ویرایش و تکمیل آن بنابه دلایلی به تعویق افتاده تا در اواسط سال ۱۳۸۵ دسترسی به متن اولیه میسر گردید. و اینک تقدیم حضور قرآن دوستان می‌گردد آنچه در این مجموعه مفید باشد از برکات کلام خداست و آنچه نادرست و نابجاست از این بنده ناچیز. مهم تلاش برای فهم آیات الهی است. امید که مورد قبول درگاه حق قرار گیرد. و اگر ثوابی بر آن مرتب باشد به روح پاک مادرم، که بنام و صفت معصومه، و پدر که او نیز نام و صفتش صادق بود، تقدیم می‌گردد.

ابراهیم یزدی

زمستان ۱۳۸۵

## بخش نخست

از تولد موسی تا آغاز ماموریت

### « فصل اول »

از آغوش مادر تا امواج نیل

در این فصل دو آیه اول، پیش درآمد سوره محسوب می‌شود، که حروف رمز آلود و ویژگی عام آیات قرآن بیان شده است.

**آیه ۱- ط.س.م**، این سه حرف از حروف مقطعه قرآن کریم هستند. درباره معنا یا پیام حروف مقطعه بحث‌های فراوان شده است که بحث امروز ما نیست. درباره حروف مقطعه قرآن کریم در جای دیگر توضیحاتی داده‌ام. (رک به: تأملاتی در آیات مبارکه سوره عنکبوت) در ذیل این آیه، تفسیر امام علی (ع) را در باره حروف مقطعه، اضافه می‌نمایم.

**علی (ع)** حروف مقطعه را اشاره به نام‌های خداوند بیان فرموده است: «هیچ حرفی از حروف مزبور نیست مگر آن که برنامی از نام‌های خداوند عزوجل دلالت دارد.»

به عنوان نمونه **علی (ع)** به نقل از رسول الله (ص) در معنای **ك ه ي ع ص** (سوره مریم) فرمود: کافی، هادی، امین، عالم و صادق.

همچنین از علی (ع) نقل شده است که «هر کتابی گزیده‌ای دارد و گزیده این کتاب (قرآن کریم) حروف تَهْجِي است.»

برخی از یاران رسول الله از جمله **ابن عباس و ابن مسعود** گفته‌اند: «هر حرفی از حروف مُقَطَّعه از نام‌های خداوند عزوجل مشتق شده‌اند.»<sup>۱</sup>

**آیه ۲- «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»:** در این آیه مشخصات آن چیزی که نازل شده تعریف گردیده است. آیات این کتاب روشن‌گر و کاربرد و کار کرد آن «روشن‌گری» است. آیات ۳ تا ۷ مشروح و معرفی سیاست‌ها و ویژگی‌های رفتاری فرعون، وعده نجات و رهایی مستضعفین، رها کردن موسای نوزاد در رود نیل است.

**آیه ۳- «تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ:** ما خبر موسی و فرعون را به درستی و به حق، بر تو می‌خوانیم و مخاطبان در این خواندن مردمی هستند که ایمان آورده‌اند.»

۱- «فَتْحُ الْبَيَانِ - آثَارُی از علی (ع) در تفسیر قرآن» سید مصطفی طباطبایی ۱۳۸۵.

این سوره در زمانی بر پیامبر نازل شده است که مسلمانان مجبور به تحمل بالاترین میزان فشار بر خود بودند. هر روز توطئه جدیدی، سرکوب تازه‌ای علیه آن‌ها به اجرا گذاشته می‌شد. تا آن جا که ادامه حیات آنان، در مکه غیرممکن و ضرورت بیرون رفتن از مکه، هجرت، به منطقه‌ای امن، محسوس و مشهود شده بود.

از این حیث داستان موسی و بنی‌اسرائیل و گرفتاری آنان با فرعون شباهت‌ها و قرابت‌هایی با وضع مسلمانان در اواخر دوران مکه داشت. بنابراین در ابتدای سوره، دلیل ذکر داستان آمده است. خداوند برای تقویت روحیه پیغمبر و مؤمنان که در این دنیای بزرگ با رخدادها و مشکلات به ظاهر ناامیدکننده مواجه می‌شوند، و عده پیروزی داده و می‌گویند که اهل حق را پیروز می‌گرداند.

آیه ۴- «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ: فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه کرد، فرقه‌ای را زبون می‌داشت، پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت. به درستی که او از فسادکنندگان بود.»

در این آیه موضوع اصلی داستان مطرح گردیده است که چندین فراز دارد:

**فراز اول:** «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» - به درستی که فرعون در روی زمین (در آن سرزمین) برتری چیست.

**فرعون** يك اسم با يك هويت حقيقي و تاريخي است. اما مهمتر از آن يك صفت و يك الگو يا هنجار رفتاري صاحبان قدرت، در همه اعصار و در همه سرزمین‌هاست. مهم‌ترین ویژگی قدرت و به خصوص قدرت مطلقه، که در وجود شخص حقيقي فرعون متجلي است، برتری جویی، یا به تعبیری تجاوز از تمامی مرزها و مقررات است، رابطه با مردمان براساس يك رابطه متعادل نیست، بلکه رابطه‌ای يك طرفه، براساس برتری جویی در قدرت است.

واژه «علا» به معنای بالا، بلند می‌باشد ولی برحسب مورد می‌تواند بار معنایی متفاوت پیدا کند: **علافي الارض**. یعنی تکبر کرد، سرکشی کرد، طغیان کرد، بیدادگر شد. و برعکس. **علافي المكارم**. یعنی در بزرگی و جوانمردی مقام و ایایی به دست آورد. یا **علا الرجل**: بر آن مرد پیروز شد و او را مغلوب کرد؛ **علا المكان**. بر آن جا بالا رفت؛ **علا الامرولة**: بر انجام کار و مطلبي توانا شد؛ **علا بالامر** - به تنهایی کار را انجام داد.

با توجه به معانی نهفته در واژه علا، عبارت «علافي الارض» چگونگی کاربرد غیرقانونمند و غیرمشروط، که در تکبر، سرپیچی، طغیان، سرکشی و بیداد مستتر می‌باشد مطرح گردیده است. اداره امور جامعه بدون قدرت سیاسی امکان ندارد. اما ساختار قدرتی عادلانه، حق و طبیعی محسوب می‌شود که صاحب قدرت از مقررات و محدودیت‌ها سرپیچی نکند. در این آیه، نه قدرت سیاسی، بلکه چگونگی عملکرد قدرت رها شده از هر محدودهای مودملاست و مذمت قرار گرفته است.



**فراز دوم آیه: «وَجَعَلَ اهلها شیعاً: و مردم (مصر) را فرقه فرقه ساخت.»**

در فراز اول، به ویژگی يك حكومت متجاوز و سرکش از مقررات ناظر بر يك قدرت قانون‌مند اشاره شده است. در این فراز و فرازهاي بعدي، عملکردها یا پیامدهاي قدرت متجاوز توضیح داده شده است.

تمام قدرت‌هاي استکباري، براي ادامه حیات خود، جامعه را به گروه‌ها و فرقه‌ها تقسیم می‌کنند. عبارت: **تفرقه بیانداز و حكومت بکن (Divide and Rule)** ریشه در تاریخ قدرت‌هاي استکباري و استبدادي دارد.

**فرعون يك سمبول و يك نمونه است.** او مردم را به بهانه‌ها و به عناوین مختلف به گروه‌هاي متخاصم تقسیم کرده بود. دقت در معنای واژه **«جعل»** (تبدیل کردن - ساختن)، بر این شیوه عمل فرعونیان تکیه دارد و این که یکی از علل گروه‌گرایی و تفرقه در جامعه سیاست‌ها و عملکرد حاکمان مستبد است.

**فراز سوم - «بَسْتَضَعِف طائفه منهم: طائفه یا گروهی از مردم را زبون و ذلیل و ضعیف می‌داشت.»** به تعبیر دیگری، بعد از گروه‌گردن جامعه، عده‌ای را به نفع حفظ قدرت خود، تقویت می‌کرد، و گروه دیگری را تضعیف می‌نمود. این نیز يك بازي آشنایی است در تاریخ. فرعون به هواداران خود امتیاز می‌داد و سایرین را از امکانات محروم می‌ساخت.

**فراز چهارم - «یذبح ابناء هم و یستحیی نساء هم: پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده نگه می‌داشت.»**

**ذبح** به معنای کشتن از طریق سربریدن یا خفه کردن است. **یُذَبِّح:** کشتن مستمر و دائم به عنوان يك شیوه عمل است. **استحیا** - زنده گذاشتن، **ویستحی:** زنده و باقی می‌گذاشت زنان گروه و یا جمعیت زبون و ذلیل شده را. در این فراز به دو شیوه برخورد حكومت استبدادي با يك قوم ویژه، اشاره شده است: کشتن پسران و زنده نگاه داشتن زنان. می‌توان دو علت برای این شیوه برخورد در نظر گرفت.

**علت اول** این که در جامعه‌هاي سنتي، مردان نیروي فعال اصلي اعتراض و مقاومت علیه حاکمان ظلم و جور بوده‌اند. برای جلوگیری از هر نوع طغیان و سرکشی و اعتراض باید توانمندی‌هاي بالقوه جامعه تحت ستم را از بین برد. (در برخی از تفاسیر آمده است که گاهنان پیش‌بینی کرده بودند که در نسل بني‌اسرائیل، مردی قیام می‌کند و فرعون را از بین می‌برد. برای جلوگیری از این رویداد، پسران را می‌کشتند. این ممکن است در مصر و در میان بني‌اسرائیل واکنش به يك پیش‌گویی بوده باشد، اما معنای آیه فراتر از يك مصداق - سیاست فرعون در پیش‌گیری از وقوع يك پیش‌بینی، است). با کشتن پسران نسل بني‌اسرائیل از بین می‌رفت. اما علت دوم این که زنده نگهداشتن زنان، هم برای ارضای شهوات حاکمان مفید بود و هم با این شیوه، در کنار کشتن پسران، نسل جامعه تحت ستم - بني‌اسرائیل، به تدریج از بین می‌رفت.

در این فرازها، اگرچه به طور مستقیم نام بنی اسرائیل برده نشده است، اما هم به قرینه موضوع بحث که فرعون می‌باشد، و هم آیات دیگر قرآن در این باب، منظور از طبقه ستم‌دیده و محروم و مستضعف همان قوم بنی اسرائیل است.

در فراز آخر آیه، ویژگی رفتار سیاسی فرعون را با «فساد» برابر دانسته است:

«إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمَفْسِدِينَ - به درستی که او از فسادکنندگان بود.»

**فساد** از فَسَدَ، فَسَدَ، فَسَادًا، فاسد شدن، خراب شدن و گندیدن است. **الفساد** یعنی تباهی و نابودی؛ فساد در برابر **اصلاح** است، و صَلَحَ، صَلَحَ، صِلَاحًا به معنای خوب شدن عیبش برطرف شد.

**صَلَحَ الرَّجُلُ** یعنی صالح شد، پاک و با تقوی شد. **صالح** یعنی نیکو، خوب، کارآمد، پرهیزکار، انجام وظیفه کننده و شایسته. بنابراین **مفسد** کسی است که رفتار زشت دارد، کارآمد نیست، پرهیزگاری و تقوی ندارد. در فرازهای قبلی این آیه در واقع مصادیق فساد یک حکومت و قدرت سیاسی زورگو و استبدادی ارائه شده است. بیان این مصادیق، معنای فساد یک قدرت سیاسی روشن‌تر و شفاف‌تر می‌گردد.

در آیه بعدی، به جای ادامه داستان فرعون، ابتدا یک قاعده اساسی الهی و پیروزی نهایی **مستضعفان** و عده داده شده است و سپس در آیه ۶ یکی از مصادیق این وعده الهی را رهایی و نجات بنی اسرائیل از ستم فراگیر فرعون از یک طرف و سرنوشت شوم فرعون و هامان از طرف دیگر عنوان شده است.

آیه ۵ - «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُرًا لِيُغْشَىٰ الْأَرْضَ وَنَجَّىٰ السَّيِّئِينَ» و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم.»

**استضعاف** یک معنای بسیار وسیع سیاسی، و جامعه شناختی و روان‌شناختی دارد. از نظر معنایی - **استضعاف** یعنی «ناتوانی و به ضعف گرفته شدن» واژه **ضعف** یعنی ناتوانی جسمی و سستی در رای و اندیشه و عقل. گاهی انسان‌ها، به طور مادرزادی ناتوان و ضعیف هستند و یا ممکن است بر اثر بیماری ضعیف و ناتوان شوند. گاهی ممکن است ضریب هوشی فردی، به طور مادرزادی پایین باشد.

اما **استضعاف**، ناتوان سازی فکر و اندیشه فرد توسط نظام‌ها و مناسبات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. در واقع برحسب ماهیت نظام‌های حاکم و پیامدهای آن، استضعاف اشکال مختلف پیدا می‌کند. در یک نظام با مناسبات استبدادی (سیاسی) یا استثماری (اقتصادی) یا استثماری (سلطه بیگانه) و استثماری (بردگی فکری و روحی و اخلاقی) انسان‌ها به ضعف و ناتوانی کشیده می‌شوند. اگرچه نوع سیاست و نوع استضعاف و پیامدهای آن متفاوت است اما در تمام اینها یک عنصر واحد مشترک انسانی وجود دارد. و آن از خودبیگانه ساختن انسان است. انسان مستضعف خواه به دلیل استبداد یا استثمار یا استعمار یا استعمار، در همه حال، از خود انسانی‌اش بیگانه می‌شود، کرامت انسانی خود را از دست می‌دهد؛ بار امانتی که

بر دوشش نهاده شده است بر زمین می‌اندازد؛ و از خود تهی می‌شود. و آن‌گاه است که هر آن چه را صاحبان قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و غیره بخواهند او انجام می‌دهد. اما برخی از مردم و برای مدت معینی دچار استضعاف می‌شوند، نه همه مردم و برای همیشه. بنابراین دیر یا زود، ورق برمی‌گردد، و معادله به نفع مستضعفین تغییر پیدا می‌کند.

این تغییر دو پیامد دارد اول آن که مردم تحت ستم را به ائمه یا امام‌ها، پیشوایان جدیدی تبدیل می‌کند. و دوم آنان را وارثان قرار می‌دهد. این که مستضعفان روی زمین پیشوایان چه مردمی و ملتی یا وارثان چه چیزی می‌شوند، در آیه مسکوت گذاشته شده است.

ممکن است آیه را این‌گونه تفسیر کرد که در نهایت، روزی فرا خواهد رسید که بساط ستم و ظلم و استضعاف در جهان به کلی برچیده می‌شود و مردم محروم و ستم دیده، به حق خود می‌رسند و جانشین نیروها و قدرت‌های کشنده انسان و انسانیت می‌شوند. اندیشه «انتظار» «ظهور مهدی» این پیام را دارد و برخی این آیه را با همین پیام می‌خوانند. اما توجه به مصداق این وعده الهی، که در آیه بعد آمده است، نشان می‌دهد که احتمالاً این جابه‌جایی، به صورت یک قانون اجتماعی. به طور دائم در جامعه بشری صورت می‌گیرد یعنی مستضعفان قدیم - به رهایی و پیشوایی و وراثت قدرت و تمکن می‌رسند. اما خود آنها چه بسا، به ستمکاران و فرعونیان و اهل فساد و عاملین جدید استضعاف انسان‌ها تبدیل شوند. در برخی از آیات قرآن، این مسئله با صراحت آمده است که جابه‌جایی قدرت و تمکن در روی زمین، یک آزمونی است برای عملکرد مردم و چگونگی رفتار قدرت‌مندان امروز و ستم‌دیدگان دیروز.

در آیه ۶، بلافاصله به مصداق این وعده الهی سرنوشت بنی‌اسرائیل در مصر اشاره شده است. توجه به آنچه قرآن کریم در مورد عملکرد بنی‌اسرائیل آمده است و همچنین تاریخ بنی‌اسرائیل بخصوص در قرن اخیر، پیام آیه ۵ واقع‌بینانه‌تر به نظر می‌رسد.

آیه ۶- «وَأَمْكُنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنَرِيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ: و آنها را در روی زمین مکانت می‌بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، چیزی را نشان می‌دهیم که از آن می‌ترسیدند.»

در این آیه چند فراز وجود دارد:

**فراز اول: وَ أَمْكُنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ -** و در زمین قدرتشان دهیم. مگن و مکانت به معنای مقام و منزلت است. **ماکن** یعنی «تتومند، نیرومند و محکم»، اشاره است به موقعیت و قدرت جدید بنی‌اسرائیل در روی زمین. استضعاف هویت بنی‌اسرائیل را از آنان گرفته بود. هیچ جایگاهی نداشتند؛ محلی از اعراب نبودند اما وضع آنها به کلی عوض خواهد شد. برای خود صاحب نام و مکان و مقام خواهند شد.

**فراز دوم** به فرعون و هامان و سپاهشان چیزی را که از آن حذر داشتند نشان می‌دهد. عوامل استضعاف جامعه فقط فرعون نیست. فرعون و هامان و لشکریانش، همه با هم

در يك سيستم و نظام به هم مرتب عمل مي‌کنند. بنابراین يك سرنوشت مشترك دارند و آن تحقق ترس مستمر دروني از سقوط است که آنها را فرا گرفته است.

استبداد و زورگويي، چه در سطح خودي و چه در سطح جمعي و حکومت از يك احساس ترس عميق دروني سرچشمه مي‌گيرد. يك دولت مقتدر واقعي نياز به زورگويي ندارد. اعمال زور و خشونت از جانب قدرت‌هاي سياسي (و يا ساير انواع آن) انعکاس ضعف وجودي و ترس دروني صاحبان قدرت از نيروهاي اصلي يعني مردم مي‌باشد. به همین دليل است که مي‌گویند قوي‌ترين دولت‌هاي استبدادي جهان، از ضعيف‌ترين دموکراسي‌ها، بي‌ثبات‌تر است.

بنابراین در تمام نظام‌هاي بسته و استبدادي، ترس يك پديده دروني و ذاتي اين نظام‌هاست. در اين فراز از آيه عبارت: «ماکانوا یخدرون - آن چيزي که از آن مي‌ترسیدند» بيان همین واقعیت جهانشمول مي‌باشد.

داستان اين گونه ادامه پيدا مي‌کند که کاهنان پيش‌گويي کرده بودند پسري از میان بني‌اسرائيل پيدا خواهد شد و سلطنت فرعون را از بين خواهد برد. با توجه به رفتار بني‌اسرائيل در جامعه، که در مقدمه توضیح دادیم، فرعون واکنش نشان مي‌دهد و شروع مي‌کند به اعمال يك سري کنترل‌هاي شديد. نيروي امنيتي فرعون تمام بني‌اسرائيل را حتي در درون خانه و خانواده تحت نظارت دقيق خود مي‌گيرد. اگر زنانشان صاحب نوزاد پسري مي‌شدند، او را مي‌کشند و نوزادان دختر را باقي مي‌گذاشتند و اين گونه تسلشان را کنترل مي‌کردند. (آيه ۴)

در چنین شرايطي زنان بني‌اسرائيل، تا حد امکان حاملگي خود را از دید مامورين امنيتي فرعون پنهان مي‌نمودند. هنگامی که مادر موسي، وضع حمل نمود، يعني بار خود را بر زمین گذاشت و معلوم شد که پسري به دنيا آورده است، به شدت نگران آینده فرزندش شد. از ترس اين که مامورين فرعون برسند و پسرش را به سرنوشت سايرين دچار کنند. وحشتي سراپاي او را فرا گرفت. در اين کشمکش روي - دروني بود که خداوند او را راهنمايي کرد:

آيه ۷ - «وَ اَوْحَيْنَا اِلَي اُم مُّوسَى اَنْ اَرْضِعِيهْ فَاِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَاَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَحْزَنِي اِنَّا رَاوْهُ الْبَيْتِ وَ جَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ: و به مادر موسي وحی کردیم که شيرش بده و اگر از (زندگي) او بیمناک شدي او را به دريا بياندازش و نترس و اندوهناک مباش، ما او را به تو برمي‌گردانيم و او را از پيامبران قرار مي‌دهيم.»

معنای آيه روشن است. مهمترين فراز آيه وحی به مادر موسي است که بچه را روي آب بگذارد، به قول مولوي: «اندر آب افکن می‌اندیش از بلا». اما معنای وحی در اینجا چیست؟

معنای وحی

**وحي** به معنای ارسال پیام سری و محرمانه است. وقتی می‌گویند: «وحي الیه، یا وحي الیه کلاماً». یعنی به طور سری با او صحبت کرد یا رازی را با وی در میان گذاشت و آن را از دیگران مخفی نگهداشت يك معنای دیگر این واژه، سرعت، تندي و شتاب است. مثلاً وقتی می‌گویند **وحي العمل** یعنی در انجام کار سرعت و شتاب کرد. این معنای دوم، با معنای اول، هماهنگی دارد. وحي پیامی محرمانه و رازمند است که به سرعت و با شتاب و تندي به دریافت کننده می‌رسد.

شاید به همین دلیل باشد که **راغب اصفهانی** در **مفردات خود وحي** را «**اشاره سریع**» می‌داند.<sup>۱</sup>

در قرآن کریم این واژه و مشتقات آن ۷۸ بار کار برده شده است. برحسب مورد می‌توان انواع زیر را برشمرد:

۱- **وحي نبوت** یا وحي به پیامبران که: قسمت اعظم آیاتی که در آن‌ها واژه وحي بکار رفته است، شامل شود.

اما این که مکانیزم این وحي چگونه بوده است، هیچ‌کس تاکنون پاسخ روشنی به این پرسش نداده است و کسی به درستی نمی‌تواند نظر قاطعی ابراز نماید. هم در میان متکلمین و هم در میان فلاسفه و هم در میان روانشناسان، اختلاف نظرهای جدی وجود دارد.

برخی از فلاسفه و عرفای قدیم، و همچنین برخی از روانشناسان جدید، براین باورند که وحي به پیامبران از روح و نفس خودنبي سرچشمه می‌گیرد که به آن «**وحي نفسي**» می‌گویند.

منظور از وحي نفسي این است که پیام یا وحي‌هایی که پیامبر دریافت می‌کند از درون و باطن خود اوست نه از خارج و برون از او. چنین فردی در درون خود، با هنجارها، آداب و سنن فکری و دینی حاکم بر جامعه مخالف است و در درون خود به خدای واحد و پرستش او ایمان دارد و عمیقاً می‌خواهد تا هنجارهای غلط و سنت‌های نادرست موروثی را برهم بزند. بنابراین شعور باطن‌اش در خواب و رویا به صورت فرشته و یا سایر حالات روحی بر او ظاهر می‌شود و آن چه را درست و واجب می‌داند به صورت امر دستور و ارشاد خداوند که بر او نازل شده است می‌بیند. یا ممکن است در عالم بیداری با دیدن فرشته‌ای که به او چنین دستوراتی می‌دهد به این اعتقاد برسد.

برخی از عرفا و فلاسفه و علمای اسلام نیز عقیده مشابه‌ای داشته‌اند. با این تفاوت که آنها می‌گفتند که روح قوی و عظیم پیامبر یا نبي به گونه‌ای، براساس شایستگی‌ها و آمادگی‌های خود پیامبر، با عقل گلِ فعال ارتباط برقرار می‌سازد یا توسط رابطی با آن

۱- مفردات الفاظ القرآن - العلامة الراغب الاصفهانی - تحقیق صفوان عرفان داوودی - دارالقلم -

دمشق - انتشارات ذوی القربی قم. ۱۳۸۲

متحد می‌گردد و از این طریق به حقایق و علوم اشراف پیدا می‌کند. و چون قوه خیال و حس در پیامبر بسیار قوی است، آن حقایق در شکل الفاظ و عبارات به گوش او می‌رسند و یا فرشته‌ای به نظرش می‌آید که آن‌ها را بر وی می‌خواند.

فرق این نظر با نظر برخی از روانشناسان این است که آنها همه این مشاهدات و تصورات را به روح و نفس خود نپی‌نسبت می‌دهند، در حالی که عرفا و فلاسفه اسلامی آن را محصول اتصال شعور باطن نبی به مقام یا امر مطلق «خدا» می‌دانند.

آن چه قطعی است این است که **وحي نبوت** بر افراد برگزیده و خاص فرو فرستاده شده است. بررسی شخصیت و زندگی این افراد نشان می‌دهد که آن‌ها افراد برجسته و نادر و ویژه بوده‌اند. حالات رسول گرامی، از زمان کودکی و جوانی و قبل از بعثت با رفتارهای رایج و هنجارهای جامعه به کلی متفاوت بوده است. پیامبر هرگز بتی را نپرستید. در هیچ یک از برنامه‌های گروهی جامعه، حضور و مشارکت نداشت. رفتار او شاخص و متمایز بود. در حالی که اکثریت قریب به اتفاق مردم اوقات بیکاری خود را با انواع سرگرمی‌ها پر می‌کردند، آن حضرت به **غار حرا** می‌رفت و به عبادت و مکاشفه درون می‌پرداخت، این زمینه‌ها در او بود که در همان غار وحي را دریافت کرد. به عبارت دیگر در تمام پیامبران، زمینه‌های درونی ارثی یا اکتسابی، آنان را آماده دریافت وحي ساخته بوده است.

آن چه قطعی است و غیرقابل انکار، این است که محتوای قرآن نمی‌تواند از شعور باطن یا ظاهر یک فرد انسانی یا از روح و نفس نبی سرچشمه گرفته باشد. مقولات و مفاهیمی در قرآن مطرح گردیده است که نه تنها اعراب در آن زمان بلکه سایر ملت‌ها و تمدن‌ها هم چیزی در باره آنها نمی‌دانستند.

دستاوردهای روان پزشکی و روان شناسی جدید اطلاعات فراوانی از **شعور باطن** یا **ضمیر ناخودآگاه** انسان ارائه می‌دهد. از آن جمله و شاید مهمترین آنها - **ناخودآگاه جمعی وجودی** است. **فروید** ناخودآگاه شخصی (فردی) را بررسی کرد و تعریف نمود - و درون مایه و محتوای آن را به طور عمده محصول امیال و غرایز سرکوب شده جنسی دانست. **کارل یونگ** با این تعریف فروید از ناخودآگاه شخصی موافق نبود و عوامل و عناصر دیگری را هم در شکل گیری ناخودآگاه شخصی موثر می‌دانست. علاوه بر این، وی **ناخودآگاه جمعی** را عنوان و مطرح ساخت. که محصول تجارب کهن یا گهن الگوها، آرکی تایپ Archetypes هستند و در تمام انسان‌ها مشابه و مشترک است. **ویکتور فرانکل** در گامی بزرگتر ناخودآگاه جمعی، را نه محصول آرکی تایپ بلکه، یک امر وجودی یا اگریستانشیل دانست و آن را **ناخودآگاه جمعی وجودی** نامید. او «**وجدان**» انسان‌ها را بروز و ظهور این، ناخودآگاه جمعی وجودی می‌دانست. به موجب این نظریه، خدا یک نیروی متعال برتر، در ناخودآگاه جمعی همه انسان‌ها وجود و حضور دارد. که وجدان، انعکاس این حضور است. اگر این نظریه پذیرفته شود، آن گاه با کمی دقت در معنا و مفهوم می‌توان گفت که دریافت وحي از شعور باطن در واقع سخن گفتن سریع و رازآلود و خدای حاضر در ناخودآگاه نبی است. در غیر این صورت هیچ دلیلی وجود ندارد که ناخودآگاه شخصی نبی از اخبار

و مقولاتی ما را در قرآن مطلع سازد. که هرگز با آنها روبرو نبوده، ندیده و نشنیده است.<sup>۱</sup>

در حالات رسول خدا ص به هنگام دریافت وحی نقل شده است که هم می‌دید و هم می‌شنید، اما بدون این که دو حس بینایی و شنواییش بکار بیفتد. حالتی شبیه به بیهوشی به حضرتش دست می‌داد، که آن **رِخَاءُ الْوَحْيِ** گفته‌اند. فرشته وحی را می‌دید و صدایش را می‌شنید. بدون اینکه دو حس بینایی و شنوایی مادی خود را چون ما بکار بگیرد.

۲- **وحی به معنای اشاره** - يك نوع دیگر وحی اشاره است، خواه با دست یا به طور دیگر، نظیر واژه وحی در **سوره مریم آیه ۱۱**: «**فَا وَحِي إِلَيْهِمْ**». وقتی زکریا از محراب به میان قوم خود درآمد، و به اجابت دعایش نمی‌توانست با کسی سخن بگوید نظرش را با ایما و اشاره به مردم فهماند.

۳- **الهام نوعی از وحی** - قسم دیگر وحی را الهام دانسته‌اند. وحی خداوند به مادر موسی و حواریون عیسی را از این نوع وحی دانسته‌اند. الهام از **لَهُمْ - لَهُمَا** به معنای يك باره قورت دادن و بلعیدن است. وقتی گفته می‌شود: «**أَلْهَمَ اللَّهُ فُلَانًا خَيْرًا**»، یعنی خداوند چیز خوبی را به او الهام کرد و داد. الهام پدیده‌ای در دسترس همگان است. خداوند خوبی و بدی را به انسان الهام کرده است: «**فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا** (شمس ۸) - پس بدیها و پرهیزگاری‌ها را به او الهام کرد.»

واژه الهام فقط همین يك بار در قرآن، در همین آیه، بکار رفته است. معنا و مفهوم این آیه این است که انسان با ذات و فطرت خود، درك خوبی و بدی را دارد و مفاهیمی وجودی هستند. آن چیزی که بسیاری از آن به نام وجدان یاد می‌کنند، همین است. هر انسانی با وجدان وجودی‌اش می‌فهمد چه کاری بد و چه کاری خوب است. شاید به همین علت افرادی که مرتکب گناه می‌شوند، احساس درونی گناه (Guilt Feeling) را دارند.

در ادبیات و فرهنگ هیچ ملتی واژه‌هایی چون «**قاتل**»، «**دزد**»، «**رشوہ‌خوار**» و «**فاحشه**» بار ارزشی مثبت ندارند. و در خطاب به مرتکبین این بدی‌ها، اگر از واژه‌های «**قاتل**»، «**دزد**»، «**رشوہ‌خوار**»، «**فاحشه**» و .... استفاده شود، ناراحت می‌شوند. بخشی از این نوع واکنش و هنجار متاثر از فرهنگ جامعه است. اما بخش اصلی چنین هنجاری حتی در فرهنگ‌ها، از وجدان وجودی و درك وجودی مفاهیم خوبی و بدی انسان سرچشمه می‌گیرد. ممکن است فرهنگ‌ها بر مصادیق خوبی و بدی اثر بگذارند و مفهوم طبیعی و وجودی آنها تغییر پیدا کنند. اما این يك عارضه خواهد بود و به زودی مصادیق واقعی هم‌آهنگ با مفاهیم وجودی جایگاه خود را پیدا خواهند کرد.

۱- «خدا در ناخودآگاه» و «بیماری‌های قلب آدمی» - از دکتر ابراهیم یزیدی - نشر رسا

گاهی اوقات الهام ممکن است به صورت آوازی شنیده شود. روایت شده است هنگامی که **حزین یزید ریاحی** از طرف **عبداللہ** مامور دستگیری **امام حسین ع** شد، آوازی شنید که وی را به بهشت مژده می‌داد. او از این پیام سخت شگفت زده شد. و تنها زمانی معنای آن را فهمید که به سپاه امام حسین ع پیوست.

هم چنین گفته شده است که **ژاندارک**، آن دختر جوان زیبای فرانسوی آوازی را شنید که او را از جانب خداوند مامور نجات کشورش می‌نماید. او این پیام را پذیرفت و به آن عمل کرد.

**۴- وحی به صورت سخن خدا:** کلام خدا با انبیاء هم نوعی از وحی تلقی می‌شود. که ممکن است از پس پرده - و رای حجاب باشد، یا در خواب و رویا (نظیر خواب **حضرت ابراهیم** و دریافت دستور ذبح فرزندش).

آیا این تجربه درونی کشف و شهود فرد برای غیر خود فرد هم حجت است؟ جواب منفی است این تجربه درونی فقط برای خود فرد حجت است مثلاً برای غیر پیامبر اگر الهام شود که فرزندش را قربانی کند، این برای فرزندش حجت نیست و نمی‌شود او را وادار کرد که به پذیرد و قربانی شود. اما ما به صرف کلام پیامبر رسالت او را می‌پذیریم. غیر از پیامبر هیچ کس نمی‌تواند بگوید که چون من می‌گویم بپذیر، اما، می‌بینیم که **اسماعیل** از **ابراهیم** دلیل نخواست چون او **ابراهیم** را پیامبر خدا می‌دانست. در داستان **خضر** و **موسی** هم می‌بینیم که خضر به او می‌گوید هرچه دیدی از من دلیل نخواه، نه اینکه کار من دلیل ندارد. نه! همان طور که دیدیم در آخر داستان، خضر دلایل رفتارهای خود را برای موسی می‌گوید. اما آنجا دیگر آخر خط بود؛ توجه کنید هیچ فرد دیگری در تاریخ نمی‌تواند ادعایی در سطح پیامبران داشته باشد. برخلاف قرآن است که برخی از شخصیت‌های دینی این چنین ادعاهایی را دارند. امامان ما هم با ذکر سلسله راویان، گفته‌های خود را به پیامبر می‌رسانند. آنجا استدلال نقلی است نه عقلی. مشروعیت پیامبر، دلیل قبول سخن او است.

**مادر موسی** به این الهام خداوندی یا این تجربه و شهود درونی خود اعتماد کرد و برغم عشق عمیق مادری فرزندش را به آب سپرد، در حالی که به عنوان مادر دورا دور او را می‌پایند.

**۵- وحی به آسمانها و زمین:** علاوه بر وحی (و الهام) خدا به پیامبران (و غیر پیامبران)، به آسمانها (**فصلت آیه ۱۲**)، و زمین (**زلزله ۵**) نیز وحی می‌شود.

ماهیت وحی به آسمانها و زمین، یا به کل هستی چیست؟

زمین و آسمان، بر اساس قانونمندی‌های خاصی در حرکت هستند. بدون چنین نظم قانونمندی، ادامه هستی امکان‌پذیر نمی‌باشد. منشا و پیدایش این قانونمندی‌ها و نظم از کجاست؟ حتی اگر آنها را محصول خود ذرات مادی بدانیم، باز هم پرسش برجای خود باقی می‌ماند که منشأ قانونمندی حاکم بر ذرات مادی (عناصر اولیه، چه به صورت اتم و چه مولکول) از کجاست. در **سوره فصلت آیه ۱۲**، آمده است: «**فَقَضَيْنَ**



سَبَّحَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حَفَظًا. ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ: آن گاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد. و در هر آسمانی کارش را بروی وحی کردیم و آسمان نزدیک را به چراغ‌هایی بیاراستیم و محفوظش داشتیم این است آن پیروزمند بسیار دانا.»

در آیه قبلی اشاراتی، روشن‌تر از تصریح وجود دارد که زمانی آسمان فقط دود (گاز) بود (اتم‌ها و مولکول‌های اولیه)، پروردگار به آن‌ها فرمان داد که به گردش و چرخش درآیند و آنها فرمانبرداري کردند.

**آیه ۵ سوره زلزله:** «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا:» به درستی که پروردگارت به آن الهام کرده است. «سوره زلزله از لرزش و تکان شدید زمین و بیرون ریختن محتویات درونی‌اش خبر می‌دهد و این که انسان با تعجب می‌پرسد بر سرزمین چه آمده است، در آن روز و آن لرزش زمین اخباری را بازگو می‌کند. خداوند این رویدادها را بروز یا نتیجه «وحی» به زمین معرفی می‌نماید.

این نظم و نظام بهت‌آور و شگفت‌انگیزی که در گردش ستارگان و منظومه‌های شمسی و کهکشان‌ها و زمین برقرار است، همگی تجلی «امر» یا «وحی» الهی است.

**۶- وحی به زنبور عسل -** در آیات ۶۸ و ۶۹ سوره نحل، خداوند طرز رفتار و کارکرد و نتیجه عمل زنبور عسل را بیان می‌فرماید و آن را نتیجه وحی الهی به زنبور عسل معرفی می‌نماید: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ:» پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و درختان و در بناهایی که می‌سازید خانه‌هایی برگزین.»

شاه پرسیدش که باری وحی چیست؟ یا چه حاصل دارد آن کس کو نبی است؟

گفت خود آن چیست کش حاصل نشد؟ یا چه دولت ماند کو واصل نشد؟

گیرم این وحی نبی گنجور نیست هم کم از وحی دل زنبور نیست

چون که اوحی الرب الی النحل آمده است خانه وحی‌اش پر از حلوا شده است

او به نور وحی حق عزوجل کرد عالم را پر از شمع و عسل

این که کرمانا است و بالا می‌رود وحی‌اش از زنبور کمتر کی بود؟

در داستان‌های مورچه و موریانه و عنکبوت که در قرآن آمده است، مطالب بدیع و در خور توجه در این راستا نیز بسیار وجود دارد.

**۷- وحی به فرشتگان:** در سوره انفال آیه ۱۲، آمده است: «إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ مَعَكُمْ أَنْ گاه که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم.»

علاوه بر گروه‌های نامبرده در بالا که از جانب خداوند پیام‌های رمز آلود و رازمندانه سریع دریافت می‌کنند. هم فرشتگان و هم شیاطین (انعام ۱۱۲ و ۱۲۱) نیز با هم گفتگوهای این چنین (وحي) دارند.

از دقت به کاربرد این واژه در آیات قرآن چنین می‌توان فهمید که وحي يك قانون با يك پدیده طبیعی و علمی است که از يك نیروی حیاتی بیرون از ماده سرچشمه می‌گیرد. وحي يك کلمه واحد و مشترکي است که نوع خاصی از رابطه خداوند را، اعم از رابطه گفتاری یا کرداری، با طبیعت، با گیاهان، با حیوانات و با انسان توضیح می‌دهد. این رابطه را می‌توان در سه بعد تشخیص داد: **بعد اول** رابطه‌ای است که موجب پیدایش قوانین اساسی در طبیعت شده است. **بعد دوم** این رابطه موجب پیدایش قوانین اساس در قلمرو زیستی و حیات شده است. و **بعد سوم** ارتباط ویژه خداوند با شخصیت‌های حقیقی تاریخی و نزول وحي بر پیامبران و پیدایش ادیان الهی یا لاهوتی و تدوین «کتاب» است.

در واقع وحي نوع خاصی از ارتباطات میان خداوند با مردم، حیوانات فرشتگان و میان فرشتگان و شیطان‌ها و مردم با یکدیگر می‌باشد که با تمامی سایر انواع ارتباطات زبانی و نوشتاری شناخته شده مشهود و بارز فرق دارد.

در **کلام جدید**، در غرب، نیز مسئله وحي به طور جدی و اساسی مورد بحث است. در این مباحث، وحي را يك ترم مذهبی می‌دانند که حاکی از انکشاف يك واقعیت یا هدف و مقصود لاهوتی یا قدسی به انسان می‌باشد - وحي که از درون بینش و بصیرت اسرارآمیز انسانی برمی‌خیزد، حوادث تاریخی و تجارب روحی (روانی) در منظر دینی، زندگی افراد و گروه‌های انسانی را تغییر می‌دهد.

**متکلمین جدید**، وحي را به طور کلی به دو معنا با دو نوع مطرح کرده‌اند: یکی وحي عام یا **General Revelation** و دیگری وحي خاص یا **Special Revelation**

منظور از وحي عام این است که ارتباط امر مطلق یا خداوند، اختصاص به افراد خاص، نظیر پیامبران ندارد و بر هر فردی که استعداد دریافت آن را پیدا کرده باشد نازل می‌گردد. این نوع وحي بر «**نظم عمومی طبیعت**» تکیه دارد. تقریباً کلیه مذاهب شرق آسیا، نظیر بودائیزم، هندوئیسم و **دانتا Vedanta** بر این نوع وحي استوار است. در حالی که در مذاهب غرب آسیا، یا مذاهب توحیدی، یهودیت، مسیحیت و اسلام تکیه اساسی بر وحي خاص که بر پیامبران برگزیده نازل می‌شود، می‌باشد.

در عمل، مذاهب شرق نیز برای کتاب‌ها و سنت‌های مذهبی خود، که باقی مانده از آموزه‌های افراد خاصی می‌باشد، تکیه می‌کنند و بر حفظ آن‌ها، به عنوان دربرگیرنده دانش انحصاری از حقیقت هستی، اصرار می‌ورزند. یعنی همان کاری که مذاهب غربی انجام می‌دهند.

در مذاهب شرق آسیا، عنصر اصلی در وحی، کمک به مبارزه انسان برای فهمیدن وضع ناگوار وی در جهان و مقابله با آن در جهت کسب رهایی، آزادی، بینش و روشنی، و در نهایت وحدت با امر مطلق است. در حالی که در مذاهب غرب آسیا، محور اصلی وحی بر اطاعت انسان از کلمه صادر شده از امر مطلق حاکم بر جهان، استوار است.

در هندوئیسم وحی به عنوان فرایندی است که جستجوگر مذهبی از طریق آن توانمندی‌های روحی عمیق خود را به منصفه ظهور می‌رساند. از جهان متوهم و متغیر غیرواقعی بیرونی می‌گریزد و با واقعیت مطلق هستی ارتباط برقرار می‌سازد. کتاب‌های مقدس هم تا آنجا که نظم ابدی و ضروری اشیاء و پدیده‌ها را منعکس می‌سازند، دربرگیرنده وحی می‌باشند.

وحی در این مذهب، بروز و ظهور و عرضه مهربانانه و مهرورزانه امر قدسی و الهی توسط خودش، به کسانی است که دریچه‌های درون خود را در یک مکاشفه و انکشاف و تفکر مطبوع و دوست داشتنی بازنگه می‌دارند. دریافت وحی برای همه کسانی که به چنین ریاضتی بپردازند میسر است. از این دید، وحی عام است نه خاص.

بودائیزم، که خود یکی از مذاهب بزرگ سرچشمه گرفته از هندوئیسم می‌باشد، وحی را بیش از هندوئیسم محصول اکتساب شخص سالک از طریق انضباط و مکاشفه می‌داند. موسس آن، بودا و گوآتاما (Guatama) بعد از یک دوران مکاشفه در درون، نور و روشنی تابیده بر دل را درک کردند و بر اسرار هستی دست یافتند و به آموزش پیروان خود پرداختند. بودائیت‌ها نیز، اگرچه از یک وحی خاص مافوق طبیعی صحبت نمی‌کنند اما آنها نیز بودا را کاشف برجسته و منحصر به فرد حقیقت می‌دانند. بعضی از آنها به بودا احترام می‌گذارند و بسیاری او را می‌پرستند. اکثراً سعی می‌کنند از او به عنوان یک انسان برجسته و ایدال تقلید کنند.

مذاهب چینی از جهاتی با هندوئیسم و بودائیزم متفاوت است. فرزانی چینی بیش از مذاهب عرفانی هند به دنیا نگرش مثبت دارد. و به وحی، به مفهوم مذاهب ابراهیمی، یا نمی‌پردازد یا بهای کمی به آن می‌دهد. با وجود این آنها نیز از ضرورت پیروی از نظم هستی و هماهنگی طبیعی در جهان سخن می‌گویند. تائوئیسم، یکی از اشکال عملی عرفان ویژه چین، وحی را تنها در شفافیت یک اصل لاهوتی بنام ایمانت Immanent یا راه و طریق (نتو) می‌داند. ایمانت از نظر لغوی یعنی عمل کردن در درون، باقی ماندن، نزدیک و زنده، اما به مفهوم خاص آن. یعنی حاضر در تمام جهان - که همان معنای خدا را دارد، می‌باشد. بنابراین تائو را شاید بتوان گفت که همان «راه» است که به ایمانت، یا خدا می‌رسد. کنفوسیوس بدون آن که در تعارض با تائوئیسم باشد کمتر بر عرفان طبیعی توجه دارد. و بیشتر به آداب و اخلاقیات اجتماعی تکیه می‌کند. اگرچه در اینجا نیز بر متناسب کردن زندگی و ایجاد تعادل با جریان طبیعی تکیه می‌شود. کنفوسیوس نه پیامبری بود که به وحی الهی استناد کند و

نه يك فیلسوف كه دكترین مستند و مستدلي را ارائه بدهد. او بهترین آموزه‌هاي اخلاقي سنت چيني را جمع‌آوري کرده است.

در مذاهب غرب آسیا، مذاهب توحیدی یا ابراهیمی، وحی خاص مبنای اصلی دانش دینی است. خداوند از طریق وحی، مستقل از اراده و عمل بشر، خود و ویژگی‌هایش و مقصود و اهدافش را به بشر عرضه کرده است. و بشر از این طریق است که خدا را می‌شناسد. **یهودیان** ۵ کتاب اصلی تورات بنام «**پنتا توج Pentateuch**» را وحی خداوند می‌دانند. خداوند خود را از طریق وحی به پیامبران و انبیاء اش، از راه‌های مختلف، اما نه از طریق جلوه فیزیکی خود، نظیر آن چه در مذاهب ابتدایی، به نام **تئوفانی Theophany** شناخته شده است. بلکه با اعمال قدرت خودش نشان می‌دهد. نظیر رهایی یهودیان از مصر. پیامبران سخنگویان خداوند هستند که فرمان او را برای بشر بیان و تفسیر می‌کنند. و انسان باید این کلمات وحی شده الهی را با عبودیت عشق مدارانه بپذیرد بر آنها گردن بگذارد.

**مسیحیان** مبانی اصلی نظریه خود را در باره وحی از **یهودیت** می‌گیرند. تورات را به عنوان وحی الهی می‌پذیرند و معتقدند که فرایند وحی خداوند به انسان‌های برگزیده در وجود **عیسی مسیح** به اوج کمال خود رسیده است. وحی به طور عمده در زندگی، آموزش‌ها، مرگ و بعثت عیسی مسیح بروز کرده است. انبیاء نه مامورین خدا، که مامورین عیسی مسیح و منادیان اصلی پیام او هستند که از جانب روح القدس حمایت می‌شوند. این انبیاء که همان قدیسین هستند، نظیر **پولس مقدس**، همان مقام انبیاء بني اسرائیل را دارند، اما برخلاف یهودیان، وظیفه دارند که پیام وحی خدا را، در شخص مسیح، به تمام مردم جهان برسانند.

در مذهب **زردشت** نیز نظیر مذاهب ابراهیمی، وحی خاص وجود دارد و زرتشت در سی سالگی از جانب **اهورامزدا** از طریق وحی، ماموریت یافت که با پیروی از او، علیه **اهریمن**، زشتی و دروغ و باطل به جنگد.

حال برگردیم به موضوع وحی خداوند به مادر موسی. این نوع وحی‌ها یا الهام‌ها، خواه در بیداری باشد یا در خواب و رویا، در واقع يك تجربه عرفانی درونی است و تفاوتی که با وحی نبوت دارد این است که پیامی برای غیر خودش ندارد.

## فصل دوم

### موسی در کاخ فرعون

#### پیدایش و رشد عوامل فروپاشی از درون

کاخ فرعون در کنار رودخانه نیل بود و خاندان فرعون جعبه حاوی موسی را بر آب روان یافتند. اما نمی‌دانستند که چه چیزی را به درون کاخ خود برده‌اند.

آیه ۸ - «فَأَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرْنًا. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ: پس خاندان فرعون او را از (آب) گرفتند تا سرانجام دشمن جان آنان و مایه اندوهشان گردد. آری فرعون هامان و لشگرهایشان بر خطا بودند.»

فرعون نماد همه مستبدین جهان است. قدرت‌های استبدادی به تصور این که تمامی مناسبات و روابط سیاسی و اجتماعی را به نفع خود مهار کرده‌اند، خود را آسیب ناپذیر و قدرت و سلطنت خود را فنا ناپذیر می‌دانند. اما نمی‌دانند که آنها هرگز قادر نیستند تمامی مقررات و قانون‌مندی‌های جهان را به نفع ادامه قدرت خود زیر پا بگذارند. آنها هر قدر هم قدرتمند باشند، باز هم اسیر قانونمندی‌های لایتغیر این جهان هستند. و این قانونمندی‌ها در يك جا گریبان آنها خواهد گرفت. بدست خودشان، در درون خودشان، عامل یا عوامل نابود کننده آنها رشد می‌کند.

بخش پایانی آیه به این اشاره دارد که استبداد يك نظام است و کلیه افراد آن، فرعون، هامان و لشگرهایش اعم از نیروهای مسلح، نظامی و انتظامی و امنیتی. همه محکوم به فنا هستند. زیرا زیربنای سیاست‌ها و روش‌های آنان برخفا و برخلاف نظم جهان و طبیعت است. و معمولاً از جایی که هیچ تصورش را نمی‌کنند، ضربه می‌خورند.

زن فرعون در کاخ فرعون عاشق نوزادی که در آب نیل رها شده بود و اینک به داخل قصر آورده بودند، می‌شود. خدا می‌گوید ما علاقه نسبت به این بچه را در دل فرعون و زنش ایجاد کردیم تا جایی که زن فرعون به او می‌گوید که این بچه را بگذار تا نور چشم من و تو باشد:

آیه ۹ - «وَقَالَتْ اِمْرَاْتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وِلْدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ: و همسر فرعون گفت (این کودک) نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکشید، امید است که ما را سودی دهد یا او را به فرزند می‌بگیریم ولی آنها توجه نداشتند.»

این آیه چند فراز دارد: اول دل‌دادگی همسر فرعون به نوزادی است که به درون کاخ آورده شده است. یافتن کودکی در جعبه‌ای بر روی نیل، خود رویدادی تاثیر گذار و

بی‌سابقه است. دوم این کودک هم، نظیر تمام کودکان، معصوم و بی‌گناه و زیبا و دلربا است. کمتر دلی است که با نگاه به چشمان و صورت يك کودک جذب نشود. دوم این امر باعث می‌شود که زن فرعون از همسرش بخواهد که او را نکشد، ممکن است سودی برای آنها داشته باشد، یا او را به فرزندی برگزیند - فراز سوم، این گفتگو و تصمیم میان فرعون و همسرش در حالی بود که «لَا يَشْعُرُونَ - نمی‌فهمیدند».

واژه شعر، شعراً و شعراً به معنای مو و هر چیز باریک و نازک است و هم چنین به کلام موزون و با آهنگ شعر گفته می‌شود. فطانت و زیرکی را هم شعر می‌گویند.

کلام موزون را از آن جهت شعر می‌گویند که شاعر با نکته‌بینی و زیرکی از کلمات ریز و ناچیز معانی بدیع و جالبی را بیرون می‌کشد. مثلاً ببینید با همین کلمات و لغات ساده حافظ چه می‌کند و چقدر مطالب و نکات جالب را بیان می‌کند. **شعار** و **شعور** هم از همین واژه مشتق شده است. **شعور** قدرت درک نکات ظریف مسائل با زیرکی و فطانت است. توجه کنید که شعور با عقل فرق دارد. **شعار** یعنی علائم. مثلاً می‌شنوید که می‌گویند «امیدواریم شعور جای شعار را بگیرد» چرا؟ چون اگرچه شعار سیاسی می‌دهند. اما نکات دقیق سیاسی پیچیده را نمی‌فهمند. شعار می‌دهند مرگ بر آمریکا اما کاری می‌کنند که مایه خوشحالی آمریکا است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

در این جا نیز «لایشعرون» یعنی فرعون و همسرش به این مسائل توجه نداشتند نفهمیدند دارند چه می‌کنند.

بسیاری از مشکلات ما نیز از درون خود ماست اما شعورش را نداریم که بفهمیم؛ در آیه نهم زن فرعون به او می‌گوید او را نکش. بگذار این پسر نور چشم ما و فرزند خود ما باشد. او ابتدا متوسل به يك امر عاطفی می‌شود بعد می‌گوید چه بسا نفعی هم برایمان داشته باشد.

اصلی در طبیعت داریم که هر چیزی ضد خودش را تولید می‌کند. و از نزاع میان آنها محصول جدیدی بوجود می‌آید (تز و آنتی تز و سنتز). موسی در درون خانه فرعون رشد می‌کند و در نهایت موجب نابودی او می‌شود.

حال برگردیم ببینیم در **خانه موسی** چه خبر است و مادر موسی بعد از رها کردن فرزندش در آب نیل چه وضعی دارد و بر قلب مادرانه او چه می‌گذرد:

آیه ۱۰ - «وَاصْبِحْ فِؤَادًا مُوسِي فَرِحًا إِنَّ كَادَتْ لِتُبَدِّي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: و مادر موسی طاقت از دست بداد و اگر دلش را قوی نکرده بودیم، که از مومنان باشد، نزدیک بود که آن راز را فاش سازد.»

این آیه چند فراز دارد:

**فراز اول:** «وَاصْبِحْ فِؤَادًا مُوسِي فَرِحًا» مادر موسی در حالی از خواب بیدار شد که دلش داشت از جا کنده می‌شد. خوب، مادر است. جز این نباید انتظار داشت. يك

نگرانی بسیار طبیعی و انسانی است. عرب‌ها به هنگام خواب در شب، به جایی شب به خیر می‌گویند: **تُصْبِحُ عَلِي خَيْر** - یعنی بیداریتان در صبح با خیر و خوبی باشد شب را به خوبی صبح کنید. **تُصْبِحُ** یعنی صبح کردن، **فُوَادِ فَارِعَ -** یعنی **قَلْبِ تَهِي**. که همان معنای فروریختن دل و از جا کندن دل را می‌دهد.

**فراز دوم: «لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلِي قَلْبَهَا»** واژه ربط، بستن و محکم کردن است. **ربط الله علي قلبه** یعنی خدا دل او را قوی گردانید و به او آرامش داد. بنابراین صبحگاه قلب او را اگر تقویت نکرده بودیم که **«لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ:»** از ایمان آورندگان باشد. نزدیک بود که سرش را فاش سازد: **«إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ»** یعنی اینکه نزدیک بود برود، مثلاً خانه فرعون و بخواد که بچاهش پس بدهند.

در این آیه گفته شده: **«لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»** اما این ایمان، به چیست؟ ایمان به آن چه خداوند در آیه ۷ وعده داده است که: **«إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ -** ما بچه تو را به تو باز می‌گردانیم»

مادر موسی با **دو احساس** شدید درگیر شده بود که هر دو از عشق به فرزندش سرچشمه می‌گرفت. **احساس اول**، وابستگی و دل‌بندی به فرزند و **دومی احساس** بیم و نگرانی از آینده و سرنوشت او. احساس دل‌بندی او را آن‌چنان بی‌قرار ساخته بود که می‌خواست فریاد بزند و راز **فرزند نیل** را فاش سازد. اما بیم جان فرزندش بر احساس دل‌بندی غلبه کرد و آرام گرفت.

این دومین بار در این داستان است که خداوند وارد قلب مادر موسی می‌شود.

در این آیه در رابطه با احساسات و عواطف انسانی مادر موسی از دو واژه **فُوَادِ و قَلْبِ** استفاده شده است. فواد چیست و با قلب چه تفاوتی دارد و مرکز و جایگاه این دو در وجود انسان در کجاست؟

ادامه داستان:

آیه ۱۱ - **«وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ:»** مادر موسی به خواهر وی گفت پیگیر او باش. پس او را از دور می‌نگریست در حالی که آنها متوجه نبودند.

**قُصِّيهِ** از کلمه **قَصَّ**، به معنای دنباله جایی یا اثر کسی را گرفتن و رفتن است پی‌گیری داستان‌های گذشته را نیز «قصه» می‌گویند. مادر موسی از هنگامی که او را در آب رها کرد از او چشم‌برنمی‌داشته و مواظب بوده است. و چون فرعونیان او را از آب گرفتند، همچنان نگران سرنوشت فرزندش بود.

**در معنای فُوَادِ و قَلْبِ**

در قرآن کریم، سه واژه، **صدر - فُوَادِ و قَلْبِ**، با مفاهیمی به هم پیوسته و هماهنگ بکار برده شده‌اند. اما هر کدام دارای بار معنایی ویژه‌ای هستند.

واژه صدر و مشتقاتش ۴۴ بار در قرآن آمده است. از نظر لغوی به معنای ۱ - برگشتن، برگرداندن، بردن، بازگشتن به جایی که اول بوده است. نظیر برگشتن شتر از لب آب، بعد از رفتنش به آنجا. ۲ - بالایی هر چیز، جلوی هر چیز و ابتدای آن، آنچه با چیز دیگر برابر شود.

واژه صدر در قرآن به عنوان جایگاه ترس (رهبه)، مرکز و سوسه‌های خناسان، بغض (دشمنی) غیظ (خشم)، حرج (سختی و احساس تنگی) و محل اختفای نیات، و همچنین جایگاه روشنی آیات خدا به کار رفته است. علاوه بر این، صدر جایگاه قلب و قلب جایگاه فواد است. به همین مناسبت کلیه فعالیت‌ها و عملکردهای قلب و فواد به صدر نسبت داده می‌شود.

قرآن برای صدر چهار وضعیت کلی و عام را ذکر می‌نماید: ذات صدر، شرح صدر، ضیق صدر و شفای صدر. هر یک از این وضعیت‌ها، توضیحات خود را دارد که در جای دیگری آمده است.

اما قلب، که معادل فارسی آن «دل» است و مشتقات آن ۱۳۲ بار در قرآن آمده است. اگرچه هیچکس نمی‌داند جایگاه این دل یا قلب در انسان کجاست اما ظاهراً خیلی کارها به دل نسبت داده می‌شود. قرآن جایگاه آن را در صدر و کارکرد آن را «تعقل» ذکر می‌نماید.

اما فواد، و جمع آن افئد به معنای گرما و قدرت حرارت، برافروختگی و شعله‌ور شدن است و با شنوایی (سمع) و بینایی (بصر) انسان رابطه نزدیکی دارد. یک معنای دیگر فواد فطرت است و آن را مترادف با عقل و لب به معنای درست فهمیدن نیز دانسته‌اند. در قرآن این واژه ۱۶ بار که ۹ مورد آن در رابطه با اندام‌های شنوایی و بینایی و مسئولیت انسان، آمده است.

در آیه ۱۰، منشاء درک وضعیت و نگرانی مادر موسی را فواد و مرکز ایمان و روحیه و مقاومت انسانی را در دل ذکر کرده است.

این آیه از یک طرف اضطراب و تشویش مادر موسی را نشان می‌دهد و از طرف دیگر بی‌خبری فرعونیان را در آن چه در اطرافشان می‌گذرد. موسی به خانه فرعون برده می‌شود. زن فرعون همسرش را راضی کرده است که نوزاد را نگه دارند. و نگهداری او مستلزم پیدا کردن دایه یا کسی است که او را شیر بدهد. و نوزاد حاضر نمی‌شود از سینه هر زنی شیر بخورد. در آیه ۷، خداوند به مادر موسی دستور می‌دهد که فرزندش را شیر بدهد، قبل از آن که او را در آب رها سازد. نکته ظریفی در این‌جا نهفته است. در پستانداران از جمله انسان، مادرها و نوزادان، از طریق «بو» یکدیگر را شناسایی می‌کنند.

در میان رمه‌داران رسم است که صبح، بره‌ها و بزغاله‌ها را از مادر ره‌ایشان جدا می‌کنند و در طویله نگه می‌دارند و سپس گله را به چرا می‌برند. عصر که گله از صحرا برمی‌گردد، چوپان در طویله را باز می‌کند و صدها بز و بزغاله بعب‌کنان به



میان گله می‌دوند و مادر خود را صدا می‌کنند. هر گوسفندی فقط به بره خود شیر می‌دهد. و هر بزغاله و بره‌ای، مادر خود را در میان صدها گوسفند و بز، می‌یابد و به پستان او در می‌آویزد. بوی هر یک از این بره‌ها و بزغاله‌ها و مادر هایشان ویژه است. و هر کدام از طریق این بو یکدیگر را شناسایی می‌کنند. یک رابطه ویژه‌ای میان «بوها» و بینی پستانداران و توان شناسایی انواع بوها و حافظه وجود دارد. به نظر می‌رسد، دستور خداوند به مادر موسی، که قبل از رها کردنش در نیل او را شیر بدهد، برای این بود که بوی مادر، در حافظه نوزاد، ثبت بشود و نوزاد بتواند با آن مادرش را شناسایی کند. واکنش منفي موسی به شیر دایه‌ها - آیه ۱۲ - احتمالاً از این تجربه سرچشمه می‌گیرد.

آیه ۱۲ - «وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ: پستان همه دایگان را از پیش بر او حرام کرده بودیم. آن زن گفت آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که او را برایتان نگه دارند و نیک خواهش باشند.»

**مراضع جمع مرضع** مرضعه یعنی دایه یا زنی که بچه شیرخوار دارد. **رضاعت** یعنی شیرخوارگی. خواهر یا برادر رضاعی کسانی هستند که اگرچه با هم خواهر یا برادر نیستند اما در کودکی از یک مادر شیر خورده‌اند. خداوند شیر دایگان را بر او حرام کرد این به قول **علامه طباطبایی** یک حرام تکوینی است یعنی بچه حاضر نشد سینه دیگران را بگیرد فهم این حرام تکوینی همان است که در بالا گفته شد.

آیه می‌گوید: «آن زن گفت»؛ معلوم نمی‌کند چه کسی، اما آن طور که از آیه برمی‌آید باید همان **خواهر موسی** باشد.

آیه ۱۳ - «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ تَحْزَنَ لِنَعْلَمَ أَنَّ وَعَدَ اللَّهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: پس او را نزد مادرش بازگردانیم تا چشمش (به او) روشن گردد و غمگین نباشد و بداند که وعده خدا حق است ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.»

این آیه چند فراز دارد.

**فراز اول:** به این ترتیب وعده‌ای را که خداوند به مادر موسی داده بود تحقق پیدا می‌کند و آن بازگردانیدن نوزاد به آغوش مادر است تا **اولاً** چشمش روشن گردد و **ثانیاً** غمگین نباشد. اما نکته سوم و مهمتر که تا بداند که وعده خداوند حق است. و این را بیشتر مردم نمی‌دانند. مردم عموماً در وعده خدا شك و تردید دارند. وعده‌های خدا را جدی نمی‌گیرند.

**فراز دوم:** خداوند می‌فرماید ما این گونه به وعده خود عمل می‌کنیم. وعده خداوند حق است و تحقق آن حتمی است. همانطور که خداوند وعده خود به مادر موسی را به انجام رسانید در آینده نیز وعده خداوند به مستضعفین که در آیه ۵، اول سوره آمده است محقق می‌گردد.

مردم عموماً خیلی زود ناامید می‌شوند. و عده‌هایی خدا را نادیده می‌گیرند. اما ببینید که فرعون در مصر قادر مطلق بود دستگاه‌های امنیتی او هم بسیار قوی بود تا جایی که تمام زنان بنی‌اسرائیل تحت کنترل او بودند. اما چه شد و چگونه ضربه خورد؟ فرعون از جایی ضربه خورد که تصور آن را نمی‌کرد.

فرعون نمی‌فهمید و نمی‌توانست بفهمد که چه خبر است. علی‌رغم تمام کنترل‌ها، از درون خانه خودش عوامل سقوطش را فراهم ساخت. آن پسر بنی‌اسرائیلی را به خانه‌اش برد و با دست خودش او را بزرگ کرد. در آخر آیه آمده است که «اکثرهم لا یعلمون - اکثر آنان علم ندارند» منظور از ایشان (هم) در اینجا ممکن است هم اکثریت حاکمیت نظام ستمکارانه فرعون باشد که عشق قدرت چشم حقیقت‌بین آنها را کور کرده است و هم اکثریت مردم ستم‌زده‌ای که تحت تاثیر قدرت گسترده حاکمان و عدم تناسب و توازن قوا دچار یاس و ناامیدی می‌شوند. و آن چه را که نمی‌دانند و آگاه نیستند، حق بودن و عده خداوند است. و عده‌ای که در آیه ۵ داده شده است. و يك نمونه آن هم به مادر موسی نیز داده شده بود که تحقق یافت. اکثریت مردم به این گونه قانونمندی‌ها و مکانیزم‌هایی که افراد تحت ستم بالاخره روزی ظلم و ستم و استبداد را سرنگون می‌کنند و خود حکومت را در دست می‌گیرند آگاهی ندارند. ادامه داستان:

**آیه ۱۴ - «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ:**

چون به حد بلوغ رسید و برومند شد او را حکمت (فرزانگی) و علم و دانش دادیم و نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم.»

موسی اکنون جوانی است برومند، قوی و فهمیده. هم به اوج قدرت جسمانی و بلوغ رسیده است و هم برخوردار از حکمت و دانش. از این آیه می‌توان چنین فهمید که بلوغ جسمانی و ذهنی و فکری با هم تقارن دارند. و موسی هم قدرت فیزیکی پیدا کرده بود و هم برخوردار از فهم و درایت بود. يك رابطه نزدیکی میان این دو وجود دارد. رشد و نمو موسی در کاخ فرعون یعنی تغذیه خوب، استراحت، آموزش و استفاده از تمامی امکانات، هم قوی شده بود و هم رشد و بلوغ فکری پیدا کرده بود. نکته قابل توجه در این آیه برخورداري موسی از حکمت و دانش است. ممکن است کسی دانشمند باشد اما نتواند از علمش در تحلیل قضایا استفاده کند. حکیم می‌داند چگونه از علمش استفاده کند. همه دانشمندان مکتشف و پژوهش‌گر نیستند. يك پزشک ممکن است با بیمارانش و حرفه‌اش مکانیکی برخورد کند اما دیگری ژرف‌نگر باشد. آخر آیه می‌گوید «وَكذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ: ما بدین ترتیب به نیکوکاران پاداش می‌دهیم.»

این يك بیان عام است که نیکوکاران را خداوند این چنین پاداش می‌دهد. اما آوردن چنین بیانی در انتهای این آیه، اگرچه ممکن است چنین تعبیر شود که حکمت و علم پاداشی است به موسی، اما اگر پاداش در برابر عمل نیک است، موسی که تازه به سن بلوغ و کمال رشد رسیده بود. چه کار نیکی کرده بود که خداوند می‌فرماید به او جزای نیکی‌اش را داده‌ایم بنابراین «محسنین» در این آیه معلوم نیست که به خود موسی برگردد و احتمالاً به مادر موسی برمی‌گردد.

در آیه ۱۴ پرده اول داستان تمام می‌شود. نقش مادر موسی هم خاتمه می‌یابد و از صحنه خارج می‌شود به کار او که حفظ فرزندش، برگرداندن او به وی و تربیت‌اش بود، پاداش داده شده است. برخورداري موسی از حکمت و دانش، نظیر انتخاب او به پیامبری هم ربطی به عمل خود موسی نداشته است. مگر عیسی هم عملی انجام داده بود که در گهواره خبر پیامبری‌اش را می‌دهد؟ بنابراین نمی‌توان پیامبری موسی را پاداش عمل نیک خود دانست. پس «كَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ» به مادر موسی برمی‌گردد.

## فصل سوم

### خروج از کاخ فرعون و ارتکاب قتل

از این پس فصل تازه‌ای از زندگی موسی آغاز می‌شود. و موسی، جوانی که تنومند و قوی، با درایت و فرزاتگی است، از کاخ فرعون بیرون می‌آید و به شهر داخل می‌شود و به میان مردم می‌رود:

آیه ۱۵ - «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَي حِينَ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَي الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ: او در وقت سرگرمی مردم شهر وارد آنجا شد و دو مرد را دید که با هم زدو خورد می‌کنند یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش بود. آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمنش بود از وی استمداد کرد. پس موسی مشتکی بر او زد و کارش را ساخت. (موسی) گفت این کار شیطان است. چرا که او دشمن گمراه کننده و آشکار است.»

این آیه چند فراز دارد:

**فراز اول:** «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَي حِينَ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا» موسی در حالی که جوانی برومند و رشید و قوی است و سرپرستان او از نظارت بر او غافل شده بودند، از کاخ فرعون بیرون آمد و به شهر وارد شد. بعضی‌ها گفته‌اند که منظور از غفلت در این آیه، مردم است. اما به نظر می‌رسد غفلت از ناحیه گماشتگان فرعون بر او بوده است. بعضی از مفسرین گفته‌اند کاخ فرعون بیرون از شهر بوده است. ممکن است، اما نه لزوماً. در اینجا وارد شهر شدن موسی، یعنی از زندگی منزوی در کاخ بیرون آمدن او در هر حال پسر خوانده فرعون بود و رسم نبود که شاهزادگان با مردم عامی در ارتباط باشند. موسی از انزوا بدر آمد و به گردش در شهر و تماشای زندگی مردم عادی پرداخت. طبیعت سن و سال جوان در همین کنجکاو‌ی‌ها و جستجو‌هاست. او نمی‌توانست در درون کاخ محصور و قانع بماند.

**فراز دوم:** در آیه روبرو شدن موسی با نزاعی میان دو نفر از مصریان است:

موسی در شهر به دو مرد برمی‌خورد که با هم دعوا می‌کردند و آژیه **يَقْتَتِلَانِ** در اینجا به معنای قتال یا کشتن نیست بلکه به معنی نزاع و دعوا کردن و کتک‌کاری است. موسی متوجه شد که یکی از دو طرف دعوا از هم‌نژادان یا هواداران اوست: «هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ». شیعه به معنای پیرو و هوادار است. اما در اینجا پیرو یا هوادار موسی معنا نمی‌دهد بلکه به معنای آل و قوم است. یعنی از بین اسرائیل. **بني اسرائيل** هم هویت دینی و هم هویت نژادی دارند. اما موسی چگونه فهمید که یکی از آن دو اسرائیلی است. و دیگری از دشمنانش: «وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ». به هر حال موسی اسرائیلی را

شناخت. آن اسرائيلي در برابر آنکه دشمنش بود از او درخواست کمک کرد او موسي را از کجا شناخت که از او کمک خواست؟ آیا تفاوت‌هاي ظاهري ميان قبطيان و يهوديان وجود داشته است؟ آیا لباسي که بر تن داشته‌اند متفاوت بوده است؟ در جوامعي که نظام سياسي با مناسبات اجتماعي مردم را به گروه‌هاي متمایز، شهروند درجه يك يا دو تقسيم مي‌کند، معمولاً شهروندان درجه دو را مجبور مي‌کنند با پوشيدن لباس خاص يا علائم ظاهري ويژه مشخص شوند. آیا فرعون اين کار را کرده بود.

**فراز سوم دخالت موسي در اين نزاع و زدن قبطي و کشتن او به جانبداري از يهودي است**

**فراز چهارم آيه و اکنش موسي است به آنچه اتفاق افتاد و عملي که انجام داد: «قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ».** موسي و اکنش خود و مشت زدن به قبطي و کشتن او را عملي شيطاني تشخيص داد. و با گفتن اين که «**إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ**» شيطان دشمن گمراه کننده آشکاري است. در حالي که گواهي مي‌دهد که شيطان هم دشمن انسان است و هم گمراه کننده‌اي آشکار، ماهيت رفتار خود را نيز ارزيابي نموده و آن را محکوم مي‌نمايد. چرا موسي آن و اکنش نادرست را، که بعداً از آن پشيمان شد از خود نشان داد؟ دو احتمال را مي‌توان موردتوجه قرار داد. احتمال اول اين است که او تحت‌تأثير تعصب گروه‌ي و فرقه‌اي يا نژادي قرار گرفت و به صرف اينکه يك طرف دعوا يهودي بود، به نفع يهودي در نزاع آنها وارد شد. اما بعداً متوجه شد که يهودي مقصر بوده است. لحن آيه ۱۷ و ۱۸ نيز نشان مي‌دهد که فرد يهودي که موسي از او حمايت کرد، آدم شرور و فتنه‌انگيزي بوده است و حمايت موسي از او بي‌مورد بوده است. يك احتمال ديگر هم اين است که موسي تحت تأثير فرهنگ و تربيت دربار فرعون، جواني از خودراضي و خود محور بوده است و به خود اجازه داده است که براساس استنباط خود در دعوا وارد شود و قضاوت کند. شايد هم هر دو احتمال درست باشد.

**آيه ۱۶ - «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي. فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ:** گفت اي پروردگار من به خود ستم کردم مرا ببامرز و خدايش او را آمرزيد.»

اين آيه نيز چند فراز دارد.

**فراز اول: اعتراف و اعلام زشتي عملش، به عنوان ظلم به خودش. واژه ظلم در برابر عدل و عدالت است.** اگرچه جامعه‌شناسان در معنای عدل و عدالت (Justice) بحث‌هاي فراوان دارند. اما در فرهنگ قرآن و نهج‌البلاغه عدل يعني احقاق حق و اخراج حق از باطل. امر متوسط ميان افراط و تفریط را نيز عدل گویند. عدالت يعني مساوات، انصاف، ميانروي و رعايت اعتدال. عادل کسی است که از روي انصاف عمل کند. و با نفس خود نيز انصاف را رعايت نمايد. و بالاخره عدل قراردادن هر چيزي در جاي خود مي‌باشد.

اما این که موسی می‌گوید من به خود ظلم کردم. معنایی عمیق‌تری دارد. موسی نمی‌گوید که یک مرد قبطی را بناحق کشته است. او در درون خودش به طور جدی و عمیق احساس گناه می‌کند و از آن چه انجام داده است به سختی ناراحت است. موسی جوان است و فطرت خداگونه‌اش بر غم تربیت در کاخ فرعون زنده و بیدار و فعال است. این احساس درونی موسی و قضاوتی که در مورد عمل خود نموده است در واقع تجلی یک ویژگی درونی انسان‌ها به خصوص جوان‌ها است. هر انسانی با ذات و درون خود می‌داند چه چیزی گناه و خطاست و چه چیزی نیکی و صواب است. این همان پدیده‌ای است که در ذات هر کس به نام «وجدان» وجود دارد. منشاء و سرچشمه وجدان در درون ناخودآگاه انسان است. انسان با این پدیده درونی خود، بدی و خوبی را تشخیص می‌دهد.

منشاء وجودی وجدان، همان‌طور که اشاره کردم، در ناخودآگاه انسان تجلی همان الهام خداوند است که می‌فرماید: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا (شمس ۲۱)». انسان با این ویژگی درونی خود، می‌داند کاری که می‌کند زشت یا زیبا و خوب یا بد است. در ناخودآگاه وجودی‌اش معیاری برای سنجش خوبی و بدی دارد. انسان‌ها ممکن است به دلیل تربیت غلط و یا فشار محیط مجبور به انجام کار زشتی بشوند، اما حاضر نیستند به آن نام مورد خطاب قرار بگیرند. به عنوان مثال، قتل، جنایت، دزدی، مشروب خوری، فحشاء، همه از مصادیق کارهای «زشت» هستند. اگر به بدترین زدها یا قاتل‌ها، قاتل و دزد خطاب کنید بدشان می‌آید و به هیچ وجه حاضر به قبول چنین عنوانی نیستند. شما در ادبیات هیچ کشوری و مردمی در جهان نمی‌بینید که به عنوان تجلیل از کسی بگویند که فلانی قمار باز قهاری است؟ فلانی چه مرد نازنینی است، مشروبش ترک نمی‌شود؟ در هیچ کجای دنیا، به کارگری که مست بر سر کارش حاضر شود جایزه نمی‌دهند، زنان فاحشه به ندرت حاضرند به شغل خود افتخار کنند!

**دروغ‌گویی، نشانه دورویی است.** دروغ‌گویی و دورویی در همه فرهنگ‌ها مردود و مذموم است و اگر به آدم دروغگو و دورو بگوئید که او دروغگو و ریاکار و دوروست آنها را توهین به خود تلقی می‌کند. نفس انسانی این نوع پلیدی‌ها و شرها و بدی‌ها را مکروه و ناپسند می‌داند. انسان می‌تواند به سایرین دروغ بگوید و ریاکاری کند اما در درون خود می‌داند چه کاره است. هر انسانی بر هر کاری که می‌کند خود واقف و آگاه است: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلِيٌّ نَفْسِهِ بِصِيرِهِ وَ لَوَاقِي مَعَادِيرِهِ: بلکه انسان خود بر (نیک و بد) خویشتن بیناست هر چند به زبان عذرها پیش آورد. قیامت - ۱۴ و ۱۵»

اما درک آگاهانه یا ناخودآگاه از بدی و خوبی، به تنهایی برای پرهیز از انجام کار بد کافی نیست. بلکه نیروهای دیگری که در درون انسان هستند و عوامل تحریک انسان به کار زشت و یا موجب پرهیز از آن هستند نیز زنده و کارآمد می‌باشند.

در فرهنگ قرآنی انسان دارای چندین «نفس» است. «نفس اماره» آن است که انسان را به کارهای زشت وامی‌دارد: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ».

**نفس لَوَّامَةٌ** آن بخش یا آن بُعد از وجود انسان است که وقتی مرتکب کار زشتی می‌شود، و با همان معیارهای وجودی‌اش می‌داند و می‌فهمد چه کاری کرده است، او

را مورد سرزنش قرار مي‌دهد. همين سرزنش دروني است که شخص را وادار به توبه يا بازگشت مي‌نمايد. **عذاب وجدان، نتیجه حضور فعال نفس لَوّامه است.** اگر نفس لَوّامه يا سرزنش کننده به هر دليلي در فرد فعال نباشد، با وجود درك زشتي کارش، هيچ نوع علامتي از ندامت و پشيماني، که مقدمه اصلاح رفتار هاست ديده نخواهد شد.

**موسي**، در حالي که در سن جواني بود، و در محيط دربار فرعون بزرگ شده و رشد و پرورش يافته بود، نفس لَوّامه‌اش بيدار و فعال بود و به محض ارتکاب عمل زشت خود را باز يافت، به خود آمد و خود را سرزنش کرد و خطاب به **«پروردگارش»** فرمود: **«اني ظلمت نفسي»**.

در اين قسمت از آيه به سه نکته وجود دارد: اول اين که موسي علي‌رغم محيط شرک و کفر دربار فرعون، موحد و خداشناس است. به احتمال اين توجه موسي به خدا و اين خدا آگاهي موسي نتيجه تربيت مادرش بايد باشد. محيط دربار هم نتوانسته بود، فطرت خداجوي موسي را از بين ببرد يا آن را غير فعال سازد.

**نکته دوم** اين که موسي خداوند را **«رب»** خود خطاب کرده است که توجه و اقرار و اعتراف به ربوبيت حق مي‌باشد. توحيد موردنظر قرآن فقط پذيرفتن وجود **«الله»** به عنوان **«خالق»** نيست، بلکه توجه و قبول ربوبيت خداوند است، که خود معنا و مفهوم ويژه‌اي در رابطه انسان و خدا در بر دارد.

**نکته سوم** اين که موسي خطايي را که مرتکب شد، ظلم بر خود تلقي و اعلام کرده است. که در مورد آن مختصراً توضيحي داده شد.

در فراز ديگر آيه موسي از خداوند مي‌خواهد که او را به بخشد: **«فاغفر لي»**. غفران يعني پوشانيدن يا جبران کردن پيامد يك گناه يا کار زشت است که اصطلاحاً بخشيدن گناه گفته مي‌شود. اما بخشش گناه دقيقاً همان از بين بردن پيامدهاي آن نيست. هر عملي که انسان انجام مي‌دهد، داراي اثراتي است. رابطه‌اي ميان هر فعلي و اثري که از آن فعل سرچشمه مي‌گيرد وجود دارد. در فرهنگ قرآني **«فعل»** يا **«کار»** معنايي وسيع‌تر از کار مکانیکی يا فیزیکی دارد. در اين فرهنگ حتي يك فکر يا ايده‌اي که در قلب و درون ذهن يك فرد بوجود مي‌آيد و مطرح مي‌گردد، داراي اثر يا اثراتي است که لاجرم آن را مصداق يك **«فعل»** مي‌سازد. اين دقيق‌ترين و علمي‌ترين تعريف از کار يا فعل است. زيرا از نظر فزيولوژي مغز و اعصاب حتي آن فکر يا ايده‌اي که در اعماق ذهن و قلب انسان مي‌گذرد، موجب پيدايش ترشحات مواد شيميائي در سطوح مختلف مغز مي‌گردد. همين اثرات ابتدائي است که ممکن است موجب اقدامات و حرکت‌هاي بعدي انسان بشود. مثلاً ديدار تصوير يك زن زيبا در ذهن يك مرد جوان، موجب ترشحات هورمون‌هاي مغزي مي‌گردد که پيام‌هايي را به سطوح و مراکز بالاتر و عميق‌تر ذهن و مغز مي‌فرستند. و اگر اين پيام‌ها از سيناپس‌هاي مغز خاکستري بگذرند، بي‌ترديد اثرات ثانوي وسيع‌تري ايجاد خواهند کرد. سيناپس‌هاي بخش خاکستري مغز يا کورتکس **Corte**، از نظر برخي از کارشناسان برجسته فزيولوژي مغز و اعصاب جايگاه عمل ارادي انسان است. با دخالت اراده مي‌توان

مانع توزیع اثرات اولیه پیام‌های حسی به سایر نقاط مغزی شد و یا بر حسب مورد آن را تقویت کرد.<sup>۱</sup>

اثرات برخی از اعمال انسان زودگذر و کوتاه مدت است و برخی از آنها دراز مدت و پابرجاست. **غفران** یعنی از بین بردن اثرات کوتاه مدت و درازمدت گناه. این امر حاصل نمی‌شود مگر آن که فرد به زشتی عملی که مرتکب شده است آگاهی پیدا کند؛ نفس ملامت‌گرس او را رنج بدهد و این رنج او را به جایی یا نقطه‌ای برساند که به زشتی عمل خود صادقانه، نه ریاکارانه، اعتراف کند و از خداوند بخواهد، یعنی خود نیز با تمام نیرو بخواهد، که نتایج آن را جبران نماید. یعنی کاری بکند که آن اثرات را از بین ببرد. گناه و خطا قبل از هر چیز به خود انسان لطمه می‌زند. سرآغاز اصلاح این فرایند، متوقف ساختن آن و برگرداندن مسیر و جهت این فرایند است که آن را توبه خوانده‌اند. **توبه یعنی «برگشت»**. سرآغاز توبه هم فهم و آگاهی فرد به نتایج منفی اعمال می‌باشد و در راس آن درک این مسئله است که **گناه ظلم به خود شخص است**. که اگر فرد آن را بفهمد و درک کند، توبه می‌کند. همه این‌ها منوط و مشروط به این است که **نفس نوا**مه فرد نمرده باشد.

در قسمت بعدی آیه آمده است که: **«فَعَفَّرَ لَهُ»** - او بخشیده شد.

بسیاری اوقات است که ما تقاضای بخشش می‌کنیم اما نمی‌دانیم خداوند می‌بخشد یا نه.

در فراز پایانی آیه یک بیان عام است: **«إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»** در این جا واژه **«رحیم»** آورده شده نه **«رحمن»** چون غفور بودن با رحیم بودن در ارتباط است. او کسی را می‌بخشد که متنبه شده و تقاضای بخشش کرده باشد یعنی **نفس نوا**مه‌اش بیدار شده باشد. **غفور** - بسیار بخشیده بودن خداوند است. یعنی این که رابطه میان فعل و اثر و فرایند عمل و اثرات عمل، فرایندی یک طرفه نیست، بلکه فرایندی برگشت‌پذیر (Reversible) است و اعلام این که: **پاز آی هر آن چه هستی باز آی**. ناامیدی انسان از اصلاح یا برگشت‌پذیری فرایندهای مورد بحث، موجب اصرار انسان بر ادامه ارتکاب به گناه می‌گردد، آب که از سر گذشت چه یک گز چه صد گز - اما توبه مفید و موثر موردنظر قرآن باید از درون خود شخص سرچشمه بگیرد نه تحت زور و فشارهای بیرونی - چنین توّ ابانی نه به درد خودشان می‌خورند نه کس دیگری. در اطراف این حادثه، جانبداری موسی و قتل قبطی چند نکته وجود دارد.

**اول** اینکه بوی نژادپرستی می‌دهد. **دوم** این که موسی اصلاً جویا نشده که حق با کیست و بدون توجه به آن، وارد دعوا شده سوم این که اگر به فرض هم حق با اسرائیلی بوده، جزای قبطی شاید مرگ نبوده است. وقتی آن دو در حال جنگ بودند، آن چه به نظر می‌رسد این است که احتمالاً وضعیت پوشش و ظاهرشان به گونه‌ای بوده که موسی توانسته قومیت آن‌ها را بشناسد زیرا همان‌طور که دیدیم موسی در کاخ

۱- «جهان شگفت‌انگیز مغز» - جودیت هوپز و ریک ترسی - ترجمه ابراهیم یزدی - انتشارات قلم



بزرگ شده و حالا پس از مدتي تازه مي‌گويد: «دَخَلَ الْمَدِينَةَ». قيفاه‌هاي قبضي و اسرنايلي احتمالاً متفاوت بوده است. نژاد اصلي مردم مصر قبضي است. اعراب و مسلمانان بعداً به مصر رفتند و قبضي‌ها اکثراً مسلمان شدند. موسي به صرف اين كه يك طرف دعوا اسرنايلي است به حمايتش برخاسته و مشتني آن چنان به قبضي كوبيده است. كه او كشته مي‌شود. معلوم مي‌شود خيلي هم عصبي يا عصباني بوده است دچار قوم‌گرايي و نژادپرستي شده است. اين آيه پيام ديگري هم دارد.

بشر كنوني هنوز هم به بيماري اجتماعي نژادپرستي مبتلي است. در ذهنيت بشر قرن بيستم قوم‌گرايي و نژادپرستي هنوز حاكم است. در آمريكا مي‌بينيم كه در دعواي بين سپاه و سفيد عوماً رأي به نفع سفيد صادر مي‌شود. در كشور خود ما روابط بر ضوابط حاكم است. اين رفتار اجتماعي - فردي خيلي زنده‌اي است. در اين داستان تصويري از اين نوع رفتار ارائه شده است. موسي از راه نرسیده با مشاهده دعواي قبضي و يهودي به اصطلاح كتش را كنده و پريده وسط دعوا. در مناسبات و برخوردهاي خانوادگي و گروه‌ي ما به كرات چنين رويه‌اي را ديده‌ايم. نکته ديگر اين كه موسي وقتي ديد كه آن دو باهم دعوا مي‌كردند، خوب جديشان مي‌كرد. ولي آن چنان عجولانه حكم صادر كرد و واكشن نشان داد و به مغز طرف كوبيد كه كه طرف جابه‌جا مرد. مگر قبضي‌ها علي‌الاصول همه جا مجرم و يهوديان همه‌جا بي‌گناهند؟ مثلاً الان آمريكايي‌ها همه ايراني‌ها را مجرم مي‌دانند! ايراني‌ها هم همه آمريكايي‌ها و اسرنايلي‌ها را مجرم مي‌دانند. نوه من كلاس دوم يك مدرسه غيرانتفاعي است، او در آمريكا به دنيا آمده است. در مدرسه به آمريكايي‌ها فحش مي‌دادند، او گريه‌كنان آمد و گفت آخر تقصير من چيست كه در آن‌جا به دنيا آمدم؟ چرا به همه آمريكايي‌ها فحش مي‌دهند؟ اين رويه‌اي است كه بر قضاوت‌هايمان حاكم است. روزنامه‌هاي غوغا سالار به من حمله مي‌كنند كه دخترم با يك بوسنيابي و صرب تبار ازواج کرده است در حالي كه او يك بوسنيابي ترك تبار است و مي‌گويند صرب‌زاده متولد آمريكا اگر هم مسلمان شود پاك نمي‌شود! ببينيم خداوند با ذكر داستان موسي چه پيامي براي ما دارد؟ هدف از اين داستان چيست؟ به نظر مي‌رسد خداوند مي‌خواهد به ما نشان دهد كه حتي يك حزب‌اللهي ناب، آن هم كسي كه خداوند گواهي مي‌دهد كه علاوه بر تنومندي، صاحب دانش و حكمت بوده است، نه حزب الهي بي‌سواد و جاهل و شعاع مسلك، ممكن است برخلاف حق كسي را بكشد. رئيس دادگاه‌هاي انقلاب در سال‌هاي اوليه در پاسخ به ايراد من به اعدام‌هاي بي‌رويه گفت اين‌ها را كه من اعدام مي‌كنم اگر حقشان است كه هيچ و اگر نيست كه شهيد محسوب مي‌شوند و جايشان در بهشت است. برويد اكنون ببينيد كه بر خود او چه آمده است! اين استدلال را در تاريخ اولين بار **حجاج بن يوسف** كرد. اين در حالي است كه ممكن است شما حسن نيت هم داشته باشيد، حتي مثل موسايي كه خداوند مي‌فرمايد: به او علم و حكمت داديم مي‌تواند مرتكب خطايي شود كه خودش آن را عمل شيطاني مي‌نامد. اين نشان مي‌دهد كه همه بايد خيلي مواظب رفتارهايمان باشيم. خيال نكنيم چون نمازخوان و روزه گيريم. بليط مجاني بهشت را داريم. حتي موسي با آن همه توجهات با يك لحظه غفلت مرتكب قتل مي‌شود. حتي اگر طرف دعوا دشمن تو باشد، حق نداري بي‌جهت او را بكشي. اين داستان بسيار آموزنده‌اي است و چقدر با رفتار ما مسلمان‌ها تفاوت دارد. ما كه مسئول رفتار صهيونيست‌ها و آمريكايي‌ها نيستيم. ما مسئول رفتارهاي خودمان هستيم و بايد

جوابگو باشیم. در هند و پاکستان مردم را به صرف شیعه بودن، می‌کشند. در افغانستان هم همین روحیه حاکم است. این‌ها چه بسا آدم‌های خوبی هم باشند اما عملشان شیطانی و ناحق است. اگر فطرت خداگونه انسان نمرده باشد، بلافاصله درک می‌کند و می‌گوید عجب! «هذا من الشيطان».

آیه ۱۷ - «قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ: موسی گفت ای پروردگار من به پاس این نعمتی که بر من بخشیدی، پس من هرگز از این پس پشتیبان مجرمین نخواهم بود.»

منظور موسی از نعمتی که خداوند به او عطا کرده است چیست؟ روی این قسمت آیه در کتب تفسیر بحث‌های طولانی انجام شده است. برخی «انعمت علی» را به نعمت رسالت تعبیر کرده‌اند. یعنی این که به خاطر رسالت و نبوت من حامی مجرمین نمی‌شوم. اولاً از آیه چنین بر نمی‌آید ثانیاً هنوز او به رسالت مبعوث نشده بود. احتمالاً منظور موسی از نعمت قوه تشخیص کار زشت انجام شده‌اش باشد. یعنی پرده را از جلوی چشمان غفلت زده من برداشتی. این خود نعمتی است. موسی بلافاصله این را درک می‌کند و می‌فهمد. دیدن زشتی کار و متنبه شدن و تغییر و توبه کردن همه نعمت‌هایی هستند که برای همه کس دست نمی‌دهد. بسیاری از افراد را دیده‌اید که به کارهای زشت خود ادامه می‌دهند!

به عبارت دیگر موسی می‌گوید به پاس همین که نفس لوامه من نمرده است و کار شیطانی مرا به من یادآور شد و نادم شدم و تو هم مرا بخشیدی، از این پس تعهد می‌کنم که هرگز از مجرمین حمایت ننمایم. نکته قابل توجه دیگر این‌که مفهوم این بخش از آیه که هرگز از مجرمین حمایت ننمایم این است که موسی حس کرده بود که در آن دعوا اسرائیلی مجرم بوده است نه قبطی.

آیه ۱۸ - «فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ: دیگر روز موسی در شهر ترسان و چشم به راه حوادث بود. پس مردی را که دیروز از او مدد خواسته بود (دید) که از او (در يك نزاع دیگر) مدد خواست

یستصرخ از صرّخ به معنای فریادخواهی و یاری خواستن است. موسی به او گفت که تو در يك گمراهی آشکاری هستی.»

ظاهراً موسی بعد از درگیری و قتل، دیگر به دربار بر نمی‌گردد، بلکه تا صبح در شهر سرگردان به سر می‌برد در حالی که نگران و مضطرب است که حادثه‌ای برایش اتفاق بیفتد، و از همه طرف مواظب بود که نکند به سراغش بیایند (خائفاً يترقب). ناگهان کسی را که دیروز از او تقاضای کمک کرده بود، دید که در دعوی دیگری دوباره از او کمک می‌خواهد. واکنش موسی این بار کاملاً متفاوت بود. اولاً علیه او موضع گرفت و او را يك گمراه و اغوا شده‌ای آشکار خواند. ثانیاً با حالت غضب وارد معرکه شد تا آن‌ها را از هم جدا کند. اما با واکنش بدی روبرو شد:

آيه ۱۹ - «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبِطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلُحِينَ: پس هنگامی که خواست به حرف کسی که دشمن آنها باشد حملهور شود او گفت ای موسی آیا تو می‌خواهی مرا بکشی همان‌طور که دیروز یکی را کشتی؟ و تو می‌خواهی در این سرزمین کردنکش باشی و نمی‌خواهی از مصلحان باشی.»

واژه **بَطِش** ده بار در قرآن کریم به معنای انتقام گرفتن، حمله بردن، صولت سخت، نیرومندی و فرو گرفتن، بکار رفته است. در این‌جا به همان معنای حمله تند و سخت است. قسمت اول آیه روشن است که موسی به جانب کسی که دشمن هر دوئی آنها بود، حمله برد اما قسمت دوم آیه روشن نیست که گوینده اسرائیلی است یا قبطی؟

بحث‌های مفصلی در بین مفسرین در باره هویت گوینده این جمله مطرح شده است. که آیا اسرائیلی بود یا قبطی؟ نظر مفسرین عموماً، به استناد روایات ائمه این است که این جمله را اسرائیلی به موسی می‌گوید و همین حرف موسی را لو می‌دهد. چون موسی نسبت به اسرائیلی به خاطر واقعه روز قبل خشمگین بود، هنگامی که از او درخواست کمک می‌کند موسی با ناراحتی او را یک گمراه آشکار: «عَوِيٌّ مَبِينٌ» می‌خواند. و با حالاتی غضبناک به سوی آنها می‌رود. و بر طبق قسمت اول آیه نظرش حمایت از اسرائیلی بوده است. اما اسرائیلی با شنیدن سخن موسی و دیدن غضب او ترسناک شده و تصور می‌کند که موسی این بار قصد او را دارد. و لذا در مقام دفاع از خود با صدای بلند می‌گوید: که می‌خواهی مرا هم امروز بکشی همان‌طور که دیروز کسی را کشتی؟ سپس اضافه می‌کند: که تو به جای آن که میان ما را اصلاح بکنی، می‌خواهی گردن کش باشی. در واقع هم موسی را متهم به کردنکشی می‌کند و هم او را لو می‌دهد.

به این ترتیب مردم شهر، و بی‌تردید مقامات درباری و فرعون، همه فهمیدند قاتل دیروزی مرد قبطی کیست پس به مقابله و چاره اندیشی پرداختند. نتیجه چاره‌جویی‌ها، صدور حکم بازداشت و مجازات موسی بود. فرزندخواندگی موسی به فرعون تأثیری در این تصمیم نداشت. حفظ قدرت برای فرعون و اطرافیانش مهمتر از عشق به فرزند خوانده بود.

آیه ۲۰ - «وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمُدْيَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ: از دوردست در شهر مردی شتابان آمد و گفت ای موسی هیأت حاکمه در باره تو مشورت و توافق کرده‌اند تا تو را بکشند، از شهر بیرون برو. من خیرخواه تو هستم.»

اما در مورد آن کسی که خبر را برای موسی آورد، حتماً اصطلاح **مؤمن آل فرعون** را شنیده‌اید، یعنی در میان اطرافیان فرعون افرادی بودند که قلباً حامی موسی بودند. او بود که به موسی جریان را گزارش داد.

واژه **ملاء** یعنی پر و انباشته کردن - مثل پر کردن ظرف آب. جمعیت و جماعت اشراف و اعیان را «الملاء» گویند. به جماعت فرشتگان و ملائکه هم گفته می‌شود.

پول‌دار و نیرومند و توانا را **هم‌الملی** می‌گویند. پول‌دارترین و نیرومندترین طبقه مردم **املاء القوم** هستند. در فرهنگ قرآنی، واژه ملاء همه جا، برای حاکمیتی که در اطراف يك فرد، فرعون، حلقه زده‌اند و قدرت اقتصادی و سیاسی را در انحصار خود گرفته‌اند و با هر تغییری مخالفت می‌کنند، بکار برده شده است. در این آیه ملاء به همین معنا آمده است. واژه **مؤتمر** یعنی مشورت و تجمع و گردهمایی برای خیرخواهی. بنابراین معنای این قسمت آیه این است که اعضای هیات حاکمه دور هم جمع شدند و مشورت کردند تا تکلیف **«فتنه موسی»** را روشن سازند. به عبارت امروزی، وقتی اخبار موسی به فرعون رسید، شورای امنیت ملی را برای شور دعوت کرد و آن‌ها به بازداشت و قتل موسی، برای مهار فتنه، رای دادند.

موسی پیام مومن آل فرعون را دریافت می‌کند و:

**آیه ۲۱ - «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ: قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: ترسان و نگران از شهر بیرون شد. گفت ای پروردگار من، مرا از ستمکاران نجات بده.»**

واژه **خوف** و مراقبت معانی به هم نزدیک، اما متفاوتی دارند. **خاف، يخاف...** ترسیدن، پرهیز و حذر کردن، احساس خطر کردن است. هر چیزی که موجب ترس انسان شود، به طور طبیعی انسان از آن پرهیز می‌کند. اما این پرهیز در تمام موارد آگاهانه نیست. هنگامی که پرهیز و پاسداری آگاهانه صورت گیرد، رَقَب معنا می‌دهد. **يَتَرَقَّب** در اینجا، مضارع استمراری است، یعنی پاسداری و مواظبت و پرهیز آگاهانه از خطرات احتمالی به طور مستمر تا خروج از منطقه خطر. با توجه و توکل به خداوند. موسی هم ضمن فرار از صحنه خطر و خروج از شهر و ادامه مراقبت، از خداوند می‌خواهد که او را از چنگ ظالمان نجات بدهد.

واژه **نجات** در قرآن همه جا به معنای رهایی فیزیکی است از يك خطر واقعی یا يك وضعیت نامطلوب در برابر آن، واژه **خلاص** یا رهایی از ناپاکی و آلودگی‌های ذهنی و معنوی وزیده و خالص شدن در اعتقاد و ایمان است. دعای موسی نجات از خطر قوم فرعون است.

## بخش دوم

### استقرار در مدین

موسی مضطرب و نگران از شهر می‌گریزد و بدون آن که راه را بداند، به سوی محلی که به «مدین» معروف بود به راه می‌افتد. مدین شهری بود در شبه جزیره سینا، در کنار خلیج عقبه و خارج از حاکمیت فرعون. در آیات متعدد قرآن در باره «مدین» و به عنوان محل ماموریت و رسالت شیعب، اشاراتی وجود دارد. به نظر می‌رسد از معروفیت خاصی، در آن منطقه و در آن دوران برخوردار بوده است. شاید به همین دلیل بود که موسی بعد از فرار از مصر به جانب مدین رفت. حالا دیگر موسی با حکومت درگیر شده است و از خداوند می‌خواهد که او را از دست حکومت ظالمین نجات دهد و به جانب مدین راه را نشان دهد:

آیه ۲۲ - «وَلَّيْنَا مَا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ: چون به جانب مدین روان شد گفت شاید پروردگار مرا به راه راست هدایت کند.»

هنگامی که موسی از شهر بیرون آمد و قصد داشت به طرف مدین برود، راه را بلد نبود فقط جهت آن شهر را می‌دانست. در آن زمان‌ها راه‌ها خیلی مشخص نبودند مردم پیاده یا با اسب غیره سفر می‌کردند. اگر هم علائمی قرار داده می‌شد طوفان‌ها و شنهای روان آنها را می‌پوشانید. بنابراین مسافران عمدتاً توسط دلیل راه - یعنی کسانی که راه را بلد بودند و یا از طریق علائم آسمانی نظیر ستارگان، مسیر و جهت را می‌دانستند، هدایت می‌شد. اما موسی تنها بود و مجبور بود تنها سفر کند.

در اینجا می‌گوید خدایا مسیر شهر را به من نشان بده که راه را گم نکنم. بعضی‌ها سَوَاءَ السَّبِيلِ را به معنای عام آن یعنی هدایت به راه راست، گرفته‌اند. اما آنچه از داستان بر می‌آید اینست که چون موسی عازم شهر مدین بوده است، دعایی کرده که راه آن شهر را به او بنمایاند.

آیه ۲۳ - «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ إِمْرَاتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدَرَ الرَّعَاوُ وَ ابونا شیخ کبیر:

و چون به آب مدین رسید، گروهی از مردم را دید که چارپایان خود را آب می‌دهند. و پشت سرشان دو زن را یافت که گوسفندان خود را از آب باز می‌دارند. گفت کار شما چیست؟ گفتند ما به گوسفندانمان آب نمی‌دهیم تا وقتی که چوپانان گوسفندانشان را بازگردانند. و پدر ما پیری سالخورده است.»

بالاخره موسی به حومه شهر مدین یا سوادشهر می‌رسد. جایی که بیرون از آبادی در کنار چشمه یا قنات مردم به کار آب دادن حیوانات و یا برداشتن آب برای مصرف خود جمع شده بودند.

امت به هر نوع تجمعی از نوع مردم یا غیر آن اطلاق می‌شود. در قرآن کریم برای **پرنندگان** هم واژه امت به کار برده شده است. هر گروهی که اعضای آن دارای هدف مشترکی باشند امت هستند. حتی پرنده‌گانی که به طور دسته جمعی و هماهنگ با هم پرواز می‌کنند. بنابراین بر خلاف نظر بعضی‌ها، قصد و حرکت دسته‌جمعی در یک امت لزوماً آگاهانه نیست. زندگی و پرواز جمعی پرنندگان آگاهانه نیست.

در این آیه هم چون گروهی از مردم برای برداشتن آب یا دادن آب به حیوانات آمده بودند از آنها به عنوان امت یاد شده است. موسی در پشت آن گروه دو زن را دید واژه **«تَنُودَان»** تنها یکبار، آن هم در همین آیه بکار رفته است. **«ذَادُ وَ ذَوْدٌ عَنْ حَسِبِهِ»** یعنی از شرافت خود دفاع کرد. آن را مناعت و جدایی نیز معنا کرده‌اند. آن دو دختر چون از روی حجب و حیا مایل نبودند با سایر چوپانان قاطبی شوند، گوسفندان خود را جدایی از سایرین نگهداشته بودند و منتظر خلوت شدن سرچشمه در گوشه‌ای ایستاده بودند. موسی به آنها می‌گوید چرا کسی همراه شما نیست؟ اینجا چه می‌کنید؟ واژه **خطب** به معنای سخن، خطا به، خواستگاری از دختر و هم کار آمده است. در اینجا موسی با تعجب آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌پرسد که «شما اینجا چه کار می‌کنید؟» بعضی گفته‌اند که منظور موسی از این کلام این است که شما دو دختر تنها، بدون مرد محرم اینجا چه کار می‌کنید.

گفتند ما نمی‌توانیم به این گوسفندان آب بدهیم تا اینکه چوپانها بروند. ما منتظر رفتن آنها هستیم تا راه را باز کنند. پدر ما هم یک پیرمرد افتاده است، بنابراین ما مجبوریم گوسفندان را برای آب دادن به چشمه بیاوریم.

این گفت‌وگو، میان یک مرد بیگانه با دو دختر جوان نشان می‌دهد که جامعه مدین از جهت اجتماعی خیلی بسته نبوده است. موسی به راحتی می‌رود سراغ آن دو دختر و با آنها گفت‌وگو می‌کند و آنها هم از ملاقات و گفت‌وگو با یک مرد جوان بیگانه خودداری نمی‌کنند. کسی هم بر سر آنها نمی‌تازد و ایراد نمی‌گیرد که شما دخترها با این پسر جوان چه نسبتی دارید و چرا با هم حرف می‌زنید. موسی داوطلب کمک به آنها می‌شود، آن دو دختر هم کمک او را می‌پذیرند. پس:

آیه ۲۴ - **«فَسَقِيَ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ:** پس موسی گوسفندان آن دو را آب داد آنگاه به سوی سایه برگشت و گفت پروردگار من به هر (رَزَق و) خیري که برایم بفرستی سخت نیازمندم.»

موسی گوسفندان آن دخترها را آب داد. آنها به طرف آبادی و محل خود برگشتند. موسی تنها ماند بدون آنکه جایی را بلد باشد و کسی را بشناسد. حال ببینیم جوانی در شهری غریب چه انتظاری می‌تواند داشته باشد؟ عده‌ای از مفسرین گفته‌اند او گرسنه و نیازمند طعام بود. اما او هیچ چیزی ندارد، غریب هم هست، آشنایی هم ندارد. او

مسكن، آرامش، نان، غذا، همه چيز مي‌خواهد. موسي جوان است خواسته‌هاي اوليه و ابتدائي جوانان سه چيز است: كار، مسكن، همسر. موسي از راحت و آرامش و فراواني كاخ فرعون بيرون آمده و آواره دشت و بيابان شده است. تحمل اين وضعيت و تطبيق با شرايط جديد براي موسي سخت است او هم مثل هر جواني، ابتدائي‌ترين نياز خود را مطرح مي‌سازد. بنا بر اين مي‌گويد هر چيز خوبي كه به من بدهي همان را نياز مندم. مثل اين كه در اصطلاح مي‌گويم: «نيكي و پرسش؟» او موحد و متوكل بر خداست و مي‌گويد اي خدا هر آن چيزي كه از جانب تو به من برسد من به آن محتاجم. نيازهاي او معلوم است. خودش معلوم نمي‌كند، مي‌گويد خدايا هر چه به من بدهي همان خوب است و به همان نياز دارم. نمي‌گويد من تشنه و گرسنه و خسته. غريب و بي كس هستم. هيچ ندارم. كسي كه هيچ ندارد، هر چه به او بدهند و براي ش برسد خير است. بنا بر اين مي‌گويد هر چه بدهي همان خير است.

در روانشناسي احتياجات انسان را طبقه‌بندي مي‌كنند. نيازهاي انسان مراتب دارد. اول گرسنگي و تشنگي است، در مرحله بعد غرايز را قرار مي‌دهند. تا اينها تامين نشود كمتر كسي دنبال كتاب مي‌رود. مرحله بعد امنيت است و در مرحله بعدي نيازهاي عرفاني، آزادي و نظاير اينها.

موسي كه بر اثر خطاي خود در قضاوت و عجله در واكنش به يك رويداد راحتی و فراواني قصر فرعون را از دست داده بود و سرگردان و آواره دشت و بيابان شده است، در حالي كه در بند تامين ابتدائي‌ترين نيازهايش و غرق در افكارش بود كه:

آيه ۲۵- «فَجَاءَهُ تَهُ اِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَيَّ اسْتَحْيَاءَ قَالَتْ اِنَّ اَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيكَ اَجْرَ مَا سَفَيْتَ لَنَا فُلْمًا جَاءَ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: پس يكي از آن دو دختر در حالي كه از روي حيا راه مي‌رفت نزد وي آمد و گفت پدرم تو را دعوت کرده تا پاداش آب دادن (گوسفندان) ما را به تو بدهد. چون موسي پيش او آمد و داستانش را بگفت او گفت نترس كه خداوند تو را از قوم ظالمين نجات داده است.»

اين آيه چند فراز دارد: فراز اول: مراجعه يكي از آن دو دختر به موسي و ابلاغ پيام پدرش به او مي‌باشد. راه رفتن و سخن گفتن دختر در اين فراز با قيد «شرم و آرزوم» توصيف شده است. در گفتگوي قبلي موسي با آن دو دختر بحثي از چگونگي سخن گفتن آنان به ميان نيامده است. در آن جا آغازگر سخن موسي بوده است و دختران جواب مي‌داده‌اند. و موضوع و بهانه يا انگيزه سخن نيز روشن بوده است. اما در اين جا، موسي انتظار بازگشت دختر و گفت‌وگوي با او را نداشته است. بنا بر اين به طور طبيعي نحوه سخن گفتن دختر با موسي تفاوت کرده است و آن رعايت ابتدائي‌ترين اصول اخلاقي در مناسبات و روابط اجتناب‌ناپذير اجتماعي ميان پسران و دختران جوان است. واژه «استحياء» در اين آيه از مشتقات واژه حَيَّ است. حَيَّ و حياءَ زنده شد و زنده است جبي حياءَ منه - از او شرم كرد و خجالت كشيد، و حَيَّ الطريق راه پيدا شده الحياء، يعني شرم، آرزوم، كمروئي، خجالت كشيدن، رودربايستي، از

ترس ملامت چیزی را ترك كردن مي‌باشد. **استحياء و استحي منه** = يعني از او شرم كرد، خجالت كشيد و كمروبي كرد.

در واقع در روابط اجتناب‌ناپذير اجتماعي ميان پسران و دختران جوان، رعايت ابتدائي و اصولي‌ترين موازين اخلاقي بر عهده هر دو طرف است، اما دختران جوان با رعايت موازين شرم و حيا مي‌توانند آن‌گونه سخن بگويند و يا رفتار كنند كه طرف جوان آنها امكان سوء برداشت و جرأت عمل خلاف را نداشته باشد.

**مدين يك** منطقه روستايي بوده است. زراعت و دامپروري فعاليت عمده اهالي را تشكيل مي‌داده است. در مناطق روستايي، روابط زن و مرد و دختر و پسر، با آنچه در شهرها، بخصوص شهرهاي جديد وجود دارد، متفاوت است. زنان و مردان، دختران و پسران، دوش به دوش هم و در كنار هم در مزرعه، در گله‌داري، كار مي‌كنند. آشنائي دخترها و پسرهاي جوان در مزرعه و يا در كنار چشمه، و ساير فعاليتها شروع مي‌شود و بعضاً به هم دل مي‌دهند و با تاييد و نظارت بزرگان خانواده با هم ازدواج مي‌كنند. مسائلي پيچيده روابط زن و مرد و دختر و پسر جامعه شهري در ده و روستا وجود ندارد يا بسيار كم و نادر است. رفتار موسي جوان با دختران شعيب، ويژگي‌هاي جامعه روستايي را دارد.

**فراز دوم** آيه حركت موسي به جانب قرارگاه دختران جوان و پدرشان و شرح رخدادهاي زندگي‌اش براي پيرمرد و جواب پيرمرد به او مي‌باشد. اگرچه در اين آيات از سوره قصص نامي از اين پيرمرد برده نشده است اما به موجب آيه ۸۵ از سوره اعراف، مفسرين او را **شعيب پيامبر** مي‌دانند كه در منطقه مدين و اطراف آن به هدايت مردم مبعوث شده بود. آيه ۸۵ و آياتي بعد از آن در سوره اعراف حاكي كه از آن است كه مدين از مراكز تمدني بزرگي با رونق اقتصادي فراوان بوده است، آيه ۲۳ **سوره قصص** نيز نشان مي‌دهد كه در اين منطقه گله‌داري رونق داشته است كه چوپانان و گوسفندان زيادي بر سرچشمه آب گرد آمده بودند كه دختران شعيب فرصت نمي‌كردند احتشام خود را آب بدهند. شايد همين توسعه اقتصادي مدين و شهرت شعيب از عوامل اصلي توجه موسي به سوي اين مركز به هنگام فرار از مصر بوده است. نقل بيان پيرمرد در جواب موسي، كه تو از مردم ستمكار نجات پيدا كرده‌اي از يك طرف حاكي از خروج او از منطقه قلمرو نفوذ فرعون و از طرف ديگر، اجابت دعاي موسي به هنگام فرار از مصر است كه از خدا خواست كه «مرا از ستمكاران رهائي ببخش». با چنين مقدمه‌اي تحول تازه‌اي صورت مي‌گيرد:

**آيه ۲۶** - «**قالت احديهما يا اَبَتِ اسْتِجْرُهُ اِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتِجْرَتَ الْقَوِيَّ الامِينُ**: يكي از دختران گفت اي پدر اجيرش كن اگر چنين كني بهترين مرد نيرومند اميني است كه اجير كرده‌اي».

«**واژه اَجْر، اجراً يعني پاداش داد، مزد داد. اجر الرجل يعني مرد را اجير كرد. اجر، ايجاراً الدار يعني خانه را اجاره كرد، استاجر الرجل، او را اجير يا استخدام كرد. كارگر روزمزد را اجير مي‌گويند. اجرت هم از همين واژه مي‌آيد. اجير كردن خريدن نيروي كار است. در قرآن كريم واژه اجر در تمام موارد به معنای پاداش و مزد بكار**



رفته است. به معنای اجیر و استخدام کردن تنها در همین آیه از سوره قصص آمده است.

دختر برای قانع کردن پدر در استخدام موسی دلیل می‌آورد که او از همه بهتر است زیرا هم قوی است و هم امین. اما این دو خصلت را او از کجا فهمیده بود؟ قوی بودن موسی را که در آب دادن گوسفندان دیده بود و هم در داستان موسی که خودش آن را تعریف کرده بود که با مشت‌های فردی را از پای آورده، شنیده بود. علاوه بر این موسی بزرگ شده کاخ فرعون است و احتمالاً به دلیل تغذیه خوب و امکانات و رفاه فراوان از لحاظ ظاهری هم سالم و قوی بوده است. اما توصیف امین بودن موسی شاید به این علت باشد که موسی در کمک به دختران نشان داد که چشم‌داشتی نداشته است. این کمک کردن از خلیقات او بوده است. بعضی از مردها در برخورد با زن‌های جوان آن چنانند که معلوم است نظر خاصی دارند. اما موسی چنین نبود. نکته دیگر این که در روایات آمده است که موسی به دختر گفته بود من جلو می‌روم و تو از پشت سر من بیا و مرا راهنمایی کن. چون او راه را بلد نبوده است. البته این آیه چنین چیزی را بیان نمی‌کند. اما این برداشت مفسرین شاید مبتنی بر روایاتی باشد که وقتی با زن غریبه‌ای راه می‌روید او جلوی شما راه نرود، پشت سر شما حرکت کند. در نماز هم به همین خاطر مردها جلوتر از زن‌ها می‌ایستند. ظاهراً مردها بیش از زن‌ها در معرض تحریکات و وسوسه‌های شیطانی هستند. به هر حال اگر این روایت درست باشد که موسی این چنین عمل کرده است، وصف امین بودن موسی، موجبی داشته است.

در حالی که دختر ظاهراً پیشنهاد ساده استخدام موسی را به پدرش داده بود، پدر در سخن دخترش پیام دیگری را نیز دریافت کرده بود که هم به نفع پدر پیر و هم دختر آرزومندش و هم موسای جوان و بی‌خانمان و آواره و بیگانه بود:

آیه ۲۷- «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَ عَلَيْكَ سِتْرِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ: (شعیب به موسی) گفت می‌خواهم یکی از دو دختر را به عقد ازدواج تو درآورم به شرطی که هشت سال اجیر من باشی. و اگر ده سال کار کنی خود خدمتی است و نظرم نیست که بر تو سخت بگیرم. مرا انشاءالله از صالحین خواهی یافت.»

**واژه حج** در آیه جمع حج است این واژه و مشتقات آن به معانی مختلف بکار برده شده است. این واژه به صورت حج به معنای قصد، قصد کاری کردن، قصد زیارت خانه خدا را کردن است. به صورت حج یا حج. به معنای غلبه در احتجاج و آهنگ کاری را کردن؛ جراحت را بررسی و مداوا کردن، با کسی پی در پی رفت و آمد کردن؛ مکان مقدسی را زیارت کردن است. در گفتگو، فاصله زمانی میان دو حج را نیز که يك سال قمری می‌شود، حج می‌گفتند. بنابراین در این آیه، «هشت حج» یعنی هشت سال قمری. در واقع، **شعیب** پیشنهاد عقد يك قرارداد، حداقل هشت سال و حداکثر ده سال کار را به موسی می‌دهد. و به اداء این مدت کار، دخترش را به عقد او در می‌آورد. شعیب در پایان به موسی می‌گوید که انشاءالله تو مرا از صالحین

خواهی یافت. عمل صالح به معنای انجام کار خیر و نیک متناسب با شرایط است. هر کار نیکی، عمل صالح محسوب نمی‌شود. به عنوان مثال مسجد و مدرسه ساختن هر دو عمل خیرند. اما آنجا که در هر کوچه و گذری مسجدی بیش از ظرفیت اهالی وجود دارد، ولی مدرسه برای دانش‌آموزان به اندازه کافی وجود ندارد و لاجرم مدارس دو یا سه نوبتی شده‌اند. ساختن مدرسه عمل صالح است نه مسجد. انتخاب عمل صالح با درک و فهم و بصیرت مردمان بستگی دارد. هرکس باید به آن سطحی از آگاهی برسد که خود عمل صالح را انتخاب کند. گاه يك سخن، نه تنها عمل صالح بلکه جهادی بزرگ محسوب می‌گردد. نظیر حدیث نبوی که فرمود: **أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.**

در این آیه، عمل صالح شعیب همین سروسامان دادن به جوانی، مومن و معتقد و سرکش در برابر زور و ستم و آواره شده است. برای موسی این پیشنهاد قابل قبول است. او هم کار معینی برای حداقل هشت سال، پیدا می‌کند و هم در عفوان جوانی همسری می‌یابد و هم مسکن و مأوا و امنیت. بنابراین به مصداق کور از خدا چه می‌خواهد، دو چشم ببینا. موسی پیشنهاد شعیب را می‌پذیرد:

**آیه ۲۸. «قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ وَكَيْلٌ»** موسی گفت این (قرارداد) بین من و تو باشد، هرکدام از این مهلت‌های (هشت یا ده سال) را که به اتمام آوردم هیچ تحمیلی بر من نیست. و خداوند بر آن چه می‌گویم وکیل است.»

نکته قابل تأملی در این آیه این است که چرا موسی نگفت «والله علی ما نقول شهید؟» جواب، احتمالاً این است که چون خداوند در هر حال شاهد است و بیان آن چیزی را اثبات نمی‌کند. اما «والله علی ما نقول وکیل» یعنی من خدا را وکیل خود می‌گیرم و به او اعتماد می‌کنم.

در این دو آیه تمام اجزاء و عناصر يك قرارداد اجتماعی مهم یا ضروری در يك جامعه مدنی وجود دارد. هر سه طرف قرارداد، دختر، پسر و پدر حضور دارند و با ایجاب و قبول و رضایت همه جانبه قراردادی را توافق می‌کنند. به این ترتیب موسی خانه و کار و همسر و زندگی یعنی، هر آنچه را که کم داشت، پیدا کرد. این همان خیري است که به قول خودش، «فقیر» یا نیازمند آن بود. در این پرده از داستان هم نکات آموزنده جالبی وجود دارد:

**اول** این که دختر از پدرش خجالت نکشید که به طور غیرمستقیم نظرش را به پدر پیشنهاد بدهد. و اگر جامعه سالم باشد، دختر هم می‌تواند تقاضای ازدواج بدهد. و دیگر این که مناسبات اجتماعی خیلی سالم بوده است. موسی يك مرد جوان قوی هیكل آمده با دخترانی که تنها بوده صحبت کرده و علی‌رغم این که برای آنان ناشناس بوده است، دختران هم از صحبت با او روی برنگردانند. موسی به دختران کمک کرده و به گوسفندان آنان آب داده است آنها هم رفته‌اند و با صداقت همه چیز را به پدرشان گفته‌اند. از طرفی می‌بینیم که دختر با شرم و حیا و غیر مستقیم به پدرش پیشنهاد

ازدواج و استخدام موسي را مي‌دهد. قراردادي كه ميان آن‌ها منعقد مي‌گردد نيز بسيار روشن و شفاف است.

روايت مهمي از رسول اكرم (ص) نقل شده است كه: «تعاثيروا كالا خوان و تعاملوا كالا جانب». يعني با هم مثل برادر معاشرت كنيد اما مثل غريبه‌ها معامله نماييد. يك مشكل عمده در روابط ميان ما ايراني‌ها همين است. اگرچه شروع روابطمان با نيت خير است اما با يكديگر روشن صحبت نمي‌كنيم؛ تعهدات متقابل را شفاف نمي‌نمائيم. بنا بر اين بزودي مشكلاتي در روابط انساني عادي و طبيعي بروز مي‌نمايد.

خداوند در اين‌جا مي‌خواهد نشان دهد كه پيامبر خدا هم شرايط قراردادش را روشن و مشخص مي‌كند و حتي بر سر آن چانه هم مي‌زند.

به اين ترتيب موسي دوران تازه‌اي از زندگي پر ماجراي خود را آغاز مي‌كند. دوره‌اي از آرامش در آغوش طبيعت و خودسازي و آمادگي براي انجام ماموريت اصلي.

## بخش سوم

### خودسازی و آماده شدن برای ماموریت نهایی

موسی مدتی را که تعهد کرده بود (۸ یا ۱۰ سال) در مدین، در محیطی آرام با خانواده‌اش گذراند. هنگامی که بر طبق قرارداد، تعهدش تمام شد و آزادی خود را بدست می‌آورد، آماده حرکت می‌شود. این دوران را برای موسی می‌توان دوران اعتکاف و خودسازی به حساب آورد. بسیاری از مردان بزرگ تاریخ، دوره‌ای از اعتکاف و انزوا یا در خود فرو رفتن و کشف درون و خودسازی و آماده شدن برای انجام رسالت تاریخی را طی کرده‌اند. رسول الله، از سن ۲۵ تا ۴۰ سالگی، روزها و شب‌های بسیاری را از مکه و هیاهوی آن فرار می‌کرد و به غار حرا پناه می‌برد و دورانی از مکاشفه درون را می‌گذرانید. این اعتکاف‌ها خود نوعی هجرت محسوب می‌شوند. موسی از جامعه و محیط اصلی خود هجرت کرد. در سرزمین مدین مستقر شد؛ شبانی و کشاورزی در آغوش طبیعت، سیر تحول درون و تدارک روحی خود را گذرانید. اکنون که قراردادش به اتمام رسیده است حرکت خود را آغاز می‌کند. او به مردم‌اش پشت نکرده بود. بلکه برای حفظ جان خود، هجرت را انتخاب کرده بود. اکنون آماده است تا برگردد. به این ترتیب سفر جدیدی را آغاز می‌کند. این پرده از زندگی موسی، یک پیش پرده دارد. و آن پیش پرده عبارت است از سفر موسی به کوه طور و تجربه عرفانی بی‌سابقه او در آنجا و تحولات عمیق روحی و آماده شدن برای ماموریت بزرگی که در پیش دارد:

آیه ۲۹ - «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ: چون موسی مدت (تعهد شده را) بسر آورد و با اهل خود حرکت کرد از سوی (کوه) طور آتشی دید. به کسان خود گفت درنگ کنید، آتشی دیدم، شاید از آن (آتش) خبری و یا پاره‌ای بیاورم تا شاید (با آن) گرم شوید.»

موسی می‌خواسته به کجا برود روشن نیست. آیا می‌خواسته است به مصر برگردد؟ خانواده‌اش (اهله) شامل چه کسانی بودند؟ آیا فرزندان هم همراهش بوده‌اند؟ آیا برادرش هارون هم همراه او بود؟ به نظر می‌رسد موسی فرزندان داشته است که احتمالاً همراهش بوده‌اند. ممکن است کسان دیگری نیز همراه موسی بوده‌اند. برخی از مفسرین می‌گویند موسی راه را گم کرده بود اما آیه چیزی در این باره نمی‌گوید.

«جذوه» به معنای آتش سرح شده و گل انداخته است. در این جا به معنای پاره آتش است. این واژه تنها یک بار و آن هم در همین آیه از سوره قصص به کار برده شده است. موسی و همراهانش در صحرای سینا نزدیک کوه طور بودند. یکی از ویژگی‌های صحرا به خصوص در شمال حجاز و صحرای سینا این است که روزها

فوق العاده گرم و شبها فوق العاده سرد است. مطالعات و بحثهاي فراواني در باره علل تغيير شديد درجه حرارت در شب و روز در صحراي سينا شده است.

يکي از عللي گفته شده اين است که در اثر تابش شديد آفتاب طي روز، با غروب آفتاب يك جابهجائي عظيم جوي صورت ميگيرد و نوعي از خلاء بوجود مي آيد که در اثر آن شبها کريدوري از هواي سرد قطب شمال وارد اين منطقه شده و موجب ميگردد که هواي صحراي سينا در شب فوق العاده سرد شود. اين تغيير شديد هوا در روز و شب، زندگي در صحراي سينا را بسيار سخت و مشکل مي سازد. در چنين شرايطي جستجوي چوب يا ساير منابع براي آتش روشن کردن و گرمازايي در شب توسط موسي امري طبيعي بوده است.

مشاهده آتش يا چيزي شبیه به آتش در کوه طور موسي را به اين تصور که کساني از بوميان و صحراگردان در آنجا هستند و آتش دارند، به سوي آنان مي شتابد. به اميد اين که قطعه آتشي از آنان دريافت کند. اما وقتي موسي به کوه طور، به محلي که از فاصله دور نور آتش را ديده بود، مي رسد صدايي او را مخاطب قرار مي دهد:

آيه ۳۰- «فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيْ مِنْ شَاطِيِ الْوَادِ الْاَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اِنْ يَّا مُوسِي اِنِّي اِنَّا لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ: پس چون نزد آتش آمد، از کنار راست وادي در آن جاياگاه مبارك از درخت ندا داده شد که اي موسي من همانا پروردگار جهانيانم.»

«وادي» محل عبور آبي است که خالي و خشک باشد. دره يا تنگه بين دو کوه را هم وادي مي نامند. زيرا آنجا را نيز آب سايبده و روبيده است. شطا و شَطَاً به معنای کناره و به طور خاص کنار يا ساحل دريا و رودخانه است.

«يمين» سمت راست را گویند (الايمن را طرف چپ نيز گفته اند). پس وادي يمین يعني در کنار يا حاشيه دريا و رودخانه و دره در سمت راست (يا چپ) است. اما «بقعه» جايي است بالاتر از سطح زمين با درختان مختلف و داراي آبگير (استخر و تالاب و حوض) و «مبارکه» جايي که داراي خير و برکت باشد.

آيه وضعيت جغرافياي محل را بيان مي کند. اگر محل جغرافيايي مدين را در صحراي سينا، در کنار خليج عقبه در شمالي ترين نقطه در درياي سرخ بدانيم، جنوب آن درياست، شمال صحرا، غرب، به طرف مصر است و شرق آن ادامه کوه سينا. بنابراين هنگامی که موسي از مدين خارج مي شود، مسيرش به طرف شمال در دامنه کوه طور است و آن چه او ديد در سمت راست وي يا وادي الايمن بوده است. در آيه ۴۴ - در باره جانب الغربي - توضيحات بيشتري داده شده است. موسي چون به آن جايي که نور را ديده بود، مي رسد صدايي از درختي (خطاب به خود) مي شنود که، اي موسي من الله پروردگار جهانيانم.

يکي از اسامي حضرت موسي، کلیم الله است يعني کسي که خدا با او صحبت کرده است. در سوره شوري خوانده ايم که خداوند با پيامبران از سه طريق صحبت مي کند يکي وحي و ديگري «من وراء حجاب» و يا از طريق اعزام رسول (فرشته). سخن

گفتن خداوند با موسی از طریق درخت در اینجا نمونه‌ای از همان تکلم خداوند از وراي حجاب است.

این بخش از داستان پر از رمز و راز است. در نزدیکی کوه طور با آن ویژگی‌های جغرافیایی، چه خاصیتی وجود داشته که در چنین سرزمینی و محلی چنین صدایی و خطابی آمده است؟ موسی اول برق آتشی را می‌بیند و جذب آن می‌شود و به سوی آن می‌رود. بعد صدایی را می‌شنود که وی را به نام می‌خواند و مخاطب قرار می‌دهد. طبیعت و چگونگی این صدا چه بوده است؟ موسی با کدام گوش این صدا را شنید؟ همین اندام شنوایی بیرونی شناخته شده یا با آن گوش درون که بسیاری از پیام‌ها را بدون صدا می‌شنویم، و یا در رویاهایمان به وسیله آن می‌شنویم، کدام گوش؟ برای این‌ها هیچ جوابی نداریم.

اما پیام چه بود؟ خداوند اول خود را معرفی می‌کند و سپس می‌گوید:

آیه ۳۱- «وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌ وَلِي مُدَبِّرًا وَ لَمْ يُعِثِّبْ بِأُيُوسَى أَقْبَلُ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ: وَ عَصَايَ خُودَ رَا بِيْفَكُنْ پَس چُونِ أَنْ رَا دِيدَ كَه مَثَلِ مَارِي (با سرعت) می‌خزد، به عقب برگشت و به پشت سر نگاه نکرد. به او خطاب شد: ای موسی پیش ای و مترس که تو در امان هستی.»

در فارسی به چوبی که دارای انحنای باشد و برای راه رفتن از آن استفاده می‌شود، عصا می‌گویند. اما موسی چوپان بوده و از چوب‌دستی‌اش برای چرانیدن گوسفندان و دفاع از خود استفاده می‌کرد. صدا می‌گوید این عصا را بیانداز. دقت کنید، موسی لحظه‌ای هم درنگ نمی‌کند که چرا عصا را بیاندازم؟! موسی در یک شب سرد و تاریک در صحرای سینا و کوه طور و تنها در حالی که به دنبال آتش بوده است با وضعیتی کاملاً غیر عادی روبرو می‌شود. شنیدن صدا به اندازه کافی او را تحت‌تأثیر خود قرار می‌دهد. وقتی می‌شنود که عصایت را بیانداز، بدون لحظه‌ای تأمل آن را می‌اندازد. آن چه دید بر ترس و وحشت او بیفزود:

واژه تهتز در این آیه از اهتراز است یعنی حرکت و جهش شدید. واژه جان مشتق از چن و جنا به معنای پنهان، مخفی، پوشیده، می‌باشد. مار یا مار کوچک را هم که در زمین پنهان است جان می‌گویند.

هنگامی که موسی دید عصایش هم چون ماری می‌جنبد و می‌خزد، ترسید و خودش را کنار کشید و برگشت و بدون آن که حتی پشت سرش را هم نگاه کند، خواست بگریزد. این ترس و گریز یک واکنش کاملاً طبیعی و فیزیولوژیک است.

آدمی، نظیر بسیاری از موجودات زنده دیگر، در برابر خطرات تهدید کننده از خود واکنش نشان می‌دهد. این واکنش از دوجا سرچشمه می‌گیرد. یکی از ذهن انسان و دیگری از جسم و بدنش. در بالایی هر یک از کلیه‌های انسان غده کوچکی وجود دارد بنام غده فوق کلیوی یا آدرنال. به هنگام حادثه و خطر این غده دو نوع هورمون ترشح می‌کند که هر کدام یک نوع دستور صادر می‌کنند. یکی انسان را وادار به فرار

می‌کند و دیگری وادار به مقاومت و جنگیدن؛ به اصطلاح جنگ یا گریز **Fight or Flight**. هر یک از این دو هورمون به سرعت بر سایر اندام‌های بدن اثر می‌گذارند و موجب بروز واکنش‌های متناسب با وضعیت می‌گردند.

این که انسان تحت تاثیر کدام يك از این دو هورمون قرار بگیرد و چه نوع عکس‌العملی از خود نشان دهد کاملاً به وضعیت روحی و روانی یا ذهنی فرد بستگی دارد. موسی هم مثل همه آدمها ابتدا ترسید و خواست بگریزد. اما هنگامی که ندا آمد که ترس، تو در امانی، ایستاد.

آیه ۳۲- « اسلک يدك في جيبك تخرج بيضاء و من غير سوء و اضمُّ اليك جناحك من الرهب فذانك برهاتان من ربك الي فرعون و ملانہ انهم كانوا قوماً فاسقين: موسی هنوز از شوک حادثه اول، یعنی شنیدن کلام خدا، و دومی انداختن عصا و مار شدن آن بیرون نیامده بود که دستور دومی صادر شد و حادثه عجیب دیگری اتفاق افتاد:

دست در گریبان خویش فرو بر تا سفید (و درخشان) بی هیچ آسیبی بیرون آید و برای رهایی از وحشت و آرام شدن دست و بازویت را در بغل گیر. این دو از جانب پروردگارت حجت‌های تو هستند در برابر فرعون و ملاء او، که آنان مردمانی سرکش هستند.»

«سَلِّكَ سَلوكًا» به معنای راه پیمودن و هم داخل شدن یا داخل کردن دو چیز در يك دیگری می‌باشد. در این آیه مراد معنای دومی است، یعنی دستت را به گریبانت داخل کن.

واژه **بيضاء** از **باض** - **بيضا** به معنای سفیدی است. تخم پرندگان را هم به مناسبت سفیدی پوست آن، **بيضا** می‌گویند. در این آیه به معنای سفید شدن دست می‌باشد. اما چون تغییر در رنگ پوست دست و سفید شدن آن علامت يك بیماری پوستی است، بلافاصله تاکید شده است که این سفیدی دست علامت هیچ آسیبی نیست. در حرکت اول، تبدیل عصا یا چوبدستی به مار يك نوع واکنش ترسناک در پی داشت. در حرکت دوم، سفید شدن دست واکنش متفاوتی.

در حرکت اول، اگر موسی مار را به دست می‌گرفت، مجدداً همان چوبدستی‌اش می‌شد. در حرکت دوم، اگر دستش را به زیر بغل می‌برد مجدداً به همان حالت اول و عادی برمی‌گشت. این دو را خداوند حجت یا معجزه یا ابزار کار موسی در ماموریت جدیدش معرفی می‌فرماید.

در فراز آخر آیه: **اولاً** به ماموریت موسی، که مقابله با فرعون و اطرافیان‌اش و ویژگی‌های جمعی آنان، یعنی «فسق» اشاره شده است. فسق خروج از محدوده‌های طبیعی یا قراردادی است؛ بیراهه رفتن، هرزگی، کارهای زشت را هم، که از مصادیق فسق می‌باشند به همان معنای فسق گرفته‌اند. در آیات مختلف فرعون و گروه حاکم او، یا واژه‌های ظلم، فساد، فسق، استعلا (خودبزرگ بینی)، مسرف، کافر، طاغی، کذاب، خاطی و ..... تعریف شده است. تمام این واژه‌ها با یکدیگر رابطه

نزدیک و تنگاتنگی دارند. اما بعضی از آنها زیر ساخت رفتاری و برخی نتیجه آن رفتارهای ساختاری محسوب می‌شود. کافر به آیات خدا مرتکب فسق می‌شود، طغیان، کذب، اسراف، ظلم، پیامدهای تجاوز از تمامی حدود، یا فسق می‌باشد. واژه **کانوا**، در آیه، بیان و وصف استمرار طولانی این نوع رفتارها یعنی راهبردی شدن این نوع کردارهاست.

نکته قابل تامل در اینجا این است که می‌گوید این دو، **ید بیضا** و **عصا** حجت‌های تو از جانب پروردگارت هستند برای فرعون و ملانش.

انسان موجودی است دو بعدی که دارای دل و عقل است. نمی‌توان همه چیز را با احساس و یا تنها با تعقل پذیرفت. اما غلبه احساس بر تعقل به سطح رشد و بلوغ انسان‌ها و ریشه‌های تربیتی و تجارب زندگی بستگی دارد. علی‌الاصول انسان‌هایی که به مرحله بلوغ انسانی رسیده باشند، در پذیرفتن مطالب، برحسب موضوع با عقل و دل حکم می‌کنند. معجزه تحت تاثیر قرار دادن دل و احساس است.

نکته دیگر این است که شرایط و سوابق زندگی و چگونگی برگزیدگی موسی به پیامبری بسیار جالب و با سایر پیامبران متفاوت است. داستان **ابراهیم** و **یوسف** نیز هر کدام به گونه‌ای متفاوت بوده است. **عیسی** و پیامبر گرامی اسلام نیز به گونه‌ای دیگر و در شرایطی دیگر. **عیسی** در گهواره اعلام پیامبری می‌کند. علاوه بر تفاوت در چگونگی برگزیدگی انبیاء، رسالت آنان نیز متفاوت بوده است. موقعیت سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی انبیاء نیز متنوع و متفاوت بوده است. رسالت موسی در رهایی قوم بنی‌اسرائیل از چنگال فرعونیان محدود بوده است.

**آیه ۳۳ - «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ»**: گفت پروردگارا من یکی از آنها را کشته‌ام، پس می‌ترسم مرا بکشند.»

پیامبر گرامی در مکه در میان اعراب به **محمد امین** معروف بود و نه تنها هیچ سابقه سونی نداشت بلکه از زمان جوانی که به تجارت مشغول بود و به امانت شهرت داشت به علاوه به خاطر زیرکی و با هوشی‌اش اعراب در موارد مختلف پیش او می‌آمدند و از او در باره آن‌ها حکمیت می‌خواستند. با وجود این مجبور به هجرت می‌گردد. اما موسی، سوء سابقه و پرونده قتل داشته و مورد تعقیب و متواری بوده است بنابراین وقتی پیام ماموریت و رسالت خود را دریافت می‌کند اقرار می‌کند که من یکی از آنان را کشته‌ام و می‌ترسم که مرا بکشند.

**آیه ۳۴ - «وَإِخَاهِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ»**: و برادرم **هارون** در کلام از من فصیح‌تر است. او را به کمک من بفرست تا مرا تصدیق کند. بیم آن دارم که دروغگویم بشمارند.»

در این آیه چند نکته قابل توجه است. اول این که برادر **هارون** کجا بوده است؟ آیا در مدین و کوه طور او را همراهی می‌کرد یا در مصر نزد مادرش بوده است. در آن صورت موسی از کجا می‌دانسته که **هارون** زبان‌آورتر است؟ این جزئیات در آیه



مسكوت گذاشته شده است. احتمالاً هارون با خانواده موسي همراه بوده است. مسئله اساسي اين است موسي درخواست همراهي هارون را نمود. چرا موسي چنين درخواستي مي‌كند. آيا مي‌خواسته است كه تنها نباشد؟ مثل بعضي‌ها كه معمولاً تنها به سفر يا كوه نمي‌روند و اگر همراه داشته باشند مشتاق‌ترند و دنبال هم صحبت مي‌گردند. اما موسي همراهي هارون را براي چيز ديگري مي‌خواسته است. بعضي گفته‌اند موسي لكنت زبان داشته است بنابر اين هارون را از خود در سخن گفتن بهتر مي‌دانست. بعضي‌ها هم عقیده دارند كه موسي خيلي عصبي بوده است كه در داستان كشتن آن قبطي نمود پيدا كرد.

نكته ديگر ظاهراً ترس موسي از ترور شخصيت است و مي‌گويد مي‌ترسم مرا تكذيب كنند. عجب! پيامبر خدا هم مي‌ترسد كه تكذيبش كنند !! تكذيب خود نوعي از ترور شخصيت است. ترور بر دو نوع است ترور شخص يا شخصيت. اينهائي هم كه در حال حاضر با هوچي‌گري ترور شخصيت مي‌كنند نوبرش نياورده‌اند. از قديم و از زمان موسي هم بوده، و هنوز هم هست.

طرح اين موضوع يكي از حالات روعي موسي را نشان مي‌دهد. او هم مي‌ترسد به خاطر پرونده قتلي كه دارد او را بكشند و هم پيامبري‌اش را تكذيب كنند.

خداوند درخواست موسي را اجابت مي‌كند. اگر هارون هم نبود قاعدتاً خداوند به طريق ديگري او را كمك مي‌كرد.

موسي تنها پيامبري است كه **كليم الله** است با وجود اين وقتي ماموريت را مي‌پذيرد از نقاط ضعف خودش آگاه است و مي‌گويد خداوند فكري به حال اين نقاط ضعف من بكن. از آيات قبلي دو نقطه ضعف قابل شناسايي است. اول عصبي بودن و واكنش‌هاي تند و عجولانه از خود نشان دادن و مرتكب قتل شدن. كسي كه ماموريتي را بر عهده مي‌گيرد، خصوصاً در رابطه با رهايي يك ملت نبايد و نمي‌تواند چنين باشد. بلكه رهبر بايد خونسرد و آرام و جاذبه داشته باشد. نقطه ضعف دوم او لكنت زبان است. موسي مي‌خواهد بر هر دو فائق آيد. با وجودي كه موسي عصا و يد بيضا را داشت ولي مي‌دانست با نقاط ضعف فزيكي و رواني نمي‌توان به جنگ فرعون رفت. حال به رفتار خودمان توجه كنيد. در ميان ما كسي نيست كه خدا با او سخن گفته باشد و يا با وحى شده باشد، يد بيضا و عصاي موسي نداريم، اما نقاط ضعف فراوان داريم. با وجود اين بي‌گدار به آب مي‌زنيم، بدون مطالعه، بدون آمادگي‌هاي لازم، دست خالي به جبهه مي‌رويم. اما موسي مي‌گويد پروردگارا اين نقاط ضعف من است. خدا هم مي‌خواهد مشكلاتش را حل كند. اگرچه خداوند حجت‌ها و دلايل و معجزاتي را به او داده بود، خواسته او را هم اجابت مي‌كند:

آيه ۳۵. «**قَالَ سَتَشُدُّ عَضُوكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمِنَ اتَّبِعَكُمَا الْغَالِبُونَ**» گفت: تو را به برادرت قوي دست خواهيم كرد و بر ايتان حجتني قرار مي‌دهيم. به سبب آياتي كه به شما داده‌ايم به شما دست نخواهند يافت. شما و هر كه از شما پيروي كند پيروز خواهيد بود.»

چه زیبا جواب می‌دهد. ما دست تو را به برادرت نیرومند می‌سازیم.

**عَضِد** به معنای بازو و کَمَك کردن، **شَدَّ** به معنای تقویت و محکم کردن است. **شَدَّ الْعَضِد** یعنی تقویت توانمندی‌ها. به این ترتیب موسی آماده حرکت برای مأموریت جدیدش می‌شود. دو معجزه، **یَدِیْضَاء** و **عَصَا** را دارد، برادرش هم او را همراهی می‌کند. خداوند هم نه تنها به او بلکه به او و پیروانش وعده پیروزی بر فرعونیان را داده است.

## بخش چهارم

### بازگشت به مصر - انجام ماموریت

موسي بعد از گذشت ده سال يا كمي بيشتري، مجدداً وارد كاخ فرعون مي‌شود و ماموريت خود را براي رهايي يهوديان اعلام و ابلاغ مي‌نمايد:

آيه ۳۶ - «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسِي بِآيَاتِنَا يَبِينَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرِي وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ: پس چون موسي با معجزات روشن ما نزد آنان وارد شد گفتند اين جز جادويي ساخته شده نيست و ما از نياكان خود چنين چيزي را نشنيده‌ايم.»

داستان به ايجاز بيان شده است. موسي با فرعونيان روبرو شده و ماموريت، دلايل و معجزات خود را ارائه کرده است. واكنش آنان در جواب موسي دوچيز است: يكي اين‌كه اين‌ها همه سحر و جادو است و دوم ما از نياكان مان هم چنين چيزي را نشنيده بوديم.

منظور از آنها (هم) در اين‌جا ممكن است هم اكثريت حاكميت نظام ستمكارانه فرعوني باشد و هم اكثريت مردم تحت ستم.

در اين آيه دو «هَذَا» وجود دارد. برخي از مفسرين گفته‌اند كه «هَذَا» ي اولي به آيات و معجزات موسي اشاره دارد و دومي به دعوت مصريان به توحيد. اما تفسير دومي به نظر درست نمي‌آيد. به نص آيه فرعونيان مي‌گويند ما چنين چيزي را از آباء و اجدادمان نشنيده‌ايم. و نمي‌تواند دعوت به توحيد باشد. چون مصريان نسبت به اندیشه توحيد بيگانه نبوده‌اند. بني اسرائيل ۴۰۰ سال در مصر ساكن بوده‌اند. يوسف در آن‌جا بود و پيامبران ديگر هم بوده‌اند. در واقع فرعونيان بي‌سابقه بودن اين نوع معجزات را، دليل جادويي بودن آن‌ها ذكر کرده‌اند بنا بر اين در برابر كاري كه موسي انجام داده بود گفتند كه وي «مفتري» است واژه مفتري از «فري، يفري، فر يا» به معنای دروغ بستن، چيزي را بریدن و سرهم کردن، ساختن و درست کردن است. در قرآن كريم به معنای كذب، شرك و ظلم بكار برده شده است. در اين آيه منظور ساختن و ساختگي بودن معجزات موسي است و آن را سحر و جادو خواندند. واژه سحر يعني دزدیدن عقل و فريب دادن. در واقع سحر و جادو خطاي باصره مشاهده‌گر است و واقعيت ندارد. علاوه بر اين فرعونيان در واكنش به موسي و هارون مي‌گويند: «وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ: ما چنين چيزي را از نياكان خود نشنيده بوديم.»

در قرآن كريم، در آيات متعدد، دو واكنش عمده منفي به دعوت پيامبران ذكر شده است يكي نفي دعوت به استناد اين كه خلاف سنت‌ها و عادات و رسوم رايج جامعه است. و ديگري به اتهام اين كه دعوت چيزي جز تكرر اساطير، داستان‌هاي تخيلي و بي‌اساس

گذشته نیست (نظیر: «يقول الذين كفروا ان هذا الا ساطير الاولين: انعام ۲۵ - این (کتاب) چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.»)

این روزها، روشنفکران مسلمان با هر دو نوع واکنش روبرو هستند، اولی از جانب سنت‌گرایان و دومی از جانب روشنفکران عرفی. در واقع استناد به فرهنگ و تاریخ و رسوم شکل گرفته جامعه، برای نپذیرفتن يك فكر و اندیشه جدید بیان يك مانع اساسی در تغییرات و تحولات اجتماعی است.

مردم در زندگی روزمره خود با آداب و رسوم راحت‌ترند و آنها را صرفاً به دلیل عادت انجام می‌دهند. مثلاً بسیاری از خانواده‌های مذهبی با چادر راحت‌تر هستند. تا مانند روسری. در حالی که اصل حجاب است و بقیه شکل و قالب آن.

یکی از راه‌های مقابله با افکار جدید و نوآوری‌ها هم این است که بگویند این کار در جامعه سابقه ندارد؛ همان کاری که فرعون انجام داد.

سنت‌ها بخشی از فرهنگ جامعه محسوب می‌شوند و در حفظ و استمرار هویت فرهنگی هر ملتی نقش دارند. اما از جانب دیگر فرهنگ‌ها در تعامل و هم‌کنشی و یا برخورد و تقابل مستمر با یکدیگر قرار دارند. رشد فرهنگ‌ها حاصل همین هم‌کنشی‌هاست. فرهنگ‌های منزوی دچار سکون و جمود می‌شوند و آرام آرام می‌میرند.

در فرایند رشد و غنای فرهنگ، سنت‌ها در عین حال می‌توانند نقش بازدارنده نیز ایفا کنند. سنت‌گرایان برای حفظ سنت‌ها با هر نوع نوآوری، حرکت و فکر جدید مقابله و مبارزه می‌نمایند. فرهنگ‌های بومی/ ملی در تقابل با سایر فرهنگ‌ها، غنی، پربار و به‌رمنند می‌شوند. عناصر مثبت فرهنگ جدید را می‌گیرد و در خود ادغام می‌نمایند و بر غنای خود می‌افزایند. به همین علت است که فرهنگ‌ها، علاوه بر ویژگی ملی، دارای ویژگی عام بشری - انسانی یا جهانی نیز هستند. و هر فرهنگی را باید از زاویه بشری و عام بودنش نیز مورد توجه قرار داد.

از جانب دیگر، جامعه بشری، در حال تغییر و تحول و نو به نو شدن دائم است. بدون آن که ضرورتاً هویت فرهنگی جامعه تغییر پیدا کند. اگر جامعه را هم، نظیر موجودات زنده جهان تصور نمائیم، همان‌طور که موجودات زنده، نظیر درختان، حیوانات و انسان‌ها، در عین حال که در تغییر و تحول دائم هستند، هویت خود را از دست نمی‌دهند، جامعه در حال تغییر نیز می‌تواند هویت خود را حفظ کند. اما راه کارهای حفظ هویت در فرایند تغییر، توجه به محتوا، و مضمون و ارزش‌هایی است که سنت‌ها حامل آن هستند و تمیز آن‌ها از قالب‌ها و شکل‌هاست. مواردی نیز وجود دارد که محتوا و مضمون سنت‌ها غیر انسانی هستند و باید از جامعه ریشه‌کن شوند.

به هر حال برخورد و مخالفت فرعونیان با موسی، بدون در نظر گرفتن انگیزه آن‌ها، که حفظ ساختار قدرتشان بوده است، کمک گرفتن از قدرت سنت در میان مردم و از فرهنگ و تاریخ، آباءناالاولین، می‌باشد.

فرعونيان به جاي اين كه جواب موسي را بدهند به وي تهمت مي زنند. تهمت و برچسب زدن يكي از ابزارهاي ترور شخصيت است. اين واكنش ها جهان شمول و فراملّي و فرازماني است. در برابر راه و حرف و اندیشه جديد هميشه اين گونه برخورد ما يعني ترور شخصيت ديده مي شود. صاحبان قدرت در تلويزيون، در راديو و منابر و روزنامه ها به مخالفين خود برچسب مي زنند، آن ها را آمريكايي و سرسپرده اجانب معرفي مي كنند. تا طرف را از ميدان بدر كنند. البته در زمان فرعون آمريكا نبود كه به موسي اين تهمت را بزنند. اين شيوه هميشگي فرعونيان است.

حال ببينيم در برابر اين طرز برخورد فرعونيان با موسي واكنش او چيست؟ منطق حق را با باطل مقايسه كنيم:

آيه ۳۷ - «وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ: و موسي گفت: پروردگار من به آن كسي كه از جانب او با هدايت آمده است و عاقبت نيكو در آن اوست، آگاه تر است. به درستي كه ستمكاران رستگار شوند.»

موسي در پاسخ به اتهامات فرعون با منطق خود جواب مي دهد. در پاسخ موسي سه ويژگي قابل توجه است.

**ويژگي اول،** بي اعتنا به اتهامات آنان، اعتماد خود را به ماموريتش بيان مي كند و بر اين نکته تكيه مي كند كه پروردگار من بهتر مي داند كه چه كسي از جانب او براي هدايت آمده است. اين پاسخ يعني قضاوت فرعون براي او بي ارزش است.

**ويژگي دوم** پروردگار من بهتر مي داند كه سرانجام نيكو از آن كيست : عاقبه الدار

«دار» يعني خانه. منزل، قبيله، سال، روزگار، سرزمين، به معنای «دنيا و آخرت» (الداران يا دارين) هم آمده است. «عاقبه الدار» را به معنای مختلف گرفته اند. بعضي آن را عاقبت خوبي در دنيا و بعضي هم آن را آخرت خوب، يعني كسي كه بهشتي است معنا کرده اند.

در واقع موسي در اینجا به نهايت و عاقبت نظر دارد و توجه مي دهد. كسي كه راه درست زندگي را انتخاب کرده باشد، به طور طبيعي تفكر دورنگر پيدا مي كند. در چنين تفكري، مرزي ميان دنيا و آخرت وجود ندارد دومي در ادامه اولي است.

**ويژگي سوم** در پاسخ موسي، طرح مسئله فلاح است و اين كه: «انه لايفلح الظالمون» اين يك بيان عام مي باشد و با قسمت قبلي آيه نيز همخواني دارد. به اين عبارت كه **عاقبه الدار** رابطه نزديكي با فلاح دارد. واژه **فلاح** به معنای شناختن، پيش رفتن و رستن است. **الْفَلَاحُ** به معنای شخم كردن و با سختي عبور نمودن و به رستگاري رسيدن، يعني رستن و رهايي از مشكلات و عبور نمودن از آن ها و رسيدن به نجات و آسايش است؛ به معنای رهايي از عذاب و رسيدن به امن و آسايش نيز آمده است. **واژه فلاح** و مشتقات آن چهل بار در قرآن بكار رفته است. علاوه بر فلاح، واژه نجات و خلاص و مشتقات آنها نيز به معنای نزديك به فلاح در قرآن بكار رفته است.

نجات و خلاص هم به معنای رهایی است. اما در قرآن کریم، در حالی که فلاح یا رهایی و رستگاری در ابعاد گسترده‌تری از زمان و مکان مطرح است. نجات صرفاً رهایی و خلاصی از گرفتاری‌ها و بلاهای این دنیا، یعنی در یک محدوده زمان - مکانی معین می‌باشد.

در تمام مکاتب سیاسی، ایدئولوژیک و دینی مطرح است که همه انسان‌ها به دنبال فلاح هستند. رستگاری یا رهایی و فلاح گمشده تمام فرهنگ‌ها و مذاهب و ادیان است. سوتریولوژی *soteriology* ایده نجات بشر از وضعیت ناراحت کننده‌ای است که نه فقط یک انسان بلکه کل بشریت در آن قرار دارد. فلاح وصول انسان به یک وضعیت اساساً مطلوب است.

اما این‌که رستگاری یا وضعیت مطلوب چیست و اصلاً چگونه می‌توان به آن رسید مبنای اختلاف میان مکاتب و اندیشه‌هاست. ممکن است که همه نتوانند به آن برسند یا تعریفش کنند اما همه دنبالش هستند.

قرآن هم از همین انگیزه بشری استفاده می‌کند و از آن چه بشر دنبال آن است صحبت می‌کند. در آیات مختلف قرآن می‌گوید: چه کسانی رستگار می‌شوند و چه کسانی نمی‌شوند. مسلم و قطعی است که ظالم رستگار نخواهد شد. ظلم در برابر عدل است عدل یعنی هر چیزی سر جای خود بودن. اگر چیزی از جایگاه طبیعی خود بیرون بیاید قطعاً رستگاری ندارد.

اساس پیام خداوند به انسان نشان دادن راه قطعی رستگاری است.

اگر بخواهیم آیه سی و هفتم را یک بار دیگر مرور کنیم می‌بینیم که موسی جوابی به تهمت فرعون که به او گفت تو جادوگری، نداده است، که مثلاً بگوید ساحر خودتی! بلکه دو نکته را به طور ایجابی بیان می‌کند و در پایان می‌گوید: «**إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ** خدا ظالمان را رستگار نمی‌کند». در فرهنگ و گفتمان فکری مصر و فرعونیان هم فلاح و رستگاری مطرح بوده است اما در زمینه‌ای کاملاً متفاوت. یک معنای رستگاری در نظر آنان، خلود و جاودانگی بوده است و برای تحقق آن، مصری‌ها صنعت مومیایی کردن بدن مرده‌ها را اختراع کردند. اما در جهان بینی توحیدی، رستگاری یک معنای دیگری دارد. آیه، در واقع به اصل تکاپو برای رستگاری در نزد آنان توجه می‌دهد و سپس امکان رستگاری با رفتارهای ظالمانه را نفی می‌کند. انگیزه ظالمان در اعمال شیوه‌های ظالمانه رسیدن به اهداف رستگاری است. اما به آن نمی‌رسد.

اوایل انقلاب هر روز در آغاز اخبار ساعت ۲ بعدازظهر می‌خواندند که: «**المَلِكُ يَبْقَى مَعَ الكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ**» اما مدت‌هاست که خواندن آن را به طور معناداری ترک کرده‌اند. کفر در برابر توحید است. این روایت می‌گوید ظالم هرگز رستگار نمی‌شود. نظام مبتنی بر کفر دوام می‌آورد اما نظام ظالم هرگز. کفر براساس مشیت الهی است. این که انسان منکر خدا باشد عین عدل است. زیرا خواسته خدا و مشیت اوست که انسان آزاد و مختار خلق شده است. خداوند این اختیار را به انسان داده است که خدا

را بپذیرد و ایمان بیاورید یا منکر شود. همین که انسانی از حق وجودی خود استفاده می‌کند ولو در مخالف با حق، براساس مشیت خدا عمل کرده است چنین مجموعه‌ای بالاخره ممکن است روزی به حق برسد. زیرا اراده انسان‌ها آزاد است و فطرت خداگونه انسان او را به راه حق می‌رساند. اما ظالمی که جلوگیری از حق می‌کند، به خودش هم ظلم می‌کند، پایدار نمی‌ماند و قطعاً رستگار نمی‌شود.

حال ببینیم فرعون چه واکنشی نشان می‌دهد؟

آیه ۳۸ - «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَيَّ الطِّينَ فَاجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَآتِي لَظَنَّهُ مِنْ الْكَاذِبِينَ:

و فرعون گفت: ای بزرگان قوم من برای شما معبودی جز خویشتن نمی‌شناسم. پس ای هامان برایم بر گل آتش بیروز و برجی برایم بساز تا شاید به سوی خدای موسی سرکشم و من جداً او را از دروغ‌گویان می‌پندارم.»

در آیه قبل فرعون به جای جواب دادن به موسی به برجسب زنی پرداخت. در تقابل‌های فکری هنگامی که یک طرف فاقد توان منطقی است به برجسب زنی می‌پردازد. اما در تقابل فکری میان فرعون و موسی تعادل نیرو وجود نداشت. فرعون از یک توان بزرگی برخوردار بود. بنابراین بعد از برجسب زدن به موسی، با احساس نگرانی از تاثیرات محتمل موسی بر اطرافیان، آب پاکی را روی دست همه می‌ریزد و از موضع قدرت به ملاء خود می‌گوید من برای شما به جز خودم هیچ خدایی را نمی‌شناسم! فرعون نمی‌گوید خدایی وجود ندارد بلکه می‌گوید خدای شما من هستم و لاغیر. او می‌خواهد قدرت خودش را تثبیت کند تا کسی در مقام او شک نکند.

فراعنه مصر برای خود مقام خدایی قایل بودند. مومیایی کردن مردگان، ابتدا برای حفظ بدن فرعون از پوسیدگی بود و این اعتقاد که «خدا» - یعنی فرعون - نمی‌میرد و به بدنش بر می‌گردد. پس باید بدن را سالم نگهداشت تا وقتی روح برمی‌گردد، جسم آماده باشد. مواد غذایی، دفاعی (شمشیر) و سایر نیاز را هم در کنار بدن مومیایی فرعون قرار می‌دادند. فرعون به این زمینه‌های فکری اشاره می‌کند و تاکید بر این که او تنها خدای آنان است.

فرعون سپس به هامان، که یک شخصیت حقیقی از زمره ملاء او بوده است، می‌گوید برای من آتشی بیافروز و با آن از خشت خام آجر بساز و کاخ بلندی (صرحاً) بنا کن تا از بالای این آسمان‌خراش از خدای موسی خبری بگیرم!!

**نکته اول** این که آیه نشان می‌دهد که مصری‌ها با صنعت آجرسازی آشنا بوده‌اند. (نظیر ذوالقرنین و قوم یاجوج و باجوج که با صنعت ذوب فلزات آشنایی و سروکار داشته‌اند.)

نکته دیگر در این آیه تصوّر فرعون از جایگاه خدای موسی است. به باور او اگر برج بلندی بسازد می‌تواند خدای موسی را ببیند. تصور آتش در باره خدا بسیار ابتدایی بوده

است. این تصورات و تفکرات ابتدایی هنوز هم در میان بسیاری از دینداران و یا مخالفین خدا به چشم می‌خورد. دو داستان را برایتان نقل می‌کنم که جالب است. می‌گویند وقتی **یوری گاگارین**<sup>۱</sup> اولین فضانورد روسی از فضا برگشت، پیش **خروشچف** می‌رود، خروشچف از او یواشکی می‌پرسد آن بالا که بودی از خدا خبری بود؟ گاگارین می‌گوید خیلی هم بی‌خبری نبود! خروشچف می‌گوید: هیس! من هم می‌دانم اما صدایش را در نیاور! از طرف دیگر **اولین فضانورد آمریکایی** وقتی برمی‌گردد و به حضور **پاپ** می‌رسد. پاپ از او هم یواشکی می‌پرسد آن بالا که رفتی، خدا را دیدی؟ جواب می‌دهد، نه ندیدم. پاپ می‌گوید: هیس! من هم می‌دانم خبری نیست اما صدایش را در نیاور! خلاصه این‌که هنوز هم ما در آن بالا در آسمان دنبال خدا می‌گردیم. فرعون هم می‌خواسته است بالای بلندی برود تا خدا را ببیند!

اما نکته سوم در حالی که فرعون خودش را خدا یا نماینده خدا می‌دانسته است، مصریان به خدایی که نمادش **یک گوساله بالدار** بوده است نیز اعتقاد داشته‌اند. جایگاه این گوساله طلایی در فرهنگ دینی - اساطیری مصری‌ها و تاثیر آن را بر ذهنیت یهودیان در ادامه داستان موسی خواهیم دید. وقتی موسی به مدت ۴۰ روز به میقات می‌رود، در غیاب او مردم گوساله طلایی را علم می‌کنند. همان طور که در ابتدای داستان گفتم اگرچه فرهنگ بنی اسرائیل یک فرهنگ قومی توحیدی بوده اما ایده‌آل‌های آن‌ها همان ایده‌آل‌های مصریان بوده است و آن را تمدن می‌دانستند تا جایی که حتی وقتی از اسارت فرعون نجات پیدا می‌کنند، هنوز فکر می‌کردند که برای مدنیت خود باید گوساله‌ای داشته باشند و بپرستند. آن‌ها اگرچه از لحاظ فیزیکی از چنگ فرعون نجات یافته بودند اما از لحاظ ذهنی هنوز اسیر فرهنگ مصریان بودند.

فرعون در آخر اضافه می‌کند: **«و اني لاظنه من الكاذبين»** گمان دارم که موسی از دروغ‌گویان است.»

روشن نیست که آیا فرعون ادعای رسالت موسی را دروغ می‌پنداشته است یا وجود خدای واحد را. این اظهار نظر فرعون بعد از دستور ساختن برج به هامان به منظور جستجوی خدا در بالای بلندی آن است. بنابراین ممکن است منظور فرعون از دروغ‌گو بودن موسی نبودن خدای واحد در بالای آسمان باشد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت بخشی از احتجاج فرعون با موسی ناشی از قدرت او و روانشناسی قدرت است. بخشی از ترس تزلزل در جایگاهش، و بخشی دیگر از مبانی فکری و روانی سرچشمه می‌گیرد.

آیه ۳۹- **«وَأَسْتَكْبَرُ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ:**

و او و سپاهش بناحق در روی زمین تکبر و سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما باز گردانیده نمی‌شوند.»

۱- (۱۹۶۸-۱۹۳۴م) ورود به حزب کمونیست: ۱۹۶۰ م. اولین سفر به دور زمین: ۱۲/۴/۱۹۶۱م



كبر، كبرا و مكبرا في القدر، يعني بزرگ منزلت شد. تَكْبُر و تكابر الرُّجُل، يعني خود را بزرگ پنداشت. استكبر يعني تَكْبُر ورزید، خود را بزرگ دید یا بزرگ شمرد.

**استكبار** یا خودبزرگ بینی، يك حالت خاص رواني شناختي است بنام ایگومانیا **Igomania** یا مگالومانیا **Megalomania**. سرکشی فرعون انعکاس خود بزرگ بینی او بود. او و لشکریانش در روی زمین دچار خودبزرگ بینی شدند و سرکشی کردند. این آیه دو فراز دارد: **فراز اول** این که کسی ممکن است واقعاً بزرگ باشد و در چهارچوب یا متناسب با بزرگی خود عمل کند. ولی خود بزرگ بین کسی است که بزرگ نیست اما خود را بزرگ می بیند. رفتار این دو شخصیت با هم خیلی فرق دارند.

به عنوان مثال، امروز داشتم اسامی بزرگترین بانک های جهانی را می خواندم. از ۲۰ بانکی که در راس جدول نوشته شده بودند، هفت بانک اول ژاپنی هستند، که ۴۷٪ سرمایه های بزرگترین بانک های جهان را در اختیار دارند. از ۸۴۰۰ میلیارد دلار سرمایه این ۲۰ بانک تقریباً نصف آن مال ژاپن است. بعد از ژاپون - بانک های فرانسه قرار دارند که ۲۰٪ کل سرمایه های این بانک ها مال آنهاست. **منهتن بانک آمریکا** تنها ۵٪ را دارد. ژاپن به معنای واقعی يك ابرقدرت و غول اقتصادی است. آمریکا واقعاً غول اقتصادی نیست خودش را بزرگتر از همه می بیند و می کوشد از نظر اقتصادی خود را به همه تحمیل کند! حالا خیال می کند مالک الرقاب جهان است.

شما کمی تامل کنید: ۴۷٪ سرمایه بزرگترین بانک های جهان ژاپنی است و آمریکا با این همه ادعایش در ردیف شانزدهم است. استکبار آن هم روی زمین، «بغیرالحق» یعنی همین.

**فراز دوم** این که: استکبار سرکش چنین می پندارد که هرگز به طرف ما بر نمی گردد. این نکته آخر آیه پیام خیلی مهمی دارد. قرآن با کمال صراحت در موارد عدیده علت انحراف انسان را عدم اعتقاد به آخرت معرفی می کند. این که انسان چرا دچار انحراف می شود. يك بحث بسیار اساسی در روان شناسی است. علل مختلفی را برای این خودبزرگ بینی و انحراف انسان ذکر کرده اند. مثلاً مارکسیسم آن را ناشی از وابستگی طبقاتی می داند. متأسفانه بعد از انقلاب همین نگرش غالب شده بود! مثلاً در **مجلس اول** یکی از نمایندگان چپگرا به **شیخ محمد یزیدی** و **سید ابوالفضل موسوی تبریزی** حمله کرد که شما طرفدار سرمایه داری هستید و وابستگی طبقاتی دارید به همین دلیل با لایحه اصلاحات ارضی مخالفت می کنید. موقع تنفس او را کناری کشیدم و به او گفتم آقا جان! آخر فکر کن. شاید این آقایان از روی اعتقادشان حرف می زنند. این اندیشه بسیار نادرستی است که طرز تفکر و رفتار اشخاص را به دلیل وابستگی طبقاتی آنان بدانیم این يك حکم کلی نیست. اگر کسی سرمایه دار هم باشد ولی به آخرت اعتقاد داشته باشد و خدا را ناظر اعمال خود بداند و ایمان داشته باشد که روزی باید

جوابگو باشد، دچار استکبار و انحراف نمی‌گردد. يك شخصیت برجسته و بزرگ، اما معتقد به خدا و آخرت دچار خودبزرگ‌بینی و سرکشی و انحراف نمی‌شود.<sup>۱</sup>

در این آیه خداوند می‌گوید علت انحراف فرعون عدم اعتقاد او به آخرت است.

**آیه ۴۰ - «فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظَرَكَيفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ:**

پس ما او و سپاهش را گرفتیم و آن‌ها را در دریا افکندیم. پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه شد.»

در اینجا نیز داستان به ایجاز گفته شده آن‌ها غرق شدند و در دریا سرنگون گشتند. و در پایان عاقبت کار ظالمین را متذکر می‌شود. قبلاً هم در آیه ۳۷ تاکید عدم رستگاری ظالمین آمده است.

واژه «انظر - بنگر» که در اینجا بکار رفته است به معنای «دیدن يك شیئی با چشم سر نیست. بلکه وقتی گفته می‌شود نظر في الامر - یعنی در کار تامل و تدبیر کرد، کار را بررسی کرد. قسمت آخر آیه تاکید بر این شده است که سرنوشت و پایان کار نه فقط فرعون و ابزارهای قدرت‌ش، یعنی ارتش و سپاهیان‌ش را، بلکه تمام ستمگران تاریخ را مورد بررسی قرار بدهید. برای فهم بهتر معنای این آیه و عمل به آن، تجارب دوران زندگی خود را در این بررسی وارد کنید. خیلی سراغ تاریخ، فرعون، شداد و ضحاک نروید، سرنوشت فرعون‌های عصر خودمان یعنی استالین<sup>۲</sup>، هیتلر و محمدرضا پهلوی<sup>۳</sup> را در نظر بگیرید تا مصادیق بارز و عینی آیه را درک کنید.

**آیه ۴۱ - «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش می‌خواندند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.»**

واژه امام در قاموس قرآن هیچ تقدسی ندارد. امام یعنی پیش رو و رهبر، هم برای متقین: «وَجَعَلْنَا الْمُتَّقِينَ إِمَامًا (فرقان ۷۵) و هم برای کفر: فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ (توبه ۱۲) به کار رفته است.

در این‌جا چند پرسشی مطرح می‌شود: چرا آیه امام را جمع بسته است؟ و آنان چگونه مردم را به سوی آتش دعوت می‌کنند؟ در پاسخ به هر دو نکته باید گفت، فرعون و ارکان قدرت‌ش يك پدیده منحصر به فرد در تاریخ جامعه‌های انسانی نیستند بلکه يك جریان پیوسته و مکرر در جامعه بشری است. فرعون يك نمونه از آن امام‌هایی بود

۱- خود بزرگ بینی، از پیامدهای «خودشیفتگی» است. برای بحث بیشتر به مقاله «از خود شیفتگی» از صاحب این قلم رجوع شود.

۱- «نخستین زندگینامه استالین بر پایه اسناد جدید تکان دهنده پرونده‌های مخفی روسیه». ادوارد راژنیکسی. ترجمه مهوش غلامی - انتشارات اطلاعات. ۱۳۷۶

۲- «آخرین سفر شاه» - ویلیام سوکراس - ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی - نشر البرز ۱۳۶۹

که جامعه خود را به سوي جهنمي از بدبختيها سوق داد. منظور اين است که اين روش حکومت و زندگي و اين طرز برخورد با مردم منجر به آن جهنم مي‌شود: جهنمي که «يوم القيامه لا ينصرون» - هرگز در نهايت هم کسي آنها را ياري نمي‌دهد. عبارت لا ينصرون مي‌تواند هم اشاره به فرعون و ارتش او باشد و هم مردمي که دعوت به آتش شده‌اند. هيچيك راهي به بيرون و نجات نخواهند داشت. در ابتدای آيه، در واژه «جعلنا» نکته‌اي وجود دارد که بايد به آن توجه کرد. جعل به معنای خلق چيزي از چيز ديگري است پس «جعلنا» معنای ديگري هم در خود مستتر دارد. يعني او از اول اين گونه نبود. از وضعي که داشت به وضعيت ديگري، قدرت مطلق و ادعای خدائي، تبديل شد.

خودشيفتگي و پيامد قدرت مطلق آن است که فرد به تدريج از خود بيگانه مي‌شود و به مرحله‌اي مي‌رسد که نفس خود را، خدای خود مي‌داند و مي‌پرستد (اريت من اتخذ الهه هواء. فرقان ۴۳) و کوس انار بكم الاعلي سر مي‌دهد و راي و سخن خود را بر بندگان خدا تحميل مي‌کند.

اگر چند آيه گذشته را يك بار ديگر مرور كنيم، مي‌بينيم که چند عاقبت براي فرعونيان مطرح شده است: غرق در دريا. پيشوايان دعوت مردم به آتش و سومي که در آيه بعدي آمده است:

آيه ۴۲- «و اتبعناهم في هذه الدنيا لعنة و يوم القيامه هم من المقبوحين: و در اين دنيا لعنتي بدرقه آنها كرديم و روز قيامت آنان از جمله زشت روايند.»

وجه سوم سرانجام فرعونيان اين است که در پشت سرشان در همين دنيا هم لعنتي را سرازير كرديم. لعن يعني راندن و محروميت از رحمت و نعمت. اين کدام نعمت است که فرعون و فرعونيان در همين دنيا از آن محرومند؟ ملعون يعني کسي که رانده شده و محروم از نعمت. در همين دنياست. در روز قيامت هم از زشت صورتان «من المقبوحين» هستند. اين واژه در قرآن کریم فقط يك بار در همين آيه بکار رفته است. قبيح يعني زشت، زشت بودن يا زشت شدن. در دور کردن از خير هم بکار مي‌رود: قبحه الله عن الخير. قبح شامل زشتي و بدئي، هم در صورت و هم در سيرت، است.

مردم چگونه يك ديگر را مي‌بينند و مي‌شناسند؟ در مرحله اول از قياقه‌ها. و در مرحله دوم از رفتارها.

«سيما» آئينه درون انسان است. هم در جنابيت‌کاران (يعرف المجرمون بسيماهم) و هم در نيکان و ابرار (و علي الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم) در تجربه روزانه زندگي به کساني برمي‌خوريم که سيماي آنها جاذب و آرام بخش و يا برعکس ترسناک است.

اين آخرين پرده از رويارويي موسي با فرعون در سوره قصص است. در اين آيه پس، از آيه ۴۲ تا آيه ۷۵ فرازهايي از رسالت موسي و قانونمنديهاي ناظر بر تحولات اجتماعي توضيح داده شده است.



## بخش پنجم

### استقرار در سینا - ملت سازی

موسی در بخش اول مأموریت خود موفق شده است و بنی اسرائیل را از سلطه جابرانه و ظالمانه فرعون نجات داده و به منطقه دور از قلمرو حاکمیت مصریان هدایت کرده است. اکنون زمان آن فرا رسیده است که جامعه جدیدی ساخته شود. رهایی جغرافیایی باید با رهایی فرهنگی تکمیل گردد. قرن‌ها اقامت بنی اسرائیل در میان مصریان موجب آن شده بود که آموزه‌های توحیدی اولیه به تدریج جای خود را به باورهای غیرتوحیدی مصریان بدهد و از یهودیت تنها هویت نژادی باقی بماند. در این مرحله، بخش دوم مأموریت و رسالت موسی، نوسازی و بازسازی جامعه یهود آغاز می‌گردد.

آیه ۴۲ - «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى، بِصَائِرٍ لِلنَّاسِ وَ هَدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: و به درستی که پس از آن که نسل‌های نخستین را هلاک کردیم، به موسی کتاب دادیم که مایه بصیرت‌ها، هدایت و رحمت مردم باشد. شاید آنان پند گیرند.»

کتاب هدایت الهی، که خداوند می‌فرماید به موسی داده شده بود، سه ویژگی داشت: ایجادکننده بصایر یا بصیرت‌ها در مردم، هدایت و رحمت. در حالی که واژه بصیرت به صورت جمع آمده است دو ویژگی هدایت و رحمت مفرد آمده‌اند. وحی الهی در کل «رحمت» و نعمت است. نقش اصلی این نعمت، «هدایت» است. اما آنچه این نعمت و هدایت در انسان بوجود می‌آورد - یا باید بوجود آورد، یعنی قابلیت و توانمندی آن را دارد، دادن بینش‌ها به مردمان است.

بینش و بصیرت چیزی فراتر از بینایی است. یعنی انسان‌ها مسائل را عمیق‌تر و فراتر از احساس ببینند. در سخنرانی در روز عاشورا گفتم و یادآور شدم کسانی که در کربلا مقابل سپاه امام حسین (ع) آمده بودند مشرک و کافر و بت‌پرست نبودند. اهل نماز و قرآن و به اصطلاح مسلمان بودند. برخی از آن‌ها نماز شب هم می‌خواندند. در آن صحبت من تفاوت بین بینش و بصیرت و احساس مذهبی را توضیح داده‌ام.<sup>۱</sup> انسان‌ها همه احساس مذهبی دارند؛ بدون احساس در انسان هیچ حرکتی صورت نمی‌گیرد؛ احساس موتور حرکت است. اما این يك احساس مذهبی خام و توسعه نیافته است. پیامبران نیامده‌اند که احساس مذهبی به انسان‌ها بدهند. زیرا احساس مذهبی را تمام انسان‌ها به طور وجودی دارند. پیامبران آمده‌اند تا بصیرت یا بینش مذهبی به انسان بدهند. در علم مکانیک هیچ متحرکی بدون انگیزه یا نیروی محرکه برای حرکت، وجود ندارد. اما انگیزه جهت حرکت را تعیین نمی‌کند. جهت حرکت غیر از

انگیزه حرکت و غیر از مسیر و هدف آن است. احساس مذهبی درون انسان است که محرک فعالیت‌های مذهبی (هر مذهبی - واقعی یا غیرواقعی حق یا باطل) می‌باشد. اما آن انسانی که فقط احساس مذهبی دارد ولی بصیرت ندارد، به بیراهه می‌رود، راهش به خوارج و قتل امام علی (ع) یا حضور در کربلا و جنگ با امام حسین (ع) می‌انجامد. اما چرا واژه بصیرت به صورت جمع - بصایر - آمده است؟ انسان صاحب بصیرت موجودی تک بعدی در برخورد با جهان پیرامون خود نخواهد بود. برای حرکت در هر یک از این ابعاد به بینش یا بصیرت در همان بعد نیاز دارد. بنابراین باید صاحب بصایر باشد. چنین انسانی نگاهی چند بعدی دارد.

اما این‌که انسان بینش مذهبی پیدا کند و به سمت حق هدایت یابد خود رحمت است اما این‌که آمده است: «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» شاید متذکر شوند - یعنی چی؟ ذکر یادآوری و به خاطر آوردن است. در اینجا منظور به خاطر آوردن چه چیزی است؟ در جای دیگری بحث کرده‌ام که خدا در ناخودآگاه وجودی همه انسان‌ها هست. اما گاهی انسان آنچه را که در ناخودآگاهش هست فراموش می‌کند. بنابراین ذکر به یاد آوردن خدای درون خود ماست.

پیامبران نیامده‌اند وجود خدا را برای ما اثبات کنند آن‌ها آمده‌اند تا آن خدای حقیقی، واقعی و واحد یا «الله» را به ما معرفی کنند و بشناسانند و انحراف پرستش غیر خدا را اصلاح نمایند.

پس به طور خلاصه می‌توان گفت که این آیه ماموریت موسی و نقش کتاب را که «بصائر للناس» و «هدی» و «رحمه» باشد را بیان می‌کند.

از آیه ۴۴ به بعد لحن و محور موضوع تغییر می‌کند و مخاطب خود پیامبر است:

آیه ۴۴ - «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ: و تو در جانب غربی نبودی آن گاه که امر پیامبری را به موسی واگذاریم و از حاضران (در آن صحنه) نبودی.»

خداوند خطاب به پیامبر گرامی‌اش می‌فرماید: وقتی ما در صحرای سینا در کوه طور آن «امر» یا وحی را به موسی نازل کردیم تو آن‌جا نبودی. خوب طبیعی است که پیامبر خدا آن‌جا نبود. غرض از بیان این مطلب چیست؟ خداوند چه چیزی را می‌خواهد بیان کند؟ آیا نظر الهی آن است که به مخاطبین وحی بفهماند که آیاتی را که پیامبر خدا ابلاغ می‌نماید چیزی جز وحی الهی نیست؟

نکته دیگری که در این آیه نهفته است و باید به آن توجه شود آوردن لفظ «جانب الغربي» است. منظور از «جانب الغربي» چیست؟ آیا غربی صفت مکانی است که حذف شده است، نظیر «بیابان»، «وادی» یا «کوه» غربی؟

اگر منظور از «جانب غربی»، برحسب موقعیت پیامبر در مکه است. چنین محلی که جایگاه وحی خداوند به موسی باشد در غرب مکه وجود ندارد. کوه طور هم در شمال غربی مکه قرار ندارد. اگر بپذیریم که منظور از جانب الغربي، غرب کوه طور

است، در آن صورت محل وحی موسی در جانب غربی کوه طور در صحرای سینا خواهد بود. و این با شواهد تاریخی سازگارتر است.

موسی پس از خروج از مصر از غرب به جانب شرق می‌رود. وقتی وارد صحرای سینا می‌شود حرکت او به سمت شرق است، پس با ضلع غربی کوه طور برخورد می‌کند. در آنجاست که کتاب بر او نازل می‌شود. در سمت غربی کوه طور از قرن‌ها پیش در وسط کوهستان دبیری است که می‌گویند موسی آن چهل روز میقات را در آنجا سپری کرده است. آنجا، در آن مکان، صومعه‌ای ساخته‌اند که راهبه‌ها و کشیش‌های مسیحی در آنجا معتکف می‌باشند.<sup>۱</sup> (معمولاً یهودی‌ها از این کارها نمی‌کنند بلکه بیشتر به امور اقتصادی مشغول‌اند تا امور عبادی.) این صومعه درست در ضلع غربی کوه طور قرار دارد. یک معنای دیگر «جانب‌الغربی» ممکن است اشاره‌ای باشد ترک وطن موسی از مصر. «غرب الرجل» یعنی مرد دور شد و به غربت رفت ترک وطن کرد و یا به مسافرت دور و دراز رفت. تعارض میان دو معنا وجود ندارد اما ظاهراً معنای اول به واقعیت نزدیک‌تر و درست‌تر است. در قرآن همه جا واژه غرب در برابر شرق بکار رفته است.

آیه ۴۵- «وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ مَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِم آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ: و لیکن ما نسل‌هایی بوجود آوردیم که زمانی دراز بر آنها گذشت. و تو در میان اهل مدین ساکن نبودی تا سرگذشت آنان را برای مردم خود بازگو کنی، اما ما هستیم که ترا به رسالت برگزیده‌ایم.»

۱- این صومعه بنام کاترین مقدس St.Catherine Monestry در ارتفاع ۲۳۰۰ متری غرب کوه طور در صحرای سینا هنوز هم دایر و سالیانه هزاران نفر از آنجا بازدید می‌کنند. از دامنه کوه تا محل صومعه، ۴۰۰۰ پله سنگی درست کرده‌اند و به آن صراط موسی می‌گویند حدود سه ساعت تا محل صومعه طول می‌کشد. این همان محلی است که اولین بار خدا با او سخن گفت. همان محلی که است که موسی چهل روز در آنجا ماند. یک سالن طبیعی وجود دارد که بنا به توضیحات، همان جایی است که اصحاب موسی در انتظار او ماندند، و ظاهراً همان تخته سنگی است که بالای سر آنان قرار داده شد. علاوه بر این، وجالب توجه، وجود یک مسجد بنام فاطمیه در بالای این صومعه است. این مسجد در سال ۱۱۰۶ در محل یک معبد و محراب ساخته شده است. بنای این مسجد را چنین نوشته‌اند، که در جنگ‌های صلیبی، یک گروه از مسلمانان در برابر حمله صلیبیون برای تخریب صومعه دفاع و آنان را شکست دادند. یکی از مهمترین ویژگی‌هایی که برای این مسجد برشمرده‌اند منبر این مسجد است که در نوع خود بی‌نظیر است. هنوز هم برخی از قبایل عرب بومی که از صومعه نگهداری می‌کنند، از مسجد برای نماز خواندن استفاده می‌نمایند. مهمترین بخش معنوی صومعه، جایگاه علف‌های شعله‌ور یا Burninig Bush است. به موجب تورات (و قرآن) این همان نقطه‌ای است که وقتی موسی نوری را در کوه دید و برای یافتن آتش به آنجا رفت و برای اولین بار خدا با او سخن گفت. این بوته هم چنان در همان محل زنده مانده است.

«انشاء» یعنی بوجود آوردن، و «قرن» یعنی نسل. یعنی بعد از آن واقعه بعد از جریان موسی؛ نسل‌های بسیاری را به وجود آوردیم و بخشی از آن‌ها را عمرهای بسیار طولانی دادیم. «ثاوی» از الثواء یعنی اقامت و استقرار یا سکونت در محلی. منطق این آیه این است که ای رسول خدا تو که امی هستی و سواد نداری، و از تاریخ گذشتگان بی‌خبری و در میان مردم مدین نبودی و زندگی نمی‌کردی، رفتار آن اقوام و ملت‌ها را نمی‌دانستی تا به مردم مکه گزارش دهی - این ما هستیم که ترا برگزیده‌ایم و ترا از سرنوشت این اقوام آگاه می‌سازیم. حرکت پیامبر اکرم به نام اسلام حرکتی نبوده است که با محمدبن عبدالله شروع شده باشد این يك جریان مشخص در تاریخ بشر است. جریانی که از آدم شروع شده، پیامبران یکی پس از دیگری آمده‌اند و هدایت الهی را به مردم عرضه کرده‌اند و رسالت پیامبر دنباله همان است اگرچه به جهت محتوا متفاوت و کامل شده می‌باشد.

ذکر این قضیه یعنی این‌که ما به عنوان مسلمان باید جریان انبیاء را قبول داشته باشیم. ما نمی‌توانیم مسلمان باشیم اما انبیاء دیگر را قبول نداشته باشیم. از شروط اسلامیت ما این است که بقیه انبیاء را هم به رسمیت بشناسیم ضمن این‌که این پیام آخر را نهایی و کامل می‌دانیم.

آیه ۴۶ - «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَيْهِمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» و آن دم که موسی را ندا دادیم تو که در طرف طور نبودی. اما این (پیام) رحمتی است از پروردگار تو تا قومی را که هیچ انذار دهنده‌ای پیش از تو برای آنها نیامده بود هشدار دهی، باشد که آنها پند گیرند.»

**نکته اول:** در این آیه به جای جانب‌الغربی در آیه قبل، جانب‌الطور آورده است که تایید جایگاه وحی موسی در سمت غربی کوه طور در صحرائی سینا می‌باشد. **نکته دوم:** کلام وحی به موسی، از واژه ندا استفاده شده است که تاکید بر کلیم الله بودن موسی است. در مورد انذار باید گفت انذار ترساندن نیست، آن طور که ما در فارسی می‌گوییم و این گونه معنی کرده‌اند. بلکه توجه دادن به پیامدهای رفتارها است. مثل این است که شما کسی را که آماده مسافرت است و ترمزهای ماشینش هم خراب است و جاده‌ها هم کوهستانی است، به او انذار می‌دهید. یعنی اعلام خطر می‌کنید. بیمناکش می‌سازید. متوجهش می‌کنید که چه مشکلاتی ممکن است داشته باشد. به عنوان يك مثال دیگر اگر معلمی به شاگردانش بگوید اگر درس نخوانید رد می‌شوید. این ترساندن شاگردان نیست؛ این متوجه کردن آنهاست به پیامد رفتارشان، یعنی درس نخواندن. بشر در بسیاری از مواقع متوجه پیامدهای اعمال خود نیست.

در این آیه هم وحی الهی رحمتی و نعمتی تلقی شده است و نقش پیامبر هم انذار دادن مردمی که قبل از او هیچ انذار دهنده‌ای برایشان نیامده بود. و بالاخره مانند آیه ۴۳ می‌گوید: «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» توضیح دادیم متذکر شدن چیزی فراتر از پند گرفتن است.

فطرت انسان هم به خیر آگاه است و هم شر. همان چیزی که به آن وجدان می‌گویند. و در اکثر موارد اگر درست و از زاویه صحیحی مطالبی به مردم گفته شود آن را می‌پذیرند و بر معیار خیر و شر درونی یا وجدان خود، آگاهی پیدا می‌کنند پس



مي توان گفت وحي به اين منظور آمده است که توجه به خير که در ذات خود مردم است، زنده شود.

آيه ۴۷- «وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتَّ اَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ تَكُونِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: تا چون به سبب اعمالی که مرتکب شده اند مصیبتی به آنها برسد نگویند ای پروردگار ما چرا پیامبری بر ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مومنان باشیم.»

در این آیه نکات بسیار برجسته ای وجود دارند:

**نکته اول - مصیبت یعنی بلا، فاجعه، گرفتاری، معمولاً آن حالتی یا صفتی است که در اثر برخورد با حادثه ای برای انسان دست می دهد.** اما در ده موردی که واژه مصیبت در قرآن بکار رفته است تماماً در رابطه با حادثه ناگوار است. حوادث ناگوار هم بر دو نوعند. يك نوع حوادثی که بیرون از رفتار و اراده انسان است مثل مصیبت مرگ. اما نوع دیگر حوادث ناگوار محصول عمل خود انسان است. در این آیه و آیات دیگر (نساء ۶۲، شوری ۳۰)، بحث از حوادث ناگوار است که انسان خود با دست خود آنها را بوجود می آورد.

در این آیه خداوند رابطه بین عمل و پیامد عمل را شرح می دهد. در واقع مصیبت ها و اشکالاتی که برای ما به وجود می آیند نتیجه اعمال خودمان است. کسی را نباید ملامت بکنیم. هر وضعیتی که به وجود می آید محصول کار خود ماست. ما کارهایی انجام می دهیم که هر يك از آنها پیامدهایی دارند. این پیامدها جمع می شوند و در يك جا به صورت، مشکلات اساسی در زندگی ما بروز می کنند. در واقع این خدا نیست که ما را مجازات می کند (و ماگنا مُعذبین - اسرا - ۱۵ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ - شعراء ۱۳۸) این خود ما هستیم که با اعمالمان سرنوشت خودمان را رقم می زنیم.

نکته دیگر در عبارت «فَيَقُولُ رَبَّنَا» است. این نشان می دهد بسیاری از کسانی که اعمال زشت انجام می دهند، این طور نیست که خدا را قبول نداشته باشند و ملحد باشند. آنها هم الله را به عنوان پروردگارشان قبول دارند و «ربنا» می گویند. اما احتمالاً اطاعت امر الهی برایشان صرف نمی کند و خوششان نمی آید. اگر غیر از این بود ربنا نمی گفتند. اما وقتی با مصیبتی روبرو می شوند، می گویند بله! حالا: «ربنا» - پروردگار ما. منتهی به جای این که به گذشته خودشان و اعمال خودشان یا «بما قدمت ایدیهم» نگاه کنند دنبال این هستند يك عذر و بهانه ای بیآورند. فرافکنی می کنند. در این مورد به خصوص عذر و بهانه مشرکین چیست؟ می گویند ای خدا اگر تو کسی را فرستاده بودی که ما را هدایت می کرد، خوب، ما ایمان می آوردیم و می پذیرفتیم و عمل می کردیم. به طور غیرمستقیم می گویند آقا خدا این تو بودی که کسی را نفرستادی که ما را هدایت کند! این گونه رفتار فرار از مسؤولیت است. فرار از مسؤولیت، يك رفتار شیطانی است. ابلیس لعین وقتی امر الهی را اطاعت نکرد و به آدم سجده نکرد، چون رجیم و رانده شد. گفت خدایا تو مرا اغوا کردی (بما اغویتني) شیطان مسؤولیتش را نپذیرفت، چون خود شیفته بود و دچار برتری جویی نژادی شد. گفت من از آتشم و آدم از خاک. دچار استکبار و استعلا شد. اما همه این رفتارها از

یادش رفت! و وقتی رانده شد، نگاه کرد يك طرف آدم و حوا بودند که قربانی و سوسه‌های او شده بودند آن طرف هم غیر از خدا کسی دیگری نبود. انگلیس، آمریکا و استکبار جهانی نبود، از تهاجم فرهنگی و توطئه امپریالیسم خیري نبود گفت خدایا تقصیر توست، تو مرا اغوا کردی! به این شیوه رفتاری در روانشناسی می‌گویند فرافکنی (Projection). این الگوی رفتاری بسیاری از ما مردم است. وقتی جایی دچار مشکل و دردرس می‌شویم به جایی این که برگردیم و به «بما فَنَدَمْت ایدیه‌م» فکر کنیم، که خوب! ما چه کردیم که کار به این جا رسید؟ شروع می‌کنیم دیگران را ملامت کردن که حتماً مقصر دیگری است. مقصر هواست! مقصر فلانی است! همه تقصیرها را به گردن عوامل دیگر می‌اندازیم، تا تقصیر خود را بیان نکنیم. این يك رویه ابلیسی است، تفاوت آدم و حوا با ابلیس در این است که آن‌ها به خطای خود اقرار کردند، زیر بار رفتند و توبه کردند. اما شیطان قبول نکرد که خطا کرده است. این يك تفاوت بسیار اساسی است. در این جا هم آن مردمی که مخاطب آیه‌اند تقصیر را به گردن خدا می‌اندازند. و خدا برای اتمام حُجَّت، پیامبری را مبعوث کرده است تا هدایت را برآنان عرضه کند. اما رفتار آنان نشان می‌دهد که آن سخن‌ها، همه عذر بود و بهانه:

آیه ۴۸ - «فَلَمَّا جَاءَهُمَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أوتِي مِثْلَ مَا أوتِي مُوسَى أَوْلَمَّ يَكْفُرُوا بِمَا أوتِي مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ مِنْكُمْ نَحْنُ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (توراه و قرآن) جادویی‌اند که از يك دیگر پشتیبانی می‌کنند و گفتند ما به همه آنها منکریم.»

بهانه حق‌گریزان فرافکنی و فرار از مسئولیت بوده است. این آیه می‌گوید اگر راست می‌گویید که اگر کسی پیامی آورده بود شما اطاعت می‌کردید، خوب! حالا که پیام حقی از جانب ما توسط پیامبر به شما رسیده است، چه می‌گویید؟

این بار بهانه دیگری آوردند. وقتی پیامبر خدا دعوتشان را شروع کردند مشرکین رفتند از یهودی‌ها پرسیدند و گفتند موسی چگونه مبعوث شد؟ یهودیان هم داستان را شرح دادند. آن‌ها به پیامبر گفتند اگر راست می‌گویی و تو پیامبر هستی چرا به میقات نرفتی؟ چرا مثل موسی لوح نیاوردی؟ چرا همه کتاب يك‌جا نازل نشده است؟

خوب! در جواب بهانه‌های آن‌ها قرآن می‌گوید:

اگر صداقت دارند و راست می‌گویند و این کتابی را که به تو فرستاده شده است. نمی‌توانند بپذیرند، چون يك جا نیست، روی يك لوح نیست و از این قبیل، خوب! چرا نمی‌روند کتاب موسی را بپذیرند؟

معنای حرف مشرکین این است که اگر ابلاغ رسالت تو هم ای پیامبر، مثل موسی بود می‌پذیرفتیم، خوب پس چرا مال موسی را کافر شدید؟ اما مشکل حق‌گریزان عقلانی

نیست، دلشان نمی‌خواهد. بنابراین هر استدلالی بی‌فایده است و در نهایت هر دو کتاب، قرآن و تورات، را جادویی و بی‌اساس دانستند و هر دو را انکار کردند.

به معنای واژه‌های «ساحران» و «تظاهراً» در این آیه توجه کنید. چرا مخاطبین پیامبر، قرآن (و تورات) را «جادویی» خوانده‌اند. در آیات متعدد دیگر نیز حق‌گریزان پیامبر را ساحر خوانده‌اند. فرعون در تقابل با موسی نیز از این واژه استفاده کرده است. شاید علت استفاده از این واژه مشاهده تأثیر عمیقی است که کلمه حق، از زبان پیامبر بر بسیاری از مردم داشته و آنان را مجذوب ساخته است. و چون مخالفین نمی‌توانند تأثیر سخن حق را نادیده بگیرند، آن را سحر و پیامبر را ساحر خوانده‌اند.

**واژه تظاهراً** - یعنی این دو کتاب (قرآن و تورات) یک دیگر را پشتیبانی (تایید) می‌کنند. اگرچه تورات، آموزه‌های وحیانی موسی ع نیست. و تنها بخش‌هایی از آن در تورات باقیمانده است. روح و محتوای پیام موسی با آن چه پیامبر ابلاغ کرده است همخوانی دارد. اعراب مخالف پیامبر انتظار داشتند که پیامبر تمامی تورات را نفی کند. از این که می‌دیدند، در دعوت پیامبر، اعتقاد به رسولان گذشته آمده است و قرآن، کل تورات را رد نمی‌کند، تعجب می‌کردند.

این گفتگوها و دیالوگ‌ها در قرآن بسیار مهم و آموزنده است. و خیلی باید توجه شود. آیا هیچ شباهتی به گفتگوهای رایج در جامعه ما نمی‌بینید؟ آیا در گفتگوهای جامعه ما فرافکنی و فرار از مسئولیت وجود ندارد؟

**آیه ۴۹ - «فُلْ فَاتُوا بَكْتَبِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِ نَّهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگو - پس اگر راست می‌گویید کتابی از جانب خداوند بیاورید که از این دو هدایت‌کننده‌تر باشد تا از آن پیروی کنم.»**

امر خدا به پیامبرش که چه واکنشی نشان بدهد بسیار آموزنده است. اول آن که اگر مشکل شما این است که این کتاب‌ها را کامل و جوابگو نمی‌دانید، خوب، کتاب بهتری بیاورید. دوم آن که اگر بیاورید من هم از آن پیروی می‌کنم. در واقع پیامبر آنان را به مطالعه محتوای پیام دعوت می‌کنند. اما مشکل آنان تعارض میان پیام الهی با هواهای نفسانی آنان است. بنابراین آن‌ها زیر بار هیچ قیدی نمی‌خواهند بروند. در جامعه کنونی هم با افرادی روبرو می‌شویم که هر چه بگوییم قبول نمی‌کنند و همه‌اش بهانه می‌آورند؟ گره کار کجاست؟ آیا گره کار این است که کسی قبلاً به آنها نگفته بود که مثلاً این کار را نکن که سرت به سنگ می‌خورد؟ یا فرد دیگری برنامه‌ای برای او چیده است؟ گره کار کجاست که فرد خود را دایم به این در و آن در می‌زند و یا به در و دیوار می‌کوبد؟ آیه بعد توضیح می‌دهد:

**آیه ۵۰ - «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ أَتَّبَعِ هُوَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: پس اگر ترا (ای پیامبر) اجابت نکردند، بدان که فقط هوس‌های خود را پیروی می‌کنند. و کیست گمراه‌تر از آن کسی که به غیر از هدایت خدا، از هوای نفس خود پیروی کند. بی‌تردید خدا ستمگران را هدایت نمی‌کند.»**

مانع اصلی در پذیرش حق نفس اماره است؛ گره کار هوای نفس است که هر چه آن بگوید دنبال هم آن است. ای پیامبر اگر دعوت تو را اجابت نمی‌کنند به خاطر این است که از هوا و هوششان پیروی می‌کنند. چنین افرادی نفس خود را خدای خودشان قرار داده‌اند در جای دیگری قرآن می‌گویند: آیا ندیدی کسی را که هوای خودش را خدای خود قرار داده بود: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَا، أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا» (فرقان ۴۳) (و جاثیه ۲۳) بسیاری از ما این گونه هستیم. از هوای نفسمان پیروی می‌کنیم هر چه و هر کس بگوید فایده ندارد. خداوند به پیامبرش می‌گوید که این‌ها اصلاً به تو کاری ندارند، اگر تو را اجابت نمی‌کنند برای آن است که دنبال هوای نفسشان هستند. وقتی ایراد می‌گیرند که چرا پیامبر این گونه آمده و چرا آن جور می‌نماید، همه بهانه است. یا این که می‌گویند اگر قبلاً کسی می‌گفت این کارها را نمی‌کردیم! خیر آقا گفتند و باز هم کردی. چرا؟ چون خدای تو هوای نفست شده است.

قسمت دوم آیه به این می‌پردازد که گمراه‌ترین مردمان کسانی هستند، که در رفتارها و باورهای خود از هوای نفس خود، نه از هدایت پروردگار، پیروی می‌کنند. در جای دیگری (لقمان ۲۰) آمده است که برخی از مردمان حق را انکار می‌کنند بدون آن‌که علمی داشته باشند یا هدایتی از جانب خدا. کسی که از روی هوای نفس سخن می‌گوید نه وحی را می‌پذیرد نه دستاوردهای علمی را.

در این‌جا باید به نکته ظریفی توجه کرد. وقتی گفته می‌شود از «هوای نفس خودش» این می‌تواند دو معنی داشته باشد. یک زمانی شما تصمیمی گرفته‌اید و می‌گویید من روی تصمیم خودم ایستاده‌ام. این هوای نفس نیست. ممکن است علم و آگاهی باشد یا مبتنی بر هدایت الهی. درست است که شما می‌گویید «من»، اما در واقع ریشه تمایل و تصمیم شما در کجاست؟ یک حالت دقیق و عمیق روان‌شناختی است. یک وقت شما تمایلتان ماخذ و مبنا دارد؛ ریشه در علم و آگاهی اکتسابی یا در یک سند و مرجع دارد؛ در اینجا «دلم می‌خواهد» به معنای پیروی از هوای نفس نیست. شما بعضی جاها بر موضع خودتان، و فکرتان باید بایستید به دلیل این‌که شما یک سند و نقطه مرجع و سرچشمه‌ای دارید. این هیچ ایرادی ندارد، باید هم چنین باشد. وقتی به چیزی معتقدیم باید بایستیم و تسلیم نشویم. طبیعی است وقتی کاری را می‌خواهیم انجام دهیم و انگیزه آن از درون «من» است باید انجام دهیم. اگر انگیزه‌ای نداشته باشیم حرکتی نمی‌کنیم. یا این انگیزه نشأت گرفته و برخاسته از علم و دانش، عشق و ایمان و هدایت الهی است یا من خود را خدای خودم قرار دادم و انگیزه من هوای نفس من است.

خدا می‌گوید چنین آدمی گمراه‌ترین است. چرا گمراه‌ترین؟ این جمله خیلی بزرگی است. چرا خداوند چنین می‌گوید؟ چون چنین فردی منطقی در رفتارش ندارد، تابع هیچ نوع مقرراتی نیست.

در حقیقت آیه می‌گوید کسی که بر اساس هوای نفسش عمل می‌کند دائماً بی‌ضابطه و Random عمل می‌کند به همین علت به هیچ جا نمی‌رسد. نه خوبی‌هایش به جایی می‌رسند نه بدی‌هایش. دائماً سردرگم است. در قسمت پایانی آیه بار دیگر آمده است که: بی‌تردید خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند: «ان الله لا يهدي القوم الظالمين»

چرا در این جا، بعد از توضیحات فوق، باز هم از واژه «ظالم» استفاده و بر هدایت نیافتگی ظالمین تاکید شده است. ظلم در برابر عدل است. ریشه لغوی عدل یعنی هر چیز در جای خودش باشد. مثلاً به طور طبیعی انسان‌ها باید روی دو پایشان راه بروند. انسان وقتی روی دو پای خودش حرکت کند یعنی راه رفتنش عادلانه است. ما به طور طبیعی باید لقمه را از جلو در دهان بگذاریم و به اصطلاح «اکل از قفا» نباید بکنیم. خوردن عادلانه این است. گذاشتن هر چیزی در جای خودش می‌شود عدل. در جامعه هم که اسم از عدالت یا عدالت اقتصادی می‌آید یعنی امکاناتی که در جامعه است متعلق به یک گروه نیست، متعلق به کل جامعه است. عدالت یعنی بهره‌مندی یکسان همه مردم از تمام امکانات برای فعال کردن توانمندی‌هایشان. توزیع عادلانه منابع، امکانات و ثروت عین عدالت است. در عدالت اجتماعی هم همین طور است. خلاف این را ظلم می‌گوییم.

این‌که انسان در رفتارهای خود از یک ضابطه تبعیت کند عین عدالت است. خداوند به ما عقل داده است. استفاده از عقل و قدرت خرد و اندیشه عین عدالت است. عدم استفاده از قدرت و تفکر و خرد، ظلم است، ظلم به خود. خرد من و اندیشه من به من می‌گوید که مثلاً اگر می‌خواهی به جایی بروی باید ضابطه داشته باشی، برنامه داشته باشی. بدانی که به کدام سو می‌روی، مقصد کجاست؟ از کجا باید شروع کنی؟ اگر راه را بلد نیستی باید آدرس بگیری. همین طور بلند شدن و راه افتادن که معنا ندارد. در رفتارهای اجتماعی و سیاسی هم همین‌طور است. در رفتارهای خانوادگی‌مان هم همین‌طور است. ما برخی از اوقات دقت لازم را نداریم، کارهایی می‌کنیم که عین ظلم است، نه لزوماً ظلم به دیگری بلکه به خودمان.

اما چرا خداوند هیچ‌وقت ظالمین را هدایت نمی‌کند؟ فرض کنیم در جاده‌ای حرکت می‌کنید اما راه را گم کرده‌اید. اگر شما نپذیرید که گم شده‌اید؛ حاضر نباشید که از کسی هم راه را بپرسید، چون نپذیرفته‌اید که راه را گم کرده‌اید، بنابراین شما هیچ‌وقت راه را پیدا نمی‌کنید. آن کسی راه را پیدا می‌کند که فهمیده باشد گم شده است و آماده باشد که از کسی بپرسد. خداوند کسی را که خودش نخواهد، هدایت نمی‌کند. این خیلی طبیعی است اگر شما ندانید که گرسنه هستید یا احساس نکنید یا نخواهید که اصلاً غذا بخورید، هیچ‌کس به شما غذا نمی‌دهد و اگر هم بدهد شما نمی‌خورید و نمی‌توانید راه غذا پیدا کردن را هم بدست آورید. اگر خدا می‌گوید من ظالم را هدایت نمی‌کنم از این باب است. کسی هدایت می‌شود که بخواهد و بفهمد که نیازمند هدایت است و چنین فردی راه را می‌یابد، چنین فردی همان کسی نیست که از هوای نفسش پیروی می‌کند. می‌گوید بله من اشتباه می‌کردم از جای دیگری باید می‌رفتم و چنین کسی بالاخره افتان و خیزان و «با مقداری ضرر» راه را پیدا می‌کند. پس «ان الله لایهدی قوم الظالمین» در انتهای آیه، بدین معناست.

آیه ۵۱ - «وَأَقَدَ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» و به راستی برای ایشان سخن در سخن پیوستیم تا شاید پند گیرند.»

«وصل قول» یعنی گفتار را به هم پیوند زدن. یعنی این وحی را به صورت پیوسته به هم، فرستادیم یعنی وحی يك كل منسجم است. «لهم» به مشرکین و مخاطبین پیام برمی‌گردد. باز هم «لعلهم» آمده است: شاید! مشرکین به راه بیایند. در همین سوره هم چندین بار این «لفظ» «شاید» را دیدیم. خیلی جالب است. خداوند در بسیاری از جاها این لفظ «لعلهم» را به کار برده است. در داستان موسی هم که می‌گوید شما دو نفر بروید سراغ فرعون: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» با او سخن به نرمی بگوئید. سپس در ادامه آن: لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ او یخشی (طه ۴۴) می‌فرماید: «شاید او پند گیرد یا بتزسد» و به راه بیاید. خداوند می‌خواهد بگوید حتی در مورد کسی مثل فرعون که خداوند او را به موسی «طاغی» معرفی می‌کند (انه طغي - طه ۴۴)، دستور می‌دهد که به نرمی با او گفتگو کنند. اما پیش داوری نکنند. شاید او به راه بیاید.

دقت بفرمایید به کلام الهی. ما ایرانی‌ها خیلی مطلق بین و مطلق طلبیم. هر چه می‌خواهیم مطلق است. در موضع‌گیری با دوستان و دشمنان مطلق بین هستیم. خودمان را عقل و حق مطلق و مخالفین و دشمنان را باطل مطلق می‌بینیم. و چون چنین است گفتگو با دشمن را بی‌فایده می‌دانیم و خطاب به آنان سخن درشت می‌گوئیم، کلمات زشت بکار می‌بریم. استدلال می‌کنیم که آنها به فکر ما نیستند، تنها به فکر منافع خودشان هستند. پیش داوری‌های مطلق داریم. در حالی که واقعیت چنین نیست. انتظار اتمان از مردم و از فعالیت‌هایمان نیز مطلق است برای همین هم زود خسته و منفعل می‌شویم.

خدا به پیغمبرش می‌گوید، تو که پیغمبری و وحی و هدایت و حمایت الهی هم پشت سر تو هست و من هم این قرآن را به هم پیوستم «وصلنا لهم القول» و منسجم به تو وحی کرده‌ام انتظار تغییر مطلق را نداشته باش، خیال نکنی حالا همه می‌آیند! نه خیر، توقع زیادی نداشته باش. اگر ما قرآنی فکر کنیم اثراتش این است که به طور دایم و پیوسته جلو می‌رویم و خسته نمی‌شویم، می‌دانیم که ادای تکلیف می‌کنیم. ببینید خدا به پیغمبرش می‌گوید «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (شعرا - ۳) تو داری به خودت فشار می‌آوری یا هلاک می‌کنی که چرا مردم ایمان نمی‌آورند و به حرف تو گوش نمی‌دهند.

در تعامل‌های مذهبی و دینی به محض این که شما بخواهید فشار بیاورید، تندی کنید یا حتی اصرار کنید واکنش منفی ایجاد می‌کند و نقض غرض خواهد بود. در دعوت الهی، عنصر اصلی و جان کلام این است که باید به گونه‌ای عمل کرد که به هیچ‌وجه شائبه این‌که شما اصرار بر قبول دین می‌کنید، وجود نداشته باشد. ما باید وظیفه خود را انجام دهیم، به تکلیف عمل بکنیم. خواستند بپذیرند، نخواستند به سلامت. باید محکم حرف زد. قاطع حرف زد. اما این‌که خیال کنید با اصرار و فشار بر مردم ایمان بیاورند، نه خیر! چنین چیزی نیست. ببینید ادیان، همه ادیان، این مشکل را دارند. تمام دین‌داران جهان متعصب هستند. فکر نکنید تعصبشان بد است؛ نه‌خیر! يك متعصب مذهبی با تمام وجود می‌خواهد شما هدایت شوید و توی خط بیایند. اما همین رفتار در اکثر موارد موجب رویگردانی مردم از دین می‌شود. اصلاً همین که طرف می‌بیند شما خیلی اصرار می‌کنید، می‌گوید حتماً کاسه‌ای زیر نیم کاسه است و جا می‌زند، در

حالی که استمرار و ادامه فعالیت‌ها و اصرار و زحمت کشیدن يك طرف قضیه است، رهایی از انتظارات بی‌جا، و به قول مرحوم مهندس مهدی بازرگان انتظارات زود و زور، چیز دیگری است. خدا می‌خواهد این را به مسلمان‌ها بگوید که خیال نکنید با تمام این محاسباتی که کرده‌اید، پذیرش و استقبال مردم قطعی و آسان است. خیر این نوع اصرارها و فشارها را مردم دوست ندارند، بدشان می‌آید. «لا اکره فی الدین» «اکراه» یعنی بد آمدن یعنی کسی بگوید خوشم نمی‌آید! تکوین يك عقیده و باور در درون انسان فرایندی است که با اکراه هیچ سازگاری ندارد، باید کاملاً آزادانه، داوطلبانه و توسط خود انسان انجام شود.

از آیه بعد مسیر بحث تغییر می‌کند.

آیه ۵۲ - «الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ: کسانی که پیش از قرآن به آنها کتاب (آسمانی) داده‌ایم به آن ایمان می‌آورند.»

عبارت «الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ» به یهود و نصاری و «من قبله» به قرآن برمی‌گردد. از یهود و نصاری کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند. خوب یعنی همه‌شان؟ نه خیر! همه نه! اما هستند کسانی که ایمان می‌آورند. آیا این آیه تحقق پیدا کرده است؟ خداوند نمی‌فرماید: ایمان آورند» بلکه می‌گوید «ایمان می‌آورند». آیا شواهد تاریخی حاکی از تحقق ایمان آوردن اهل کتاب به قرآن هست یا خیر؟ این نیاز به يك بررسی آماری خیلی جدی دارد. اما همین اندازه می‌توان گفت که امروز اسلام در جهان، به خصوص جهان غرب، به سرعت در حال پیشروی است و صدها نمونه از پذیرش قرآن توسط علما و بزرگان و مردم عادی مسیحی وجود دارد.

آیه ۵۳ - «وَإِذْ يَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَامَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ:

و چون قرآن برایشان تلاوت شود می‌گویند. بدان ایمان آوردیم که آن حق و از طرف پروردگار است ما پیش از آن هم تسلیم (امر الهی) بودیم.»

معنای آیه کاملاً روشن است. اما چند نکته را باید توجه کرد: اول - اگر قرآن بر آنها (اهل کتاب) خوانده شود، واکنش آنان مثبت خواهد بود. يك معنا و نتیجه این است که اگر مسلمانان، با ظرافت و به دقت و سعه صدر قرآن را - نه فقه و فلسفه و حرف‌های خودشان را، به آنها عرضه کنند، جواب مثبت خواهند گرفت. تجربه هم همین را تأیید می‌کند. بسیاری از آنان که اسلام آورده‌اند با خواندن مستقیم قرآن بوده است.

نکته دوم می‌گویند از قبل مسلمان بودیم: «من قبله مسلمین»، یعنی در برابر وحی الهی تسلیم بوده‌اند. زمانی وحی، تورات بود تسلیم بودند زمانی انجیل بود. تسلیم بودند. حالا هم که قرآن است باز هم تسلیم‌اند. در این جا «مُسلِم» به معنای عام کلمه است. یعنی کسانی که به اراده الهی تسلیم هستند. عیسی مسیح مسلمان بود، موسی مسلمان بود، ابراهیم مسلمان بود، اصلاً عنصر اصلی دعوت تمام انبیاء، اسلام است. واژه اسلام از سَلَّمَ و سَلَّمَ یعنی تسلیم شد و آرامش یافت، مشتق شده است. یعنی تسلیم بودن یا شدن در برابر اراده ذات احدیت و در صلح و آرامش قرار گرفتن.

آیه ۵۴ - «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ الَّتِيئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ: آنان به پاس آن که صبر کردند و بدی را با نیکی دفع می‌کنند، و از آن‌چه روزیشان کردیم انفاق می‌کنند دوباره پاداش داده می‌شوند.»

چرا از اهل کتاب کسانی که، دعوت پیامبر گرامی را می‌پذیرند دوبار پاداش می‌گیرند؟ يك جواب این است که چون يك بار به دین خود بوده‌اند و يك بار هم دعوت پیامبر را پذیرفته‌اند، این نشانه حق‌پذیری آنهاست. اما آیه سه علت را ذکر می‌کند:

۱- به پاس صبري که کردند، ۲- بدی را با نیکی دفع می‌کنند و ۳- از آن‌چه به آن‌ها روزی دادیم انفاق می‌کنند. اما پذیرفتن حق و تغییر در دین و فکر و اندیشه، نیاز به يك پویایی ذهنی و روانی بسیار زیادی دارد.

انسان وقتی به يك نوع جریان فکری عادت کرد و انس پیدا کرد، دیگر به سادگی دل نمی‌کند. به اصطلاح امروزی دچار گروه گرایی می‌شود. به شخصیتی اگر دل ببندد، سرسپرده می‌شود، در حالی که حق فراتر از آدم‌ها و فراتر از گروه‌ها و احزاب است. انسان حق‌پذیر ذهنی پویا و سیال دارد. و اگر با سخن حق جدیدی روبرو شود رو بر نمی‌گرداند. اگر تا دیروز به دینی و کتابی معتقد بود کتاب و دین جدید را می‌پذیرد. همان طور که اشاره شد در ادامه آیه سه دلیل را برای این دو اجر بیان می‌کند. اول «بما صبروا» است. صبر در قرآن به معنای تلاش همراه با شکیبایی است، نه توقف و رکود. تغییر يك فکر و اندیشه و حق‌پذیری اگرچه نشانه پویایی و سیالیت است اما انرژی روانی و ذهنی فراوانی باید صرف شود تا فرد خود را با وضعیت جدید وفق دهد.

بعضی از افراد وقتی جایی که همیشه می‌خوابند، عوض می‌شود نمی‌توانند درست بخوابند. خیلی از آدم‌ها به يك جا عادت کرده‌اند و راحت‌تر می‌خوابند. در رفتارهای اجتماعی هم همین‌طور است. ما وقتی يك سلسله الگوهای رفتاری داریم با آن الگوها راحت‌تر هستیم، عادت کرده‌ایم. آرامش داریم. به محض این‌که آن‌ها را از دست بدهیم دچار اضطراب می‌شویم. حالا ممکن است آن عادت‌ها خوب هم نباشد. به کررات این امر امتحان شده است. در کتاب «جهان شگفت‌انگیز مغز»<sup>۱</sup> مثال‌های زیادی آورده شده است. مثلاً در شهری مردم ساکن منازل کنار خط آهن، که هر شب ترن از آن‌جا عبوری می‌کرد، با سروصداهاي آن عادت کرده بودند و شب‌ها راحت می‌خوابیدند بعد از مدتی وقتی آن خط ترن تعطیل شد، تا مدتها مردم آن منطقه شب‌ها خوابشان نمی‌برد و دچار اضطراب می‌شدند، نمی‌دانستند چه شده است اما احساس می‌کردند حادثه‌ای اتفاق افتاده است، آدم‌ها با الگوهای رفتاری عادت شده و با آداب و رسوم جا افتاده آرامش بیشتری دارند. وقتی می‌خواهند از آن فضای عادت شده بیرون بیایند، خیلی انگیزه می‌خواهد و نیرو می‌برد تغییر فکر و اندیشه، بخصوص دین، بر الگوهای رفتاری عادت شده انسان اثر می‌گذارد و لاجرم آنها را تغییر می‌دهد. فردی که فکر جدیدی را می‌پذیرد از يك طرف احساس سرخوشی و رضایت خاصی را دارد

۱- جهان شگفت‌انگیز مغز، جودیت هوپر و دیک ترسی، ترجمه ابراهیم یزدی - شرکت قلم ۱۳۷۲



اما در جانب ديگر تطبيق با الگوهاي رفتاري جديد دقت و انرژي مي طلبد. علاوه بر اين تغيير الگوهاي رفتارها و فكري - به خصوص ديني هم براي خود آدم ايجاد مشکل مي کند و هم روابط با اطرافيان را دچار دگرگوني مي نمايد. تا ديروز يك جور به شما نگاه مي کردند، از امروز يك جور ديگر نگاه مي کنند. حتي در مسائلي ساده تر اين مشکل پيش مي آيد شما تا امروز. مثلاً محاسن خود را مي زديد، حالا اگر از فردا نزنيد همه دائماً مي پرسند چه شده است. خود شما هم به آن حالت عادت داشته ايد حالا تا مدت ها زير گلويتان را اذيت مي کند. يا برعکس کسي که محاسن دارد و مي زند، مدت ها به او چپ چپ نگاه مي کنند. خود آدم هم يك احساس ديگري پيدا مي کند. وقتي شما با جمعي يك دين هستيد، عزيز و مورد احترام هستيد. در آن مجموعه آرامش داريد. انسان وقتي با يك گروهی هويت پيدا مي کند در کنار آن گروه آرامش دارد. اما از آن گروه که بيرون مي آيد دچار اضطراب مي شود. اينها مشقات و آزار و اذيت ها و چيزهاي ديگر هم به همراه دارد. پس کسي که اعتقاد راسخي به يك مذهب داشته، يهودي يا مسيحي بوده است، حالا بعد از مدتي، دين و فکر جديدي را پذيرفته است در عين حالي که شکوفايي و تغيير و پويايي و ديناميزمي را نشان مي دهد در عين حال با خودش و اطرافيانش هم مشکل پيدا مي کند. «بما صبروا» يعني همه اين ها.

دو چيز ديگر هم وجود دارد؛ يکي: دفع بدی با نيکي است: «يَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» دفع بدی با نيکي به دو معناست: يك معنايش در رابطه با خود شخص است. انسان علي الاصول مرتكب خطا و اشتباه و يا گناه مي شود. اما برخي از انسان ها، پيامدهاي اشتباهات خود را با انجام اعمال نيك - الحسنات - جبران مي کنند: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ» (هود ۱۱۴) براساس اين قاعده، در آيه بالا، دفع بدی ها يا گناهان با حسنات، يك هنجار رفتاري جديدي در افراد مورد بحث در آيه است. اما معنای ديگر، دفع رفتارهاي بد و زشت ديگران با اعمال نيك خود انسان است. در آيات ديگر قرآن اين الگوي رفتاري به شدت توصيه شده است: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» نيكی با بدی یکسان نیست - بدی را با آن چه نیکوتر است دفع کن که ناگاه خواهی دید همان کسی که میان تو و او دشمنی بود، چون دوستی صمیمی گشته است.» (سوره فصلت ۳۴ همچنين: سوره مومنون - ۹۶)

هر يك از ما در تجارب روزمره خود با كساني روبرو مي شويم كه به هر دليلي با ما برخورد ها و رفتارهاي نادرست و ناشايست دارند، اما در آيه بالا موضوع مورد بحث، برخي از اهل كتاب هستند كه به خاطر رفتار هایشان دو پاداش دريافت مي کنند. يکي از اين رفتار صبر آن ها و ديگري دفع سيئات با حسنات است.

حال بايد دید ارتباط «بما صبروا» با «يَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» چيست؟ وقتي مردی از قبيله اش، از دينش، از گروه خودش مي بُرد و از آن جمع مالوف بيرون مي آيد آزار مي بيند. او كارهاي بد ديگران را با خوبي جواب مي دهد. سيئات آن ها را با حسنات خودش محو مي کند. اين روحيه، نعمت خيلي بزرگي است همه اينطور نيستند و ما با اين مسئله مشکل زيادي داريم. بنده خودم مشکل دارم و کسي را که به من بدی مي کند نمي توانم بدی او را با خوبي خودم جبران کنم. تنها کسي را که به طور نسبي موفق

دیدم مرحوم مهندس بازرگان و تا حدودی هم مرحوم چمران این‌گونه بودند. اگر کسی بتواند چنین رفتاری داشته باشد، نشانه توسعه یافته‌گی انسان است. خیلی انسان باید بزرگواری داشته باشد که بتواند بدی دیگران را با نیکی خودش دفع کند. بنده ندارم. انشاءالله خداوند به ما این سعه صدر را بدهد که بتوانیم سینات را با خوبی‌ها دفع کنیم. معنای قسمت پایانی آیه: «و مما رزقناهم ینفقون» روشن است

در آیه بعدی وجه دیگری از رفتارها مطرح شده است:

آیه ۵۵ - «وَ إِذِ اسْمَعُوا اللّٰغُوْا عَرَضُوْا عَنْهُ وَ قَالُوْا لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ لَا نَبْتَغِی الْجَاهِلِیْنَ: و چون سخن بیهوده بشنوند از آن رو می‌برتابند و می‌گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست. سلام بر شما - ما طالب (معاشرت) با جاهلان نیستیم.»

این آیه چند فراز دارد. فراز اول توضیح است.

در ویژگی‌های رفتاری کسانی که بدی را با نیکی دفع می‌کنند از جمله این‌که نه تنها سخنان یا کارهای لغو و بیهوده را انجام نمی‌دهند بلکه در صورت برخورد با آن، روی برمی‌گردانند.

واژه «لغو» کار یا سخن بیهوده، بی‌ربط و بی‌اساس است. در رفتار مومنان، جایی برای کار لغو یا شنیدن سخن لغو وجود ندارد. بنابراین مؤمنان از کار و سخن لغو می‌گریزند. (نگاه کنید به مومنون ۳ و فرقان ۷۲). پرهیز از لغو در گفتار و کردار آن قدر اهمیت دارد که یکی از ویژگی‌های بهشت برشمرده شده است. در بهشت مینو، از گفتار و کردار لغو خبری نیست («لَا یَسْمَعُوْنَ فِیْهَا لَغْوًا» مریم ۶۲، واقعه ۲۵ و نبا ۳۵). مؤمنان وقتی سخن لغوی را می‌شنوند وارد جدل و دعوا نمی‌شوند، روی برمی‌گردانند. این الگوی رفتاری اگرچه عام است اما از طرف دیگر، به آیه قبل برمی‌گردد که حرف‌های بی‌منطق کسانی را که مؤمنان را مورد تهمت و اذیت قرار می‌دهند بی‌جواب می‌گذارند. فراز دوم جوابی است که به ایراد گیرندگان می‌دهند. «لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ - حاصل اعمال ما برای خودمان و مال شما هم برای خودتان است.» تازه سلام هم به ایشان می‌دهند: سلام علیکم. قرآن در جای دیگری در وصف ویژگی مومنان می‌گوید: «وَ اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا سَلَامًا» و «وَ اِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» وقتی با نادانان روبرو می‌شوند به جای دهن به دهن شدن، به آنان سلام می‌دهند. و در برخورد با لغو با بزرگواری از آن رد می‌شوند. بسیاری از جدال‌ها و درگیری‌های سیاسی ما با یکدیگر لغو است باید با کرامت از آن گذشت. گفتن سیاسی غالب در رسانه‌های گروه حاکم، غوغا سالار و بیمارگونه است، باید با کرامت برخورد کرد.

بغی - هم به معنای عصبیان و ظلم و هم میل و رغبت و طلب کردن است. «ابتغاء» به معنی پیروی کردن است. لا نبتغی یعنی ما از جاهلان پیروی نمی‌کنیم، یا دنبال جاهلان نیستیم. جهل مقابل علم است. زمانی است که کسی از موضع علم با شما برخورد می‌کند، شما رغبت می‌کنید که با او صحبت کنید، می‌گویید بسیار خوب! او مخالف من

است اما از موضع علم سخن مي‌گويد و در صحبت با او، ما هم چيزها ياد مي‌گيريم. اما با جاهل نمي‌توان سخن گفت فقط بايد گفت سلام عليكم.

آيه ۵۶ - «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ: تو هرکس را که دوست داري هدايت نمي‌کني بلکه خداوند است که هرکس را بخواهد هدايت مي‌کند و او به راه يافته‌گان داناتر است.»

معناي آيه روشن است: **حُب** يعني دوست داشتن، مایل بودن؛ **هَدِي** (به معناي ارشاد و راهنمايي، نشان دادن راه است. مهتدي کسي است که هدايت پذير يا جوياي هدايت باشد. بسيار مهم است. اين طور نيست که هرکه را پيامبر بخواهد هدايت مي‌شود! هدايت انسان دست هيچکس نيست، بلکه کاملاً دست خداست.

وقتي به پيامبر چنين گفته مي‌شود به طريق اولي سايرين جاي خود دارند:

آن جا که عقاب پر بريزد از پشه لاغري چه خيزد؟

يکي از ويژگي‌هاي مشترك تمام دينداران، هر ديني، علاقه و اصرار به قبولاندين دينشان به ساير مردم است. در ميان مسلمانان نيز اين تعصب و تاکيد وجود دارد بر اساس اين آيه ما بايد از اصرارها و فشارهاي خود براي «مسلمان» کردن مردم، حتي از نوع دوستانه‌اش، دست برداريم.

اينجا پرسشي مطرح مي‌شود: که آیا از اين عبارت «**يهدي من يشاء**»، در اين آيه و آيات مشابه ديگر در قرآن، که خدا هرکه را بخواهد هدايت مي‌کند بوي جبر استشمام نمي‌شود؟ آیا خواست و اراده خدا استبدادي است؟ مسلماً خير. هدايت الهي امري استبدادي نيست، خداوند که مثل ما نيست که بگويد از اين آقا خوشم مي‌آيد پس هدايت مي‌کنم، از اين خانم خوشم نمي‌آيد هدايت نمي‌کنم! هدايت يافتن انسان مکانيزم‌هاي خاص خود را دارد و از قانون‌مندي و مشييت خاص الهي بيروي مي‌کند. اولين گام آن اين است که **خود فرد بخواهد**. هيچ کس هدايت نمي‌شود مگر اين که خودش بخواهد. يعني احساس نياز به هدايت را داشته باش و سپس آن را طلب کند. اگر کسي خودش نخواهد هدايت شود حتي اگر پيغمبر خدا هم تلاش کند تا وقتي فرد آماده پذيرش هدايت نباشد هيچ تاثيري ندارد. يك مثل معروف مي‌گويد اسب را به زور مي‌توانيد سرچشمه ببريد اما هرگز نمي‌توانيد او را به زور وادار كنيد آب بخورد. هدايت زوركي نه هدايت مورد نظر خداوند است و نه به درد انسان مي‌خورد.

راهنمايي يك چيز است و هدايت چيز ديگر. همه کس را مي‌توان راهنمايي کرد. اما قبول هدايت و باور، يك امر دروني و قلبي است. اين که خداوند مي‌گويد من اعلم‌ترم به اين‌که چه کسي را هدايت کنم. صريحاً نفي زور و اکراه براي قبول دين است. «**لا اکراه في الدين**» يعني همين، با زور و با اکراه کسي دين‌دار نمي‌شود ممکن است از کسي اقرار و امضا بگيرند، فيلم هم از او بسازند، اما ايمان يك امر دروني است فقط خدا عالم است ولاغير. دين يك پديده وجودي در انسان است که اگر کسي بخواهد کمي هم فشار بياورد فرد مقاومت مي‌کند و نقض غرض خواهد بود.

حال این پرسش مطرح می‌شود چرا به پیغمبر خدا این خطاب شده است. چون پیامبر از موضعی کاملاً خالص و با عشق به بشر دعوت خود را مطرح می‌کند. هیچ شائبه انگیزه شخصی وجود ندارد. جایی است که هیچ نوع خودپسندی و خود محوری در آن راه ندارد. پیامبر «رحمة للعالمین» است و با تمام وجود و به تعبیر الهی با «خلق عظیم» خود می‌خواهد برای بشر هر کاری را بکند تا او هدایت یابد. قبلاً هم اشاره کردیم که خداوند به رسول خود می‌گوید: «أَلْعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» اگر پیامبر هم بخواهد کمی فشار بیاورد نقض غرض می‌شود و مردم روی برمی‌گردانند.

در آیه بعد کسانی که نمی‌خواهند با پیامبر همراه باشند، بهانه می‌گیرند که بسیاری نیز می‌گیرند.

آیه ۵۷ - «وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَخْطِفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمْكِنَ لَهُمْ حَرَمًا أَمِنًا يُجْبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: و گفتند اگر با تو از هدایت پیروی کنیم از سرزمین خود ربوده و تبعید می‌شویم. آیا آنها را در حرمی امن جا نداده‌ایم که فرآورده‌های هر چیزی که رزقی از جانب ماست به سوی آن سرازیر می‌شود؟ ولی بیشترشان نمی‌دانند.»

**نکته اول:** «إِن تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ: آنها نمی‌گویند، اگر تو را تبعیت کنیم باید هزینه به‌پردازم. بلکه می‌گویند اگر هدایت را «همراه تو» پیروی کنیم چنین و چنان می‌شود. و این نکته بسیار ظریفی است. یعنی هدایت را قبول داریم اما حاضر نیستیم هزینه آن را به‌پردازیم.

**«خطف»** یعنی چپاول، کشتن، غارت، ربودن. آدم ربایی را هم «خطف» می‌گویند. یعنی اگر هدایت را به‌پذیریم و با تو همراه شویم دچار عوارض می‌شویم؛ پست و مقام ما را می‌گیرند؛ از خانه‌مان بیرون می‌کنند؛ از حیثیت ما را می‌اندازند و حتی ممکن است ما را بکشند. یعنی بالاترین بلاها را سر ما می‌آورند.

جالب است! قرآن فقط حرف آنها را نمی‌زند بلکه تایید می‌کند. بر سر فکر و عقیده ایستادن و تسلیم نشدن مصادره اموال، از دست دادن شغل و زندان دارد؛ اخراج از دانشگاه دارد، همه این‌ها هست. اما پایداری بر حق هم بهایی دارد که باید آن را پرداخت.

**نکته دیگر:** خوب حالا ببینیم با این نگرانی مشرکان و بهانه آوردن آنان، خداوند چه جوابی می‌دهد؟

اول این‌که زیر آب بهانه آن‌ها را می‌زند. می‌گوید آیا همین چیزی که الان دارند، این قدرتشان و این حرم امن کعبه، همین را ما به آنها ندادیم؟ آیا این حرم امن را ما برای آنها درست نکردیم؟ مکه در زمان اعراب جاهلی هم حرم امن و محل تجمع و تجارت بزرگی بود که ثروت بسیاری از همه طرف به سوی آن سرازیر می‌شده است: **(یجبی الیه)**، همه این‌ها از جانب ماست: «مِن لَدُنَّا». در وسط چنین سرزمینی این خانه از کجا مورد توجه مردم قرار گرفته است؟ آیا مکه جای خوش آب و هوایی است؟ سواحل

مدیترانه است؟ در فرانسه است؟ کنار مرمره در ترکیه است؟ چه بوده؟ چه داشته؟ چه دارد؟ آیا جز سرزمین خشک بی‌آب و علف و سوزانی که هیچ نداشته است؟ آیا آن‌ها این شهر جدید را ساخته‌اند؟ آیا بانی مکه ابراهیم نبوده است؟ این توجه به مکه به خاطر خدا و از جانب خدا، نیست؟

اما این که فرمود اکثرشان نمی‌دانند: «اکثرهم لایعلمون»، منظور چیست؟ آیا نادان و بی‌اطلاع هستند؟ یا به مسائل خلاف واقع اعتقاد دارند یا رفتارشان برخلاف خردورزی است؟ قرآن نمی‌گوید عناد دارند، بلکه می‌گوید به این ریزه‌کاری‌ها توجه ندارند. رابطه بین هدایت و فراوانی روزی و نعمت حرم امن را نمی‌دانند! و نمی‌فهمند. معنای «لایعلمون» همین است.

یادآور شوم که ما از این گونه عبارات قرآنی: «لایعلمون» «لایعقلون و.....» معمولاً یک برداشت بسیار نادرستی داریم. منظور از لایعلمون این نیست که نمی‌توانند علم پیدا کنند، لایعقلون معنایش این نیست که توان تعقل ندارند. این برداشت غلطی است. خداوند به انسان سفارش بسیار به فکرکردن و تعقل کردن نموده است. یعنی انسان توانمندی و ظرفیتش را دارید، همه دارند، اما بسیاری از مردم آن را بکار نمی‌برند.

در این آیه خداوند واقعیتی را در زندگی انسان‌ها بیان می‌فرماید که بسیاری از رفتارهای مردم بر پایه تعقل و خردورزی نیست. چند درصد ما در باره کارهای روزانه‌مان از قیل فکر می‌کنیم؟ اگر از بسیاری از مردم دلیل رفتارهاشان را بپرسید نمی‌توانند جواب درستی بدهند.

شما بسیار امتحان کرده‌اید. حرفی را می‌زنید بعد پشیمان می‌شوید که چرا این را گفتم. چرا این جور می‌کردم. چرا این گونه سخن می‌گویم؟ چرا این رفتارها را داریم؟ آیا رفتارها و گفتارهایمان براساس تعقل است؟ یا براساس عادات و سنن؟ اگر رفتار اکثر مردم براساس تعقل بود دچار حسرت و خسران نمی‌شدند و **سعدی علیه‌الرحمه** نمی‌گفت آدم باید دوبار زندگی کند، یک بار تجربه بیاموزد و بار دیگر بکار ببندد!

اگر رفتار مردم براساس محاسبات دو دو تا چهار تایی بود آیا مناسبات اجتماعی ما این گونه می‌شد؟ مثلاً آیا رانندگی در شهر ما چنین وضع اسفناکی را داشت؟ رفتارهای ما اکثراً فاقد مبانی عقلانی است و خداوند می‌خواهد که ما امکانات و توانمندی‌هایمان را بکار بیاندازیم تا استعدادهایمان شکوفا گردد. توسعه انسانی، به همین معناست.

آیه بعد به یکی از علل فرود روز زوال تمدن‌ها توجه می‌دهد:

آیه ۵۸ - «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ يَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ: و چه بسیار شهرهایی را که (به رفاه) در زندگی دچار سرمستی شده بودند، هلاک کردیم و این خانه‌های آنهاست که بعد از آنها جز اندک زمانی، خالی مانده است و ما وراث آنانیم.»

جوامع انسانی با دبدبه‌ها و کبکه‌های بسیار، که زندگی فراخی داشتند و جوامع مرفه‌ی بودند همه از بین رفتند. چه بسیار کاخ‌ها و قصرها را دیده‌اید که متروکه شده‌اند. در حالی که زمانی چه قدرت‌های بزرگی در آنجا مستقر بوده‌اند، اما همه نابود شدند. در ترکیه شهر افسوس را دیدیم. افسوس احتمالاً ترکی شده همان افسوس فارسی است. در کنار این شهر در دامنه‌کوه‌ها غاری وجود دارد که می‌گویند همان غار مشهور اصحاب کهف است. یک شهر رومی با امکانات فراوان؛ در آن شهر، شهر دقیانوس، چه معابدی، چه سالن‌هایی، چه قصرهایی، از همه طرف هم آباد بوده است. اما آن چه دیده می‌شود فقط شبی باقی مانده از آن عظمت است، بدنی بدون روح. در این آیه رابطه میان فراوانی روزی، پیدایش روحیه سرکش و سرمستی (بطرت) و زوال جامعه بیان شده است. بررسی تمدن‌ها نشان می‌دهد که یکی از علل زوال و فرود تمدن‌ها، بعد از فراز آن‌ها، پیدایش روحیه‌ها و ذهنیت‌های خود محور و رفاه‌طلبی می‌باشد.

در شهر «قزوین» سراهایی بزرگ از قدیم برجا مانده‌اند (نظیر سرای سعدالسطنه) که نشان می‌دهد این شهر زمانی چقدر آبادان بوده است، خانه‌های آباد و سرشار. قزوین شهری بر سر یک بزرگ راه تجارتي بوده است، یک راه به غرب و کرمانشاه، یک راه به شمال و رشت و گیلان و یک راه آذربایجان و قفقاز. مسلم است که مردم وضع بسیار خوبی داشته‌اند، الان هم برخی از خانه‌های قدیمی هنوز وجود دارند که موزه شده‌اند و هیچ کس حق ندارد آن‌ها را خراب کند. درهای ارسی کشویی قدیمی، با شیشه‌های رنگی و ... پس چه شد؟ کجا رفتند؟

خانه‌هایی که «لَمْ تُسِکَنْ مِنْ بَعْدِهِمُ الْاَقْلِيَا». در تهران و شهرهای دیگر کاخ‌های سلطنتی هستند، سری به آنها بزنید. در مشهد فریمان را ببینید. کاخ شاه در این شهر زمانی چه عظمتی، چه جبروتی، چه شکوهی داشته است حالا چی؟ مخروبه‌هایی که علف بر در و دیوارش سبز شده است!

در بزرگراه تهران - کرج محلی است که زمانی جایگاه رژه ارتش در زمان شاه بوده است. اما الان در حال تخریب آن هستند. آن جا را نگاه کنید؛ روزی را که محمد رضا پهلوی در جایگاه می‌ایستاد و از ارتش بسیار قدرتمند خود با غرور و تکبر، سان می‌دید. اما چه شد؟ کجا رفتند؟ بگذارید داستانی را برایتان بازگو کنم.

مرحوم بهبودی رئیس دفتر رضا شاه خاطراتش را در سال ۱۳۲۳ یا ۱۳۲۴ در مجله خواندنی‌ها منتشر کرد. او می‌نویسد با ورود ارتش متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰، رضا شاه که از تهران بیرون رفت برنامه انگلیس‌ها این بود که او را به آفریقای جنوبی ببرند. سر راه به بندرعباس مدتی در کاخ فرمانفرما در کرمان ماند تا امکانات سفر آماده شود. او می‌نویسد رضا شاه در سالن با ناراحتی راه می‌رفت و پشت سر هم با خود حرف می‌زد دقت کردم که چه می‌گوید، شنیدم که با خود می‌گفت «اعلیحضرت، قدر قدرت، قوی شوکت» اینها را یواش با خودش زمزمه می‌کرده است. بعد اضافه می‌کرده: «آی زکی، آی زکی!» آن‌ها کجا رفتند؟ چه شدند؟

مسئله مهم‌تر در این آیه تأکید است که نه تنها بعضی از طبقات جامعه، بلکه کل جامعه وضع خوبی داشته است اما همه از بین رفتند و در پایان: «وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ»

این آخرین قسمت آیه که خدا تمام آن‌ها را ارث می‌برد به چه معنی است.

دقت کنید! آیا الان کسی هست که ادعای مالکیت تخت جمشید را داشته باشد. به تاریخ يك ملت تعلق دارد. این‌ها همه به خدا واگذار شده است، وارث دیگری هم جز ملت ایران ندارد. کسی هم نیست که از آن‌ها استفاده کند. یا بر آن‌ها تکیه زند! و چه بسیار بیشتر از آن‌چه آشکار است مدفون و به تاریخ سپرده شده است.

## ویژگی‌های رفتاری جامعه ظالم و سرنوشت آن

در این بخش از سوره قصص، از آیه ۵۹ تا ۶۷، ابتدا هلاکت و نابودی جامعه ظالم و سپس وجوه مختلف رفتارهای اجتماعی که موجب سقوط جامعه می‌شود، بیان شده است.

در این آیات به قاعده سقوط جوامع و تمدن‌ها و مقررات جامعه‌شناختی فراز و فرود تمدن‌ها اشاره شده است. این‌طور نیست که جوامع بشری خود به خود از بین بروند:

آیه ۵۹ - «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رَسُوْلًا يَلْتَلُوْا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ اِلَّا وَ اَهْلُهَا ظَالِمُوْنَ: و پروردگار تو هیچ قریه‌ای را ویران نساخت مگر آن که در مرکز آن‌ها، پیامبری را برگزید تا آیات ما را بر آن‌ها بخواند؛ و ما قریه‌ها را نابود نکردیم مگر آن که مردم آن‌جا ستمکار بودند.»

**نکته اول:** واژه **بعثت** یعنی تشویق و تهییج کردن و برانگیختن، از خواب بیدار شدن یا بیدار کردن، زنده کردن مردگان. در قرآن کریم این واژه و مشتقات آن ۷۵ بار در موارد انتخاب نماینده، انتخاب حکم، انتخاب کلاغ، برانگیختن مردگان از قبر، مبعوث کردن پیامبران، بعثت مقام محمود به کار برده شده است در این آیه، قاعده بعثت «رسول» به معنی پیام‌آور مطرح شده است. رسول ممکن است پیام را مستقیماً از خدا دریافت و ابلاغ نماید یا به صورت کتابی ارائه دهد. بعثت رسول حجتی بر جامعه خواهد بود. طبیعت جوامع بشری این گونه است که در میان مردم افرادی هستند که انحرافات را متوجه می‌شوند. آنها با بیان خطرات و تهدیدهای ناشی از انحرافات حجت خداوند بر مردم محسوب می‌شوند.

**نکته دوم:** وظیفه رسول: یتلوا علیهم آیاتنا - خواندن آیات خدا بر آنها است.

واژه **آیه** معانی گوناگونی دارد. در جایی معجزه معنی می‌دهد، در جایی به معنی پدیده‌های طبیعی است. و در جایی هم پدیده‌های سیاسی و تاریخی و اجتماعی. فراز و فرود جوامع انسانی قانون‌مند است و خداوند این قانون‌مندی‌ها را آیه می‌خواند. پیامبر قانونمندی‌های سقوط جامعه بر اثر انحراف و راه بازگشت را نشان می‌دهد.

**نکته سوم:** مبعوث کردن رسول در «ام القری» است. واژه «أم» برمی‌گردد به «القری» یا قریه، که اسم مکان است، جایی که مردم به صورت گروهی باهم زندگی می‌کنند. در قرآن **ام القری** برای يك شهر خاص نظیر مکه هم به کار رفته است. نظیر بعثت رسول در ام القری، یعنی در مکه. واژه **أم** به معنای مادر، در برابر پدر نیز است. اما به معنای دیگری هم بکار رفته است نظیر **ام‌الکتاب** یعنی جایی که تمام دانش و علوم در آنجا ثبت شده است. به عنوان مبدا و سرآغاز کتاب هم به کار رفته است. اما **ام‌القری** در این آیه ممکن است دو معنا داشته باشد. معنای اول این‌که در میان شهرها و دهات يك کشور یا منطقه، يك شهر مادر یا امام شهرهاست و جنبه مرکزی دارد و پایتخت محسوب می‌شود. معنای دوم، اصلی‌ترین و مرکزی‌ترین نهاد و



ساختار قدرت در يك جامعه است. رسول خدا بر اين مركز كه مادر يا ريشه و سرچشمه تمامي ستمكاريها بر جامعه است، مبعوث و مامور شده است.

پس بنا بر قانونمنديهاي الهي جوامع بشري نابود نمي‌شوند، مگر آن كه ابتدا رسولي براي آنها آيات خدا يا قانونمنديها را بخواند، يعني كساني كه به مردم و صاحبان قدرت يادآور شوند كه ادامه كارهاي انحرافي و نقض قانونمنديها چه عوارضي را در پي خواهد داشت. جامعه اگر از آن قوانين پيروي نمايد سقوط نخواهد كرد. در پايان اين آيه بار ديگر و با تاكيد آمده است:

سيطره ظلم و ستم است كه موجب نابودي جامعه مي‌گردد:

### «مَأْكَنًا مَهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ»

همان طور كه قبلاً هم اشاره شد از پيامبر گرامي نقل است كه: «**الْمَلِكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَىٰ مَعَ الظُّلْمِ**». اين بيان ديگري از معنای آيه فوق است. خداوند مي‌فرمايد ما نابود كننده هيچ صاحب و قريه‌اي نيستيم مگر آن كه مردم آن ظالم بودند. در اين آيه بر ظالم بودن اهل يك جامعه توجه شده است. و اين مسؤليت جمعي را نشان مي‌دهد. كل جامعه آرام آرام به مردمی ظالم تبديل مي‌شود. ظلم در مقابل عدل است. هرچيزي كه از جاي خود خارج شود، تعادلش به هم مي‌خورد. جامعه ظالم يعني جامعه‌اي كه هيچ چيز سرجاي خودش نباشد. يعني جامعه‌اي نامتعادل است پس خود جامعه زمينه‌هاي سقوطش را فراهم مي‌كند. ظالم بودن يك جامعه معنايش اين نيست كه افراداش مستقيماً ظلم مي‌كنند و ظالم هستند، بلكه آن كس كه با ظلم همراهي مي‌كند، صدايش عليه ظلم در نمي‌آيد و اعتراض نمي‌كند او هم مسئول است. چنين جامعه‌اي محكوم به فنا و نابودي است. بنا بر اين خداوند مي‌گويد اين ما نيستيم كه جامعه‌اي را از بين مي‌بريم اين خود مردم هستند كه با ظلمشان، با خروج از عدالت و همراهي با ظالم يا سكوت در برابر آن جامعه خود را از بين مي‌برند. بر اساس اين قانونمندي در يكي ديگر از آيات قرآن آمده است كه: «**وَلَنُكَنِّ مِنْكُمْ أُمَّةً يُدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**». و بايد از ميان شما گروهی باشند كه به نيكي فرمان دهند و از كار ناشايست باز دارند و اينان رستگار شوندگانند (آل عمران ۱۰۴). در روايتي از رسول خدا (ص) آمده است كه: همه شما مراقب و همه شما مسئول جامعه هستيد: «**كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ**» و در جاي ديگر: «كسي كه روز و شب را بگذراند و براي اصلاح و بهبود جامعه اهتمام نوردد مسلمان نيست.»

آيه ۶۰ - «**وَمَا أَوْتَيْنَا مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ ابْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» و آن چه به شما داده شده است برخورداري و آرايش اين زندگي دنيوي است و آنچه نزد خداست بهتر و ماندني‌تر است پس چرا اندیشه نمي‌كنند.»

واژه ايتاء - دادن و عطا كردن است. متاع كالاي مصرفي مورد استفاده و بهره‌مندي است. زينت به معنای ابزار يا وسيله زيبا سازي محيط زندگي است. خداوند مي‌فرمايد هرچيزي را كه من براي شما دادم و اين برخورداريها از عطايای من، زيبايي و

زینت دنیای شماسست و خبلی هم خوب هستند. اما بدانید، آگاه باشید این‌ها وسیله هستند نه هدف. هدف و انگیزه زندگی در همین محدوده متوقف نشود. این زیبایی‌ها و زینت‌ها زوال‌پذیر هستند. ماندگار چیزهای دیگری است: آن چه در نزد خداوند می‌ماند پایدارتر و بهتر است.

ما نگران از دست دادن کالاهای فریبنده مورد نیازمان هستیم و همین نگرانی جلوی ما را گرفته است و نمی‌گذارد حرفی بزنیم، نمی‌گذارد کاری بکنیم. خداوند ما را دعوت به فکر کردن می‌کند: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ - پس چرا اندیشه نمی‌کنند.» نمی‌گوید عقل ندارند می‌گوید دارند اما چرا به کارش نمی‌اندازند. همین وابستگی‌ها و نگرانی‌هاست که نمی‌گذارد آدم درست فکر کند و درست انتخاب نماید. نمی‌داند که این متاع دنیا را بچسبد یا آن «خیزابقی» را. آیه بعد این معنا را روشن‌تر می‌کند و بیشتر توضیح می‌دهد و سناریوی دیگری از تقابل توحید و شرک را بیان می‌فرماید:

آیه ۶۱- «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ: آیا کسی که وعده نیکو به او داده‌ایم و آن را به طور قطع دریافت خواهد کرد، مانند کسی است که او را از متاع دنیا برخوردارش کرده‌ایم، سپس او روز قیامت در فراخوانده شدگان (برای کیفر) است.»

واژه «دنیا» مشتق از «دنا» به معنای نزدیک و دنی به معنای پست و پایین است. دنیا، یعنی نزدیک‌تر. معمولاً واژه دنیا در برابر الاخره به معنای روز واپسین و آخرت به کار می‌رود. الاخره به معنای سرانجام و پایان، در برابر اول و ابتدا است. حیات دنیا یعنی زندگی نزدیک. «سما» جای بالا یا آسمان است. السماء الدنيا. (حشر-۳) یعنی آسمان نزدیک. اگرچه آیه موضوع موردنظر را به صورت پرش مطرح کرده اما پیام مثبت و معنای آن روشن است. وعده خدا با وعده بشر فرق می‌کند. چک خدا بر نمی‌گردد. آیه می‌گوید آیا سرنوشت آن کسی که ما به او وعده خوبی و وعده حسن دادیم و او حتماً این وعده را دریافت خواهد کرد: «فَهُوَ لَاقِيهِ»، با کسی که ما او را از حیات نزدیک (زودرس - کوتاه مدت) بهره‌مند کردیم و او از بهره‌مندی‌های درازمدت غفلت کرد، یکی است؟ آیا این دو گروه با هم برابرند؟ در ادامه آمده است که اعضای گروه اول روز قیامت احضار و در مورد بی‌توجهی به وظائف و مسئولیت‌ها سوال واقع می‌شوند.

نکته دیگر تاکید بر این که در چارچوب اعتقاد به آخرت، همه مورد سوال قرار می‌گیرند و باید پاسخگو باشند. اما این که در این آیه به احضار گروه اول اشاره شده است ظاهراً برای این است که این گروه اعتقادی به آخرت و مسئولیت ندارند.

در آیات دیگری نیز آمده است که هر که دنیا را بخواهد به او می‌دهیم. به عنوان نمونه:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ:

هرکس زندگي اين دنيا و زيبايي هاي آن را بخواهد، پاداش کارشان به تمامي در همين دنيا مي دهيم و چيزي از آن کم داده نمي شود.» (هود - ۱۵)

براي درك بهتر قضيه مثالي مي زنيم. هر زارعي گندمي بكارد و اصول اوليه زراعت را رعايت كند گندم هاش سبز مي شود اما اگر زارع، به علت مشكلات اقتصادي و نيازهاي فوري اش درحالي كه هنوز بار كامل نداده است آن ها را درو كند و به عنوان علوفه در بازار بفروشد رفع مشكل فوري او مي شود. اما در نهايت بازدهي كارش بسيار پايين خواهد بود. به عبارت ديگر آيا پاداش او مثل كسي است كه صبر مي كند تا گندم هاش به مرحله نهايي، برسد و بار كامل بدهد.

آن كسي كه تفكر دنيايي دارد و فقط دنيا را مي خواهد، يعني همه چيز را زود و در كوتاه مدت مي خواهد و اعتقاد و بينش برنامريزي درازمدت را ندارد، در كوتاه مدت بهرهمند مي گردد؛ اگرچه بعضي ها ممكن است گاهي ميان بر بزنده؛ تقلب كنند. مثل شاگرد تنبلي كه در مدرسه مشقش را رج مي زند؛ شما هم مي گوييد به به! ببين ماشاءالله چقدر زرنگ است! اما چنين فردي، بي ترديد در درازمدت ناموفق خواهد بود. كسي كه اعتقاد و بينش هدف گذاري و برنامه ريزي درازمدت يا ديد اخروي داشته باشد و بلند مدت را مي بيند و مي خواهد در چهارچوب زندگي روزمره هم موفق خواهد بود. داشتن ديد درازمدت (ديد اخروي) به معنای نادیده گرفتن اهداف و برنامه هاي كوتاه مدت (ديد دنيايي) نيست، بلكه تعريف و تنظيم اهداف كوتاه مدت را بر پايه اهداف بلند مدت است. بازدهي كاري اين افراد فرق مي كند با كسي كه مي گويد حالا امروز اين كار را بكنم، تا فردا خدا بزرگ است! كوتاه مدت (دنيايي) يا بلندمدت (اخروي) ديدن، دو نگاه متفاوت به هستي و حيات را نشان مي دهد. براساس علم مديريت و برنامريزي مي توان سه گروه از اهداف را تعريف كرد: كوتاه مدت، درازمدت و غايي و نهايي.

**اهداف كوتاه مدت** آن هايي هستند كه قابل تعريف اند و مي توان در مدت معيني به آن ها رسيد. مثل اين كه كسي بگويد من مي خواهم ظرف دو سال اينده ديپلم ام را بگيرم، چهار سال بعدش هم ليسانس ام را بگيرم و .....

**اهداف بلند مدت** هم قابل حصول هستند اما نمي توان براي آن ها زمان تعيين كرد مثل اين كه كسي قصد دارد منزلي بخرد اما اين كه چه موقع، نمي داند. قصد خريد را دارد برنامريزي هم مي كند اما حالا ۱۰ سال بعد، ۲۰ سال، ۳۰ سال، معلوم نيست. هدف مشخص است اما زمانش نامعين. اما غير از اهداف كوتاه مدت، و درازمدت (و يا ميان مدت) اهداف ديگري هم هستند كه به آن ها ما **هدف غايي يا نهايي** مي گوييم. **هدف غايي** هدفی است كه قابل رسيدن نيست. اما تعيين و توجه به آن در تعريف اهداف ديگر (كوتاه مدت، ميان مدت و بلند مدت) در برنامريزي هاي متناسب تاثير مي گذارد. در جهان بيني توحيددي هدف غايي **لقاء الله** است. همان كه هيچ وقت به آن نمي رسيم، اما تمام برنامه هاي ديگر ما را تحت تاثير خود قرار مي دهد.

قرآن بر اساس جهان بینی توحیدی و با توجه به هدف غایی انسان را دعوت می‌کند که در هر نوع هدف‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های درازمدت و کوتاهمدت آن را مدنظر قرار دهیم.

در این نوع نگرش به زندگی، عمر ۶۰ - ۷۰ ساله ما یا زندگی دنیوی ما اگرچه برای آن می‌توان اهداف و برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت تعیین کرد، اما در کل، خود آن از مقوله اهداف کوتاه مدت محسوب می‌شود که در مدت عمرمان، می‌توانیم با کوشش و تلاش به آن‌ها برسیم. اما قبول و باور به آخرت و مسئولیت، یعنی تعیین اهداف و برنامه‌هایی که اگرچه به طور قطعی و یقین به آن خواهیم رسید ما نمی‌دانیم کی و چه زمانی، بنابراین در جهان‌بینی قرآن اهداف و برنامه‌های معطوف به آخرت، به این معنا، درازمدت محسوب می‌شوند. و اگر شما برای آخرت خود هم برنامه داشته باشید، آن را برنامه بلندمدت می‌دانیم اگرچه نمی‌دانیم کی برسیم. اما می‌توانیم برای اهداف موردنظر آن برنامه‌هایی داشته باشیم. در مدیریت علمی ابتدا اهداف غایی و نهایی، و بر اساس آن اهداف کوتاه مدت و درازمدت تعیین می‌شود

حال اگر کسی اهداف کوتاه مدت خود را تعریف کند اما اهداف دراز مدت نداشته باشد و برنامه‌های کوتاه مدتش معطوف به برنامه‌های دراز مدت نباشد، قطعاً در درازمدت بازنده و زیان‌کننده است به تعبیر قرآن: «**خسر الدنيا و الاخره**» بر اساس جهان‌بینی توحیدی اول باید هدف نهایی تعریف و اهداف کوتاه مدت (دنیوی) و درازمدت (اخروی) معطوف به آن تعیین شوند تا در قیامت «**مِن المحضرين**» یعنی بازخواست شدگان نباشیم.

آیه ۶۲ - «**وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعَمُونَ**»: روزی که آنها را ندا می‌دهد و می‌گوید آن شریکان من که می‌پنداشتند، کجایند؟»

واژه «**شرکا**» معنای گسترده‌ای دارد. هم سمبل بت‌های ذهنی و هم بت‌های واقعی است. اما به چند نکته توجه کنید:

**نکته اول** این که این افراد خدا را منکر نیستند بلکه در کنار خدا، عوامل دیگری را موثر اصلی و غایی در زندگی می‌دانند و می‌پرستند. پرستش به معنای نزدیک، و هم رنگ و هم‌گن شدن عابد با معبود است. این خدایان ذهنی انگیزه‌های موثر در رفتارهای ما می‌شوند. همه ما می‌توانیم در حالی که خدا پرست هستیم روی عوامل دیگری هم حساب کنیم و به‌پنداریم که آن‌ها می‌توانند تأثیراتی اساسی بر سرنوشت ما داشته باشند! بنابراین ما را اسیر خود می‌سازند. در توحید خالص هیچ یک از این عوامل به حساب نمی‌آیند. توحید ناب آزادی کامل انسان از تمامی انواع اسارت‌های ذهنی و غیرذهنی است.

**نکته دوم** بت‌های واقعی - مادی خودشان نرفته بودند به بت‌کده‌ها، تا مردم آنها را پرستند و مردم هم آنها را نساخته بودند که پرستند. متولیان بت خانه آنها را می‌ساختند و برای منافع و مقاصد خود مردم را به پرستش بت‌ها وامی‌داشتند.

**نکته سوم** و دقیق‌تر ضرورت درك معنای بسیار وسیع‌تر پرستش غیرخداست بت‌های چوبی و سنگی گذشته اکنون به اشکال دیگری، غیر فیزیکی و در درون ذهن‌های ما قرار داده شده‌اند و ما اسیر این بت‌های ذهنی خود هستیم. این بت‌ها هم مانند بت‌های گذشتگان متولیان‌ی دارند که برای منافع خود به تبلیغ و تثبیت این بت‌های ذهنی ما می‌پردازند.

**نکته چهارم** این‌که بت‌ها، چه نوع قدیم، چه جدید در عالم واقعیت شرکای واقعی خدا نیستند! به پندار آدمیان و به زعم آنان چنین است. آدم‌ها دچار يك نوع تخیل انفعالی بوده و هستند: «کنتم ترعمون» - می‌پنداشتید، یعنی در ذهن خودتان ساخته بودید.

خوب، در برخورد با واقعیت‌ها واکنش چیست؟

**آیه ۶۳ - «قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا، أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا آيَاتِنَا يَعْبُدُونَ: آنان که حکم عذاب برایشان قطعی شده می‌گویند، پروردگارا اینان کسانی که گمراهشان کردیم، هم چنان که خود گمراه شدیم. اینک در پیشگاه تو از آنها بیزاری می‌جوئیم. اینان ما را نمی‌پرستیدند، بلکه خود را می‌پرستیدند.»**

**نکته اول:** خیلی جالب است. شرکای خدا، موضوع آیه قبلی، صرفاً و لزوماً بت‌ها نیستند. بلکه بسیاری از قدرت‌های فرعون‌ی که ادعای ربوبیت می‌کردند و مردم را گمراه و به پرستش خود وا می‌داشتند، از جمله شرکای خدا محسوب می‌شدند.

**نکته دوم:** گمراه شدگان نیز به نوبه خود مسئولند.

**نکته سوم:** اشاره به رفتار گمراه کنندگان شده است. در رفتارهای اجتماعی. حتماً دیده‌اید که وقتی کسی را تحریک می‌کنند و در دام می‌اندازند، تحریک کنندگان خودشان را کنار می‌کشند و به تحریک شدگان می‌گویند می‌خواستید نکنید. به ما چه؟

پیام این آیه هم همین است. آن کسانی که رای نهایی در حق آنها صادر شده و حکم‌شان معین گردیده است، می‌گویند «**ربنا**»: پروردگارا، خدایا همان طور که ما خودمان گمراه شدیم، این‌ها هم گمراه شدند. یعنی بهانه مسئولیت اغوای دیگران را نمی‌پذیرند. یعنی کسی، کسی را گمراه نمی‌کند این انتخاب خود شما بوده است که دنبال افرادی بروید و گمراه شوید؛ درست است؛ خوب می‌خواست گول نخورد. به عبارت صریح‌تر آیه می‌گوید هر که اغوا بشود، و گول بخورد مسئولیتش پای خودش است نه کس دیگر و نه اغوا کننده، **واژه اغوا از غوي، يغوي** و غياً به معنای گمراهی، سرگردانی، ناامیدی و نابودی است. به معنای گمراهی محصول هوای نفس و اسارت شهوت نیز می‌باشد. این واژه و مشتقات آن ۲۲ بار در قرآن کریم آمده است! اول کسی که اغوا یا گمراه شد و عصیان کرد، آدم (نوع بنی آدم) بود: «وعصي آدم ربه فغوي (طه ۱۲۱) - آدم پروردگارش را عصیان کرد و گمراه شد. گمراهی آدم محصول نافرمانی او از امر پروردگارش بود. شیطان غوای آدم بود. اما آدم مسئولیت خود را در گمراهی پذیرفت و توبه کرد. در حالی که شیطان مسئولیت خود را

نپذیرفت و خدا را مسئول گمراهی خود دانست و به خداوند گفت: «بما اغویتني» (اعراف - ۱۶). این را قبلاً هم توضیح دادیم و گفتیم این فرافکنی، شیوه رفتاری و ویژگی بسیاری از مردم جهان است. مردم عموماً اکثراً در انحرافات اجتماعی و سیاسی مسئولیت خود را قبول نمی‌کنند و دیگران را ملامت می‌کنند این همان ویژگی شیطانی است. شیطان اولین کسی است که برای فرار از مسئولیت خود فرافکنی کرده او به خدا می‌گوید ای خدا تو مرا گمراه کردی! او دید هیچ‌کس دیگری نیست که ملامت کند، الا خدا! دقیقاً مثل ما. غم این‌که مدام گفته می‌شود: آمریکا هیچ غلطي نمی‌تواند بکند با این حال هر چه می‌شود می‌گویند تقصیر آمریکاست. آقا اصلاً طبیعت شیطان این است! اگر ما از شیطان انتظار داشته باشیم که در جهت منافع ما کار کند بسیار در اشتباهیم. طبیعت میکروب سل بیماری زایی است. به جای شعار نابودی میکروب سل باید نیروی مقاومت بدنمان در برابر میکروبها را بالا ببریم. شیطان با صراحت می‌گوید همه به جز بندگان خالص خدا را گمراه می‌کنم. راه مقابله در برابر آمریکا بالا بردن توان‌های درونی است. هر بلایی هم سرمان می‌آید تقصیر خودمان است!

خداوند هم نمی‌پذیرد که کسی بخواهد از مسئولیت فرار بکند.

**نکته چهارم:** در پایان آیه آمده است: «تبرننا الیک ما کانوا ايانا یعبدون» ما از آنها به سوی تو دوری می‌گزینیم، آنها ما را نمی‌پرستیدند، بلکه هوای نفسشان را می‌پرستیدند.

**مرحوم علامه طباطبایی،** در ذیل این آیه تاکید دارد که: «این جمله بیزاری بی‌قید و شرط پیشوایان است. می‌گویند ما اصلاً و به تمام معنا از مشرکین بیزاریم، چون ما نمی‌توانستیم ایشان را مجبور نموده و اختیار را از ایشان سلب کنیم!» و این معنا را که: «ما از اعمال مشرکین به درگاهت بیزاری می‌جوئیم چون آنها ما را نمی‌پرستیدند بلکه هواهای خود را و یا شیاطین را می‌پرستیدند». مردود می‌داند (المیزان ج ۱۱ - ص ۹۷) اما اولاً در متن آیه هست که این گمراه کنندگان خلق، خود می‌گویند: «**کما غوینا - هم چنان که خود گمراه شدیم**» به عبارت دیگر در هنگام روبرو شدن با خداست که می‌گویند ترا می‌پرستیم و از آنان دوری می‌گزینیم. نه قبل از آن ثانیاً پیام آیه چیز دیگری است. خداوند در مقام بیان و توضیح رفتارهای انسان و آگاه ساختن ما از شیوه‌های فرافکنی و فرار از قبول مسئولیت است. در درون انسان‌های گمراه شونده هم یک عامل یا عواملی وجود دارند که گمراهی را می‌پذیرد. گمراهی انسان بر اساس زمینه‌های (context) درونی است. برای فهم درست این آیه، به داستان آدم و اغوای شیطان برگردیم. شیطان چگونه توانست آدم را گمراه کند؟ شیطان به آدم و همسرش گفت: اگر از این میوه ممنوعه بخورید عمر جاویدان و قدرت بی‌زوال پیدا می‌کنید: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّيْلِي - طه ۱۲۰: پس شیطان او را وسوسه کرد و گفت ای آدم آیا ترا به درخت جاودانگی و فرمانروایی بی‌زوال راه می‌نمایم».

بنابراین اگر زمینه‌های درونی (context) برای گمراهی (Text) نباشد، کسی را نمی‌توان گمراه کرد. در واقع انگیزه اصلی در گمراهی آدم، همین زمینه خودخواهانه او بود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ابتکار مهندس بازرگان، که خدایش او را رحمت کند، گروهی را تاسیس کرد به نام **متاع** یا **مکتب تربیت اجتماعی - عملی**. هدف تاسیس نهادهای مدنی برای همکاری‌های گروهی بود. از جمله قرار شد در **نارمک یک** مرکز فرهنگی - دینی - خدماتی ساخته شود. اراضی نارمک تازه بین کارمندان دولت، در زمان دولت دکتر مصدق تقسیم شده بود. بهایی‌ها آن جا خیلی فعالیت داشتند. در کمیته مسئول این مرکز علاوه بر مهندس بازرگان مرحوم **دکتر ملکی** وزیر بهداری دکتر مصدق و من عضو بودیم می‌خواستیم زیرزمین مسجد درمانگاه، همکف خیابان مسجد و نمازخانه و طبقه بالا هم کتابخانه و کلاس‌ها باشد، سقفش هم معمولی بود. یعنی گنبد و گل دسته نداشت. ما هم دنبال پول جمع کردن بودیم. آقایی آمد که پول بدهد. گفت همه این‌ها را که تا به حال ساخته‌اید خراب کنید بعد مسجد را با گنبد و تاق بسازید. نامش را هم بگذارید مثلاً حاج عبدالله (اسم خودش)، تمام پولش را من می‌دهم. مرحوم مهندس گفت آقا اصلاً این را می‌گویند تاق رومی، یعنی این معماری از روم آمده است او می‌گفت مسجد بدون تاق و گنبد نمی‌شود! و بعد هم اصرار که اسم آن را به جای **مسجد جامع نارمک** به نام او نامگذاری کنیم حاج عبدالله (اسم مستعار) خودش را می‌پرستید. خود وی محور عالم بود. الان هم خیابانی در همان محل به نام آن آقا هست! ریشه گمراهی یا اغوای انسان از زمینه‌های درونی خود فرد برمی‌خیزد.

نکته دیگر در این آیه عبارت «تَبَرُّنَّا» است. هیچ تا به حال برای شما اتفاق افتاده است که وقتی اتفاقی می‌افتد و همه در تنگنا قرار می‌گیرند، هیچ‌کس مسئولیت نمی‌پذیرد. همه می‌گویند آقا اصلاً ما از اول با این کار مخالف بودیم! از اول هم این را می‌گفتیم. اول انقلاب بعضی از وابستگان رژیم شاه می‌آمدند و می‌گفتند آقا اصلاً ما از اول با شاه مخالف بودیم! خاطرات بعضی‌ها را بخوانید!! عجب! حالا که گیر افتاده‌اند «تَبَرُّنَّا اليك» می‌گویند.

آن موقع همه آن طور می‌گفتند. اما حالا که جو مخالفت با انقلاب و حاکمیت روحانیان در جمهوری اسلامی بالا گرفته است بسیاری می‌گویند: ما از اول با این انقلاب و جمهوری مخالف بودیم، چپ و راست، سلطنت طلب، همه همین را می‌گویند! اما رفتار هایشان را فراموش کرده‌اند؟ جل‌الخالق. و بعد هم، فرافکنی می‌کنند، و تمام گناهان را به گردن روشنفکران دینی، به خصوص مرحوم مهندس بازرگان و همراهانش می‌اندازند. چند سال قبل در سفری به اصفهان، بعد از سخنرانی در یک گروه نسبتاً بزرگ، مردم به طرح سوالات و ایرادات پرداختند. بخش عمده‌ای از ایرادات به ما این بود که ما مسبب انقلاب و حکومت روحانیان هستیم. در پاسخ به آنها، از هر کدام که می‌پرسیدم آیا در انقلاب، در تظاهرات بوده است یا نه، عموماً جواب منفی می‌دادند. در پاسخ به آنها گفتم، معلوم می‌شود، حق به جانب **سرلشکر ازهار**ی نخست‌وزیر زمان شاه بود که در مجلس گفت، کسی روی پشت‌بام‌ها نبود.

بلکه همه فریادها از نوار بوده است. همه می‌گویند: کی بود؟ کی بود؟ من نبودم! خیر. همه بودیم و همه مسئول وضعیت کنونی، خوب یا بد، هستیم.

**آیه ۶۴ - «وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ:** و گفته شود شریکان خود را فرا خوانید. پس آنها را می‌خوانند، ولی پاسخ‌شان نمی‌دهند و عذاب را می‌بینند و آرزو می‌کنند، کاش هدایت یافته بودند.»

به آنها گفته می‌شود حالا آنهایی را که شریک قرار می‌دادید بخوانیدشان، کمک بخواهید، صدایشان کنید که بیایند. صدایشان می‌کنند ولی کسی جواب نمی‌دهد!

ما هر کدام به نوبه خود و به درجات در زندگی روزمره تجربه کرده‌ایم که وقتی جمعی باهم به طور گروهی کاری را انجام می‌دهند و سپس گرفتار می‌شوند یا شکست می‌خورند. هیچ‌کس حاضر نمی‌شود که مسئولیت شکست و گرفتاری را بپذیرد. همه خود را کنار می‌کشند. بعد هم می‌گویند **کاش** این کارها را نمی‌کردیم، **کاش** فلان کار را می‌کردیم. برای فهم بهتر این آیه داستان غمناک و عبرت انگیز سرگذشت و سرنوشت محمدرضا پهلوی و خاندان و یارانش را بخوانید. سرتاسر مصادیق این آیات الهی است.

بر این باورم که هر تصویری که خداوند از قیامت به ما می‌دهد ذهن ما باید قادر به درک آن باشد و اگر نباشد، برای ما بی‌معنا و غیرقابل فهم و درک خواهد بود. زمانی برای ما قابل درک است که تجربه‌اش را، ولو محدود و ناقص، در همین زندگی داشته باشیم. هیچ چیز نیست از قیامت و بهشت و دوزخ که گفته شده باشد و ما الگوها و نمونه‌هایش را در این دنیا نداشته یا تجربه‌اش را ندیده باشیم. درست مثل پرونده این **رشوہ خوارها**، که این روزها در تلویزیون نشان می‌دهند. همه می‌گویند من نبودم. حالا همه با هم خورده‌اند، اما آنجا که پای حساب در کار است، همه گناه‌ها را به گردن دیگری می‌اندازند.

و زمانی که آن عذاب را می‌بینند، می‌گویند کاش از هدایت یافتگان بودیم. همیشه کسانی هستند که در بسیاری از موارد وقتی با واقعیت‌های تلخ روبرو می‌شوند، این **«کاش»** را می‌گویند. همیشه - کاسه **«کاش»** در دستشان است. اما زمانی می‌رسد که دیگر امکان جبران انحرافات گذشته نیست:

**آیه ۶۵ - «وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ:** و در آن روز به آنها ندا داده می‌شود که فرستادگان خدا را چگونه اجابت کردید؟».

وقتی آیات خدا و قوانین جامعه شناختی در باره فراز و فرود قدرت‌ها و جامعه‌ها بر شما خوانده شد. **«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا:** آیا توجه کردید؟ مگر به شما انذار ندادند؟»

**آیه ۶۶ - «فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْآبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ:** پس در آن روز خبرها برایشان پوشیده بماند و از یکدیگر هم نمی‌پرسیدند.»



واژه «عمی» یعنی کوری. اما در این جا یعنی کوری خبر، انباء جمع نبا، یعنی اخبار. کوری خبر یعنی هیچ خبری بین خودشان هم مبادله نمی شد در چهار دیواری ذهن های خود زندانی و محصور بودند که حتی در جمع خودشان هم پرسشی را مطرح نمی کردند، یا نمی خواستند بدانند.

يك وقت ممكن است من از خودم بي خبر باشم اما يك وقت از كل جامعه و بشريت و رویدادها و تغییرات بي خبرم: «فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْاَنْبَاءُ» یعنی تمام منابع خبری آنان (جامعه ظالم - آیه ۵۹) کور شده اند، نه تنها سیستم گردش اطلاعات به کلی متوقف است. بلکه آن چنان نسبت به تغییرات و تحولات بی تفاوت می شوند که حتی از یکدیگر هم چیزی را نمی پرسند: «فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ». از ویژگی های جهنم، سوزش و آتش و مردن و زنده شدن مدام است. اما در این آیه سخن نه از آتش بلکه يك حالت ذهني است. بیان (state of mind) که کل «اخبار» قطع شده است. خوب یا بد هیچ خبری مبادله نمی شود و به همین خاطر: «فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ». یعنی اصلاً نمی دانند که چه چیزی را باید پرسند و نمی دانند از که بپرسند. البته در آیه می گوید: یومئذ - در آن روز، که منظور در روز قیامت است. اما همانطور که اشاره کردم، درک و فهم ما از واقعیت بهشت یا جهنم، با تجارب ما در همین دنیا سروکار و ارتباط دارد.

حال به آن طرف قضیه را نگاه کنیم. در چند آیه جلوتر دیدیم که کار آنها به جایی می رسد که همه می گویند کی بود، کی بود، من نبودم. بعد فرافکنی می کنند و خطاها را گردن دیگران می اندازند و می گویند آنها موجب گمراهی یا اغوای ما شدند. بعد خدا می پرسد با پیغمبران یا کسانی که پیامبر گونه عمل می کردند، چه کردید؟ مگر به شما هشدار و انداز نمی دادند؟ دیگر اینجا مات و مبهوت می مانند. این همان وضعیت «خسران عظیم» است. خسران زیان و ضرر نیست، از بین رفتن کل سرمایه است. وقتی شما ۷۰ سال زندگی کنید بعد بفهمید که در بیراهه بوده اید و حالا هیچ ندارید تصورش و تحملش بسیار سخت و اندوهناک است. به تعبیر خداوند «هَذَا خسران عظیم» يك دفعه مات و مبهوت می شوید.

گوستاولوین جامعه شناس معروف فرانسوی می گوید: فاجعه در زندگی این است که برای حزبی تلاش کرده باشی، سال ها زندان رفته باشی، شلاق خورده باشی، شکنجه دیده باشی بعد بفهمی همه اش پوچ بوده است! ببینید چه حالی به فرد دست می دهد؟ من معنای این حرف را در ۵۰ سال پیش در تربت جام دیدم! بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دوران نهضت مقاومت ملی بود و من عضو کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی بودم. برای انجام کاری به مشهد رفته بودم. در منزل آقای طاهر احمدزاده جلسه ای با حضور اعضای کمیته نهضت مقاومت ملی استان خراسان داشتیم، همه بودند. شریعتی ها پدر و پسر (استاد و دکتر)، بودند طاهر احمد زاده مرحوم آسایش، ابراهیم میلانی، و دیگران. صبح روز بعد، با طاهر احمد زاده جلوی باغ ملی فرار داشتم اما نیامد، نگران شدم رفتم منزل ایشان. مسعود پسر طاهر آقا گفت دیشب بعد از اتمام جلسه و رفتن شما همه را گرفتند الان هم دنبال شما هستند. فرار کنید. با اتوبوس از مشهد رفتم به تربت جام و تایباد، تا در مشهد نباشم و نتوانند پیدایم کنند و نفهمند کجا هستم. در اتوبوس يك دهاتی را دیدم که چشمش درد می کرد، يك تیکه گوشت به

يك نخ بسته بود و بعد نخ را هم به کلاهش گره زده بود و گوشت را گذاشته بود روی چشمش که درد آن خوب شود! از آن جا رفتم منزل یکی از پزشکانی که از دوره دانشکده و دانشجویی یکدیگر را می‌شناختیم. او در آنجا طبابت می‌کرد. او از دانشجویان فعال توده‌ای بود، هم‌دیگر را بوسیدیم و کمونیستی و مسلمانی دیگر را هم از یاد بردیم. بعد از سال ۱۳۳۴ و تهاجم گسترده دادستان نظامی وقت - تیمور بختیار، به مخالفین، از جمله و بخصوص حزب توده، که بسیاری از اعضای حزب را گرفتند و شکنجه دادند و بعضاً کشتند، دیگر او را ندیده بودم. شب نزد او ماندم و تا نیمه‌های شب با هم فراوان صحبت کردیم. من معنای حرف گوستاولوبون را آن جا فهمیدم. او تعریف می‌کرد که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در حوزه حزبی و در بین خودشان بحث می‌کردند که باید سلاح در دست بگیریم و بجنگیم. اما وقتی شروع می‌کردند روز بعد می‌آمدند همه را می‌گرفتند، شبکه لو رفته بود! معلوم شد از اعضای حوزه یا در رده‌های بالاتر برنامه را لو داده است. او شرح می‌داد که چگونه آلت دست بوده‌اند او از نظر ذهنی و روانی به کلی در هم شکسته بود؟ او رفته بود آن جا که، در آن شهر دور افتاده مرزی، خود را گم کند، او دیده بود که همه آن چیزهایی که دنبالش بود، سراب بودند.

در انتهای آیه ۵۹ خواندیم که «و ما کُنَّا مَهْلِكُ الْقَرِي الْا و اهلها ظالمون: و ما نابود کننده هیچ جامعه‌ای نبودیم مگر آن که مردم آن جامعه ستمکار بودند.»

پیام این آیه خیلی روشن است. در سیطره ظلم و ستم، همه آحاد جامعه شریک و مسئولند. قبول ظلم، کمک به ظالم، ظلم به خود افراد و جامعه است. به دنبال هر سروصدایی مهلکی کورکورانه رفتن و آلت دست شدن، خود ظلم است. و هم این ظلم است که جامعه را نابود می‌کند.

آیه ۶۷ - «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمَلَ صَالِحاً فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ: و اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و به کار شایسته پردازد، امید که از رستگاران شود.»

در این آیه به چند نکته باید توجه کرد: نکته اول، مفهوم توبه است.

واژه «توبه» به معنای برگشت و تغییر مسیر است. اما در قرآن همه جا به معنای توبه به سوی خداست و یک مفهوم کاملاً مترقی و انقلابی دارد «واژه» انقلاب به معنای چرخش، هیچ بار ارزشی در قرآن ندارد. زیرا چرخش می‌تواند به جهت شرّ و یا خیر باشد. اما توبه همیشه یک تغییر ۱۸۰ درجه‌ای مثبت، از وضع موجود نامطلوب به جهت خوبی و وضع مطلوب است. توبه هم هنگامی پذیرفته می‌شود و کارساز خواهد بود که «توبه نصح» باشد. (سوره تحریم - ۸) نصح از نصح، یعنی خالصانه.

نکته دوم: بعد از توبه، ایمان آوردن «آمن» و بعد از آن انجام «عمل صالح» آمده است. در جایی دیگر قرآن هم می‌گوید: «توبوا واصلحوا». علامت صدق توبه اصلاح است و بعد عمل صالح. یعنی برای آن که امیدی به رستگاری: «آن یكون من المصلحين» داشته باشیم سه کار را باید انجام دهیم: اول توبه، بعد ایمان و بعد هم

عمل صالح، هر سه با هم. در واقع رستگاري سه پيش نياز دارد. اول اينکه شخص به کلي تغيير مسير در رويه بدهد و ۱۸۰ درجه برگردد. بعد ايمان بياورد يعني برگشتن او هنگامي مفيد است که جهت گيري هاي کلي و کلان وي بر اساس ايمان به خدا باشد و سپس عمل صالح انجام دهد. در باره عمل صالح در جاي ديگر، توضيح دادم. اما اضافه مي کنم که همراهي ايمان با عمل صالح يعني تعيين انگيزه در انجام عمل صالح. مدرسه ساختن حتماً عمل صالح محسوب مي شود، اما در نزد خدا هنگامي مقبول است که با نيت الهي و بر اساس ايمان به خدا باشد نه تظاهر و يا جلب توجه مردم.

**فلاح** در جهان بيني توحيدى، علاوه بر اين که تعريف شده است، با کار و عمل در چارچوب ايمان به خدا ميسر است نه به صرف راه يافتن ايمان به دل.

**مسيحي ها** اعتقاد دارند عيسى به دل هرکسي که وارد شود او نجات پيدا کرده است چون عيسى (ع) ناجي است. اگر او را پذيري ديگر بعد از آن مهم نيست که چکار مي کنی هرکاري هم بکنی، تو نجات يافته اي. در دوران اقامت اجباري طولاني در آمريکا با اصحاب کليسا در باره اين مسئله خيلي بحث مي کرديم. روزي کشيشي از من پرسيد آيا تو مي دانی که در قيامت رستگاري؟ گفتم نه نمي دانم. او گفت فرق ما با شما در همين است. همين که عيسى به دل کسي وارد شد او نجات يافته است. من پاسخ دادم که در باور ديني ما، خدا چک سفيد به کسي نمي دهد. درست هم همين است، اين را خدا بايد قضاوت کند.

**نکته دوم** در اين آيه اين است. که اگر اين کارها را کرديد، شايد، «عسي»، رستگار شويد. در واقع وعده قطعي داده نشده است. چرا؟ به نظر مي رسد که يك عامل مهم و نهفته نيت افراد در عمل صالح است. نيت انسان در هرکاري خيلي موثر است، مگر مسجد و مدرسه و بیمارستان ساختن و يا انفاق کردن عمل صالح نيست؟ اما چرا باز هم مي گويد: «شايد»، اميد است، عسي. واژه عسي در اين آيه کم و بيش همان معنای لعلم در آيات ديگر از جمله، در آيه ۴۳ همين سوره را دارد، که توضيح داده شد. تکیه بر واژه عسي، يعني اين که گاهي خودمان هم نمي فهميم که چرا و براي چه ما کاري انجام دادهيم. در برخي موارد خودمان را گول مي زنيم. انگيزه خالص خدائي ضرورت دارد خود من اين تجربه را داشته ام فکر مي کنم نيت رضاي خدا است اما گاهي گول زدن خودمان است.

**نکته سوم - فلاح يعني رستگاري**، رستگاري يك آرمان جهان شمول تمام انسان هاست. تمام اندیشه ها و فرهنگ ها با مقوله رستگاري سروکار دارند. هيچ مذهبي و هيچ مکتب و اندیشه اي نيست که در باره آن نظر نداشته باشد. مارکسيسم هم جامعه ايده آلي خود با فلاح بشريت را در پيدايش جبري جامعه بي طبقه ترسيم کرده است. در ماترياليسم تاريخي آخرين مرحله از حرکت جامعه انساني سوسياليسم و کمونيزم و استقرار جامعه بي طبقه است. قرآن ضمن تعريف خاص خود از رستگاري راه هاي وصول وجودي آن را هم بيان مي کند.

عبارت قرآنی: «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» خیلی در قرآن آمده است. (بقره آیات ۳۸، ۶۲، ۱۱۲، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۷ و سوره‌های دیگر) «حزن» افسوس از گذشته و «خوف» ترس از آینده است. انسانها، به طور دائم با این دو وضعیت روحی - ذهنی روبرو هستند و همین امر موجب افسردگی یا اضطراب در انسان‌ها می‌گردد. امروز جامعه بشری هم به شدت دچار اضطراب است و هم افسردگی. در برخی از جامعه‌ها، عموماً در نیمکره شمالی نظیر آمریکا، مردم عموماً مضطرب هستند. آمریکاییان بزرگترین مصرف کننده داروهای آرام بخش هستند. در نیمکره جنوبی، که مردم عموماً محروم هستند، افسردگی، روان رنجوری گسترده شایع می‌باشد. قرآن راه خروج از این دو وضعیت روانی - ذهنی را ارائه می‌دهد و می‌گوید اگر ایمان بیایید و عمل صالح انجام دهید «خوف و حزن» نباید داشته باشید. اما این که یقین داشته باشید کار تمام و رستگار شده‌اید. خود این تصور، آغاز و مقدمه سقوط است. چون دیگر شما دقت لازم را بکار نخواهید برد. اگر چه می‌گوید: «تاب» و «آمن» و «عمل صالحاً» اما با «عسی» جمع‌بندی می‌کند. مثل این است که شما ترمز ماشین را درست کرده باشید روغن ریخته باشید، مکانیک هم قبلاً چک کرده باشد، همه این‌ها درست، اما در گردنه‌ها، در هوای بارانی، در پیچ‌ها، در سبقت‌ها باید باز حواستان با دقت تمام جمع باشد؛ مواظب باشید مثلاً خوابتان نبرد. «عسی» به همین معنی است. احدی از خداوند چک سفید برای رستگاری دریافت نکرده است!

از آیه ۶۸ تا ۷۰ خداوند ویژگی‌های خود را و برخی از نعمت‌های داده شده به انسان را شرح می‌دهد.

آیه ۶۸- «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ: و پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند. و آنها را اختیاری نیست. خدا منزّه و فراتر از هر چیزی است که با او شریک می‌کنند.»

واژه «خلق» دو معنا دارد: ابداع به معنای آفرینش مستقیم از نیستی، نظیر خلق السموات و الارض (انعام - ۱) یا بديع السموات والارض (بقره ۱۱۷). معنای دیگر آن خلق چیزی و حالتی از چیز و حالت دیگر: «خلق الانسان من نطفه» (نحل ۴) و «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ» (مومنون ۱۲) واژه «یختار» مشتق از خیر است که هم به معنای خیر و برکت و هم انتخاب و برگزیدن میان دو یا چند چیز است: خیر فی الامر و بین الامرین - میان انجام کار یا انتخاب دو چیز مخیرش کرد آزادش گذاشت. خداوند در آفرینش به طور مطلق آزاد و مختار است و هم اوست که انسان را برگزیده است. پس پروردگار توست که هر چه بخواهد می‌آفریند و خودش هم برمی‌گزیند و آفریده‌شدگان در این گزینش اختیاری ندارند.

در عبارت «ما كان لهم الخيره» در این عبارت به دو نکته باید توجه کرد. نکته اول - خداوند هر چه را بخواهد می‌آفریند و آن را برمی‌گزیند. پس در فرایند یا پروسه آفرینش دو پدیده روبرو هستیم: خلقت و گزینش. تنها خلقت نیست، بلکه «گزینش» نیز وجود دارد. گزینش در زیست‌شناسی همان selection natural است. این که چه مقررات و قوانینی حاکم بر فرایند خلقت و گزینش یا انتخاب طبیعی است، بحث جدا و

مستقلی است. خداوند هم خلقت و هم گزینش را به خود نسبت داده است. اما می‌دانیم که خداوند در چارچوب «اسباب و ابزار» عمل می‌کند. «أَبَإللهِ إِنَّ يُجْرِي الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا». هدف و کار و وظیفه علم کشف این مقررات است و موفقیت‌های عظیمی هم بدست آورده است.

اما نکته دوم این آفریده شدگان، نقشی یا اختیاری در گزینش خود ندارند. خلقت در این آیه، عام و شامل تمام مخلوقات و موجودات اعم از انسان یا سایر موجودات است. در فرایند «گزینش» هیچ موجودی، اراده مستقل و آزادانه‌ای را ندارد. هر موجودی، همان است که «شده است» نه آن که خود انتخاب کرده است که چنین «باشد»..

چنین امکانات و توانمندی‌هایی در قدرت هیچ فردی، یا نهادی نیست. هر زیست‌شناسی، چه معتقد به خدا باشد یا نباشد، می‌داند که موجودات عالم در آن چه شده است نقش ارادی و مستقل ندارند. انسان مختار و آزاد است اما این آزادی و اختیار وجودی او فرآورده تلاش خود انسان نیست. انسان گماهُ انسان چنین است. اگر بپذیریم که «خداوند» خالق هستی است. لاجرم باید بپذیریم و اعتراف کنیم که آن نهادها، قدرت‌ها یا انسان‌هایی که شریک خدا قرار می‌دهیم و آنها را فعال مایشاء و قدرت و موثر و نافذ می‌دانیم و خود را در برابر آنان زبون و بیچاره می‌بینیم هرگز چنین قدرتی را ندارند. انسان، هیچ انسانی، مبدع - یا آفریننده مستقیم نیست. قدرت آفرینندگی انسان پیامد کشف قوانین هستی و وجود در علم است اختیار و قدرت انسان مطلق نیست. بلکه محدود است اما آنچه در هستی وجود دارد و خلق شده است در دسترس اوست.

خداوند منزهر از آن شریک‌هایی است که برایش قائل می‌شوند.

واژه سبحان از سَبَّحَ و سَبَّحاً مشتق شده است در اصل به معنای تصرف در زندگی و معاش است. کندن زمین را هم سَبَّحَ الارض می‌گویند. شناوری در آب نیز سباحه است. در باره معنا و مفهوم تسبیح در قرآن و آیاتی نظیر يُسَبِّحُ اللهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (جمعه ۱) در جای دیگر بحث شده است. اما در این آیه سبحان الله، یعنی منزّه است خدا.

آیه ۶۹ - «وَرَبِّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ: و پروردگار تو آن چه را که در سینه‌هاشان مستور می‌دارند و آن چه را که آشکار می‌کنند می‌داند».

واژه «صدر» یعنی قفسه سینه و همان جایی که است که ما همه چیز را در آن پنهان می‌کنیم.

خطاب آیه به پیغمبر است که خدا، هر آن چه را که در صدر هایشان پنهان می‌کنند خبر دارد؛ حقیقت‌جوی‌ها، ریاکارها و کلاه شرعی گذارها را می‌شناسد. (به معنای واژه «عسی» که در آیه ۶۷ آمده است و اشاره کردیم توجه کنید.) اما چرا از واژه صدر استفاده شده است. واژه صدر به کرات در قرآن کریم به کار رفته است. يك رابطه

ویژه‌های با واژه‌های قلب و فواد دارد. جایگاه تمامی ادراکات، احساسات و تمایلات انسانی است.<sup>۱</sup>

آیه ۷۰ - «وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ:

و اوست خداوند، جز او معبودی نیست و حمد و ستایش در دنیا و آخرت از آن اوست و حاکمیت نیز از آن اوست و به سوی او باز گردانیده می‌شوید.

این «هو» چیست؟ این ضمیر مفرد مذکر غایب کیست؟

خدا در ضمیر ناخودآگاه همه انسان‌ها هست. وقتی انسان‌ها سنگ و چوب و ماه و خورشید و آدم‌ها را جای خدا قرار می‌دهند و می‌پرستند. در واقع یعنی خداجو هستند، اگرچه برای یک پرسش منطقی و وجودی، پاسخی نادرست یافته‌اند. پیامبران نیامده‌اند به ما بگویند که خدا هست، بلکه آمده‌اند تا آن خدای واقعی را به ما معرفی کنند.

به کار بردن ضمیر مفرد غایب: «هو»، یعنی آن که شما دنبالش هستید و جستجو می‌کنید، «او» الله است. اگر انسان برای یک نیاز واقعی (خدا) - جواب درست نیابد به بیراهه می‌رود و گم‌شده خود را در سنگ و چوب و نمادهای دیگر تصور می‌کند. نفس این که انسان در دوران‌های مختلف و در جوامع متفاوت، از سنگ و چوب و غیره بت تراشیده و پرستیده است، حاکی از آن است که چیزی در درون انسان در ساختار وجودی‌اش هست که او را به این کار و می‌دارد. اما آن چه ساخته و می‌سازد، آن که باید باشد نیست.<sup>۲</sup>

«وَلَهُ الْحُكْمُ»: هر چه هست تحت اراده الله است، او هر چه بخواهد، حکم و اختیار می‌کند. همه تحت فرمان او هستند. اما حکم او استبدادی نیست.

«وَالِيهِ تُرْجَعُونَ»: و بازگشت همه به سوی او، به سوی خدا است.

اولاً - حرکت مستمر جهان و انسان را بیان می‌کند؛

ثانیاً - جهت این حرکت را به سوی خدا تعریف می‌کند.

ثالثاً - هدف‌داری و هدف‌مندی در جهان را نشان می‌دهد. خدا، کمال مطلق، هدف غایی و نهایی هستی است.

۱- بیماری‌های قلب آدمی - ابراهیم یزدی - انتشارات رسا - ۱۳۷۷

۲- رک به: خدا در ناخودآگاه - ویکتور فراکل، ترجمه و توضیحات از ابراهیم یزدی انتشارات رسا -

از آیه ۷۱ تا ۷۳ در توصیف توحید خالص پرشش‌هایی مطرح می‌شود و سپس پاسخ‌هایی هم داده می‌شود:

آیه ۷۱ - «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَوْ لَظْلَمٍ» بگو ببینید اگر خداوند شب را بر شما تا روز قیامت پاینده گرداند، چه خدایی جز خداوند برای شما روشنایی می‌آورد. آیا نمی‌شنوید؟»

واژه «سرمد» به معنای جاودانه و دائمی است.

واقعاً اگر شب سرمدی و دائمی بشود چه می‌شود و چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا غیر از این است که زندگی کنونی متوقف می‌شود؟ استفاده از این منطق در جاهای مختلف قرآن به کار رفته است. مثلاً در داستان حضرت ابراهیم، آن جا که او با نمرود احتجاج می‌کند که پروردگار من خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد آیا تو می‌توانی آن را از مغرب بیرون بیاوری؟ آیا معبودهای تو توان این را دارند که روز یا شب را طولانی کنند؟ مثلاً به هنگام ظلمات مطلق آیا این معبودها قدرتی دارند که خارج از ضوابط حاکم بر جهان بتوانند این را عوض کنند؟ وقتی این آیات را بحث می‌کردم یکی از حاضرین گفت، مخالفین می‌گویند یک ژنراتور قوی می‌گذاریم و همه جا را روشن می‌کنیم بسیار خوب، اما دقت کنید. این ژنراتور را بر چه اساسی ساخته‌ایم؟ آیا شما در علم خلق یعنی ابداع می‌کنید؟ یا این‌که قوانین ناظر بر روابط پدیده‌های طبیعی را کشف و سپس کاربردهای جدیدی برایش پیدا می‌کنید؟ خوب خالق آن قوانین کیست؟ آیا این قوانین را بشر با استفاده از ابزارها و روش‌های معین علمی کشف می‌کند یا خود آنها را خلق می‌نماید؟ آیا معبودی به جز الله وجود دارد که آن‌ها را وضع کرده باشد؟ آیا انسان می‌تواند خارج از قوانین طبیعت چیزی را بسازد؟ امکان ندارد. ما از طبیعت کپی‌برداری می‌کنیم اگرچه چیزهایی را هم می‌سازیم که در طبیعت موجود ندارند.

نکته دیگر این که اگر قرار باشد کره زمین در تمام سال و به طور دائم تاریک (شب باشد)، بر سر حیات موجودات زنده بر روی این زمین چه خواهد آمد؟ زندگی انسان‌ها چه خواهد شد؟

یک نکته دیگر این که در این آیه چرا شب مثال زده شده است؟ در شب همه جا تاریک است و در تاریکی هم هیچ‌جا و هیچ چیز دیده نمی‌شود. اما در تاریکی می‌توان شنید. به همین دلیل در آخر آیه «افلا تسمعون» آمده است. شب و تاریکی در قرآن کریم نماد جهل و گمراهی استبداد و بردگی است. و در برابر آن نور و روشنایی و روز قرار دارد که نماد زندگی آزادی و رهایی و نعمت است. در این آیه هم از سرمدی بودن یا شدن شب، استمرار تاریکی، با همان معنای نمادین آمده است و نه منظور شب طبیعی. در غیر این صورت طرح این که پس چرا نمی‌شنوید: افلا تسمعون، موردی نداشت. چون شما در شب می‌شنوید اما نمی‌بینید. اما در آیه بعد که با دیدن ارتباط دارد «افلا تبصرون» آورده که ارتباط با مثال دارد می‌گوید حال که فرض داریم بودن شب است، و بینایی‌تان کار نمی‌کند چرا گوش شنوا ندارید و آیه بعد برعکس:

آیه ۷۲ - «قُلْ أَرَأَيْتُمْ أَنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا أَلِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ: بگو ببیندیشید اگر خداوند روز را برای شما تا قیامت پاینده گرداند، چه معبودی جز خداوند برای شما شبی می‌آورد که در آن آرام گیرید. پس چرا نمی‌بینید.»

اگر شب نباشد، و نظام طبیعی حاکم بر زمین به گونه‌ای باشد که به طور دائم روز باشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ بسیاری از موجودات از جمله انسان قادر به ادامه حیات کنونی خود نخواهند بود. نظام زیستی ما به پشت سر هم آمدن شب و روز وابسته است. موجودات زنده در نور هیجان دارند. بسیاری از فعل و انفعالات حیاتی ما تابع نور است و در غیبت نور - تاریکی - فعالیت‌ها به حداقل می‌رسند و این باعث آرامش ما می‌شود.

در بدن ما بیش از ۲۲۰ نوع سلول با جمعیتی بالغ بر چندین میلیارد به طور دائم مشغول به کارند که هر کدام از آن‌ها یک کارخانه عظیم شیمیایی است. آن‌ها با آن که بسیار کوچک هستند و با چشم غیر مسلح - یعنی بدون میکروسکپ دیده نمی‌شوند، بعضی‌هایشان ۱۰۰۰۰ نوع پروتئین تولید می‌کنند. بخشی از تولیدشان را خود مصرف می‌کنند و بخشی را نیز به بیرون از سلول صادر می‌کنند. سلول‌های کبدی صفرا، پانکراس انسولین و آدرنال آدرنالین صادر می‌کنند. فضولات و مواد زاید و غیر مفید و مضر حاصل فرایند سوخت و ساز هم باید تصفیه شوند. (متابولیسم بدن) اینها کارشان از عظیم‌ترین کارخانجات شیمیایی دنیا بسیار عظیم‌تر است. شما یک کارخانه در دنیا نشان بدهید که ۱۰۰ نوع پروتئین تولید کند، سیستم بدن ما خود به تنهایی یک عالم بزرگی است. این قضایا ما را به دنیای بسیار عجیبی هدایت می‌کند.

در شب مواد شیمیایی معینی که در بدن تولید می‌شوند نقاطی از مغز را اشغال می‌کنند و به تدریج کلیدهای مغز را خاموش می‌نمایند و آرام آرام خوابمان می‌برد. وقتی قهوه، که کافئین دارد می‌خوریم، جای آن نقاط را اشغال می‌کند و نمی‌گذارد آن ماده شیمیایی طبیعی بدن به آن جایگاه‌های مغزی بنشینند.<sup>۱</sup> یکی از اختراعات روس‌ها (و شاید هم اسرائیلی‌ها) این است که زندانیان را نمی‌گذارند بخوابند و این یکی از سخت‌ترین شکنجه‌هاست. در آن موقعیت زندانی هر چیزی را اعتراف می‌کند. استراحت مختصر بعد از ظهرها، که در میان برخی از ملت‌ها خیلی رایج است، مسئله متفاوتی است. آنجا مهم نه خود خواب بلکه استراحت است. چرخه یا سیکل فعالیت زیستی انسان هر ۹۰ دقیقه یک فراز و فرود دارد بطوری که بدن نیاز به استراحت پیدا می‌کند. شاید در مزارع دیده باشید مثلاً گاوی که مشغول چراست یک دفعه در یک وقت معین می‌افتد و ده دقیقه می‌خوابد! اما اگر شما در طی روز طولانی مدت

۱- ساختمان شیمیایی کافئین قهوه و تئین چای به هم شبیه هستند و هر دو اینها شبیه ماده شیمیایی ادنوزین در بدن هستند که عامل خواب در انسان است. وقتی کافئین یا تئین، که شبیه ادنوزین هستند، مراکز بخصوصی در مغز جایگاه ادنوزین را اشغال می‌کنند، کلیدهای مغز خاموش نمی‌شوند و انسان بیدار می‌ماند. رابطه‌ای میان نور و ادنوزین وجود دارد.



بخوابید، چرخه به هم می‌خورد و دچار کسالت می‌شوید. تاثیر نور هم در فعالیت‌های زیستی خیلی مهم است. در مرغ‌داری‌ها با نور مصنوعی، چرخه زندگی مرغ‌ها را به جای ۲۴ ساعت، تبدیل به ۱۲ ساعت می‌کنند یعنی دو بار تاریک و روشن می‌کنند تا مرغ‌ها دوبار تخم بگذارند! در واقع با کنترل نور مرغ‌ها را گول می‌زنند و استنمارشان می‌کنند.

وجه دیگر قضیه را هم ببینیم. اگر روز و شب دائمی بود معنایش این می‌بود که زمین ساکن است. یعنی یک طرف زمین به طور دائم در تاریکی مطلق و یک طرف در روشنایی مطلق قرار خواهد داشت. یا زمین باید به گونه‌ای به دور خود و خورشید بچرخد که یک طرف به طور سرمدی شب و طرف دیگر به طور سرمدی روز باشد. پیامد آن برای موجودات زنده چه خواهد بود.

از واژه «تسکون» مشتق از سکن است به معنای از حرکت ایستاد و آرام گرفت. این واژه در رابطه با شب (لیل) آمده است. شب چه ارتباطی با آرامش دارد؟ تاثیر نور در ما چیست؟ چه مکانیزمی باعث خواب و چه مکانیزمی باعث بیداری است؟ اصلاً چرا در خستگی خوابان می‌برد؟ یک لحظه روی این‌ها توقف کنید. چه ترکیباتی در بدن بوجود می‌آیند که احساس خستگی می‌کنیم؟

آیه ۷۳ - «وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: و از رحمت خداست که شب و روز را برای شما پدید آورد تا در (شب) بیارامید و در (روز) از فضل خدا بجوید و باشد که شکرگزارید.»

برای واژه جعل پنج معنا ذکر شده است:

- ۱- گردانیدن - مثل زیبا و زشت گردانیدن (یا بالعکس)
- ۲- خلق کردن - (نظیر: جعل الظلمات والنور)
- ۳- خلق چیزی از چیز دیگر (نظیر جعل لكم من انفسكم أزواجاً)
- ۴ - حاکم کردن چیزی بر چیز دیگر.
- ۵- عطا کردن

پدیده شب و روز، حاصل گردش زمین به دور خود می‌باشد. اما نکته در این میان چگونگی پدیداری شب و روز نیست. بلکه توجه دادن به «آرامش شب» و «فعالیت روز» است. رابطه نور را با فعالیت‌های حیاتی و شب با آرامش در صفحات قبلی به اجمال بیان شد و ویژگی‌های شب و روز و رابطه آن با فعالیت‌های زیستی انسان، خود از مصادیق رحمت الهی است.

«رحمه» نعمت عام خداوند است که به همه موجودات تعلق می‌گیرد. آرامش در شب، نعمتی است برای همه. خداوند شب را به وجود آورده تا در شب آرامش پیدا کنید «لتسكنوا فيه» و در روز از نعمت‌های او بهره‌برداری کنید: «لتبتغوا من فضله»

سیستم زیستی شما هم به تناسب آن وارد عمل می‌شود تا از نعمات او بخواهید و طلب کنید. یعنی در روز برای بدست آوردن نعمات خدایی تلاش می‌کنید و شب‌ها آرامش دارید. بدن ما دنیای بسیار عظیمی است خداوند با اشاراتی ما را به آن متوجه می‌کند.

در رابطه شب و روز با تاریکی و روشنایی با سیستم زیستی موجودات زنده، از نظر علمی نکات بسیار جالبی وجود دارد. فعالیت برخی از اندام‌های موجودات زنده، بخصوص پستانداران و انسان در شب کاهش و برخی دیگر افزایش پیدا می‌کند. هماهنگی فعالیت این اندام‌ها با پی در پی بودن شب و روز، در حفظ سلامتی انسان - نقش مهمی دارد. اما این هماهنگی چگونه صورت می‌گیرد به درستی هنوز شناخته نشده است. همان طور که در بالا اشاره شد در عظیم‌ترین کارخانجات شیمیایی دنیا تنوع محصولات به اندازه يك سلول كوچك وجود ندارد. این اعمال بسیار متنوع سلول چگونه شروع و ختم می‌شود؟ کلیدش چگونه زده می‌شود؟ این کلید روشن و خاموش چگونه انجام می‌شود؟ کی انجام می‌دهد؟ چگونه به آنها گفته می‌شود که دیگر تولید نکن؟ وقتی دست شما زخم می‌شود، سلول‌های سالم همسایه محل زخم، که تا آن زمان تقریباً آرام بوده‌اند. ناگهان فعال می‌شوند و به سرعت دست به تقسیم سلول می‌زنند و سلول‌های جدیدی را می‌سازند و سلول‌های از بین رفته ترمیم و محل زخم مثل اول خودش می‌شود. و سپس تقسیم سلولی و جایگزینی سلول از بین رفته متوقف می‌شود. چه مکانیزمی این کلید را می‌زند؟ چه سیستمی این علائم را می‌دهد؟ و این علائم از چه نوعند؟ این‌ها مسائل بسیار اساسی در نظام زیستی ما هستند. در انعقاد نطفه دونیم سلول (سلول نر و سلول ماده) با هم یکی می‌شوند و يك سلول تمام جدید تولید می‌شود. وقتی نطفه منعقد می‌شود سلول جدید به سرعت تقسیم می‌شود و میلیون‌ها سلول نظیر خود را می‌سازد. سلول‌های جدید تا يك مرحله‌ای همه مثل هم هستند اما بعد از مدتی، گروهی از سلول‌ها می‌شوند مغز، گروهی می‌شود دست، یا، کبد و ..... از يك سلول واحد نطفه بیش از دویست نوع سلول جدیدی و متنوع ساخته می‌شود. اینها همه عظمت است. هر کدام از این آیات که نعمات را می‌شمارد همه دنیایی از عظمت است. در آخر هم می‌گوید «لعلکم تشکرون». چه چیزی را باید شکر کنیم؟ شکر در قرآن یعنی نعمتی را که خدا به شما داده است در راه خودش به کار بیاندازید. «شکر نعمت، نعمت افزون کند»، به همین معنا است. در شب استراحت کنیم و در روز در طلب نعمت‌های خداوند کار کنیم اگر با دید عبادت کار کنیم، درس بدهیم و یا درس بخوانیم، در آن صورت تمام زندگی ما، خواب و بیداری و کاسبی ما همه عبادت خدا می‌شود این است معنای «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». اگر ما برنامه‌هایمان را جوری تنظیم کنیم که در روز درست به دنبال ابتغای فضل الهی برویم و در شب درست استراحت کنیم، آن وقت است که از نعمت‌هایمان استفاده کرده و شکر کرده‌ایم.

### ابتغاء فضل خدا:

خداوند می‌گوید تمنای فضل نکنید بلکه آن را طلب کنید. **تمنا** یعنی گفتن این که ای کاش این را داشته باشم ای کاش دکتر بودم، ای کاش مهندس بودم، ای کاش خانه

داشتم، اما خواستن و ابتغاء يعني دنبال چيزي كه مي‌خواهم، بروم. تمناي فضل جنبه منفي دارد اما خواستن جنبه مثبت دارد. خواستن توانستن است.

**ابتغاء** يعني طلب كردن و بدست آوردن - اين واژه در برابر «تَمَنَّا» از مني، به معنای آرزو كردن بكار برده شده است. تَمَنَّا يك حالت ویژه در فرد، براي داشتن يك نعمت يا برتري يا امكانات مالي و مادي و يا معنوي مي‌باشد؛ اما بدون پشتوانه‌اي از نظر انگيزه فعاليت به منظور بدست آوردن يك امر مطلوب، برخلاف تمنا، ابتغاء، عبارت است از طلب كردن امري و كار كردن براي بدست آوردن آن. خداوند در جاي جاي قرآن انسان‌ها را، زن يا مرد را به ابتغاي فضل‌هاي الهي، از جمله در همين آيه، دعوت مي‌كند.

در ادامه بحث اين آيات و در رابطه با عبارت: «لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» يكي از حاضرین در باره معنای فضل در آيه: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (نساء ۳۴) پرسید. و اما توضیحات:

در اين آيه خداوند دستور نمي‌دهد، بلکه آنچه مطرح مي‌شود شرح واقعي و وضعيت فراگير جامعه انساني است. مي‌گويد وضعيت رايج اين است كه مردان بر زنان قوام دارند. قوام صيغه مبالغه قيم است، يعني كسي كه، به تعبير طباطبائي، مهم كس ديگر را انجام دهد. اين قيموميت به دو دليل است يكي به خاطر فضلي كه خدا به مردان مي‌دهد و ديگري به خاطر نفقه. «ما فضل الله» را طباطبائي، فزوني و امتيازي مي‌داند كه «بالطبع مردان بر زنان دارند. يعني زيادتي قوه تعقل و فروع از آن، مانند هم‌آوردی و تحمل شداید و كارهاي سخت و سنگيني و ... زيرا زندگاني زنان احساسی و عاطفی است و بر نازكدي و ظرافت مبتني مي‌باشد. و جمع‌بندي مي‌كند كه: «تعقل در مردان بالنسبه بيش از زنان است.» اين قرأنت از جهات مختلف قابل احتجاج است. دو آيه جلوتر، در همين سوره نساء، (آيه ۳۲) آمده است كه: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهٖ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَاَللِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - تمنا و آرزو نكنيد چيزي را كه خداوند بدان بعضي از شما را به ديگران برتري بخشیده است. مردان را از كار و كردار خویش بهره‌اي و زنان را نیز از كار و كردار خویش بهره‌اي معين است. از فضل خدا بخواهید (طلب كنید) خداوند بي‌گمان از همه چيز آگاه است.»

نكته مهم ديگري كه در اين آيه آمده است: نتيجه كار و تلاش مردان براي خودشان است و نتيجه كار و زحمت زنان هم براي خودشان. قاعده رابطه میان كار و تلاش و بهره‌مندی از فضل‌هاي الهي بدون تبعيض، براي زنان و مردان بيان شده است. با توجه به اين آيه توزيع «فضل الله» تبعيض گونه و غير قابل تغيير نيست. زنان هم مي‌توانند، به جاي تمنا و آرزو كردن، با كار و كوشش سازنده، فضيلت‌هاي لازم را كسب كنند. بسياري از زنان را مي‌بينيد كه ابتغاي فضل کرده‌اند. توانمندی‌هاي عقلائی آنان اگر از مردان بیشتر نشده باشد، کمتر هم نيست. مهندس هستند، دكتر هستند، شغلي دارند و نيازي هم به نفقه شوهر ندارند. در اين موارد به طور طبيعي قاعده «قوام» مردان بر زنان ديگر جاري نيست. عملاً هم مي‌بينيم كه همين طور شده است.

مثلاً روابط و مناسبات يك زن پزشك، با شوهرش براساس قيموميت نيست. خداوند در اين آيه قاعده رايج و دو علت قوام بودن مردان را مي‌گويد، در آيات قبل هم توضيح مي‌دهد كه اگر چيزي را بدست آورند، چه زن چه مرد، فرقي نمي‌كند، براي خودشان است حالا اگر خانمي از قوام شوهرش بر خود راضي نيست، غر زدن و برهم زدن نظم و آرامش خانواده جوابگو نمي‌باشد بايد به دنبال ابتغاي فضل الهي برود با اي كاش، شايد، دعوا و جنجال هم نمي‌شود.

**آيه ۷۴ - «ويوم يناديهم فيقول اين شركائي الذين كنتم تزعمون: و روزي كه خداوند بر ندايشان دهد و گويد كجايند آن شريكائي كه براي من مي‌پنداشتيد؟»**

پس از اين كه خداوند بعضي از نعمت‌ها را در آيات قبل شرح مي‌دهد مي‌فرمايد: آن شركايي كه مي‌پنداشتيد صاحب قدرت هستند در روز قيامت كجايند؟ چه شدند؟ چرا به دادتان نمي‌رسند؟ براي توضيحات بيشتر پيرامون اين آيه به آيه ۶۲ رجوع كنيد.

**آيه ۷۵ - «وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَصَلَّ عَلَيْهِمْ، ما كانوا يفترون: و از هر امتي گواهي برمي‌آوريم و مي‌گوئيم برهان خود را بياوريد. آن گاه بدانند كه حق از آن خداست و آنچه افترا مي‌بستند از دستشان مي‌رود.»**

**واژه نزع** معاني متعدد دارد: از جاي كندن چيزي، عزل يك كارگزار؛ پرتاب تير؛ كشيدين كمان؛ درگيري و نزاع؛ كشيدين آب از چاه؛ بيمار مشرف به مرگ؛ خواندن و دعوت كردن؛ بيرون كشيدين روح از بدن و .... در اين آيه نزع به معنای صدا كردن يا فراخواندن يك نمونه، و الگو، از هر قوم و امتي است.

معنای **واژه امت** را در آيات قبل توضيح داديم. در هر جامعه‌اي مردم، براساس فكر و اندیشه و انگيزه و رفتارهاي فردي و گروهی از هم متمايز مي‌شوند و هر يك «امتي» را تشكيل مي‌دهند **واژه شهيد** به معنای حضور در مجلس؛ مشاهده كردن؛ قابل مشاهده (در برابر غيب)؛ گواهي؛ سوگند؛ شهيد شدن در راه خدا، خبر قطعي. در اين آيه شهيد به عنوان نمونه‌اي يا گواهي از هر گروه است. مي‌فرمايد ما از هر امتي گروهی را جدا مي‌كنيم و مي‌پرسيم كارهايي كه انجام داده‌ايد با چه دليل بوده است؟ برهانتان چيست؟ جهان انسان جهان تعقل و برهان است.

خيلي جالب است. اين اشاره‌اي است به مشخصات روز قيامت و چگونگي رسيدگي به كارنامه مردم كه با دادگاه‌هاي ما به كلي فرق دارد؟ خداوند قدرتش را به رخ نمي‌كشد تهديد نمي‌كند، شكجه نمي‌دهد بلكه مي‌گويد دلايل رفتارهايان را ذكر كنيد.

كساني كه برهاني براي رفتارهاي خود نداشته‌اند و يا داشته‌اند و با اين وجود دنبال باطل رفته‌اند، در آن روز مي‌فهمند كه حق به جانب خداست. و چيزي كه خودشان به دروغ ساخته بودند از آن‌ها جدا شده و از بين مي‌رود. واژه **صَلَّ** اگرچه به معنای از حق دور شدن، گمراه و منحرف شدن است اما در اين آيه به معنای نابود شدن و از بين رفتن است؛ از بين رفتن دروغ‌هايي كه مي‌گفتند.

## پديده قارون بعد از رهايي

در آیات ۷۶ تا ۸۴ برگشتي است به رویدادهای قوم بني اسرائيل بعد از رهايي از استکبار فرعون و استقرار در سينا و بروز پديده مال اندوزي در فرايند ملت سازي. در اين دوران، دو رویداد بزرگ و معنادار در جامعه جديد بروز مي کند. يك رویداد انحراف فکري و گوساله پرستي است و ديگري پديده قارون. داستان گوساله پرستي يهوديان در آیات ديگري آمده است. در اين آیات به پديده قارون اشاره شده است.

آيه ۷۶ - «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوتُوا بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ: قارون از قوم موسي بود و بر آنان ستم کرد، و از گنجينه ها آن قدر به او داده بوديم که کلیدهاي آن بر گروه نيرومند هم گران مي آمد. آن گاه که قوم وي بدو گفتند: سرمستي مکن که خدا سرمستي کنندگان را دوست نمي دارد.»

واژه «بغی» در اصل يعني طلب و آرزو و تمایل و تجاوز و دو وجه دارد، يکي محمود يا تمایل به عدل و احسان - نظير ابتغاء رحمت خدا (اسرا ۲۸) و ابتغاء وجه پروردگار (ليل ۲۰) و ديگري معنای مذموم يا تمایل از حق به باطل. در قرآن کریم در اکثر موارد به معنای تجاوز به حقوق ديگران، ظلم و ستم يا به اصطلاح تجاوز ناعادلانه آمده است.

در آيه «مرج البحرين يلتقيان» (الرحمن ۱۹) آمده است وقتی دوجريان آب متفاوت در کنار هم هستند يك فعل و انفعال طبيعيي میان آنان وجود دارد اما مرزهاي همديگر را به هم نمي ريزند: «بينهما برزخ لا يبغيان» (الرحمن ۲۰) و اين بيان وضعيت مناسبات در جامعه است. طبيعت جامعه اين گونه است که در آن همکنشي هاي طبيعي و بعضي مبادلات يا بده بستان ها میان گروههاي مختلف و متفاوت وجود دارد. اما در اين مبادلات بغی يا تجاوز از حدود مقرر نبايد باشد. قارون از بني اسرائيل بود ولي از محدوده منافع فردي عبور کرد و به حقوق عمومي تجاوز کرد. حاصل آن تراکم ثروت سرشار و بي حساب بود:

کنوز جمع کنز يعني ثروت اندوزي، تراکم و تمرکز مال و دارايي و گنج کردن آنها.

واژه «عصبه» يعني بهم پيچيده و تاب داده شده، اعتصاب يعني گروهی که بهم متحد و يك پارچه شده اند و دست به کار جمعي مي زنند. يعني ما به قارون گنج هايي داديم که تعداد کلیدهايش آن چنان زياد و سنگين بود که گروهی که همه قوي هم بودند، نمي توانستند به راحتی آنها را حمل کنند.

«فرح» يعني شادي بي جا، که به دليل برخورداري از ناز و نعمت و امکانات با ناسپاسي همراه است در جاي ديگري در قرآن از دو واژه فرح و مَرَح استفاده شده است. مرح شادي فراواني که موجب غرور و بي اعتنايي به مردم مي شود.

معلوم می‌شود که قارون علاوه بر زراندوزی، روحیات و رفتارها و خصوصیات جدیدی هم پیدا کرده بود که موجب اعتراض قوم بنی‌اسرائیل شد و به او گفتند این قدر خودت را مگیر: «لا تفرح». حالا پولدار شدی که شدی. یا رب روا مدار گدا معتبر شود. یک معنای دیگر فرح این است که خودش را گم کرده بود. شادی بی‌جا باعث می‌شود که فرد خودش را گم کند.

اما خداوند دوست ندارد کسانی این طور شادی کنند: «ان الله لا یحبُ الفرحین»

بعد از انقلاب اسلامی ایران قارون‌های فراوان پدید آمدند که با فرح و مرح به ریش هست می‌خندند.

چند سال پیش برای حضور در مراسم افتتاح بیمارستانی دعوت شده بودم گفتند آقای بانی یک میلیارد تومان خرج کرده است. هیچ کس نگفت که آخر او از کجا آورده است؟ همین امروز نوشتند که عده‌ای را گرفته‌اند که چندین میلیون دلار برای سرمایه‌گذاری وام گرفته بودند اما آنها را در بازار فروخته بودند. خوب معلوم است حاصلش چه می‌شود.

حق مردم را خوردن یک بغي است و تفاخر و شادی بی‌جا کردن بغي دیگری است. زمان قارون اگرچه روزنامه نبود اما انتقاد از او آزاد بود و مردم از او انتقاد می‌کردند. اما در زمان ما قارون‌ها به کمک بلعم با عورها و سازمان‌های امنیتی وابسته به خود نه فقط جلوی انتقادهای را می‌گیرند، بلکه جلوی انتشار اخبار آن را هم می‌گیرند. در باره پدیده قارون، بعد از رهایی، قبلاً توضیحاتی داده‌ام.

خدا رحمت کند مرحوم طالقانی را، من از هم سلولی‌های ایشان داستانی را شنیدم. در زندان و در شرایط سخت، آدم‌ها شخصیت واقعی خود را بروز می‌دهند؛ هر چند که شرایط زندان‌های زمان شاه برای زندانیان سیاسی بهتر از این دوره بود. حدود سال‌های ۴۶ - ۴۵ زندانیان زندگی مشترک داشتند هر، ۳۰ تا ۴۰ نفر در یک بند با هم بودند و امور مربوط به بند را باهم اداره می‌کردند. اما بعضی‌ها زیر بار هیچ کاری نمی‌رفتند با همه سرناسازگاری داشتند. مرحوم طالقانی به آنها می‌گوید شماها نه درد دین دارید نه مملکت و نه ملت، شما واقعاً می‌گویید آقای شاه برو کنار تا ما بیایم و همین کارها را بکنیم. الان ما می‌بینیم که عده‌ای واقعاً با هژبر یزدانی و ثابت پاسال مخالف نبودند بلکه می‌گفتند شما بروید تا ما بیایم و همان کارها و بدتر از آنها را ما بکنیم. سال‌ها می‌گفتیم آزادی نداریم می‌گفتیم نیم ساعت به ما تلویزیون بدهید تا ببینید چه می‌کنیم. حالا ۱۹ سال است که تلویزیون داریم چه کرده‌ایم؟

آیه ۷۷- «وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْتَغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ: و در آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را بطلب و سهم خود را از دنیا نیز فراموش نکن و همان طور که خدا به تو احسان کرده است احسان کن و در زمین فساد که خدا مفسدین را دوست نمی‌دارد.»

به چند فراز در این آیه توجه شود:

**فراز اول:** نعمت‌ها و امکانات کسب شده در این دنیا نباید به خودی خود هدف باشند، بلکه ابزاری هستند برای رسیدن به هدف یا اهداف بزرگتر و درازمدت (دار آخرت).

**فراز دوم:** سهم خود را هم از این دنیا فراموش نکن.

این آیه علاوه بر ارتباط با آیه قبلی و بعدی، دارای يك پیام و معنای مستقل هم برای مسلمانان می‌باشد. اسلام دین رهبانیت نیست. واژه «تَنَسُّ» از نَسَبی به معنای فراموش کردن است، خداوند استعدادها و امکانات را به همه انسان‌ها، به درجات متفاوت داده است تا شب و روز تلاش و تکاپو کنیم و نصیب یا سهم خود را فراموش نکنیم. به عبارت دیگر امکانات این جهانی متعلق به همه انسان‌هاست و هر يك از انسان‌ها سهمی در آن دارند، که باید با کار و کوشش خود آن را کسب کنند و در جهت فعال کردن استعدادها و توانمندی‌های درونی از آن بهره بگیرند. توسعه انسانی، در گرو توزیع عادلانه امکانات برای دریافت هرکس از سهم خود می‌باشد.

**فراز سوم:** این طور نباشد که فقط دست بگیر داشته باشیم و نم پس ندهیم. «احسن کما احسن الله اليك» همانطور که خدا به تو نیکی کرده، به مردم نیکی کن.

سرگذشت آیت‌الله فیروزآبادی را که آقای محمد ترکمان تهیه کرده‌اند، حتماً بخوانید. فیروزآبادی وکیل دوره اول و دوم در مجلس شورای ملی مشروطه بود، در آن زمان به هر وکیلی ماهیانه حقوق می‌داده‌اند اما او حقوق نمی‌گرفت. در پایان دوره به زور تمامی حقوق‌اش را به او دادند او با آن پول بیمارستان فیروزآبادی را در شهر ری ساخت. قبلاً هم داستان بیمارستان مفرح را در جنوب تهران برای‌تان شرح داده‌ام. فیروزآبادی و مفرح سال‌ها است که فوت کرده‌اند. اما اثرات خیرشان هنوز باقی است، خداوند نعمت می‌دهد تا ببیند من و شما چگونه آن را مصرف می‌کنیم. کسانی از طاغوتیان و قارونیان جدید که مشغول قصر ساختن و جمع مال هستند. نمی‌دانند یا نمی‌پرسند که شاه با آن همه تجملات آن چنانی الان کجاست؟ خاندان پهلوی مگر کاخ‌های عظیم نساخته بودند؟ پس کو، چه شد و کجا رفتند؟

بنی اسرائیل به قارون گفت سرمست نباش، از آنچه خدا به تو داده دنبال آخرت باش و ببین برای آخرت چه ساخته‌ای. شاعر می‌گوید: «بده وگرنه ستمگر به زور پستاند». اگر خودت با دست خودت احسان نکنی و جمع کنی برای بعد از مرگت که چه بشود.

**فراز سوم:** زراندوزی قارون و خودداری از احسان به مردم از مصادیق فساد است: «ولاتبع الفساد في الارض - طلب فساد در زمین نکن.» این آیه در شان سرمایه‌دارانی است که مثل قارون قوم بنی‌اسرائیل بعد از نجاتشان از ظلم و ستم فرعون، چنین رفتاری پیدا می‌کنند. قارون چگونه می‌توانسته در آن شرایط چنان ثروتی را بیاندوزد؟ و این مصداق فساد است.

**فساد** خارج شدن شیئی از اعتدال است، که هم در باره نفس انسان، و هم بدن و اشیاء به کار می‌رود. هنگامی که تعادل زیستی میوه بهم می‌خورد، می‌گندد یا فاسد می‌شود. فساد در برابر اصلاح و مفسد در برابر مصلح است. و خداوند مفسدین را دوست ندارد. «**أَنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمَفْسِدِينَ**». در ذهنیت بعضی از دین مداران، سوء استفاده از اموال عمومی، قارون صفتی و رانت خواری از مصادیق فساد نیست. در نظر آنان «منکر» فقط محدود است به «بدحجابی»، دروغگو دشمن خدا نیست و قارونیان هم مفسد فی الارض نیستند. به مردم و عده برخورد با مفسدین اقتصادی را می‌دهند اما فقط برای سرگرم کردن اذهان مردم.

قارون به قوم معترضش چه جوابی می‌دهد؟

**آیه ۷۸ - «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَّلَ مَن يَعْلَمُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**: قارون گفت من اینها از روی علمی که نزد من است یافته‌ام. آیا ندانست که خدا نسل‌هایی را پیش از او نابود کرد که از او قوی‌تر و مال‌اندوزتر بودند، مجرمان از گناهشان پرسیده نمی‌شود (بی پرسش به دوزخ می‌روند).»

به این جواب دقت کنید. این جواب جهان شمول است. اکثر کسانی که قارون‌وار رفتار می‌کنند همین جواب را می‌دهند. قارون می‌گوید هرچه بدست آورده‌ام بر اساس وجود خودم و فهم و زرنگی خودم بوده است. تو بی‌وجود و بی‌عرضه‌ای که بدست نیاورده‌ای! وقتی قارون از مصر به همراه بنی‌اسرائیل بیرون که آمد چیزی نداشت، اصلاً تصور قارون شدن در آن شرایط بسیار مشکل بود اما قارون تنها یک شخص حقیقی در تاریخ نیست. نماد یک پدیده مکرر در تغییرات و تحولات اجتماعی است. **جیلاس** یکی از رهبران جنبش کمونیستی در مجارستان بود. او در کتابی با نام «**طبقه جدید**» از پدیده قارون در کشورهای اروپای شرقی سابق سخن می‌گوید: در صدر اسلام نیز یکی از مشکلات حکومت علی ع بعد از انتخابش به خلافت درگیری قارون‌های زمان با او بود. به قارون‌های زمان خودمان نگاه کنید، چه بسا افرادی که در آستانه انقلاب یک لا قبا بودند و حالا ارقام دارایی‌ها و حساب‌های آنها نجومی و دوازده رقمی است، حتماً شما هم اخیراً خوانده یا شنیده‌اید که دو هتل تهران (هما و استقلال) را که برای مزایده گذاشتند، پایه قیمت ۵۰ میلیارد تومان و سن کسانی که در مزایده شرکت کرده‌اند، زیر ۳۰ سال بود. آنها در موقع انقلاب که ۱۰ سال بیشتر نداشتند. و سرمایه‌طاغوتیان و سرمایه‌داران بزرگ زمان شاه هم در اول انقلاب مصادره شد. پس در عرض این مدت آنها این سرمایه عظیم را چگونه و از کجا تهیه و جمع کرده‌اند؟ قارون فقط یک شخص تاریخی نیست. او یک شخصیت و منش تاریخی است. قارون سرنوشت کسانی است که در انقلاب، جایگاهی پیدا می‌کنند و سپس آن را وسیله مال‌اندوزی خود قرار می‌دهند. قارون از مؤمنین بود، با موسی مهاجرت کرد. اما بعد از نجات از اسارت فرعون، به مردم خود ظلم کرد: «**فَبِغِي عَلَيْهِمُ!**» در فراز دوم آیه خداوند قارونیان را به تفکر در تاریخ دعوت می‌کند. آیا قارون‌ها و کسانی که دارای خصوصیات قارونی هستند، نمی‌دانند که خداوند با نسل‌های گذشته‌ای که هم قدرتشان بیشتر و هم تعدادشان زیادتر بود چه رفتاری داشته و بر سر آنها چه



آمده است؟ آیا نابود نشدند؟ خیال کرده‌اید که با جمع مال و شمارش آن: «جمع مالاً و عدده» (همزه ۳) کار تمام است؟ آنهایی که ثروت، نیرو و جمعیتشان از شما خیلی بیشتر بود هلاک شدند. داستان رضاشاه را، که يك مهتر در سوادکوه بود ولي در هنگام خروج از ایران هشتمین ثروتمند جهان بود نخوانده‌اید؟ او چه شد؟ **اتاتورک** برخلاف رضا شاه ثروت‌اندوزي نکرد. در باره **مصطفي کمال** بحث و حدیث زیاد گفته و نوشته شده است. اما کسی نگفته است که او زراندوزي کرد. او آثار تاریخی ترکیه را از بین نبرد و وقتی در استانبول به تماشای آرامگاه دسته جمعی سلاطین عثمانی رفتم. آنها چه کبکبه‌ای و چه قدرتی داشتند. حالا از آنها چه مانده است؟ قرآن که شوخی ندارد. به قارون می‌گوید ای تازه به دوران رسیده خودت را گم کرده‌ای؟ فکر کردی تمام دنیا دست توست؟ فراز پایانی آیه سرنوشت قارون‌ها و سرعت در هم کوبیده شدن قدرت آنهاست. وقتی آیه می‌گوید: «**وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**» از گناه مجرمون پرسیده نمی‌شود» ظاهراً منظور سرعت در نهایي شدن سرنوشت اسف‌آور آنان است. البته تفسیر و تعبیرهای دیگری هم از این آیه شده است. عبارت: «**أَوَلَمْ يَعْلَمْ**» یعنی قارون نمی‌تواند قانونمندی‌های جهان را فهم و درک کند. با وجودی که تشکیلات عظیم‌تر و قوی‌تر داشتند و مال بیشتر، چه شد که از بین رفتند، گناهشان چه بود؟ آنها نمی‌دانند که بیمارستانی که با نیت خیر ساخته می‌شود چگونه سالها می‌ماند و منشاء خیرات برای مردم می‌گردد اما قصرهای با آن عظمت بلا استفاده می‌مانند و به تدریج نابود می‌شوند. مگر انبیاء چقدر در جامعه حضور فعال داشته‌اند؟ بنابه روایتی حضرت مسیح ۶ ماه و بنا به روایتی ۳ سال پیغمبر بوده است. اما ناصرالدین شاه ۶۰ سال شاه بود، کدام يك بیشترین تأثیر را در جهان داشته‌اند؟

آیه بعد واکنش جامعه را به قارون و تفکر او بیان را می‌نماید، و از خصلت‌ها و الگوهای رفتاری کوتاه بینانه گروه‌های مختلف جامعه می‌گوید:

آیه ۷۹ - «**فَخَرَجَ عَلَي قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ**» پس قارون با تجملات خود بر قومش برآمد. کسانی که طالب زندگی دنیا بودند، گفتند ای کاش مثل آن چه به قارون داده شده به ما هم داده می‌شد، واقعاً او صاحب بهره‌ای عظیم است!».

**فراز اول:** تظاهر و تفاخر قارون است ممکن است کسی ثروتمند باشد ولی آن را به رخ نمی‌کشد. اما قارون صفتان به رخ مردم می‌کشند: «**فخرج علي قومه في زينته**» آنها اهل نمایش‌اند. نشان می‌دهند تا دل‌تان بسوزد. به زبان بی‌زبانی می‌گویند به بین چه دارم؟ چه لباسی دارم! چه میهمانی دادم! چه عروسی دارم! چه بنزی دارم!

امروز روزنامه‌ها نوشتند که در مشهد، در يك عروسی هزینه پیراهن عروس ۷ میلیون تومان و گل عروس ۲ میلیون بوده است. ببینید جامعه بعد از انقلاب تا کجا سقوط کرده است! در ارض طوس، **مشهد امام رضا (ع)** چه پول‌هایی هزینه می‌شود! این پول‌ها از کجا آمده است؟

چیزی که برای بسیاری مطرح نیست خداست فقط نمایش آن چه دارند و به آن‌ها دل خوش هستند.

**فراز دوم:** وقتی قارون‌ها زینت‌هایشان را به رخ مردم می‌کشند، کسانی هم که دائماً به دنبال حیات دنیا هستند، و عقلمندان به چشمشان است و جلوتر از نوک دماغشان را هم نمی‌بینند (یعنی همه چیز را دنیا و نزدیک می‌بینند و به عمق و دور توجه ندارند) می‌گویند ای کاش ما هم چیزهایی که قارون دارد داشتیم، کاشکی خداوند به ما هم مثل قارون می‌داد. عجب بنزی، کاشکی به ما هم می‌دادند. کاش به ما هم رسیده بود؛ مگر ما دست و پا چلفتی هستیم؟ مگر دانش و هنرمان کمتر است؟ یا انقلابی نبوده‌ایم؟ به راستی که او نصیب و آفری از دنیا دارد. این رفتار روانشناختی بعضی از مردم برای شما خیلی آشناست. مثلاً به همسرش می‌گوید ببین پسرش با چه ماشین به مدرسه می‌آید! تو چی؟! بچه‌ات پیاده می‌رود؟ هر دو در مدرسه علوی درس می‌خواندند. یکی با اتوبوس به دانشگاه می‌رود و آن یکی با تویوتا! بنز یا ب.ام.و، هر روز با یک ماشین!

اما ارزش واقعی چیست؟ چه باید گفت:

**آیه ۸۰. «وَقَالَ الَّذِينَ اَوْتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقٰى هٰا اِلَّا الصّٰبِرُونَ»** و دانش یافته‌گان گفتند وای بر شما. پاداش خدا برای کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده بهتر است و آن را جز صابران در نیابند.»

مردم عامی، جاهل، سطحی نگر کم‌مایه و بی‌مایه به نمایی‌های ظاهری بها می‌دهند. در آیه قبل اشاره شد که قارون با تجملات و نمایش ثروتش به میان مردم آمد. نمایش ثروت و امکانات برای مردم عامی و واکنش آنها برخی از ویژگی‌های روانی مردم را نشان می‌دهد. هم قارون نیاز روانی به نمایش دارد و هم مردم از آن خوششان می‌آید. در مثل: یا رب روا مدار گدا معتبر شود. «گدا، گدای شخصیتی است. فقیر با مناعت طبع، گدا نیست. حتماً دیده‌اید که مثلاً بچه‌ای که ساعت جدیدی برایش خریده‌اند هی آستین را بالا می‌زند و می‌خواهد به مردم نشان بدهد. بچه‌های دیگر هم از این رفتار جاهلانه یا کودکانه خوششان می‌آید. اما نگاه صاحبان علم به کلی متفاوت است.

در اینجا این پرسش مطرح است که در عبارت «او تو العلم» منظور علم به چیست؟ اگرچه اینجا مطلق علم آمده است اما با توجه به موضوع داستان می‌فهمیم که منظور و موضوع دانایان به تحولات اجتماعی و تاریخی و کسانی است که کتاب‌ها خوانده و داستان‌های گذشتگان و تحولات اجتماعی را می‌دانند. یا ممکن است منظور دانایان و عقلای جامعه در برابر عوام الناس باشد. به هر حال آنها خطاب به مردم عامی می‌گویند: وای بر شما.

هرکس ایمان آورده و عمل صالح انجام داده باشد ثواب این عمل برایش بهتر است.

در این آیات دو سیستم ارزشی در برابر هم قرار داده شده‌اند. ایمان و عمل صالح در برابر زراندوزی قرار گرفته است. امکان ندارد کسی با ایمان و عمل صالح به طور عادی قارون زمان خود شود. چنین چیزی امکان ندارد. رفتار قارون در زراندوزی و کنز، مصداق فساد در روی زمین شناخته شده است و این با عمل صالح هیچ رابطه‌ای ندارد. البته باید توجه داشت که از راه‌های اتفاقی ممکن است. کسی صاحب ثروتی

شود. قضيه حاجي مفرح را شرح داده‌ام. اما او خودش را گم نکرد، دقت کنید. پولدار يا حتي سرمايه‌دار شدن يك چيز است و اخلاق سرمايه‌داري داشتن و پيدا كردن چيز ديگري. خيلي‌ها به اين مسئله توجه ندارند. اين يك اندیشهٔ ماركسيستي است كه در ادبيات اسلامي ما رخنه کرده كه پولداري را مترادف با بي‌ديني و اخلاق سرمايه‌داري پيدا كردن، مي‌دانند.

اگر كسي تفكر اخروي داشته باشد، هر قدر هم خدا به او امكانات بدهد او خودش را گم نمي‌كند. قرآن با صراحت مي‌گويد اين نوع افراد منحرف و گناهكار به آخرت اعتقاد ندارند و گرنه شخصيت‌هاي بسياري بوده‌اند و همگي سراغ داريم كه امكانات زيادي داشته‌اند اما در راه خدا داده‌اند و خداوند هم در اينجا مي‌گويد پاداشي كه در برابر عمل صالح داده مي‌شود بسيار بالاتر و بهتر است.

چرا قرآن در اينجا عمل صالح را متذكر مي‌شود؟ شايد منظور اين است كه با ثروتي كه خداوند داده است مي‌توان عمل صالح انجام داد. مگر مي‌شود در جامعه‌اي كه اين قدر محروميت هست با اين همه سختي‌ها و فشارها كه بر طبقات محروم وارد مي‌شود كسي بتواند اين قدر زراندوزي كند. شما مي‌بينيد كه فشار اقتصادي در جامعه با مردم ما چه کرده است؛ چه فسادي ايجاد شده است. من به آمارهاي رسمي از شكاف طبقات و اختلاف دهك‌ها در درآمدها نمي‌پردازم اما شما را به مشاهده پيرامون خودتان دعوت مي‌كنم.

رانندگان تاكسي، با توجه به شغلي كه دارند، نبض جامعه در دستشان است. چون در طول روز با همه جور آدمي سروكار دارند با تمام مردم تبادل فكري دارند. شما از آنها بپرسيد، ببينيد در شهر چه خبر است. يكي از برادراني كه براي كمك به زندگي‌اش نيمه وقت رانندگي مي‌كنند وضعيت مردم را شرح مي‌داد آدم احساس حقارت از زندگي در چنين جامعه‌اي مي‌كند.

**عمل صالح** در اينجا يعني در راه خدا خرج كردن و به داد مردم رسيدن است. اما كسي كه نادان است و صرفاً احساس مذهبي دارد نمي‌تواند درك كند، رفتاراش جاهلانه است. در چنين شرايطي انسان‌هاي صبور مطلب را خوب درك مي‌كنند: **«ولا يُلْقِيهَا اِلَّا الصَّابِرُونَ»**

**واژه «لَقِي»** به معنای فهمیدن و دریافت کردن مطلب است. دو واژه در اینجا کلیدی است یکی همین **«يُلْقِي»** و دیگری **«صابرون»**. درك كردن و فهميدن اينكه پاداش الهي در برابر ايمان و عمل صالح، از انبوه ثروت و تحسین جاهلانه مردم بهتر است. اين را كسي نمي‌فهمد به جز صبركنندگان، اما چرا صبركنندگان؟ لازمه ديد اخروي داشتن اين است كه انسان صبور باشد. صبر در برابر شتابزدگي است. شتابزدگي ويژگي رفتاري كساني است كه نگاه دنيوي دارند: **«پريدون حيوه الدنيا»**، آنها ظاهر و سطح را مي‌بينند و همه چيز را زود مي‌خواهند. اما آنان كه نگاه اخروي دارند و صاحبان علم و دانش هستند، واكنش زود و احساسی ندارند، دور را مي‌بينند. عاقبت قارون‌ها را مي‌دانند و در داوري عجله نمي‌كنند و نيز مي‌دانند كه پاداش نيك خداوند دير يا زود دارد اما سوخت و سوز ندارد.

در این آیات معانی بسیار عمیقی نهفته است.. قارون اهل نمایش بود و با نمایش‌های خود دل مردم را سوزاند و عده‌ای واکنش نشان دادند. و آرزو کردند ای کاش آن هم هم قارونی باشند. جواب اهل دانش به آنان بسیار قابل تامل است. آیه بعد يك صحنه را به نمایش می‌گذارد.

**آیه ۸۱ - «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِيهِ أَنْ يَبْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ:** آنگاه قارون را با خانه‌اش به زمین فرو بردیم و هیچ گروهی را نداشت که در برابر خدا او را یاری دهند و قادر به دفاع از خود هم نبود.»

**واژه «خسف»** یعنی فرو بردن و «دار» یعنی خانه. آیه می‌گوید ما قارون را با کل دارایی‌اش به زمین فرو بردیم. در اینجا روایات و داستان‌های زیادی وجود دارد که چرا چگونه قارون این طور شد، اما قرآن در این باره ساکت است و چیزی نمی‌گوید. در روایات آمده است که موسی به مردم گفت باید زکات بدهند ولی قارون زیربار نرفت. روش معمول سرمایه‌داران است که از پرداخت مالیات در می‌روند. و یا می‌گویند ما وجوهات شرعی می‌دهیم (بعد هم با يك مثلاً قوطی کبریت مصالحه می‌کنند!) دیگر مالیات چیست؟ قارون هم گفت این حرف‌ها چیست؟ خدا این ثروت را به من داده است! دیگر مالیات چیست؟ قارون نه تنها از پرداخت زکات شانه خالی کرد، بلکه دست به توطئه زد. در حالی که موسی در حال ارشاد مردم بود و مردم از او می‌پرسند که خبر تازه چیست و موسی حکم دزدی و سنگسار زناکار را بیان می‌کند. قارون زن بدکاره‌ای را احیر کرده بود که شهادت دهد که با موسی زنا کرده است! موسی هم او را نفرین می‌کند و مالش و همه چیزش در زمین فرو می‌رود. در باره قارون برخی افسانه‌ها در بین مردم رایج است اما روایان حدیث در اعتبار آنها شك می‌کنند من فقط از باب این‌که بدانید چنین داستان‌هایی هست مطرح کردم اما شما هم لزومی ندارد به این‌ها استناد کنید. همین اندازه که قرآن گفته است، که قارون بر مردم ظلم و ستم کرد: «فبغی علیهم» کافی است. بررسی کردن مطلب با این روایات چیزی را حل نمی‌کند. اصلاً لزومی ندارد که این عمل در يك روز و یا در يك لحظه اتفاق افتاده باشد. اگر شما صرفاً معنای تحت‌اللفظی به زمین فرو رفتن قارون در نظرتان باشد دیگر به سرنوشت قارون‌های زمان توجه نمی‌کنید. آنها که يك دفعه در زمین فرو نمی‌روند! در زمین فرورفتن، یعنی از صحنه روزگار محو شدن، یعنی ثروت آنها را جاودان نکرد، مگر شاه ایران با تمام گنج‌هایش در زمین فرو نرفت؟ او هم در زمین محو شد. قارون تاریخی مال زمان‌های خیلی دور است. قارون‌های زمانه را بجوئید که زیادند و می‌توانیم ببینیم. در یکی از عروسی‌های مشهد کاسه نقره گذاشته بودند و میهمانان به عنوان هدیه عروسی سکه طلا در آن می‌انداختند!

وقتی سرنوشت به سراغ قارون آمد، او چکار کرد، آیا کسی او را کمک کرد؟ اموالش او را نجات داد؟ در تفکر و نگاه اخروی جوجه را آخر پاییز می‌شمارند. وقتی او به زمین فرو می‌رفت کسی نبود کمکش کند. سر به زنگاه همه اطرافیان در می‌روند. شاه در کتاب پاسخ به تاریخ این مطلب را زیاد تکرار کرده است که کسانی که به آنها پول می‌دادم و کمک می‌کردم حالا کجا هستند؟ شاه حتی از دست آمریکایی‌ها فرار کرد و به مصر رفت و هیچ‌کس هم به کمک او نرفت. و اگر سادات او را به مصر دعوت نکرده

بود حتي دو متر جا براي دفن جسدش هم نبود. ياران و اطرافيان اين افراد خود از گروه «پريدون الحيوه الدنيا» مي‌باشند و دنبال دنياي خودشان هستند. نه تنها ديگران بلکه خودشان هم ديگر نمي‌توانند به خود كمك كنند! حال ببينيم واكنش مردم چيست؟

آيه ۸۲ - «وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ بِبَسْطِ الرَّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ: كساني كه ديروز موقعيت او را آرزو مي‌کردند، صبح‌گاه مي‌گفتند: عجباً مثل اين كه خدا روزي را براي هر كس از بندگان‌ش بخواهد گسترش مي‌دهد يا تنگ مي‌گيرد. اگر خدا بر ما مَنَّت ننهاده بود ما را نيز (به زمين) فرو مي‌کرد. عجباً - گويي كه كافران هرگز رستگار نمي‌شوند.»

«وَيَّي» در اصطلاح عربي يعني كسي كه خودش را ملامت مي‌كند. همان «اسفائي» خودمان است. وقتي صبح شد و مردم چشم باز كردند، كساني كه تا ديروز تمناي آن را داشتن كه جاي قارون بودند؛ (مثل ما اوتي قارون) چشم‌هايشان باز شد، عقل‌ها بر سر جا آمد، گفتند واي بر ما، مثل اين‌كه خداست كه «ببسط الرزق». چرا اين را مي‌گويند؟ همان كساني كه تا ديروز تمناي قارون بودن را مي‌کردند، امروز اين گونه مي‌گويند!

خداوند در آيه ۷۶، به صراحت مي‌گويد ما اين ثروت را به قارون داديم. اما براي آزمايش. در سوره عنكبوت آيه اول تصريح شده است كه: «احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنة و هم لا يفتنون: مردم مي‌پندارند همين كه بگويند ايمان آورديم، مورد آزمايش قرار نمي‌گيرند؟» امكانات از هر نوع‌اش آزمايش است. اما آزمايش هميشه يك جور نيست. در دوران مبارزه وقتي زنداني و شكنجه شدي و رفيقت را لو نداد. آفرين! رفتي آمريكا در برابر وسوسه‌هاي يك جامعه سرشار از نعمت‌هاي دنيايي و تحريكات دايم خودت را واندايي، آفرين! اما هميشه كه امتحان يك جور نيست. حالا شمائي كه از زندان سر بلند بيرون آمدي اكنون رئيس جمهوري شدي. خوب! بسم‌الله، ببينم با حقوق و اموال مردم چه مي‌كني؟ آيا با شاه مبارزه كردي كه خودت بيابي و اين كارها را بكني؟ آزمايش براي همه است. در سال‌هاي ۶۰ با آن جنجال‌هاي ويژه عليه ما خانم من نگران بود. دلداريش دادم و گفتم نگران نباش ما آن امتحانات را در دوره قبل از انقلاب داديم و قبول شديم حالا اين حملات و فحش‌ها هم امتحان ديگري است، اين امتحان را هم بايد با صبر و متانت قبول شويم.

در طول عمر هم يك جور امتحان نمي‌شويم. اصلاً صبر ايوب چرا در قرآن آمده؟ آيا داستان شيخ صنعان را در مولوي خوانده‌ايد؟ داستانش را عطار هم گفته «زاهد سجاده نشين بودم. بازيچه كوي كودكانم كردي»، ۵۰ سال عابد و زاهد بود يك دفعه عشق يك دختر ترسا همه چيزش را برباد داد. شما نقت كنيد، يك وقت كسي هست كه در برابر پول، هيچ وسوسه نمي‌شود اما سر يك دختر دلش از دست مي‌رود. يكي در برابر زن مقاوم است اما در برابر پول نيست، يكي در برابر همه اينها محكم است در برابر مقام و قدرت وامي‌دهد.

پیغمبر (ص) می‌فرماید: آخرین چیزی که از دل صدیقین بیرون نمی‌رود «حُبّ جاه» است!

در جلسه خصوصی مجلس شورای اسلامی در دوره اول برخی از نمایندگان گفتند بنی‌صدر سی سال جاسوس آمریکا بوده است! گفتیم آقا این مزخرفات چیست؟ چرا نمی‌خواهید بگویید که بنی‌صدر آدم خوبی بوده اما بعد از به قدرت رسیدن خراب کرد؟

مگر **عَشْرَهُ مُبْشَرَه** که هنوز هم برادران اهل تسنن در تعقیبات نماز برای آنها سلام و درود می‌خوانند، نبودند. در میان عشر مبشره **عبدالرحمن عوف** و طلحه و زبیر هم بودند. مگر آنها هم همین گونه نبودند؟ اختلاف آنها با علی(ع) بر سر چه بود؟

پس اگر دقت کنیم در این آیه «یقدر» در برابر «بیسط» آمده است یعنی خداوند یکی را با فقر آزمایش می‌کند و دیگری را با بسط روزی.

آن‌ها تمنا و آرزوی قارون شدن را داشتند، می‌گویند اگر خدا هم به ما همان نعمت را داده بود امروز ما هم در زمین فرو می‌رفتیم. قرآن در جای دیگری از قول منافقین می‌فرماید: که آنها می‌گویند که اگر به جنگ رفته بودیم سر ما هم آن بلاها می‌آمد! برعکس آن هم درست است. شما دیدید که بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و سقوط قیمت‌ها عده‌ای سخته کردند و مردند. عده‌ای در همان موقع گفتند خوب شد ما دلار و طلا نداشتیم وگرنه ما هم سخته کرده بودیم!

نکته آخر در این آیه: «خداوند کافران را رستگار نمی‌کند.» مگر قارون یا مردمی که آن رفتارها را داشتند کافر بودند؟ کافر به چی؟ کافر به معنای خاص یعنی منکر خدا. اما بسیاری از مردمان خدا را قبول دارند اما کافر به آیات خدا هستند، پیروان موسی کافر نبودند اما قبول نداشتند که: «**ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَن آمَنَ وَ عَمَلٌ صَالِحًا**» پس کفر بسیاری از مردم الزاماً کفر به خدا نیست بلکه کفر به آیات خداست.

گفتگو بین قارون و قوم و داستان او در اینجا تمام می‌شود. از عناصر اصلی داستان‌های قرآن، بالا بردن سطح آگاهی مردم و ایجاد انگیزه در آن‌ها برای زندگی بهتر و توسعه انسانی است.

**آیه ۸۳ - «تِلْكَ دَارُ الْآخِرَةِ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ:** آن سرای آخرت است که برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری جویی و فساد نیستند. و عاقبت از آن پرهیزکاران است.»

**فراز اول:** تعریف وضعیت مطلوب در محاسبات نهایی است، که در يك بیان عام می‌فرماید و آن دار آخرت است. آیا منظور از این «خانه آخرت» بهشت است؟ در این جا چون بعد از دنیا، آخرت و نهایت یعنی نتایج دور، مطرح شده است، می‌تواند منظور بهشت باشد. اما وضع مطلوب در ارزیابی نهایی می‌تواند، در همین دنیا هم باشد! اما نه نزدیک و نه در طول عمر ما. مگر در همین دنیا داور تاریخی و مردم در باره نیکان و اشرار یکی است؟ مردان بزرگ تاریخ و خدمتگزار از همان لحظه

درگذشت وارد وضعیت مطلوب نهایی یا «سرای آخرت» می‌شوند. در این آیه برای ورود به «سرای آخرت» دو شرط ذکر شده است:

آن آخرت برای کسانی است که دنبال فخرفروشی و خودگنده بینی و استکبار نباشند: «لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ» یعنی در بین مردم خود را تافته جدا بافته نبیند و دچار خودشیفتگی، استکبار و خودگنده بینی نشوند. در مقابل این استکبار، تواضع و فروتنی و خاکی بودن است. وجه دیگر این برتری جویی و خودبزرگ بینی گسترده است. محدود به جامعه انسانی نیست. «فی الارض» است یعنی در کل طبیعت است. مستکبر، طبیعت را هم حاضر است برای هوس خودش نابود کند. می‌گویند ناصرالدین شاه که به شکار می‌رفت عده‌ای از عمله دربار، حیوانات وحشی را محصور می‌کردند و به گوشه‌ای از جنگل می‌راندند تا ناصرالدین شاه آنها را بزند! تازه يك نفر هم پشت سر او می‌ایستاده تا اگر شاه خطا کرد، او حیوان را بزند و بعد بگوید اعلیحضرت! شما زدید! عجب! ویژگی این استکبار منحصر و محدود به جامعه بشری نیست. تمام زمین را فرا می‌گیرد.

**شرط دوم: «وَلَا فُسَادًا فِي الْأَرْضِ».** نتیجه یا پیامد برتری جویی بر روی زمین فساد است.

امروز مستکبرین، نظم طبیعی جهان را برهم زده‌اند. برای کسب سود، جنگل‌ها را (نظیر آمازون) نابود می‌کنند. حیات وحش را از بین برده‌اند. نسل بسیاری از حیوانات قطع شده است، فضا، زمین، آب همه جا آلوده شده است. چرا، چون انسان خود را گل سرسبد هستی می‌داند و در نتیجه این استکبار بر روی زمین «فساد» می‌کنند، زمین را می‌گدازند. مردان خدا، اعضای خانواده «سرای آخرت» چنین نیستند.

فراز آخر آیه توجه دادن به این که: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» نهایت و پایان از آن پرهیزکاران است.

واژه عاقبت به معنای پایان، خاتمه، نتیجه و پاداش نیک است. لازمه عاقبت اندیشی، صبور بودن و پرهیز از شتاب زدگی است. شتاب زدگی همان عجله است.

خداوند نمی‌گوید: «وَالْعَاجِلَةُ لِلْمُتَّقِينَ» تفکر اخروی برخلاف عجله با صبر و بردباری همراه است. در چهار جای قرآن ترکیب «عاقبت» و «تقوی» با هم آمده است، در دو آیه: العاقبة للمتقين و در دو آیه دیگر العاقبة لتقوي. «تقوي» یعنی خویشتن داری یعنی ترمزهای آدم خوب کار کند. هر چیزی که انسان را از خطری یا وضع نامطلوبی حفاظت کند، آن را «وقایه» گویند، ترمز ماشین، چتر، بارانی سپر، این‌ها هر يك اسم خاص خود را دارند اما کار آنها وقایه است. در انسان هم نیرویی وجود دارد که در صورت فعال شدن، رفتار انسان را مهار می‌کند. و به آن تقوی می‌گویند. انسان عجول خلق شده است. همه چیز را زود می‌خواهد. بعد از انقلاب اسلامی ایران برخی احزاب و گروه‌ها انتظار داشتند که يك شبه، يك ماهه، يك ساله همه چیز درست شود. رهبر يك گروه چپ - در تلویزیون مدعی شد که مشکل کشاورزی ایران را در

ظرف يك هفته حل مي‌کند!! يك روحاني برجسته به مردم قول داد که تا اول پاييز سال ۵۸، مشکل مسکن را براي تمام بي‌خانمان‌ها برطرف سازد!! چنین نیست. مقررات ناظر بر تحولات جامعه بشر و طبيعت، تغييرات تدريجي سازنده است. العاقبه للمنتقين يعني شتاب زدگی را مهار کنید و تفکر دورنگر داشته و دورانديش باشيد.

منظور اين است که آقا عجله نکنيد به قول مرحوم مهندس بازرگان هر چيزي را زود و با زور نخواهيد، هر تحولي فرايندي دارد که بايد طی شود. اين قدر مضطرب نباشيد. اگر وظيفه خود را خوب انجام بدهيم. در دراز مدت برنده‌ايم به خودتان و ديگران فشار نياوريد. قاعده ناظر بر رفتارهاي انساني چنين است.

آيه ۸۴ - «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»: هر که نيکی بياورد، پاداشش بهتر از آن خواهد بود و هرکس بدی آورد، جز بر آن چه کرده‌اند، كيفر نينند.»

نکته اول: هرکس کار نيکی کند پاداشش بيش از آن است. در جاي ديگري در قرآن مي‌گويد: ده برابر است (عشر امثالها انفال ۱۶۰) و هرکس مرتکب خلایي شود جز آنچه کرده پاداش نمي‌گيرد. چرا پاداش نيک بيشتر است؟ من بارها اين مثال زده‌ام. **پيامبر (ص)** وقتي به معراج رفت، و **جبرئيل** او را در هستي گردش مي‌داد. در جايي ديد عده‌اي دارند بنایي مي‌کنند. از جبرئيل پرسيد اين‌ها کيستند و چکار مي‌کنند. **جبرئيل** گفت فرشتگانند که دارند بهشت را مي‌سازند. پيامبر پرسيد پس چرا يواش يواش کار مي‌کنند. و جبرئيل پاسخ داد بايد اعمال نيک مردمان که مصالح بهشت است برسند! يعني بهشت را اعمال نيک مردمان مي‌سازد. در فرايند خانه سازي انواع کارها صورت مي‌گيرد، لوله‌کشي، بنايي، سفت‌کاري، کاشي‌کاري و .. در ساختمان منزل، هم آشپزخانه هست، هم حمام، هم اطاق خواب، هم اطاق نشيمن و .... در ساختن يك خانه ممکن است تمام اعضاي خانواده با هم کار کنند و هرکس در بناي قسمتي مشارکت کند. يکي حمام، يکي آشپزخانه، يکي کاشي‌کاري، يکي سيم‌کشي و ... اما وقتي ساخت خانه تمام شد، اعضاي آن خانه، از تمام امکانات خانه استفاده مي‌کنند. آيا استفاده هريك از اعضاي خانواده به اندازه سهمي است که در ساختن منزل، در کاشي‌کاري يا گچ‌کاري حمام، آشپزخانه، و غيره داشته است يا از مجموع آن بهره مي‌برد؟ اگر بهشت، با اعمال نيک مردمان ساخته مي‌شود، پاداش يا بهره‌مندي از کل ايجاد شده معادل سهم هرکس در بناي بهشت نيست بلکه خيلي بيشتر است. اگر شما کار نيکی مي‌کنيد به اندازه همان کار بهره نمي‌بريد، به اندازه مجموع تك تك اعمال نيک شما هم نيست منظور از «عشر امثالها» صرفاً ده برابر نيست بلکه توجه دادن به اين که پاداش خيلي بيشتر است ده برابر يا بيشتر پاداش مي‌گيريد. اما در مورد سيئات اين نسبت وجود ندارد. اگر شما يك کلنگ بزويد و خانه‌اي را خراب کنيد يا ديواري را بريزيد، خوب ديگر چيزي نمي‌ماند، همان را خراب کرده‌ايد و به همان اندازه زيان يا كيفر مي‌بينيد. البته وقتي در يك محيط و يا کوچه خرابي بوجود مي‌آيد، اهالي محل و همسايگان همه ناراحت مي‌شوند. پيامد برخي از اعمال زشت انسان فقط گريبان او را نمي‌گيرد بلکه فضايي بوجود مي‌آورد که همه زيان خواهند برد، شعله‌هاي آتش ممکن است از يك منزل شروع شود اما منطقه‌اي را مي‌سوزاند. بنابر اين همه در برابر



رویدادهای جامعه باید حساس باشیم. خداوند می‌فرماید: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» انفال - ۲۵. و این با رابطه خوبی و بدی با پیامدها که در آیه مورد بحث است فرق می‌کند. اما در هر حال آن چه که به عنوان کیفر نصیب ما می‌شود، نتیجه مستمر کار خود ماست: «إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

در این آیه فعل ماضی بعید بکار رفته است. یعنی آنها که به طور مستمر مرتکب سیئه می‌شوند. دقت کنید، همه مرتکب سیئه می‌شوند. بحث بر سر آن نیست، بحث بر سر آن است که روش دائمی فرد ارتکاب گناه باشد. ماضی بعید یعنی این که جز سیئه چیزی ندارد او دیگر حسناتی ندارد که سیئاتش را ببرد. «ماکانوا» یعنی رفتارش در تمام زندگی همین است. يك رفتار راهبردی شده است.

یکی از عناصر اصلی و کلیدی قرآن توجه دادن انسان به جایگاهش در هستی و نقش پیامبر گرامی در این آگاهی بخشیدن است.

## بخش ششم

## آیات پایانی سوره و جمع بندی

آیه ۸۵ - «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ لِّمَنْ عَلِمَ مِنْ جَاءِ بِالْهُدَىٰ وَ مَنِ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: بی‌تردید همان که این قرآن را بر تو واجب کرد تو را به جایگاهت بازمی‌گرداند. بگو پروردگرم کسی که هدایت را پذیرفته و کسی را که در گمراهی آشکار است بهتر می‌شناسد.»

در بخش پایانی سوره و در این آیه، خطاب دوباره به پیغمبر گرامی برمی‌گردد. در صدر سوره در آیه ۵ خداوند پیروزی ستم‌دیدگان را وعده داده بود:

«وَأَنْتُمْ عَلَيَّ الْآذِينَ اسْتَضُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجَعَلَهُمْ أَنْعَمًا وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».

در آیه ۸۵ خداوند، به پیامبرش دل‌داری می‌دهد که به جایگاهت، یعنی به مکه - برمی‌گردد. آیات سوره قصص همه مکی هستند. جز آیات ۵۲ و ۵۵ و همین آیه ۸۵ که مدنی هستند. خداوند به پیامبرش می‌گوید از کوره در نرو. فراز اول آیه این است: کسی که بر تو فرض و واجب کرد که قرآن را به مردم ابلاغ کنی و بدان عمل نهایی، همو تو را به جایگاهت بازمی‌گرداند. واژه فرض در این آیه یعنی واجب کردن و تعیین کردن است. به هر حکم واجب شرعی، نظیر زکات، حج و غیره «فرضه» گویند.

در مورد معنای واژه «معاد» در این آیه بحث‌ها شده است اما با توجه این که این آیه پر هنگام هجرت پیامبر از مکه به مدینه یا در خود مدینه، بعد از هجرت، نازل شده است عبارت: «لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ» یعنی به همان جایی که تو را از آن جا بیرون کردند (یعنی مکه) برمی‌گردانیم. پس نه فقط خودت بدان و باور داشته باش که پروردگارت خودش بهتر می‌داند چه کسی هدایت را می‌پذیرد و چه کسی در گمراهی آشکار است، اعلام کن: «قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَ مَنِ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». پیام مهم این آیه چنین است: ای پیامبر تو خود را در جایی قرار مده، و در جایگاهی قرار ندری که داور کنی که چه کسی هدایت را می‌پذیرد و چه کسی در گمراهی است. حتی رسول الله هم نمی‌تواند خود را در جایگاه خدا قرار بدهد. حال بعضی از دین‌مداران گویی مقامی بالاتر از پیامبر دارند و وارد این عرصه می‌شوند و با صراحت و بی‌تقوایی باورهای دینی مردم را مورد ارزیابی قرار می‌دهند!! وای بر آنها.

آیه ۸۶ - «وَمَا كُنْتُمْ تَرْجَوْنَ أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهْرًا لِلْكَافِرِينَ: و تو انتظار نداشتی که این کتاب بر تو وارد شود، این جز رحمتی از جانب پروردگارت نبود، پس هرگز پشتیبان کافران مباش.»

واژه رجا یعنی امیدوار بودن - امید داشتن. واژه ظهیر از ظهر و ظهوراً به معنای ظاهر و آشکار شد، می‌باشد. ظهر علیه یعنی به او کمک کرد. الظهیر یعنی پشتیبان، یاور، کمک کار.

خطاب به پیامبر است که مگر تو ای پیغمبر انتظار وحی را داشتی؟ مگر تو می‌دانستی که به تو وحی خواهد شد؟ تو که توقع نداشتی و امیدوار نبود. پس این وحی جز رحمتی از جانب پروردگار تو نیست. پس پشتیبان کافران نباش. منظور از این عبارت در این آیه چیست، مگر پیامبر کاری یا فکری کرده که نشانه انتظار او از پشتیبانی کافران باشد که خداوند او را منع می‌کند؟ قطعاً چنین چیزی نیست. درست است که در این آیه مخاطب پیامبر است. اما اگر نزول قرآن بر پیامبر رحمتی از جانب پروردگارش است دسترسی ما مسلمانان به چنین کتابی، برای ما نیز رحمت از جانب حق است. و مخاطب اصلی در این عبارت مومنان هستند، که ممکن است برغم ایمان آوردن، در مواردی، آگاهانه یا جاهلانه از کافران (کافر به خدا یا کافر به قوانین الهی) پشتیبانی نمایند. در آیات پایین بیشتر توضیح داده می‌شود.

آیه ۸۷ - «وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتَّ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: میادا ترا از ابلاغ آیات خدا، بعد از آن که بر تو نازل شده است، بازدارند. و به سوی پروردگارت دعوت کن. زنهار از مشرکان مباش.»

**واژه «صد»** یعنی بازداشتن. پیامبر مواظب باش بعد از اینکه این آیات بر تو نازل شد، تو را از کار ابلاغ باز ندارند. توجه کنید همان طور که اشاره شد، این آیه خطاب فقط به پیامبر نیست مربوط به همه مسلمانان است. اگر شما به حقیقتی دست یافتید و ابلاغ حق را وظیفه خود دانستید، بعد از آن هوجی بازی‌ها شما را از انجام وظیفه منحرف نکند. خیلی زشت است که کسی به حقیقت برسد اما از ترس هوجی‌بازی مخالفین ساکت بماند. طبیعی است پیغمبری را که زیر چتر حمایت الهی است، نمی‌توانند باز دارند. پس این خطاب به ماست که مواظب باشیم.

**واژه «ادع»** یعنی بخوان - دعوت کن، مردم را. فعل امر است. یعنی دعوت باید فعال باشد. پیامبر نباید منفعل باشد و در خانه بنشیند تا مردم نزد او بیایند. باید او در خانه مردم را بزند و دعوت کند. اما دعوت به سوی چه کسی و چه چیزی؟ خدا یا خودش؟ به محض این‌که شما مردم را به سوی خود بخوانید، مرتکب شرک شده‌اید. به خاطر همین است که در آیه ۸۶ خطاب به پیامبر است که تو خیال کردی خودت بودی که موجب نزول وحی شدی؟ تو که هرگز و اصلاً خیال نمی‌کردی صاحب این مقام بشوی. مگر تو نماز شب را در غار حرا برای رسیدن به این مقام می‌خواندی؟ اصلاً یک در میلیارد هم تصور چنین چیزی را نداشتی. پس حالا اجازه نده که تو را از ابلاغ آیات الله منحرف کنند. نمی‌گویند ترا از ادامه راه خدا بلکه از ابلاغ آیات خدا مانع شوند. این خیلی حرف است. می‌گویند پل صراط از مو باریک‌تر است و با یک اشتباه سقوط می‌کني، مردم را به چه می‌خوانی؟ راه خودت یا پروردگارت؟ چرا خداوند این چنین پیامبرش را مورد خطاب خود قرار می‌دهد. برای این که به ما بگوید، که شما انسان‌ها در اخلاص هرگز به پای پیامبر نمی‌رسید، مشرک شدن پیامبر امری محال است، پیامبر حتی قبل از بعثت هم مشرک نبود. پس منظور از این خطاب من و شما هستیم که خود را مومن و مسلمان می‌دانیم و پیام آیه یعنی ممکن است شما با نیت خوب گرفتار شرک بشوید. بنابراین:

آیه ۸۸ - «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، كُفُّوا شَيْءًا هَالِكًا إِلَّا وَجْهَهُ. لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و با خداوند معبود دیگری را مخوان، خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز فانی است. فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شوی.»

**فراز اول آیه:** با خداوند معبود دیگری را مخوان. این يك بیان عام است. دعوت باید خالص برای خدا باشد. خداوند در قرآن می‌گوید آیا ندیدی کسی که نفسش را خدای خودش قرار داده است؟ حالا نفس من و شما چوب ذرعی شده است که ایمان مردم با آن سنجیده شود. این قطعاً شرک است. باریکی پل صراط همین است. گاهی نفس ما، ما را گول می‌زند. خیال می‌کنیم برای خداست. اما خیر برای خودمان است. نمی‌توانیم از پل رد شویم و سقوط می‌کنیم.

این آیه جمع‌بندی **سوره قصص** است. محور اصلی این سوره، داستان موسی و فرعون است. بسیاری از آدمیان و احزاب و گروه‌ها مردم را «دعوت» می‌کنند. اما دعوت به چی و کی؟ دعوت کنندگان مورد خطاب در این فراز از آیه چه کسانی هستند؟ کسانی که شغل اصلی آنها در زندگی «دعوت» است. کار اصلی پیامبر دعوت مردم به حق بود. اگر اهل دعوت هستید، خداوند شما را از دعوت مردم به کسی و چیزی **غیر از خدا و یا همراه با خدا**، منع می‌کند بدترین و زشت‌ترین گناه دعوت مردم به چیزی غیر از خدا، یا در کنار و همراه با دعوت به خدا. یعنی دین و خدا را بازیچه اهداف و امیال خود قرار دادن.

**فراز دوم: «لا اله الا هو»** هیچ معبودی جز او نیست. در باره این ضمیر غایب «هو» در جای دیگری بحث کرده‌ام. خدا در ناخودآگاه ما هست. ما دنبال آن می‌گردیم آن خدای گمشده ناخودآگاه ما کسی جز «او»، الله، نیست. اما تا کسی اله‌های متفرق را که او را جذب و شیفته و یا اسیر خود کرده‌اند، نشناسد و آنها را نفی نکند، نمی‌تواند به الله، به خدای واقعی و حقیقی برسد.

**فراز سوم: «کل شیئی هالک الا وجهه»** همه چیز نابود شدنی است جز ذات او.

هر چیزی که وجود دارد شیئی است. خداوند هم وجود دارد اما شیئی نیست. می‌گوید همه اشیاء میرا هستند مگر وجه او. **واژه وجه** یعنی صورت، از رو باکسی طرف شدن، صورت ما را هم چون از جلو همدیگر را نگاه می‌کنیم و سمت و سوی ماست وجه می‌گویند. به تعبیر مرحوم علامه طباطبائی وجه خدا

یعنی: «نمود او برای غیر او، یعنی برای خلقش. این نمود همان صفات کریمه او از حیات، علم، قدرت و سمع و بصر، و هر صفتی از صفات فعل خدا، مانند خلقت، رزق، احیاء، مغفرت و ... می‌باشد.»<sup>۱۵</sup>

در باره معنای واژه «هلاک» هم بحث و حدیث فراوان شده است. که لزومی ندارد ما در اینجا به این مباحث کلامی وارد شدیم. مهم این است که بپذیریم:

**فراز چهارم: «له الحكم» حکم یعنی مقررات ناظر بر کل هستی، برای تمام پدیده‌ها، و تمامی جریان‌های طبیعی و اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قارونی و فرعون، همه از طرف خداست. هیچ پدیده‌ای بیرون از حکم خداوند قرار ندارد. و علاوه بر این:**

**فراز پنجم: «والیه ترجعون بازگشت ما هم به سوی اوست.»**

واژه «ترجعون» به معنای برگردانده می‌شوید، یعنی این که سرچشمه وجودی شما از خداست. از آنجا «آورده شده‌اید» و در نهایت به سوی او برگردانیده می‌شوید. این بیان دیگری از اصل «انالله و انا الیه راجعون» است. این تنها در مورد انسان نیست. تمام هستی به سوی خدا در حرکت است اما خدا کجاست که به سوی او در حرکت هستیم و به سوی او برمی‌گردیم.

اگر خدا بخواهد و در جای دیگر این موضوع را مورد بحث قرار خواهیم داد.

**صدق الله العظیم**

۱- «تفسیر المیزان» - سید محمد حسین طباطبایی - ج ۱۶ - ص ۱۴۱، نشر فرهنگی رجاء ۱۳۶۳

## ایران و لزوم اتخاذ دیپلماسی واقع بینانه

۲ مهر ماه ۸۶

۱- قطعنامه ۱۷۳۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد، برخی از محدودیت های سیاسی، اقتصادی علیه ایران را به دلیل عدم اجرای قطعنامه ۱۶۹۶ و توقف کامل غنی سازی اورانیوم و فعالیت های هسته یی مربوط به سوخت اتمی تصویب کرده است. این قطعنامه همچنین از آژانس بین المللی انرژی اتمی خواسته است که بعد از ۶۰ روز، گزارشی از فعالیت های هسته یی ایران قید و به شورای امنیت ارائه دهد تا این شورا بر اساس آن گام بعدی را در مورد مساله هسته یی ایران بردارد. پیش بینی می شود که اگر ایران تا پایان مهلت مقرر در این قطعنامه از مفاد آن تبعیت نکند، یعنی تمام فعالیت های مربوطه به سوخت هسته یی خود را متوقف نسازد، گام بعدی، قطعنامه جدیدی با تحریم های گسترده تری علیه ایران، خواهد بود. اکنون پرسش اساسی این است که این نوع قطعنامه ها تا چه میزان بر وضعیت

سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران اثرگذار خواهند بود. در حالی که برخی از مسوولان کشور تهدیدات را جدی و خطرناک می دانند، برخی دیگر با استناد به تاثیرات ناچیز تحریم ها و محدودیت های اقتصادی طی ۲۷ سال گذشته، قطعنامه های جدید را چندان جدی نمی گیرند و آنها را موثر نمی دانند.

۲- در روابط بین المللی، هنگامی که اختلاف و درگیری میان دولت ها یا میان یک کشور با سازمان ملل بالا می گیرد، تحریم ها، به خصوص تحریم های اقتصادی به منظور ایجاد محدودیت در مبادلات اقتصادی یکی از ابزارهای شناخته شده است. این تحریم ها، عمداً از جانب قدرت های برتر اقتصادی - نظامی علیه کشورهای ضعیف تر، صورت می گیرد. اما همیشه این طور نیست. در مواردی، تحریم های اقتصادی به عنوان ابزار برای مبارزه با سلطه یک قدرت اقتصادی- سیاسی برتر، توسط ملت هایی که برای استقلال خود می جنگند اتخاذ می شود. نظیر تحریم مصرف کالاهای انگلیسی که رهبران هند، از جمله مهاتما گاندی در مبارزه علیه استعمار انگلیس، اعلام کردند و به دلیل استقبال مردم هند موثر نیز واقع شد. تحریم های اقتصادی معمولاً یا از جانب قدرت های بزرگ علیه کشورهای کوچک تر به منظور اعمال سلطه است یا از طریق سازمان ملل متحد علیه کشورهایی که به هر دلیل و علتی، مفاد منشور سازمان ملل متحد را زیر پا می گذارند، اتخاذ می شود. میزان تاثیرگذاری این تحریم ها، در راستای حل مشکل روابط کشورها با یکدیگر یا اصلاح و رفتاری یک دولت متمرکز از مقررات جهانی، به موضوع مورد مناقشه و موقعیت دولت قدرتمند تحریم کننده در روابط جهانی و همچنین، رابطه دولت تحریم شده با سایر دولت ها دارد. به عنوان مثال سازمان ملل متحد، به کرات در اعتراض به سیاست های نژادپرستانه آفریقای جنوبی، در دوران سلطه سفیدپوستان، قطعنامه هایی را به تصویب رسانید. اما این قطعنامه ها اثر تعیین کننده برای پایان دادن به آپارتاید در آفریقای جنوبی نداشت. زیرا برخی از کشورهای قدرتمند غربی، به رغم قطعنامه های سازمان ملل به دولت آفریقای جنوبی کمک می کردند و عملاً قطعنامه ها را نادیده می گرفتند. همانطور که امروزه در مورد دولت اسرائیل نیز چنین است. گاهی یک گروه از کشورها، علیه یک دولت دیگر، دست به تحریم های اقتصادی- سیاسی می زنند. نظیر تحریم های اتحادیه عرب علیه اسرائیل. به موجب این تحریم ها، کشورهای عربی موظف بودند روابط تجاری خود را با شرکت های خارجی که با اسرائیل روابط اقتصادی داشتند، قطع کنند. اما از آنجا که دولت های عربی در روابط خود با قدرت های اروپایی و امریکا، یکپارچه نبودند، این قطعنامه کارایی چندانی نداشت و در مبارزه علیه اسرائیل تاثیر چندانی ایجاد نکرد. در برخی از موارد، تحریم علیه یک کشور، به تحریم در یک کادر مشخص محدود است؛ نظیر تحریم خرید نفت ایران توسط انگلستان در

دوران حکومت ملی دکنتر مصدق. با توجه به نقش درآمد نفت در اقتصاد ایران، دولت انگلیس امیدوار بود که این تحریم موجب تلاطم های بزرگ اقتصادی در ایران و سقوط دولت دکنتر مصدق شود و ایران به زانو درآید. تحریم خرید نفت ایران، به دلیل قدرت نظامی - سیاسی انگلیس، موثر واقع شد. شرکت های نفتی امریکایی و انگلیسی از خرید نفت ایران خودداری کردند. شرکت های نفتی روسیه نیز با احتیاج به خرید نفت ایران نداشته یا در مناسبات جهانی آمادگی برخورد با انگلیس را به خاطر ایران نداشتند. یک شرکت نفتی ایتالیایی که مستقل بود و به رغم انگلستان اقدام به خرید نفت ایران کرد، دولت انگلیس با استفاده از امکانات نظامی - دریایی خود، نفتکش های حامل نفت خریداری شده از ایران را در آب های بین المللی متوقف کرد. اما تحریم خرید نفت ایران تاثیر چندانی در داخل کشور ایجاد نکرد. زیرا دکنتر مصدق با طرح و اجرای تز اقتصاد بدون نفت و بسیج مردم برای مقابله با تحریم ها، توانست نه تنها با پیامدهای قطع درآمد نفت مقابله کند، بلکه برای اولین بار و شاید آخرین بار، تراز تجارت خارجی ایران مثبت شد. هنگامی که قانون ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت سابق نفت انگلیس به تصویب رسید و به اجرا گذاشته شد، دولت انگلیس با این پیش فرض که ایرانیان قادر به اداره صنعت پیچیده نفت و پالایشگاه ها نیستند، همکاری اتباع خود با شرکت ملی نفت ایران را تحریم و ممنوع ساخت. اما توانمندی نیروهای متخصص ایرانی و هنر و مدیریت مهندس بازرگان در جذب تمامی این نیروها برای به راه انداختن تاسیسات نفت جنوب این تصور نادرست انگلستان را باطل ساخت و راه مقابله با تحریم های خارجی را نشان داد. بنابراین هر تحریمی، در هر شرایطی و درباره هر موضوعی، لزوماً نتیجه بخش نیست و به موضوع تحریم، مناسبات جهانی، توانمندی های درونی کشور و فهم و درک و قابلیت مدیریت مسوولان کشور بستگی مستقیم دارد.

۳- در طول ۲۷ سال گذشته روابط ایران با امریکا و برخی دیگر از کشورهای غربی پرتنش، غیرعادی و غیردوستانه بوده است. ریشه این تنش ها را در مواردی باید در روابط ایران و امریکا در دوران قبل از انقلاب جست وجو کرد. اما این پرسش جدی مطرح است که آیا این سوابق گذشته، باید لزوماً به درگیری و تنش بینجامد؟ و آیا راه های دیگری با محتوای دیگری امکان پذیر نبوده است؟ رهبران هند، بعد از مبارزات فراوان و پایان دادن به استعمار انگلیس در هند، با درک و تعریف واقع بینانه از منافع ملی هند روابط کشورشان با انگلیس را در قالب کشورهای مشترک المنافع (انگلیس و سایر کشورهای مستعمره سابق انگلیس) تنظیم کردند و این به نفع هند تمام شد. اما در ایران چنین نشد. و شاید هم امکان پذیر نبود، و اگر هم تعریف جدیدی از روابط میان دو کشور بر اساس منافع ملی و اولویت های نظام

جدید میسر بود، با گروگانگیری و نگهداری گروگان ها برای ۴۴۴ روز، امکان آن از بین رفت. بنابراین روابط ایران با امریکا و متاثر از آن، با سایر کشورها به شدت پرتنش شد.

در دوران ریاست جمهوری کارتر پس از ناکامی در برخورد با ایران و قطع روابط دیپلماتیک، تحریم های یک جانبه علیه ایران تصویب و به اجرا گذاشته شد. بعد از کارتر تنش در روابط میان ایران و امریکا همچنان ادامه یافت و مصوبات جدیدی علیه ایران به تصویب دولت و کنگره امریکا رسید (نظیر قانون داماتو) اما این تصمیمات تماماً یک طرفه توسط دولت امریکا اتخاذ شد و سایر کشورها، نهادهای بین المللی از جمله سازمان ملل، نقش چندانی در آنها نداشتند و تعهدی به حمایت یا تبعیت از آن را نداشتند. با وجود این برخی از کشورها، نظیر انگلیس که سیاست های همسو با امریکا دارند، از این تحریم ها حمایت کردند. برخی دیگر از کشورهای اروپایی یا ژاپن و چین و روسیه، با توجه به ساختار اقتصاد جهانی و مناسبات این کشورها با امریکا، خود را مجبور دیدند تا با مواضع امریکا علیه ایران هماهنگی نشان بدهند. بنابراین اگرچه این تحریم ها یک جانبه از طرف امریکا اتخاذ شده بود اما در محورهای متعددی آثار خود را بر اقتصاد ایران نشان داد. به عنوان مثال تحریم فروش هواپیماهای مسافربری و لوازم یدکی آنها، ناوگان هوایی ایران را دچار مشکل کرده است. به طوری که وزیر اسبق راه و ترابری در پاسخ سوال نمایندگان مجلس با صراحت اظهار داشت به علت این تحریم ها ایران مجبور شده است هواپیماهای مسافربری با کیفیت بسیار نازل از روسیه و اوکراین و یا هواپیماهای مستعمل از سایر کشورها، خریداری کند، نتیجه این وضعیت سقوط پی در پی هواپیماها و تحمل تلفات بسیار سنگین بوده است. تحریم ایران در قلمرو خدمات فنی در صنعت نفت موجب زیان و ضررهای جبران ناپذیری به چاه های نفت ایران شده است. چاه های نفت ایران سال هاست که به رغم بهره برداری مستمر، بازسازی نشده اند و نه تنها بازدهی آنها کاهش پیدا کرده است بلکه تخریب های جبران ناپذیری را هم موجب شده است. تکنولوژی بازسازی چاه های نفت به طور عمده در انحصار شرکت های امریکایی است و تحریم امریکا قطعاً بر روند بازسازی چاه های نفت ایران اثرگذار بوده است. تهیه برخی از لوازم یدکی یا کالاهای واسطه یی صنایع ایران، به علت تحریم، یا میسر نبوده است یا با قیمت های گزاف و کیفیت پایین تهیه شده اند. تحریم فروش تسلیحات نظامی بدون تردید، در توانمندی و کارایی رزمی ایران در جنگ کلاسیک تاثیرات منفی دارد. اعمال محدودیت روایت و ورود به امریکا برای متخصصین ایرانی، نظیر پزشکان و جلوگیری از حضور و مشارکت آنان در همایش های علمی که در امریکا برگزار می شوند، بر فرآیند رشد و توسعه علمی اثرات منفی داشته است. متخصصینی که دانش

علمی آنها کاملاً به روز است اگر نتوانند ارتباط خود را با جریان های علمی جهانی مستمر سازند، دانش علمی آنان به زودی ارزش تاریخی پیدا خواهد کرد. اگر چه انقلاب الکترونیک تا حدود بسیار زیادی اثرات منفی این کمبود را برای پژوهشگران ایرانی کاهش می دهد اما استفاده از اینترنت برای به روز کردن اطلاعات علمی به تنهایی کافی نیست. اثرات تحریم خرید کالاهای صادراتی ایران نظیر پسته، فرش، زعفران و غیره نیز قابل بررسی است و تاثیر این تحریم ها بر بازار فرش ایران آن چنان است که حتی وقتی دولت کلینتون برای هموار ساختن راه مذاکره با ایران و بهبود روابط به طور یک جانبه تحریم واردات برخی از کالاهای ایران، نظیر فرش را به امریکا لغو کرد فرش ایران نتوانست جایگاه برتر گذشته خود را به دست آورد.

۴- در طول جنگ ایران و عراق، سازمان ملل متحد قطعنامه های متعددی درباره آتش بس، مذاکره، پایان تخاصم و صلح بین دو کشور همسایه ایران و عراق تصویب کرد. بعضی از این قطعنامه ها را ایران و برخی دیگر را عراق نپذیرفت. اما در هیچ یک از آنها تحریم و مجازات، پیش بینی نشده بود. قطعنامه های اخیر ۱۶۹۶ و ۱۷۳۷، شاید اولین قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران در ۲۸ سال گذشته محسوب می شوند، این قطعنامه ها دو بخش اصلی و دو ویژگی مهم دارند. بخش اول این است که با صراحت از ایران خواسته شده است که کلیه فعالیت های خود پیرامون سوخت هسته یی، از جمله غنی سازی اورانیوم و سایر فعالیت های مربوطه را متوقف سازد. دومین بخش اصلی، پیامدهای عدم تمکین ایران از قطعنامه ها است، که هنوز خیلی جدی، شفاف و همه جانبه نشده است. اما دو ویژگی عمده این قطعنامه ها عبارتند از اول اتفاق نظر میان تمام اعضای دائم و غیردائم شورای امنیت پیرامون آنچه ایران باید انجام بدهد، ویژگی دوم این است که این قطعنامه ها، اقدامات ایران را خطر جدی برای صلح و امنیت جهانی تلقی کرده اند (بند ۴۰ و ۴۱ فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد)، اگرچه هنوز در مورد نوع برخورد با ایران و گسترش تحریم ها تصمیم جدی گرفته نشده است اما یک اجماع یا اتفاق نظر جهانی به وجود آمده است. بنابراین تحریم های ناشی از قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران، به هیچ وجه با تحریم های گذشته که یک طرفه و مستقیماً توسط خود دولت امریکا علیه ایران اتخاذ و اجرا شده است قابل مقایسه نیست و تفاوت های جدی و محتوایی وجود دارد، که نمی توان و نباید نسبت به آنها سهل انگاری کرد، بلکه باید آنها را جدی گرفت و برای علاج واقعه قبل از وقوع متناسباً راهکارهای سیاسی دیپلماسی واقع بینانه یی را در سطح ملی بر



محور وفاق ملی و در سطح بین المللی در راستای کاهش تنش ها و شکستن جبهه متحد علیه ایران، اتخاذ کرد.

### اشتباه چه گوارا صدور انقلاب بود

شهر وند امروز ۱۳۸۶/۷/۱۵

در اوایل دهه ۶۰ کوبا تجربه تازه ای را بر تجارب انقلابی جهان افزود به طوری که یک گروه چریکی کوچک از جوانان آرمان خواه با پناه بردن به کوهستان های سیرامسترا توانستند دیکتاتوری باتیستا را سرنگون کنند. در موفقیت این تجربه چه گوارا نقش چشم گیری داشت. فیدل کاسترو ویک جوان آرمان گرا و کاریزماتیک توانست انقلاب کوبا را به ثمر برساند اما چه گوارا نقش مهندسی این انقلاب را به عهده داشت. اگر همکاری چه گوارا نبود فیدل کاسترو هیچ گاه به تنهایی به نتیجه نمی رسید پس از پیروزی انقلاب کوبا چه گوارا نقش کلیدی در بازسازی اقتصادی به عهده گرفت اما روحیه ی انقلابی او از این که به یک بورکرات دولتی تبدیل شود دور بود. بنابراین او ترک محراب و مسجد و دفتر کرد و به پرو رفت تا از آن جا انقلاب تازه ای را هدایت کند که این نشان از شخصیت و روحیه انقلابی و ارمانگرایانه چه گوارا است. اما چه گوارا یک اشتباه بزرگ مرتکب شد چرا که انقلاب از درون وضعیت مساعد هر جامعه ای شکل می گیرد. انقلاب یک کالا نیست که صادر شود. بنابراین چه گوارا شکست خورد اما شخصیت او به عنوان یک چهره انقلابی سال های سال مورد توجه نسل های جوان در کشورهای مختلف قرار گرفت. نقشی که چه گوارا داشت امروز قابل کپی برداری نیست چرا که عصر انقلابات به سر آمده است. در این قرن پس از تحولات اجتماعی به وجود آمده و پس از فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی و پایان گرفتن جنگ سرد و انقلاب الکترونیک اصلاحات آرام، کند و زمان گیر میسر خواهد شد. اگر چه شخصیت چه گوارا به عنوان یک چهره ی انقلابی آرمان گرا الهام بخش بسیاری از جوانان افراطی آرمان گراست اما ان عصری که چهره چه گوارا می توانست الهام بخش حرکت های انقلابی باشد، گذشته است.

### خودباوری و توسعه انسانی

## هفته نامه شهروند امروز ۱۸-۷-۸۶

اعتماد به نفس و خودباوری وضعیت ذهنی مطلوب فرد است در میان دو وضعیت نامطلوب و بیمار گونه : احساس حقارت و خود کم بینی □ پوچی و از خود بیگانگی از یک طرف و خود شیفتگی □ خود محوری و خود بزرگ بینی از جانب دیگر. هر سه وضعیت و رفتارهای ناشی از آن □ ریشه در عوامل متعددی دارند . گروهی از این عوامل ریشه در درون خانواده و چگونگی تربیت در دوران کودکی □ نوجوانی تا بلوغ دارد و گروه دیگر □ از روابط و مناسبات سیاسی □ اجتماعی فرهنگی و اقتصادی بیرون از خانواده □ در جامعه سرچشمه می گیرند . رفتارهای فردی و اجتماعی □ مبتنی بر هر یک از این سه وضعیت به نوبه خود بر موقعیت و سرنوشت فرد و روابط وی با محیط پیرامونی اش و نیز بر وضعیت کل جامعه اثر گذار است. انسان از توانمندی های بزرگی بر خوردار است. در جهان بینی توحیدی انسان خلیفه خدا بر روی زمین است . تمام نیروهای موثر جهان در برابر او سجده زده اند و انسان توانایی تسخیر و مهار طبیعت و نیروهای کارساز آن را و به خدمت خویش گرفتن آن ها را دارد. انسان آزاد □ مختار و اندیشه ورز است و تنها موجود فرهنگ ساز و تمدن آفرین است. اما با فعل شدن توانمندی های بالقوه انسان □ که به طور کلی از آن به □□ توسعه انسان □□ یاد می شود □ پیش شرط و پیش نیازهایی دارد □ که به دو دسته عمده تقسیم می شوند : دسته اول وضعیت و ساختار ذهنی و روانی افراد جامعه است و دسته دوم شرایط و روابط سیاسی □ اجتماعی □ اقتصادی □ اجتماعی فرهنگی حاکم بر جامعه و افراد . بخش عمده پیدایش و تثبیت هر یک از سه وضعیت ذهنی و روانی فرد □ یعنی خود باوری و اعتماد به نفس □ احساس حقارت و خود کم بینی و یا خود شیفتگی و خود بزرگ بینی □ هیچ یک ارثی نیستند □ و به تربیت خانوادگی در دوران کودکی □ نوجوانی یا بلوغ بستگی دارد . این پدر و مادر هستند که با نوع برخورد خود با فرزند و تربیت او □ اعتماد به نفس لازم را به او می دهند یا بر عکس از او انسانی تحقیر شده و رنجور از احساس عقده های حقارت و بی اعتماد به خود □ ناتوان از هم کنشی با سایر آدمیان می سازند □ که به آسانی لطمه پذیر است . و یا در جهت مخالف □ انسانی می سازند که خود را تافته جدا بافته ای از سایر مردم و برتر و عالی تر از دیگران و محور عالم می بیند و می داند □ خود شیفته و متکبر □ خود بزرگ بین □ سلطه گر □ و در نتیجه طاغی □ یاغی و عاصی می گردد. علاوه بر تربیت خانوادگی □ و نقش پدر و مادر در ایجاد و تثبیت هر یک از این سه وضعیت ذهنی - روانی □ مناسبات جامعه بزرگتر □ بخصوص مناسبات سیاسی و اقتصادی نیز در پیدایش و تثبیت هر یک از این سه وضعیت نقش کلیدی دارد. پایه نظام های سیاسی استبدادی □ مبتنی بر انکار و نفی ارزش انسان ها به عنوان شهروند است. جامعه استبداد زده □ جامعه ای بسته است □ که در آن توزیع اطلاعات بطور عادلانه صورت نمی گیرد . مردم حق دانستن و آگاه شدن را ندارند . اما استبداد تنها با مناسبات و ساختارهای سیاسی تعریف نمی شود بلکه نظامی است که مناسبات فرهنگی و اقتصادی و مدیریتی با مناسبات سیاسی استبدادی هماهنگی دارد . در فرهنگ استبدادی □ ارزش انسان ها بطور مستمر نفی می شود . انسان ها ی جامعه استبداد زده □ عموماً و اکثراً به عقده حقارت مبتلا هستند . در نظام استبدادی برای مها ر انسان ها و تثبیت سلطه گری و سلطه پذیری □ آدم ها باید حقیر بمانند . هر قدر خود باوری و اعتماد به نفس □ موجب

نپذیرفتن زور و سلطه است □ احساس حقارت و خود کم بینی در افراد باعث تسلیم شدن به زور و سلطه می شود. مناسبات اقتصادی ظالمانه □ نیز موجب از بین رفتن اعتماد به نفس می شود □ به ایجاد

حقارت و قبول و تن در دادن به مناسبات ظالمانه اقتصادی منجر می گردد. در جامعه شناسی مسئله از خود بیگانگی انسان یا الیناسیون □ جایگاه بسیار مهم و حساسی دارد. بسیاری یا شاید عموم جامعه شناسان □ روانشناسان و مردم شناسان بر این باورند که روابط اقتصادی استثمار محور و ظالمانه □ از يك طرف و استبداد و سرکوب سیاسی از طرف دیگر □ عامل اصلی و کلیدی از خود بیگانگی انسان است. در جامعه استبداد زده □ مردم بیگانه از خود شده به هر کارخلافی □ که هیچ تناسبی با شان و منزلت انسان ندارد □ دست می زنند. انسان علی الاطلاق بدی □ شر و فساد را می فهمد و از ارتکاب به آن گریزان است □ تربیت های نامطلوب خانوادگی و جامعه استبداد زده و تنگی معیشت و اختلاف عظیم طبقاتی □ انسان ها را به تعدی و زیر پا گذاشتن کرامت انسانی وا می دارد. صاحب نظران علوم اجتماعی و اقتصادی متفق القول هستند که توسعه انسانی بدون توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی امکان پذیر نیست. توسعه انسانی تنها هنگامی میسر است که از يك طرف امکانات و فرصت ها برای تمامی شهروندان بطور یکسان فراهم شده باشد. و از جانب دیگر يك تغییر و تحول اساسی در ذهنیت و باورها و رفتارها ی مردم نیز حاصل شده باشد. جنبش های اجتماعی که سودای تغییر سرنوشت انسان ها را دارند □ بیش و پیش از هر چیز مردم را □ با هدف تغییر الگوهای ذهنی و رفتاری مخاطب قرار می دهند. در راس این اهداف □ غلبه بر احساس حقارت مردم و زنده کردن و تقویت و تثبیت خود باوری و اعتماد به نفس از دست رفته آدیان می باشد. پیامبران در دعوت خود □ وعده کار □ مسکن □ و آب و نان برای همه را نداده اند. بلکه مردم را به بیداری □ آگاهی □ و رهایی از بندهای اسارت □ به خصوص احساس حقارت و آگاهی از مقام و منزلت انسان و در نهایت تغییر اساسی در خود انسان دعوت کرده اند. بدون تغییر در الگوهای رفتاری تغییر در مناسبات سیاسی و اجتماعی حتی اگر هم بدست آید □ تنها به تغییر در کنش گران صحنه سیاسی و اقتصادی می انجامد. يك مستبد می رود و مستبد دیگری جای او را می گیرد □ طاغوتیان جدیدی جای طاغوتیان قبلی را پر می کنند. آهنگ های سیاسی و تبلیغاتی تکراری نواخته می شود.

تغییر در الگوهای رفتاری سه هدف دارد: اول- چیرگی بر عقده حقارت و خود کم بینی مردم و ترك نا امیدی و یاس از آینده. دوم- مبارزه با خود بزرگ بینی □ خود محوری. دو هدف اول سلبی هستند. اما هدف سوم- ایجاد اعتماد به نفس و خود باوری در مردم تا بتوانند خود سرنوشت خویش را تغییر بدهند.

علی(ع) می فرماید: " آیا می پنداری که نره بی مقداری هستی □ در حالیکه دنیای بزرگی در درون توست. " و این که: " دایک فیک و دوائک منک : درد تو از خود توست و دواي درد ت هم در درون خودت.

## غنی سازی اورانیوم مخالف منافع ملی است!

روزنامه ژاپنی " ماینیچی " روز ۲۰/۷/۸۶

هم اکنون ایران نیازی به غنی سازی اورانیوم ندارد، چرا که نیروگاه هسته ای ندارد تا بخواد در آن از اورانیوم استفاده کند .

ابراهیم یزدی گفت: مخالفت در برابر اروپا و آمریکا و ادامه غنی سازی اورانیوم از سوی دولت ایران به معنای فراخواندن جهان به دعوا است که این موضوع مخالف منافع ملی کشور می باشد .

به گزارش بولتن نیوز؛ وی در مصاحبه اختصاصی با روزنامه ژاپنی " ماینیچی " که امروز منتشر شد، افزود: آن چیزی که هم اکنون در اولویت قرار دارد، تبدیل شدن ایران به کشوری است که مورد اعتماد جامعه بین الملل باشد .

ماینیچی به نقل از وی نوشت: آمریکا و اروپا با استفاده صلح آمیز از فناوری و انرژی هسته ای مخالف نیستند، بلکه مشکل اصلی آنها غنی سازی اورانیوم است که کاربرد دوگانه داشته و امکان استفاده از آن برای ساخت سلاح هسته ای نیز وجود دارد .

روزنامه ژاپنی ادامه داد: یزدی می گوید دولت ایران استفاده صلح آمیز و غیر صلح آمیز از غنی سازی اورانیوم را با هم مخلوط کرده و شواهد نشاندهنده آن است که اروپا و آمریکا می خواهند حق ایران را از آن بگیرند .

وی افزوده است، هم اکنون ایران نیازی به غنی سازی اورانیوم ندارد، چرا که نیروگاه هسته ای ندارد تا بخواد در آن از اورانیوم استفاده کند .

به نوشته ماینیچی ، یزدی در برابر این پرسش که " به نظر می رسد حکومت ایران از مساله هسته ای برای کنترل کردن و اداره کشور استفاده می کند"، با اشاره به جنبش ملی کردن صنعت نفت از سوی مصدق نخست وزیر پیشین ایران، گفت: دولت این کشور این گونه سخن می گوید که در مورد مساله هسته ای مصدق را نمونه خود قرار داده است .

یزدی اضافه کرد، دولت ایران باتاکید بر اینکه فشار اروپا و آمریکا ناعادلانه است، تلاش می کند با ایجاد یک فضای " مقاومت در برابر فشار" در کشور، مردم را به یکپارچگی فراخواند .

وی گفت ، دولت ایران علاوه بر کنترل آزادی بیان، کارمندان و استادانی را که برای افزایش دستمزد خود اقدام به برپایی تظاهرات می کنند نیز به زندان فرستاده و از راه های مختلف به سرکوب آنها ادامه می دهد .

یزدی افزود، این موضوع نشاندهنده آن است که پایه رژیم حاکم بر ایران به لرزش افتاده و دولت ایران برای آن که سستی پایه های خود را کمتر کند، مطرح کردن ناسیونالیسم و استفاده از آن برای یکپارچه کردن مردم را ضروری دانسته است .

روزنامه ماینیچی به نقل از یزدی نوشت: در هنگام سخن گفتن درباره مساله هسته ای ایران، بهتر است واژه ملت ایران و دولت ایران را از هم جدا کرد .

این روزنامه اضافه کرد، یزدی شاید در این سخنان درصدد بوده است تا بگوید دولت حاکم بر ایران دارای موجودیتی جدا از ملت ایران است

### بیشترین مشکل چمران با چپ ها بود

محمدعلی کامفیروزی نشریه اعتماد ، ۸۶/۷/۲۲

برگزاری همایش چه مثل چمران برای روزنامه بهانه ای شد که صفحاتی را برای شناسایی شهید چمران اختصاص دهد. از آنجایی که شما مدت زیادی با آن مرحوم بوده اید، مناسب دیدیم که از این فرصت استفاده کرده و درباره شخصیت فکری و معنوی ایشان با شما هم صحبتی داشته باشیم.

شادروان مرحوم شهید چمران از نظر فکری و اعتقادی واجد دو بعد بود؛ هم ملی و هم اسلامی. شهید چمران از زمان دوران دبیرستان دانشجویی، هم با انجمن اسلامی دانشگاه تهران در تماس بود و هم در فعالیت های جنبش ملی شدن صنعت نفت حضور داشت و البته اعتقاد راسخی نیز به دکتر مصدق داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد و تشکیل نهضت مقاومت ملی که به منظور مقاومت در برابر دولت کودتا تشکیل شده بود، مرحوم چمران در دانشکده فنی عضویت و مسئولیت کمیته نهضت مقاومت ملی در دانشکده فنی را بر عهده گرفت و در بسیاری از فعالیت های اعتراضی نظیر تظاهرات خیابانی و

اعتصابات حضور داشت. میزان فعالیت دکتر تا اندازه ای بود که در حادثه تیراندازی در دانشکده فنی، خود ناظر کشتار دانشجویان بود. شهید چمران اما علاوه بر روحیه مبارزاتی اش، از دو ویژگی ممتاز دیگری نیز برخوردار بود؛ اول آنکه او دانشجویی بسیار کوشا بود، به گونه ای که در رشته خود شاگرد اول شد و بر طبق قانون از طرف وزارت فرهنگ وقت برای ادامه تحصیل به خارج اعزام شد و در خارج نیز تمام مدارج علمی را تا مقطع دکترا با بهترین نمرات طی کرد و دوم اینکه روحیه ای به شدت عرفانی داشت به طوری که کمتر کسی بود که با وی برخوردی داشته باشد ولی مجذوب فروتنی، تواضع و فکر و روحیه معنوی او نگردد. از این نظر (ویژگی عرفانی و معنوی شخصیت دکتر چمران)، چه در زمان تحصیل و فعالیت سیاسی در تهران و چه در خارج از کشور، در فعالیت های سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا و در جبهه ملی و یا بعداً در نهضت آزادی ایران و سپس در دوران استقرار در لبنان، این ویژگی شهید چمران زبانزد عام و خاص بود، به گونه ای که در جنوب لبنان در حالی که یک فرمانده برجسته نظامی بود، اما در عین حال یک شب زنده دار و عابد و سجاده نشین نیز بود.

به هر حال در بعد از پیروزی انقلاب و تجاوز ارتش عراق به ایران، ایشان به جنوب رفت و با استفاده از دانش و تجاربی که کسب کرده بود، ستاد جنگ های نامنظم مردمی را تاسیس کرد. تمامی یاران دکتر چمران در این ستاد بر هر سه ویژگی بارز او (مقام علمی و تخصصی، سلحشوری و مبارزه علیه دشمن و اعتقاد و ایمان خالصانه به خداوند) صحنه می گذاشتند و آن را تصدیق و تکریم می کردند. از این منظر است که شاید بتوان گفت شهید چمران وجه تمایز برجسته ای با رهبران انقلابی دیگر نقاط جهان دارد. به هر صورت تنها کسی را که من از جهاتی مشابه مرحوم چمران دیدم، احمدشاه مسعود فرمانده فقید و شهید جنگ های آزادی بخش و مبارزات انقلابی مردم افغانستان است.

به نظر من، کلیدی ترین نقطه ای که در بحث شناخت شهید چمران وجود دارد، بررسی هدف ایشان از مبارزه است. من می خواهم به جهت آشنایی نزدیک شما با مرحوم چمران، سوال دوم را بر این مبنای پایه ریزی کنم؛ اینکه دکتر چمران نیز هم چون بسیاری از مبارزین انقلابی می جنگید تنها ظاهر داستان است، هدف چمران از مبارزه چه بود؟

برداشت و قرائت چمران از اسلام، معطوف بود به رهایی انسان از هر نوع معبودی که آدمی را از توجه به خدای واحد باز می دارد. در دیدگاه چمران، الهه تنها بتی که در بتخانه باشد نبود، بلکه از نظر او هر قدرتی خواه سیاسی یا اقتصادی که اراده انسان را تسخیر کند، مستحق مبارزه و جنگیدن است و الهه به حساب می آید. چمران مبارزه با این قدرت را وظیفه خود می دانست. به عنوان مثال، مبارزه با اشغال لبنان و یا کمک به مردم فلسطین از نظر شهید چمران، یک وظیفه انسانی و اسلامی بود. مبارزات دکتر چمران برای این نبود که به مقام و منصب و قدرتی برسد، بلکه تنها در راستای تلاش برای آزادی انسان ها می جنگید.

همان طور که در ابتدای صحبت هم اشاره کوچکی کردم و شما هم مطلعید، مدتی پیش برنامه ای تحت عنوان "چه مثل چمران" در دانشگاه تهران و شیراز برگزار شده است که به نوعی در راستای اعلام

وحدت بین مبارزین انقلابی تمام جهان بوده است، شما با شناختی که از هر دو مبارز مذکور دارید، فکر می کنید چنین قیاس هایی تا چه میزان درست باشد و به شناخت آنان در محیط های علمی کمک کند؟

قطعاً کسانی که با هر فکر و اندیشه ای برای آزادی انسان ها میارزه کنند، یک وجه مشترک دارند و آن عبارت از این است که حاضرند منافع زندگی شخصی خود را برای آزادی انسان های دیگر فدا کنند. از این نظر چمران، چه گوارا و احمد شاه مسعود، هر سه از مرز تعلق فردی و شخصی عبور کرده اند اما بی تردید ما نمی توانیم از تفاوت هایی که میان جهان بینی افراد وجود دارد صرف نظر کنیم. در جهان بینی چه گوارا، آزادی خود انسان (که البته آرمان بسیار گرانبهایی است) اولویت دارد. اما آزادی از چه و چي؟ اما در جهان بینی چمران آزادی انسان تنها به آزادی او از عوامل اسارت بار بیرونی محدود نمی شود. بلکه به قلمرو آزادی انسان از هوا های نفسانی خود نیز سرایت دارد. در این جهان بینی، رسالت آزادی انسان ها بخشی از تبعیت یا اطاعت از امر الهی است و از یک هدف یا اعتقاد به مراتب بالاتر سرچشمه می گیرد. از این منظر یک تفاوت بسیار کلیدی و ماهوی در این میان وجود دارد. مقایسه میان چمران و چه گوارا مقایسه خوبی است اما نباید به خاطر ارزش چنین مقایسه ای، یک ارزش بزرگ تر مغفول بماند.

اما اگر بخواهم به سؤال شما پاسخ بدهم و نظر شخص خودم را اختصاصاً در مورد چنین برنامه ای بیان کنم، از دید من دعوت از محرومان و ستمدیدگان جهان به اتحاد یک مساله است و مخدوش ساختن مرزهای فکر و اندیشه مساله ای دیگر، تجلیل از چه گوارا به عنوان یک شخصیت برجسته انقلابی یک مساله است و اصرار بر موحد و خدایپرست بودن او که ادعای بی اساسی است، یک مساله دیگر. پیوند دادن چه گوارا با شهید چمران یک خلط تاریخی است. چمران در دوران مبارزات خود و در لبنان بیشترین جفا را از جانب نیروهای چپ می دید، در ایران نیز بیشترین حملات به چمران از جانب همین نیروها بود. اتفاقاً در زمانی هم که او در کالیفرنیا و سازمان دانشجویان بود، از جانب گروه های چپ که خود را مارکسیست می دانستند، واقعا مورد بی مهری قرار می گرفت. در همین ایران همین گروه های چپ گرا بر علیه وی تظاهرات به راه می انداختند و متاثر از این مواضع گروه های چپ، برخی از فعالان سیاسی ایران که با چمران اختلافاتی داشتند، او را جاسوس موساد و قاتل تل زعتر و نبعه می دانستند.

## از سفارت آمریکا تا فلسطین اشغالی

### یادداشت روز مهر ماه ۸۶

۱- بنا به اظهارات رسمی اکثر دانشجویانی که گروگان گیری در سفارت آمریکا را طراحی و برنامه ریزی کردند، گروهی دانشجو در اتاقی در بسته تصمیم می گیرند تا سفارت آمریکا را اشغال و کارمندان آن را به گروگان بگیرند. در همین راستا مطالب را به یکی از آقایان روحانی مرتبط با دفتر امام مطرح

می کنند تا ایشان نظر دانشجویان را منعکس کند، اما ایشان چنین اظهار می دارند که نیازی به این کار نیست، بروید کارتان را انجام دهید، مطمئن باشید امام هم از اقدام شما حمایت خواهند کرد.

در گفتمان سیاسی این عمل توطئه نامیده می شود؛ توضیح اینکه یک انقلاب عظیم تاریخی در ایران صورت گرفته که دارای یک رهبر می باشد و این رهبر نیز شورای انقلاب و دولت موقت را منصوب کرده است، اما کسانی در خفا و بدون اطلاع رهبر، شورای انقلاب و یا دولت موقت، دست به چنین اقدامی زده و رهبری و مسئولین را در یک برابر یک عمل انجام شده قرار می دهند. این افراد اگرچه امروز بعضا عمل خود را نقد می کنند، اما به هر حال باید در پیشگاه ملت پاسخ گو باشند.

۲- عموم دانشجویان پیرو خط امام به کرات اظهار کرده اند که قصد داشتند برای تنها دو یا سه روز سفارت آمریکا در ایران را اشغال کنند و سپس آنجا را ترک نمایند. گروگانگیری در سفارت آمریکا اما ۴۴۴ روز به طول می انجامد، حال آنکه مساله اساسی پیش روی ما این است که پس از استعفای دولت موقت، شورای انقلاب مستقیما مسئولیت اجرایی حکومت را نیز به دست می گیرد و قرار بر این می شود که دانشجویان، گروگان ها را به این شورا تحویل دهند، اما گروگانگیرها از انجام چنین دستوری سرباز می زنند. پرسش اصلی در چرایی این اقدام دانشجویان خط امام شکل می گیرد.

۳- اخیرا آقای جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا در کتابی تحت عنوان "فلسطین؛ صلح یا آپارتاید" مطالب مهمی را منتشر ساخته است و از آن جمله اینکه در مورد مذاکرات کمپ دیوید یا توافق نامه سینا (صلح نامه میان اسرائیل و مصر)، کارتر می نویسد: "سادات قبول کرد که صلح نامه با اسرائیل را امضا کرده و اسرائیل را به رسمیت بشناسد، اما با این شرط که اسرائیل متعهد گردد که اراضی اشغال شده در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ را تخلیه نموده و در این اراضی دولت مستقل فلسطینی به وجود آید." سادات به کارتر می گوید اگر اسرائیل چنین تعهدی را امضا نکند، نه تنها وی صلح با اسرائیل را نخواهد پذیرفت، بلکه هیچ رهبری از میان کشورهای عرب چنین صلح نامه ای را بدون واگذاری چنین حقی به فلسطینیان قبول نخواهد کرد. اسرائیل سند مذکور را امضا می کند؛ یعنی متعهد می گردد در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد، اراضی اشغالی را تخلیه و آنها را در اختیار فلسطینیان بگذارد تا یک دولت مستقل فلسطینی در این سرزمین ها تاسیس گردد. کارتر در کتاب خود چنین ادامه می دهد که اسرائیل سپس حاضر به اجرای تعهد خود نشده و در کمفرانس مادرید و پس از آن در ژنو، مجددا خود را به عقب نشینی از این سرزمین ها و تشکیل دولت فلسطینی متعهد می سازد، اما کارتر گزارش می دهد که در تمام این موارد، اسرائیل مرتبا تعهدات خود را نقض می کند، بر همین مبناست که او در کتاب خود با صراحت اسرائیل را مسئول و مقصر اصلی نافرجامی صلح در خاورمیانه می داند. انتشار این کتاب، جنجال بزرگی را در آمریکا به پا کرده است و گروه های فشار یهودی و اسرائیلی، به شدت کارتر را مورد حملات خود قرار داده اند.

۴- همان طور که می دانیم انعقاد قرارداد کمپ دیوید هم زمان با اوایل سال ۱۳۵۸ هجری شمسی بوده است. با توجه به فشاری که دولت کارتر بر دولت اسرائیل جهت انجام تعهداتش در آن ایام وارد می ساخته و قویا به دنبال خاتمه دادن به جنگ اسرائیل و فلسطین بوده است و یادآور شدن این نکته که



اسرائیل در آن سال ها به هیچ وجه آمادگی قبول صلح و یا تخلیه سرزمین های اشغالی را نداشته و اذعان به این نکته که بحران گروگانگیری در تهران، تاثیرات منفی و مخربی را بر موقعیت کارتر در ایالات متحده گذاشته، سوال اساسی این است که چرا ماجرای گروگانگیری تا ۴۴۴ روز ادامه یافته و دقیقاً علی رغم امضای توافق نامه الجزیره زمانی به اتمام می رسد که کارتر دیگر کاخ سفید را به رقیبش ریگان تحویل داده است؟

۵- هنگامی که بوش پدر رئیس جمهور آمریکا بود، اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و ناگهان جهان چند قطبی به جهانی تک قطبی تبدیل گشت و یا به تعبیر برژینسکی، رئیس جمهور آمریکا پادشاه جهان شد. بوش پدر در راستای طرح صلح خاورمیانه که کارتر آن را آغاز کرده بود، دولت اسرائیل را به شدت تحت فشار قرار داده تا به تعهدات خود در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ و ۳۳۸ عمل کند، دولت بوش پدر حتی اعتباراتی که برای کمک به اسرائیل تصویب شده بود را قطع کرده و تلاطم جدیدی در اسرائیل ایجاد می کند. نیروهای ترقی خواه اسرائیلی که هوادار صلح می بودند نیز در همین راستا دولت خود را تحت فشار قرار می دهند تا به تعهدات خود عمل کند و به داستان غم انگیز جنگ در خاورمیانه پایان دهد. اسرائیل اما تحت فشارهای موجود مقاومت کرده و به زیر بار تعهدات خود نمی رود تا اینکه به یک باره صدام حسین به کویت حمله کرده و صحنه مناسبات سیاسی خاورمیانه به کلی تغییر می یابد؛ به گونه ای که مساله صلح خاورمیانه مجدداً به طور کلی به محاق تعطیلی فرو می رود. برژینسکی می نویسد: "بوش پدر مصمم بود که در دوم ریاست جمهوری خود، مساله صلح خاورمیانه را به هر قیمتی به انتها برساند" اما او در دور انتخابات به سرنوشت کارتر دچار می شود و صلح خاورمیانه هم چنان به عنوان مساله ای لاینحل باقی می ماند.

۶- این روزها اسرائیل، دوباره تحت شدیدترین فشارهای بین المللی برای انجام تعهدات خود است؛ تمامی کشورهای عربی در قطعنامه ای در اتحادیه عرب و در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل، موجودیت اسرائیل را به شرط صلح با فلسطینیان قبول کرده اند، دولت فلسطین و حتی گروه حماس، با این تز که سرزمین های اشغالی جنگ ۱۹۶۷ به آنها بازپس داده شود و دولتی فلسطینی تاسیس گردد، موافقت کرده اند، علاوه بر این دولت عربستان سعودی چند هفته پیش رسماً اعلام نموده است که اگر اسرائیل سرزمین های اشغالی را تخلیه نماید و سرانجام صلح پیروز شود، حاضر است بابت هزینه جمع شدن شهرک های یهودی نشین در کرانه غربی رودخانه اردن، ده میلیارد دلار بپردازد، امروز در سطح جهانی، در اروپا و آمریکا و سازمان ملل و در میان کشورهای عربی به اتفاق این نظر وجود دارد که اسرائیل بایستی این سرزمین ها را تخلیه نماید تا دولتی فلسطینی تشکیل گردد و سرانجام صلح تحقق پیدا کند. دولت اسرائیل اما ظاهراً آماده انجام چنین تعهداتی نیست و به دنبال فرصتی است تا با ایجاد حادثه ای دیگر در خاورمیانه برای خود زمان بخرد .

سخنان رئیس جمهور محترم کشورمان پیرامون هولوکاست و محو اسرائیل از روی زمین، همان فرصت مقتضی را در اختیار اسرائیل قرار داده است تا بتواند نقشه های خود را عملی سازد. سفر آقای رئیس جمهور به آمریکا و سخنرانی اش در دانشگاه کلمبیا و سخنان موهن رئیس این دانشگاه که دربرگیرنده حملات شدیدی به رئیس جمهور کشورمان بود و جوی که متعاقباً در رسانه های گروهی سرتاسر آمریکا

علیه ایران به وجود آمد، همه و همه صرفاً هرگونه اقدامی توسط اسرائیل بر علیه ایران را برای افکار عمومی مردم آمریکا قابل قبول ساخته است.

### در نماز عید فطر

میزان نیوز ۲۱ / ۸۶/۷/

سخنرانی احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا یک دام بود؛ آیا اسرائیل به ایران حمله خواهد کرد

"برای جمهوری اسلامی زشت است که این نماز در نظام شاهنشاهی برگزار می شد اما در نظام اسلامی از برگزاری آن جلوگیری می شود ... اگر با کدیور مخالفند خودشان یک روحانی بفرستند تا نماز را برگزار کند؛ شاید در جمهوری اسلامی «امام جماعت تسخیری» هم داشته باشند ... بسیاری از گروگان گیران سفارت آمریکا اکنون به اشتباه خود پی برده اند. بسیاری از مسئولین نظام اکنون معتقدند که باید پس از فتح خرمشهر جنگ را تمام می کردند. ... اصلاح طلبان اشتباه می کنند؛ شورای نگهبان همه را رد صلاحیت خواهد کرد. ... حکومت باید جام زهر دیگری را بنوشد و به برخی از اصلاحات ساختاری تن دهد. ... برای حمله به عراق در ابتدا از صدام یک هیولا ساختند؛ امروز نیز با احمدی نژاد همان کار را می کنند" ...

پس از جلوگیری از برگزاری نماز ۶۰ ساله عید فطر در هنرستان کارآموز، بخشی از مردم و روشنفکران دینی به منزل دکتر ابراهیم یزدی رفته و نماز عید را در آن مکان برگزار کردند.

پس از برگزاری نماز عید و قرائت خطبه ها به امامت مهندس ابوالفضل بازرگان، دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران، در جمع نمازگزاران به سخنرانی پرداخت.

در این مراسم که با حضور حدود ۷۵ نفر از نمازگزاران برگزار شد، ابراهیم یزدی ضمن اعتراض شدید به مسئولین نظام به دلیل جلوگیری از برگزاری نماز عید فطر گفت: برای جمهوری اسلامی زشت است که این نماز در نظام شاهنشاهی برگزار می شد اما در نظام اسلامی از برگزاری آن جلوگیری می شود. حداقل مانند شاه عمل کنند؛ در زمان شاه هیچ گاه مزاحم مهندس بازرگان نشدند که چرا نماز می خواند.

یزدی با اشاره به تهدیدات نیروهای امنیتی طی دو هفته گذشته اذعان داشت: آن ها تهدید کرده بودند که با مینی بوس همه شما را خواهیم برد. من هم به ایشان گفتم که بدم نمی آید من را با مینی بوس ببرند.

امروز صبح هم از همه فیلم و عکس تهیه کرده اند. خوب است فیلم ها را آرشیو کنند و عکس ها را قاب بگیرند تا برایشان یادگاری بماند.

وی گفت: آن ها سخنرانی دکتر محسن کدیور را در مراسم نماز سال گذشته بهانه کردند و گفته اند به دلیل آن سخنان مراسم امسال نباید برگزار شود. در حالیکه این ها همه بهانه است. اشکالی ندارد، اگر با کدیور مخالفند خودشان یک روحانی بفرستند تا نماز را برگزار کند؛ شاید در جمهوری اسلامی «امام جماعت تسخیری» هم داشته باشند. عبارات «نماز جمعه غیرقانونی»، «عید فطر غیرقانونی» و «حسینیه غیرقانونی» کاملاً مجعول و بدعت است. ما تا کنون چنین چیزهایی نشنیده بودیم. وقتی آنری قمی گفت که ولایت فقیه می تواند توحید را هم تعطیل کند، این بدان معناست که برای نماز خواندن هم باید از ولی فقیه اجازه گرفت.

یزدی افزود: این نماز تنها متعلق به نهضت آزادی نبود بلکه بسیاری از گروه ها، انجمن ها و اقشار دیگر مردم در آن شرکت می کردند. اگر نهضت آزادی بهانه است، دراپیش گنابادی که دیگر نهضتی و سیاسی نیستند؛ پس چرا با آن ها نیز برخورد می شود و حسینیه آن ها را می بندند؟ مسئله تنها نهضت آزادی نیست.

وی با بیان اینکه جریان روشنفکری دینی در حال شکوفایی است و مسئولین نظام این را می دانند و قصد دارند جلوی آن را بگیرند، اظهار داشت: جریان روشنفکری دینی در تمام دنیا رو به گسترش است. ما نمونه آن را در سفر اخیر به افغانستان دیدیم. احمد شاه مسعود یک چمران دوم بود. در گروه او هم شیعه هزاره بود و هم پشتون و هم ازبک. همه با هم بودند و علیه دشمن مشترک فعالیت می کردند. همان الگوی ملی در حال حاضر در دولت افغانستان اجرا می شود.

دبیر کل نهضت آزادی افزود: امروز نظام به هر سو نگاه کند با تفکر و اندیشه نهضت آزادی روبروست. برخی از آقایان پس از ۴۵ سال اکنون می گویند که حرکت بازرگان در چارچوب مرزهای ملی و مخالفت او با انقلاب جهانی درست بوده است و ما در آن زمان اشتباه می کردیم. بسیاری از گروگان گیران سفارت آمریکا اکنون به اشتباه خود پی برده اند. بسیاری از مسئولین نظام اکنون معتقدند که باید پس از فتح خرمشهر جنگ را تمام می کردند.

یزدی در ادامه گفت: این ها حافظه تاریخی ندارند. فکر می کردند که شاه بلد نبود و ایشان بلدند چه کار کنند؛ در حالیکه روزگار به گردن این ها هم خواهد زد.

پس از پایان سخنرانی، ابراهیم یزدی به تعدادی از پرسش های حاضرین پاسخ داد. وی در پاسخ به سوالی در رابطه با مواضع اصلاح طلبان گفت: اصلاح طلبان اکنون یکدست نیستند. آن ها معتقدند که باید به درون نظام بازگردند چرا که در آن شرایط بهتر می توانند فعالیت کنند. به همین دلیل فکر می کنند که رعایت خط قرمزها ایشان را برای رسیدن به این هدف کمک خواهد کرد. یکی از خط قرمزهای مهم نیز عدم ائتلاف با نهضت آزادی است. اما ایشان اشتباه می کنند؛ شورای نگهبان همه را رد صلاحیت خواهد کرد.

وی خاطر نشان ساخت: اصل اصلاح طلبی همچنان معتبر است هیچ راهی جز اصلاح طلبی در ایران وجود ندارد. این برای همه صادق است حتی برای حکومت. حکومت باید جام زهر دیگری را بنوشد و به برخی از اصلاحات ساختاری تن دهد.

یزدی تاکید کرد: من فکر می‌کنم مشی اصلاح طلبان تا انتخابات به همین ترتیب باشد اما پس از انتخابات این وضعیت تغییر خواهد کرد.

وی در پاسخ به سوال دیگری درباره فرماندهی سپاه پاسداران و احتمال وقوع جنگ گفت: من آخرین کتاب‌های کارتر و برژینسکی را خوانده‌ام. آن‌ها هر دو معتقدند که بزرگ‌ترین مانع صلح خاورمیانه اسرائیل است. چه در دوران کارتر و چه در دوران بوش پدر هرگاه که بحث صلح اعراب و اسرائیل جدی می‌شد، اتفاقی در منطقه رخ داد و قضیه صلح منتهی شد.

وزیر امور خارجه دولت بازرگان ادامه داد: ما نباید به سادگی از کنار قضیه گروگانگیری سفارت آمریکا بگذریم. دانشجویان خط امام گفته بودند که قرار است تنها ۳ روز گروگان‌ها را نگاه دارند؛ پس چرا گروگانگیری طولانی شد؟ چرا آقای [...] در فرودگاه مهرآباد ایستاد و تا خبر خروج کارتر از کاخ سفید و ورود ریگان را نشنید، اجازه پرواز هواپیمایی حامل گروگان‌ها را نداد؟ این حرکت دقیقا در جهت منافع اسرائیل بود. یزدی اظهار داشت: در زمان بوش پدر هم وقتی او به اسرائیل برای برقراری صلح فشار آورد ناگهان عراق به کویت حمله کرد. چه کسانی صدام را تحریک به حمله به کویت کردند؟ در آن زمان نیز مسئله صلح منتهی شد.

وی گفت: اکنون نیز ایالات متحده، اسرائیل را بسیار تحت فشار قرار داده است تا به صلح با اعراب تن دهد. حتی بسیاری از کمک‌های مالی خود را به اسرائیل معلق کرده است. در حال حاضر نیز همچون موارد پیشین اسرائیل نیاز دارد در یک منطقه درگیری ایجاد کند. به نظر من اسرائیل به برخی از نقاط کلیدی ایران حمله خواهد کرد.

یزدی گفت: سخنرانی احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا یک دام بود. پس از آن سخنرانی فضایی ایجاد شده است که تمام روزنامه‌ها در سراسر جهان هرچه می‌خواهند علیه احمدی نژاد و ایران می‌نویسند. برای حمله به عراق در ابتدا از صدام یک هیولا ساختند. امروز نیز با احمدی نژاد همان کار را می‌کنند.

وی افزود: عده‌ای نیز در داخل علاقه مندند که جریان را به سمت درگیری نظامی پیش ببرند. متأسفانه سیاست دولت آمریکا به ضرر جنبش دموکراسی خواهی داخل ایران است. حکومت به بهانه اینکه مملکت در خطر است حتی نماز عید فطر را هم تعطیل می‌کند.

یزدی در پاسخ به سوالی در رابطه با احتمال حمله آمریکا گفت: حمله نظامی آمریکا به ایران بستگی به قطعنامه شورای امنیت دارد. اگر شورای امنیت نفت ایران را تحریم کند، آنگاه ناوهای آمریکایی خلیج فارس را خواهند بست. در آن زمان گزینه نظامی به صورت جدی مطرح خواهد شد.

## واکنش اقتدارگرایان به انتقادات دکتر یزدی در روز عید فطر

میزان نیوز-سه شنبه ۲۴ مهر ۱۳۸۶

به دنبال انتقادات صریح دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران پس از نماز عید فطر در منزلش، امروز خبرگزاری مهر با انتشار خبری به نقل از یک منبع آگاه مدعی سفر ایشان به دوبی با هدف "ملاقات با آمریکائیان" شد.

خبری که هرچند دقیقی بعد توسط خود دکتر یزدی کاملاً تکذیب شد اما به دنبال یک برنامه‌ریزی گسترده بدون اشاره‌ای به "هویت" و نام "منابع آگاهی" که این خبر کذب را منتشر ساخته‌اند و بی‌توجه به تکذیبی دکتر یزدی از سوی صدا و سیما در اخبار ۸:۳۰ و سایتهایی نظیر انصار نیوز باز نشر شد.

همچنین مطابق معمول اخبار چند ماهه اخیر علیه اصلاح‌طلبان مراکز وابسته به دختر دیک چنی نیز نقشی در خبر مذکور داشتند.

مهندس محمد توسلی رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران با یادآوری اینکه همین منابع آگاه چند ماه قبل نیز در تماس با خبرگزاری مهر پیشاپیش اعلام کرده بودند که از برگزاری مراسم سالگرد تأسیس نهضت در منزل شخصی اعضاء ممانعت خواهد شد و چند روز بعد مأموران امنیتی با فشارهای خود مانع برگزاری این مراسم شدند اعلام نمود که از این طریق می‌توان به قرینه‌هایی برای شناخت منابع آگاه خبرگزاری مهر دست یافت. ضمن اینکه اقدام صدا و سیما و برخی از سایتهای خبری اقتدارگرایان مبنی بر انتشار خبر اولیه و عدم اشاره به تکذیبی‌های که کمتر از یکساعت بعد از سوی خود دکتر یزدی اعلام شده است نیز دلایل دیگری برای روشن شدن اهداف این پروژه تبلیغاتی امنیتی است.

دکتر یزدی نیز خود در پاسخ به خبر سفرش به دبی گفت: بنده در حال حاضر در دوبی بسر می‌برم اما تاکنون نه مذاکره‌ای با دفتر امور ایرانیان در دوبی داشته‌ام و نه می‌دانم این دفتر کجاست.

وی افزود: آمریکایی‌ها دو سال است که به من ویزا نمی‌دهند اما اخیراً با پیگیری‌های چند دانشگاه و دعوتهای آنان از من برای سخنرانی اعلام کرده‌اند که می‌توانم به آمریکا سفر کنم، به همین خاطر در حال حاضر در دوبی به سر می‌برم.

یزدی هدفش از سفر به دوبی و در نهایت آمریکا را دیدار با فرزندان خود و ادامه معالجاتی که از پنج سال پیش و بازگشت شتابزده ایشان به کشور پس از حملات به نهضت آزادی و فوت دکتر یدالله سبحانی تمام نشده باقی مانده بود، عنوان کرد و گفت: احتمالاً در صورت مسافرت به آمریکا در کنار معالجات در چند دانشگاه آمریکا نیز سخنرانی خواهم داشت.

دبیرکل نهضت آزادی در مورد موضوع ممنوع‌الخروج بودن خود به علت مفتوح بودن پرونده او در دادگاه انقلاب تهران نیز گفت: بنده در این دادگاه پرونده‌ای دارم که مربوط به سال ۸۰ است و تاکنون

نیز ۵۲ جلسه بازجویی پس داده‌ام اما تاکنون هیچ مقام رسمی به من اعلام نکرده که ممنوع‌الخروج هستم، ضمن اینکه در این مدت سفرهای دیگری هم به فرانسه و افغانستان داشته‌ام.

فکر می‌کنند از شاه زرنگ ترند. روزگار پس گردن این‌ها هم خواهد زد

پیک نت ۲۲ مهر ماه ۱۳۸۶

صریح‌ترین انتقادات و نظرات ملی‌مذهبی‌ها  
دکتر ابراهیم یزدی در نماز عیدفطر روشنفکران دینی:

**فکر می‌کنند از شاه زرنگ ترند**

**روزگار پس گردن  
اینها هم خواهد زد**



سخنرانی احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا یک دام اسرائیلی بود، برای تبدیل احمدی نژاد به همان هیولایی که از صدام حسین ساخته بودند و سپس به عراق حمله کردند. هرگاه که اسرائیل برای صلح زیر فشار قرار می‌گیرد، دست‌های پنهان به یاری اسرائیل آمده و با تقویت جنگ طلبان اسرائیل، عملاً زمینه مخالفت با صلح را فراهم می‌کند.

## مسائل روز سفر پوتین به ایران

یادداشت روز- اعتماد ۲۹-۷-۸۶

۱- بسیاری از صاحب نظران معتقدند سفر پوتین، رئیس جمهوری روسیه به ایران در شرایطی که ایران به زعم کارشناسان در بدترین شرایط بین المللی خود پس از انقلاب اسلامی قرار دارد، (تحریم شورایی امنیت سازمان ملل - تهدیدات مکرر برخی محافل جنگ طلب در خصوص حمله به تأسیسات هسته ای و نظامی - سخنان پرزیدنت بوش در روز گذشته- ۲۵ مهر-)، باید دارای اهداف خاصی باشد، نظر شما در خصوص این اهداف چیست؟

-سفر آقای پوتین به ایران هم برای روسیه و هم برای ایران دست آورد های سیاسی خوبی داشته است. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه موقعیت خود را به عنوان یک ابر قدرت همتای آمریکا در موازنه های بین المللی از دست داد. پوتین از زمان ریاست جمهوری اش سعی در بهبود مناسبات جهانی داشته بنابراین سفر پوتین به ایران به عنوان بالاترین مقام روسی در طی شصت و چند سال گذشته به رغم مخالفت های صریح آمریکا و اروپا به خصوص فرانسه برای روسیه یک دست آورد سیاسی بوده است در ماه های اخیر اختلافات جدی بر سر مسائلی از قبیل نصب سایت های موشکی و یا گسترش پیمان نظامی ناتو به اروپای شرقی و قلمرو امپراطوری سابق شوروی بوجود آمده است. برای ایران نیز سفر بالاترین مقام برجسته روسیه در شرایط کنونی یک پیروزی سیاسی محسوب می شود. اما این سفر در راستای اهداف گردهمایی سران پنج کشور حاشیه دریای خزر، دستاوردی نداشته است. به موجب اظهارات روسای کشور های چهارگانه همسایه در سواحل دریای خزر و نیز بیانیه ای صادر شده پایانی نشست، هیچ توافق جدی بر سر وضعیت حقوقی دریای خزر میان پنج کشور به دست نیامده است. بنابراین بر خلاف آنچه که رئیس جمهور محترم ایران و همچنین سخنگوی ایشان اظهار داشته اند مبنی بر توافق پنج کشور، چنین چیزی صورت نگرفته است و هر نوع توافقی چه در زمینه مالکیت مشاعی یا غیر آن در سطح دریا و یا در کف دریا و یا بهره مندی از امکانات دریایی نظیر ماهی گیری همه به آینده موکول شده است. آنچه که به عنوان توافق در بیانیه آمده است نظیر کشتیرانی در دریا توسط پنج کشور ساحلی و یا ممنوعیت کشتیرانی غیر از کشور های ساحلی همه مطالبی بوده که در گذشته و سالهای قبل رعایت می شده به عنوان مثال کشتیهای خارجی تنها از طریق کانال ولگادان به دریای سیاه و آبهای آزاد راه پیدا می کردند همچنین ورود کشتی های خارجی، یعنی غیر از کشور های ساحلی دریای خزر، تنها از این طریق بوده است. و کشتیرانی در این کانال هم منوط به اجازه کشور روسیه می باشد. پس چنانکه می بینیم چیزی بدست نیامده و مسائل اصلی دریای خزر همچنان مبهم به آینده نامعلومی موکول شده است. در مورد بحران هسته ای ایران آقای پوتین مواضع شناخته شده و اعلام شده قبلی را تکرار

کرد و آن این است که ایران می‌بایستی غنی‌سازی اورانیم را متوقف سازد و نظر آژانس بین‌المللی هسته‌ای را تأمین نماید و روسیه با عملیات نظامی بر علیه کشور ایران مخالف است. در مورد نیروگاه هسته‌ای بوشهر نیز هیچ‌سندی که دال بر تعهد روسیه برای تحویل سوخت هسته‌ای به ایران باشد حاصل نشده است. و همچنان در ابهام باقی مانده است که آیا سفر آقای پوتین به ایران ابعاد دیگری هم داشته است یا خیر روشن نیست بعضی‌ها معتقدند که آقای پوتین حامل پیامی از کشور های غربی برای ایران بوده است مبنی بر این که اگر ایران به قطعاً مه‌های سازمان ملل متحد تمکین نکند با عواقب جدی روبرو خواهد شد. اما این مسئله در حد شایعات و حدسیات است و چیزی از تریبون‌های رسمی اعلام نشده است.

اما آقای دکتر مستحضر هستید که در بیانیه‌ای که از سوی دفتر رهبری تنظیم شده بود و برای انتشار به رسانه‌ها فرستاده شد. در یک پاراگراف از این خبر از قول رهبر ی آمده بود: "در باره سخنان و پیشنهاد شما، تأمل خواهیم کرد." و علی‌لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی که به عنوان مسئول مستقیم پرونده هسته‌ای معرفی شده است، در حاشیه همایش روحانیون ارتش در پاسخ به این پرسش که آیا پوتین پیام خاصی را برای ایران در سفر به تهران داشته است؟ جوابی کاملاً روشن داد: که بله؛ نظر خاصی را بیان داشتند و دیدگاهی را مطرح کردند که در حال بررسی است.

متأسفانه مسئولان ایران سخنانی ضد و نقیض گفته‌اند. در حالی که آقای لاریجانی، دبیر شورای امنیت ملی ایران با صراحت می‌گوید: پوتین حامل پیامی برای تهران بود. و پیشنهادی ارائه داده است که در حال بررسی است، آقای رییس‌جمهور "اخبار مبنی بر ارائه پیشنهاد هسته‌ای از سوی پوتین" را رد کرده است. این در حالی است که دی‌متری اسکوف، معاون سخنگوی پوتین، می‌گوید نمی‌تواند محتوی این دیدار را آشکار کند. این مسئله چنان پیچیده و حساس است که نمی‌توان آن را علنی کرد.

۲- بسیاری از منتقدان دولت در ایران و خارج از ایران نگرانند که بهای حضور بی‌سابقه رئیس‌جمهور روسیه در ایران، امتیازی فراتر از انتظاری باشد که ایران به روسیه می‌دهد تا حمایت این کشور را در خصوص پرونده هسته‌ای ایران در بحث‌های آتی شورای امنیت جلب کند. شما این نگاه به شرق در تقابل با غرب و آمریکا را چگونه می‌بینید؟

- سفر پوتین به ایران توسط برخی از مقامات دولت ایران به عنوان بخشی از سیاست استراتژی نگاه به شرق است، که دولت جدید ایران آن را مطرح کرده است. اما این تئوری در عمل نشان داد که بی‌پایه است. تجربه قبلی که از کشورهای هند و چین و غیره وجود دارد نشان داده است که در شرایط کنونی جهان منافع ملی کشورهای نظیر هند و چین و ژاپن و حتی کشورهای آمریکای لاتین آنچنان با اقتصاد جهانی گره خورده است که در هر تقابل جدی میان ایران و آمریکا، این کشورها جانب آمریکا را خواهند داشت. نگاه به روسیه نیز به همان سرنوشت دچار خواهد شد. روسیه همچنان بر موضع خود پیرامون بحران هسته‌ای و نیروگاه بوشهر ایستاده است اگر چه روسیه در طی سال‌های اخیر از نگاه به شرق ایران بهره‌مندی‌های فراوانی در زمینه فروش سلاح‌های جنگی به ایران برخوردار شده است.



۳- همان طور که مستحضر هستید دریای مازندران طبق پیمانهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ میان ایران و شوروی، به جز شانزده کیلومتر نوار ساحلی هر کشور که منطقه انحصاری ماهیگیری است، ملک مشاع و مساوی میان ایران و روسیه است. سه کشور جدید حاشیه دریای مازندران در بیانیه آلمانی در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۱، که توسط همه کشورهای مشترک المنافع و استقلال یافته شوروی (CIS) امضاء شد، احترام به کلیه تعهدات بین المللی شوروی سابق را تضمین کردند. حال روسیه برای تقسیم سهم مالکیت خود با کشورهای استقلال یافته از شوروی سابق نیازی به نشست در تهران دارد؟! اجلاس تهران و سند همه جانبه، کنوانسیون رژیم حقوقی دریای مازندران که قرار است سال آینده در باکو امضاء شود را چگونه ارزیابی می کنید؟

- برخی از رؤسای جمهور شرکت کننده در اجلاس تهران (رؤسای ترکمنستان، قزاقستان، آذربایجان) صریحاً در سخنان خود در تهران اعلام کردند که توافق نامه های گذشته که میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق امضاء شده مربوط به گذشته می باشند و فاقد ارزش حقوقی هستند. این مواضع کاملاً برخلاف تعهدات قبلی این کشورها است که در ۱۹۹۱ در هنگام استقلال از شوروی سابق امضاء کرده اند و این عمل، یعنی نقض پیمان های بین المللی. اگر چنانچه در مناسبات سیاسی، اقتصادی میان کشورهای ساحل دریای خزر و یا وضعیت ایران تغییری ایجاد نشود و مناسبات کنونی ادامه پیدا کند هیچ دلیلی برای اینکه این کشورها نظر ایران را مبنی بر مالکیت ۵۰ درصدی میان ایران و شوروی سابق را بپذیرند وجود ندارد. بنابراین احتمال قوی هست که در اجلاس آینده در مورد رژیم حقوقی دریای خزر و حق ایران از بین برود. دولت های سواحل دریای خزر بر این نظر هستند که مبنای تقسیم خط طولی ساحلی کشورها با دریا آنها حتی سهم ۲۰ درصدی ایران را نپذیرفته اند و سهم ایران را سیزده و نیم درصد می دانند آن هم در سطح دریا و نه کف آن.

### پیام های یک استعفا

یادداشت روز اعتماد ۲۹-۷-۸۶

استعفای آقای علی لاریجانی را ظاهراً باید در راستای برخی اختلاف دیدگاه ها با رئیس جمهور ارزیابی کرد. البته ممکن است عده بی، فعال شدن مجدد آقای روحانی در عرصه سیاست خارجی را به این

استعفا ارتباط دهند اما در پاسخ به این عده باید گفت که آقای لاریجانی در هیچ مصاحبه رسمی نسبت به این امر اعتراضی نداشته و این شخص رئیس جمهور بود که به آقای روحانی - البته به طور غیرمستقیم - هشدار داد. در عین حال باید بیشتر از هر احتمالی، این استعفا را با پرونده هسته یی و پیام اخیری که آقای پوتین حامل آن بوده اند نسبت داد. البته اختلافات بروز کرده در خصوص آنچه از قول لاریجانی به عنوان «پیشنهادات تحت بررسی پوتین» مطرح شد نیز ابهاماتی را برانگیخته است. چرا که این امر از سوی معاون سخنگوی پوتین نیز تأیید اما از سوی رئیس جمهور ایران تکذیب شد. باید توجه داشت که بیانیته پایانی کنفرانس تهران در زمینه خزر نیز هیچ دستاورد جدیدی را به همراه نداشته و تمامی موضوعات به آینده ارجاع شده است. اما در صورتی که برگزاری آن در مقطع کنونی تنها به دلیل حضور پوتین توجیه شود باید به دنبال انگیزه های دیگری در مورد آن بود. پیش از سفر پوتین به تهران، وی با نیکلا سارکوزی رئیس جمهور فرانسه و آنگلا مرکل صدراعظم آلمان به عنوان دو عضو اروپایی «۵ دیدار و گفت و گو داشت. اما از آن مهمتر سفر همزمان رایس و گیتس وزرای خارجه و دفاع ایالات متحده به روسیه و مذاکرات آنان با پوتین را باید مد نظر قرار داد. با توجه به اطلاعاتی که از منابع مختلف در اختیار خبرگزاری های رسمی قرار گرفته و افزایش موج فشار امریکا بر ایران در موضوعات مختلف به نظر می رسد پوتین حامل نظرات غرب علیه ایران بوده است. آقای لاریجانی نیز با اطلاع از این مساله و نگرانی از روند موجود و تشدید این روند میان ایران و ایالات متحده در خصوص ادامه فعالیت خود تصمیم گیری کرده است. از سوی دیگر باید به نکته یی دیگر نیز اشاره کنم. در طول سال های پس از انقلاب در تمامی مقاطع شاهد حضور افرادی در سمت های مختلف بوده ایم که در ابتدا با تجربیات کم پا به عرصه مسوولیت گذارده اما در فرآیند عمل با حقایق و واقعیت های جامعه بین الملل آشنا می شوند. آنان پس از مدتی اندیشه سیاسی خود را اصلاح کرده و درمی یابند که برای بقا در دنیای پرتلاطم کنونی به درایت و ذکاوت بسیاری احتیاج است. آقای روحانی نیز در ابتدای دوران مسوولیت خود در شورای عالی امنیت ملی همین شرایط را داشته اما به تدریج به ثبات لازم دست یافت. این درست وضعیتی است که آقای لاریجانی نیز با آن مواجه بود. برادران لاریجانی (جواد و علی) اگرچه ممکن است مطالعات دیپلماتیک زیادی نداشته باشند، اما پس از مطالعه پرونده های بسیار و دسترسی به اطلاعات و دارا بودن ضریب هوشی بالا اکنون دریافته اند که شرایط جامعه جهانی چه ضرورت هایی را در موضع گیری ها ایجاب می کند. اگرچه نسبت به برخی سیاست های در پیش گرفته شده از سوی لاریجانی انتقاداتی وجود داشته و از نظر مشی سیاسی نیز اختلافاتی با وی داریم، اما اعتقاد کامل دارم که وی به سرنوشت کشور و امنیت ملی ایران علاقه زیادی دارد. اینچنین است که وی نمی تواند پیامدهای برخی رفتارها و موضع گیری های نادرست را نادیده بگیرد.

استعفا در شرایط موجود پاسخی روشن به این مساله است که با روش موجود امکان تشدید وضع موجود دور از انتظار نیست.

## تاسيس سپاه پاسداران به روايت ابراهيم يزدي

## كيان پارسا - شهروند

## چگونه سپاه تاسيس شد و چرا؟

ايجاد يك نيروي نظامي مستقل در شرايط بحراني انقلاب، امري بود كه خيلي ها به آن فكر مي كردند. چرا كه با وقوع انقلاب، يك خلأ ناگهاني در وضعيت نيروهاي امنيتي و انتظامي ما به وجود آمد. بنابراین طبيعي بود كه دولت موقت نسبت به اين قضيه حساسيت ويژه اي داشته باشد. ما به يك نيروي نظامي قابل اعتماد احتياج داشتيم. پيش تر البته در شوراي انقلاب بحث تشكيل «گارد ملي» مطرح شده بود. اما وقتي در دولت موقت من به عنوان معاون نخست وزير در امور انقلاب منصوب شدم، تشكيل چنين نيروي به صورت خاص بر عهده من گذارده شد.

## در همان قالب «گارد ملي»؟

نه، در قالب يك نيروي نظامي مستقل. من با واژه «گارد ملي» موافق نبودم و واژه «سپاه پاسداران انقلاب اسلامي» را پيشنهاده كردم كه تصويب هم شد. وقتي اصل تشكيل چنين نيروي تصويب شد، ما هيأتي را معين كرديم. از نماينده وزارت كشور دعوت كرديم تا بيايد چون تا مين امنيت داخلي بر عهده وزارت كشور است. از دادستان انقلاب خواستيم تا نماينده اي بفرستد چون اين نيرو براي اقداماتش به مجوز دادستان احتياج دارد. از نماينده ستاد مشترك ارتش هم دعوت كرديم. يك نماينده هم از طرف رهبر در اين شورا حضور داشت و فردي هم به نمايندگي از دولت موقت در شورا حضور پيدا مي كرد. بدین ترتيب يك شوراي پنج نفره تشكيل شد.

## اين پنج نفر چه كساني بودند؟

من حكم مرحوم لاهوتي را براي نمايندگي از طرف رهبر از آقاي خميني گرفتم، اگرچه برخي از دوستان روحاني در شوراي انقلاب با مرحوم لاهوتي موافق نبودند. من هم به عنوان نماينده دولت در شورا حاضر مي شدم. از طرف ستاد مشترك هم گمان مي كنم سرهنگ ايرجي مي آمدند. اسامي دقيق خاطر من نيست. به هر حال ما پنج نفر نشستيم و من آقاي مهندس توسلي را دعوت كردم تا آيين نامه و اساسنامه سپاه را بنويسند. ايشان هنوز به شهرداري نرفته بود. بالاخره همه اين كارها شد و آن پنج نفر استاد هماهنگي سپاه شدند. چند جا را هم ما براي آموزش در نظر گرفتيم. يكي از اين مكان ها، پادگان سعدآباد بود كه امكانات خوبي براي آموزش تيراندازي و مانند آن داشت. در نخست وزيری هم امكاناتي بود كه ما در اختيار سپاه گذاشتيم.

## دقيقاً چه زماني آن جلسه پنج نفره تشكيل شد؟

بلافاصله چند روز پس از انقلاب؛ جلسات در دفتر خود من در نخست وزيری تشكيل مي شد.

اما چرا سپاه از ذیل نظارت دولت موقت خارج و نظارت بر آن به شوراي انقلاب سپرده شد؟ اصلا بگوئيد که خارج شدن سپاه و ایده تشکیل آن از دست شما، چگونه رقم خورد؟

برخي آقایان آمدند و در پادگان جمشیدیه، گروهی را به صورت جداگانه تشکیل دادند. این در حالی بود که دولت موقت، تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را اعلام کرده و در یکی از سالن‌های پادگان عباس‌آباد کنفرانسی مطبوعاتی گذاشتیم و در خصوص آن توضیح دادیم. اگر شما به آرشیو صدا و سیما مراجعه کنید، می‌بینید که در آن جلسه مطبوعاتی آقای لاهوتی و من به عنوان نماینده رهبری و دولت موقت حضور داشته‌ایم. اما همزمان کسانی که نمی‌خواستند زیر چتر دولت موقت جمع شوند، به راه‌اندازی جریانی موازی اقدام کردند. کسانی مانند ابوشریف و آن زمانی به همراه مرحوم محمد منتظری در جمشیدیه دست‌اندرکار آن جریان بودند. ابوشریف آمد و به من گفت که ما نمی‌توانیم با شما کار کنیم چون شما می‌خواهید از سپاه علیه کارگران و معلمان استفاده کنید. آنها چنین تصویری داشتند. ما آرام‌آرام در حال تثبیت سپاه بودیم اما دوستانی در حزب جمهوری به دنبال آن بودند که کاندیداهای خودشان را فرمانده سپاه کنند. آنها صریحا می‌گفتند که حزب، بازوی سیاسی ماست و ما به يك بازوی نظامی هم احتیاج داریم.

**دقیقا چه کسانی این حرف را می‌زدند؟**

مثلا مرحوم شهید بهشتی. در يك جلسه شوراي انقلاب که در منزل آیت‌الله موسوی اردبیلی تشکیل شد، هم آقای بهشتی و هم آقای موسوی اردبیلی به ما گفتند که شما آقای محمد منتظری را فرمانده سپاه بگذارید. من گفتم که با انتصاب يك روحانی به فرماندهی سپاه مخالف نیستم اما آقای محمد منتظری باید نشان بدهد که می‌تواند کار جمعی کند. ما گفتیم که ایشان بپذیرد و وارد سپاه شود، ما هم مسوولیتی به او می‌دهیم تا اگر در آن مسوولیت موفق عمل کرد، بعد از آن فرمانده شود. آقای محمد منتظری بالاخره نظریاتی داشت که برای ما قابل قبول نبود. آنها معتقد به انقلاب جهانی بودند، کسانی که من نام آنها را تروتسکیست‌های ایرانی گذاشته‌ام. اینگونه بود که شوراي انقلاب در حالی که جانشین قوه مقننه بود، مصوبه‌ای را تصویب کرد و مقرر کرد که سپاه از دولت گرفته شود و زیر نظر شوراي انقلاب قرار بگیرد. این در حالی بود که شوراي انقلاب بر اساس اساسنامه‌اش حق دخالت در کارهای اجرایی را نداشت و بنابراین نمی‌توانست نیروی نظامی را زیر نظر خود بگیرد. برخی از آقایان در شوراي انقلاب مثل صادق قطب‌زاده، فکر می‌کردند که اگر سپاه را از دولت موقت بگیرند، زیر نظر آنها قرار می‌گیرد اما به زودی به اشتباه خود پی بردند.

البته آقای رفیق‌دوست در خاطرات خود متذکر شده‌اند که دستور انتقال هدایت سپاه از دولت موقت به شوراي انقلاب را امام‌خمینی داده‌اند. آقای رفیق‌دوست می‌گوید که به همراه خانم دباغ نزد آقای خمینی رفته‌اند و گفته‌اند که فرماندهی سپاه را نیز همچون ارتش باید رهبری عهده‌دار شود و در نهایت نیز نظر امام را برای نظارت شوراي انقلاب بر سپاه جلب کرده‌اند و امام گفته‌اند که اصلا نظارت بر سپاه باید بر عهده شوراي انقلاب می‌بوده و نه سپاه.

تا آنجا که من می‌دانم چنین چیزی صحت ندارد. خیلی عجیب است که برخی آقایان این حرف‌ها را الان می‌زنند. آقای خمینی دولتی را منصوب کرده و این دولت مسئول در برابر ناامنی‌ها بوده و بنابراین ابتکاری به خرج داده و یک نیروی نظامی - مردمی شکل داده است. حال آیا می‌شود گفت که این نیروی نظامی قرار نبوده زیر نظر دولت موقت باشد؟ اینکه نقض غرض است.

**یعنی بالاخره امام خمینی نظارت بر سپاه را از دولت موقت به شورایی انقلاب منتقل نکردند؟**

نه، چنین چیزی نیست. اگر آقای خمینی می‌خواست چنین کاری بکند، به دولت ابلاغ می‌کرد. هیچ دستوری از طرف آقای خمینی در کار نبود. اصلاً ایشان آقای لاهوتی را به نمایندگی از خود در شورایی هماهنگی سپاه منصوب کردند. اگر مخالف بودند که این کار را نمی‌کردند. کسانی که این ادعا را می‌کنند باید حرف خود را ثابت کنند.

**سوالی هم در خصوص ساختار سپاهی که شما به دنبال راه‌اندازی آن بودید، داشتم. ساختار آن سپاه آیا با سپاهی که هم‌اکنون وجود دارد، تفاوت داشت؟**

بله، در آنجا سپاه، بخشی بود در درون دولت و نهادی بیرون از دولت نبود. همچنین شورایی پنج نفره بر آن نظارت داشت تا اقدامات سپاه با هماهنگی آنها انجام شود. نگاه ما به سپاه یک نگاه عمودی و از بالا به پایین نبود.

**آیا این صحت دارد که شما ساختار سپاه را از پایین به بالا تعریف کرده بودید و می‌خواستید تا مقامات سپاه توسط نیروها و از پایین به بالا انتخاب شوند؟**

در دوره اول، چنین چیزی بود. شما این را بدانید که قبل از تشکیل دولت موقت و شورایی انقلاب، افراد مسلحی در محله‌ها، کمیته‌هایی را شکل داده بودند و مستقل عمل می‌کردند. کسی به آنها حکمی نداده بود. خودجوش بودند و مردمی. بنابراین طبیعی بود که ما برای تشکیل یک ارتش مردمی باید از خود این نیروها نظر خواهی کنیم.

**ولی آیا اصلاً یک ساختار انتخابی را می‌شود بر نهادی نظامی تحمیل کرد؟**

شما، سپاهی را در نظر بگیرید که در بهمن‌ماه ۵۷ تشکیل می‌شود. خودتان را در آن شرایط قرار دهید. بله، در ارتش انتخاب از پایین معنا ندارد ولی ما مجبور بودیم که چنین اقدامی بکنیم.

**و در پایان...**

آنهايي که مي‌خواهند بگویند خودشان این کارها را کرده‌اند، اشکالی ندارد، بگویند. ما هم می‌گوییم که جایزه را به آنها بدهید. ما جایزه نمی‌خواهیم ولی تاریخ را باید آنگونه که اتفاق افتاده است، روایت کرد.

**جایزه تاسیس سپاه را به آنهايي که دنبال جایزه هستند بدهید اما تاریخ را تحریف نکنید**

دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی در گفتگویی با تاکید بر اینکه به دلیل عملکرد سپاه اشتیاقی به اینکه بنیانگذار این نیرو شناخته شود ندارد گفت آنهايي که مي خواهند بگویند خودشان این کارها را کرده اند ، اشکالی ندارد ، بگویند . ما هم مي گوئیم که جایزه را به آنها بدهید ! ما جایزه نمی خواهیم ولي تاریخ را باید آنگونه که اتفاق افتاده است ، روایت کرد .

دبیر کل نهضت آزادی گفت : در ابتدای پیروزی انقلاب (اسلامی) تشکیل نیروی گارد ملی بر عهده من گذاشته شد و من این نیرو را به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی راه اندازی کردم .

دکتر ابراهیم یزدی در گفت و گو با يك نشریه هفتگی همچنين یاد آور شد ، " افرادی مثل مرحوم بهشتی و آقای موسوی اردبیلی قصد داشتند این نیرو (سپاه پاسداران) را به بازوی نظامی حزب جمهوری اسلامی تبدیل کنند و به صراحت نیز آن را بیان کردند و حتی در جلسه ای به ما گفتند که محمد منتظری را به فرماندهی سپاه بگمارید .وي افزود : « من ، به دلیل اینکه محمد منتظری نظراتی مثل " انقلاب جهانی " داشت - که من نام آنها را تروتسکیست ایرانی گذاشته ام - با فرماندهی او در سپاه مخالفت کردم . پس از آن سپاه را از ما (دولت موقت) گرفتند و زیر نظر شورای انقلاب قرار دادند . « یزدی اضافه کرد : « واژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را من اول بار به جای گارد ملی پیشنهاد کردم که تصویب شد . سپس شورایی را معین کردیم با حضور نمایندگان وزارت کشور ، دادستانی انقلاب ، ستاد مشترک ارتش ، دولت موقت و يك نماینده از سوی رهبري . وي تاکید کرد : « من حکم مرحوم لاهوتی را برای نمایندگی از طرف اما خمینی گرفتم . اگر چه برخی از دوستان روحانی در شورای انقلاب با مرحوم لاهوتی موافق نبودند . « وي افزود : « این شورا با حضور سرهنگ ایرجی از ستاد مشترک ارتش و خودم به عنوان نماینده دولت موقت و سه نفر دیگر که اسامی آنها در خاطر من نیست ، تشکیل شد و من از آقای مهندس توسلی دعوت کردم تا آیین نامه ، اساسنامه سپاه را بنویسد . بالاخره هم این کارها شد و آن پنج نفر مسئول هماهنگی سپاه شدند . « وي زمان تشکیل آن جلسه پنج نفره را چند روز پس از انقلاب در دفتر نخست وزیری عنوان کرد .

یزدی با رد سخنان محسن رفیق دوست که در خاطراتش گفته بود ، دستور انتقال هدایت سپاه از دولت موقت به شورای انقلاب را امام خمینی داده اند ، گفت : « خیلی عجیب است که آقایان این حرف ها را لان می زنند . اما خمینی دولتی را منصوب کرده و این دولت مسول در برابر تاملی بوده و بنابراین ابتکار به خرج داده و يك نیروی نظامی - مردمی شکل داده است . حال آیا می شود گفت که این نیروی نظامی قرار نبوده زیر نظر دولت موقت باشد ؟

اصلاً ایشان (امام) آقای لاهوتی را به نمایندگی از خود در شورای هماهنگی سپاه منصوب کردند . کسانی که چنین ادعایی را می کنند ، باید حرف خود را ثابت کنند . « وي در خصوص ساختار سپاه دولت موقت گفت : « در آنجا ، سپاه بخشی بود در درون دولت و نهادی بیرون از دولت نبود . همچنین شورای پنج نفره بر آن نظارت داشت تا اقدامات سپاه با هماهنگی با آنها انجام شود . نگاه ما به سپاه عمودی و از بالا به پایین نبود . «

ابراهیم یزدانی اذعان کرد: «برخی آقایان (ابو شریف و شهید منتظری) در پادگان جمشیدیه گروهی را به صورت جداگانه تشکیل دادند. این در حالی بود که دولت موقت تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را اعلام کرده و در یکی از سالن های پادگان عباس آباد کنفرانسی گذاشتیم و در خصوص آن توضیح دادیم که در آرشیو صدا و سیما موجود است.» یزدانی در پایان گفت: «آنهایی که می خواهند بگویند خودشان این کارها را کرده اند، اشکالی ندارد، بگویند. ما هم می گوئیم که جایزه را به آنها بدهید! ما جایزه نمی خواهیم ولی تاریخ را باید آنگونه که اتفاق افتاده است، روایت کرد.»

### تشدید فشارهای سیاسی

مجله ال.ای.تایمز مهر ۱۳۸۶

**سؤال:** آیا شما باور دارید که یک سختگیری شدید علیه نیروهای اپوزیسیون و فعالین حقوق بشر در ایران در جریان است؟ آیا مساله ای غیرمعمول در ایران در حال اتفاق افتادن است؟ چه کسی پشت این جریان است و چرا؟

**جواب:** بله، این اتفاقات محدود به جریان های سیاسی، فعالین حقوق بشر و جریانهای دانشجویی نیست بلکه باید زنان، کارگران، جریانهای صوفیه (دراویش گنابادی) و معلمین را هم ضمیمه آن کرد. آن چه در ایران در حال جریان است تشدید سرکوب های سیاسی گذشته است و این سیاست در حال حاضر به صورت عریان تر و نپوشیده ای در حال اجرا است. من نمی دانم چه کسی پشت این جریان ها است و چرا: من فقط می توانم حدس بزنم، مدیریت جدید کشور از اجزا و طبقات سپاه (پاسداران) نشأت می گیرد. بخاطر نقش ایشان در جنگ عراق آنها ادعای روشنی در راه اندازی و کنترل مسایل کشور دارند.

**سؤال:** آیا شما فکر می کنید که فشار رو به افزایشی علیه مطبوعات، دانشگاهیان، دانشجویان و رهبران اتحادیه های در جریان است؟ چرا آنها به چنین رویکردی دست یازیده اند؟

**جواب:** بله. یک فشار کاملا محسوسی بر روی گروه هایی که نام بردید وارد می شود. قسمتی از این فشارها ناشی از اعتقادات ایدئولوژیک و سیاسی اولیای امور است و قسمت دیگر آن از بی ثباتی ذاتی و یا احساس بی ثباتی در بخشی از حکومت گران است.

**سؤال:** آیا حکومت ایران این نگرانی را دارد که جنبش زنان و دانشجویان قسمتی از جریان های برانداز نظام باشند؟

**جواب:** دقیقا این نکته ای است که حاکمیت ادعای آن را دارد. آن ها این جریان ها را متهم می کنند که به دنبال انقلاب رنگی در ایران هستند.

**سؤال:** چرا دولت ایران تصمیم به بستن فضای داخلی گرفته است؟ آیا این تصمیم به نظر گروه خاصی بر می‌گردد؟ آیا ترس ناشی از سعی ایالت متحده برای براندازی است؟ یا این واکنشی به میزان حضور سخت افزارهای جنگی امریکا در خلیج فارس است؟

**جواب:** با توجه به سخنان بوش، دولت ایالات متحده تصمیم واضحی برای تغییر حکومت ایران و یا اصلاح رویکرد و سیاست های دولت حاضر دارد. من فکر می‌کنم این جریان بهانه‌ی خوبی به حکومت ایران در توجیه موج جدید سرکوب‌ها می‌دهد. در هر صورت دو رویکرد نسبت به فشارهای خارجی است. یکی کاستن از فشارهای داخلی با هدف رسیدن به وحدت ملی و دیگری ساکت کردن صدای مخالفان است.

**سؤال:** نظر شما درباره‌ی مبادرت به کاهش نرخ سود بانک‌های خصوصی به ۱۲٪ چیست؟ عامل و تأثیرات این حرکت بر بخش خصوصی چیست؟

**جواب:** کاستن از درصد نرخ سود مورد علاقه‌ی بانک‌ها یک مسئله است؛ راهی که رییس جمهوری در این باره پیش گرفته موضوع دیگری است. شورای اعتبار و پول اکثراً در این مسایل موضوع را مطالعه می‌کند، شرایط را می‌سنجد و نتیجتاً تصمیمی می‌گیرد. رییس جمهوری، نظر شورا را نادیده گرفت و به ترتیب دیگری عمل کرد. نتیجه منطقی این تصمیم بلاتکلیفی در بازار پول بود و راندن مدیریت از امور مملکتی است.

**برگردان متن مصاحبه به فارسی را آقای پویان انجام داده اند.**

**سؤال:** روحیه‌ای در جو حاضر بوجود آمده و آن ترس از انتقاد از رییس جمهور و روش اوست. نظر شما درباره‌ی این مسئله چیست؟ آیا تشویقی برای کسی که از مقام بالای خود انتقاد می‌کند در نظر گرفته می‌شود؟

**جواب:** موضوع در اینجا تشویق برای انتقاد از مقام بالاتر نیست. حاکمیت جدید روندی نظامی دارد. تفکر و چهارچوب مدیریت در ارتشی‌ها اطاعت محض است، نه سؤال و نه انتقادی.

## حقوق زنان و قوانین ایران

خانم انصاری- مهر ماه ۱۳۸۶

جناب آقای ابراهیم یزدی با سلام عرض خسته نباشید

همانطور که اطلاع دارید در حال حاضر ۳ نفر از فعالان حقوق زن در زندان به سر می‌برند. تا کنون حدود ۱۰ نفر از این فعالان احکام سنگینی نظیر شلاق و یا حبس تعزیری بالای یک سال دریافت کرده‌اند و همچنان پرونده بیش از ۵۰ نفر نیز در دست بررسی است که با توجه به این احکام می‌توان انتظار احکام مشابهی برای پرونده‌های ذکر شده داشت. همه این افراد متهم به اقدام علیه امنیت ملی کشور



هستند. (گاه اتهامات دیگری نظیر ، برهم زدن نظم عمومی جامعه و ... نیز طرح شده است). همه این افراد در کمپین ۱ میلیون امضا فعالیت می کنند. هدف این کمپین تغییر و اصلاح قوانین زنان است. آنها هیچ فعالیتی جز جمع آوری امضا در تهران و شهرستان ها ندارند و اعلام کرده اند این امضاها را به مجلس ارائه خواهند تا از طریق قانونی این تغییرات صورت گیرد. این فعالین پیش از این نظر و فتوای مراجع تقلید را نیز برای این تغییر کسب کرده اند. از همکاری و حساست شما سپاسگزاریم و بی صبرانه در انتظار پاسخ شما هستیم. امید که در آینده نزدیک به گفت و گویی تفصیلی درباره موضوع زنان بپردازیم.

**۱- نظر شما راجع به قوانین فعلی زنان چیست و آیا با توجه به شرایط امروز ایران نیاز به تغییر این قوانین را تأیید می کنید؟ (حق مطلق طلاق برای مردان، حضانت فرزندان، دیه، شهادت، ارث، سن مسئولیت کیفری، تعدد زوجات)**

قوانین ایران در مورد مسایل مربوط به خانواده و حقوق زنان بی تردید باید مورد تجدید نظر قرار گیرد ، اما این که کدام یک از قوانین موجود باید تغییر پیدا کنند ، نیاز به بررسی و مطالعه جدی جامعه شناختی و حقوقی دارد .

**۲- احکام صادره را تا چه حد عادلانه یا متناسب با فعالیت این زنان می دانید؟ و نیز آیا این فعالیت این چنین می تواند امنیت ملی کشوری را به خطر اندازد یا منجر به براندازی شود؟**

احکام صادره در مورد خانم هایی که به اتهام جمع آوری امضاء درپای یک درخواست همگانی بازداشت شده اند هیچ وجهت قانونی ندارد. صرف نظراز این که ، کسانی با این درخواست ها موافق باشند یا نباشند ، صرف جمع آوری امضاء در پای یک نامه به موجب قوانین موجود، اقدام علیه امنیت ملی و جرم محسوب نمی شود.

**۳- تبعات اجتماعی- سیاسی این احکام را در سطح امنیت ملی چطور تحلیل می کنید؟**

بازداشت چنین افرادی به اتهام " اقدام علیه امنیت ملی " واحکام صادرشده، علاوه بر فقدان مستندات قانونی ، خلاف مصالح ملی و حتی منافع خود حاکمیت است . زیرا بازتاب ملی و بین المللی چنین بازداشت هایی این است که نظام حاکم بر ایران آنقدر از درون احساس تزلزل و ناامنی می کند که جمع آوری امضاء یک نامه به امنیت ملی ایران لطمه می زند !! و این وهن جمهوری اسلامی است.

**۴- در آخر آیا این هزینه را ضرورت هر تغییر و در هر دولتی می دانید و یا این هزینه بیشتر زاده نگاه شکاک و حذفی دولت آقای احمدی نژاد است.**

تشدید فشارهای سیاسی- اجتماعی در دوره ریاست جمهوری آقای دکتر احمدی نژاد ، برای نظام جمهوری اسلامی و امنیت ملی کشورمان هزینه های بالایی داشته و دارد . این رفتار بازتاب شکایت حاکمان نیست . بلکه اولاً انعکاس طرز تفکر این جریان است که باورهای سیاسی ، دینی و اقتصادی خود را حق مطلق می داند ، و هر نوع تفکر دیگری را اعم از سیاسی و دینی را بر نمی تابد . رفتار

خشن و سرکوبگرانه منحصر به زنان، کارگران، معلمان، دانشجویان و اصحاب هنر و نویسندگان و احزاب ساسی دیگر اندیش نیست. حتی گروه های مذهبی نظیر درویش یا اهل سنت را هم در بر گرفته است. دشمنی نزاع کهنه و قدیمی فقها با حکما و عرفا بعد از چند صد سال بار دیگر در فضای سیاسی ایران به نمایش در آمده است. این رفتارها هزینه های بسیاری بر ملت ما و سرنوشت کشورمان تحمیل کرده و می کند.

### نهضت آزادی و جریان ملی - مذهبی و انقلاب ایران

پاسخ به پرسش های آقای دیناروند ۳۰-۷-۸۶

به نام خاک پاک ایران

جناب آقای دکتر یزدی با سلام و خسته نباشید

طرح سؤال:

۱- آیا فکر نمی کنید اگر جریان ملی مذهبی از جمله نهضت آزادی ایران به جای همراهی با آیت الله خمینی در خارج و شکل گیری انقلاب در زمستان ۵۷ روی حداقل با شخصیت ملی و ضد استبدادی دکتر بختیار ائتلاف می کردید می توانستید به حاکمیت "جمهوری دموکراتیک" ایران برسید که آن تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی و سیاسی ایران عزیز و اعتلای آن تامین و تحقق بورزید؟

**پاسخ:** در زمستان سال ۱۳۵۷، شرایط سیاسی ایران و تقابل و درگیری میان مردم و استبداد سلطنتی به آن مرز و حدی رسیده بود که هرگونه راه حل اصلاحی، در چهارچوب نظام سلطنتی غیر عملی و غیر قابل قبول شده بود. تمام گروه ها و احزاب سیاسی، حتی شخصیت های سیاسی منفرد، نظیر دکتر علی امینی هم به این جمع بندی رسیده بودند. دکتر علی امینی پیشنهاد شاه را برای احراز نخست وزیری مشروط کرد به و اگذاری فرماندهی کل قوا از جانب شاه به نخست وزیر و تصویب بودجه ارتش بدست دولت و مجلس شاه این دو شرط دکتر امینی را رد کرد و دکتر امینی سپس اظهار داشت که شاه هر زمان در بن بست گیر می کند، و نمی تواند از آن خارج شود، کسی را پیدا می کند و مسئولیت را به او می سپارد. و بعد از رفع تنگناها دوباره بر می گردد به همان جای اول شادروان دکتر غلام حسین صدیقی نیز درخواست شاه را برای احراز نخست وزیری پذیرفت. هنگامی که شاپور بختیار حکم نخست

وزیري خود را از شاه گرفت، مجلس هم به او رای اعتماد داد، رهبران جبهه ملی او را از این جبهه اخراج کردند. اقدام رهبران جبهه ملی انعکاس شرایط سیاسی و اجتماعی ایران در آن مقطع تاریخی می باشد. بنابراین شرایط سیاسی و موقعیت انقلاب ایران آن چنان بود که نه فقط نیروهای ملی-مذهبی و نهضت آزادی ایران، حتی جبهه ملی ایران هم نه تنها از بختیار حمایت نکرد بلکه او را طرد کرد. بختیار اگر چه عضو جبهه ملی بود، اما شخصیتی که بتواند محور و رهبر جنبش ملی بشود نبود. اگر دکتر صدیقی مسئولیت را می پذیرفت شاید با درایت و نفوذ و اعتبار خود می توانست کاری انجام دهد. ریشه مشکل را باید در جای دیگری جستجو کرد. از اواخر سال ۱۳۵۵ اوضاع سیاسی ایران دستخوش نابسامانی هایی شده بود. برنامه های سیاسی- اقتصادی شاه به بن بست رسیده بود. اخبار متعدد از تلاطم در درون نظام حکایت می کرد. اگر در آن زمان یعنی در نیمه دوم سال ۱۳۵۵، رهبران ملی، اعم از جبهه ملی، نهضت آزادی ایران و سایر نیروها دست به دست هم می دادند و به استقبال تحولات می رفتند، مسیر تحولات و تغییرات سمت و سوی دیگری پیدا می کرد. در آن زمان من طی نامه مفصلی به مرحوم مهندس بازرگان، بعد از تحلیل اوضاع از ایشان درخواست کردم که بطور فعال وارد صحنه شوند و خلاء رهبری جنبش را پر کنند. در آن زمان آیت الله خمینی در موقعیت و مقام رهبری انحصاری جنبش ضد استبداد قرار نداشت. مرحوم مهندس بازرگان در واکنش به این پیشنهاد، پیش نویس بیانیه ای را تهیه کرد تا با امضای جمعی از رهبران و فعالان سیاسی ملی و ملی-مذهبی منتشر شود. مهندس بازرگان به تک سواری اعتقادی نداشت و موثر بودن حرکت های سیاسی را در مشارکت هر چه بیشتر همه نیروها و فعالان سیاسی می دانست. این پیش نویس، با تغییراتی، با سه امضا از رهبران جبهه ملی سنجابی، فروهر و بختیار منتشر شد. اما بازتاب گسترده مورد انتظار را بوجود نیاورد. رهبران ملی و ملی-مذهبی نتوانستند، به تناسب موقعیت و وضعیت سیاسی در یک جبهه متحد فراگیر علیه استبداد سلطنتی گردهم آیند. چنین نیست و نباید انتظار داشت که تحولات سیاسی از شتاب خود بکاهند تا رهبران و فعالان سیاسی مشکلات درونی خود را حل کنند و با یک وحدت همه جانبه وارد صحنه شوند. در تحلیلی که همان زمان نوشتم و در روزنامه "پیام مجاهد" ارگان نهضت آزادی ایران خارج از کشور منتشر گردید، این وضعیت را بررسی کرده ام (این مقاله عینا در آخرین ویرایش کتاب "آخرین تلاشها در آخرین روزها"، آمده است). اگر در آن زمان، یعنی در سال ۱۳۵۶، چنین وحدتی صورت می گرفت، بدون تردید حمایت نیروهای فعال خاج از کشور را به خود جلب می کرد. اما وقتی وحدت نیروها شکل نگرفت و یا مواضع اتخاذ شده با جو سیاسی و ملتبه ضد سلطنتی زمان، هم خوانی نداشت، و نتوانست نظر و حمایت وسیع مردمی را جلب کنند، نیروهای فعال ایرانیان خارج از کشور به طور طبیعی، از آقای خمینی که مواضع بسیار قاطع و روشن علیه شاه اتخاذ کرده بود، حمایت کردند. به این ترتیب به نظر نمی رسد اگر تمام نیروهای ملی و ملی-مذهبی در زمستان سال ۱۳۵۷ از بختیار حمایت می کردند، جمهوری دموکراتیک استقرار پیدا می کرد. اما اگر کاری که شاه در دی ماه ۱۳۵۷ انجام داد و کشور را ترک کرد، در اواخر سال ۵۶ یا اوایل سال ۱۳۵۷ انجام می داد و برای استراحت به مرخصی می رفت، و اداره امور کشور به شورای نیابت سلطنت می سپرد، امکان باز شدن فضای سیاسی و حضور و مشارکت همه نیروها از جمله جبهه ملی و ملی-مذهبی فراهم می شد. اما شاه زمانی حاضر به قبول واقعیت سیاسی کشور شد و به قول خودش "صدای انقلاب مردم" را شنید که دیگر خیلی دیر شده بود.

۲- چقدر در نگاه به آینده "جمهوری دموکراتیک اسلامی" ثمره اندیشه روشنفکران دینی، بازرگان و دوستان ایشان - را می‌توانید کارساز بدانید. آیا شکست حتمی و مرگ یقینی جریان اصلاحات نمی‌تواند به مفهوم مرگ جریان روشنفکری دینی در هر نوع برداشتی از سیاست با دیانت در ایران باشد؟

پاسخ: انگیزه مهندس بازرگان در "جمهوری دموکراتیک اسلامی" در واقع تأکید بر سرشت دموکراتیک بود نظام جمهوری جانشین سلطنت بود. اما کارسازی جمهوری جانشین استبداد سلطنتی نه به نام و ترکیب آن و یا عنوان نظام بلکه به دو عامل بستگی دارد: ساختار حقوقی و ساختار حقیقی. ساختار حقوقی مورد قبول و توجه مهندس بازرگان و همفکرانش در همان پیش نویس اول قانون اساسی است که توسط دولت موقت تهیه و نهایی شد و آقای خمینی هم آن را امضاء کرد. در ساختار حقوقی قانون اساسی اول، ولایت فقیه و رهبری وجود نداشت؛ ساختاری کاملاً دموکراتیک بود. عامل دوم موثر - ساختار حقیقی، یعنی رفتار و عملکرد حاکمان و میزان تعهد و التزام آنان به قانون می‌باشد. در حالی که دولت موقت و همراهان مهندس بازرگان به اجرای قانون متعهد بودند، سایر نیروها، بخصوص روحانیت صاحب قدرت و نفوذ چنین تعهد و اعتقادی را نداشت. آقای سید محمد مجتهد شبستری، که در دوره اول نماینده مجلس بود، برای من نقل کرد که در دیدارش با رهبر فقید انقلاب، معترضان از عملکرد سیاسی رهبران حزب جمهوری اسلامی گله و شکایت کرده بود که اینان قانون را زیر پا می‌گذارند. ایشان در توجیه رفتار آنان گفته بود که حکم خدا را که زیر پا نگذاشته اند؟! مشکل اساسی در طی سال‌های بعد از مشروطه چه قبل و چه بعد از انقلاب، ساختار حقیقی یا رفتار حاکمان بوده است. در ساختار حقوقی قانون اساسی مشروطه شاه حق سلطنت داشت نه حکومت. اما چه رضا شاه و چه محمد رضا شاه، اصول مصرح در قانون اساسی را زیر پا گذاشتند و حکومت می‌کردند. تجربه تاریخی در کشورمان نشان می‌دهد که تجاوز حکومت‌ها به حقوق ملت، متأثر یا ناشی از ساختارهای حقوقی به تنهایی نیست بلکه این ساختارها ی حقیقی هستند که بدون تعهد به قانون عمل می‌کنند. اما ساختار حقیقی یا رفتار حاکمان را تنها با حضور نیروهای سیاسی فعال و اثر گذار می‌توان مهار کرد. در غیاب چنین نیروهای موثری نمی‌توان ساختارهای حقیقی را مهار کرد. تجربه بشری از ماهیت و سرشت قدرت نشان می‌دهد که: "داشتن قدرت، همیشه و در هر جا معادل امکان استفاده از قدرت نیست". بنابراین برای مهار قدرت، حضور فعال و اثر گذار نیروهای سیاسی ضروری است. **ملکه انگلستان** قانوناً حق انحلال مجلس را دارد. اما شرایط به او اجازه نمی‌دهد و اگر بخواهد، گامی در این جهت بر دارد سلطنت منحل می‌شود.

اما در پاسخ به بخش دوم پرسش شما باید عرض کنم **اولاً** جریان اصلاحات شکست حتمی و یقینی نخورده و نمرده است. بلکه از جهت امکانات عملی و حرکت‌های موثر، در وضعیت آچمز یا بن بست قرار گرفته است. اما از بین نرفته است. اصلاحات به عنوان یک راه حل هم چنان معتبر و تنها راه ممکن در برابر ملت است. مرگ اصلاحات یعنی امکان مطرح شدن گزینه‌های دیگر - از جمله انقلاب مردمی - از نوع بهمن ۵۷- یا دخالت بیگانگان یا... انقلاب مردمی نه ممکن و میسر است و نه مفید می‌تواند باشد. هیچ ایرانی میهن دوستی دخالت بیگانگان در امور داخلی کشورمان را بر نمی‌تابد

صلاح طلبی تنها راه حل

ممکن و بهداشتی در برابر ملت ما است. و برغم وضعیت نا مطلوب کنونی اش، مناسبات سیاسی، اقتصادی، بروز و تجلی مجدد آن را با توان و نیروی بیشتر و با اهداف قاطع تر، نشان می دهد.

اما جریان روشنفکری دینی، همچنان زنده و رو به رشد است، روشنفکر دینی تنها را حل نهایی ایران است. سیاست و دیانت از هم تفکیک ناپذیرند. مگر این که دین داران در سیاست دخالت نکنند. جدایی نهاد دین (روحانیت) از نهاد دولت چیز دیگری است و ربطی به دین و سیاست ندارد. روحانیت هیچ حق یا امتیاز ویژه‌ای در حکومت و دولت ندارد و نمی تواند داشته باشد. اما رابطه یا همکنشی میان دین و دولت، در جامعه ای که ۹۷ درصد آن مسلمان هستند و فرهنگ دینی رکنی از هویت ملی است، توسط قانون اساسی معین می شود. قانون اساسی يك میثاق ملی است و سه عامل مهم در محتوای آن اثر گذاشته است که عبارتند از: فرهنگ ملی- سابقه تاریخی و زمان تدوین. در کشوری مثل ایران، اگر قانون اساسی تبلور اراده ملت و فرهنگ ملی باشد لاجرم باورهای مردم ما در آن منعکس می گردد. منطقی ترین و واقع بینانه ترین رابطه میان دین و دولت همان است که در قانون اساسی مشروطه و در قانون اساسی اول جمهوری اسلامی معین شده است، که: مجلس قانون گذاری نباید چیزی خلاف اسلام تصویب کند. این منحصر و محدود به اسلام و ایران نیست. در هیچ کشوری قوانین نمی توانند خلاف باورهای دینی مردم باشند. امروز در آمریکا قانون سقط جنین بر خلاف باورهای دینی بسیاری از مسیحیان آمریکا تصویب شده است و تبدیل به يك امر سیاسی بسیار مهم و تاثیر گذاری بر فرایندهای سیاسی شده است. محافظه کاران جدید به شدت علیه آن فعالیت می کنند. بوش پسر با این وعده که در صورت انتخاب مقررات سقط جنین را تغییر خواهد داد توانست آرای نیوکان ها را جذب کند. در ایران نیز، در قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی اول جمهوری اسلامی چنین مرزی معین و تصویب شده بود.

### شهید فاطمی و نسل جدید

مجله شهروند امروز- ۶-۸-۸۶

- ۱- شادروان دکتر سید حسین فاطمی، وزیر امور خارجه دولت ملی دکتر مصدق بود. که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بعد از يك دوره کوتاه زندگی مخفی، دستگیر شد. ابتدا در هنگام ورود به ساختمان فرمانداری نظامی تهران در حالی که ما مورین نظامی او را احاطه کرده بودند، مورد هجوم چاقوکشان رژیم قرار گرفت و به شدت مجروح شد. اما به جایی انتقال وی به بیمارستان و تحت درمان قرار داد نش، او را به بازداشته بردند، در فاصله کوتاهی پس از آن بدون محاکمه، بدون وکیل، در حالی که بیمار بود، روی برانکارده به میدان تیر برده شد و تیر باران گردید.
- ۲- فاطمی يك روزنامه نگار و شخصیت فعال سیاسی و يك دیپلمات بر جسته بود، او روزنامه نگاری را به عنوان يك حرفه علمی، انتخاب و تحصیلات دانشگاهی خود را در فرانسه، در

همین رشته به پایان رسانیده بود. اما علاوه بر این، ویژگی های يك روزنامه نگار متعهد را داشت. او به منافع ملي، به مصالح کشور و حقوق مردم متعهد بود. روزنامه و روزنامه نگاری را در خدمت این آرمان ها و ارزش ها قرار داده بود. او همراه با علم و تخصص در حرفه خود و تعهد به آرمان ها و ارزش های ملي، از شجاعت نیز برخوردار بود. او غوغا سالار نبود. اما می دانست که ترس و محافظه کاری برای يك روزنامه نگار متعهد، معادل سازش و مرگ است. شجاعت دکتر فاطمی را می توان بعد از بازداشت و در جریان اعدام ملاحظه کرد. او در حالی که بیمار و از زخم های ناشی از حمله چاقو کشان رنجور بود و تب داشت بر خوردش با نظامیان، مامور دربار شجاعانه و با شهامت بود. هیچ علامتی که نشانه ترس و وحشت او باشد در رفتار و سخنانش دیده نشد. بهنگام اجرای حکم تیر بارانش، در آخرین دم، سخنانی را ایراد کرد، که خود حاکی از روحیه متوکل و ایمان سرشار او بود. او خطاب به افسرانی که او را احاطه کرده بودند، گفت مرگ انواع و اقسام دارد. و او به پیروی از جدش، حسین بن علی مرگ با شرافت را انتخاب کرده است.

شادروان فاطمی با بینش سیاسی عمیق و واقع بینانه خود، به درستی می دانست که حفظ استقلال کشور، با حضور و نفوذ استعمار انگلیس در بسیاری از نهادهای حکومتی ممکن و میسر نیست. بنا بر این او بطور جدی و موثر در جنبش ملي شدن نفت حضور پیدا کرد. بنا به گزارش دکتر مصدق، دکتر فاطمی پیشنهاد دهنده اصلی و اولیه طرح ملي شدن صنعت نفت در ایران بوده است.

اما در کشوری، نظیر ایران، استبداد داخلی یا دروازه ورود استعمار خارجی است یا خود به دست خارجی تاسیس شده است. بنابر این موفقیت در مبارزه با سلطه و سیطره انگلیس بدون مبارزه با شاه و دربار امکان پذیر نبود. در يك دوره کوتاهی دکتر مصدق سعی کرد با استفاده از روانشناسی شاه و عقده ای که وی از نقش انگلیس در سلطنت پدرش و خودش داشت، او را به حمایت از جنبش ملي وادار سازد. اما نفوذ ایادی انگلیس در دربار شاه آنقدر عمیق بود، که دکتر مصدق در هدف خود موفق نشد. بنابراین بخشی از دکتربین سیاسی دکتر فاطمی مبارزه با دربار شاه بود. و او در تمام دوران خدمتش در پست دکتر مصدق، قبل از آن، بعد از آن، از این بخش از مبارزه غفلت ننمود. مقالات تحلیلی وی در روزنامه باختر امروز گواه بر مواضع روشن او و قدرت تحلیل او از مسایل سیاسی کشور و نقش آگاهی بخش اوست. بهمین دلیل بود که شاه و ایادی دربار کینه عمیقی از او به دل گرفته بودند. بطوری که قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فاطمی بیش از همکاران دکتر مصدق مورد بغض و کینه درباریان و آماج جنگ سیاسی - روانی و شایعه سازی با هدف ترور شخصیت قرار داشت. و در نهایت طرح ترور او به دست يك نوجوان بی تجربه و نا آگاه به اجرا گذاشته شد. تبلیغات سوء علیه دکتر فاطمی به آن اندازه بود که تنها بعد از دستگیری و اعدام او برخی پذیرفتند که او واقعا يك خدمت گذار صادق به ایران و وفادار به دکتر مصدق و آرمان نهضت ملي ایران بود.

دکتر فاطمی به عنوان يك سیاستمدار و دیپلمات، از اوضاع بین المللی و مناسبات جهانی آگاهی کافی و لازم را داشت. او اولین کسی بود، که به عنوان وزیر امور خارجه دولت ملي در سفری به بغداد، طرح تشکیل يك گروه بین المللی از کشورهای بی طرف در جنگ سرد را مطرح

کرد. پیگیری نظر و پیشنهاد دکتر فاطمی، بعد ها منجر به تشکیل جنبش غیر متعهد ها گردید. موازنه منفی، یا موازنه عدمی سیاست استراتژیک رهبران مستقل و ملی ایران، از امیر کبیر گرفته تا مدرس و مصدق بود. اما سیاست بی طرفی مثبت دولت دکتر مصدق در روابط بین المللی در عصر جنگ سرد، ابتکار دکتر فاطمی بود. معنا و مفهوم بی طرفی مثبت در روابط بین المللی این بود که منافع و امنیت ملی ایجاب می کند که ایران در منازعات جهانی و جنگ سرد وارد نشود و از هیچ طرف جانبداری نکند. اما بکوشد تا با طرف های درگیر در جنگ سرد روابط دوستانه متقابل داشته باشد.

۳- هنگامی که دکتر فاطمی ترور شد ضارب نوجوان، خام تر و ناآگاه تر از آن بود که خود بتواند در حق فاطمی داوری کند و او را مستحق مرگ بداند. او آلت دست چه کسانی بود؟ رهبران سابقه دار فدائیان اسلام در زندان بودند، هیچ یک از اعضای این گروه با پیشنهاد ترور فاطمی موافقت نکرده بودند.

پس چه کسانی حکم قتل دکتر فاطمی را داده بودند؟ دکتر فاطمی کدام منکری را، جز همکاران صادقانه با دکتر مصدق برای ملی کردن نفت و قطع نفوذ انگلیس در ایران و مبارزه با فساد دربار، مرتکب شده بود که مستوجب قتل باشد؟ داستان ترور دکتر فاطمی و نقش دربار و سید ضیاء الدین طباطبایی و واسطه مبادله پول برای این ترور را در جای دیگری شرح داده ام ("یکسو نگری تاریخی و بی انصافی در حق روشنفکران - روزنامه جامعه شماره های ۸۰ و ۸۱ مورخ ۱۱ و ۱۲ خرداد ۱۳۷۷). از آن زمان بیش از نیم قرن گذشته است، ضارب نوجوان، ناآگاه آن روز، مردی سالخورده و جا افتاده شده است. او می بایستی تا امروز درباره انگیزه خود و یا کسانی که او را به انجام این ترور تحریک یا اغوا کردند، توضیحاتی می داد- او که با مرحوم دکتر فاطمی دشمنی و کینه شخصی نداشت؟ پس باید بگوید بر چه اساسی دست به ترور یک انسان فرهیخته زده بود؟ برنامه ریزان ترور فاطمی و تحریک کنندگان ضارب وی، بطور قطع از احساس مذهبی خام و توسعه نیافته او بهره برداری کردند. این یک اصل شناخته شده است که احساس مذهبی، یا احساس سیاسی بدون بینش یا بصیرت سیاسی و یا مذهبی، در هر حال فاجعه آفرین است. احساس سیاسی و مذهبی کور و خام و توسعه نیافته، موجب می شود که فرد نتواند فرق میان علی (ع) و دشمنانش را بشناسد، علی را می کشد و گرفتار حکومت ظلم و جور می شود. احساس مذهبی بدون بصیرت و بینش فاجعه کربلا ایجاد می کند. احساس مذهبی خام در عصر انقلاب الکترونیکی و رسانه های جمعی به فاشیسم یا استبداد متکی به پوپولیسم می انجامد. یاد شادروان دکتر سید حسین فاطمی و تمامی خدمتگذاران به میهن را گرامی می داریم.

۳

### معیار تعیین سیاست‌های خارجی

ایلنا مهر ماه ۸۶

ابراهيم يزدي: دوستي و ارتباط ايران با کشورها نباید تنها بر اساس رویارویی و دشمنی آنها با آمریکا سامان یابد. .



"ابراهیم یزدی" دبیرکل نهضت آزادی ایران در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا، با بیان اینکه "معیار تعیین سیاست‌های خارجی و اولویت‌های ما چه باید باشد؟"، گفت: "آیا ما می‌توانیم به دلیل اینکه کشوری دشمن دشمن ماست، با او رابطه داشته باشیم و لو اینکه این رابطه به نفع یا ضرر ما باشد."

وی تصریح کرد: "ارتباط با کشورهای مختلف باید بر اساس منافع و مصالح ملی کشور باشد. اینکه دولت نیکاراگوئه مخالف آمریکا است، پس باید با او دوست بوده و رابطه برقرار کنیم، معیار دوستی برای دوستی و ارتباط با کشورها نیست."

یزدی افزود: "نیکاراگوئه یک دولت مترقی است، اما اینکه در دشمنی با آمریکا چقدر مصمم است، محل بحث دارد. اورتگا با تجاربی که در طول ۲۹ سال گذشته کسب کرده است، دیگر دولتش را در برابر آمریکا نمی‌بیند بلکه می‌خواهد در چارچوب منافع ملی کشورش عمل کند."

وی در مورد مباحث مطرح شده در مورد احتمال بخشش بدهی‌های نیکاراگوئه به ایران گفت: "حرکت اورتگا تا آنجا که مربوط به منافع نیکاراگوئه می‌شود، قابل توجه است. این کشور مبالغی به ایران بدهکار است که با حضور در ایران این انتظار را دارد که بدهی‌هایش بخشیده شود که این مساله از لحاظ منافع نیکاراگوئه خوب است اما برای منافع کشور، چه سودی می‌تواند داشته باشد."

یزدی گفت: "دولتمردان ما امروز خود را عقل منفصل جهان می‌دانند و خود را نیازمند توصیه‌های دلسوزان کشور نمی‌دانند و حاضر به پذیرش هیچ توصیه‌ای هم نیستند."

## اسلام و دموکراسی - تجربه ترکیه

یادداشت روز - اعتماد ملی ۱۰-۸-۸۶

۱- به ابتکار دولت ترکیه، تصویب مجلس شورای ملی و دادگاه قانون اساسی، رفراندوم تغییر قانون اساسی ترکیه مبنی بر انتخاب رئیس‌جمهور با آرای مستقیم مردم، به جای نمایندگان مجلس، برگزار شد و با اکثریت چشم‌گیری به تصویب رسید.

این تغییر، گام مثبت و موثری در راستای نهادینه کردن فرایند دموکراسی در ترکیه محسوب می‌شود. به موجب قانون قبلی، رئیس‌جمهور توسط مجلس انتخاب می‌شد. برای انتخاب رئیس‌جمهوری، حداقل دو سوم از کل نمایندگان مجلس می‌بایستی در جلسه رای‌گیری حضور داشته باشند و رئیس‌جمهور با رای اکثریت مطلق (حداقل دو سوم) نمایندگان حاضر در جلسه معین می‌گردید. در صورتی که در

اجلاس اول ، تعداد دو سوم از نمایندگان مجلس در جلسه رای گیری حاضر نشوند ، انتخاب رئیس جمهور به جلسه بعد موکول می گردد. در صورتی که بار دوم هم حد نصاب دو سوم بدست نیاید ، در جلسه سوم ، حضور اکثریت مطلق نمایندگان برای انتخاب رئیس جمهور کافی می باشد . این شیوه انتخاب رئیس جمهوری ، در مواردی که احزاب نتوانسته باشند با هم به توافق برسند موجب بروز اشکال در انتخاب رئیس جمهور شده بود.

انتخابات در ترکیه دو ویژگی دارد: اول این که حزبی است . احزاب کاندیداها را تعیین و معرفی می نمایند . مردم به کاندیدای احزاب و برنامه های حزبی رای می دهند . این امر خود، موجب آن است که افراد بدون سابقه و یا توانمندی های نا شناخته کاندید نشوند . در واقع تشخیص صلاحیت کاندیداها برای احراز نمایندگی مجلس ، توسط احزاب انجام می شود ، نه یک گروه خاص که عموماً دچار کجروی در داوری و یا متأثر از مواضع و پیش داوری های سیاسی به ارزیابی صلاحیت کاندیداها می پردازد. حزبی بودن انتخابات یعنی ، در مجلس شورای ملی نقش کلیدی را فراكسیون احزاب بر عهده دارند. اگر حزبی اکثریت مطلق کرسی های نمایندگی مجلس را نداشته باشد ، تعیین نخست وزیری و سایر تصمیمات ، هنگامی میسر است که احزاب با یکدیگر ائتلاف کنند . این رویه از یک جهت مثبت است، زیرا به یک حزب اقلیت امکان می دهد در ائتلاف با یک حزب بزرگتر ، نقش موثری در فرایند تصمیم گیری ها ایفا نماید . اما در موارد کلیدی و بر مسائل اساسی ، ممکن است حزب اقلیت حاضر به همکاری و هماهنگی با حزب اکثریت نشود و فرایند تصمیم گیری با بن بست روبرو شود . نمونه آن انتخاب رئیس جمهور جدید ( عبدالله گل ) توسط مجلس بود ، که طی آن حزب سکولار مخالف اسلام گرایان حاضر به همکاری نشد و با حاضر نشدن در مجلس، رای گیری را به دور سوم انداخت. اگر چه رئیس جمهور در دور سوم ، طبق قانون انتخاب شد ، اما این تنها هنگامی میسر شد که حزب عدالت و توسعه اکثریت مطلق کرسی ها را در دست داشت و می توانست در دور سوم با حضور اکثریت نمایندگان رئیس جمهور را انتخاب نماید ، و اگر این اکثریت را نداشت ، انتخاب رئیس جمهور با بن بست روبه رو می شد.

دومین ویژگی انتخابات ترکیه این است که قانون تمام شهروندان ترکیه را به دادن رای مکلف ساخته است . به طوری که رای ندادن تخلف از قانون است و جرم محسوب می شود . در کشور های که مردم هنوز عادت به شرکت در سرنوشت خود ندارند ، این قانون بسیار مهم و موثر است . در دوران های گذشته ، احزاب حاکم ، عموماً سکولارها آرای مردم روستا ها و بعضاً طبقات پائین دست جامعه را به نفع خود جلب می کردند. اما با رشد جنبش بیداری مردم ترکیه و سیاسی شدن توده های مردم ، و قوت گرفتن اسلام گرایان ، این ویژگی به نفع احزاب اسلام گرا تمام شده است. اکنون با تصویب قانون جدید ، یعنی انتخاب ریاست جمهوری با آرای مستقیم مردم ، نه تنها گامی در جهت نهادینه شدن دموکراسی بر داشته شده است ، بلکه راه ، برای استمرار قدرت اسلام گرایان نیز هموار شده است . احزاب سکولار ، بدون این که بتوانند بطور موثر با تغییر قانون اساسی مخالفت کنند ، عملاً امکان بازگشت به قدرت را ، از طریق فرایند های دموکراتیک از دست دادند. مگر آن که تغییرات جدی در مواضع خود بدهند.

۲- ادامه حضور اسلام گرایان یا روشنفکران دینی از نوع حزب عدالت و توسعه در قدرت یا عدم امکان بازگشت سکولارها به قدرت فرایندی يك طرفه و غیر قابل برگشت نیست. این بستگی کامل به عملکرد هر دو گروه دارد. رمز موفقیت حزب عدالت و توسعه در ترکیه را باید مرهون دو عامل اساسی دانست. عامل اول قرائت این حزب از اسلام و نقش يك حزب اسلامي در فرایند توسعه سیاسی و اقتصادی ترکیه است. حزب عدالت و توسعه ترکیه علی الاصول حزبی و وابسته به، جریان روشنفکری دینی در ترکیه است، که قرائت های آن از مبانی اسلامي، با قرائت سنت گرایان متفاوت است. ویژگی این جریان، معرفی اسلام رحمان و رحیم است، که همه انسانها را دارای حقوق طبیعی، و بر خوردار از کرامت انسانی می داند. در این قرائت از اسلام خشونت، ترورهای کور، مطلق اندیشی، مطلق بینی، جایگاهی ندارد. روشنفکری دینی در ترکیه توانسته است با مهارت و هنرمندی و با واقع بینی همکنشی معنا دار و اصولی میان مدرنیته و اسلام بوجود آورد، مبانی اصول و اساس مدرنیته را بومی یا ترکی کرده است. آرام آرام بخش های قابل توجهی از مردم ترکیه قانع شده اند که می توان هم مسلمان بود و هم يك ملي گرای واقعي ترك و هم به مبانی مدرنیته در قلمرو سیاست و اقتصاد پای بند و متعهد بود.

اما عامل دیگر و شاید موثرتر در پیروزی حزب عدالت و توسعه، فهم واقع بینانه از دو مقوله: وضعیت مطلوب و وضعیت مقبول است. هر حزبی، اعم از اسلام گرا یا چپ، مارکسیست یا هر عقیده دیگری، بر اساس جهان بینی خود خواهان استقرار يك جامعه مطلوب یا ایده آل و آرمانی است. اما تاسیس یا پیدایش جامعه مطلوب آرمانی و ایده آل، هدفی است بسیار دور، که تحقق آن مستلزم تحقق پیش شرط ها و پیش نیاز های متعدد است. به عنوان مثال، بسیاری، یا شاید اکثریت قریب به اتفاق، گروهها و جریان های اسلامي، به دنبال تحقیق يك جامعه آرمانی و مطلوب، بر اساس قرائت های ویژه خود از اسلام می باشند. اما این هدف در کوتاه مدت، نه در طی يك نسل، بلکه حتی در نسل های متعدد امکان پذیر است. زیرا، جامعه آرمانی تنها با تغییر اساسی در رفتارها و دیدگاه های عموم مردم بوجود می آید؛ جامعه ای که توسعه انسانی به آن مرحله رسیده باشد که تحقق آرمانها را امکان پذیر سازد. اندیشه "دولت موعود حضرت مهدی(ع)" در نزد شیعیان در واقع اعتراف به این امر واقعي است که تاسیس جامعه آرمانی، به قابلیت مردم بستگی دارد نه به فاعلیت خداوند. اگر قرار بود جامعه ایده آل و مطلوب، صرفا با اراده الهی و امداد های غیبی مستقر شود، و قابلیت مردم نقشی در آن نداشته باشد، چه لزومی داشت که تحقق این جامعه آرمانی به زمانی نامعلوم در "آخر الزمان" ارجاع داده شود. این اندیشه سیاسی يك کارکرد بسیار جدي و واقعي دارد. و آن شناخت و هم قبول تفاوت جامعه مطلوب و آرمانی با جامعه مقبول است. منظور از جامعه مقبول جامعه ای است که مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، اگر چه از نوع آرمانی نیستند، اما باید به گونه ای باشند که برای زندگی انسانها، همه انسانها، قابل قبول و تحمل باشد. آرمان پرواز در آسمان و نگاه به افق های بسیار دور است، آرمانها جهت حرکت را تعیین می کنند. اما برای حرکت باید پا روی زمین سفت و سخت واقعیتها گذاشت. جامعه مقبول یعنی جامعه ای که شرایط آرمانی نیست اما قابل قبول است، نه فقط برای مسلمانان، بلکه برای تمام اعضای جامعه. کاربرد این نگرش در مدیریت جامعه، برای يك حزب اسلام گرا، یعنی این که به تدریج موانع ایجاد شرایط قابل قبول برای زندگی انسانی از سر راه برداشته شوند. این دقیقا کاری است که حزب عدالت و توسعه در حال انجام آن است. این حزب دنبال نا

کجا آباد نیست ، حتی دنبال این هم نیست ، که در جامعه تحت مدیریتش ، مشروبات الکلی ، به عنوان مثال تولید و مصرف نشود ، یا فحشا وجود نداشته باشد ، یا ... که نه در ترکیه و نه در جمهوری اسلامی پاکستان نه در جمهوری اسلامی ایران و یا عربستان سعودی و یا هیچ کشور اسلامی دیگر امکان پذیر نیست . اما در هر يك از این کشورها شرایط سیاسی ، مناسبات اقتصادی ، زندگی را بر مردم سخت و غیر قابل قبول کرده است . مهاجرت بسیاری از مردم این سرزمین ها به کشور های غربی از آن جهت نیست که زندگی در این کشور ها ایده آل و مطلوب است ، بلکه در مقایسه با کشورهای ما شرایط زندگی در حد قابل قبولی است . هدف کاربردی حزب عدالت و توسعه ایجاد شرایط زندگی قابل قبول برای تمام گروه ها و شهروندان ترکیه است .

اما عامل دیگر در پیروزی حزب عدالت و توسعه و استقبال مردم از این حزب ، ارایه کار نامه قابل قبول در خدمات مورد نیاز مردم ، بخصوص در قلمرو اقتصادی است . رهبران حزب با شفافیت گفته اند که مردم آن ها را برای حفظ و دینشان انتخاب نکرده اند ، بلکه برای ارایه خدمات و تامین نیازمندی هایشان . آن ها به کرات بر همین امر تاکید کرده اند . مردم باید خودشان دین و تفکرات دینی و رفتارهای دینی خود را اصلاح کنند . اما دولت موظف به بهبود وضع معیشت مردم است . و این توفیقی است که به تصدیق دوست و دشمن نصیب دولت این حزب شده است . به عبارت دیگر ، اگر این حزب نتواند ، به نیازهای مردم جواب درست بدهد و روند بهبود کنونی ادامه پیدا کند ، و اگر گروه های سکولار ، در روش های خود تجدید نظر کنند و از ستیز با مذهب دست بردارند ، و به باور های دینی مردم احترام بگذارند و حقوق مدنی تمام شهروندان ، از جمله دین داران را به رسمیت بشناسد و تضمین نمایند ، چه بسا در انتخابات بعدی ، مردم به حزب عدالت و توسعه رای ندهند و بر عکس به احزاب سکولار رای بدهند .

بنا بر این به نظر می رسد در ترکیه تعامل و همکنشی جدیدی میان دین و دولت در دست تجربه است . تجربه ای که برای بسیاری از مسلمانان جهان می تواند آموزنده باشد .

### گروگانگیری و گروگانگیر ها

پاسخ به سئوالات انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی شیراز ۸۶/۸/۱۰

۱ - آیا این حرکت دانشجویان از طرف گروه یا خط فکر سیاسی خاصی هدایت می شد؟

**پاسخ -** ظاهراً دانشجویان وابسته به هیچ گروه سیاسی شناخته شده ای نبودند و بطور خود جوش و مستقل دست به این کار زدند. اما بعد از پیروزی انقلاب، گروه ها و در مرکز، احزابی بودند که برای «حفظ شور و هیجان انقلابی مردم» باز کردن جبهه های جدیدی را ضروری می دانستند. برخی از گروه های اسلامی - حوزوی، حتی معتقد بودند، باید انقلاب را به فراسوی مرزها گسترش داد و منافع آمریکا و متحدان عرب او را در تمام خاورمیانه هدف قرار داد. اینان به نوعی «انقلاب جهانی تروتسکی را باور داشتند. که من آن ها را تروتسکیست های مسلمان، نامیده ام. دانشجویان با این گروه ارتباط نداشتند اما تحت تاثیر این نوع نگرش های سیاسی بودند. این دانشجویان، قبل از آغاز برنامه خود، با یکی از روحانیون تند افراطی، که دیدگاه های تند و ضد آمریکایی داشت، در تماس بودند و فکرشان را با وی در میان نهادند. این تماس خود نوع ارتباط و پیوند بین دانشجویان را با گروه های افراطی نشان می دهد.

**۲ - به نظر شما آیا امام خمینی در جریان تصمیم برای این اقدام قرار داشتند یا خیر؟ (در صورت عدم اطلاع ایشان) واکنش ایشان پس از شنیدن این خبر چه بود؟**

**پاسخ -** خیر آقای خمینی در جریان این برنامه قرار نداشتند. به موجب بیان خود دانشجویان آن ها قصد خود را با آقای موسوی خوئینی ها مطرح کردند و از ایشان خواستند که موضوع را با آقای خمینی مطرح سازد. ایشان جواب داده بودند که نیازی نیست، کارتان را انجام بدهید و ایشان حمایت می کنند. اولین واکنش آقای خمینی، همان روز یکشنبه بعد از ظهر، که برای گزارش سفر الجزیره به دیدارشان رفته بودم، این بود که " اینها کی اند، بیرون نشان بریزید " که اشاره ای بود به بار اول اشغال سفارت آمریکا به روز بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۷.

**۳- چه نما و تصویری از این اقدام در ذهن امام خمینی شکل گرفته بود که با توجه به آن ایشان از این اقدام به عنوان انقلاب دوم یاد کردند؟**

**پاسخ -** هنگامی که خبر اشغال سفارت و گروگانگیری منتشر شد، سازمان های سیاسی، بخصوص چپ ها بشدت از آن حمایت کردند و مردم را به حمایت از دانشجویان فرا خواندند. مدیریت تلویزیون ایران، که در آن زمان، برخی از روحانیون چپ گرا نیز در آن نقش کلیدی داشتند. با نمایش صحنه های استقبال مردم از دانشجویان، در افکار بسیاری از مقامات اثر گذاشتند. آقای خمینی به شور و هیجان مردم خیلی حساس بود، با مشاهده این صحنه ها، ایشان نیز به حمایت از آنان برخاستند.

**۴ - واکنش های بین المللی و موضع گیری کشورهای دیگر چه بود؟**

**پاسخ -** تقریباً تمام کشورهای جهان این عمل را تقبیح کردند. به موجب معاهدات بین المللی، دولت هر کشور، به عنوان میزبان، مسئول حفظ امنیت دیپلمات های خارجی است. بنابراین واکنش جهانی بسیار منفی بود دولت ها، حتی کشور های سوسیالیستی آن را رد کردند.

۵- در آن زمان با آن که شاهد بودیم دولت آمریکا در ابتدا موضع گیری تندی داشت ولی از حدود ۵ ماه پیش از حمله تهدیداتش را کاهش داد. آیا با توجه به تجربه آن واقعه می توان کاهش تهدیدات فعلی در مورد مسئله هسته ای را نوعی آرامش قبل از طوفان دانست؟

پاسخ - خیر- این دو رویداد شباهتی به هم ندارند . در گروگانگیری ایران مقررات بین المللی را

بطور آشکار زیر پا گذاشته بود. اما در بحران هسته ای اخیر، ایران عضو NPT است و حق کسب دانش و فن آوری هسته ای برای مقاصد صلح خواهانه را دارد . اما در گزارش فعالیت های خود ، در چارچوب مقررات ایمنی (پادمان) عمل نکرده و این فعالیت ها را به موقع به آژانس بین المللی انرژی هسته ای گزارش نداده است و در نتیجه نوعی بی اعتمادی و شك و تردید نسبت به نیات ایران در این فعالیت ها ایجاد شده است . کشور های بزرگ و نهاد های بین المللی در این امر اتفاق نظر دارند که ایران باید غنی سازی را متوقف کند و چون ایران هنوز زیر بار نرفته است ، انواعی از مجازات ها علیه ایران مطرح شده است ، که از آن میان لحن آمریکا از همه کشور ها تندتر است . و اگر ایران قطعنامه های سازمان ملل را نپذیرد ، بحران کنونی تشدید خواهد شد.

۶- کارنامه نظامی گروه دلتا نشان داده است که این گروه در هیچ یک از ماموریتهایش موفق نبوده است و با توجه به این مهم نظر شما در مورد وجهه دینی دادن به شکست آمریکا در عملیات طبس چیست؟

پاسخ - نمی دانم گروه دلتا چیست و کدام ماموریت ؟ آیا منظور آن گروهی است که برای نجات گروگان ها اعزام شده بودند و در طبس گرفتار شدند؟ دادن وجهه دینی به آن رویداد بیشتر نمادین است.

۷- تبعات و تاثیرات بلندمدت اشغال سفارت آمریکا چه بود و چه تاثیری بر روند پیشبرد سیاست ها و اهداف انقلاب گذاشت؟

پاسخ - اشغال سفارت آمریکا و نگهداری گروگان ها ، در سه بعد اثر گذار بوده است . در بعد داخلی ، آرایش نیرو های سیاسی را به نفع روحانیون حاکم و حذف تمامی جریان ها و گروه های روشنفکری برهم زد و به نفع تثبیت قدرت آنها تمام شد. روند دموکراسی را در مراحل اولیه ، به شدت تضعیف نمود . نوعی از پوپولیسم بر انقلاب حاکم گردید.

نگهداری طولانی مدت گروگان ها ، در انتخاب ریاست جمهوری در آمریکا اثر گذاشت و مانع انتخاب کارتر برای دور دوم شد . چه عواملی و نهاد هایی بر خلاف نظر اولیه دانشجویان ، گروگان ها را برای ۴۴۴ روز نگهداشتند ، تا کارتر انتخاب نشود ، قابل توجه و بررسی است . خصوصا که به موجب موافقت نامه کمپ داوید اسرائیل متعهد شده بود که سرزمین های اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ را تخلیه و آن ها را به فلسطینیان ، برای تاسیس يك دولت مستقل فلسطینی واگذار نماید. اسرائیل به شدت ناراحت بود ، و به دنبال راهی بود که کارتر انتخاب نشود و فرایند صلح متوقف بماند.

**سومين پيامد** گروگانگيري در ايران از بين بردن و فلج ساختن جنبش دروني جديدي بود که به دنبال دخالت آمريکا در جنگ ويتنام بوجود آمده بود و به شدت با عملکرد استعماري و امپرياليستي دولت آمريکا در کشورهاي جهان سوم سابق مخالفت مي کرد.

رشد و توانمندي اين جنبش در آمريکا ، بدون ترديد مي توانست به نفع جنبش هاي ملي و استقلال طلبانه در کشور هاي جهان سوم سابق باشد . گروگانگيري در ايران ، موجب پيروزي راست افراطي در انتخابات آمريکا گرديد.

از کودتاي ۲۸ مرداد ۳۲ تا گروگانگيري آبان ۱۳۵۸

يادداشت روزاعتماد ملي يکشنبه ۱۳ آبان ۱۳۸۶

آيا ميان گروگانگيري کارمندان سفارت آمريکا در آبان ۱۳۵۸ توسط دانشجويان معروف به خط امام با کودتاي نظامي آمريکا و انگليس در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ارتباطي وجود دارد؟ اگر چنين است چه نوع ارتباطي و يا شباهتي؟

۱- کودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اولين عمليات سازمان سياسي آمريکا از اين نوع، بعد از جنگ جهاني دوم و دخالت مستقيم دو دولت آمريکا و انگليس، هر دو از اعضاي سازمان ملل متحد، در امور داخلي يك عضو ديگر اين سازمان و نقض آشکار منشور سازمان ملل متحد محسوب مي شود.

۲- کودتاي ۲۸ مرداد ۳۲ به منظور سرنگون کردن دولت دکتر مصدق و روي کار آوردن يك دولت همراه و مطيع و مجري سياست هاي آنان به اجرا گذاشته شد و دو هدف اصلي آن عبارت بودند از: اول دسترسي مجدد شرکت هاي نفتي غربي، به منابع نفتي ايران و دوم پيوستن ايران به پيمان نظامي بغداد (که بعدها به <سنتو - يا مرکزي، معروف شد.) کودتاي ۲۸ مرداد ۳۲ به اهداف استراتژيك خود نایل آمد.

۳- کودتاي ۲۸ مرداد ۳۲، يك شکست تاريخي براي جنبش ملي ايران محسوب مي شود که در اثر آن فرآيند دموکراسي در ايران در مرحله جنبي متوقف گرديد. در جنبش ملي، براي اولين بار دولتي برسرکار آمد که عميقا به مصالح و منافع ملي متعهد بود، شکاف ميان دولت و ملت يا از بين رفته بود يا به طور چشمگيري کاهش پيدا کرده بود؛ مردم نسبت به دولت احساس تعلق و دلبستگي پيدا کرده بودند. نام ايران و دکتر مصدق در همه جا با احترام ياد مي شد و ايرانيان احساس سربلندي مي کردند. پيروزي بزرگ ملت ايران در ملي کردن صنعت نفت و قطع نفوذ استثمار انگليس از ايران بدون خشونت، بدون

اعمال قوه قهریه به دست آمد. يك احساس غرور ملي در میان تمام قشرهاي جامعه، بروز و ظهور خارجي پيدا کرده بود. مهم‌ترین پیامد کودتاي ۲۸ مرداد ۳۲ وارد ساختن آسیب جدي و عمیق بر احساس غرور ملي ایرانیان بود. اقدام به خودکشي برخي از عناصر ملي، که برجسته‌ترین آنها خودکشي دکتر زیرک‌زاده و دکتر شریف‌الدین بود که عمق این آسیب روانشناختي را نشان می‌دهد. حوادث بعد از کودتاي ۲۸ مرداد ۳۲، محاکمه دکتر مصدق و یارانش، سرکوب فعالان سياسي، بازداشت‌هاي گسترده و کشتار مکرر، آسیب ناشي از کودتا را در روان جمعي جامعه ما عمیق‌تر ساخت. بازتاب يا پیامدهاي اجتماعي - سياسي این غرور ملي آسیب‌دیده، کینه و نفرت گسترده و مداوم دویعدي مردم ایران بود. این کینه و نفرت در يك بعد متوجه عوامل داخلي کودتا، شاه و دولت‌هاي دوره ۲۵ ساله بعد از آن و بعد دیگر متوجه دولت‌هاي آمریکا و انگلیس بود که طی این دوره در ایران فعال مایشاء بودند. از طرف دیگر، طی ۲۵ سال بعد از کودتاي ۲۸ مرداد ۳۲، حکومت ایران، شاه و دولت منصوب وي و دولت‌هاي آمریکا و انگلیس هیچ تلاشي جدي و موثر براي کنار آمدن با مردم و ترمیم آسیب‌ها و ارائه خدمات و جلب رضایت ملت انجام ندادند. ناکامي حکومت شاه در بر نامه‌هاي اقتصادي، اجتماعي، سياسي و فرهنگي نیز مزید بر علت شد. انقلاب اسلامي ایران انفجار و تراکم استمرار این وضعیت بود. بعد از پیروزي انقلاب و سقوط استبداد سلطنتي، آن احساس آسیب‌دیده غرور ملي ناگهان به صورت موضع‌گیری‌هاي شدید علیه آمریکا (بیشتر) و انگلیس (خیلی کمتر) بروز و ظهور پيدا کرد که در نهایت، سفر شاه به آمریکا، بهانه شد و به اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری منجر گردید.

اگر آن زمینه‌هاي تاريخي و آن زخم عمیق در غرور ملي ناشي از شکست جنبش ملي و پیروزي کودتا نبود و یا اگر مسوولان و حاکمان نظام سلطنتي، راه آشتي با ملت را انتخاب کرده بودند، حتی اگر انقلاب هم رخ می‌داد، بعد از انقلاب گروگانگیری یا انجام نمی‌شد و یا برغم تبلیغات گروه‌هاي چپ سنتي، مورد حمایت قشرهاي مردم و یا حتی بخشي از حاکمان جدید جمهوری اسلامي قرار نمی‌گرفت.

۴- اشغال سفارت آمریکا در ایران و گروگانگیری در سال ۱۳۵۸، نظیر کودتاي نظامي در سال ۱۳۳۲ تخلف آشکار ایران از معاهدات بین‌المللي بود. ایران به عنوان عضو سازمان ملل متحد این معاهدات را امضا و به رعایت آنها متعهد شده بود. به موجب این معاهدات امنیت دیپلمات‌ها و سفارتخانه‌هاي خارجي بر عهده دولت میزبان است. تلاش دولت موقت این بود که تعهد خود را به این معاهدات نشان دهد. تصمیم گیرندگان ایران، رهبري و شوراي انقلاب می‌توانستند و حق داشتند در اعتراض به سفر شاه به آمریکا از دولت بخواهند که روابط ایران با آمریکا را قطع کند یا سفارت آنها را تعطیل و تمامی کارمندان آن را اخراج نمایند، که نخواستند، اما نمی‌توانستند و نباید اشغال سفارت و گروگانگیری را تایید می‌نمودند. ادامه اشغال سفارت و گروگانگیری و آتش‌زدن پرچم آمریکا و نظایر این، از يك طرف و عدم موفقیت بزرگ‌ترین قدرت نظامي و اقتصادي دنیا در آزادي شهروندان، موجب يك آسیب جدي و عمیق به غرور جمعي مردم آمریکا شد و آسیبي را که بر اثر شکست ارتش آمریکا در جنگ ویتنام بر بالندگی و غرور مردم آمریکا به‌وجود آمده بود، عمیق‌تر ساخت.

۵- اما اگر گروگانگیری، در مقایسه با کودتا و بر خلاف آن، به اهداف خود نایل نشد. گروگانگیری اگرچه يك انگیزه یا زمینه‌هاي روانشناختي و اجتماعي - سياسي داشت و بهانه آن سفر شاه به آمریکا و



هدف فوری آن تحویل شاه و انتقال سرمایه‌هایی به ایران بود، دستاورد مطلوب مشهود یا ملموسی برای ایران نداشت. بلکه هزینه‌های بسیار سنگینی برای کشورمان در پی داشت. واکنش ایران به شکست جنبش ملی و کودتای ۲۸ مرداد، قابل فهم و درک است اما خودزنی برای آسیب‌زدن به غرور ملی مردم آمریکا یا اعتبار قدرت آمریکا در دنیا، توجیه عقلانی و منطقی ندارد. اگر گروگانگیری صورت نمی‌گرفت و یا بعد از دو سه روز گروگان‌ها آزاد می‌شدند و اشغال سفارت پایان می‌یافت، ایران دچار پیامدهای سو آن نظیر حمله عراق به ایران نمی‌شد. پیامدهایی که همچنان سایه سنگین خود را بر روابط ایران و آمریکا حفظ کرده است و بخشی از سیاست‌های کینه‌توزانه دولت آمریکا متأثر از آن است.

۶- گروگانگیری در ایران ابعاد و پیامدهای دیگری هم داشته است که در یک بازنگری تاریخی، توجه به آنها می‌تواند برای نسل جدید و جوان بسیار آموزنده باشد. به عنوان نمونه:

۶/۱- چرا به‌رغم آنکه در گزارش‌های سفارت آمریکا از تهران به واشنگتن پیش‌بینی شده بود که اگر به شاه اجازه سفر و ورود به آمریکا داده شود، بار دیگر به سفارت آمریکا در تهران حمله خواهد شد؟ و گروگانگیری صورت خواهد گرفت، به شاه روایت سفر به آمریکا داده شد؟

#### چه نهادها و نیروهایی در آمریکا از گروگانگیری سود بردند؟

۶/۲- دانشجویان خط امامی عموماً گفته‌اند که برنامه اولیه آنها اشغال سفارت آمریکا در تهران برای مدت دو یا سه روز بود، اما چه نهادها و سازمان‌ها و عناصری مانع تخلیه سفارت آمریکا و آزادی گروگان‌ها شدند و آنها را برای ۴۴۴ روز نگه‌داشتند؟ ادامه گروگانگیری از علل کلیدی عدم انتخاب کارتر برای بار دوم به ریاست جمهوری آمریکا محسوب می‌شود؟ چه نیروهایی در آمریکا و خاورمیانه با انتخاب بار دوم کارتر مخالف بودند و ارتباط آن با صلح خاورمیانه چه بود؟

۶/۳- حضور و نقش فعال ارتش آمریکا در جنگ ویتنام موجب شکل‌گیری جنبش ضدجنگ در آمریکا و ظهور جنبش‌های اجتماعی (ضد فرهنگ) *conterculture* و در نهایت یک جنبش آگاهی بخش سیاسی - اجتماعی و فرهنگی علیه نهادها و گروه‌های ویژه در آمریکا گردید. این جنبش، برای اولین بار در خود آمریکا، ملت آمریکا را در برابر دولت آن کشور قرار داده بود. استمرار این جنبش و تقویت آن، نهایتاً بر عملکرد دولت آمریکا در داخل آن کشور اثرگذار می‌گذاشت، بلکه بر عملکرد این دولت در صحنه خارجی، به‌خصوص در کشورهای جهان سوم می‌توانست تأثیر مهمی داشته باشد. گروگانگیری در ایران نهایتاً این جنبش را در مراحل اولیه از بین برد، بلکه به پیدایش و تقویت یک جریان افراطی دست راستی کمک کرد که از درون آن ریگان انتخاب شد. در سفری که نوام چامسکی، احمد اقبال و ریچارد فالک در سال ۱۳۵۹، بعد از گروگانگیری به ایران داشتند و با شخصیت‌های متنفذ شورای انقلاب نیز دیدار داشتند، توجه آنان را به پیامدهای سوء گروگانگیری بر جنبش جدید آمریکا جلب کرده بودند و اینکه حفظ و رشد این جنبش در آمریکا تا چه حد به نفع ملت‌های جهان سوم می‌باشد.

۶/۴ - بالآخره گروگانگیری و ادامه آن زیر پوشش يك شعار به ظاهر بسیار چپ و ضدامپریالیستی توانست تمام نیروهای چپ و افراطی را به نفع تقویت اقتدار يك جریان دست راستی در نظام جمهوری اسلامی بسیج نماید. فاعتبر و ایا اولی الا بصار.

### پیامد های فراملی گروگانگیری

۸۶/۸/۱۳

۱ - دو رویداد بزرگ از عوامل بازدارنده بسیار مهم و اثرگذار در روابط ایران و آمریکا محسوب می شوند. رویداد اول، کودتای نظامی آمریکا و انگلیس در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر مصدق است. رویداد دوم اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و به گروگان گرفتن کارمندان سفارت می باشد. پیامد های هر دو رویداد از سطح روابط میان دولت ها فراتر رفته و به عمق جامعه نفوذ کرده است. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فرایند دموکراسی در ایران را در مراحل جنینی خفه ساخت و يك شکست بزرگ برای جنبش ملی ایران و يك شوک روحی - روانی برای ملت ایران بود. گروگان گیری نیز يك ضربه بزرگ به غرور ملی مردم آمریکا محسوب می شود بطوری که زخم کهنه حاصل از شکست آمریکا در جنگ با ویتنام را عمیق تر ساخت. در هر برنامه ای برای حل بحران روابط میان ایران و آمریکا، ابتدا باید راهی برای جبران پیامد های این دو رویداد اندیشیده شود.

۲ - گروگانگیری برای ایران پیامدهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی متعدد داشته است. در این یادداشت صرفاً دو پیامد فرا ملی گروگانگیری مورد بررسی مختصر قرار می گیرد.

**پیامد اول:** گروگانگیری در ایران جنبش ضد جنگ در آمریکا را از بین برد. شرکت فعال آمریکا در جنگ ویتنام و حوادثی که در ابعاد مختلف در این جنگ رخ داد، موجب پیدایش يك جنبش مردمی در آمریکا شد. ساختار دولت فدرال در آمریکا و استقلال ایالات مختلف آمریکا در اداره امور داخلی بگونه ای است که مردم آمریکا عموماً نسبت به عملکرد دولت فدرال در روابط بین الملل بی تفاوت و در نتیجه بی اطلاع و ناآگاهند. حضور نیرومند ارتش آمریکا در جنگ ویتنام و عملکرد آن، مردم آمریکا را بطور مستقیم درگیر این جنگ کرد. در طی این جنگ ۱۱ میلیون آمریکایی، عموماً و اکثراً جوانان آمریکایی، شرکت کردند. نزدیک به يك میلیون نفر از این جوانان به انواع بیماری های روانی، ناشی از رویداد های جنگ مبتلی شدند. هزینه جنگ موجب بالا رفتن مالیات ها شد. مردم آمریکا نمی توانستند در برابر این رویداد بی تفاوت باشند. واکنش طبیعی مردم، پیدایش جنبش ضد جنگ بود. صد ها هزار آمریکایی با بر پا بی راه پیمایی ها و گرده همایی ها اعتراض خود را به حضور آمریکا در این

جنگ غیر عادلانه اعلام کردند. بدنه اصلی این جنبش را جوانان ، بخصوص دانشجویان، تشکیل می دادند. طیفی از شخصیت های بزرگ دانشگاهی ، سیاسی ، اقتصادی ،دینی (نظیر اریک فروم دکتر اسپاک ، نوام چامسکی و...) در این جنبش حضور پیدا کردند . برای اولین بار پلیس فدرال در تقابل با جنبش ضد جنگ، دانشجویان را در دانشگاه کنت به گلوله بست و تعدادی از آنان را به قتل رسانید . هنگامی که در نهایت ارتش آمریکا ویتنام را تخلیه کرد و جنگ عملا به پایان رسید ، جنبش ضد جنگ به يك جنبش مردمی مترقی در برابر حاکمیت آمریکا ، بخصوص میلیتاریسم آمریکا تغییر جهت داد . افشاگری های فراوان در مورد بودجه ارتش آمریکا و درصد هزینه مالیات ها برای مصارف نظامی منتشر گردید . انجمن ها و نهادهای مردمی خود جوش در بسیاری از شهر ها برای مقابله با سلطه میلیتاریسم بوجود آمد . یکی از کارهای بسیار موثر این انجمن ها انتشار آمار بودجه بود که نشان می داد از هر يك دلار مالیاتی که مردم آمریکا به دولت فدرال می پرداختند ، ۶۵ سنت به ارتش داده می شد ، در حالی که سهم آموزش و یا خدمات بهداشتی ، هر کدام حدود ۲ سنت بود . رشد و توسعه این جنبش جدید ، بی تردید بر عملکرد دولت آمریکا ، نه فقط در برنامه های داخلی به نفع مردم عادی بود ، بلکه در روابط بین المللی ، به نفع ملت های تحت سیطره و سلطه آمریکا ، نظیر ایران ، نیز اثر گذار بود . پس از پایان جنگ ویتنام ، رهبران این جنبش توجهات خود را به مسائلی نظیر آپارتاید در آفریقای جنوبی ، نقض مستمر حقوق بشر در کشور های آمریکای لاتین ، کشورهای خاورمیانه ، معطوف و متمرکز ساختند . از جمله مسئله سرکوب سیاسی در ایران و حمایت مستمر آمریکا و انگلیس از استبداد حاکم بر ایران در دستور کار این جنبش قرار گرفت . پس از انقلاب ایران گروهانگیری ناگهان تبدیل به یکی از مهمترین موضوعات سیاست داخلی و خارجی آمریکا شد . ادامه گروهانگیری ، حکم نمکی را بر زخم کهنه ناشی از جنگ ویتنام در روان مردم آمریکا پیدا کرد . شکست آمریکا در جنگ ویتنام ، آسیب عمیقی بر روان جمعی مردم آمریکا و غرور و بالندگی آنان وارد ساخته بود که در ادبیات سیاسی آن زمان به سند روم ویتنام **VIETNAM SYNDROME** معروف شد . واکنش مردم آمریکا به گروهانگیری به تضعیف جنبش ضد جنگ و حمایت از جریان های تندرو دست راستی انجامید .

در اواخر سال ۵۸ یا اوایل سال ۵۹ ، تتي چند از رهبران جنبش ضد جنگ نظیر نوام چامسکی ، احمد اقبال ، ریچارد فالک به ایران آمدند ، با بسیاری از رهبران انقلاب دیدار و مذاکره کردند . در دیدار و مذاکره با اینجانب به تاثیرات نامطلوب گروهانگیری بر جنبش جدید توجه دادند . اما بنا به دلایلی ، گروهانها آزاد نشدند تا ریگان جانشین کارتر در کاخ سفید شد ، جنبش جدید از بین رفت یا توان خود را از دست داد و نگرانی این شخصیت ها تحقق پیدا کرد.

**پیامد دوم :** دانشجویان خط امام به کرات گفته و نوشته اند که برنامه آنها اشغال سفارت برای ۲ تا ۳ روز بود ، و نه نگهداری گروهان ها برای ۴۴۴ روز . اکنون بعد از نزدیک به سی سال از گذشت آن رویداد ضروری است بررسی و روشن شود چه نهادهایی و چه کسانی مانع ختم اشغال سفارت و آزادی گروهانها بعد از ۲ تا ۳ روز شدند . اهمیت این موضوع از آن جا است که گروهانگیری در ایران موجب تعویق یا تعطیل صلح خاورمیانه به نفع اسرائیل شد . هنگامی که کارتر توانست سادات رابه امضای صلح با اسرائیل متقاعد سازد، سادات تنها وقتی حاضر به امضای موافقت نامه کمپ داوید شد که اسرائیل متقابلا تعهد و امضا کرد که سرزمین های اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ را به موجب قطعنامه ۲۴۲

سازمان ملل متحد تخلیه نماید و يك دولت مستقل فلسطيني در اين سرزمين ها تاسيس گردد . سادات به تعهد خود عمل کرد ، اسرئیل را به رسمیت شناخت ، اسرئیل صحرای سینا را تخلیه و به مصر برگرداند . و سادات جان خود را بر سر آن باخت . اما اسرئیل از انجام تعهدات خود سر باز می زد . کارتر اسرئیل را برای انجام تعهداتش تحت فشار قرار داده بود . اما اسرئیل حاضر به تخلیه سرزمین های اشغالی نبود . احتمال انتخاب مجدد کارتر به ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۸۰ بسیار بالا بود . و اگر کارتر مجدداً انتخاب می شد ، با قدرت بیشتری بر اسرئیل فشار وارد می ساخت (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به – فلسطین ، صلح و نژادپرستی-انتشارات اطلاعات) . بنابراین نفع اسرئیل و تنها راه فرار از انجام تعهداتش در این بود که کارتر انتخاب نشود ، و برای این که وی انتخاب نشود ، گروگان ها نباید در زمان ریاست جمهوری وی آزاد می شدند . برخی از اخبار سیاسی حاکی از آن است که در اکتبر آن سال نمایندگانی از جانب ریگان-کاندیدای ریاست جمهوری- با شخصیت هایی از ایران ، در اسپانیا دیدار کردند و بر سر این مسئله با هم به توافق هایی رسیدند . احتمالاً در همین راستا بود که حتی وقتی گروگان ها به فرودگاه منتقل و برای پرواز به آلمان سوار هواپیما شده بودند ، خبر ورود ریگان به کاخ سفید و خروج کارتر بطور زنده از رادیوی ایران پخش می شد . وقتی اعلام شد کارتر از کاخ سفید خارج شد ، دستور پرواز هواپیما صادر گردید . این موضوع یعنی آزاد کردن گروگان ها در روز ریاست جمهوری کارتر ، در همان زمان در مجلس شورای اسلامی توسط برخی از نمایندگان مطرح گردید . یکی از آنان مرحوم محمد منتظری با تعجب تمام می پرسید چرا گروگان ها در زمان کارتر آزاد نمی شوند ، برای اینکه ریگان انتخاب شود ؟

چرا ؟ او ضمن تاکید بر این که سیاست دولت های آمریکا خلاف منافع ملی ایران است ، اما کارتر با ریگان فرق دارد و این اشتباه است که با آزاد نکردن گروگان ها ، سبب شکست کارتر و پیروزی ریگان بشویم . اما شد ، آنچه را که شد . برنده به جا در این رویداد ، اسرئیل بود که با جلوگیری از انتخاب مجدد کارتر انجام تعهداتش را در پیمان کمپ داوید برای مدت نامعلومی به تعویق انداخت .

### سیاست خارجی ایران و روابط فلسطین و اسرئیل

#### علی نجم سردبیر هفته نامه گیلان برتر- آبان ۸۶

۱- پرسش اولم را به سیاست خارجی یعنی حوزه تخصصی جنابعالی اختصاص می دهم . آقای دکتر اگر چندی دیگر اسرئیل از کرانه غربی رود اردن و حتی بیت المقدس شرقی عقب نشینی کند و دولت فلسطین از جمله حماس اسرئیل را به رسمیت بشناسند و دو دولت کنار هم موجودیت شان تثبیت شود اعراب هم رسماً با اسرئیل ارتباط دیپلماتیک بر قرار سازند ، آن وقت تکلیف سیاست خارجی ما که محور سیاست خارجی مان فلسطین گرایي و اسرئیل ستیزی بوده چه می شود؟

**پاسخ -** در صورتی که دولت اسرائیل تن به اجرای قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد بدهد و از اراضی اشغالی ۱۹۶۷ عقب نشینی کند دولت مستقل فلسطین تاسیس شود سیاست خارجی دولت ایران ، در خاورمیانه ، در رابطه با مسئله فلسطین ، بلا موضوع خواهد شد . کلیه دولت های عربی ، قطعنامه ۲۴۲ را پذیرفته اند و حاضر شده اند در صورت تمکین اسرائیل از قطعنامه و تاسیس دولت فلسطینی ، اسرائیل را به رسمیت بشناسند . بنابراین دولت ایران موردی برای ادامه سیاست ها و مواضع کنونی اش نخواهد داشت.

**۲-بد نیست در این ارتباط هم توضیح دهید فلسطین از چه وقت و چگونه محور سیاست خارجی ما شد شما (نهضت آزادی ) چقدر در این ارتباط موثر بودید با توجه به روابط نزدیک تان با ساف و شخص عرفات . چطور شد که امام (ره) بحث محو اسرائیل را مطرح کردند . آیا این هدف با توجه به عضویت اسرائیل در سازمان ملل قابل حصول بود ؟**

**پاسخ -** موضع نهضت آزادی ایران در رابطه با مردم فلسطین ، برخاسته از يك احساس انسان دوستانه است . ظلم و ستم مستمر بر فلسطینیان طی ۶۰ سال گذشته ، آوارگی از سرزمین هایشان ، زندگی در اردوگاه های آوارگان در لبنان و سایر کشور های عربی ، و آنچه بر فلسطینیان در سرزمین های اشغالی به عنوان نمونه در غزه می گذرد يك درد انسانی است . هیچ انسانی نمی تواند نسبت به این فاجعه بی تفاوت باشد . اما موضع امام خمینی در ضرورت محو اسرائیل از روی زمین بیشتر معطوف به يك آرمان سیاسی بود ، نه يك هدف قابل حصول.

**۳-نتیجه بخش بودن يك سیاست يك چیز است حقانیت و یا ناحق بودن ، يك عمل چیز دیگر برخی معتقدند ما به عنوان مسلمانان طبق فرمایش رسول اکرم اگر ندای کمک خواهی مسلمانی را بشنویم و به یاریش نشتابیم مسلمان نیستیم لذا فلسطین گرایی یا حزب الله لبنان زندگی يك حقیقت است و اتخاذ هر سیاست مغایر آن حتی اگر روزی ناگزیر از انجام آن بشویم ناحق اما سئوالی که همواره در ذهن من و شاید بسیاری دیگر بوده این است که مگر مردم چچن مسلمان نیستند آیا استقلال شان توسط نزدیک ترین متحد ما یعنی روسیه پایمال نشد ، آیا مردم کشمیر مسلمان نیستند آیا سیاهان دارفوری که توسط دولت " برادر " سودان و شبه نظامیان وابسته به آن قتل و عام شدند ، مسلمان نبودند یا اصلا را دور نریم همین آذربایجان مسلمان و اغلب شیعه مگر بیست درصد قلمرو اش در اشغال ارمنستان نزدیک ترین و صمیمی ترین همسایه ما مسلمانان نیستند چرا اینجا بر اساس تعصبات دینی عمل نمی کنیم و به عنوان نمونه در مسئله چچن " منافع ملی " مان را بر ایدئولوژی مان ارجحیت می دهیم ؟**

**پاسخ -** بی تردید موضع گیری نسبت به مسائلی که در چچن ، کشمیر ، دارفور و سایر نقاط جهان با آن روبرو هستیم ، بخشی از نگاه انسان گرایانه به حقوق همه ملت ها است . سیاست خارجی هر کشوری باید منسجم باشد ، يك بام و دو هوا نقض غرض است . ایران نمی تواند در يك جا ، به نام صلح و عدالت و انسانیت از حقوق مردم به حق دفاع کند ، اما در جای دیگر از چچن کشمیر یا دارفور چشم بربندد . در مناسبات جهانی ، اصل حق تعیین سرنوشت به رسمیت شناخته شد است . سیاست معقول دولت ایران می تواند بر این محور قابل قبول و شناخته شده استوار باشد . در مورد نقاطی نظیر دارفور ، صورت مسئله

متفاوت است . هم کیشی نمی تواند توجیه حزبی برای دفاع یا سکوت در برابر سیاست های نادرست دولت سودان باشد . سیاست خارجی ایران در این موارد ، واقع بینانه نیست و نیاز به بازنگری دارد .

۴- برخی معتقدند حمایت های بی کران ما از جنبش های همچون حماس و حزب الله فقط به خاطر مسایل ایدئولوژیکی نیست و بر اساس جغرافیای سیاسی خاورمیانه ، منافع ملی مان ایجاب می کند چنین سیاست هایی اتخاذ کنیم اما برخی دیگر معتقدند اینگونه نیست جنبش ها همواره از ما پول می گیرند وقتی به مقصودشان رسیدند ما راها می کنند ، شاهد مثال شان نیز گروه های موسوم به مجاهدین افغانی یا معاودین عراقی سنتد که اکنون از جمله متحدین غرب بالاحص آمریکا به حساب می آیند حماس هم در این مسیر گام هایی پر داشته و بر اساس دعوت ملك عبدالله در عربستان با ابومازن به توافق رسید آن هم در غیاب ما و سوریه ! تحلیل شما چیست ؟

پاسخ - در مورد حماس و حزب الله لبنان باید توجه داشت که بر طبق تعریف رسمی سازمان ملل متحد از تروریسم این سازمان ها ، که از سرزمین خود ، در برابر يك ارتش خارجی دفاع می کنند ، تروریست محسوب نمی شوند ، اگر چه آمریکا و اسرائیل آن ها را تروریست بنامند . ثانیاً ایران اگر به این گروه ها کمک کرده و می کند نباید انتظار داشته باشد که آن ها در تمام مراحل حیات سیاسی خود ، از سیاست های جمهوری اسلامی تبعیت کنند . به عنوان مثال سیاست های راهبردی شیعیان عراق ، بر اساس تحلیل تاریخی - سیاسی ، در حال حاضر همکاری و همگامی با آمریکا است و این در تعارض با سیاست های جمهوری اسلامی است . در مورد مجاهدین افغانی نیز ، مسئله به همین صورت است . منافع استراتژیک دولت ایران ، همراهی با مجاهدین و حتی آمریکا در جنگ علیه شوروی و سپس با طالبان بود . اما در حال حاضر تعارض میان منافع کلان افغان ها با ایران بوجود آمده است .

۵- آقای دکتر بخاطر اینکه این مصاحبه روی سایت بین المللی نشریه قرار می گیرد و اگر نکاتی در این گفتگو روشن شوند مصاحبه ما می تواند تاریخی شود لذا خواهش می کنم به چند سؤال صریح پاسخ دهید شما بنی صدر ، حسن حبیبی ، عباس شیبانی و قطب زاده با هم ارتباط ویژه و خاصی داشتید ؟ آیا همه شما به يك جریان وابسته نبودید ؟ چطور بعد هر کدام سرنوشت خاص خود را پیدا کرد ؟

پاسخ - این درست است که میان فعالان سیاسی که شما نام بردید در دوران انقلاب ، روابط ویژه ای وجود داشته است . همه این افراد به جریان روشنفکری دینی تعلق داشته اند ، و به نوعی می توان گفت ملی - مذهبی هستند ، اما آنها لزوماً آراء و نظریات واحدی برای دوران پس از انقلاب نداشته اند ، به همین دلیل پس از پیروزی انقلاب هر کدام ، راه ویژه خود را انتخاب نموده و از هم جدا شدند و هر يك سرنوشت ویژه ای پیدا کردند .

۶- هایزر چرا با ایران آمده بود ؟ برای کودتا یا جلوگیری از کودتا ؟ زاهدی می گوید هایزر غیر قانونی به ایران آمد حتی شاه می خواست دستگیرش کند ، اصلاً هایزر غیر از سران ارتش با چه کسانی ملاقات کرد ؟

پاسخ - من درباره سفر هایزر به ایران در کتابم " آخرین تلاش ها در آخرین روزها " به تفصیل تحلیل کرده ام به آنجا رجوع کنید .

۷- شما هیچ نسبتی با روحانیت نداشتید ، چگونه با امام مرتبط شدید و حتی مورد اطمینان ایشان بطوریکه از ما ها قبل از انقلاب شما عنصر اساسی و یکی از حواریون اصلی ایشان بودید آیا شما مرحوم بازرگان را به ایشان تعرفه کردید ؟

پاسخ - مراجعه و ارتباط من با روحانیون و مراجع از جمله آقای خمینی ، از يك واقعت تاریخی - اجتماعی سرچشمه می گیرد . در قیام تنباکو نیروی مقتدر ، یا بالقوه روحانیت در جامعه ایران ، وجود خود را نشان داد . که تا آن زمان توجه به آن نشده بود . از آن پس روشنفکران ایران ، اعم از دینی یا عرفی ، پی بردند ، که در هر برنامه ملی علیه استبداد داخلی یا استیلاي خارجی و برای مبارزه مستقل ، نیاز به حمایت نیروهای مردمی دارند . و این میسر نیست مگر از طریق روحانیت . زیرا روحانیت شیعه ، يك ارتباط عمیقی با توده های مردم داشته است و صلب موافقت یا همراهی آنان با اهداف ملی می تواند ابعاد مبارزه را بسیار گسترده سازد . در اوایل دهه ۱۳۴۰ وقتی روحانیون با شاه ، بر سر برخی از اهداف انقلاب سفید شاه درگیر شدند ، پادشاه با غرور و نخوت خود حاضر نشد با آنها به مصالحه بنشیند و نظراتشان را جلب نماید ، روحانیت ایران به جنبش ضد استبداد پیوست . و از آن زمان نیرو های ضد استبداد اعم از دینی ، عرفی ، چپ از مواضع ضد استبدادی روحانیت حمایت کردند . انگیزه من از سفر به نجف و تماس و گفتگو با مراجع نجف ، از جمله مرحوم آیت الله خویی ، حتی قبل از انتقال آقای خمینی به نجف ، در همین چار چوب بوده است . اما مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سبحانی به طور مستقل در ایران با علمای بزرگ ، شریعتمداری ، میلانی ، محلاتی ، و آقای خمینی تماس داشته اند .

۸ -بختیار دبیر کل حزب ایران و يك مصدقی لیبرال بود ، حرف های آن روز او با حرف های امروز شما و همفکران تان بسیار شبیه است . چطور شد مکلا های همفکر همدیگر را جا گذاشتند از جمله شما به یاری جریان مذهبی - روحانی شتافتید؟

پاسخ - در زمستان سال ۱۳۵۷ ، شرایط سیاسی ایران و تقابل و درگیری میان مردم و استبداد سلطنتی به آن مرز و حدی رسیده بود که هرگونه راه حل اصلاحی، در چهارچوب نظام سلطنتی غیر عملی و غیر قابل قبول شده بود. تمام گروه ها و احزاب سیاسی، حتی شخصیت های سیاسی منفرد، نظیر دکتر علی امینی هم به این جمع بندی رسیده بودند. دکتر علی امینی پیشنهاد شاه را برای احراز نخست وزیری مشروط کرد به و اگذاری فرماندهی کل قوا از جانب شاه به نخست وزیر و تصویب بودجه ارتش بدست دولت و مجلس. شاه این دو شرط دکتر امینی را رد کرد و دکتر امینی سپس اظهار داشت که شاه هر زمان در بن بست گیر می کند، و نمی تواند از آن خارج شود، کسی را پیدا می کند و مسئولیت را به او می سپارد. و بعد از رفع تنگناها دوباره بر می گردد به همان جایی اول شادروان دکتر غلام حسین صدیقی نیز درخواست شاه را برای احراز نخست وزیری پذیرفت. هنگامی که شاپور بختیار حکم نخست وزیری خود را از شاه گرفت، مجلس هم به او رای اعتماد داد، رهبران جبهه ملی او را از این جبهه

اخراج کردند. اقدام رهبران جبهه ملی انعکاس شرایط سیاسی و اجتماعی ایران در آن مقطع تاریخی می باشد. بنابراین شرایط سیاسی و موقعیت انقلاب ایران آن چنان بود که نه فقط نیروهای ملی-مذهبی و نهضت آزادی ایران، حتی جبهه ملی ایران هم نه تنها از بختیار حمایت نکرد بلکه او را طرد کرد. بختیار اگر چه عضو جبهه ملی بود، اما شخصیتی که بتواند محور و رهبر جنبش ملی بشود نبود. اگر دکتر صدیقی مسئولیت را می پذیرفت شاید با درایت و نفوذ و اعتبار خود می توانست کاری انجام دهد. ریشه مشکل را باید در جای دیگری جستجو کرد. از اواخر سال ۱۳۵۵ اوضاع سیاسی ایران دستخوش نابسامانی هایی شده بود. برنامه های سیاسی- اقتصادی شاه به بن بست رسیده بود. اخبار متعدد از تلاطم در درون نظام حکایت می کرد. اگر در آن زمان یعنی در نیمه دوم سال ۱۳۵۵، رهبران ملی، اعم از جبهه ملی، نهضت آزادی ایران و سایر نیروها دست به دست هم می دادند و به استقبال تحولات می رفتند، مسیر تحولات و تغییرات سمت و سوی دیگری پیدا می کرد. در آن زمان من طی نامه مفصلی به مرحوم مهندس بازرگان، بعد از تحلیل اوضاع از ایشان درخواست کردم که بطور فعال وارد صحنه شوند و خلاء رهبری جنبش را پر کنند. در آن زمان آیت الله خمینی در موقعیت و مقام رهبری انحصاری جنبش ضد استبداد قرار نداشت. مرحوم مهندس بازرگان در واکنش به این پیشنهاد، پیش نویس بیانیه ای را تهیه کرد تا با امضای جمعی از رهبران و فعالان سیاسی ملی و ملی-مذهبی منتشر شود. مهندس بازرگان به تک سواری اعتقادی نداشت و موثر بودن حرکت های سیاسی را در مشارکت هر چه بیشتر همه نیروها و فعالان سیاسی می دانست. این پیش نویس، با تغییراتی، با سه امضا از رهبران جبهه ملی سنجابی، فروهر و بختیار منتشر شد. اما بازتاب گسترده مورد انتظار را بوجود نیاورد. رهبران ملی و ملی-مذهبی نتوانستند، به تناسب موقعیت و وضعیت سیاسی در یک جبهه متحد فراگیر علیه استبداد سلطنتی گردهم آیند. چنین نیست و نباید انتظار داشت که تحولات سیاسی از شتاب خود بکاهند تا رهبران و فعالان سیاسی مشکلات درونی خود را حل کنند و با یک وحدت همه جانبه وارد صحنه شوند. در تحلیلی که همان زمان نوشتم و در روزنامه "پیام مجاهد" ارگان نهضت آزادی ایران خارج از کشور منتشر گردید، این وضعیت را بررسی کرده ام (این مقاله عینا در آخرین ویرایش کتاب "آخرین تلاشها در آخرین روزها"، آمده است). اگر در آن زمان، یعنی در سال ۱۳۵۶، چنین وحدتی صورت می گرفت، بدون تردید حمایت نیروهای فعال خاج از کشور را به خود جلب می کرد. اما وقتی وحدت نیروها شکل نگرفت و یا مواضع اتخاذ شده با جو سیاسی و ملتهب ضد سلطنتی زمان، هم خوانی نداشت، و نتوانست نظر و حمایت وسیع مردمی را جلب کنند، نیروهای فعال ایرانیان خارج از کشور به طور طبیعی، از آقای خمینی که مواضع بسیار قاطع و روشن علیه شاه اتخاذ کرده بود، حمایت کردند. به این ترتیب به نظر نمی رسید اگر تمام نیروهای ملی و ملی-مذهبی در زمستان سال ۱۳۵۷ از بختیار حمایت می کردند، جمهوری دموکراتیک استقرار پیدا

می کرد. اما اگر کاری که شاه در دی ماه ۱۳۵۷ انجام داد و کشور را ترک کرد، در اواخر سال ۵۶ یا اوایل سال ۱۳۵۷ انجام می داد و برای استراحت به مرخصی می رفت، و اداره امور کشور به شورای نیابت سلطنت می سپرد، امکان باز شدن فضای سیاسی و حضور و مشارکت همه نیروها از جمله جبهه ملی و ملی-مذهبی فراهم می شد. اما شاه زمانی حاضر به قبول واقعیت سیاسی کشور شد و به قول خودش "صدای انقلاب مردم" را شنید که دیگر خیلی دیر شده بود.



۹- آقاي دكتر بعد از مدت کوتاه در حاكميت بودن با توجه به روابط عاطفي ك با بنیان گذار انقلاب اسلامي داشتيد آیا در سالهاي آخر عمر ايشان ملاقاتي با هم داشتيد اکنون با کدام مقام هاي عالي جمهوري اسلامي بي واسطه ارتباط داريد؟

پاسخ - پس از انقلاب ، از سال هاي ۱۳۶۰ به بعد ، که اختلاف نهضت آزادي با سياست هاي کلان روحانيت ، به خصوص آنهایی که به رهبر فقيد انقلاب نزديک بودند ، بالا گرفت ، مسئولان دفتر ايشان ، امکان دیدارم را با ايشان بسيار محدود و تقريباً غير ممکن ساختند . آخرين دیدار من با ايشان در نوروز ۱۳۶۴ بنا به درخواست ايشان بود طی ۹۰ دقيقه دیدار و گفتگوي دو نفره مسائل جنگ ، ضرورت پايان دادن هر چه زودتر جنگ و راههاي آن را بيان کردم . در حال حاضر با هيچ يك از مقام هاي عالي رتبه جمهوري اسلامي با واسطه يا بي واسطه تماسي ندارم.

۱۰ - بخشی از حاکمیت شما را به براندازی نرم متهم می کند آیا پدیده هایی نظیر انقلاب های مخملی در ایران اساساً عملي است و آیا جزيان ملي مذهبي و بطور خاص نهضت آزادي ته ذهن تان چنين افکار خانه کرده است ؟

پاسخ ۳- بر اندازي نرم و يا انقلاب مخملی يا نارنجي در ايران از ساخته هاي ذهن خيال پرداز مقامات امنيتي ايران است . امکان انقلاب مخملی در ايران وجود ندارد . اين اتهامات ، ريشه در احساس عدم امنيت حاکمان و ترس از هر نوع حرکتی است که به نوعی اقتدار آنان را مورد سؤال قرار می دهد . ماهيت و اهداف انقلاب هاي مخملی ، براندازي نظام هاي سياسي نيست . بلکه واکنش به عدم تمکين حاکمان بر تخت قدرت نشسته به نتايج انتخابات آزاد و واگذاري قدرت به منتخبين جديد و قبول جابه جايي آرام و قانونمند قدرت بوده است . اين اتهامات ذهنيت حاکمان اقتدار گراي ايران را نشان می دهد . آنها خود را معادل و مساوي با دين خدا ، نظام جمهوري اسلامي می دانند و تغيير و جابه جايي خود را ، حتي از طريق انتخابات ادواري که منجر به حذف آن ها از قدرت شود را بر نمی تابند و آن را " براندازي نرم " قانوني ، آرام و ... تلقی می کنند . آنچه نهضت آزادي ايران و ساير نيروهاي ملي - مذهبي می خواهند تغيير در ساختار حقيقي ، يعني در رفتار حاکمان و مقيد و محدود کردن عملکرد ها در چارچوب قانوني و منافع و مصالح ملي می باشد .

۱۱ - اساساً جريان ملي - مذهبي با آن بافت نا همگونش می تواند نقش يك بلوك سياسي منسجم را ایفا کند مثلاً چه عملي نهضت ليبرال را کنار جنبش مسلمانان مبارز چپ قرار داده است ؟ آیا اين نا همگوني از چابکي و سرعت عمل شما نخواهد کاست ؟

پاسخ - انسان موجودي است تجربه گرا . احزاب سياسي در جريان عمل سياسي ، به جمع بندي هاي جديد می رسند . قضاوت پيرامون جريان ها و احزاب و گرو هاي سياسي بر اساس مواضع آنها در مسائل ۲۰- ۳۰ سال پيش صحيح نيست . مواضع اين گرو ها تغيير کرده است . نهضت آزادي ايران بر سر مواضع اصولي خود ، همچنان ايستاده است و با هر جريان و گروهي در چارچوب اصول اساسي منافع و مصالح ملي ، و در حرکت بعدي نهادينه کردن دموکراسي در ايران حاضر به هواداري و ائتلاف

می باشد. این مانع سرعت عمل ما نخواهد بود. حرکت نهضت آزادی ایران موکول و شروط به حضور سایر نیروها نیست. اما بخشی از سیاست استراتژیک نهضت آزادی با گروه‌های هم سو می باشد.

۱۲- اساساً چرا در سالهای اخیر در ایران به جای حزب گرایي ائتلاف گرایي و جبهه گرایي باب شده است؟ مثلاً اگر نهضت آزادی با سابقه چهل ساله تشکیلات حزبی اش را تقویت کند بهتر نیست تا ائتلاف با احزاب دیگر؟

پاسخ - همکاری با سایر گروه‌ها منافاتی با فعالیت مستقل حزبی ندارد بنابراین توجه به همگرایی میان گروه‌ها و احزاب با طیفی از باورها و گرایشات یک ضرورت در شرایط فعلی یک توجه مثبت می باشد.

۱۳- آقای دکتر مذهب سیاسی پدیده ای ورا مرزی و انتر ناسیونالیستی و ملی گرا بودن پدیده ای میهنی و ناسیونالیستی است، چطور می شود هم ملی و هم مذهبی بود یا چگونه می توان هم سکولار هم مذهبی به معنای دخالتش در حکومت، بود آیا این تناقضات باعث فاصله گرفتن روشنفکران و جوانان از شما نمی شود؟

پاسخ - هویت ما ایرانی‌ها دو رکن اساسی دارد که عبارتند از: دیانت و ملیت یا ایرانیت و اسلامیت. نمی توان این دو را از هم جدا ساخت، و یکی را به بهای دیگری از بین برد. رهبران برجسته ملی ایران از این امر غافل نبوده اند. مرحوم دکتر مصدق در مجلس چهاردهم گفت: من با هر چه که دیانت و ملیت مرا، یا اسلامیت و ایرانیت را تهدید کند، یا آن را مخدوش سازد مخالفت کرده و در برابر آن می ایستم. این که مذهب از کجا به ایران وارد شده است، بلاموضوع است و نمی توان آن را فرا ملی و انترسیونالیستی و در تعارض با ناسیونالیسم خواند. سکولاریسم، دموکراسی، مدرنیته، همه مفاهیم جدیدی هستند که از غرب به ایران وارد شده اند، و به تعبیر شما فراملی و انترنالیستی هستند. اما تطبیق آن‌ها با فرهنگ ملی، تعارض با احساس ملی و ملی گرایي ندارد. فاصله گرفتن جوانان از ما اگر واقعیت داشته باشد، مربوط به جو سنگین سیاسی و هزینه‌های اجتناب ناپذیر آن است. تنها در شرایطی می توان فاصله جوانان را با نهضت آزادی ایران ارزیابی کرد که امکان فعالیت آزاد و قانونی برای نهضت آزادی ایران فراهم شده باشد. اگر وجود فاصله تأیید شد آن گاه به ریشه‌یابی پرداخته شود که آیا به خاطر ویژگی ملی - مذهبی نهضت آزادی است یا عوامل دیگر.

۱۴- برخی معتقدند ما هنوز پس از یک صد سال از مشروطه در دوره گذار به سر می بریم. دوران گذار چیست؟ چگونه باید از آن گذشت در قانون اساسی قبلی جا برای مانورهای دموکراتیک وجود داشت اکنون با توجه به رنگ ایدئولوژیک گرفتن قوانین وضعیت فعلی از وضعیت فعلی مان از سی سال قبل مان بهبود یافته است؟ ما در تونل گذار در حال صعودیم یا سقوط؟ آخر از خاتمی به احمدی نژاد می رسیم به نظر شما چه عواملی باعث می شود برخی از حوادث ضد تاریخی در ایران رخ دهد؟ لابد می دانید بنا به ملاحظات نمی توانم صریحتر از این پرسش را مطرح کنم و ملاحظات شما را هم درک می کنم اما بالاخره برخی از مسایل باید روزی برای اذهان مردم روشن شود.

**پاسخ -** جامعه ايران دوران گذر تاريخي را تجربه مي کند . دوراني که از زمان مشروطه آغاز شده است و هنوز ادامه دارد . بعد از انقلاب اسلامي سال ۵۷ تغيير و تحولات اجتماعي عميق تر و گسترده تر شد است . از ویژگی هاي جامعه در حال انتقال تنوع بسيار زياد آراء و عقايد و تحولات زيگزاگي - فراز و نشيب هاي متضاد است . دموکراسي و حاکميت ملت يك آرمان صد ساله براي مردم است . اما دموکراسي ياد گرفتني است . آن هم نه در سر کلاس هاي درس ، بلکه در فرايند عمل سياسي در جامعه . و دموکراسي هنگامي نهادينه مي شود ، و تغييرات و تحولات آشفته ، هنگامي جهت دار و معنا دار مي شود که همه گروه ها ، چپ ، راست ، ليبرال ، محافظه کار همه در آموزشگاه از تجربه بياموزند ، و پذيرند ، که تنها مسير و راه مفيد براي همه گروه ها تمکين از مقررات دموکراتيک در همکشي هاي سياسي - اجتماعي است . من شخصاً به آينده اين فرايند بسيار خوش بين هستم.

**۱۵- با توجه به نزديک شدن به انتخابات مجلس و پس از آن رياست جمهوري ، استراتژي شما چيست؟ شما در انتخابات جمهوري نهم وارد شديد اما مشارکت و مجاهدين و شخص دکتري معين حاضر به اتحاد با شما نشدند آیا باز تخم مرغ هايتان را در سبدي که ممکن است ته اش خالي باشد خواهيد چيد؟**

**پاسخ -** در انتخابات رياست جمهوري گذشته ، نهضت آزادي ساير نيرو هاي ملي - مذهبي ، با گروه هاي حامي آقاي دکتري معين ائتلاف کرد . اين ائتلاف با مراجعه آنها و به درخواست آنها بود . ما نيز در چارچوب ۶ شرطي که مطرح کرديم آنها پذيرفته شد . به حمايت از آقاي دکتري معين پرداختيم . و اين همکاري را به نفع توسعه سياسي و همکشي ميان گروهها تشخيص داديم و ارزيابي ما از آن همکاري ، در مجموع مثبت مي باشد . در انتخابات آينده نيز ، با هر گروهی که در چارچوب منافع ملي ، به حقوق و آزادي اساسي ملت و مباني دموکراسي معتقد و وفادار باشد ، همکاري خواهيم کرد . و يا از گروه ها و کاندیدا هايی که آن ها را در شرايط سياسي کنوني ايران ، مفيد براي اهداف ملي بدانيم ، حمايت خواهيم کرد . اما هنوز هيچ تصميمي درباره شرکت يا عدم شرکت اتخاذ نشد است.

### سود اشغال سفارت آمريکا نصيب که شد؟

مصاحبه با بي بي سي ۱۳-۸-۸۶

امروز ، ۱۳ آبان ، بيست و هشتمين سالگرد اشغال سفارت آمريکا در تهران است . بيست و هشتمين سالگرد اين مراسم در حالي برگزار مي شود که ايران و آمريکا وارد مرحله ای تازه از رويارویی شده اند ، رويارویی که واقعه اشغال سفارت آمريکا یکی از عوامل تشديد آن معرفي می شود .

در طی ساليان گذشته جريانهای سياسي در ايران با تحليل های مختلف به تاثير واقعه اشغال سفارت آمريکا بر اتفاقات بعدي بين اين دو کشور پرداخته اند .

ابراهيم يزدي ، وزير امور خارجه در دولت موقت در زمان اشغال سفارت آمريکا ، در مطلبي تحلیلی که امروز در روزنامه اعتماد ملی چاپ شد ، خواستار بازنگري تاريخی با نگاهی تازه به اين واقعه شده ، با

این پرسش مشخص که چه کسانی در ایران، خاورمیانه و آمریکا از واقعه اشغال سفارت آمریکا سود بردند.

ابراهیم یزدی در گفتگویی با بی بی سی فارسی گفت که بر اساس گفته های دانشجویان خط امام که نیروی اصلی در اشغال سفارت آمریکا بودند، اشغال سفارت فقط قرار بوده که برای چندین روز ادامه یابد ولی جریان افراطی دست راستی با به درازا کشیدن گروگان گیری به مدت ۴۴۴ روز موفق شد که تمامی فعالیت گروه های چپ و ضد امپریالیستی در آن زمان در ایران را تحت پوشش خود درآورد.

همچنین به گفته وی در سطح خاورمیانه، اشغال سفارت آمریکا همزمان شد با تلاش جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، که موفق شده بود موافقت سران وقت کشورهای عربی را در به رسمیت شناختن اسرائیل جلب کند. ولی با به درازا کشیده شدن ماجرای گروگانگیری و شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری، که عدم موفقیت وی در آزادی گروگانها یکی از عوامل آن مطرح می شود، موجب آن شد که تلاشهای صلح خاورمیانه کارتر با به روی کار آمدن ریگان به نتیجه ای نرسید.

ابراهیم یزدی معتقد است که حاکمیت آمریکا نیز با استفاده از این ماجرا موفق شد که جنبش ضد جنگ در آمریکا که زاینده جنگ ویتنام بوده و در آن زمان در جامعه آمریکا قدرتمند شده و به آن سمت می رفت که سیاست خارجی این کشور را تحت الشعاع قرار دهد، را سرکوب کند.

### سیزده آبان

آقای امین آریافر مجله گام نوآرگان نشریه انجمن اسلامی دانشگاه اراک شماره ۱ سال ۱، پائیز ۱۳۸۶

متن زیر حاصل گفت وگویی چند ساعته ی ما با دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه ی دولت موقت و دبیرکل نهضت آزادی، حول مسائل ۱۳ آبان می باشد:

**سؤال - فضای دانشجویی که قبل از انقلاب مطرح و خیلی فعال هم بود و نقطه ی برجسته ی آن ۱۳ آبان ۵۷ است، تحت تاثیر چه جریان هایی بود ؟**

**جواب -** فضای سیاسی - اجتماعی دانشگاه های ما در دوران قبل از انقلاب منعکس کننده ی فضای کلی جامعه ی بزرگ تر ما بود. شما می دانید که فضای دانشگاه های ما هیچ گاه طبقاتی نبوده که منحصر ا"در اختیار یک طبقه باشد. دانشگاه همیشه یک نمونه راندم از تمام طبقات، چه مذهبی و چه غیر مذهبی بوده است. به همین دلیل آنچه در دانشگاه ها می گذشته انعکاس جامعه ی ما بوده است

، اگر در محیط بزرگ تر حوادثی اتفاق می افتاد این در جامعه ی دانشگاهی ما هم منعکس می شد، اما یک چیز دیگری وجود داشت و آن این بود که در دانشگاه های ما قبل از انقلاب یک انسجام و وحدتی از نظر مواضع گروه های سیاسی وجود داشت مانند اینکه شاه برود و با استبداد باید مبارزه کرد. در اهداف سیاسی میان دانشجویان هیچ تفاوتی وجود داشت ، در جامعه ی بزرگ تر ، هم جریان های مارکسیستی بودند و هم جریان های اسلامی ، در میان جریان های اسلامی ، هم سنت گرایان بودند و هم روشنفکران دینی ، و در میان چپ ها هم دانشجویانی داشتیم که کم و بیش طرفدار حزب توده بودند و گروهی طرفدار چریک های فدایی خلق ، بنابراین همه ی گروه ها در دانشگاه ها بودند اگر چه جو غالب در دست مسلمانان بود اما همه ی گروه ها درباره ی استراتژی کلی مبارزه ، وحدت نظر داشتند ، برخلاف اکنون که جو متفاوت است . این جو تا انقلاب وجود داشت اما بعد از انقلاب جو متفاوت شد . به قول حافظ:

### الایا ایها الساقی ادرکاساوناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها

بله همه ی مبارزین فکری کردند با رفتن شاه مشکلات حل می شود . تنها کسی که زیاد موافق تغییرات سریع نبود مرحوم مهندس بازرگان بود که می فرمود : "ما زیاد آمادگی نداریم و خیلی از مسائل حل و فصل نشده " ولی کسی به حرف ایشان توجهی نکرد . بلافاصله بعد از انقلاب اختلاف ها شروع شد ، هر گروهی به دنبال برنامه های خود بود . یکی از اختلاف های موجود در میان احزاب و گروه های مختلف چگونگی تعامل با قدرت های خارجی بود ، یک وجه انقلاب اسلامی ایران علیه سلطه ی بیگانگان بر کشور بود ، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ موجب شده بود که دولت های خارجی آمریکا و انگلیس قدرت فائقه را در ایران به دست بگیرند . بنابراین طبیعی بود که اولویت های قبل از انقلاب ، در سیاست خارجی ایران مورد قبول نباشد . اما ما انقلاب نکرده بودیم که با دنیا بجنگیم .

انقلاب شده بود ، ۲۵ سال مردم دچار استبداد بودند ، ولی ناگهان استبداد از بین رفت و همه نظرمی دادند و این نظر ها با هم متفاوت بود . دانشگاه ها به پایگاه نظامی تبدیل شده بود . تمامی گروه ها در دانشگاه ها اتاق داشتند و جلسات خود را آن جا برگزار می کردند .

باید بگویم در ۲ سال اول انقلاب روحانیون ، روزنامه و سازمان و تشکیلات نداشتند و تنها پایگاه آنان در مساجد بود . همه ی روزنامه ها دست روشنفکران بود . اما متأسفانه روشنفکران ما در ۲ سال اول انقلاب جایگاه تاریخی خود را نشناختند و ندانستند که در چه جایگاهی نشسته اند و چه کاری می توانند بکنند ، به همین دلیل سیاست های درستی اتخاذ نکردند . شاید در تاریخ مبارزات ملت ایران یا کشورهای همسایه یا کشورهای مشابه ما ، تعداد زنان شرکت کننده در انقلاب به این اندازه نبوده است . چون رهبری انقلاب با یک مرجع بود و وقتی ایشان می گفتند شرکت در راهپیمایی تکلیف است ، زنان خانه ها را رها کرده و کنار مردها در تظاهرات شرکت می کردند . بر اثر این اتفاق زنان ما به شدت سیاسی شدند و جوانان امروز ، محصول زنان سیاسی آن دوره هستند . زنانی که آمدند در خیابانها ریختند و تظاهرات کردند ، مادران شما هستند و نگرش خود را به شما منتقل می کنند و این از نظر تحولات سیاسی در جامعه ای مثل ما فوق العاده مهم است که زنان ما در انقلاب حضور داشته و دست به حرکت سیاسی زدند .

سؤال - باتوجه به اینکه دولت موقت متشکل از دانشجویان سابق بود که خود مؤسس انجمن های اسلامی در دانشگاه ها بودند، سؤال این است که نگاه دانشجویان آن وقت به دولت موقت چگونه بوده ؟

**جواب-** دانشجویان دانشگاه های ایران در زمان انقلاب از سه گروه عمده تشکیل شده بودند، چپ های مارکسیست، مسلمانان و ملیون. گروه های چپ به شدت با دولت موقت مخالف بودند. اما گروه های مسلمان و ملی تامدتی به طور نسبی از دولت موقت در برابر چپی ها حمایت می کردند. ولی بعدها آن ها هم به مخالفین پیوستند. علاوه بر این میان دولت موقت و دانشجویان و جمعی از استادان، اختلاف نظر در مورد مدیریت دانشگاه ها به وجود آمد. دولت موقت، به خصوص مهندس بازرگان معتقد بود و اصرار داشت که انقلاب پیروز شده است و دانشگاه ها باید به حالت عادی برگردند یعنی کلاس ها دایر شود، دانشجویان به کلاس بروند و استادان هم در شان رابدهند. اما جو ملتهب جامعه بعد از پیروزی انقلاب و تبدیل دانشگاه ها به ستاد گروه های چپ، با این سیاست سازگاری نداشت و از طرف دیگر دولت به استقلال دانشگاه ها اعتقاد داشت. به این معنا که مدیریت دانشگاه ها، مستقل از قدرت باشد، نظیر قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. در آن زمان به این ترتیب عمل می شد که استادان دانشکده ها جمع می شدند و رئیس دانشکده ها را انتخاب می کردند و آنان رئیس دانشگاه را انتخاب می کردند و عزل و نصب استادها در دست خودشان بود و زیر نظر وزیر علوم یا وزیر آموزش پرورش و رئیس جمهور نبود. فقط دولت بودجه را می داد و هرگاه دانشگاه شلوغ می شد، حتی نیروها ی انتظامی اجازه ی ورود به دانشگاه را نداشتند. باید اول با رئیس دانشگاه مذاکره می کردند بعد اگر رئیس دانشگاه اجازه می داد ممکن بود وارد دانشگاه شوند. که معمولاً، رئیس دانشگاه اجازه نمی داد، هنگامی که جمعی از استادان دانشگاه همراه شخصیت های ملی - مذهبی نامه ای را در اعتراض به کنسرسیون نفت امضاء کردند، دولت و شاه به رئیس دانشگاه خیلی فشار آورد که آن اساتید اخراج شوند. اما دکتر سیاسی رئیس وقت دانشگاه زیر بار نرفت، بعد شاه به وزیر فرهنگ حکومت زاهدی دستور داد که استادها را به دانشگاه راه ندهند و پلیس جلوی استادان معترض را گرفت و آن ها را به دانشگاه راه نداد. ما معتقد بودیم که بعد از ۲۵ سال که حکومت شاه سقوط کرده و انقلاب پیروز شده ما باید برگردیم به استقلال دانشگاه ها چون بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شاه این رویه را بر هم زده بود. می بایستی دانشگاه ها به جایگاه علمی و نقش اصلی و اساسی خود برمی گشتند تا بتوانند برای مسائل کلان کشورمان فکری اساسی کنند. به عنوان مثال نظام اقتصادی ما چگونه باشد که این باید مطالعه می شد. اما این گونه نشد و گروه های دیگر نگذاشتند و فشار آوردند.

مرحوم دکتریدالله سحابی وزیر مشاور در طرح های انقلاب در کابینه ی مهندس بازرگان بود. دکتر سحابی بیش از ۶۰۰ نفر از متخصصین ایرانی و از همه گرایش ها را دعوت کردند و کمیسیون های مختلف تشکیل دادند و برنامه های کلان ملی را بررسی و طراحی کردند. دولت موقت یک دولت انتقالی بود اما این دولت و گروه های تخصصی برنامه های اجتماعی و اقتصادی کلانی را برای ساختار کلی کشور برنامه ریزی کردند.

مرحوم دکتر سحابی جلسات متعددی برگزار کردند که حاصل آن کتابی است به نام طرح های انقلاب که در آن چشم انداز کلی کشور و برنامه های دراز مدت و بلند مدت و میان مدت تعریف شده است.

**سؤال - به نظر شما دولت موقت از جانب دانشگاهیان ما دولت موجهی بود ؟**

**جواب-** همان طور که گفتم دانشجویان چپ دو گروه شده بودند ، بنابراین دانشجویان چپ مخالف دولت بودند . دانشجویان مسلمان بیشتر طرفدار دولت بودند چون دولت منصوب به رهبرانقلاب بود از دولت حمایت می کردند ، اما در دانشگاه ها جو غالب در دست گروه چپ افتاده وان ها به شدت با دولت موقت مخالف بودند و نه تنها در مورد سیاست های دولت موقت درباره دانشگاه ها بلکه در مورد سیاست های کلی نظام مخالف بودند .

**سؤال - در تسخیر سفارت آمریکا آیا دانشجویان چپ (مارکسیست ) هم دخالت داشتند ؟**

**جواب -** در سر آغاز تسخیر سفارت نه ، اما در ادامه ی آن دخالت کردند . همان طور که دانشجویان خط امامی نوشته اند یک گروه کوچکی در یک دانشگاه در یک اتاق در بسته نشستند و تصمیم گرفتند که سفارت را بگیرند ، بعد به آقای موسوی خویینی ها می گویند که به آقای خمینی بگویند و ایشان می گویند که نیازی نیست که به آقای خمینی بگوییم ، شما کار خود را انجام دهید ، بعد که سفارت تسخیر شد گروه ها همه به حمایت آن ها بلند شدند .

**سؤال - پس شما حرکت دانشجویان در تسخیر سفارت را یک نارضایتی از دولت موقت می دانید ؟**

**جواب-** بسیار دشوار است که ما بگوییم که انگیزه ی دانشجویان چه بوده است . در گفتمان سیاسی این حرکت اسمش توطئه است یعنی انقلابی شده ، رهبری وجود دارد . رهبرانقلاب در قید حیات است . دولت و شورای انقلاب وجود دارد ، عده ای دانشجویان می روند کاری را انجام می دهند ، و رهبری و دولت را در عمل انجام شده قرار می دهند . بخشی از نارضایتی آنها از سیاست های دولت موقت بود . البته نارضایتی آنها در این بود که درک درستی از سیاست های دولت موقت نداشتند . اما بخش دیگری هم داشت و آن این است که انقلاب توانسته به هدف اولیه ی خود یعنی سرنگونی استبداد سلطنتی شاه برسد و برای گام بعدی شکاف و اختلاف میان گروه ها نمایان می شود و این نگرانی وجود دارد که این انقلاب شکست بخورد و آن جریان اسلام گرای سنتی نتواند کنترل اوضاع را به دست گیرد . گروه گانگیری زیر یک پوشش ظاهر " انقلابی علیه امپریالیسم آمریکا توانست تمام گروه های چپ را به دنبال خود بکشد . اما رهبری آن در دست روحانیت سنت گرا بود . از طریق گروه گانگیری ابتدا روشنفکران دینی مانند بازرگان و نهضت آزادی را از صحنه بیرون کردند ، در حالی که حتی چپی ها و توده ای ها بعدها در قالب های خط امامی به تسخیر کنندگان سفارت آمریکا اضافه شدند ، اما وقتی که این جریان سنت گرا توانست خودش را تثبیت کند ، شروع به حذف دیگران کرد . در واقع گروه گانگیری ، قدرت یک گروه خاص را از درون انقلاب بر کل کشور تثبیت کرد .

**سؤال - یعنی شما می فرمایید اشغال سفارت حرکتی بود در جهت اقتدار کسانی که مخالف دولت موقت بودند یا نه این یک فعالیت خودجوش دانشجویی بود که باعث شد مخالفان دولت از آن استفاده کنند ؟**

**جواب-** این دوفرضیه است، من نمی خواهم نگاه توطئه گرایانه داشته باشم اما هر دو جریان باهم بودند. بعد از پیروزی انقلاب کمیته ها و گروه های زیادی بودند که از سیاست های دولت حمایت نمی کردند و حتی هماهنگ هم عمل نمی کردند.

اگر شما برگردید به دوسال اول انقلاب حتی بعد از گروگانگیری (گروگانگیری ۹ ماه بعد از انقلاب بود) می بینید در این ۹ ماه در ایران چه خبر بود (در کردستان، بلوچستان و ترکمن صحرا) دولت می خواست و می بایست مدیریت کند، در کمیته ها همه نوع آدم بود، چپ ها، چپ های مارکسیست حتی کسانی که امروزه به اراذل و اوباش معروف شده اند و آن زمان لات محله بودند. این کمیته های خود جوش زیر بار حرف دولت نمی رفتند و اقدام های خودسرانه انجام می دادند، به چه صورت؟ به این صورت که می رفتند و خودسرانه یک نفر را بازداشت و اموالش را توقیف می کردند، اما این دولت بود که مورد بازخواست قرار می گرفت. دولت، رئیس ستاد تعیین می کرد، این ها رئیس ستاد راهم دستگیری کردند.

ارتش ساختاری ویژه داشت. در ارتش، نظامیان دوره هایی در بهترین دانشگاه های آمریکا و اروپا گذرانده بودند. به عنوان نمونه تیمسار فلاحی این دوره ها را گذرانده و در ویتنام هم حضور داشت. مرحوم مهندس بازرگان در شورای انقلاب مطرح کرد من ارتشی ها رانمی شناسم. یک هیئت تعیین شد. آقای خامنه ای با گروهی برای تحقیق درباره ی افسران ارتش به رکن ۲ رفتند، رکن ۲ ارتش جایی بود که برای تمامی افسران ارتش پرونده مکتوب وجود داشت و تمام جزئیات رفتاری آنان در آن نوشته شده بود. حتی اگر یک ارتشی مشروب خوار بود در پرونده ی آن ذکر شده بود. مرحوم مهندس بازرگان به این هیئت گفت که سابقه ی این افراد بررسی کنید و به ما معرفی کنید. درست است که انقلاب شده، اما ما نمی توانیم هر کسی را فرمانده ی ارتش کنیم. باید مطالعه کرد و بهترین را انتخاب کرد. افرادی مثل فلاحی یا فرید خیلی خوب بودند. وقتی فلاحی انتخاب شد در شیراز برمی برد. یکی از این کمیته ها ایشان را دستگیر کرده و می خواستند اعدامش کنند و اگر مرحوم بازرگان فشار نمی آورد و مرحوم مطهری جلوی این کار را نمی گرفت ایشان را اعدام کرده بودند، در حالی که فلاحی در جنگ ایران و عراق نقش مثبتی ایفا کرد و همگان خدمات او را قبول دارند.

می خواهم این را عرض کنم که این کمیته ها اقدام خودسرانه می کردند، نه تنها علیه دولت بلکه بین خودشان هم دچار مشکل بودند. به همین دلیل دولت موقت باید نظم را برقرار می کرد. از آن طرف ارتش در تقابل با مردم در انقلاب شکست خورده بود و ما نمی توانستیم به ارتش اطمینان داشته باشیم، کلانتری ها هم سقوط کرده بودند. ما نیروزی انتظامی نداشتیم و نیروی انتظامی که حضور داشت روحیه ی برقراری امنیت را نداشت. بنابراین ما مجبور بودیم که نیروی مسلحی از میان خودمان درست کنیم. ما مدیم سپاه پاسداران را درست کردیم که افرادی که داوطلب بودند را منظم کنیم و آموزش دهیم، اما آقایان روحانی آمدن مخالفت کردند، پس رفتار آنها در تقابل با دولت موقت بود، بخشی از این تقابل طبیعی بود. اما بخشی از آن مربوط به این است که تعریف انقلاب رانمی دانستند. ما معتقد بودیم که جنبه ی انقلابی تمام شده است و جنبه ی ایجابی آن باید شروع می شد. ب.



علاوه بر این توطئه هایی وجود داشت، به عنوان مثال زمانی که آقای اصغرزاده در مجلس سوم نماینده بود و آقای کروبی هم رئیس مجلس، آقای اصغرزاده گفتند از اسنادی که در سفارت آمریکا پیدا شده، دولت آمریکا بیش از همه علیه دولت موقت توطئه کرده است. این نشان می دهد که برنامه های دیگری هم بوده، فقط مخالفت های ساده ی پراکنده نبوده است.

**سؤال -** از شما خواندم که گفته بودید انتخاب دولت موقت اشتباه بود و باید قدری در آن تأمل می شد. بنابراین رفتن دولت موقت یک کاری بود که باید انجام می گرفت و دولت موقت هم به این نتیجه رسیده بود که باید برود و تسخیر سفارت رابهانه قرار می دهد برای خروج خود از حاکمیت ایران. سؤالی که اینجا به وجود می آید و تابه حال کسی به آن پاسخ روشنی نداده است این است که چه طور می شود که در عرض یک سال افرادی که خیلی نقش تأثیرگذاری در انقلاب داشتند مجبور می شوند که دولت را کنار بگذارند و حتی تنها حزب قانونی که دارند غیرقانونی اعلام شود و در نهایت تابه امروز در حاشیه قرار گیرند؟

**جواب-** مطالب شما به چند نکته اشاره دارد. اول سفر آقای خمینی به نوفل لوشاتو. اگر آقای خمینی به پاریس نمی رفتند معلوم نبود که انقلاب با آن سرعت صورت بگیرد. آقای خمینی گفته بودند که می خواهند از نجف بروند به کویت و از آنجا بروند به سوریه. اگر به سوریه رفته بودند معلوم نبود که انقلاب صورت بگیرد. پاریس نقش مهمی ایفا کرد اما چه چیزی اتفاق افتاد، به نظر من این سؤال برای شما جوانان خیلی مهم است که بروید و بر روی آن مطالعه کنید.

بعضی ها می گویند که روحانیون سرروشنفکرها کلاه گذاشتند، تا وقتی که به آنها نیاز داشتند از آن ها استفاده می کردند، مثلاً "آقای خمینی تازمانی که در پاریس بود به من نیاز داشت ولی وقتی به ایران آمد دید نیازی ندارد. این پاسخ پاک کردن صورت مسئله است. مسئله ی مهم این است که روحانیون ایران ارتباط تنگاتنگ تاریخی عمیقی با توده های مردم داشته اند و این مربوط به اسلام نیست، حتی قبل از اسلام هم این گونه بوده است. همیشه پادشاهان و روحانیون باهم حکومت کرده اند. هیچ وقت پادشاه تنها نبوده است، پادشاه و موبد موبدان باهم بوده اند. در سنگ نوشته های بیستون نقش رستم موبد موبدان تاج بر سر پادشاه می گذارد. همان کاری که پاپ در قرون وسطی برای پادشاهان انجام داده است. ولی پادشاه نیروی مسلح داشته اما روحانی چه چیزی داشته و قدرتش را از کجا آورده است، که به خود اجازه می داده تاج بر سر پادشاه بگذارد. ارتباط ویژه ای است که حتی قبل از اسلام میان روحانیون و مردم وجود داشته است به طوری که سربازان عادی پادشاه وابستگی ذهنی با روحانیون داشته اند. این نکته ی اول، اما نکته ی دوم این است که تاریخ به ما می گوید که هر وقت بین پادشاه و روحانیون اختلاف بوجود می آمد پادشاه شکست می خورد و روحانیون پیروزمی شدند. نکته ی سوم این است که تاریخ به ما می گوید که خیلی کم پیش آمده که روحانیون حکومت و سلطنت کرده باشند. تقسیم اراضی و حقوق زنان مخالف بودند. بیت شاه و روحانیون اختلاف ایجاد شد و شاه این اختلاف به وجود آمده راحل نکرد. روحانیون به جنبش ضد استبدادی پیوستند و جنبش ضد استبدادی بسیار گسترده شد و در نتیجه انقلاب پیروز شد. اگر چنانچه توده های مردمی در انقلاب شرکت نمی کردند انقلاب پیروز نمی شد. حالا همه ی مردم آمدند به صحنه و ما روشنفکرها اقلیت عددی شدیم. به دموکراسی هم اعتقاد داریم اما می بینیم که مردم دنباله

روی روحانیون هستند. شاه تمامی نهادهای مدنی را از بین برده بود و تنها جایی که نتوانست و ماند مسجد بود. اما مسجد که دردست ما روشنفکرها نبود، دردست روحانیون بود، در تهران نزدیک به ۶۰۰۰ مسجد وجود دارد و حالا شما در نظر بگیرید که اگر رهبرانقلاب به روحانیون بگوید که هر کدام ۵۰ نفر هم بیارند جمعیت کثیری به راه می افتد. اما روشنفکرها کجا راداشتند؟ آن ها جایی رانداشتند که جمعیت را به خود جلب کنند. پس آن چیزی که اتفاق افتاد این نبود که روحانیون بر سر روشنفکران کلاه گذاشتند، ممکن است بعضی ها کلاه گذاشته باشند یا حتی بعضی ادعا کنند که سرشان کلاه رفته است. اما واقعیت این است که انقلابی کلاسیک صورت گرفته و توده های مردم آمدند و اکثریت مردم هم دنبال روحانیون بودند و روشنفکران اقلیت عددی شدند و باختند. در بازی قدرت ما اقلیت بودیم.

مرحوم شریعتی می گوید: مشکل ایران نه استبداد، نه استعمار و نه استعمار است بلکه دو چیز است: اول استعمار، دوم استعمار. قربانیان استعمار چه کسانی بودند؟ همین افراد کوچ و خیابان، خوب افراد کوچ و خیابان که کتاب نمی خوانند ..... من در زمانی که مسئول کیهان بودم در سال ۵۸ یک مقاله نوشتم به اسم قاتق نان و قاتل جان که در آن گفتم انقلاب ایران یک ویژگی منحصر به فرد تاریخی دارد که هیچ انقلاب دیگری ندارد و آن ویژگی اسلامی بودنش نیست، اسلامی بودن آن یعنی انقلاب وایدولوژی، تمام انقلاب ها وایدولوژی دارند اما تمام انقلاب ها یک ساختار تشکیلاتی ویژه داشته اند. توسط تمام احزاب دریک شورای بزرگ هدایت می شدند. مانند انقلاب الجزیره، چین، کوبا و..... اما انقلاب ایران راهیچ سازمانی اداره نمی کرد. انقلاب ایران یک سازمان ارتودکس کلاسیک مثل بقیه ی کشورها نداشت. دلایل زیادی داشت که این گونه شد، دریک دوره ای سازماندهی در انقلاب بود. اما آن هم متلاشی شد. بعد سازماندهی درون انقلاب پراکنده شدند یعنی به جای اینکه یک سازمان سرتاسری باشد واحدهای متعدد کوچک و غیر مرتبط باهم به وجود آمدند. قاعده ی بی نهایت کوچک ها حاکم شد و همین ها ساواک را فلج کردند. اگر غیر از این بود این گونه نمی شد. به همین دلیل می گویم که قاتق نان بود، به عنوان مثال ساواک گروه نهان را گرفت. آن ها بیشتر از ۲۰ نفر نبودند. هرچه آن ها را شکنجه می داد بیشتر از آن نبودند که بخواهند اعتراف کنند، اما در سازمان های ارتودکس این گونه نیست. ساواک یکی از مقتدرترین سازمان های امنیتی منطقه یا جهان بود. اما شکست خورد. اما آن پراکندگی واحدها در دوران انقلاب و بعد از انقلاب قاتل جانمان شد. در شهر تبریز بیست و چند کمیته مرکزی انقلاب اعلام شد. این ها در گروه های کوچک، مخفیانه کار می کردند و فکر می کردند فقط خودشان فعال هستند. بعد از انقلاب در میان این گروه ها بر سر این که کدام یک کمیته ی مرکزی انقلاب هستند درگیری رخ داد. هم با خود مشکل داشتند و هم با دیگران.

سؤال - یکسری دانشجویان از دیوار سفارت بالامی روند و دولت موقت استعفا می دهد. چه بر سر این دانشجویان بعد از چندین سال یعنی بعد از دوم خرداد می آید که اندیشه های آن ها عوض می شود و کسانی که بیشتر اندیشه های چپ اسلامی داشتند یا آرمان خواه بودند از روماداری و تساهل صحبت می کنند، چه بر سر آن دانشجویان آمد؟

**جواب-** برسر دانشجویان چه آمده است ، یک مطلب است ، چه پیش آمد که آنها تغییر کرده اند ، یک مطلب دیگر است . سؤال شما از نوع دوم است ، دقت کنید دموکراسی یاد گرفتنی است . انقلاب اسلامی ایران برای حاکمیت ملت بر ملت به وقع پیوست ، ملت ما صدسال است که برای این نوع حکومت می جنگند .

انقلاب مشروطه ، ملی شدن صنعت نفت . اما دموکراسی ایستگاهی نیست که به آن برسیم . دموکراسی یک فرایند و یک پروسه است . پروسه ای که در حال جریان است . تمام دنیا همین کار را کردند ، هزینه دادند و یاد گرفتند . یک از بزرگترین و خونین ترین جنگ ها درون خود آمریکا صورت گرفته است . اروپایی ها دو جنگ جهانی بزرگ علیه خود ، جوانانی بودند که شوری داشتند حالا هم آنقدر ناراحت هستند که نمی خواهند به یاد خودشان بیاورند که چه کارهایی کرده اند ، آن چیزی که پیرمردی مثل بازرگان درخت خام می دید این جوان ها درآینه ی شفاف نمی دیدند . همه ی ما باید یاد بگیریم و هزینه ی یادگیری را بپردازیم . آن ها که در آن موقع آن کارها را کردند ، هیجان و شوری داشتند . من نمی خواهم آن ها را متهم کنم اما هزینه ی سنگینی بردوش کشور گذاشتند . انقلاب همین است ، یک زمانی میانه روی توهین بود و به ما نهضتی ها می گفتند که این ها میانه رو هستند ، لیبرال یک کلمه ی توهین آمیز بود اما حالا خیلی از آن ها خود را لیبرال و میانه روی دانند . آن چیزی که بر سر جوان های خط امامی آمده یک فرایند عادی در راه توسعه ی یادگیری است . در آخر می توانم این را به شما توصیه کنم که تاریخ را مطالعه کنید که اشتباهاتی که مادر گذشته انجام دادیم را مرتکب نشوید و شعارهای چپ گرایانه ندهید ، اما بدانید که هر قدمی که بردارید هر چند کوچک هم که باشد ، مهم و تأثیرگذار است .

### تناقض های رویکرد دوگانه

شهروند امروز - ۲۰-۸-۸۶

کوروش یکی از پایه گذاران ایران است . او علاوه بر اینکه پادشاه مقتدری بود ، از سنگ نوشته های باقیمانده چنین بر می آید که دارای افکار و عقاید بشر دوستانه نیز بوده است به طوری که کوروش را پایه گذار حقوق بشر نیز معرفی می کنند . بخشی از هویت هر پدیده ای ، تاریخ آن پدیده است . ما که ایرانی هستیم نیز دارای هویتی هستیم که مبتنی بر دو رکن است ؛ ملیت و دیانت . منظور از دیانت يك دين خاص نیست بلکه يك اندیشه توحیدی قومی منظور است که در مقایسه با کشورهای دیگر نظیر هند که بت پرست بودند، شاخص می باشد . در افکار کوروش نیز مفهوم توحیدی بسیار بارز است از این حیث شناخت تاریخی کشورمان در واقع شناخت هویت ملی و دینی مان است . بنابراین هر جریانی که بخواهد به بهانه تقویت دین ، ملیت را نادیده بگیرد یا بر عکس ، هم به دیانت خیانت کرده است و هم به ملیت ، مرحوم **دکتر مصدق** با توجه به همین نکته در **مجلس چهاردهم** با صراحت اعلام می کرد که من در برابر هر چیزی که بخواهد ملیت و دیانت مرا خدشه دار کند ایستادگی می کنم . در سال های اخیر توجه به ریشه های ملی و تاریخی ایران در میان جوانان بسیار شکوفا شده است که این واکنشی است به سیاست های نادرستی که به نام دین موجب مخدوش کردن رکن ملیت در هویت انجام می شود . برگزاری مراسم یاد بود کوروش هم توسط دولت اگر چه علی الاصول می تواند مثبت باشد اما متأسفانه

با عملکرد دولت در زمینه حفظ آثار تاریخی کشور در تعارض است. برای استفاد بهینه از آب های سطحی که امری لازم است، نمی بایست آثار تاریخی ما مورد تهدید قرار گیرد. دولت از يك سو یادبود کوروش برگزار می کند و از سویی دیگر با آب گیری سدسیوند موجودیت يك اثر تاریخی را به خطر می اندازد برگزاری مراسم گذراست و تخریب آثار تاریخی گناهِش همیشه ماندگار.

### دولت و مردم ، خطرات و تهدیدات

#### سخنرانی در دانشگاه صنعتی شریف-۲۱-۸-۸۶

جلسه سخنرانی و میزگرد آقایان دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی و شهردار سابق تهران آقای غلام حسین کرباسچی در آمفی تئاتر دانشگاه صنعتی شریف به دعوت انجمن اسلامی این دانشگاه با موضوع دولت و مردم ، خطرات و تهدیدات برگزار شد.

وزیر سابق امور خارجه دولت موقت سخنرانی خود را با بحث مشروعیت حکومت ها و تغییر مفهوم دولت در عصر کنونی آغاز کرد و به بررسی چگونگی شکل گیری حکومت ، مشروعیت حکومت ، اختیارات آن و انتظارات از دولت پرداخت. وی با اشاره به این نکته که در گذشته از دولت ها یا پادشاهان ارائه خدمات عمرانی و رفاهی وجود نداشته ، و انتظارو توقع از بالا به پائین بوده ولی امروزه این فرایند از پائین به بالا و با رای مردم است و این توقع و انتظار در جوامع امروزی امری طبیعی است.

سپس به پیچیدگی جوامع امروزی و مقایسه آن ها با مدینه النبی پرداختند. در مدینه حداکثر هزارو دویست خانوار کل جامعه را تشکیل می داده است. در نتیجه اداره اقتصاد جامعه ، ارتباطات ، امر قضاوت و به طور کلی زمام داری جامعه با جهان امروز قابل مقایسه نمی باشد. اما مفاهیم اساسی نظر و رای مردم از تاسیس حکومت در درون خود اسلام هست و حکومت پیامبر در مدینه بر اساس يك قانون اساسی معروف به قانون اساسی مدینه MADINAH CONSTITUTION بود. که توسط پیامبر اکرم تنظیم شده بود. او سپس به مفهوم دولت رفاه پرداخت که در آن تمام آنچه به نام خراج و مالیات وارد خزانه دولت می شد میان مردم توزیع می گردید. علی (ع) اموال موجود در خزانه را بین تمام مسلمین پخش می کرده و سپس به منزل برای استراحت می رفت ولی آیا می توان اموال کشورمان را به همین ترتیب بین تمام مردم تقسیم کرد؟ دولت وظایف و مسئولیت های دیگری هم دارد.

بعد از این توضیحات دکتر یزدی به رابطه دو مقوله حاکمیت ملی و حاکمیت ملت پرداخت و رابطه این دو را بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد بیان داشت. امروز اعتبار حاکمیت ملی در روابط جهانی به میزان تحقق حاکمیت ملت بستگی پیدا کرده است. دولت و حاکمیتی مشروعیت

و اعتبار دارد که بر خاسته و متکي به آراي مردم باشد . او با اشاره به خطرات و تهديد هاي کنوني و با انتقاد از فضاي بسته جامعه و دستگيري دانشجويان ، معلمين و فعالان کارگري و زنان به اين نکته اشاره

کرد که حکومت هايي که اين روال را طي کرده اند سرانجام اين شيوه ، به نتيجه اي کاملاً مخالف با اهدافشان انجاميده است.

بعد از جنگ سرد علاوه بر مناسبات سياسي ، مسائل اقتصادي نيز به عنوان بخش بزرگي از سياست هاي قدرت هاي بزرگ تبديل شده . حکومت هاي غير دموکراتيک و بعضاً توتاليتري براي رسيدن به منافع اقتصادي نسبت به کشور هاي دموکراتيک سهل الوصول ترند . با توجه به اين مسائل و فشارهاي دروني و بحران کنوني کشورمان اين پيشنهاد را (همانطور که قبلاً در اعلاميه هاي نهضت آزادي ايران اعلام شده ) مطرح مي کنيم : آزادي زندانيان سياسي ، رفع اتهام بر عليه امنيت ملي آنان ، آزادي روزنامه ها ، و در کل عفو عمومي ، تنها راه کاري مناسب در شرايط حاضر براي مقابله با خطرات پيش رو مي باشد.

بعد از صحبت هاي دبير کل نهضت آزادي ايران نوبت به غلام حسين کرباسچي رسيد تا با طرح سئوالي از دکتر يزدي صحبت خود را آغاز کند : آيا ما مي توانيم کل دنيا و حرکت سياسي جهان را در جهت توطئه عليه اهداف نظام خود بدانيم ؟ اين درست است که برخي از قدرت ها مانند نئوکانها در جهت اهداف خود از کشورهاي ضعيف تر استفاده سوء مي برند، ولي تعميم اين قضيه به کل روند سياسي دنيا به نظر من صحيح نيست.

سپس ايشان به مشکلات چاپ و تعطيلي روزنامه ها از جمله هم ميهن اشاره کرد و در ادامه يکي از دلايل دستگيري ها و بسته شدن جامعه را عدم اعتماد به نفس مسئولين ذکر کرد.

سپس ، دکتر ابراهيم يزدي در جواب کرباسچي گفت : با حرف شما موافق هستم و تاکيد مي کنم که تمامي کشورها به دنبال توطئه عليه ايران نيستند . من در صحبت هاي خود از بعضي قدرت ها نام بردم نه کليه کشور ها.

در پايان مهمانان به سئوالات و مسائل دانشجويان پاسخ دادند.

لازم به ذکر است که استقبال خوبي از سوي دانشجويان و اساتيد دانشگاه در آملی تئاتر دانشگاه شريف صورت گرفته بود بطوري که سالن سخنراني کاملاً پر شده بود.

مراسم پاسداشت آزادی بيان و اعتراض به بازداشت عمادالدين باقی

"ياد باقی ، باقی است"

### سخنرانی در انجمن صنفی روزنامه نگاران ۲۴-۸-۸۶

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر آنچه که هست

روندگان طریقت ره بلا ورزند که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

روز پنجشنبه «انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران» شاهد گردهمایی تنی چند از شخصیت های سیاسی، مذهبی، مطبوعاتی، فرهنگی و فعالان جامعه مدنی برای پاسداشت آزادی بیان و اعتراض به بازداشت عمادالدین باقی بود.

عزت الله سبحانی، صالح نیکبخت، محمد سیف زاده، حسن عباسیان، فریبرز رئیس دانا، بهاره هدایت، علی اکبر معین فر، یوسفی اشکوری، علی مزروعی، ابراهیم یزدی، عبدالله مومنی، فریده غیرت، هاشم آقاجری و مریم باقی سخنرانان این مراسم به مجریگری سعید مدنی بودند.

مهندس عزت الله سبحانی به عنوان اولین سخنران به جایگاه دعوت شد. سبحانی در ابتدا با طرح این موضوع که «کمتر کسی را به اندازه عمادالدین باقی دلسوز و فعال دیده‌ام»، گفت: «اگر نظام و دستگاه، چنین فردی و چنین فعالیت‌هایی را نتواند تحمل کند باید به عاقبت این نظام نگران باشیم». او در ادامه شرایط کشور را از نظر داخلی و خارجی بسیار حساس خواند، به گونه‌ای که در لبه پرتگاه قرار دارد.

پس از سبحانی نوبت به صالح نیکبخت وکیل عمادالدین باقی رسید تا به شرح سیر پرونده مطبوعاتی او در دادگاه انقلاب بپردازد. وی بیان کرد: «از آنجا که اجازه حضور وکیل در جلسه دادگاه داده نشد، آقای باقی نیز در این دادگاه از خود دفاع نکرد».

سخنران بعدی محمد سیف زاده عضو و نماینده نهاد کانون مدافعان حقوق بود. وی گفت: «محاکات سیاسی و مطبوعاتی صرفاً و انحصاراً باید در دادگاه کیفری استان و با حضور هیأت منصفه و بصورت علنی برگزار شود. مطلقاً نمی‌شود محاکم سیاسی و مطبوعاتی را در دادگاه‌های غیر دادگستری و بدون هیأت منصفه و بصورت غیر علنی برگزار کرد. بر این اساس که اتهام باقی مطبوعاتی است، احکامی که برای او صادر شده، غیرقانونی است».

حسن عباسیان نماینده جمعیت عرب زبان مقیم تهران گفت: «فعالیت‌ها و اقدامات باقی منحصر به شهر تهران نبود. تلاش‌های باقی در خصوص زندانیان عرب زبان و اعدام‌ها در خوزستان هم بود. باقی بر محاکمه عادلانه برای این افراد تأکید داشت».

نوبت به فریبرز رئیس دانا، سخنران بعدی این نشست، رسید. وی اعلام کرد: «ضرورت دموکراسی برای مردم محروم مانند ضرورت آب برای ماهی است». «این اقتصاددان برجسته ادامه داد: «دلیل بازداشت باقی این است که باقی با سرشت قدرت موجود ناسازگار است. بازداشت‌های امروز چراغ سبزی برای بیگانگان است».

سپس نوبت به بهاره هدایت عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت رسید. او از دوستان دربندش (مجید توکلی، احمد قصابان و احسان منصوری سه دانشجوی دانشگاه امیرکبیر، علی عزیزی و علی نیکونستی دو عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت و پدرام رفعتی فعال دانشجویی) یاد کرد و گفت: "دانشجویان اثبات کردند که صادقترین و پاکترین در زمینه حقوق بشر هستند".

مهندس معین فر سخنان بعدی شخصیت باقی را شخصیتی که به زندانیان بدون در نظر گرفتن دیدگاه سیاسی یاری می‌رساند، معرفی کرد و کار باقی را غیر سیاسی و حقوق بشری دانست و به این موضوع اشاره کرد که او اخیراً هیچ بیانیه‌ای را امضا نکرده است.

سپس یوسفی اشکوری نائب رئیس انجمن دفاع از آزادی مطبوعات به نقل از مرحوم نائینی گفت: "وقتی قانون نیست، حاکم هر چه کند حق است و باید شکر گذار بود که بلای بیشتری سرمان نیاورده است!" وی در ادامه به سخن سال چهل و دو آقای خمینی اشاره کرد و گفت: "هیچ مرجع صلاحیت داری موجود نیست که به آن شکایت کرد".

بعد از سخنان حسن یوسفی اشکوری، بیانیه انجمن ایرانیان طلوع فردا قرائت شد، سپس علی مزرعی رئیس هیأت مدیره انجمن صنفی روزنامه نگاران این پرسش را مطرح کرد که «اگر امثال باقی با آن ویژگی‌هایی که دارند تحمل نمی‌شوند پس چه کسانی تحمل می‌شوند؟» و افزود: "من شرمندم ام که در سایه تشیع ظلم‌هایی روا می‌شود که اصلاً منطقی نیست".

ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران سخنان بعدی این گروه‌هایی بود. وی سخنان خود را با اشاره به این سخنان رئیس جمهور که «ایران آزادترین کشور دنیاست» آغاز کرد. بر این اساس اظهار داشت: "سخنی به گزاف نیست!!! هیچ دولتی در دنیا آزادی دولتمردان ما را ندارند. هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند. هرکس را بخواهند به زندان می‌اندازند. هر حسینیه و مسجدی را خراب می‌کنند. آزادی دولت لجام‌گسیخته است. بجای آنکه به درد معلمان برسند آنها را به زندان می‌اندازند. روزنامه نگاران و دانشجویان نیز همین‌طور. زنان ما را به چه جرمی می‌گیرند؟ کارگر اعتصابی را که به زندان نمی‌فرستند. این ساده‌ترین کار است. داعیه حکومت از جانب خدا و امام زمان را هم دارند، به مادر ستم دیده بنی عامری چه جواب می‌دهند؟ همه‌شان در مرگ دختر دانشجوی همدانی مسئول هستند، هیچ کدام نمی‌توانند بگویند خبر نداشته‌اند، همه شان باید جوابگو باشند".

وزیر امور خارجه دولت موقت در ادامه بر آزادی بدون قید و شرط زندانیان در شرایط خطیر کنونی تأکید کرد و گفت: "اگر قرار است کسی تقاضای عفو کند آنها هستند که باید بعد از رفع مشکل، درخواست عفو کنند. درهای زندان را باز کنید و به ملت برگردید".

نوبت به عبدالله مومنی سخنگوی ادوار تحکیم وحدت رسید. وی گفت: "باقی نمونه‌ای مثال زدنی در زمینه حقوق بشر است، توجه او به حقوق بشر بعنوان اصل آن است و نه صرفاً سیاسی".

**فریده غیرت وکیل دادگستری** و عضو انجمن حمایت از حقوق زندانیان سخنران بعدی بود. وی گفت: "مقامات متوجه باشند که اگر اتهامی در رابطه با انجمن متوجه باقی است، همه اعضای هیأت مدیره یک مسئولیت مشترک دارند. اگر اتهامی علیه او است اعلام کنید، همه کارهای او قانونی است."

سپس نوبت به **هاشم آقاجری** استاد دانشگاه رسید. وی به این نکته اشاره کرد که این جلسه به این امید است که ((پنبه ها از گوش ها در آیند!!)). وی با مقایسه ایران با دو همسایه خود (ترکیه و پاکستان) به این نکته اشاره کرد که ما به دوره پیشا مشروطیت و حتی پایان صفویه رسیده ایم و خطر جدی است و بر سر دوراهی سرنوشت جنگ و صلح قرار داریم. او در ادامه گفت: "آیا این بگیروبیندها شما را در مقابل دشمن خارجی قوی می‌کند؟... اگر به فکر منافع ملی این سرزمین هستید با احترام به قانون، وحدت ایجاد کنید. شرط لازم هرگونه اصلاحی، همبستگی و وحدت همه نیروها حول محور حقوق بشر و دموکراسی و یا یکی از این دو است. فقط قدرت ملت و طرفداران حقوق انسان ها، در مقابل زور موثر و کار ساز است."

پایان بخش این نشست سخنان **مریم باقی دختر عمادالدین باقی** بود. او ابتدا از حاضران به خاطر پذیرش فراخوان روزنامه نگاران و فعالان سیاسی و فرهنگی برای شرکت در این مراسم و انجمن صنفی روزنامه نگاران به خاطر قبول ریسک میزبانی مراسم تشکر کرد و گفت که پدرش خود را زندانی قلم، فعالیت‌های مطبوعاتی و حقوق بشری می‌داند و با افتخار آماده دفاع در یک دادگاه علنی و صالح است.

مریم باقی اضافه کرد که پدرش به اتهام نوشتن مقالاتی که خواب عده‌ای را برهم زده به زندان افتاده است. این روزنامه نگار به فشارهایی که بر مطبوعات وارد می‌شود تا اخبار مربوط به وضعیت باقی را منتشر نکنند، اشاره کرد و گفت برگزاری این جلسه نشان می‌دهد که یاد باقی، باقی است.

لازم به ذکر است که استقبال خوبی از سوی دانشجویان و اساتید دانشگاه در آمفی تئاتر دانشگاه شریف صورت گرفته بود بطوری که سالن سخنرانی کاملاً پر شده بود.

## حقوق زنان

### پاسخ به پرسش های خانم انصاری ۸۶-۸-۲۶

۱ - نظر شما راجع به قوانین فعلی زنان چیست و آیا با توجه به شرایط امروز ایران نیاز به تغییر این قوانین را تانید می‌کنید؟ (حق مطلق طلاق برای مردان، حضانت فرزندان، دیه، شهادت، ارث، سن مسئولیت کیفری، تعدد زوجات)

قوانین ایران در مورد مسایل مربوط به خانواده و حقوق زنان بی تردید باید مورد تجدید نظر قرار گیرد، اما این که کدام یک از قوانین موجود باید تغییر پیدا کنند، نیاز به بررسی و مطالعه جدی جامعه شناختی و حقوقی دارد.



۲- احکام صادره را تا چه حد عادلانه یا متناسب با فعالیت این زنان می دانید؟ و نیز آیا این فعالیتی این چنین می تواند امنیت ملی کشوری را به خطر اندازد یا منجر به براندازی شود؟

احکام صادره در مورد خانم هایی که به اتهام جمع آوری امضاء در پای یک در خواست همگانی بازداشت شده اند هیچ وجاهت قانونی ندارد. صرف نظر از این که، کسانی با این درخواست ها موافق باشند یا نباشند، صرف جمع آوری امضاء در پای یک نامه به موجب قوانین موجود. اقدام علیه امنیت ملی و جرم محسوب نمی شود.

۳- تبعات اجتماعی- سیاسی این احکام را در سطح امنیت ملی چطور تحلیل می کنید؟

بازداشت چنین افرادی به اتهام " اقدام علیه امنیت ملی " و احکام صادر شده، علاوه بر فقدان مستندات قانونی، خلاف مصالح ملی و حتی منافع خود حاکمیت است. زیرا بازتاب ملی و بین المللی چنین بازداشت هایی این است که نظام حاکم بر ایران آنقدر از درون احساس تزلزل و ناامنی می کند که جمع آوری امضاء یک نامه به امنیت ملی ایران لطمه می زند!! و این وهن جمهوری اسلامی است.

۴- در آخر آیا این هزینه را ضرورت هر تغییر و در هر دولتی می دانید و یا این هزینه بیشتر زاده نگاه شکاک و حذفی دولت آقای احمدی نژاد است.

تشدید فشارهای سیاسی- اجتماعی در دوره ریاست جمهوری آقای دکتر احمدی نژاد، برای نظام جمهوری اسلامی و امنیت ملی کشورمان هزینه های بالایی داشته و دارد. این رفتار بازتاب شکایت حاکمان نیست. بلکه اولاً انعکاس طرز تفکر این جریان است که باورهای سیاسی، دینی و اقتصادی خود را حق مطلق می داند، و هر نوع تفکر دیگری را اعم از سیاسی و دینی را بر نمی تابد. رفتار خشن و سرکوبگرانه منحصر به زنان، کارگران، معلمان، دانشجویان و اصحاب هنر و نویسندگان و احزاب ساسی دگر اندیش نیست. حتی گروه های مذهبی نظیر درویش یا اهل سنت را هم در بر گرفته است. دشمنی نزاع کهنه و قدیمی فقها با حکما و عرفا بعد از چند صد سال بار دیگر در فضای سیاسی ایران به نمایش در آمده است. این رفتارها هزینه های بسیاری بر ملت ما و سرنوشت کشورمان تحمیل کرده و می کند.

مشکل فرهنگ استبداد کهن، راه حل: تبلیغ آزاد اندیشی

یادداشت در هفته نامه شهروند امروز - ۱۳۸۶ / ۸ / ۲۷

۱- خداوند انسان را آزاد و مختار آفریده است. آزادی و اختیار از ویژگی های انحصاری انسان است. هر عاملی بیرونی یا درونی که اختیار و آزادی را از انسان سلب نماید، انسان را از خود تهی و بیگانه می سازد و موجب ابتلائی انسان به انواع ناهنجاری ها و کجروی ها، روان پریشی ها و ... می گردد.

۲- جامعه ایرانی با مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متعددی رو به رو است. هر یک از این مشکلات به سهم خود رفتار های فردی و جمعی ما را تحت تاثیر خود قرار می دهند. اما در میان این مشکلات، یا بیماری ها، یک مشکل را می توان "ام الامراض" دانست و آن استبداد است. در جامعه ایرانی، علت تامه و غایبی تمام، یا بخش اعظم مشکلات و گرفتاری های فردی و جمعی، استبداد کهن است. استبداد هر جامعه ای را مورد حمله قرار بدهد، آن را نابود می سازد.

منظور من از استبداد، تنها به نوع مناسبات سیاسی و ساختار قدرت منحصر و محدود نیست. بلکه در اینجا منظور از استبداد یک نظام و مجموعه ای است که واجد زیرمجموعه های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هماهنگ با فلسفه استبدادی می باشد. به عنوان مثال، استبداد علی الاصول اراده و اختیار انسان را نفی می کند. اساس فرهنگ استبدادی بر نفی توانمندی انسان در تعیین سرنوشت خود می باشد. فرهنگ استبدادی جوهر کرامت انسانی را قبول ندارد، انسان ها گوسفندانی هستند که نیاز به چوپان دارند؛ انسان های استبداد زده خود باوری را از دست می دهند، اعتماد به نفس ندارند، یا گرفتار عقده حقارت هستند؛ روان پریش اند یا خود محور، خود خواه، خود بزرگ بین، و در یک کلمه خود شیفته (نارسیست) هستند. در جامعه استبداد زده مردم به دو گروه سلطه گر، متجاوز و سلطه پذیر و ظلم پذیر تقسیم می شوند. در دنیای استبداد زدگان، همه چیز مطلق، همه چیز سیاه، سیاه یا سفید است. مطلق بینی، مطلق اندیشی، مطلق خواهی همه را مبتلا ساخته است، استبداد قانون گریز است و در جامعه استبداد زده قانون جنگل حاکم است. تملق، تفتین، دورویی، چاپلوسی، اغراق گرایی، دروغگویی، ریا کاری سکه رایج است. استبداد با نفی اراده و اختیار مردم، و نفی حق حاکمیت مردم، احساس تعلق اجتماعی را از آنان سلب می نماید. در نظام استبدادی مدیریت به شدت متمرکز است. توزیع قدرت نامتعادل است. مرکز عالم، قطب عالم هستی، قلب توفنده جهان، در جایی است که "مستبد" مستقر است به همین علت، وزن مخصوص قدرت در نهاد های گوناگون با دوری و نزدیکی به کانون قدرت رابطه مستقیم دارد. هر قدر به کانون قدرت نزدیک تر می شویم. تکاثف قدرت بیشتر و بیشتر می گردد. در نظام استبدادی، مدیریت اقتدار گرایانه، از بالا به پایین است نه مشارکتی. نظم نظام استبدادی در بی نظمی است. اراده استبدادی هیچ نظمی را بر نمی تابد. جامعه استبداد زده، بر اساس الناس علی دین ملوکهم، جامعه ای فاقد نظم و ترتیب است. ترافیکی تهران آینه تمام قد نظم گریزی جامعه ما مردم است.

۳- کشورمان ایران، بنا به دلایلی که مورد بحث و اختلاف در میان جامعه شناسان و انسان شناسان است سابقه ۲۵۰۰ سال استبداد را پشت سر دارد. فرهنگ استبدادی در تمامی لایه های روان ما رسوب کرده است و بطور دایم مانع کار عادی و بهداشتی ما شده است. اما این سرنوشت محتوم ما نیست. ممکن است از درون شرایط جغرافیایی یا تاریخی استبداد کهن و ریشه دارد در جامعه ما شکل گرفته باشد، اما مجبور به قبول آن و تن در دادن به آن نیستیم. ما می توانیم و باید از این ورطه نجات یابیم.

پاد زهر یا تریاق چنین وضعیت زهر آلود و مسمومیت مزمن تاریخی ، یک دارو بیشتر نیست . و آن آزادی است ، آزادی به معنای رهایی ؛ رهایی از ساختارهای استبدادی و رسوبات کهنه شده و باز دارنده توسعه انسانی و این رهایی نیاز به یک اراده ملی و جمعی دارد تا آگاهانه خود را ارزیابی کنیم ، و با اصلاح خود ، از مصیبت عظمی خود را رها سازیم.

تا زمانی که خود را رها و آزاد نسازیم ، با عمل به انگیزه ها و احساس های سیاسی بر خاسته از فطرت انسانی ، یک مستبد را بر می داریم و یک مستبد جدید را جایگزین آن می سازیم . ما در پادشاه کشی سابقه ای طولانی داریم ، اما در تولید استبداد نیز ورزیده هستیم . با مستبد جنگیده ایم اما با استبداد، خیر. بیایید دست به دست هم بدهیم ، " استبداد " را نابود کنیم . استبداد "اله" با نفوذ در فرهنگ ما است تا "لا اله" را نگوئیم و آزادی و رهایی خود را بدست نیاوریم ، " الا الله " گفتن هایمان بی معنا است . درد از خودمان است و دواي درد مان هم از درون خود ما است .تا ما خود را عوض نکنیم ، هیچ تغییری اساسی در جامعه صورت نخواهد پذیرفت. این خداوند است که در قرآن کریم می فرماید: **این است و جزاین نیست که خداوند سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه خود تغییر کنند**

## شورای نگهبان و انتخابات

یادداشت روز ۲۵ مهر ۱۳۸۶

۱- چندی پیش آیت الله جنتی اظهار نظری کردند که واکنش های مختلفی را از جانب گروه های سیاسی برانگیخت. ایشان به استناد خواب یک مادر مرده، که خبرش دسته چندی به ایشان رسیده بود مدعی شد که در انتخابات سوم تیر خدا خواست که در بر پاشنه غلط نچرخد. وی با این سخنان کوشید تا عملکرد گذشته خود را توجیه کند. این اولین بار نیست و قطعاً آخرین بار هم نخواهد بود که برخی از روحانیان بر مسند قدرت نشسته، مدعی تایید عملکردهایشان توسط خدا و امام زمان شده اند.

در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۷۶، یک روحانی برجسته در سخنرانی خود در یزد به استناد حرف یک کودک مدعی شد که رقیب آقای خاتمی مورد تایید خداوند است. بعد از برگزاری انتخابات مجلس هفتم، مرحوم آیت الله مشکینی، امام جمعه قم، در خطبه نماز جمعه مدعی شد که اسامی نمایندگان جدید مجلس را خدمت امام زمان برده اند و ایشان همه آنها را با اسم و رسم تایید کرده اند. آقای جنتی نیز ادعاهای مشابهی را از این نوع از تریبون نماز جمعه عنوان کرده بود. صرف نظر از این که ادعای ارتباط با امام زمان پایه و مبنایی ندارد، آقایان مدعی هستند که این ارتباط انحصاراً در دسترس آنان است و هر زمان که برای توجیه رفتارهای غیرقانونی خود با مشکلی روبهرو می شوند از امام زمان به نفع مقاصد خود هزینه می کنند. وقتی منطق آقایان به این حد رسیده باشد، تعجب آور نیست که رئیس جمهور مورد تایید ایشان در هنگام سخنرانی در مجمع عمومی سالیانه سازمان ملل متحد، ادعا کنند که هاله ای از نور، پشت ایشان و اطراف سر ایشان، ظاهر شد و نمایندگان حاضر در مجمع عمومی سازمان ملل را مسحور کرد!

وقتی سطح گفتمان سیاسی به این حد برسد، کسانی هم پیدا می‌شوند که ادعا کنند یا خود امام زمان هستند یا امام زمان را (در خواب یا بیداری) دیده‌اند و به آنان ماموریت‌هایی از جمله نفی و سب حاکمان فعلی یا درمان بیماران داده شده است.

حدود سال ۱۳۶۵ یا ۱۳۶۶، فردی که خود را امام زمان می‌دانست به دیدن من آمد و از من خواست تا او را برای ساقط ساختن حکومت ولی فقیه کمک کنم. در برابر واکنش سرد و تعجب‌آور و منفی من اظهار داشت که تو به نایب من امام خمینی کمک کردی و شاه سرنگون شد. حال بیا به خود امام زمان کمک کن که نایب‌ام را خلع کنم! در دل گفتم عجب امام زمان بی‌چاره‌ای است. او هم چنین متن تلگرافی را که به جماران مخابره کرده بود، به من نشان داد. در این تلگراف که او به عنوان امام زمان آن را امضا کرده بود، خطاب به آقای خمینی نوشته بود که شما را از نیابت خود خلع کردم و از این پس حق ندارید به نام و از جانب من سخن بگویید. چندی بعد شنیدم که او را به جای بستری کردن در بیمارستان، بازداشت کرده و به اوین برده و بعد هم اعدام کرده اند!

سوءاستفاده از باورها و احساس مذهبی خام و توسعه‌نیافته مردم تازگی ندارد. تاسف‌آور است که در جمهوری اسلامی، ادبیات دینی و سیاسی تا به این حد تنزل پیدا کرده است.

۲- انتصاب کسانی در زمره آقای جنتی به شورای نگهبان از اول خطا بوده است. میان دیدگاه‌های فقهی و سیاسی این آقایان هیچ تناسبی با زمانه و با آرمان‌ها و انگیزه‌های مردم در انقلاب وجود ندارد. در دوره اقامت در نوفل لوشاتو برخی از همین آقایان، به‌طور کتبی و شفاهی از آقای خمینی خواسته بودند که رانندگی خانم‌ها را شرعاً ممنوع اعلام کنند. این موضع‌گیری آنها، همچون وهابی‌های عربستان سعودی به استناد روایتی بود که در آن اسب‌سواری خانم‌ها مکروه یا حرام دانسته شده بود. این فقها رانندگی خودرو را معادل اسب‌سواری دانسته و حرمت یا کراهت اسب‌سواری خانم‌ها را به رانندگی ماشین تعمیم داده‌اند. یکی از مدیران سابق صدا و سیما برایم نقل کرد که در دوران ریاست او، دو نفر از همین آقایان نامه‌ای به رهبر فقید انقلاب می‌نویسند و درخواست می‌کنند که چون گویندگی زنان، در صدا و سیما، محرک است، آنان را با مردان عوض کنند.

آقای خمینی در ذیل نامه پاسخ می‌دهند که اگر دیدن و شنیدن اخبار تلویزیون توسط گوینده زن محرک است و موجب مفسده برای شما می‌شود نباید آن را تماشا کنید.

۳- این افراد هیچ اعتقاد و التزامی به قانون اساسی، حاکمیت ملت و حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، حتی به همان اندازه که در قانون اساسی آمده است، ندارند. ظاهراً به ولایت فقیه اعتقاد دارند اما در جریان انتخابات مجلس هفتم نشان دادند که التزام ندارند. همه می‌دانند که در انتخابات مجلس هفتم، شورای نگهبان بیش از ۵۰ درصد نامزدها را ردصلاحیت کرد. این امر خلاف قانون بود. شورای نگهبان می‌بایستی در چارچوب قانون انتخابات «احراز عدم صلاحیت» کند، اما شورای نگهبان به دنبال «احراز صلاحیت» است. از نظر شرع و قانون اصل بر برائت است یعنی همه صلاحیت دارند مگر عدم صلاحیت آنان - از طریق مراجعی که قانون تعیین کرده است- احراز شود. در اعتراض به رویه خلاف قانون شورای نگهبان روسای دو قوه مجریه و مقننه آقایان خاتمی و کروبی مشترکاً طی نامه‌ای به مقام رهبری پیشنهاد دادند که اسامی ردصلاحیت‌شدگان به وزارت اطلاعات داده شود و نظر این وزارت نهایی تلقی شود. مقام رهبری در حاشیه درخواست این دو بزرگوار خطاب به آقای جنتی دبیر شورای نگهبان موافقت خود را اعلام و خواستند که به همین ترتیب عمل شود. اما شورای نگهبان این نظر و دستور را نپذیرفت و تغییر در رویه و تصمیم خود نداد. متأسفانه روسای قوای مجریه و مقننه نیز به راحتی از کنار چنین امری گذشتند و انتخابات را برگزار کردند. و شد آنچه که شد. در حالی که حداقل

می‌توانستند به استناد دستور مقام رهبري و به عنوان حکم حکومتي، که آن را قبلاً قبول کرده بودند، از برگزاری انتخابات خودداري کنند. اما چنین عمل نشد. نه روساي دو قوه و نه شوراي نگهبان و نه مقام رهبري واکنش یا توجیهي در مورد عدم تمکين شوراي نگهبان از دستور مقام رهبري ارائه دادند. شاید اراده‌اي براي تامین نظر روساي دو قوه و تغییر روش شوراي نگهبان وجود نداشته است. در زمان حیات آقای خميني هم شوراي نگهبان در چند مورد که میخواست دخامت هاي فرا قانوني نماید با مخالفت ایشان روبرو شدو آنها مجبور به اطاعت بودند. به نظر می‌رسد شوراي نگهبان ممکن است به ولایت فقیه اعتقاد داشته باشند اما عملاً نشان داده اند که التزام ندارند. اعتقاد امري است قلبی و غیر قابل داوري براي انسان‌ها. اما التزام يك امر حقوقي و قابل بررسی است. وقتی شوراي نگهبان دستور رهبري را اجرا نکرد، یعنی التزام ندارد.

۴- شوراي نگهبان در رصلاحیت‌ها موازین اخلاقي و قانوني را بارها زیر پا گذاشته است. صلاحیت افراد زيادي را، که برخی از آنان سال‌ها در سطوح مختلف نهاد دولت یا در مجلس سابقه خدمت داشته‌اند، به بهانه «عدم اعتقاد و التزام عملي به دین مبین اسلام» رد کردند. برخی را هم به اتهام‌هاي واهي، نظیر ارتداد و کساني را که تحصیلات دانشگاهي و فوق تخصص داشتند به بهانه نداشتن مدرک فوق‌دیپلم رصلاحیت کردند.

آیا رفتار شوراي نگهبان حاكي از آن است که اعضاي محترم آن «عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز» (طبق اصل ۹۱) هستند یا برعکس آن؟ مقام رهبري در دیدار اخير اعضاي شوراي نگهبان با ایشان هم آنان را به رعایت موازین قانوني در نظارت بر انتخابات فرا خواندند و هم از آنان حمایت کردند و خواستند بدون توجه به انتقادات و ملامت‌ها کار خود را ادامه دهند.

جناب آقای جنتي و سخنگوي محترم شوراي نگهبان اخيراً تأکید کرده‌اند که روش و سیاست آنها در انتخابات مجلس هشتم عیناً نظیر مجلس هفتم خواهد بود. به این ترتیب آب پاكي را روی دست همه اصلاح‌طلباني، که براي برگشت به قدرت برنامهریزی کرده‌اند، ریختند و با صراحت اعلام کردند که انتظار هیچ تغییری را نداشته باشند؛ در هم چنان بر روی همان پاشنه که بود، می‌چرخد. اعضاي شوراي نگهبان همان افراد هستند، بعضي از آنان با امام زمان رابطه دارند، خودشان را مجتهد و فقیه می‌دانند و اعتقاد به ولایت فقیه، یعنی اعتقاد به ولایت خودشان بر مردمی که آنها را «مهجور و صغیر» می‌دانند.

اکنون پرسش اساسي این است که اولاً با چنین شوراي نگهباني آیا برگزاری يك انتخابات قانوني، آزاد و منصفانه تا چه حد قابل تصور و امکان‌پذیر است؟ ثانياً اصلاح طلبان در برابر این وضعیچه روش‌هاي موثري را باید در پیش بگیرند؟

### در تقبیح اعمال غیرقانونی شورای نگهبان

بابا این شورای نگهبان با این نظارت استصوابی آبروی مسیولان نظام را برده است. تا مجلس سوم اینها این کارها را نمی کردند، می خواستند ولی نمی توانستند. بروید صحیفه نور را ببینید، آقای خمینی به کی ها تشر زد. گفت چهار- پنج تا پیرمرد نشسته اید می خواهید برای کل ایران تصمیم بگیرید، نه، حق ندارید. حالا اون چهار پنج تا پیرمرد برای ایران تصمیم می گیرند .

ما می گوئیم اینکه آخه نظارت نمی شه که مفسرین قانون، قانون را به تناسب شرایط سیاسی و نظریات سیاسی خودشان تفسیر بکنند، نمی شه. اگر نظارات استصوابی این است که حالا می کنند چرا در انتخابات مجلس اول، دوم و سوم نکردید، پس نباید بکنند. ما با این نظارت استصوابی مخالفیم. با نظارت در فرآیند انتخابات در مراحل، اونم آنچه قانون می گه، موافقیم. یعنی وقتی دولت می خواد انتخابات انجام را بدهد، تجربه ی تاریخی در ایران این است که دخالت می کند، صندوق ها را عوض می کند. زمان شاه به ارتش صورت می دادند که اینها باید انتخاب بشوند. خوب بعد آمدند دراون مذاکرات مجلس که قانون را تصویب کرد، بخوانید، آمده است برای اینکه جلوی دخالت دولت و مقامات اجرایی را گرفته بشه، که در آراء مردم دخالت نکنند، صندوق ها را عوض نکنند، گفتند شورای نگهبان در فرآیند انتخابات نظارت بکند. اما حالا شورای نگهبان اومده تفسیر جدیدی، من در آوردی از خودش درست کرده. نه، اینها حق ندارند. برای اینکه اصل حاکمیت ملت که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده در تعارض است با این کار شورای نگهبان. حق حاکمیت را از ملت سلب کرده است. ما می گوئیم این نظارت استصوابی باید لغو شود .

علاوه براین، یک چیز دیگر ما می گوئیم، ما می گوئیم این شورای نگهبان، این آدم ها به دلیل تخلفات آشکار قانونی و دینی دیگر صلاحیت نظارت ندارند، کما اینکه وقتی صلاحیت بنده را در انتخابات مجلس هفتم رد کردند، به بنده گفتند که عدم التزام و اعتقاد به دین مبین اسلام، سوء شهرت در حوزه انتخابیه که در تهران باشد، عضویت در نهضت آزادی ایران و عرض کنم که ارتداد. قانون را ما نگاه کردیم بند چهار ماده ۳۰ می گوید که کسانی که به حکم یک دادگاه صالحه ای محکوم به ارتداد شده باشند، اینها صلاحیت ندارند. ما نوشتیم آقا شما از کجا فهمیدید که من اعتقاد و التزام ندارم؟ چی شده؟ از کجا فهمیدید؟ از کجا احراز کردید عدم اعتقاد مرا؟ خوب، اگر می گوئید دادگاهی مرا به ارتداد محکوم کرده، کی و کجا؟ ما رفتیم به دادگاه شکایت کردیم، گفتند ما آقا اصلاً در این دادگاه حضور پیدا نمی کنیم. چرا؟ چرا شما در دادگاه حاضر نمی شوید، مستندات را به دادگاهی که مال خودتون است بدهید. این ها همه اش دروغ و اتهام بی اساس است بنا براین شورای نگهبان از صلاحیت افتاده است. این شورای نگهبان دیگر حق دخالت و نظارت را ندارد .

ببینم آیا اینقدر برای شما سخته، این همه شما می گید، در سخنرانی هاتان، در محافظتان، در اعلامیه هاتان، ای ملت بیایید، تو را خدا بیایید مشارکت کنید، مشارکت حداکثری باشد. اگر مشارکت حداکثری اینقدر برای شما اهمیت و ارزش دارد، این شش نفر را عوض کنید، ایرادی داره! ما که الحمدلله کمبود روحانی نداریم که شما به گوئید این شش تا را عوض نمی شه کرد، خوب شش تای دیگه. نمی خواد شورای نگهبان را منحل کنید، قانون اساسی آن را لازم دانسته است، ولی اینها را مرخص کنید بپرند استراحت کنند.

ببینید من یک مثال بزنم. علمای بزرگ ما، شما هم می دانید به یک سنی و سالی که می رسیدند به اطرافیان‌شان می گفتند که از من یک آزمایشی بکنید، ببینید عقم سرچاش هست یا نیست، برای اینکه من می خواهم فتوا بدم، من می خواهم حکم بدم، این فتوای حکم من ممکن است باعث زیان‌ها و ضررهای زیادی شود. بزرگان دین در گذشته ما تا این اندازه تقوا داشتند، که از اطرافیان‌شان می خواستند که آن‌ها را تست بکنند، ببیند عقلشان سرچایش هست یا نیست.

خوب با ما که کفر نگفتیم که شما‌ها استعفا بدهید، برید. ببینید واکنش چی بود. یک شخصیت فقهی برجسته، مجتهد، کسی که تصمیمات مملکتی در اختیار اوست می گوید احکام اعدام برای منافق‌نماها صادر شده است، اما ما روی مصلحت نمی گذاریم اجرا شود. آیا نفاق يك ارزش است که ما بگویم منافق نما، مثل روحانی نما. خوب، منافق و نفاق که ارزش نیست که کسی نمایش نفاق بدهد که شما می گوید اینجا عده ای منافق نما هستند، لابد اگر منافق بودند اعدام نداشتند اما چون منافق نما هستند اعدام دارند. اما حالا مصلحت نیست اجرا کنیم. یعنی زنده باد نفاق، مرده باد منافق نما! این همیشه دیگه!

ما می گوئیم که آقا آفتاب آمد دلیل آفتاب. من دلیل بیشتری نباید بیارم. عرض من این است این شورای نگهبان باید برود. حاضریم اگر بروند هدیه ای هم به ایشان بدهیم، بدرقه شان نیز بکنیم.

## ایران و آمریکا - خطرات و تهدیدها

### یادداشت روز - آبان ۸۶

۱- روابط ایران و آمریکا، بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، نزدیک به سی سال است که دچار تیرگی و تلاطم بی سابقه ای شده است. اگر چه ریشه های آن به سالهای قبل از انقلاب و دوران استبداد سلطنتی، از زمان کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر می گردد، اما در طی سالهای بعد از انقلاب نیز رویدادهای متعدد، نظیر گروگانگیری و حمله نظامی عراق به ایران در این روابط تأثیرات منفی عمیق و پایداری را بر جای گذاشته است.

اگر چه روابط میان دو کشور، سیری يك نواخت نداشته است و فراز و نشیب‌ها، همگرایی‌ها و واگرایی‌هایی را تجربه کرده است، اما با روی کار آمدن دولت جدید در آمریکا، روابط میان دو کشور بیش از هر زمان خصمانه و ستیزه‌گرانه شده است. در بروز این وضعیت، نیروهایی در آمریکا و در ایران نقش مهمی داشته‌اند. در آمریکا محافظه‌کاران جدید، لابی اسرائیل و صهیونیست‌ها، و بخشی از نظامیان آمریکا در پیدایش و اعمال چنین سیاست‌هایی، نقش تعیین‌کننده ای ایفا کرده‌اند.

از زمانی که بوش پسر، به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شده و برغم همکاری ایران با آمریکا در افغانستان، در جهت از میان برداشتن طالبان، ایران را، به همراه کره شمالی و عراق از اعضای " محور شرارت " خواند، تا به امروز، که دنیا به يك " جنگ سوم " جهانی تهدید می‌شود، جوی از

نگرانی و التهاب، نه فقط ایران و خاورمیانه بلکه سر تا سر دنیا را فرا گرفته است. با احساس چنین خطراتی است که امروز جنبش ضد جنگ در بسیاری از کشورهای جهان، فعال شده است.

مردم ایران، بیش از هر کشور دیگری نگران يك جنگ احتمالی علیه کشورشان می باشند. مردم ایران حق دارند نگران باشند. نیروهای نظامی آمریکا و متحدانش در کشورهای همسایه ما - عراق افغانستان، مستقر هستند. آمریکا در کشورهای آسیای مرکزی، در قفقاز، در کشورهای عرب منطقه حوزه خلیج فارس (از جمله عربستان، قطر، کویت، بحرین، و...) پایگاه های نظامی دارد و حجم عظیمی از پیشرفته ترین تجهیزات و سلاح های جنگی آمریکا در خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند، مستقر هستند. تمرکز بی سابقه چنین حجم عظیمی از تجهیزات نظامی، به خودی خود می تواند موجب ناآرامی و احساس خطر و ناامنی بشود. بنابراین ملت ایران حق دارد نگران تهدید های احتمالی و پیامدهای وحشتناک جنگ بر بافت سیاسی و اقتصادی کشور و از جمله و به خصوص، بر تمامیت ارضی کشور باشد.

۲- دولت های غربی به طور عام و آمریکا به طور خاص چهار مسئله یا ایراد اساسی علیه ایران را بطور مرتب مطرح می سازند، که عبارتند از: تلاش برای دستیابی به سلاح های کشتار جمعی، و از جمله سلاح های هسته ای؛ حمایت از تروریست ها؛ مخالفت با روند صلح خاورمیانه، و بالاخره نقض مستمر حقوق بشر. در حال حاضر غنی سازی اورانیم در ایران، مهمترین محور بحران بین المللی علیه ایران می باشد. آمریکا موفق شده است اجماع نظر جهانیان را در مورد پرونده هسته ای ایران و توقف غنی سازی اورانیم کسب نماید. اگر چه کشورهای غربی و اعضای گروه ۵+۱، بخصوص چین و روسیه با نظر آمریکا در تصویب قطعنامه های شدید علیه ایران موافق نیستند، اما در ضرورت توقف غنی سازی اورانیم ایران با آمریکا و اروپا متفق القول هستند. در صورتی که ایران همچنان از اجرای قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد و توقف غنی سازی اورانیم خودداری نماید، کشورهای عضو گروه ۵+۱ و سایر اعضای شورای امنیت به تدریج و خواه و ناخواه مواضع خود را در جهت نظر آمریکا تغییر خواهند داد. در آن صورت دو پیامد احتمالی قابل پیش بینی است: اول تحریم فروش فرآورده های نفتی - شامل گازوئیل و بنزین به ایران، و در صورت ادامه سیاست های فعلی ایران، حتی بعد از این مرحله، در مرحله بعد، تحریم صادرات نفت ایران مورد نظر خواهد بود. اگر چه با توجه به وضعیت بازار نفت جهان تصویب چنین تحریمی موجب بالا رفتن قابل توجه قیمت نفت خواهد شد، و کشورهای عمده خریدار نفت خاورمیانه، از جمله اروپا و ژاپن و چین به دلیل هزینه هایی که به آنها تحمیل خواهد شد با آن موافق نمی باشند، اما در همین دوران معاصر ما شاهد تحریم فروش نفت عراق، در زمان صدام بودیم. قبل از آن هم در جنگ رمضان میان اسرائیل و مصر، کشورهای عربی از جمله عربستان سعودی و کویت صادرات نفت خود را بکلی قطع کردند. بنابراین غیر قابل تصور را باید تصور کرد و ارزیابی کرد که در صورت اجرای چنین تحریم هایی چه بلایی بر سر اقتصاد ایران، که بطور وحشتناکی به درآمد نفت وابسته است، و از زمان ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد به مراتب شدیدتر شده است، چه خواهد آمد. در ارزیابی پیامدهای چنان تحریم هایی، همراهی کشورهای عربی نفت خیز منطقه با آمریکا و شورای امنیت را نباید نادیده گرفت. به خصوص که دولت آمریکا در جلب نظر کشورهای عربی علیه ایران موفق بوده است. بطوری که چندی قبل



پادشاه عربستان در سفری به چین به مقامات آن کشور اطمینان داد که در صورت تحریم فروش نفت ایران ، عربستان سعودی نیاز های چین به نفت را تامین خواهد کرد. سیاست راهبردی دولت آمریکا علیه ایران ، برخلاف عملکردش در افغانستان ، عراق یا لیبی و کره شمالی ، یک جانبه نمی باشد دولت آمریکا می کوشد تا سایر کشورها را با اقدام های تنبیهی علیه ایران در قالب قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد همراه سازد . شاید به همین علت باشد که در رسیدگی به پرونده هسته ای ایران و صدور قطعنامه های جدی تر علیه ایران زمان گیر و به درازا کشیده شده است.

در صورت ادامه وضعیت کنونی ، و موفقیت آمریکا در صدور قطعنامه ای دایر بر تحریم صادرات نفت ایران ، احتمال اقدامات نظامی آمریکا علیه ایران به شدت افزایش پیدا خواهد کرد. دولت آمریکا به احتمال زیاد در چارچوب قطعنامه سازمان ملل و به بهانه آن ، از نیروهای نظامی خود در دریای عمان و در ورودی تنگه هرمز برای مهار و بازرسی کشتی ها ، به مقصد ایران و یا از مبدا ایران ، استفاده خواهد کرد . در آن صورت خطر درگیری نظامیان در کشور بسیار جدی خواهد بود . اما تا قبل از تصویب چنان قطعنامه ای احتمال درگیری نظامی کم و ضعیف می باشد.

اما نمی توان و نباید احتمال حمله نظامی – موشکی اسرائیل را به مراکز معینی در ایران نادیده گرفت و از نظر دور داشت . بیانات رئیس جمهوری ایران در مورد محو اسرائیل از روی زمین و نفی اصل وقوع هولوکاست توسط آلمان هیتلری فرصت بسیار مناسبی بدست رهبران اسرائیل داده است تا جنگ تبلیغاتی شدیدی را علیه ایران به راه اندازند و افکار عمومی مردم آمریکا و اروپا را آنچنان آماده سازند ، که اگر اسرائیل در یک شرایط ویژه سیاسی بین المللی به مراکز ی در ایران حمله موشکی نماید با اعتراض چندانی روبرو نشود . بی تردید ، در آن صورت ایران هم واکنش مناسبی نشان خواهد داد ، اما حاصل آن ، همان چیزی است که اسرائیل خواهان آن است و آن کشاندن دولت آمریکا به درگیری نظامی با ایران می باشد . تصور پیامدهای چنان جنگی در کشورمان نباید خیلی مشکل باشد. اسرائیل نه تنها مخالف هر نوع بهبود روابط میان ایران و آمریکا است ، بلکه همراه با محافظه کاران جدید و جناح های جنگ طلب نظامیان به دنبال حمله نظامی آمریکا به ایران به هر بهانه ای می باشد . اما سیاست آمریکا علیه ایران ، محدود و مختصر به یک جنگ احتمالی نمی باشد بلکه ابعاد اقتصادی ، سیاسی و روانی نیز دارد .

تحریم های اقتصادی اخیر از آن جمله است . شرایط و مناسبات سیاسی اقتصادی کنونی جهان به گونه ای است که بسیاری از کشورها ، از سیاست تحریم اقتصادی و مالی آمریکا علیه ایران حمایت کرده و همکاری می کنند . آثار نامطلوب این تحریم ها در اقتصاد ، نه چندان سالم ایران ، از هم اکنون روشن و آشکار است . اما حماسه سرایی های جنگ محور و نظامی آمریکا علیه ایران دو بعد دارد . یک بعد آن بی تردید از مقوله " جنگ روانی " است . اما محدود کردن آن به یک " جنگ روانی " و نادیده گرفتن احتمال بروز جنگ واقعی ولو با احتمال ضعیف ، به یک فاجعه ختم می شود . در ارزیابی احتمال حمله نظامی و بروز جنگ میان دو کشور به چند نکته باید توجه داشت . نکته اول این است که نیروها و نهادها ی قدرتمندی در آمریکا هستند که به شدت جنگ علیه ایران را تبلیغ و تحریک و توصیه می نمایند و تدارک می بینند . سه گروه عمده عبارتند از صیونیست ها و لابی اسرائیل ، محافظه کاران جدید ( نیو

کان ها) و بخشی از میلیتاریست های آمریکا. از این منظر هیچ اختلاف و وجه تمایز اساسی و جدی میان دموکرات و جمهوری خواهان وجود ندارد. اگر چه در حال حاضر برخی از جمهوری خواهان و یا دموکرات ها با سیاست جنگ محور انه بوش مخالفت می کنند.

**نکته دوم** این که گفته می شود، در سیاست، غیر قابل تصور را باید تصور کرد و آنگاه درباره واکنش ای ضروری و ممکن نسبت به آن به مطالعه و تدارک پرداخت.

حمله نظامی آمریکا به ایران و یا اسرائیل، ممکن است غیر قابل تصور باشد. اما تصور آن به تصمیم گیرندگان ایران امکان می دهد تا جوانب امر را بررسی و واکنش های احتمالی را پیش بینی نمایند.

**نکته سوم** این که تجربه جنگ های گذشته، بخصوص در قرن گذشته، حاکی از آن است که جنگ هنگامی بوقوع می پیوندد که طرفین تخاصم و درگیری نتوانند میان اراده واقعی برای جنگ و بلوف و تهدید را تشخیص بدهند. در جنگ روانی، طرفین درگیری از شیوه های تهدید و بلوف استفاده می کنند. اما ممکن است یک طرف درگیری، بلوف را تهدید واقعی ارزیابی کند و به جای اقدامات سیاسی - دیپلماسی پیش گیرانه، در شروع جنگ پیش قدم شود و یا برعکس تهدید واقعی را بلوف تصور کند و با خوش خیالی از اقدامات پیشگیرانه دیپلماسی، اقتصادی نظامی ممکن غفلت نماید. معمولاً، هر جنگی که قابل پیش بینی باشد، قابل پیش گیری نیز می باشد. به عنوان مثال، مردم آمریکا، به شدت از سیاست ها و عملکرد دولت بوش در جنگ عراق و افغانستان ناراحت هستند. نارضایتی و اعتراض در همه جا موج می زند. بر این اساس زمینه برای مخالفت مردم آمریکا با حمله به ایران، برغم امکانات تبلیغاتی گسترده سه گروه صاحب نفوذ یاد شده در بالا، بسیار زیاد است. اما این به درایت و خردمندی و فرزاندگی دولتمردان ایران و فهم ساختاری های فکری - ذهنی مردم آمریکا و توانایی آنان در استفاده از این شرایط بستگی دارد. متأسفانه اظهار نظرها و سیاست های دولت ایران تاکنون به نفع گروه های سه گانه یاد شده در بالا بوده است.

۳- دولت مردان ایران، درست یا نادرست مرتب از "توطئه علیه نظام جمهوری اسلامی" و خطر انواع براندازی ها از نوع نرم و آرام و قانونی یا انقلاب مخملی و نارنجی و غیره صحبت می کنند و هر حرکت غیر موافقی از جانب هر گروه صنفی یا سیاسی را با برچسب "براندازی" سرکوب می کنند، اما از یک نکته اساسی غافل هستند. و آن اینکه درد آنها از خودشان و دواي آن هم در درون خودشان است. موجبات سقوط یا براندازی را خودشان در حال تدارک هستند و از آن غافلند.

در تقابل های بین المللی، درگیری و تعارض و تخاصم میان گروه ها، یک پدیده جدیدی نیست. سابقه ای به عمر بشر دارد. اما در دوران جدید، در تقابل های بین المللی، یکی از راه های فلج ساختن و نابودی هر کشوری، تحمیل وضعیت ناامنی، واقعی یا ذهنی، به آن کشور و ایجاد شرایطی است که دولتمردان، به بهانه خطرات تهدید کننده مستمر خارجی، نتوانند برنامه های کلان توسعه سیاسی و اقتصادی ملی را به اجرا در آورند. چنین شرایطی را می توان "صلح مسلح" نامید. صلح مسلح پدیده دوران جنگ سرد است که به شوروی سابق تحمیل شد. اتحاد جماهیر شوروی سابق، بدون پرده پوشی و بطور علنی و شفاف هدف یا آرمان خود را "محو امپریالیسم" و "بگور سپردن کاپیتالیسم" اعلام

کرده بود و از هر فرصتي براي پيش برد هدف خود استفاده مي کرد . آمريکا و متحدانش در غرب براي مقابله با چنين خطري ، استراتژي نظامي بازدارنده را مطرح و پيگيري کردند . يك رقابت تسليحاتي بي سابقه و خطرناک ميان دو بلوک شرق و غرب بوجود آمد . اما اين يك رقابت نامتعادل بود . در حالي که منابع اقتصادي آمريکا ادامه چنين مسابقه اي را براي آمريکا امکان پذير ساخته بود ، صرف بودجه هاي عظيم نظامي در شوروي موجب شد که دولت نتواند خدمات اقتصادي مورد نياز مردم را تأمين نمايد . تهديد هاي خارجي نيز بهانه اي شد براي تشديد ديکتاتوري و سرکوب هر نوع انتقاد و ايرادي . نتيجه نهايي آن شد که صلح مسلح شوروي را از درون وبدون بر اندازي نرم ، قانوني و يا انقلاب مخملي و نارنجي ، متلاشي سازد . هنگامي که تهديد هاي دروني يا بيروني ، اعم از واقعي يا ذهني و خيالي ، موجب ادامه وضعيت فوق العاده در کشور مي گردد ، اولين و مهمترين پيامد آن توسعه نيافتگي و عدم تأمين نياز هاي مردم و فقدان خدمات ضروري به مردم مي باشد . در چنين وضعيتي شکاف ميان دولت – ملت روز به روز عميق تر مي شود و موقعيت کشور به تدريج به " وضعيت شکننده " مي رسد .

راه مقابله با اين خطر ، تشديد سرکوب ها نيست . بلکه اعتماد به صاحبان اصلي اين سرزمين و باز کردن فضا ي سياسي کشور براي حضور فعال تمام نيروهاي سياسي و فکري است .

برخي از نهاد ها و نيرو ها ي ايران دولت در خلاف اين جهت عمل مي کنند از يك طرف ، تهديد ها را جدي و خطرناک توصيف مي کنند و از طرف ديگر به بهانه ي آن وضعيت فوق العاده را ايجاد کرده و به محدود کردن هر چه بيشتتر آزادي هاي اساسي مردم و امنيتي کردن محيط و فضا ي سياسي – فرهنگي کشور پرداخته اند . اگر در پاکستان ژنرال مشرف ، صريحاً وضعيت فوق العاده اعلام کرده است ، در ايران اين نهادها و جريان ها بدون اعلام وضعيت فوق العاده ، به محدود کردن آزادي هاي قانوني مردم ، تشديد فشار بر فعالان سياسي ، احزاب ، زنان ، کارگران ، معلمين ، دانشجويان ، حقوق دانان ، روزنامه نگاران ، نويسندگان و صاحبان هنر ، پرداخته اند . بطوري که فضا ي سياسي کشورمان بيش از هر زمان امنيتي شده است . برخي از اين نهادها ، ناکامي دولت در برنامه هائيش ، تشديد مشکلات اقتصادي مردم و عميق تر شدن شکاف ميان دولت و ملت را خطر جدي براي اقتدار خود مي بينند ، اما براي اصلاح آن از داخل ، دامن زدن به بحران هاي بين المللي و تنش زايي را راه نجات خود انتخاب کرده اند . برخي از نهادها و دولتمردان ، ضمن آن که تهديد هاي احتمالي را جدي مي دانند و هشدار مي دهند ، اما گام جدي و موثري در راه بهبود مناسبات سياسي در درون کشور بر نمي دارند .

نهضت آزادي ايران با درک وضعيت بحراني و توجه به خطرات و تهديد هاي که کشورمان با آنها روبرو است به حاکمان و تصميم سازان جمهوري اسلامي توصيه مي نمايد:

۱- خطر ها و تهديد ها ، چه در ابعاد نظامي ، سياسي يا اقتصادي جدي است و بايد آنها را جدي بگيرند .

۲- نوع و چگونگي اين تهديد ها هم قابل پيش بيني هستند و هم قابل پيش گيري .

۳- سیاست‌ها را هبردی ایران باید بر اساس پیشگیری از وقوع خطرات احتمالی باشد. برای پیش‌گیری از این تهدیدها و خطرات توصیه این است که:

۳/۱- در روابط بین‌المللی، دولتمردان ایران از هرگونه سخنان و شعارهای تحریک‌آمیز و تنش‌زا خودداری نمایند. در چنین شرایط حساسی خویشتنداری یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. دولتمردان ایران حق ندارند با اعمال یا گفتارهای تحریک‌آمیز خود، دشمنان را به واکنش‌های مخرب علیه کشورمان، که مردم و در نهایت هزینه آنها را می‌پردازند، وادار سازند. کاربرد فرزانگی در سیاست خارجی علی‌الاصول کاهش تهدیدها است نه تشدید آنها.

۳/۲- در شرایط بحرانی و تهدیدهای خارجی، تدبیر سیاسی حکم می‌کند که در جبهه داخلی آتش بس داده شود، تا آرامش و انسجام بوجود آید. برای بوجود آمدن این آرامش و انسجام نهادهای و مقامات امنیتی و حکومتی ضروری است فشارهای خود را به گروه‌ها، احزاب، قشرها و اصناف و... متوقف سازند. اعلام اتحاد ملی و انسجام اسلامی اگر چه در هر شرایطی یک شعار و هدف مطلوب است اما اولاً این حرف تحقق پیدا نمی‌کند، ثانیاً در شرایط اضطراری و تهدیدها، ضرورت آن بیش از هر زمان دیگری است. رفتارهای سیاسی غیر قانونی و محدودیت‌های مستمر نقض غرض است. اتحاد ملی یا شعار همه با هم میسر است نه همه با من. نباید فراموش شود، که در هر جنگی روحیه رزمندگان در جبهه مقدم جنگ، با روحیه مردم در پشت جبهه ارتباط مستقیم دارد. روابط ملت دولت بیش از هر زمان دچار تنش و تلاطم و تقابل است و مردم به شدت ناراضی هستند. در چنین شرایطی توجه و اقدام جدی به بهبود وضعیت در داخل ایران اولویت اول را باید داشته باشد.

نهضت آزادی ایران همچنین از تمامی شخصیت‌ها، احزاب و گروه‌های ملی، ملی‌مذهبی، روشنفکران عرفی، که به میهن خود علاقمند و به تمامیت ارضی آن متعهد هستند دعوت می‌نماید تا علیه تهدیدهای خارجی و جنگ احتمالی موضع بگیرند و اعتراض نمایند. تهدیدهای خارجی، دو پیامد قطعی و محتمل دارد. تشدید تهدیدها، به نیروها و نهادهای سرکوبگر، که علی‌الاطلاق مخالف حقوق ملت هستند، بهانه می‌دهد تا آخرین بقایای دموکراسی را در ایران از بین ببرند. تهدیدهای خارجی و واکنش‌های فعلی به آن، به ضرر فرایند دموکراسی در ایران است. از طرف دیگر هزینه و پیامد‌های اقتصادی و انسانی این تهدیدها به مردم کشور ما تحمیل می‌شود. به موجب آمار رسمی بانک مرکزی، خط فقر، برای یک خانواده متوسط شهری ۶۰۰۰۰۰۰ ریال شده است. ادامه و تشدید تهدیدهای خارجی، این فاصله را عمیق‌تر خواهد ساخت و بروز هر نوع درگیری، ابعاد فشارهای اقتصادی بطور غیر قابل پیش‌بینی بالا خواهد بود. و بالاخره خطرات و تهدیدهای موجود و درگیری‌های محتمل نظامی، تمامیت ارضی کشورمان را به مخاطره خواهد انداخت. در شرایط کنونی جهان و منطقه، نباید از خطر فروپاشی جغرافیایی و بالکانیزه، شدن ایران غفلت نمود.

اگر چه جنگ یک خطر احتمالی است اما وظیفه ملی و میهنی و دینی ما ایجاب می‌کند در برابر آن موضع بگیریم و اعتراض خود را به گوش جهانیان برسانیم.

## پیش بینی و پیشگیری جنگ

### سخنرانی در کنفرانس مطبوعاتی کانون مدافعان حقوق بشر تحت عنوان " جنگ نه ، صلح و حقوق بشر آری " ۸۶/۹/۲

۱- جنگ ها شوم ، ویرانگر و نابود کننده هستند ، خیر و برکتی برای مردم از آنها متصور نیست . جنگ های گذشته برای کشورمان جز خون و خرابی در پی نداشته است . حتی جنگ های دفاعی عادلانه هم گزینه مطلوب برای ملت ها نیستند ، بلکه شرایطی بوجود می آیند ، که جنگ به آنها تحمیل می شود . هیچ کشوری علی الاصول داوطلبانه به استقبال جنگ نمی رود . مگر آن که سودمندی اش از جنگ بیشتر باشد از هزینه هایی که می پردازد ، صلح بهتر از جنگ است.

۲ - خطر جنگ و پیامد های احتمالی آن فضای سیاسی - اجتماعی ایران را فراگرفته است . در حالی که برخی از تحلیل گران سیاسی یا مقامات بر جسته ایرانی ، از جمله روسای جمهوری سابق ، خطر جنگ را جدی می دانند ، رییس جمهور محترم احتمال هرگونه خطر جنگ را نفی می کند . اما مردم نگران هستند و هر کجا که می رویم با نگرانی می پرسند، آیا جنگ می شود ؟ آیا به ما حمله می کنند؟

۳ - احتمال بروز جنگ وجود دارد . جنگ علیه ایران هم قابل پیش بینی و هم قابل پیشگیری است . اولاً - حمله نظامی به ایران و بروز جنگ هر قدر هم غیر قابل تصور باشد ، باید غیر قابل تصور را تصور کرد و سپس برای پیش گیری از وقوع آن و یا مقابله چاره اندیشه کرد . ثانیاً - شواهد و قرائن همه وقوع احتمالی جنگ را نشان می دهند . در حمله نظامی محدود به ایران دو احتمال وجود دارد : احتمال اول درگیری مستقیم آمریکا و بهانه یا زمینه های آن ، بحران هسته ای ایران است . آمریکا و انگلیس در حمله نظامی گسترده به عراق ادعا کردند که عراق به سلاح های کشتار جمعی مجهز است و صدام سابقه شرارت و دو جنگ علیه ایران و کویت را هم دارد ، بنابراین عراق تهدیدی است برای صلح در خاورمیانه . با این بهانه ها و توجیحات برای افکار عمومی مردم جهان به عراق حمله شد . اما بعدها هیچگونه اثری از سلاح های کشتار جمعی در عراق دیده نشد . علاوه بر این اخیراً گزارش های محرمانه از سازمان های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا درباره عراق ، در زمان صدام ، منتشر شده است که عموماً حاکی از عدم وجود سلاح های هسته ای در عراق می باشد . بنابراین دولت های آمریکا و انگلیس ، به رغم این که اطلاعات ، با فریب افکار عمومی مردم ، به عراق حمله کردند .

اما در مورد ایران صورت مسئله به کلی متفاوت است . این که ایران در فعالیت های هسته ای خود به دنبال تولید سلاح های کشتار جمعی است ادعایی است که از جانب آمریکا و برخی از کشور های غربی مطرح شده است . اما آژانس بین المللی انرژی هسته ای هنوز اظهار نظر قاطعی در این مورد نداده است . در گزارش اخیر آقای البرادعی نیز آمده است که آژانس این ادعا را نه تایید و نه تکذیب می نماید .

اما به رغم این ادعا های ثابت نشده ، در مورد توقف غنی سازی اورانیم در ایران ، اتفاق نظر و اجماع جهانی به وجود آمده است و شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه هایی در این مورد به تصویب

رسانیده و از ایران خواسته است که غنی سازی اورانیم و ساخت کارخانه آب سنگین را متوقف سازد . بنا براین پرونده ایران ، با عراق تفاوت های جدی دارد . اگر ایران قطعنامه ها را نپذیرد بی تردید با فشار های جدید و بیشتری روبرو خواهد شد . در چنین فضای سیاسی - بین المللی ، دولت آمریکا تحریم های اقتصادی نسبتاً گسترده ای را علیه ایران به اجرا گذاشته است . این تحریم

ها ، با آنچه در زمان کارتر صورت گرفت تفاوت های جدی دارد . در آن زمان کمتر کشوری با آمریکا در تحریم علیه ایران همکاری کرد . به همین علت آن تحریم ها چندان موثر واقع نشد . اما در تحریم های اخیر ، تقریباً تمام کشورها مشارکت کرده اند . به طوری که پیامدهای نا مطلوب اقتصادی آن از هم اکنون احساس می شود و به زودی احتمالاً بیشتر و شدیدتر هم خواهد شد . از طرف دیگر اگر چه گروه ۱+۵ هنوز در اصل فشار علیه ایران برای توقف غنی سازی اورانیم و ساخت کارخانه آب سنگین (اراک) و صدور قطعنامه جدید ، اتفاق نظر دارند ، اما هنوز در مورد محتوای آن به توافق نرسیده اند . اگر وضعیت کنونی ، یعنی فشارهای بین المللی از یک طرف و غنی سازی اورانیم در ایران از طرف دیگر ادامه پیدا کند ، صدور قطعنامه های جدید بسیار محتمل است . در مرحله اول ممکن است قطعنامه ای شامل تحریم فروش فر آورده ای نفتی ، نظیر گازوئیل و بنزین ، و در مرحله بعدی ، اگر این قطعنامه کارساز نباشد ، تحریم صادرات نفت ایران تصویب شود . آخرین گزارش آقای البرادعی ، ضمن نکات مثبت به نفع ایران ، در مورد دو مسئله که مورد توجه جامعه جهانی است ، یعنی غنی سازی اورانیم و آب سنگین ، عدم توقف آنها به طور روشن و شفاف آمده است . اگر قطعنامه ای شامل تحریم صادرات نفت ایران به تصویب برسد ، در آن صورت به بهانه ای اجرای آن ، و به نیابت از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد ، ناو های جنگی آمریکا به احتمال ، کنترل عبور و مرور کشتی ها ، از مبدا ایران و یا به مقصد ایران را در دست خواهند گرفت . در چنین وضعیتی بروز درگیری نظامی محدود ، بسیار محتمل خواهد بود .

احتمال دوم در حمله محدود نظامی به ایران از جانب اسرائیل است . اسرائیل برای حمله به ایران دو انگیزه یا بهانه دارد . اول این که اسرائیل تحت فشار های بی سابقه جهانی برای تخلیه سرزمین های اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ و واگذاری آنها به فلسطینیان برای تاسیس یک دولت فلسطینی است . درست یا نادرست ، اعراب تماماً اعلام کرده اند که اگر اسرائیل قطعنامه ۲۴۲ و ۳۳۸ را بپذیرد و از این سرزمین ها عقب نشینی نماید و دولت مستقل فلسطینی تشکیل شود ، اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت و روابط دیپلماتیک با آن دولت برقرار خواهند ساخت . علاوه بر این دولت عربستان سعودی اعلام و تعهد کرده است که اگر اسرائیل به این تعهدات عمل کند ، مبلغ ده میلیارد دلار بابت هزینه جمع آوری شهرک های یهودی نشین در غرب رودخانه اردن به اسرائیل خواهد پرداخت . اما اسرائیل به دلایل متعدد حاضر به اجرای قطعنامه ۲۴۲ و ۳۳۸ و تخلیه این سرزمین ها نیست . اما در عین حال تحت فشار های بی سابقه برای اجرای آن می باشد . تنها راه گریز اسرائیل از این ورطه حادثه آفرینی و ایجاد یک رویداد بزرگ غیر مترقبه در خاورمیانه و به تعویق انداختن آن ، به مصداق از این ستون به آن ستون ، می باشد . در طی ۲۵ سال گذشته اسرائیل در چند نوبت از این نوع حادثه آفرینی ها را انجام داده است . بهانه یا انگیزه دوم اسرائیل ، مواضع اخیر رئیس جمهور ی ایران است که از یک طرف محو

اسرائیل را مطرح ساخته و از جانب دیگر هولوکاست را منکر شده است. این مواضع، فرصت‌های بسیار مناسبی را برای اسرائیل در جوسازی علیه ایران بوجود آورده است.

علاوه بر گروه فشار (لابی) اسرائیل در آمریکا، دو گروه دیگر نیز حمله نظامی آمریکا به ایران را تبلیغ و توصیه می‌نمایند که عبارتند از: گروه قدرتمند میلیتاریست‌های آمریکا و گروه نئوکان‌ها یا محافظه‌کاران جدید. این سه گروه با نفوذ در پی آنند که آمریکا به هر بهانه‌ای که باشد به ایران حمله کند. اما اگر شرایط جهانی و فشار گروه‌های ضد جنگ در آمریکا، مانع از اجرای این طرح بشود، به احتمال زیاد اسرائیل به مراکز خاصی در ایران حمله می‌کند. طبیعی است که ایران نیز واکنش نشان دهد و بخواهد و بتواند، مراکزی را در اسرائیل هدف قرار بدهد. در آن صورت آمریکا مجبور خواهد شد به حمایت از اسرائیل وارد کارزار شود. ایران متقابلاً ممکن است مراکز استراتژیک منافع آمریکا در منطقه را هدف قرار دهد. در اجلاس اخیر اپک رئیس‌جمهور ایران در پاسخ به پرسشی در مورد احتمال حمله ایران به کشور‌های همسایه، اظهار داشت، ایران قرار ندارد واکنش‌های دفاعی خود را در صورت بروز چنین وضعیتی از قیل اعلام نماید.

۴- هزینه‌های احتمالی جنگ برای ایران، چه به جهت اقتصادی چه جغرافیایی بسیار بالا خواهد بود. هزینه جنگ ایران و عراق، علاوه بر خرابی‌ها و ضایعات انسانی، بر طبق یک برآورد ابتدایی حدود ۳۱۰ میلیارد دلار بود، اگر چه آقای هاشمی رفسنجانی، جانشین فرمانده کل قوا در جنگ، خسارت ایران را برابر با هزار میلیارد دلار اعلام کرد. هزینه عراق در این جنگ حدود ۱۷۶ میلیارد دلار گزارش شده. جمع در آمد ایران و عراق از صادرات نفت، از بدو کشف و صدور آن تا سال ۱۹۸۶ بر طبق آمار رسمی اپک، برابر با ۳۶۴ میلیارد دلار بوده است. به عبارت دیگر جمع هزینه‌های ایران و عراق در جنگ ۱۲۰ میلیارد دلار بیش از تمام در آمد دو کشور در طول سال‌های استخراج و صدور نفت بوده است. در جنگ دوم خلیج فارس (حمله عراق به کویت) اعراب متحمل هزینه‌های بسیاری شدند. تمام ذخایر دلار‌های نفتی کشور‌های عربی از بین رفت. عربستان به یک کشور بدهکار تبدیل شد. آمریکا میلیارد‌ها دلار تجهیزات نظامی به کشور‌های عربی فروخت، علاوه بر هزینه‌های انسانی و اقتصادی در جنگ احتمالی علیه ایران تمامیت ارضی کشورمان در معرض خطر قرار خواهد گرفت.

۵- جنگ قابل پیشگیری است، اگر تدبیر و اراده‌ای برای آن وجود داشته باشد. ذکر یک مثال تاریخی می‌تواند مفید باشد. در اوایل دهه ۱۹۶۰ دولت شوروی سابق، موشک‌های قاره‌پیما (بالستیک) مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای خود را در جزیره کوبا که با آمریکا (فلوریدا) تنها ۱۵۰ کیلومتر فاصله دارد، به سمت آمریکا نصب کرد. آمریکا، از طریق عکس برداری‌های ماهواره‌ای از این اقدام شوروی و کوبا با خبر شد. نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد، طی یک برنامه بسیار هیجانی اما بدون دادن مدارک مسئله را مطرح ساخت. نماینده شوروی در شورای امنیت، که از عکس‌های هوایی آمریکا بی‌خبر بود، طی نطقی بسیار تحریک‌آمیز، آمریکا را به جنگ افروزی و دخالت در امور سایر کشورها متهم کرد. ناگهان جهان با یک بحران بسیار جدی رو به رو شد. نماینده آمریکا سپس عکس‌های هوایی را در اجلاس شورای امنیت به نمایش گذاشت. شوروی باز هم حاضر به قبول آن نشد. رئیس‌جمهور وقت آمریکا - کندی - با استفاده از خط تلفن مستقیم میان واشنگتن و مسکو (خط سرخ (RED LINE))

به خروشچف ، همتای روسی خود اطلاع داد که اگر شوروی موشک های نصب شد در کوبا را بر نچیند و از جزیره کوبا نبرد ، آمریکا علیه شوروی وارد جنگ خواهد شد. آیا سخن کندي به خروچف يك تهديد جدي بود يا يك بلوف ؟ تشخیص این دو از هم چندان آسان نیست . در زمان آیزنهاور هنگامی که تقابل میان چین و آمریکا بر سر جزیره تایوان بالا گرفت ، دالس ، وزیر امور خارجه وقت آمریکا در خاطرات خود می نویسد که آمریکا تا آستانه جنگ جهانی پیش رفت . اما چین عقب نشینی کرد . خروشچف سخن کندي را " بلوف " ندانست بلکه آن را جدي تلقی کرد . و با عقب نشینی از کوبا جهان را از يك جنگ اتمي وحشتناك نجات داد . نه رهبران حزب کمونیست شوروی ، نه مردم شوروی و نه مردم جهان ، هیچکس خروشچف را به یزدلی و سازش متهم نکرد . بلکه جهان او را به خاطر شجاعت و حفظ صلح و جلوگیری از جنگ تمجید کرد . تاریخ نشان داد که خروشچف تصمیم درستی به نفع صلح جهانی اتخاذ کرده بود . در برابر ، صدام حسین ، پیام های پوتین را نادیده گرفت و حاضر به کناره گیری و ترك قدرت نشد و مردم عراق و خاورمیانه را دچار فتنه بزرگ کنونی کرد. برای پیش گیری از خطرات و تهدید های پیش روی ایران از دو راه کار می توان استفاده کرد . راه کار اول بر عهده دولت است . دولت ایران می تواند در چارچوب يك دیپلماسی واقع گرایانه ، بسته پیشنهادی گروه ۵+۱ را با اصلاحات و پیشنهادات ترمیمی متقابل بپذیرد . این اصلاحات در بسته پیشنهادی می تواند شامل مواردی نظیر عدم مخالفت با خط لوله نفت و گاز ایران به هند و پاکستان و انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی از طریق ایران به خلیج فارس ، باشد . هم چنین ایران نباید غنی سازی اورانیم در روسیه یا هر کشور خارجی دیگری را بپذیرد . بلکه ، همانطور که برخی از کارشناسان دولتی ایران هم مطرح ساخته اند ، يك کنسرسیوم جهانی ، می تواند ، در امر غنی سازی اورانیم ایران سرمایه گذاری و مشارکت نماید . طبیعی است که این هنگامی قابل بحث و اجرا است که ایران بسته پیشنهادی را پذیرفته و اعتماد سازی های متقابل صورت گرفته باشد .

مقامات مسئول ایران اعلام کرده اند که ایران به فن آوری غنی سازی اورانیم دست پیدا کرده است . بنا براین توقف غنی سازی اورانیم به فرایند دست یابی به این فن آوری لطمه ای نخواهد زد . خصوصاً که در حال حاضر نیروگاهی که بتواند از اورانیم غنی شده در آن استفاده نماید وجود ندارد . از طرف دیگر ، ایران و آمریکا در مورد عراق در حال گفتگو هستند . در صورتی که این گفتگو ها به نتیجه مثبتی برای طرف های گفتگو برسد . دو کشور می توانند دامنه موضوعات مورد بحث را به موضوعاتی غیر از عراق نیز گسترش دهند . توافق احتمالی آمریکا و ایران در مسائل عراق ، پیا مدهای مثبتی ، برای عراق ، ایران ، شیعیان و کردها در بر خواهد داشت.

اما مهمتر از همه این که ، ایران ، با پذیرفتن بسته پیشنهادی ۵+۱ اتفاق نظر موجود علیه ایران را می شکند . در آن صورت چین ، روسیه و حتی کشورهای اروپایی ، به مراتب راحت تر از اکنون ، خواهند توانست در برابر فشار های آمریکا مقاومت کنند .

راه کار دوم برای پیش گیری جنگ ، بر عهده مردم ایران است . مردم ایران حق دارند ، بیش از هر مردم کشوری علیه جنگ با یستند هنوز ضایعات و خرابی های جنگ تحمیلی عراق بر دوش ملت ما سنگینی می کند. در صورت بروز جنگ ، این مردم هستند که هزینه های مختلف آنرا خواهند پرداخت .



دولت آمریکا و گروه‌های مبلغ جنگ باید بدانند که با ملت ایران رو به رو هستند. مخالفت با جنگ نباید منحصر به گروه‌های خاصی در ایران باشد. همه باید در این مخالفت شرکت کنند. امروز در سطح جهانی، جنبش ضد جنگ در حال گسترش است. در بسیاری از کشورهای جهان، مردم به طور خودجوش علیه جنگ ابراز مخالفت کرده و می‌کنند. ایرانیان مقیم آمریکا به مقامات دولت آمریکا در مورد حمله به ایران هشدار داده‌اند. شخصیت‌های برجسته سیاسی - دانشگاهی در آلمان، نگرانی خود را از جنگ طی فراخوانی به دولت خانم مرکل اعلام کرده‌اند. مردم ایران نیز باید اعتراض و مخالفت خود را با سیاست‌های جنگ طلبانه به صدای بلند به گوش جهانیان برسانند.

### نهضت آزادی خواهان توافق اصلاح‌طلبان بر لیست واحد است

متن سانسور نشده مصاحبه با خبرگزاری فارس - ۴-۹-۸۶

**\*با توجه به درپیش بودن انتخابات مجلس هشتم آیا نهضت آزادی در این انتخابات با لیست مستقل حاضر خواهد شد یا قرار است با گروه‌های اصلاح طلب در ائتلاف شکل گرفته شرکت کند؟**

نهضت آزادی ایران در حال حاضر در فعالیت‌های انتخاباتی حضور دارد، معیارهای انتخابات آزاد، منصفانه سالم را بیان می‌کند و در جهت تفاهم با سایر گروه‌ها حرکت می‌کند. اما در مورد شرکت در انتخابات، خواه به صورت ثبت نام کاندیدا و یا همکاری با سایر گروه‌ها، هنوز تصمیمی نگرفته است و نظر خود را بعداً اعلام خواهد کرد.

**\*به نظر شما اصلاح‌طلبان در صورت ائتلاف با نهضت آزادی چه سهمی را از لیست خود به نهضت آزادی ایران اختصاص خواهند داد؟ نهضت آزادی خود به چه میزان در این لیست مشارکت خواهد کرد؟**

در صورتی که نهضت آزادی ایران در نهایت تصمیم بگیرد در انتخابات شرکت کند یا از لیست واحدی حمایت نماید، هیچ سهمی برای خود نخواهد خواست. برای نهضت آزادی ایران مهم برگزاری انتخابات سالم و آزاد و منصفانه از یک طرف و توافق اصلاح‌طلبان بر روی یک لیست واحد است، خواه افرادی از نهضت آزادی در آن لیست باشند یا نباشند.

**\*همانطور که می‌دانید گروه‌های اصلاح طلب در نظر دارند ۳۰ درصد از لیست انتخاباتی خود در تهران (۱۰ کاندیدا) را به زنان اختصاص دهند، آیا نهضت آزادی هم اینگونه عمل می‌کند و حاضر است ۳۰ درصد از لیست پیشنهادی خود در انتخابات مجلس را به زنان اختصاص دهد؟**

در صورتی که نهضت آزادی ایران در انتخابات شرکت کند. از تخصیص سهم قابل توجهی از کاندیداها به زنان صاحب صلاحیت حمایت خواهد کرد.

**\*نهضت آزادی ایران آیا در شهرستانها هم لیستی معرفی خواهد کرد؟**

در صورتی که انتخابات آزاد و منصفانه و سالم باشد، و نهضت آزادی برای مشارکت در آن تصمیم بگیرد، از لیست کاندیداها هم مشترك شهرستانها هم حمایت خواهد کرد.

**\*اگر برخی از گروه های اصلاح طلب مخالف ائتلاف اصلاح طلبان و نهضت آزادی باشند شما چه موضعی خواهید گرفت؟**

هر حزب و گروه سیاسی حق دارد با سایر گروه ها ائتلاف بکند یا نکند.

**\*اگر حضور نهضت آزادی همانطور که در بالا آمد مانع از شکل گیری ائتلاف در میان گروه های اصلاح طلب شود آیا از این ائتلاف خارج خواهید شد؟**

مشارکت نهضت آزادی در انتخابات مشروط به ائتلاف نیروهای اصلاح طلب نیست بلکه به اطمینان از سلامت و عادلانه و آزاد بودن انتخابات بستگی دارد.

**\*نگاه شما به ائتلاف گروه های اصلاح طلب چیست؟**

نهضت آزادی همگرایی سالم میان نیروهای سیاسی را مفید می داند و از آنها استقبال می نماید.

**\*پیش بینی شما از ترکیب مجلس هشتم چیست؟**

اگر قرار باشد انتخابات آینده به سبک مجلس هفتم برگزار شود، ترکیب مجلس از حالا روشن است.

**\*به نظر شما مهمترین مطالبات مردم در شرایط کنونی چیست؟**

مردم از وعده های توخالی مقامات خسته و از تنگی معیشت در نزد خانواده شرمسار و از ناامنی و بی نظمی به ستوه آمده اند.

**\*با توجه به «طرح آشتی ملی ایرانیان» که این روزها مطرح شده است به نظر شما برای رسیدن به یک آشتی ملی فراگیر چه تدابیری باید اندیشیده شود و راه رسیدن به آشتی ملی چیست؟**

نهضت آزادی در طرح وفاق ملی یا آشتی ملی استقبال و حمایت می کند. تنها راه آن را اولاً آزاد کردن تمامی زندانیان سیاسی، دانشجویان، کارگران، زنان، معلمان و فعالان سیاسی و ثانیاً رفع کلیه محدودیت ها از فعالیت دگر اندیشان و احزاب معترض می داند. در شرایطی که کشورمان در معرض تهدید های جدی خارجی است آشتی ملی عاقلانه ترین راه برای اتحاد و انسجام ملی می باشد.

مختصات جنبش اعتراضی ایران

دکتر کاظمیان - ۱۳۸۶/۹/۷

به نام خدا

## ۱- از نظر شما، مختصات حوادث و جنبش اعتراضی ایران چیست؟

ج- حوادث و جنبش دو بار معنایی جدا گانه ای دارند. جنبش اعتراضی مردم ایران یک واقعیت سیاسی – اجتماعی غیر قابل انکار است. ماهیت جنبش اصلاح طلبی اعتراض به وضع نا مطلوب کنونی و انحرافات حاکمیت از آرمان های انقلاب و اصول مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی است. مسیر این جنبش یک نواخت و خطی نیست، بلکه مضرض و دارای فراز و نشیب است. بعد از انتخابات اخیر یک جهش و تکانه بی سابقه ای پیدا کرده است. ویژگی های جنبش بر اساس رویداد ها و مشاهدات اخیر حاکی از آن است که برغم تحریکات از دو سو، هم از جانب عوامل تحریک کننده نیرو های سرکوبگر و هم از جانب عواملی که علی الاطلاق بدنبال بر اندازی بهر شکل و قیمت هستند، اولاً بدنه اصلی جنبش مسالمت آمیز است. ثانیاً به تغییرات تدریجی، گام به گام و حد اقلی اعتقاد دارد. نسل جوان امروز، بر خلاف نسل دوران انقلاب آرمان گرا نیست.

### ۲- آیا این جنبش در سی سالی که از عمر حکومت اسلامی می گذرد بی سابقه است؟ چرا؟

ج- رویداد های اخیر جنبش در طی سی سال گذشته بی سابقه است. اما علت آن عدم موفقیت حاکمان بعد از انقلاب در ایجاد تغییرات سیاسی و اقتصادی مطلوب و هم آهنگ با آرمان های انقلاب است. در **جمهوری اول**، دوران حیات رهبر فقید انقلاب، مسئله جنگ از یکطرف و کاریزمای رهبر فقید انقلاب اعتراض ها را به یک گروه خاص محدود کرده بود. حاکمان برای فرافکنی بهانه داشتند و مردم هم آن را می پذیرفتند. در **جمهوری دوم**، از ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ و روی کار آمدن خاتمی، برغم این که قرار بود ضرورت داشت انقلاب از فاز سلبی و تخریبی عبور کند و وارد فاز ایجابی و سازندگی شود، اما عوامل متعددی دست بدست هم دادند و آنچه انجام شد با آنچه مردم انتظار داشتند، فاصله زیادی داشت. در سطح کلان کشور هم، نه از کاریزمای رهبری خبری بود و نه بهانه ای برای فرافکنی و توجیه سیاست ها و عملکرد ها. آرام آرام آرایش جدیدی از نیرو های سیاسی معترض به سیاست ها و عملکرد های سیاسی و اقتصادی شکل گرفت که به **جمهوری سوم** و انتخاب خاتمی منجر شد. با انتخاب خاتمی شکاف میان بدنه اصلی حاکمیت بروز و ظهور پیدا کرد. تا آن زمان معترضین عموماً و عمدتاً بیرون از حاکمیت بودند. اما معترضین جدید از نیروهای درون حاکمیت و از جهات مختلف با معترضین بیرون از حاکمیت متفاوت بودند. آنچه در خرداد ۷۶ اتفاق افتاد در واقع یک نقطه عطفی است در تحولات سیاسی معاصر ایران. جبهه ای از تمام نیرو های راست، محافظه کار و افراطی تمام نیرو های خود را بکار گرفتند تا ناطق نوری انتخاب شود، و نشد. مردم با رای به خاتمی به عدم کفایت سیاسی و مدیریت حاکمان رای دادند. از

آن زمان این نیرو به چاره اندیشی پرداختند. و جمع‌بندی این بود که انتخابات باید مدیریت شود. در غیر این صورت سیر تحولات در سمت و سوئی خلاف نظر و برنامه آنان پیش خواهد رفت. انتخابات مجلس ریاست جمهوری را مدیریت کردند. نتیجه آن **اولا** بر هم خوردن قواعدی از بازی جمهوری است که تا آن تاریخ کم و بیش در یک محدوده معینی رعایت می‌شد و سبک‌دستی و مطلق یک جریان خاص، که نه اعتقاد به جمهوری داشت و نه پایبندی به قانون اساسی. ثانیا عمیق تر شدن شکاف میان نیروهای درون حاکمیت و در نهایت پرتاب شدن این نیرو ها به بیرون از حاکمیت. از طرف دیگر گروه حاکم نتوانسته است خدمات مورد نیاز مردم را ارائه دهد. در نتیجه مشروعیت مجموعه از دو بعد یا دو جهت دچار خلل شده است. بعد اول مشروعیت حقوقی و قانونی است. نادیده گرفتن مقررات بازی جمهوری و بی‌اعتنائی به حقوق مردم مشروعیت حاکمیت را مخدوش ساخته است. اما برغم این خدشه در مشروعیت، اگر حاکمان نتوانسته بودند وضع اقتصاد را سروسامان بدهند تا حدی که توده های مردم احساس رضایت بکنند، بنوعی رضایت مردم و در نتیجه مشروع عینی کسب می‌کردند و خدشه در مشروعیت در بعد اول تا حدود زیادی جبران می‌شد. اما چنین نشد و نخواهد شد. یک نگاه اجمالی به عملکرد حاکمیت در طی ۵ سال گذشته بخوبی نشان می‌دهد که هر نوع انتظاری بیهوده است. این عوامل موجب واکنش مردم و ارتقاء و گسترش جنبش اعتراضی مردم شده است. نکته دیگر نقش تعیین کننده زنان و جوانان در این جنبش و رویداد هاست. جوانان و زنان ما این نقش را از کجا پیدا کرده اند؟ برای فهم این نقش باید به حضور گسترده زنان در دوران انقلاب توجه کرد. حضور زنان در انقلاب در هیچ دوره ای از مبارزات مردمی سابقه نداشته است. زنان جوانی که با آن گستردگی در انقلاب حضور داشتند و به شدت سیاسی شده بودند، مادران این نسل هستند و آرمان های انقلاب را به این نسل منتقل ساخته اند و زمینه های جنبش اعتراض را فراهم ساخته اند. فراموش نباید کرد که در طی سی سال گذشته جریان راست و محافظه کار، در حالی که نسبت به فساد گسترده مالی برخی از مسئولان کم اعتنا یا بی اعتنا بوده است، حساسیت پیگیری نسبت به بد حجابی زنان و یا روابط دختر ها و پسر های جوان از خود نشان داده است. به عبارت دیگر دختران و پسران جوان بیشترین قربانیان سرکوب های اجتماعی بوده اند. پیامد این نوع سرکوب ها لاجرم به درون خانواده منتقل شده است و موجب واکنش مادرانی شده است که خود در انقلاب حضور داشته اند. در واقع هسته اصلی این جنبش را باید در داخل خانواده ها جستجو کرد. در این سطح حتی خانواده های محافظه کاران و یا نیرو های سرکوبگر نیز، برغم مواضع سر پرست خانواده، به این جنبش تعلق دارند. چنین جنبشی را بسادگی نمی‌توانند مهار کنند.

۳- به نظر می‌رسد در شرایط فعلی، عنصر سرکوب از اهمیت برخوردار است. به نظر شما چگونه می‌توان این مولفه را کنترل کرد؟

ج- جریان حاکم در ارزیابی امکانات و تاثیر سیاست سرکوب و ارباب دچار خطای فاحش استراتژیک شده است. جنبش اصلاح طلبی نباید به دام وسوسه واکنش متقابل و به ظاهر دفاعی فرو غلطد. هر گاه کنش های فردی یا اجتماعی بر محور زور و خشونت شکل گیرد، طرفی که زورش بیشتر است می برد. برای خنثی کردن این استراتژی با ید اولاً بر قانون جهانشمول بی نهایت کوچک ها تکیه و همه مردم را درگیر کرد. ثانیاً به خودجوشی مردم دامن زد. ثالثاً از روش های مسالمت آمیز استفاده کرد.

۴- بعد از وقوع جنبش سبز وضعیت جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج- شاید بهتر باشد پرسش را اصلاح کرد و جمهوری اسلامی را بعد از انتخابات ارزیابی کرد. جنبش سبز یکی از پیامد های این انتخابات است. انتخابات اخیر جمهوری اسلامی را به یک نقطه گردش یا چرخش تاریخی کشانده است و تصور نمی کنم جمهوری اسلامی بتواند به وضعیت قبل از انتخابات بر گردد. برای توضیحات بیشتر به مقاله " دهمین انتخابات و جمهوری چهارم (اعتماد ملی، ۱۶ تیر ۱۳۸۸، رجوع شود). دهمین انتخابات و رویداد های بعد از آن و اقدامات احمدی نژاد جمهوری اسلامی را بسرعت بسمت وسوی قفل شدن و تکرار تجربه شوروی سابق سوق می دهد.

۵- آیا برای این جنبش رهبری مشخص قائل هستید؟ در صورت پاسخ مثبت چه توصیه‌هایی برای تعامل رهبری و جنبش دارید؟

ج- متأسفانه جنبش سبز رهبری واحد فردی یا جمعی ندارد. نماد های این جنبش، آقایان خاتمی، کروبی و موسوی هنوز نتوانسته اند یک رهبری واحدی را شکل بدهند.

۶- رابطه‌ی خرده جنبش‌های اعتراضی (جنبش معلمان، جوانان، زنان) با جنبش سبز چیست؟ چه توصیه‌هایی در این زمینه دارید؟

ج- جنبش سبز یک حرکت گسترده سیاسی - اجتماعی است که معلمان، زنان، جوانان و کارگران همراه با سایر قشر ها در آن شرکت و حضور دارند. اگر چه آن ها هرکدام مطالبات ویژه گروه خود را دارند اما حضورشان در جنبش سبز در راستای تحقق آن مطالبات و با انگیزه تحقق آن هانیست. در صورتی که

جنبش سبز در ایجاد یک مرکزیت واحد موفق شود می تواند با این گروه ها رابطه ای مشخص و تعریف شده بر فرار سازد.

۷- بین احزاب و سازمانها و جنبش چه ارتباطی باید وجود داشته باشد؟ توصیه شما چیست؟

ج- در صورت فراهم آمدن شرایط مناسب و امکان تشکیل یک واحد رهبری کننده، درست تر این است که از احزاب و گروه های سیاسی اصلاح طلب برای مشارکت دعوت بعمل آید. در واقع یک رهبری واحد باید بتواند این احزاب را هم در بر بگیرد.

۸- چه ارزیابی و تبیینی از بیانیتهای مهندس موسوی دارید؟

ج- ارزیابی من مثبت است و می تواند روشن تر و قاطع تر هم بشود.

۹- با توجه به تجربه چند ماهه جنبش سبز آیا این جنبش از استراتژی مشخصی تبعیت کرده است؟ اگر پاسخ شما مثبت است ارزیابی تان از آن چیست؟

ج- در مجموع جنبش سبز یک استراتژی مشخص واقع بینانه و ثابتی داشته است. اما در معرض آسیب های جدی قرار دارد.

۱۰- آیا استراتژی های مشخصی برای تحقق اهداف جنبش سبز، پیشنهاد می کنید؟

ج- ابتدا باید این اهداف تعریف شوند. در روز های بعد از انتخابات اعتراض به انتخابات هدف جنبش بود. اما اکنون با گذشت چند ماه از انتخابات این هدف بتدریج جدا بیت خود را در بسیج مردم از دست داده یا می دهد. اگر چه هم اهداف کلان (نهادینه کردن جمهوریت) و هم استراتژی تحقق آن ها (مسالمت آمیز و قانونمند) ممکن است ثابت بمانند، اما لاجرم باید اهداف مرحله ای را هم، به تناسب رویداد ها و گذشت زمان و درجه پشتیبانی مردم، تعریف کرد. آن چه در سه ماه پیش هدفی جاذب بود و در مردم انگیزه لازم برای مشارکت ایجاد می کرد امروز دیگر چنین نیست. بنابراین باید برای ادامه جنبش در هر مرحله هدف یا هدف هائی را مشخص و تعریف و برای مردم روشن کرد.

۱۱- آیا می توان تکیه بر اعتلای سیاست از طریق گسترش هر چه بیشتر سپهر عمومی را به عنوان یک استراتژی موفق و یک نقطه ی عزیمت جدید برای توسعه ی انسانی و ایجاد یک دولت مدرن، دموکراتیک، پاسخگو و کارا در ایران به حساب آورد؟

ج- این ها مفاهیم بسیار کلی و ابسترکت یا انتزاعی هستند و نمی توان از آن ها برای جنبش سبز استفاده کرد.

۱۲- اگر بپذیریم جنبش سبز ماهیت اصلاحی دارد در این صورت موضع آن در برابر حمایت برخی

نیروهای برانداز و رادیکال (سلطنت طلب، مجاهدین و ضد مذهبی) چه باید باشد؟

ج- با توجه به ابعاد جنبش سبز و پراکندگی آن و نیز فقدان رهبری هماهنگ و متمرکز در جنبش از یکطرف و سازمان یافتگی و امکانات و قدرت تحرک این گروه ها، به نظر می رسد سیاست جنبش باید این نکات را رعایت کند: **اولا** پرهیز از رودرروئی، **ثانیا** رصد کردن دائم فعالیت آنان و **ثالثا** مراقبت از این که مطالبات جنبش از محدوده استراتژی معین شده خارج نشود. رابعا ایجاد و حفظ ارتباط ذهنی با مردم و قانع کردن آنها در باره اهداف و خط مشی ها با ارائه تحلیل های روشن در باره استراتژی جنبش و ضرورت حرکت در این محدوده .

۱۳- نسبت بین انفعال و مشی ضدخشونت جنبش چیست؟ چگونه در عین حفظ مشی ضدخشونت مانع از انفعال و افول جنبش شویم؟

ج- حفظ تعادل میان ادامه جنبش و ماندن در محدوده مشی ضد خشونت هم علم و هم هنر مدیریت است. با توجه به روانشناسی مردم در این مرحله از جنبش، هدف اعمال خشونت از جانب نیرو های سرکوب گر سوق دادن مردم به انفعال و افول جنبش است. برای پیشگیری از این افول رهبران جنبش می توانند و باید مردم را قانع سازند که توسل به واکنش های خشونت محور، ولو به عنوان دفاع نه تنها کار نیست بلکه نقض غرض است. نباید اجازه داد همکنشی میان مردم و نیروهای طرف مقابل بر محور زور مداری شکل بگیرد. در آن صورت آن کس که زورش بیشتر است برنده می شود.

۱۴- محدودیت ها و منابع و امکانات مهندس موسوی در شرایط اخیر چیست؟ آیا ایشان توانسته از محدودیت ها عبور کند و از امکانات خود حداکثر استفاده را به عمل آورد؟ چه توصیه هایی در این زمینه دارید؟

ج- بنظر می رسد که ایشان هنوز از تمام ظرفیت ها و امکانات استفاده نکرده اند. راه هایی برای فائق آمدن بر این محدودیت ها قابل ادائه و بحث هستند اما نه در این پرسش و پاسخ ها.

۱۵- آیا برای جنبش سبز هویت (وجوه تمایز) قائل هستید؟ مولفه های هویت جنبش سبز یا وجوه تمایز آن چیست؟

۱۶- آیا جنبش سبز در ادامه جنبش اصلاحی است یا وجوه تمایزی نسبت به آن دارد؟

ج- شاید بهتر باشد این دو پرسش را باهم پاسخ داد. جنبش سبز ادامه جنبش اصلاح طلبی است. اصلاح طلبی یک ضرورت اجتناب نا پذیر است. معنایش این است که بعد از پیروزی انقلاب در سیاست ها و عملکرد ه های حاکمان انحرافاتی از آرمان های اولیه انقلاب بوجود آمده است. اما راه کار مفید و موثر برطرف کردن این انحرافات بر اندازی نیست بلکه اصلاح است. راهکار تحقق اهداف اصلاح طلبی حرکت در درون نظام است نه بیرون از آن. یک شیوه آزمایش شده و مرسوم فشار از پائین و گفتگو در

بالاست. جنبش اصلاح طلبی اهرم فشار از پائین را نداشته است. جنبش سبز این امکان را فراهم ساخته است. و این وجه تمایز آن با مراحل گذشته اصلاح طلبی است. یک وجه دیگر آن از دست رفتن امکانات برای در تماس بودن با عناصر کلیدی و تصمیم ساز نظام به منظور پیگیری مشی گفتگو از بالا. بنظر می رسد هدف از حملات مستمر به هاشمی، خاتمی، کروبی و موسوی از جانب بلند گویان جریان سرکوبگر کنونی کاهش یا از بین بردن امکان ارتباط و گفتگوی این افراد با تصمیم سازان اصلی است.

۱۷ - آیا جنبش سبز روبه ارتقا است یا رو به افول؟ چه توصیه‌هایی برای استمرار و ارتقای جنبش دارید؟

ج- جنبش سبز در معرض افول قرار دارد. یعنی اگر رهبری جنبش به واقعیت‌ها توجه نکند و راهکارهای متناسب با شرایط کنونی را تدوین و اعمال نکند بی‌تردید با دو احتمال روبروست. اول رادیکالیزه شدن جنبش و انتقال ابتکار عمل از رهبران فعلی به عناصر و گروه‌های برانداز. دوم یاس و ناامیدی مردم و رکود جنبش. و در هر دو حالت پایان راهکار اصلاح طلبانه.

۱۸ - چالش‌ها و موانع این جنبش (امنیتی، حقوقی و...) چه هستند و با آنها باید چگونه برخورد کرد؟  
ج- در پاسخ‌های قبلی جواب داده شده است.

۱۹ - ارزیابی شما از عملکرد مهندس موسوی در ماه‌های اخیر چیست؟ آیا ایشان توانسته است امید، اعتماد و دل‌بستگی بدنه جنبش را حفظ و تقویت کند؟  
ج- بله، توانسته است. اما کافی نیست.

۲۰ - ارزیابی شما از کنش سیاسی و تلاش‌های آقای کروبی در ایام پس از انتخابات تاکنون چیست؟

ج- مواضع و فعالیت‌های ایشان، بخصوص در مورد آنچه در بازداشتگاه‌ها رخ داده است و انتقال اخبار آن به سطح آگاهی ملی و نیز مراکز تصمیم‌گیری، بسیار موثر، قابل تقدیر و ماندنی است.

سخنرانی مراسم روز دانشجو

۱۱ آذر ماه ۱۳۸۶



جمع محدودی از اعضا و علاقه مندان نهضت آزادی ایران در عصر روز یکشنبه ۱۱ آذر ماه در منزل یکی از اعضا حضور به هم رسانیدند تا همزمان با فرا رسیدن ایام بزرگ داشت واقعه دلخراش ۱۶ آذرماه ۱۳۳۲ پای صحبت نمایندگان دو نسل بنشینند.

**مهندس محمد تقی هاشمی - دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت** که به عنوان " استقلال دانشگاه ، تنها تضمین رعایت حقوق دانشجویان " سخن را آغاز کرد از " عدم وجود آمار مشخص از برخوردها صورت گرفته با دانشجویان " به عنوان یک نقص اساسی نام برد و در این زمینه به عدم ارائه اخطاریه های کتبی یا اسناد و مدارک مشابه آن به دانشجویان قبل از برخورد با آنها اشاره کرد و خواستار کمک فعالان حوزه سیاسی و مدنی به این دانشجویان به منظور برخورداری ایشان از حق فعالیت و حضور در صحن دانشگاه شد. گزارش وضعیت آقایان **علی نیکو نسبتي و علی عزیزی** به همراه سه دانشجوی دیگر از دانشگاه امیرکبیر ( پلی تکنیک ) و گزارش کلیات نشست سراسری تحکیم در دو هفته گذشته و با هدف انسجام انجمن های اسلامی قسمت دوم صحبت این فعال سیاسی را تشکیل می داد . وی برگزاری جلسات منطقه ای انجمن های اسلامی دانشجویان را با هدف رسیدن به همکاری مشترک و تقویت توان تئوریک و قوت تحلیل آن دانست و آن را یک فرایند تکمیلی مناسب برای حرکات محدود اعتراضی و تجمعات دانشجویی دانست . دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت ، تلاش انجمن های اسلامی برای ایجاد ارتباط با فعالان قومی و دفاع از حقوق آنها را از دیگر دستاورد های دانشجویی دانست و در پایان سخنان خود با جدی دانستن خطر جنگ و تهدیدات نظامی تلاش برای انجام فعالیتهای عملی برای صلح را از وظایف مبرم جنبش دانشجویی دانست و همچنین بحث استقلال دانشگاه ها و برخورداری از آزادی های آکادمیک را ، تنها راه تضمین آزادی فعالیت های دانشجویی و تضمین حفظ حقوق اساتید و دانشجویان دانست . به اعتقاد هاشمی حفظ فضای پرشور و نشاط در دانشگاه و امکان اظهار نظر و ارائه بحث و تحلیل از طرف فعالان و احزاب سیاسی از بستر های فراهم آوری چنین استقلالی است .

**سخنران دوم دکتر ابراهیم یزدي دبیر کل نهضت آزادی ایران** بود که با عنوان سخنرانی " فضای افکار و اندیشه ها را از مشکلات دانشجو و دانشگاه متوجه کنفرانس آنابولیس و سوابق تاریخی و پیامد های برگزاری آن نمود .

وی در ابتدا به حضور تمامی کشور های عربی در این اجلاس اشاره نمود و بوجود آمدن اجماع جهانی بر سر این مسئله و ایجاد دو کشور مستقل در این منطقه را نکته با اهمیتی دانست در ادامه به پنج محور اساسی در **مناقشات میان فلسطینیان و اسرائیلیان** پرداخت و آن پنج محور را اینگونه عنوان نمود ۱- آینده بیت المقدس شرقی ۲- برگشت آوارگان و مشخص شدن وضعیت آنان ۳- شهرک های یهودی نشین ۴- منابع آب ۵- تعیین مرزها وی در تحلیل هر یک از این پنج محور در قسمتی به پیشنهاد عربستان سعودی به اسرائیل مبنی بر اعطای مبلغ ۱۰ میلیارد دلار در ازای تخریب شهرک های یهودی نشین در خارج از مرزبین المللی این کشور اشاره نمود . دبیرکل نهضت آزادی سپس به چگونگی شکل گیری رژیم اسرائیل در منطقه پرداخت و در ادامه با یادآوری نکاتی از حماسه کرامه عنوان نمود تا قبل از این جنگ سازمان آزادی بخش زیر نظر دولت های عربی بود اما پس از آن وجه دیگری پیدا کرد و این حماسه از درون سرزمین های اشغالی به اسرائیل ضربه زد و موقعیت مقتدراین رژیم در منطقه را

تضعیف نمود و موجبات قطعنامه ۲۴۲ که یکی از بند های این قطعنامه اذعان دارد بر بازگرداندن مناطق اشغالی به ساکنین محلی آن و عقب نشینی نیروهای نظامی اسرائیل به مناطق مرزی . دکتر ابراهیم یزدی در ادامه صحبت های خود به نقش گروه های دینفوذ در انتخابات ایالات متحده آمریکا پرداخت و سه گروه نفتی ها و میلیتاریسم ها و یهودیان را حائز اهمیت دانسته و تاثیر این گروه ها در روند صلح خاورمیانه را بررسی نمود . وی تاثیر نفتی ها و میلیتاریسم ها بر این مسئله را تا آنجا دانست که محمد رضا پهلوی در برهه از زمان در قبال مسئله اسرائیل و فلسطین تهدید به قطع نفت کرد و یا فیصل نفت را قطع نمود . ایشان در ادامه به جنگ رمضان و پیامد های این جنگ ، کنفرانس کمپ دیوید و قرارداد اسلو و اجلاس مادرید و برگزار کنندگان آن پرداخت ، وزیر امور خارجه دولت موقت گفت حمله صدام به کویت باعث فرار اسرائیل از مخمسه ضعف شد و ی همچنین عظیمت یاسر عرفات به داخل سرزمین فلسطین را نکته تاریخی در مبارزات مردم این سرزمین دانست و ان را ستود . در ادامه به صحبت های نخست وزیر اسرائیل اولمرت اشاره نمود که بالاترین مصلحت اسرائیل را تشکیل دو دولت مستقل دانسته که اگر این طرح شکست بخورد اسرائیل به یک دولت نژادپرست (آپارتاید) شبیه آفریقای جنوبی تبدیل خواهد شد که این امر به مرور زمان باعث فروپاشی اسرائیل می شود . وی در پایان از اینکه دنیا حق حاکمیت مردم فلسطین را به رسمیت شناخته ابراز خشنودی کرد و خاطر نشان ساخت که درست است که اجلاس آنابولیس دستاورد خاصی نداشته اما تاکید کشور های عربی و فلسطینیان بر مواضع قبلی خود و اجماع جهانی بر سر تشکیل دو دولت مستقل از اهمیت بالایی برخوردار است و ی ابراز امیدواری کرد تا پایان ۲۰۰۸ سرزمین های اشغالی تخلیه شود و با به رسمیت شناختن بیت المقدس شرقی به عنوان پایتخت فلسطین جنگ ۶۰ ساله پایان بگیرد.

ارزیابی و پیامد های کنفرانس پائیزی آنا پولیس- ۲۰۰۷ - ۸۶/۹/۱۱

تفاهم نامه اسلو ۸۶/۹/۱۱ متن از روی سی. دی پیاده شود.

### تحلیل گزارش اخیر شورای برآوردهای امنیت ملی (NIE) آمریکا

مصاحبه با خبرگزاری آفتاب ۸۶/۹/۱۵

انتشار گزارش شورای ملی اطلاعات آمریکا درباره سیر فعالیت های هسته ای ایران واکنش های زیادی را در داخل و خارج کشور برانگیخت .

مقامات ایران این گزارش را یک پیروزی بزرگ برای ایران می دانند چنانچه محمود احمدی نژاد در ادامه سفرهای استانی خود در ایلام گزارش سازمان های اطلاعاتی آمریکا را «پیروزی بزرگ» برای ایران توصیف کرد .

از سوی دیگر مقامات غربی این گزارش را دلیلی قاطع برای ادامه فشارهای بین‌المللی به ایران می‌دانند. چرا که آنها بر این باورند که اگر چه ایران تولید سلاح هسته‌ای را چهار سال قبل یعنی در سال ۲۰۰۳ متوقف کرده، اما این اقدام به دلیل فشارهای جهانی صورت گرفته است و بر همین مبنا باید راه صدور قطعنامه سوم در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران ادامه یابد.

"ابراهیم یزدی" وزیر خارجه دولت موقت در تحلیل این گزارش می‌گوید: انتشار گزارش شورای ملی اطلاعات آمریکا جالب و حاوی نکات مهمی است اما مهم‌تر از انتشار این گزارش بررسی انگیزه انتشار آن است.

دکتر یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی آفتاب گفت: اگر سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا به این جمع‌بندی رسیده‌اند که ایران در سال ۲۰۰۳ برنامه تولید سلاح هسته‌ای را متوقف کرده است، چرا آن را اکنون منتشر می‌کنند و با انتشار این گزارش به دنبال چه هدفی هستند؟

به اعتقاد وی، این مسأله‌ای است که کمتر به آن توجه شده و واقعیت این است که در پاسخ به این سؤال تنها می‌توان گمانه‌زنی کرد زیرا مطلب روشن نیست.

وی افزود: یکی از سازمان‌های امنیتی امضاء کننده این بیانیه CIA آمریکاست. سیای آمریکا مستقیماً زیر نظر شورای امنیت ملی آمریکا قرار دارد که آن نیز تحت کنترل و مدیریت رییس‌جمهور آمریکاست. بنابراین، این سوال همچنان باقی است که چرا این گزارش را منتشر کردند.

وی اضافه کرد: نکته بعدی مسأله آن است که سازمان‌های اطلاعاتی بگویند تا چه اندازه کارایی دارند. اطلاعاتی در دسترس آنان هست که می‌توانند قضاوت کنند که آیا ایران به دنبال تولید سلاح هسته‌ای هست یا خیر.

وی تصریح کرد: این گزارش می‌گوید سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا شواهدی در دست داشته و دارند که ایران دنبال تولید سلاح‌های هسته‌ای تا سال ۲۰۰۳ بوده است. بنابراین، این گزارش می‌تواند اصرار آمریکا را در مخالفت با غنی‌سازی اورانیوم توجیه کند. چرا که می‌گوید ایران به دنبال این سلاح‌ها بوده است. البته این گزارش هیچ نوع شواهدی در راستای اثبات ادعای خود منتشر نکرده است.

دکتر یزدی اظهار داشت: آنچه که به طور غیرمستقیم گفته شده است این است که آمریکایی‌ها فهرست نسبتاً کاملی از تجهیزات و لوازم خریداری شده توسط ایران از کشورهای مختلف برای مراکز هسته‌ای خود دارند و براساس نوع ماشین‌آلات و وسایلی که خریداری شده است حدس و گمان آنان این است که این وسایل چون اختصاصاً کارکرد تولید سلاح هسته‌ای دارند، آنها چنین جمع‌بندی کرده‌اند.

ابراهیم یزدی در ادامه خاطرنشان کرد: وجه دیگر گزارش این است که ایران آن برنامه‌ها را در سال ۲۰۰۳ یعنی در دوره ریاست جمهوری خاتمی و دوره‌ای که حسن روحانی و تیم ایشان در ارتباط با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و اتحادیه اروپا قرار داشتند، متوقف کرده است.

وی بر این اساس افزود: در گزارش دستگاه‌های جاسوسی آمریکا تاکید شده که اگر ایران تولید سلاح هسته‌ای را متوقف کرده، به دلیل فشارهای بین‌المللی بوده است. پس اگر چنانچه جامعه بین‌المللی بخواهد که ایران را برای همیشه از ساخت سلاح‌های هسته‌ای منصرف کند، باید به فشارهای خود همچنان ادامه دهد، به خصوص که در این گزارش آمده است که ایران توانایی تکنولوژیک و دانش فنی برای ساخت سلاح هسته‌ای را تا سال ۲۰۱۰ داراست.

دکتر یزدی در ادامه با اشاره به گزارش چندی پیش البرادعی در خصوص فعالیت‌های هسته‌ای ایران گفت: گزارش البرادعی به رغم نکات مثبتی به نفع ایران، در دو مورد کلیدی کاملاً روشن است؛ مورد اول امتناع ایران از ادامه ساخت تجهیزات تولید آب سنگین، و حتی تصریح شده است دولت ایران به نمایندگان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اجازه بازدید از این تجهیزات را در اراک نداده است و به موجب این گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از طریق عکس‌های ماهواره‌ای در جریان ادامه ساختمان این تاسیسات است.

وی اضافه کرد: در پیشنهاد ۱+۵ به ایران نیز آمده بود که ایران از ادامه ساخت تجهیزات تولید آب سنگین صرف‌نظر کند و به ازای آن کشورهای اروپایی یک کارخانه کامل آب سبک را که صرفاً برای نیروگاه‌های هسته‌ای لازم است به ایران خواهند داد که ایران از پذیرش این پیشنهاد خودداری ورزیده است. بر همین اساس است که در قطعنامه‌های صادره شورای امنیت سازمان ملل متحد از ایران خواسته شده است که غنی‌سازی اورانیوم را متوقف سازد.

یزدی تصریح کرد: گزارش البرادعی با شفافیت بیان می‌کند که ایران از اجرای این قطعنامه‌های شورای امنیت امتناع کرده است. بنابراین، گزارش شورای ملی اطلاعات آمریکا در عین حال که می‌گوید ایران از سال ۲۰۰۳ برنامه تولید سلاح هسته‌ای را متوقف کرده اما تاکید دارد که ایران قادر است تا سال ۲۰۱۰ سلاح هسته‌ای بسازد.

دکتر یزدی افزود: گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هم این است که ایران به غنی‌سازی اورانیوم و تولید آب سنگین ادامه می‌دهد، پس نتیجه دیگری که از این گزارش می‌توان گرفت این است که فشار بر ایران باید همچنان ادامه پیدا کند اما اینکه واکنش به این گزارش‌ها چیست؟ در آمریکا مخالفان برنامه‌ریزی جنگ علیه ایران از انتشار آن خوشحالند و آن را گامی مثبت تلقی کرده‌اند به طوری که آنان اکنون بر فشار خود به دولت بوش برای استفاده از ابزارهای دیپلماتیک افزوده‌اند.

وی ادامه داد: کشورهای اروپایی هم از این گزارش استقبال کرده‌اند و طبیعی است در ایران انتشار آن با استقبال روبرو شود به طوری که در معیارهای اقتصادی از جمله نرخ دلار تاثیر مثبت داشته است و موجب کاهش برابری نرخ ریال و دلار شده است.

وی با اشاره به ابراز خوشحالی احمدی‌نژاد از انتشار گزارش شورای ملی اطلاعات آمریکا گفت: احمدی‌نژاد در ابراز خوشحالی طبق رویه‌ای که دارد شتابزده عمل کرده و یا بی‌جهت آن را بزرگنمایی کرده است.

دکتر یزدی تاکید کرد: چنین نیست که انتشار یک چنین گزارشی امنیتی از جانب مقامات آمریکایی بزرگترین پیروزی ملت ایران در یک قرن اخیر باشد چرا که با هیچ تحلیل یا منطقی نمی‌توان آن را توجیه کرد.

وی اظهار داشت: با توجه به گزارش توقف برنامه‌های تولید سلاح هسته‌ای در سال ۲۰۰۳ در زمان ریاست جمهوری خاتمی اتفاق افتاده که امروز در این گزارش منعکس شده است، احمدی‌نژاد و همکارانش باید از خاتمی و تیم مذاکره کننده آن زمان قدردانی کنند نه اینکه آنان را مورد حمله قرار دهند.

وی اضافه کرد: نکته آخر اینکه فضای سیاسی مناسبات بین‌المللی متأثر از عوامل مختلف نوسان پیدا می‌کند. گاهی این نوسانات به نفع سیاست‌های کلان ملی کشورمان است و گاهی اوقات ممکن است در جهت مخالف و علیه منافع ملی ما باشد.

وزیر خارجه دولت موقت در پایان خاطرنشان کرد: یک دیپلماسی مبتنی بر فرزاندگی ایجاب می‌کند در مواردی که تغییرات در مناسبات جهانی به نفع ایران بروز و ظهور پیدا کرده است با هنرمندی از آن در راستای کاهش تنش‌جات علیه ایران استفاده شود و در مواردی که حوادث یا تغییرات به زیان ایران است؛ از خود خویشتنداری نشان دهیم و پیامدهای زیانبار آن رویدادها را به حداقل برسانیم.

### پیام به انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شاهرود. ۸۶/۹/۱۷

#### به نام خداوند جان و خرد

#### دوستان دانشجو - اعضای محترم انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شاهرود

۱- جنگ‌ها ویرانگر و شوم هستند. حتی جنگ‌های عادلانه گزینه مطلوب ملت‌ها نمی‌باشند. هنگامی که دفع یک ظلم و ستم، و یک شر پر هزینه از راه‌های سیاسی غیر ممکن و جنگ گزینه اجتناب ناپذیری می‌گردد، قبول و تن در دادن به جنگ یک گزینش آزادانه نیست. زیرا حتی جنگ‌های عادلانه هم جز خون و خرابی و از بین بردن نسل و سرزمین حاصلی ندارند.

۲- خاورمیانه یکی از متلاطم‌ترین و پر آشوب‌ترین مناطق جهان است. در طی ۵۰ سال گذشته جنگ‌های متعدد و مکرر مردم این منطقه نفت خیز را به خاک و خون کشیده است در حالی که این جنگ‌ها کمترین سودی برای مردم نداشته، و هزینه‌های انسانی و مالی فراوانی را به کشور‌های منطقه تحمیل کرده است، برای کشور‌های قدرتمند جهان و تولیدکنندگان سلاح‌های جنگی سود سرشاری را به دنبال داشته است. جنگ اول خلیج فارس - جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، به گزارش جانشین فرمانده کل قوا در آن زمان ایران، بیش از هزار میلیارد دلار برای ایران خسارت بر جای گذاشته است. این در حالی است که کل در آمد ایران و عراق از محل صادرات نفت، از زمان کشف، بهره برداری و فروش نفت تا سال پایان جنگ برابر با ۳۱۰ میلیارد دلار بوده است. دو ملت، هنوز هم نتوانسته‌اند پیامدهای

جنگ تحمیلی را جبران نماید. جنگ دوم خلیج فارس، در پی حمله صدام به کویت، از يك طرف میلیارد ها دلار ذخایر ارزی کشورهای نفت خیز منطقه را از بین برد و از طرف دیگر به بهانه تهدید های عراق، سازندگان سلاح های جنگی از فروش فرآورده های خود به کشورهای عربی، میلیارد ها دلار سود بردند.

۳- مردم بسیاری از کشورهای جهان، از هر قشر و گروهی، با گرایش های متنوع سیاسی، عقیدتی، و دینی با احساس نگرانی از جنگ، به ابراز مخالفت با آن پرداخته اند. صدها هزار مردم عادی در خیابان ها به تظاهرات پرداخته اند و حکومت های خود را از توسل به جنگ در جهت حل مسائل و اختلافات ملی یا بین المللی بر حذر داشته اند. اکنون در حالی که جغد جنگ بر ویرانه های دو کشور همسایه ما افغانستان و عراق ترانه وحشت و نابودی را می سراید، صدای ناقوس جنگ جدیدی علیه ایران شنیده می شود. اگر چه برخی تحولات اخیر در مناسبات سیاسی و دیپلماسی ظاهراً خطر فوری جنگ را کاهش داده است اما نمی توان وقوع احتمالی آن را نادیده گرفت. هیچ ایرانی علاقه مند و متعهد به منافع و مصالح ملی و تمامیت ارضی کشورمان نمی تواند و نباید نسبت به احتمال جنگ بی تفاوت باشد. بسیاری از ایرانیان وطن خواه، در داخل و خارج کشور نیز با احساس نگرانی از وقوع جنگ به ابراز مخالفت با آن برخاسته اند. باید دست به دست هم بدهیم، از يك طرف به قدرت های بزرگ جهانی، که بر حل مشکلات و اختلافات با ایران بر طبل جنگ می کوبند، هشدار بدهیم و مخالفت ملت ایران را با جنگ، فریاد بزنیم. و از طرف دیگر از مسئولان کشورمان بخواهیم از موضع گیری های تحریک آمیز علیه کشورهای دیگر و تشدید تنشجات خود داری ورزند، و در سیاست های کلان ملی نیز، اصل را بر بهبود روابط با سایر کشورها قرار بدهند و پیش گیری از حملات احتمالی را بر ادامه هر برنامه دیگری مقدم بدانند. در خاتمه برای دانشجویان عزیز، در شرایطی که تحت فشار قرار دارند صبر و استقامت و در ادامه خدمات صادقانه به مردم و هم میهنان را آرزو می نمایم.

دکتر ابراهیم یزدی ۸۶/۹/۱۷

پیام به انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران به مناسبت روز دانشجو

۱۶ آذر ۱۳۸۶

به عنوان دبیرکل نهضت آزادی ایران و همچنین یکی از اعضای سابق انجمنهای اسلامی دانشجویان ضمن تبریک صمیمانه روز دانشجو به کلیه دانشجویان ایران و همچنین آرزوی حل مشکلاتی که به

خاطر فعالیتهای آزاد اندیشانه برای قشر دانشجو علی الخصوص در یکسال اخیر بوجود آمده است برخی نکات را در مورد فعالیتهای دانشجویی مجددا مطرح می نمایم.

حماسه شانزدهم آذر ماه ۱۳۳۲ همواره نمادی از آزادی خواهی و ظلم ستیزی دانشجویان ایرانی بوده و در عین حال این روز ملی، سمبل استقلال دانشگاه از قدرت نیز بوده است. از زمان تاسیس دانشگاه در ایران تا کنون نظام های سیاسی مختلف همواره سعی داشته اند تا کنترل دانشگاه و نظام علمی کشور را در دست گرفته و در خدمت اهداف و منافع خود به کار گیرند؛ اما دانشجویان و اعضای هیات علمی دانشگاه ها همواره سدی در برابر این اهداف قدرت بوده و البته برای دفاع از استقلال دانشگاه هزینه های فراوانی را نیز متحمل شده اند .

همانطور که در بیانیه آغاز سال تحصیلی نهضت آزادی ایران نیز بیان شد، ما مهمترین وظیفه دانشجویان و دانشگاهیان را دفاع از آکادمی آزاد به عنوان یک مفهوم مدرن می دانیم و معتقدیم تمامی طیف های مختلف سیاسی فعال در دانشگاه ها باید بر سر این هدف به اشتراک در نظر و ائتلاف در عمل برسند. آکادمی آزاد آخرین سنگر تجددخواهان در برابر سنت گرایان خشکه مقدس است و تعطیل آن به معنای تعطیل علم و عقلانیت در ایران است.

همانگونه که از آغاز سال تحصیلی نیز انتظار می رفت، در سال جاری وضعیت دانشگاه ها بسیار وخیم تر از سال گذشته شده است به طوریکه تنها در سه ماه اول سال تحصیلی به اندازه تمام سال گذشته بدنه دانشگاهی کشور صدمه دیده است. علاوه بر ظلم آشکاری که بر دانشجویان و اساتید آادیخواه دانشگاه رفت، مدیریت ضعیف و غیر علمی نیز موجب بروز مشکلات فراوان در دانشگاهها شده است. فوت سه دانشجو در دانشگاه های سبزوار، علم و صنعت و علامه طباطبایی، اعتراضات اعضای هیات علمی دانشگاه لرستان، تعطیلی دانشگاه یزد به دلیل شیوع بیماری و مثال هایی از این دست مواردی هستند که در کنار مشکلات فراوان دیگر وجهه خبری پیدا کرده اند .

قطعا مدیریت وابسته و غیرمنتخب دانشگاه ها مسئول چنین مشکلاتی می باشد. دروغ های آشکار و علنی مدیریت وزارت علوم مبنی بر عدم وجود دانشجویان ستاره دار و همچنین عدم ثبت نام از دانشجویان سیاسی با وجود دستور شفاف برخی مقامات دولتی و قضایی بالاتر، نشان از چیرگی مدیریت امنیتی و غیرپاسخگو بر دانشگاه ها می باشد .

رئیس دولت کنونی ایران از ابتدای حضورش در عرصه انتخابات خود را یک فرد دانشگاهی معرفی و همواره سیاست های خود را در جهت دفاع از دستاوردهای علمی کشور توجیه کرده است. با این حال ایشان در سال گذشته در روز دانشجو به میان دانشجویان نرفت. عدم حضور ایشان در جمع دانشجویان و اساتید واقعی به صورت مستقیم و آزاد نشان از عدم استقبال دانشگاهیان از وی دارد .

رئیس جمهوری پیشین با آن که منتقدان زیادی در دانشگاه داشت اما باحضور در دانشگاه خود را در معرض نقد قرار داده و با این کار به طور عملی و نه فقط از روی شعار حرمت دانشگاه و علم را

ارج نهاد. بهتر است آقای احمدی نژاد برای نشان دادن صدق مدعای خود به دانشگاهیان در روز دانشجو در جمع آزاد ایشان شرکت نماید.

به عنون یکی از اعضای سابق انجمنهای دانشجویی و انجمنهای اسلامی دانشجویان هم در ایران و هم انجمنهای دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، انجمن های اسلامی را به عنون مهمترین تشکل های دانشجویی دعوت می کنم تا به بازیابی هویت بومی (ایرانی - اسلامی) خود پرداخته و با این کار همچون همیشه قدرت تاثیرگذاری داخلی خود را حفظ کنند. بزرگترین اشتباه استراتژیک يك نهاد سياسي ریشه دار آن است که هویت تاریخی خود را کنار گذارد. این عمل باعث کاهش انسجام داخلی، افت انگیزه برای عمل و در نهایت فروپاشی مجموعه می شود.

متأسفانه برخی از دانشجویان تحت تاثیر انیسه های سکولار دین را ضد تجدد تصور نموده و در نتیجه هویت دینی تشکل های دانشجویی را کمرنگ کرده اند. امروز پس از چند دهه فعالیت تنوریک روشنفکران دینی دلایل و استدالات فراوانی برای رد منطقی اینگونه نظریات وجود دارد.

همچنین مثال های بسیار روشنی از روشنفکران دینی در تاریخ دانشگاهی ما همچون بازرگان ها و سحابی ها و شریعتی ها وجود داشته اند که هم اندیشه و هویت دینی خود را حفظ کردند و هم مبانی عقلی و علمی خود را به عنون مفاهیم مدرن و همواره نیز از تاثیرگذارترین نیروهای سیاسی داخل کشور بوده اند. بنابراین می توان نشان داد آنطورکه برخی از اندیشمندان سکولار و لائیک می گویند ترک هویت دینی پیش نیاز و شرط لازمی برای تجددخواهی و دفاع از عقلانیت، آزادیخواهی و حقوق بشر نیست.

و همچنین به عنون دبیرکل حزبی که اعضای آن در فعالیتهای جنبش دانشجویی سابقه و تجربیات گسترده ای دارند از کلیه دانشجویان می خواهم از انفعال و بی عملی در دانشگاه ها پرهیز نمایند و با هر عقیده و از هر طیفی که هستند، نهادهای دانشجویی را فعال نگه دارند. اگر جلوی فعالیت تشکل های سیاسی گرفته شده است، می توان در نهاد های فرهنگی و یا صنفی ادامه فعالیت داد. مهم وجود تحرك و فعالیت موثر در داخل دانشگاه برای زنده نگهداشتن آن است. خالی کردن نهادهای دانشجویی عملاً راه را برای تسخیر دانشگاه توسط نهادهای کاذب و دانشجویان وابسته به حاکمیت هموار می سازد.

پرونده ۱۶ آذر

گفتوگو با حامد طبیبی - آذر ۱۳۸۶



\* با موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، فضایی توأم با یأس و نگرانی بر جامعه حاکم شد و از سویی دیگر امیدی برای شکسته شدن این فضا وجود نداشت. سلسله اعتراضاتی که از مردادماه تا ۱۶ آذر ۳۲ رخ داد، آیا برنامه‌ریزی شده و تشکیلاتی بود یا اینکه باید آن را محصول آگاهی صرف دانشگاه و جنبش دانشجویی از شرایط کشور دانست؟

پس از کودتای ۲۸ مرداد برخلاف آن چیزی که از آن به عنوان فضای یأس و ترس نام برده می‌شود، ناامیدی و ترس نبود بلکه يك احساس ناخوشایند از شکست بود. جنبش ملی شدن نفت امیدهای زیادی را در جامعه زنده کرده بود تا جایی که نخستین بار در دوران تاریخ جدید ایران که از انقلاب تنباکو آغاز و پس از آن در قیام مشروطه و فطرت دوران رضاخان ادامه یافت، دوران ۱۲ ساله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، دوران شکوفایی جنبش‌های اجتماعی و مردمی است. در واقع نوعی شور و شوق و اعتماد عجیبی در میان مردم به وجود آمده بود. پیروزی مردم در قیام ملی ۳۰ تیر بر ابعاد این حرکت‌ها افزود و مردم اطمینان یافتند که «می‌توانند» به خواسته‌های تاریخی خود دست یابند. باید توجه داشت که یکی از سیاست‌های اصلی نظام‌های استبدادی، تحمیل احساس حقارت به مردم جوامع تحت سلطه خود و نهادینه کردن آن است. به طوری که مردم به طور عام احساس می‌کنند که واقعاً «رعیت» بوده و نیاز به قیم دارند.

در چنین شرایطی بود که سلسله حوادث پس از قیام ملی شدن نفت، احساس «توانستن» و تعیین سرنوشت به دست خود را در مردم زنده کرد. کودتای ۲۸ مرداد يك آسیب عمیق اجتماعی به ناخودآگاه جمعی جامعه ما وارد ساخت.

اما واکنش اولیه به این آسیب یأس و ترس نبود بلکه امید و مقاومت بود. درست به همین دلیل، دو هفته پس از این کودتا، نهضت مقاومت ملی ایران اعلام موجودیت کرد. در همین‌جا باید یاد علمای بزرگ مترقی را پاس داشت. نخستین بیانیه پس از کودتای ۲۸ مرداد به امضای سه تن از روحانیون تهران بود. مرحوم حاج‌آقارضا زنجانی، مرحوم رضوی قمی و مرحوم توسلی تحت نام «جامعه علمیه تهران» بیانیه‌ی را منتشر کردند.

صدور این بیانیه نیز به این دلیل بود که بازار تهران در واکنش به کودتای ۲۸ مرداد در حالت تعطیلی و اعتصاب به سر می‌برد اما رادیو تهران در يك اقدام تبلیغاتی و با شانتاژ رسانه‌ی، دلیل اعتصاب بازار و ادامه تعطیلی آن را درخواست برای بازگشت شاه – که قبل از کودتای ۲۸ مرداد از ایران گریخته بود – عنوان می‌کرد. این علمای سه‌گانه در بیانیه‌ی از بازار خواستند تا بازار را باز کنند و علما در موقع مقتضی مجدداً به بازار اطلاع خواهند داد تا فعالیت‌های خود را تعطیل کنند. دو هفته پس از کودتا در اواسط شهریور سال ۳۲ نیز بیانیه مشهور «نهضت ادامه دارد» که در واقع اعلام موجودیت شورای مقاومت ملی بود انتشار یافت. این‌گونه نبود که مردم مأیوس یا ترسیده باشند. پس از آن نیز تظاهرات مهرماه به ابتکار دانشگاه تهران در خیابان پهلوی (ولیعصر فعلی) حد فاصل چهارراه پهلوی که اکنون تئاتر شهر تهران واقع شده تا چهارراه امیراکرم يك تجمع اعتراضی شکل گرفت که من در کتاب «جنبش دانشجویی برای دو دهه» به طور مفصل وقایع را شرح داده‌ام.

تظاهرات بعدی در آبان‌ماه، همزمان با آغاز محاکمه دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی تهران بود. نهضت مقاومت ملی در بیانیه‌ی درخواست کرده بود که در ایام محاکمه با تعطیلی عمومی، یک تظاهرات گسترده در تهران برگزار شود که موفق به برگزاری آن نیز شد. در روز ۲۱ آبان دانشگاه، بازار و تمام تهران یکپارچه تعطیل بود.

**\* اشاره داشتید که ابتکار این حرکت با نهضت مقاومت ملی بود، آیا دانشگاه تهران نیز در ساماندهی و اجرای آن نقش داشت؟**

دعوت به این تظاهرات از سوی کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی صورت گرفته بود، اما با تقسیم تهران به سه منطقه، برای ساماندهی هر منطقه برای آغاز تظاهرات نیز تقسیم کار صورت گرفته بود و قرار بود که از هر یک از این مناطق به سوی میدان بهارستان فعلی یعنی مجلس شورای ملی وقت حرکت شود. یکی از محورهای اصلی دانشگاه تهران بود که زیر نظر کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران (که مسوولیت آن برعهده دکتر یزدی بوده است) فعالیت می‌کرد. دبیرستان‌های تهران و کمیته‌های محلی غرب تهران نیز زیر نظر این کمیته اداره شده و در روز تظاهرات یک جمعیت چندین هزار نفری از مقابل دانشگاه تهران تا چهارراه کالج و مدرسه البرز تشکیل شده و به سمت مجلس شورای ملی حرکت کرد. بنابراین تظاهرات و مقاومت به اندازه‌ی گسترده بود که باتمان قلیچ رئیس ستاد ارتش وقت در یک سخنرانی در دانشکده افسری تهران به طور رسمی اعلام می‌کند که در صورت نیاز یک میلیون نفر را هم خواهند کشت تا قدرت در دست حکومت شاه حفظ شود و فضا تا این حد تند شده بود. در همان ۲۱ آبان‌ماه هزاران نفر در خیابان‌های تهران بازداشت شدند به طوری که همه زندان‌های تهران مملو از معترضان بود. من نیز در همان تظاهرات بازداشت شدم. از کلانتری یک که معروف به پاسبان‌های ۲۸ مردادی بودند همه ما را با ضرب و شتم بسیار به تمامی زندان‌های تهران بردند، اما جایی برای نگهداری ما نبود. در نهایت ما را به پادگان «جی» منتقل کرده و در هر یک از دخمه‌های انبار تجهیزات در زیر زمین حدود ۷۰ نفر را به طوری فشرده بودند که تنها امکان ایستادن وجود داشت.

روز بعد از آن نیز چندین هزار نفر را با قطار فوق‌العاده به خرمشهر منتقل کرده و عده بسیاری را از آنجا به جزیره خارک منتقل کرده و بقیه را در خرمشهر رها کردند.

**\* جنایت ۱۶ آذر ۳۲ در چنین فضایی رخ داد؟ پس جدای از اعتراضات به ورود نیکسون، رژیم پهلوی هم وقاحت خود برای دست زدن به هر جنایتی را ثابت کرده بود؟**

۱۶ آذر ۳۲ در واقع تداوم تظاهرات آبان‌ماه تهران بود. در آذرماه ۳۲ سرکوب تظاهرات آبان‌ماه و آغاز محاکمه دکتر مصدق با سفر نیکسون معاون آیزنهاور رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده به ایران و برقراری روابط مجدد میان ایران و انگلیس همزمان شد چرا که روابط دیپلماتیک میان ایران و انگلیس در زمان نخست‌وزیری مرحوم مصدق قطع شده بود. در چنین شرایطی کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه از روز شنبه ۱۴ آذر، دانشجویان را به تظاهرات در اعتراض به این اقدامات رژیم دعوت کرد. تاکتیک ما هم به دلیل تسخیر دانشگاه توسط نظامیان و خفقان و سرکوب شدید، آغاز تظاهرات از سر کلاس‌ها بود. مقرر شد هر کلاس با حالت تظاهرات وارد سالن‌های دانشکده شده از آنجا به مقابل صحن

دانشکده رفته و سپس وارد خیابان شوند. این تظاهرات به این شکل در روزهای شنبه و یکشنبه ۱۴ و ۱۵ آذر ۳۲ انجام شده و البته در روز یکشنبه زدوخوردهایی میان پلیس و دانشجویان به وجود آمد. اما در روز دوشنبه آن حادثه تلخ رخ داد. به تدریج از سال ۳۵ و ۳۶ و پس از محکومیت دکتر مصدق و همکاران وی در دولت ملی، تبعید تمامی سران احزاب و گروه‌های منتقد و کشف سازمان نظامی حزب توده و تیرباران بسیاری از افسران ارتش، نوعی سرخوردگی و خستگی در میان جامعه و دانشجویان به وجود آمد.

**\* در برهه تاریخی سال‌های ۲۰ تا ۳۲ دانشگاه به تدریج خود را به عنوان تحول‌خواه ضداستبداد و استعمار به جامعه معرفی کرد در حالی که تنها دو دهه از تاسیس دانشگاه در ایران سپری می‌شد. دلیل این امر به بلوغ رسیدن دانشجویان بود یا حرکت‌های مشابه در سایر کشورها سبب شکل‌گیری ماهیت انتقادی دانشگاه شد؟**

ممکن است همه مواردی که گفتید نقشی داشته باشد اما هیچ‌یک به تنهایی دارای نقش اساسی نبوده است. دانشجویان به چند دلیل نسبت به وضعیت کشور و حاکمیت احساس پریشانی درونی داشتند. نخست آنکه سن و سال وی اقتضای پرسشگری داشته و با توجه به شور و انرژی دوران جوانی از روحیات خاصی برخوردار است. دوم اینکه نگاه دانشجویان با نگاه یک دانش‌آموز متفاوت است چون به دانش‌آموز یاد می‌دهند اما دانشجویان خود به دنبال جست‌وجوی علم و معرفت است و در ذهن جست‌وجوگر به طور طبیعی سوالات زیادی طرح می‌شود. دانشجوی پزشکی آموزش می‌بیند که حساسیت خود را نسبت به محیط پیرامون تنها به پزشکی محدود نساخته و همین امر باعث می‌شود در قلمرو سیاسی - اجتماعی نیز پرسشگر باشد. این روحیه پرسشگری در سطح دانشگاه درون‌زاست و از درون سیستم آن می‌جوشد. اما دلیل سوم به محدود بودن مراکز تجمع جوانان در ایران بازمی‌گردد. دانشگاه محلی است که در آن گروه‌های سنی نزدیک به هم که همگی دارای ویژگی‌های مشترک هستند در یک فضای جغرافیایی مشخص بین ۴ تا ۱۰ سال در کنار یکدیگر هستند. باید به موارد فوق آزادی نسبی به وجود آمده پس از سال ۱۳۲۰ را نیز اضافه کرد. در واقع برای بسیاری از تشکلهای احزاب منتقد از حزب توده گرفته تا انجمن‌های اسلامی بازار فضای نسبتاً بازی برای فعالیت‌های مختلف سیاسی وجود داشت. فضای حاکم بر دانشجویان نیز سبب بروز خلاقیت‌ها و توانایی‌های آنان شد چرا که پس از دوران دیکتاتوری رضاشاه، آن فضای باز تحولات عمیقی را در پی داشت. نکته آخر اینکه دانشگاه‌های ایران از بدو تاسیس، طبقاتی نبود، به این معنا که از تمامی اقشار و گروه‌های مختلف جامعه در آن حضور داشتند. البته باید توجه داشت که همزمان با رشد جنبش ملی، فضای دانشگاه‌ها نیز تغییرات زیادی داشت چرا که حد فاصل سال‌های ۲۰ تا ۲۷، دانشگاه‌ها به‌طور یکپارچه در اختیار افراد نزدیک به حزب توده بود. ظهور جنبش ملی و نخست‌وزیری دکتر مصدق به تدریج سبب عوض شدن شرایط فوق شد تا جایی که در انتخابات سازمان دانشجویی دانشگاه تهران نیروهای نزدیک به نهضت ملی به طور کامل پیروز شدند. پس آنچه در دانشگاه در طول آن سال‌ها و خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد و ۱۶ آذر ۳۲ به وقوع پیوست، متأثر از فضای بین‌المللی نبوده و به طور خالص از فضای داخلی الهام گرفته بود.

\* با توجه به تمامی دلایلی که عنوان کردید و ایجاد فضای مقاومت پس از کودتای ۲۸ مرداد و حادثه تلخ ۱۶ آذر ۳۲، چه اتفاقی در جامعه ایران رخ داده بود که رژیم پهلوی توانست با این شدت به سرکوب دانشگاه و سایر تشکلهای مذهبی و ملی منتقد بپردازد؟

قبل از پاسخ به این سوال باید یادآوری کنم سرکوب منتقدان توسط نظام حاکم دلیل اعتماد به نفس حاکمان نیست بلکه به دلیل احساس ناامنی درونی و لرزان بودن پایه‌های آن نظام است. یک نظام مطمئن و متکی بر سازوکارهای دموکراتیک هیچ‌گاه کارگرانی را که برای حقوق صنفی دست به اعتصاب می‌زنند یا دانشجویانی که به ورود یک عنصر بیگانه یا رفتارهای داخلی حاکمیت انتقاد دارند سرکوب نمی‌کند. در واقع به دلیل فقدان پایگاه اجتماعی، رژیم کودتا ناگزیر از چنین اقدامات سرکوبگرانه‌ی شده بود. نکته قابل تامل این است که نظام شاهنشاهی در ایران دارای یک سابقه ۲۵۰۰ ساله بود. پس از وقایع آذربایجان در سال‌های ۲۳ و ۲۴ محمدرضا سفری را به آن منطقه انجام می‌دهد و مورد استقبال مردمی قرار می‌گیرد که این امر را باید تا حدودی به تمایلات شاهپرستانه مردم در آن زمان و اقتدار تبلیغ شده برای ارتش نسبت داد. اما حوادث قبل از کودتای ۲۸ مرداد، فرار شاه و سپس برگشت با کودتا آخرین عناصر مشروعیت پادشاهی در میان بخش‌های وفادار باقیمانده جامعه را از میان برد و عملکرد شاه مخلوع در جریان کودتا و پس از آن نظام پادشاهی وی را به شدت دچار تزلزل کرد. با نگاهی گذرا به جنبش ملی ایران در می‌یابیم که دانشگاه و بازار دو بال اصلی این حرکت‌ها به شمار می‌رفتند و حتی در دورانی که به دلیل اختناق موجود سایر تشکلهای و احزاب امکان فعالیت نداشتند، دانشگاه به دلایلی که برشمردم زنده و فعال بود. در مشروطه و حوادث شهریور ۲۰، بازار و طبقه متوسط بورژوازی ملی هم به ایفای نقش پرداخته بودند. به همین دلیل پس از کودتا بازار نیز همانند دانشگاه دست به اعتصاب زد و با سرکوب شدید سران آن نظیر شمشیری و مانیان مواجه شد. بنابراین رژیم چاره‌ی جز مرعوب ساختن این دو پایگاه اصلی نداشت و در این راستا مصمم شد تا دانشگاه و بازار را به اشکال مختلف خفه کند. کشتار بی‌رحمانه ۱۶ آذر را باید در این راستا ارزیابی کرد.

خصوصاً اینکه از طریق نهضت مقاومت ملی، یک هم‌کنش جدی میان بازار، دانشگاه و روحانیت مترقی شکل گرفته بود. در آن برهه روحانیون به دو دسته مشروطه‌خواه و مشروطه‌طلب تقسیم شده بودند. چهره‌های مترقی مشروطه‌خواه نظیر مرحوم آخوند خراسانی، طباطبایی و بهبهانی به همراه بازار و دانشگاه یک نوع صف‌بندی سیاسی را شکل داده بودند که بعدها توسط بزرگانی نظیر مرحوم طالقانی و انگجی ادامه داده شد. اما با این همه دانشگاه به دلیل ذات طبیعی خود و وجود جوانانی که هنوز به دنیا و بازی‌های سیاسی آلوده نشده‌اند مقاومت سرسختانه‌تری از خود نشان داده و به همین دلیل در ۱۶ آذر ۳۲ رژیم شاه به خیال خود «زهر چشم» جدی‌تری را از دانشگاه گرفت.

\* دانشگاه تهران به‌طور طبیعی به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های وزارت فرهنگ آن دوران، باید توسط روسا و مسوولان منصوب حکومت شاه اداره می‌شد اما با توضیحات شما، نوعی استقلال از رژیم در ذهن مجسم می‌شود. آیا دلیل انتقادات دانشگاه، حفظ استقلال آن بود؟

اگر به خاطرات دکتر سیاسی رئیس وقت دانشگاه تهران مراجعه کنیم درمی‌یابیم که وی چه تلاش‌هایی را صورت داد تا استقلال دانشگاه تهران را به دست آورد. به‌طور طبیعی دانشگاه از بودجه عمومی دولت وقت تغذیه می‌شد اما دولت حق دخالت در انتخاب روسای دانشگاه را نداشت. روسای دانشکده‌ها به صورت انتخابی و رای مستقیم استادان انتخاب و آنان نیز رئیس دانشگاه را برمی‌گزیدند. در واقع رئیس دانشگاه و امدار استادان و اعضای هیات علمی بود ضمن آنکه در آن ۱۲ سال هم دانشجویان قبراقت شده و هم استادان توانمندی در دانشگاه حضور داشتند. خالی از لطف نیست که خاطرات سیاسی از واقعه ۱۶ آذر با تحولات مشابه مثلاً واقعه ۱۸ تیر ۷۸ مقایسه شود. «سیاسی» در هیات دولت کودتا که از نخست‌وزیر و کابینه نظامی تشکیل شده حاضر می‌شود و به آنها اخطار می‌کند که نیروهای خود را از دانشگاه و اطراف آن دور کنند و تاکید می‌کند که اجازه خدشه به استقلال دانشگاه را به آنها نخواهد داد. مرحوم دکتر بازرگان نیز در خاطرات خود نقل می‌کند که بیانیه‌ی علیه کنسرسیوم امضا می‌کند. وزیر فرهنگ دولت کودتا خواستار برکناری امضاکنندگان از سمت‌های دانشگاهی آنان می‌شود اما با مقاومت دکتر سیاسی مواجه می‌شود. کار به جایی می‌رسد که وزیر فرهنگ ناگزیر به نقض قانون استقلال دانشگاه- که مصوب شورای ملی بود- شده و به‌طور مستقیم حکم انفصال مرحوم بازرگان و دیگران را صادر می‌کند.

## روز جهانی حقوق بشر

مصاحبه منتشر نشده با هفته نامه کردی زبان گرفتو- ۸۶/۹/۱۹

مصاحبه ای که در پی می‌آید مصاحبه آقای دکتر ابراهیم یزیدی با هفته نامه توقیف شده کردی زبان گرفتو چاپ سنج می‌باشد. که برای روز جهانی حقوق بشر (نوزده آذر) تهیه و قرار بود به صورت ویژه نامه ای در کردستان منتشر شود. ولی این مصاحبه به دلیل توقیف مجله مجال انتشار نیافت. با هم این مصاحبه را می‌خوانیم.

۱- پیشینه مختصری از حقوق بشر در ایران (از آغاز تا مشروطه) را برای ما بازگو کنید .

به موجب آثار باقی مانده از دوران هخامنشیان در سنگ نوشته ها، کوروش پادشاه ایران ، اولین کسی است که مجموعه ای از حقوق انسان ها را مطرح ساخته است. در آثار برخی از متفکرین ایرانی بعد از

اسلام آرایي در مورد حقوق مردم ارائه شده است. برخي از این آرا ، متأثر از نظرات فلاسفه یونان بوده است ولي برخي دیگر ، مستقیماً از آرا و نظرات امام علي (ع) در نهج البلاغه و یا فرمان به مالك اشتر استخراج شده است . در انقلاب مشروطه ، برخي از مشروطه طلبان و متفکرین این دوره مسئله حقوق بشر را مورد بحث قرار داده اند ، اما این امر بیشتر متأثر از انقلاب کبیر فرانسه و بیانیه حقوق بشر فرانسه می باشد . اما با توجه به ساختار و عملکرد نظام های استبدادي در ایران چیزی به نام حقوق بشر نه مورد قبول بوده و نه رعایت می شده است . مردم حکم رعایای پادشاه را داشته اند و پادشاه یا خان ، مالك و صاحب جان و مال مردم و رعایا بوده است . و حقوق بشر اصلاً مطرح نبود است . اما در انقلاب مشروطه برخي از حقوق بشر و آزادي هايی از جمله مسئله حق ملت در تعیین سرنوشت ، برابري و قانون مداري مطرح گردید و یکی از آرمان های اصلي در انقلاب اسلامي بهمن ۱۳۵۷ نیز بوده است.

## ۲- وضعیت حقوق بشر از زمان مشروطه تا تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، در ایران چگونه بود؟

بعد از پیروزي انقلاب مشروطه اگر چه در پاره اي از اصول قانون اساسي مشروطه حقوق مردم تصریح شده بود اما نه در دوره سلطنت پهلوي اول و نه در دوره سلطنت پهلوي دوم ، کمترین توجه به رعایت آنها نمی شد . و مردم هم چون گذشته ، به هیچ وجه صاحب حق شناخته نمی شدند. بیانیه جهانی حقوق بشر در حدود ۵۰ سال پیش تدوین و تصویب و نهایی شده و ایران هم از اولین کشور هایي است که آن را امضاء کرده است .

## ۳- انگیزه اصلی تدوین و تصویب اعلامیه حقوق بشر جهانی چه بود؟

تدوین و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر ، بر اساس به رسمیت شناختن حقوق طبیعی انسان به منظور ایجاد صلح و آرامش و امنیت و توسعه اقتصادي و سياسي جامعه بوده است . حکومت های استبدادي تمامیت خواه با نا دیده گرفتن حقوق انسان ها و ستم بر آن ها موجب بی ثباتي و نا آرامي ملي منطقه و جهان شده اند این ملاحظات به تدوین و تصویب بیانیه جهانی حقوق بشر منجر گردید .

## ۴- چه کسی مکلف به اجرای حقوق جهانی بشر است؟

هر يك از کشور هایي که بیانیه جهانی حقوق بشر را امضاء کرده اند ، مکلف و متعهد به رعایت آن نیز می باشند . بر طبق ماده ۹ قانون مدني ایران ، بیانیه جهانی حقوق بشر و سایر معاهدات بین المللي که ایران آنها را امضاء کرده ، در حکم قوانین کشور ایران محسوب و قابل استناد هستند . در واقع دولت ها متعهد به اجرائي اصول بیانیه جهانی حقوق بشر هستند . اما در سطح جهانی نظارت جدي بر اجرائي آن وجود نداشته است . اگر چه زمانی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد این وظیفه را بر عهده داشت و اکنون شوراي حقوق بشر سازمان ملل متحد ، مامور نظارت بر اجرائي این بیانیه توسط دولت های عضو سازمان ملل می باشد ، اما عملاً تا به حال کاري جدي صورت نداده است زیرا اکثریت قابل توجهي از دولت های این شورا خود از نقض کنندگان بیانیه هستند.

۵- پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، حکومت پهلوی تا چه اندازه ای در راستای اعلامیه گام برداشت؟

طی ۲۵ سال، از کودتای ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷، در دوران استبداد سلطنتی بیانیه جهانی حقوق بشر و سایر معاهدات مربوط به آن بطور مستمر نادیده گرفته می شد. و سازمان های بین المللی حقوق بشر (عفو بین الملل و نظایر آن) گزارش های مفصل در این باره منتشر ساخته اند.

۶- آیا قبل از وقوع انقلاب اسلامی انقلابیون دغدغه حقوق بشری داشتند؟ (در صورتی که جواب شما مثبت است، بفرمائید که بیشتر چه کسانی بودند و اقدامات آنها در این زمینه چه بود؟)

بله داشتند. قبل از انقلاب فعالان سیاسی، احزاب و گروه ها اقدامات متعددی را انجام می دادند. احزاب و گروه های ایرانی در خارج از کشور (نظیر نهضت آزادی ایران خارج از کشور، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی) با سازمان های بین المللی حقوق بشر در تماس دایم بودند، وضعیت حقوق بشر را مرتباً به این سازمان ها اطلاع می دادند. علاوه بر این به هنگام بازداشت ها، محاکمات فعالان سیاسی، با اقدامات این گروه ها ناظرین بین المللی برای حضور در محاکمات نمایندگانشان را اعزام می نمودند و گزارش های آنان بطور وسیعی در سطح جهان منتشر می شد. در داخل ایران، قبل از انقلاب، به همت طیف وسیعی از فعالان سیاسی، جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر تشکیل شد، که با جامعه بین المللی حقوق بشر، مستقر در نیویورک، ارتباط و همکاری نزدیک داشت. اسناد این جمعیت در جلد نهم اسناد نهضت آزادی ایران منتشر شده است.

۷- اگر شعاری حقوق بشری از دوران قبل انقلاب در خاطرتان است، بفرمائید.

بخش اعظم شعارها بر محور حقوق بشر بود (نظیر زندانی سیاسی آزاد باید گردد) برای اطلاع بیشتر به کتاب اشاره شده در بالا رجوع شود.

۸- به نظر شما بعد از انقلاب حاکمیت از حقوق بشر استقبال کرد یا که از آن کناره گرفت؟

بعد از انقلاب، جناح خاصی از حاکمان، حقوق بشر را، یک پدیده غربی دانسته و با آن به مخالفت برخاستند. اما گروه دیگری به آن معتقد بودند و در راستای تامین این حقوق، جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت را تشکیل دادند. با دستگیری جمعی از امضاء کنندگان نامه معروف به ۹۰ نفری در سال ۱۳۶۹ دادستان دادگاه انقلاب، بر خلاف قانون اساسی این جمعیت را غیر قانونی و منحل اعلام کرد. اسناد این جمعیت به صورت کتابی جمع آوری و در دسترس می باشد.

۹- حقوق بشر در ایران به عنوان مساله ای سیاسی مطرح می شود یا که ابزاری سیاسی؟

حقوق بشر، از دو زاویه یا از دو بعد مطرح است. یک بعد آن کاملاً حقوقی است. و بعد، و زاویه دیگر مطالبات سیاسی است، در بعد حقوقی، کانون ها و انجمن های غیر دولتی، نظیر کانون مدافعان حقوق

بشر ، انجمن دفاع از حقوق زندانیان و ... تشکیل شده است که صرفاً حقوقی هستند . اما برای احزاب سیاسی نیز نظیر نهضت آزادی ایران، حقوق و آزادی های سیاسی از مطالبات جدی ملت می باشد.

### ۱۰- در قانون ایران چه تضمین هایی برای رعایت حقوق بشر وجود دارد؟

ماده ۹ قانون مدنی ایران ، بیانیه جهانی حقوق بشر و معاهدات مربوطه را در حکم قوانین ایران و لازم الاجرا دانسته است. ثانیاً فصل سوم ، پنجم ، هفتم در قانون اساسی ایران تعدادی دیگر از اصول این قانون برخی از حقوق و آزادی های اساسی ملت به رسمیت شناخته شده است . اگر چه مسئولان جمهوری اسلامی ، در موارد متعدد به این حقوق بی توجهی و یا در مواردی آنها را نقض کرده اند.

### ۱۱- تناقض برخی از قوانین ایران با حقوق بشر جهانی را چگونه می توان حل کرد؟ (برای مثال: یکسان نبودن حقوق زن و مرد)

چون ایران بیانیه جهانی و معاهدات مربوط به آن را پذیرفته است و ماده ۹ قانون مدنی ، آنها را از جمله قوانین ملی محسوب کرده اند ، برخی از حقوق دانان بر این باورند که اصول مصرح در معاهدات بین المللی قانون اصلی و مرجع بوده و نافذ هستند.

۱۲- آیا از حقوق بشر می توان قرائت های مختلفی برای مردم ارائه کرد؟ (مثل : حقوق بشر غربی، آمریکایی، ایرانی و اسلامی و...) یا اینکه همه باید، با هر عقیده و مرامی که دارند، با هم یکسان سرسفره حقوق بشر بنشینند؟ شما بفرمائید.

این نوع قرائت ها ، بیشتر موضع گیری سیاسی است تا حقوقی ، و این هم تازگی ندارد . در زمان شاه سازمان عفو بین الملل وابسته به کمونیستها معرفی می شد و حالا به آمریکا و صهیونیست ها و....

### ۱۳- آیا مشروط ساختن اجرای حقوق بشر، منتفی کننده آن است؟

در ماده ۱۸ معاهدات بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی ضرورت توجه به فرهنگ هر کشور و رعایت آن مورد توجه قرار گرفته است . اما این مانع اجرای حقوق بشر نمی باشد.

۱۴- در دوره اصلاحات، دوم خردادی ها تا چه اندازه برای حقوق بشر کار کردند و آیا توانستند به این مهم دست یابند؟

در دو دوره دولت آقای خاتمی ، حقوق و آزادی های اساسی مردم به طور نسبی و نه مطلق ، مورد توجه قرار گرفت و رعایت می شد . اگر چه گروه های امنیتی موازی ، زیر پوشش قوه قضاییه ، اقداماتی در جهت نادیده گرفتن حقوق ملت انجام می دادند که امروزه خیلی شدید تر شده است.

### ۱۵- موانع اجرای حقوق بشر در ایران کنونی چه عواملی هستند؟



در ایران نه فقط بیانیه جهانی حقوق بشر ، بلکه اصول مصرح در قانون اساسی نیز رعایت نمی شود . مانع بر سر راه اجرای حقوق بشر در ایران ، همان هایی است که موجب بی اعتنایی به اصول قانون اساسی ایران ، فصل سوم - حقوق ملت - شده است به نظر میرسد ، حاکمان و مسئولان ایران نه تنها به حقوق بشر بلکه به قانون اساسی اعتقاد و التزام ندارند.

**۱۶- راهکارهای اجرای حقوق بشر در ایران؟ ( در پاسخ به این سوال مساله اقوام و اقلیتها را هم لحاظ بفرمائید.)**

مردم صاحب اصلی این سرزمین هستند و برای اداره ملك مشاعي خود مي بایستی بطور جمعی اقدام کنند . حضور فعال و آگاهانه و مستمر مردم تضمین اجرای قوانین است . من بر این باورم که اگر اصول مصرح در فصل سوم ، پنجم و قانون اساسی ایران و نیز فصل هفتم ، مربوط به شورا ها ، به درستی رعایت و اجرا شوند ، بسیاری از حقوق اساسی همه اقوام ایرانی و اقلیت ها تامین خواهد شد .

**۱۷- اگر آزادی و انتخاب را از انسان بگیرند، چه باید بکند؟**

سلب آزادی و انتخاب از انسان ، موجب سقوط انسان از موقعیت انسانی اش می شود . در همین هنگام مبارزه برای حفظ آزادی و حق انتخاب ، یعنی حفظ کرامت انسانی يك وظیفه اولیه انسانی است .

**۱۸- به عنوان سنوال آخر: نظر شما در مورد این اصطلاح چیست؟ "نان شب یا حقوق بشر" !؟**

من با این شعار شما موافق نیستم داشتن نان بر سر سفره هرکس ، خود از جمله اولین حقوق طبیعی هر انسانی است . کسی که زندگی اقتصادی اش مختل باشد ، زندگی انسانی و معنوی اش نیز مختل است . رسول خدا (ص) فرمود : " من لا معاش له ، لا معاد له" .

**انقلاب اسلامی و نشست گوادلوپ**

ایران نیوز ۲۶ / ۹ / ۱۳۸۶

دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه اسبق در نظام جمهوری اسلامی در تهران مصاحبه ای انجام داده است که متن کامل آن را در پایان این مقاله خواهید یافت

دکتر ابراهیم یزدی به علت نزدیکی‌اش به آیت‌الله خمینی و حضور فعالش در تحولات انقلاب ۵۷ از اسرار و رموز بسیار مطلع است. به دلایلی که بر ما روشن نیست، او تصمیم گرفته است که در باره پاره‌ای از این «ناگفتنی‌ها» مصاحبه کرده و با صراحت کم نظیر، از گذشته انتقاد کند. جنبه قابل انتقاد این مصاحبه در برابر اطلاعات تازه و دست اولی که برای نخستین بار از زبان یکی از گردانندگان انقلاب اظهار می‌شود، رنگ می‌بازد. صرف نظر از اینکه کسی با او دوست یا دشمن باشد، این اقدام یعنی بازگوئی پاره‌ای از اسرار انقلاب ۵۷ از سوی دکتر یزدی عملی شجاعانه است و خدمتی به نسل معاصر و علاقه‌مندان به تاریخ. بر مبنای این روایت که دلیلی برای تردید در مورد آن وجود ندارد، در کنفرانس معروف گوادلوپ بر مبنای یک «گزارش» که توسط صادق قطب‌زاده نوشته شده بود و طبق اظهار آقای یزدی هیچکس جز نویسنده آن را نخوانده بود، امروز ناپدید شده است - رژیم ایران تغییر کرد! داستان را از زبان دکتر یزدی بشنویم:

«بلافاصله بعد از کنفرانس گوادلوپ کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا توسط ژنرال دستن (رئیس جمهور وقت فرانسه) پیامی برای آقای خمینی فرستاد و سپس وزات امور خارجه آمریکا تماس گرفت و پیام‌هایی با آیت‌الله خمینی مبادله شد. من پیام‌ها را برای آقای خمینی ترجمه می‌کردم و آقای خمینی هم جوابشان را می‌دادند و من هم ترجمه آنها را به نماینده سفارت آمریکا در پاریس می‌دادم. در یکی از آخرین پیام‌هایی که رد و بدل شد، آمریکائی‌ها از قطع صادرات نفت ایران اظهار نگرانی کرده بودند. آقای خمینی هم جواب دادند که نمی‌خواهیم صدور نفت را قطع کنیم، ولی پول آن را خرج خرید اسلحه نمی‌کنیم. پول نفت را خرج تهیه وسائل مورد نیاز برای کشاورزی و عمران و آبادی کشور خواهیم کرد»

از فحواى این پرسش و پاسخ روشن می‌شود که نگرانی عمده آمریکائی‌ها نفت بوده و بقیه امور ثانویست.

«سؤال - با این توضیحاتی که فرمودید، آیا قبل از نشست گوادلوپ آقای خمینی در رابطه با موضع واشنگتن دل نگران بود یا نه؟»

پاسخ - خیر ایشان تشویشی نداشتند، حداقل من چیزی نمی‌دیدم که تشویش حساب شود.

سؤال - یعنی نسبت به آن اتفاقی که قرار بود در سطح بین‌المللی انجام شود و بر تحولات داخلی ایران هم موثر بود، ایشان هیچ نگرانی نداشتند؟

پاسخ - نه، انقلاب اسلامی ایران از یک جهت ویژگی خاص خودش را داشت به خصوص در مقایسه با بقیه انقلاب‌ها در مقایسه با هند - گاندی، کوبا - کاسترو و ... آقای خمینی چندان آشنا و پیگیر مسائل جهانی نبود، اینکه گوادلوپ کجاست، حالا سران این کشورها جمع می‌شوند چه می‌شود و صحبت نمی‌کردند. اگر هم چیزی بود ما می‌گفتیم و پی‌گیر می‌شدیم.

سؤال - ولی بالاخره ایشان در جریان بودند که قطب‌زاده پیش از گوادلوپ گزارشی تحلیلی از تحولات

ایران را برای دولت فرانسه تهیه کرده است.  
 پاسخ- بله این را ما به اطلاع ایشان رسانده بودیم.»

سپس مصاحبه کننده می‌خواهد اطلاعات بیشتری از چون و چرای این گزارش بیابد و از آقای یزیدی می‌پرسد آیا نسخه‌ای از آن وجود دارد و ایشان با کمال تأسف وی را مطلع می‌کنند که رونوشت آن در منزل قطب‌زاده در پاریس بود ولی چون او را اعدام کردند دیگر کسی به آن دسترسی ندارد. مصاحبه کننده جویای مضمون نامه می‌شود و آقای یزیدی چنین پاسخ می‌دهد:

«بله. ولی من متأسفانه الان حضور ذهن ندارم. آن گزارش هم تا آنجا که من به یاد می‌آورم، کل گزارش را نخواندیم بلکه مطالبش را مرور کردیم و صادق قطب‌زاده یادداشت و آن را تنظیم کرد. البته وقتی که آن گزارش را به دولت فرانسه داد، نماینده وزارت امور خارجه فرانسه از ما تشکر کرد، به دیدن ما آمد و گفت فرانسه به شدت تحت تاثیر این گزارش قرار گرفته است.»

از قرار معلوم این گزارش که کسی جز تهیه کننده آن را نخوانده بود، مبنای مذاکرات کنفرانس سران چهار کشور - آمریکا، فرانسه، انگلستان و آلمان قرار می‌گیرد و درست ۲۹ سال پیش سرنوشت ایران توسط آقایان کارتر، ژیسکار دستن، اشمیت و کالاهان تعیین می‌شود. باز هم بقیه داستان را از زبان دکتر یزیدی می‌شنویم:

«... نماینده ژیسکار دستن به دیدن امام آمد و گفت که آقای کارتر پیغامی به آقای خمینی داده است و متن کتبی پیغام را خواند... این موقعی بود که هنوز بختیار نیامده بود و شاه نرفته بود. در پیغام کارتر آمده بود که شاه ایران را به زودی ترک می‌کند و شما از بختیار حمایت کنید وگرنه ارتش کودتا می‌کند. آقای خمینی هم پاسخ قطعی داد و به کارتر توصیه کرد نمایندگان آمریکا در ایران که با ارتش در ارتباط هستند مانع کشتار مردم شوند. به نظر من، مهمترین سند و حلقه مفقوده در ارتباط با آمریکا مذاکراتی است که مرحوم دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران داشته است. در آن زمان رهبران انقلاب از ۳ کانال با آمریکا ارتباط داشتند: یکی در فرانسه بود که مدارکش منتشر شده است. یک کانال در ایران توسط شورای انقلاب، مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی، و دکتر سبحانی با سولیوان بود، کانال سوم ارتباط مستقیم دکتر بهشتی با سولیوان بود. استمپل در کتابش هر دو کانال ارتباطی در تهران را شرح می‌دهد اما درباره مذاکرات دکتر بهشتی با سولیوان چیزی ننوشته است. من در مناظره‌ای که در اردوی تابستانی سال ۱۳۷۸ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر با آقای مهندس عباس عبدی داشتم به او گفتم که سفارت آمریکا را گرفتید، خوب اسناد مذاکرات بهشتی با آمریکائی‌ها کجاست؟ آن جا آقای عبدی جواب روشنی به این پرسش نداد ولی بعدها در جای دیگری جواب داده و گفته است: آنچه فلانی می‌گوید درست است؛ ما اسناد مذاکرات آقای بهشتی با سولیوان را به دست آوردیم، ولی آنها را به آقای خمینی ارائه دادیم. آقای خمینی به آنها نگاه کرد و گفت آقای بهشتی عضو شورای انقلاب است و حالا لازم نیست آنها را پخش کنید.»

سپس آقای یزدی می‌افزاید که مذاکرات دکتر بهشتی با سولیوان بدون اطلاع شورای انقلاب بوده است. داستان رابطه دکتر بهشتی با آمریکائی‌ها به اینجا ختم نمی‌شود. دکتر یزدی در جای دیگر این مصاحبه یادآور می‌شود که دکتر بهشتی مدت یک ماه در ماه‌های پیش از انقلاب در واشنگتن اقامت داشت «ولی معلوم نیست چه کار می‌کرده است. آیا در آنجا تماس و مذاکراتی هم بوده است یا نه.»

خواندن متن کامل این مصاحبه برای همه آنهایی که در جستجوی سر نخ انقلاب هستند ضروری است. دکتر یزدی به عنوان نزدیکترین فرد به آیت‌الله خمینی و کسی که مدعی است برنامه سیاسی خمینی را نوشته است و تنها با تغییرات بسیار اندکی خمینی آن را به مورد اجرا گذاشته است نمی‌تواند منکر ضرورت انقلاب شود. ولی از فحوای سخنانش کاملاً پیداست که امروز به غالب اشتباهات گذشته معترف است. وی می‌گوید:

«بله؛ الان که به گذشته نگاه می‌کنم نخستین نقدی که به نظرم می‌رسد این است که ما (همه کسانی که در انقلاب فعال بودند) پیرامون آن چیزی که نمی‌خواستیم متحد بودیم. از روشنفکران چپ گرفته تا مسلمانان سنتی، همه اصل را بر سقوط شاه گذاشته بودند. همه عاشق سقوط شاه یعنی استبداد بودیم. سال‌های سال علیه استبداد مبارزه کردیم. برای همین خیلی چیزها را که باید می‌دیدیم، ندیدیم. برای همین است که من به نسل جدید جوان می‌گویم شما حواستان جمع باشد اول چیزی را که می‌خواهید تعریف کنید و بر سر آن توافق کنید، نه چیزی را که نمی‌خواهید. نقد دوم هم این است که انقلاب زود پیروز شد. نپخته و خام بود. یک بچه سه ماهه ناقص بود که روی دست صاحبانش، ملت، ماند و تنها کسی که می‌گفت زود و نرسیده است، مرحوم بازرگان بود. از همه دوستان حتی یک نفر هم نبود که بگوید: آقا چرا اینقدر عجله؟ چرا اینقدر زود؟ آقا صبر کنید!»

به صراحت روشن نیست منظور و هدف آقای یزدی از این مصاحبه چیست. آیا پاسخی به ندای وجدان است؟ و تا توشه‌ای برای آیندگان؟ آنچه مسلم است برای اولین بار یکی از حواریون آقای خمینی که هنوز هم در ایران است و فراری نیست، قهر نکرده است و از کشور رانده نشده است با این صراحت از اعمال و رفتار او انتقاد می‌کند. به این قطعه کوتاه توجه کنید:

«هرچند آقای خمینی در پاریس مطلب غیرشفافی نگفت و آنچه را در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها بیان داشت مورد قبول همگان بود، ولی در مقام مقایسه می‌توان گفت «آقای خمینی دوره مکه» با «آقای خمینی دوره مدینه» متفاوت شد.» این ارزیابی از رفتار سیاسی خمینی توسط کسی که در همین مصاحبه می‌گوید:

«برنامه سیاسی آقای خمینی را من خودم نوشتم. به خط من است ایشان هم اصلاح کردند، هنوز هم اصلش پیش من است...» بسیار متفاوت است. شاید سرنوشت قطب‌زاده برای یزدی درسی بود که موجب شد او قریب بیست سال سکوت کند و حتی امروز هم «همه حقایق» را نگوید.

شاید یکی دو هفته قبل از گوآدلوپ بود، چون من اواخر دسامبر بود که به آمریکا رفتم و گوآدلوپ ۴ ژانویه بود. در هر حال، من توضیحاتی می‌دادم این بود که شما اطلاعات کافی درباره ایران، ندارید. برای همین هم دائماً خطا می‌کنید و حمایت‌های شما از شاه این ایرادات را دارد. او از من پرسید که آیا امکان سازش میان انقلاب و شاه وجود دارد، جواب منفی قاطعی به او دادم /از طرف دیگر، جنگ سرد در اوج خود بود؛ افغانستان در اشغال ارتش روسیه بود، امریکایی‌ها نگران بودند که اگر شاه برود، خلایی که در ایران ایجاد می‌شود چگونه خواهد شد. بنابراین، موافقت کردند که شاه برود، بختیار بیاید و ارتش با انقلاب همکاری کند تا ارتش احتمالاً بتواند در انقلاب جایگاهی پیدا کند. از جانب دیگر، نظریه برژینسکی این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می‌تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیان است

اشاره:

" گوآدلوپ" برای آگاهان سیاسی- به ویژه در ایران- يك اسم خاص است. در بررسی تاریخ سیاسی معاصر و تحولات معطوف به انقلاب اسلامی، بی‌شک کنفرانس گوآدلوپ جایگاه خاص خود را دارد که هرچند در مورد اهمیت و تأثیر آن، ارزیابی‌های متفاوتی وجود دارد اما تحلیل آن را به سهولت نمی‌توان فرو گذاشت. پس از نشست سران چهار کشور آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان ( کارتر، کالاهان، ژیسکارستن و اشمیت) در نیمه نخست دی‌ماه ۱۳۵۷ در گوآدلوپ بود که یونایتدپرس نوشت: " آمریکابه خاطر مخالفت‌های روزافزون و همه‌جانبه مردم ایران، نمی‌تواند از شاه حمایت کند". جیمی کارتر می‌گوید: " همگی می‌گفتند، شاه هرچه زودتر باید برود" و شاه در خاطراتش می‌نویسد: " در کنفرانس گوآدلوپ، با اخراج من موافقت کردند".

دکتر ابراهیم یزدی از معدود صاحب‌نظران سیاسی ایران و استراتژیست‌هایی است که به علت حضور فعالش در بطن تحولات انقلاب و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، اطلاعات و خاطرات منحصر به فردی- به ویژه در همراهی‌اش با رهبر فقید انقلاب- دارد.

در گفت و گو با دکتر یزدی، نشست گوآدلوپ و نیز تحولات جمهوری اسلامی تا تسخیر سفارت آمریکا، مورد بحث قرار گرفته و ایشان به نکات قابل تأملی- گاه برای نخستین بار- اشاره نموده‌است. دبیر کل نهضت آزادی ایران معتقد است که دگرگونی در ساخت قدرت از سال ۵۸- و نه ۶۰- روند دیگری را در پیش گرفت.

دکتر افشین جعفرزاده، از صاحب‌نظران تاریخ سیاسی معاصر ایران هم در این گفت و گو حضور داشته‌است.

قبل از کنفرانس گوادلوپ- با توجه به منابع منتشرشده- گویا رهبر فقید انقلاب از این قضیه خبر داشتند و با پاریس هم علی‌الظاهر در ارتباط بودند- از جمله، اشاره‌ای که شما در کتاب آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها به قطب‌زاده داشتید و تهیه تحلیلی توسط وی- اما آیا آیت‌الله خمینی و هیأت همراه ایشان در پاریس از موضع ایالات متحده خبری داشتند یا نه؟

دکتر یزدی: نه؛ ما هیچ اطلاعی نداشتیم. شاید مشکل اینجا بود که دانش و اطلاعات آمریکایی‌ها، یا به طور مشخص و حداقل وزارت امور خارجه آمریکا، از مسائل ایران بسیار ابتدایی و ناقص بود. در ژانویه ۱۹۷۹ تلویزیون ملی سراسری آمریکا (PBS) از من برای مناظره‌ای با شرکت هنری کسینجر درباره ایران دعوت کرد. ولی کسینجر نیامد و به جای خود معاونش آقای جوزف سیسکو را فرستاد. قبل از انجام این مناظره، مسئول این برنامه از من پرسیده که آیا می‌خواهی با مسئول میز ایران در وزارت امور خارج آمریکا دیداری داشته‌باشید یا نه؟ من قبل از این که به این سفر بروم، مسئله دعوت به مناظره را با آقای خمینی مطرح کردم، و نظر ایشان را هم در مورد مناظره و هم احتمال این که ممکن است از طرف دولت آمریکا بخواهند با من صحبت کنند، جویا شدم. ایشان نظر خود مرا پرسیدند که نظر مثبت دادم. به ایشان گفتم که ما نباید از گفتگو با دشمن بترسیم؛ چون در نشست و صحبت کردن با این‌ها اطلاعاتی به دست می‌آوریم که در غیر این صورت نداریم. ایشان قبول کرد. من به واشنگتن رفتم؛ بعد از انجام مصاحبه تلویزیونی و قبل از رفتن به یک رستوران برای شام، مسئول مصاحبه گفت که از آقای هنری پرشت مسئول میز ایران دعوت کرده است که در این شام باشد و گفتگویی داشته باشیم. من تا آن موقع این شخص را ندیده‌بودم و نمی‌شناختم. جالب‌ترین مسئله برای من در این گفتگو میزان بی‌اطلاعی آنها از ایران بود، به طوری که وقتی راجع به ریشه‌های اعتراضات در ایران برایش صحبت کردم و از جریان روشنفکری دینی و متفکرین آن، از جمله از شریعتی و نقشی که او داشته‌است صحبت کردم اظهار نمود که برای اولین بار است، اسم شریعتی را می‌شنود. یا حداقل به من این طور می‌گفت. بعد از انقلاب در اسنادی که دانشجویان خط امام منتشر کردند، خواندم که او در گزارش خود نوشته که فلانی (من) نگرانی تعطیلی مدارس مختلط دختر و پسر بوده‌است، در حالی که در آن جا اصلاً چنین موضوعی عنوان نشده بود که من بگویم که با مدارس مختلط موافقم یا نه. در آن گفتگو من درباره اطلاعات سطحی آنها از ایران و یا بی‌اطلاعی آنها به او گفتم که شما آمریکایی‌ها در حالی که شدیداً منافع‌تان با کشوری مثل ایران و عربستان و برخی دیگر از کشورهای اسلامی پیوند خورده است، اما اطلاعات‌تان درباره این کشورها بسیار سطحی است. اطلاعات شما آمریکایی‌ها راجع به سوسک‌های خانگی بیشتر از وضعیت فرهنگی و فکری در کشورهای اسلامی و مسلمان‌هاست. برایش هم چند مثال زدم. در اینجا بود که بحث شریعتی مطرح شد که اظهار داشت راجع به شریعتی چیزی نشنیده و نخوانده است و این برای من تعجب‌آور بود.

س: این دیدار چند وقت قبل از گوادلوپ بود؟

ج: شاید یکی دو هفته قبل از گوادلوپ بود، چون من اواخر دسامبر بود که به آمریکا رفتم و گوادلوپ ۴

ژانویه بود. در هر حال، من توضیحاتی می‌دادم این بود که شما اطلاعات کافی درباره ایران، ندارید. برای همین هم دائماً خطا می‌کنید و حمایت‌های شما از شاه این ایرادات را دارد. او از من پرسید که آیا امکان سازش میان انقلاب و شاه وجود دارد، جواب منفی قاطعی به او دادم و شعری که در مهدکودک‌ها در آمریکا بچه‌ها می‌خوانند برایش خواندم، با این مضمون:

"هامتی دامتی (استعاره از تخم‌مرغ و هر آدم کوتاه و بی‌قواره)، بالای دیوار نشست. هامتی دامتی سقوط بزرگی کرد. نمی‌تواند خودش را نگاه دارد، قل می‌خورد و

می‌افتد پایین و خورد می‌شود. تمام مردان شاه و تمام سربازانش هم نمی‌توانند

تکه‌های او را جمع و جور کنند و به هم بچسبانند."

استنباطم از این دیدار این بود که آمریکایی‌ها دچار يك نوع سردرگمی و ابهام و بی‌اطلاعی و جهل در رابطه با اوضاع ایران هستند. به نظر من، آنها تا آخرین لحظه به دنبال این بودند که شاه بماند و هر تغییری و اصلاحی با بودن وی انجام شود. اما دیپلمات‌های انگلیسی و اسرائیلی که به مسایل ایران آگاهی بیشتر و عمیق‌تر داشتند به شاه توصیه کرده بودند که به نفع پسرش کناره‌گیری کند. بسیاری از دیپلمات‌های سابقه‌دار آمریکایی که با ایران و اوضاع آن آشنایی داشتند، نیز مشکل ایران را خود شاه می‌دانستند. در سال ۱۳۵۶ **خانم فیتزجرالد**، نویسنده معروف آمریکایی و کسی که به خاطر نوشتن کتاب جالبی درباره ویتنام (**آتش در خلیج**) برنده **جایزه پولیتزر** شده بود، مقاله‌ای مفصل در مجله معروف **هارپر راجع** به ایران نوشت که خیلی انتقادی بود و در آن از شاه به عنوان مشکلات ایران یاد شده بود. در همان زمان شاه با روزنامه‌ی **گاردین** انگلیس مصاحبه‌ای کرد و گفت که: «بله، من حاضرم به نفع پسرم کنار بروم؛ پدرم برای تحقق جمهوری سعی کرد ولی موفق نشد و فایده نداشت». وقتی شاه می‌گوید: «به نفع پسرم کنار می‌روم و تغییر نظام به جمهوریت فایده ندارد»، آیا در پشت پرده مسائلی مطرح است که شاه این جواب‌ها را می‌دهد؟ به نظر می‌رسد که آمریکایی‌ها در مقابل تغییرات و تحولات اجتناب‌ناپذیر مقاومت می‌کردند، و حداقل تا ژانویه ۱۹۷۹ اصرار داشتند که این تغییرات را خود شاه انجام دهد. (من این مسائلی را در مقاله‌ای تحت عنوان «**هیاهوی بسیار برای هیچ**» که در نشریه «پیام مجاهد» ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور نوشتم تبیین کرده‌ام.)

س: آقای دکتر، ولی زنده‌یاد سرهنگ نجاتی در کتابش می‌نویسد که پیش از گوادلوپ و در اواخر دسامبر و ۳ ژانویه کمیته مخصوص هماهنگی شورای امنیت ملی کاخ سفید، تصمیم دولت آمریکا را در مورد لزوم خارج شدن از ایران به وسیله‌ی سفیرش به تهران و شاه منتقل کرده‌است. احسان نراقی هم نوشته‌است که در نیمه اول دسامبر ۱۹۷۸ برای اولین بار کارتر تردید خود را نسبت به توانایی شاه در حفظ قدرت آشکار کرد. البته در ۱۹ مهر (۱۱ اکتبر) کارتر طی يك مصاحبه مطبوعاتی اطمینان مجدد خود را نسبت به شاه ابراز می‌کند. جنابعالی، نظر و توضیح‌تان چیست؟

ج: در گزارشی که **جورج بال** مشاور آقای کارتر، برای او تهیه کرد، او وضعیت شاه را بررسی و چند گزینه احتمالی پیش‌رو را مطرح می‌سازد. اولین گزینه این بود که خود شاه این تغییرات را رهبری کند؛

دوم این که شاه اختیار آتش را به پسرش واگذار کند، سوم این که جنبش انقلاب اسلامی بیاید. تا اواخر سال ۱۹۷۸ آمریکایی‌ها می‌خواستند که شاه بماند و اصلاحات را خود شاه انجام دهد (گزارش جورج بال را به طور کامل در کتابم آورده‌ام و دلایل موضع‌گیری آمریکا را هم تحلیل کرده‌ام). پایگاه اصلی آمریکایی‌ها در ایران ارتش بود، در میان سایر افسارن‌توانسته‌بودند پایگاه و نفوذ داشته‌باشند؛ در حالی که پایگاه انگلیسی‌ها و اسرائیلی‌ها در میان غیرنظامیان بود. به خصوص در سال‌های آخر حکومت شاه. انگلیس و اسرائیل که به اوضاع ایران واقع‌بینانه‌تر نگاه می‌کردند اصرار داشتند که شاه برود. حتی وقتی که فرح به آمریکا سفر کرد، تجلیل بزرگی از جانب برخی از جناح‌های قدرت و در حد رئیس یک کشور از او به عمل آمد که احتمالاً حاکی از آن بود که ممکن است شاه برود و فرح، نایب‌السلطنه شود و یک چند سالی آزادی‌هایی بدهند و او مملکت را اداره کند تا تب و تاب انقلاب فروکش کند. اما نظامیان آمریکا با این برنامه مخالف بودند، چون در این صورت پایگاه قدرت خود را از دست می‌دادند. انگلیسی‌ها، البته موافق طرح بودند چون اگر قرار بود یک دوره انتقال دمکراتیک پیش بیاید، این انگلیسی‌ها بودند که پایگاهی را که در بین غیر نظامیان داشتند حفظ می‌کردند. اما از اواخر دسامبر ۱۹۷۸ آمریکایی‌ها آرام آرام به این نقطه رسیدند که پافشاری بر ابقای شاه فایده‌ای ندارد و تغییر مسیر دادند. از طرف دیگر، جنگ سرد در اوج خود بود؛ افغانستان در اشغال ارتش روسیه بود، آمریکایی‌ها نگران بودند که اگر شاه برود، خلایی که در ایران ایجاد می‌شود چگونه خواهد شد. بنابراین، موافقت کردند که شاه برود، بختیار بیاید و ارتش با انقلاب همکاری کند تا ارتش احتمالاً بتواند در انقلاب جایگاهی پیدا کند. از جانب دیگر، نظریه برژینسکی این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می‌تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیان است. استدلال او این بود که روحانیون علی‌الاصول ضد کمونیسم هستند و قدرت بسیج توده‌های مردم را هم دارند. نظامیان هم منسجم‌اند؛ ارتش ۴۰۰/۰۰۰ نفری شاه آموزش‌های ضد کمونیستی و ضد شورش دیده‌بودند؛ ائتلاف میان نظامیان و روحانیون می‌تواند خطر کمونیسم را بعد از شاه از بین ببرد. سفر هایزر به ایران برای این نبود که ارتش کودتا کنند، بلکه او آمد که مبدا نظامیان بعد از رفتن شاه دست به کارهایی بزنند که موقعیت ارتش را در نزد مردم از بین ببرد. آمریکایی‌ها معتقد بودند اگر ارتش در دوران انقلاب انسجام خودش را حفظ کند، و با انقلاب همراهی نماید پس از پیروزی انقلاب و بعد از آن که احساسات عمومی فروکش کرد، آن وقت ارتش می‌تواند به راحتی و به عنوان بخشی از انقلاب، ادعای سهم داشته‌باشد. این همان کاری است که آمریکایی‌ها بعداً در فیلیپین انجام دادند؛ وقتی که مارکوس انتخابات قلابی ریاست جمهوری را برگزار و ادعا کرد که برنده شده است، ارتش وارد عمل شد و اعلام کرد مارکوس رئیس جمهور نیست و خانم اکینو برنده شده است، و مارکوس را بیرون کردند و به این ترتیب، ارتش شد بخشی از انقلاب فیلیپین.

**س: پس مطابق طرح برژینسکی ( ایجاد ائتلاف ارتش و روحانیت)، واشنگتن به روحانیت به عنوان يك آلترناتیو نگاه می‌کرده است؟**

**ج:** بله، به عنوان نیرویی که می‌تواند بعد از شاه، خلاء قدرت سیاسی را پر کنند و مانع تصاحب قدرت از طرف کمونیست‌ها شوند. بگذارید این جوری بگویم که آمریکا، حاکمیت روحانیت و همکاری با ارتش را در راستای دفع خطر کمونیسم لازم می‌دید. مهم‌ترین مسئله آمریکایی‌ها در آن مقطع تاریخی- به



خصوص با عنایت به رویدادهای افغانستان- این بود که چگونه با رفتن شاه، ایران به دامن کمونیسم نیفتد.

س: و در این چارچوب منافع خودش را تأمین می‌کرده‌است؟

ج: اهدافشان را در چارچوب تقابل دو بلوک شرق و غرب و جنگ سرد تأمین می‌کرد.

س: آقای دکتر، آیا این درست است که آیت‌الله خمینی در اوج ناآرامی‌ها و انقلاب گفته‌بودند که ما جریان نفت را به غرب قطع نمی‌کنیم؟

ج: بله؛ در نوشته‌هایی که من به مرحوم سرهنگ نجاتی دادم و در کتاب ایشان درج شده‌است، این نکات منعکس است. بلافاصله بعد از کنفرانس گوآدلوپ، کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا توسط ژیسکار دستن پیامی برای آقای خمینی فرستاد و سپس وزارت امور خارجه آمریکا تماس گرفت و پیام‌هایی با آیت‌الله خمینی مبادله شد. من پیام‌ها را برای آقای خمینی ترجمه می‌کردم و آقای خمینی هم جواب‌شان را می‌دادند و من هم ترجمه آنها را به نماینده سفارت آمریکا در پاریس می‌دادم. در یکی از آخرین پیغام‌هایی که رد و بدل شد. آمریکایی‌ها از قطع صادرات نفت ایران اظهار نگرانی کرده بودند. آقای خمینی هم جواب دادند که نمی‌خواهیم صدور نفت را قطع کنیم، ولی پول آن را خرج خرید اسلحه نمی‌کنیم بلکه پول نفت را خرج تهیه وسایل مورد نیاز برای کشاورزی و عمران و آبادی کشور خواهیم کرد.

س: با این توضیحاتی که فرمودید، آیا قبل از نشست گوآدلوپ آقای خمینی در رابطه با موضع واشنگتن دل‌نگران بود یا نه؟

ج: خیر؛ ایشان تشویشی نداشتند. حداقل من چیزی نمی‌دیدم که تشویش حساب شود

س: یعنی نسبت به آن اتفاقی که قرار بود در سطح بین‌المللی انجام شود و بر تحولات داخلی ایران هم موثر بود، ایشان هیچ دل‌نگرانی نداشتند؟

ج: نه؛ انقلاب اسلامی ایران از يك جهت ویژگی خاص خودش را داشت به خصوص در مقایسه با بقیه انقلاب‌ها و در مقایسه با هند - گاندی، کوبا - کاسترو و ... آقای خمینی چندان آشنا و پیگیر مسایل جهانی نبود، این که گوآدلوپ کجاست، حالا سران این کشورها جمع می‌شوند چی می‌شود و صحبت نمی‌کردند؛ اگر هم چیزهایی بود، ما می‌گفتیم و پیگیر می‌شدیم.

س: ولی بالاخره ایشان در جریان بودند که قطب‌زاده پیش از گوآدلوپ گزارشی تحلیلی از تحولات ایران را برای دولت فرانسه تهیه کرده‌است.

ج: بله؛ این را ما به اطلاع ایشان رسانده بودیم.

س: یعنی شما هیچ حساسیتی برای ایشان به وجود نیاوردید؟ برای شما هم هیچ حساسیتی نداشت؟

ج: ببینید، می‌دانستم که امریکایی‌ها مخالف هستند؛ و قطعاً ما نمی‌توانستیم با نظر آمریکا که می‌گفت، شاه بماند و اصلاحات را انجام دهد، موافق باشیم. فکر می‌کردیم که دیگر زمانش گذشته است و امکان ندارد؛ ما در وضعیتی نبودیم که بتوانیم در تصمیمات گوادلوپ مؤثر واقع شویم، بنابراین هنگامی که رئیس‌جمهور فرانسه از طریق وزارت امور خارجه، پیغام داد که شما يك گزارش، که نقطه نظرات این طرف را به ما بدهد، تهیه کنید، آقای خمینی ضرورت آن را تایید کردند و صادق قطب‌زاده هم آن گزارش را نوشت و به نماینده وزارت امور خارجه تحویل داد.

س: بارها گفته شده که صادق قطب‌زاده آن تحلیل را تهیه کرده است ولی از مضمون آن چیزی گفته نشده است...

ج: متأسفانه ما هیچ کپی‌ای از آن گزارش نداریم. علتش هم این است که وقتی قطب‌زاده پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد، لوازم و کتاب‌ها و اسناد موجود در منزل خودش را در پاریس - که مرکز فعالیت‌هایش بود - جمع نکرد و به ایران نیاورد. بعد هم او را گرفتند و اعدامش کردند!! آپارتمانش در اختیار وکیلی بود که در فرانسه با او کار می‌کرد و ما نتوانستیم به آن مدارك دست پیدا کنیم و از سرنوشت آنها بی‌اطلاع.

س: آن گزارشی را که او به مقامات فرانسوی داد، شما مطالعه نکردید؟ کمیته سیاسی در نوفل‌لوشاتو چه کسانی بودند؟

ج: ببینید ما وقت بسیار کمی داشتیم؛ فرصت نبود که بنشینیم و گزارش را با هم بخوانیم و نهایی کنیم، با هم صحبت کردیم و بحث کردیم؛ محتوای گزارش شفاف و روشن بود. ( دکتر صادق طباطبایی در نوشتن نامه با قطب زاده همکاری کرده بود). مسائل ما این بود بگوییم که چرا با بودن شاه هیچ مسئله‌ای حل نمی‌شود و با رفتن شاه است که مشکلات کشور و وضع فعلی اصلاح می‌شود. فرانسوی‌ها هم این را پذیرفته بودند.

س: خب، این نظر شما بود. قطب‌زاده از تحولات داخلی ایران چه شاخص‌هایی را در گزارش خود برجسته کرده بود، که مورد توجه فرانسه قرار گرفت؟

ج: احتیاجی نبود که ما این شاخص‌ها را برجسته و معین کنیم؛ مشکل ایران، با هر علت و ریشه‌ای، در حادثه‌ترین شکل سیاسی‌اش بروز کرده بود. تظاهرات میلیونی عظیم در خیابان‌ها صورت می‌گرفت تا آنجا که شاه هم گفت، من صدای انقلاب شما را شنیدم. شاه و سلطنت، محور اصلی بحران سیاسی بود و نیاز به شاخص‌های دیگری نبود که ما بخواهیم درباره آنها بحث کنیم. کاملاً روشن بود. چیزی که آن‌ها

می‌خواستند بدانند نقطه نظرات رهبری انقلاب در مورد مسائل کلیدی از جمله روابط با غرب بود که آن هم تبیین شد؛ که ما با غرب دعوا نداریم و استقلال خودمان را می‌خواهیم؛ حاضریم نفت را بفروشیم و به جایش مواد و وسایل مورد نیاز کشور - و نه اسلحه - بخریم. مسائل روشن بود؛ از آنجا که طبیعت انقلاب ایران، اسلامی و ضد کمونیستی بود، آن‌ها نگرانی از این بابت نداشتند؛ بلکه می‌خواستند بدانند که آیا رژیمی که می‌آید توانایی مقابله با کمونیسم را دارد یا نه.

**س: ولی شما در کتابتان نوشته‌اید که گزارش قطبزاده، پاریس را تحت‌تأثیر قرار داد. پس این گزارش باید واجد يك سری خصوصیات بوده‌باشد؟**

**ج:** بله؛ ولی من متأسفانه الان حضور ذهن ندارم. آن گزارش هم تا آن جا که من به یاد می‌آورم کل گزارش را نخواندیم بلکه مطالبش را مرور کردیم و صادق قطبزاده یادداشت و آن را با همکاری صادق طباطبایی، تنظیم کرد. البته وقتی که آن گزارش را به دولت فرانسه داد، نماینده وزارت امور خارجه فرانسه از ما تشکر کرد، به دیدن ما آمد و گفت که فرانسه به شدت تحت‌تأثیر این گزارش قرار گرفته‌است.

**س: آقای صادق طباطبایی سال گذشته و هنگام بیان خاطراتش از تلویزیون ( در دهه فجر) گفت که يك گزارشی را برای نشست گوآدلوپ برده‌است و يك گزارش هم از گوآدلوپ آورده‌است....**

**ج:** نه؛ تا آن جا که من می‌دانم چنین چیزی وجود نداشت و کسی به گوآدلوپ نرفت.

**س: یعنی هیچ پیغامی از طرف آیت‌الله خمینی برای نشست سران فرستاده نشد؟**

**ج:** خیر! فقط همان گزارش قطبزاده به دولت فرانسه بود.

**س: آن وقت صادق طباطبایی چه نقشی داشت؟**

**ج:** دکتر صادق طباطبایی هم در پاریس حضور داشت و احتمالاً مورد مشورت قرار گرفته‌بود. البته من حضور ذهن ندارم که آیا آقای دکتر صادق طباطبایی هم در آن جلسه بود یا نه؛ ولی بعید نمی‌دانم، چون برادر خانم احمد آقا بود و می‌آمد و می‌رفت، و از نظر خانوادگی به آن‌ها نزدیک‌تر بود.

**س: این که گزارشی به گوآدلوپ برده‌باشد، چطور؟**

**ج:** خیر؛ چنین چیزی نبوده‌است؛ تا آنجا که من اطلاع دارم از طرف ایران کسی به گوآدلوپ نرفت و نماینده وزارت امور خارجه یا رئیس جمهور فرانسه آمد و آن گزارش را گرفت.

**س: یعنی با محوریت گوادلوپ هیچ ارتباطی بین رهبری انقلاب و ستاد مستقر در نوفل‌لوشاتو با دول خارجی تا بعد از نشست گوادلوپ وجود نداشت؟**

ج: خیر؛ هیچ ارتباطی وجود نداشت؛ بعد از آن بود که نماینده ژیسکار دستن به دیدن امام آمد و گفت که آقای کارتر پیغامی به آقای خمینی داده است و متن کتبی پیغام را خواند. من متن جواب آقای خمینی را در کتابم آورده‌ام؛ این موقعی بود که هنوز آقای بختیار نیامده بود و شاه نرفته بود. در پیغام کارتر آمده بود که شاه، ایران را به زودی ترک می‌کند و شما از بختیار حمایت کنید و گرنه ارتش کودتا می‌کند. آقای خمینی هم پاسخ قطعی داد و به کارتر توصیه کردند نمایندگان آمریکا در ایران که با ارتش در ارتباط هستند مانع کشتار مردم شوند. به نظر من، مهم‌ترین سند و حلقه مفقوده در ارتباط با آمریکا مذاکراتی است که مرحوم دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران داشته است. در آن زمان رهبران انقلاب از ۳ کانال با آمریکا ارتباط داشتند: یکی در فرانسه بود که مدارکش منتشر شده است؛ یک کانال در ایران توسط شورای انقلاب، مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر سبحانی با سولیوان بود؛ کانال سوم ارتباط و مذاکرات مستقیم دکتر بهشتی با سولیوان بود. استمپل در کتابش هر دو کانال ارتباطی در تهران را شرح می‌دهد اما درباره مذاکره دکتر بهشتی با سولیوان چیزی ننوشته است. من در مناظره‌ای که در اردوی تابستانی سال ۱۳۷۸ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر با آقای مهندس عباس عبدی داشتم به او گفتم که سفارت آمریکا را گرفتید، خوب، اسناد مذاکرات بهشتی با آمریکایی‌ها کجاست؟ آن جا آقای عبدی جواب روشنی به این پرسش نداد ولی بعدها در جای دیگری جواب داده و گفته است: آن چه فلانی می‌گوید درست است؛ ما اسناد مذاکرات آقای بهشتی با سولیوان را بدست آوردیم، ولی آنها را به آقای خمینی ارایه دادیم. آقای خمینی به آنها نگاه کرد و گفت آقای بهشتی عضو شورای انقلاب است و حالا لازم نیست آن‌ها را پخش کنید. این مهم است که ببینیم مضمون آن گفت‌وگوها چه بوده و چه چیزی در آن سندهاست. بالاخره بعد از بیست و چند سال، آقایان باید بیابند و بگویند که محتوای آن مذاکرات چه بوده است؟ ضمناً مذاکراتی که دکتر بهشتی با سولیوان داشت بدون اطلاع شورای انقلاب بود و مهندس بازرگان و آیت‌الله موسوی اردبیلی از این مذاکره اطلاعی نداشتند.

یک نکته دیگر را هم لازم به ذکر می‌دانم؛ آقای دکتر بهشتی چند ماه قبل از سفر من به نجف و بعد به پاریس، به آمریکا آمد. مدتی هم پیش من- در هوستون- بود و بعد از آن جا یک ماهی به واشنگتن- و نیویورک- رفت. ایشان در جلسات ایرانی‌ها در واشنگتن و یا نیویورک حضور نیافتند و خبر نداریم که آقای بهشتی آن یک ماهی که در واشنگتن یا نیویورک بود، چه کار می‌کرده است. آیا در آنجا تماس و مذاکراتی هم بوده است یا نه. این هم یک سؤال کلیدی و اساسی است.

**س: آنچه می‌گویید آیا در ذیل مذاکرات با سولیوان اهمیت می‌یابد؟**

ج: به نظر من، این مهم است که همزمان با مذاکره شورای انقلاب با سولیوان، دکتر بهشتی هم جداگانه با سولیوان مذاکره می‌کرده است؛ این نیاز به یک مقدار تحقیقات بیشتر دارد. همچنان که مشخص نیست هاینر که به ایران آمد آیا با آقای بهشتی دیدار داشته است یا نه؟ نکته مهم دیگر این است که خاطراتی از

حسین فردوست منتشر شده است. مهمتر از آنچه در کتاب فردوست آمده است مطالب «ننوشته» اش می‌باشد؛ بخشی از پاسخ سؤالات آنجاست. فردوست در کتاب خودش شرح می‌دهد که برخوردار از چه موقعیتی در سازمان اینتلجنس سرویس انگلیس و MI6 بوده‌است؛ او می‌گوید خیلی از رجال انگلیس هم نمی‌دانند که ساختن MI6 کجاست، مع‌ذالك، می‌گوید وی آنجا آموزش دیده‌است. يك سؤال اساسی که در کتاب فردوست نیامده این است که آیا مسئولان MI6 به آقای فردوست گفتند بمان ایران یا خودش مانده‌است؛ با چه هدفی و برنامه‌ای او در ایران ماند و ایران را ترك نکرد؟

س: به این کتاب که نمی‌شود خیلی تکیه و استناد کرد.

ج: بله؛ برای همین هم می‌گویم که باید روی «چیزهای ننوشته» اش کار کرد و آن‌ها را باید خواند. من این نظر را نمی‌پذیرم که انقلاب ایران را امریکایی‌ها یا انگلیسی‌ها راه انداختند. این اعتقاد را ندارم. بلکه انقلاب اسلامی ایران را اصیل و مردمی و تاریخی می‌دانم. اما در عین حال نمی‌توانم بپذیرم که امریکا و انگلیس و اسرائیل - که آن اندازه در ایران نفوذ داشتند - در شرایطی که انقلاب در حال پیروزی بود، کاری به روند انقلاب نداشتند و آن را به حال خود رها کردند و رفتند. بنابراین، باید برگردیم بررسی کنیم که وقتی انقلاب، اجتناب‌ناپذیر شد، آن‌ها چه واکنشی‌هایی از خود نشان دادند و چکار کردند.

س: آقای دکتر، اگر اجازه بدهید این بحث را جمع کنیم؛ آیا شما با این نظر موافقید که گوادلوپ تیر خلاص نظام پهلوی بود؟

ج: تیر خلاص به این معنا که کار خروج شاه از ایران قطعی شد. انگلیسی‌ها قبلاً با خروج شاه از ایران موافق بودند؛ آن‌ها زودتر از امریکایی‌ها فهمیده‌بودند که شاه دیگر یارشاطر نیست، بلکه بار خاطر است. امریکایی‌ها دیرتر و خیلی دیرتر از انگلیس‌ها به این جمع‌بندی رسیدند که هیچ چاره‌ای نیست جز این که شاه برود برنامه‌ریزی کردند برای ایران بعد از شاه...

س: آقای دکتر، يك تحلیلی هم وجود دارد که آن را به دیدگاه‌های برژینسکی منتسب می‌کند. این که واشنگتن می‌کوشید نیروهای ملی و نیروهای چپ را به تدریج حذف کند؛ راست‌ترین جریان بیاید و حکومت را در دست بگیرد، چرا که بیشتر، تأمین‌کننده منافع غرب است. نظر شما در مورد این تحلیل چیست؟

ج: در اوج انقلاب و هنگام پیروزی آن، نیروهای غیرروحانی، روشنفکران چند گروه بودند؛ غرب قطعاً نمی‌توانست با هیچ‌یک از جریان‌های مارکسیستی و سنتی یعنی حزب توده، چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق هیچ نوع همسویی یا اشتراك نظر داشته‌باشد. با نیروهای معتدل و میان‌رو مثل جبهه ملی و نهضت آزادی هم، نه زبان مشترك داشتند و نه امکان همگرایی. اولاً این نیروها، چه نهضت آزادی و چه جبهه ملی نسبت به دول غربی ( انگلستان و امریکا) به علت دخالت آن‌ها در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیه دکتر مصدق، حساسیت داشتند. آنها هم نسبت به این نیروها موضع داشتند. ثانیاً هنوز جنگ

سرد ادامه داشت. در دوران جنگ سرد، امریکایی‌ها هیچ‌گاه از يك جنبش یا حکومت ملی حمایت کامل نمی‌کردند یا اگر می‌کردند تا حدی که در مبارزه علیه کمونیسم مفید باشند، به نظر امریکا، جنبش‌های ملی توانایی کنترل موثر اوضاع سیاسی را نداشتند و مملکت را به کمونیست‌ها واگذار می‌کردند. حرفشان به نظر بنده - از منظر تاریخی، یعنی در شرایط جنگ سرد- درست بود. واقعیت این است که نیروهای ملی توانایی این که مملکت را به تنهایی اداره کنند- که دست کمونیست‌ها نیفتد- نداشتند به خصوص که محور اصلی مبارزه ملی در ایران علیه استعمار انگلیس بود و عوامل انگلیسی در جنبش چپ مارکسیستی نفوذ کرده بودند و از آن برای تضعیف دولت ملی به شدت سود می‌جستند. برای جبران این وضع، لازم بود، جنبش ملی با روحانیون ائتلاف می‌کرد. خب، در جریان انقلاب، ائتلاف شد و انقلاب پیروز گردید، اما این مانع نگرانی آمریکا در مورد کمونیست‌ها که خلأ قدرت بعد از شاه را پر نکنند، نبود. بنابراین وقتی سیر مبارزات ملی به نقطه‌ای رسید که شاه باید برود و هزینه سلطنت او برای غرب بسیار بالا شده بود، تنها راه محتمل برای پیش‌گیری خطر کمونیسم، ائتلاف و همکاری میان ارتش و روحانیان بود. من ذکر این نکته را لازم می‌دانم که در ابتدای انقلاب روحانیون از روشنفکران انعطاف بیشتری از خود نشان دادند؛ پس از پیروزی انقلاب احزاب ملی- من به یاد ندارم- که روز کارگر را جدی گرفته باشند. جریان‌های روشنفکری چپ سنتی البته بیانیه دادند- اما نکته جالب، بیانیه حزب جمهوری اسلامی و دعوت آنها به تظاهرات اول ماه می بود؛ آن‌ها آمدند و روی موج چپ‌ترین شعارها سوار شدند. روحانیت این استعداد را هم دارد؛ انعطاف‌پذیری‌شان از ما بیشتر بود.

**س: آقای دکتر این گزینه‌هایی را که مطرح کردید به جای خود محفوظ؛ اما گزینه ارتش چطور مطرح نشد؟ چرا واشنگتن نیامد و به طور مشخص روی ارتش زوم نکرد؟ چرا غرب با يك خشونت شدید موافقت نکرد؟**

ج: چرا، زوم کرد من در کتاب خود اسناد برنامه ارتش برای کودتا را آورده‌ام. تلاش آن‌ها خیلی موفق نبود زیرا اگر می‌خواست روی ارتش برای اعمال خشونت علیه انقلاب فشار بیاورد، ارتش متلاشی می‌شد. برژینسکی موافق با اعمال خشونت و سرکوب بود. او در توصیه‌های خود به شاه توضیح می‌دهد که در قرن نوزدهم، پادشاهانی که در برابر موج اعتراض‌ها، از سرکوب استفاده کردند، باقی مانده‌اند. اما آنها که ممانعت کردند از بین رفتند. وقتی در ۱۷ شهریور آن کشتار در میدان ژاله اتفاق افتاد، برژینسکی به شاه تبریک گفت. بنابراین می‌خواستند از ارتش علیه انقلاب استفاده کنند، اردشیر زاهدی در ماه‌های آخر قبل از انقلاب به ایران آمد و سعی کرد تا کودتایی از نوع کودتای ۲۸ مرداد تدارک ببیند اما کودتا به چند دلیل امکان‌پذیر نبود. اول این که خود شاه بیمار بود و به علت مصرف داروهایی که برایش تجویز شده بود و عوارض جانبی آنها، قادر به تصمیم‌گیری نبود و هر چه زمان جلوتر می‌رفت، وضع جسمی و روحی وی بحرانی‌تر می‌شد. شاه سال ۱۳۵۷ به هیچوجه قابل مقایسه با شاه سال ۱۳۳۲ نبود. دوم این که شاه به ارتش و خارجی‌ها، از جمله امریکایی‌ها، اعتماد نداشت. بنابراین در مدیریت ارتش، به گونه‌ای عمل کرده بود که فرماندهان عالی رتبه ارتش عموماً با هم در جنگ و جدال و رقابت بودند تا امکان کودتا علیه او را نداشته باشند. سوم این که بدنه اصلی ارتش، متأثر از جو عمومی جامعه بود و توسعه و گسترش مبارزات سیاسی بر روحیه بدنه ارتش ۴۰۰ هزار نفری شاه اثر گذاشته بود. چهارم

این که، از يك زمانی (از اواسط سال ۱۳۵۶) نوعی جنگ سیاسی - روانی علیه ارتش شروع شد. در تیرماه ۱۳۵۶، بعد از انجام مراسم دفن شریعتی در شام، من به عراق و نجف رفتم. درباره بسیاری از مسائل از جمله درباره روند رو به رشد مبارزات و این که در نهایت این جنبش با ارتش روبروست با آقای خمینی صحبت کردم. بحث من این بود که حرکت انقلابی، در نهایت با ارتش روبرو خواهد شد. ارزیابی من این بود که در تقابل مسلحانه، جنبش شکست می خورد. بنابراین ما باید با يك جنگ سیاسی - روانی ارتش را از درون فلج سازیم و راه آن این است که در بیانیه‌ها بدنه ارتش به نافرمانی دعوت شود. آقای خمینی این را پذیرفت و از تیر ماه سال ۱۳۵۶ به بعد در کمتر بیانیه‌ای است که ارتشیان و خانواده‌هایشان مورد خطاب قرار نگرفته باشند.

اما وقتی آمریکایی‌ها هم به این جمع‌بندی رسیدند که شاه دیگر قابل استفاده نیست، همان طور که اشاره کردم - به جای کودتای علیه انقلاب، برنامه مقابله‌ی ارتش را به همکاری و همگامی با انقلاب تغییر دادند. هاینر به ایران آمد که به ارتش بگوید، وقتی شاه می‌رود شما دست به خشونت نزنید. بعضی‌ها می‌گویند، هاینر آمد که ارتش جلوی انقلاب نایستد و انقلاب پیروز شود. در حالی که به نظر من این گونه نبود؛ هاینر آمد و گفت که اگر ارتش جلوی انقلاب بایستد و با انقلاب درگیر شود متلاشی می‌شود. این تحلیلی از دید واقع‌گرایی بود و نه يك موضع سیاسی.

س: در تغییر نظام سیاسی و تبدیل نظام سلطنتی به جمهوری اسلامی، آیا این جابجایی- از نظر شما، هم به عنوان روشنفکری که درگیر بحث‌های انقلاب بود و هم به مثابه يك چهره‌ی مؤثر در پیروزی آن- تنها گزینه‌ی ممکن بود، یا جمهوری اسلامی تنها جایگزین نظام سلطنتی بود؟ به علت‌هایی این اتفاق خود به خود رخ داد؛ نظر شما چیست؟ آیا بحث جمهوری دمکراتیک اسلامی یا جمهوری خالص، این‌ها در ذیل و سایه‌ی آن فرمان اصلی رهبر فقید انقلاب، امکان طرح و تحقیق نداشت؟

ج: به نظر من يك رابطه و هم‌کنشی متقابل وجود داشت. شعار آزادی، استقلال، حکومت اسلامی را مردم دادند. اولین بار هم در تظاهرات محرم، تاسوعا- عاشورای آن سال، این شعار مطرح شد؛ شعار از بیرون نیامده بود. این از آقای خمینی نیامده بود. آقای خمینی در بیانیه‌هایش گفته بود که مردم سلطنت را نمی‌خواهند و خیلی مبهم و کلی گفته بود که مردم حکومت اسلامی می‌خواهند، ولی دقیق معلوم نبود که چه می‌خواهند. مردم ابتدا گفتند آزادی، استقلال حکومت اسلامی. بعد در فرآیند تحولات از يك زمان به بعد شعار آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی مطرح می‌شد. هیچ‌کس و هیچ حزب و گروهی هم نگفت چرا جمهوری اسلامی و چرا جمهوری خالص، نه؟! اسناد آن سال‌ها را نگاه کنید؛ هیچ گروهی و حزبی نمی‌گفت، جمهوری خالص و ناب می‌خواهیم. وقتی مردم گفتند جمهوری اسلامی، طبیعی است که آقای خمینی هم گفت، جمهوری اسلامی.

س: از جهت مضمون نظام چطور؟

ج: هیچ کس نمی‌دانست یا نمی‌گفت که محتوای جمهوری اسلامی چیست؟ اگر گفته می‌شد جمهوری

خالص، باز کسی نمی‌دانست محتوای آن چیست. تنها چیزی که ملت می‌خواست و همه گروه‌ها در آن اتفاق نظر داشتند، حذف سلطنت از قانون اساسی بود. بنابراین تنها راه همان بود که در برنامه سیاسی برای رهبر فقید انقلاب نوشته بودم و آن تدوین قانون اساسی جدید بود. بنابراین تنها راه تعریف مفهوم و مضمون نظام آینده، یا جمهوریت، چه اسلامی چه بدون اسلامی برمی‌گشت به تدوین قانون اساسی. خب، در پاریس، همه سؤال می‌کردند این جمهوری اسلامی که شما می‌خواهید، چیست؟ از آقای خمینی سؤال کردند، ایشان گفت، جمهوری مورد نظر ما همین است که شما در فرانسه دارید، ولی مال ما اسلامی است. خب این کافی نبود. برای پاسخ به این سؤال دو آلترناتیو داشتیم؛ یک گزینه این بود که سمیناری ترتیب دهیم که در پاریس یا تهران برگزار شود و همه‌ی صاحب‌نظران بیانید و بگویند جمهوری خالص یا جمهوری دموکراتیک اسلامی یا جمهوری اسلامی یعنی چه. این راه حل مطرح شد، اما ما دیدیم که با اتخاذ چنین راه‌حلی وارد یک باتلاق می‌شویم؛ من با یک دید پراگماتیستی نظر دادم که ما یک قانون اساسی جدید می‌نویسیم که خود تعریف جمهوری اسلامی خواهد بود، هر کس این قانون اساسی را قبول کند یعنی جمهوری اسلامی را تعریف کرده‌است. مضمون نظری هر نظامی را قانون اساسی آن نظام تعیین می‌کند. آقای خمینی از این پیشنهاد به شدت استقبال کرد. از همان پاریس قرار شد کار شروع شود؛ آقای حبیبی را صدا کردیم. دکتر حبیبی شروع کرد به جمع‌آوری منابع و نوشتن، ولی تمام نشد، خیلی هم پیش نرفت؛ دکتر حبیبی در این جور کارها خیلی شتابزده و سریع نیست. تا آمدیم به ایران. وقتی آمدیم ایران تدوین قانون اساسی، که حالا جزء وظایف دولت موقت هم تعیین شده بود، زیر نظر دکتر سبحانی، که وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب بود، ادامه یافت. آقایان دکتر کاتوزیان و دکتر صدر حاج‌سید جوادی، مرحوم فتح‌الله بنی‌صدر و چند نفر دیگر، پیش‌نویس را نوشتند. پیش‌نویس در دولت، مطرح و تصویب شد و به شورای انقلاب رفت و خیلی هم تغییر نکرد. محتوا و مضمون آن نیز کاملاً دموکراتیک و واقع‌بینانه بود.

**س:** که بعد اتفاقات بعدی رخ می‌دهد و قانون اساسی به شکل دیگری تصویب می‌شود.

**ج:** بله، بعد اتفاقات دیگری به وقوع پیوست و تغییرات اساسی ساختاری در آن قانون داده شد.

**س:** در آسیب‌شناسی آن اتفاقاتی که رخ داد- تا آن جا که من اطلاع دارم-جنابعالی دو نقد را وارد می‌دانید، یکی این که انقلاب سریع به پیروزی رسید و دیگر این که جایگزین طراحی‌شده و دقیقی برای نظام قبلی وجود نداشت؛ درست است؟

**ج:** بله؛ الآن که به گذشته نگاه می‌کنم نخستین نقدی که به نظرم می‌رسد این است که ما (همه کسانی که در انقلاب فعال بودند) پیرامون آن چیزی که نمی‌خواستیم متحد بودیم. از روشنفکران چپ گرفته تا مسلمانان سنتی، همه، اصل را بر سقوط شاه گذاشته بودند. همه عاشق سقوط شاه یعنی استبداد، بودیم. سال‌های سال علیه استبداد مبارزه کردیم. برای همین خیلی چیزها را که باید می‌دیدیم، ندیدیم. برای همین است که من به نسل جدید جوان می‌گویم شما حواستان جمع باشد اول چیزی را که می‌خواهید تعریف کنید و بر سر آن توافق کنید نه چیزی را که نمی‌خواهید. نقد دوم هم این است که انقلاب زود پیروز شد. نپخته



و خام بود. يك بچه سه‌ماهه ناقص بود که روی دست صاحبانش، ملت ماند؛ تنها کسی که می‌گفت زود و نرسیده است، مرحوم بازرگان بود. از همه دوستان حتی يك نفر هم نبود که بگوید، آقا چرا این قدر عجله؟ چرا اینقدر زود؟ آقا صبر کنید!

س: همه برای بیعت آمدند، حتی آقای سنجابی آن اعلامیه سه‌ماهه‌ای را داد و ...

ج: بله؛ ولی بازرگان می‌گفت نه. وقتی ایشان آمد به نوفل لوشاتو، و بعد از ۱۷ سال همدیگر را می‌دیدیم ما ساعت‌ها با هم صحبت کردیم....

س: می‌گفت، نه، یعنی چه؟

ج: می‌گفت، زود است، آمادگی نداریم. می‌گفت، چه کسی می‌خواهد این مملکت را اداره کند؟ با کدام امکانات؟ چرا می‌خواهیم خودمان و ملت را گول بزنیم؟ مرحوم بازرگان در اواخر سال ۵۶ نامه‌ای برای آقای خمینی به نجف فرستاد. کپی این نامه را هم برای من فرستاد، که آن را بعد از انقلاب به مرحوم نجاتی دادم و او هم نامه را در کتابش چاپ کرد. بازرگان در این نامه چندین مرحله را برای مبارزات تا نیل به هدف توضیح می‌دهد، و این که باید مرحله به مرحله حرکت کنیم و پیش برویم. در آخرین مرحله بگویم جمهوری اسلامی. اما در مرحله اول می‌گفت حالا که این‌ها می‌گویند آزادی می‌دهیم و انتخابات آزاد برگزار می‌کنیم از این فضای باز استفاده کنیم در انتخابات شرکت کنیم و کمی خودمان را آماده کنیم و بعد به سراغ مراحل دیگر برویم. بازرگان علاوه بر نامه‌ای که قبلاً فرستاده بود در دیدار با آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو به صراحت این حرف‌ها را زد. اما آقای خمینی نپذیرفت و گفت، اگر احساسات مردم فروکش کند چگونه می‌خواهید آن‌ها را دوباره به صحنه بیاورید. که البته این نکته قابل تأملی بود.

واقعیت این است که حوادثی در انقلاب رخ داد و خیلی چیزها را به همه‌ی رهبران انقلاب تحمیل کرد.

يك نکته دیگر را هم قابل ذکر می‌دانم، هرچند آقای خمینی در پاریس مطلب غیرشفافی نگفت و آنچه را در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها بیان داشت مورد قبول همگان بود. ولی در مقام مقایسه می‌توان گفت «آقای خمینی دوره مکه» با «آقای خمینی دوران مدینه» متفاوت شد.

س: آقای دکتر، نگرانی‌های شما در مورد سرنوشت انقلاب از چه هنگام جدی و عمیق شد؟

ج: از همان اوایل. حتی در همان نوفل‌لوشاتو مشاهده برخی رفتارها، اعم از روحانیان یا غیرروحانیان نگران‌کننده بود. بعد از تشکیل دولت موقت حوادث و موضع‌گیری‌ها، بر نگرانی‌هایم افزود. تضاد در دیدگاه‌ها شدید بود. به عنوان مثال، مرحوم دکتر بهشتی بحث دیکتاتوری صلحا را مطرح کرد. من در سال ۵۸ که مسئول کیهان بودم در یکی از یادداشت‌های سردبیر تحت عنوان "در دفاع از قانون اساسی" آن نظر را نقد کردم و گفتم که این واژه پارادوکسیکال است؛ هیچ دیکتاتوری صالح نیست و هیچ صالحی

دیکتاتور

نیست.

به نظر من، نمی‌توانیم حوادث انقلاب را بدون نقد اساسی روشنفکران تحلیل کنیم. من باید به صراحت بگویم که روشنفکران ایران نتوانستند جایگاه تاریخی و رسالت اصلی خودشان را در آن مقطع حساس تشخیص دهند. بعضی‌ها آن چنان حرف‌هایی زدند که "سرود یاد مستان" دادند. این باعث تأسف است که کاندیدای حزب توده برای انتخابات ریاست جمهوری آقای شیخ صادق خلخالی بود. انقلابی پیروز شده‌است و علی‌الاصول روشنفکران- حتی چپ‌ترین آن‌ها- باید به مهندس بازرگان نزدیک‌تر باشند تا آقای خلخالی. ولی واقعیت چیز دیگری است. ما در پاریس بودیم، برادر عزیزی (از مبارزان ملی و اسلامی) برای آیت‌الله خمینی نامه‌ای نوشته‌بود در پانزده صفحه A5 و ضمن تجلیل از رهبری قاطع امام، به شدت از مهندس بازرگان نه فقط انتقاد کرده بود بلکه اتهامات بسیار بدی به او وارد ساخته بود. بعد از انقلاب می‌بینیم مدیرعامل صدا و سیما يك نوع رفتار می‌کند، وزیر دیگری يك جور دیگر، و وزیر دیگر به گونه‌ای دیگر، همه در تقابل با بازرگان. ( آقای خمینی روی یکی از وزرا حساس شده بود و به مهندس بازرگان اصرار می‌کرد که باید استعفا بدهد. مهندس بازرگان مقاومت می‌کرد. اما آقای خمینی گفت، اگر استعفا ندهد دستور می‌دهم او را به وزارتخانه راه ندهند. آن وزیر محترم، پس از قبول استعفای اجباری، طی نامه‌ای سرگشاده به رهبر انقلاب با مضمون اعتراض به دولت موقت استعفا داد!)....

در هر حال از جانب دیگر، ما آرام آرام دیدیم که آقایان روحانیان عضو شورای انقلاب هم، سازهای دیگری می‌زنند.

در جلسه بزرگی در قم که همه بودند (آقایان طالقانی، بازرگان، سبحانی، بنی‌صدر، قطب‌زاده، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای و ...) آقایان می‌گفتند که ما می‌خواهیم همان قانون اساسی را که دولت موقت امضا کرده‌است به فراندوم بگذاریم.

س: کدام آقایان؟

ج: اعضای حزب جمهوری اسلامی. البته بعضی از دوستان غیرروحانی هم ( بنی‌صدر و مهندس سبحانی) می‌گفتند همین را به فراندوم بگذاریم. ولی ما (مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، آیت‌الله طالقانی، و بنده) می‌گفتیم نه، باید پیش‌نویس به مجلس مؤسسان برود. اما چرا ما زیر بار نمی‌رفتیم دلایلی داشتیم. در وسط گفتگو بود که آقای بهشتی گفت " آقا شما چرا این قدر جوش می‌زنید؟ حال چه کسی می‌خواهد این قانون اساسی را اجرا کند. ما باید بیست سال مملکت را اداره کنیم تا مردم آمادگی پیدا کنند". توجه کنید که يك قانون اساسی نیم‌بند خیلی راحت‌تر کنار گذاشته می‌شد. قانون اساسی فعلی، که توسط مجلس خبرگان، که اکثریت آن در دست روحانیان بود، و هر تغییری خواستند در آن پیش‌نویس تهیه شده توسط دولت موقت دادند، امروز به راحتی نقض می‌گردد. اگر آن پیش‌نویس به فراندوم گذاشته می‌شد، امروز بعد از ۲۰ سال، به بهانه این که پیش‌نویس توسط لیبرال‌ها تهیه شده است به کلی نادیده گرفته می‌شد.

خصوصاً این که در جریان انقلاب سفید شاه، یکی از دلایل مخالفت با رفراندوم شاه این بود که برای ۶ اصل يك جواب آری یا نه می‌خواست. درحالی که ممکن بود مردم به بعضی از اصول آن رای موافق بدهند با اصول دیگر مخالف باشند. حالا بعد از انقلاب آقایان می‌خواستند ۷۶ اصل را با يك آری یا نه رای بگیرند!! ما متوجه منظور آقایان شدیم. علاوه بر اینها آقای بهشتی صریحاً می‌گفت ما در اسلام شورا نداریم، شورا نداریم، شور داریم.

می‌دانید که شورا يك نهاد است ولی شور يك روند. آقای بهشتی صریح می‌گفت، آقای خمینی امیرالمؤمنین است؛ با يك عده‌ای مشورت می‌کند، نظرشان را می‌گیرد، با هر کس که صلاح بداند مشورت می‌کند، نظرات آنان را اگر خواست اجرا می‌کند، نخواست هم، کار خودش را می‌کند.

برخی هم به صراحت گفتند که ما در اسلام، انتخابات و پارلمان نداریم؛ ما حکومت اسلامی می‌خواستیم، امام رهبر انقلاب و امیرالمؤمنین است، وزیر و والی تعیین کند و هر کس خوب کار کرد بماند و هر کس بد کار کرد معزول گردد. قانون اساسی، انتخابات، مجلس را شماها مطرح کردید و روی دست ما گذاشته‌اید.

البته می‌بینیم که اکنون و بعد از ۲۵ سال در جریان انتخابات مجلس هفتم همان چیزی را که می‌خواستند انجام دادند.

**س: یعنی شما از سال ۵۸ متوجه شدید که جریانی که دمکرات نیست، دارد خودش را نمایان می‌کند؟**

**ج:** بله؛ تقابل دو جریان از همان روزهای اول بعد از پیروزی آغاز شد. شیخ صادق خلخالی در خاطرات خود از آنچه در همان روز اول اتفاق افتاد، به کودتا تعبیر کرده است. در خرداد ۵۸ مرحوم مهندس بازرگان نامه‌ای را از طرف دولت موقت برای آقای خمینی فرستاد که در آن ضمن انتقاد از وضع موجود و بیان اختلاف نظر میان دولت موقت و شورای انقلاب، نوشت، این آقایان (روحانیان) در همه‌ی کارها دخالت می‌کنند. ما می‌گوییم این که نمی‌شود. یا بگذارید دولت موقت کارش را بکند یا بیایید و خود شما دولت بشوید. آقایان هاشمی و خامنه‌ای پذیرفتند که بیایند و در دولت موقت فعالیت کنند. اما آقای بهشتی مخالف بود و می‌گفت نه؛ ما نباید به دولت برویم. چون رهبری انقلاب با آقای خمینی است دولت و قدرت را ما باید در دست داشته‌باشیم- با همین لفظ- گفتیم، اگر قدرت را می‌خواهید باید کشور را هم اداره کنید. گفت، نه، ما نباید مسئولیت بپذیریم. گفت ما باید عده‌ای جوان فداکار را بیاوریم و در رأس کارها بگذاریم و اداره‌اشان کنیم (همین کاری که الآن هم آقایان دارند انجام می‌دهند و مجلس همانی شد که می‌خواستند). به ایشان گفتم، آقای دکتر بهشتی هیچ آدم باارزشی نمی‌آید خودش را در این رابطه با شما قرار دهد. شما، سه گروه را جذب می‌کنید، یا آدم‌های ساده و صادق ولی ناتوان از انجام کار، یا آدم‌های هفت‌خط و سوءاستفاده گر که برای منافع خودشان دنبال شما راه می‌افتند و یا عناصر نفوذی. این خرداد ۵۸ بود.

س: و از آن جا، منجر به استعفای دولت موقت شد؟

ج: بله، منجر به این شد که آرام آرام فهمیدیم نمی‌توانیم با آن‌ها کار کنیم و باید کنار برویم. ما کاره‌ای نبودیم. قدرت دست آقای خمینی بود و آنها هم مجری نظرات. این را باید بفهمیم.

البته، جریان‌هایی هم بودند که می‌خواستند نظام جدید پا نگیرد، اقتدارحاکمان را برهم بریزند و حکومت را دچار تشتت کنند. این را به خصوص در جریان دو اشغال سفارت آمریکا و روند تحولات بعدی شاهد هستیم.

ببینید، فردوست در کتاب خود وجود شبکه‌ای را توضیح می‌دهد که شخصی به نام سرهنگ ماهوتیان مسئول آن بوده است و میلیون‌ها دلار پول نقد و مقادیر زیادی طلا و اسلحه در اختیار داشته‌است. به این منظور که اگر روزی روس‌ها به شمال کشور حمله کردند و دولت مرکزی نتوانست مقاومت کند این شبکه نیروی مردم را در پشت جبهه بسیج و در برابر روس‌ها بایستد. انقلاب پیروز شد. شاه رفت. اما من می‌گویم این شبکه کجا رفت؟ و چه شد؟ در گروگان‌گیری هم برخی می‌خواستند کار را از دست نه فقط دولت موقت بلکه همه خارج کنند. برداشت من این بود که جریانی می‌خواست از درون، دولت و قدرت را تصاحب کنند، نه این که بگویند آقای خمینی شما این‌ها را معزول کنید. وگرنه عزل دولت کاری نداشت؛ شورای انقلاب وجود داشت و به آقای خمینی می‌گفتند خصوصاً که آقای مهندس بازرگان چندین بار استعفا داده بود، اما نپذیرفتند. س: در واقع شما دگرذیسی نظام جمهوری اسلامی و در واقع روند که منجر به وقایع بعدی شد را از سال ۶۰ نمی‌دانید بلکه از سال ۵۸ تحلیل می‌کنید؟

ج: بله؛ من تکوین وضع جدید را از اوایل سال ۵۸ می‌بینم. به همین دلیل هم، رفتیم و گفتیم که ما نمی‌توانیم. البته ما هم خطاهایی داشته‌ایم اگر قرار به انتقاد باشد، برنامه سیاسی آقای خمینی را من خودم نوشتم، به خط من است. ایشان هم اصلاحات کردند؛ هنوز هم اصلش پیش من است. (در جلد سوم خاطراتم: ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو آورده‌ام) این که ما دو نهاد در نظر گرفتیم (شورای انقلاب و دولت موقت) اشتباهی استراتژیک بود؛ ما نباید می‌پذیرفتیم يك شورای انقلاب وجود داشته‌باشد و يك دولت موقت. ما آمدم شورای انقلاب درست کردیم و گفتیم، شورای انقلاب، قوه مقننه‌ی موقت باشد. اما رهبران حزب جمهوری اسلامی که اکثریت را در شورای انقلاب کسب کرده‌بودند. قبول نداشتند که فقط مجلس یا قوه مقننه باشند. در حالی که ما طبق قانونی که تصویب کرده‌بودیم عمل می‌کردیم آنها عمل نمی‌کردند. علاوه بر آن چه گفته شد که در همه‌ی کارها دخالت می‌کردند، اختلاف نظرهای جدی دیگری هم وجود داشت مثلاً همان اوایل مرحوم بهشتی گفت- طی همین مباحث شورای انقلاب - که چرا شما دائم می‌گویید ما نیرو نداریم، آدم نداریم. این آقای کیانوری آمده‌بود پیش من و داستانی را تعریف کرد، که اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک رفتند پیش لنین- بعد از انقلاب- و گفتند، می‌خواهیم برای بانك مرکزی، یکی را بگذاریم اما کسی را نداریم. لنین گفت، کسی را نداریم یعنی چه؟ سپس شخصی را که در آبدارخانه کار می‌کرد، صدا زد؛ حکم به او داد که برو بانك مرکزی. آن وقت این را آقای بهشتی به نقل از کیانوری تعریف کرد؛ البته بهشتی زنده نماند ببیند که وضع چه شد و این رویکرد چه نتایج

س: متأسفانه روشنفکران بسیار عزیزی هم این را گفتند، حتی زنده‌یاد آیت‌الله طالقانی می‌گفت، اگر من باشم، پاسبان را در سیمت رئیس شهربانی می‌گذارم.

ج: چپ‌روی، چپ‌روی؛ همین‌هاست که می‌گویم باید نقد کنیم. روشنفکران ما باید خودشان را نقد کنند...

ببینید، در میان همه‌ی شخصیت‌های سیاسی که من در نیم قرن گذشته با آن‌ها ارتباط داشتم، آقای خمینی از همه زیرک‌تر بود. حالا آقای خمینی در قم نشسته‌است و می‌بیند که فلان وزیر که قرار بود به فلان دلیل استعفا بدهد به بهانه دیگری استعفا می‌دهد. وزیر دیگر جوری دیگر می‌گوید، آن روشنفکر در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی خود، دیکتاتوری را لازم می‌داند. وقتی مرحوم مهندس بازرگان در میزان مقاله‌ای نوشت که مگر اختناق شاخ و دم دارد؛ جواب می‌دهند، بله! بعد از پیروزی انقلاب دیکتاتوری ضروری است و جنگ علیه لیبرالیسم را راه می‌اندازند. حالا آن رهبر تیزهوش و کاریزما تیک، پیش خود می‌گوید، من مملکت را بدهم به‌دست این روشنفکرانی که احترام دوستی‌های ۴۰ ساله با همدیگر را هم ندارند؟ آقای خمینی می‌خواهد انقلاب را حفظ کند. این طرف روشنفکرانی هستند که با هم این دعوای را دارند و همدیگر را تکه‌تکه می‌کنند. از آن طرف در تهران تنها چند هزار مسجد وجود دارد. هر مسجد يك آخوند دارد و اگر قرار باشد مردم به خیابان بیایند، هر آخوند اگر با ۵۰ تا بچه محل و مریدهایش راه بیفتد، می‌شود چند صد هزار نفر. حالا روشنفکران چند نفر را می‌توانستند بیاورند؟ آقای خمینی با خود می‌گوید، پس باید رعایت حال روحانیان- ولو مرتجع- را کرد. اشتباهات ما روشنفکران زیاد بوده است.

س: به عنوان پرسش آخر، آقای دکتر! به نظر می‌رسد که شما اگرچه بر اصالت انقلاب تأکید می‌کنید اما معتقد به نقد از درون هستید و درعین حال- هم‌زمان- بر " توطئه " خارجی هم تأکید می‌ورزید.

ج: بله؛ من انقلاب ایران را اصیل می‌دانم ولی این باور به این معنی نیست که آن‌ها (خارجی‌ها) موش خودشان را

من به تئوری توطئه اعتقاد ندارم. اما در عین حال نمی‌توانم ساده‌لوحی کنم و بگویم "ان‌شاءالله گریه" است. من معتقدم هنگامی که امریکایی‌ها، اسرائیلی‌ها و انگلیسی‌ها دیدند که در جریان انقلاب باخته‌اند، تلاش کردند که همه چیز را از دست ندهند و لذا برنامه ریختند و از درون تأثیر گذاشتند. همین آقای فردوست که اشاره کردم، بعد از انقلاب کجا بود و چه می‌کرد؟ يك چنین شخصیت برجسته‌ای با ما در تماس نبود، با دولت موقت در تماس نبود. پس بعد از انقلاب کجا بود و با چه کسانی تماس داشته‌است و برای انجام چه برنامه‌ای؟

اتفاقاتی در جریان انقلاب و تکوین نظام به وقوع پیوست که ما را به فکر وامی‌دارد. این اتفاقات گاهی

بسیار معنادار است و شائبه دخالت و توطئه خارجی را تقویت می‌کند من يك نمونه را ذکر می‌کنم. چند روز بعد از گروگانگیری در تهران، یاسر عرفات از بیروت اعلام کرد اگر دولت آمریکا از وی بخواهد، او برای حل گروگانگیری و میانجی‌گری بین ایران و آمریکا به تهران سفر خواهد کرد. روابط یاسر عرفات با رهبری انقلاب بسیار حسنه و نزدیک بود. او از این موقعیت می‌خواست استفاده کند تا آمریکا، ساف را به رسمیت بشناسد. اما در کمتر از ۲۴ ساعت بعد از این سخنان یاسر عرفات در بیروت، بیانیه‌ای به نام **دفتر امام علیه عرفات** منتشر شد که حاوی بدترین حملات به یاسر عرفات بود. انتشار این بیانیه غیرمنتظره بود. زیرا به فرض این که ایران مایل نبود ساف در این کار دخالت نماید، می‌توانست کمی صبر کند. اگر کارتر، ساف را به رسمیت می‌شناخت و از یاسر عرفات درخواست مداخله و وساطت می‌کرد و اگر یاسر عرفات به تهران می‌آمد، نظر مخالف خود را به او ابلاغ می‌کرد. در این صورت فلسطینی‌ها يك امتیاز از آمریکا گرفته بودند. اگر چه معلوم نبود که دولت کارتر حاضر به چنین اقدامی و دادن امتیازی به فلسطینی‌ها بشود اما صدور این بیانیه، در هر حال دخالت فلسطینی‌ها را بلاموضوع کرد. اما اگر کارتر، به هر دلیلی و با هر انگیزه‌ای، به‌خصوص در سال انتخابات ریاست جمهوری برای حل مشکل گروگانگیری این امتیاز را به فلسطینی‌ها می‌داد، چه کسی از آن زیان می‌برد؟ ایران، آمریکا یا اسرائیل؟ مثال دیگر، ماجرای سفر **مک‌فارلین و خرید اسلحه از آمریکا**، و افشا شدن و لو رفتن آن است. آیا اسرائیلی‌ها در افشای سفر مک‌فارلین به ایران دخالت نداشتند؟ آیا آن‌ها منافی در خطر افتاده داشتند؟ بررسی منابع تاریخی- و از جمله گزارش کمیسیون تاور (در سنای ایالات متحده)- ما را در چنین مواردی، آگاه‌تر می‌کند. البته ما نیاز به زمان داریم تا امکان طرح همه‌ی زوایای تاریک و مکتوم تاریخ معاصر، و تحلیل صحیح تحولات انقلاب و بعد از آن فراهم آید. انقلابی که- به گمان من- روند سامان یافتن و تبدیل آن به يك نظام از سال ۵۸ متفاوت شد و شکلی معنادار و متفاوتی به خود گرفت...

برای مطالعه ابتدایی در مورد کنفرانس گوادلوپ، رجوع کنید به تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، نوشته سرهنگ غلامرضا نجاتی، از انتشارات رسا، جلد دوم، ص ۲۱۳ تا ۲۲۵، و همچنین، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، نوشته دکتر ابراهیم یزدی، از انتشارات قلم، ص ۱۸۴ تا ۲۰۰ و دیگر منابع.

### حماس و اسرائیل بر سر دو راهی

روز آنلاین آذر ۱۳۸۶

درگیری اخیر فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، و گروگانگیری يك سرباز اسرائیلی، در حال تبدیل به بحران و خطر جدیدی در خاورمیانه شده است. «روز آن لاین» در این خصوص با ابراهیم یزدی وزیر امور

خارجه دولت موقت و آشنا به مسائل فلسطين گفت و گو کرده است . او معتقد است اين حوادث « توفان پيش از آرامش است . »

### تحليل شما از درگيري اخير بين فلسطيني ها و اسرئيلي ها چيست ؟

حوادثي که در فلسطين رخ داده چند وجه دارد . يك وجه آن اين است که اسرئيل حاضر نيست يك دولت مستقل فلسطيني را در سرزمين هاي اشغالي ۱۹۶۷ بپذيرد . بنا بر اين دنبال بهانه مي گردد تا معادله را بر هم بزند . از طرف ديگر مبارزات مردم فلسطين در طول ۵۰ سال گذشته اين اجماع نظر را در تمام دنيا بوجود آورده که بايد دولت مستقل فلسطيني در نواحی اشغال شده در جنگ ۶۷ تشکیل شود ؛ نوار غزه و سواحل غربي رود اردن و بيت المقدس شرقي . اسرئيل در برابر اين اجماع جهاني نمي تواند به طور صريح و روشن مخالفت بکند . بنا بر اين دنبال بهانه گيري است . از طرف ديگر اکثريت ساکنين اسرئيل در همه پرسى هاي مختلف خواستار آن شده اند که دولت اسرئيل بيت المقدس شرقي را به فلسطيني ها واگذار کند ، تشکیل يك دولت مستقل فلسطيني را بپذيرد و نواحی اشغالي را تخليه کند . پس اسرئيل هم از درون با مردمش طرف است که فشار مي آورند اين جنگ بي پايان پر هزينه پايان يابد و هم در نزد افکار عمومي جهان چنين وضعيتي دارد . البته اسرئيل هم براي نپذيرفتن صلح دلایل خود را دارد ؛ چون اگر صلح را بپذيرد به تدريج و در طول چند دهه علت وجودي يك دولت يهودي مذهبي در آن منطقه از بين مي رود . اين امر ممکن است ۵۰ سال ديگر به وقوع بپيوندد اما الان قضيه اين دو دولت مطرح است . از آن طرف حماس در يك انتخابات دموکراتيك ، زير نظر نهادهاي بين المللي اکثريت را بدست آورده و حال با يك بحران روبرو است . يعني حماس يا نمي بايستي دولت تشکیل مي داد و مسئوليت دولت را مي پذيرفت و همچنان به عنوان يك سازمان انقلابي باقي مي ماند ، يا حال که پذيرفته نمي تواند انتظار داشته باشد جهان آن را در صورت نقض تعهدات فلسطين به رسميت بشناسد ؛ تعهداتي که ياسر عرفات و ابومازن آنها را پذيرفته بودند . بنا بر اين حماس هم در معرض آزمون بزرگي است . دنيا هم در صورتي در مورد عقب نشيني به اسرئيل فشار مي آورد که فلسطيني ها از طريق مذاکره پيش روند . اما اگر حوادثي اتفاق بيفتد و عمليات نظامي صورت بگيرد به اسرئيل بهانه داده مي شود که بازي را بر هم بزند . اختلاف محمود عباس با حماس در اين است که طرفداران سازمان آزادي بخش مي گویند در چنين شرايطي مبارزه سياسي نتيجه بخش است نه مبارزه نظامي . حال حماس بر سر دو راهي است يا بايد بپذيرد و به قراردادهاي بين المللي تن بدهد يا بگويد من اين شرايط را نمي پذيرم و از دولت و مجلس استعفا دهد و انتخابات ديگري برگزار شود . اما هر دو جريان ، يعني هم اسرئيلي ها و هم فلسطيني ها ، در نقطه سرنوشت سازي هستند . حماس مي گوید ما يك شاخه سياسي داريم و يك شاخه نظامي و اين کارها را شاخه نظامي مي کند اما از آن طرف هم اسرئيل نشان داده که با حملات نظامي نمي تواند به اهدافش برسد . هم در داخل اسرئيل و هم در خارج فشار زيادي روي دولت اسرئيل است . هم اکنون م که به بهانه آزاد کردن يك سرباز اسرئيلي اين عمليات را صورت داده اند دنيا در برابر اسرئيل معترض است . پس هر دو طرف در معرض يك آزمون مهم هستند و بايد تغييراتي اساسي در معادله بدهند . از اين نظر شايد تعبير اين حوادث به عنوان يك « توفان پيش از آرامش » درست باشد .

وقتی حماس در انتخابات پیروز شد شما نسبت به صلح خاورمیانه اظهار خوش بینی کردید . آیا باز هم این خوش بینی را دارید ؟

بله . من معتقدم این عملیات نهایتاً هم اسرائیل را مجبور می کند واقعیت را بپذیرد و هم حماس را . خوش بینی من از این جهت است که هیچ راه حل دیگری وجود ندارد جز اینکه اسرائیل تمام مناطق اشغالی را تخلیه کند و یک دولت مستقل فلسطینی را به پایتختی بیت المقدس شرقی بپذیرد و فلسطینی ها هم باید دولت اسرائیل را به رسمیت بشناسد . اگر در کوتاه مدت این فرمول عملی شود در درازمدت باقی مشکلات هم حل می شود .

آغاز دوره جدید خشونت

میزان نیوز



## مصاحبه با ميرزا نيز

دکتر يزدي: آغاز دور جديد پروژه خشونت

ميرزا نيز: در پي حوادث روز گذشته در تهران نظير انفجار بمب در دفتر هواپيمايي بریتيش ايرويز و ترور قاضي مقدس و حوادث کرمانشاه خبرنگار ميرزا مصاحبه‌اي با دکتر يزدي ترتيب داده که در زير مطالعه مي فرماييد

### تحليل شما در مورد اين حوادث چيست؟

من فکر مي کنم گروهی تصميم گرفته اند که فاز جديدي از پروژه خشونت را در کشور پياده کنند، منطق اين جماعت که تنها نقطه قوت خود را قوه قهریه مي دانند در راستای همان استراتژی قديمي النصر بالرعب تلاش دارند تا با ايجاد بحرانهاي کاذب اجازه حضور پررنگ نيروهاي نيمه نظامي در جامعه را کسب کنند و با برخورد با نيروهاي دگراندیش بتوانند در کوتاه مدت و در آغاز راه دولت جديد سکوت نسبي در کشور پديد آورند. تحريکات و تشنجات اخير کردستان، و واکنشهاي نابخردانه موجب بروز وضعيت اضطراري شده است. لجبازي بر سر پرونده گنجي، ترور قاضي مقدس، انفجار اخير در تهران، همه به نوعي به هم ارتباط دارند. در چنين شرايطي رفتار دولت جديد در ايجاد آرامش يا تشديد ناآراميها تأثير اساسي دارد. از طرف ديگر نبايد تصور کرد که محافظه کاران برنده انتخابات يکپارچه هستند. هم اکنون بر سر اعضاي کابينه اختلافات جدي بروز پيدا کرده است و ما شاهد آن هستيم که حتي برخي از نمايندگان محافظه کارمجلس نيز نسبت به ليست وزراي پيشنهادي احمدي نژاد انتقادات زيادي دارند که شامل ناشناس بودن بسياري از وزراي پيشنهادي و فقدان تجربيات اجرائي آنها مي باشد، اگر چه هنوز فهرست وزيران به طور رسمي معرفي نشده است و آن چه گفته شده براساس حدسها و گمانها است اما به هر حال بر اساس نوع نگرشي که در انتخاب وزرا اعلام شده است اين احتمال وجود دارد، دولت جديد طبيعتا از روز شروع به کار زير نقد بسياري افراد فرار خواهد گرفت و بنا بر اين اقتدار گرايان ترجيح مي دهند حداقل چند ماه اول را بتوانند فارغ از اينگونه انتقادات به فعاليت بپردازند و متاسفانه براي اين کار نيز فقط يك راه حل مي شناسند.

### موفقيت اين پروژه را تا چه حد مي دانيد؟

احتمال موفقيت استراتژی النصر بالرعب نزديک به صفر است. متاسفانه اقتدار گرايان اصلاً گمان نمي کنند که در چه جهاني زندگي مي کنند.

آنها محدوده جزيره خود را مي بينند و جزيره‌اي فکر مي کنند و جزيره‌اي نيز عمل ميکنند. در حالي که امروز ايران در کانون توجه دهکده جهاني قرار دارد. و با توجه به موضعيگري هاي ديگري که اين روزها در مورد گسترش فعاليتهاي انرژي هسته‌اي و... مطرح شده،

هر گونه عمل نسنجیده و يا سخنان تحريك آميز مي تواند دستمايه مناسبی براي نيروهاي تاثيرگذار صهيونيست باشد که کشورهاي اتحاديه اروپا و ايالات متحده را به برخورد با ايران تشويق مي نمايند.

### موضع شما در فبال اين وضعيت چيست؟

ما با انگيزه حفظ منافع و امنيت ملي فقط مي توانيم به همه توصيه کنيم که از هرگونه تشنج آفريني بپرهيزند. در حوادث کردستان مي بايستي با سعه صدر فتنه را مهار کرد. با انتقال پرونده گنجي از دادستاني به رئيس قوه قضاييه و سپردن درمان وي به يك تيم پزشکي مورد توافق خانواده و رئيس قوه قضاييه مي توان از بروز فاجعه جلوگیری کرد. در موارد خاص نيز با تشکيل تيمهاي خاص و پيگيري موضوع مي توان مسيبن را شناخت دستگير و در دادگاه علني محاکمه نمود. چرا که قاضي مقدس برخلاف آنچه که رسانههاي اقتدارگرايان تبليغ مي نمايند فقط قاضي پرونده گنجي نبوده بلکه در بسياري پرونده هاي مهم ديگر نيز قضاوت داشته است و اصرار اين رسانه ها بر معرفي وي به عنوان قاضي پرونده گنجي سنوال برانگيز است.

## خشونت ، جنگ طلبی و تروریزم

یادداشت روز- شهروند امروز- ۸۶/۱۰/۲

۱- خشونت در جامعه بشری سابقه ای به عمر انسان دارد ، هنگامی که قابیل ضربات کشنده خود را بر سر برادرش هابیل کوبید ، توانمندی وجود انسان برای ارتکاب جرم و جنایت بروز و ظهور خارجی پیدا کرد . حدود ۵۰ هزار سال از پیدایش اولین مرد اندیشه ورز ، می گذرد و انسان توانسته است در بسیاری از زمینه ها بر طبیعت پیرامونی خود غلبه پیدا کند ، اما ما آدمیان هنوز نتوانسته ایم نه تنها خشونت علیه یکدیگر را از میان خود برداریم ، بلکه آن را به یک رفتار ثابت جهانی توسعه داده ایم . بعضی از بهترین مغزهای متفکر نوع ما با ضریب های هوشی بسیار بالا ، وقت خود را صرف ساختن بمب اتم و سپس بمب هیدروژنی و امروز سلاح های پرتو ذره ای نموده اند .

وسواس خشونت از آن اولین مشته های کوبیده شده بر سر و صورت برادر ، تا آخرین چرخش کلید های هسته ای ، در انبار موشک های آماده به شلیک ، همه از مغز و روان خود انسان سرچشمه می گیرند ، هم ترکیبات شیمیایی که در بدن انسان ساخته و ترشح می شوند اثر دارند و هم بر تجربیات روانی و ذهنی . اما هر چه هست از درون خود ما سرچشمه می گیرد . در عصر هابیل و قابیل ، ظاهراً نه استکبار و نه الحاد جهانی و نه سرمایه داری و نه گروه های نژاد پرست و ... هیچکدام وجود نداشتند . پیام این روایت اسطوره ای این است که انگیزه خشونت در انسان قبل از هر عامل خارجی درون زا و " وجودی " است انسان تنها جانوری است که می تواند ویرانگر و نابود کننده نوع خود و جهان پیرامون خود باشد و بدون هیچ حاصل منطقی زیست شناختی و یا اقتصادی دست به جنگ بزند و از کشتن دیگران لذت ببرد و خشنود گردد . جانوران از زجر دادن یک دیگر و رنج کشیدن سایر موجودات لذت نمی برند و به خاطر لذت کشتار نمی کنند . داستایوفسکی در داستان معروف " برادران کارامازوف " بر این ویژگی انسان انگشت می گذارد و می نویسد : " مردم برخی اوقات از بی رحمی ددمنشانه سخن می گویند . اما این بی عدالتی و توهین به حیوانات وحشی است . یک حیوان وحشی هرگز نمی تواند به اندازه انسان خونسرد و هنرمندانه بی رحم باشد " .

بر طبق نظر آدلر روانکاو ، معروف اتریشی ، غریزه خشونت و تجاوز یک انگیزه اصلی و عمده در انسان است . سایر غرایز تحت سلطه و نفوذ آن قرار دارند . روان شناسان فرد تند خو و خشونت گرا را " سگ مسلک " می دانند . سی نی سیزم cynicism یا سگ مسلکی ، اصطلاحی است که یونانیان قدیم آن را وضع کردند . به این دلیل که این نوع افراد در محله ای در آتن به نام " سگ سفید " جمع می شدند ، و بعضی ها هم تند خویی و خشونت آنان را به سگ هاری تشبیه کرده اند که پاچه همه را می گیرد . از طرف دیگر یک رابطه نزدیکی میان خشونت و تند خویی در رفتارهای فردی و جمعی با خود بزرگ بینی و خود محوری یا نارسیزم وجود دارد . همچنین گفته می شود که تلاش برای رسیدن به کمال ، از

انگيزه هاي اصلي انسان نيز مي باشد . اما در بعضي از افراد ، از جمله و به خصوص در كساني كه احساس حقارت بر ذهنيت و رفتارهاي آنها غالب شده باشد ، گرايش به قدرت به هر قيمت ، به خصوص قدرت سياسي ، و زياده روي در کاربرد آن بروز پيدا مي كند . فرعون هم نمونه يك قدرت سياسي سرکوب گر است و هم نمونه اي از اسراف در اعمال قدرت ( كانوا من المسرقين )

۲- ذات يا طبيعت انسان به گونه اي است كه افكار و اندیشه ها و رفتارهايش متنوع و گوناگون است . جامعه انساني ، به علت ويژگي هاي وجودي انسان هيچگاه جامعه اي تك صدا و يك نواخت نبوده و نخواهد بود . بر اساس آموزه هاي قرآني ، اختلاف ميان آدميان امري عادي معرفي شده است . به عبارت ديگر ، اختلاف ميان انسان ها ، متأثر و ناشي از اختلاف در ويژگي هاي ارثي يا اکتسابي ، تمايلات و انگيزه ها ، پديده اي طبيعي و ضروري است و تا پايان جهان با جامعه بشري همراه خواهد بود . اين اختلافات ، از علل و اسباب عمده و اصلي جنگ و خشونت و تروريزم در جامعه بشري است . اما آيا اگر اختلاف ميان انسان ها امري طبيعي است رفتارهاي خشونت آميز ، جنگ و ترور هم امري عادي ، حتمي و ضروري است ؟ خشونت و جنگ و ستيز و کشتار ميان آدميان در تمام ادوار تاريخ سابقه داشته است . آيا مي توان از پيامدهاي خطرناك و كشنده اختلافات سياسي ، اقتصادي و فرهنگي ، ديني ، نژادي ميان انسان ها جلوگیری کرد ؟ و اعمال خشونت در جنگ و در حل اختلافات را مهار نمود ؟ آيا مي توان اميدوار بود كه در قرن بيست و يكم انسان ها به جاي توسل به جنگ و خشونت و ترور و کشتار براي حل مناقشات و اختلافات از راه و روش هاي مسالمت آميز و صلح جويانه استفاده كند ؟

در حالي كه يكي از اهداف برجسته ي اديان الهي ، كمك به رفع يا کاهش اختلافات ميان آدميان مي باشد ، جنگ هاي مذهبي از زمره خشن ترين جنگ هاي تاريخ مي باشد . خشونت هايي كه با انگيزه دين و به نام دين صورت گرفته اند ، از بدترين و مخوف ترين انواع خشونت ها بوده است . نمونه هاي فراواني از قتل عام هاي گسترده زنان ، مردان و کودکان ، زنده زنده سوزانيدن افراد ، دست و پا بريدن ، چشم در آوردن ، گوش و بيني و زبان بريدن ، از بالاي بلندي ها به پايين پرتاب كردن ، به صليب كشيدن ، زنده به گور كردن زندانيان در دوران هاي قديم و نيز در عصر جديد و با وسايل مدرن ، نظير قتل عام مردم هيروشيما و ناکازاكي با بمب اتمي ، استفاده از بمب هاي شيميايي در ايران و عراق و كردستان ، در لائوس و فن آوري بي سابقه قتل عام جمعي توسط خمرهاي سرخ ، كشتن زنان و دريدن شكم زنان حامله و از بين بردن جنين آنان و تجاوز گسترده در بوسني و هرزه گوين ، شكنجه هاي ضد بشري در زندان هاي ابوغريب (عراق) و گوانتاناماي كوبا ( پايگاه نظامي امريكا ) ، عمليات انتحاري و انفجار بمب و کشتار جمعي مردم از زن و مرد و کودک ، آن هم به نام دين ؟ !

۳- بررسي و مطالعه اين نوع رویدادها در مراکز علمي نشان مي دهد كه در قلمرو آدميان ، با دونوع متفاوت از خشونت ، تجاوز و جنگ رو به رو هستيم . خشونت هاي بدخيم و خشونت هاي خوش خيم . ريشه پرخاشگري انسان را نمي توان تماما به سيستم هاي هورموني نسبت داد . سرچشمه هاي پرخاشگري انسان ، اگرچه در مواردی با پرخاشجويي جانوران مشترك و متأثر از سيستم غدد دروني و غرايز است اما در انسان ويژگي هايي وجود دارد كه برخي از انواع پرخاشگري انساني را با جانوران متفاوت مي سازد . چنانچه پرخاشجويي انسان كم و بيش در همان سطح پستانداران محدود مي ماند ، به نظر

روانکاو: «جامعه انسانی نسبتاً صلح‌آمیز و بدون خشونت ویران ساز باقی می‌ماند. لیکن چنین نیست. تاریخ انسان مملو از سابقه‌ای از شقاوت و ویران سازی فوق‌العاده است و به نظر می‌رسد پرخاشجویی انسان بسیار فراتر از نیاکان جانوری‌اش می‌رود و برخلاف بیشتر جانوران، انسان کشتارگری واقعی است.» روانکاو بر این باورند که: «پرخاشجویی زیاد انسان به سبب استعداد پرخاشجویی بیشتر نیست، بلکه به خاطر این واقعیت است که اوضاع ایجادگر پرخاشجویی نزد انسان‌ها به مراتب بیشتر از جانورانی است که در سرزمین طبیعی ویژه خود زندگی می‌کنند.» اما بررسی انواع پرخاشگری و خشونت‌ها نشان می‌دهد که انسان حتی در شرایطی که هرگز در جانوران به خشونت نمی‌انجامد، به گونه‌ای ویران ساز رفتار می‌نماید. عوامل ذهنی - روحی در واکنش‌های انسان تاثیر دارند. به طوری که خشونت و شقاوت موجب رضای خاطر می‌گردد؛ حالتی یا وضعیتی، که به آن شهوت خون گفته می‌شود، افراد و گروه‌ها را فرامی‌گیرد و آنان را به انجام اعمالی ویران ساز وادار می‌سازد. که در جانوران بی‌سابقه است. در جانوران، انگیزه خشونت یا پرخاشگری ممکن است دفاعی باشد یا برای تامین نیازها. اما در انسان چنین نیست. گاه میل به نابود ساختن، انگیزه پرخاشگری است و انسان از خشونت و ویران سازی بدون هیچ دلیل یا مقصد دیگری، به جز ویران سازی احساس رضایت و شادی می‌کند. این نوع خشونت و پرخاشگری از نوع بدخیم و ویرانگر هستند رابطه تنگاتنگی میان حوادث آسیب‌زا و خشونت‌های بدخیم با توسعه نیافتگی انسانی وجود دارد. و بیشتر در میان افراد نابالغ و ناسالم که دچار روانپریشی شده باشند و در جوامع توسعه نیافته صورت می‌پذیرد: «آرزوی انتقام جویی کمتر انگیزه شخص بالغ سالم قرار می‌گیرد تا شخص روان‌پریش و کسی که در زندگی مستقل و کامل خود دچار دشواری‌هایی می‌باشد و اغلب آماده است تا تمام وجودش را در گرو آرزوی انتقام بگذارد.» روانکاو معمولاً دو انگیزه را برای خشونت‌های انتقام جویانه ذکر کرده‌اند. یک انگیزه فقر روانی و دیگری عقب‌ماندگی انسان و عدم رشد سالم فرد یا جامعه است، که انتقام را وسیله ضروری تلافی ضایعه یا خسارت می‌پندارد. خشونت انتقام جویانه با قدرت باروری و خلاقیت یک گروه یا فرد نسبت معکوس دارد. افرادی که از زندگی پربار و خلاق برخوردارند، نیاز به خشونت انتقام جویانه را یا احساس نمی‌کنند یا نیاز به آن شدید نیست. این افراد، حتی اگر مورد تهمت و توهین هم قرار گیرند و گزندی بر آنها وارد آید، روند زندگی پربار و بارورشان آنها را وادار می‌سازد تا آسیب وارده را به فراموشی بسپارند. اما تمام پرخاشگری‌ها و خشونت‌ها از نوع بدخیم آن محسوب نمی‌شوند. پرخاشگری‌های خوش‌خیم اولاً فاقد ریشه‌های روان‌پریشی هستند و با فیزیولوژی بدن، ترشحات هورمونی و سایر عوامل زیستی ارتباط دارند. به همین علت، به نوعی در سیستم زیستی انسان و جانوران، برنامه‌ریزی شده است. ثانیاً این نوع پرخاشگری عموماً یک واکنش دفاعی است با هدف از میان برداشتن یا مقابله با هر آن چیزی است که حیات و بقای موجود را تهدید می‌کند. ثالثاً این نوع پرخاشگری که همراه با خشم و خروش، قهر و مبارزه است از عوامل اصلی در تغییرات سیاسی - اجتماعی است. اگرچنین واکنشی در انسان‌ها نباشد، مبارزه با ظلم و ستم و زورگویی صورت نمی‌گیرد. خشم انقلابی توده‌ها از همین نوع پرخاشگری است. و هدف آن نابود ساختن یا دور ساختن عواملی است که موجودیت و هویت انسان را، به عنوان انسان و نه حیوان، مورد تهدید قرار داده است. مبارزات علیه استبداد، استعمار و استثمار ریشه در این نوع پرخاشگری خوش‌خیم دارد. به این نوع پرخاشگری که در خدمت زندگی است، پرخاشگری زیستی سازشی نیز گفته می‌شود. بر همین اساس است که روانکاو

معروف، اریک فروم تاکید می‌کند که خشونت و پرخاشگری انسان را نمی‌توان بر حسب رفتارهای جانوری یا غریزه خشونت توضیح داد بلکه باید به عوامل دیگری توجه کرد. گاهی جنگ به عنوان یکی از انواع رویارویی‌ها و تقابل‌ها اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. از آن جمله است جنگ‌های دفاعی. هر قدر هم جنگ و خشونت مطرود و ملعون باشد، دفاع یک حرکت طبیعی و انسانی است. هنگامی که امنیت موجود به خطر می‌افتد و تهدید می‌شود، یا به قلمرو این امنیت تجاوز صورت می‌گیرد، دفاع مشروعیت پیدا می‌کند. اما جنگ‌ها، از جمله و به خصوص جنگ‌های دفاعی می‌توانند، بدون خشونت یا بدون خشونت‌های غیر ضروری در جنگ باشند.

در سخنان علی(ع)، نهج‌البلاغه، در مواردی که بروز جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌شده است، دستورات فراوان برای رعایت موازین انسانی وجود دارد: (نظیر: دشمن فراری را تعقیب نکنید؛ زخمی‌ها را نکشید؛ رعایت زنان و کودکان و مردمان غیرنظامی را بنمائید؛ اموال، محصولات و دام‌های مردم را غارت نکنید). در طی جنگ‌های صلیبی دو نوع رفتار انسانی و غیرانسانی در تاریخ ثبت شده است. در حالی که جنگجویان مسیحی به هنگام تسلط بر بیت‌المقدس دست به جنایات می‌زدند و مردم را قتل عام می‌کردند، مسلمانان وقتی پیروز می‌شدند، عموماً رفتاری بسیار متفاوت داشته‌اند. دستورات صلاح‌الدین ایوبی درباره رعایت موازین انسانی در طی جنگ‌های صلیبی، سال‌ها بعد، در کتابی برای نخستین بار در سال ۱۶۲۵، تحت عنوان «درباره قانون جنگ و صلح On the Law of War and Peace» توسط هوگو گروتیوس Hugo Grotius نوشته شد. قرن‌ها بعد، با الهام از آن دستورات و با مشاهده وحشی‌گری‌هایی که در جنگ جهانی دوم، طرفین جنگ در حق یکدیگر مرتکب شدند، اولین بار مسئله جنایات جنگی - War Crimes مطرح و پیمان بین‌المللی درباره جنگ شامل، شروع جنگ، عمل جنگ و پایان جنگ، تنظیم روابط دولت‌های در حال جنگ با یکدیگر و جنگ‌های داخلی (Civil Wars) تدوین و تصویب شد. به عنوان نمونه می‌توان از معاهده ژنو در مورد منع استفاده از گازهای شیمیایی در جنگ نحوه رفتار با اسراء، منع تخریب آثار فرهنگی و غیره نام برد.

۴ - یکی از اشکال خشونت تروریسم است. لغت‌شناسان ترور را: «تولید وحشت با آدم‌کشتن و یا خشونت‌های دیگر» معنا کرده‌اند. تروریست کسی است که کشتن را چاره‌نهایی بداند. ایجاد ترس و وحشت، نوع دیگری از تقابل خشونت بار و جنگ برای رسیدن به هدف است. برخی از گروه‌های سیاسی به تروریسم به عنوان یک استراتژی معتقد هستند و با صراحت از پیروزی با ترور و وحشت؛ یا النصر بالربع، صحبت می‌کنند. دولت‌های استبدادی و توتالیتر، برای حفظ قدرت خود، و فلج ساختن مخالفین از ابزارهای خشونت نظیر بازداشت، سلول انفرادی، انواع شکنجه‌های روانی و جمعی، استفاده می‌کنند. این رفتارها عموماً و اکثراً از نوع عملیات "تروریستی" یعنی ایجاد رعب و وحشت در دل مخالفین، محسوب می‌شود. گاهی اوقات یک دولت برای توسعه سرزمین‌های تحت کنترل خود و یا دسترسی به منابع آب و غیره ضمن حمله به همسایگان، از ابزار خشونت برای فراری دادن ساکنین بومی و محلی استفاده می‌کند، نظیر آنچه در سرزمین‌های فلسطین رخ داده و می‌دهد و امروز در دارفور شاهد آن هستیم. در حالی که مطالعات و بررسی‌های روانشناختی و اجتماعی سیاسی متعددی درباره تروریسم صورت گرفته است، گروه‌ها و دولت‌هایی که سیاست آنها بر ایجاد رعب و وحشت قرار دارد، سعی کرده و می‌کنند تا از این مطالب به نفع سیاست‌های خود بهره

برداري کنند ، شناسايي و قبول كساني كه براي آزادي خود مبارزه مي كنند و تفكيك ان ها از تروريزم ضروري است . علت چند سال قبل سازمان ملل متحد طي قطعنامه اي با صراحت تصويب كرد كساني كه براي مقابله با يك ارتش متجاوز به سرزمين هايشان و يا براي كسب آزادي و استقلال خود مبارزه مي كنند تروريست محسوب نمي شوند.

### ۵- پيشگيري از جنگ ، تروريزم و خشونت:

جنگ ها عموماً قابل پيش بيني و قابل پيشگيري هستند . تجارب بشري و هزينه هاي فراواني كه بر اثر جنگ به ملت ها تحميل شده است ، موجب گرديده كه نهادهاي بين المللي براي پيشگيري از تقابل هاي نظامي بوجود آيند كه زمينه حل مناقشات و اختلافات را در چارچوب معاهدات بين المللي از طريق مذاكرات ديپلماتيك فراهم ساخته اند . علاوه بر اين ، در هر جنگي ، هزينه اصلي ، اعم از نيروي انساني يا اقتصادي را مردم مي پردازند . بنابراین مردم مي توانند در جلوگيري از جنگ نقش مهمي ايفا نمايند . توسعه دموكراسي و تحقق حاكميت مردم بر سرنوشت خودشان ، از راه هاي عمده و اصلي پيشگيري از جنگ است . بررسي جنگ هاي گذشته نشان مي دهد كه حاكمان خودسر و مستبد ، بدون در نظر گرفتن هزينه ها ، جنگ را به ملت ها تحميل کرده اند . در عصر انقلاب الكترونيك و توسعه و نهادينه شدن دموكراسي ، اميد به اين كه تروريزم و جنگ ، به عنوان يك پديده شوم از جامعه انساني ناپديد شود وجود دارد . به اميد روزي كه جنگ و خون و خرابي و خشونت از جامعه انساني محو گردد و راه براي توسعه انساني ، براي همه مردم ، از هر رنگ و خون و نژاد و قوميت و جنسيت فراهم گردد.

### تاملات پيرامون آيات مباركه سوره همزه

۸۶/۱۰/۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱- وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ وای بر هر نکوهش گر طعنه زن،
- ۲- الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ هَمَانِكَةَ مَالِي را گرد آورد و شمارش نمود.
- ۳- يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ مي پندارد كه همانا مالش جاويدانش كند.
- ۴- كَلَّا لِيُنْبِتَنَّ فِي الْخُطْمِ نه، چنين است، هرگز. همانا افكنده خواهد شد در آتش در هم كوبيده اي.
- ۵- وَ مَا اذْرِيكَ مَا الْخُطْمَةَ و تو چه مي داني كه اين آتش كوينده چيست؟
- ۶- نَا زَالِلَهُ الْمُؤَقَدَهُ آتش بر افروخته خدائي است.
- ۷- اَلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَي الْاَفْنَدَهُ آتشي است كه بر دلها افتد و زبانه كشد،

۸- اِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّوَةٌ هَمَانَا اَيْنَ اَتَشِ اَز هَر سُو دَر مِيَانَشَانِ گَرَفْتِه اَسْت،

۹- فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ دَر سَتُونَهَايِ اَتَشِ بَر كَشِيْدِه.

### مقدمه نخست

"تأملاتی در آیات مبارکه سوره همزه" یادگاری است از جلسات آموزش قرآن کریم، که با حضور و شرکت جمع کثیری از دانشجویان مسلمان فارسی‌زبان در مسجد شهر هیوستون، در سال های قبل از انقلاب برگزار می‌شد. در آن سال ها، بخشی از خدمات فرهنگی برای دانشجویان ایرانی، برگزاری جلسات مطالعه قرآن کریم بود، که طی آن سوره‌های قرآن، به ترتیب تاریخ نزول، بر طبق تاریخ قرآن زنجانی مطالعه، بحث و بررسی می‌شد.

نه تنها در شهر هیوستون، بلکه، به عنوان يك آموزش راهبردی، خواندن و بحث و بررسی آیات مبارکه قرآن کریم در اکثر حوزه‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا - گروه فارسی زبان، در دستور کار قرار داشت. در این کلاس‌ها، عموماً از دوتفسیر استفاده می‌شد: «پرتوی از قرآن» طالقانی و «المیزان» طباطبایی. در هیوستون، علاوه بر جلسات عمومی قرائت و بحث و بررسی آیات قرآن، کلاس‌های آموزشی در سه سطح با شرکت دانشجویان برگزار می‌شد. در سطح اول آموزش و تمرین روخوانی قرآن بود. از دانشجویان خواسته می‌شد، حداقل دو صفحه از قرآن را بخوانند، به ازاء هر يك غلط، يك نمره از صد کم می‌شد. اگر نمره دانشجویی کمتر از ۸۰ می‌شد، در کلاس سطح اول، یعنی آموزش و تمرین روخوانی شرکت می‌کرد. و اگر نمره قبولی بالای ۸۰ می‌آورد، به سطح دوم می‌رفت. در کلاس سطح دوم دانشجو با مفاهیم عام قرآن (قرآن‌شناسی) نظیر تاریخ قرآن، محکم و متشابه، تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ، و با منابع و مأخذ قرآنی و طرز استفاده از آنها آشنا می‌شد. در این سطح به دانشجویان همچنین روش‌های رایج علمی در مطالعه، نظیر یادداشت برداری از منابع، مقاله‌نویسی، سخنرانی، و مناظره آموزش داده می‌شد. در سطح سوم دانشجویان به پژوهش درباره موضوعات ویژه‌ای از قرآن کریم می‌پرداختند. این دانشجویان نتیجه تحقیقات موضوعی خود را می‌نوشتند و پس از نهایی شدن، در جلسات عمومی که در مسجد هیوستون برگزار می‌شد ارائه می‌دادند.

**مسجد هیوستون**، اولین مسجد در ایالت تگزاس بود که توسط «جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون» ساخته شده بود. جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون، بعد از مهاجرت اینجانب به تگزاس و شروع به کارم در مرکز پزشکی تگزاس، تأسیس شد و مدت‌ها ریاست آن را بر عهده داشتم.

بعد از پیروزی انقلاب، برخی از دانشجویان سابق آن جلسات متن بحث‌های قرآنی را از روی نوارهای در دسترس پیاده کردند. برخی از این بحث‌ها، از جمله سوره همزه، قبلاً به صورت جزوه‌ای منتشر شده بودند، اینک همان متن، با تغییرات مختصر و اصلاح غلط‌های چاپی و توضیحات بیشتر تکثیر می‌گردد.

امید است مورد پذیرش درگاه احدیت قرار گیرد. و اگر پاداشی بر آن مترتب باشد به ارواح بزرگوار پدر و مادرم، که به حق نام و صفتشان صادق و معصومه بود، تقدیم می‌نماید. از همه خوانندگان تمناي دعای خیر را دارم. ابراهیم یزدانی - پائیز ۱۳۸۶ تهران

## مقدمه دوم

سوره همزه که در مکه نازل شده است، به ترتیب نزول، سی و دومین سوره و به ترتیب قرآن‌های رایج، سوره ۱۰۴ است. در دورانی که دعوت پیامبر و حرکت اسلامی هنوز پایگاه ثابت و مستقیمی نداشت. اساسی‌ترین عناصر جهان‌بینی توحیدی و همچنین ارکان جهان‌بینی شرک و پایگاه‌های اصلیش مورد تهاجم قرار داده شده است. بعبارت دیگر: این روش قرآن است که مسائل و موضوعات اساسی را تنها در چهارچوب کلیات بیان نمی‌کند بلکه بلافاصله بعد از بیان کلیات عام به موارد خاص و مصادیق می‌پردازد. برای جنبشی که مردم - ناس و امیون مخاطب اصلی آن هستند و هدف بیدار و آگاه و بسیج و متشکل ساختن مردم است، این طرز کار اجتناب‌ناپذیر و ضروری و بسیار آموزنده است.

دعوت پیامبر گرامی اگرچه با کلمه یا شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا و نفی تمامی معبودهای کاذب» شروع شد. اما در فرآیند عمل و رشد خود، در هر مرحله‌ای، به معرفی انواع و اقسام «اله»‌های فردی (شخصی) و اجتماعی در صور ظاهر و مشهود و یا مخفی و نامرئی، می‌پردازد تا مردم بتوانند از آن مفهوم کلی لا اله الا الله به موارد و مصادیق عملی و خارجی و ظاهری پی ببرند و مواضع خود را مشخص کنند و با واقع‌گرایی آنرا انتخاب نمایند. بر این اساس در سوره «همزه»، موضع جهان‌بینی توحیدی و جنبش اسلامی در رابطه با رفتارها و نظام‌های مال‌پرست و پیامدهای آن بیان شده است.

در جای‌جای قرآن از دو نوع نظام ارزشی کاملاً متفاوت و متضاد صحبت می‌کند در هر یک از این دو نظام ارزشی براساس جهان‌بینی خاص خود مفاهیم و مقولاتی مطرح هستند که اگر چه مفاهیم مستقلی هستند اما با هم رابطه ارگانیک داشته، یکی حاصل و معلول دیگری است.

در این جهان‌بینی وقتی صحبت از تکاثر می‌شود به این معناست که «کثرت طلبی» یا زیاده‌خواهی هم علت برای معلول‌های متعدد است و هم خود معلول علت و یا علت‌های گوناگون دیگر است. مثلاً کثرت طلبی علت برای «طغیان» و عبور از تمام محدودیت‌های اخلاقی و یا قانونی می‌گردد. طاعی و طاغوت که در موارد متعدد قرآن از آن یاد شده است، بر اثر تکاثر ایجاد می‌شود. کثرت‌طلبی ممکن است در راستای تمرکز و توسعه قدرت و یا در راستای ثروت و مال‌اندوزی، به عنوان ارزش و هدف باشد. سوره همزه موضع قرآن در برابر رفتار نظام سرمایه‌داری با مردم و پیشگویی سرنوشت محتوم و اجتناب‌ناپذیر این نظام ظالمانه می‌باشد در حرکت‌های اجتماعی، سیاسی، بخصوص اسلامی و بر اساس جهان‌بینی توحیدی یکی از اهداف و برنامه‌های اصلی و کلیدی، حل اختلافات طبقاتی و از بین بردن فقر و محرومیت است. بنابر این نمی‌تواند در جهت تایید این نوع نظام‌ها حرکت کند بلکه باید در جهت محو و نابودی مناسبات پول‌پرستانه از عرصه جامعه کوشش نماید.

همانطور که در سوره تکاثر بطور مفصل راجع به خواص ذاتی متکثرین (یا افزون‌طلبان) بحث و توضیح داده شد، تکاثر (زیاده‌خواهی) شالوده و سنگ زیربنایی بوجود آمدن نظامها و سیستم‌های ظالمانه در تاریخ می‌باشد این نظامها، اگرچه دارای یک شالوده و یک زیربنای عام هستند اما نماد خارجی آنها و دستاورد و عملکرد آنها در دوران‌های مختلف تاریخ متفاوت و مختلف است. و حتی گاه با هم در تضاد و تنازع می‌باشند. بعنوان مثال نظام فئودالیت (اقطاعی یا ملوک الطوائفی در اروپای قرون وسطی) بر همان



شالوده‌اي استوار بود که امروز نظام سرمايه داري غربي. عنصر اصلي و زيربنايي در اين نظام‌ها تکاثر – استغنا يا احساس بي‌نيازي و در نتيجه طغيان و تجاوز). اما مکانيسم عمل آنها در هر دوره متفاوت است و آنها را از هم متمايز مي‌سازد وگرنه عنصر «تجاوز» و ستم و استثمار در همه آنها مشترک است. در سوره تکاثر، (که قبل از سوره همزه نازل شده است) بحث از زيادخواهي در ابعاد گوناگون، اعم از سياسي يا اقتصادي است. اما در سوره همزه اين زياده‌خواهي در بعد جمع‌آوري مال، به خاطر بهره‌مندي يك فرد يا يك گروه خاص، و نه در خدمت توسعه اقتصادي جامعه و پيامد اجتماعي آن مورد توجه قرار گرفته است.

دستاورد يا پيامد عملکرد نظامهاي کثرت طلب و ثروت‌اندوز، به آتشي که از درون مردم شعله بر مي‌کشد، منجر مي‌شود و سرانجام آن انقلاب قهرآمیز محرومان و واژگوني اساس جامعه است.

اينک سوره همزه و ويژگي‌هاي رفتاري متکاترين و سرنوشت آنان:

آيه ۱- «وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزٍ لَمَزَةٍ - وَايَ بِرِ هَر نَكْوْشِ كَارِ وَ طَعْنِ زَنْدِه‌اي»؛

واژه ويل يعني نفرين بادبر، نکوهش بادبر، مرگ بادبر. الويل: مبتلا شدن به بدبي، نابودي و هلاکت است. کلمه ويل براي کسي که مستحق عذاب و نابودي باشد بکار مي‌رود. اين واژه و مشتقات آن ۴۰ بار در قرآن بکار رفته است و در تمام موارد به معنای مرگ و نابودي است. بررسي استفاده از اين واژه در آيات متعدد، نکات جالب و آموزنده‌اي را روشن مي‌سازد. مثلا ويل للمکذبين، در دوازده آيه در رابطه با رفتارهاي نادرست آدميان بکار رفته است. در يك مورد، آيه ۷۹ سوره بقره، اين واژه سه بار در مورد علمای دين بکار رفته است که دين‌سازي و دين‌بازي مي‌کنند:

- «ويل للذين يکتبون الکتاب بايديهم ثم يقولون هذا من عند الله» منظور از «الذين» در اين آيه و نفرين بر آنها، مردم عادي و عامي نيستند، زيرا آنان به دنبال فهم دين و انجام تکليف هستند، اين علمای ديني هستند که از جانب خود مطالبی را به نام دين مي‌نويسند و به نام خدا تحويل مردم مي‌دهند. در ادامه، در همين آيه آمده است: فويل لهم بما کتبت ايديهم - پس نفرين و تنک بر آنها باد به خاطر آنچه با دست‌هايشان مي‌نويسند يعني دين‌سازي مي‌کنند. و در پايان آيه: و ويل لهم بما يکسبون - و ننگ و نفرين بر آنان نتيجه آنچه چيزي است که خود به دست خویش کسب مي‌کنند.

واژه همز، يعني عيب‌جويي، فشار، گاز گرفتن، غيبت کردن

همزه العنب - يعني انگور را فشار داد و آبش را گرفت. الهامز - زننده غيبت و بدگويي کننده، همزات الشيطان (مومنون ۹۷) - وسوسه‌هاي شيطان؛ الهمه - عيب‌جو، بدگو، کسي که از مردم بدگويي مي‌کند، در مجموع رفتارهايش نابهنجار است. هُماز بسيار عيب‌جو (قلم ۱۱)

واژه لَمَز - سرزنش و غيبت کردن يا بسيار خرده‌گيري؛

لَمَزَه - بسيار طعن‌هزن، مسخره کننده مردم، خواه به صورت پنهان و يا آشکار. در آيه ۵۸ سوره توبه: «يلمزمك» به معنای خرده گرفتن بر پيامبر و بر کسي که در راه خدا صدقه مي‌دهد و انفاق مي‌کند؛ در

آیه ۷۹ سوره توبه "یلمزون" خرده گرفتن بر مومنانی است که در راه خدا صدقه می‌دهند؛ در آیه ۱۱- حجرات، خطاب به مومنین آمده است که: "و لا تلمزوا انفسکم، - عیب یکدیگر را به رخ نکشید". این رفتار، از مصادیق کفر و فسق است که اگر فرد توبه نکند، از زمره ظالمان محسوب می‌شود.

دو واژه همزه و لمزه در این آیه با هم آمده‌اند و منظور فرد، گروه یا طبقه‌ای است که بسیار عیب‌جو، طعنه‌زن و ریشخند کننده مردمان است؛ شیره جان مردم را می‌مکند. خصوصیات ویژه انسان‌هایی است که خود محور، خودخواه و خودپرست، یا خود شیفته (نارسیست) هستند و خودشان را محور عالم تصور می‌کنند. خود شیفتگی فردی، در مواردی به صورت خود شیفتگی جمعی نیز بروز پیدا می‌کند، هر آن چه به فرد مربوط می‌شود، نژاد، قوم و قبیله، دین و مذهب طبقه و قشر اجتماعی که فرد به آن تعلق دارد، را نیز شامل می‌شود و به خود شیفتگی جمعی و گروهی تبدیل می‌شود. طبقه یا گروه خود شیفته، خود محور، دنیا و تمامی امکانات را منحصر به خود و برای خود می‌خواهد؛ با توانایی و امکاناتی که سعی می‌کند خصلتها و ارزشهای انسانی و یا شخصیت دیگران را به بازی بگیرد و از این طریق شخصیت آنان را خرد و تحت سیطره و سلطه خود در بیاورد، تا بتواند از طریق تسلط پیدا کردن بر آنها و ایجاد یک رابطه استثماری، استبدادی و استثماری تا بماند به منافع و مصالحی که منحصر به خود یا طبقه خودش است برسد و راه نفوذ و بهره‌کشی‌های ظالمانه را به سود خود، بی مانع و هموار سازد. قرآن آنانرا مورد حمله قرار داده است و هر فردی که رفتار هایش مصداق همزه لمزه باشد مشمول ویل یا نفرت و لعنت خداوندی دانسته شده است.

این مردم چه کسانی هستند؟ اگر با کمی دقت بدرون این آیات ژرف و پرمغز قرآن بنگریم در می‌یابیم که با کوتاهترین جمله، هدف و رویه و طرز کار این افراد بیان شده است. (می‌توان رفتار همزه و لمزه محور را به مشابه کلیه برنامه‌هایی در نظر گرفت که مردم را الینه یا از خود بی خود کرده و شخصیت آنها را خرد می‌کند و آنان را اسیر روابط ظالمانه استثماری می‌کند) روابط استثماری انسان‌ها، هم استثمار کننده و هم استثمار شونده را، از خویشتن انسانی بی‌خود یا الینه می‌سازد.

در فرد یا گروه استثمار شده احساس خود کم‌بینی ناباوری و بی‌اعتمادی به خویشتن را ایجاد می‌کند به طوری که خود و امکانات خویش را کمتر از سایر انسان‌ها می‌بیند و از طرف دیگر فرد یا گروه استثمار کننده دچار خود بزرگ‌بینی و استعلا و استکبار و در نتیجه تهی از انسانیت می‌گردد.

استعدادها و توانمندی‌های فطری و بالقوه انسان در زیر فشار خفقان سیاسی و اقتصادی نادیده گرفته می‌شود و یا تباه می‌گردد. تا انسان‌ها به خود آگاهی انسانی خویش نرسند و نپندارند که می‌توانند ظالم را نابود کنند، کوچکترین گامی در راه رهایی خویش بر نمی‌دارند.

این بود ویژگی‌ها و نوع عملکرد زراندوزان و رابطه‌ای که با خلق خدا پیدا می‌کنند .

در فراز اول این سوره به ویل یا سرنوشت شوم و نکبت‌بار کسانی که جامعه و مردم را تحقیر می‌کنند اشاره شده است. در فراز دوم ویژگی رفتاری آنان بیان می‌شود:.

## آیه ۲- «الذی جمع مالاً و عدده - همان که مالی را گرد و شمارش نمود.»

در این آیه «الذی» بر می‌گردد به آیه اول و بیان خصوصیات رفتاری کسانی که مصداق همزه لمزه هستند. مالاً اشاره به مال و سرمایه ایست که این چنین افراد توانسته‌اند گردآورده و انباشته نمایند. عدده - شمارش کردن، ذخیره کردن و آماده کردن است. این افراد با عملی که انجام می‌دهند از طریق خط مشی‌ها و رفتارهای راهبردی: اولاً جمع مال و انباشته کردن و ایجاد یک نظام بهره‌کشی را هدف خویش قرار داده‌اند و بجای اینکه از ابتکارات انسانی و منابع حیاتی جامعه و قدرت سرمایه و امکانات اقتصادی در راه توسعه جوامع بشری و تهیه امکانات برای رشد انسان‌ها استفاده کنند با تراکم سرمایه و خروج آن از چرخه گردش ثروت آنرا در راه از بین بردن شالوده و اساس جامعه و نابودی مشخصات انسانی و محو استعدادها و ارزشهای عالی، که باید در محیط آزاد و باز رشد و تکامل یابند، بکار می‌برند. و نیز با هدف قرار دادن ارزش «عددی یا کمی» سرمایه، مناسبات اقتصادی را ناسالم و مختل می‌سازند.

در چنین جامعه‌ای نظام ارزشی ظالمانه پول محور به جای نظام ارزشی اصیل انسان محور ایجاد می‌شود.

در این آیه به دو الگوی اساسی در رابطه با ایجاد قدرت و تحکیم آن اشاره شده است:

اول جمع مال که ممکن است سرمایه دار خود آنها را ایجاد نکرده باشد. آیه نمی‌گوید جمع «مأله» (مال خود را جمع کرده است). بلکه او مال را جمع کرده است؟ که منظور سرمایه و دارایی‌های جامعه است. اما از کجا و به چه طریق، اشاره‌ای نشده است.

مکانیسم جمع مال و زراندوزی در ادوار مختلف تاریخ و در مراحل مختلف رشد اقتصادی فرق می‌کند. در هر مقطع زمانی و در هر جامعه‌ای ساختارهای اقتصادی متفاوت است. بنابراین چگونگی زراندوزی فرق می‌کند.

**دوم عدده:** فرد و نظام زراندوز، به طور دائم حساب قدرت کمی و عددی مالی خود را ارزیابی می‌کند. اما این خود ممکن است نشان دهنده و بیانگر ترس او از ناپایداری قدرت‌اش باشد. این نوع نگاه به سرمایه، پول و تراکم آن، هنگامی که با رفتارهای ویژه‌ای در تقابل با مردم قرار می‌گیرد - همزه و لمزه، منش آن‌ها می‌گردد و مشمول «ویل» یا ننگ و لعنت خداوندی می‌شوند که در آیات بعدی بروز و ظهور مصداقی از این لعنت خداوندی، بیان شده است. اما این نوع رفتار علت یا دلیل دیگری هم دارد:

**آیه ۳- یَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ أَخْلَدُهُ:** می‌پندارد که سرمایه‌ای که جمع‌آوری کرده او را جاویدان می‌سازد».

واژه یَحْسَبُ یعنی خیال می‌کند یا می‌پندارد. پنداشتن یعنی اندیشه‌ی غیرواقعی مبتنی بر وهمیات یا ذهنی‌گرایی یا دید ذهنی داشتن. (ذهنیت در برابر عینیت).

واژه خلد - یعنی جاودانگی - ایمن از فساد و پوسیدگی. بقای مستمر و دایم حالتی در انسان یا در وضعیت جامعه یا جهان و غیر آن. خلود در قرآن همه جا از ویژگی‌های جهنم و بهشت معرفی شده است.

باید توجه داشت که منظور از خلود در این آیه آن نیست که زراندوز خود را جاویدان می‌پندارد. زیرا هر فردی بطور طبیعی و قطع و یقین می‌داند که سرانجام خواهد مرد و کسی در این مورد به هیچ وجه دچار خیال پردازی نمی‌گردد. مراد از تصور خلود و زندگی جاودان بقای و قدرت کسب شده و نظام زراندوزی و ارزشهای وابسته به آن می‌باشد. این اندیشه کاملاً ذهنی و غیرمنطقی و روشن‌گر دور بودن ذهن از واقعیات است. و حاکی از بی‌توجهی به قوانین و مقررات حاکم که بر دنیای ما و روابط انسانی است. بعبارت دیگر:

این پندار حاصل آن نگرشی است که روابط اجتماعی و حیاتی را در اهداف و ارزشهای زودرس (الهیوه الدنيا) می‌داند و بررسی می‌کند. این پندار ریشه حرکت زراندوز و انگیزه های او را در رویه های که اتخاذ کرده است، توضیح می‌دهد. او با جمع آوری سرمایه (تمرکز قدرت اقتصادی) و بدنبال آن تمرکز قدرت سیاسی و نظامی و تمامی مناسبات وابسته به آن، می‌خواهد خود و موجودیت خود را حفظ کند و باقی بماند.

ریشه این پندار جاودانی شدن انسان و نظام در چیست؟ اگر در جامعه انسانی با این مشخصات بوجود می‌آیند نمی‌تواند زمینه های نفسانی نداشته باشد، اگر نداشته باشد بوجود نمی‌آید. از نظر روانشناسان در انسان غرایز و حالات نفسانی مختلفی وجود دارد، کشش های درون انسان محرك رفتار فردی و اجتماعی انسانست. یکی از آنها، غریزه بقاء و جاویدان شدن است. انسان از نابود شدن و نیستی می‌هراسد. همان طوریکه که غرایز و محرکات درونی انسان اگر بصورت صحیح هدایت نشوند و تحت نظام صحیحی قرار نگیرند موجب بروز انحرافات در جامعه می‌شوند، غریزه بقاء نیز اگر به طور صحیح ارضاء و اغناء نشود انواع انحرافها را در جامعه ایجاد می‌کند. اگر زمینه مساعد در انسان وجود نداشته باشد این انحرافات بوجود نمی‌آید. همانگونه که ترس يك عامل نفسانی است و محرك خیلی از رفتارهای انسان است. این ترس باعث می‌شود که انسان دستش را به آتش نزند و گاهی باعث می‌شود که انسان وظیفه‌ای را که نسبت به خود و جامعه‌اش دارد انجام ندهد و قصور کند و منحرف شود. بنابراین ارزشهای کاذب و انحرافی ریشه در همین حالات نفسانی انسان دارند.

یکی از انحرافات جامعه انسانی هم این است که اگر چنانچه مال و سرمایه‌ای جمع کند او را باقی و مخلد خواهد کرد. در مسیر این نگرش انحرافی تراکم سرمایه را وسیله قرار می‌دهد ولی چون تراکم سرمایه به تنهایی نمی‌تواند این منظور را تامین نماید بایستی با يك قدرت سیاسی - فرهنگی، و اقتصادی همراه باشد. قدرت استبدادی بوجود آمده استثمار را تشدید می‌کند این پدیده‌ها فعل و انفعالات متقابل دارند. یکی باعث دیگری می‌شود و آن دیگری به روی آن تاثیر می‌گذارد و بدنبال این امر نقصان و تقلیل از بین بردن ارزشهای انسانی آغاز خواهد شد. خوی تجاوزگری و تجاوز به حقوق دیگران و کشتن شخصیت دیگران مطرح می‌شود برای اینکه شخصیت دیگران را از بین ببرد دست به همزه لمره می‌زند.

عاقبت چنین پدیده و فرآیندی چیست؟ وقتی چنین روندی در جامعه حاکم می‌شود، این وضعیت به کجا منتهی می‌شود. جواب قرآن: به «ویل» منتهی می‌شود. رابطه منطقی در این سه آیه پیوستگی علت و معلول را نشان می‌دهد به این عبارت که حاصل منطقی این پندار که مال جاویدانش می‌دارد این است که

قدرت و سرمایه را گردآوری و ذخیره نماید و سپس برای دفاع کنترل این سیستم گسترش آن لازم است که ارزشهای عالی انسانی را نفی کند و شخصیت انسانها را خرد کرده و آنها را از خود بیگانه یا اینکه سازد تا بتواند به استثمار آنها ادامه دهد.

عاقبت این چنین نظامی به «ویل» است - یعنی ملعون، منفور، محکوم و نابود شدنی است؛ مورد نفرین خدا و خلق اوست:

آیه ۴- **كَلَّا لِيُنْبَنَنَّ فِي الْخُطْمَةِ**: هرگز چنین نیست، آنها در حطمه سرنگون خواهند شد.».

کَلَّا - یعنی، هرگز، به هیچ وجه. این واژه ۳۳ بار، و تماماً در آیات مکی به کار رفته است. در تمام موارد به معنای رد باور باطل رایج است. نزدیکترین معنای آن در فارسی کلمه «حاشا» است که در مواردی می‌گوییم حاشا و کلا. به کارگیری این واژه در گفتگو اولاً به معنای تأکید بر رد و نفی از یک طرف و تأکید بر وقوع آن چیزی است که به دنبال واژه کَلَّا آمده است. از طرف دیگر یعنی قطعاً این پدیده بوقوع خواهد پیوست. ثانیاً فاعل مجهول است. آیه بیان نمی‌کند که چه کسی این کار را می‌کند ولی می‌گوید که سرنگون خواهند شد، که اشاره است به اینکه این سرنگونی حاصل یک کوشش و فعالیت است که صورت خواهد گرفت اگرچه این مرحله برای مردم مجهول است.

آیا این عوامل غیر قابل شناختند؟ و یا آنها را می‌توان شناخت؟ این عوامل به چه صورت عمل می‌کنند؟ آیا این عوامل خارج از محیط و جامعه انسانهاست؟ یا عواملی در درون جامعه و مربوط بدان هستند که در مرحله اول عکس العمل ظلم و ستم در جامعه و واکنش مردم به نحوه عملکردهاست؟

**واژه حُطْمَه**: یعنی در هم شکننده، خرد کننده، آتش سوزان، بسیار سوزانند. و یک شکستن بسیار سخت و بسیار شکننده.

واژه حطمه: نتیجه یا پیامد اجتناب ناپذیر رفتارهای «همزه لمزه» محور است. دوزخی است شکننده که فرد یا نظام «همزه لمزه» در آن سرنگون خواهد شد. بعبارتی دیگر: همانگونه که فرعون (طاغوت) در دامان خود موسی (جنبش رهایی بخش) را می‌پروراند و ابراهیم (جنبش توحیدی) از درون خانه «آذر» (نظام شرك) سر بر می‌آورد. حطمه هم بعنوان آنتی تز نظام «همزه لمزه» است که ظهور خواهد کرد.

چگونه حطمه شکل می‌گیرد؟ و چگونه همزه لمزه از بین می‌رود؟ چه عواملی در شکل‌گیری آن نقش دارند چوب و هیزمی که برای روشن کردن آتش استفاده می‌کنند نیز حطمه است. کافیت در طبیعت بنگریم.

وقتی بذری در زمینی پاشیده می‌شود، خاصیت رشد و نمو این بذر و تمام شرایط و امکاناتی که در طبیعت آن وجود دارد و آن نیروی ذاتی که در خود دانه می‌باشد، باعث می‌شود که دانه رشد کند و تمام موانع و سنگهایی را که پیش روست از بین ببرد و از درون خاک و سنگ و محیطی که سخت و سفت و جامد است جوانه‌ای نرم و لطیف سر بر آورد و رشد کند. عواملی که از نظر ما ناشناخته هستند، اجازه می‌دهد حتی آن بذر بی مقدار و ناچیز بتواند علیرغم تمام نیروهایی که به ظاهر مانع رشد آن هستند رشد کند و شکوفا شود. فشار سنگ و یخبندان مانع رشدش نخواهد شد. دانه با قدرت درونی خود حرکت می‌کند و ساقه می‌دواند و از زمین بیرون می‌آید. در انسان و در جوامع انسانی هم عواملی وجود دارند

که از سرشت انسان سرچشمه می‌گیرند و در برابر نیروهایی که می‌کوشند انسان را به اسارت بکشند، مقاومت می‌کند. درست است که فرد یا نظام همزه لمزه محور می‌خواهد جامعه را ایستا و منجمد کند و استعدادها و نیروها و ارزشهای عالی انسانی و شخصیت انسانی را نابود سازد اما این طور نیست که موفق شده و جامعه نابود شود. انسانهای حق پرستی که در جامعه هستند، همان انسانهایی که هنوز شخصیت انسانی خود را از دست نداده‌اند، با ایجاد امکانات مساعدی با الهام از قوانین تکامل قیام کرده، برخاسته و با الهام از ارزش‌های توحیدی، از همان جامعه‌ایکه آنقدر خفقان و اختناق و سلطه دشمن خدا و مردم شرایط رشد و تکامل را نابود کرده، رشد خواهد کرد و با جهاد صادقانه و پیگیر خود جنبشی را به وجود می‌آورند که در هم شکننده همین نظام خواهد شد. چنین وضعیتی را قرآن حطمه نامیده است.

آیه ۵- وَ مَا اَدْرِيكَ مَا اَلْحَطْمَةُ: و تو چه می‌دانی که آتش شکننده چیست؟» ادراك يعني فهمیدن؛ ادراك المساله - آن مسئله را فهمید و دانست. ما ادريك يعني تو، اي پیامبر، اي مخاطب قرآن از این امر، يعني از حطمه، چه می‌فهمی. در آیات متعددی از این اصطلاح «ما ادريك» استفاده شده است:

- و ما ادريك ما الحاقه (حاقه ۳)

- و ما ادريك ماسقر (مدثر ۲۷)

- و ما ادريك ما يوم الفصل (مرسلات ۱۴)

- و ما ادريك ما يوم الدين (انفطار ۱۷ و ۱۸)

- و ما ادريك ماسجين (مطففين ۸)

- و ما ادريك ما عليون (مطففين ۱۹)

- و ما ادريك ما الطارق (طارق ۲)

- و ما ادريك ما العقبه (بلد ۱۲)

- و ما ادريك ما ليلة القدر (قدر ۲)

- و ما ادريك ما القارعه (قارعه ۳)

- و ما ادريك ماهيه (قارعه ۱۰)

- و ما ادريك ما الحطمه (همزه ۵)

تمام این آیات در دوره مکه نازل شده‌اند.

منظور قرآن از «ما ادريك» چیست؟

۱ - می‌خواهد يك حالت تعجب و توجه عمیق را در خواننده یا شنونده بوجود بیاورد.

۲- فهمیدن و شناختن و پی بردن به معنا و مفهوم موضوعی که همراه با عبارت ما ادريک آمده است بالاتر از سطح درک عمومی است و برای شناخت آن به تفکر و اندیشیدن بیشتری احتیاج است و همچنین احتیاج به زمینه‌های مناسب و مساعدتری دارد تا مخاطب خود بتواند معنا و مفهوم را درک کند.

فهم و درک اینکه حطمه چیست پیچیده است. به وجود آمدن آن نتیجه روابط علت و معلولی درونی است که بین نظام و رفتار مال‌اندوزی و مال‌پرستی و شیوه و رویه عملکرد همزه لمزه محور وجود دارد. درک این نوع روابط علت و معلولی در سطح عمومی و عامه مردم نیست. در آیات بعدی چگونگی واژگونی چنین نظام ظالمانه‌ای را بیان می‌دارد. حطمه همان آتش انقلاب قهرآمیزی است که از درون جامعه سر می‌کشد:

آیه ۶- نارالله موقده - آتشی است که خدا برافروخته:

وَقَدْ یعنی افروخته شده، فروزان، شعله ور شده، جرقه زده. در قرآن کریم همه جا این واژه در رابطه با آتش آمده است. در بعضی از آیات، وقوع به معنای هیمة یا هیزم و منشاء و سرچشمه آتش از خود «مردم» دانسته شده است:

- «فانتقوا النار اللتي و قودها الناس و الحجاره اعدت للكافرين. (بقره ۲۴)

بر حذر باشید از آتشی که هیمة و هیزم آن آدمیان و سنگ‌هاست، که برای کافران مهیا شده است.

- یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجاره (تحریم ۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید.

این آیه در واقع علل استعدادی بروز حطمه را بیان می‌کند. خداوند آن علل ذاتی را که منجر به ایجاد حطمه و آن آتش شکننده و نابود کننده می‌شود بیان می‌کند. وقتی صحبت از علل استعدادی یا ذاتی می‌شود یعنی علت‌هایی که با نفس عمل و چگونگی عملکرد قضایا همراه است. در این مورد بخصوص حطمه حاصل رفتار ویژه‌ای است که بر اثر مشیت الهی و قوانین لا یتغیر بوجود می‌آید یعنی اینکه مال‌اندوزی و رفتار تحقیر کننده مردم به حطمه منجر می‌گردد. بروز حطمه ناشی از وجود قوانین الهی است که نمود و مظهر اراده خداوند هستند.

علل استعدادی که منتهی به ایجاد آتش انقلاب یا حطمه می‌شوند از کجا نشأت می‌گیرند؟ خداوند می‌گوید این آتش منشاء خدایی دارد: «نارالله». یعنی این عالم هستی و این جهان قانونمند است. و این قوانین تجلی اراده خداوند است این قوانین طبیعی و جهانشمول را ما انسان‌ها وضع نکرده ایم، وجود این قوانین خارج از اراده و قدرت و اختیار ما هستند. این مردم نیستند که قوانین ازلی و ابدی را بوجود می‌آورند. این قوانین را خدا وضع کرده است.

این مردم‌ها نیستند که قانون عمل و عکس‌العمل را بوجود آورده‌اند، این قانون خارج از اراده آنها وجود دارد. اما مردم راهکارها را انتخاب می‌کنند. و انجام می‌دهند. مردم هستند که برای نابودی باطل و اضحلال و تباهی نظام‌های استبدادی بهره‌کش و ظالمانه و طاغوتی حرکت می‌کنند، ولی قوانین و مشیتهایی که ناظر و حاکم بر حرکت‌های اجتماعی است زائیده اراده آنها نیست. قوانین عام و جهانشمولی که برکل هستی سیطره دارد ناشی از اراده انسان‌ها نیست و اگر ما این قوانین جهان‌شمول را درک و فهم نکنیم و از آنها پیروی نکنیم، دچار عواقب شومی می‌شویم. انسان با پندارهای ذهنی نادرست خویش موجد این وضعیت می‌شود. بنابراین وقتی خداوند می‌گوید این آتش سرچشمه خدایی دارد، می‌خواهد توجه ما را به آن قوانینی که در جهان وجود دارد جلب کند. هنگامی که مناسبات اقتصادی یا سیاسی به طور مستمر کرامت انسانی و آزادی و اختیار افراد را نادیده می‌گیرد و انسان‌ها اسیر سیطره و سلطه جباریت خود می‌سازد، انسان بر اساس فطرت خود، که آزاد و مختار است، واکنش نشان می‌دهد. اگر چه در مواردی در نظام‌های بسته سیاسی، این واکنش‌ها نتوانند بروز و ظهور خارجی پیدا کنند، اما در درون فرد احساس کینه و نفرت نسبت به عاملین آن به وجود می‌آید. این احساس کینه به تدریج بر روی هم انباشته و متراکم می‌گردد و ناگهان، در یک شرایط مساعد و مناسب، به صورت یک نیروی انفجاری عظیم و عموماً مخرب و ویران‌گر، به قول اریک فروم یک پرخاشگری ویران‌ساز، بروز می‌کند طوفانی برپا می‌سازد، که نه تنها کیان ظلم و ستم بلکه جامعه را هم از بین می‌برد. حطمه بازتاب عمل آن مال اندوزی است که که با رفتارهای خود شخصیت انسانی را از بین می‌برد و جوامع انسانی را منهدم می‌کند. حطمه معلول خود عملکرد این افراد و این نوع جوامع و نظام‌های طاغوتی و ظالمانه است. که در دراز مدت یا عکس‌العمل در میان مردم ظاهر می‌شود.

آیه ۷- **الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَندهِ** - آن چنان آتشی است که بر قلب‌ها طلوع کرده و زبانه کشد.

لغت رایج هم ریشه تطلع در فارسی طلوع می‌باشد. لغات فجر، صبح، طلوع بصورت استعاره در تغییرات اجتماعی نیز بکار برده می‌شود. وقتی عبارت طلوع به کار می‌رود چه چیزی بنظر می‌آید؟ بعبارت دیگر طلوع چیست؟ طلوع نشان دهنده این است که تاریکی و شب بسر آمده است.

در تاریکی شب چه چیزهایی هست؟ مردم همه خواب و گیج‌اند و همه چیز مبهم است. مردم نمی‌توانند قضایا و مسائل و پدیده‌ها را درست ببینند؛ نمی‌توانند روابط خود و دیگران را دقیقاً مشخص کنند و پدیده‌ها و موضوعات و مسائل روشن نیستند. وقتی خورشید طلوع می‌کند و همه جا روشن می‌شود، در نور خورشید و در اثر روشنائی انسان‌ها همه چیز را بهتر خواهند دید.

وقتی خورشید ظاهر می‌شود، یعنی در جایی پنهان از نظر ما بوده است که ما آن را نمی‌دیدیم، سپس سر برمی‌آورد و سپس بر تمام زمین چیره می‌شود. توجه به معنای عمیق واژه طلوع در اینجا ضروری است سر برآوردن یک واقعیت و یک حقیقت از جائیکه مخفی و پنهان بوده است و پس از طلوع بر همه چیز و همه جا چیره شده می‌شود. اما این حطمه یا آتش برافروخته شده از کجا سرچشمه می‌گیرد و بر کجا چیره می‌شود: **عَلَى الْآفَندهِ**: بر قلبها و فواد یا مراکز شعور و آگاهی انسانی و قدرت تشخیص انسانی. افنده جمع فواد است. که به صورت مفرد و جمع به کار رفته است. واژه فواد به معنای گرما و شدت حرارت



است. معنای برافروختگی و شعله‌ور شدن را نیز افاده می‌کند و با شنوایی (سمع) و بینایی (بصر) انسان رابطه نزدیک دارد. برخی فواد را «فطرت» انسان و برخی آن را مترادف با عقل و لب، به معنای درست فهمیدن دانسته‌اند برخی هم فواد را مترادف با قلب گرفته‌اند. اما این دو واژه مفهومی متفاوت دارند. واژه فواد ۱۶ بار در قرآن به کار رفته است. در ۹ مورد رابطه عملکرد آن را اندام‌های شنوایی و بینایی ذکر شده است. فواد و گوش و چشم با مسئولیت انسان رابطه دارند.

نقش و وظیفه فواد، یقین و تبیین و فهم و استنباط یا شناخت است. در این آیه سوره همزه سخن از درک و فهم و آگاه شدن مردم از يك واقعت عینی خارجی است قبلاً مردم نمی‌پنداشتند و نمی‌دانستند و درک درستی از آن نداشتند، قضیه روشن و آشکار نبود، فهم این واقعت در دل‌ها یا مرکز آگاهی و ادراک مردم طلوع می‌کند و بالفعل می‌شود و همه جا را فرا می‌گیرد. وقتی به انسانها آگاهی دست داد و ابهامات از بین رفت، شعور و آگاهی انسانها از آن چه می‌گذرد و علل و اسباب آن مطلع می‌شوند. توجه کنید که افنده جمع آمده است. این طلوع و آگاهی هم برقلب‌ها و شعور انسانهایی که استثمار شده‌اند و هم بر قلب‌های زنگارگرفته کسانی که ظلم و ستم استثمار می‌کردند، می‌باشد. آیا ظالم و ستمگر خود نمی‌داند که چه کار می‌کند؟ او می‌داند اما هیچوقت تصور و پیش‌بینی نمی‌کند که چه عکس العملی بوجود خواهد آمد. اگر هم تاریخ را بخواند و بتواند پیش‌بینی کند، پندار ذهنی غلطاش این است که با قدرت و مالاش می‌تواند از سقوطش جلوگیری کند لذا ادامه می‌دهد. این فهم و درک بر هر دو طرف طلوع می‌کند وقتی حرکت‌هایی بوجود می‌آیند خود آن نظام مستبد سلطه‌گر هم می‌داند که چه اتفاقی در جامعه افتاده و دلیل فهم‌اش مقابله سخت با حرکت اعتراضی مردم است، فرد یا جمع همزه و لمزه گر خود می‌داند و می‌فهمد، تاریخ هم می‌خواند ولی هرگز عبرت نخواهد گرفت. چرا که با يك دید ذهنی به امور جهان می‌نگرد. خیال می‌کند چون قدرت اقتصادی و سیاسی دارد پس قدرتش جاودان است، هم این پندار غلط است که بالاخره او را به سوي آن سرنوشت محتوم سوق خواهد داد.

این معنا، رفتار متکی و معطوف به پندار ذهنی غلط و تکیه کردن بر مال (قدرت اقتصادی) و قدرت سیاسی در آیات دیگری از قرآن کریم نیز آمده است. به عنوان نمونه: در آیات ۲۵ - ۲۹ سوره الحاقه سرنوشت این نوع انسان‌ها بیان شده است. واکنش آنها، هنگامی که با واقعت‌ها روبرو می‌شوند جالب است: یا لیتنی لم اوت کتابیه - کاش کارنامه‌ام را به دستم نمی‌دادند؛ و لم ادرما حسابیه - کاش نمی‌دانستم حسابرسی چیست؟

**یا لیتها کانت القاضیه - کاش مرگ پایان کار بود؟**

**ما اغنی عني مالیه - مال من چیزی را از من دفع نکرد**

**هلك عني سلطانیه قدرتم از کف برفت**

یعنی قدرت اقتصادی (مال) و قدرت سیاسی (سلطانی) من مرا از سرنوشت محتوم حفاظت نکرد.

هنگامی که انسان‌ها به خود آگاهی می‌رسند و حرکتی را آغاز می‌کنند حاصل منطقی حرکت آنها چیست؟

آیه ۸ - آنها علیهم موصده - آن آتش بر آنها احاطه دارد

آیه ۹ - فی عمد ممدده - در میان ستونهای برکشیده شده.

**موصده** - از وصد - به معنای سرپوشیده، فراگیر، در بسته، که راه فرار و نفسی ندارد. **الوصاد** بستن درب خانه یا درب ظروف

**موصد** - شخصی را غافلگیر کردن در تنگنا قرار دادن، بطوری که راه فرار نداشته باشد. غافلگیر کردن. وقتی يك نظام مسلط در جامعه‌ای در بن بست قرار می‌گیرد راه فراری ندارد و در تنگناست و در حالی که انتظار نداشته است، غافلگیر شده و راه گریزی هم ندارد، مصداق «موصده» است. این واژه دوبار، در سوره‌های همزه و البلد، و در هر دو مورد، به همین معنا به کار رفته است.

**عمد**: ستون و پایه بناست، هر چیزی که بنا را روی آن گذاشته باشند، عمود می‌گویند. ممدده - برکشیده. عمد ممدده - یعنی ستونهای بسیار بلند. ضمیر «هم» بر می‌گردد به افنده «و آنها» بر می‌گردد به نار خدایی - آن آتش و حطمه وقتی روشن شد آن چنان غافلگیر کننده است و آنچنان آنان را در تنگنا قرار می‌دهد که هیچ راه فراری برای آنان میسر نیست. یعنی برای عناصر مال اندوزی که با این مشخصات ذکر کرد این سرنوشت، سرنوشت محتوم است. حطمه بصورت ستون‌های بلند آتش آنها را در خود می‌گردد. ستون چیزی است که تمام بنا بر پایه آن است و آن اندازه محکم است که به سادگی قابل شکستن نیست. **فی عمد ممدده** حکایت از بر آمدن و ظهور و بروز شرایط و اوضاع و احوال خاصی در جامعه و از درون مردم، و سرنوشت نهایی نظام مال اندوزی می‌کند که خود گور خود را کنده است و در آن دفن می‌شود. این آتش چیزی نیست جز پاسخ و بازتابی بر اعمال و اکتسابات خود آن، که بدان نمی‌اندیشیدند اما اجتناب ناپذیر بوده است. اینها کسانی هستند که از مسیر طبیعت و از مسیر عملکرد طبیعی خارج شده و از مشیت الهی سرپیچی کرده‌اند. لاجرم بازتاب این سرپیچی و گناه هم این آتشی است که سر بر می‌کشد. اینها دریچه‌های خیر و رحمت را بروی مردم بسته و مردم را به بازیچه و قوانین را بباد مسخره گرفته‌اند. پیامد آن همزه لمزها در دراز مدت انقلاب و شورش مردم علیه آنها است؛ در همین دنیا و در دادگاه هستی محکوم و از بین می‌روند. و این يك روند اجتناب ناپذیر است.

### پیشنهاد تعویق مذاکرات خزر

روزنامه اعتماد - ۸۶/۱۰/۹

دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت در خصوص مذاکره بین ایران و روسیه درباره سهم ایران از دریای خزر گفت؛ «من با مذاکرات ایران و روسیه درباره سهم ایران از دریای خزر به دو دلیل مخالفم و آن را در چارچوب مصالح ملی ایران نمی‌بینم. در حال حاضر در منطقه و جهان یک

سلسله مشکلات وجود دارد که دولت روسیه از موضع برتر برخوردار است.» وی در ادامه افزود؛ «من دولت کنونی را قوی نمی بینم و آنها را فاقد علم و دانش مانند روسیه می دانم و در این شرایط اگر دولت بر سر سهم ایران در دریای خزر به توافق برسد، به ضرر ایران است و دولت های بعدی نیز نمی توانند این قرارداد را انکار کنند.» یزدی درباره چگونگی شرایط مذاکره افزود؛ «در مرحله اول باید مسائل هسته یی ایران به سرانجام رسیده باشد و نیز رابطه ایران با کشورهای خارجی به خصوص اتحادیه اروپا به سرانجام رسیده باشد و نیز مذاکرات ایران و آمریکا در مورد عراق به نتیجه مطلوبی رسیده باشد.» وی در خصوص شرایط داخلی برای مذاکره نیز اظهار داشت؛ «از نظر داخلی دولتی باید بر سر کار بیاید که از نظر سیاسی و دیپلماسی قوی تر باشد و سپس به مذاکره بنشیند.» یزدی تصریح کرد؛ «یادآوری می کنم حل اختلاف دو کشور از طریق گفت و گو و مذاکره یک روش شناخته شده و مطلوب است، اما شروع مذاکره برای حل اختلاف، هنگامی مناسب خواهد بود که احتمال «برد - برد» آن وجود داشته باشد.» وی با اشاره به نظر وزیر امور خارجه ایران در مورد سهم خزر نیز اظهار داشت؛ «اظهارات وزیر امور خارجه ایران در مورد سهم ایران از دریای خزر به هیچ وجه قابل قبول نیست. توافقتنامه های قبلی ایران و شوروی سابق، با صراحت می گوید «مالکیت بر دریای خزر مشاعی و مشترک است.» در عرف حقوق بین المللی هر گاه مالکیت بر منطقه یی مشاع و شراکتی توافق شده باشد، سهم هر یک از شرکا ۵۰ - ۵۰ محسوب می شود. در توافق اتحاد جماهیر شوروی و ایران میزان سهم هر یک ۵۰ - ۵۰ تعیین شده است. اگر کشور شوروی سابق تجزیه شده و امروز ایران با چهار کشور سروکار دارد، علی القاعده سهم شوروی سابق است که باید تجزیه شود، نه سهم ایران.» همچنین یزدی به این نکته نیز تاکید کرد که همه کشورهای ساحلی حق مساوی در ماهیگیری دارند یا اینکه کشتی های پنج کشور حق ورود به دریای خزر را دارند، اینها منافع کلیدی محسوب نمی شود. مساله اساسی چگونگی مالکیت کشورهای ساحلی از سطح و کف دریاست که دارای منابع نفت و گاز است و کف دریا به دلیل وجود پستی و بلندی به گونه یی است که با سهم ۱۱ ما به آن بخش از کف دریا و منطقه یی که دارای نفت و گاز است، نمی رسیم و این مشکل اصلی و کلیدی مربوط به تعیین حقوقی رژیم دریای خزر است

## جشن نامه بازرگان

### مردی از کرانه ها

یادداشت روز شهروند امروز - ۹ دی ماه ۱۳۸۶

"مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد و گفت ای قوم من از رسولان پیروی کنید از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی طلبند و خود هدایت یافته اند " سوره یس ۲۰ و ۲۱

۱- تاریخ معاصر ایران و آن چه امروز نسل جوان و جدید ما با آن روبه روست از شورش تنباکو آغاز شده است. طی بیش از یک صد سال فراز و نشیب های فراوانی را پشت سر گذاشته و از سه قله بزرگ انقلاب مشروطه، جنبش ملی و انقلاب اسلامی عبور کرده است، اما با وجود این هنوز به یک سرانجام و یا جمع بندی نهایی نرسیده و تحقق آرمان های ملی و از جمله و به خصوص حاکمیت ملت نهادینه نشده است. طی این صد سال متفکرین و کنشگران متعددی در صحنه حضور پیدا کرده و در یک دوره معین هر یک به سهم خود کم یا زیاد در بازسازی و نوسازی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فکری و فرهنگی جامعه مانقش ایفا کرده و خدماتی انجام داده اند. شادروان مهندس بازرگان از جمله کسانی است که در یک دوره از تاریخ معاصر ایران نقش سازنده و موثری داشته است. اگر تاریخ معاصر کشورمان را در سطح کلان به سه دوره مشخص: ۱- از انقلاب مشروطه تا روی کار آمدن رضاشاه ۲- دوره رضاشاه و ۳- از شهریور ۱۳۲۰ بعد، تقسیم کنیم نقش مهم و کلیدی بازرگان در همین دوره سوم است.

۲- نهضت بیدارگری اصلاح دینی نوسازی و بازسازی اندیشه دینی و نواندیشی دینی در ایران سابقه ای طولانی دارد و مرتبط به این دوره سوم نیست اما جریان روشنفکری دینی محصول این دوره است. بازرگان در شکل دهی و سازماندهی فکری و سیاسی جریان روشنفکری دینی در این دوره نقش مؤسس و پایه گذار را دارد. بازرگان به حق پدر روشنفکری دینی ایران است. اما روشنفکری دینی چه ویژگی هایی دارد؟ در توصیف ویژگی های جریان روشنفکری دینی و رسالت بنیادین آن اختلاف دیدگاه وجود دارد تعریف جامعی از ویژگی های روشنفکری دینی وجود ندارد. اگر چه در فقدان یک چنین تعریفی نمی توان با بررسی عمده ترین موضوعاتی که فعالان و پایه گذاران یا نمایندگان جریان روشنفکری دینی طی سالیان دراز به آن پرداخته و عمل کرده اند محورهای کلیدی را برشمرد، روشنفکری دینی یک جریان فکری، اجتماعی و سیاسی واقعی و عینی فعال و اثر گذار در جامعه ایرانی هست و خواهد بود. در جامعه ای که ملیت و دیانت یا ایرانیت و اسلامیت دورکن اصلی هویت ملی را تشکیل می دهد روشنفکری عرفی ممکن است از بعد پدیدار شناسی و نه اعتقاد و باور دینی به نقش و اهمیت دین در جامعه ای که به آن وابسته است بپردازد، اما روشنفکری دینی از بعد ایمان و باور دینی توجه می کند و ضمن نقد سنت به بازسازی و نوسازی اندیشه دینی متعهد است. از این منظر روشنفکر دینی نواندیش دینی هم هست اما هر نواندیش دینی روشنفکر دینی محسوب نمی شود. پیدایش روشنفکری دینی بازتاب یابی آمد طبیعی تغییرات و تحولات فکری، فرهنگی و سیاسی جامعه در حال انتقال و دگر دیسی تاریخی است. ویژگی های جریان روشنفکری در غرب بازتاب دهنده و متأثر از شرایط تاریخی و تحولات همان جامعه است نمی توان این ویژگیها را به جامعه ای که کاملاً متفاوت از غرب است تسری و تعمیم داد. پیدایش جریان روشنفکری غربی به تعامل و همکنشی میان اروپای مسیحی با مسلمانان اسپانیا نسبت داده شده است اما روشنفکر غربی در تحولات فکری خود ویژگی ها و وضعیت جامعه مسیحی اروپا را منعکس ساخته است. روشنفکران ایران نیز بی تردید از هم کنشی و تعامل غرب و ایران اثر پذیرفته اند. اما نگاه و تاثیر پذیری اصلی روشنفکری از درون جامعه بومی است. در واقع روشنفکری دینی ایران محصول طبیعی و بازتاب دهند ه عمده همکنشی میان فرهنگ ملی با فرهنگ های دیگر از جمله و به خصوص غرب است. نمی توان گفت که متفکرین اروپایی در تبیین و حل مشکلات جامعه خود به طور ذاتی زیرک تر و حکیمانانه تر از متفکرین ایرانی بوده و عمل کرده اند. نباید فراموش کرد و نادیده گرفت که

روشنفکر غربی چندین قرن سابقه دارد در حالی که جریان روشنفکری ایران عمری نزدیک به صد سال و روشنفکری دینی حدود ۶۰ تا ۷۰ سال سابقه دارد اگر چه بعضی از نواندیشان و روشنفکران عرفی ایران وجود و حضور و نقش روشنفکری دینی را نفی کرده و می کنند، اما این یک داوری نادرست و کوشش بی ثمری است. جریان روشنفکری دینی یک واقعیت ریشه دار و فعال و اثر گذار در جامعه ایرانی است و نفی آن کمکی به حل مشکلات روشنفکری عرفی در ایران نمی کند.

۳ - بازرگان مصداق همان مردی است در سوره یاسین که از دوردست ها شتابان پدید آمد و خطاب به مردم خود گفت *اتبعوا المرسلین*. ای مردم از رسولان پیروی کنید. دعوت هنگامی است که افکار و عقاید گوناگونی در سطح جامعه و در میان روشنفکران و تحصیل کرده ها مطرح بوده است. بازرگان به عنوان پدر روشنفکری دینی و جریان روشنفکر دینی در فرایند نوسازی و باز سازی اندیشه دینی باسنت گرایان دینی رابطه ای منطقی و عقلانی و واقع گرایانه بر قرار می سازد روشنفکر دینی به تقدست های رایج و غالب دینی در جامعه می پردازد اما ارزش های اصیل دینی را نفی نمی کند بلکه می کوشد تا ارزش ها را از قالب های به کار گرفته شده تاریخی تمییز دهد و تفکیک کند و سپس برای انها قالب های جدیدی به تناسب شرایط زمان ارائه دهد. قرآن کریم می فرماید: « و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم » ( ابراهیم - ۴) و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قوم اش نفرستادیم تا حقایق را برای آنان روشن نماید» پویایی رو به رشد بازرگان و جریان روشنفکری دینی در این است که با الهام از این آیه شریفه ارزش های اصیل قرآنی را به زبان روز مخاطبین خود در جامعه و جهان پیچیده کنونی برگردان نموده و مطرح ساخته و می سازد.

۴ - بازرگان و جریان روشنفکری دینی صرفاً به دنبال الگوبرداری از مفاهیم فکری و ذهنی جریان روشنفکری غربی و پیوند آنها به اندیشه های دینی به طوری که پوسته خارجی و ظاهری دینی باشد اما عمق و مغز و درون آن غیر دینی باشد، نبوده است. در باور جریان روشنفکری دینی برخورد و تعامل میان فرهنگ ها یک فرایند همیشگی در جامعه های بشری بوده است. تهاجم فرهنگی پدیده قرن جدید نیست در تمام ادوار تاریخ بوده است. جامعه هایی که در معرض این تهاجم ها و تعامل ها نبوده اند پویایی خود را از دست داده اند و فرهنگ جامعه در همان وضعیت ابتدایی و توسعه نیافته باقی مانده است. در جامعه های توسعه یافته که از فرهنگ غنی و پر باری برخوردارند فرهنگ بومی در برخورد با فرهنگ بیگانه عناصر مثبت و مفید فرهنگ مهاجم را شناسایی می کند و سپس آن را در فرهنگ بومی ادغام یا گوارده می نماید به طوری که عناصر مثبت فرهنگ غیر بومی، بومی می شوند. استخراج عناصر مثبت و مفید سازنده یک فرهنگ و گوارش آن در فرهنگ بومی یک مساله است و پیوندزدن عناصر فرهنگ مهاجم به فرهنگ بومی نظیر پیوند اعضا در پزشکی مساله دیگری است. پیوند اعضا در انسان پیامدهایی دارد که از جمله آن ها بروز واکنش شدید ارگانیزم به عناصر خارجی است. پیوند مقولات فرهنگ بیگانه بدون گوارش آن ها موجب واکنش های اجتماعی سیاسی روانی در جامعه می گردد. یکی از عمده ترین رسالت روشنفکری دینی بومی کردن مفاهیم و مقولات اساسی مدرنیته است تا هنگامی که این مقولات و مفاهیم کلیدی بومی یا *domesticate* نشوند، تعارض میان فرهنگ بومی با عناصر مدرنیته ادامه پیدا خواهد کرد و نوعی التقاط میان برخی از نمادهای مدرنیته و نه مدرنیته بروز پیدا خواهد کرد. تا زمانی که این فرایند صورت نگیرد ایران وارد عصر جدید نخواهد شد. در کشوری

مثل ایران بومی کردن مفاهیم و مقولات مدرنیته به معنای ایرانیزه و اسلامی کردن آن هاست. بازرگان در این راستا گام‌های موثری برداشته است. این رسالتی است که از عهده روشنفکری دینی بر می‌آید اما در موارد متعددی به جای گوارش مفاهیم کلیدی در فرهنگ بومی انواعی از انقضاها صورت می‌گیرد به نظر بازرگان انقضا یکی از مشکلات همیشگی تحول تفکر دینی بوده است مشکل اول عدم آشنایی با برخی کج فهمی‌ها از مفاهیم جدید است روبناها و یا مفاهیم کلیدی را به جای خود آن مفاهیم تصور کردن است. از نظر بازرگان بومی کردن مقولات مدرنیته با معادل‌یابی واژه‌ها یا مفاهیم فرق دارد مقولات اساسی مدرنیته پیشرفت‌های علمی جدید در قلمرو صنعت و اقتصادنیست اگر چه به کارگیری موفقیت‌آمیز آنها نیز فرهنگ ویژه و هم‌آهنگ خود را می‌طلبد. با رسوبات فرهنگ استبدادی یا با روحیه جمع‌گریزی و نبود وجدان کاری نمی‌توان صنعت و اقتصاد مدرن داشت.

۵- بازرگان به شدت از پیدا کردن نگاه ابزاری به دین‌نگران بود وی پرداختن به موضوعات دینی از باب ضرورت‌های سیاسی و نه از باب اعتقاد و باور را از آسیب‌های جدی جریان‌های سیاسی و از جمله روشنفکری دینی می‌دانست. او بر این باور بود که روشنفکر دینی نظیر هر گروه دیگر فکری فرهنگی یا سیاسی و اجتماعی ممکن است به جزمیت و مطلق‌گرایی دچار شود به خصوص در کشوری که ۲۵۰۰ سال سابقه استبداد مطلقه داشته است روابط استبدادی از مناسبات سیاسی فراتر رفته و به صورت فرهنگ استبدادی در اعماق ذهن و شخصیت ما ایرانی‌ها ریشه دوانیده است. یکی از ویژگی‌های فرهنگ استبدادی مطلق بینی و مطلق خواهی، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، اغراق و گزافه‌گویی، تملق و تفتین، خود محوری، خود مطلق بینی، فرافکنی، جمع‌گریزی و نبود روحیه همکاری جمعی است روشنفکری دینی برای رهایی در این ویژگی‌های باز دارنده به تلاش آگاهانه و مستمر نیاز دارد روشنفکر دینی که رسالت تغییر و تحول بنیادین در جامعه را بر دوش می‌کشد نمی‌تواند از معرکه‌ها و کشاکش‌های روزمره زندگی غایب باشد عافیت‌طلبی از آفت‌های بسیار رایج است یکی از پیامدهای این نوع آسیب‌ها بریدن از واقعیت‌ها و ورود به سپهر مجردات است، موضوعات ناب روشنفکری اگر چه خیلی درست هم باشند لزوماً مسائل دردآور کنونی جامعه‌ی ما نیستند.

۶- مردی که از کرانه دور دست شهرمان شتابان در صحنه جامعه پر تلاطم دوران خود ظاهر شده در حالی که پیامی برای مردم به زبان روز آن‌ها داشت و آن این بود «ای مردم اتبعوا من لایسنلکم اجراً و هم مهتدون - از کسانی پیروی کنید که حداقل دو ویژگی دارند، اول آن که تاجر مسلک نیستند بنابراین از شما درخواست و مطالبه‌اجر و مزدی نمی‌کنند، نه پاداش مالی و اقتصادی می‌خواهند و نه انواع دیگر آن‌را. ویژگی دوم آن است که آن‌ها خود هدایت شده باشند. کسانی که خود در گمراهی هستند چگونه می‌توانند دیگران را هدایت کنند. این پیام امروز هم همچنان معتبر و مساله روز است.

۷- بازرگان اسوه تقوی و صداقت بود. هر اندیشه و مکتب فکری و اعتقادی و هر جنبش و جریان اجتماعی - سیاسی که سودای اثر گذاری و تغییر در جامعه و مردم را دارد نیازمند ارائه الگو است اندیشه‌ای که نتواند الگوهایی در وجود اشخاص حقیقی به مردم ارائه دهد هر قدر هم اصیل و ناب باشد گنجینه‌ای است در قفسه کتاب کتابخانه‌ها. روشنفکری دینی یک هویت و ریشه تاریخی دارد جریان‌ی پدید آمده به طور دفعی و ناگهانی نیست. برای ارزیابی یا بررسی ویژگی روشنفکری دینی باید

معیارهای بهداشتی یا سالم روشنفکری دینی را با الگو قرار دادن شخصیت های شناخته شده این جریان تعریف کرد. شادروان مرحوم مهندس بازرگان پدر روشنفکری دینی ایران می تواند هم به عنوان الگوی مناسبی در قلمرو سه گانه روش، منش و بینش برای خدمتگذاران به ایران و اسلام باشد و هم برای فهم و شناخت ویژگی های سالم و بهداشتی جریان روشنفکری دینی مورد توجه قرار گیرد.

### معتدل و غیر معتدل رد صلاحیت می شوند

سایت روز - ۸۶/۱۰/۱۰

۱- از هم اکنون بحث داغ محافل سیاسی ایران، بحث انتخابات مجلس هشتم است. به نظر می رسد که امسال فضای انتخاباتی بسیار زودتر از سال های قبل آغاز شده است. به نظر شما دلیل این مساله چیست؟

انتخابات مجلس هشتم، برای نظام جمهوری اسلامی سرنوشت ساز است. اگر حاکمان قدرتمند نخواهند یا نتوانند به دخالت های جانبدارانه شورای نگهبان و به فرایند حذف نیروهای سیاسی دگراندیش پایان دهند، عصر اصلاحات پایان خواهد پذیرفت و نظام با چالش های جدی از نوع دیگری روبرو خواهد شد.

۲- فکر می کنید انتخابات مجلس هشتم تا چه حد قداراست روند دموکراسی در ایران را تسریع بخشد؟ اگر شورای نگهبان تغییر رویه بدهد و به همان روش عمل در انتخابات مجالس اول تا پنجم بپردازد یا ترکیب این شورا تغییر کند و کسانی جایگزین شوند که به اصل جمهوریت و حاکمیت ملت را باور داشته باشند روند دموکراسی تسریع خواهد شد.

۳- پیش بینی شما از روند رد صلاحیت ها - با توجه به موضع گیری های سران شورای نگهبان - چیست؟

اگر شرایط به همین صورت که اکنون هست باقی بماند، شورای نگهبان همان کاری را خواهد کرد که در انتخابات مجلس هفتم انجام داد.

۴- آیا روند رد صلاحیت ها، اصلاح طلبان - به قول خود اصلاح طلبان - معتدلی هم چون اعتماد ملی یا نیروهای مستقل را نیز در بر خواهد گرفت؟

سیاست شورای نگهبان و حامیانش بر اساس همه یا هیچ چیز و "یا با منی یا بر منی" قرار دارد. برای آنها معتدل و مستقل معنا و مفهوم ندارد و همه را در بر خواهد گرفت.

۵- سخنان آقای جنتی در مورد عدم در نظر گرفتن اصل برائت را چگونه تحلیل می کنید؟

اصل برائت يك پایه اعتقادی - دینی دارد و در قانون اساسی نیز تصریح شده است و حقوقدانان آنان را برائت شرعی و برائت عقلی نیز می گویند. زیرا مفاد این اصل را از دلیل عقل و از دلیل شرعی

(اخبار) می توان استناد کرد . سخن آقای جنتی خلاف عقل و شرع و قانون اساسی می باشد . ومهمتر این که این نوع نظارت عملاً انتخابات را بی معنا کرده است.

۶- فکر می کنید اصلاح طلبان برای پیشگیری از رد صلاحیت های احتمالی چگونه برخورد خواهند کرد؟ آیا همچون انتخابات شوراها نیروهای احزابی چون مشارکت و مجاهدین انقلاب در حاشیه خواهند بود؟

انتخابات مجلس هشتم با انتخابات شوراها متفاوت است . در انتخابات شوراها تمام کاندیداها از تمام گروه ها تصویب شدند و شرکت کردند ، عدم پیروزی به دلیل ارایه چندین لیست و تشتت آرا بود اما در انتخابات پیش رو به احتمال زیاد اکثر قریب باتفاق کاندیداها را رد صلاحیت خواهند کرد . اما چگونگی برخورد اصلاح طلبان با این امر چندان روشن نیست . اگر کلیه گروه های اصلاح طلب دسته جمعی شرط مشارکت در انتخابات را تغییر اعضا یا سیاست های شورای نگهبان اعلام کنند ، احتمال تغییر سیاست شورای نگهبان ، حداقل در مورد گروه های یاد شده وجود دارد.

۷- در صورت رد صلاحیت کاندیداهاى اصلاح طلبان در انتخابات، فکر می کنید واکنش آن ها چه خواهد بود؟

نمی توانم پیش بینی کنم

۸- فکر می کنید موضع گیری نیروهای دموکراسی خواه در این انتخابات چگونه باید باشد؟

در مرحله اول باید حضور و مشارکت باشد . اما باید به نوعی برای برگزاری يك انتخابات سالم و آزاد اقدام کرد . شاید درخواست گروه ها از سازمان های بین المللی برای نظارت بتواند موثر باشد.

۹- آیا تحریم انتخابات مجلس، راهکار مناسبی برای نیروهای اپوزیسیون است؟

خیر در مفید بودن آن تردید های جدی وجود دارد.

۱۰- آیا تحریم انتخابات، مشکلاتی را که بعد از انتخاب آقای احمدی نژاد به ریاست جمهوری برای نیروهای دموکراسی خواه به وجود آورد، دوباره ایجاد نخواهد کرد؟

نیروهای سیاسی مخالف دموکراسی از کاهش تعداد شرکت کنندگان واهمه ای ندارند و شاید هم استقبال کنند

۱۱- در شرایط فعلی تا چه حد تحریم را عملی می دانید؟

نه عملی و نه مفید می دانم . یادآوری می کنم که اعلام عدم مشارکت يك گروه سیاسی در انتخابات به معنای تحریم نیست.

۱۲- دلیل نزدیکی نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی با احزابی هم چون مشارکت چیست؟



گروه ها و احزاب سیاسی در شرایط ویژه ای بر اساس محور های مشترک با هم نزدیک می شوند و ائتلاف می کنند. در شرایط کنونی، همه گروه ها، نهضت آزادی و سایر نیرو های ملی - مذهبی و مشارکت همه خواهان برگزاری یک انتخابات سالم، آزاد و منصفانه هستند پس اگر با هم ائتلاف کنند جای تعجب ندارد. اگر به هم نزدیک نشوند جای پرسش دارد.

۱۳- آیا نهضت آزادی در انتخابات لیست مجزایی ارائه خواهد داد؟

هنوز در این مورد سیاستی را اعلام نکرده ایم

۱۴- فکر می کنید فرجام پرونده هسته ای ایران چه خواهد شد؟ آیا سخنان آقای احمدی نژاد مبنی بر تمام شدن بعد سیاسی پرونده را درست می دانید؟

خیر ارزیابی ایشان را واقع بینانه نمی دانم.

۱۵- تا چه حد با سخنان پوتین - مبنی بر فریب کاری آمریکا در ارائه گزارش ۱۶ نهاد امنیتی در مورد پرونده هسته ای - موافقت می کنید؟

پوتین در حال بازسازی و انسجام ناسیونالیسم روسی است که بعد از فروپاشی به شدت آسیب زده شد و مردم روسیه از آن استقبال می کنند. درگیری روسیه با آمریکا در مورد اروپای شرقی و سایر مسائل با این مسئله بی ارتباط نیست اما در مورد گزارش ۱۶ نهاد امنیتی آمریکا، بحث و حدیث فراوان است.

۱۶- اخیراً عده ای از فعالان سیاسی اقدام به تشکیل جبهه صلح خواهی کرده اند. در شرایط فعلی تا چه حد تشکیل چنین جبهه ای را ضروری می دانید؟

هزینه تمام جنگ ها را مردم می پردازند. جنگ ها شوم و ویرانگر هستند. بنابراین مردم ایران هم، نظیر سایر کشورها باید علیه جنگ افروزی موضع بگیرند. اگر چه با انتشار گزارش امنیتی اخیر احتمال بروز جنگ کاهش یافته اما کاملاً منتفی نشده است. بنابراین هر نوع فعالیت از جانب مردم برای جلوگیری از جنگ مثبت می باشد.

۱۷- از وعده های مهم دکتر معین در انتخابات ریاست جمهوری بحث تشکیل جبهه دموکراسی خواهی بود که از سوی شما نیز به عنوان دلیل اصلی حمایت از ایشان مطرح شد. در بحث های بعد از انتخابات نیز مدام صحبت از در دست بررسی بودن تشکیل این جبهه شد. سرانجام این جبهه چه شد؟ فعلاً همچنان مسکوت است. فکر می کنم تا پایان انتخابات پیش رو مسئله همچنان معلق بماند.

۱۸- آیا در حال حاضر ضرورتی برای تشکیل جبهه دموکراسی خواهی وجود دارد؟

چنین ضرورتی حتماً وجود داشته، دارد و خواهد داشت.

۱۹- آیا در شرایط فعلی امکان تشکیل این جبهه وجود دارد؟

در شرایط کنونی آرایش نیروهای سیاسی و اولویت های انتخاباتی ، مانع تشکیل جبهه دموکراسی خواهی است . اما چون تشکیل آن يك ضرورت استراتژیک برای نیروهای دموکراسی طلب است ، به نظر می رسد بعد از انتخابات مجلس هشتم ، شرایط برای تشکیل آن مساعدتر شود.

## درباره هویت ایرانی

### گفتگو با خانم الهه رستمی نویسنده – جهت کتاب در دست اقدام – ۱۳/۱۰/۸۶

#### ۱. به نظر شما آیا در ایران هویت ملی و قومی و مذهبی متاثر از یکدیگر هستند؟

حتماً همین طور است . هویت ملی در ایران علی الاطلاق دو رکن دارد که عبارتند از ملیت و دیانت – یا ایرانییت و اسلامیت – اثر گذاری این دو بر یکدیگر آنچنان است که به سختی می توان در تعریف هویت ایرانی یکی را به نفع دیگری نادیده گرفت . اگر چه ایرانییت به جهت سابقه تاریخی و ریشه ها و سرچشمه ها مقدم بر اسلامیت است ، اما هویت ایرانی قبل از اسلام هم با دو رکن ملیت و دیانت تعریف می شود . و دیانت قبل از اسلام هم در کنار ملیت نقش و اثر تعیین کننده در هویت ایرانی داشته است . نمونه های بسیار زیادی را می توان از تاثیرات متقابل دیانت و ملیت در هویت ایرنی ارایه داد . در دوران قبل اسلام ، ساختار قدرت سیاسی دو پایه داشت : شاه و روحانی . اگر شاه ، در نظام پادشاهی قبل از اسلام ، نماد ملیت و بخشی از هویت ایرانی محسوب می شد ، روحانی ، نماینده و نماد نهاد مذهب به حساب می آمده است . پادشاه فره ایزدی داشته است که موبد موبدان آنرا تشخیص می داده و بر طبق آثار باقی مانده در سنگ نوشته ها ، موبد موبدان بر سر پادشاه تاج می نهاده است . يك مثال دیگر از تاثیرات متقابل دیانت و ملیت ، احساس ضد اجنبی در فرهنگ ایرانی است . سرزمین ایران در موقعیت جغرافیایی خود ، بطور مرتب توسط اقوام همسایه مورد تهاجم و غارت قرار می گرفت است . ایرانیان در حالی که یاد گرفته اند چگونه با اقوام مهاجم برخورد کنند ، و آنها را " ایرانیزه " و " اسلامیزه " نمایند ، در عین حال به تدریج يك احساس ضد سلطه اجنبی در ضمیر ناخودآگاه جمعی جامعه ایرانی در راستای حفظ هویت و فرهنگ ملی ، شکل گرفته است . در آموزه های دینی ( اسلام ) نیز آمده است که غیر مسلمانان نباید بر مسلمانان سلطه داشته باشند . این آموزه دینی با تجربه ملی در برخورد با سلطه بیگانگان به تقویت احساس ضد بیگانه در فرهنگ ایرانی منجر شده است . شاید به همین دلیل باشد که جنبش های مردمی در بُعد یا محور ضد استیلاي خارجی عموماً قوی و پیروزمند بوده اند ( نظیر شورش تنباکو و جنبش ملی شدن نفت ) . اما اقوام ایرانی نیز ، هر کدام هویت ویژه خود را دارند که عموماً و اکثراً سه بعد یا سه رکن دارد که عبارتند از : ملی ( ایرانی – فراقومی ) ، قومی ( کردی – لری – آذری – ترکمن – بلوچ و عرب ) ، مذهبی و دینی ( سنی و شیعه یا یهودی و مسیحی و زرتشتی ) . در طول تاریخ ایران عنصر یا رکن ایرانییت در اقوام ایرانی و در میان اقلیت های دینی یا مذهبی خود را نشان داده است . به عنوان نمونه می توان در مقاومت بلوچ ها در برابر تجاوزات انگلیس به خاک ایران

یاد کرد. یا این عبارت ملا مصطفی بارزانی را به خاطر آورد که گفت: "هر کردی که خود را ایرانی نداند کرد نیست". شعرای برجسته کرد یا آذری، بهترین اشعار خود را به فارسی سروده اند. در هوپ نامه، دیوان اشعار صابر تبریزی است ملی، قومی و مذهبی، هر سه در کنار هم حضور خود را بطور چشم گیری نشان می دهند.

## ۲. کدام یک بر یکدیگر غلبه دارند؟: هویت ملی بر هویت های قومی و مذهبی و یا بر عکس؟

غلبه هر یک از ارکان دو گانه یا سه گانه هویت ملی و قومی و مذهبی به شرایط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بستگی دارد. در شرایط عادی، ابعاد سه گانه بر هم اثرات متقابل کم و بیش برابر دارند. اما هنگامی که، به عنوان مثال ساختار حکومت یا سیاست های اعمال شده موجب ظلم و ستم ویژه بر یک قوم ایرانی یا یک دین و مذهب ویژه می گردد، در واکنش به این وضعیت غیر بهداشتی عنصر مذهبی - دینی و یا قومی بر عنصر ملی غلبه پیدا می کند. و اگر ناهنجاری رفتار حاکمان به سرعت عوض نشود و آسیب های وارده جبران نگردد، احساس قومی شدید تقویت و احساس ملی کاهش چشم گیر پیدا می شود و نیروهای گریز از مرکز رشد پیدا می کنند. در سال های اخیر به دنبال ظلم و ستم های ویژه ای که بر اهل سنت و یا برخی اقوام غیر فارس - صورت گرفته است، شاهد تغییرات در این زمینه ها بوده ایم.

## ۳. کدام یک از اقوام بیش از دیگران در نهادهای اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - فرهنگی ادغام شده اند و چرا؟

در میان اقوام ایرانی، فارس و آذری بیش از سایر اقوام در ساختارهای ملی و در نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حضور موثر دارند و توانسته اند با حفظ هویت ویژه قومی خود در مجموعه های ملی ادغام شوند. این امر دلایل و علل مختلف دارد. زبان و ادبیات فارسی به تدریج به زبان ملی همه اقوام ایرانی تبدیل شده است. بهترین شاهکار های ادبی، حماسی، عرفانی ایرن، نظیر شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ، بوستان و گلستان سعدی، منطق الطیر عطار و.. ده ها شاعر برجسته ایران نظیر نظامی گنجوی و شهریار، همه به فارسی هستند. تاثیر زبان فارسی تنها در قلمرو ملی ایران نیست. حوزه تمدنی - فرهنگی زبان فارسی به مراتب وسیع تر از مرزهای ملی است. در ترکیه زبان فارسی قرن ها زبان علمی - ادبی و سیاسی بوده است. در آسیای مرکزی، افغانستان، هند و پاکستان، این تاثیر کاملاً مشهود است. دامنه تاثیرات زبان فارسی را حتی در مالزی، اندونزی و چین می توان مشاهده کرد. این گستردگی زبان فارسی شاید مربوط به ویژگی ها و غنای این زبان باشد. اما در مورد آذری ها بخشی از علت حضور گسترده و ادغام آنها در ساختار های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی مربوط است به دوران طولانی سلطنت قاجار و نیز سنت استقرار ولیعهد در تبریز. چنین بخشی از آن احتمالاً مربوط به موقعیت آذربایجان و ارتباط تجارتي با مناطق غربی و شمالی ایران باشد. چنین موقعیتی برای سایر اقوام ایرانی بوجود نیامده است. در حالی که آذری ها در سرتاسر کشور پراکنده هستند و نقش بارزی در اقتصاد ایران ایفا می کنند. اقوام دیگر ایرانی، نظیر کردها، بلوچ ها و ترکمن ها در محدوده

جغرافیایی خود باقیمانده اند و به همین علت در نهادهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کمتر اثر گذار بوده اند.

#### ۴. آیا ادغام اقوام و مذاهب مختلف در نهادهای اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - فرهنگی باعث تقویت هویت ملی آنان می شود؟

قطعاً همین طور است. به عنوان مثال، پراکندگی آذری ها در بسیاری از نقاط ایران و فعالیت آنان در زمینه های اقتصادی به تقویت حسن ملی گرایی یا آذری گرایی آنان موثر بوده است.

#### ۵. در خارج از ایران، روی مساله تجزیه طلبی اقوام ایرانی بسیار مانور داده می شود. این مساله تا چه حد حقیقت دارد و تا چه حد مربوط به دخالت های خصومت امیز دولت ها و قدرت های خارجی است؟

احساس همبستگی ملی در میان اقوام ایرانی بسیار قوی است. تمایلات و گرایشات تجزیه طلبانه در میان برخی از اقوام ایرانی خیلی عام و گسترده نیست. این نوع تمایل یا گرایش در تاریخ گذشته ایران بی سابقه و یا کم سابقه است. طرح و بحث بین احساس ظاهرأ بیشتر در دوران اخیر، یعنی از بعد از جنگ جهانی دوم شروع شده است. سرداران بلوچ ایرانی در برابر تجاوزات انگلیس ها به بلوچستان ایران مقاومت کردند و حاضر به همکاری با آنان نشدند. اگر تمایلات جدایی طلبانه در میان آنان غالب بود می توانستند با انگلیس ها بسازند و یا دولت مستقل بلوچستان بزرگ را تشکیل بدهند. ضعف دولت مرکزی و سلطه و نفوذ انگلیس ها در هند و پاکستان، شرایط سیاسی را برای این کار بوجود آورده بود. اما آنها به عنوان ایرانی، تن به چنین ذلتی ندادند. در انقلاب مشروطه، هنگامی که استبداد صغیر حاکم شد و محمد علی شاه مجلس را به توپ بست و مشروطه خواهان شکست خوردند و پراکنده شدند، در تبریز ستارخان و باقر خان قیام کردند و علیه نیرو های استبدادی به نبرد برخاستند و آنها را شکست دادند و به سوی تهران حرکت کردند و در تهران با کمک سایر نیرو های مشروطه خواه محمد علی شاه را شکست دادند محمد علی شاه فرار کرد و مشروطه پیروز شد. اگر کمترین گرایش یا تمایلی به جدایی طلبی در مبارزان آذری وجود داشت، بعد از شکست نیرو های استبدادی در تبریز با توجه به ضعف دولت مرکزی و قدرت مجاهدان آذری به رهبری ستارخان و باقرخان، بهترین فرصت بود برای اعلام خود مختاری یا جدایی از ایران. اما مبارزان آذری خود را ایرانی می دانستند و احساس ملی گرایی قومی (آذری) را در تعارض با ایرانیت نمی دانستند. در آثار باقی مانده از رهبران حداقل تا دوران مشروطه آذری کمترین سخنی که شائبه تمایلات جدایی طلبانه باشد، دیده نشده است. بنابراین با قاطعیت می توان گفت که این نوع تمایلات و گرایشات خیلی ریشه دار و اصیل نیستند. اما نمی توان و نباید انکار کرد که استبداد دولت مرکزی و بی کفایتی مسئولان و سرکوب های مستمر سیاسی که همه اقوام ایرانی را در خود گرفته است، موجب انفعال و واکنش های منفی و رشد تمایلات گریز از مرکز در میان برخی از اقوام ایرانی شده است و زمینه مناسبی را برای واکنش های مثبت به تحرکات خارجی فراهم نموده است. این نوع گرایشات بیشتر عارضی و واکنشی است به سرکوب ها، ظلم و ستم ها، که

اگر چه تمام اقوام ایرانی را در بر می گیرد ، اما برای برخی از اقوام ، ظلم و ستم دو گانه قومی و مذهبی است .

#### ۶. رابطه شیعیان عراق را با ایران چگونه می بینید؟

شیعیان عراق يك رابطه عمیق و نزدیک ، با سابقه ۱۰۰۰ ساله با ایران دارند . مزار برخی از امامان بزرگ شیعه در عراق قرار دارد . هر سال میلیون ها شیعه ایرانی به زیارت این مزارها می روند . مزار اما هشتم شیعیان و تعدادی از امام زادگان در ایران است و میلیون ها شیعه از عراق و سایر کشورهای عربی و پاکستان و سایر نقاط برای زیارت به ایران می آیند . پادشاهان صفوی و قاجار عنایت خاصی به اماکن مقدسه امامان شیعه در عراق ( و سایر نقاط ) داشته اند . موقوفات بسیاری در سراسر ایران برای امامان شیعه نذر نجف و کربلا و کاظمین و سامرا وجود دارد . حوزه علمیه نجف یکی از قدیمی ترین مراکز آموزشی در جهان اسلام است ، تنها الازهر ، در قاهره مصر است که از حیث قداست به پای حوزه نجف می رسد . بزرگترین علمای نجف ایرانی و ایرانی تبار بوده و هستند . از طرف دیگر ایران تنها کشوری است که اکثریت مردم آن شیعه هستند و اسلام و مذهب جعفری دین و مذهب رسمی ایران اعلام شده است . شیعیان عراق ، نظیر شیعیان سایر کشورها به ایران به عنوان کشور " مادر " نگاه می کنند . حتی در زمان شاه و قبل از آن که روحانیت ایران با شاه بر سر مسئله انقلاب سفید اختلاف پیدا کنند و به جنبش ضد استبداد بپیوندند ، شیعیان بسیاری از کشورهای همسایه ، از جمله در عراق نگاه امید و انتظار حمایتشان به ایران بود . بعد از انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی و بر قدرت نشستن روحانیت شیعه ، این توجه به مراتب عمیق تر و بیشتر شده است . علاوه بر علایق و سوابق تاریخی گسترده میان شیعیان عراق با ایران ، در شمال عراق کردها نیروی تاثیر گذار هستند . روابط ویژه ای میان کردهای ایران و عراق وجود دارد . برغم اینکه اکثریت کردهای عراقی سنی مذهب هستند ، اما عرب نیستند و هیچگاه نتوانستند با دولت مرکزی عراق که سنی و عرب بوده است تفاهم پیدا کنند . این در حالی است که کردها خود را ایرانی می دانند و برغم تفاوت مذهبی با ایران احساس نزدیکی بیشتری تا اعراب دارند . این عوامل همه دست به دست هم داده اند و زمینه های مناسبی برای نفوذ سیاسی دولت ایران در عراق فراهم ساخته است . این نفوذ ( طبیعی و ریشه دار ایران در عراق ، همراه با برخی از اظهارات نسنجیده مقامات مسئول ایران و برخی رفتارها موجب این شده است که بگویند ایران در عراق دخالت می کند . اما رویداد های عراق بطور مستقیم در امنیت ایران اثر گذار است . نه تنها ایران بلکه هیچ يك از کشورهای همسایه عراق نمی توانند تحولات و تغییرات عراق را نادیده بگیرند و برای اثرگذاری بر سیر تحولات برنامه ای نداشته باشد . وقتی دولت آمریکا ، یا انگلیس ، برغم فاصله عظیمی که از عراق دارند ، بر اساس منافع خود به عراق حمله و دولت صدام را ساقط ساخته و کشور را اشغال کرده اند . نمی توان انتظار داشت . کشورهای همسایه عراق ، از جمله ایران ، تنها به نظاره گری اکتفا کنند . نه دولت های عربی همسایه عراق ، نظیر کویت ، عربستان سعودی ، اردن و سوریه ، بی تفاوت هستند و نه ایران . اما در عراق حادثه دیگری در حال شکل گیری است ، بیش از ۶۰ درصد جمعیت عراق را شیعیان تشکیل می دهند . نگرانی دولت عربی - سنی همسایه عراق از آنجا است که می دانند پیروزی نسبی دموکراسی در عراق موجب تشکیل يك دولت شیعه جدیدی در منطقه خواهد شد . با توجه به اکثریت شیعه در بحرین احتمال این که در فرایند رو به رشد دموکراسی

در بحرین شیعیان اکثریت را در دولت بدست آورند وجود دارد . همه این ها مزید بر توجهات و نگرانی ها دولت های عربی - سنی همسایه عراق و بخصوص گروه های تند افراطی و هابی که به ضدیت علنی با شیعیان معروف هستند شده است.

#### ۷. رابطه شیعیان لبنان و حزب اله را با ایران چگونه می بینید؟

رابطه شیعیان لبنان و حزب الله با ایران کم و بیش مشابه رابطه شیعیان عراق با ایران است . سابقه تشیع در لبنان از ایران بیشتر است . هنگامی که شیعیان علی (ع) در مراکز اسلام مدینه و حجاز و کوفه مورد سرکوب قرار گرفتند به سه منطقه کوهستانی مجاور حجاز یعنی لبنان یمن و ایران مهاجرت کردند . از این سه گروه مهاجر رابطه شیعیان یمن بتدریج با شیعیان حجاز ایران و لبنان قطع شد . حلقه وصل و لولای بسیار مهم و موثر این ارتباط ، موقعیت شیعیان در عراق و مزار امامان شیعه در مرحله اول و در مراحل بعدی ، حوزه علمیه نجف بوده است . علمای شیعه لبنان از جهاتی در ایران اثر گذار بوده اند . در زمان صفویه ، بعد از اعلام رسمیت این مذهب در ایران شیعیان لبنان و ایران روابط فرهنگی - سیاسی خود را با یکدیگر توسعه دادند . برخی از علمای برجسته شیعه لبنان به ایران دعوت شدند ، یا مهاجرت کردند و صاحب مقامات بسیار بالایی در ایران شدند . بنابراین پیوند میان شیعیان لبنان با ایران نیز ریشه دار است . اما حزب الله يك جریان مستقل شیعی در لبنان است که در راستای برنامه های امام موسی صدر و تحقق مطالبات نادیده انگاشته شده شیعیان شکل گرفته است . اگر چه حزب الله لبنان مورد حمایت دولت ایران قرار دارد و بعضاً کمک هایی هم از ایران دریافت می کند ، اما خطاست اگر تصور شود که حزب الله لبنان پدیده ای مخلوق دولت ایران است . بهره برداری دولت ایران از يك چنین زمینه های مساعد تاریخی ، فرهنگی قابل درک است . و مناسبات حزب الله لبنان با دولت ایران را ، بدون توجه به درستی یا نادرستی سیاست های کنونی دولت ایران در منطقه یا لبنان ، باید مورد بررسی قرار داد.

#### ۸. چرا اکثریت جمعیت کشورهای منطقه که شامل مردم اهل تسنن و گروهایی مانند اخوان المسلمین و الکرام (طرفداران ناصر در مصر) و حماس (در فلسطین) به ایران به عنوان یک الگوی رهایی بخش نگاه می کنند؟

توجه و نگاه مسلمانان مصر و برخی دیگر از کشورهای عربی به ایران ریشه های تاریخی دارد و منحصر به دوران جدید و پس از انقلاب نیست . ایران و مصر به عنوان دو کشور و دو مرکز بسیار مهم فرهنگی در دنیای اسلام شناخته شده اند . متفکرین ایرانی با دقت تحولات فکری مصریان را پیگیری و بسیاری از آثار آنان را به فارسی برگردان کرده اند . سید جمال الدین اسد آبادی ، به بسیاری از کشورهای اسلامی سفر کرده اما فعالیت او در مصر بیشترین تاثیر را بر جای گذاشت . در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت ، دکتر مصدق به تنها کشور اسلامی که سفر کرد و مورد استقبال بی سابقه قرار گرفت ، مصر بود . اما انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ایران این روابط را گسترده تر کرده است . مهمترین تاثیر انقلاب اسلامی ایران در کشورهای اسلامی ، از جمله در مصر و فلسطین سیاسی کردن جنبش های اسلامی بوده است . انقلاب اسلامی ایران بوجود آورنده جنبش های اسلامی است . این جنبش ها ، نظیر

اخوان المسلمین در مصر و حزب التحریر در اردن و لبنان و عراق وجود داشته و فعال بوده اند . اما چندان سیاسی نبوده اند . انقلاب اسلامی ایران این جنبش ها را به شدت سیاسی کرده است . معنا یا پیامد عملی این سیاسی شدن ، اولاً گسترش بی سابقه این جنبش ها بوده است و ثانیاً بروز خارجی مواضع به شدت ضد غربی مردمی در این کشورها است . بروز احساسات ضد غربی در میان مسلمانان بیدار شده از خواب غفلت ۱۵۰ ساله ، امری اجتناب ناپذیر است . قبل از انقلاب اسلامی ایران جنبش های ملی با مواضع ضد استعماری – ضد غربی ، در کشورهای اسلامی وجود داشته است . اما آنها عمدتاً از موضع ملی گرایی با سیطره غرب مقابله می کرده اند ؟ بسیاری از جنبش های ملی صبغه یا ویژگی دینی نداشته اند و یا حتی دین ستیز بوده اند . ناسیونالیسم عرب به رهبری جمال عبد الناصر قدرت سیاسی قابل توجی پیدا کرد اما با یک تعارض یا پارادوکس درونی روبرو شد . از یک طرف توده های مردم به جنبش ملی می پیوندند ، اما از طرف دیگر مردم با هویت و باوردینی به جنبش های سیاسی – ملی می پیوندند . جنبش ملی در مرحله ای از رشد خود می بایستی هویت دینی را در گرایشات خود محفوظ می داشت اما ناسیونالیسم عرب نتوانست با تمایلات و گرایشات دینی مردم ، که توسط جنبش های دینی ، نظیر اخوان المسلمین نمایندگی می شد ، کنار بیاید . بنابراین رشد خطی یا یک بعدی ( در بعد سیاسی ) پیدا کرد . اما هنگامی که حرکت های اسلامی سیاسی می شوند ، خواه و ناخواه ویژگی ملی هم پیدا می کنند . به عبارتی دو بعدی یا ملی – اسلامی ، می شوند . دو بعدی شدن این جنبش ها موجب دوام و پایداری آنها می گردد . اما جنبش های اسلامی همزمان با انبوهی از مسایل و پرسش ها روبرو می شوند . اولین و مهمترین پرسش " کدام اسلام " است . مسلمانانی که از خواب سنگین قرون بیدار می شوند ، هم چون اصحاب کهف به دوران ها و نسل های گذشته تعلق دارند . از غار بیرون آمده اند ، اما زمانه و جامعه عوض شده است . و لذا با چالش های بسیار جدی روبرو می شوند . هنگامی که جنبش های اسلامی سیاسی می شوند ، در مرحله اول ، توده های مردم به محافظه کاران روی می آورند گروه های سلفی سنت گرا قدرت برتر را پیدا می کنند . حتی در یک فرایند دموکراتیک ، آنها به راحتی قدرت سیاسی را تصاحب می کنند . توده های مردم معمولاً و عموماً با رفتارها و هنجارها و باورهای رایج سنتی راحت تر هستند و از نظر سیاسی به سنت گرایان می پیوندند . اما سنت گرایان ، بدلیل عدم آشنایی و اشراف به پیچیده گی های سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی جامعه جدید نمی توانند مطالبات روزمره مردم را پاسخ بدهند . و دیر یا زود پایگاه های خود را در میان مردم از دست خواهند داد . به عبارت دیگر جهان اسلام یک دوره انتقالی و دگردیسی تاریخی را طی می کند . و بازسازی اندیشه دینی اجتناب ناپذیر است . در این فرایند نوسازی اندیشه دینی ، ایران جایگاه ویژه ای دارد . بنابراین نگاه مسلمانان کشورهای دیگر ، اگر چه سنی مذهب ، به ایران از دو منظر یا از دو بعد است . اول مواضع ضد آمریکایی ، ضد غربی و ضد اسرائیلی و دوم تجربه مسلمانان با حکومت در شرایط پیچیده کنونی جهان . احساس حقارت مسلمانان و غرور تحقیر شده آنان توسط استعمار غربی و کینه های به دل نشسته و آسیب های روانی و اجتماعی نهادینه شده همه موجب آن شده است که وقتی ایران ، با شدت بر مواضع ضد غربی ، ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی پا فشاری می کند ، مسلمانان در هر کجا که هستند ، از آن حمایت می کنند . البته این امر که مسلمانان تمام مشکلات خود را ناشی از سیطره استعمار غربی و یا طرح های شیطانی غرب می دانند ، خود نوعی فرافکنی و فرار از مسئولیت های ملی و مذهبی آنان است .

۹. به نظر شما تا چه حد دخالت نظامی و سیاسی امریکا و نقش اسرائیل در فلسطین باعث شده است که مردم منطقه ایران را الگوی رهایی بخش بدانند.

همانطور که اشاره کردم کارنامه استعمار غربی در کشورهای اسلامی موجب زخم های عمیق در ضمیر ناخودآگاه و آگاه جمعی مسلمانان شده است و رسوبات فراوانی از کینه و دشمنی نسبت به غرب بوجود آمده است. آمریکا و اسرائیل میراث خوار استعمار غرب هستند. و لبه تیز حملات متوجه آنهاست و آنها نیز در جایگاهی که قرار گرفته اند هم بار سنگین عملکرد استعمار گذشته و هم رفتارهای خصمانه خود را بدوش می کشند. طبیعی است که هزینه آن را هم بپردازند. به خصوص که داستان به پایان خود نرسیده است. و فاجعه فلسطین همچنان ادامه دارد. در حالی که فلسطینی ها و تمامی کشورهای عربی و اروپایی و سازمان ملل و حتی دولت امریکا تاسیس يك دولت مستقل فلسطینی در سرزمین های اشغالی جنگ ۱۹۶۷ را به عنوان راه حلی برای پایان دادن به درگیری های موجود و ایجاد صلح در خاورمیانه پذیرفته اند، دولت اسرائیل نه تنها حاضر به قبول قطعنامه های سازمان ملل متحد و سایر اسنادی که امضاء کرده است، نظیر توافقنامه کمپ داوید نیست، بلکه به تصاحب زمین های فلسطینیان و سرکوب آنان ادامه می دهد و امریکا هم بدون هیچ قید و شرطی از اسرائیل حمایت می کند. در چنین شرایطی فلسطینیان و اعراب احساس نا امیدی پیدا کرده اند، مواضع ایران، با استقبال آنان روبرو شده است. حتی اگر در این مواضع کمکی به پایان بخشیدن به رنج ها و محرومیت های آنان ننماید، موجب تسلی خاطر آنان می گردد.

### چشم انداز روابط ایران و عراق

یادداشت روز- اعتماد ۱۱/۱۰/۸۶

۱- در مصاحبه ای که اخیراً بنام آقای طالبانی رییس جمهور دولت عراق منتشر شده از قول ایشان نقل شده است که قرارداد سال ۱۹۷۵ میان ایران و عراق بلا موضوع است و آن را لغو شده می دانند. با شناختی که من از ایشان دارم چنین موضعی را از ایشان بعید میدانستم. خوشبختانه دفتر ایشان مطلب نقل شده را اصلاح و اعلام کرد که قرارداد از نظر رییس جمهور عراق همچنان معتبر است اگر چه برخی از مفاد آن نیاز به باز نگری و شاید اصلاح داشته باشد. و آن هارا میتوان در مذاکره با ایران مطرح کرد. باین ترتیب بنظر میرسد موضوع منتفی شده باشد. اما با توجه به برخی تحرکات برسی موضوع مفید باشد.

۲- توجیه آقای طالبانی در اعلام این موضع این است که چون این قرارداد توسط شاه و صدام امضاء شده است و هر دو نفر درگذشته اند، پس قرارداد خود به خود لغو است. این استدلال بسیار ضعیف و غیر قابل قبول است. دولت عراق در زمان حکومت صدام حسین تنها با ایران نبود که قرارداد ۱۹۷۵ را امضاء کرده بلکه با سایر کشورها نیز قراردادهایی را امضاء کرده است. اگر قرار باشد منطق دولت



جدید عراق ، در روابط خارجی اش با سایر کشورها این باشد قطعاً با بحران های جدی روبرو خواهد شد.

۳- قرارداد الجزایر میان ایران و عراق سه محور اساسی دارد که عبارتند از: اول - توافق بر سر مرز آبی میان دو کشور در اروندرود (شط العرب) بر اساس خط القعر یا تالوگ . این یک راه حل شناخته شده بین المللی در تعیین مرز میان کشورهای است که رودخانه ای از مرز دو کشور می گذرد . علاوه بر این طرفین در چارچوب این قرارداد برای اداره این آبراه مشترک ، یک شرکت مختلط عراقی - ایرانی تشکیل دادند که به تناوب یکسال مرکز آن در بصره و مدیر عامل آن یک عراقی و یکسال مرکز آن در خرمشهر و مدیر عامل آن یک ایرانی بود . از تمام کشتی هایی که در این آبراه حرکت می کردند مبلغی دریافت می شد و به صندوق مشترک واریز می گردید . و شرکت مختلط عملیات لایروبی آبراه و هدایت کشتی ها و سایر خدمات ضروری برای کشتی رانی در این آبراه را می پرداخت .

این یک راه حل منطقی ، قابل قبول و مفید برای هر دو کشور است . حال با لغو و نفي این قرارداد چه چیزی را جانشین آن می سازند ؟ دولت صدام مدعی بود که رودخانه تماماً متعلق به عراق و در داخل خاک آن کشور قرار دارد . مرز عراق با ایران نه خط القعر بلکه ساحل رودخانه در خاک ایران است . این ادعا نه تنها غیر قابل قبول و مسخره بود بلکه چنین ادعایی دعوت به تقابل و ایجاد زمینه برای جنگ و ستیز چیز دیگری نبود و صدام هم همین را میخواست . طرح آن در شرایط کنونی خطرناک هم است . اگر این قرارداد لغو شود لابد در قدم بعدی احتمالاً ، ارتش های اشغال گر عراق ، به همین بهانه و شاید هم به " درخواست دولت عراق " بخواهند در سواحل اروندرود در خاک ایران نیرو پیاده کنند . اگرچه احتمال چنین امری بسیار ضعیف است اما با توجه به تحریکات خصمانه مداوم علیه ایران نباید آن را از نظر دور داشت.

**محور دوم** توافق بر سر مرزهای خاکی بین دو کشور بر اساس پروتکل قسطنطنیه (اسلام پول) مورخه ۱۹۱۳ میلادی می باشد . اختلاف میان عراق و ایران بر سر مرزهای خاکی سابقه ای بسیار طولانی دارد . ریشه این اختلاف به دوران حکومت عثمانی بر می گردد . عراق تا قبل از جنگ بین المللی اول و شکست و سقوط دولت عثمانی یک کشور مستقل با سابقه تاریخی معین به عنوان یک کشور مستقل نبوده است . کردستان ، در عراق و یا در ترکیه ، همیشه یکی از " ایالات محروسه " ایران بوده است و رهبران کرد خود را همیشه ایرانی می دانسته اند. اختلاف دولت عثمانی با ایران بر سر مرزهای خاکی اش از زمانی آغاز شد که شاه اسماعیل صفوی در چالدران از عثمانی شکست خورد و ایران حاکمیت خود را بر منطقه وسیعی از شرق ترکیه و خاورمیانه ، که عراق امروز را تشکیل می دهد از دست داد . پس از فروپاشی دولت عثمانی ، و تاسیس دولت جدید عراق ، دولت ایران آنرا به رسمیت شناخت اما اختلاف مرزی که از زمان عثمانی مطرح بود ، برغم قراردادهای مختلف ، باقی ماند . قرارداد الجزایر توافق نامه قسطنطنیه را در مورد مرزهای خاکی تأیید نموده است . حال پرسش این است که به چه بخشی از این توافق از این قرارداد معترض و آنرا نادرست می دانند ؟ اختلاف مرزی میان کشورهای همجوار امری عادی و جاری است . تجربه تاریخی نشان می دهد که اختلاف مرزی (چه خاکی چه آبی) میان دو کشور زمانی حل و طرفین به توافق رسیده اند که قدرت نظامی دو طرف متعادل بوده است .

اگر يك طرف اختلاف از قدرت نظامي برتري برخوردار باشد، از موضع قدرت حاضر، به حل اختلاف نمي باشد. اما وقتي تعادل قدرت بوجود مي آيد طرفين آمادگي براي حل اختلاف از طريق مذاکره و ديپلماسي را پيدا مي کنند. تعادل نظامي همان وضعيتي است که در زمان شاه و صدام بوجود آمده بود. اگرچه برخي قدرت نظامي ايران را از عراق بيشتري مي دانستند و صدام هم در هنگام اعلام لغو اين قرارداد و حمله به ايران به اين نکته پرداخته بود. اما اکنون قرار دادي وجود دارد که بنفع هر دو کشور است. لغو قراردادي که به اختلاف چند ساله ميان دو کشور خاتمه داده است چه معنایي جز دعوت به جدال و جنگ دارد؟

**محور سوم** قرارداد الجزایر تعهد طرفين به توقف تحريکات عليه يك ديگري مي باشد. طرفين متعهد شدند، که به گروه هاي سياسي مخالف اجازه ندهند از داخل مرزهايشان عليه طرف ديگر فعاليت کنند. به موجب همين قرارداد بود که دولت ايران حمايت خود را از کردهاي عراقي عليه دولت مرکزي عراق قطع کرد و دولت عراق هم، راديو و ساير امکاناتي را که در اختيار ايرانيان مخالف شاه قرار داده بود تعطيل نمود.

طبيعي است اگر دو کشور همجوار بخواهند، برغم اختلاف در ساختارهاي سياسي يا فرهنگي - عقيدتي، در کنار هم با سلامت زندگي کنند، قبول چنين تعهداتي ضروري است. خصوصاً هنگامی که شرايط سياسي، فرهنگي و اقتصادي ميان دو کشور آنچنان است که سودمندی همکاري ميان دو کشور براي هر دو طرف به مراتب بيش از هزينه هاي تقابل مي باشد. آیا اعلام لغو اين قرارداد به اين معنا است که طرفين از اين پس به خود اجازه مي دهند و آزادند که عليه يك ديگر دست به تحريکات بزنند؟

۴- دولت بعثي عراق به رهبري صدام حسين يك حکومت سرکوب گر به تمام معنا بود. دولت وي دو جنگ خانمان سوز را به کشورهای ايران و کويت و منطقه تحميل کرد. بزرگترین جنایات را در حق کردها و شيعيان عراق مرتکب شد. اما حکومت صدام، نظير حکومت شاه، با يك انقلاب مردمی سرنگون نشد بلکه دولت هاي آمريکا و انگليس با حمله نيروهاي نظامي و اشغال عراق دولت صدام را ساقط ساختند. در حقوق بين الملل، انقلاب به عنوان عمل خداوند *Act of God*، نظير زلزله يا طوفان شناخته شده است. و پیامد ها و تاثيرات آن را در تعهدات بين المللي نافذ دانسته اند. بنا بر اين دولت ايران بعد از انقلاب تعهدي در برابر قراردادهاي تجاري و نظامي منعقد شده در زمان شاه نداشت. بلکه مي توانست آن ها را برسي کند و بپذيرد يا لغو کند. اما حمله نيرو هاي خارجي به يك کشور مستقل و اسقاط حکومت آن، ولو صدام حسين، و اشغال نظامي سر زمين موجبي براي لغو قرارداد ها نيست و از نظر حقيقي فاقد وجاهت بين المللي است. مفروض اين است که در شرايط کنوني هر دولتي که در عراق بر سر کار بيايد، چه ارتش هاي خارجي حضور داشته باشند و چه نداشته باشند، لاجرم هماهنگ با سياست هاي آمريکا و انگليس عمل خواهد کرد. و از طرف ديگر، دولت هاي آمريکا و ايران، هنوز نتوانسته اند اختلافات ميان خود را حل و فصل نمايند. بنا بر اين موضع گيري هاي دولت آمريکا عليه ايران و هماهنگي و همگرایی دولت عراق با سياست هاي دولت آمريکا قابل فهم و درک است. اما ترديد هاي جدي وجود دارد که اين نوع موضع گيري و اعلام مواضع به نفع مردم و دولت عراق باشد. سابقه و پيوندهاي تاريخي ميان دو کشور، مرزهاي زميني و ابي طولاني، مبادلات فرهنگي و اقتصادي

آنچنان است که منافع هر دو ملت و دولت در همکاری های گسترده می باشد . حضور دولت های خارجی در عراق يك امر موقتي و گذراست . دير يا زود آنها عراق را ترك خواهند كرد ، مردم اين دو کشور اعم از كرد و فارس و ترك و عرب و يا شيعه و سني هستند که باید در کنار هم و با هم زندگی کنند . فرزاني سياسي آن نيست که معادلات به انگونه بر هم بخورد که بعد از خروج نيروهاي خارجي ، هر دو کشور با مشکلات پيچيده و زيان بار و خطرناک روبرو شوند . قرارداد ۱۹۷۵ الجزاير يك سند معتبر بين المللي است و حفظ اعتبار آن و تعهد باجراي آن به نفع هر دو ملت و دولت می باشد . البته اين قرار داد هم، نظير هر قرار دادديگري با توافق و رضاييت طرفين قرارداد می تواند موردتجدید نظر قرار گیرد.

### نامه به حجت الاسلام و المسلمین آقای انصاری راد

۸۶/۱۰/۱۵

بسمه تعالی

۸۶/۱۰/۱۵

جناب آقای انصاري راد

با سلام و با آرزوي توفيق در جلب رضاييت حق و خدمت به ايران و اسلام

پيرو صحبت تلفني ، مطالب زیر به پيوست تقديم می گردد:

- ۱- برگ ثبت نام در انتخابات دور هفتم ۱۳۸۱/۹/۲۷
- ۲- نامه فرمانداري تهران مبني بر رد صلاحيت ۸۲/۱۰/۲۱
- ۳- نامه اعتراض به فرمانداري تهران ۸۲/۱۰/۲۲
- ۴- نامه اعتراض به شوراي نگهبان ۱۳۸۲/۱۰/۲۲
- ۵- نامه اعتراض به شوراي نگهبان ۱۳۸۲/۱۱/۱۴
- ۶- بيانيه درباره عملکرد ستاد کل هيأت نظارت : بي اعتقادي به اسلام ، شهرت به بد نامي و ارتداد ۱۳۸۲/۱۰/۲۹
- ۷- شکايت از شوراي نگهبان دادستاني تهران ۱۳۸۲/۱۲/۲
- ۸- برگ احضار به شعبه ۷ بازپرسی ۱۳۸۳/۱/۱۷
- ۹- انعکاس اخبار رد صلاحيت و شکايت از شوراي نگهبان ۱۳۸۳/۲/۱۲

- ۱۰- حضور در بازپرسی و تنظیم شکایت ۱۳۸۳/۲/۱۳
- ۱۱- واکنش شورای نگهبان اعلام عدم حضور در دادگاه ۱۳۸۳/۸/۷
- ۱۲- واکنش به عدم حضور شورای نگهبان در دادگاه : شورای نگهبان و ضرورت پاسخگویی  
۱۳۸۳/۸/۱۷
- دادگاه هیچ نوع اعلام نظری نکرد و معلوم نیست که آیا پرونده را بسته اند یا همچنان باز است.
- با آرزوی سلامتی و موفقیت. با تشکر. ابراهیم یزدی

### سرنوشت امام موسی صدر: آخرین اطلاعات و اقدامات

#### خبرگزاری انتخاب ۸۶/۱۰/۱۷

اشاره : این تعبیر که «قتل رفیق حریری نخست‌وزیر اسبق لبنان زلزله‌ای سهمگین در عرصه سیاسی خاورمیانه پدید آورد»، هر اندازه اغراق‌آمیز هم باشد، خیلی خوب ساخته شده است. چه پس از آن تحولات سیاسی منطقه شتابی فزونتر یافتند و خصوصا در لبنان و سوریه، تضادهای نهانی سر باز کردند، پیمان‌های با سابقه‌ای فرو ریختند، نیروهای مهمی ریزش کردند، دوستی‌های جدیدی شکل گرفتند، خطوط قرمز مهمی جابجا شدند و در یک کلام، بسیاری پرده‌ها کنار رفتند. با حذف عبدالحلیم خدام و غازی کنعان از حاکمیت سوریه بستری مناسبی فراهم شد تا قرائن و شواهد مرتبط با عملیات ربوده شدن امام موسی صدر توسط رژیم قذافی در لیبی، بار دیگر، و این مرتبه با نگاهی واقع‌بینانه‌تر بازنگری شود، جزئیات بیشتری مورد توجه قرار گیرد و فرضیات تکمیلی مهمی مطرح گردد. از جمله این فرضیه قوت گرفت که نه تنها طراحی و اجرای اصل این عملیات، که حتی ممانعت از پیگیری مسأله و نیز کشف حقائق آن طی سالیان بعد، لافل در سطح خاورمیانه، کاری گروهی و برنامه‌ریزی شده بوده است؛ بر اساس این فرضیه اراده کلانی در سطح منطقه وجود داشته است که امام صدر در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران از عرصه قدرت حذف شود، مسأله پیگیری نشود، اطلاعات فاش نشود و در صورت امکان همه چیز و حتی شخصیت آن بزرگوار به فراموشی سپرده شود.

معمّر قذافی اگرچه عامل مستقیم اجرای منویات این اراده بود، اما برخی محافل مهم قدرت در منطقه، یا وی را در اجرای مراحل مختلف عملیات یاری کردند، یا از جریان توطئه آگاه بودند و در قبال آن سکوت پیشه نمودند.

در زمستان سال ۱۳۸۱ به اتفاق دوست فاضلم آقای حسین آجورلو و نیز برخی عزیزان گروه تلویزیونی «روایت فتح» به دیدار جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی رفتیم. هدف از این دیدار آن بود تا در باره ابعاد مختلف این فرضیه، مواضع دولت موقت در قبال مسأله امام صدر و نیز راهکارهای پیگیری مسأله در شرایط امروز، با استاد گفتگو کنیم. ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت مرحوم مهندس مهدی بازرگان و از قدیمی‌ترین یاران امام خمینی و امام صدر در خارج از کشور است که دوستان اصولگرای ما هر نقدی هم بر آراء سیاسی ایشان قائل باشند، اصالت، دیانت، سلامت نفس، تیزهوشی و نیز تجربه بیش از نیم قرن فعالیت او در عرصه‌های سیاسی و دینی را نمی‌توانند انکار کنند. اگرچه محور اصلی گفتگو را مسأله امام صدر و پیگیری آن تشکیل داد، اما آشنایی عمیق استاد با اندیشه و سیره آن بزرگوار چنان وسوسه‌انگیز بود که «اجتهاد» ایشان را در منظومه فکری آن عزیز در باب برخی مسائل مهم روز نیز طالب شدیم! آنچه در پی می‌آید، بخش‌هایی چند از این گفتگوی «منتشر نشده» است که در این سال «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» به دستداران امام صدر تقدیم می‌شود.

متن کامل گفتگو، اگر ان شاءالله عمر و توفیقی باشد، طی هفته‌های آتی، در قالب از فصلی از فصول کتاب «فریاد در خاموشی» منتشر خواهد شد.

#### آخرین اطلاعات و اقدامات

«جناب آقای دکتر یزدی؛ آخرین اطلاعاتی که از وضعیت امام صدر دارید، چیست؟ همچنین آخرین اقدامی که شخص شما برای پیگیری مسأله آن بزرگوار انجام دادید، چه بود؟»

یزدی: من اطلاعاتی که قابل اعتماد باشد، ندارم. آخرین کاری که خود من کردم، به صادق المهدی مربوط است. مطلع شدم که صادق المهدی، از فعالان سودان که یک زمانی هم نخست‌وزیر شد، با قذافی روابط خیلی نزدیک دارد. من کلا با فعالان سودان و از جمله با صادق المهدی از سال‌ها قبل از انقلاب آشنا و در تماس بودم. موقعی که به ایران آمد، از او خواهش کردم که اگر می‌تواند به لیبی برود و ببیند که داستان چه بوده و چه شده است. آخر خیلی مهم است که ما ابتدا بدانیم داستان چه بوده تا بعد بدانیم چه کاری باید انجام داد. این که نمی‌شود که قضیه همین‌طور استخوان لای زخم باقی بماند. او وقتی خواست برود، به من پیشنهاد کرد تا اطلاعاتی را که وجود دارد برای او بفرستم. او به سودان باز گشت و من هم از آقای مهندس خادمی پسر مرحوم آیت‌الله خادمی اصفهانی خواهش کردم که یک کپی کامل از پرونده سفر آقای امام موسی صدر به لیبی را که بیش از پانصد برگ سند دارد، برای آقای صادق المهدی به سودان ببرد. این پرونده توسط خانواده امام موسی صدر و آقای دکتر صادق طباطبایی تهیه شده بود. این را ما تهیه کردیم و یک کپی آن را به آقای مهندس خادمی دادم که به سودان رفت و به صادق المهدی داد. او نیز قول داد که برود و صحبت کند. من صادق المهدی را دیگر ندیدم تا سال ۱۹۸۶. آن سال به یک کنفرانسی در استانبول دعوت شدم که صادق المهدی هم به آنجا آمده بود. او آن وقت نخست‌وزیر سودان بود. یک شب مرا دعوت کرد و شام را با هم خوردیم. در مورد مسائل مختلف از جمله اوضاع سودان با هم صحبت کردیم. در مورد قضیه امام موسی صدر از او پرسیدم چه شد؟ گفت بله؛ من رفتم و صحبت کردم و ایشان می‌گوید که آنجا یک کسانی آمدند و به ایشان سوءقصد کردند و ایشان را کشتند؛

یعنی همین حرفی که منابع لیبی اخیراً در مورد بعضی گروه‌های فلسطینی و ابونضال مطرح کردند. خوب، طبیعتاً حرف‌های صادق‌المهدی من را قانع نکرد. نه صحبت‌های او من را قانع کرد و نه جوابی که او مدعی است قذافی به وی داده است. بنابراین چیز روشنی بدست نیامد.

#### ▪ در مورد این سناریوی ابونضال که لیبیایی‌ها اخیراً مطرح کردند، چه تحلیلی دارید؟

**یزدی:** من این بحثی را که لیبی یکی دو سال پیش ادعا کرد که گروه فلسطینی ابونضال این کار را کرده است، غیر واقع‌بینانه می‌دانم. برای اینکه بلافاصله این سؤال طرح می‌شود که چرا این مطلب را طی بیست و پنج سال گذشته مطرح نکردند؟ چرا آن را دقیقاً زمانی گفتند که ابونضال کشته شد؟ و چرا برای این مدعای خود سند و مدرک و دلیلی ارائه نکردند؟ خود این حکایت از آن دارد که لیبی اساساً حاضر نیست در مورد این قضیه اطلاعات درستی ارائه دهد.

#### ▪ آخرین جمع‌بندی حضرتعالی با توجه به تمامی یافته‌ها و ابعاد مسأله از وضعیت امروز امام صدر چیست؟ در مورد احتمال حیات یا خدای ناخواسته شهادت ایشان چه نظری دارید؟

**یزدی:** برای من خیلی سخت است که بخواهم در این مورد اظهار نظر بکنم. برای اینکه اصلاً تصور اینکه با یک انسان برگزیده، با یک سید جلیل‌القدر و با یک انسان خدمت‌گزاری اینطور بخواهند برخورد کنند و چنین سرنوشتی بخواهند برای او رقم بزنند، برای من غیر ممکن است. بنابراین ترجیح می‌دهم به اینکه همچنان امیدوار باشم.

#### همدستان قذافی در منطقه

▪ این مسأله قطعی است که قذافی عامل اصلی و مستقیم اجرای عملیات ربودن امام صدر است. با این حال یک عامل می‌تواند همدستانی هم داشته باشد. حضرتعالی با توجه به اشرافی که بر تحولات زمان ربودن امام صدر دارید، تا چه حد وجود چنین همدستانی را محتمل می‌دانید؟

**استاد:** من تصور نمی‌کنم. ببینید! اگر برگردید به شهریور سال ۵۷، آقای امام موسی صدر و شیخ محمد یعقوب و همراهانشان با اقدام و بلکه اصرار دولت الجزایر به این سفر رفتند. یعنی آقای امام موسی صدر هیچ تمایلی به رفتن به لیبی نداشتند. این الجزایر بود که در یک سفری که ایشان برای شرکت در کنفرانس اسلامی به آنجا رفتند، با ایشان صحبت کرد و ایشان را قانع کرد که برای بهبود رابطه و رفع مشکلاتشان با لیبی به آن کشور سفر کنند. چون لیبی از قبل هم نه تنها با شخص ایشان، بلکه با جنبشی که ایشان درست کرده بودند، یعنی امل و حرکت‌المحرومین، به کلی مخالف بود. به هر حال الجزایر وساطت کرد. ایشان هم پذیرفت. دولت لیبی هم دعوت‌نامه را فرستاد و ایشان رفتند. بنابراین دولت لیبی باید پاسخگو باشد و من تصور نمی‌کنم که هیچ گروه دیگری در این ماجرا نقش داشته باشد.

▪ در لبنان برخی شخصیت‌های شیعی اعتقاد دارند که بعضی گروه‌های فلسطینی در این ماجرا با قذافی همدست بوده‌اند و حتی از شخص یاسر عرفات نیز در این میان نام برده شده است. حضرتعالی در این خصوص چه نظری دارید؟

یزدی: خیر؛ ما هیچ بینه‌ای نداریم که بگوییم عرفات در این کار دخالت داشته است. هیچ دلیل منطقی هم وجود ندارد. برای اینکه امام موسی صدر در لبنان برای فلسطینی‌ها یک یار شاطری بود. همه می‌دانند و بیش از همه خود یاسر عرفات می‌داند، که در چه سربزنگاه‌های بسیار حساسی این امام موسی صدر بود که از خودش مایه گذاشت و رفت و با حافظ اسد صحبت کرد و نگذاشت تا کار سوریه و فلسطین به خشونت و درگیری بکشد. بنابراین من چنین تصویری ندارم. همه نوع دلیل وجود دارد که یاسر عرفات نیاز داشت به اینکه امام موسی صدر باشد و از او حمایت کند. من هیچ دلیلی نمی‌بینم که عرفات در این کار دست داشته باشد. البته چرا؛ در میان فلسطینی‌ها خیلی‌ها بودند که با آقای صدر مخالف بودند. ولی آن بخش مخالف، گروه یاسر عرفات و الفتح نبود. بنابراین من تردید دارم که بگویم او دست داشت.

▪ در مورد همدستی گروه‌های فلسطینی مخالف عرفات، خصوصا جبهه الرفض، با قذافی چه نظری دارید؟

یزدی: آن جبهه‌الرفض، همه آنها با لیبی دوست و همپیمان بودند. منتها ببینید! این را باید از هم تفکیک کنیم. جبهه‌الرفض و این‌ها در مورد مسائل حساس منطقه خاورمیانه و جهان عرب، در بسیاری از موضع‌گیری‌ها با لیبی همسو بودند. اما اینکه آیا آنها هم در مسأله امام موسی صدر دست داشته باشند، بعید می‌دانم. این چیزی است که خود قذافی و لیبی دارد می‌گوید. برای اینکه می‌خواهند قضیه را لوٹ کنند. اما من بعید می‌دانم. برای اینکه امام موسی صدر میهمان رسمی دولت لیبی بوده است. نفوذ دولت لیبی در کشور خودش و کارآیی سازمان امنیتش خیلی بیشتر از آن است که نتواند میهمان خود را حفاظت کند. بنابراین نه، من تردید دارم که بگویم حتی آنها هم در این کار دخالت داشته‌اند.

▪ در میان مجموعه اسناد امام صدر در ساواک سندی وجود دارد که به تیر سال ۱۳۵۷ مربوط است. مضمون این سند که برخی اعضاء خانواده محترم امام صدر، بعضی دوستداران ایشان و از جمله خود من آن را مشاهده و مطالعه کردند، آن است که نماینده ساواک در سوریه دو ماه قبل از سفر امام صدر به لیبی، به رئیس وقت ساواک در تهران تلگراف زده است که برخی مقامات عالی‌رتبه سوریه به ما اطمینان دادند که امام موسی صدر حداکثر ظرف دو ماه آینده از صحنه سیاسی خاورمیانه حذف خواهد شد. تاریخ ارسال این تلگراف اندکی پس از سفر امام صدر به الجزایر و میانجیگری بومدین میان ایشان و قذافی بود. از طرفی برخی اطلاعات آشکار که اوایل دهه هشتاد میلادی توسط مطبوعات معتبر اروپا منتشر شد، بیانگر آن بودند که بعضی گروه‌های فلسطینی، مثل الصاعقه که به سوریه وابسته بود، قذافی و دوستان سوری‌اش را در اجرای عملیات ربودن امام صدر یاری دادند. به عبارت دیگر عملیات ربودن امام صدر در لیبی در حالی انجام شد که برخی قدرت‌های مهم منطقه یا با قذافی همدست بودند، یا لاقلاً پیش از وقوع عملیات از آن اطلاع داشتند. با توجه به وجود قرائن و شواهد متعددی از این نوع، آیا این فرضیه را منطقی نمی‌دانید که اراده شوم و کلانی در سطح منطقه وجود داشته و دارد

که هم اصل عملیات ربودن امام صدر توسط معمر قذافی در لیبی را طراحی و اجرا کرده است و هم از پیگیری این مسأله و نیز فاش شدن حقیقت طی سه دهه گذشته ممانعت به عمل آورده است؟

یزدی: اگر این نگرش و تحلیل را بپذیریم، آن وقت ناگزیر باید بپذیریم که ایران هم یکی از حلقه‌های این توطئه است...

#### ▪ منظورتان ایران قبل از انقلاب است؟

استاد: نخیر؛ منظور من دولت کنونی ایران است. دولت ایران بعد از انقلاب در مورد امام موسی صدر بسیار کوتاهی کرد. گویی اینجا نیز اراده‌ای وجود داشته است برای اینکه مسأله ایشان فراموش شود. ممکن است ما وجود یک توطئه را در کل خاورمیانه بپذیریم و بگوییم که تمام کشورهای عربی دست به دست هم دادند تا یک رهبر بسیار مترقی شیعی را در منطقه خاموش کنند. ولی دولت ایران بعد از انقلاب چطور؟ آیا یک اراده همسو با آن اراده کلانی که شما می‌فرمایید، در ایران وجود نداشته است؟ در حالی که می‌دانیم ایران در سر یک بزنگاه‌هایی می‌توانسته است این مطلب را روشن بکند؛ ولی آن اراده نگذاشت و نخواست. بنابراین من ایران را نیز مقصر می‌دانم...

\* همه می‌دانیم که پس از پیروزی انقلاب، کسانی مثل جلال‌الدین فارسی و محمد منتظری با پیگیری مسأله امام صدر مخالفت و ضمن کارشکنی در این راه، برای برپایی روابط ایران و لیبی تلاش بسیار کردند. اما امروز قریب سی سال از آن روزها سپری شده است و امثال این آقایان یا به گوشه انزوا رانده شده‌اند یا دیگر در قید حیات نیستند. به نظر حضرتعالی آیا مانع اصلی پیگیری مسأله امام صدر در ایران تنها همین افراد بودند؟

یزدی: این جریانی که الان شما از آن اسم بردید، جریانی است که پس از پیروزی انقلاب مانع اصلی بود. این‌ها کسانی بودند که بنا به دلایل گوناگون روابط بسیار نزدیک و صمیمانه و غیر متعارفی با لیبی داشتند. ما در موارد مختلف از این‌ها رفتار غیر متعارف و غیر بهداشتی در مورد لیبی دیدیم. این‌ها در ایران به عنوان یک نیروی بازدارنده عمل کردند. اما سؤال اصلی همین است که آیا آن اراده معطوف به مسدود گذاشتن و به فراموشی سپردن قضیه و سرنوشت آقای صدر، فقط به همین افراد محدود است؟ اگر این را بپذیریم، خوب بعد از اینکه این افراد از بین رفتند یا از قدرت خارج شدند، چگونه است که باز هم هیچ اقدام جدی نشد و نمی‌شود؟ عرض کردم که ایران در مراحل مختلف می‌توانسته است کارهایی بکند که نکرده است. بنابراین من ضمن تأیید آن نظریه جنابعالی، قضیه را به آن گروه محصور و محدود نمی‌بینم.

دولت موقت و رابطه با لیبی



■ همه می‌دانیم که تا زمانی که دولت موقت اداره کشور را به دست داشت، رابطه ایران و لیبی برپا نشد و دولت موقت فشارهای زیادی را از این بابت در داخل کشور متحمل شد. چرا دولت موقت از برپایی روابط ایران و لیبی امتناع داشت؟ آیا مانع، فقط مسأله امام صدر بود؟

یزدی: مورد دولت موقت و مسأله ناپدید شدن آقای صدر، خوب این اولویت اول دولت موقت در برقراری رابطه با لیبی بود. اما این تنها عامل نبود. من در اینجا مجبورم کمی مطلب را باز کنم. بعضی دوستان در حزب جمهوری اسلامی که با سیاست دولت موقت مخالفت می‌کردند، تصورشان این بود که مشکل ما با لیبی فقط مشکل آقا موسی صدر است و می‌گفتند که سرنوشت یک کشور را به سرنوشت یک فرد پیوند ندهیم...

■ **بخشید استاد؛ این جمله را که بعدها هم زیاد تکرار شد، چه کسی برای اولین بار گفت؟**

یزدی: حالا اجازه بدهید من اسم نبرم. مهم این است که مسأله ما فقط این نبود. مسأله همچنین این بود که دولت لیبی از جنبش‌های جدایی‌طلب عرب در ایران حمایت می‌کرد. دولت لیبی در کنگره‌ای که یک سال قبل از آن به نام کنگره خلق‌ها در لیبی تشکیل داده بود، کسانی را به عنوان نمایندگان جبهه آزادی‌بخش عربستان (یعنی خوزستان) و جبهه التحریر الاحواز به آنجا دعوت کرده بود. اینها خوزستان را به عنوان بخشی از جهان عرب تلقی می‌کردند و به این گروه‌ها و نمایندگان آنها کمک مالی می‌دادند...

■ **این موضع دولت لیبی پس از انقلاب هم ادامه پیدا کرد؟**

یزدی: بله، حتی پس از پیروزی انقلاب. یکی از همین افراد خلق عرب در خوزستان، در حالی در همان روزهای اول از لیبی به دمشق و از آنجا به تهران آمد که محموله بزرگی سلاح همراه خود داشت. سلاح‌هایی چون بازوگا، ضد تانک و از این نوع سلاح‌ها. دوستان ما در فرودگاه مهرآباد آن محموله‌ها را کشف و باز کردند. آن آقا وقتی فهمید لو رفته است، بلافاصله فرار کرد. از تهران به خوزستان رفت و از آنجا هم به طور قاچاق خارج شد. این آقا با این محموله از لیبی به ایران آمده بود. واقعا عجیب بود که دولت لیبی چگونه با این همه جسارت و وقاحت افرادی را با کلت نو و آکبند، با کلت امریکایی و با سلاح‌های ضد تانک که به مقابله خیابانی مربوط است، به ایران فرستاده بود. به هر حال اینها بخشی از آن مسائلی بود که ما با لیبی داشتیم. ما اولین چیزی که به لیبی گفتیم این بود که باید موضع خودش را نسبت به این مسائل روشن کند...

■ **برخی مدعی هستند که دولت لیبی در همسویی با مبارزات مردم ایران علیه حکومت شاه بود که روابط خود را با ایران قطع کرد؟...**

یزدی: نخیر؛ دولت لیبی به سبب اعتراض به سیاست‌های داخلی شاه نبود که رابطه‌اش را با ایران قطع کرد. دولت لیبی در اوایل سال ۷۱ یا ۷۲ میلادی که ایران مسأله سه جزیره را با امارات حل و مالکیت خود را بر آنها محرز کرد، در اعتراض به این اقدام رابطه خود را با ایران قطع کرد. قطع رابطه لیبی با ایران به سبب سیاست ایران در قبال سه جزیره بود و نه به این عنوان که من با سیاست‌های داخلی شاه مخالف هستم. ما اینها را می‌دانستیم. بنابراین هنگامی که بعد از پیروزی انقلاب رابطه با لیبی در دستور

کار قرار گرفت، این سؤال اساسی مطرح بود. و این مستقل از سرنوشت آقا موسی صدر بود. دولت لیبی می‌بایستی حرف‌های خود را در مورد این جنبش‌های جدایی‌طلب پس بگیرد و بپذیرد که در امور داخلی ایران دخالت نکند. علاوه بر این، دولت لیبی از جمله دولت‌های عربی منطقه بود و هنوز هم هست که از تشکیل یک دولت مستقل کرد با شرکت تمام کردهای منطقه حمایت می‌کرده است. خوب، این یک سیاست ضد ملی و ضد دینی است، که با سیاست دولت اسرائیل در مورد تشکیل دولت‌های قومی در منطقه نیز همسو است. این همان طرح معروف «برنار لوییز» است. تشکیل یک چنین دولت‌های قومی مستلزم به هم ریختن نقشه جغرافیایی منطقه است که ایجاد بلوایی بلندتر و عظیم‌تر از مسأله فلسطین و اسرائیل را در پی دارد. این‌که دولت لیبی چرا دنبال چنین اهدافی در این منطقه است، از ابتدا برای ما سؤال بود. ما از دولت لیبی خواسته بودیم که این مسائل را برای ما روشن کند. ضمن این‌که نسبت به مسأله آقای صدر نیز نمی‌توانستیم بی‌تفاوت باشیم. دولت لیبی مسئول بود و می‌بایست پاسخگو باشد. وظیفه داشت و امروز نیز دارد، که جواب دهد. اما از پاسخ‌گویی امتناع کرد. علاوه بر آن در امور داخلی ایران نیز دخالت می‌کرد. الآن شاید فرصت نباشد که من با جزئیات تعریف کنم که لیبی چگونه با چمدان برای برخی گروه‌ها در داخل کشور دلار می‌فرستاد و این گروه‌ها چگونه با من به عنوان وزیر درگیر می‌شدند که چرا اجازه نمی‌دهم اینها به عنوان دیپلمات به کشور وارد شوند. به هر حال ما نمی‌توانستیم اجازه دهیم که چنین فعالیت‌هایی در داخل کشور صورت بگیرد. بنابراین مسأله فقط مسأله امام موسی صدر نبود. کسانی که به این استناد می‌کردند که نباید سرنوشت سیاست خارجی را به سرنوشت یک فرد پیوند بزنیم، در حقیقت آدرس عوضی می‌دادند؛ در حالی که واقعیت چنین نبود.

#### ▪ و مجموعه اینها شرایط دولت موقت برای برپایی مجدد روابط ایران و لیبی بود؟

**یزدی:** بله؛ ما شرط کرده بودیم که شرط برقراری روابط، تعیین تکلیف این مسائل است. تا زمانی هم که ما در دولت بودیم، این مطلب همینطور بود. موضع ما این بود که روابط برقرار می‌شود، به شرطی که این چیزها روشن شود. از جمله دولت لیبی بپذیرد که هیئتی از سوی دولت ایران به آنجا برود و مستقل از دولت لیبی مسأله امام موسی صدر را در آنجا تحقیق و پیگیری کند. وضع بر همین منوال ماند تا اینکه دولت موقت استعفا داد ...

**«به هر حال روابط ایران و لیبی نهایتاً برقرار شد، بدون آنکه مسائل مورد نظر دولت موقت حل شود! چه شد این اتفاق افتاد؟ اساساً چه مرجعی تصمیم گرفت که روابط دو کشور مجدداً برقرار شود؟»**

**یزدی:** شورای انقلاب تصویب کرد که روابط ایران و لیبی برقرار شود؛ البته در سطح کاردار و نه سفیر. شورای انقلاب تصویب کرد که روابط برقرار شود، به شرط این‌که آنها [لیبیایی‌ها] یک هیئتی را بپذیرند که برود. قرار شد هیئت پنج نفره باشد و یک نفر از آن من باشم و یک نفر نیز از طرف خانواده. البته همه اشخاص را من الآن درست یادم نیست. وقتی همه شرایط آماده شد که ما به آنجا برویم، باز همین گروهی که شما اسم بردید، کارشکنی را شروع کردند. کار به جایی رسید که یکی از بزرگان قم، آیت‌الله منتظری، بیانیه‌ای دادند و مخالفت کردند و گفتند حالا این کار را نکنید و از این نوع حرف‌ها. آقایان شورای انقلاب نیز قضیه را مسکوت گذاشتند. دولت لیبی نیز از خدا خواسته مسأله را مسکوت

گذاشت. طبیعتاً ما نیز دیگر کاری از دستمان ساخته نبود. پس از آن تنها کاری که من کردم، همان بود که عرض کردم. آقای مهندس خادمی، پسر مرحوم آیت‌الله خادمی در اصفهان که به قضیه علاقمند بودند، با مدارک و اسناد برای صادق المهدی فرستادم. در سفری که به ترکیه، باری شرکت در یک کنفرانس اسلامی داشتیم و صادق المهدی هم، که نخست وزیر سودان بود، آمده بود، مسأله را طرح کردم. بقیه ماجرا را هم دیگر خودتان می‌دانید.

■ گفته شده است که مراجع بزرگ قم چون آیات عظام گلپایگانی و شریعتمداری نیز بر پیگیری جدی مسأله امام صدر و عدم گسترش رابطه ایران با لیبی تا حل کامل مسأله تأکید داشتند. آیا در این خصوص خاطراتی دارید؟

یزدی: بله؛ تا آنجا که من الآن حافظه‌ام یاری می‌دهد، آقای گلپایگانی و آقای شریعتمداری اصرار داشتند که مسأله آقای صدر حتماً باید روشن شود. حتی من یادم هست که یک جلسه‌ای که به قم رفتم، با مرحوم گلپایگانی و با مرحوم شریعتمداری هر دو دیدار و صحبت کردم. هر دو این بزرگواران بسیار علاقمند بودند و اصرار داشتند که مسأله آقای صدر حتماً باید روشن شود.

آمریکا و مسأله امام صدر

■ در خاطرات آقای امیر انتظام آمده است که مرحوم مهندس بازرگان از آمریکایی‌ها خواسته بودند تا اطلاعات خود را در باره وضعیت امام صدر در اختیار ایران بگذارند [۱]. اگر در این مورد نیز توضیحاتی بدهید، ممنون می‌شویم.

یزدی: آقای مهندس بازرگان یک نگرش خاصی نسبت به این‌گونه مسائل داشتند. آقای مهندس بازرگان می‌فرمودند که چون بعد از انقلاب سازمان اطلاعاتی ما همه چیزش به هم ریخته است، اگر یک موقع روس‌ها گفتند که مثلاً آمریکایی‌ها در کردستان دارند تحریک می‌کنند، ما به روس‌ها بگوییم حالا که شما آمریکایی‌ها را متهم می‌کنید، اسنادش را بیاورید ما ببینیم. آمریکایی‌ها نیز اگر یک موقع آمدند و گفتند روس‌ها دارند در کردستان شلوغ می‌کنند، باید به آنها بگوییم اسنادش را بیاورید ما ببینیم. در واقع آقای مهندس بازرگان در پی آن بودند تا از این اختلافی که میان آمریکا و روسیه وجود دارد، استفاده و اطلاعات کسب کنند. مسأله آقا موسی نیز که مطرح شد، به همین اعتبار بود. بعضی می‌گفتند که آمریکایی‌ها با لیبی مخالفند و جدال دارند؛ لیبی هم مدعی بود که من ضد آمریکایی هستم. آقای مهندس نیز می‌گفتند از آمریکایی‌ها بپرسیم که اگر اطلاعاتی دارند، لا لِحُبِّ علی بلکه لیغض معاویه، این اطلاعاتشان را به ما بدهند.

■ آیا آمریکایی‌ها اطلاعاتی هم در مورد امام صدر به ایران دادند؟

یزدی: خیر. آمریکایی‌ها هیچ‌وقت اطلاعاتشان را به ما ندادند.

■ به نظر شما آیا ممکن است که آمریکا به رغم آن همه حساسیتی که در باره مسائل لبنان و نقش آن در خاورمیانه دارد، از سرنوشت امام صدر بی‌اطلاع باشد؟

**یزدی:** من تردید دارم. آنها قطعاً اطلاعات دارند. سازمان‌های اطلاعاتی آنها این اندازه امکانات دارند که بدانند چه شده است. ما می‌دانیم که آقای صدر در لبنان یکی از قدرت‌های تعیین‌کننده بودند. این را هم می‌دانیم که کشورهای مختلف منطقه و قدرت‌هایی مثل فرانسه و آمریکا نسبت به فعالیت‌های آقای صدر بسیار دقیق و حساس بودند. من این را اطلاع دارم. خود آقای صدر هم چندین بار برای من تعریف کردند که سفیر آمریکا در لبنان به دیدن ایشان می‌رفته است. بنابراین آمریکایی‌ها اینطور نبود که نسبت به این قضیه بی‌تفاوت باشند. من تردید ندارم که آنها اطلاعاتی را دارند که بتوانند بگویند چه شده است. اما هیچ لزومی نمی‌بینند این اطلاعات را به ایران بدهند. برای چه بدهند؟ برای چه به حزب‌الله لبنان بدهند؟ هیچ دلیلی ندارد این اطلاعات خودشان را به ایرانی‌ها یا لبنانی‌ها بدهند.

▪ **به نظر شما آمریکایی‌ها تحت چه شرایطی اطلاعات خود را در اختیار ایران قرار خواهند داد؟**

**یزدی:** این بدون بهبود روابط ایران و آمریکا امکان ندارد. واقع قضیه این است که آنچه به واسطه حزب‌الله لبنان در آن کشور اتفاق افتاد، در تاریخ خاورمیانه بی‌سابقه بوده است. هرگز سابقه ندارد اسرائیل رفته باشد منطقه‌ای را گرفته باشد و بعد با نیروی نظامی از آنجا بیرونش کرده باشند. این تنها در لبنان اتفاق افتاده است. حزب‌الله لبنان هر قدر هم برخی بخواهند منکر شوند، پدرش آقا موسی صدر است. مرحوم چمران هم نقش داشته است. شما آثار چمران را که بخوانید این را می‌بینید. من کتابی در باره دکتر چمران زیر چاپ دارم [۲] که وقتی در بیاید، این واقعیت را آنجا نیز خواهید دید که اینها نقش عمده داشتند. به هر حال این حرکت چیزی نیست که آمریکایی‌ها خوششان بیاید. درست است که امام موسی صدر انسان معتدلی بود؛ انسان فهیمی بود؛ سیاستمدار برجسته‌ای بود؛ تمام ویژگی‌های یک رهبر فرهیخته را داشت؛ به مسائل جهانی اشراف داشت؛ به مسائل سیاسی منطقه اشراف داشت؛ تحولات را خوب می‌توانست حل‌جی کند؛ خوب حرکت می‌کرد و مورد احترام همه بود؛ اینها همه درست است؛ اما این فرق می‌کند با آنچه در لبنان اتفاق افتاد. اسرائیل همه توانش را بکار گرفت که بیاید و جنوب لبنان را تا رودخانه لیتانی بگیرد و ضمیمه کند و آب رودخانه را هم تصاحب کند. اما نتوانست؛ با ناکامی و خفت از جنوب لبنان بیرون رانده شد. این چیزی نیست که آنها از کنارش به سادگی بگذرند. تأثیرات این اتفاق خیلی عمیق‌تر از صرفاً خروج آنها از جنوب لبنان است. امروز فلسطینی‌ها دارند از راهی که حزب‌الله در لبنان رفته است، الهام می‌گیرند. به اصطلاح می‌گویند انتقاله دارد «لبنانیزه» می‌شود. ریشه همه این‌ها در آقا موسی صدر است. بنابراین لااقل در شرایط حاضر آنها هیچ علاقه‌ای ندارند در این قضیه کمکی بکنند؛ شاید هم اصلاً توی دلشان خوشحال باشند که حالا این‌ها در داخل خودشان توسط لیبی ایشان را از بین ببرند. مگر اینکه روابط ایران و آمریکا بهبود بخشیده شود...

**راهکارهای پیگیری مسأله امام صدر**

**فرض کنیم چنین شود؛ در چنین شرایطی ایران چگونه می‌تواند از موضع عزت به این اطلاعات دسترسی یابد؟**

**یزدی:** ببینید! ایران در یک مواردی مثل عراق که پیش می‌آید، می‌تواند بگوید خیلی خوب، من در این چارچوب حاضر هستم در عراق با شما همکاری کنم، به شرط اینکه شما هم این قضیه را برای ما روشن کنید [۳]. البته چنین اقدامی پیش‌شرط دارد. پیش‌شرطش هم این است که ایران واقعا بفهمد اوضاع منطقه چه است و چگونه باید نقش مؤثر خودش را ایفا کند. و الا مثل افغانستان همه چیز اتفاق می‌افتد؛ ایران ممکن است حتی همکاری هم بکند، اما هیچ چیز گیرش نیاید. می‌دانید که ایران در ماجرای افغانستان خیلی همکاری کرد، اما آخرش باخت. نگرانی این است که ایران در عراق هم مجبور شود امتیازهای زیادی بدهد و کارهای زیادی کند، اما هیچ چیز نگیرد. مشکل و مسأله، این است. در گذشته هم چنین اتفاقاتی سابقه داشته است. ایران می‌توانسته اطلاعاتی کسب کند، اما از فرصت استفاده نکرده است. مثلا مواردی بود که برخی غربی‌ها را در لبنان ربودند، و تصور دولت‌های غربی این بود که ایران در آنجا نقش دارد. به همین جهت به ایران می‌آمدند و تقاضا می‌کردند که آقا کمک کنید اینها آزاد شوند. خوب، ایران می‌توانست بگوید باشد، من می‌روم تلاش می‌کنم که اینها را آزاد کنند؛ اما شما نیز به ما بگویید که چه خبر است؟ اطلاعات بدهید. متأسفانه دولت ایران این کار را نیز نکرده است. این نشانه آن است که آن اراده‌ای که در سطح منطقه وجود دارد که آقا موسی صدر به فراموشی سپرده شود، در ایران هم فعال است.

**فرض کنید مسئولان ارشد کشور امروز از شما دعوت کنند تا در پیگیری مسأله امام صدر به آنها مشورت بدهید. چه راهکار عملی را به آنها پیشنهاد خواهید داد؟**

**یزدی:** حقیقت آن است که برای من سخت و ثقیل است که بپذیرم، آقایان روزی به این نقطه برسند که مطلق نیستند و به کمک فکری نیاز دارند. آنها خودشان را مطلق می‌بینند و مشکل هم همین است که فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند و این جهل مرکب است.

**به هر حال فرض محال که محال نیست...**

**یزدی:** بله؛ به قول شما، فرض محال، محال نیست. اگر چنانچه چنین فرضی عینیت یابد، خوب، استراتژی این است که این وضعیت باید روشن شود. نباید مسأله را در سطح یک شخص محدود کرد. هر انسانی برابر کل انسانیت است؛ آقا موسی صدر که جای خود دارد. قرآن می‌گوید یک نفر را که بکشید، همه بشریت را کشته‌اید. یک نفر را نیز اگر زنده کنید، همه بشریت را زنده کرده‌اید. بنابراین حتی اگر تنها یک فرد عادی مطرح بود، باید اقدام می‌شد. آقا موسی صدر که جای خود دارد. چگونه است که یک کشوری مدعی است، که هر مسأله اسلامی مسأله من است و هر مسأله شیعه مسأله من است، اما مسأله آقا موسی را مسأله خود ندانسته است و نمی‌داند؟ باید این سؤال را جواب بدهد. علاوه بر این، این مسأله یک بار سیاسی دارد. برای شیعیان و مردم لبنان این مسأله به طور جدی مطرح است. شما این را به خاطر ندارید. من در لبنان بودم و شیعیان لبنان هنوز به رسمیت شناخته نشده بودند. من دارم از دوران قبل از تأسیس مجلس اعلای شیعیان لبنان صحبت می‌کنم. من آنجا بودم وقتی بچه‌های یتیم

و آواره کوچه و خیابان را جمع می‌کردند. اگر سنی بود، می‌بردند تحویل سنی‌ها می‌دادند؛ اگر مسیحی بود، به مسیحیان تحویل می‌دادند؛ اما اگر شیعه بود، جایی نبود که ببرند تحویل دهند. می‌بردند و به کلیسا تحویل می‌دادند. این کشیشان با این بچه‌ها مشکلات روانی داشتند. من آنجا بودم که کشیشی پیش آقای صدر آمده بود که آقا بیایید و به داد ما برسید! این بچه‌ها نمی‌توانند و مشکل دارند! هیچ کجا نبود! با حضور آقای صدر در لبنان بود که شیعه هویت خودش را بدست آورد. سرنوشت شیعیان لبنان با آقا موسی صدر گره خورده بود. نه تنها شیعیان، سرنوشت لبنان با آقای صدر گره خورده بود. یادتان نرود. در میتینگ‌های بزرگ حرکت‌المحرومین در سال ۱۹۷۴، مسیحیان هم بودند. حرکت‌المحرومین فقط برای شیعه نبود. آقا موسی صدر شده بود رهبر کل محرومین لبنان. مسیحیان و کشیش‌ها می‌آمدند و حمایت می‌کردند. پدر مبارک از ایشان حمایت کرد. اینها کار کوچکی نبود. شما در کدام کشور اسلامی یک شخصیت برجسته دینی سراغ داشتید، که شاخص و سمل و نماد کل جامعه شده باشد؟ آنهم اعم از مسیحی، سنی و شیعه! آقا موسی صدر این ویژگی را داشت. بنابراین ما از این زاویه هم باید به مسأله نگاه کنیم. به هر حال اگر من باشم، می‌گویم استراتژی روشن است و باید تاکتیک را انتخاب کرد. برای اتخاذ تاکتیک انسان نیاز به اطلاعات دارد. آنهم اطلاعات کامل، دقیق و به روز. طبیعتاً چنین اطلاعاتی را من الآن ندارم. این دستگاه اطلاعاتی، دستگاه دیپلماسی و شورای عالی امنیت ملی کشور است که این اطلاعات را در اختیار دارند. قبلاً مثال زدم. یک دفعه می‌بینید که آمریکایی‌ها به هر دلیلی در جایی به همکاری ما نیاز دارند. مثل همان گروگانگیری که در لبنان شد. اینجاست که دولت ایران می‌تواند وارد معامله شود. بگویم من از اعتبارم سرمایه می‌گذارم و می‌روم با دوستان لبنانی خود صحبت می‌کنم تا بلکه این گروگان‌ها آزاد شوند. در مقابل شما نیز باید متعهد شوید که آن اطلاعات را به ما بدهید. الآن دقیقاً یادم نیست، ظاهراً در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری بوش پدر بود. تعدادی از غربی‌ها هنوز در لبنان گروگان بودند. من برای آقایان پیغام دادم که الآن این گروگان‌ها ارزش مبادله سیاسی دارند. چون قبل از ماه نوامبر و انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا است. رئیس‌جمهور آمریکا می‌خواهد به مردمش بگوید که این من هستم که این‌ها را آزاد کردم. گفتم شما الآن می‌توانید وارد «بده بستان» بشوید. در عالم سیاست، بده بستان مرز خدمت و خیانت نیست. این که چه می‌دهید و چه می‌گیرید، این مرز خدمت و خیانت است. اصلاً سیاست یعنی بده بستان. این که چه می‌دهید و چه می‌گیرید، این مهم است. بنابراین اگر الآن بیایند و از من سؤال کنند، خواهم گفتم استراتژی روشن است، اما تاکتیک‌ها به اطلاعات دقیق‌تر و کامل‌تر نیاز دارد، که من ندارم. مثلاً من الآن نمی‌دانم که رابطه ایران و عربستان دقیقاً در چه مقطعی و چگونه است؟ البته می‌دانم که رابطه خیلی خوب است و حتی آمریکایی‌ها در جریان انفجارهای اخیر عربستان خواستند با کمک سعودی پای ایران را هم وسط بکشند، اما سعودی‌ها حاضر نشدند و همکاری نکردند. این‌ها را می‌دانم. منتها کافی نیست و اطلاعات کامل‌تری لازم است. به هر حال سر یک بزنگاه‌ها و سر یک مسائلی فرصت‌هایی فراهم می‌شود، که آنجا جایش هست انسان حرکت کند. چون شرایط سیاسی دائماً در حال تغییر و تحول است. یک دستگاه دیپلماسی خیلی فرزانه و کمر بسته و مسلط باید از تمام این فرصت‌ها استفاده بکند. طبیعتاً این فرصت‌ها خبر نمی‌دهند. اینها می‌آیند و می‌روند. سر یک بزنگاه‌هایی هست که این فرصت‌ها پیش می‌آیند. همانجا باید حرکت کرد. بنابراین اگر من باشم یا مورد مشورت قرار بگیرم، خواهم گفتم ابتدا باید ببینیم اوضاع دقیقاً چگونه است. شما داده‌هایتان را بگذارید وسط تا بررسی کنیم؛ یکی یکی نگاه بکنیم و ببینیم که غربی‌ها در کدام موارد کلیدی به همکاری

ایران نیاز دارند. همانجا باید بگوییم بسیار خوب، ما آماده همکاری هستیم؛ به شرط اینکه شما نیز با ما همکاری کنید.

■ و این مستلزم آماده ساختن بستر مناسب همکاری و نتیجتاً بهبود روابط ایران و غرب است؟

یزدی: بله؛ همانطور که اشاره کردم، این مستلزم آن است که ما در چارچوب منافع ملی‌مان، روابطمان را با دنیای خارج عادی‌سازی و نرمالایز بکنیم. نشستن و با آمریکا حرف زدن، معنایش تسلیم شدن نیست! این اندیشه از کجا در ادبیات سیاسی ما وارد شده است که اگر با آمریکا بنشینیم و صحبت کنیم، رفته‌ایم و سازش کرده‌ایم؟ مگر به خودتان شک دارید؟ بروید و بنشینید صحبت کنید؛ شرایطتان را بگذارید؛ سقف بالا و کف پایین را تعیین کنید و بگویید کمتر از این حداقل را راضی نمی‌شویم. بنشینید و حل کنید. اگر ما از آمریکا مطالباتی داریم، با چین که نمی‌توانیم برویم مذاکره کنیم! از آمریکا مطالبات داریم، پس با همان باید برویم صحبت کنیم. اگر این مسأله حل شود، آن وقت خیلی کارها را ما می‌توانیم در منطقه انجام دهیم. مسأله تنها لبنان و آقا موسی نیست. این لوله‌های نفت و گازی که باید نفت طبیعی و گاز آسیای مرکزی را از طریق خلیج فارس به دنیا منتقل کند، همه محاسبات می‌گوید که هم برای ما با صرفه است و هم برای دیگران. هم سالیانه ده‌ها میلیون دلار درآمد پیدا می‌کنیم و هم اثرات مثبت فراوان دیگری دارد. این‌ها را دولت باید در نظر بگیرد.

دلایل موفقیت امام صدر

■ جناب آقای دکتر یزدی؛ حضرتعالی در طول زندگی خود روحانیون و رهبران دینی زیادی را مشاهده کردید و با تعدادی از آنها از نزدیک معاشرت داشتید. حضرتعالی رمز موفقیت امام صدر را، آنهم در کشور غریبی مثل لبنان، چه می‌دانید؟

یزدی: ببینید! شما نماز را که می‌خواهید به جماعت بخوانید، اگر دوتا امام باشند که در همه امتیازات مثل هم باشند، آنی را انتخاب می‌کنید که در خوش‌سیمایی و رشادت ارجح است. امام موسی صدر همه ویژگی‌های مثبت را دارد. اولاً سید است. در ادبیات و فرهنگ ما سیادت خودش یک پارامتر است. دوماً آدمی است رشید، خوش‌چهره و خوش‌برخورد. آن چیزی که ما در ادبیات و فرهنگ دینی خود از آن به «خلق محمدی» یاد می‌کنیم، امام موسی صدر آن را به طور کامل داشت. من هرگز ندیدم که ایشان از این اطرافیان خود عصبانی شده باشد؛ در حالی‌که بعضی اوقات واقعاً ایشان را انیت می‌کردند. هر کس که به حازمیه [۴] می‌آمد، می‌خواست ایشان را ببیند. خوب، ایشان هم مثل هر انسان دیگری خسته می‌شد. اما من هرگز ندیدم، نه تنها در حضور آنها، بلکه حتی وقتی تنهایی در خلوت پای سماور می‌نشستیم تا یک فنجان چای بنوشیم، که احساس عصبانیت یا دل‌تنگی کرده باشد. به مسائل اخلاقی و انسانی دقیقاً توجه داشت. یک بار دهکده‌ای مسیحی را در جنوب لبنان بمباران کرده بودند و دو نفر از جوانان مسیحی آن کشته شده بودند. من تازه از آمریکا به بیروت آمده بودم. به من گفت که من دارم می‌روم تا از خانواده‌های این دو جوان مسیحی یک عیادتی بکنم. تو هم بیا با هم برویم؛ بد نیست. گفتم برویم، من دوست دارم. با ماشین ایشان رفتیم. روستای مسیحی درست کنار مرز مناطق اشغالی و اسرائیل بود. آنجا من با چشم خود دیدم که ایشان با مسیحی‌ها چه رفتاری دارند و مسیحی‌ها چه رفتاری

با ایشان دارند. این‌ها همان چیزی است که امامان ما می‌گویند؛ که مردم را با رفتارشان به دین جذب کنید و نه با زبان‌تان. آقای صدر این امتیازات را داشت. ایشان علاوه بر اینکه تمام این نکات جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و اجتماعی را داشتند، جایگاهشان در لبنان طوری بود که به مسائل سیاسی منطقه نیز اشراف کامل داشتند. من این اشراف سیاسی ایشان را در کمتر روحانی دیگری دیدم. ایشان مسائل سیاسی را می‌فهمید و اشراف داشت. این اشراف ایشان باعث شده بود تا مسائل را در ورای این روابط سیاسی عادی ببیند.

**«به نظر شما اگر امام صدر به لبنان نمی‌رفتند و در همین ایران باقی می‌ماندند، آیا باز در برنامه‌های خود چنین موفق می‌بودند؟»**

یزدی: من تردید دارم. برای اینکه در ایران یک سلسله مناسباتی بین احزاب وجود دارد و حب و بغض‌هایی میان آنها مطرح است، که از ظهور و بروز آن استعدادها مانع می‌شد. آن چیزی که آقای صدر در لبنان بدست آورد، خودش بدست آورد. ایشان وقتی در سال ۱۹۵۹ به لبنان رفتند، خودشان با آن قد بلند و رشید پشت ماشین کوچک فولکس‌واگن نشستند و ظرف یک سال نزدیک صد هزار کیلومتر را در آن کشور کوچک زیر پا گذاشتند. ببینید، هیچ‌وقت روحانیون ما این اخلاق‌ها را نداشتند که خودشان پشت ماشین بنشینند و اینگونه متحرک باشند. دهکده‌ای نبود که امام موسی صدر ندیده باشد. هر دهی را که می‌گفتید، ایشان رفته بود و آنجا را دیده بود. یک خانواده شیعه نبود که امام موسی صدر آن را نشناسد. آقای صدر انصافاً با یک نگاه کاملاً علمی وارد فعالیت شد. برای اینکه با خود گفت اول باید جامعه را بشناسد. در ضمن یک افق دید بلند داشت. مجلس اعلای شیعه را که درست کرد، اسمش شیعه بود؛ ولی همه شیعیان آنجا بودند. برخی پزشکان شیعه بودند که هم کمونیست بودند و هم عضو مجلس! ایشان نگفتند که شماها نمی‌توانید بیایید. همه خودی بودند و همه را جذب کرد. با اینها چنان با محبت برخورد کرد که گویی از هر مسلمانی مسلمان‌ترند. هیچ‌وقت این مرز بندی‌هایی را که ما امروز در کشورمان مشاهده می‌کنیم، نداشت. البته در همان حال در هر مسأله‌ای، خط مشی و مواضع خودش را داشت؛ خیلی محکم هم پای آنها می‌ایستاد و حسابی کار می‌کرد و هرگز تسلیم نمی‌شد. با این حال دقیقاً توجه داشت و می‌دانست که چرا برخی شیعیان رفتند و کمونیست شدند. برای اینکه محروم‌ترین قشر بودند. اینها را همه می‌دانست و وسعت دیدشان بسیار قابل‌توجه بود. بعد هم ایشان به سه زبان اشراف داشتند. فارسی که زبان مادری ایشان بود. عربی هم که حرف می‌زدند. فرانسه و انگلیسی هم بلد بودند و البته فرانسه ایشان خیلی بهتر از انگلیسی ایشان بود. از طرفی بسیار اهل مطالعه بودند و مثلاً تمام کتاب‌های بازرگان و شریعتی را خوانده بودند. یعنی از اندیشه روشنفکران دینی متأثر بودند ...

■ **شما امام صدر را یک روشنفکر دینی می‌دانید یا یک سنت‌گرا؟**

یزدی: من ایشان را یک سنت‌گرا نمی‌دانم؛ من آقا موسی صدر را یک روشنفکر دینی می‌دانم. همان دغدغه‌هایی را که یک روشنفکر دینی دارد، آقا موسی صدر هم داشت. دغدغه ما روشنفکران دینی این است که می‌خواهیم از آن سرچشمه زلال قرآن ارزش‌ها را در بیاوریم؛ قالب‌ها را بشکنیم و قالب‌های جدیدی برای آن ارزش‌ها پیدا کنیم. آقا موسی صدر این کار را کرد. ما روشنفکران دینی دنبال آن هستیم



که مقولات کلیدی مدرنیته را شناسایی کنیم، استخراج بکنیم و آنها را بومی، ایرانیزه و اسلامیزه کنیم. آقای صدر هم این را با تمام وجودش اعتقاد داشت و دنبالش بود. می‌دانست که با آن نگرش‌ها و گرایش‌های سنتی که ۸۰۰-۹۰۰ سال سابقه و قدمت دارد، نمی‌توان در این دنیای معاصر زندگی کرد. می‌خواهم بگویم که مجموعه همین ویژگی‌ها است که به ایشان امکان داده بود تا آن‌گُند که در لبنان کرد. طوری که حتی مسیحیان هم ایشان را می‌فهمیدند و حمایت می‌کردند. من هیچ‌گاه یاد نمی‌روم. در لبنان یک کشیش پیرمرد قدیمی بود به نام پدر یواکیم مبارک، که یکی از رهبران مسیحی خیلی خوش‌فکر آن کشور بود. ایشان یک پسری داشت که او هم کشیش بود و در کالجی در پاریس درس می‌داد. پسر ایشان یک وقت به آمریکا و از جمله در تگزاس پیش ما آمد. من آنجا دیدم که او چه احترامی برای امام موسی صدر قائل است. آقای صدر این احترام را با خشونت بدست نیاورده بود. این احترام را با تملق و چاپلوسی نیز بدست نیاورده بود. ایشان این احترام را با منش و رفتار خود بدست آورده بود. در مثل مناقشه نیست و من دچار کیش شخصیت نیستم که بخواهم ایشان را در جایگاه انبیاء قرار دهم. اما پیامبر اسلام قبل از اینکه مبعوث شود، در جامعه عرب به محمد امین شناخته شده بود. این شناسایی نه به وحی ارتباط داشت و نه به هیچ چیز دیگر؛ این اکتساب خود آن حضرت بود. روش و منش ایشان چنان بود که در جامعه عرب اینگونه شناخته شده بود که ایشان محمد امین است. آقا موسی نیز در لبنان چنین وضعی داشت.

### اجتهاد در منظومه فکری امام صدر

«با توجه به شناختی که از اندیشه و مواضع امام صدر دارید، تصور می‌کنید اگر ایشان امروز حضور می‌داشتند، در قبال تحولات بحران خاورمیانه و تشکیل دولت مستقل فلسطینی چه موضعی اتخاذ می‌کردند؟»

یزدی: به نظر من اگر آقا موسی صدر امروز در صحنه حاضر بودند، حتماً از تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی حمایت می‌کردند. چون بسیاری از تحلیل‌ها حکایت از آن دارد که برقراری صلح، تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در منطقه و پایان گرفتن این درگیری‌های مسلحانه و نظامی و قهرآمیز، در ازمدت به استهلاک اسرائیل منجر خواهد شد. اسرائیل به همین دلیل است که زیر بار صلح نمی‌رود. برای اینکه می‌داند که در ازمدت، آرام آرام موضوعیتش را از دست می‌دهد. شما ببینید! در همین قرارداد اسلو که بسیاری از ایرانی‌ها با آن مخالفت کردند، یک نکات ظریفی داخل آن بود که آقایان ندیدند؛ اما فلسطینی‌ها دیدند و پذیرفتند. برای اولین بار بعد از تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، جنبش استقلال و جنبش مبارزه با اشغالگری به داخل سرزمین‌ها منتقل شد. تا قبل از آن عرب‌ها بودند که فلسطینی‌ها را می‌کشتند. نگاه کنید به زمانی که شارون وارد بیروت شد و آن کشتار را در صبرا و شتیلا پدید آورد. کشتاری به مراتب بدتر از آن را سرهنگی به نام ابوموسی، اندکی بعد در طرابلس در شمال لبنان با گروه‌های فلسطینی انجام داد. سپتامبر سیاه اردن نیز نزد همگان یک واقعه شناخته شده است. اما از پیمان اسلو به بعد دیگر عرب‌ها فلسطینی‌ها را نمی‌کشد؛ انتفاضه به داخل سرزمین‌های خود منتقل شد. این یکی از بزرگترین دستاوردهای این سیاست است. من با آن ژرفنگری که در آقا موسی صدر دیدم، معتقدم که اگر ایشان امروز می‌بود، با این سیاست همراهی می‌کرد. چون می‌دانست که در این

منطقه از جهان امکان ندارد که اسرائیل بتواند در شرایط صلح به موجودیت خود ادامه دهد. به همین جهت حمایت می‌کرد.

«به نظر شما امام صدر اگر امروز در صحنه حضور می‌داشتند، به دنبال استقرار چه نوع حکومتی در لبنان بودند؟»

یزدی: ایشان اگر امروز حاضر بود، وضع لبنان را به صورت دیگری حل می‌کرد. آقا موسی صدر با حکومت طائفی مخالف بود. متأسفانه هنوز که هنوز است، برخی این را نمی‌فهمند و می‌گویند ما می‌خواهیم در لبنان جمهوری اسلامی ایجاد کنیم. در حالیکه آقا موسی صدر می‌گفت نه، ما حکومت غیر طائفی می‌خواهیم. رئیس جمهور از هر طایفه می‌تواند باشد: مسیحی، مسلمان، شیعه و سنی. بستگی دارد مردم چه کسی را انتخاب کنند. ایشان به دنبال برپایی یک جامعه صالح بود؛ آنهم از طریق یک حکومت غیر طائفی. جامعه‌ای که مسلمان‌ها و شیعیان به سبب اکثریت‌شان می‌توانند در آن نقش کلیدی داشته باشند. همانطور که می‌دانید، جمعیت شیعیان لبنان تا زمان امام موسی صدر معلوم نبود. برای اینکه شیعیان لبنان در طول قرون سرکوب شده بودند و حتی دولت عثمانی آنان را به رسمیت نمی‌شناخت. اما به رغم همه این ناملایمات، شیعیان لبنان یک تاریخ فرهنگی بسیار بالایی دارند. بنابراین اگر آقا موسی مانده بود، یک نظام جمهوری دموکراتیکی در لبنان بنا می‌نهاد که شیعیان با این گنجینه فرهنگی که دارند، می‌توانستند در آن نقش کلیدی داشته باشند. آقا موسی صدر چنین نظری داشت. ایشان در پی آن بود که نظام طائفی را با نظامی دموکراتیک جایگزین کند. ایشان نمی‌خواست در لبنان حکومت اسلامی برپا کند. ولی می‌دانست اگر یک دولت دموکراتیک روی کار آید، شیعیان و مسلمانان حرف اول را خواهند زد.

### خاطراتی از امام صدر

▪ در گفتگوی خود با استاد سید حسین شرف‌الدین [۶] خاطراتی را از تلاش‌های امام صدر در تلطیف روابط امام خمینی و شهید صدر مطرح کردید. لطفاً این مسأله را بیشتر توضیح دهید.

یزدی: ماحصلش همان چیزی است که آنجا گفتم. به هر حال دوتا جریان بود. در حوزه‌های علمیه ما سنت این است که اطرافیان بزرگان ما دائماً با یکدیگر اختلاف دارند و عملاً نوعی قطب‌بندی است. خود این آقایان ممکن است اصلاً در باغ این حرف‌ها هم نباشند. ولی دور و بری‌ها خیلی قضیه را شور می‌کنند. خوب، در نجف هم چنین وضعیتی وجود داشت. این به ایرادات و اشکالاتی برمی‌گردد که هواداران آقای خمینی پس از درگذشت آقای حکیم داشتند. موقعی که در مسأله مرجعیت به آقای سید محمد باقر مراجعه می‌کنند، ایشان آقای خویی را معرفی می‌کنند. خوب، هواداران آقای خمینی از این حرکت خیلی گله‌مند شدند. می‌گفتند چرا ایشان آقای خویی را معرفی کردند. کار را حتی به جایی رساندند که گفتند بله، ایشان آقای خویی را بدین علت معرفی کردند که آقای خویی بیمار است و می‌خواهند پس از آقای خویی مرجعیت به خودشان منتقل شود. از این حرف‌ها هم می‌زدند. طبیعتاً من هم با بعضی از آقایان صحبت کردم. خوب، آنها هم استدلال‌های خودشان را داشتند که بعضاً هم درست بود. در یکی از سفرهایی که من بیروت بودم و می‌خواستم به نجف بروم، آقا موسی به من گفتند که داستان این است و اینها در آنجا با هم چنین اختلافاتی دارند. تو که آنجا می‌روی، ببین آیا می‌توانی کاری بکنی؛ این درست

نیست و به نفع ما هم نیست. خود این آقایان با هم مشکلی ندارند و این اطرافیان هستند که دارند شلوغ می‌کنند. خوب، می‌دانید که بعضی افرادی که در نجف دور و بر آقای صدر بودند، با آقای خمینی از جهات دیگری هم مخالف بودند. آنها کلا با مبارزه سیاسی مخالف بودند و با سیاسی شدن دین مشکل داشتند. خوب، اینها به تقابل ایستاده بودند. ایشان یک نامه‌ای برای پسر عموی خود آقای سید محمد باقر صدر نوشتند و دادند من بردم. من قضیه را در نجف به آقای خمینی گفتم. گفتم قضیه این است و آقای صدر در بیروت از من چنین چیزی خواستند؛ شما نظری ندارید؟ آقای خمینی گفتند خیلی کار خوبی است؛ ایشان تأکید کردند که حتما برو و آقایان را ببین؛ ما مطلبی نداریم. اگر مطلبی هست، به حواشی مربوط است و من مطلبی ندارم. ایشان اینجور گفتند و خیلی تشویق و تأکید کردند که من آقای صدر را ببینم. خوب، من رفتم و آقای صدر را هم دیدم. نمی‌دانم آیا شما ایشان را دیده بودید یا نه؟ ایشان انسانی فوق‌العاده تیز و دارای ضریب هوشی بسیار بالایی بودند. بسیار هم اهل فضل بودند. حتما می‌دانید که در میان مراجع ما شاید نادر باشد که کسی تمام عقائد اقتصادی مدرن را خوانده باشد؛ اندیشه و فلسفه مارکسیسم را خوانده باشد. خوب، آقای صدر همه اینها را خوانده بود. آن کتاب اقتصادنا را هر کس بخواند، این را می‌فهمد. به شدت هم منتقد فقه سنتی بود. به هر حال مسأله را با ایشان هم طرح کردم. ایشان نیز خیلی استقبال کردند و پاسخشان خیلی خوب بود. آقای محمد باقر صدر هم گفتند که ما مسأله‌ای نداریم و هر چه هست در اطرافیان است که باید تمام شود. به هر حال در آن سفر من حامل پیام‌های دوستی این دو بزرگوار برای یکدیگر بودم و البته چون فرصت کوتاه بود، متأسفانه موفق نشدم ترتیبی بدهم که اینها همدیگر را ببینند. والا دوست داشتم ترتیبی بدهم که آنها در جایی همدیگر را ببینند تا بلکه یخ‌های میان اطرافیان آنها کاملاً آب شود.

▪ اگر از سفرهای لبنان خود نیز خاطراتی از امام صدر دارید، خوشحال می‌شویم بیان بفرمایید.

یزدی: در یکی از سفرهایی که من به لبنان رفتم، انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بیروت را درست کردیم. آقای سید کاظم صدر بود؛ همین آقای رجایی خراسانی بود؛ یکی از این آیت‌اللهی‌ها بود و تعدادی دیگر. انجمن اسلامی را که راه انداختیم، اساس نامه‌اش را نوشتیم و جلسات هفتگی‌اش راه افتاد. من یک بار با ایشان صحبت کردم و گفتم که بعضی دوستان شما در مکتب اسلام مقالاتی در باره اختلاف زن و مرد نوشتند که برخی مطالبش بی‌اساس است. مطالبی از این قبیل که وزن مغز زن‌ها کمتر یا زیاده‌تر است یا اینکه استخوان‌هایشان بزرگتر یا کوچکتر است و ... خوب این صحبت‌ها را خصوصی کردیم. ایشان به من گفتند چرا نمی‌آیی در این باره سخنرانی بکنی؟ خوب، من هم در یکی از آن جلسات انجمن اسلامی در باره مقایسه آناتومی فیزیولوژی زن و مرد سخنرانی کردم. آنجا شرح دادم که ما انسان‌ها یازده سیستم و ارگان داریم. سیستم خونی هست؛ استخوان هست؛ عضلانی هست؛ غدد داخلی هست و همین‌طور تا آخر. گفتم تمام سیستم‌های زن و مرد با هم یکی است و تنها یک سیستم در آنها متفاوت است و آن سیستم هورمونی است. بعد شروع کردم و گفتم که این هورمون‌ها چگونه روی روحيات و خلیات ما اثر می‌گذارد و چگونه است که در مردها تغییرات هورمونی وجود ندارد. طوری که حتی تا سن صد سالگی هم غددش کار می‌کند. اما در زنها اینجور نیست. گفتم که در دوران بارداری و در دوران رضاعت چه تغییراتی رخ می‌دهد و اینکه خود ماهیانه تابع جزر و مد دریا و ماه قمری است و ... همه اینها را شرح دادم. وقتی بحثم را تمام کردم، آقای صدر گفت که این علمی‌ترین تحلیلی است که من تا به

حال در این مورد شنیدم. خیلی اصرار کرد که این را بنویس تا ما به عربی ترجمه و اینجا چاپ کنیم. ما هم البته چون پس از بازگشت به آمریکا گرفتار مسائل دیگر شدیم، دیگر نشد. ولی خوب من یادم هست که ایشان وقتی این صحبت من را شنید، برایش طوری جالب بود که می‌خواست متن آن را داشته باشد تا بدهد به عربی ترجمه کنند.

### ▪ دیگر چه خاطراتی دارید؟

**یزدی:** مسائل دیگر هم بود. مثلاً ایشان سر آن بیمارستانی که می‌خواستند آنجا درست کنند، اصرار داشتند که من بروم. من گفتم می‌آیم و ایرادی ندارد. منتها ظاهراً توفیق پیدا نکردند که آن بیمارستان را که در خود بیروت قرار بود درست شود، به اتمام برسانند ..

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- امیر انتظام، عباس؛ «آن سوی اتهام، محاکمه و دفاعیات عباس امیر انتظام در دادگاه انقلاب»، جلد دوم؛ نشر نی؛ چاپ دوم؛ ۱۳۸۱؛ ص ۲۰ و ۲۲۰.
- ۲- یزدی، ابراهیم؛ «یادواره شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران»؛ انتشارات قلم؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۳.
- ۳- خوب به خاطر دارم که شبیه این سخن را از برادر ارجمند آقای سید محسن حکیم، فرزند آیت‌الله سید عبدالعزیز حکیم رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق و نماینده ایشان در تهران، نیز شنیدم. در دی ماه سال ۱۳۸۲ بود که به اتفاق جناب آقای سید صدرالدین صدر فرزند گرانقدر امام صدر به دیدن ایشان رفتم. آقای سید محسن حکیم سخنانی گفتند که مضمون آن چنین است: «ما اطلاع داریم که نمایندگان ایران در باره اوضاع عراق با نمایندگان آمریکا در حال گفتگو هستند. ما که در مجلس اعلای اسلامی عراق هستیم، خوب می‌فهمیم که آمریکا در عراق به ایران بسیار نیاز دارد. ایران دست بالا را در مذاکرات دارد. چرا برادران ایرانی در مذاکرات خود تنها مسائلی چون منافقین را مطرح می‌کنند؟ چرا از آمریکایی‌ها نمی‌خواهند تا اطلاعات خود را در باره امام صدر در اختیار آنها قرار دهند؟ به آنها بگویید مسأله امام صدر را مطرح کنند؛ آمریکا حتما همکاری خواهد کرد»...
- ۴- نام یکی از محله‌های مسیحی‌نشین شمال بیروت که مقر مجلس اعلای اسلامی شیعه در آنجا قرار داشت.
- ۵- این استنباط جناب آقای دکتر یزدی اگرچه برای ما پژوهشگران اندیشه امام صدر بسیار ارزشمند و محترم است، اما نهایتاً تنها «اجتهاد» صاحب‌نظری گرانقدر در منظومه فکری آن بزرگوار است؛ صدر شناسان دیگری نیز وجود دارند که استنباطی متفاوت دارند...
- ۶- خسروشاهی، سید هادی؛ «یادنامه امام موسی صدر»، ویژه نامه شماره ۵ فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر؛ ۱۳۷۵؛ ص ۴۱۳.

۷- خسروشاهی، سید هادی؛ «یادنامه امام موسی صدر»، ویژه نامه شماره ۵ فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر؛ ۱۳۷۵؛ ص ۴۰۷

### شکاف های نظام عمیق تر می شود

گفتگوي با خبرنگار روز-۲۰/۱۰/۸۶

نهضت آزادي اخيرا با صدور اطلاعیه اي خواستار نظارت های بين المللي بر انتخابات مجلس هشتم شد. در این مورد با دکتر ابراهيم يزدي، دبیرکل نهضت آزادي ايران سخن گفته ایم. وي با اشاره به اینکه "شوراي نگهبان با صراحت بر ادامه رويه های خلاف قانون خود اصرار دارد" بر این باور است که: "گزینه ديگري جز نظارت بين المللي وجود ندارد". وي همچنين مي گوید: "حاکمیت با نهضت آزادي پدر کشتگی ندارد، آنها با آزادي مسئله دارند." متن گفت و گو در پی می آید.

۱ - آقای يزدي! طرح خواست نظارت بين المللي بر انتخابات اولين بار است که از جانب یک نیروی اپوزسيون ایرانی در داخل کشور طرح می شود. چرا در دوره های گذشته، بويژه در شرایطی که انتخابات مجلس هفتم برگزار شد ، این خواست را طرح نکردید؟

هر طرح يا عمل سياسي بايستي با توجه به شرايط مناسب مطرح گردد. در انتخابات مجلس هفتم ، بسياري از نیروهای سياسي ، بخصوص اصلاح طلبان درون يا نزديک به حاکمیت ، نسبت به عملکرد شوراي نگهبان خوش بيني هايي داشتند و اميدوار بودند . اما در عمل چنين نشد در انتخابات مجلس هشتم

وضع همان است که بود. شورای نگهبان با صراحت بر ادامه رویه های خلاف قانون خود اصرار دارد . وقتی حتی دادگاه های ایران توانایی رسیدگی به شکایت از شورای نگهبان را ندارند و شورای نگهبان با گردنکشی حاضر به حضور در دادگاه و ارائه اسناد رد صلاحیت ها نمی شود ، چه امیدی می توان داشت بنابراین گزینه دیگری جز نظارت بین المللی وجود ندارد.

۲ - همانطور که خودتان در بیانیه اشاره کرده اید، طرح این تقاضا ممکن است دیر هنگام باشد، در این صورت می مند همان امیدی که شما به این صورت بیان کرده اید: " انتقال پیام و خواست ملت ایران به حاکمیت تمامیت خواه ایران و جامعه ی بین المللی و سوق دادن هر دو طرف به راه حل های کم هزینه تر و سودمند و برحذر داشتن هر دو طرف از ماجراجویی موثر واقع شود." انتقال پیام ممکن است درست باشد اما این پیام که ما نظارت بین المللی می خواهیم چرا باید جامعه بین المللی و حاکمیت را از ماجرا جویی برحذر کند؟

تغییرات و تحولات ، سیاسی موثر ، معمولاً ناگهانی رخ نمی دهند . هم حاکمیت و هم اصلاح طلبان بر سر يك پیچ سرنوشت ساز هستند اگر شورای نگهبان و مجموعه حاکمان بر ادامه روش های نادرست گذشته خود اصرار ورزند که همه شواهد حاکی از آن است شکاف ها حتی درون نظام عمیق تر می گردد . تمایلات و گرایشات ساختار شکن بیرون از نظام شکل می گیرند و رشد می کنند حاصل آن معلوم نیست و به نفع مصالح ملی کشورمان نیست . مصالحی که فراتر از نظام است . بنابراین طرح يك چنین امری ممکن است باعث توجه و تغییر در رفتارها بشود.

۳ - با توجه به اینکه سیاست شما قاعداً جلب همراهی دیگر نیروهای اصلاح طلب است! آیا سعی کردید قبل از صدور این بیانیه، منظورم بخصوص تأکید بر خواست است، با گروهها و احزاب سیاسی دیگری در اینمورد همفکری انجام داده است؟ اگر نه، چرا؟ اگر آری با کدام نیروها و با چه نتیجه ای؟ با برخی از نیروهای سیاسی نزدیک به نهضت آزادی مطرح شد ولی آمادگی نداشتند.

۴ - با توجه به اینکه امکان پذیرش این پیشنهاد از جانب دولت فعلی غیرممکن به نظر می رسد، یعنی می توان آن را به دست نیامده تصور کرد، حرکت بعدی شما چه خواهد بود؟

به رغم اعلام مواضع صریح شورای نگهبان ، باید منتظر عملکرد آنان بعد از ثبت نام و رسیدگی به صلاحیت ها بود . ثبت نام و داوطلب شدن حق اولیه هر شهروندی است . با ثبت نام باید این حق مطالبه شود . نظارت بین المللی عبور از نظام نیست . ثبت نام به معنای تقویت فرایند مشارکت مردم است و نظارت بین المللی هنگامی معنا دار می شود که شهروندان از حق خود استفاده و ثبت نام کنند . رد صلاحیت ها همچنان هزینه ای است برای حاکمان انحصار طلب .

۵ - آیا همین تقاضای نظارت بین المللی را در انتخابات آینده ریاست جمهوری هم طرح خواهید کرد؟

رفتار حاکمیت علی الاصول باید طوری باشد که نظارت احزاب سیاسی در داخل وافی به مقصود باشد و نیازی به نظارت بین المللی نباشد . اما همانطور که اعلام کرده ایم رفتار حاکمیت جز این راهی برای

نیروهاي اصلاح طلب باقي نگذاشته است اگر بخواهند در انتخابات ریاست جمهوری آینده همین شیوه ها را بکار ببرند ، خواست نظارت بین المللي جدي تر خواهد بود.

۶ - بیان این امر از جانب شما که : " حضور در انتخابات را هرگز به معنای شرکت در همه مراحل انتخابات و سهم خواهی از قدرت سیاسی در شرایط کنونی ارزیابی نمیکند" آیا به معنای تحریم انتخابات در صورت تأمین نشدن خواست نهضت آزادی ایران است؟

خیر نهضت آزادی با تحریم انتخابات موافق نیست.

۷ - آقای یزدی در میان احزاب اصلاح طلب موجود، آیا هیچکدام تمایلی به همکاری انتخاباتی با نهضت آزادی و یا دیگر جریانات نو اندیش دینی نشان داده اند؟

تمایل و اعتقاد بسیار زیادی وجود دارد . اما نزدیکی و همکاری با نهضت آزادی هزینه دارد و آنها در شرایط کنونی این نزدیکی و همگامی را به نفع خود نمی دانند . به احتمال زیاد بعد از انتخابات ، شرایط برای همکاری بیشتر خواهد شد.

۸ - پیش بینی شما برای میزان حمایت داخلی و خارجی از این بیانیه چه میزان است؟

در داخل ایران نیروهاي سياسي از بیانیه نهضت آزادی ایران استقبال کرده اند . اما از واکنش های خارجی اطلاع زیادی ندارم.

۹ - آیا نهضت آزادی ایران صرف نظر از موافقت یا مخالفت حکومت با نظارت بین المللی، کاندیداهایی برای انتخابات معرفی خواهد کرد؟ در آنصورت آیا انتظار دارید که برخی چهره های شناخته شده، یا ناشناس شما از فیلتر شوراي نگهبان عبور کنند ؟

شرکت در انتخابات حق همه شهروندان است . ما مردم را به مطالبه حقوق شهروندی خود دعوت و ترغیب کرده و می کنیم . ثبت نام ما یکی از این موارد مطالبه حقوق شهروندی است . اما مشارکت به معنای رفتن به پای صندوق ها و رای دادن برای افراد و یا دعوت مردم به رای دادن و حمایت از نامزد های معین ، برای يك حزب سياسي ، به تحولات آینده بستگی دارد . شرایط کنونی طوری نیست که اعضای از نهضت آزادی تایید صلاحیت شوند . حتی اصلاح طلبان شناخته شده نیز رد صلاحیت خواهند شد .

۱۰ - با توجه به روال فعلی و زمان کم باقیمانده تا انتخابات مجلس، پیش بینی شما از نتیجه انتخابات چیست؟

اگر هیچ تغییری در سیاست ها و رفتار ها داده نشود ، نتیجه انتخابات مجلس هشتم روشن است و پیامد آن عمیق تر شدن شکاف در میان حتی نیروها و فعالان سياسي درون حاکمیت می باشد .

۱۱ - آقای یزدی شما در مصاحبه قبلی با روزآنلاین به امتناع اصلاح طلبان در مورد همکاری های انتخاباتی با نهضت آزادی و یا نیروهای ملی مذهبی اشاره کردید. چرا این گفتمان را در سطح جامعه و به شکل علنی و بیرونی طرح نمی کنید؟

در شرایط فعلی این طرح و بحث این مسایل کمکی به بهبود اوضاع نمی کند .

۱۲ - آقای یزدی چند سال پیش از این دقیقاً به یاد ندارم در کدام مقطع، پیشنهاد شده بود که نهضت آزادی برای دریافت مجوز فعالیت نام دیگری برگزیند؛ چرا نمی توان فعلاً که شرایط چنین است، برای نفس پیشبرد مبارزه سیاسی این پیشنهاد را پذیرفت؟

این يك پیشنهاد صادقانه نبود . همان زمان که این پیشنهاد مطرح در وزارت کشور شد از آنها خواستیم کتباً به ما بنویسند ، اما ننوشتند . هنگامی که جمعی از اعضای کمتر شناخته شده نهضت درخواست تاسیس يك حزب جدید را کردند ، وزارت اطلاعات ، که آنها را شناسایی کرده بود به کمیسیون ماده ۱۰ گزارش داده و آنها نیز از صدور پروانه خودداری کردند . فراموش نکنید که آنها با اسم احزاب یا روزنامه ها مخالف نیستند ، بنابراین تغییر اسم مشکل را حل نمی کند . حتماً خاطرتان هست زمانی که روزنامه جامعه توقیف شد روزنامه نشاط به جای آن منتشر شد ، رییس سابق قوه قضاییه در نماز جمعه به شدت به روزنامه نشاط حمله کرد و گفت که این همان روزنامه توقیف شده جامعه است . هنگامی که قانون مطبوعات را تغییر دادند ، به این نکته نیز پرداخته شد تا مانع شوند اگر روزنامه ای توقیف شد ، همان هیات تحریریه روزنامه دیگری را با همان مشخصات منتشر سازد . حاکمیت با نهضت آزادی پدر کشتگی ندارد آنها با " آزادی " مسئله دارند و تغییر نام درد آنها را دوا نمی کند .

### فشارهای جهانی به اسرائیل برای به رسمیت شناختن دولت فلسطین

#### دیماه ۸۶

ابراهیم یزدی - دبیر کل نهضت آزادی ایران در جلسه تحلیلی اعضای این گروه با ارائه تحلیلی از شرایط منطقه خاورمیانه با بیان این مطلب افزود: یکی از مهمترین تحولات اخیر منطقه خاورمیانه برگزاری کنفرانس آنابولیس است که در شهر کوچکی در ایالت مریلند ایالات متحده برگزار شد و تعداد زیادی از کشورهای عربی هم در آن حضور داشتند. این کنفرانس همینطور که در تحلیل های گذشته هم به آن اشاره کرده ام با هدف تحقق نقشه خاورمیانه بزرگ از سوی آمریکا برگزار می شود.

وی همچنین با اشاره به طرح آمریکایی موسوم به خاورمیانه بزرگ، گفت: از نظر آمریکا سه مانع عمده بر سر راه اجرای طرح خاورمیانه بزرگ وجود دارد. نخست ایران ، بعد عراق و سوم هم مساله صلح در خاورمیانه است. مشکل اول که مساله ایران باشد همچنان برای آمریکایی ها وجود دارد، مشکل عراق را هم که با حمله نظامی به این کشور بر طرف کرده اند و با مشکل صلح در خاورمیانه درگیر هستند.



براي تحقق اين نقشه نخست بايد صلح در خاورميانه حاکم شود و بعد از حل مساله فلسطين آنها مي توانند به ديگر اهداف خود برسند.

ابراهيم يزدي با اشاره به برگزاري کنفرانس آنابوليس و نتايج آن گفت: اين کنفرانس اگرچه در ظاهر به نتيجه اي نرسيد اما در مجموع برگزاري آن به نفع فلسطيني ها ارزيابي مي شود. به اعتقاد همه تحليلگران هيچ راه حلي براي حل بحران فلسطين وجود ندارد مگر تشكيل دو دولت فلسطيني و اسرئيلي در همسايگي يکديگر. بر اساس نظرسنجي هاي صورت گرفت در سرزمين هاي اسرئيلي و فلسطيني ۵۳ درصد از پاسخ دهندگان عنوان کرده اند که با تشكيل دو دولت فلسطيني و اسرئيلي در کنار هم موافق هستند و در هر دو طرف اعلام کرده اند که از نيم قرن جنگ و کشتار خسته شده‌اند و خواستار صلح هستند.

وي با اشاره به مواضع مذاکره کننده فلسطيني در آنابوليس، افزود: ابومازن، طرف مذاکره کننده فلسطيني در اين کنفرانس همچنان به پنج اصل فلسطيني ها پاي فشاري کرد اين پنج اصل عبارتند از: ۱- حاکميت فلسطيني بر بيت المقدس شرقي، ۲- برچيدن شهرک هاي يهودي نشين، ۳- تقسيم منابع آب ميان فلسطيني ها و اسرئيل، ۴- تعيين مرزهاي کشور فلسطيني و دولت اسرئيل و ۵- بازگشت آوارگان فلسطيني، ابومازن بر اين پنج اصل تاکيد کرد.

دبيرکل نهضت آزادي ايران با اشاره به موضع آمريکايي ها و بوش در اين کنفرانس گفت: چيزي که بوش بر روي آن تاکيد داشت ممکن نبودن از بين رفتن دولت يهودي در منطقه خاورميانه بود. بوش اين اظهار نظر را در واکنش به پيشنهادي بود که بموجب آن سرزمين هاي اشغالي در جنگ ۱۹۶۷ هم بر اسرئيل منضم گردد و فلسطيني هاي ساکن آن نيز اتباع اسرئيل با حق راي محسوب شوند. که بوش با اين مساله مخالفت کرد چراکه ماهيت يهودي بودن اسرئيل از ميان خواهد رفت و اين در نهايت فلسطيني ها هستند که حاکم خواهند شد.

وي همچنين با تاکيد به هدف آمريکا از برگزاري اين کنفرانس، خاطر نشان کرد: جمهوري خواهان مي خواستند بابرگزاري اين کنفرانس در آستانه برگزاري انتخابات رياست جمهوري آمريکا برگ برنده اي در دست داشته باشند.

يزدي **نبرد کرامه** را نخستين حرکت فلسطيني ها براي اعلام استقلال و حضور در صحنه مسائل فلسطين ارزيابي کرد و افزود: پس از نبرد کرامه که از آن به حماسه نيز ياد مي شود بود که فلسطيني ها ديگر به يکي از طرف هاي معادله فلسطين تبديل شدند و ارتش اسرئيل به رويارويي مستقيم با آنها پرداخت و از اين پس بود که فشار بر اسرئيلي ها زياد تر شد.

اين تحليلگر سياسي با تشریح روند مباحثات فلسطيني ها خاطر نشان کرد: کنفرانس آنابوليس اگرچه نتيجه اي در برنداقت اما فرصتي بود که اعراب و دولت هاي عربي ديدگاه خود درباره مساله فلسطين را زدند و به اين ترتيب اسرئيل براي پذيرفتن راه صلح در بن بست قرار مي گيرد.

وي در پایان تاکید کرد: مساله فلسطین راه حل نظامی ندارد و اسرائیل دیگر با این شیوه نمی تواند ادامه دهد. هم اکنون دولت های عربی و اجماع جهانی به این نتیجه رسیده است که باید این غده چرکین را از جا در بیاورد و صلح در منطقه حاکم شود.

### تبارشناسی جریان های سیاسی

#### خانه پژوهش های ایرانیان- دیماه ۸۶

نهضت آزادی ایران که پس از مهندس بازرگان، دومین دبیر کل خود را با دکتر ابراهیم یزدی تجربه می کند، حزبی سیاسی است که از دانشگاه سر بر آورده و خاستگاه اولیه آن و یا به عبارت دیگر، بستر شکل گیری و نمود سیاسی آن در دانشگاه تهران یعنی تنها مرکز آموزش عالی ایران، در انجمن های اسلامی بوده و امروز شاید بتوان یکی از وجوه مشترک میان نهضت آزادی و جبهه مشارکت را خاستگاه آنان که هر دو دانشگاه بوده است دانست.

دکتر یزدی نخستین فعالیت های سیاسی خود را از دانشگاه تهران و انجمن اسلامی دانشگاه تهران آغاز کرده است و مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت الله طالقانی را به عنوان معلمان سیاسی و مذهبی خود می شناسد. هر چند دکتر یزدی در زمان تاسیس نهضت آزادی برای ادامه تحصیل به آمریکا رفته بود، اما در آنجا بیکار نشست و با تاسیس انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، فصل جدیدی را در فعالیت های سیاسی و مذهبی در خارج از کشور گشود.

تبارشناسی سیاسی نهضت آزادی با تاکید بر انجمن های اسلامی داخل و خارج از کشور و فرآیند پس از انقلاب، فضایی بحث ما با دکتر ابراهیم یزدی است که در پی می آید.

**سؤال – آقای دکتر یزدی ! شما به عنوان دبیرکل نهضت آزادی ایران و همچنین از بنیانگذاران انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، بهتر می دانید که خاستگاه نهضت آزادی، از میان انجمن های اسلامی دانشگاه تهران بوده است. برای ورود به بحث این خاستگاه دانشجویی را بیان بفرمایید.**

**جواب –** البته خاستگاه نهضت آزادی ایران، صرفاً يك خاستگاه دانشجویی نبوده است. شاید بهتر باشد بگوییم که نهضت آزادی يك خاستگاه دانشگاهی داشته است. که در يك فرآیند روشنفکری دینی ریشه داشته است. خود روشنفکری دینی نیز محصول نواندیشی دینی و نواندیشی دینی نیز ادامه جنبش اصلاحگری دینی بوده است. و این اصلاحگری دینی ریشه در جنبش بیدارگری دارد. در واقع از زمانی که استعمار غربی (اروپایی) به کشورهای اسلامی یورش آوردند و بخصوص با حضور فیزیکی آنها در شما آفریقا، مصر، هند و ... يك جنبش در واکنش به این یورش ایجاد شد که همان جنبش بیداری مسلمانان است. که پیشگامان آن سید جمال الدین اسد آبادی و عبده محسوب می شوند.

**سؤال – چه اقداماتی موجب این واکنش شد ؟**

**جواب –** ببینید ! بعنوان مثال، وقتی ناپلئون وارد قاهره شد و اهرام ثلاثه و مجسمه ابوالهول را دید، عظمت این بناها آنچنان او را تحت تاثیر قرار داد که به عنوان يك غربي و فرانسوي در برابر عظمت تمدن گذشته مصر، آن چنان احساس حقارت کرد که دستور داد مجسمه ابولهل را به توپ ببندند. شکستگی فعلی دماغ ابوالهول ناشی از همان توپ ناپلئون است. او حتی دستور داد اهرام را خراب کنند، اما نتوانستند در واقع آنها توانستند ۳-۴ متر از قله آن را خراب کنند. اکنون روی اصلی ترین این اهرام، ستونی فلزی کارگزارده اند که ارتفاع اصلی را نشان می‌دهد. طنین توپخانه ناپلئون در کشورهای اسلامی موجب بیداری مسلمانان شد و جهان اسلام از خواب تاریخی خود برخاست و جنبشی شکل گرفت که آغاز عصر بیدارگری نام بود. این عصر بیدارگری موجب ایجاد جنبش اصلاح دین شد. یعنی مسلمانان و متفکرین متوجه شدند که باورهای دینی به عناصر ارتجاعی و غیردینی و باز دارنده رشد اجتماعی آغشته شده است.

**سؤال – درواقع همان جنبش سید جمال الدین اسدآبادی...؟**

**جواب –** بله. سید جمال الدین اسدآبادی در ایران و عبده در مصر از پیشگامان این نهضت بودند. در فاز بعدی، این جنبش، به جنبش نوگرایی دینی تبدیل شد. مبنی بر این که باید نگاه جدیدی به دین کرد و نگاهی نو به ارزش های قدیمی داشت. از درون جنبش نواندیشی دینی روشنفکری دینی به وجود آمد.

**سؤال – روشنفکر دینی با نواندیش دینی یکی هستند ؟**

**خیر.** روشنفکر دینی با نواندیش دینی متفاوت است. روشنفکر دینی همانند هر روشنفکر دیگری احساس تعلق اجتماعی دارد و دنبال نقد جامعه و تغییر وضع موجود است و برای خود يك رسالت قایل است. در حالی که نواندیش دینی اینگونه نیست. در کشورهای اسلامی به دلایل تاریخی و سیاسی و از جمله علل دینی و تفاوت اسلام و مسیحیت، روشنفکران عرفی و سپس روشنفکران دینی به تدریج پدید آمدند.

**سؤال – اگر بخواهیم آغازی برای روشنفکری دینی در ایران متصور شویم، به چه زمانی باید اشاره کنیم ؟**

**جواب –** این جریان ریشه ای طولانی دارد اما بطور مشخص می توانیم به دوران پس از سقوط رضاشاه و شهریور ۱۳۲۰ به بعد، اشاره داشته باشیم که آرام آرام در صحنه آرایش نیروهای فکری – سیاسی ایران شکل می گیرد.

**سؤال – با توجه به این که ما پس از شهریور ۲۰ شاهد شکل گیری جریان مارکسیستی حزب توده بودیم، آیا این آرایش فکری در مقابل جریان حزب توده نبود ؟**

**جواب –** بله تا حدودی همین طور است پس از این که نیروهای متفقین وارد ایران شدند و پس از تبعید رضاشاه به آفریقای جنوبی، به دلایل سیاسی و این که پشت جبهه با آلمان آرام باشد، آزادی هایی داده شد

و احزاب سیاسی و جنبش های مختلف شکل گرفتند. جریان های مارکسیستی، زودتر از همه آغاز به کار کردند و با يك اختلاف زمانی جریان های ملی و در فاز بعد جریان های دینی وارد صحنه شدند.

**سؤال – این جریان های دینی، یکپارچه بودند؟**

**جواب –** خیر. جریان دینی تا يك مرحله فقط دو بخش داشت. یعنی سنت گرایان و نوگرایان. بخش سنت گرای آن عمدتاً فدائیان اسلام پایه گذار و نماد نوگرایان، بازرگان، سحابی و طالقانی بودند که در دانشگاه تهران پایگاه دانشجویی نیز پیدا کردند.

**سؤال – سوسیالیست های خدایپرست در کدام غالب بودند؟**

**جواب –** سوسیالیست های خدایپرست نیز عموماً و اکثراً دانشجویان و دانشگاهی بودند و در زمره نواندیشان دینی محسوب می شدند. به هر حال حرکت نواندیشی دینی به تدریج فراتر رفت و در حوزه روشنفکری دینی قرار گرفت و به سوی احساس مسئولیت برای تغییر سیاسی – اجتماعی حرکت کرد. در چنین فضایی بود که انجمن های اسلامی شکل گرفت و زمینه های شکل گیری نهضت آزادی فراهم گردید.

**سؤال – در واقع انجمن های اسلامی خاستگاه نهضت آزادی بودند؟**

**جواب –** بله. تاسیس انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در ابتدا واکنشی به وضعیت دانشگاه بود زیرا دانشگاه تهران در آن سال ها شاهد فعالیت غالب جریان های چپ مارکسیستی بود و در کنار آنها بهایی ها نیز فعال بودند. در واقع در اینجا بود که دانشجویان مسلمان احساس نیاز به گردهمایی و همکاری جمعی را کردند.

**سؤال – بهائیت به عنوان چه جنبشی عمل می کرد؟**

**جواب –** به عنوان يك جنبش مذهبی که به شدت مذهب سنتی را تحت فشار قرار داده بود. به زبان دیگر دانشجویان مسلمان از دو طرف تحت فشار بودند یکی از جانب مارکسیستها که بنیادهای دینی آنها را هدف قرار داده بودند و دیگری از طرف بهائیان که بنیاد دینی و مذهب را به چالش می طلبیدند.

**انجمن های اسلامی و کودتای ۲۸ مرداد**

**آقای دکتر یزدی! با کودتای ۲۸ مرداد، چه تغییراتی در نیروهای سیاسی به وجود آمد و این انجمن های اسلامی و به نوعی نهضت آزادی آینده چه فرآیندی را آغاز کردند؟**

جنبش های اجتماعی و سیاسی برای این که بتوانند پایدار بمانند و تاثیرگذار باشند، باید چند بعدی باشند. هرگاه يك جنبش مردمی در يك بعد باقی بماند، خطی رشد می کند و در فرآیند رشد خطی، در جایی منقطع می شود و از بین می رود، مگر این که ابعاد دیگری هم پیدا کند. جنبش های اجتماعی با اهداف سیاسی مثل جبهه ملی در ایران و ناسیونالیسم عرب در يك فراز از تاریخ رشد و توسعه خود يك بعدی هستند. یعنی صرفاً از دید سیاسی به مسائل نگاه می کنند. و با انگیزه ملی حرکت می کنند اما وقتی گسترش پیدا می کند که توده های مردم به آن بپیوندند. اما مردم با باورها و فرهنگشان به جنبش می

پيوندند، خواه ناخواه جنبش بايد بعد فكري و فرهنگي خودش را پيدا کند. يعني جنبشي که تا آن تاريخ سياسي است و صرفاً از يك زاويه معين فعاليت سياسي مي کند، بايد بعد فرهنگي هم پيدا کند و دو بعدي شود. اگر نشود شکست مي خورد. به عنوان مثال ناسيوناليسم عربي که عبدالناصر معرفي مي کرد، به جهت خطي بودن رشد بسيار فراواني داشت. از خليج فارس تا اقيانوس اطلس، تمام کشورهاي عربي را در بر گرفته بود و نفوذ فراواني داشت. اما ناصر از بعد فكري نتوانست رابطه ناسيوناليسم عرب را با اسلام، به عنوان باورهاي غالب توده هاي مردم تعريف کند و بر عکس با آن درگير شد.

### به مفهوم سياسي و مانيفست فكري آن ؟

بله. جنبش سياسي بايد پايگاه، بستر و گرايش سياسي داشته باشد. مواضع سياسي بايد بر اساس باورهاي عميق تر فكري و فلسفي باشد. ناسيوناليسم عرب نتوانست اين بعد را پيدا کند. اگرچه حزب ناصر، يك حزب سوسياليستي بود، اما سوسياليسم آن هم زير بناي فكري و فلسفي نداشت و بيشتر از بعد اقتصادي مطرح بود. با اين مقدمه مي خواهم بگويم که جنبش ملي ايران، به دليل توسعه اي که پيدا کرده بود و اقتدار مردم در آن شرکت کرده بودند، دائماً در معرض اين ضرورت قرار داشت که بايد جبهه ملي يا جنبش ملي، بعد فكري- فرهنگي ويژه خود را پيدا کند. اما چنين فرصتي بدست نيامد. بعد از کودتاي ۲۸ مرداد که نهضت مقاومت ملي تشکيل شد، اين نهضت به دليل حضور فعال و موثر شخصيت هاي مختلفي که علي الاصول مذهبي و ديني بودند علاوه بر بعد ملي، بعد مذهبي و فرهنگي هم پيدا کرد. در نهضت مقاومت ملي شخصيت هاي ملي از همکاران دکتر مصدق و از احزاب ملي بودند، اما شخصيت هايي مثل مرحوم حاج رضا زنجاني، رضوي قمي (پدر آقاي ناصر صدر الحفاظي)، مرحوم بازرگان، دکتر سحابي نقش کليدي داشتند. چون شخصيت هاي ملي همکار مصدق تحت فشار و تعقيب بودند، عناصر مذهبي بهتر توانستند از نظر تشکيلاتي و سازماني کار کنند. لذا نهضت مقاومت ملي يك جريان ملي دو بعدي شد، هم بعد سياسي و هم بعد فكري (اسلامي) داشت. اين از نظر رشد و توسعه جنبش مردمی در سطح کلان بسيار موثر بود. بنابراین اولین تغييری که در شکل بيروني و دروني حرکت ملي پس از کودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وجود آمد همین نکته بود. اما نکته دومي که متاثر از تاسيس نهضت مقاومت ملي بود، اين که کودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به رغم سرنگون کردن دکتر مصدق نتوانست جنبش ملي را از بين ببرد. چون دکتر مصدق يك فرد بود و مي توانست به مرگ طبيعي از بين رفته باشد. اما جنبش ملي يك حرکت ریشه دار سياسي- اجتماعي بود که مي توانست هر زمان موجب دردسر کودتاچيان و سياست هاي خارجي حامي کودتا باشد. تشکيل نهضت مقاومت ملي اجازه نداد اين اتفاق بيفتد. مي خواهم بگويم کودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نظير کودتاي سوم اسفند ۱۲۹۹ بود و توسط بيگانگان طرح ريزي و اجرا شده بود اما برخلاف کودتاي ۱۲۹۹، در کودتاي ۲۸ مرداد اهداف دراز مدت کودتاچيان محقق نشد. در کودتاي ۱۲۹۹ هدف هاي کوتاه مدت و دراز مدت وجود داشت و در کودتاي ۲۸ مرداد هم همین طور. اما در کودتاي ۲۸ مرداد تنها هدف هاي زودرس آن ها يعني سقوط دولت ملي و بازگشت شرکت هاي نفتي تامين شد. وقتي مقايسه کنيم مي بينيم که کودتاي ۱۲۹۹ دستاوردهاي مشروطيت را از بين برد. يعني دستاورد آن جنبش ملي و مردمی در اثر ۲۰ سال حکومت استبدادي از بين رفت. به طوري که در شهريور ۱۳۲۰ وقتي رضاشاه رفت و آن دوره استبداد پايان پذيرفت، حرکت ملي و مردمی هيچ نوع رابطه اي با مشروطيت نداشت. مشروطه براي مليون نسل بعد از شهريور ۲۰ يك حادثه تاريخي

گذشته بود و استمرار در حرکت وجود نداشت. یکی از عناصر اساسی که موجب پیروزی و بقای یک جنبش می شود، استمرار و پیوستگی آن است. کودتای ۱۲۹۹ یک بریدگی و گسست بین انقلاب مشروطیت و استمرار آن در نسل جدید به وجود آورد. با تشکیل نهضت مقاومت ملی از ایجاد این گسست جلوگیری شد. یعنی کودتای ۲۸ مرداد هدف های زودرس خود را به دست آورد، شاه را برگرداند، دکتر مصدق را ساقط کرد، نفت را دوباره واگذار کرد اما نتوانست دستاوردهای نهضت ملی را که آگاهی سیاسی قشرهای وسیعی از مردم بود را از بین ببرد.

### در واقع جریان این جنبش ادامه پیدا کرد؟

بله، تجربه ملی و آگاهی سیاسی در میان نسل جدید هم ادامه پیدا کرد به طوری که امروز، دکتر مصدق در حافظه تاریخی جامعه ما زنده است. امروز دکتر مصدق و ملی شدن نفت، حادثه گذشته و دوری نیست که فقط در تاریخ بخوانیم، این حادثه به صور مختلف، خود را نشان می دهد. دکتر مصدق هم در میان هواداران جنبش زنده است و هم در میان مخالفین آن. حتی در میان مخالفان نیز هنوز دعواهای زمان ملی شدن نفت وجود دارد. یعنی اختلاف بین کاشانی و مصدق. بنابراین یکی از تأثیرات مهم و دراز مدت تشکیل نهضت مقاومت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد، استمرار جنبش ملی و ارزش های ملی بود و هیچوقت نتوانستند آن ارزش ها را از بین ببرند.

### حاملان این جنبش، در راستای جریانی که با محوریت آقای بازرگان شکل گرفته بود، در چه وضعی بودند؟

من در بحث قبلی اشاره کردم که وقتی انجمن اسلامی دانشجویان تشکیل شد، جوانان فراوانی به تدریج به آن پیوستند که نگاه نواندیشی دینی داشتند. لذا جنبش روشنفکری دینی، پایگاه های مشخصی برای خود پیدا کرد. اما تا کودتای ۲۸ مرداد این جریان تک بعدی بود. یعنی انجمن اسلامی در بعد فکر و اندیشه حرکت می کرد و کار سیاسی نمی کرد. از آن طرف هم جنبش ملی در حرکت سیاسی تک بعدی بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و تشکیل نهضت مقاومت ملی، به دلیل این که مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سحابی به نهضت مقاومت ملی پیوستند و طالقانی و بقیه هم آمدند، نسل جدید روشنفکران دینی هم که تا آن زمان نو اندیش دینی بودند به تبع بزرگانشان به نهضت مقاومت ملی پیوستند. در دانشکده های مختلف، اکثریت قریب به اتفاق اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان، در کمیته های نهضت ملی شروع به فعالیت کردند. یعنی دو بعدی شدند. هم بعد دینی و هم بعد سیاسی. این امر یک تأثیر بسیار عمیق و دراز مدت بر جای گذاشت. از این نظر که بسیاری از این افراد بعدها ستون فقرات جریانی شدند که در نهایت به انقلاب اسلامی ایران پیوست. بنابراین نیرویی که در کنار مهندس بازرگان بود و یا جریانی که ما آن را جریان روشنفکری و یا نواندیشی دینی می نامیم، بدین شکل صورت گرفت.

### حمله ارتش به دانشگاه تهران

سوال – آقای دکتر! یعنی نگاه سیاسی نداشتند؟

نگاه سياسي يا موضع سياسي داشتند اما نظير يك حزب سياسي كار نمي كردند . كار سياسي انجام نمي دادند . بيشتر و بطور عمده كار فرهنگي مي كردند . البته بايد بگويم كه در سالهاي قبل از ۲۸ مرداد، يعني از حدود سال هاي ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ نهضت خدابرستان سوسياليست به عنوان يك حزب سياسي اسلامي تشكيل شده بود كه مدت ها فعاليت مخفي داشت. بخشي از اين نهضت به رهبري مرحوم نخستب دست به فعاليت سياسي علني زدند. بنابر اين بخشي از روشنفكران ديني، وارد عالم سياست شد كه حزب مردم ايران و دوستان نخستب بودند. اما آنها در اقليت بودند. بدنه اصلي و عمده روشنفكري ديني وارد فعاليت سياسي نشده بود. البته مواضع و گرايشات سياسي داشتند. اگر به كتاب "جنش دانشجويي" كه بنده نوشته ام، به مقالات گنج شايگان و يا فروغ علم مراجعه كنيد، مي بينيد كه آن ها نگاه و مواضع سياسي داشتند ولي كار سياسي نمي كردند.

**يعني كودتاي ۲۸ مرداد باعث شد كه انجمن اسلامي ها هم به سياست رو بياورند؟**

بله. البته خود انجمن ها به عنوان شخصيت حقيقي، كار سياسي نمي كردند، ولي اكثريت اعضا آن ها، وارد جريان سياسي شدند.

**آقاي دكتور! در زمان ورود نيكسون اتفاقي در ايران افتاد كه ارتش به دانشگاه تهران و دانشكده فني حمله كرد. آيا اين حركت كه در دانشگاه و بخصوص دانشكده فني در اعتراض به ورود نيكسون انجام شد، كار نهضت مقاومت ملي و به نوعي كار انجمن اسلامي بود؟**

انجمن اسلامي خير. عرض كردم انجمن اسلامي دانشجويان به عنوان انجمن، كار سياسي نمي كرد. انجمن اسلامي دانشجويان در تاريخ ۱۶ آذر ۳۲ محلي براي تشكيل جلسات خود نداشت. قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دفتر انجمن اسلامي دانشجويان در ميدان بهارستان، كوچه نظاميه، طبقه بالاي روزنامه باختر امروز بود. وقتي در جريان كودتا به دفتر روزنامه باختر امروز حمله كردند و آن را تاراج كردند، دفتر انجمن هم غارت شد. بعد از آن هم تا چند سالي نتوانستيم جايي پيدا كنيم.

**اما ارتباط بين بچه ها وجود داشت؟**

بله. همان طور كه توضيح دادم شب هاي جمعه در مسجد هدايت جمع مي شدیم و برنامه هاي مختلفي داشتيم. خود انجمن با عنوان "انجمن نه، اما اعضاي انجمن عموماً در دانشكدههاي مختلف وارد فعاليت سياسي در كادر نهضت مقاومت ملي شدند. در جريان ۱۶ آذر انجمن هم نقش داشتند. اما نه به عنوان انجمن اسلامي دانشجويان كميته نهضت مقاومت ملي در دانشگاه تهران بود كه اين تصميم را گرفت.

**چه كساني؟**

در آن تاريخ افراد فعال عبارت بودند از مرحوم حيدر رقابي، معروف به هاله، دكتور مسلم بهادري (در حال حاضر از استادان برجسته پاتولوژيست ايران است) و دكتور شاپور رواستاني (كه در آلمان تدريس مي كند و به ايران هم سر مي زند). دكتور چمران مهندس سحابي، مهندس امير انتظام، دكتور عباس شيباني آقاي ديگري هم بود كه من اسمش را به خاطر نمي آورم و از دانشكده علوم و از حزب ايران مي

آمد. خود من هم مسئول کمیته و رابط با کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی بودم این ها کمیته اصلی بودند.

### بنابراین اعضای اصلی همان بچه های انجمن اسلامی بودند؟

خیر. شاپور رواسانی متعلق به حزب ایران بود. افرادی که من نام بردم بیشتر مربوط به خارج از انجمن ها بودند. افرادی که در عین حال عضو انجمن هم بودند، مرحوم چمران بود که عضو بسیار فعال کمیته نهضت مقاومت ملی دانشکده فنی بود، همین طور مهندس اکبر طاهری، مرحوم مجتبی‌وی هم از دانشجویان دانشکده ادبیات بود که دکترای خود را در فلسفه گرفت و ترجمه قرآن او معروف است (یکی دو سال پیش فوت کرد). دکتر عباس شیبانی، که دانشجوی دانشکده پزشکی بود، دکتر عباس حائری، دانشجوی دانشکده دندانپزشکی بودند. اینها همه از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان بودند که در کمیته‌های نهضت مقاومت ملی در هر دانشکده نیز فعال بودند. ساختار تشکیلاتی نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران به این شکل بود که در هر دانشکده، کمیته نهضت مقاومت ملی همان دانشکده وجود داشت و مرکز آن ها نیز کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران بود. در این کمیته های دانشکده ای بود که دوستان انجمن ها حضور داشتند و فعال بودند. احزاب ملی هم حضور داشتند. اعضای نیروی سوم، حزب مردم ایران، حزب ایران حزب ملت ایران، دوستان مرحوم فروهر همه حضور فعال داشتند.

### خود آقای فروهر هم بود؟

مرحوم فروهر در کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی بود. حزب ملت ایران به رهبری مرحوم فروهر از میان همه احزاب ملی، تنها حزبی بود که تا سال ۳۹-۴۰ که پایان فعالیت های نهضت مقاومت ملی محسوب می شود، در تمام جلسات حضور پیدا می کرد. نیروی سومی ها در اوایل بودند ولی بینشان اختلاف افتاد. یعنی بین مرحوم خلیل ملکی و خنجی اختلاف افتاد و دو گروه شدند. تا مدتی هم هر یک از دو گروه نمایندگانی در نهضت مقاومت ملی می فرستادند ولی بنا به ملاحظاتی، گروه خلیل ملکی از نهضت کنار گیری کرد. خنجی ماند ولی پس از مدتی خنجی هم کناره گیری کرد. حزب ایران و حزب مردم ایران هم در اوایل فعال بودند.

### سئوال - تصمیم به تظاهرات در کجا گرفته شد؟

تصمیم تظاهرات آذرماه در خود نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران گرفته شد، البته در هماهنگی با کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی. بعد از تظاهرات ۲۱ آبان ما احساس کردیم که شاید دانشگاه آمادگی برای یک تظاهرات بزرگ را نداشته باشد. زیرا در آن زمان به مناسبت محاکمه دکتر مصدق تظاهرات بسیار وسیعی در سطح تهران و شهرستان ها انجام گرفته بود که دانشگاه در آن نقش بسیار کلیدی داشت، تعداد زیادی هم از دانشجویان به دلیل آن تظاهرات بازداشت شده بودند و دانشگاه توسط نیروهای نظامی در اشغال بود. بنابراین ما تصمیم گرفتیم که تظاهرات را از داخل کلاس ها شروع کنیم.



## کمیته مرکزی نهضت مقاومت چه کسانی بودند؟

من از حدود سال ۳۴-۳۵ وارد کمیته مرکزی شدم، تا سال ۳۸-۳۹ اعضای کمیته شامل این افراد بودند: مهندس بازرگان، رحیم عطایی، حسن نزیه، عباس امیر انتظام، نصرت الله امینی، دکتر سحابی، عباس سمیعی، عباس رادنی و داریوش فروهر. مهندس سحابی هم بود اما در آن زمان بیشتر در شهرستان کار می کرد و کمتر به تهران می آمد. فکر می کنم در ساری یا بابل کار می کرد.

## آیت الله طالقانی چطور؟

خیر. آیت الله طالقانی در کمیته مرکزی نبود. جلسه کمیته هر هفته دوشنبه ها برگزار می شد و مکان آن هم در خانه ها می چرخید. بعد از مدتی جلسات در همان روزهای دوشنبه در شرکت "آریل" تشکیل می شد. شرکت آریل متعلق به آقای امیر انتظام، یک شرکت مهندسی- فنی واقع در خیابان شاه رضای قدیم، روبروی خیابان لاله زار نو بود.

## رهبران نهضت مقاومت ملی

### راس آن نیز آیت الله زنجانی بود؟

ببینید! نهضت مقاومت ملی یک شورایی مرکزی داشت که آیت الله زنجانی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی عمدتاً در آن شورا بودند. کمیته مرکزی در واقع کمیته اجرایی بود. البته ترکیب شورایی مرکزی هم عوض می شد. در ابتدا، پس از کودتا، همکاران دکتر مصدق و نمایندگان احزاب و نمایندگان روحانیون در شورا حضور داشتند. اما در طول سال ها و بر اثر حوادث مختلف، احزاب و برخی از اعضا از نهضت مقاومت و از صحنه مبارزات سیاسی بیرون رفتند. البته حزب ملت ایران و مرحوم فروهر باقی ماند. از روحانیون مرحوم میر سید علی قمی پس از مدتی فعالیت خود را کاهش داد. اما مرحوم آیت الله حاج سید رضا زنجانی همچنان فعال بود و در جلسات که عمدتاً در منزل خود او و یا دکتر سحابی و یا مهندس بازرگان تشکیل می شد، شرکت می کرد. من عضو شورایی مرکزی نبودم بلکه در کمیته اجرایی بودم.

### خب در ادامه بحث قبلی، می فرمودید که قرار شد تظاهرات را از کلاس ها شروع کنید.

بله. در جلساتی که با نمایندگان هر یک از کمیته های دانشکده ها داشتیم، تصمیم گرفتیم که دانشجویان تظاهرات خود را در اعتراض به ورود نیکسون و برقراری روابط دیپلماتیک با انگلیس از سر کلاس ها آغاز کنند. اگر با مقاومتی روبرو نشدند، از کلاس ها وارد راهروها و صحن دانشکده شوند. چنانچه باز هم فضا مناسب بود، در محوطه دانشگاه ادامه دهند.

### آیا قرار بود روابط دیپلماتیک با انگلیس برقرار شود؟

در آذر ۱۳۳۲ دو موضوع مطرح بود. یکی ورود نیکسون، معاون آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا به ایران و دیگری برقراری روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس، که در زمان دکتر مصدق قطع شده بود، و

کاردار جدید سفارت انگلیس به ایران می آمد. ما در اعتراض به برقراری روابط با انگلیس و ورود نیکسون برنامه تظاهرات آذرماه را ترتیب دادیم.

### برنامه تظاهرات چه بود؟

برنامه این بود، پس از این که دانشجویان به محوطه بیرون دانشکده خودشان آمدند، به هم پیوندند و تظاهرات را توسعه بدهند و به بیرون از دانشگاه بکشانند. ما از روز شنبه ۱۴ آذر این تصمیم را اجرا کردیم. در دانشکده های مختلف این تظاهرات در روز شنبه برگزار شد. بخصوص در دانشکده حقوق و دانشکده علوم. بعضی از دانشکده ها صبح ها کلاس داشتند و بعضی بعد از ظهر، لذا تظاهرات در طول روز وجود داشت. در روز یکشنبه در دانشکده داروسازی و پزشکی نیز این تظاهرات صورت گرفت. روز یکشنبه، درگیری های پراکنده ای بین نیروهای نظامی و دانشجویان تظاهرکننده در دانشکده داروسازی و حقوق پیش آمد. در واقع صبح روز دوشنبه ۱۶ آذر که این اتفاق در دانشکده فنی رخ داد، واکنش نظامیان به تظاهرات و درگیری در دانشکده حقوق و داروسازی بود. روز ۱۴ آذر در دانشکده حقوق زد و خورد شد و دانشجویان نظامیان را کتک زدند. در دانشکده داروسازی، دانشجویان با جنگ و گریز، یک افسر ارتش و ۳ نفر از سربازانی که آنها را دنبال می کردند به طبقه دوم بردند و آنجا با آن ها برخورد شدید کردند و لباس آن ها را درآوردند و آن ها را از دانشکده بیرون کردند. این کارها عکس العمل ایجاد کرد و منجر به حادثه ۱۶ آذر روز بعد شد.

### یعنی قضیه دانشکده فنی؟

جواب - بله.

### قضیه دانشکده فنی چه بود که منجر به درگیری شد؟

دانشکده فنی قضایایی نداشت. دانشجویان دانشکده فنی تظاهرات کرده بودند. اما پس از تظاهرات کلاس ها تشکیل شده بود و بچه ها سر کلاس ها رفته بودند. همان روز سربازها آمده بودند تا دانشجویانی را که به نظرشان تظاهرات کرده بودند بازداشت کنند. کامل ترین گزارش روز ۱۶ آذر در خاطرات مشترک مرحوم چمران و من، که در سال ۴۱ در خارج از کشور منتشر شد، آمده است. آنجا قضایا مفصلا شرح داده شده است. سربازها به کلاس ها رفته بودند تا دانشجویان را دستگیر کنند. استاد مربوطه نسبت به ورود سربازان به کلاس اعتراض کرد و به سربازی گفت "برو به فرمانده ات بگو بیاید" سرباز هم دست به تفنگش می برد و می گوید "فرمانده من این است" و توهین و بی احترامی می کند. استاد هم کلاس را ترک می کند و زنگ دانشکده را (که غیر از زمان همیشگی و مرسوم آن) به صدا در می آورد، به این معنی که همه کلاس ها تعطیل شوند. دانشجویان هم به راهرو می ریزند و آنجا نیروهای نظامی شروع به تیراندازی به دانشجویان می کنند که آن ۳ نفر کشته می شوند.

**آقای دکتر! این برخورد نظامی خشونت آمیز که با جنبش دانشجویی صورت گرفت، چه تاثیری بر جنبش ملی مقاومت و جنبش های دانشجویی گذاشت؟**

در سال ۳۲، آن تأثیری که بخواد جنبش دانشجویی را تعطیل کند نداشت. درست است که موجب ارباب و ترس دانشجویان شد ولی بعد از آن هم دانشجویان به هر بهانه ای از فرصت استفاده می کردند و تظاهرات به راه می انداختند. نمونه های مختلفی را در کتاب "جنبش دانشجویی" ذکر کرده ام. این اعتراضات به همین صورت ادامه داشت. بعد از جریان ۱۶ آذر، یک هفته تعطیلی اعلام کردیم و مراسم مفصلی با راه پیمایی از میدان شوش تا امامزاده عبدالله شروع شد و سپس مراسم ویژه ای در امامزاده عبدالله بر سر مزار شهدای ۱۶ آذر برگزار شد. بعد از آن به مناسبت ۲۹ اسفند روز ملی شدن نفت برنامه داشتیم. سپس در اردیبهشت سال ۳۳ به مناسبت صدور حکم علیه مصدق تظاهرات بود. در ۲۹ خرداد سال ۳۳ به مناسبت روز خلع گردهمایی و تظاهرات بود. در سالروز ۳۰ تیر (اولین ۳۰ تیر بعد از کودتا) تظاهرات و گردهمایی مفصلی در تجریش انجام شد. در ۳۰ تیر سال ۳۳ یا ۳۴ عده ای از جوانان دانشجو و غیر دانشجو به ارتفاعات توچال رفتند آتش بازی به راه انداختند و همزمان تظاهرات گسترده ای در میدان تجریش صورت گرفت. تجمع بسیار عظیمی بود و با آرایش قبلی، هنگامی که کوهنوردان در بالای توچال فشفشه ها را به هوا فرستادند و برنامه بالای کوه آغاز شد، مردم در میدان تجریش دست به تظاهرات زدند. این قضایا همین طور ادامه داشت و جریان مستمری بود. اما از یک زمانی به بعد آرام آرام فروکش کرد. زیرا دانشجویانی که در زمان دکتر مصدق قبل از ۲۸ مرداد دانشجو بودند، به تدریج فارغ التحصیل شده و از دانشگاه بیرون رفتند. دانشجویان جوان تری که آمدند چندان سیاسی نبودند. آرام آرام از سال ۳۵-۳۶ به بعد دانشگاه ها از نظر سیاسی آرام تر شد. از سال ۳۶ به بعد با این که کمی نهضت مقاومت ملی وجود داشت و بیانیه هم صادر می کرد، اما آن شور و هیجان و التهابی که سابقاً بود کمتر دیده می شد. مثلاً چمران که در دانشکده فنی بود، فارغ التحصیل و شاگرد اول شده بود و طبق قانون باید به خارج فرستاده می شد. در نتیجه او تدارک می دید که به خارج برود. دکتر شریعتی در مشهد نیز همین طور. بقیه افراد هم به همین ترتیب از دانشکده ها بیرون آمده بودند و خواه و ناخواه سرگرم شروع زندگی شده بودند. خود من هم سال ۳۲ از دانشگاه فارغ التحصیل شدم. بنابراین زمینه هایی که در دانشگاه وجود داشت، آرام آرام به دلیل خصوصیات نسل جدید دانشجویان، کمرنگ شد و دیگر حال و هوای زمان مصدق را نداشت.

### فعالیت مجدد انجمن اسلامی دانشجویان

در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دفتر انجمن که در ساختمان روزنامه باختر امروز بود غارت شد. باختر امروز توسط دکتر فاطمی وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق منتشر می شد. شاه و دربار و انگلیس ها نسبت به شادروان دکتر فاطمی خیلی حساس بودند. به همین دلیل، در روز کودتا، دفتر روزنامه باختر امروز و همزمان دفتر انجمن نیز، غارت شد. انجمن مدت ها بدون دفتر بود. فعالیت های انجمن منحصر شده بود به حضور در جلسات تفسیر قرآن طالقانی در مسجد هدایت. برای مدت کوتاهی، انجمن از دفتر وکالت مرحوم باقر رضوی، در خیابان خیام روبروی پارک شهر استفاده می کرد. جلسات هیات تحریریه مجله گنج شایگان در آنجا تشکیل می شد. اما پس از آن که مجله گنج شایگان توقیف و سردبیر آن مرحوم مرتضی زندانی شد، دفتر رضوی نیز بسته شد. با وجود این شورای انجمن در پی آن بود که بتواند فعالیت خود را مجدد آغاز کند. در یکی از جلسات، که بعد از تفسیر قرآن طالقانی در مسجد هدایت تشکیل شد، مرحوم دکتر شیخ، استاد دانشکده علوم، که در جلسه

حضور داشت پیشنهاد کرد که او با **دکتر اقبال** رییس جدید دانشگاه تهران، صحبت کند و يك نفر از طرف انجمن برود با او مذاکره کند. شوراي انجمن مرا مامور کرد. دکتر اقبال يك روز ساعت ۶ صبح را وقت داد. دبیر خانه دانشکده در آن زمان، در محلي در خیابان شاهرضا سابق روبروي خیابان لاله زارنو بود. من رفتم. اما اقبال با فعالیت مجدد انجمن مخالفت کرد او استدلال مسخره اي داشت گفت اگر به شما اجازه بدهیم جمع شوید راجع به خدا صحبت کنید، کمونیست ها، که ضد خدا هستند می آیند و فرصت پیدا می کنند که بر ضد خدا صحبت کنند. پس شما هم نباید فعالیت کنید!! به هر حال موافقت نکرد.

### همان دکتر اقبال معروف؟

بله. دکتر منوچهر اقبال. پس از آن ما دوباره بحث مکان و دفتر را در شوراي انجمن مطرح کردیم. آقای **عباس شیبانی** که در آن زمان دانشجوی پزشکی و بسیار فعال و جدي بود، پیشنهاد کرد که **مقبره شیبانی** در خیابان امیري و در کوچه شیبانی که منزل خودشان بود را تبدیل کنیم به محل تشکیل جلسات و به راه اندازي مجدد کتابخانه انجمن. از طرف انجمن چند نفر رفتند و آنجا را دیدند. جاي مناسبی بود و سالن بزرگی داشت. البته کثیف بود و باید تمیز می شد. بنابراین چند روزي دسته جمعي رفتیم و آنجا را تمیز کردیم، رنگ زدیم، نیمکت ها، وسایل و کتاب ها را به آنجا بردیم و تابلویی هم تحت عنوان "**کتابخانه نصر**" زدیم. به این ترتیب انجمن اسلامي دانشجویان دانشگاه تهران پس از يك یا دو سال بعد از کودتاي ۲۸ مرداد دوباره شروع به فعالیت کرد.

### در آن زمان چه فعالیت هایی داشتید؟

فعالیت انجمن عبارت بود از برگزاری جلسات بحث و انتقاد با پرسش و پاسخ روزهاي جمعه بعدازظهر، جلسات سخنراني، و شرکت در مسجد هدایت در شب هاي جمعه. کتابخانه را هم مرتب می کردیم.

### آیا این کتابخانه هنوز هم وجود دارد؟

سال ۳۹ که من از ایران رفتم، کتابخانه هنوز دایر بود و اعضاي انجمن آنجا جمع می شدند. روزهاي جمعه جلسات سخنراني و بحث و انتقاد دایر بود و روزهاي دیگر، شورا و هیات اجرایی هم در آنجا تشکیل جلسه می داد. بعد از آن من مطلع نشدم که کتابخانه به چه صورت در آمد.

### یعنی در جنبش دانشجویی، ما شاهد يك انقطاع در انجمن هاي اسلامي هستیم؟

ببینید! تمام گروه هاي سياسي که قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در دانشگاه فعال بودند، پس از ۲۸ مرداد دچار يك دوره تعطیلی و رکود شدند. اما بر حسب دیدگاه ها و نوع فعالیت هایشان توانستند دوباره تجدید حیات کنند. انجمن هاي اسلامي چون ماهیتا سياسي نبودند، بسرعت توانستند خودشان را تطبیق دهند. به طوري که وقتی دفتری برای انجمن نداشتیم، در مسجد هدایت جمع می شدیم و شورا تشکیل جلسه می داد.

### بازرگان، بنیانگذار نخستین نهاد هاي مدني ایران

از سال ۳۴-۳۵ به بعد پدیده تازه‌ای در میان روشنفکران دینی ظاهر شد. مرحوم بازرگان مطرح کرد که یکی از مشکلات کار اجتماعی-سیاسی در ایران این است که ما ایرانی‌ها عادت به کار جمعی نداریم. بنابراین مهندس بازرگان طرح تشکیل نهادهای مدنی را داد. انجمن اسلامی دانشجویان همچنان وجود داشت. اما قرار شد اعضای انجمن اسلامی که فارغ التحصیل شده‌اند، هر گروه بر اساس حرفه خود یک انجمن تشکیل دهند. یعنی آن‌هایی که مهندس هستند "انجمن اسلامی مهندسين" و آن‌هایی که پزشک هستند "انجمن اسلامی پزشکان" را تشکیل دهند و ... اولین گروهی که تشکیل شد، همان انجمن اسلامی مهندسين بود. زیرا خود بازرگان مهندس بود و بقیه مهندسين عضو سابق انجمن اسلامی دانشجویان شاگردان او بودند. لذا این انجمن زودتر از بقیه تشکیل شد. شاید یک سال بعد از آن انجمن اسلامی پزشکان تشکیل شد. در تشکیل انجمن اسلامی پزشکان، دکتر عباس حائری، دکتر کاظم یزدي، دکتر سامی، دکتر عالی، دکتر اسماعیل یزدي و بنده بودیم.

### در واقع آقای مهندس بازرگان اولین نهاد مدنی در ایران را پایه‌گذاری کرد؟

بله. طرح و ابتکار این قضیه متعلق به مهندس بازرگان بود. علاوه بر این، مهندس طرح دیگری هم داد و آن تشکیل "شرکت سهامی انتشار" بود. این شرکت سهامی انتشار که الان وجود دارد، در همان سال ۳۶ تشکیل شد. با همان ایده کار جمعی که مهندس بازرگان در پس ذهن خود داشت، شرکت سهامی انتشار برای اولین بار با ۳۰۰ شریک تشکیل شد. همه افرادی که در انجمن اسلامی دانشجویان، مهندسين و پزشکان و ... که فارغ التحصیل شده بودند، سهام خریدند و شرکت با سرمایه ۵۰ هزار تومان تشکیل شد.

### هیات مدیره شرکت چه کسانی بودند؟

هیات مدیره را خود سهامداران انتخاب کردند. مهندس بازرگان و دکتر کاظم یزدي دکتر محمد مهدی جعفری و محبوب انتخاب شدند. شرکت انتشار تشکیل شد و در خیابان ناصرخسرو کوچه خدابنده لوها دفتر گرفت البته خیلی‌ها بودند که می‌گفتند این گدا بازي‌ها چیست که هر کدام نفری ۱۰۰ تومان پول می‌گذارید؟ ما حاضریم تمام ۵۰ هزار تومان سرمایه شرکت را بدهیم. اما ما نپذیرفتیم برای این که می‌خواستیم این یک حرکت جمعی و اجتماعی باشد نه یک حرکت فردی. در هر حال تشکیل شرکت انتشار یکی از محصولات همان جریان بود.

### سوال - آیا حزب یا جمعیت تازه‌ای تشکیل شد؟

جواب خیر طرحی که مهندس داد زیر پوشش جمعیت یا حزب یا گروه به مفهوم سیاسی نبود. بلکه تحت عنوان "متاع" یعنی مکتب تربیت اجتماعی عملی بود. در واقع ایده‌ای که بازرگان داشت در این کار ملحوظ بود. یعنی ما از طریق تشکیل نهادهای مدنی کار جمعی بکنیم. شرکت انتشار، انجمن اسلامی معلمین، انجمن اسلامی بانوان، انجمن اسلامی مهندسين، پزشکان و ... همه بر همین اساس تشکیل شدند.

## در واقع نوعی بستر سازی برای آینده بود؟

بله، و هدف عمده اش هم این بود که کارهای جمعی بکنیم و یاد بگیریم.

## شرکت انتشار کتاب های خاصی را هم منتشر کرد؟

بله، کتاب های بسیاری را منتشر کرد و هنوز هم ادامه دارد. این شرکت از سال ۳۶ تا حالا باقی مانده است. یعنی شرکت انتشار حدود ۵۰ سال سابقه دارد و الان یکی از ناشران قدیمی و پابرجا است. در آن تاریخ یعنی سال ۳۶ طبعاً اولین کاری که شرکت انجام می داد این بود که سخنرانی های روشنفکران دینی، نظیر مرحوم بازرگان را که در جاهای مختلف انجام می شد، به صورت جزوه چاپ می کرد. اما به تدریج به تنوع کارهای خود اضافه کرد.

## اعضای اصلی متاع چه کسانی بودند؟

احمد آرام، آیت الله مطهری، آیت الله دکتر شیخ مهدی حائری یزدی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر محمد ملکی (وزیر بهداری دولت مصدق)، مهندس کنیرایی، دکتر کاظم یزدی، مهندس عزت الله سبحانی و من همگی در طرح متاع حضور داشتیم. ما کارها را تقسیم کردیم. و هر شعبه یک کار را بر عهده گرفت.

## چه فعالیت های دیگری در راستای طرح متاع انجام شد؟

**جواب -** یکی از کارهای دیگری که بر فکر آن باز هم از درون همان متاع در آمد، تاسیس دبیرستان کمال در نارمک بود. مرحوم دکتر سبحانی به کارهای فرهنگی خیلی اعتقاد داشت و سال های سال هم جزء شورای عالی وزارت فرهنگ و آموزش بود. دبیرستان کمال را همین گروه ایجاد کرد. مسجد جامع نارمک را نیز همین گروه ایجاد کرد. مسجد جامع نارمک را زمانی که در نارمک به طور پراکنده خانه هایی ساخته می شد، ساختند. زیرا احساس کردند که در آنجا بعضی از گروه های ضد دینی فعالیت می کنند و لازم است مسجدی ساخته شود. مهندس بازرگان هم طرح داد که مسجدی که آنجا ساخته می شود، یک مرکز فرهنگی باشد. یعنی هم مسجد و هم کتابخانه باشد، هم درمانگاه و ... بنابراین این مسجد هم از درون همان طرح درآمد.

## آیا تشکیل حسینیه ارشاد هم به همین شکل بود؟

خیر. حسینیه ارشاد مستقل از این حرکت، بعدها شکل گرفت و به آن مجموعه ارتباطی نداشت.

## سئوال - مرحوم مطهری چگونه وارد طرح متاع شد؟

سال ۳۴-۳۵ بود که مطهری از قم به تهران آمد و اولین منزلی که در تهران گرفت در خیابان ری، کوچه دردار و دیوار به دیوار منزل پدر ما بود. از این طریق با هم آشنایی و روابط خانوادگی پیدا کردیم بعد از این آشنایی مطهری به جلسات روشنفکری دینی دعوت شد و وقتی متاع شکل گرفت به عنوان یک روحانی دردمند و صاحب فکر و قلم به متاع دعوت شد. مرحوم مطهری در تعامل با روشنفکران دینی،

نگاه ها، اولويت ها و موضوعاتي که مورد بحث قرار مي داد به کلي متحول شد. در واقع وقتي انجمن هاي اسلامي مهندسين و پزشکي تشکيل شدند، خودشان تبديل به کانون هاي فرهنگي - اجتماعي شدند که جلسات هفتگي سخنراني برقرار مي کردند. غير از انجمن اسلامي دانشجويان که در محيط هاي دانشجويي کار مي کرد، انجمن هاي پزشکان و مهندسين هم برنامه هايي مي گذاشتند. علاوه بر مهندس بازرگان، مرحوم مطهري و بعدها بهشتي، گلزاده غفوري نيز سخنراني مي کردند. لذا خود اين انجمن هاي اسلامي تبديل به مراکزي براي فعاليت هاي فکري- فرهنگي و نه سياسي، شدند.

**آيا با اين تشکيلات گسترده و بطني که در حال شکل گيري بود برخورد نمي شد؟**

خير. چون اولاً علني نبود و فعاليت سياسي نداشت، برخوردی هم نمي شد. در سال ۳۹-۴۰ تعداد اين انجمن ها زياد شد. انجمن اسلامي معلمين و همين طور انجمن اسلامي بانوان تشکيل شد. سال ۳۸ بود که زنان و همسران خانواده هاي اين افراد، نظير خانم سرور طليعه، (همسر بنده)، خانم مهين يزدي (خواهرم)، پوران بني هاشم (همسر دکتر کاظم يزدي)، برخي از دختران دانشجو و خواهران بعضي از اعضاي انجمن ها مثل خانم اکرم حريري (دانشجوي فيزيک)، خواهر مهندس حريري خانم پروانه مولايي (دانشجوي دندانپزشکي)، خانم خالدي (دانشجوي پزشکي)، از اعضاي فعال انجمن اسلامي، دست به تشکيل جلسات فرهنگي - ديني زدند. اين خانم ها جمع مي شدند، ما هم به آن ها کمک مي کرديم. خانم کاتوزيان هم در اداره فرهنگي اين جلسات بسيار کمک مي کرد. ايشان هنوز هم هست و سني از او گذشته است.

**آيا نسبتي با آقاي دکتر کاتوزيان دارند؟**

خير. اين خانم کاتوزيان عروس شيخ خزعل معروف بود و با ما نيز آشنا بود. بعد از اين که خزعل را کشتند، شوهر خانم کاتوزيان هم فراري شد و در کشورهاي عربي پنهان شد و اين زن به تنهائي بچه هايش را بزرگ کرد. اما در خط مطالعات ديني افتاد و چون عروس خزعل بود و عربي هم زبان مادري اش بود، به راحتي مطالعات اسلامي انجام مي داد و جلساتي هم براي خانم ها مي گذاشت. اعضاي انجمن اسلامي بانوان به کار او شکل دادند. براي جلسات خانم ها که تشکيل مي شد، من و همسر مي رفتيم و خانم کاتوزيان را به جلسه مي برديم. به موازات اين حرکت ها در دانشگاه هاي شهرستان ها هم تغييراتي که قبل از کودتا به وجود آمده بود، بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم ادامه پيدا کرد. در تيريز، شيراز، مشهد و اصفهان جلساتي به وجود آمد. در سال ۴۰ يکي از اقداماتي که انجام شد اين بود که کنگره اي از تمام انجمن هاي اسلامي تشکيل شد.

اجازه بدهيد قبل از بحث کنگره سوال ديگري مطرح کنم. همان طور که مي دانيد بعد از افزايش خفقان و دوران فترت در فعاليت هاي علني جنبش دانشجويي، يک سري از فعاليت هاي دانشجويي به صورت زير زميني در آمد و بعد کم کم هسته هاي زير زميني شکل گرفتند. ما در همين دوران شاهد بروز جنبش هاي دانشجويي در کشور هستيم. کما اين که شاه اين خطر را احساس کرده بود که بايد از يک انقلاب مارکسيستي جلوگیری کند. لذا خودش دست به انقلاب سفيدي زد که الگوي آن برخاسته از

## انقلاب های مارکسیستی بود. می خواستم در مورد این قضیه بپرسم که آیا در دانشگاه يك چنین مواجهه و مقابله و ارتباطی بین جنبش های دانشجویی مارکسیستی و مسلمان وجود داشت یا نه؟

مسائلی که شما می گوید همه مربوط به سال های بعد از ۳۹-۴۰ است. ما هنوز به آن نقطه نرسیده ایم. از سال ۳۹ به بعد آرام آرام فضای سیاسی کشور شروع به تغییر کرد. در امریکا کندي روي کار آمد. روي کار آمدن کندي زماني بود که جنگ کره پایان پذیرفته و منجر به تاسیس دو کره شده بود. رابرت مک نامارا وزیر دفاع کندي، بود. دولت کندي بر اثر جنگ کره متوجه شد که درگیری میان بلوک شرق و غرب از نوع جنگ های کلاسیک نخواهد بود که دو ارتش کلاسیک به تقابل با هم بپردازند. بلکه جنگ میان واحدها و ارتش های کوچک و پارتیزانی است با وسایل ابتدایی و با شیوه های جنگ چریکی علیه يك ارتش کلاسیک. امریکایی ها در جنگ کره نقص اساسی خودشان را در تقابل با این جنگ ها دیدند. بنابراین مک نامارا طرحی داد برای بازسازی ارتش امریکا و ارتش کشورهای همسوی با امریکا. طرح این بود که این ارتش ها را برای تقابل با جنگ های چریکی آموزش دهند و سپاه تفنگداران دریایی به وجود آمد. آموزش ارتش های دیگر مثل ارتش ایران و کلاه سبزه ها همه از چنین تاریخ هایی به وجود آمدند.

### آیا جنبش های آن زمان مارکسیستی بود؟

بله. در بیشتر کشورهای دنیا، جنبش های مارکسیستی بسیار فعال بودند. اما امریکایی ها کار دیگری هم انجام دادند که جواب سؤال شما در آن است. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در امریکا، تمام کتاب های مربوط به جنگ های چریکی و حتی آثار خود مائوتستونگ و ژنرال جیاب ویتنامی به انگلیسی ترجمه شد. امریکایی ها مطالعه فراوانی کردند که بفهمند علل جنگ های چریکی چیست و به يك سري جمع بندي های کلی رسیدند. اولین چیزی که جمع بندي شد این بود که در کشورهای جهان سوم، دهقانان بدون زمین، نیرو و پتانسیل جنگ های چریکی است. به طور دقیق تر، فقر، اختلاف طبقاتی و دهقانان بدون زمین، نیروهای چریکی آینده را تشکیل می دهند. من در کتاب "شورشگری و ضد شورشگری" که سال ۶۶-۶۵ نوشتم و برای سازمان مجاهدین خلق اولیه به ایران فرستادم و چاپ هم شده است، همه این قضایا را شرح داده ام. البته کتاب راجع به جنگ های شورشگری است اما این قضایا را به صورت مقدمه آورده ام. در طرح مک نامارا، یکی از کشورهایی که به صراحت در جمع بندي از آن نام برده شده است، ایران بود و این که ایران آبستن يك انقلاب بزرگ از نوع ویتنام است. لذا گفتند اولین جایی که باید برنامه خود را پیاده کنیم ایران است.

### تاسیس نهضت آزادی

#### برنامه چه بود؟

برنامه عبارت بود از اصلاحات ارضی، (آنچه شاه در سال ۳۹-۴۰ مطرح کرد)، و منظور این بود که اراضی مالکین بزرگ را تقسیم کنند و به روستاییان بدهند. در این صورت نیروی پتانسیل روستاییان را از چریک های آینده بگیرند. البته زمین مالکین را از آن ها نمی گرفتند بلکه می خریدند. در واقع دولت، پول زمین مالکان را یکجا می داد و به تدریج از کشاورز می گرفت که عمدتاً هم نگرفت. ثانیاً با این



برنامه مالکین بزرگ به سرمایه داران جدید تبدیل شوند و در کارخانه ها سرمایه گذاری کنند. در واقع تبدیل زمین داران بزرگ به صاحبان صنایع جدید.

### شعار خیلی قشنگی هم داشته است...

بله. این يك بخش بود. البته دلایل دیگری هم داشت اما فرصت نیست که من همه آن ها را توضیح دهم. ببینید! وقتی کارخانه و صنعت نوپا به وجود می آید، کالاهای تولید شده را کجا باید فروخت؟ در آن تاریخ ۷۵ درصد جمعیت ما روستاییان بودند. روستاییانی که فاقد درآمد کافی برای تامین ابتدایی ترین نیازمندی هایشان بودند. بنابراین برنامه این بود که با تقسیم اراضی، بخش بزرگی از جمعیت، دهقانان، قدرت خرید پیدا کنند تا بتوانند کالاهایی را که سرمایه داران جدید تولید می کنند بخرند. این نگاه جدیدی به تغییرات در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بود. اما موضوع دیگری هم در موازات این مساله مطرح شد. مساله این بود که امریکایی ها و بیشتر از آن ها، انگلیسی ها از اواخر سال ۳۸-۳۹ به شاه فشار آوردند که اصلاحات سیاسی را بپذیرد و آزادی بدهد. یعنی تغییرات اقتصادی به همراه آزادی های سیاسی.

### استدلالشان برای این حرف چه بود؟

استدلالشان این بود که رژیم کودتا توانسته است مخالفین را عمدتاً تار و مار کند، حزب توده به هم خورده، بقایای حزب توده هم فرار کرده و به خارج از کشور رفته اند، هواداران دکتر مصدق یا در زندان هستند و یا متواری و پراکنده اند و از طرفی بخشی از روحانیت هم از شاه حمایت می کند. بنابراین هیچ مقاومت چشمگیر و قابل توجهی در مقابل شاه وجود ندارد. استدلالشان این بود که الان باید آزادی سیاسی بدهد. به فرض هم که چند نفر از مخالفین به مجلس بروند، عملاً کاری نمی توانند بکنند. خصوصاً عقیده داشتند که اگر اصلاحات ارضی هم درست اجرا شود، نیروی دهقانان و کارگران هم پشت سر شاه قرار خواهند گرفت. با داشتن این دو، و با داشتن قدرت نظامی (سازمان امنیت آن موقع تشکیل شده بود) و ضعف مخالفین، شاه نباید بترسد. این بود که از اواخر سال ۳۹ با روی کار آمدن کندی آرام آرام تغییراتی در ایران حاصل شد و فضا شروع به باز شدن کرد. از اواخر سال ۳۸ که گفتم ما در نهضت مقاومت ملی بودیم، در جلساتی که روزهای دوشنبه تشکیل می شد، این اطلاعات را جمع آوری و روی آن تحلیل و بررسی می کردیم که در این فضایی که ایجاد شده ما چه کار باید بکنیم.

### در واقع یکی از دلایل فروپاشی نهضت مقاومت ملی هم همین بود؟

فروپاشی خیر. تبدیل مبارزه سیاسی مخفی به مبارزه سیاسی علنی، نه این که نهضت فرو بپاشد. مبارزه سیاسی مطلوب، علی الاطلاق، مبارزه سیاسی علنی است. چون مبارزه سیاسی یعنی ایجاد ارتباط با مردم و تلاش برای بسیج و سازماندهی نیروهای مردمی. شرایط ایده آل برای این کار مبارزه علنی است. این نظام سرکوبگر است که مبارزه مخفی را به مبارزین تحمیل می کند. مبارزه مخفی گزینه مطلوب نیست. ما می خواهیم مبارزه علنی باشد. زیرا در مبارزه علنی راحت تر می توانیم با مردم تماس بگیریم.

بنابراین از اواخر سال ۳۸ ما در نهضت مقاومت ملی شرایط را بررسی کردیم، مقالات، مطالب و تحلیل‌ها را خواندیم و احساس کردیم که فضا برای يك فعاليت سياسي علني مهيا مي شود.

### ...و تصميم به تاسيس نهضت آزادي ايران گرفتيد؟

نهضت آزادي خير، نهضت آزادي مطرح نبود. اولين كاري كه كميته كرد تهيه ليستي از ۱۲۰ نفر از فعالان سياسي آن زمان شامل همكاران دكتور مصدق، وزراي سابق، نظير اللهيار صالح، كاظمي، معظمي، ديوان بيگي و همچنين علما تهيه كرديم. بعد با همه آنها اين تحليل را مطرح كرديم كه شرايط بين المللي و شرايط ايران در حال تغيير است و اگر الان دسته جمعي به ميدان بياييم، مي توانيم مبارزه سياسي علني را به حاكميت تحميل كنيم. اما اين تنها هنگامي ميسر مي شود كه همه فعالان ملي همكاري كنند و چيزي را بنويسند و دسته جمعي امضا كنند.

### همان ميثاق نامه ايران؟

بله. براي گفت وگو با آن ۱۲۰ نفر آنها را بين خودمان تقسيم كرديم و تيم هاي سه نفري تشكيل داديم. آن زمان هنوز كادرهايي از نهضت مقاومت ملي فعال بودند. بنابر اين ۳۰-۴۰ نفر را بسپچ كرديم و اين طرح را براي نشان توضيح داديم. هر سه نفر مسئول شدند كه بروند و با ۲-۳ نفر از اين ۱۲۰ نفر صحبت كنند. همه ما رفتيم و صحبت كرديم. من به اتفاق سه نفر ديگر، با ديوان بيگي، كاظمي، اللهيار صالح و حق شناس صحبت كردم. پس از صحبت ها برگشتيم و هر كس گزارش فعاليت ها را داد. به جز چند نفر، همگي تحليل ما را پذيرفتند. وقتي ماديديم كه همه، برنامه پيشنهادي را پذيرفتند، به اين نقطه رسيديم كه حالا چه كسي آن ها را دعوت كند. يك نفر بايد همه آن ها را دعوت مي كرد تا جمع شوند و زير يك سقف، با هم گفت وگو كنند و تصميم جمعي بگيرند.

### نهضت آزادي و جبهه ملي جديد

#### چه كسي براي اين كار انتخاب شد؟

بنا به دلایلي دیدیم که مرحوم آیت الله فیروزآبادی، بانی و موسس بیمارستان فیروزآبادی شهرری، شخصیت مناسبی برای این کار است. او پیرمردی بود که سابقه درخشانی داشت، عالم و مورد احترام همه ملیون نیز بود. قرار شد به اتفاق آیت الله طالقانی و آیت الله سید ضیاء صدر حاج سید جوادی (وکیل قزوین در مجلس ۱۷) برویم و با او صحبت کنیم. علمای مترقی و هوادار مصدق روزهای چهارشنبه از هنگام نماز صبح به دور هم جمع می‌شدند و پیرامون مسایل مملکت با هم صحبت می‌کردند. به همین دلیل به اصحاب چهارشنبه معروف شده بودند. (در برابر علمای درباری که روزهای پنجشنبه در منزل بهبهانی جمع می‌شدند و به اصحاب پنجشنبه معروف بودند) يك روز چهارشنبه بعد از نماز صبح، دنبال مرحوم طالقانی و مرحوم آقا ضیاء سید جوادی رفتیم و آن ها را برداشتم و به شاه عبدالعظیم رفتیم. من يك ماشين فولكس واگن داشتم و خودم هم رانندگي مي كردم. آنجا آیت الله فیروزآبادی را دیدیم. به مناسبت فوت برادرش از طرف نهضت مقاومت ملی، به او تسلیت گفتیم و قراري براي ۳ روز بعد گذاشتیم. سه روز بعد دوباره پیش او رفتیم و قضیه را مطرح کردیم. آن پیرمرد هم با نهایت گشاده رویی

گفت هر چه مي خواهيد بنويسيد، اسم مرا زير آن بگذاريد و براي هر کس که مي خواهيد بفرستيد. به پسرش هم که در خيابان هدايت، خيابان علاني منزل داشت گفت که جلسه در منزل او باشد.

### پسر او هم روحاني بود؟

بله. در خلال اين فعاليت هاي ما، فعاليت هاي جانبي ديگري هم شروع شده بود.

### شما تحت چه عنواني کار مي کرديد؟

ما اسمي نمي آورديم و همان فعالان نهضت مقاومت ملي بوديم که دنبال اين کارها مي رفتيم. همزمان با اين فعاليت ها و مذاکرات و بحث ها عده اي از فعالان جبهه ملي در منزل مرحوم الهيار صالح، دور هم جمع شدند. حسن نزيه اساسنامه جديدي براي جبهه ملي نوشت. اين با زماني مصادف شد که جلساتي در منزل پسر آيت الله فيروزآبادي تشکيل مي شد. جلسات به اين صورت بود که شب ها اعضا جمع مي شدند و مردم هم مي آمدند و ما آرام آرام مبارزه سياسي علني را شروع کرديم بدون اين که اسم خاصي داشته باشد. جلسه دوم يا سوم در منزل آقاي فيروزآبادي بود که آقاي نزيه آمد و از طرف جبهه ملي خبر تشکيل جبهه ملي و اساسنامه جديد آن را خواند. در واقع طرح پيشنهادي ما پذيرفته شد و جلسات هم به طور خودجوش شروع شد. از درون اين جريان بود که جديد جبهه ملي (دوم) به وجود آمد. آن زمان صحبت از نهضت آزادي نبود بلکه جبهه ملي بود.

### جبهه ملي جديد با مشکلاتي هم مواجه بود؟

جبهه ملي جديد که تشکيل شد، با چند مساله جديد روبرو شد. من در ابتداي صحبت اشاره کردم که جنبش هاي مردمی و ملي لاجرم بايد دو بعدي شوند. اما جبهه ملي ايران که در سال ۳۹-۴۰ تشکيل شد، نظير جبهه ملي سال ۱۳۲۶ همچنان نسبت به بعد فکري- فرهنگي مبارزه ملي بي توجه بود. نه اين که اين بعد را نداشته باشد، اما کم رنگ بود. در بين آن ها هم عموماً افراد مسلمان مثل مهندس حسيني و ... بودند اما انگيزه ديني در مبارزه نداشتند. در واقع به نوعي به جدائي دين و سياست معتقد بودند. کساني که در نهضت مقاومت ملي فعاليت مي کردند و خودشان را هم در اين جو جديد صاحب اثر مي دانستند، نسبت به اين موضوع ايراد داشتند. مرحوم طالقاني در جلسه اي به آن ها گفته بود: شما که مي گوييد ملي هستيم، وقتي عاشورا و تاسوعا است و مي بينيد همه ملت عزاداري مي کند، شما هم نه از بعد اعتقاد بلکه از بعد فرهنگي همين مراسم را بگذاريد اما مساله را با سبک و سياق خودتان مطرح کنيد. به نظر من حرف طالقاني درست و واقع بينانه بود. چطور ما مي توانيم بگويم يك جنبش ملي هستيم ولي نسبت به چنين حادثه بزرگي که در عميق ترين لايه هاي جامعه ما نفوذ و حضور دارد و زنده است بي تفاوت باشيم. اين همان موضوع است که گفتم جنبش بايد دو بعدي شود.

### وقتي شما از ايران رفتيد، چه مقطعي از اين فعاليت ها بود؟

جبهه ملي دوم تشکيل شده بود و انتخابات مجلس بيستم قرار بود برگزار شود. جبهه ملي کميته ويژه اي را براي فعاليت هاي انتخاباتي تشکيل داد و ۵ نفر را معين کرد. مرحوم مهندس بازرگان، شاه حسيني،

کشاورز صدر یا نصرت‌الله امینی، و بنده، و یکی هم از بازار احتمالاً شمشیری، اما دقیقاً به خاطر ندارم. جلسات اولیه سه شب پیاپی در منزل فیروزآبادی به طور علنی برگزار شد. جمعیت زیادی می‌آمد و هر شب بر تعداد آنان افزوده می‌شد. اما چون تا دیروقت طول می‌کشید، همسایه‌ها ناراحت شدند و شکایت کردند، جلسه را چند شب به خانه قاسم لباسچی، از دوستان ملی فعال بازار، در خیابان خیام روبروی پاچنار، منتقل کردیم. شب‌ها جلسه شلوغ می‌شد. و نشان می‌داد که جامعه مساعد است و آرام آرام از باز شدن فضا استقبال می‌کرد. بعد از ۳-۴ شب باز هم همسایه‌ها ایراد گرفتند. جلسات چند شب هم در منزل دکتر عباس شیبانی در کوچه شیبانی خیابان امیریه برگزار شد. در واقع جبهه ملی تشکیل شده بود اما هنوز شکل سازمانی نداشت لذا کمیته نهضت مقاومت جریان را اداره می‌کرد، تصمیم گرفتیم این جلسات شبانه را تبدیل به گردهمایی کنیم. بنابراین در اوایل شهریور ۱۳۳۹ به همت همان کمیته، مردم را به جلالیه (پارک دانشجویی فعلی) دعوت کردیم زیرا قصد داشتیم مبارزه سیاسی علنی را تحمیل کنیم و جو رابشکنیم. آن موقع پارک دانشجو هنوز درست نشده بود. بلوار کشاورز هم نبود و به آن "آبنمای کرج" می‌گفتند. اطراف آن بیابان بود. میدان جلالیه در شمال آبنمای کرج هنوز محل اسبدوانی بود. ما برای اولین تظاهرات، مردم را به آنجا دعوت کردیم. آقای عباس شیبانی واقعا در این جریان زحمت کشید، یک وانت کرایه و روی آن بلندگو نصب کردیم. سرهنگ شاه خلیلی رئیس شهربانی به آنجا آمد. در جو آن موقع مجبور بود سکوت کند و نمی‌خواست با مردم درگیر شود. ما میتینگ را با حدود ۳۰-۴۰ هزار نفر برگزار کردیم. عده‌ای هم سخنرانی و صحبت کردند. من تا این تاریخ در فعالیت‌ها حضور داشتم. اواخر شهریور برای یک سفر کوتاه به امریکا رفتم. اما ارتباط نزدیک خودم را حتی قبل از تشکیل نهضت آزادی با مرحوم رحیم عطایی و مهندس بازرگان داشتم و با آن‌ها مکاتبه می‌کردیم. بعد هم وقتی نهضت آزادی تشکیل شد، من در جریان بودم. بعد از تشکیل نهضت هم با آنها ارتباط منظم سازمانی داشتم.

### مانیفست نهضت آزادی

#### فلسفه تشکیل نهضت آزادی چه بود؟

من از مرحوم مهندس بازرگان در نامه‌ای سوال کرده بودم که "چرا نهضت آزادی را تشکیل دادید؟" این نامه را به سرهنگ نجاتی دادم و در کتاب تاریخ ۲۵ ساله چاپ شده است. مرحوم مهندس جواب داد که ما با جبهه ملی سر ۲-۳ مساله اختلاف داشتیم.

#### چه اختلافی؟

یکی همین بعد ضعیف دینی در مبارزات بود که عرض کردم. یکی هم این که مهندس می‌گفت دوستان جبهه ملی می‌گویند که اسم دکتر مصدق را زیاد نیاوریم چون شاه حساسیت دارد و نمی‌گذارد فعالیت کنیم. دوم این که (نقل قول از مهندس بازرگان) خیلی به پروپاچه شاه نیبچیم که بتوانیم بمانیم. مهندس در نامه خود برای من توضیح داد که دوستان نهضت معتقدند اگر ما اسم مصدق را نیاوریم و به شاه هم حمله نکنیم، از اصالت جنبش ملی چیزی باقی نمی‌ماند.

## نظر اعضای جبهه ملی خارج از کشور در مورد نهضت آزادی چه بود؟

در ابتدا تقریباً بی تفاوت بودند، اما به تدریج که اعلامیه‌ها و بیانیه‌های نهضت آزادی می‌رسید، توجه و علاقه پیدا شد. به طوری که شورایی جبهه ملی آمریکا به پیشنهاد دکتر شایگان تصویب کرد که اعلامیه‌های نهضت آزادی تکثیر و توزیع شوند.

### آیا شما نهضت آزادی را در خارج تشکیل ندادید؟

چرا تشکیل دادیم. در اردیبهشت سال ۱۳۴۱، نهضت آزادی ایران در خارج از کشور به همت ۵ نفر دکتر شریعتی، دکتر چمران، صادق قطب‌زاده، پرویز امین و بنده تشکیل شد. اما ما نیازی به فعالیت علنی آن احساس نکردیم. چون جبهه ملی در آمریکا (که بعداً به آن می‌پردازم) به علت جو خارج از کشور بشدت ضد سلطنت و ضد شاه بود و همه اعضا هم صریح و علنی مصدق بودند و آن را فریاد می‌زدند. محیط سیاسی ایران متحول شد و مبارزات علنی شکل گرفت، از میان ایرانیان نیز تحولات به وقوع پیوست.

### تحولات محیط سیاسی ایران چه بود؟

در داخل ایران، جبهه ملی دوم تاسیس شد. جبهه ملی دوم چند ماه پس از تاسیس، میتینگ بزرگی را تشکیل داد که بیش از ۱۰۰ هزار نفر در آن شرکت کردند. بعد از ۸ سال اختناق، جبهه ملی توانست تظاهرات بسیار بزرگی را در اواخر سال ۳۹ سازماندهی کند که خیلی هم موثر بود. در این میان انقلاب سفید حادثه دیگری بود که اتفاق افتاد و موثر بود. انقلاب سفید شاه چند اصل داشت. از جمله تقسیم اراضی و حقوق سیاسی زنان بود که بشدت مورد اعتراض علما قرار گرفت. من قبل از این که به آمریکا بروم، چون در جریان فعالیت‌های سیاسی بودم، نامه‌ای به دستم رسید که در آن مرحوم آیت‌الله بروجردی به تقسیم اراضی اعتراض کرده است آیت‌الله بهبهانی که امام جمعه تهران بود، به استناد نامه بروجردی نامه‌ای به سردار فاخر حکمت رئیس مجلس نوشت که علما با اصلاحات ارضی مخالفند. علما با حق رای زنان نیز مخالفت کردند و در مخالفت با این دو اصل وارد صحنه شده و با شاه درگیر شدند. واکنش شاه به حرکت علما - بسیار نپخته و تحریک‌کننده بود. هنگامی که علما در اعلامیه‌های خودشان نسبت به اصلاحات ارضی و حقوق زنان موضع گرفتند، نهضت آزادی ایران طی بیانیه‌ای تحت عنوان "مراجع و روحانیون چه می‌خواهند" اعلام کرد که مگر مردان ما در انتخابات آزادند که شما به زنان حق رای می‌دهید. بیانیه دیگری هم راجع به اصلاحات ارضی داد که شاه می‌خواهد به عنوان یک قهرمان با ژست فیدل کاسترویی به روستاها برود. این دو سند در مجموعه اسناد نهضت وجود دارند و توصیه می‌کنم بخوانید تا بفهمید منظور و مقصود از انقلاب سفید شاهانه چیست. این اعلامیه باعث شد که علمای فریخته ما متوجه شوند که اگر بخواهند در مخالفت با شاه، بحث حقوق زنان را مطرح کنند، انگ ارتجاعي به آن‌ها خواهند زد. در حالی که مساله این نیست. مساله، کل نظام استبدادی وابسته به بیگانه است. ملاقات‌های متعددی میان رهبران نهضت آزادی، مهندس بازرگان و دکتر سبحانی با روحانیون و مراجع بزرگ مثل میلانی در مشهد، محلاتی در شیراز، خمینی و شریعتمداری در قم انجام

گرفت. نهضت آزادی که تازه تشکیل شده بود در راستای این دو موضوع، توانست آرام آرام جهت تازه ای به حرکت روحانیون بدهند.

### در واقع به روحانیون کمک فکری کردند؟

بله. این مساله مهمی بود. روحانیان در آن زمان به ندرت سیاسی بودند و کار سیاسی نکرده بودند اما وارد عرصه مبارزه با شاه شدند به اضافه این که صورت مسئله را نیز درست طرح نکرده و در مخالفت با حقوق زنان، با شاه درگیر شدند. وقتی که نهضت آزادی در اعلامیه خود مطرح کرد که مگر مردهای ما آزادی دارند که حالا بخواهند به زنان آزادی بدهند، آن وقت تازه دوزاری آقایان افتاد. تقابل میان شاه و مراجع موجب شد که روحانیت ایران به جنبش ضد استبداد به پیوندند. تا آن موقع روشنفکران بودند که با استبداد می جنگیدند اما با درگیری روحانیان با شاه، جنبش توسعه بی سابقه‌ای پیدا کرد.

### البته جایگاه روحانیون در جامعه ایران یک جایگاه ویژه است...

بله روحانیون ایران یک رابطه بسیار عمیق و ویژه ای با توده های مردم داشتند. از قبل از اسلام و از زمان ساسانیان و حتی قبل از آن، همیشه قدرت دولتی در ایران دو رکن داشته است. یعنی هم پادشاه بوده است و هم روحانی. این دو همیشه در کنار هم بوده اند. هیچوقت پادشاه تنها حکومت نمی کرد و روحانی هم به ندرت حکومت کرده است. تاریخ به ما می گوید که هر جا بین این دو تعارض پیش آمده، عمدتاً و اکثراً پادشاه باخته و روحانی برده است. دوم این که روحانیون به ندرت سلطنت کرده اند. شاه به این نکته تاریخی بی اعتنایی کرد. وقتی با روحانیون اختلاف پیدا کرد، نرفت با آن ها بنشیند و اختلافاتش را حل کند. بلکه برعکس آن رفتار کرد. یعنی به قم رفت و در آنجا تظاهرات و میتینگ برگزار کرد و به روحانیت و مراجع حمله کرد و آن ها را "ارتجاع سیاه" نامید. یعنی در واقع تقابل را به نقطه غیر قابل ترمیم برد. در نتیجه روحانیون هم به جنبش ضد استبداد پیوستند.

### ظاهراً شاه سندهای مالکیت اراضی تقسیم شده را اول بار در قم به دهقانان داد.

بله، از این تاریخ جنبش وارد فضای تازه ای می شود. محیط های دانشگاهی و جوانان ما تحت تاثیر این فضای سیاسی به شدت مذهبی می شود. جو غالب دانشگاه ها، جو دانشجویان گرایش ملی-اسلامی پیدا می کند و فضای تازه ای ایجاد می شود. از یک طرف نهضت آزادی ایران تشکیل شده بود. که از بعضی جهات از جبهه ملی رادیکال تر حرکت می کرد. روحانیون هم که آمدند آقای خمینی مواضع شدید ضد سلطنتی گرفت. همه این کارها، جو سیاسی را به نفع جریان روشنفکری دینی تغییر داد. بازداشت رهبران نهضت آزادی و جبهه ملی، خرداد ۱۳۴۲، بازداشت و تبعید آقای خمینی همگی به گسترش و تشدید جو مبارزه کمک کرد. از درون این جو همان چیزی که شما به آن اشاره کردید به وجود آمد. رهبران نهضت آزادی ایران و جبهه ملی زندانی شدند. فضای باز سیاسی ایجاد شده، با سرکوب گسترده بشدت بسته شد. کشتار مردم در ۱۵ خرداد ۴۲ سبب شد که مبارزان جوان، چه مسلمان و معتقد و چه مارکسیست به این نتیجه برسند که تنها راه مبارزه با استبداد نبرد مسلحانه است و نه مبارزه مسالمت آمیز پارلمانی. در چنین شرایطی بود که از درون جوانان نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی -

اسلامي، سازمان‌هاي سياسي - نظامي، نظير مجاهدين خلق شكل گرفتند. از طرف ديگر حزب توده عملا متلاشي شده بود، رهبران سنتي فرار کرده يا اعدام شده بودند، اما بقايي سازمان جوانان حزب توده که حالا ديگر خيلي هم جوان نبودند دست به سازماندهي زدند. بيژن جزني و رفقاي ديگرشان به هم پيوستند نسل تازه اي از مبارزين چپ مارکسيستي شکل گرفت که از درون آن چريك هاي فدائي خلق به وجود آمدند و داستان ادامه پيدا کرد.

### انقلاب سفيد

بحث تيار شناسي را در مورد فعاليت هاي سياسي نهضت آزادي تا سال ۱۳۳۹ ادامه داديم و شما در اين سال به امريکا مهاجرت کرديد و اين فعاليت ها در آن جا ادامه يافت. براي ورود به مرحله جديد بحث بفرماييد شرايط سياسي ايران در آن دوران چگونه بود؟

من ايران را در شهريور ماه ۱۳۳۹ براي يك سفر کوتاه علمي ترك كردم که مطابق بود با سپتامبر ۱۹۶۰. نيمه اول سال ۱۳۳۹ آغاز فعاليت هاي علني جريان هاي سياسي در ايران بود. بعد از کودتاي ۲۸ مرداد تا حدود سال ۱۳۴۰ فعاليت هاي سياسي ضد رژيمي ما عمدتا و اکثرا زير زميني و نيمه مخفي بود. اما با روي کار آمدن دولت "کندي" در امريکا و طرح معروف "مک نامارا-کندي" که براي مقابله با خطرات تهديد کننده احتمالي در جهان اجرا مي شد و با فشار دولت امريکا، فضاي سياسي به سمت باز شدن پيش مي رفت.

این طرح برای مقابله با جنبش های سوسیالیستی و مارکسیستی پیش بینی شده بود؟

طرح معروف کندي به مک نامارا براي مقابله با جنگ‌هاي شورشگري بود. ببينيد! جنگ کره، همانطور که اشاره کردم سياست هاي کلان تقابل ميان غرب و شرق را متحول کرد. زيرا اين جنگ نشان داد که تقابل هاي آينده ميان بلوک شرق و غرب، از نوع جنگ هاي کلاسيک ميان دو ارتش کلاسيک نيست بلکه جنگ هاي کوچک، شورشگري پارتيزان ها و ... با لشکرهاي کلاسيک است. پس از جنگ کره، مطالعات فراواني در امريکا صورت گرفت تا طبيعت جنگ هاي چريکي - انقلابي را درک کنند. رابرت مک نامارا شارح اين نگاه بود که مي گفت براي ورود به جنگ‌هاي شورشگري اول بايد ماهيت سياسي- اقتصادي و ديگر ابعاد آن را شناخت، و دوم اين که ارتش امريکا و کشورهاي دوست امريکا، بايد آموزش هاي لازم را ببينند تا بتوانند با اين نوع جنگ‌ها مقابله کنند.

چه بخشي از اين طرح به ايران مربوط مي شد؟

در مورد ايران از سال هاي ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹، امريکايي ها و انگليسي ها به ايران فشار مي آوردند تا دولت ايران دست به يك سري اصلاحات سياسي- اقتصادي بزند. تحليل آنها اين بود که ايران موفق شده است نيروهاي مخالف را در هم بکوبد، حزب توده متلاشي شده و هواداران مصدق پراکنده شده اند و هيچ نيروي مخالف جدي در ايران در مقابل شاه وجود ندارد و از سوي ديگر شاه يك ارتش منسجم ۴۰۰ هزار نفري در اختيار دارد. بنابر اين زمان براي اصلاحات فرا رسيده است. لذا در دولت کندي بر شاه فشار

آوردند که يك سلسله اصلاحات اقتصادي انجام دهد و يك سري اصلاحات سياسي را نیز بپذیرد. این همان فرآیندي است که به انقلاب سفید منجر شد.

### چه منطقی و توجیهی برای این روند وجود داشت؟

وقتي مساله شورشگري در کشورهای جهان سوم مطالعه شد، گفتند مهم ترین مساله این کشورها در مرحله اول دهقانان بی زمین است.

### در واقع ریشه غالب انقلاب ها و شورش ها در آن زمان دهقانان بوده است؟

در کشوري مثل ایران آن روز ۷۵ درصد مردم روستايي بودند و انقلاب چین، ویتنام و ... نیز چنین ماهيتي داشتند. لذا می گفتند اگر در ایران مشکل زمینداري حل شود، می توانیم ظرفیت انقلاب روستايي را در ایران از بین ببریم. طرح این بود که زمین های مالکان بزرگ را بخرند و به روستاییان بدهند و زمینداران تبدیل به سرمایه داران صنعتي جدید شوند. از سوي دیگر هم سطح تولید ملي بالا برود و هم این که دهقانان قدرت خرید پیدا کنند تا از طریق آن، خریدار تولید داخلي و کالاهای وارداتي شوند و يك رونق اقتصادي شکل بگیرد. ضمن این که آن پتانسیلی که برای جنگ های چریکی در میان دهقانان وجود داشت از میان برود.

البته يك نگاه امنيتي نیز نسبت به آن وجود داشت مبني بر این که با خروج خوانین از روستاها، دولت از طریق تعاوني های روستايي جای خوانین را بگیرد.

بله قطعاً همین طور بود اما به هر حال می خواستند جلوي پتانسیل انقلابي را درکشور بگیرند. زیرا تحلیل های فراواني در این زمینه وجود داشت که ایران، ویتنام دیگری در خاورمیانه خواهد بود.

### چه مولفه هایی را در ایران دیده بودند که ایران را با ویتنام مقایسه می کردند؟

اول این که ما مرزهای مشترك فراواني با شوروي داشتیم. افکار و احزاب افراطي و کمونيستي در ایران سابقه طولاني داشتند، محرومیت روستاييان و ناکارآمدی حاکمیت همه نشانه های پتانسیل انقلابي بود. به هر حال مجموعه شرایط داخلي و خارجي، شاه را مجبور کرد که کمی فضاي سياسي را باز کند. لذا در سال ۱۳۳۹ مبارزات مخفي در حال تبدیل شدن به مبارزات علني گسترده بود.

### شرایط احزاب چگونه بود؟

در این دوران جبهه ملي در داخل کشور تشکیل شده بود که ما هم در آن حضور داشتیم و در مورد برگزاری انتخابات در کشور مواضعي داشتیم. به یاد دارم گردهمایی در مقابل وزارت کشور برای آزادي انتخابات برگزار شد و جمع زیادی در آن شرکت کرده بودند. از طرف جمعیت، مهندس بازرگان، دکتر صدیقي، کشاورز صدر، نصرت الله امینی و يك نفر دیگر به دیدار وزیر کشور (اتابکی) رفتند. این تظاهرات آغاز فعالیت های سياسي علني به شمار می رفت.

احزاب وابسته به جبهه ملي در مورد انتخابات اقدامي عملي هم انجام دادند؟



برای انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، جبهه ملی يك کمیته ویژه انتخابات تشکیل داد که اعضای آن مهندس بازرگان، کشاورز صدر، شاه حسینی، شمشیری و خود من بود که در این زمینه فعالیت هایی صورت گرفت.

### چطور شد که به امریکا مهاجرت کردید؟

من دکترای داروسازی را در سال ۱۳۳۲ از دانشگاه تهران گرفتم. يك برنامه مطالعاتی بود البته قصد ماندن در آمریکا را نداشتم. به هر حال زمان رفتن از ایران از سوي آقای مهندس بازرگان و آقای باقر کاظمی پیغام هایی برای آقای دکتر شایگان از همکاران دکتر مصدق بردم.

### دکتر شایگان در امریکا بود؟

جواب - بله. دکتر شایگان که از همکاران دکتر مصدق بود بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر محاکمه و به زندان محکوم شد و بعد از طی دوره سه ساله محکومیت به همراه خانواده اش به امریکا مهاجرت کرد. همچنین دکتر سیف پور فاطمی برادر دکتر فاطمی که در زمان دکتر مصدق مدتی سفیر ایران در سازمان ملل متحد بود پس از کودتا دیگر به ایران برنگشت و در امریکا به تدریس در دانشگاه پرداخت، دکتر نخشب هم در امریکا بود و دوره دکتری را سپری می کرد.

### رهبر سوسیالیست های خدایپرست؟

بله، رهبر حزب مردم ایران. به هر حال در امریکا با دکتر شایگان، سیف پور فاطمی و نخشب ملاقات کردم و پیغام مهندس بازرگان را به ایشان رساندم.

### تشکیل جبهه ملی شاخه امریکا

### پیغام مهندس بازرگان به دکتر شایگان چه بود؟

پیغام انتقال تحلیل هایی بود که ما در مورد اوضاع ایران داشتیم و این که اوضاع ایران در حال تغییر و دگرگونی است و جبهه ملی در ایران در حال تشکیل است و این که شما هم در امریکا کاری بکنید.

### عکس العمل آن ها چه بود؟

شایگان از این پیام و صحبت های من استقبال کرد و از من خواست که این دعوت را از شخصیت های سیاسی حاضر در امریکا داشته باشیم و هرچند که من برای مطالعات علمی به امریکا رفته بودم اما در آغاز ورودم درگیر این فعالیت ها شدم. به طوری که با کمک مرحوم نخشب، صادق قطب زاده، که در واشنگتن دانشجوی بود، و شاهین (علی محمد) فاطمی، برادر زاده مرحوم دکتر حسین فاطمی و ... که در امریکا فعال بودند با دکتر شایگان، جلساتی تشکیل دادیم و از شخصیت های ملی در امریکا برای تشکیل جبهه ملی دعوت نمودیم، جبهه ملی ایران شاخه امریکا را اعلام کردیم و تعداد زیادی از فعالان سیاسی در سرتاسر امریکا را گرد هم آوردیم.

## دکتر چمران کجا بود؟

دکتر چمران در کالیفرنیا بود و آخرین مراحل دکترای خود را طی می‌کرد. علاوه بر کسانی که در شرق آمریکا بودند، از سایر ایرانیانی هم که در ایالات مختلف آمریکا فعال بودند دعوت نمودیم. یک شورای مرکزی تشکیل دادیم که ۱۲ نفر آنها در شرق آمریکا و ۹ نفر نیز در ایالات مختلف آمریکا بودند.

### این افراد از احزاب و جریان های سیاسی فکری مختلف بودند، یا منفرد هم بودند؟

اکثرا منفرد بودند. البته از احزاب سیاسی نظیر حزب مردم ایران، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌ها، فعالانی در آمریکا بودند. مثلا دکتر نخب از حزب مردم ایران فعال بود، برخی اعضای حزب ملت ایران، دوستان مرحوم فروهر مثل دکتر بهروز برومند، دکتر پرویز صحت و ... بودند، اما جبهه ملی مرکز تجمع شخصیت های سیاسی به صفت فردی بود نه نمایندگی گروهی.

### رهبری جبهه ملی در آمریکا با چه کسی بود؟

یک شورای مرکزی داشت که رییس آن دکتر شایگان بود، من دبیر شورا بودم و یک هیات اجرایی ۵ نفره نیز انتخاب شد که من مسئول تشکیلات بودم. مسئول مالی مدتی دکتر خدا یاری بود، مسئول انتشارات مرحوم نخب و مسئول تبلیغات فاطمی بود، دکتر چمران نیز بعد از پایان دکترای خود به شرق آمریکا آمد و جزء هیات اجرایی و مسئول مالی شد.

### جبهه ملی چه کار می کرد؟

جبهه ملی اعتراضات ایرانیان مقیم آمریکا را سازماندهی و به مناسبت های مختلف، تظاهرات برگزار می کرد که غالبا در برابر کاخ سازمان ملل در نیویورک و یا در واشنگتن جلوی سفارت ایران یا در مقابل کنسولگری ایران در نیویورک برگزار می شد، و یا به صورت کنفرانس های مطبوعاتی در مرکز ملی مطبوعات در واشنگتن.

### آیا جبهه ملی آمریکا با دکتر مصدق هم ارتباط داشت؟

مرحوم دکتر مصدق در آن زمان تحت الحفظ در احمد آباد بود و امکان ارتباط مستقیم با ایشان وجود نداشت. اما من به دلیل آشنایی و ارتباطی که قبلا با دکتر غلامحسین مصدق داشتم از طریق او و مکاتبه، با دکتر مصدق ارتباط داشتم. دکتر غلامحسین مصدق رئیس بیمارستان نجمیه تهران بود که موقوفه و متولی آن خود دکتر مصدق بود و دکتر غلامحسین مصدق از طرف پدرش آنجا را اداره می کرد. (نامه های دکتر مصدق به من در مجموعه ای با عنوان "نامه های دکتر مصدق، به همت آقای محمد ترکمان به چاپ رسیده است).

### جبهه ملی آمریکا با چه هدفی با دکتر مصدق ارتباط داشت؟

قبل از این باید بگویم که اعضای جبهه ملی آمریکا هر يك به نوعی با شورای مرکزی جبهه ملی در تهران ارتباط داشتند. مرحوم شایگان با الهیار صالح رهبر جبهه ملی در ایران ارتباط داشت. خود من هم

با مرحوم مهندس بازرگان، رحيم عطايي و دكتور غلامحسين مصدق ارتباط داشتم. شاهين فاطمي با دكتور متين دفترتي در ارتباط بود. مرحوم نخشب با دوستان هم حزبي خود در ايران رابطه داشت، دوستان حزب ملت ايران نيز با شادوران فروهر در تماس بودند. اما هدف ما در ارتباط با دكتور مصدق ارسال گزارش فعاليتها و مطلع كردن ايشان از وقايع، فرستادن كتاب و اخبار و خبر گرفتن وضعيت ايشان از طريق دكتور غلامحسين مصدق بود.

**آيا با تشكيل جبهه ملي در امريكا در وضعيت سازمان هاي دانشجويي در امريكا نيز تغييراتي ايجاد شد؟**

بله، در سازمان دانشجويان ايراني در امريكا نيز تغييراتي صورت گرفت، اين سازمان يك ريشه تاريخي داشت كه به زمان دكتور مصدق برميگردد. بعد از کودتاي ۲۸ مرداد كنترل سازمان دانشجويان به دست سفارت ايران در واشنگتن افتاد و سالانه بودجه اي قريب به ۱۸ هزار دلار داشت كه ۱۲ هزار دلار آن را اداره سرپرستي دانشجويان ايراني در امريكا كه وابسته به وزارت فرهنگ در سفارت ايران بود، مي پرداخت. ۶ هزار دلار هم "انجمن دوستانان امريكايي و خاورميانه معروف به "AFMEA" مي پرداخت.

**كار اين سازمان چه بود؟**

كار عمده سازمان دانشجويان تا آن سال اين بود كه هر سال يك كنگره تشكيل مي داد و عده اي به عنوان هيات دبيران انتخاب مي شدند تا وقتي شاه به امريكا مي رفت اين ها به استقبال مي رفتند، تلگراف مي زدند و...

**در واقع يك سازمان دانشجويي كاملا دولتي بود؟**

بله، تا اين كه در شهريور سال ۱۳۳۹ تعدادي از دانشجويان فعال ايراني (حدود ۱۷ نفر) در جلوي ساختمان سازمان ملل متحد در نيويورك تظاهراتي عليه شاه و به نفع دكتور مصدق انجام دادند.

**اين ۱۷ نفر چه كساني بودند؟**

اسامي همه را به ياد ندارم. آنهائي را كه به ياد دارم عبارت بودند از: نخشب، صادق قطب زاده، فاطمي و ... اين تظاهرات انعكاس فراواني در ايران و خارج داشت. به دنبال اين تظاهرات دانشجويان تصميم گرفتند در كنگره سازمان دانشجويان ايراني كه هر ساله تشكيل مي شد و بودجه آن را سفارت ايران مي داد و يك انتخابات قلبي و فرمايشي انجام مي گرفت، شركت كنند و انتخابات را ببرند. بنا بر اين از تمام نقاط امريكا دانشجويان ضد دولتي همه جمع شدند. معمولاً در اين كنگره اردشير زاهدي به عنوان سفير ايران حضور مي يافت و كنگره افتتاح مي شد. در اين كنگره اردشير زاهدي نيز سخنراني كرد و طي آن به دكتور مصدق ناسزا گفت و به دانشجوياني كه به طرفداري از دكتور مصدق در مقابل ساختمان مركزي سازمان ملل تظاهرات کرده بودند بد و بيراه گفت. اين سخنان او با اعتراض شديد دانشجويان ملي مواجه شد، جو جلسه متشنج شد و اردشير زاهدي جلسه را ترك كرد. ولي انتخابات برگزار شد و دانشجويان ملي

توانستند اکثریت را به دست آورند. به این ترتیب در اواخر تابستان ۱۹۶۰ سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، به کلی به دست دانشجویان ملی افتاد.

### سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا

**نتیجه انتخابات سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا چه بود؟ و آیا شما هم در آن جلسه حضور داشتید؟**

خیر من نبودم. اما در جریان تظاهرات قرار داشتیم. در این انتخابات، شاهین فاطمی، صادق قطب زاده، سیروس پرتوی و مجید تهرانیان به عنوان هیات دبیران انتخاب شدند که همه از نیروهای ملی و ضد رژیم بودند. بعد از این انتخابات، سفارت ایران دیگر آن ۱۸ هزار دلار بودجه سالانه سازمان را نداد و سازمان دانشجویان ایرانی اگر چه استقلال خود را از سفارت به دست آورد اما امکانات مالی خود را از دست داد.

**آن سازمان امریکایی که سالانه ۶ هزار دلار می داد چرا پرداخت خود را قطع کرد؟**

آف‌مِ‌ا، AFMEA یا سازمان امریکایی های دوستدار خاورمیانه، یک سازمان امریکایی بود که با رژیم شاه همکاری می کرد و حاضر نبود به مخالفان شاه کمک کند. به هر حال به این ترتیب در اواسط سال ۱۳۳۹ دو سازمان گسترده ملی در آمریکا تاسیس شدند. یکی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا و دیگری جبهه ملی ایران شاخه آمریکا، که هر دو سازمان به طور هماهنگ فعالیت می کردند زیرا برخی از دانشجویان مانند شاهین فاطمی و صادق قطب زاده عضو شورای مرکزی جبهه ملی هم بودند.

**در سال ۱۹۶۰ حدود یک سال از پیروزی انقلاب کوبا می گذشت. لذا از آن جایی که کوبا در همسایگی آمریکا قرار داشت و از سوی دیگر گفتمان غالب انقلاب های آن دوران مارکسیسم و سوسیالیسم بود، با توجه به این شرایط، فضای جنبش های اجتماعی و دانشجویی در این دوران در آمریکا چگونه بود؟**

در آن تاریخ دو انقلاب در جهان پیروز شده بود، انقلاب کوبا و سپس انقلاب الجزایر، که کاریزمای انقلابی آنها نظر برخی از فعالان سیاسی ایران را در داخل و خارج از کشور به خود جلب کرده بود. در آن تاریخ ایرانیان مقیم آمریکا و اروپا، فعالیت های سیاسی را تشدید کرده بودند. حزب توده، مارکسیست ها، جبهه ملی، مسلمان ها همه فعال بودند و در یک جهت حرکت می کردند. اعضای جبهه ملی بیشتر ملی ها و مسلمان ها بودند و از توده ای ها حضور نداشتند. حزب توده تشکیلات، فعالیت و نشریات خاص خود را داشت که از آلمان شرقی هدایت می شد. در این فضا طبیعی بود که جو سیاسی رادیکالیزه شود. وقایعی که در ایران اتفاق می افتاد بر فضای سیاسی ایرانیان خارج از کشور اثرات زیادی می گذاشت. هر اتفاقی که در ایران می افتاد نظیر بازداشت رهبران و فعالان جبهه ملی و نهضت آزادی ایران و دانشجویان، حمله به دانشگاه، حمله به مدرسه فیضیه، سرکوب قیام ۱۵ خرداد، ایرانیان خارج از کشور از هر طیف و گروهی، چه در اروپا و چه در آمریکا، دست به تظاهرات اعتراض آمیز و فعالیت های دفاعی می زدند و به سازمان های بین المللی مراجعه می کردند و ...

## آیا در اروپا هم جبهه ملی تشکیل شد؟

همزمان با تشکیل جبهه ملی ایران شاخه امریکا، جبهه ملی ایران در اروپا هم تشکیل شد که سازماندهی قاره‌ای خاص پیدا کرد.

### سئوال - آنها چه کسانی بودند؟

افراد زیادی بودند، اسامی همه آنها را به یاد ندارم فقط چند نفر را به یاد دارم مانند دکتر شاپور رواسانی که اکنون استاد دانشگاه در آلمان است و بعضا هم به ایران می‌آید، دکتر راسخ، در آلمان، دکتر شریعتی، برادران شاکری و...

### آقای دکتر ورجاوند هم بودند؟

بله، دکتر ورجاوند هم بود که همگی در جبهه ملی ایران شاخه اروپا فعالیت داشتند. با شکل‌گیری این دو سازمان قاره‌ای ارتباطات سازمانی هم بین آن‌ها به وجود آمد.

### رابط آن‌ها که بود؟

رابط خاصی نداشتیم. اما من از طرف شورای مرکزی جبهه ملی در امریکا با آن‌ها در ارتباط بودم و مرحوم دکتر شایگان نیز به عنوان رئیس شورای مرکزی جبهه ملی در امریکا با شاخه اروپا بعضا مکاتبه می‌کرد.

### مثلا چه کار می‌کردند، نشریه ای هم داشتند؟

بیانیه‌ها و قطعنامه‌های مشترک می‌دادیم. در اروپا روزنامه "ایران آزاد" ارگان جبهه ملی اروپا منتشر می‌شد که تا زمانی که شریعتی در اروپا بود (۱۳۴۴) سردبیری آن را به عهده داشت. ما نیز در امریکا مجله "جبهه اندیشه" را منتشر می‌کردیم که مسئولیت آن با مرحوم نخشب بود. هر دو جبهه تصویب کردند که روزنامه ایران آزاد و اندیشه جبهه، ارگان هر دو جبهه باشد. البته باید بگویم که کار جبهه ملی چه در امریکا و چه در اروپا غالبا دفاعی بود بدین معنا که از مبارزات داخل ایران دفاع می‌کرد.

### سئوالات جدید:

- ۱ اعضای اولیه نهضت آزادی چه کسانی بودند و نخستین جلسه هیات موسس آن کجا تشکیل شد؟
- ۲ تشکیلات آن چگونه بود؟
- ۳ مانیفست سیاسی آن چگونه بود؟
- ۴ نهضت به جز ارتباط با روحانیان و دانشگاه‌ها چه فعالیت سیاسی انجام می‌داد؟
- ۵ علل دستگیری اعضای نهضت آزادی چه بود؟

- ۶ محاکمه بازرگان و حرف او که "ما آخرین گروهی هستیم که با شما به زبان غیر مسلحانه سخن می‌گوییم"؟
- ۷ محاکمه مهندس بازرگان و اعضای نهضت آزادی چه بازتابی در امریکا داشت؟
- ۸ انشعابی که در نهضت آزادی صورت گرفت چگونه بود؟
- ۹ دو جریان حسینیه ارشاد و مجاهدین خلق؟
- ۱۰ شریعتی و ارتباطش با بازرگان و نهضت؟
- ۱۱ نهضت شریعتی تا انقلاب.

نامه به آقای صفار هرندی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

۸۶/۱۱/۲

به نام خدا

۸۶/۱۱/۲

جناب آقای صفار هرندی

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضایت حق و خدمت به ایران و اسلام

از این که بعد از گذشت بیش از سی ماه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با چاپ کتاب اینجانب تحت عنوان: "روشنفکری دینی و چالش های جدید" بعد از حذف بخش هایی از آن، موافقت نموده و مجوز چاپ صادر شده است سپاسگذارم.

اما متأسفانه همان داستان درباره کتاب دیگری در حال تکرار است در تاریخ ۸۶/۱۱/۲۶ کتاب اینجانب تحت عنوان «بازرگان: اسوه تقوی و صداقت» توسط انتشارات قلم به دبیرخانه هیات نظارت بر اجرای ضوابط نشر کتاب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای صدور چاپ تحویل و پرونده به شماره ۳۶۵۱ تشکیل شده است. به رغم مراجعه مکرر مدیر عامل محترم انتشارات قلم و ارسال نامه ای در تاریخ ۸۶/۴/۲۴ به شماره ۳۱۶/۳۲۱ به هیات مذکور، مسئولان مربوطه از صدور مجوز چاپ خودداری کرده اند و در تاریخ ۸۶/۹/۲۵ مسئول دبیرخانه هیات نظارت شفاهاً به نماینده انتشارات قلم اعلام کرده است «برای چاپ این کتاب مجوز داده نخواهد شد». هیچگونه توضیحی هم داده نشده است که ایراد کتاب چیست و چرا و هیچگونه استناد قانونی هم برای این موضع خود ارائه نداده است. البته همانطور که می‌دانید هیچ قانونی هم برای چنین موضعی وجود ندارد. چنین رفتاری از جانب مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، که مقامات برجسته آن مدعی هستند که آزادترین کشور

جهان است ، بسيار زشت است . وزارت ارشاد با چنين رفتارهايي به كجا مي رود ؟ و فرهنگ  
كشورمان را به كدام سو ارشاد مي كند ؟ !!

بار ديگر يادآور مي شوم كه جنابعالي وزير فرهنگ و ارشاد جمهوري اسلامي هستيد و اعتبار وزارت  
شما مستند به قانون اساسي و قوانين موضوعه مي باشد . چگونه مسئولان تحت ارشاد جنابعالي به  
خود اجازه مي دهند قانون را به طور كامل نادیده بگیرد ؟

با ارسال اين نامه از جنابعالي درخواست مي شود دستور فرماييد مجوز چاپ كتاب اينجانب ، بعد از  
نزديك به يازده ماه صادر گردد يا علت خودداري از صدور مجوز با صراحت و استناد قانوني توضيح  
داده شود . اميد است با اقدام عاجلي كه مبذول خواهيد فرمود ، نيازي به مراجعه به دادگاه ، نظير كتاب  
قبلي نباشد با احترام دكتور ابراهيم يزدي  
رونوشت : شركت انتشارات قلم و جناب آقاي دكتور محمد علي دادخواه

### سی سالگی انقلاب

خاتم نوبابه امینی ۵ بهمن ۱۳۸۶

### عامل خارجی

در سی سالگی انقلاب، ناراضيان ، مخالفان يا حتی دوستان انقلاب كه از روند انقلاب اسلامي دلخوش  
نيستند، در بازخوانی علل اين انقلاب به نقش عامل خارجی تكيه می كنند. نظر شما در اين مورد  
چيست؟

انقلاب ايران يك انقلاب كلاسيك ، مردمی ، درونزا و مستقل بود، اما انقلاب در خلاء شكل نگرفت و  
به پيروزی نرسيد. نیروهای بيرونی يا عوامل خارجی به دو صورت در انقلاب ايران نقش و اثر داشته  
اند.

نقش اول قدرت های خارجی حمايت آنان از رژيم سرکوب گرشاه بود. انقلاب ايران واكنشی بود به  
كودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. شاه بدون دخالت و حمايت قدرت های خارجی نمی توانست بقدرت بر گردد و  
اگر هم بر می گشت نمی توانست به آنگونه كه عمل كرد، عمل كند. از نظر مردم ايران و گروه های  
سياسی، چه مذهبی ، چه غير مذهبی، روحانی يا غير روحانی، قدرت های خارجی حامی شاه، مسؤل و  
شريك تمامی اعمال شاه محسوب می شدند. انقلاب ايران فرياد اعتراضی بود عليه استبداد سلطنتی و  
سلطه قدرت های خارجی در ايران. بعبارت ديگر، به تعبير شادروان مهندس بازرگان، درسخرانی چمن  
دانشگاه يك هفته بعد از پيروزی انقلاب، " اين انقلاب يك رهبر واقعی در جهت منفي داشت و آن  
شخص محمد رضا شاه بود." به اين معنا عوامل خارجی نقش داشته اند.

نقش دوم عوامل بیرونی در جریان انقلاب و پس از آن می باشد. انقلاب مسیر خود را طی می کرد، اما سیاست های خارجی که سالیان دراز در ایران نفوذ و منافع فراوان داشته اندوقتی دیدند با آن نمی توانند تقابل کنند روش اثر گذاری بر آن را بر گزیدند. من علی الاصول ذهن توطئه محور ندارم. اما در سیاست ساده اندیش هم نیستم. باور ندارم که آمریکا و انگلیس (و اسرائیل) پس از پیروزی انقلاب ما را به حال خود واگذاشتند. آنها بصورت های گوناگون بر فرایند انقلاب و تحولات بعد از آن اثر گذاشتند. برای روشن کردن منظورم مثال میزنم. شما در ماشین خودتان پشت فرمان نشسته اید، هر طور که بخواهید رانندگی و سرعت را کم یا زیاد می کنید. اما شما تنها راننده ای نیستید که در جاده رانندگی می کنید. ماشین هائی در جلو، عقب، سمت راست و چپ شما حرکت می کنند. اینطور نیست که آنها براه خود و شما براه خود می روید. آنها دائماً شما را تحت نظر دارند. بر حسب منافع و مصالح خودشان سر پیچ های تند جاده، جلوی شما مانور می دهند و رانندگی شما را مختل می سازند و چه بسا اگر شما بر کار خود مسلط نباشید، شما را با ماشینتان به ته دره پرتاب کنند. سیاست های خارجی پس از پیروزی انقلاب با بهره گیری از امکانات فراوانی که داشته اند بر روند تحولات بعد از انقلاب، به نفع مقاصد خود و به ضرر انقلاب اثر گذاشته اند. بعنوان نمونه هرکس خاطرات فردوست را می خواند لاجرم باید در باره مطالب ننوشته او فکر کند و از خود سؤال کند که فردوست، افسر برجسته اینتلیجنس سرویس انگلیس چرا در ایران ماند؟ آیا بدستور MI6 ماند یا سر خود ماند. چه برنامه ای داشت و اجرا کرد.

**به نظر شما فردوست چرا ماند و با ماندنش چه کرد؟ او مامور خوبی ماند؟**

**ج- من اطلاع چندانی ندارم و نمی خواهم گمانه زنی کنم. آنچه گفتم بر اساس خواندن کتابیست که بنام خاطرات او منتشر شده است و نکاتی که قاعدتاً می بایست می آمد ولی غائب است. ما می دانیم که تحلیل کادرهای سیاسی وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا در ایران از اوضاع ایران این بود که اگر آمریکا به شاه روایت ورود بدهد در ایران به سفارت آن کشور حمله خواهد شد. گروه ویژه ای در آمریکا برای اهداف خاصی کارتر را تحت فشار قرار دادند تا به شاه ویزای ورود داده شد، تا گروگانگیری بشود تا آنها بتوانند کارتر را برای توقیف سپرده های ایران قانع و وادار سازند. ما می دانیم که در دوران جنگ هر زمان که در ایران شرایط برای آتش بس و صلح آماده می شد ولی آمریکا آن را بنفع خود نمی دانست از شیوه روان شناسی معکوس، **Revers Psychology**، استفاده می کرد. ناگهان یک ژنرال چهار ستاره برجسته آمریکائی در مصاحبه رادیویی بطور علنی می گفت ایران در آستانه پیروزی بزرگی است و اگر یک حمله دیگر بکند بغداد را می گیرد و نقشه خاور میانه را بر هم می زند. شنیدن این حرف در ایران اثرات خاص خود را باعث می شد. آمریکائی ها با صراحت گفته بودند که هر چه ما بگوئیم آقای خمینی عکس آن را عمل می کند.**

این ها موضوعاتی است که برای پاسخ به سؤال شما میتوانند و میبایستی مورد توجه و بررسی قرار گیرند.

**به نظر شما آقای خمینی به واقع هر چه آمریکا می گفت، عکس آن عمل می کرد؟**

**ج- در بعضی از موارد.**



رابطه کنفرانس گوادالوپ با سفر شاه به خارج و سپس تسلیم - با همکاری ارتش - با نظام جدید چه بود؟

سفر شاه به خارج قبل از کنفرانس گوادالوپ تدارک دیده شده بود و ظاهراً رابطه ای میان این دو وجود ندارد.

ظاهراً؟ تصمیم به برگزاری این کنفرانس یک روزه گرفته نشد. زمینه چینی آن از ماه ها پیش از رفتن شاه شده بود. شاه می توانست از وجود چنین نتیجه گیری هایی بی خبر باشد؟ این اطلاعات نمی توانست بر روحیه او اثر داشته باشد؟

ج- تصمیم برای برگزاری کنفرانس و تدارک آن با سیر گفتگو ها میان شرکت کنندگان در کنفرانس و تصمیمات نهائی لزوماً با هم ربطی ندارد. در گوادالوپ کشور های شرکت کننده در مسئله ایران با هم بتوافق رسیدند. معنای این سخن آن نیست که آمریکا تا قبل از کنفرانس یک نظر داشت و در آن جا موضع اش را عوض کرد. اگر به منابع در دسترس، نظیر کتاب های نوشته شده توسط سایروس ونس و برژینسکی مراجعه شود دیده می شود که از ماه ها قبل در مورد ادامه حکومت شاه میان مسئولان وزارت امور خارجه با اعضای برجسته شورای امنیت ملی اختلاف نظر بود. آلمان، بریتانیا و فرانسه خیلی جلو تر از آمریکا باین جمع بندی رسیده بودند که حمایت از شاه بیفایده است و شاه بجای یار شاطر بار خاطر شده است. از اواخر سال ۱۳۵۵ بحث کناره گیری شاه بنفع پسرش مطرح شده بود. شاه در مصاحبه ای با گاردین در همان زمان باین موضوع پرداخته است. بعد از گزارش جورج بال، که بدستور کارتر تهیه شد، توازن آرا بنفع نظرات وزارت امور خارجه تغییر کرد.

اما روابط ارتش با شورای انقلاب، یا دقیقتر با روحانیان در آخرین مراحل انقلاب، بعد از آن بود که شاه ایران را ترک کرد. آمریکائی ها نگران سرنوشت ایران بعد از خروج شاه بودند. در آن زمان جنگ سرد با تمام قوی ادامه داشت. در خاورمیانه عراق و سوریه دو متحد نظامی شوروی بودند. در افغانستان شوروی حضور موثر سیاسی و نظامی داشت. در طول دوران جنگ سرد غرب و بخصوص آمریکا بر این باور بودند که حکومت های ملی پایدار نخواهند بود و کمونیست ها جای آن ها را خواهند گرفت. حد اقل این بهانه ای بود برای عدم تحمل حکومت های مستقل ملی در جهان سوم. در مورد انقلاب ایران نیز این نگرانی را داشتند. هنگامی که در نهایت نتوانستند انقلاب را مهار کنند و متوجه شدند که شاه به جای یار شاطر، بار خاطر شده است و پیروزی انقلاب حتمی است راه چاره را ائتلافی میان روحانیان و ارتش دانستند. ارتش ایران علی الاطلاق ضد کمونیست بود و هم چنین روحانیان. آمریکا بر این باور بود که اگر ارتش با انقلاب در گیر نشود، با آن همراهی کند و انسجامش حفظ شود، در آینده، بعد از فروکش کردن احساسات تند انقلابی می تواند وارد معرکه شود. ماموریت اصلی هایزر این بود. آنچه در فیلیپین بعد ها اتفاق افتاد در چارچوب همین سیاست بود. موفقیت این سیاست بستگی به همکاری روحانیان و ارتش داشت. در پیام کارتر به آقای خمینی بعد از کنفرانس گوادالوپ درخواست یا پیشنهاد

تماس و مذاکره میان این دو شده بود. روحانیان و شورای انقلاب هم آن را پذیرفتند زیرا امکان می دادند که پیروزی نهائی انقلاب با کمترین هزینه بسر انجام برسد.

### اولین ارتباط ها با ارتش ایران از کی برقرار شد؟ شاه از این ارتباط ها خبر داشت؟

ج- زمان آن دقیقاً برای من روشن نیست. تا آنجا که من قبل از راه پیمائی تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ بوده است. در این مذاکرات ارتش می پذیرد که در دید و مسیر تظاهر کنندگان ظاهر نشود. مسئولان تظاهرات هم می پذیرند که مسیر تظاهرات دور از کاخ های دربار باشد و شعار ها هم خیلی تند علیه شاه نباشد. هدف مسئولان تظاهرات با قبول این شرایط آن بود که با پائین آوردن هزینه تظاهرات بالا ترین میزان مشارکت مردمی را فراهم سازند. همه گزارش دهندگان خارجی به کثرت بیسابقه جمعیت و نظم آن و شعار های آن توجه کرده اند. اما در روز دوم، عاشورا هم تعداد جمعیت تیشتر بود و هم شعارها بشدت تند و علیه شاه بود. از آن پس ارتباط میان ارتش و رهبران انقلاب ادامه یافت. این مذاکرات در واقع از اردیبهشت ۵۷ آغاز شده است. مذاکرات سران نهضت با سفارت آمریکا به منظور تضعیف حمایت از رژیم شاه ادامه مذاکرات در چارچوب جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر با سفارت و سران ارتش زمینه برگزاری راهپیمائی تاسوعا را در روز جهانی حقوق بشر فراهم ساخت. در کتاب "آخرین تلاش ها در آخرین روز ها" این نکات را بتفصیل بررسی و شرح داده ام.

برگزاری کنفرانس گوادالوپ، ناشی از چه مجموعه تحلیل هایی بود؟ آیا در این کنفرانس نتیجه از پیش اندیشیده ای به رای اعضا گذاشته شد؟

از مشروح مذاکرات آن کنفرانس اطلاعی ندارم.

سران چه دولتهائی در گوادالوپ شرکت داشتند؟ مکانیسم رابطه آنها با آقای خمینی چگونه بود و توسط چه کسانی اجرایی می شد؟ نقش شما و آقای صادق قطب زاده چه بود؟

به موجب اخباری که در همان زمان منتشر شد، در کنفرانس گوادالوپ سران کشور های غربی شرکت داشتند. از میان آنها دولت فرانسه در تماس با آقای خمینی بود. بعد از کنفرانس، آمریکا هم رابطه برقرار کرد. من نقشی در این کنفرانس نداشتم. قبل از کنفرانس نماینده رئیس جمهور فرانسه تماس گرفت و گفت که ایشان قبل از سفر به کنفرانس میخواهند نظر رهبری انقلاب را در مورد مسائل ایران مستقیماً بدانند. آقای صادق قطب زاده گزارشی تهیه کرد و ارسال نمود و موثر واقع شد. من در مصاحبه ای این مطالب را بتفصیل شرح داده ام.

چرا تهیه آن گزارش به آقای قطب زاده سپرده شد؟ آن گزارش به چه نحو موثر واقع شد؟ عمده ترین نکات آن چه بود؟

ج- از حدود یک هفته قبل از کنفرانس، هم دولت آلمان و هم دولت فرانسه برای اطلاع از مواضع انقلاب مراجعه کردند. قرار شد تحلیلی تهیه شود. این مهم بعهده صادق قطب زاده محول شد. از کسانی که در پاریس بودند و می توانستند آن را تهیه کنند، بعضاً گرفتار برنامه های دیگری بودند. در نتیجه صادق

قطب زاده تهیه و با همکاری صادق طباطبائی نهائی کرد و بعد از تائید آقای خمینی آن را به نماینده وزارت امور خارجه فرانسه داد.

**کنفرانس گوادالوپ تیر خلاص به رژیم شاه نبود؟ یا تیر آخر بر باقیمانده اعتماد به نفس شاهي بیمار؟**

شاه اعتماد بنفس خود را ماه ها بود که از دست داده بود. از اواخر سال ۱۳۵۶ بحث استعفای شاه بنفع پسرش، بجای تغییر دولت از هویدا به آموزگار، مطرح بود. در کتاب آخرین تلاش ها در آخرین روز ها این موضوع را شرح داده ام. اعضای این کنفرانس، بجز آمریکا از ماه ها قبل بهمان نتیجه رسیده بودند. در کنفرانس گوادالوپ آمریکا هم بهمان نتیجه رسید.

**اگر آقای خمینی به فرانسه نمی رفت و در عراق می ماند، ماجراها به کدام سمت می رفت؟**

چند ماه قبل از انقلاب، اوائل سال ۱۳۵۷، نمایندگان سه کشور ایران، عراق و آمریکا در سازمان ملل طی جلسات مشترکی برای فشار بر آقای خمینی و ساکت کردن ایشان توافق کردند. آن ها تصور می کردند که با این فشار ها آقای خمینی ساکت خواهد شد. آنها هرگز تصور نمی کردند که ایشان عراق را ترک کند. اگر این فشار ها وارد نمی شد آقای خمینی قطعاً عراق را ترک نمی کرد و به فرانسه نمی رفت. اما انقلاب هم متوقف نمی شد بلکه فرایند انقلاب طولانی میشد و احتمالاً پیامد های آن نیز متفاوت می بود.

**دیدارهای آقای خمینی با آمریکایی ها در نوفل لوشاتو، از چه نوع دیدارهایی بود؟ رسمی، غیررسمی؟ مذاکرات مربوط به آن دیدارها در جایی ثبت شده است؟**

متن کامل گفتگو ها در این دیدار ها نوشته شده اند و برای اولین بار آن ها را در کتاب تاریخ ۲۵ ساله، از کودتا تا انقلاب، نوشته سرهنگ نجاتی، چاپ شرکت انتشار، منتشر کرده ام. (رک: شصت سال صبوری و شکوری- خاطرات دکتر ابراهیم یزدانی- جلد سوم: ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو) **به نظر می رسد دولت فرانسه از مقطعی به بعد با آقای خمینی به عنوان رهبر حکومت بعدی ایران رو به رو شد. آیا این تصور درست است؟ اگر بله، چرا؟**

دولت فرانسه بعد از راه پیمائی عظیم تاسوعا و عاشورای قبل از انقلاب، رفتار خود را با آقای خمینی تغییر محسوس داد. این تغییر رفتار در مذاکرات نمایندگان دولت فرانسه با ایشان کاملاً مشهود است. مشروح این مذاکرات را بزودی منتشر خواهم کرد. اما خلاصه آن این است که نماینده رئیس جمهور و وزیر امور خارجه فرانسه در دیدار خود در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ با آقای خمینی ضمن تائید نفوذ رهبری ایشان در ایران و آمادگی دولت فرانسه برای همکاری پیرامون برخی مسائل پسرش ها ئی را مطرح کردند. بعنوان مثال می خواستند بدانند که حکومت آینده ایران از چه نوعی خواهد بود. فرار هائی از این دیدار بشرح زیر است:

ژاک روبر (نماینده وزیر امور خارجه): "مسائل سختی که در ایران در ماه های گذشته رخ داده است توجه ما را به خود جلب کرده است. نفوذ قطعی شما در ایران ما را بر آن داشته است که خدمت شما

برسیم و چند سؤال در این باره بکنیم. اولین مطلب تحلیل کلی از مسایل ایران خصوصاً راجع به دولت بختیار و احتمال تشکیل شورای سلطنت است."

امام: "مکرر گفته‌ایم که ما و ملت تحمل شاه و شورای سلطنت را نخواهیم کرد. تمامی بدبختی‌های ما از شاه و رژیم سلطنت است. بختیار هم مثل اسلافش چند روزی خواهد بود و کنار خواهد رفت."

ژاک روبر: "منظور شما این است که حتی رفتن شاه به خارج هم راه حل نیست؟"

امام: خیر.

ژاک روبر: "آیا استعفای کامل (شاه) مورد نظر است؟"

امام: "استعفای کامل! او الان هم کنار است. استعفا مطرح نیست. ما از اول او را قانونی نمی‌دانستیم. حالا هم که همه رأی به خلع او داده‌اند. مردم رژیم سلطنت را نمی‌خواهند. همه را نفی کرده‌اند. سلطنت خلاف قوانین ما است."

ژاک روبر: "آنچه که ما از اول این بحران فهمیدیم رژیم سلطنت بر اساس قانون اساسی ۱۹۰۶ است و ادامه این رژیم از قبل است. مسأله اساسی عدم اجرای قانون است که قدرت مذهبی را در درجه اول قرار می‌دهد آیا این تغییر کرده است؟"

امام: "اصل قانون اساسی این است که سلطنت و همه رژیم‌ها باید به تصویب مردم باشد. مسأله رژیم بدون رضایت مردم هیچ اساس ندارد. مردم الان تماماً نه شاه و نه سلطنت پهلوی را می‌خواهند و نه رژیم سلطنتی را. بلکه جمهوری، جمهوری اسلامی را می‌خواهند."

ژاک روبر: "بنابراین آنچه مطرح است سلطنت این یا آن خانواده مورد نظر نیست. آنچه در این قانون اساسی به جای سلطنت جایگزین می‌شود جمهوری- جمهوری اسلامی است. ممکن است بحثی درباره این جمهوری و اسلامی بکنید؟"

امام: "اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست که آرای عمومی مردم آن را تعیین می‌کند. اسلامی می‌گوییم چرا که قانون اساسی ما بر اساس آن است. قانون اساسی فعلی را بررسی می‌کنیم آنچه با اسلام موافق است می‌پذیریم و هر جا که تناقض دارد رد می‌کنیم. جمهوری است یعنی دموکراتیک و اسلامی است یعنی قانون آن اسلامی است."

ژاک روبر: "به جز ریاست جمهور آیا نظرتان حضور پارلمان، و احزاب و مقابله احزاب هم است؟"

امام: "بله، همه اینها است."

ژاک روبر: "آیا تغییر مثل فرانسه است؟"

امام: "بله، همین طور است اما قانون ما اسلام است."

## عامل داخلی

زیاد شنیده می شود که نسل جوان یا ناراضیان از انقلاب، روشنفکران را به عنوان بانیان این انقلاب مورد سرزنش قرار می دهند. آیا چنین است؟ نقش روشنفکران در این انقلاب تا چه اندازه بود؟

روشنفکران تنها بانیان انقلاب نبودند که حالا مورد سرزنش قرار گیرند. همه گروه ها و احزاب بودند. متأسفانه هر گروهی دیگری را سرزنش می کند. همه می گویند: "کی بود کی بود؟ من نبودم". این یک نوع فرافکنی و فرار از مسئولیت است. همه گروه ها بودند و همه مسئول هستند. جنبش ضد استبداد بطور مشخص از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شکل گرفت. این جنبش بطور عمده جنبشی روشنفکری و محدود در همین قشر بود. از اوایل سال ۱۳۴۰ که انقلاب سفید شاه آغاز شد، روابط شاه با روحانیان دگرگون شد. شاه که نتوانست با روحانیان کنار بیاید و نظر آنان را جلب کند، بر عکس به قم رفت و سخنانی گفت که هر نوع آشتی را غیر ممکن ساخت. در نتیجه روحانیان به جنبش ضد استبدادی، که عمده‌تاً جنبشی روشنفکری بود پیوستند. در نتیجه قلمرو جنبش از دایره محدود روشنفکران بیرون رفت. ساواک شاه توانسته بود تمام نهاد های سیاسی و فرهنگی روشنفکران را در هم بکوبد و از بین ببرد، اما نتوانسته بود نهاد مسجد را که پایگاه و جایگاه روحانیان است از بین ببرد. پیوستن روحانیان به جنبش ضد استبداد توده های میلیونی مردم عادی را به صحنه کشانید و موجب پیروزی شد. در حالیکه نقش روحانیان در انقلاب بسیج مردمی بود، روشنفکران نقش مهندسی آن را داشتند.

**شاه خود اعتقادات مذهبی داشت. آیا او می خواست نهاد مسجد را از بین ببرد یا قصد هدایت آن را داشت؟ آیا یکی از علل این نبود که شاه خود را از جانب مذهبیون در خطر نمی دید؟**

ج- شاه نمی توانست مسجد را از بین ببرد. اما برای مهار نهاد های دینی تلاش بسیار می کرد. تمام موقوفات تحت کنترل زیر مجموعه های شاه قرار داشت. پول های فراوانی میان برخی از روحانیان توزیع می شد. به موجب اسنادی که در نخست وزیری یافت شد، در ایام محرم قبل از انقلاب مبلغی حدود ۸ ملیون تومان توسط جامعه و عاظم ایران میان برخی از روحانیان، که اسامی آن ها در آن لیست بود توزیع شده بود. بنظر می رسد که شاه اولاً میزان قدرت و نفوذ روحانیان در میان مردم عادی را نادیده گرفته بود. ثانیاً به تاریخ بی توجهی کرد. تاریخ ایران از زمان های بسیار دور، قبل از اسلام نشان می دهد که حکومت دو رکن یا دو پایه داشته است: پادشاه و روحانی. هر زمان میان پادشاه و روحانی نزاعی در گرفته پادشاه باخته است. شاه این را نادیده گرفت و در اختلافی که با روحانیون پیدا کرد نه تنها دست به ترمیم روابط خود با آنان نزد بلکه با سخنرانی تحریک آمیز خود در قم روابط را بنقطه غیر قابل ترمیم رسانید. در نتیجه روحانیت به جنبش ضد استبدادی پیوست. و موفق به سرنگ‌نی نه تنها شاه بلکه اصل سلطنت شد.

**روشنفکران می توانستند نقش دیگری در این روند داشته باشند؟ چگونه؟**

روشنفکران می توانستند نقش دیگری داشته باشند، اما همین نقش را ناقص انجام دادند. اختلافات درونی میان روشنفکران و بی توجهی به شرایط ویژه تاریخی و مناسبات اجتماعی، ارزیابی نادرست از

امکانات و قدرت روحانیان به ضرر آنان و انقلاب تمام شد. اگر روشنفکران، برغم اختلافات سیاسی و اعتقادی میان خود، با درک درست از شرایط با هم همکاری می کردند سر نوشت انقلاب مسیر دیگری پیدا می کرد. همه گروه ها و احزاب و جریان های روشنفکری ایران نیازمند یک بررسی انتقادی از عملکرد خود در انقلاب ایران، بخصوص بعد از پیروزی می باشند.

**نهضت آزادی هم به عنوان یک جریان صاحب اندیشه در این زمینه نیازمند یک بررسی انتقادی هست؟ در چه زمینه هایی؟**

**ج -** نهضت آزادی هم نیازمند بررسی کارنامه خود می باشد. این باید ابتدا در خود نهضت مطرح شود، که شده است و باید نهائی و سپس منتشر گردد.

**چرا رهبری مطلق انقلاب در اختیار مذهبیین قرار گرفت؟ آیا این مسئله ناشی از ضعف نیروهای غیرمذهبی بود یا برخورد شدید شاه با آنها؟**

انقلاب توسط یک روحانی بر جسته و مرجع تقلید رهبری شد. اینکه چه علل و اسبابی موجب احراز این رهبری شد نیاز به بحث و بررسی دارد. صورت مسئله را با ساده اندیشی، ساده کردن جواب نمی دهد. با ذهن توطئه نگر هم نمی توان جواب درست را به دست آورد. تمام گروه های سیاسی، از سال ها قبل از پیروزی این رهبری را پذیرفتند. پیروزی انقلاب مرهون حضور میلیون ها ایرانی از زن و مرد در راه پیمائی ها بود. میلیون ها زن ایرانی، در شهرها و روستاها، حتی مذهبی ترین آن ها به خیابان ها آمدند. حضور زنان باچنین ابعاد گسترده در انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر ایران سابقه نداشت. این حضور نتیجه رهبری آن با یک شخصیت روحانی بود. هنگامی که توده های عظیم مردم در صحنه حضور پیدا کردند، روشنفکران به اقلیت عددی تبدیل شدند. روحانیان که در ارتباط و سخن گفتن با مردم هنر مند یا هنر مندتر از روشنفکران هستند، گوی سبقت را از آنان ربودند. روشنفکران هم هر کدام سازی زدند و راهی رفتند و با هم همدلی و هماهنگی نکردند و صحنه را به کلی به حریف وا گذاشتند.

**کدام قشر از مذهبیین، سرکردگی این حرکت اجتماعی را بر عهده داشتند و با چه ابزارهایی؟**

بدنه اصلی روحانیان را سنت گرایان و محافظه کاران تشکیل می دهند. مردم عادی با سنت ها راحت تر هستند. در کشور هائی که در آنها جنبش های سیاسی توده ای می شوند در فاز اول سنت گرایان حمایت مردم را به دست می آورند. نفوذ روحانیت ایران در میان توده ها یک قدمت چند هزار ساله، حتی قبل از اسلام، دارد. در ایران باستان، شاه به تنهائی حکومت نمی کرد. در کنار پادشاه همیشه موبد موبدان قرار داشته است. موبد موبدان فره ایزدی در پادشاه را اعلام و تاج بر سر پادشاه می گذاشته است. حتی بعد از اسلام هم این رابطه و نفوذ مجدداً بروز و ظهور پیدا کرد. بموجب برخی از آمار ها حدود ۱۸۰۰۰۰ روحانی در ایران هست. در دور افتاده ترین روستا ها هم مسجد یا حسینیه با حد اقل یک روحانی وجود دارد. همه این ها از ابزار های بسیار مهم در تحولات انقلاب می باشند.

**همکاری نهادهای رژیم شاه، از جمله ساواک و ارتش با انقلابیین، چه نقشی در تغییر رژیم ایفا کرد؟**

هیچ نوع سندی یا شواهدی در باره همکاری میان انقلابیون با ساواک وجود ندارد، حداقل من ندیده ام. امرای ارتش در آخرین روز های انقلاب سیاست بیطرفی، و نه همکاری را در برابر انقلاب اتخاذ کرد. اگرچه بخشی از نیروهای گارد با آن درگیری مسلحانه پیدا کرد. پس از استقرار جمهوری اسلامی افسران وطن پرستی بودند که، بخصوص بعد از حمله عراق به ایران با تمام وجود از میهنشان دفاع کردند و شهیدان زیادی دادند. اما، از جانب دیگر، همانطور که گفتم شاه و نیروهای امنیتی او، ساواک، با سرکوب های خشونت بار مستمر و گسترده نقش کلیدی در تعمیق و پراکندگی نارضایتی افسران مختلف مردم و بعنوان عامل منفی در انقلاب نقش داشتند. تغییر رژیم رویدادی که در یک شب رخ بدهد نبود. فرایندی بود که در یک نقطه به بار نشست. نقش اصلی ساواک در انقلاب را در این رابطه باید بررسی کرد.

**می گویند بخش داخلی ساواک که به کار گروه های چپ و ملی نظارت داشت عملاً دست نخورده باقی ماند و بعدها به کار گرفته شد. این طور است؟**

ج- نخیر درست نیست. بموجب اطلاعاتی ما بعد از پیروزی انقلاب از ساختار اداری ساواک بدست آوردیم متوجه شدیم که دو اداره در ساواک، اداره دوم و هشتم، ضد جاسوسی در داخل و جاسوسی برون مرزی بسیار فعال بودند. در این دو اداره اطلاعات پر ارزشی از کشور های همسایه وجود داشت. بدلیل جنایات وحشتناک اداره سوم که مسئول امنیت داخلی و در واقع پلیس سیاسی بود ساواک بد نام بود اما اداره های دوم و هشتم فعالیت های مثبتی داشتند و اداره هشتم، یا ضد جاسوسی باز سازی و فعال شد. اما بعد ها با تشکیل وزارت اطلاعات آن فعالیت ها نیز بکلی تعطیل و منحل شد.

**پس علت حیرت زدگی رهبران از پیروزی زود هنگام انقلاب چه بود؟**

ج- سرعت فرو پاشی نظام استبداد سلطنتی فقط رهبران انقلاب را حیرت زده نکرده بود، بسیاری از ناظرین بین المللی، حتی دیپلمات های خارجی نیز دچار تعجب شده بودند.

**گفته می شود اگر شاه بعد از تغییر هویدا، به سوی گروه هایی چون نهضت آزادی یا جبهه ملی می رفت می توانست روند جریانات را تحت کنترل در آورد. شما به این مسئله فکر کرده اید؟ در آن صورت ایران امروز در چه وضعی قرار داشت؟**

همانطور که اشاره کردم اگر شاه، و آمریکا، می پذیرفتند که شاه بنفع پسرش استعفا بدهد و یک دوره ای از آزادی های سیاسی، نظیر بعد از شهریور ۱۳۲۰ بوجود می آمد، احتمالاً تغییرات به سمت و سوی جمهوریت، مسیر دیگری را طی می کرد.

**چه مسیری؟ در کتاب آقای غلامرضا افخمی گفته شده که ایران امروز یکی از پیشرفته ترین کشورهای منطقه می شد. نظر شما در این مورد چیست؟**

ج- این کتاب را ندیده و نخوانده ام و نمی توانم نظری بدهم. اما تحلیل های صاحب نظران همان دوران شاه این نظر را تأیید نمی کند.

در همین ارتباط گفته می شود اگر شاپور بختیار بعد از هویدا به نخست وزیری رسیده بود، باز اوضاع تفاوت می کرد. تفاوت می کرد؟

با توجه به شرایطی که در آن زمان بود، اگر شاه بعد از هویدا می ماند و بختیار هم می آمد اوضاع تغییر می کرد و او هم شکست می خورد.

**اصولا این انقلاب اجتناب پذیر بود؟**

**خیر.** تحولات سیاسی ایران به نقطه ای رسیده بود که انقلاب ایران غیر قابل اجتناب شده بود.

**تحولات داخلی یا خارجی؟ لزوم بستن کمر بند سبزه دور اتحاد شوروی سابق تا چه اندازه در این اجتناب ناپذیری نقش داشت؟**

**ج-** منظور من بطور عمده تحولات داخلی است. با بودن پیمان نظامی سنتو بنظر نمی رسد که نیازی به کمر بند سبز می بود. اگرچه آمریکائی ها در مذاکرات خودشان، بطوریکه از اسناد سفارت آمریکا نیز منعکس است، به این کمر بند سبز توجه داشته اند.

**گروه های چپ از دید شما در این انقلاب چه وزنی داشتند و چه وزنی می توانستند داشته باشند؟**

گروه های چپ، نظیر سایر گروه های انقلابی، در شکستن اسطوره قدرت ساواک و جو اختناق سیاسی نقش موثر و مهمی داشتند. بعد از انقلاب هم می توانستند نقش موثری داشته باشند. اما آنها هم در ارزیابی وزن خود و میزان اثر گذاری خود غیر واقع بینانه عمل کردند.

**آیا حمایت بازار سنتی از آقای خمینی، نقش تعیین کننده ای در روند امور داشت؟**

بازار سنتی در انقلاب نقش موثری در پشتیبانی مالی از انقلاب و رهبری آن داشت.

**در نوفل لوشاتو، هرگز اتفاقی پیش آمد که باعث شود از حکومتی که در راه بود تصویر تیره ای در ذهن تان جای بگیرد؟ به آینده آن شک کنید؟ پیش از همه چه چیزی شمارا نگران می کرد؟**

**ج-** چرا شد. اما در یک وقت دیگری به این موضوع خواهم پرداخت.

**تا کجا خود را همراه کامل انقلاب ارزیابی می کنید؟**

من پرونده انقلاب را از کارنامه جمهوری اسلامی جدای نمی کنم. هیچگاه خود را از انقلاب مردم ایران برای آزادی و استقلال و تامین آزادی ها و حقوق اولیه انسانی جدا ندانسته و ندیده ام.

**تا کجا خود را با جمهوری اسلامی همراه ارزیابی می کنید؟ مهم ترین نقطه جدایی انقلاب از جمهوری اسلامی کجاست؟**

**ج-** ما چند مقوله را از هم جدا می کنیم : ۱- به آرمانهای انقلاب سال ۵۷، که ادامه مطالبات تاریخی ملت ایران در انقلاب مشروطه و جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق بود، همچنان معتقد و متعهدیم؛ ۲-



به قانون اساسی التزام داریم و ۳- به سیاست ها و عملکرد حاکمان معترض و خواهان اصلاح آن ها هستیم.

در ارتباط با اعدام های دوران انقلاب، بحث های زیادی مطرح شده و شما نیز پاسخ هایی داده اید. اما سؤال اینجاست که آیا به نقطه ای رسیدید که آن اعدام ها را در مغایرت قانون و اصول انسانی ببینید؟ اگر آری؛ کجا؟ در آن نقطه چه کردید؟

اگر به مواضع ما در روزنامه های صدر انقلاب مراجعه کنید و مصاحبه ها و خاطرات خلخالی را بخوانید خواهید دید که ما به کرات به آن نوع اعدام ها اعتراض کرده ایم. پس از پیروزی انقلاب یا می بایستی عفو عمومی اعلام می شد یا آنها که عوامل کشتار و شکنجه مردم بودند محاکمه می شدند. مرحوم طالقانی، بازرگان و کسان دیگر، از جمله خود من، بر این باور بودند که عفو عمومی داده شود. مرحوم طالقانی با اشاره به حمله مردم به خانه سرهنگ زیبایی، در خیابان هدایت و آتش زدن آن، به آقای خمینی پیشنهاد داد که هنگام ورود به ایران، مثل پیامبر در فتح مکه، عفو عمومی اعلام نمایند. این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد. اما آن نوع کشتن ها هم مورد قبول ما نبود و ما آن ها را و هن انقلاب و جمهوری اسلامی دانسته و میدانیم. علاوه بر کسانی که نام بردم که مخالف آن اعدام ها بودند، به یاد دارم در جلسه شورای انقلاب در منزل آیت الله مهدوی کنی، افرادی چون مرحوم آیت الله مطهری نیز با آن نوع اعدام ها و عملکرد خلخالی شدیداً مخالفت کردند.

**به طور مشخص کدام اعدام ها شمارا منقلب کرد؟**

ج- در میان اعدام شدگان کسانی هم بودند که مرتکب گناهی نشده بودند و اعدام آنها واقعاً برای ما و بسیاری غیر قابل قبول و تحمل بود. در اعتراض به اعدام این افراد بود که خلخالی گفت اگر بی گناه کشته شده باشند به بهشت می روند.

**با ارتشبد فردوست یا تیمسار مقدم، دیدار و مذاکراتی داشته اید؟ در چه زمینه هایی؟**

خیر در هیچ زمانی.

**آیا صادق قطب زاده واقعا می خواست کودتا کند؟ چرا او را اعدام کردند؟ از لحظه اعدام او مطالب مختلفی نقل شده. می توانید از آن لحظه بگویید؟**

صادق قطب زاده در یک دادگاه سر بسته و بطور محرمانه محاکمه شد. بجز آنچه رئیس دادگاه او گفته و نوشته است اطلاعات مستقل قابل اعتنائی در دسترس نیست. اما چرا او را اعدام کردند؟ در کتاب "کاگ ب در ایران" مطالب قابل توجهی وجود دارد که باید بررسی شوند. در مورد آخرین لحظات حیاتش مطلبی را در خاطرات زندانیان بعد از انقلاب، که در خارج کشور جمع آوری و منتشر شده است خوانده ام. بیش از آن چیزی نمی دانم.

به هر حال به نظر می رسد به دلایل مختلف باید موضوع اعدام قطب زاده برای شما مهم باشد و به آن از زوایای مختلفی نگاه کرده باشید. نه؟ حتی کنجکاو هم نبودید که پرس و جویی بکنید؟

ج- اعدام قطب زاده برای من بسیار مهم بود. نه برای آنکه سال ها با هم در یک سنگر مبارزه می کردیم و نه فقط برای اینکه او بهترین سالهای جوانی اش را در مبارزه گذارند، بلکه برای فهم رویدادهای درون انقلاب و انحرافات آن مهم بود و هست. هم کنجکاو بودم و هستم و پیگیری می کنم.

**مهم ترین چهره ها یا نیروهایی که در حذف افرادی مانند شما یا به طور کلی جریان ملی مذهبی ها از گردونه حکومت نقش داشتند، چه کسانی بودند؟**

کسی ما را از گردونه حکومت حذف نکرد. ما خود حاضر نشدیم بپذیریم که برای ماندن وسیله های ماندن را توجیه کنیم. اما در فرایند تقابل و حذف روشنفکران دینی و نهضت آزادی، باصطلاح آن زمان، لیبرال ها، در فاز اول نیروهای چپ با روحانیان هم دست و هم گام شدند. اما وقتی روحانیان موقعیت خود را تثبیت کردند، نیروهای چپ را نیز از صحنه بیرون راندند. تحلیل برخی از نیروهای چپ این بود که دولت بازرگان مثل دولت کرنسکی در انقلاب روسیه است. با همکاری با روحانیان باید آن را میان بر داشت. و چون روحانیان قادر به اداره امور نیستند کشور را به نقطه ای می برند که به تعبیر لنین نه حاکمان می توانند حکم برانند و مردم قبول حکم می کنند. نیروهای چپ خود را حفظ کنند، در شورا ها و نیروهای نظامی نفوذ کنند تا در آن شرایط با یک جهش قدرت را (بر طبق نظریه جهش لنینی انقلاب) ا در دست گیرند. برخی از نیرو های غیر چپ و حتی مذهبی نیز در فرایند حذف جریان ملی - اسلامی مشارکت داشتند.

**آن گروه ها و افراد امروز کجا قرار دارند؟**

برخی از این گروه ها خود قربانی وضعیتی شدند که بانی آن بودند. ولی بعضی از آن ها هنوز بر سر کارند. [این برخی ها اسم ندارند؟] کسانی که با تحولات درونی انقلاب آشنا هستند این گروه ها را من شناسند.

**در طول این سال ها با آقای خامنه ای دیداری داشته اید؟ تقاضای دیدار کرده اید؟**

ج- خیر. ما با گفت و گو در شرایط مناسب منطقی با همه گروه ها و شخصیت های موثر در تحولات داخلی کشور در راستای منافع ملی موافقیم و در نشریه وفاق ملی در سال ۸۱ شرایط و فرایند مطابقت آن را توضیح داده ایم. این شرایط در خصوص مقام رهبری فراهم نشده است.

**در جو پر گرد و غبار امروز، هر کس که مخالف حکومت اسلامی بگوید و در عین حال هنوز زنده باشد، از دید برخی، مامور است و کاسه ای زیر نیم کاسه اش. نظرتان در این مورد چیست؟ چرا برخی مخالفان این حکومت می توانند تا جاهای بسیار دوری بروند، برخی نه؟ متغیر بودن آستانه تحمل حکومت در برابر افراد مختلف، ناشی از چیست؟**

این سخنان یا از سر بی اطلاعی است یا غرض ورزی. نه مخالفان حاکمیت همه از یک جنس هستند و نه ادبیات آنان یک سان است و نه حاکمان در برخورد با مخالفان یک پارچه هستند. همه این عوامل در برخورد ها اثر گذار است.

## با کدام مخالفان برخوردها سخت تر است؟ چرا؟

ج- موفقیت در مبارزات سیاسی علنی و قانونی همان اندازه که رفتار حاکمان موثر است، رفتار و طرز کار فعالان سیاسی نیز اهمیت دارد. ما باید حرفمان را محکم و قاطع اما قانونی بزنیم. درست است که در شرایط فعلی قانون نقش چندانی ندارد اما ما باید چارچوب های و مقررات مبارزه قانونی و علنی را رعایت کنیم.

می گویند حکومت اسلامی از سر برنامه ریزی، خود مخالفین کنترل شده خویش را نیز خلق می کند. این حرف شبیه نظر طرفداران تنوری توطئه است یا می تواند حاوی واقعیتی باشد؟

در این مورد یک حکم کلی نمی توان داد. ممکن است در مواردی چنین باشد اما باید توجه داشت که در جمهوری اسلامی طیف وسیعی از مخالفان سیاست ها و عملکرد های حاکمیت بطور طبیعی وجود دارند. اینان مخلوق حکومت نیستند. اینان محصول رویدادهای درون جامعه بعد از انقلاب هستند.

## آیا مواردی را سراغ دارید؟

بله اما در شرایط کنونی ذکر نام آنها مفید نیست.

بسیار شنیده ام که می گویند شما چون اسناد و حرف های ناگفته، اما مکتوبی در باره ماجراهای انقلاب دارید، تا امروز زنده مانده اید. چنین است؟ اگر پاسخ مثبت است، این اسناد چه نقشی در بازجویی ها مکرر از شما اما عدم دستگیری تان دارد؟ کجا هستند این اسناد؟

این ها پندارهای غیر واقع بینانه است. مرگ و زندگی دست خداست. زنده ماندن من نتیجه آنچه شما میگویند نیست. از مرگ هر کسی نداشته و ندارم. در طول سالیان دراز مبارزاتم با رها تا آستانه مرگ رفته ام.

در آخرین ساعات شبی که عازم فرودگاه پاریس برای پرواز به ایران بودیم، در تمام کسانی که در طی آن ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو نوعی در فعالیت ها حضور داشتند با آقای خمینی جلسه ای داشتند و مراسم تشکر از آن ها و خداحافظی بر گزار شد. بعد از رفتن افراد من یک صحبت خصوصی با ایشان کردم و از ایشان خداحافظی کردم. گفتم با توجه به آنچه من در این جا دیدم، در ایران شما را دوره می کنند و مرا هم نخواهند گذاشت که شما را ببینم. گفتند چکار می خواهی بکنی. گفتم می خواهم بروم قلندری کنم. خندیدند پرسیدند یعنی چی. گفتم می خواهم بروم ایران گردی، جامعه را بررسی کنم که چه تغییراتی در آن رخ داده است که این انقلاب را سبب شده است. و سپس ایشان با تشکر از کارهایی که انجام شده بود در پشت قرانی که همراه داشتم متنی بیادگار نوشتند. چند روز بعد از ورود به ایران، حاج احمد آقا بدیدنم آمد و گفت پدرم پیغام دادند که مگر کار تمام شده است که فلانی نمی آید. گفت پدرم با شما کار دارد و می خواهد شما را ببیند. قبول کردم و با هم رفتیم. در دیدار خصوصی با آقای خمینی بعد از حال و احوال از من خواستند بعنوان نماینده ایشان بروم در شورای انقلاب. اما امتناع کردم و نگرانی خود را از آنچه پیش بینی می کردم توضیح دادم. گفتم من از علاقه شما به خودم واقف هستم و

تشکر می‌کنم. اما نگران هستم. نه من امیر کبیر هستم و نه شما ناصرالدین شاه. ناصرالدین شاه برغم خدمات امیر کبیر با او نیز برغم علاقه ای که به امیر کبیر داشت، در نهایت دستور قتل امیر کبیر را داد. من نمی‌خواهم روزی برسد که بدستور شما کشته شوم. ایشان لطمه ای ب فکر فرو رفت و سپس گفت تا زنده هستم نمی‌گذارم آسیبی بشما برسد.

همه می‌دانند که در زمان حیات آقای خمینی، از جمله در سال ۶۷ پس از انتشار نشریه هشدار در زمینه جنگ تحمیلی، مسئولان کشور نزد ایشان رفتند تا مجوز باز داشت همه اعضای نهضت را بگیرند. ایشان مخالفت کردند و اجازه ندادند. در یک نوبت گفتند که به بازرگان، سحابی و یزدی کاری نداشته باشید در نتیجه آقایان صباغیان، توسلی و منصوریان را بازداشت کردند. در یک نوبت دیگر گفتند بازرگان، سحابی و یزدی دین دارند اما با ما نیستند. شما بروید فکری برای آنهایی بکنید که می‌گویند با ما هستند اما دین ندارند. در نوبتی دیگر مسئولان که دنبال مجوز بازداشت بودند به ایشان گفتند نهضتی ها ضد روحانی هستند. ایشان جواب دادند که آنها ضد شما هستند نه ضد روحانی. آنها گفتند که اینان ضد شما هم هستند. ایشان جواب دادند ضد من باشند. مگر من جزو اصول دین هستم که اگر کسی با من مخالف بود او را بگیرد.

در سال ۱۳۸۱ بعد از پنجاه و سومین جلسه بازجوئیم که آخرین جلسه بود، از بازجو پرسیدم چرا احکام صادر شده علیه اعضای نهضت آزادی را اجرا نمی‌کنید. پاسخ داد که اول تکلیف تو باید روشن بشود. زیرا اگر احکام آن‌ها به اجرا گذاشته شود و تو آزاد باشی با مصاحبه‌هایی که می‌کنی موضوع ابعاد جهانی پیدا می‌کند. جواب دادم که خوب، حال که می‌گوئید بازجوئی من تمام شده است، حکم مرا هم بدهید تا با دوستان با هم به زندان برویم. گفت در مورد تو کار ما مشکل است. تو نماینده امام و چنان و چنین بودی.

اما من هم مصون از آزارها و اذیت‌ها نیوده‌ام. در سفری به شیراز برای سخنرانی، در همان زمان که نماینده مجلس هم بودم، در مسجد مورد حمله گروهای فشار شناخته شده، قرار گرفتم و مجروح شدم.

در ۱۹ آبان ۱۳۶۳، بعد از سخنرانی ام در دفتر نهضت آزادی بمناسبت گروگانگیری، با پرتاب بمب‌های انفجاری و آتش‌زنی به منزل مسکونی ام توسط گروهای فشار وابسته به حاکمیت، قسمتی از ساختمان ویران و خسارات سنگینی وارد کردند. خوشبختانه خانواده در منزل نبودند و خسارات جانی نداشت. در تمام حملاتی که بدفتر نهضت آزادی می‌شد، همه ما مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتیم. سوابق و مشروح این حملات در اسناد نهضت آزادی ایران، در سایت نهضت در دسترس می‌باشند.

در آذرماه سال ۱۳۷۷، در آخرین روز کنفرانس سران اسلامی در تهران، به دنبال شکایت معاون امنیتی وقت وزارت اطلاعات، سعید امامی، به دادگاه انقلاب احضار و همان روز بازداشت و به بند ۲۰۹، که زیر نظر مستقیم وزارت اطلاعات قرار دارد، منتقل شدم. موضوع اتهام این بود که من در یک نشست محدود اعضاء و علاقمندان نهضت آزادی سخنی گفته بودم که آن را توهین به مقام رهبری دانسته بودند. در یکی از جلسات بازجوئی، با حضور وکیل ام، آقای دکتر صدر، قاضی احمدی، که چند سال قبل ترور شد، در پاسخ به اعتراض من که بازداشت من بر خلاف نظر آقای خمینی است، گفت من به

همراه سران کشور در آن نشست با رهبر فقید انقلاب، که پیشنهاد و اصرار بر موافقت ایشان با بازداشت سران نهضت بود و ایشان با آن مخالفت کردند، بودم. اما ایشان به این پرسش من که پس چرا مرا با شکایت و دستور سعید امامی بازداشت کرده اید، جوابی نداشت.

موقعیت افراد فرق می کند. من در طول سال های قبل از انقلاب در فعالیت های اسلامی ام با بسیاری از احزاب و سازمان های اسلامی در کشور های مختلف در تماس و همکاری نزدیک بوده ام. بواسطه نقش و حضورم در انقلاب موقعیت بین المللی خاصی دارم. بعد از درگذشت شادروان مهندس بازرگان سازمان ها و احزاب اسلامی در کشور های اسلامی تلگراف ها و نامه های تسلیت خود را برای من فرستادند، در حالی که من هنوز به جانشینی مهندس بازرگان انتخاب نشده بودم. هنگامی که در سال ۱۳۷۷، در آخرین روز کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران، در دولت آقای خاتمی، بازداشت شدم برخی از مقامات کشورهای اسلامی و رئیس هیات اجرائی کنفرانس به دولت ایران کتباً اعتراض کردند. بطوری که موضوع در هیات دولت مطرح شد. شنیدم آقای خاتمی گفته بود که اگر چه ما فلانی را به کنفرانس دعوت نکرده بودیم اما مهمانان ما با ماشین های ما برای دیدن وی بمنزلش میرفتند و حالا هم آن ها به بازداشت او اعتراض می کنند. در میان کسانی که در انقلاب فعال بوده اند کمتر کسی موقعیت بین المللی مرادارد. این را می توان از مراجعات فراوان رسانه های جهانی و مصاحبه های که صورت میگیرد، دریافت.

**توجه داشته باشید که با افراد مختلف در موقعیت هایی مشابه برخوردهای سختی شده است؛ نمونه اش آقای نوری. آقای مهندس سبحانی خواهش می کنم این بحث را بیشتر باز کنید چرا که حمایت پیشین رهبر انقلاب اسلامی در موارد زیادی کار ساز نبوده است. قبول ندارید؟**

در این مورد بهتر است بجای گمانه رنی نظر متصدیان امور را که در جایگاه تصمیم گیری هستند جویا شوید. اصولاً اگر فشار بیشتر فایده ای بیشتر از هزینه داشت در انجام آن تردید نمی کردند. ما در راستای منافع ملی باید طوری عمل کنیم که امکان تداوم برنامه های اصلاحی در جامعه وجود داشته باشد.

**در برابر بحث هایی که انقلاب دومی را بر نمی تابد، و سخن از اصلاحات می کند، همیشه این سؤال مطرح می شود که: اصلاح چه چیز؟ همین حکومت؟! پاسخ شما به این سؤال چیست؟ آیا جز انقلاب یا اصلاح، راه دیگری برای برونرفت از این وضع می شناسید؟ چه راهی؟**

در سخنرانی ام در موسسه خاور میانه در واشنگتن دی سی در فروردین سال جاری و در مصاحبه ای که چندی قبل سایت امروز با من داشت (خرداد ۱۳۸۷) توضیح داده ام که در ایران انقلابی از نوع انقلاب سال ۵۷ نه امکان دارد و نه مفید خواهد بود. شرایط ایران با گرجستان و اکراین متفاوت است و انقلاب مخملی یا نارنجی میسر نیست. ایران با کره شمالی، لیبی، عراق و افغانستان فرق دارد. تغییر و تحول در ایران غیر قابل اجتناب است. اما تغییرات درون زا و متناسب با شرایط ایران خواهد بود. جنبش اصلاح طلبی یک واقعیت غیر قابل انکار است. واقعیت جنبش اصلاح طلبی به این معناست که پس از پیروزی انقلاب انحرافی از مسیر آرمان های اولیه انقلاب صورت گرفته است. در برابر این انحراف دو

خط مشی مطرح گردیده است: براندازی یا اصلاحات تدریجی. در اجلاس افتتاحیه کنگره نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۶۳ در سخنرانی خود از جانب شورای مرکزی تحلیلی را ارائه دادم مبنی بر اینکه چرا نهضت آزادی با براندازی مخالف است و آنرا نه ممکن و نه مفید می‌داند؛ و چرا تنها راه را مبارزه علنی، قانونی و مسالمت آمیز می‌داند. بر اندازی، اگر ممکن باشد بدون قوه قهریه میسر نیست. هر قدرتی که با نیروی قهریه بدست آید با اعمال زور خود را حفظ خواهد کرد. اگر در آن تاریخ نهضت آزادی تنها گروه سیاسی بود که خط مشی استراتژیک اصلاحات را مطرح می‌ساخت، امروز این خط مشی یک فرایند غالب در قلمرو سیاسی ایران شده است. برای اصلاح دو شیوه تغییر مطرح می‌باشد: اصلاح ساختار حقوقی، که منظور تغییر در اصول قانون اساسی است. دوم اصلاح ساختار حقیقی، که منظور تغییر در عملکرد و رفتار سیاسی صاحبان قدرت است. جنبش اصلاح طلبی در واقع با بررسی تجارب تاریخی، بر این باور است که تغییر در ساختار حقوقی لزوماً به دموکراسی منجر نمی‌شود. بموجب ساختار حقوقی قانون اساسی مشروطه، شاه باید سلطنت می‌کرد نه حکومت. اما در دوران پهلوی ها، پادشاه حکومت می‌کرد نه سلطنت. اما در همین تجربه تاریخی ما شاهد آن بودیم که هر زمان نیروی سیاسی مردمی قابل توجهی در صحنه سیاسی ایران شکل گرفته است، نظیر جنبش ملی شدن صنایع نفت به رهبری شادروان دکتر مصدق در سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲، شاه نتوانسته است فرا قانونی عمل کند. هر زمان هم که به تحریک بیگانگان خواست فراقانونی عمل کند شکست خورد، نظیر تیر ۱۳۳۱. تجارب تاریخی به ما میگوید برای اصلاح ساختار های حقیقی نیاز به حضور موثر نیروی متشکل سیاسی است تا با حضور این نیرو و حاکمان جرات عمل فراقانونی را پیدا نکنند. پیگیری و تحقق این خط مشی کار آسانی نیست. بسیار زمان بر است. صبر بسیار می‌خواهد. اما از هر راه حل دیگری مطمئن تر است. احتمال دارد که ساختار حقیقی آنقدر انعطاف نا پذیر باشد که این راه حل به نتیجه نرسد. در آنصورت و تنها در آن صورت است که راه حل های دیگر، توسط نسلی دیگر، مطرح خواهند شد. این نیز بر اساس تجربه در ایران و سایر کشور هاست. خلاصه این تجربه این است که راه حل قهر آمیز، انتخاب یک گروه پیشتاز در یک جامعه نیست، بلکه نتیجه ناکامی و بی حاصلی خط مشی اصلاح طلبی است. هنگامی که تمام راه حل ها برای تغییرات مسالمت آمیز آرایش شد و نتیجه نداد خود جامعه به جمع بندی جدید برای اتخاذ شیوه های جدید مبارزه برای تغییر خواهد رسید. این تجربه ایست که در مبارزات ضد استبدادی قبل از انقلاب هم به وقوع پیوست. هنگامی که مبارزات مسالمت آمیز قانونی در سال های ۱۳۴۰ به نتیجه نرسید و کمترین اعتراضات با خشونت پاسخ داده شد در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ وحشت حاکمان و تزلزل درونی آنان منجر بقتل عام مردم شد، ناگهان همه گروه ها، چپ، راست، مذهبی یا غیر مذهبی، مستقل از یکدیگر به جمع بندی ضرورت جهاد مسلحانه رسیدند. در واقع این تصلب و انحطاف ناپذیری حاکمان بود که مبارزه مسلحانه را بر کل جنبش تحمیل کرد.

اما بنظر من ایران به آن نقطه نمی‌رسد. هم به دلیل تغییر گفتمان انقلاب به گفتمان اصلاحات در سطح جهانی و هم بعلت شرایط مناسبات خاص قدرت در ایران. به نظر می‌رسد مناسبات درونی نیرو ها، در درون و بیرون حاکمیت بگونه ایست که دیر یا زود تغییرات در ساختار حقیقی و حقوقی، ولو بطور نسبی پذیرفته خواهد شد. در این راستا بر این باورم که توجه به تجربه شوروی سابق، بعنوان یک حکومت توتالیتر با نیروی نظامی و سازمان امنیت بسیار مقتدر، می‌تواند آموزنده باشد.

یعنی شما انتظار دارید که به طور مثال جمهوری اسلامی بار دیگر به شرایطی مانند دوم خرداد بازگردد؟ در آن صورت صاحبان قدرت امروز کجا خواهند رفت و نقش شان چه خواهد بود؟ باز راه اندازی دولتی موازی و قدرتمند تر از دولت «تدارکاتی»؟

ج- حرف من این است که قرائن و شواهد حرکت کلی را بآن سمت و سو نشان می دهد. اما کی و چگونه؟ نمی توان پیش بینی کرد.

نهضت آزادی از لزوم انتخابات تحت نظارت های بین المللی سخن گفته است. این کار ممکن نیست، هست؟ چگونه؟ امیدی به انجام آن دارید؟

نظارت بین المللی امکان پذیر است. در بسیاری از کشور ها انجام گرفته است. آخرین آن در انتخابات آذربایجان بود که ایران هم ناظرینی به آن کشور اعزام نمود. اما طرح آن لزوماً به معنای امکان انجام آن نمی باشد بلکه می تواند موجب تغییر در فضای سیاسی ایران و باز شدن آن بشود.

دنیا در شرایطی هست که گوادالوپ دیگری در آن برگزار شود؟ با شرکت چه کسانی؟ در چه شرایطی؟ از پس آن گوادالوپ چه بر خواهد آمد؟

هر نوع تغییر معنا داری در ایران لاجرم بایستی درون زا باشد. دموکراسی کالا نیست که از یک کشور به کشور دیگری صادر یا وارد شود. در حکومت شاه قدرت های خارجی نقش تعیین کننده داشتند. بنا براین کنفرانسی از نوع گوادالوپ در راستای تغییر موضع سیاست های خارجی اثر گذار بود، اما حکومت کنونی ایران اینگونه روابط را با جهان خارج ندارد. اثر گذاری قدرت های خارجی محدود است. آن سیاست هائی اثر گذار خواهند بود که در راستای تغییرات و تحولات درونی باشند.

در این «بایستی» و اینکه دموکراسی باید درونزا باشد بحثی نیست. بحث در مورد امکان است. با توجه به سیاست خارجی کنونی و پرونده های مختلف جمهوری اسلامی، امکان اجماع جهانی به منظور وارد آوردن فشارهای تعیین کننده بر رفتار مسئولین جمهوری اسلامی وجود دارد؟

ج- من خیلی امید وار نیستم و برای آن حساب باز نکرده ام.

مهم ترین امیدهایتان برای ماندن و گفتن و ایستادن چیست؟

بالاترین امیدم تحقق آرمان های آن هموطنانی است که بیش از صد سال برای آن مبارزه کرده اند و می کنند. با تمام وجود بر این باورم که دیر یا زود، چه من و امثال من باشیم یا نباشیم، جنبش برای آزادی در ایران پیروز خواهد شد. راهی طولانی طی کرده ایم و راهی طولانی تر در پیش داریم. راه آزادی و آبادانی ایران جاده ای آسفالته و یا حتی شوسه نیست. راهی است بس پر نشیب و فراز. سری سر شار از عشق و شوق، اراده ای استوار و دلی به بزرگی هستی و ایمانی مقرون به یقین می خواهد، تا نه از ملامت ملامت کنندگان و نه از جفای یاران و نه از بی انصافی مخالفان و نه از بی رحمی دشمنان و نه از تهمت های بیشرمانه دروغ پردازان از پای نیفتیم.

زبان حالم درماندگم، ایستادم و گفتم این شعر اقبال پاکستانی است:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم      هیچ نه معلوم شد بهر چه من زیستم

موج زخود رفته ای باز خرامیدوگفت      هستم اگر می روم، گرنروم نیستم

فردای شخصی تان را چگونه می بینید؟

در آستانه قبول دعوت حق هستم. امید وارم تا آخرین لحظات بتوانم آنچه را که در مصلحت هموطنان و میهنم و موجب آزادی و استقلال و آبادانی ایران عزیز باشد انجام دهم تا رو سپید با خدای خود روبرو شوم.

### گزارش صدور مجوز چاپ کتاب "روشنفکر دینی و چالش های جدید"

۸۶/۱۱/۷

۱- حدود سه سال پیش ، در اواخر دوره وزارت آقای مسجد جامعی ، مجموعه ای از مقالات و سخنرانی های اینجانب پیرامون روشنفکری دینی ، تحت عنوان " روشنفکری دینی و چالش های جدید " برای چاپ توسط انتشارات کویر ، به وزارت ارشاد جهت صدور مجوز چاپ ، تسلیم شد.

۲- تغییر دولت و سپس وزیر ارشاد ، صدور مجوز را به تعویق انداخت . با روی کار آمدن وزیر جدید، مسئولان مربوطه با صدور مجوز چاپ کتاب اینجانب نه تنها مخالفت بلکه از اعلام کتبی و رسمی آن با ذکر دلایل نیز خودداری کردند.

۳- اینجانب در ۱-۶-۸۵ طی نامه سرگشاده ای به وزیر محترم ارشاد با توضیح مراتب ، درخواست صدور مجوز چاپ کتاب خود را تکرار کردم ، و چون هیچ واکنشی و جوابی در یافت نکردم ، ناچار به دادگاه متوسل شدم.

۴- در تاریخ ۹-۸-۸۵ شکایت کیفری خود را از وزیر(آقای صفار هرندي) و مدیر کل امور کتاب و کتابخوانی فرهنگ و ارشاد اسلامی(آقای مجید حمیدزاده) به دادسرای عمومی ویژه کارکنان دولت ، تسلیم نمودم و جناب آقای محمد علی دادخواه نیز وکالت اینجانب را در این پرونده به عهده گرفتند.(شماره پرونده ۲۳۴-۱۰ ب-۸۵). پس از مراجعه به دادسرا و پیگیری شکایت ، نهایتاً ، پرونده به شعبه ۱۰ بازپرسی ارجاع شد . در بازپرسی برای بازپرس توضیح دادم که وزارت ارشاد نه مجوز چاپ می دهد ، نه دلایل آن را ابلاغ می کند . برای رسیدگی به این شکایت بازپرس وزیر و مدیر کل ارشاد را احضار کرده اما وزیر از حضور در بازپرسی خودداری کرد . بازپرس به مدیر کل ابلاغ می کند که باید دلایل عدم صدور مجوز را به ناشر یا مولف اطلاع دهد.



۵ - شعبه ۱۰ بازپرسی ، در رسیدگی به این شکایت ، ابتدا قرار منع تعقیب وزیر ارشاد را صادر کرد ، بدون آن که به اصل شکایت ، یعنی صدور مجوز چاپ کتاب بپردازد . وکیل محترم اینجانب ، به این قرار اعتراض کرد و شعبه ۱۰۵۹ به این اعتراض رسیدگی و در ۱۶-۱۱-۸۵ نظر شعبه ۱۰ بازپرسی را متاسفانه تایید کرد.

۶ - پیرو دستور بازپرس ، مدیر کل امور کتاب و کتاب خوانی وزارت ارشاد طی نامه محرمانه ای در ۲۱-۹-۸۵ ، به ناشر اطلاع می دهد که اشکالاتی در بعضی از صفحات کتاب وجود و این که : " در صورت تمایل پس از اصلاح قسمت های مورد نظر ، در صفحات ۲۱۵، ۲۱۳، ۱۹۷، ۵۸ مراتب جهت طرح مجدد در هیات مربوطه و اخذ تصمیم به این اداره کل اعلام شود " انتشارات کویر در ۲۷-۹-۸۵ مراتب را عینا به اطلاع اینجانب می رساند . اینجانب در تاریخ ۲۸-۹-۸۵ ، طی نامه ای به ناشر ، رفتار خلاف قانون وزارت ارشاد را که طبق ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی جرم محسوب می شود ، متذکر می گردد . ناشر محترم این نامه را در ۲۳-۱۰-۸۵ برای وزارت ارشاد ارسال می نماید.

۷ - با پیگیری وکیل اینجانب ، و بازپرس شعبه ۱۰ ، در تاریخ ۱۹-۱-۸۶ مدیر کل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در پاسخ به نامه مورخ ۱-۶-۸۵ اینجانب به وزیر ارشاد ، یک کپی از نامه ای را که مدیر کل امور کتاب و کتابخوانی برای معاونت امور فرهنگی وزارت ارشاد ارسال گردیده بود ، می فرستد در این نامه مجدداً به طور کلی نوشته شده است که مطالب چهار صفحه از کتاب محل ایراد است . در ۲۵-۱-۸۶ در پاسخ به این نامه مجدداً خواستم تا مدیر کل مربوطه توضیح دهد که مطالب مورد اعتراض چیست که باید اصلاح شود . اما باز هم جوابی داده نشد . در ۲۸-۵-۸۶ طی نامه ای به وزیر ارشاد مسئولیت های قانونی ایشان را یاد آور شدم و درخواست خود را مجدداً مطرح ساختم.

۸ - با پیگیری انتشارات کویر و جناب آقای دادخواه وکیل اینجانب ، بالاخره مدیر کل ارشاد در مهر ماه ۸۶ مطالبی را که در صفحات چهار گانه کتاب به نظر آنان باید حذف شوند ، به اطلاع ناشر رسانید . اگر چه عمل وزارت ارشاد با هیچ یک از موازین قانونی انطباق ندارد ، با وجود این با مشورت ناشر و وکیل حقوقی ، با حذف مطالبی که موجب حساسیت مسئولان سانسور کتاب در وزارت ارشاد شده است موافقت کردم.

۹ - مطالب سانسور و حذف شده از متن کتاب ، توسط وزارت ارشاد به شرح زیر است.

۹/۱ - از صفحه ۶۴: ".... مسئله دیگر که نیاز به تجدید نظر اساسی دارد ، نظریه سیاسی ولایت فقیه است . نمی خواهم در اینجا وارد بحث آن شوم ، زیرا نیاز به یک بحث و بررسی مستقل دارد تا نشان داده شود که این نظریه به هیچ وجه منشا قرآنی ندارد و با آرمان های انقلاب اسلامی نیز مبادینت دارد و مسئله آفرین است . لابد صحبت های اخیر علامه سید حسین فضل الله را خوانده اید ، او به ولی امر مسلمین جهان ایراد می گیرد و می گوید مسلمین جهان در انتخاب رهبر که مشارکت نداشته اند و برادران اهل تسنن این ولایت را قبول ندارند . پس فقط برای شیعیان است . در مورد شیعیان نیز ، شیعیان لبنان و عراق و کویت و پاکستان در انتخاب مداخله ای ندارند . این فقط برای ایرانیان است . بنابراین وی فقط

ولي امر شيعيان ايران است ، آن هم قشري خاص . غرض از طرح اين موضوع ، بررسي ولايت فقيه نيست ، بلکه نشان دادن ضرورت يافتن پاسخ هاي مناسب براي مسائل جدي و جديد است. "

۹/۲- از صفحه ۲۰۵: " به عبارت ديگر حکومت مذهبي يعني حکومت روحانيون بر ملت . آثار طبيعي چنين حکومتي استبداد است . زيرا روحاني خود را جانشين خدا و مجري اوامر او در زمين مي داند و در چنين صورتي مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند . يك زعيم روحاني خود را به خودي خود زعيم مي داند . به اعتبار اين که روحاني است و عالم دين ، نه به اعتبار راي و نظر و تصويب جمهور مردم . و بنا بر اين يك حاکم غير مسئول است و اين مادر استبداد و ديکتاتوري فردي است . چون خود را سايه و نماينده خدا مي داند ، بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و از هيچ گونه ستم و تجاوزي ترديد به خود راه نمي دهد بلکه رضاي خدا را در آن مي پندارد . گذشته از آن ، براي مخالف ، براي پيروان مذاهب ديگر ، حتي حق حيات نيز قائل نيست . آن ها را مغضوب خدا ، گمراه ، نجس و دشمن راه دين و حق مي شمارد و هرگونه ظلمي را نسبت به آنان عدل خدايي تلقي مي کند . "

۹/۳- از صفحه ۲۲۱: " اما امروزه به برکت دو دهه تجربه بعد از انقلاب ، همه اين نيروها به اين جمع بندي رسيده اند که مشکل امروز ايران سلطه بيگانگان نيست ، نه استعمار است و نه امپرياليسم ؛ بلکه استبداد است . همه نگران هستند که اگر استبداد سابقه دار بومي ريشه کن نشود ، سلطه استيلاي خارجي ، که بر اثر انقلاب اسلامي بهمن ۱۳۵۷ ، از بين رفته است ، بار ديگر به صورت ديگري برگردد . همه اين نيروها ، کم و بيش پذيرفته اند که قدرت هاي خارجي ، براي کسب امتيازهاي ويژه و تامين مطامع خود ، به رغم مصالح و منافع ملي ما ، از دريچه يا دروازه حکومت تماميت خواه و انحصارگر و استبدادي ، با نام و نشان ، جديد وارد مي شود. "

۹/۴- از صفحات ۲۲۲ و ۲۲۳: " دو دهه حکومت سنت گرايان به نام خدا و دين با بن بست هاي سياسي ، اقتصادي ، معرفتي و تاريخي روبرو شده است و نياز به تغيير در همه احساس مي شود . در اين ميان ، شرايط سياسي - اجتماعي جامعه ما حاكي از آن است که به رغم بيست سال سرکوب نيروهاي ملي و ملي - مذهبي ، به خصوص تشکل هاي سابقه دار با نام و نشان ، بار ديگر ضرورت ها ، رسالت خاصي را بر عهده اين نيرو ها قرار داده است که انجام آن از عهده يك تشکل به تنهائي بر نمي آيد و بدون گفتمان و مفاهمه و بدون پشت سر گذاشتن پيش داوري هاي بي اساس و غير موجه و يا با اساس و موجه باقي مانده از گذشته هاي دور يا نزديک ، امکان پذير نيست. "

وزارت ارشاد در صدور مجوز چاپ کتاب ها بطور کاملا سلیقه اي عمل مي کند و معتقد و ملتزم و پاي بند به هيچ قانوني و مقرراتي نيست . اصل صدور مجوز چاپ ، يك رويه بر جاي مانده از دوران استبداد سلطنتي در ايران است . چنين رويه اي نه در تاريخ ايران سابقه دارد و نه در هيچ يك از کشور هاي غربي . در کشوري که رهبران آن دائم بر تهاجم فرهنگي مي کوبند ، ايجاد محدوديت براي چاپ کتاب و کتابخواني و کتاب فروشي و کتاب نويسي به فاجعه اي منجر شده است که با آن روبرو هستيم ؛ تيراژ کتاب ها به زحمت به ۱۰۰۰ نسخه مي رسد و ناشرين يکي پس از ديگري ورشکست مي شوند . و

این خیانت بزرگی است به فرهنگ این ملت . به این ترتیب بود که کتاب اینجانب " روشنفکری دینی و چالش های جدید " بعد از سه سال اجازه چاپ دریافت کرد و منتشر شد.  
سپاس فراوان از مدیریت انتشارات کویر

### پیوست های این گزارش

نامه به وزیر ارشاد اسلامی ۸۵/۶/۱

بنام خدا جناب آقای صفار هرندي وزير محترم ارشاد اسلامي

با سلام و با آرزوي توفيق جلب رضاييت حق و خدمت به ايران و اسلام

بیش از ۱۵ ماه است که کتاب اینجانب تحت عنوان " روشنفکری دینی و چالش های جدید" توسط انتشارات کویر ، به وزارت ارشاد برای صدور مجوز چاپ تحویل داده شده است . این کتاب مجموعه ای از مقالات و سخنرانیهایی که در موقعیت ها و مناسبت های مختلف نوشته و یا ایراد شده اند و عموماً در روزنامه ها و مجلات قبلاً به چاپ رسیده است.

مسئولان مربوطه در وزارت ارشاد ، به رغم مراجعه مکرر مدیر عامل محترم انتشارات کویر از صدور مجوز چاپ خودداری کرده اند و حاضر نشده اند ایراد هایی که بطور شفاهی به ایشان گفته اند به صورت مکتوب در اختیار ناشر قرار دهند. ظاهراً از فحوای کلام کارشناس اداره کتاب در گفتگو با مدیر عامل محترم انتشارات کویر چنین برمیآید که مشکل اصلی برای وزارت ارشاد نام اینجانب است!!! و این در حالی است که هیچگونه استنادی قانونی برای این موضع خود ارائه نداده اند و البته هیچ قانونی هم برای چنین موضعی وجود ندارد.

چنین رفتاری از جانب مسئولان وزارت ارشاد جز در دوران استبداد سلطنتی منقرض شده بیسابقه است.

وزارت ارشاد با چنین رفتارهایی به کجا میرود ؟ و فرهنگ کشورمان را به کدام سو ارشاد میکند ؟ !!

جنابعالی وزیر ارشاد جمهوری اسلامی هستید و اعتبار وزارت شما مستند به قانون اساسی و قوانین موضوعه می باشد. چگونه مسئولان وزارت ارشاد به خود اجازه می دهند قانون را به طور کامل نادیده بگیرند ؟

با ارسال این نامه سرگشاده از جنابعالی درخواست می شود دستور فرمائید مجوز چاپ کتاب اینجانب ، بعد از نزدیک به شانزده ماه صادر گردد.

با تشکر از اقدام عاجلی که مبذول خواهید فرمود. با احترام. دکتر ابراهیم یزدي . ۸۵/۰۶/۱

رونوشت : سرکار خانم فاطمه انتظار المهدی- مدیر عامل انتشارات کویر

وزیر محترم ارشاد اسلامی نه به این نامه جواب داد و نه اقدامی کرد. به ناچار شکوائیه ای به دادسرای عمومی و انقلاب (ویژه کارمندان دولت) تسلیم کردم. متن این شکوائیه به شرح زیر است:

متن شکایت از وزارت ارشاد اسلامی - ۱۲ مهر ماه ۱۳۸۵

به نام خدا

شاکي: ابراهیم یزدی به نشانی تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به چهارراه پارکوی، کوچه تورج، شماره ۲۱

مشتکی عنهما: ۱- وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای صفار هرندی ۲- مدیر کل امور کتاب و کتابخوانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای مجید حمید زاده هر دو به نشانی وزارتخانه مربوطه

اتهام: نقض اصول ۲۳/۲۲ و ۲۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ارتکاب جرم موضوع ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی

سرپرست محترم دادسرای عمومی و انقلاب (ویژه کارکنان دولت)

با سلام و احترام؛ شرح ماقع:

به استحضار می‌رساند که اینجانب، کتابی پیرامون موضوعات فرهنگی و عقیدتی تحت عنوان « روشنفکری دینی و چالش‌های جدید » تألیف و تقریر نموده و جهت چاپ و انتشار در اختیار شرکت انتشارات کویر قرار داده‌ام. لازم به ذکر است که تمامی متن کتاب مورد بحث مشتمل بر مقالات و سخنرانی‌هایی است که پیش از این، بارها در موقعیت‌ها و مناسبت‌های گوناگون در روزنامه‌ها و نشریات متنوع که مجوز رسمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دارند منتشر شده و از این رو مطالب فاقد سابقه‌ای محسوب نشده و حداقل تا کنون از سوی مراجع رسمی قضایی مورد ایراد و اشکال و یا طرح هرگونه ادعای حقوقی قرار نگرفته اند.

متأسفانه علیرغم مراجعات مکرر مسوولان شرکت انتشارات کویر جهت اخذ پروانه چاپ و گذشت بیش از بیست ماه از تاریخ تحویل کتاب به اداره نظارت بر چاپ کتاب (ممیزی مربوطه) وزارتخانه مذکور و همچنین گذشت حدود دو ماه از تاریخ وصول نامه سرگشاده اینجانب به وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی مورخ ۱۳۸۵/۶/۱ و مطلع ساختن مشارالیه از تخلف صورت گرفته نه مجوز چاپ صادر شده و نه پاسخ کتبی مبنی بر عدم امکان صدور چنین مجوزی داده شده است و صرفاً مسیول مربوطه در گفتگویی شفاهی با مدیر عامل محترم انتشارات کویر مانع اصلی بر سر مسیر صدور مجوز را نام اینجانب به عنوان نگارنده کتاب ذکر کرده است. به عبارت دیگر فعالیت‌ها و مشی سیاسی اتخاذی مستفاد از اصول ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مانعی بر سر راه سایر فعالیت‌های اینجانب فراهم نموده که البته برخلاف قاعده فقهی / حقوقی رایج در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر « قبح عقاب بلابیان بوده و از این رو اعمال چنین رویه‌ها و محرومیت از برخورداری از بعض

حقوق اجتماعي را در حکم اعمال کيفر بدون وجود حکم قانوني و قضايي قطعي دانسته و بنابر اين وفق اصل ۳۴ قانون اساسي جمهوري اسلامي ايران و ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامي عليه مشتکی عنهما براساس دلايل و مستندات زير اعلام جرم مي نمايد:

### بخش نخست: دلايل ماهوي

همان گونه که حضرت تعالي مستحضريد، هر جرمي بايد داراي سه عنصر مادي، معنوی و قانوني باشد و به همين جهت عناصر مجرمانه اتهام انتسابي را بدین شرح اعلام مي دارد:

### الف: عنصر قانوني

ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامي مقرر مي دارد:

« هر يك از مقامات و يا مامورين دولتي که برخلاف قانون، آزادي هاي شخصي آحاد ملت را سلب کند يا آنان را از حقوق مقرر در قانون اساسي محروم نمايد علاوه بر انفصال از خدمت و محروميت سه تا پنج سال از مشاغل دولتي به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.

### ب: عنصر مادي

دلايل انطباق رفتار مشتکی عنهما با مفاد ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامي به شرح زير مي باشد:

- ۱- اين ماده قانوني سلب آزادي هاي شخصي يا محروميت از حقوق مقرر در قانون اساسي را مبناي اجرايي وقوع جرم دانسته و از اين رو سلب حقوق اينجانب هم به صورت فعل و هم به نحو ترك فعل از طرف متصدیان مذکور انجام پذيرفته است زير اعدم صدور مجوز و يا ارايه پاسخ کتبي در مدتي بيش از بيست ماه عرفا و قانونا ضمن آن که توجيه قابل قبولي محسوب نمي شود، وقوع اتهام انتسابي را از طرف آقاين محرز و مسلم ميداند.
- ۲- عدم پاسخگويي و صدور مجوز چاپ و به عبارت ديگر وقوع اتهام انتسابي توسط شخص وزير و فرد تحت امر وي صورت پذيرفته است که همگي از مقامات و مامورين دولتي محسوب مي شوند. و بالنتيجه عناصر بر شمرده در ماده ۵۷۰ قانون مجازات عينا ارکان جرم واقع شده و عنصر قانوني می باشد.
- ۳- ترك فعل صورت پذيرفته يعني عدم صدور مجوز چاپ و متعاقبا عدم پاسخگويي مسوولانه به ارباب رجوع و در نهايت ايجاد بلاتکليفي و سلب حقوق برخلاف قانون صورت پذيرفته است؛ چرا که اولاً تنها قوانين موجود در اين زمينه در گام نخست اصول ۲۲، ۲۳ و ۲۴ قانون اساسي بوده که حقوق افراد را مصون از تعرض، تفتيش عقايد را ممنوع و نشریات و مطبوعات را در بيان مطالب آزاد مي داند و در مرتبه بعد مصوبه جلسات ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۹ و شوراي عالي انقلاب فرهنگي مورخ ۱۳۶۷/۲/۲۰ تحت عنوان « اهداف و سياست ها و ضوابط نشر کتاب » است که بند ۱ ماده ۳ اين مصوبه مقرر مي دارد که « کتب و نشریات وفق اصل ۲۴ قانون اساسي در بيان مطالب آزادند » و دوم اين که بند ۳ ماده ۳ مصوبه مذکور در بخش سياست هاي ايجابي و اثباتي مقام مجري - که وفق ماده ۶ همان مصوبه به عهده وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي قرار داده شده است - را به اين نکات ملزم داشته و مقرر مي دارد: « تلاش براي افزايش آگاهيهاي ديني، علمي، سياسي، اقتصادي، هنري، تاريخي، اجتماعي و نظاير آن در سطح عموم و انتشار

کتاب و نشریه به این منظور از حقوق افراد ملت است و هیچ مقام رسمی و غیررسمی نمی‌تواند با اعمال فشار انتشار یا عدم انتشار کتب و نشریات مجاز را باعث شود» و همچنین بند ۴ همان ماده می‌گوید که

« تلاش در جهت انتشار کتب مفید برای نشر اندیشه‌ها و تعاطی افکار و رشد فکری در جامعه و مقابله فکر با فکر و تقویت روح نقادی و برخورد آزادانه و منطقی آراء و نظریات در ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و آزادی و استماع اقوال و اتباع احسن و مآلاً کشف نظر صحیح، حق طبیعی هر فرد از افراد ملت است» و قسمت آخر بند ۵ همان ماده نیز مقرر می‌کند: « ..... تدوین و اجرای سیاست‌های هدایتی و حمایتی نظام جمهوری اسلامی ایران در خصوص کتاب و نشریات باید به نحوی باشد که اهل قلم را به تألیف و انتشار کتاب‌های متناسب با نیازهای جامعه امروز در جهت اهداف و اصول ذیل تشویق و ترغیب نماید» که بند «ه» ذیل آن نیز تجدید حیات و مجد و جلال فرهنگی و سیاسی و اجتماعی اسلام را از جمله اهداف فوق بر می‌شمرد. سوم آن که حدود قانونی و به عبارت دیگر خطوط قرمز در صدور مجوز چاپ در قسمتی دیگر از همان مصوبه بر شمرده شده است که بی‌تردید هیچ‌یک از موارد آن نظیر **تبلیغ و ترویج الحاد و انکار مبانی دینی یا ترویج فحشا و فساد** و غیره با مفاد کتابی که در باب تأیید و توجیه عقلانی دین‌داری تدوین شده است و همان گونه که از عنوان آن بر می‌آید در راستای روشن‌فکری دینی که امروزه نه تنها در ایران که در سراسر جهان اسلام همچون مصر، الجزایر، شبه قاره هند، آفریقای شمالی و ..... طرفداران بیشمار دارد، هیچ گونه همخوانی ندارد به ویژه آن که امروزه بر کسی پوشیده نیست که مهم‌ترین داعیه پروژه روشن‌فکری دینی در سراسر عالم، **نقد و نفی آداب و سنن غلط و انحرافی به قصد اصلاح** است که این مورد به صراحت در بند «و» تبصره ۲ قسمت «ز» مصوبه مذکور به چشم می‌خورد. از این رو عدم صدور مجوز برای چنین کتابی را خلاف مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌دانیم که از سویی مقامات و مراجع رسمی و قضایی بارها و بارها در حکم قانون اعلام شده است و نکته آخر آن که وفق قاعده فقهی / حقوقی رایج در نظام قضایی ایران و در کلیت مباحث حقوق عمومی، اصل بر صحت اعمال و برائت است و هرگونه ممنوعیت و یا محدودیت خلاف این اصل باید به موجب قانون اعلام و صورت پذیرد که در این خصوص نه تنها قانونی دال بر حمایت از رفتار **مشتکی عنهما** وجود ندارد، بلکه قوانین جاری که بعضاً مورد اشاره قرار گرفت صراحتاً دلالت بر الزام متولیان نشر ( وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) به نشر چنین مطالبی دارد و بدیهی است که نخستین گام در این زمینه صدور مجوز چاپ تلقی می‌گردد و حال آن که متأسفانه واقعیت به گونه‌ای دیگر وقوع یافته است.

۴- ماده ۵۷۰ فوق‌الذکر بزه‌دیده ( قربانی ) این جرم را افراد ملت بر می‌شمارد که با عنایت به تابعیت ایرانی نگارنده و پذیرش این تعریف علمی به مثابه تعریف حقوقی / سیاسی که « ملت عبارت است از گروهی انسانی که اعضای آن به وسیله عوامل پیوند دهنده مادی و معنوی به هم وابسته‌اند و با دیگر گروه‌بندی‌های انسانی و افراد تشکیل دهنده آن‌ها تفاوت دارند. لذا آن دسته از افراد انسانی که خود را متعلق به یک جامعه کل یا یک جامعه سیاسی متمایز می‌دانند و سرنوشت خود را با سرنوشت سایر افراد عضو آن جامعه پیوند یافته می‌بینند، می‌توانند عامل تشکیل ملت باشند»<sup>۱</sup> و یا چنانچه به این تعریف رجوع کنیم که « واژه ملت بر گروه کثیری از مردم دلالت دارد که بر پایه فرهنگ، ارزش‌ها معیارها و آرمان‌های سیاسی مشترک متحد شده‌اند و در سرزمین مشخصی استقرار یافته‌اند»<sup>۲</sup> و یا هر تعریف جامع و مانع دیگر به نظر می‌رسد که تردیدی وجود نخواهد داشت که اطلاق عبارت احدی از احاد ملت بر نگارنده صادق است.

۵- در تعریف عبارت « آزادی‌های شخصی » می‌توان بیان داشت که « کلی‌ترین کاربرد واژه آزادی به معنی آزادی فرد در عمل شخصی در تصرف در مال و استفاده از آن و در عبادت و اعتقاد دینی و بیان عقیده است و گمان می‌رود که این آزادی متضمن حق حمایت از افراد هم در برابر مداخله حکومتی و هم در برابر مداخله خصوصی است»<sup>۳</sup>. البته بدیهی است که مراد از آزادی شخصی بنا بر تعبیری که اینجانب چه در مقام شخص حقیقی و چه در مقام دبیر کل و سخن‌گویی نهضت آزادی ایران بارها و بارها اعلام داشته‌ام آزادی بی‌حد و مرز و یا آزادی بی‌بند و باری نبوده و بلکه آزادی مشروط به قانون و به ویژه قانون اساسی است. نهضت مشروطیت و انقلاب اسلامی ایران نیز به عنوان شاخص دو حرکت مردمی معاصر بر پایه همین خواست صورت پذیرفته‌اند و البته قانون اساسی جمهوری اسلامی در فصل سوم و در اصول ۲۳، ۲۴ و ۲۶ حدود آن را معین ساخته است و از آنجا که بند ۱ ماده ۳ مصوبه شورای انقلاب فرهنگی نیز آزادی نشر کتاب را منطبق با اصل ۲۴ قانون اساسی بر می‌شمارد، محرومیت اینجانب از بیان آزاد نظریات علمی و تخصصی و عدم مغایر با قوانین مذکور، مصداق صریح محرومیت از حقوق مصرحه در قانون اساسی و سلب آزادی‌های شخصی دارد.

### ج: عنصر معنوی

در این خصوص نیز به نظر می‌رسد که این جرم با سوءنیت عام<sup>۴</sup> یعنی تعمد بخصوص بر تضییع حقوق اساسی این جانب (در بیان عقاید و طالب و نشر نوشته ای جانب) و نتیجتاً عدم صدور مجوز و سلب حق آزادی اینجانب در پرونده حاضر تحقق می‌یابد و موید این ادعا نیز عدم پاسخ‌گویی مسوولانه و کتبی به درخواست مطروحه علیرغم مراجعات مکرر و نامه سرگشاده به شخص وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی مورخ ۱۳۸۵/۶/۱ می‌باشد و بنابراین نشان از تعمد ایشان در عدول از قوانین موضوعه جاری نسبت به حقوق اینجانب دارد. دلیل تعمد این اقدام (جرم واقع شده) یعنی اثبات وجود معنوی جرم اینکه متصدیان امر در این مدت طولانی ایرادی یا اعتراضی بر محتویات مشروحه ارسالی اینجانب وارد نکرده و نگفته‌اند که کدام قسمت یا فصلی از این کتاب خلاف قوانین شرعی یا عرفی یا مقررات حکومتی تدوین و تألیف شده و یا مانع از صدور مجوز چه امر قانونی است حتی یک ایراد بنی اسرائیلی (به قول عامه) نتوانسته‌اند ابراز نمایند.

### بخش دوم: دلایل و مستندات شکلی

#### الف: صلاحیت مرجع رسیدگی کننده

- ۱- اصل یکصد و چهلم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد که « رسیدگی به اتهام رییس جمهور و معاونان او و وزیران در مورد جرایم عادی با اطلاع مجلس شورای اسلامی در محاکم عمومی دادگستری انجام می‌شود».
- ۲- وفق ماده ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸ و تبصره ۱ آن « وظایف دادرسی استان و دیوان کیفر به عهده دادرسی عمومی خواهد بود و در جرایمی که رسیدگی به آن در صلاحیت دیوان کیفر کارکنان دولت است، در دادگاه‌های جزایی مراکز استان رسیدگی خواهد شد و ممکن است یک یا چند شعبه از دادگاه‌های مذکور را وزارت دادگستری به جرایم مزبور اختصاص دهد».

لذا با عنایت به صلاحیت محاکم و دادسرای عمومی و اختصاص معاونتی ویژه در این خصوص موسوم به « ویژه کارکنان دولت » صلاحیت ذاتی و با عنایت به محل وقوع بزه، صلاحیت مکانی مرجع رسیدگی کننده احراز گردید.

ب: عدم امکان توقف تعقیب کیفری. این بند تماماً حذف شده است

علی ایحال با عنایت به وقوع جرم مندرج در ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی و انطباق عناصر مجرمانه با مورد اعلامی ( یک جمله حذف شده است) و انتساب جرم مذکور به آقای صفار هرندی و آقای مجید حمیدزاده به عنوان مقام مسول و صادرکننده مجوزهای نشر منطبق با مفهوم مخالف بند ۱ ماده ۵۶ و ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی مبنی بر آن که اولاً در فرض عمل به امر آمر، خلاف قانون بودن دستور آمر مشخص بوده و هیچ شایبه‌ای بر آن مترتب نیست به ویژه آن که مامور نیز فردی عادی نبوده و آگاهی به قوانین و مقررات جاری داشته و اصولاً سمت و پست سازمانی وی از ناحیه همین آگاهی به وی سپرده شده است و دیگر آن که وفق قاعده حقوقی « جهل به قانون رافع مسوولیت نیست » ادعای جهل نیز مسموع نخواهد بود و در فرض عدم وجود دستور آمر نیز لازم به ذکر است که با توجه به آن که وزیر بالاترین قدرت اجرایی وزارتخانه است و همچنین با عنایت به نامه مورخ ۱۳۸۵/۶/۱ اهمال وزیر در پاسخگویی مسوولانه به اینجانب و یا الزام مامور زبردست به رفتار منطبق با قانون دلالت بر مباشرت و وحدت قصد توأمان آمر و مامور دارد. از این رو خواهشمند است نسبت به پیگرد کیفری نامبردگان مراتب را اعلام فرمایید. **با تشکر ابراهیم یزدی**

منابع:

- ۱- قاضی، دکتر ابوالفضل: حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هشتم، صفحه ۲۰۵
- ۲- جولوس گولد و ویلیام ل. کولب: فرهنگ علوم اجتماعی، انتشارات مازیار، چاپ دوم، صفحه ۸۰۲
- ۳- منبع پیشین: صفحه ۱۰
- ۴- زراعت، دکتر عباس: قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی، نشر ققنوس، ۱۳۸۰، صفحه ۴۱۵

رونوشت:

- ریاست محترم جمهوری آقای محمود احمدی نژاد به عنوان مسول اجرای قانون اساس جهت استحضار و دستور لازم.
- ریاست محترم مجلس شورای اسلامی جهت استحضار در راستای اصل ۱۴۰ قانون اساسی.
- مدیر عامل محترم انتشارات کویر جهت استحضار و پیگیری‌های لازم.

" ابراهیم یزدی " از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی شکایت کرد - ایلنا ۱۴ آبانماه ۱۳۸۵



ابراهيم يزدي"، دبیرکل نهضت آزادی ایران صبح چهارشنبه با حضور در دادسرای عمومی و انقلاب ویژه کارکنان دولت از صفار هرندي، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامي و مجید حمیدزاده، مدیرکل امور کتاب و کتابخواني وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي به اتهام ممانعت از صدور پروانه چاپ کتابي از وي با عنوان «روشنفکري ديني و چالش‌هاي جديد» شکایت کرد.

به گزارش خبرنگار "ایلنا"، این شکایت به اتهام نقض اصول ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ قانون اساسي و ارتکاب جرم موضوع ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامي صورت گرفته است.

ابراهيم يزدي در این دادخواست خطاب به سرپرست دادسرای عمومی و انقلاب ویژه کارکنان دولت تصریح کرده است: به استحضار مي‌رساند اینجانب، کتابي پیرامون موضوعات فرهنگي و عقیدتي تحت عنوان «روشنفکري ديني و چالش‌هاي جديد» تالیف و تقریر نموده و جهت چاپ و انتشار در اختیار شرکت انتشارات کویر قرار داده‌ام. لازم به ذکر است که تمامی متن کتاب مورد بحث مشتمل بر مقالات و سخنراني‌هايي است که پیش از این، بارها در موقعیت‌ها و مناسبت‌هاي گوناگون در روزنامه‌ها و نشریات متنوع که مجوز رسمي از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي دارند، منتشر شده و از این رو مطالب فاقد سابقه‌اي محسوب نشده و حداقل تاکنون از سوي مراجع رسمي قضايي مورد ایراد و اشکال يا طرح هیچ‌گونه ادعاي حقوقي قرار نگرفته‌اند.

در ادامه این دادخواست آمده است: متأسفانه علي‌رغم مراجعات مکرر مسوولان شرکت انتشارات کویر جهت اخذ پروانه چاپ و گذشت بیش از ۲۰ ماه از تاریخ تحویل کتاب به اداره نظارت بر چاپ کتاب (ممیزی مربوطه) وزارتخانه مذکور و همچنین گذشت حدود دو ماه از تاریخ وصول نامه سرگشاده اینجانب به وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامي مورخ ۱۳۸۵/۶/۱ و مطلع ساختن مشارالیه از تخلف صورت‌گرفته نه مجوز چاپ صادر شده و نه پاسخ کتبي مبني بر عدم امکان صدور چنین مجوزي داده شده است و صرفاً مسوول مربوطه در گفت‌وگوي شفاهي با مدیرعامل محترم انتشارات کویر، مانع اصلي بر سر مسیر صدور مجوز را نام اینجانب به عنوان نگارنده کتاب ذکر کرده است. به عبارت دیگر فعالیت‌ها و مثني سياسي اتخاذي مستفاد از اصول ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۶ قانون اساسي جمهوري اسلامي ایران مانعي بر سر راه ساير فعالیت‌هاي اینجانب فراهم نموده که البته چنین رفتاري برخلاف

قاعده فقهی- حقوقی رایج در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر « قبح عقاب بلا بیان» بوده و از این رو اعمال چنین رویه‌ها و محرومیت از برخورداری از بعض حقوق اجتماعی را در حکم اعمال کیفر بدون وجود حکم قانونی و قضایی قطعی دانسته و بنابراین وفق اصل ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی علیه مشتکی اعلام جرم می‌نماید.

وکیل ابراهیم یزدی در این پرونده، محمدعلی دادخواه است.

### مستندات شکایت یزدی از وزیر ارشاد

آفتاب یکشنبه ۵ آذر ۱۳۸۵

«محمدجواد مظفر» مدیر انتشارات «کویر» درباره موارد مطرح شده در جلسه رسیدگی به شکایت «ابراهیم یزدی» از وزیر ارشاد در شعبه ۱۰ دادسرای کارکنان دولت گفت که خانم «فاطمه انتظار المهدی» به عنوان مدیر مسئول انتشارات کویر در جلسه بازپرسی حضور پیدا کرد و بازپرس شعبه اجازه ورود به «محمدعلی دادخواه» وکیل مدافع ابراهیم یزدی به جلسه را نداد.

مظفر در گفت‌وگو با آفتاب در ادامه به مواردی اشاره کرد که به شکل مکتوب از سوی مدیر مسئول انتشارات کویر در جلسه بازپرسی توضیح داده شد.

وی گفت: در تاریخ ۸۴/۲/۱۷ کتاب «روشنفکری دینی و چالش‌های جدید» نوشته ابراهیم یزدی به اداره کتاب وزارت ارشاد برای دریافت مجوز قبل از چاپ تحویل داده شده، اما متأسفانه در تمام سال ۸۴ هیچ پاسخی به مراجعات مکرر انتشارات کویر داده نشد.

وی افزود: در تاریخ ۸۵/۳/۸ طی نامه‌ای خانم انتظارالمهدی به آقای حمیدزاده مدیر کل اداره کتاب وزارت ارشاد نوشت که این عناوین کتاب انتشارات کویر به ارشاد تحویل شده و متأسفانه پاسخی داده نشده است، صدر لیست کتاب‌هایی که در این‌نامه عنوان شده بود کتاب «روشنفکری دینی و چالش‌های جدید» آقای ابراهیم یزدی بود.

مدیر انتشارات «کویر» با بیان اینکه این نامه در تاریخ ۸۵/۳/۹ در دبیرخانه اداره کتاب وزارت ارشاد به ثبت رسیده اما متأسفانه به این‌نامه نیز پاسخی داده نشد، تصریح کرد: به همین دلیل خانم انتظارالمهدی پیگیری کردند تا ملاقاتی با آقای حمیدزاده داشته باشند که ایشان پاسخ داد که به طور مکتوب درخواست ملاقات کنید که مدیر انتشارات کویر به طور مکتوب درخواست ملاقات کردند و در نهایت در تاریخ ۸۵/۴/۱۲ اعلام شد که می‌توانند ملاقات کنند.

به گفته وی، زمانی که مدیر مسئول انتشارات کویر به اداره کتاب وزارت ارشاد مراجعه کرد به جای آقای حمیدزاده با فردی به نام رودسری مواجه شدند که وی گفتند من پاسخگوی کتاب هستم.

مظفر ادامه داد: رودسری هم ابزار تاسف کرده بود از اینکه انتشارات کویر چنین کتابی را منتشر می‌کند... به هر حال پس از بحث و گفت‌وگوی مدیر انتشارات کویر با رودسری قرار شده بود تا هفته بعد پاسخ نهایی داده شود که آیا برای کتاب مجوز صادر می‌شود یا اصلاحاتی پیشنهاد می‌شود.

مدیر انتشارات «کویر» با بیان اینکه «متأسفانه ۱۰ روز پس از این دیدار ضمن تماس رودسری با خانم انتظارالمهدی عنوان شد که پاسخ مثبت یا منفی وجود ندارد» تصریح کرد: از آن تاریخ تاکنون مراجعات مکرر انتشارات کویر به اداره کتاب وزارت ارشاد بی‌نتیجه بوده است.

وی تأکید کرد: این مواردی بود که خانم انتظارالمهدی به طور مکتوب در جلسه بازپرسی اعلام کرد.

مظفر در عین حال گفت که از آن تاریخ به بعد البته وزارت ارشاد برای کتاب‌های دیگر ما مجوز صادر کرده و یکی، دو عنوان کتاب هم اعلام کرده که اصلاحات انجام شود و سپس مجوز صادر شود.

مظفر با انتقاد از صدور مجوز قبل از چاپ در وزارت ارشاد گفت: ما به طور اساسی به پدیده مجوز قبل از چاپ معترض هستیم و معتقدیم رویه‌ای است که هیچ‌گونه مستند قانونی ندارد اما به هر صورت مانند بسیاری از موارد دیگر در این کشور ما هم عملاً داریم تبعیت می‌کنیم و در واقع سخنان من این نبوده که وزارت ارشاد مجوز هیچ کتابی به ما نداده بلکه روند بررسی کتاب در وزارت ارشاد طولانی شده است.

وی در خاتمه خاطر نشان کرد: «در روند بررسی برخی کتاب‌ها اصلاحاتی پیشنهاد می‌شود که از نگاه ما فاقد منطق است و گرنه در همین مدت بعضاً مواردی بوده که یک روزه یا ۴۸ ساعته برای کتاب‌های ما مجوز صادر شده است».

#### پیگیری نامه ابراهیم یزدی توسط وزیر ارشاد

مسئول دفتر وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی از مطالعه و بررسی نامه «ابراهیم یزدی» در اعتراض به عدم صدور مجوز آخرین کتاب وی توسط «محمدحسین صفارهرندی» خبر داد. پیش از این ابراهیم یزدی در نامه‌ای به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی نسبت به صادر نشدن مجوز آخرین کتابش با عنوان «روشنفکری دینی و چالش‌های جدید» که گزیده‌ای از مقالات و سخنرانی‌های وی در چند سال اخیر است، اعتراض کرده و خواستار رسیدگی صفارهرندی به این موضوع شد.

این در حالیست که «باقر نژاد» مسئول دفتر وزیر ارشاد در گفت‌وگو با آفتاب اعلام کرد که «صفارهرندی این نامه را مطالعه کرده اما هنوز دستوری درباره آن صادر نکرده است».

وی افزود: "روال حاکم بر این مسائل بدین گونه است که اگر شخص وزیر در جریان کامل امور باشند، دستور صریحی در این رابطه صادر می‌کنند اما در غیر اینصورت دستور بررسی موضوع را به اداره کل کتاب و وزارتخانه ارجاع می‌دهند".

در همین حال، یک مقام مسئول در اداره کل کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با بیان این مطلب که «حمیدزاده» ریاست این اداره، از وجود این نامه اطلاعی ندارد، هر گونه پاسخگویی وی در این باره را به کسب اطلاع وی از این نامه موکول کرد.

این مقام مسئول که از معرفی خود اجتناب کرد، تصریح کرد: «به هر حال بسیاری از درخواست‌های صدور مجوز مورد موافقت قرار نمی‌گیرند اما در این زمینه خاص تا کنون نامه‌ای از سوی دفتر وزیر به اداره کل کتاب نرسیده است».

وی گفت: «در صورت دریافت این نامه، موضوع باید در هیأت مربوطه مورد بررسی مجدد قرار بگیرد».

وکیل ابراهیم یزدی از برگزاری جلسه رسیدگی به شکایت موکلش خبر داد - ایسنا ۱۳۸۵/۹/۴

وکیل مدافع ابراهیم یزدی از برگزاری جلسه‌ی بازپرسی در پرونده‌ی شکایت موکلش از وزارت ارشاد خبر داد و بیان کرد که از حضور وی به عنوان وکیل در جلسه بازپرسی ممانعت به عمل آمده است.

محمدعلی دادخواه به خبرنگار حقوقی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) گفت: صبح امروز جلسه‌ی رسیدگی به پرونده‌ی که با شکایت موکلم در شعبه‌ی دهم دادسرای کارکنان دولت تشکیل شده بود، برگزار شد.

وی با بیان این‌که موکلش در جلسه حضور نداشته و او به عنوان نماینده‌ی ابراهیم یزدی در جلسه‌ی بازپرسی حاضر شده بود، خاطر نشان کرد: علیرغم اینکه قانون این حق را برای وکیل متهم قائل شده که در هنگام بازپرسی حضور داشته باشد متأسفانه از حضورم در جلسه ممانعت به عمل آمد.

دادخواه اظهار داشت: قاعدتاً مدیر انتشارات "کویر" که در جلسه حضور داشت، اطلاعات مورد نیاز بازپرس را ارائه داده است زیرا بیش از ۱۶ ماه از ارائه کتاب موکلم به وزارت ارشاد می‌گذرد ولی هنوز جوابی از سوی این وزارتخانه اعلام نشده است.

وکیل مدافع ابراهیم یزدی خاطرنشان کرد: حق این بود که نفی یا اثبات وزارت ارشاد در طول این مدت پاسخ خود را اعلام می‌کرد زیرا یا در طول این زمان وزارتخانه به هیچ کتابی مجوز نداده که امر بسیار بعید و دور از اعتبار یک وزارتخانه پر کار است یا این‌که فقط به این کتاب پاسخ نداده که مصداق بارز عدم مساوات اشخاص در مقابل قانون است که برابر اصل دوم و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مردود اعلام شده است.

**وزارت ارشاد متعهد شده موارد موجود در کتاب موکل را ظرف ده روز آینده اطلاع دهد**

**وکیل ابراهیم یزدی - ایسنا - ۱۳۸۵/۹/۲۲**

محمدعلی دادخواه در گفت‌وگو با خبرنگار حقوقی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) گفت: با مراجعه‌ای که امروز به شعبه ۱۰ بازپرسی دادرسی کارکنان دولت داشتم، بازپرس پرونده گفت که هفته پیش مجید حمیدزاده مدیرکل اداره امور کتاب وزارت ارشاد به بازپرسی احضار شده و عنوان کرده که در کتاب یزدی مواردی وجود دارد که آنها را کارشناس وزارتخانه تایید کرده است.

دادخواه ادامه داد: ما هم اعلام کردیم که چرا این پاسخ در طول این دو سال، بیان نشده است؟ وی افزود: بالاخره وزارت ارشاد در بازپرسی متعهد شده بود که این موارد را ظرف ده روز آینده به اطلاع ناشر برساند.

**جلسه رسیدگی به شکایت ابراهیم یزدی برگزار شد - ایسنا**

جلسه بازپرسی رسیدگی به شکایت ابراهیم یزدی از وزیر و مدیرکل امور کتاب و کتابخوانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صبح امروز در شعبه دهم بازپرسی دادرسی کارکنان دولت برگزار شد. محمدعلی دادخواه، وکیل مدافع ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایسنا"، با اعلام این مطلب، گفت: در این جلسه بازپرس پرونده اعلام کرد که مدیرکل ارشاد تهران ایرادات و اشکالات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نسبت به کتاب «روشنفکری دینی و چالش‌های جدید» اثر ابراهیم یزدی را اعلام کرده است که ما هم اعلام کردیم که این اشکالات باید به صورت کتبی به ما ابلاغ شود.

وی افزود: قرار شد مدیرکل امور کتاب و کتابخوانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اشکالات کتاب موکل را به صورت کتبی به انتشارات کویر که ناشر کتاب ابراهیم یزدی است، اعلام کند تا بازپرس پس از اخذ دلایل و توضیحات ما در خصوص این اشکالات، اتخاذ تصمیم کند.

ابراهیم یزدی، پیش از این از حسین صفار هرندي، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و مجید حمیدزاده، مدیرکل امور کتاب و کتابخوانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به اتهام ممانعت از صدور پروانه چاپ کتاب خود با عنوان «روشنفکری دینی و چالش‌های جدید» شکایت کرده بود که در این راستا پرونده‌ای در شعبه دهم بازپرسی کارکنان دولت تشکیل شد.

**نامه به مدیر عامل انتشارات کویر دی ماه ۱۳۸۵**

## به نام خدا سرکار خانم انتظار المهدی مدیریت محترم عامل انتشارات کویر

باسلام و با آرزوی توفیق جلب رضایت حق و خدمت به خلق

نامه ی ۷۲/۱۰۸۶۷ مورخ ۸۵/۹/۲۷ سرکار و هم چنین رونوشت نامه ای که برای مدیر کل وزارت ارشاد ارسال داشته اید، دریافت گردید. مرقوم فرموده اید که به موجب نامه مورخ ۸۵/۹/۲۱ مدیر کل وزارت ارشاد، صفحات ۸۵، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۱۵ کتاب اینجانب: "روشنفکری دینی و چالشهای جدید" ایراد دارد و باید اصلاح گردد تا مجدداً برای اخذ تصمیم در هیات مربوطه طرح گردد. اما در نامه وزارت ارشاد مطلب یا مطالب خاصی از این صفحات کتاب مورد ایراد قرار نگرفته است تا امکان اصلاح آن بررسی شود. مدیر کل وزارت ارشاد نمی تواند به صرف اینکه مطالب صفحات یاد شده در کتاب اینجانب مغایر با سلیقه ها یا اندیشه ها و تفکرات سیاسی و دینی ایشان و سایر مقامات مسئول آن وزارت خانه است از صدور مجوز چاپ کتاب خودداری نمایند.

تمامی آن چه در کتاب و هم چنین در صفحات یاد شده آمده است صرفاً اظهار نظر و نقد و بررسی مسایل فرهنگی - دینی و از مقوله آزادی بیان و اندیشه است. در قانون اساسی ایران و بیانیه جهانی حقوق بشر و سایر معاهدات بین المللی که دولت ایران هم آنها را امضاء کرد. و متعهد به رعایت آنها می باشد، آزادی بیان و انتشار عقیده تضمین شده است.

همانطور که می دانید، ممیزی کتاب قبل از چاپ مغایر با اصول مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. اما از آنجا که چاپخانه های کشور، تحت فشارهای امنیتی، قادر نیستند کتابی را بدون مجوز وزارت ارشاد چاپ نمایند، ناشرین محترم لاجرم اقدام به کسب مجوز از وزارت ارشاد می نمایند. اما وزارت ارشاد تنها مجاز است در چارچوب قانون عمل نماید. مصوبه شورای انقلاب فرهنگی تحت عنوان: "اهداف، سیاست ها و ضوابط نشر کتاب" به وزارت ارشاد اجازه ممانعت از چاپ کتاب را به جز در موارد معین شده در قانون، نظیر ترویج الحاد و انکار مبانی دینی یا ترویج فحشاء و فساد را نمی دهد. وزارت ارشاد موظف است موارد مورد نظر در صفحات اشاره شده از کتاب اینجانب را بهمراه مستندات قانون با صراحت ذکر نماید. خودداری وزارت ارشاد از صدور مجوز چاپ کتاب اصرار بر ادامه عمل خلاف قانون و جرمی است که در ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی تصریح شده است و مسلماً در دادگاه پیگیری خواهد شد. **با تشکر و احترام- دکتر ابراهیم یزدی**

رونوشت: جناب آقای دادخواه، جهت استحضار و پیگیری.

نامه به مدیر کل وزارت ارشاد

۱۳۸۶/۱/۲۰

جناب آقای دکتر پرویز کرمی، مدیر کل محترم دفتر وزارتی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

باسلام و آرزوی توفیق جلب رضایت حق و خدمت به ایران و اسلام

نامه شماره ۱/۷۳۴ مورخه ۸۶/۱/۱۹ جنابعالی و تصویر نامه ۱۳۵-۱/۱۰۰۱۲۲ مورخه ۸۵/۱۲/۲۶ مدیر کل امور کتاب و کتابخوانی دریافت شد.

از توجهات جنابعالی و مدیر کل محترم امور کتاب و کتابخوانی تشکر می‌نمایم. ایشان در نامه خود چاپ کتاب اینجانب، «روشنفکری دینی و چالشهای جدید» را پس از: «اصلاح صفحات ۸۶، ۱۹۷، ۲۱۳ و ۲۱۵» بلامانع دانسته‌اند. اما روشن ننموده‌اند که چه مطلبی در این صفحات باید اصلاح کردند. بنابراین درخواست می‌شود به مدیر کل محترم دستور فرمایند مطالب مورد نظر در این صفحات را به اینجانب اعلام نمایند تا اقدام لازم صورت گیرد. با تشکر

دکتر ابراهیم یزدانی

### رونوشت:

- جناب آقای مجید حمیدزاده، مدیر کل محترم امور کتاب و کتابخوانی.
- سرکار خانم انتظارالمهدی، مدیر عامل محترم انتشارات کویر.
- جناب آقای دکتر محمدعلی دادخواه.

### لحن و محتوای قطعنامه‌ها شدیدتر خواهد شد

#### آفتاب و پایگاه خبری میزان نیوز - ۸۶/۱۱/۱۰

دکتر ابراهیم یزدانی در گفت و گو با خبرنگار سیاسی آفتاب با اشاره به توافق اعضای گروه ۵+۱ در اجلاس برلین با محتوای پیش‌نویس تهیه شده توسط تروئیکای اروپایی و احتمال تصویب آن از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد گفت: "با توجه به شرایط کنونی جهان و مناسبات گسترده اقتصادی و سیاسی ۵ کشور عضو شورای امنیت سازمان ملل با انتظار اینکه دولت روسیه و چین در تقابل ایران و آمریکا جانب ایران را بگیرند خیال‌پردازانه است".

وی افزود: «دولت‌های چین و روسیه بنا بر مصالح و منافع ملی خود می‌کوشند مفاد قطعنامه منطبق بر آنچه که آمریکا می‌خواهد نباشد. همانطور که پیش‌نویس قطعنامه سوم که تصویب شده و به احتمال زیاد از سوی شورای امنیت نیز تصویب خواهد شد تمام آن چیزی که آمریکا می‌خواهد نیست».

وی بر این اساس ادامه داد: «داستان صدور قطعنامه‌ها همچنان ادامه دارد و اگر ایران نتواند در تماس‌ها و مذاکرات دیپلماسی خود با اتحادیه اروپا و یا کشورهای ۵+۱ به توافقی برسد قطعاً گام‌های بعدی از لحن و محتوای قطعنامه کنونی جدی‌تر خواهد بود».

دکتر یزدی در پاسخ به این سوال که «پیش از این مقامات دولتی و به خصوص رییس جمهوری با صراحت اعلام کردند که قطعنامه دیگری صادر نخواهد شد. فکر می‌کنید این اظهارات بر اساس چه مستنداتی بوده است؟» اظهار داشت: «با توجه به سابقه رییس‌جمهور در بیاناتش متأسفم که باید بگویم اظهارات ایشان هیچ مستنداتی نداشته و فقط برای تسکین افکار عمومی بوده است».

وی در ادامه در خصوص محتوای پیش‌نویس قطعنامه سوم و تبعات آن تصریح کرد: «آنچه که از لابه‌لای اظهار نظرها پیرامون متن پیش‌نویس قطعنامه سوم آمده، این است که قطعنامه سوم در امتداد قطعنامه‌های قبلی مبنی بر تحریم‌های اقتصادی و تشدید آن است. بنابراین به همان اندازه که قطعنامه‌های قبلی بر ایران تاثیرگذار بوده این قطعنامه هم در همان راستا است».

دبیرکل نهضت آزادی در پایان خاطر نشان کرد: «قطعنامه جدید نیز قطعاً تاثیرگذار خواهد بود چرا که یقیناً قطعنامه جدید در راستای تحریم‌های اقتصادی خواهد بود، بنابراین پیامدهای آن برای ملت ما سنگین خواهد بود».

## در باره گروگانگیری

حمید بهشتی ۱۰/۱۱/۸۶

۱- شما در مصاحبه ای در سال ۱۳۸۲ گفته اید به قم رفتید و امام خمینی از شما خواسته اند بروید ببینید آنها چه کسانی هستند و از قول ایشان نقل کردید که دستور دادند که اشغال کنندگان را بیرون بریزید در حالی که دانشجویان نقل می‌کنند که آقای خوینی ها با احمد آقا تماس گرفتند و از قول امام خمینی گفته است که خوب جایی را گرفتید همانجا بمانید . در این مورد نظر شما چیست ؟

- همانطور که می‌دانید در اوایل آبان ۱۳۵۸ هیئتی از دولت ایران ، از حمله آقای مهندس بازرگان (نخست وزیر ) آقای دکتر چمران (وزیر دفاع ) و بنده (وزیر امور خارجه ) به مناسبت بیست و پنجمین سال انقلاب الجزیره به آن کشور سفر کردیم . من روز جمعه يك يا دو روز بعد از برگشتن آقایان مهندس بازرگان و دکتر چمران به تهران برگشتم . معمولاً از هر سفر که بر می‌گشتم با رهبر فقید انقلاب دیدار می‌کردم و گزارش سفر می‌دادم . بعد از برگشت از سفر الجزیره ، روز شنبه به بررسی و رسیدگی به امور جاری وزارت خارجه گذشت . روز یکشنبه بعد از ظهر را برای رفتن به قم و دادن گزارش معین



کرده بودم . روز یکشنبه ۱۳ آبان در دفتر کارم مشغول بودم که حدود ساعت ۱۰ - ۱۰:۳۰ صبح آقای دکتر علي صادقي تهراني ، معاون امور بين المللي و اقتصادي وزير امور خارجه ، تلفني به من خبر داد که آقای لينگن ، کاردار سفارت آمریکا در تهران ، در دفتر ایشان است و کار فوري پيش آمده و درخواست ملاقات با شما را دارد . او همراه يکي از کارمندان سفارت (آقای سونيغت ) به وزارت امور خارجه آمده بود و به هنگام حمله دانشجویان در سفارت حضور نداشت ، اما از طريق تلفن بي سيم همراه خبر حمله و اشغال را به او خبر داده بودند .وي به دیدار من آمد و ماجرا را بيان کرد و کسب تکليف نمود . قصد من در اینجا شرح جزئیات آن لحظات تاريخي نيست . آن روز بعد از ظهر ، طبق برنامه قبلي به قم رفتم و ماجراي سفارت را براي آقای خميني توضیح دادم و اطلاعات و مشاهدات خود را نیز اضافه کردم . ایشان سخت ناراحت شد و از من خواستند که بروم و قضیه را فيصله بدهم و آنهایی را که سفارت را اشغال کرده اند ، نظیر دفعه اول ، از آنجا بیرون کنم . دانشجویان اشغال کننده سفارت آمریکا ، به دفعات گفته و نوشته اند که وقتی آنها تصمیم خود را دایر بر حمله و اشغال سفارت آمریکا گرفتند ، موضوع را با آقای موسوي خوييني ها مطرح کردند و از ایشان خواستند تا برنامه را با آقای خميني مطرح سازد . اما ایشان در جواب دانشجویان آن را صلاح و لازم ندانستند و تنها به این اکتفا کردند که شما کار خود را انجام دهید و ایشان موافقت می کنند . این عمل يعني چه ؟ انقلابي در کشور صورت گرفته است ، رهبري دارد ، شوراي انقلاب و دولت موقت بر سر کار است . اما جمعي دانشجو ، پنهان و بدون هماهنگي با رهبري و مسئولان دست به اشغال سفارت آمریکا و گروگانگيري مي زنند . در واقع رهبري و مسئولان را در برابر يك عمل انجام شده قرار مي دهند . در گفتمان سياسي اسم این کار "توطئه " است . ملت ما هزینه بالايي براي این کار پرداخته است . بنابراین تا بعد از ظهر روز یکشنبه ، آقای خميني اطلاعي از ماجرا نداشت . واکنش علني ایشان و حمايت از گروگانگيري دوشنب شب ۱۴ آبان ماه يعني حدود ۳۶ ساعت بعد از اشغال و بعد از آن بود که تلویزیون طی برنامه هاي حساب شده اي انبوه مردمی را که در حمايت از دانشجویان در مقابل سفارت آمریکا جمع شده بودند نشان داد و آنگاه بود که ایشان طی سخناني گروگانگيري را انقلابي بزرگتر از انقلاب اول اعلام کردند . درباره اولين مرحله از گروگانگيري جاي بحث و حديث فراوان است .

۲- شما در مصاحبه ۵۸/۸/۱۲ گفتید دولت که استعفای خود را به امام داد اما خمینی از آقایان بهشتی ، رفسنجانی و اردبیلی خواست دولت را برای پس گرفتن استعفا متقاعد کند . به نظر شما حمايت امام از گروگان گيري بعد از تصرف سفارت به معنای پذيرش استعفای دولت نبود ؟

- خير چنين نبود . گروگانگيري روز یکشنبه ۱۳ آبان و استعفای دولت روز دوشنبه ۱۴ آبان بعد از تصویب آن در هیات دولت بود . آقای مهندس ابوالفضل بازرگان از جانب آقای مهندس مهدي بازرگان نخست وزير نامه استعفا را بعد از ظهر دوشنبه به قم برد . آقای خميني استعفا را نپذيرفتند . آقایان بهشتی ، هاشمی و اردبیلی به دعوت آقای خميني به قم رفتند و از نامه استعفا مطلع شدند . آقای خميني از آنها خواستند تا با آقای مهندس بازرگان صحبت کنند و ایشان را راضي کنند تا استعفا را پس بگیرد . اما آقای مهندس بازرگان با ارزیابی وضعیت سياسي کشور و آنچه در سطح هیات دولت مطرح شد ، متن استعفا را به خبرنگاران داد . صبح زود روز سه شنبه هنگامی که آقایان نامبرده بعد از دیدار و مذاکره با آقای خميني از قم عازم تهران بودند، خبر استعفای دولت را، که از راديو پخش شد شنیدند و به

قم برگشتند و در دیدار مجدد خود با آقای خمینی ، انتشار استعفا را خبر دادند . پس از آن بود که آقای خمینی به آنها توصیه کرد که بروند و دولت جدي تشکیل بدهند . اما چرا این بار دولت استعفا را قبل از دریافت جواب رهبر فقید انقلاب منتشر کرد در جاي خود باید بحث شود .

۳- در مورد آقای بهرامیان که کارمند سازمان برنامه و بودجه بود، گفته می شود بر اساس اسناد به دست آمده در سفارت جاسوس امریکا بوده و خودش هم اعتراف کرده است ادعا می شود این شخص با نهضت آزادي ایران مرتبط بوده نظر شما در این مورد چیست ؟

- به موجب اطلاعیه که نهضت آزادي ایران در همان سال ۱۳۵۸ منتشر کرده است آقای بهرام بهرامیان عضو نهضت آزادي ایران نبوده است.

۴- آقای لینگن در خاطرات خود می نویسد بین وزارت امور خارجه و دفتر اما م خمینی تلفن قرمز وجود داشته است شما وجود چنین تلفنی را تایید می کنید ؟

در دوره ای که به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب و سپس در وزارت امور خارجه بودم . يك خط تلفن مستقیم با دو دستگاه ضمیمه نصب شده بود که مکالمات را از دو طرف به اصطلاح " نیمرو یا SCRAMBLE می کرد و سپس می فرستاد تا نامحرمان مکالمات دو طرف را نشنوند.

۵- شما در جایی گفته اید آقای آیت مانع ارسال نامه کمیسیون سیاست خارجی مجلس به آمریکا شد در صورتی که این نامه به آمریکا می رفت چه تاثیری بر روند ماجرا داشت ؟ اصولاً انگیزه آیت برای ممانعت از ارسال این نامه چه بوده است ؟

- در آن زمان آقای آیت عضو برجسته حزب جمهوری اسلامی و دارای نفوذ فراوان در هیات رئیسه مجلس بود. نامه ای از جانب نمایندگان مجلس آمریکا خطاب به نمایندگان مجلس ایران رسیده بود . در این نامه نمایندگان مجلس آمریکا با استناد این که رهبری انقلاب اظهار کرده بود که ملت ایران با مردم آمریکا دوست است ولي با سیاست های دولت آمریکا مخالف است، خواسته بودند ، که با نمایندگان مردم ایران گفتگو داشته باشند . ترجمه این نامه در جلسه علنی خوانده و دادن پاسخ به آن تصویب شد. سپس نامه به کمیسیون امور خارجه مجلس ارجاع شد تا جواب را تهیه کنند . کمیسیون تهیه جواب را به عهده من واگذار کرد . در این جوابیه سابقه روابط دو دولت امریکا و ایران از آغاز تا زمان انقلاب بررسی شده بود . در يك فراز از نامه به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نقش آمریکا در سقوط دولت ملي دکتر مصدق که نقض آشکار منشور سازمان ملل و دخالت در امور داخلی ایران پرداخته شده بود و این که از نظر ملت ایران دولت آمریکا ( و انگلیس ) شريك جنایات شاه در طی ۲۵ سال حکومتش ، از سال ۱۳۳۲ تا هنگام انقلاب ، می باشد . آقای آیت سوابق همکاری طولانی با حزب زحمتکشان ملت ایران و رهبری آن شخص دکتر بقایی داشت و به تبع آن ، نظر موافقی با دکتر مصدق نداشت و علت سقوط دولت دکتر مصدق را يك قیام ملي می دانست نه کودتای نظامی . هنگامی که متن جوابیه تهیه شد در کمیسیون امور خارجه خوانده و مورد بحث قرار گرفت ، آقای آیت که عضو کمیسیون امور خارجه نبود ، در کمیسیون حاضر شد و به شدت با این فراز از نامه مخالفت کرد و اصرار داشت که حذف شود . اما کمیسیون

تقریباً باتفاق آرا به آن رای داد . این متن سپس در جلسه علنی مجلس قرائت و مورد استقبال نمایندگان قرار گرفت و تصویب شد. اما تا آنجا که من اطلاع دارم آقای آیت مانع ارسال آن نامه گردید . بخش دیگری از پرسش شما این است که اگر نامه ارسال می شد چه تاثیری بر روند ماجرا داشت ؟ خوب اگر نامه ارسال می شد ، در واقع باب مکالمه و مکاتبه میان نمایندگان دو ملت باز می شد ، و در طی آن نمایندگان مجلس ایران می توانستند با توضیح و تشریح کارنامه ۲۵ ساله دولت کودتایی جبهه مخالفت با سیاست ها و عملکردهای دولت آمریکا را به درون جامعه آمریکا منتقل سازند . در آن زمان ، هنوز جنبش ضد جنگ (ویتنام ) در آمریکا زنده بود ، شخصیت های برجسته ای از انقلاب ایران علیه شاه حمایت کرده بودند . اگر نامه فرستاده می شد و مکاتبات و یا حتی دیدارهایی میان نمایندگان در مجلس صورت می گرفت ، معادله به نفع ملت ایران ادامه پیدا می کرد .

**۶ - به نظر شما علت اصلی مخالفت امام خمینی با دیدار رمزی کلارک و میلر از تهران چه بود به نظر شما اگر این دو نفر موفق می شدند به تهران بیایند آنها قادر بودند بحران را حل و فصل کنند ؟**

- رمزی کلارک و میلر ، هر دو از روشنفکران مترقی آمریکا و از مخالفین جنگ ویتنام و مورد احترام مردم بودند. رمزی کلارک که زمانی رییس دادگستری دولت کندي بود ، شهرت خود را مدیون کتابی است که درباره جنایات سفید پوستان علیه سیاه پوستان آمریکا نوشت به نام "جنایاتی که آمریکا را تکان داد" . در دوره اقامت آقای خمینی در نوفل لوشاتو رمزی کلارک به دیدار ایشان آمد . با این سوابق کارتر ، رییس جمهور وقت آمریکا، آن دو را مامور کرد که به ایران بیایند اما دستور صدور ویزا برای این دو نفر به سفارت ایران در آنکارا بدون اطلاع دولت و اینجانب به عنوان وزیر امور خارجه صورت گرفته بود . با توجه به جو سیاسی حاکم بر جامعه و رفتار ناجوانمردانه برخی از اعضای برجسته شورای انقلاب با دولت موقت، طی اطلاعیه کوتاهی اعلام کردم که این دو نفر با تصویب و دستور شورای انقلاب به ایران می آیند . هنگامی که آقای خمینی حدود ۴ بعد از ظهر آن روز این اطلاعیه را دریافت کرد، طی یادداشت کوتاهی ، سفر آنها را به ایران منع کرد . اگر شورای انقلاب ضرورت سفر این دو نفر را به ایران با دولت موقت مطرح می کرد و با آگاهی و همکاری وزیر امور خارجه وقت این دستور را صادر می کرد لزومی به صدور اطلاعیه نبود و تصورم این است که آقای خمینی هم مخالفتی نمی نمود . اما اطلاعات من این است که اگر آنها به تهران می آمدند ، موفق به حل بحران نمی شدند

. زیرا جریان ویژه ای ، که کل برنامه را تنظیم و اجرا کرده و آن را ادامه داد ، با حل فوری بحران موافق نبود . در مرتبه اول که سفارت آمریکا بعد از انقلاب اشغال شد ، نیروهایی بیرون از انقلاب دست به آن عمل زده بودند و حل بحران به سرعت میسر شد . اما این بار جریانی از داخل صفوف انقلاب دست به این کار زده بود و حل آن به راحتی مرتبه اول امکان پذیر نبود .

**مجلس اول از حیث تکثر فکری سیاسی سوابق مبارزاتی ، سطح معلومات از مجالس بعدی بهتر بود**

## مصاحبه آقای عابدین سالاری سردبیر مجله رونا - ۸۶/۱۱/۶ دوره جدید، زمستان ۱۳۸۶

آنچه در زیر می آید پرسش و پاسخ مکتوبی است که با دکتر ابراهیم یزدی نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی انجام شده است. وی در این گفتگو برخی مباحث کلان در خصوص مجلس را مطرح کرده است.

**۱- تفاوت ها و شباهت های مجلس در بستر تاریخی 'سیاسی ایران با آنچه که به عنوان پارلمان در برخی کشورها توسعه یافته و مدرن امروزی وجود دارد چیست؟ به نظر شما چه رابطه ای می توان بین جایگاه واقعی مجلس و مساله توسعه یافتگی ایران متصور شد؟**

ویژگی نظام های دموکراتیک در تحقق حاکمیت ملت است. مردم به عنوان مالکین مشاعی سرزمین ملی، در اداره کشور خود حق نهایی و مطلق دارند. این حق از طریق انتخابات نمایندگان برای مجلس شورا اعمال می گردد. توسعه یافتگی به معنای توسعه انسانی، دو بعد مربوط و وابسته به هم دارد که عبارتند از بعد سیاسی و بعد اقتصادی. این دو بدون هم ناپایدارند. تشکیل یک مجلس واقعی از طریق یک انتخابات آزاد، سالم و عادلانه با حضور نمایندگان ملت، پیامد یا بروز بیرونی و عینی نهادینه شدن توسعه سیاسی است. اما وظیفه مجلس تعیین اولویت ها و راه کارهای اداره کشور در ابعاد گوناگون، بخصوص و در راس همه آنها، امور اقتصادی است. یک مجلس واقعی بر خاسته از آرای آزاد مردم بطور طبیعی به مسئله توسعه اقتصادی حساس است و در آن راستا عمل می کند. در ایران متأسفانه هنوز این مفاهیم جا نیفتاده است و حاکمیت یا به رای مردم و مجلس اعتقاد ندارد یا آن را بیشتر، به عنوان یک دکور پذیرفته است. در غیاب یک انتخابات آزاد و سالم و عادلانه، مجلسی که تشکیل می شود قادر به سرانجام رسانیدن وظایف ملی خود، از جمله در اقتصاد نخواهد بود.

**۲- جایگاه مجلس در ساختار قدرت سیاسی (ساخت حقیقی و حقوقی) ایران در پیش و پس از انقلاب اسلامی چیست؟**

جایگاه مجلس، چه قبل و چه بعد از انقلاب از دو منظر قابل بررسی است. از منظر قانون و اصول مصرح در قانون اساسی، مجلس در راس امور است. قوه مجریه را یا انتخاب می کند یا بر آن نظارت دارد و می تواند آن را استیضاح کند و عزل نماید، مجلس بر تمام امور نظارت دارد، حق بررسی و تفحص دارد، اما از منظر عملکرد و کارنامه، در دوران استبداد سلطنتی در زمان رضا شاه و پس از آن به جز یک دوره کوتاه، از کودتای ۱۳۳۲ به بعد، دولت در انتخابات دخالت می کرد و مجلس بیشتر به یک دکور شباهت داشت. بعد از انقلاب به تدریج، به خصوص از دوره چهارم به بعد صاحبان قدرت در انتخابات دخالت کرده اند و مجلس آن جایگاه واقعی و حقیقی خود را که باید داشته باشد ندارد. به عنوان مثال بر طبق اصول مصرح در قانون اساسی مجلس حق تفحص در تمام امور را دارد. اما اعمال این حق با موانع جدی روبروست. بنابراین مجلس در ساختار حقوقی یک جایگاه بالا و ویژه ای دارد اما در ساختار حقیقی قادر به ایفای وظایف قانونی خود نیست.

۳- نقش و جایگاه مجلس شورای اسلامی در ایجاد و سمت دهی به برنامه های توسعه ملی (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ...) چیست؟ و مجلس چگونه می تواند کارایی و اثرگذاری لازم را در توسعه موزون و پایدار ایران داشته باشد؟

همانطور که اشاره کردم يك مجلس واقعي مهمترين نقش را در برنامه هاي توسعه ملي دارد اما اين هنگامی میسر است که انتخابات حزبی باشد و اکثریت نمایندگان، از اعضای احزاب باشند. تدوین، بررسی و تصویب برنامه هاي توسعه ملي، در شرایط کنونی جهان، به میزان قابل توجهی فنی و تخصصی است. احزاب سیاسی، علي القاعده، امکانات و از نیروی انسانی متخصص برخوردارند. نمایندگان يك حزب در واقع برای اجرای برنامه هاي توسعه ملي به مجلس می روند. نمایندگان مجلس، چه حزبی و چه غیر حزبی لزومی ندارد درباره تمامی مسایل ملي صاحب نظر و متخصص باشند. اما نمایندگان حزبی به امکانات حزب خود دسترسی دارند. در حالی که نمایندگان منفرد حتی اگر در يك موضوع تخصص داشته باشند، نمی توانند در تمام موضوعات اظهار نظر هاي تخصصی و علمی نمایند.

۴- نقش و جایگاه مجلس شورای اسلامی در سمت دهی به نحوه تعامل با دنیای خارج و مساله سیاست خارجی چیست؟

قانون اساسی محور هاي اصلي سیاست خارجی ایران را معین کرده است. اما دیپلماسی يك امر پویا و در تغییر و تحول مستمر است. سیاست خارجی در هر کشوری، ارائه سیاست هاي کلان ملي و در خدمت تحقق اهداف توسعه ملي است. مجلس برنامه هاي کلان توسعه ملي را تصویب می کند، کمیسیون امور خارجه مجلس وظیفه دارد، سیاست خارجی کشور را مرتب رصد نماید تا مطمئن شود در راستای تحقق برنامه هاي توسعه ملي است. بنابراین مجلس شورا می تواند نقش مهمی در مسایل خارجی کشور داشته باشد.

۵- جناب عالی به عنوان فردی که در دوره اول مجلس شورای اسلامی حضور داشته اید در مقام مقایسه چه شباهت ها و تفاوت ها بین مجالس بعد از انقلاب از حیث کارایی و اثرگذاری وجود داشته است؟ (مقایسه تطبیقی) و مطلوب ترین ترکیب کمی و کیفی مجلس برای نیل ایران به سمت توسعه پایدار را چه می دانید. (از نظر ترکیب نیروهای سیاسی و شاخص های کمی و کیفی).

مجلس اول در جمهوری اسلامی را می توان با مجلس اول بعد از مشروطه مقایسه کرد. به نظر می رسد اکثریت نمایندگان اول مجلس اول مشروطه، از اکثریت نمایندگان مجلس اول جمهوری اسلامی بر مسائل ملي و بر کار نمایندگی اشراف بیشتری داشتند. از طرف دیگر مجلس اول جمهوری اسلامی، از حیث تکثر فکری سیاسی، سوابق مبارزاتی، سطح معلومات، از مجالس بعدی بهتر بود. از مجلس دوم به بعد به تدریج، گروه هاي سیاسی - فکری به بهانه هاي مختلف از حضور در مجلس باز داشته شدند. اوج این بازدارندگی و انحصار طلبی را در انتخابات مجلس هفتم و اینک در مجلس هشتم مشاهده می نمایم. به هر نسبتی که مجلس، به تعبیر تمامیت خواهان يك دولت می شود، به همان نسبت کارآیی خود را از دست می دهد. توسعه پایدار، بدون توسعه سیاسی - اقتصادی پایدار امکان پذیر نیست. در کشوری مثل ایران، توسعه سیاسی پایدار پیش شرط هر نوع توسعه ای است. ثبات سیاسی پایدار، به

عنوان پیش نیاز اولیه توسعه دو شرط یا دو ویژگی دارد: اول این که از طریق برگزاری انتخابات به صورت حزبی، امکان حضور احزاب اقلیت در مجلس فراهم شود. تجربه سیاسی در سایر کشورها نشان می‌دهد که اگر چه یک حزب سیاسی، در شرایطی در اقلیت قرار دارد، اما ممکن است با تغییرات اجتماعی به حزب اکثریت تبدیل شود. حضور اقلیت‌های سیاسی در مجلس و در فرایند تصمیم‌گیری‌ها موجب مشروعیت پایدار این تصمیمات نه فقط توسط اکثریت بلکه اقلیت‌های سیاسی نیز می‌گردد. و این شرط لازم برای توسعه پایدار است. در قانون اساسی ایران، حق حضور اقلیت‌های دینی در مجلس مقننه و مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری‌ها به رسمیت شناخته شده است. اما چنین حقی برای اقلیت‌های سیاسی هنوز به رسمیت شناخته نشده و راه کارهایی برای آن در نظر گرفته نشده است. دوم آن که جابه‌جایی قدرت از یک گروه به گروه دیگر مسالمت‌آمیز و قانونمند انجام شود. هنگامی که یک فرد یا گروه بر مسند قدرت می‌نشیند ولی حاضر به ترک کرسی قدرت نمی‌شود، جامعه با تلاطم و التهاب روبرو می‌گردد. در بسیاری از کشورها ناظر این هستیم که یک گروه، در یک شرایط خاص قدرت را، حتی از طریق دموکراتیک بدست گرفته است اما حاضر به تحویل آن به گروه دیگری که با همان شیوه دموکراتیک انتخاب شده است نمی‌باشد. بنابراین برای توسعه پایدار، ثبات سیاسی پایدار ضروری است و ثبات سیاسی پایدار به انتخابات حزبی و حضور تمام احزاب، از جمله و بخصوص احزاب سیاسی اقلیت، نیاز دارد.

### ادامه مبارزات و پیروزی انقلاب

سرگه پارسقیان ۸۶/۱۱/۱۴

به بهانه انتشار چاپ دوم ویرایش دوم کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» ۲۴ سال پس از چاپ اول، ویرایش اول با ابراهیم یزدی به گفت‌وگو نشستیم. آخرین مسافری که از «پرواز انقلاب» پیاده شد و پس از استقرار دولت موقت معاون نخست وزیر در امور انقلاب و پس از آن وزیر خارجه کابینه مهندس مهدی بازرگان شد.

یزیدی در کسوت محقق علمی، مدرس دانشگاهی و مبارز سیاسی به قافله انقلاب پیوست. فعال سیاسی که به اتفاق دوستانش یک سال پیش از دیدن اشک شاه در فرودگاه مهرآباد در دی‌ماه ۱۳۵۷، اشک شاه و کارتر را در کاخ سفید درآوردند و آن هنگامی بود که دود گاز اشک‌آور به‌کار رفته در تظاهرات دانشجویان مخالف شاه، چشمان دو رهبر را سوزاند و سال بعدش خانمان نظام شاهنشاهی سوخت.

**چه ارتباط ارگانیکی میان دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و اروپا و جریان‌های سیاسی داخل کشور وجود داشت و با وجود این ارتباط، لزوم نهادسازی تشکلهای دانشجویی چرا و چگونه مطرح شد؟**

از هنگام ورود به آمریکا در سال ۱۳۳۹ همراه با مرحوم دکتر شایگان، دکتر نخشب، دکتر چمران، قطب‌زاده و دکتر خسرو پارسا جبهه ملی ایران شاخه آمریکا را تأسیس کردیم که شایگان رئیس و من دبیر شورا و عضو هیات اجرایی آن بودم. در آن زمان همکاری‌های تنگاتنگی میان سازمان دانشجویی ایرانی در آمریکا و بعدها کنفدراسیون دانشجویان ایرانی با جبهه ملی ایران در آمریکا و اروپا برقرار شده بود. علاوه بر این با دکتر شریعتی در پاریس هم ارتباط بوجود آمده بود. سپس در سال ۱۳۴۳ انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا را تأسیس کردیم که تمام دانشجویان مسلمان از کشورهای مختلف در آن عضو بودند و من مدتی به عنوان عضو هیات رئیسه آن انتخاب شدم.

با افزایش تعداد دانشجویان ایرانی، انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا بخش فارسی‌زبانان بوجود آمد. در سالهای بعد، انجمن اسلامی پزشکان در آمریکا و کانادا تشکیل شد که من هم عضو هیات موسس آن بودم بعد از انتقال محل کارم از نیو جرسی به تگزاس جامعه اسلامی شهر هوستون را هم تأسیس کردیم که اولین مسجد را در تگزاس ساخت. پس از تشکیل نهضت آزادی ایران، شاخه نهضت خارج از کشور را از اوایل سال ۱۳۴۲ تأسیس کردیم که فعالیت آن تا سال ۱۳۵۰ کمابیش مخفی بود و پس از آن با علنی شدن مبارزات مسلحانه سازمان مجاهدین خلق، به شدت فعال شد و نشریه‌ای به نام «پیام مجاهد» را منتشر می‌کرد که طی هفت سال، ۷۰ شماره آن منتشر و تیراژ بسیار گسترده‌ای در خارج از کشور داشت. در این دوره ارتباط تنگاتنگی با نجف و آقای خمینی برقرار کردیم و آن زمانی بود که انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا و گروه فارسی‌زبانان آن با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا، هند و فیلیپین رابطه تشکیلاتی و سازمانی داشت. محور اصلی فعالیت‌ها در انجمن‌های اسلامی دانشجویان کارهای آموزشی و فرهنگی بود. از درون انجمن‌ها، دانشجویان مسلمان معتقد به مبارزات و نهضت انقلابی انتخاب و بعضاً داوطلبین برای فراگیری آموزش‌های خاص به مرحوم چمران در جنوب لبنان معرفی می‌شدند.

**آیا انجمن اسلامی دانشجویان مقیم آمریکا و کانادا فعالیت سیاسی هم می‌کرد یا انجمن پوششی برای عضوگیری بود، ولی خود به نهادی مبارزاتی بدل نشد؟**

انجمن اسلامی دانشجویان مقیم آمریکا و کانادا رسماً و علناً مبارزه سیاسی نمی‌کرد برای این تشکیل نشده بود. اگر چه هم موضع‌گیری سیاسی داشت و هم آموزش سیاسی داده می‌شد. فعالیت سیاسی بیشتر توسط سازمان‌های سیاسی، از جمله نهضت آزادی ایران خارج از کشور انجام می‌شد. یکی از وجوه مبارزات سیاسی ما دفاع از زندانیان سیاسی داخل کشور بود. در آمریکا و اروپا مرحوم صادق قطب‌زاده

که مسوول روابط بین المللی نهضت آزادی بود، از طرف نهضت ناظران بین المللی را دعوت به حضور در دادگاه فعالان سیاسی بازداشت شده در داخل ایران می کرد و از آنها خواسته می شد گزارش های خود را به صورت مستقل در نهادهای بین المللی منتشر کنند؛ هزینه رفت و برگشت افراد را ما می پرداختیم و هزینه ها در ایران هم توسط مبارزین داخلی پرداخت می شد و اکثراً دکتر احمد صدر حاج سیدجواد میزبان آنها بود. بخش دیگری از فعالیت های سیاسی تظاهراتی بود که علیه شاه در آمریکا با هماهنگی جبهه ملی شاخه آمریکا، سازمان دانشجویان ایرانی آمریکا و کنفدراسیون دانشجویان برگزار می شد، نظیر تظاهراتی که روبروی سازمان ملل یا تحصنی که در مقابل سفارت ایران در آمریکا صورت گرفت. راهپیمایی ۱۰۰ کیلومتری از مرکز شهر بالتیمور تا مرکز شهر واشنگتن در اعتراض به سیاست های جانبدارانه آمریکا از سرکوب های سیاسی رژیم شاه هم محصول فعالیت هماهنگ این تشکل ها بود، اما از یک زمانی به بعد روابط ما با کنفدراسیون دانشجویان کم رنگ شد.

### علتش جو چپ گرایی غالب بر کنفدراسیون دانشجویان بود؟

هم جنبه ایجابی داشت و هم سلبی. از نظر ایجابی ما در صدد ایجاد تشکیلاتی برای دانشجویان مسلمان بودیم. جریانات سیاسی - فکری چپ مثل حزب توده تشکیلات خود را داشتند، در حالی که دانشجویان مسلمان سازمان سیاسی مستقل خود را نداشتند. به خصوص اینکه در یک دوره تلاش می کردیم بخشی از فعالیت خود در داخل کنفدراسیون سازماندهی کنیم. اما کنفدراسیون سازمان سیاسی و ایدئولوژیکی نبود و ما نمی توانستیم و نمی باید در چارچوب کنفدراسیون آموزش دینی به دانشجویان مسلمان بدهیم. وجه دیگر کم رنگ شدن همکاری ما با کنفدراسیون دانشجویان این بود که ایدئولوژی چپ غالب شده بود اما تقریباً تمام آن سالها در صورت برگزاری تظاهراتی از سوی کنفدراسیون دوستان را به شرکت در آن تشویق می کردیم. با توسعه فعالیت های انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا چندین هزار دانشجوی فارسی زبان سازمان یافته با آموزش های سیاسی و فرهنگی آماده فعالیت های مستقل شدند بطوری که در سال ۵۶ که شاه به آمریکا سفر کرد، دانشجویان انجمن های اسلامی جلوتر از اعضای کنفدراسیون و بیشتر از آنها در تظاهرات علیه شاه در واشنگتن حضور پیدا کردند. ما به سازماندهی تظاهرات ابتدا در برابر کاخ کنگره و سپس کاخ سفید پرداختیم و به دلیل درگیری پلیس با دانشجویان مخالف و شلیک گاز اشک آور، اشک شاه و کارتر درآمد.

### از چه زمان پارادایم «شاه باید برود» در مبارزات دانشجویان خارج از کشور به گفتمان غالب بدل شد؟

خط مشی و سیاست سازمان های سیاسی خارج کشور با داخل کشور تفاوت داشت. مواضع درباره استبداد سلطنتی و شاه یکسان بود، اما در داخل کشور سازمان های سیاسی شناخته شده، نمی توانستند، نظیر فعالان سیاسی خارج از کشور علیه شاه شعار بدهند و تظاهرات کنند. به عنوان مثال، سیاست نهضت آزادی ایران از بدو تاسیس مبارزه با استبداد سلطنتی بر این اصل استوار بود که چون شاه به سلطنت مشروطه پشت کرده بود، خلاف قانون اساسی عمل می کند مشروعیت خود را از دست داده است. یکی از محورهای اصلی اتهامات رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران در دادگاه های دهه ۱۳۴۰ مخالفت با قانون اساسی و سلطنت مشروطه بود، در حالی که احتجاج نهضت این بود که با قانون اساسی



و مشروطيت مخالف نبود، بلکه با شاهي که اصول آن را زیر پا گذاشته است، سر ناسازگاري دارد. محمد رضا شاه خود را معادل قانون اساسي و مشروطه مي دانست و مخالفت با خود را مخالفت با مشروطه مي دانست در حالي که شاه قانون اساسي را زیر پا گذاشته بود. در واقع به نوعي زنده کردن اختلاف محمدعلي شاه قاجار با مشروطه خواهان بود که آنها در پي خلع محمد علي شاه بودند و نه تغيير نظام پادشاهي. با اين وجود در ميان مبارزين داخل هيچ يك از گروه هاي سياسي شناخته شده و يا شخصيت هاي سياسي نه به صفت حزبي و نه به صفت شخصيتي مستقيماً و علناً عليه شاه و سلطنت بيانيه اي صادر نکردند. تنها آقاي خميني بود که بعد از حمله کماندوها به مدرسه فيضيه در سخنراني خود به شدت به شاه حمله کرد. گروه ها و شخصيت هاي سياسي شناخته شده اگرچه مخالف شاه بودند، اما در شرايط آن روز ايران آمادگي طرح چنين شعارهايي را نداشتند. در خارج از کشور شرايط به گونه اي بود که گروه هايي چون جبهه ملي، نهضت آزادي، گروه هاي چپ، انجمن اسلامي دانشجويان و کنفدراسيون دانشجويان همه عليه شاه هم مواضع صريحي و هم کم و بيش فعاليت داشتند. در داخل ايران با تغيير در شرايط نهضت آزادي ايران در اعلاميه هاي خود ابتدا به اين مساله پرداخت که شاه به دليل تخلف از قانون اساسي مخلوع است. در آن زمان در ميان هيچ گروه يي يا شخصيتي بحث انحلال سلطنت مطرح نبود، بلکه مساله عمده خلع محمدرضا شاه پهلوي از سلطنت بود. نهضت آزادي (در داخل کشور) به تدريج در بيانيه هاي خود مطرح کرد که با بودن شاه در راس امور بحران حل نمي شود؛ يا بايد ملت از بين برود يا شاه از سلطنت کناره گيري کند. مهندس مهدي بازرگان به عنوان دبیر کل نهضت آزادي در اواخر سال ۵۶ نامه اي به امام خميني مي نويسد که طي آن حرکت تدريجي و آرام و مرحله اي از وضعيت موجود به سمت استقرار يك نظام جمهوري پيشنهاده شده بود. بازرگان يك نسخه از اين نامه را براي من به آمريکا فرستاد که آن را به مرحوم نجاتي ارائه دادم و در کتاب ۲۵ سال تاريخ انقلاب ايران منتشر شد. اين نامه به صراحت نشان مي دهد که بازرگان به نظام سلطنتي اعتقاد نداشت و خواهان جمهوري بود. اما به مبارزه اي قانونمند، سيستماتيک و مرحله به مرحله اعتقاد داشت.

**ولي بازرگان يك مشروطه خواه تمام عيار بود و جمهوري پيشنهادي او مي بايست راهي به تلفيق مشروطه طلبی و جمهوري خواهی می جست. بازرگان چگونه از باور به مشروطیت به ارائه پيشنهادي در راستاي تغيير نظام سياسي به جمهوري می رسد؟**

در آن زمان ما آنقدر خود را دور از هدف تصور مي کردیم که کمتر کسي در فکر پرداختن به اين جزئيات بود. گرچه در پيش نويس اول قانون اساسي جمهوري اسلامي که در دولت موقت تدوين شد و رهبر انقلاب تايد و امضا کرد، نوع نظام جمهوري اسلامي اعلام شده بود: اما ساختار آن کاملاً دموکراتيک بود. مهندس بازرگان چندان به لفاظي سياسي اعتقادي نداشت و معطوف به محتوا بود، ولي در رفراندوم فروردين سال ۵۸ با قيد «اسلامي» به دنبال جمهوري موافق نبود. نه از باب اينکه جمهوري با دين در تعارض است، بلکه بر اين باور بود که پسوند اسلامي بر جمهوري، نظام را با يك سلسله انتظارات و توقعات غير عملي روبه رو مي کند. وقتي مي گوييم جمهوري، مي توانيم در مقايسه با ساير کشورها، نقاط مثبت و منفي آن را ارزيابي کنيم، اما اگر بگوييم جمهوري اسلامي و بعد هم بگوييم اسلام ما با اسلام ساير نقاط دنيا متفاوت است، انتظارات سنگيني از اين جمهوري براي افکار عمومي

ایران و جهان به وجود می‌آورد. بازرگان در تردید بود که نظام جمهوری اسلامی بتواند به این انتظارات پاسخ دهد، اما در فروردین سال ۱۳۵۸ «جمهوری اسلامی» به تصویب رسید.

**سوال من ناظر بر امتزاج ارزش‌های مشروطه با جمهوری سر برآورده از انقلاب است، فارغ از دموکراتیک یا اسلامی بودن جمهوری.**

واژه مشروطه معادل فارسی واژه اروپایی کانستیتوسیون به معنای قانون اساسی است در انقلاب مشروطه مراد از این واژه مشروطیت سلطنت بود یعنی اینکه که سلطنت مستبده و مطلقه نیست، بلکه سلطنتی است مقید و محدود در چارچوب قانون اساسی. همین معنا در جمهوری نیز به کار می‌رود. جمهوری اسلامی هم یک جمهوری مشروطه است، چرا که حدود اختیارات و وظایف حاکمان از طریق قانون اساسی تعریف و محدود شده است. در واقع همان دموکراسی مشروطه. در دورانی دموکراسی به لیبرال دموکراسی و رادیکال دموکراسی تقسیم می‌شود، اما تنها دموکراسی رایج و مقبول در سطح جهانی، دموکراسی مشروطه است. یعنی دموکراسی بر اساس قانون اساسی. ساختار سیاسی هر کشوری را قانون اساسی آن کشور تعریف می‌کند و قانون اساسی هم از سه منبع سرچشمه می‌گیرد.

اول تاریخ آن کشور؛ چنان که در ایران در جنبش مشروطیت، مشروطه‌خواهان نه قدرت و نه اعتقادی به انحلال سلطنت نداشتند. حتی هنگامی که رضاشاه بر سر کار آمد و خواست به تقلید از آتاتورک در ترکیه، در ایران جمهوری اعلام کند، مراجع بزرگ دینی او را برحذر داشتند، اما در سال ۱۳۵۷ که شرایط دگرگون شد، هیچ کس مخالفتی با تغییر نظام نداشت. بنابراین تجارب تاریخی و سیر تحولات در محتوای قانون اساسی اثر گذار است. منبع دوم تدوین قانون اساسی، فرهنگ آن ملت است. قانون اساسی یک میثاق ملی است مردمی که می‌خواهند با هم قرارداد اجتماعی با نام قانون اساسی امضاء کنند، باورهای خود را در آن وارد می‌کنند. امروز در اروپا که بحث تدوین قانون اساسی اروپایی مطرح است، پاپ رهبر کاتولیک‌های جهان متذکر شده که از مسیحیت و یهودیت در این قانون یاد شود برخی از کشورهای اروپایی اضافه بر آن اسلام را هم پیشنهاد کرده اند. در هر حال بازتاب باورهای فرهنگی و دینی مردم یک جامعه در قانون اساسی کشور یک امر اجتناب‌ناپذیر است. منبع سوم در تدوین قانون اساسی، شرایط سیاسی زمانی تدوین است شرایط سیاسی، فرهنگی در زمان تدوین قانون اساسی ممکن است موجب برخی اشکالات در قانون و یا ذهنی‌گرایی بوده اما در فرایند عمل موارد ضعف و نقص قانون اساسی آشکار می‌شده و به همین دلیل متمم قانون اساسی تدوین می‌شود که در آن به دلیل ارزش تاریخی در اصل قانون اساسی تغییری ایجاد نمی‌کنند و متمم تنها در مقام یک «رفع اشکال» عمل می‌کند. در کشوری که ۹۷ درصد مردم آن مسلمان هستند، اگر قرار است قانون اساسی تدوین شود که مردم بپذیرند، همکنشی میان دین و دولت اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

**شما همکنشی دین و دولت را در دولت دینی می‌جستید و یا اینکه با اتکا به تجارب تاریخی می‌شد راه‌حلی برای انقیاد دولت به عمل به شعایر دینی تعبیه کرد؟**

مسئله عمل به شعایر دینی نیست بلکه یک راه حل قانونی برای تعامل و همکنشی میان مردم و دولت است. در دوره مشروطه راه‌حل واقع‌بینانه‌ای انتخاب شده بود و آن اصل دوم متمم قانون اساسی بود که پس از

درگیری‌های متعدد مشروطه‌خواهان و مشروطه‌طلبان مورد توافق قرار گرفت. طبق اصل دوم مقرر شد قوه مقننه هیچ قانونی را علیه موازین دینی تصویب نکند. در تجارب تاریخی سایر ملل هم دیده می‌شود که نه تنها قوه مقننه نباید واضع قانونی در تضاد با باورهای اکثریت مردم باشد، بلکه نباید اعتقادات اقلیت‌های مذهبی را هم نادیده بگیرد. در دوره مشروطیت اصل دوم متمم قانون اساسی، راه‌حل واقع بینانه برای این مسأله بود و در پیش‌نویس اول قانون اساسی پس از انقلاب هم همین عقیده پذیرفته و تشکیل شورای نگهبان پیشنهاد شد. شورای نگهبانی که حقوق‌دانانش از سوی مجلس شورای اسلامی انتخاب می‌شدند و بر مصوبات مجلس نظارت می‌کردند. رابطه دین و دولت در پیش‌نویس اول قانون اساسی چنین حل شد. با این حال در پیش‌نویس هیچ حق ویژه‌ای برای هیچ گروهی به‌خصوص نهادهای دینی یا روحانیون پیش‌بینی نشده بود و اعتقادی هم به آن نداشتیم. تدوین قانون اساسی زیر نظر شادران دکتر یدآ... سحابی، وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب صورت گرفت که در کابینه قرائت و تصویب شد و شورای انقلاب هم آن را تایید کرده و در نهایت رهبر انقلاب امضا کردند.

شما در مصاحبه‌ای گفته‌اید در برنامه سیاسی که تدوین کردید، نوشته بودید «جمهوری اسلامی» که امام با قلم خودشان آن را خط زدند و نوشتند: «حکومت اسلامی». این در حالیست که بازرگان چند ماه پیش از آن نامه‌ای برای شما نوشته و مراحل چندگانه به سمت استقرار نظام جمهوری را شرح داده بود. گزینش واژه حکومت اسلامی حاکی از اختلاف‌نظر شما بود یا در آن برهه هنوز استقرار نظام جمهوری قطعیت نیافته بود؟

هنگامی که به پاریس رفتیم، در فرصت‌های گوناگون و صبح‌های زود که با آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو قدم می‌زدیم و صحبت می‌کردیم، من به ایشان گفتم دنیا می‌داند چه نمی‌خواهیم، اما نمی‌داند چه می‌خواهیم. اگر شاه برود، چه چیزی جایش بیاید؟ من برنامه سیاسی آقای خمینی را نوشتم که در آن چند مسأله را پیش‌بینی کرده بودم. از جمله اینکه وقتی می‌گویند جمهوری اسلامی، منظور چیست؟ آقای خمینی جواب داد که مراد ما از جمهوری همانند فرانسه است، اما ما مسلمانیم؟ اما این کافی نبود. دو راه‌حل متصور بود: یا سمیناری در ایران یا فرانسه ترتیب داده می‌شد و همه صاحب‌نظران در آن شرکت و نظرات خود پیرامون حکومت اسلامی یا نوع خاصی از جمهوری (جمهوری اسلامی) را ارائه می‌دادند و از درون آن مباحث به اتفاق نظر می‌رسیدیم. من مخالف این نظر بودم و به آقای خمینی گفتم که این کار ما را وارد برنامه‌ای می‌کند که نمی‌دانیم در نهایت چه خواهد شد؟ پیشنهاد کردم قانون اساسی جدیدی تدوین شود که سرشت نظام سیاسی مورد نظر را تعیین کند. در تظاهرات سال ۱۳۵۷ بود که به‌تدریج شعارهای مردم شکل گرفت و شعار «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» مطرح شد. در ابتدا حکومت اسلامی مدنظر بود و بعدها مردم آن را به شعار جمهوری اسلامی تغییر دادند. به‌واقع جمهوری اسلامی تخصیصی است بر حکومت اسلامی. سیر تحول شعارهای مردم در سال ۵۷ که به‌صورت خودجوش مطرح می‌شد، در نهایت به «جمهوری اسلامی» رسید. شعار «حکومت اسلامی» و پس از آن «جمهوری اسلامی» دو پیام داشت؛ پیام اول آن رد نظام سلطنت بود، یعنی نظام سلطنتی نمی‌خواهیم و جمهوری می‌خواهیم. تا یک زمان مردم شعار می‌دادند شاه نمی‌خواهیم، اما وقتی گفتند جمهوری اسلامی می‌خواهیم، یعنی نظام سلطنتی را هم نمی‌پذیریم. تبدیل شعار حکومت اسلامی به جمهوری اسلامی صرف‌نظر از مبتکر آن، نشان‌دهنده گرایش عمومی به سمت جمهوری بود. فارغ از

اینکه چه نوع جمهوری باشد. چرا که جمهوریت تعریف ویژه دارد و مردم صرفاً همین تعریف از جمهوری ناب را در اختیار داشتند. در برنامه سیاسی که نوشته بودم حکومت اسلامی قید شده بود که آقای خمینی اصلاح کرد و نوشت جمهوری اسلامی.

**از شعار «شاه باید برود» تا تحلیل «شاه رفتی است» چه راهی طی شد؟ علایم نشانگر رفتی بودن شاه چه بود؟**

برنامه سیاسی تدوین شده مستقل از این پیش‌بینی بود که شاه کی می‌رود. در خارج از کشور که مسائل ایران را پیگیری می‌کردم، از طریق مقالات متعدد متوجه شدم در ایران یکسری مسائل در حال شکل‌گیری است. فی‌المثل شاه در گفت‌وگویی با روزنامه گاردین می‌گوید "جمهوری به درد ایران نمی‌خورد. پدرم در این جهت سعی کرد، اما موفق نشد. من حاضرم به‌نفع پسر من کنار بروم و در کار وی دخالت نمی‌کنم." در اواخر سال ۱۳۵۵ انگلیس و اسرائیل به شاه پیشنهاد کردند به جای تغییر هویدا و انتخاب آموزگار، خود وی به‌نفع پسرش از سلطنت کنارگیری کند و فرصتی ایجاد شود تا طی آن فرح به‌عنوان نایب سلطنت بر سر کار بیاید و آزادی‌های سیاسی اعطائده و بخشی از فشارها مرتفع شود. این دوره گذرا تا بالغ‌شدن ولیعهد طول می‌کشید تا اینکه پسر بر جای پدر بنشیند، اما نه شاه این طرح را پذیرفت، نه آمریکایی‌ها. این بحث‌ها نشان‌دهنده آن بود که حکومت شاه با مشکلاتی جدی روبرو است. ما با درک شرایط می‌خواستیم تا با اجرای برنامه‌های خود در حرکت موجود تأثیرگذار باشیم. در پاریس پیش‌بینی شد که دولت موقت رسماً اعلام شود و تنها کاندیدای ریاست آن مهندس بازرگان بود و قرار شد چند وزیر داخل و چند وزیر خارج از کشور تعیین شود.

با برخی از دولت‌های خارجی هم مذاکره کردیم که در صورت اعلام موجودیت دولت موقت آنها این دولت را به رسمیت بشناسند. مذاکراتی با هند، پاکستان، سوریه، لیبی و الجزایر صورت گرفت و حتی رئیس‌جمهور هند نماینده ویژه‌ای به پاریس فرستاد. در این اثنا مهندس بازرگان از سوی آقای خمینی مسوول کمیته اعصتابات شرکت نفت شد. این انتصاب دو هدف داشت اول این بود که بازرگان طی گفت‌وگو با کارمندان و کارگران شرکت نفت، همکاری آنها را جلب کند که به دلیل سرمای زمستان سخت آن سال، نفت مورد نیاز داخل تامین شود، اما به ارتش نفت تحویل ندهند. پس از آن در فاز بعدی هدف دوم آن بود که وقتی دولت موقت اعلام می‌شود، دولت شماره حسابی را اعلام کند و خریداران خارجی نفت در صورت درخواست خرید نفت، بهای آن را به این شماره حساب دولت موقت واریز کنند، در این صورت درآمد نفت از دولت بختیار گرفته و در اختیار دولت موقت قرار می‌گرفت.

**یعنی دولت موقت که می‌بایست در تبعید یا در سایه باشد، در داخل تشکیل شد و به‌زودی قدرت را در دست گرفت.**

رخدادها با شتاب بسیار زیادی در ایران پیش می‌رفت. بطوری که اعلام دولت موقت در دوره حضور شاه امکان‌پذیر نشد و پس از آنکه به کشور بازگشتیم، اعلام موجودیت کرد. برنامه ما این نبود، اما سیر حوادث شتاب بیشتری به رخدادها داد.

و وضعیت دو دولتي حاکم شد؛ يکي دولت موقت و دومي دولت بختيار که اولي سعی در متقاعدکردن دومي براي کنارگيري مسالمت‌آمیز داشت.

دو تز مطرح بود. بازرگان و ما معتقد بوديم که انتقال قدرت بايد با آرام‌ترين شکل و با حداقل ضرر و زیان صورت گیرد. يك تز هم مبتني بر اين بود که لازمه انقلاب در هم‌ريختگي، آشفتگي و خشونت است. بازتاب اين دو وجه تفکر اين بود که بازرگان براي انتقال آرام قدرت با بختيار مذاکره مي‌کرد، اما برخي مي‌گفتند بختيار چون نخست وزيری رژيم محمدرضا پهلوي را پذيرفته، مهدورالدم و مذاکره با او نجس است. برخي دوستان در داخل کشور با بختيار صحبت کرده بودند که به پاریس برود و در آنجا استعفا دهد؛ نظير جلال تهراني رئيس شوراي سلطنت. در حالي که برخي به دليل درک نادرستي که از شرایط داشتند معتقد بودند بختيار بايد در تهران استعفا دهد و بعد به پاریس برود. اما در آن صورت ديگر نخست‌وزير نبود و رفتن وي به پاریس هم چندان اهميتي نداشت. تهراني وقتي درخواست ملاقات با امام را کرد که مشروط به استعفای وي شد. وي در پاریس بود و آنجا استعفا داد. اين يك پيروزي براي انقلاب بود. براي بختيار هم چنين برنامه‌اي پيش‌بيني شده بود. اما صادق خلخالي با دفتر آقاي خميني تماس مي‌گيرد و مي‌پرسد آیا آقاي خميني بختيار را مي‌پذيرد؟ جواب مي‌دهند که خير بختيار را به عنوان نخست‌وزير نمي‌پذيرند و برنامه به هم خورد. چنانچه بازرگان موفق مي‌شد بختيار را به صورت مسالمت‌آمیزی متقاعد به استعفا کند به نفع مملکت بود. دومين موضوع مورد اختلاف اين بود که آیا هر کس در نظام شاهنشاهي بوده بايد اعدام شود؟ بسياري بر اين اعتقاد بودند که آقاي خميني مثل پيامبر(ص) در فتح مکه عفو عمومي اعلام کند. اما برخي به شدت به مخالفت با اين نظر برخاستند و گفتند نه. بعضي‌ها حتي تا آنجا پيش رفتند که گفتند بخشش ابوسفیان در مکه اشتباه بوده است! ما با اعدام‌ها به آن صورت مخالف بوديم. مي‌گفتيم نصيري رئيس ساواک بود اما به نفع انقلاب است که محاکمه شود و بايد با ضوابط حقيقي عمل کنيم. من به رهبر انقلاب پيشنهاده دادم که در روزنامه‌ها پرسشنامه‌اي منتشر کنيم که در آن هر ايراني که از ساواک شاکي است عليه آن اعلام جرم کند. پس از آن با حضور هيأتي از حقوقدانان محاکمه علني عليه نصيري در ورزشگاه آزادي ترتيب دهيم. اگر اين محاکمه تشکيل مي‌شد بسيار مثبت بود.

براي هويدا چه رايزني‌هايي کرديد؟ گویا شما معتقد بوديد بايد به هويدا فرصت داد تا ناگفته‌ها را بيان کند.

هويدا گفت من مي‌خواهم حرف بزنم. هويدا ۱۴ سال نخست‌وزير بود. يك وقت ما مي‌گويم شاه فاسد بود که در کسوت يك مخالف اين نظر را مي‌دهيم. اما يك موقع هويدا اين نظر را مي‌داد که به نفع مملکت تمام مي‌شد. ناجي فرماندار نظامي اصفهان بود و بايد در قبال کشتار مردم پاسخگو باشد. تيمسار رحيمي فرمانده نظامي تهران بود که در دوره وي کشتار مردم در ميدان ژاله و ساير نقاط رخ داد. براي چنين افراي بايد محاکمه علني تشکيل مي‌شد.

اما وقوع انقلاب و بالاخص فاصله زماني اعلام موجوديت دولت موقت تا سقوط دولت بختيار که با خشونت کمتری در مقايسه با ديگر انقلاب‌هاي کلاسيک ديگر صورت گرفت نشان‌دهنده اين است که تز

## انتقال آرام با موفقیت نسبی محقق شد و مدیریت جریان انقلاب پس از آن بود که دیگر نظر شما نتوانست غلبه کند.

یکی از ثمرات عملی نگاه بازرگان و همکاران وی این بود که در اثر مذاکرات صورت گرفته، ارتش نهایتاً تسلیم انقلاب شد. در مقایسه با بسیاری از کشورها که انقلابی به ابعاد انقلاب ایران رخ داد، تلفات بسیار گسترده‌ای برجای گذاشته شد. دوره انتقال آرام قدرت منطبق با این تز هدایت شد. در شب پیروزی انقلاب تعدادی از فرماندهان ارتش و مستشاران نظامی آمریکا در اتاق فرماندهی ستاد مشترک ارتش مخفی شده بودند که به ما اطلاع دادند و آقای خمینی از من خواستند تا با جمعی از داوطلبان مسلح برای آزادی آنها بروم. ساعت ۱۱ شب با زحمت زیاد به آنجا رسیدیم. و آنها را از اتاق فرماندهی به بیرون هدایت کردیم آمریکایی‌ها را ساعت ۲/۵ بامداد به کاردار ایالات متحده تحویل دادیم. امرای ارتش را هم در مدرسه علوی به مرحوم مهدی عراقی تحویل دادیم که روز بعد آنها آزاد شدند. اما برخی جوانان انقلابی بر ما ابراد می‌گرفتند که باید همه آنها را تیرباران می‌کردیم. اما ما نه تنها آن را نادرست می‌دانستیم نگران پیامدهای آن برای کشورمان، بودیم. تا هنگام پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت پروسه انتقال قدرت به طور نسبی با مسالمت جلو رفت اما پس از پیروزی انقلاب مدیریت امور به تدریج از دست ما خارج شد. و به سمت و سوی دیگری رفت

## اصلاح طلبان می‌خواستند با دوری از ما دوباره وارد حکومت شوند

مجله شهرگان ۸۶/۱۱/۱۴

گسترده‌گی رد صلاحیت‌ها که علاوه بر اصلاح طلبان بخش‌هایی از اصولگرایان را نیز شامل شده است بسیاری از رهبران اصلاح طلب را غافلگیر کرده است آیا با توجه به سیاست‌هایی که دولت آقای احمدی نژاد در رابطه با آزادی‌های سیاسی و اجتماعی پیش برده است این نوع برخورد با انتخابات جای تعجب دارد؟ منظور اینکه این غافلگیری نشان از چه دارد؟

با روی کار آمدن دولت آقای احمدی نژاد و تغییراتی که در مدیران دستگاه‌های دولتی، بخصوص در وزارتخانه‌های ارشاد، کشور و اطلاعات صورت گرفت و سیاست‌های اعمال فشار و سرکوب بر گروه‌های دگر اندیش، پیش‌بینی سیاست‌های دولت در انتخابات چندان مشکل نبود. انتصابات وزارت کشور هم سمت و سوی این سیاست‌ها را نشان می‌داد. اما برخی از اصلاح طلبان امید داشتند که با مذاکره از یک طرف و فاصله گرفتن از گروه‌هایی، نظیر نهضت آزادی، که خط قرمز محسوب می‌شد

ند ، بتوانند مجدداً وارد حکومت شوند . اما روشن بود و از همان موقع ما به کرات یادآور شده بودیم که این يك خوش بینی بدون توجیه است .

۱- برخی معتقدند اصلاح طلبانی که امروز در حاشیه قدرت قرار گرفته اند و نیروهایی همچون نهضت آزادی که به عنوان اپوزیسیون تحمل می شوند، محدودیت های موجود را پذیرفته اند و نه از اصل آزادی بلکه تنها از آزادی خودشان دفاع می کنند. نظر شما در این ارتباط چیست؟

صدور چنین حکمی و تعمیم دادن به تمام گروه های سیاسی ، از جمله نهضت آزادی ایران نادرست است . در داخل ایران گروه های سیاسی ، نظیر نهضت آزادی ایران و یا ملی – مذهبی ها دغدغه آزادی های قانونی نه فقط گروه خود را ، بلکه آزادی فعالیت کل گروه های سیاسی را که به مبارزه سیاسی علنی قانونی معتقدند خواستارند . طبیعی است هر گروه و حزب سیاسی ، در مرحله اول ، خواستار آزادی فعالیت حزب و گروه خود باشد ، اما همه گروه ها ، حاضر نیستند برای آزادی فعالیت خود ، به زور و قدرت حاکم تسلیم شوند . نهضت آزادی ایران اگر می خواست آزادی فعالیت خود را به هر قیمت و با قربانی کردن یا کوتاه آمدن ارزش های اعتقادی خود بدست آورد ، فرصت ها و امکانات فراوانی در دسترس اش قرار داشت . اما ما تحقق حقوق و آزادی های سیاسی را برای تمام ملت می خواهیم نه فقط برای حزب خود .

۲- پیشنهاد نهضت آزادی مبنی بر نظارت بین المللی بر انتخابات مجلس هشتم با مخالفت های شدیدی در جبهه اصلاحات مواجه شد. از جمله اینکه رئیس ستاد اصلاح طلبان آن را توهین به ملت خواند. نظر شما در این رابطه چیست؟

نهضت آزادی ایران در بیانیه ای به این سخنان و اتهامات جواب داده است . به آنجا مراجعه کنید.

۳- با توجه به توازن قوای نیروهای سیاسی در ایران و سازوکارهای حاکم بر تدارک نظارت بین المللی، آیا این ابزار به فرض عملی شدن می تواند در افزایش سلامت انتخابات تاثیر داشته باشد؟

ایران عضو اتحادیه بین المجالس است . و این اتحادیه هم ضرورت بین المللی بر انتخابات را در کشورهای مختلف امضاء کرده است و هم ضوابط و مقررات آن را به همراه ۲۱ سازمان و نهاد دیگر تصویب کرده است . با توجه به مناسبات بین المللی در دوران ما بعد از جنگ سرد ، و تجربه نظارت بر انتخابات در کشورهای مختلف این نوع نظارت ها هم عملی و هم مفید هستند.

۴- نهضت آزادی دلیل پیشنهاد راهکار نظارت بین المللی را، خروج شورای نگهبان از عدالت اعلام کرد . آقای عیسی سحرخیز، فعال اصلاح طلب در مصاحبه با شهرگان گفته است، از طرح موضوع خروج شورای نگهبان از عدالت، حاکمیت و سطوح بالای آن را زیر سؤال می برد، آیا با نظر ایشان موافقتی؟ ( بویژه اینکه آقای سحرخیز تصریح کرده است که مسولان دستگاه اجرایی و هیئت های اجرایی انتخابات، بدون اجازه رهبر آب هم نمی خورند. )

بی تردید شورای نگهبان رابطه ی ویژه ای با مقام رهبری دارد . اما این ارتباط رافع مسئولیت آنان نمی باشد . در بیانیه تحلیلی نهضت آزادی ، ما با ذکر ادله و شواهد نشان داده ایم که اعضای شورای نگهبان خواه به دستور مستقیم رهبری و یا مستقل از آن عمل کنند ، بی طرفی و عدالت خود را از دست داده اند

۵- بعضی از صاحب نظران می گویند علاوه بر اینکه در ایران، دولت متکی به عواید نفت، بی نیاز از مردم عمل می کند، نیروهای اپوزیسیون هم نیازی به ایجاد ارتباط و پیوند واقعی و ریشه دوانیدن در مردم نمی بینند. نظر شما در این رابطه چیست؟ (بویژه در ارتباط با نهضت آزادی این امر را چگونه می بینید؟)

بخش اول این پرسش یا این نظریه که چون دولت ایران در اداره امور خود به درآمد نفت تکیه دارد و به ملت نیازمند نیست درست است . اما بخش دوم آن که تمامی نیرو های اپوزیسیون داخل ایران نیازی به ایجاد ارتباط و پیوند واقعی با مردم نمی بینند ، نادرست است . هستند گروه ها و احزاب سیاسی ، که از درون حاکمیت سرچشمه گرفته اند و ممکن است برخی از آنها به قدرت ، در چارچوب تعاملات با حاکمان نگاه کنند ، اما نیروهای اپوزیسیون چنین نیستند . به عنوان مثال نهضت آزادی ایران ، هرگز چنین نبوده است . اما باید توجه داشت که قدرت حاکم از نیروی منسجم و سازمان یافته مردم بیم دارد . تا زمانی فعالیت سیاسی به صورت فردی صورت می گیرد ، هر قدر هم شدید باشد ، ریشه دار نخواهد شد . بخشی از گسستگی ارتباط گروه های سیاسی اپوزیسیون با مردم در ایران ، معلول فشارهای سیاسی گسترده علیه این نوع گروه های سیاسی می باشد . بخش دیگری از آن مربوط به روان شناسی رفتار سیاسی جامعه ، بعد از يك انقلاب بزرگ تاریخی ، که دچار انحراف شده است ، می باشد .

7) آیا فکر نمی کنید طرح موضوع خارج شدن شورای نگهبان از عدالت، دارای پتانسیل مناسبی برای تبدیل شدن به یک گفتمان گسترده تر برای مقابله با محدودیت های ایجاد شده توسط قدرت سیاسی مسلط باشد؟ اگر چنین است آیا بهتر نیست به جای ارائه راهکارهای حساسیت برانگیز، دنبال راهکار هایی برای افزایش گستردگی این بحث بود؟

این ها منافاتی با هم ندارند . اکنون اعتراض به رفتارهای قانون گریز شورا ی نگهبان و برخی دیگر از نهادهای دولتی بسیار گسترده شده است . تمام گروه ها و نیروهای سیاسی ، حتی اصلاح طلبان درون حاکمیت هم به آن می پردازند . یکی از دلایل یا انگیزه های تغییر در وزارت کشور توسط نیروهای راست و تمامیت خواه این بود که به جای شورای نگهبان در رد گسترده صلاحیت ها ، هیات های اجرایی وزارت کشور همان کارها را انجام دهند . کاری که در انتخابات حاضر شده است . این طرز عمل ، فشار را از روی شورای نگهبان می کاهد . راه های دیگر ، از جمله طرح ضرورت نظارت بین المللی ، در فضای سیاسی ایران ممکن است به تغییر در برخی از رفتارهای منجر گردد . با توجه به آرایش نیروهای سیاسی درون حاکمیت انتظار این تغییر دور از ذهن نیست .



8) به نظر می آید نهضت آزادی به طور رسمی در انتخابات مجلس هشتم شرکت نمی کند، گرچه برخی شخصیت های سرشناس ملی - مذهبی و نزدیک به نهضت آزادی، به عنوان متقاضیان نامزدی انتخابات ثبت کرده و رد صلاحیت شدند. به طور مشخص شما چه می گوئید در انتخابات شرکت کنیم یا نه؟

اولین وظیفه يك حزب سياسي ايجاد ارتباط با مردم و اثر گزارى بر روند تحولات سياسي است . انتخابات در هر كشوري ، فرصت مناسب براي اين نوع ارتباط است . نهضت آزادي ايران حضور و مشاركت در انتخابات را از هم تفكيك مي كند . ما در انتخابات حضور داريم و از طريق اين حضور نقش خود را در آگاهي دادن به مخاطبان خود ايفا مي نماييم . اما شركت در انتخابات به معنای رفتن و رای دادن و یا اعلام پشتیبانی از کاندیداهای معین و یا نرفتن و رای ندادن و اعلام عدم مشارکت ، همه بستگی به مراحل آخرین دارد . در حال حاضر نهضت آزادي ايران در باره شركت يا عدم شركت خود در انتخابات اعلام نظر نكرده است . در موقع خود ان را اعلام مي كند .

### ویرایش جدید از آخرین تلاش ها در آخرین روز ها

کارگزاران ۱۳۸۶ / ۱۱ / ۲۰

« آخرین تلاش ها در آخرین روزها » عنوان کتاب ابراهیم یزدي است که با ویرایش جدید روانه بازار نشر شده است .

در این کتاب که به بازخوانی و شرح و تحلیل برخی از حوادث دوران انقلاب پرداخته شده است ، یزدي لازم دیده است که برای غنای بیشتر کتاب فصل های جدیدی را در ویرایش دوم به آن اضافه کند ، زیرا آنگونه که خود می نویسد ، (( آنچه در ویرایش اول « آخرین تلاش ها در آخرین روزها » آمده است ، شرح و تحلیل تمامی حوادث آن دوران حساس تاریخی کشورمان نبود ، بلکه بیشتر معطوف به شرح و تحلیل کوشش های شاه و دربار و قدرت های حامی وی ، امریکا و انگلیس برای حفظ سلطنت و مقابله با جنبش ضداستبدادی و ضداستیلای خارجی ملت ایران بود . ))

بنابراین نویسنده کتاب بخش های جدیدی را پیرامون کوشش ها و تلاش های جبهه انقلاب در تهران و در خارج از کشور در راستای پیروزی انقلاب ، به این اثر اضافه می کند .

یزدی در ادامه این پیشگفتار اما لازم می بیند تا توضیح دیگری را اضافه کند . (( قسمت هایی که اضافه شده است ، باز هم تمامی آنچه باید باشد نیست ، برخی از فعالیت ها صورت گرفته که نقش اساسی در انقلاب داشته است ، اما شرح و بحث و بررسی آنها خارج از ظرفیت این مجموعه است . ))

یزدی در ادامه نظر خوانندگان را به نکته دیگری نیز جلب می کند ، (( چه شما با انقلاب موافق باشید و چه مخالف ، همه باید بپذیریم که کتاب انقلاب اسلامی ایران به پایان خود نرسیده است . هیچ کس نمی تواند يك جمع بندي نهایی از انقلاب ارائه بدهد . ))

او برای به نتیجه رسیدن این امر ، بررسی دوران های مختلف جمهوری را پیشنهاد می دهد . بر این اساس ام به برخی از پیامدها و اثرات عمیق انقلاب اسلامی در جامعه ایران می پردازد . (( انقلاب اسلامی ، جامعه ایران را وارد يك دوران انتقال تاریخی کرده است . جامعه ایرانی يك دگرگونی ، حتی يك دگرديسي عظیم چندین قرنی را تجربه می کند . این جامعه تمام ویژگی يك جامعه در حال گذار تاریخ را بروز داده می دهد . یکی از ابعاد این تغییرات تاریخی ، رابطه یا تقابل میان سنت و مدرنیته در ایران است .

در حدود بیش از یکصد سال نزاع تاریخی میان سنت و مدرنیته در ایران آغاز شده است ؛ میان نیروهای میرا و درحال خروج از صحنه با نیروهای رشد یابنده . تا قبل از انقلاب اسلامی ، برخی از وجوه مدرنیته که بیشتر و ظاهر سطحی آن بود ، و اقتباس کامل از غروب بود ، از بالا و به زور دولت بر جامعه و ملت تحمیل می شد و به همین علت هم با مقاومت مردم روبرو شده بود . اما اکنون فرآیند مدرنیته در ایران به سرعت رو به پیشرفت است و نیروی اصلی خود را از درون جامعه می گیرد .

انقلاب اسلامی در رابطه با نزاع سنت و مدرنیته ، دو تأثیر عمده برجای گذاشته است : اول آنکه انقلاب به نفع مدرنیته عمل کرده است ، آنچه امروز ما مشاهده می کنیم ، فشار از بالا برای تغییر نیست . بلکه فشاری است از درون و داخل و کاملاً بومی و ملی و مردمی . دوم اینکه تحت تأثیرات دراز مدت و عمیق تر انقلاب ، اکنون اجزاء و عناصر اصلی مدرنیته در جریان بومی یا ملی (ایرانی- اسلامی) شدن است .

اهمیت بین پدیده از آنجاست که مفاهیم و مقولاتی چون مردم سالاری = جامعه مدنی ، قانون مداری ، خردورزی ، تساهل و تسامح ، پذیرش ، تکثر سیاسی و عقیدتی و ... هنگامی پایدار می شود که فرهنگ ملی و مناسبات مردمی و ذهنیت جامعه ادغام و به اصطلاح گذارده شوند و رنگ و بوی ارانی و اسلامی به خود بگیرند. ما امروز شاهد يك چنین فرآیندی هستیم . )) اما بحث در خصوص پیامدهای انقلاب نکته ای

است که یزدی خود به آن اشاره می کند که در این کتاب به بحث گذاشته نشده است؛ امری مفید و ارزشمند است.

« آخرین تلاش ها در آخرین روزها » چاپ دوم از ویرایش دوم آن به تازگی توسط انتشارات قلم با شمارگان ۱۵۰۰ جلد و با قیمت ۷۵۰۰ تومان روانه بازار نشر شده است. گفتنی است ویرایش اول این کتاب بیش از ۱۰ بار تاکنون به چاپ رسیده است.

### خاطرات انقلاب

این مصاحبه توسط روزنامه سرمایه انجام شد. روز آنلاین در ۲۱/۱۱/۸۶ منعکس کرد.

ابراهیم یزدی در دهه هشتم زندگی اش روزهای شلوغی را پشت سر می گذارد. مرور خاطرات ورود امام به ایران برای او که مدتی است دست نوشته هایش را مرور نکرده، توأم با فراموشی برخی نام هاست.

او که وزیر امور خارجه دولت موقت بوده، به عنوان دبیر کل نهضت آزادی همچنان مشغول به فعالیت است اما نوعی نگرانی در لحن سخنانش پیداست و حتی بی حوصلگی برای مرور برخی رخدادهاي تاریخی. با او درباره خاطراتش از انقلاب گفت و گو کردیم.

در پرواز امام به ایران چه کسانی حضور داشتند؟

از میان ایرانیان، حدود ۱۰۰ نفر و حدود ۱۰۰ نفر هم خبرنگاران خارجی بودند. اسامی تمامی ایرانیان را به خاطر ندارم، آن ها که به یاد دارم، غیر از رهبر فقید انقلاب، آقایان سیداحمد خمینی، بنی صدر، صادق قطب زاده، دکتر صادق طباطبایی و هادی غفاری بودند.

افرادی بوده اند که نامشان نیامده باشد؟

کسانی بودند اما الان حضور ذهن ندارم.

کسی بود که از پرواز جا بماند؟ یا کسانی که می خواستند در آن پرواز باشند، اما به دلایلی حذف شدند؟

بله. کسانی مایل بودند که در آن پرواز همراه باشند اما ظرفیت تکمیل شده بود.

در پرواز امام به ایران و در میان همراهان او زنان نیز به چشم می خوردند؟ چه کسانی را به خاطر می آورید؟

بله. تعدادی از خانم ها نیز در آن پرواز بودند. از کسانی که به یاد دارم خانم نوشابه امیری، خبرنگار کیهان بود.

آیا امام بر چیدمان نیروهای پرواز نظارت داشتند؟

خیر، مسولیت این موضوع با مرحوم مهدی عراقی بود.

درباره آرایش سیاسی افرادی که آن روزها اطراف امام بودند، بگویید؟

از همه گروه های فعال ملی، ملی - اسلامی در نوفل لوشاتو حضور داشتند.

مشهورترین و گمنام ترین مسافران آن هواپیما؟

خب طبیعی است که معروف ترین آن ها شخص رهبر فقید انقلاب بودند و گمنام ترین آن ها را نمی توانم به یاد بیاورم.

چرا مدرسه علوی برای اسکان امام برگزیده شد؟ این گزینش از قبل و در پاریس انجام شده بود؟ یا بعد از رسیدن ایشان به تهران؟

طبق برنامه ای که از پاریس با ستاد استقبال امام توافق شده بود، قرار بود ایشان در مدرسه رفاه مستقر شوند اما در همان شب اول، برنامه در تهران تغییر کرد و امام خمینی به مدرسه علوی رفتند و از آن جا فعالیت های خود را دنبال کردند.

چرا مدرسه علوی به عنوان یکی از اقامتگاه های اصلی امام در روزهای نخست انقلاب هنوز به موزه تبدیل نشده؟

این سوال را باید با مسوولان و مدیران مدرسه علوی مطرح کنید.

نظر شخصی خودتان را می خواهم، توصیه ای در این زمینه دارید؟

آخر وقتی اصل خیلی از چیزها حفظ نشده، نگهداری و حفاظت از يك ساختمان معنا پیدا نمی کند. باید به جای حفظ بنا به فکر حفظ اصل معیارهای آزادی بخش نظام بود.

مدرسه علوی ها متعلق به کدام طیف سیاسی بود؟

مدیران و مسوولان مدرسه علوی برای ادامه کار مدرسه، فعالیت سیاسی نداشتند اما از نظر فکری، بیش تر به سنت گرایان وابسته بودند.

این روزها اخباری منتشر می شود مبنی بر اینکه امام بعد از ورود به تهران و در راه رسیدن به بهشت زهرا ساعاتی به خانه یکی از دوستانشان رفتند. نام آن فرد چه بود؟ آیا دلیل این انتقال را می دانید؟ درست است، اما من به خاطر ندارم منزل چه کسی بود.

آقای یزدی خیلی از اتفاق ها و حادثه های آن روز ها را فراموش کرده اید، هیچ وقت به فکر ثبت رخدادهای نیفتاده اید؟

شما بیش تر سوالاتتان نام افراد است که ذهنم یاری نمی دهد اسامی را به یاد آورم. اما بخشی از خاطراتم را نوشته ام. دست نویس ها پراکنده اند و باید در یک فرصت مناسب گردآوری شان کنم تا چاپ شود.

این نکته را ضعیفی برای فعالان سیاسی ایران نمی دانید که اهل خاطره نوشتن نیستند؟

البته من نمی توانم برای دیگران خطابه بگویم. می توانم در نهایت برای خودم تکلیف مشخص کنم. هر موقع که فرصت شد و بازنشسته شدم قطعاً خاطراتم را منتشر خواهم کرد.

این روزها به چه کاری مشغولید؟

در این سن و سال فقط در هفته دوبار به کارخانه ای می روم و آنجا مشاوره می دهم. یکی دیگر از فعالیت هایم روی دبیر کلی نهضت آزادی متمرکز است.

زیباترین و تلخ ترین اتفاق روزهای انقلاب چه بود؟

زیباترین اتفاق وحدت کلمه و یکپارچگی همه قشرهای ملت و شادابی چهره ها از زن و مرد، پیرو جوان بود اما تلخ ترین اتفاق روزهای انقلاب، بروز پاره ای خشونت ها به ملت فرهیخته ایران و نقض اسلامی بود که دین رحمت و مهربانی و پیامبرش رحمت جهانیان است.

عده ای معتقد بودند که احتمال سقوط هواپیمای حامل امام وجود داشت. چه حسی داشتید آن موقع؟ دلهره ها و اضطراب هایتان در آن پرواز چه بود؟

احتمال سقوط هواپیما کم بود اما دو احتمال جدی وجود داشت اول این که هواپیمای نظامی ارتش، هواپیمای ما را مجبور به فرود در یک منطقه دورافتاده کند و رهبری و همراهان را دستگیر کنند. احتمال دوم جلوگیری از فرود هواپیما در تهران و برگرداندن آن به پاریس بود. به همین دلیل سعی شد اولاً تعداد مسافران و بار آن ها کم و هواپیما سبک باشد و بنزین به اندازه کافی داشته باشد تا در صورت جلوگیری از نشستن در فرودگاه تهران بتواند به پاریس بازگردد. احساس شخص من نگرانی و دلهره نبود بلکه نوعی شادمانی و سرخوشی همراه با احساس دغدغه نسبت به آینده بود، روزی که شاه ایران را ترک کرد

و معلوم بود که انقلاب مراحل نهایی پیروزی خود را می گذراند، خبرنگاری از من پرسید چه احساسی داری؟ جواب دادم همان احساسی را که وقتی اولین فرزندم به دنیا آمد و به بیمارستان رفتم و نوزاد را به من دادند، خبرنگار سوال دیگری نکرد اما در هواپیما خانم نوشابه امیری از من پرسید که منظورت از آن جواب چه بود؟ گفتم، همان احساس، یعنی نوزادی به دنیا آمده بود. همه خوشحال بودیم، به هم تبریک می گفتیم و هدایا رد و بدل می شد اما هر مادر و پدر با تجربه ای می دانست که تا این نوزاد بزرگ شود و به سنی برسد که بالغ و رشید بر پای خود بایستد، پدر و مادر چه زجرها خواهند کشید. در بدو تولد و دوران کودکی با انواع بیماری، بعد دندان در آوردن، راه رفتن و بعد مدرسه، بعد دوران بلوغ و... انقلاب یک تولد جدید در تاریخ کشورمان بود. این را با تمام وجودم حس می کردم اما آن اندازه از تاریخ انقلاب های دنیا را خوانده بودم که بدانم چه حوادثی در انتظار ما خواهد بود بنابراین هم احساس شادمانی و سرخوشی داشتم که انقلاب در یک مرحله به پیروزی رسیده است و هم با تمام وجود نگران حوادث پیش رو بودم.

وقتی به ایران رسیدید، زیباترین پدیده ای که نظرتان را به خود جلب کرد، چه بود؟

امواج خروشان مردم در خیابان ها و برق شادی و سرخوشی در چهره ها که بعدها، کمرنگ شد.

## ارزیابی انقلاب

۲۱ بهمن ۱۳۸۶

۱- انقلاب اسلامی وارد سی امین سالگرد پیروزی خود شده است. نهادها و رسانه های دولتی برنامه های ویژه ای را برای بزرگداشت این پیروزی به اجرا می گذارند. دولتی کردن برگزاری مراسم مانع از آن است که بتوان علاقه خود جوش مردم را در برگزاری یاد بود انقلاب مورد بررسی واقع بینانه و معنا داری قرار داد. سالگرد انقلاب فرصتی است برای ارزیابی دستاوردهای انقلاب. آیا آن چه امروز مردم ما با آن سرو کار دارند و بطور روزمره آن را لمس می کنند، همان است که می خواستند.

۲- انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، یک انقلاب کلاسیک و یک جنبش مردمی گسترده، و یک حادثه بزرگ تاریخی در کشورمان بوده است. برای ارزیابی دستاوردهای انقلاب می توان سه معیار را به کار برد. معیار اول این که کجا بودیم، در چه شرایط و وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ملی و بین المللی قرار داشتیم و اکنون کجا و در چه وضعی و شرایطی هستیم. معیار دوم این که انقلاب برای چه بود؟ چه می خواستیم و بعد از سی سال تا چه میزان به آرمان های انقلاب و مطالبات مردمی رسیده ایم. معیار سوم این که کشورهای مشابه ما در منطقه یا سایر نقاط جهان ۳۰ سال پیش در چه وضعیت و شرایطی قرار داشتند و امروز آنها در کجا قرار گرفته اند و آن را با وضعیت و شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی کشورمان مقایسه و سپس جمع بندی کرد. بدون ورود به یک بحث گسترده، بطور خلاصه می توان گفت که شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی حاکم بر کشورمان در دوران قبل از انقلاب، بکلی برهم خورده است. هیچک یک از آن شرایط اکنون وجود ندارد. اما اینکه آیا شرایط

حاکم موجود ، در مقایسه با آرمان های انقلاب تا چه میزان مطلوب است نیاز به بررسی جداگانه ای دارد . بی تردید برای يك ارزیابی واقع بینانه از دستاوردهای انقلاب و عملکرد های حاکمان ۳۰ ساله در جمهوری اسلامی باید به بررسی پیشرفت های کشورهای همسایه ، که دارای وضعیتی مشابه ما هستند ، پرداخته شود این مقایسه اگر چه هم ضروری و هم مفید است اما مورد نظر من در این نوشته نیست . آنچه در این نوشته به آن می پردازم بررسی معیار دوم است یعنی این که آرمانها و مطالبات مردم در انقلاب چه بود، آیا به آنها رسیده ایم یا خیر ؟ تا چه حد به آنها نزدیک یا از آنها دور شده ایم . اما قبل از پرداختن به این مسئله باید یاد آور شد که میان پیامدهای اجتناب ناپذیر انقلاب بهمن ۵۷ ، و ارزیابی کارنامه حاکمان جمهوری اسلامی در ۳۰ سال گذشته ، تفاوت های اساسی وجود دارد . انقلاب به عنوان يك پدیده ما قبل جمهوری اسلامی ، تأثیرات بسیار عمیقی بر جامعه ایرانی بر جای گذاشته است . به عنوان نمونه باید گفت که شرکت زنان در دوران انقلاب ، در تاریخ کشورمان بی سابقه بوده است . میلیون ها زن ایرانی . حتی مذهبی ترین آنها ، جایگاه سنتی خود در داخل خانه و خانواده را ترک کردند ، و به تظاهرات میلیونی پیوستند . معنای این پیوستن یعنی سیاسی شدن میلیون ها زن ایرانی . زنان ایران در فرایند انقلاب چیز تازه ای را ، که تا آن زمان نداشتند ، تجربه کردند و آن " سیاسی شدن " است . سیاسی شدن زنان ایرانی ، موجب شده است که جامعه ایرانی در عمیق ترین لایه ها دچار دگرگونی شود . این دگرگونی خود پیامد هایی دارد که نمی توان به راحتی از آن عبور کرد . نسل جدید و جوان به شدت متأثر از مادران سیاسی شده دوران انقلاب هستند و این تأثیر را در بسیاری از رویدادهای کنونی می توان مشاهده کرد . اما در این نوشته تأثیرات و پیامد های انقلاب مورد بررسی قرار نمی گیرد . بلکه بحث محدود به سطح ارزیابی عملکرد جمهوری اسلامی در طی ۳۰ سال گذشته می باشد .

۳- انقلاب اسلامی ایران حرکتی در راستای انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت با هدف نفی استبداد مطلقه و استقرار حق حاکمیت ملت از يك طرف و نفی سلطه بیگانگان و کسب استقلال کشور از طرف دیگر بوده است . این آرمان ملی ، در سه شعار اساسی مردم در دوران انقلاب تجلی پیدا کرد : آزادی ، استقلال ، جمهوری اسلامی . این سه شعار در واقع حاوی چهار مقوله یا معنای سیاسی می باشد که عبارتند از: استقلال ، آزادی ، جمهوریت و اسلامیت . بنابراین برای ارزیابی دستاوردهای انقلاب سال ۵۷ ، بر اساس آنچه مردم می خواستند ، باید به میزان تحقق چهار مقوله مطروحه در دوران انقلاب توسط مردم پرداخته شود .

**اول – استقلال :** بدون هیچ تردید و بحثی باید گفت که امروز کشور ما آزاد و رها از سلطه و سیطره بیگانگان است . برای فهم عمق نفوذ سلطه بیگانگان بر امور خرد و کلان کشورمان ، بخصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، کافی است به اسناد و مدارک فراوانی که در این رابطه منتشر شده است مراجعه کرد . سفرای کشورهای آمریکا و انگلیس نقش کلیدی در تصمیمات کلان کشور داشتند . هیات مستشاران نظامی آمریکا در ایران ، ارتش ایران را اداره می کردند . نزدیک ۵۰ هزار آمریکایی در ایران به کار مشغول بودند و آنها از مصونیت قضایی بر خوردار بودند . امروز از آن همه قدرت و نفوذ دیگری خبری نیست . تصمیمات خوب باید توسط مسئولان ایران مستقل از نفوذ اجانب اتخاذ گردد . اما ناگفته نماند که يك رابطه تنگاتنگی میان استقلال کشور و آزادی ملت وجود دارد . که از رابطه دولت –

ملت سرچشمه می گیرد. تجربه های تاریخی در کشورهای مختلف نشان می دهد که بدون تحقق و نهادینه شدن آزادی ملت، استقلال کشور هم ناپایدار خواهد ماند. حکومت های غیر دموکراتیک، بخصوص در دوران معاصر اگر نتوانند یا نخواهند به حاکمیت ملت تن خود در دهند، دیر یا زود یا سقوط خواهند کرد یا برای حفظ قدرت خود لاجرم به جلب حمایت قدرت های خارجی، از طریق دادن امتیازات مختلف می پردازند و در نتیجه استقلال خود را از دست می دهند. قدرت های جهانی برای رام کردن حکومت های غیر موافق یا ستیزه گرا، وجدا کردن هر بیشتر آنها از مردم کشورشان، با اتخاذ شیوه های مختلف سیاسی مانع حل بحران دولت - ملت در این کشورها می شوند. و بر عمق شکاف میان دولت و ملت می افزایند تا نوع دولت ها یا سقوط کنند یا تسلیم آنها شوند.

**دوم - آزادی:** شاید اصلی ترین شعار یا مطالبه مردم ایران در انقلاب علیه استبداد سلطنتی، آزادی بوده است. آزادی هم به معنای رهایی، یعنی رها و آزاد از استبداد، زور گویی، حکومت فردی، ظلم و جور، بی قانونی، و هم به معنای آزاد بودن در انتخاب سرنوشت، نوع حکومت، آزادی در انتخاب حکمرانان، آزادی در انتخاب راه و روش زندگی. در شعار آزادی، بر خلاف ادعاهای برخی از تازه به دوران رسیده های بعد از انقلاب که از بیخ و بن مخالف آزادی مردم هستند، مردم ایران به دنبال آزادی های بی بند و بار غربی نبودند. در دوران ستم شاهی و استبداد سلطنتی مردم ما بخصوص جوانان ما نه تنها از انواع و اقسام آزادی های بی بند و بار اجتماعی برخوردار بودند بلکه تشویق هم می شدند. اما مردم ما خواهان رهایی از استبداد و بی قانونی بودند؛ مردم ما خواهان

برخورداری از حقوق و آزادی های اساسی انسانی خود بودند؛ آزادی بیان، قلم، گردهمایی، آزادی کتاب و روزنامه و حزب و ... بودند. حقوق طبیعی، از جمله حق حاکمیت انسان بر سرنوشت، آزادی بیان و قلم، ریشه در سرشت و فطرت انسان دارد و از اجزای غیر قابل حذف کرامت انسانی است.

آیا اینک ملت ما از این نوع آزادی ها برخوردار است؟ آیا انطور که رییس جمهور کشورمان ادعا می کند، ایران آزادترین کشور در دنیا است؟ آیا بازداشت، محاکمه و متهم کردن افراد به اتهام اظهارات و نوشته هایشان، مصداق آزادی است؟ مسئولان فعلی کشورمان در این ادعا نوآوری نکرده اند. ممکن است تازه کار باشند اما تاریخ از این نوع ادعاها فراوان ثبت کرده است. به عنوان مثال، محمد رضا شاه که خشونت ساواک او شهره آفاق بود همین ادعاها را داشت. به عنوان نمونه او در دوم اردیبهشت سال ۱۳۴۰ گفت: "ما اکنون کشوری هستیم که شاید بیش از هر کشوری از نعمت آزادی و وفور برخورداریم" (روز شمار ۱۵ خرداد - ج اول - دفتر ادبیات انقلاب اسلامی - ۱۳۸۴ - به نقل از روزنامه مهر ایران - ۱۳۴۰/۲/۴) از مسئولان کنونی کشورمان می پرسیم مگر دانشجویان عزیز ما که بسیاری از آنها اکنون در زندان هستند، چه کرده اند؟ فعالان سیاسی ما به چه اتهامی از حقوق اساسی خود محروم شده اند، روحانیان آزاده چرا به بهانه های مختلف به زندان برده می شوند؟ مگر کارگران، معلمان ما جز درخواست بسیار ساده درباره ترمیم حقوق خود چیز دیگری خواسته بودند. آیا در اوج جز اظهار محبت به علی (ع) اقدام دیگری کرده بودند؟ که دچار خشم و غضب حاکمان شدند؟ در دوران انقلاب، وقتی مردم شعار آزادی سر می دادند، منظورشان آزادی برای یک گروه خاص نبود. منظورشان این نبود که شاه برود و کسانی بیایند که هر کاری که می خواهند بکنند؟ اگر منظور از



آزادي بي سابقه در کشور، آزادي رييس جمهور در انجام هر کاري است ، حق به جانب آقاي رييس جمهور است و ايران آزادترين کشور جهان است . در دوران انقلاب ، وقتي مردم شعار آزادي مي دادند ، يعني اين که همه قشرها ، همه افکار و اندیشه ها آزاد باشد . رهبر فقيد انقلاب در اولين مصاحبه خود با روزنامه لوموند فرانسه ، که متن انگليسي آن همزمان در گاردين انگليس هم چاپ شد ، با صراحت اظهار داشته که در جمهوري مورد نظر ملت ايران ، حتي کمونيست ها هم حق فعاليت دارند ، موضعي که در مصاحبه هاي پاریس نیز چندین بار تکرار و تاکيد شد . در هنگام شور در اصل ۲۶ قانون اساسي ، دایر بر آزادي فعاليت احزاب سياسي ، نایب رييس مجلس بررسی پيش نويس قانون اساسي (خبرگان) در پاسخ به سؤال مخالفين اين اصل در مورد فعاليت احزاب کمونيست ، با صراحت از حق فعاليت آزاد همه احزاب حتي احزاب کمونيست دفاع کرد . قانون اساسي اول و دوم در جو سياسي حاکم بر کشور انقلاب کرده ، تدوين شد و اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسي اين حقوق و آزادي ها را ، ولو بطور نسبي ، بيان داشته است . حال چه شده است اکنون نه تنها کمونيست ها که هيچ عقیده غير موافق با راي و نظر حاکمان و هيچ قرائتي از دين ، جز قرائت رسمي تحمل نمي شود و گویندگان آن باحبس و محروميت و شکنجه روبرو مي شوند . در آستانه سي امين سالگرد انقلاب نه آزادي به معنای رهايي از ظلم و جور استبداد و قانون گريزي تحقق پيدا کرده است و نه آزادي به معنای حق بيان ، قلم ، اجتماعات و غيره . با کمال تاسف بايد گفت که نادیده گرفتن حقوق و آزادي هاي اساسي ملت ما در طی سال هاي بعد از انقلاب سير صعودي داشته و در دولت جديد بر شدت آن افزوده شده است .

**سوم - جمهوريت :** در دوران انقلاب مردم در گردهمايي ها و راه پيمايي هاي مليوني خود، ضمن نفي استبداد سلطنتي ، شعار " حکومت اسلامي " را به عنوان يك بدیل و جایگزین سر دادند . اما به زودي اين شعار به " جمهوري اسلامي " که معنا و مفهومي خاص داشت تبدیل شد . حکومت اسلامي فاقد يك معنای مشخص سياسي جامعه شناختي است . طيف وسيعي از حکومت هاي استبدادي ، هم از نوع خلفاي گذشته ، و هم از انواع جديد آن در دنياي اسلام ، از طالبان گرفته تا لیبی و سعودي و مصر و زیر پوشش و عنوان حکومت اسلامي قرار مي گیرند . اما " جمهوريت " يك تعريف کاملاً مشخص در ارتباط با سرشت مردمی حکومت دارد . جمهوريت يعني نظامی که برخاسته از اراده و راي مردم است . رکن اساسي جمهوريت در نظام سياسي يعني تحقق حاکميت ملت . اکنون سؤال اساسي اين است که آیا دگرگوني هاي اساسي بعد از انقلاب به سوي تثبيت رکن جمهوريت نظام سير کرده و مي کند یا برعکس در جهت کمرنگ شدن و حذف سرشت جمهوريت و جایگزینی تدريجي و بي صدا و آرام آن به " حکومت اسلامي " ؟

از همان روزهاي اول بعد از پيروزي انقلاب ، بودند شخصيت هاي برجسته اي که با رکن جمهوريت و اسباب و مقدمات شکل گيري آن يعني انتخابات موافق نبودند و با صراحت و صداقت مي گفتند که خواستار حکومتي هستند که در آن رهبر انقلاب ، در راس امور قرار دارد و به عنوان امير المومنين تصميم مي گيرد ، والي و وزير تعيين مي کند ، درآمدها را تقسيم مي کند ، اگر وزير يا والي خوب کار کرد مي ماند و اگر بد بود ، او را مرخص مي سازد . در اين دیدگاه ، شور و مشورت وجود دارد اما :

شورا " به عنوان يك نهاد - جایگاهی ندارد . رهبر از میان اهل حل و عقد افرادی را به رایزنی فرا می خواند ، با آنها مشورت می کند اما می تواند نظر آن را بپذیرد یا نپذیرد . او خود راساً تصمیم می گیرد . در فضای سیاسی بعد از انقلاب ، این نگرش یا این قرانت از حکومت و شورا قابل طرح و بحث در رسانه های عمومی نبود . و معتقدین به این نوع حکومت اسلامی ، تقیه می کردند . رهبر فقید انقلاب هم آن را قابل طرح نمی دانست . اما این بدان معنا نبود که معتقدین به این قرانت از پیگیری نظر خود دست برداشتند . خیر آنها گام به گام و به تدریج با قرار گرفتن در جایگاه های تصمیم گیری ، به دگرگونی در سرنوشت جمهوریت ، بدون تغییر نام ، پرداختند . بطوری که امروز از جمهوریت ، تنها يك پوسته ظاهری ، در شکل يك انتخاب کاملاً هدایت شده باقی مانده است .

تحقق جمهوریت یعنی اعمال حق حاکمیت ملت . اما این امر يك پیش نیازهایی دارد ، مقدمه واجب تحقق حاکمیت ملت ، تحقق حقوق اساسی ملت است . بر همین اساس در قانون اساسی جمهوری اسلامی ، ابتدا در فصل سوم ، حقوق اساسی ملت تصریح شده است و سپس در فصل پنجم راه های اعمال حق حاکمیت ملت آمده است . طبیعی است که اگر پیش شرط ها یا پیش نیازهای حق حاکمیت ملت ، یعنی حقوق و آزادی های اساسی تامین نشود اعمال حق حاکمیت مردم از طریق انتخابات ادواری ( ریاست جمهوری و مجلس و غیره ) هم بلا موضوع خواهد بود . اگر مطبوعات و احزاب آزاد نباشند تا عملکرد مسئولان را نقد نمایند ، مردم چگونه می توانند داور و انتخاب کنند . اگر مردم آزاد نباشند تا صلاحیت نمایندگان خود را خود تشخیص بدهند و انتخاب کنند ، آن دیگر انتخابات نیست ، انتصابات است . در کشورهای سوسیالیستی سابق در اروپای شرقی ، رهبری حزب حاکم ، افرادی را به عنوان واجد صلاحیت به مردم معرفی می کرد و مردم تنها حق داشتند از میان آنها انتخاب کنند و رای بدهند .

دگرگونی در عملکرد برخی از نهادها ، به نقطه ای رسیده است که رای مردم و انتخابات و در نتیجه رکن جمهوریت از معنا و مفهوم تهی شده است . این آن چیزی نیست که در انقلاب مورد نظر مردم بود و حتی در سه دوره انتخابات مجلس عمل شد .

اما معیار چهارم یا اسلامیت نظام : رکن اسلامیت در جمهوری اسلامی پیامد طبیعی جمهوریت آن است . در کشوری که ۹۷ درصد مردم آن مسلمان هستند و فرهنگ اسلامی بخشی یا رکنی از هویت ملی ما ایرانیان است ، وقتی جمهوریت به معنای حاکمیت ملت نهادینه می شود ، افکار و اندیشه ها و باورهای غالب مردم در ساختارهای حقوقی (قانون اساسی = میثاق ملی ) و ساختارهای حقیقی ( سیاست ها و عملکرد های حاکمان ) بروز و ظهور پیدا می کند . در نهضت مشروطه ، تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی ، مشکل رابطه ی مشروطه خواهان با مشروعه طلبان را ولو به طور موقت حل کرد . این تجربه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ، در قالب نهاد شورای نگهبان پیش بینی شد . به عبارت دیگر اسلامی بودن نظام یعنی این که هیچ قانونی بر خلاف موازین اسلامی تصویب نشود . این يك اصل پذیرفتنی است . در عصر حاضر ، مجلس قانون گذاری در هیچ کشور نمی تواند ، قانونی بر خلاف موازین دین مردم آن کشور ، حتی ادیانی که در اقلیت هستند تصویب کند و اگر تصویب نماید ، موجب برهم خوردن روابط دولت و ملت می شود . به عنوان مثال ، در آمریکا تصویب قانونی شدن سقط جنین اعتراض های فراوان مسیحیان ، به خصوص کاتولیک ها را در پی داشته است . و امروز این مسئله

خود به يك موضوع تاثیر گذار در انتخابات آمريكا تبديل شده است . اگر ركن اسلاميت نظام به اين معنا در نظر گرفته شود ، شايد به توان گفت اسلاميت تحقق پيدا کرده است . اما اين كافي نيست . اسلاميت را بايد در ساختار هاي حقيقي ، يا سياست ها و رفتار هاي حاکمان نیز جستجو کرد . تا چه اندازه آنچه امروز به نام دين توسط حاکمان اعمال مي شود با ركن اسلاميت نظام و تعهدات و اظهارات دوران انقلاب و رهبري آن سازگاري دارد ؟

اگر معيار وجود آزادي در يك نظام سياسي ، درجه برخورداري معترضين و دگر اندیشان و مخالفين حاکمان از آزادي حضور و فعاليت است ، معيار اسلامي بودن يك نظام سياسي در چيست ؟

اگر معياري در کار نباشد پس چگونه مي توان تفاوت حكومت علي (ع) را با ساير حاکمان ، با خلفاي بني اميه و بني عباس و غيره سنجيد ؟

براي بسياري از مسلمانان رويه خلفاي راشدين ، و براي ما شييعان رفتار هاي علي (ع) در دوران کوتاه خلافت آن بزرگوار معيار سنجش و داوري درباره حكومت هاي اسلامي يا مدعي اسلامي مي باشد . بي ترديد علي (ع) قرآن ناطق بود و رفتار آن حضرت در دوران کوتاه خلافتش مي تواند و مي بايد الكويي براي دولت هاي مدعي جانشيني آن حضرت باشد و براي ما معياري جهت سنجش اسلامي بودن رفتار هاي يك حكومت مورد استفاده قرار گيرد.

آيا رفتار هاي ما ، بعد از پيروزي انقلاب در برخورد با دگراندیشان ، مخالفين و دشمنان ، در زندان ها ، در دادگاه ها ، در مصادره هاي اموال ، در وعده و وعيدهايي كه به مردم مي دهيم ، در استفاده از اموال عمومي ، در هزينه كردن ثروت هاي ملي كه امانت مردم در دست حاکمان است و .. تا چه ميزان از معيار هاي قرآني و آموزه هاي شناخته و پذيرفته شده اسلامي رفتار علي (ع) سازگاري دارد .

قرآن كريم با صراحت مومنان را به انجام تعهدات ملزم ساخته است : **يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** (مانده - ۱) . قانون اساسي يك عقد و پيمان اجتماعي است كه ميان ما بسته شده است . نمايندگان مجلس ، روساي جمهوري و ساير نهادها در آغاز كار خود به پاسداري از اين قانون و حقوق مردم سوگند ياد کرده اند . اما در عمل اصول مصرح در قانون اساسي ناپديد شده مي شود . نكر يك به يك اين تخلفات و انحرافات از حوصله اين يادداشت خارج است . اما به مناسبت ايام انتخابات و رد صلاحيت هاي گسترده داوطلبان نمايندگي، پرداختن به يك رفتار غالب حاکمان ممكن است براي آنها كه اهل عبرت هستند ، آموزنده باشد . بعد از پيروزي انقلاب اسلامي ، رهبر فقيد انقلاب شادروان مهندس بازرگان را به عنوان " دولت امام زمان " معرفي كردند . اما بسياري از مسئولان و حتي روحانيون صاحب قدرت عملاً آن را ناپديد گرفتند و ديري نگذشت كه ناسزا به او و يارانش در نماز هاي جماعت، به يك رويه تبديل شد . دولت امام زمان را يك دولت وابسته به اجانب خواندند . هنگامي كه مهندس بازرگان در انتخابات رياست جمهوري ثبت نام كرد ، شوراي نگهبان ، او را رد كرد . و بسياري از كساني كه اين روزها صداي اعتراض بر حقشان را مي شنويم آن روز فرياد نوق سر دادند . ديري نگذشت ، كه بسياري از برچسب زدن هاي غير ديني برگرفته از ادبيات سياسي غير مسلمانان (مصدق "ولا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ" - حجات ۱۱) همه را از صدر تا ذيل فرا گرفت ، و به يك غده سرطاني جمعي و رفتار غالب

و يك رويه قضايي و حقوقي پذيرفته شده تبديل شد . شوراي نگهبان ، كه قانوناً نگهبان ارزش ها و موازين ديني و قانوني است خود نيز به آن مبتلا شد . و چون اصل هر كس كه با من نباشد پس بر من است غالب گرديد ، رد صلاحيت هاي خودسرانه به بهانه هاي مختلف صورت گرفت . در قانون انتخابات شرايطي ذكر شد كه لاجرم در تعارض با آيات شريفه قران كريم و در تناقض با اصول مصرح در قانون اساسي هستند . قرآن كريم ( نساء - ۹۴ ) به ما دستور مي دهد : " وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَاظٌ كَثِيرَةٌ " و كسي را كه به شما اظهار اسلام مي كند نگوئيد تو مومن نيستي ، كه بخواهيد بهره اي ناپايدار زندگي دنيا را به دست آوريد . چرا كه غنيمت هاي بسيار نزد خداوند است .... " از اين واضح تر؟ چرا براي حفظ قدرت چند روزه ، اشخاص را بر خلاف آيه قران به بي ديني متهم مي كنند . اين خلاف قانون اساسي و مصداق تفتيش عقايد و خلاف اصل برائت است . اما چنين شده است و مي شود . بد خيمي اين رفتار تا به آنجا رسيده است كه در اين انتخابات بسياري از شخصيت هايي كه طي ۳۰ سال گذشته ، در سطوح مختلف ، وزير ، وكيل ، عضو شوراي نگهبان ، عضو مجلس خبرگان رهبري ، رئيس ديوان عدالت اداري ، معاون قوه قضاييه و ... به استناد بي ديني رد صلاحيت شدند .

اين رفتارها نه تنها هيچ تناسبي با ركن اسلاميت جمهوري اسلامي ندارد بلکه دقيقاً ضد و نقیض آن است . از طرف ديگر ، اگر داوري شوراي نگهبان در دين داري و دين مداري مسئولان كشور در جمهوري اسلامي ملاك و معياري براي سنجش ركن اسلاميت باشد ، و اگر رد صلاحيت هاي گسترده بسياري از مسئولان گذشته و حال كشور را معيار قابل اعتنايي در سنجش دين داري مسئولان كشور باشد ، لاجرم جمع بندي اين خواهد بود كه بسياري از مسئولان كشور در جمهوري اسلامي ، در طي ۳۰ سال بعد از انقلاب دين مدار نبوده اند ، تعهد و التزام عملي به دين نداشته اند . و اگر چنين است چگونه مي توان به دينداري مسئولان كنوني اطمینان پيدا كرد ؟ مگر آن حقوق دان و آن فقيهي كه عضو شوراي نگهبان بودند و " دين مداري " داوطلبان را ارزيابي مي كردند ، خود روزي در همان چاهي كه كنده بودند ، فرو نيافتادند و به بهانه عدم اعتقاد و التزام به دين اسلام رد صلاحيت نشدند ؟

آن بزرگواري كه سال ها به ايران و اسلام خدمت کرده بود و ديانت و صداقت او مورد تاييد همگان بود ، و دولت امام زمانش خواندند ، به وطن فروشي و دلدادگي به اجانب متهم اش كردند ، كساني كه كارنامه مشخص و شناخته شده اي قبل و بعد از انقلاب داشتند ، به عدم اعتقاد و التزام به دين رد صلاحيت شدند ، درباره آنها كه امروز در جايگاه مدعيان حفظ انقلاب و اسلام نشسته اند و هيچ كارنامه روشني از گذشته آنها در دست نيست ، چه مي توان گفت . به راستي از آرمان هاي انقلاب ، استقلال ، آزادي ، جمهوريت و اسلاميت چه مانده است ؟ واي اگر از پس امروز بود فردياي!

برغم آن چه درباره كارنامه حاکمان نظام جمهوري اسلامي گفته شد ، پيامد هاي انقلاب را نمي توان از جامعه محو كرد . آگاهي سياسي ، اجتماعي ، فرهنگي مردم ما از زن و مرد پير و جوان ، روز به روز در حال گسترش است . برغم آسيب هاي اجتماعي قابل ملاحظه ، كه نشانه واكنش هاي ناخود آگاه جمعي جامعه به وضعيت نابسامان كنوني است . همكاري هاي جمعي ، در اشكال مختلف ، در نهاد هاي مدني ، در جنبش هاي اجتماعي بسيار چشم گير است . وفاداري به آرمان هاي انقلاب ، يعني اميد به آينده ، يعني

نامید و مایوس نشدن و هم چنان برای تحقق آرمان ها و به سر انجام رسانیدن انقلاب حرکت کردن . و این همه یعنی رمز ماندگاری و زنده بودن و تلاش کردن . خیرات و برکات انقلاب اسلامی ۵۷ در جامعه ما رو به ازدیاد و فراوانی است.

## ماجرای محاکمه و اعدام تیمسار رحیمی

میزان نیوز - ۸۶/۱۱/۲۱

سالگرد انقلاب، بهانه مناسبی است تا به خاطرات آن ایام پرداخته شود. عده ای از سلطنت طلبان و طرفداران خاندان پهلوی مدعی هستند دکتر ابراهیم یزدی، نقش مستقیمی در اعدام تیمسار رحیمی - رییس شهربانی تهران در زمان انقلاب - داشته است، چنانچه در برنامه های تلویزیونی شان می گویند وقتی رحیمی حاضر به انجام دستور یزدی - مبنی بر این که رحیمی دستور دهد ارتشیان دیگر به وظیفه خود عمل نکنند - نشد، یزدی شروع به ناسزا گفتن به رحیمی می کند، رحیمی به خشم می آید و گوش یزدی را نوازشی سخت می کند. دکتر یزدی دستور قطع ید رحیمی و سپس اعدام او را می دهد.

در مصاحبه ای با دکتر یزدی و دکتر احمد صدر حاج سید جوادی، که هر دو در گفتگوی با تیمسار رحیمی حضور داشتند، ماجرا به تشریح بیان شده است .

در این فیلم کوتاه، دکتر یزدی می گوید: "من از او خواستم از ارتشیان بخواهد که به پادگان ها برگردند و دیگر به مردم شلیک نکنند ولی او گفت آن ها به وظیفه خود عمل می کنند. من گفتم مثل هفده شهریور؟ او جواب داد هر چه قانون بگوید... صحبت من با رحیمی همین اندازه بود."

وی در رابطه با فرمان اعدام رحیمی می گوید: "به استناد حرفی که رحیمی زده بود که من به شاه سوگند خورده ام و به حرفم وفادارم، آقای خمینی گفت این نظامیان هنوز باور نکرده اند که انقلاب پیروز شده و نگرانشان این بود که با هلیکوپتر مدرسه علوی را بمباران کنند. خود آقای خمینی به خلخال گفت این چهار نفر را- ناجی، خسروداد، نصیری، رحیمی- ببرید بزنید".

دبیر کل نهضت آزادی ایران اضافه می کند که: "ما علی الاصول با این نوع برخورد که دادگاهی و محاکمه ای نبود مخالف بودیم... خلخالی در کتاب خاطرات خودش در چندین مورد به این مساله اشاره می کند... می گوید یزدی و بازرگان به شدت با ما مخالف بودند.

## هویدا اعدام نشد

میزان نیوز - ۸۶/۱۱/۲۲

دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران در سالگرد انقلاب اسلامی در فیلم کوتاهی در خلال بیان خاطراتش مطالب جدیدی را از اعدام هویدا مطرح کرده است .

وی در این فیلم می گوید: وقتی هویدا را از پادگان جمشیدیه به مدرسه ی رفاه آوردند به من گفت که فلانی من حرف های زیادی دارم که باید بزنم. این خیلی طبیعی بود فردی که ۱۴ سال نخست وزیری یک نظام را کرده است اطلاعات بسیار گسترده ای از درون نظام داشته باشد. پیش فرض من این است که می خواست راجع به نظام گذشته حرف بزند.

من با توجه به این که اطرافیان شاه یک عداوت خاصی با هویدا پیدا کرده بودند و به همین دلیل او را به زندان انداخته بودند نگران بودم که در آن اتاقی که همه ی فرماندهان نظام قبل در آن بودند او را در آن اتاق خفه اش بکنند.

بنابراین من در مدرسه ی رفاه یک اتاق دیگری را ترتیب دادم که هویدا را آن جا تنها نگهداری کنند. من به آقای خمینی گفتم که هویدا اسرار زیادی دارد. زمانی می شود که ما می گفتیم خاندان پهلوی فاسد بودند و روابط کثیفی داشتند، خب ما مخالف بودیم و می توانستیم هر حرفی را بزنیم. اما نخست وزیری که ۱۴ سال مسئول بود است می خواهد حرف بزند. باید بگذاریم حرفش را بزند. آقای خمینی پیشنهاد من را پذیرفت. به خلخالی گفت همان جور که فلانی می گوید عمل کنید.

دکتر یزدی در جواب سوالی در مورد نحوه ی اعدام هویدا می گوید: هنگامی که هویدا شروع کرد که بگوید در دوران ۱۴ ساله زمامداری او به عنوان نخست وزیر شاه چه اتفاقاتی افتاده است و خاطراتش را بیان بکند، رییس جلسه به دادگاه تنفسی کوتاه می دهد. موقعی که هویدا به راهروی دادگاه می آید یکی از آقایان روحانی که آن جا بوده و من مایل نیستم الان اسم او را ببرم در راهرو با هفت تیر کمری خودش او را می کشد. بدین ترتیب آقای هویدا را می برند روی صندلی اش می نشانند و عکس بر می دارند و حکم اعدامش را برایش قرائت می کنند و بعد می برند. اصلا چنین چیزی نبود که اعدامش بکنند.

دکتر یزدی در ادامه با تاسف از این که با مرگ زود هنگام هویدا مملکت ما را از یک سری حقایق تاریخی اش محروم کردند بیان می دارد: اگر هویدا سخن می گفت به نفع چه کسی و به ضرر چه کسانی بود؟! قطعاً اگر هویدا مجال پیدا می کرد که سخن بگوید سخنانش به نفع شاه و اطرافیان حاکم او نبود. بنابراین من این احتمال را مردود نمی دانم که کسانی که نفوذ کرده بودند در آن جا برای آن که هویدا حرف و سخنی نگوید به دست آن فرد او را کشتند. تا در همین جا پرونده مختومه بشود. هویدا به این ترتیب کشته شد.

گزارش یک شاهد:

همانطوریکه در تلفن باطالع رساندم، در آن موقع اوائل زمانی بود که در رادیو تلویزیون بودم، از حمید هوشنگی، که مسئول خبر تلویزیون بود، خواستم که اگر به زندان برای گزارش میروید مرا مطلع کنید چون علاقه دارم زندانها را ببینم، یک بار موقع رفتنم جمهوری اسلامی به دیدن زندان رفتم که در

ان موقع ، رای دادن زندانیان را دیدم از انجمله **مهندس ریاضی و نیک پی و هویدا** ، پس از رای دادن مهندس ریاضی در پاسخ به خبرنگار که به کی رای دادید گفت به معلوم است امام گفتند به جمهوری اسلام منم به جمهوری اسلامی رای دادم، نیک پی هم چنین مضمونی را گفت ، هویدا پاسخ داد که بنظرم رای دادن مخفی است و باید مخفی بماند. دفعه دوم که دوباره هوشنکی ترتیب رفتن به زندان را داد ، آخرین روز محاکمه هویدا بود: دادگاه در داخل زندان قصر در ساختمانی که به آموزشگاه معرف بود و ساختمانی دو طبقه بود در یکی از کلاسها در طبقه دوم تشکیل شده بود ، از قراری که میگفتند این آخرین و سومین روز دادگاه بود ، ما در آخرین ساعت دادگاه رسیدیم و جا نبود که داخل کلاس برویم ، همان دم در کلاس ایستادیم ، کلاس پر بود از آدمهای مختلف، چند نفر اعضای مجری دادگاه بودند که پشت به تخته سیاه نشسته بودند ، از جمله دکتر نراقی که دکتر حقوق بود ، زوارهای که این اواخر رئیس ثبت و اسناد بود ، تا جایی که یادم است جنتی و یکنفر دیگر که در خاطر من نیست ، یک میز جلوی آنها بود ، هویدا روبروی آنها نشسته بود و تعدادی پرونده و عکس روی میز بود که گهگاه بانها اشاره و استناد میکردند و از حرفها میشد فهمید که پرونده ای نظامی و خریدهای اسلحه و عکس زندانیان شکنجه شده ساواک بودند.

در آخرین لحظات اعضای دادگاه از هویدا پرسیدند که این عکس ها حکایت از جنایات ساواک میکند و رئیس ساواک معاون شما بوده است و مسئولیت کارهای او به شما هم بر میگردد، اطن پرونده ها پرونده های خرید های اسلحه و غیره است که در آنها به کشور لطمات زیادی خورده و نهایتا مسئولیت اینها به شما بر میگردد و مسائل دیگر، شما آخرین دفاعیات خودتان را بکنید ، هویدا در پاسخ میگفت ، شما میدانید که من هیچ کاره بودم و ماشین امضا بودم و همه کارها را شاه تصمیم میگرفته و من کاره ای نبودم ، در پاسخ بایشان میگفتند که قانون اساسی کشور چنین نمیگوید و مسئول مسا ئل اجرایی شما بودید و شاه مقام غیر مسئول بوده است ، بالاخره این مبادله بجایی نرسید و اعلام ختم دادگاه شد،

درین موقع هادی غفاری دست هویدا را گرفت و از پله های اخر سالن رفتند پایین ، من به پیراینده که انجا بود کفتم از قرار میخوانند هویدا را بزنند، ما دوتایی رفتیم به طبقه پایین و در کلاسی که اعضای دادگاه بودند و فهمیدیم که حکم به تیرباران دادند ، من و پیراینده شروع کردم به بحث کردن با اعضای دادگاه ، که از کشتن این ادم چه سودی میبیرید ، اگر باین پیرمرد یک کشیده زده شود میمیرد ، این ادم سیزده سال نخست وزیر شاه بوده و اطلاعات و خاطرات زیادی دارد که بکار مملکت میاید، شما بایست از ایشان نگهداری کنید ، و باو امکانات بدهید تا خاطراتش را بنویسد ، بحث من با آنها بالا گرفت ، در پاسخ ، خلخالی و تا جایی که یادم است دیگر اعضا میگفتند، که صبر کنیم تا یزدی با هلی کوپتر بیاید و او را ببرد ، من اصرار داشتم شما اینهمه خانه دارید و جاهای امن ، میتوانید ایشان به یکی ازین جاها برده و نگهداری کنید تا دست کسی باو نرسد و خاطراتش را بنویسد ، بهر راهی که من بحث کردم بجایی نرسید ، حتی بحث به عصبانیت هم رسید و ما از اطاق امیدم بیرون و چند لحظه بعد از حیات خلوتی که جنب حیاط آموزشگاه بود صدای رگبار تیر آمد و نگهبانان آمدند داخل حیات بزرگ آموزشگاه و خلخالی را رو دست بلند کردند و به گرداندن دور حیاط و شعار دادن .حالا اگر داخل حیاط خلوت هادی غفاری اول یا اخر تیر خلاص زده من نبودم و نمیدانم. ۸۶ / ۱۲ / ۱۶

## اسلام و دموکراسی : تجربه ترکیه

هفته نامه اعتماد - ۸۶/۱۱/۲۵

۱- پارلمان ترکیه سرانجام با رای اکثریت بیش از دو سوم نمایندگان قانون منع حجاب در دانشگاه های ترکیه را لغو کرد. قانون منع حجاب در ترکیه یادگار دوران حکومت مصطفی کمال - در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ می باشد. قانون منع حجاب در ترکیه، بر خلاف ایران به کشف حجاب با زور به سبک رضا شاه نبود. بلکه صرفاً منع استفاده از حجاب در مراکز دولتی یا ورود زنان با حجاب اسلامی به این مراکز بود. در سال ۱۹۸۶، یکسال بعد از انقلاب اسلامی ایران، نظامیان ترکیه کودتا کردند. انقلاب اسلامی ایران، تاثیر گسترده ای بر رشد جنبش نوگرای اسلامی در ترکیه بر جای گذاشت. در پی آن، بر تعداد دختران و زنانی که از پوشش اسلامی استفاده می کردند بطور چشم گیری افزوده شد. حضور زنان با پوشش اسلامی، حتی در شهرهایی هم چون ازمیر، استانبول و آنکارا قابل ملاحظه شد. و نکته مهم این است که با نهادینه شدن آزادی و حق انتخاب در ترکیه و روی آوردن اختیاری زنان به حجاب، زنان ترکیه یا بی حجابند یا با حجاب. در میان آنها بد حجاب دیده نمی شود. به موازات رشد گرایشات اسلامی در میان نسل جوان و جدید ترکیه، تعداد دختران دانشجوی مسلمان با پوشش اسلامی در دانشگاه های ترکیه روز به روز زیادتر شد. جریان های لائیک و سکولار در ترکیه بطور کاملاً محسوس و ملموس از توجه روز افزون جوانان به اسلام به خصوص روشنفکری دینی، به شدت احساس خطر کردند. تا آنجا که در ۱۹۸۹، قانون منع حجاب در اماکن دولتی به دانشگاه ها نیز تعمیم داده شد. اما این امر به نفع سکولارها تمام نشد. زیرا اگر چه تعدادی از دختران جوان دانشجوی برای ادامه تحصیل، هنگام ورود به دانشگاه ها، پوشش اسلامی خود را بر می داشتند و تعدادی هم، حفظ حجاب اسلامی خود را بر ادامه تحصیل دانشگاهی ترجیح دادند و در خانه می ماندند، اما گروه دیگری از دانشجویان، دختر و پسر، به مقابله با این تصمیم دولت برخاستند. کشمکش ها و درگیری های روز مره ای میان



دانشجویان و مقامات دانشگاهی و پلیس بوجود آمد. عده ای از دانشجویان هم، که اعتقاد چندانی به حفظ حجاب نداشتند، از سر ستیز با دولت نظامیان منع حجاب را بهانه قرار دادند و به صفوف اعتراض کنندگان پیوستند. حادثه ای که یادآور دوران قبل از انقلاب در ایران بود. در دوران استبداد سلطنتی، هنگامی که توجهات و گرایشات دینی در سطح دانشگاه های ایران بطور قابل ملاحظه ای گسترش یافت درمقابله با آن، مقامات دولتی، به اشکال گوناگون دختران دانشجو با پوشش اسلامی را تحت فشار قرار دادند. این امر به سرعت، به يك موضوع سياسي براي مقابله با رژیم تبدیل شد.

درگیری میان دانشجویان نظامیان و دولت لائیک ترکیه ادامه داشت. هنگامی که نظامیان ترکیه، بعد از اختلافی که با دولت نجم الدین اربکان و حزب رفاه پیدا کردند، که منجر به دخالت دادگاه قانون اساسی و محکومیت رهبران این حزب و انحلال آن گرایید، فشار نظامیان در دانشگاه ها و جلوگیری از ورود دختران دانشجو با پوشش اسلامی از سال ۱۹۹۷ شدت پیدا کرد.

احزاب لائیک و نظامیان ترکیه در اعمال این فشارها، مدعی بودند که از الگوی فرانسه در منع حضور دختران مسلمان در دانشگاه ها و مدارس دولتی تبعیت می کنند، اما این بهانه ای بیش نبود. زیرا سکولاریسم ترکیه، بر خلاف فرانسه

، نهادهای دینی را به شدت تحت کنترل مستقیم خود داشت و حاضر به قبول کمترین عقب نشینی نبود. بعد از انحلال حزب رفاه، و تاسیس حزب جدیدی توسط یاران نجم الدین اربکان، گروه طیب اردوغان و عبد الله گل، به حزب جدید پیوستند بلکه حزب عدالت و توسعه را تشکیل دادند. اردوغان و گل با دیدگاه ها و سیاست های اربکان و رجایی قوتان، موافق نبودند و آنها را مفید برای ترکیه و جنبش اسلامی نمی دانستند. پیروزی حزب عدالت و توسعه و کسب اکثریت مطلق در مجلس نمایندگان راه را برای تغییرات تدریجی و دموکراتیک، در راستای حل تعارض اساسی میان اولویت های سیاسی و فرهنگی لائیک ها و سکولارها و نظامیان با فرهنگ و باورهای اسلامی مردم و ثبات سیاسی ترکیه هموار ساخت. لغو قانون منع حجاب در دانشگاه های ترکیه یکی از فرازهای اساسی در تغییرات دموکراتیک و حل بحران های سیاسی - اجتماعی محسوب می شود.

۲- پیروزی حزب عدالت و توسعه در ترکیه، تنها مرهون گرایش ها و باورهای دینی این حزب نیست، بلکه بیش از هر چیز با سیاست های واقع بینانه این حزب مربوط است. رهبران حزب عدالت و توسعه، اگرچه مسلمانان و متعهد و در زمره روشنفکران دینی محسوب می شوند، اما در مقام دولت، هرگز ادعای تولیت دین و اجرای احکام اسلامی را نداشته اند دولت حزب عدالت و توسعه، دچار توهم تشکیل يك دولت اسلامی نیست. زیرا آنها به خوبی از آن چه در برخی از کشورهای اسلامی واجد حکومت اسلامی - اعم از جمهوری یا پادشاهی، می گذرد و در تعارض آشکار با آموزه های اسلامی است، آگاه می باشند. رفتار های حکمرانان در این حکومت ها، چیزی نیست که موجب افتخار مسلمانان و جالب و جاذب مردم جهان به اسلام باشد بلکه برعکس موهن به اسلام است. بنابراین رهبران حزب عدالت و توسعه، ضمن پایداری و پافشاری بر حفظ ویژگی های دینی در رفتارهای فردی و حزبی و حکومتی، خود را دولت دینی و حافظ دین مردم نمی دانند، بلکه به عنوان دولت، خود را خدمتگذار مردم و متعهد

به بهبود زندگی مردم ترکیه می‌دانند. آنها از طریق ارائه خدمات مورد نیاز ملت و کشورشان، توانسته‌اند اعتماد مردم، نه تنها اسلام‌گرایان و یا نیروهای اجتماعی بینا بینی، بلکه حتی برخی از جناح‌های لائیک را نیز جلب نمایند و کارنامه بی‌سابقه‌ای از نظر رشد و توسعه اقتصادی ارائه دهند. دوست و دشمن اعتراف می‌کنند که رهبران این حزب و همکاران عبد‌الله گل و طیب اردوغان در دولت عموماً از نظر مالی سالم هستند. در طی دوران حکومت این حزب اقتصاد ترکیه رشد بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است. در آمد سرانه ملی به سرعت رو به افزایش است. میزان بی‌کاری رو به کاهش است. صادرات ترکیه، از مرز یکصد میلیارد دلار در سال گذشته است. در سیاست خارجی، ترکیه آرام آرام مسایل و مشکلات خود را با همسایگانش، از جمله یونان که تیرگی روابط آنان ریشه در تاریخ دارد، رو به بهبودی و توسعه است. در مسایل سیاسی کلان ملی – نظیر مسئله کردها در شرق و جنوب ترکیه، گام‌های مثبت بلندی در جهت کاهش بحران برداشته شده است.

۳- تجربه موفق حزب عدالت و توسعه در ترکیه، می‌تواند به عنوان یک الگوی قابل توجه در همکنشی میان دین و دولت، دموکراسی و اسلام مورد بررسی قرار گیرد. این تجربه نشان می‌دهد اگر احزاب و گروه‌های اسلامی، شرایط زمان را درک کنند و مطلق بین و مطلق خواه و خواستار همه یا هیچ نباشند، و به اصل تغییرات تدریجی آرام و گام به گام، اعتقاد و التزام داشته باشند، و به جای استفاده از احساس مذهبی خام و توسعه نیافته مردم برای کسب قدرت به مردم خدمت کنند و نیازهای آنان را تامین نمایند، می‌توانند هم برای کشورشان مفید واقع شوند و هم موجب افتخار و سر بلندی اسلام و مسلمانان باشند.

### عدم تغییر سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران

روزنامه اعتماد – ۸۶/۱۱/۲۵

دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه ایران در دولت موقت در خصوص تاثیر انتخابات امریکا بر مناسبات تهران می‌گوید: «دوران حکومت ریاست جمهوری کندي با اوج جنگ سرد و درگیری بلوک غرب و شرق مصادف بود، البته این درگیری‌ها اصطلاحاً کلاسیک نبود بلکه درگیری میان ارتش‌های کلاسیک غربی با نیروهای پارتیزانی در واحدهای کوچک بود. بنابراین در زمان کندي چند راهکار جدید در سیاست خارجی امریکا پدید آمد؛ اول آنکه هم ارتش امریکا و هم ارتش کشورهای دوست نظیر ایران به گونه‌ی آموزش ببینند که بتوانند با جنگ‌های شورشگری مقابله کنند. دوم اینکه جنگ‌های انقلابی و اکنتشی است به شرایط نامناسب اقتصادی و سیاسی. بنابراین امریکا می‌خواست از طریق اجرای برنامه‌های اقتصادی نظیر تقسیم زمین در ایران نیروهایی را که پتانسیل انقلابی داشتند، خنثی سازی کند، چون مطالعات جنگ‌های انقلابی نشان داده بود دهقانان بی‌زمین از آماده‌ترین نیروها برای پیوستن به شورشگران هستند.» وی در ادامه می‌افزاید: «سومین تغییر این بود که دولت‌های نزدیک و وابسته به امریکا هم‌زمان با تغییرات اقتصادی، تغییراتی در روش‌های سیاسی خود بدهند. بنابراین در ایران در دو محور به شاه فشار آوردند؛ اول، تقسیم اراضی در ایران، دوم باز کردن فضای سیاسی. وی

سپس با اشاره به سیاست خارجی دولت کارتر نسبت به ایران می گوید؛ «اما در دولت کارتر که هم یک رئیس جمهور دموکرات بود و هم یکی از مذهبی ترین و اخلاقی ترین روسای جمهوری امریکا، حقوق بشر محور اصلی سیاست خارجی امریکا شد. بخشی از این حقوق بشر معطوف به فشار به شوروی برای آزاد کردن سفر یهودیان شوروی به اسرائیل بود. اما بخش دیگر متوجه کشورهایی مثل ایران بود. سیاست حقوق بشر کارتر منجر به تغییر و تحولاتی در داخل ایران شد و این دفعه برخلاف دهه ۴۰ شاه نتوانست موج اعتراضات مردمی را سرکوب و آن را مهار کند و به انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ منجر شد.» همچنین یزدی به انتخابات آتی ریاست جمهوری امریکا اشاره می کند و می گوید؛ «اما امروز سیاست کلان نامزدهای انتخاباتی امریکا تفاوت های اساسی در مورد ایران ندارند. اگرچه بعضی از کاندیداها، نظیر آقای باراک اوباما اعلام کرده است که بدون قید و شرط با ایران مذاکره می کند و حتی آماده است به ایران سفر کند، اما خط مشی های سیاست کلان خارجی را تنها رئیس جمهور تعیین نمی کند.» وی در ادامه تصریح می کند؛ «عوامل و فاکتورهای مختلفی در تعیین آن دخالت دارند، در مورد ایران در میان تصمیم گیرندگان امریکا هماهنگی وجود دارد. بنابراین به نظر نمی رسد با تغییر رئیس جمهور در امریکا، سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران تغییر اساسی کند.» همچنین وی در خصوص سیاست خارجی خانم کلینتون در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در آینده اذعان می دارد؛ «سیاست خانم کلینتون در صورت انتخاب، تفاوت چندانی با سیاست های کلان کنونی نخواهد داشت. خانم کلینتون سناتور انتخابی نیویورک است. از این ایالت، هیچ سناتوری بدون همکاری و حمایت یهودیان انتخاب نمی شود. روابط خانم کلینتون با لابی اسرائیل در امریکا بسیار نزدیک است. بنابراین به نظر نمی رسد اگر خانم کلینتون انتخاب شود، تغییر چندانی به وجود آید.»

### نامه به خانم درخشش در صدای آمریکا

۸۶/۱۱/۲۸

به نام خدا

سرکار خانم دکتر ستاره درخشش، مجری محترم بخش فارسی تلویزیون صدای آمریکا

با سلام بازگشت به تماس تلفنی سرکار و درخواست مصاحبه به مناسبت سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، ضمن اظهار تشکر به خاطر توجهی که نشان دادید، بدینوسیله توضیح می دهم که علت عدم پذیرش درخواستتان، به تصمیم شورای مرکزی نهضت آزادی ایران به عنوان اعتراض به سیاستها و مشی کلی ناظر بر مواضع آن رسانه و عملکرد برخی همکاران جنابعالی باز می گردد.

همان‌طور که استحضار دارید، طی دو سال گذشته، فشار حاکمان تمامیت‌خواه ایران بر فعالان سیاسی و اجتماعی داخل کشور، از جمله حزب ما، به نحو بی‌سابقه‌ای شدت یافته است. تا آنجا که امسال حتی از برگزاری مراسم سنتی سالروز تأسیس نهضت آزادی ایران و سیزدهمین سالگرد درگذشت دبیر کل فقید آن شادروان مهندس مهدی بازرگان در حسینیه ارشاد جلوگیری شد. محدودیت‌های اطلاع‌رسانی نیز به شدت افزایش یافته است. در چنین شرایطی، شاید مصلحت ظاهری این بود که برای استفاده از هر امکان رسانه‌ای و از هر نوع ابزار اطلاع‌رسانی، از دعوت و درخواست شما استقبال می‌کردیم. اما مثنی و باور سیاسی نهضت آزادی ایران در طول سالیان دراز فعالیت و مبارزه‌ی مستمر برای تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی ملتمان و پاسداری از استقلال میهن عزیزمان، هرگز این نبوده است که از هر وسیله و امکانی برای دستیابی به هدفهایمان استفاده کرده، آنرا توجیه کنیم.

متأسفانه شیوه‌ی اطلاع‌رسانی تلویزیون صدای آمریکا از محدوده‌ی تعاریف پذیرفته شده برای یک رسانه‌ی خبری خارج شده است. بنابر استانداردهای رایج اطلاع‌رسانی، شأن یک رسانه‌ی خبری، حفظ بی‌طرفی در انتقال و پخش مطالب و اخبار است که با رفتار رسانه‌ی ارگان یک حزب سیاسی - ایدئولوژیک تفاوت دارد.

در مقام پاسخ‌گویی ممکن است استدلال شود که "صدای آمریکا" رسانه‌ی دولت آمریکاست و با بودجه‌ی آن دولت، اداره می‌شود و سیاست‌های دولت آمریکا تلاشی در راستای پنهان‌سازی مخالفت و ضدیت خود با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران ندارد و صدای آمریکا لاجرم رسانه‌ای است با اولویت‌های معین در راستای نظرات و برنامه‌های دولت آمریکا و غیر از این هم نباید انتظار داشت. در پاسخ به این ایراد باید گفت که آیا دولت آمریکا علاوه بر خصومت با نظام جمهوری اسلامی ایران، اصراری دارد که سیاست‌های خود را در تعارض با باورهای عمومی و منافع ملی ملت شریف ایران نیز معرفی کند؟

نهضت آزادی ایران حداقل در دو محور زیر، سیاست‌گذاری حاکم بر دولت آمریکا و رسانه‌ی تلویزیون صدای آمریکا را در تعارض با منافع ملی ایران ارزیابی می‌کند:

### نخست: اسلام‌ستیزی

مخالفت با سیاست‌ها و عملکرد مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران، یک مسأله و استفاده از امکانات رسانه‌ای و میدان دادن به کسانی که به باورها و اعتقادات میلیون‌ها ایرانی توهین می‌کنند، مسأله دیگری است. من هیچ‌گاه در شأن انسانی و در چارچوب باورهای دینی خود نمی‌یابم که درباره باورهای دینی شما و همکارانتان تفتیش کنم. بنابر بدیهی‌ترین اصول مندرج در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، هر کس در انتخاب دین و راه و روش زندگی آزاد است، از سوی دیگر نیز، مبانی اندیشه‌ی دمکراتیک، ما را به پذیرش این اصل، متعهد می‌سازد که هیچ کس حق ندارد که به بهانه‌ی اختلافات فکری و سیاسی فردی، گروهی یا بین‌دولتی، به باورها و اعتقادات دیگران توهین روا دارد، مضافاً آن که کسانی که مورد توهین واقع می‌شوند، اکثریت مطلق جمعیت کشوری با سابقه‌ی تمدنی شش هزار ساله مانند ایران باشند. بنابراین، ایراد و اعتراض ما، تنها متوجه سیاست‌های اسلام‌ستیزانه‌ی "صدای آمریکا" نیست، بلکه در

واقع به سیاست‌های اسلام‌ستیزانه‌ی دولت آمریکا است. البته در این جا مخاطب من مسؤلان و مجریان تلویزیون صدای آمریکا هستند. باید توجه داشت که سیاست‌ها و برنامه‌های اسلام‌ستیزانه‌ی خارجی، عملاً به نفع گروه‌های، تمامیت‌خواه و محافظه‌کار حاکم در ایران تمام شده است و می‌شود. زیرا آنها که خود را متولی و مدافع دین خدا می‌دانند، از سیاست‌ها و عملکردهای دین‌ستیزانه رسانه‌های خارجی، برای توجیه رفتارهایشان نسبت به منتقدان داخلی بهره‌برداری می‌کنند. ما دامن زدن به اختلافات فرقه‌ای، مذهبی و قومی را در تعارض با منافع و مصالح ملی کشورمان ارزیابی می‌کنیم. خرد سیاسی و تجربه‌ی تاریخی حداقل یکصد سال گذشته‌ی این سرزمین، حکم می‌کند که تنها با تغییر حکومت‌ها فرآیند تحقق دموکراسی تقویت نمی‌شود و از این‌رو مخالفت و اعتراض ما به سیاست‌ها و عملکرد حاکمان جمهوری اسلامی ایران به این معنا یا با این هدف نیست که آن‌ها با هر وسیله‌ی ممکن بروند و گروه دیگری بر سر کار بیاید و همین نوع کارها را انجام دهد. هدف ما تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی ملتمان و حفظ استقلال کشورمان است که اصیل‌ترین آرمان‌های انقلاب جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نیز بوده است.

### دوم: عدم رعایت بی‌طرفی

نکته‌ی دوم این که، یک رسانه‌ی جمعی نباید در پخش اطلاعات و آرایه‌ی خدمات خبری به مخاطبانش، به ابزاری برای تسویه حساب‌های فردی و گروهی تبدیل شود. متأسفانه، در کارنامه‌ی برنامه‌سازان " صدای آمریکا " بارها، دیده شده است که آرا و مواضع سیاسی افرادی را علیه افراد و گروه‌های دیگر به طور یکسویه منتشر کرده است، بی‌آنکه بیان‌گر دفاعیات و یا اعلام نظرهای طرف مقابل باشند و یا حتی فرد مدعی را ملزم به آرایه‌ی سند و مدرک کنند. به عنوان نمونه، چندی پیش در " صدای آمریکا " گفته شد که مهندس بازرگان شخصاً دستور بستن دانشگاه‌ها را صادر کرده بود. این یک ادعای بی‌پایه است و هیچ حقیقتی در آن وجود ندارد. مصاحبه‌ی شونده‌ی محترم در آن برنامه، در زمره کسانی است که از آغاز نسبت به مهندس بازرگان و دولت موقت نظر موافق و مثبتی نداشت. البته، مخالف بازرگان بودن قابل درک است، ولی تحریف تاریخ چرا؟ این مدعی اگر واقعاً سندی برای اثبات ادعایش دارد، آن را منتشر کند.

نمونه‌ی دیگر پخش کردن ادعاها و ناسزاهای برخی از هواداران " پهلوی‌ها"، در مورد اعدام تیمسار رحیمی، فرماندار نظامی تهران در روزهای انقلاب، است. اگر صدای آمریکا، لازم دیده است، نظرات و مواضع مخدوش و ساختگی یک گروه سیاسی را پیرامون رویدادی تاریخی منتشر کند، بی‌طرفی و انصاف در اطلاع‌رسانی به مخاطبان حکم می‌کند که توضیحات کسی را که به ناحق مورد زشت‌ترین حملات و در واقع ترور شخصیت قرار گرفته است، برای شنوندگان و بینندگان برنامه‌هایش پخش کند و داوری نهایی را به صاحبان اصلی کشورمان، یعنی ملت ایران، واگذارد. تبدیل یک رسانه‌ی خبری به ابزار تسویه حساب‌های سیاسی شخصی یا گروهی، موجب بی‌اعتباری آن رسانه می‌شود. بدیهی است که برای رسانه‌ی با امکانات صدای آمریکا حتی چنانچه فرد مورد توهین حاضر به مصاحبه‌ی مستقیم با آن رسانه نباشد، به جهت روشن ساختن برخی ابهامات تاریخی، بسیار آسان است که به طور غیرمستقیم و البته منصفانه، پاسخ‌های فرد را از سایر منابع تهیه کند و در اختیار مخاطبان خود قرار دهد و در این

موارد نیز تا کنون توضیحات فراوانی از سوی اینجانب ارائه شده است و همچنین اطلاعات زیادی از برخی اسناد و نشریات نهضت آزادی ایران قابل استخراج است.

پخش گزارشهای ساختگی که پایه آنها بر دروغ و تهمت بنا نهاده شده باشد سودی به حال سازندگان و پخش‌کنندگان آنها ندارد. یک ضرب‌المثل فارسی می‌گوید: "چراغ کذب را نبود فروغی". اگر قرار بود که کسی یا گروهی با دروغ‌گویی، تهمت و پرونده‌سازی به جایی می‌رسید یا بقای قدرتی تضمین می‌شد، تاریخ شاهد فروپاشی و نابودی هیچ یک از نظام‌های استبدادی مدعی مردم محوری نبود. کسانی که خود را "پهلوی طلب" می‌دانند و نه "مشروطه‌خواه"، در قبال اعتراف محمدرضا شاه که خطاب به مردم ایران گفت "صدای انقلابتان را شنیدم"، چه پاسخی دارند. اما گویی این مدعیان هنوز آن را نشنیده‌اند و باور نکرده‌اند.

واقع امر آن است که حاکمیت جمهوری اسلامی ایران طی این سی سال گذشته در تحقق آرمان‌های انقلاب ۱۳۵۷ عملکرد موفقی نداشته است، اما این موضوع، اصل انقلاب را که مبتنی بر خواست ملی اکثریت مطلق ایرانیان و ناشی از مشکلات نظام پهلوی و بحران‌های عمیق سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی آن دوران بود، نمی‌تواند زیر سؤال ببرد. این که حاکمان امروز چه می‌کنند، مسأله‌ای قابل طرح است اما این که از یاد ببریم و یا بی‌توجه باشیم که عملکرد حاکمیت در نظام سابق چه بود و حتی شاه برخلاف نص قانون اساسی مشروطه، حکومت می‌کرد و نه سلطنت و مجالس شورایی ملی فرمایشی ایجاد می‌کرد، تشکیلات مخوف ساواک مستقیماً زیر نظر ایشان اداره می‌شد و هر صدای مخالفی را در هم می‌شکست و سرکوب می‌کرد و صدها معطل دیگر که بحث جداگانه‌ای را می‌طلبید، امروز نه تنها دردی از طرفداران نظام پهلوی را حل نمی‌کند که ملت ایران را از دستیابی به حقایق مسلم تاریخی باز می‌دارد و چنانچه تاریخ را چراغ راه آیندگان بدانیم، با لاپوشانی مشکلات گذشته و توجیه حاکمیتی که تا بدانجا فاسد بود و خودکامگی روا داشت که ملت ایران را یکپارچه، علیه خود برانگیخت، ملت ایران را در تاریکی و ناآگاهی‌ای قرار داده‌ایم که در تصمیم‌گیری‌های بعدی نیز نتواند درست گام بردارد و بدیهی است که این مشی نیز برخلاف مصالح و منافع ملی ایران است.

چنین رفتارهایی از سوی "صدای آمریکا" ممکن است موجب جلب توجه برخی از افراد شود و دل خیلی از درمندان و معترضان را به اصطلاح خنک کند، اما دردراز مدت محصولی در راستای منافع ملی، تقویت فرآیند دموکراسی و تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی ملت ما نخواهد داشت.

در خاتمه، امیدوارم که سرکار به این تذکرات خیرخواهانه توجه بفرمایید و به همکارانتان نیز تجدید نظر در دیدگاه‌ها و روش‌ها را توصیه کنید. با احترام

ابراهیم یزدی

انقلابی ایرانی، نگران اما پابرجا

روز آنلاین - ۲۸ / ۱۱ / ۸۶

انقلابيون ايران دقيقاً مي دانند خواهان نابودي چه چيز هستند، اما اغلب توانايي پيش بيني اتفاق بعدي را ندارند. اين موضوع درباره ابراهيم يزدي و بسياري از متحدان انقلابي او صدق مي كند. پس از گذشت سه دهه از پيدايش انقلاب، آنها هنوز خاطره روزي را كه شاه از ايران فرار كرد، گرامي مي دارند، اما در عين حال با يك واقعيت تلخ نيز دست و پنجه نرم مي كنند: آنها از چيزي كه به ايجاد آن كمك کرده اند، كنار گذاشته شده اند. ايران در ماه جاري بيست و نهمين سالگرد پيروزي انقلاب اسلامي را جشن گرفت، اما افراد بسياري مانند آقاي يزدي كه پايه گذاران انقلاب بوده اند، در هيچ جشن رسمي شركت نداشته اند.

يزدي در مصاحبه اي درباره حكومتي كه وي به برپايي آن كمك كرد، مي گويد: "البته اين حكومت يك حكومت سلطنتي نيست، يك حكومت جمهوري است. با اين وجود، نظام سياسي اساساً يك نظام خودكامه است. بسياري از حقوق اساسي و آزادي ها دائماً نادیده گرفته مي شوند. از اين رو، يك منبع الهام بخش انقلاب يعني احياي حاكميت مردم، دموكراسي و غيره هنوز محقق نشده است."

يزدي با تسخير سفارت آمريكا در ايران در سال ۱۹۷۹ مخالف بود، اما اين بدین معني نيست كه او طرفدار آمريكا است. او منتقد سياست هاي واشنگتن در قبال ايران و دشمن صهيونيسم بود، اما در عين حال خواهان كشوري برخوردار از روابط عادي بود، كشوري كه توسط جامعه بين الملل به رسميت شناخته شود و منزوي و تندر و نباشد. او مي گويد مي دانسته كه گروهگانگيري ديپلمات ها منجر به ايجاد حكومتي مانند حكومت فعلي خواهد گشت، حكومتي كه همواره به راديكال ترين ديده ها بها مي دهد.

غيرمنتظره است كه يزدي امروز خود را با برخي از آن گروهگانگيرها مانند عباس عبيدي، كه اكنون خواهان اصلاح نظام هستند و بخاطر نظراتشان به حاشيه رانده شده اند، متحد مي بيند. عبيدي مي گويد: "ما آن زمان تصور مي كرديم خيلي چيزها مي دانيم. همه چيز ساده بنظر مي رسيد. فكر مي كرديم اگر فقط شاه برود، همه چيز حل و فصل مي شود. اما انقلاب كار درستي بود، هيچ گزينه و راه حل ديگري وجود نداشت."

يزدي مي گويد او يك اصولگراست، اما منظور او اين است كه او يك روشنفكر مسلمان است و در پايبندي به شعائر و تعاليم ديني سنت گراست. اما او يك دموكرات سرسخت است كه دموكراسي را نه بر اساس ساز و كار حكومت، انتخابات و نهادها بلكه بر مبناي ديده ها تعريف مي كند. او مي گويد: "ما تساهل و مدارا را مؤلفه اصلي دموكراسي مي دانيم. خداوند همه ما را يكسان خلق نكرده است - ما با يكديگر متفاوتيم - جامعه بشري يك جامعه كثرت گراست. خداوند در قرآن به ما مي گويد كه انسان خلق شده است تا آزاد باشد. بنا بر اين ما آزاد هستيم بينديشيم و متفاوت بينديشيم. از اين رو، هدف دموكراسي شناختن طبيعت كثرت گراي جامعه بشري است. موضوع دوم تساهل و مداراست. من بايد با رقيب و مخالف خود مدارا كنم. با مدارا سازش هم بوجود مي آيد؛ بدون سازش دموكراسي ايجاد نخواهد شد."

يزدي مي گويد، آنهائي كه زمام امور را به دست گرفتند، آنهائي كه صدايشان امروز، نه فقط در ايران بلكه در كل منطقه، بلندتر از ساير مسلمانان است، آنهائي هستند كه كثرت و تنوع را محكوم مي كنند و

خواهان پایبندی به یک دیدگاه هستند. او می‌گوید، در ایران آنهایی که انقلاب او را ربوده‌اند، سنت‌گرایان هستند، افرادی مانند احمدی‌نژاد که می‌خواهند مانند رهبران دینی قرون گذشته حکومت کنند.

یزدی می‌گوید: "نگرش ساده لوحانه حکومت این است که رهبری وجود دارد که یک شخصیت الهی است و توسط خدا انتخاب شده است، بنابراین آنها انتظار دارند که نظام مانند نظام قرون گذشته عمل کند. آنها در این امر موفق شده‌اند. آنها رهبری دارند که می‌تواند همه کار بکند. با این وجود، مشکلات همچنان به قوت خود باقی هستند."

یزدی می‌گوید: "داستان انقلاب ایران شبیه سایر انقلاب‌هاست. موضوع این انقلاب احیای حقوق و آزادی‌های مردم بود، مردمی که بر علیه رژیم ستمگر شاه بپا خاستند. فردای انقلاب، خمینی با این سؤال روبرو شد: جمهوری اسلامی چیست؟ من طرفدار قانون اساسی و انتخابات بودم. آنها با این چیزها مخالف بودند. خمینی مردد بود، اما بتدریج به محافظه‌کاران پیوست."

اما آقای یزدی همچنان خوش بین است. او می‌گوید، اندیشمندان سنت‌گرا بیش از پیش به رویکرد عملگرایانه روی آورده‌اند. به اعتقاد او، جامعه ایران در حال بلوغ است و در راه رسیدن به دموکراسی مشروع در حال عبور از یک مرحله دشوار است. او معتقد است، مشکلات اقتصادی امروز نشانه آن است که بسیاری از سنت‌گرایان باید تحولات را بپذیرند.

یزدی می‌گوید: "ایران در حال آموختن دموکراسی است، چرا که دموکراسی یک پروسه یادگیری است. هیچ‌کس در کلاس درس آن را فرا نخواهد گرفت. دموکراسی یک کالای وارداتی نیست. آمریکا دموکراسی را در کوله‌پشتی‌های سربازانش حمل نمی‌کند. دموکراسی باید از درون اتفاق بیفتد، از چالش‌ها و تجربیات خودمان." یزدی درباره افرادی که هم‌اکنون گرداننده حکومت هستند، می‌گوید: "آنها باید خودشان آزمون و خطا را امتحان کنند و بیاموزند که آنچه را که دارند انجام می‌دهند، عمل نمی‌کند. راه دیگری وجود ندارد." منبع: نیویورک تایمز، ۱۶ فوریه، ۲۰۰۸

### نهضت آزادی و اتهام وهابیت

#### مصاحبه با دریچه ۱۰ اسفند ۱۳۸۶

پیرو درج خبری در دریچه به نقل از یک منبع خبری مبنی بر این که آیا نهضت آزادی به وهابیت گرایش یافته است نوشت که: "یکی از روحانیون مورد توجه در نهضت آزادی بنام سید مصطفی. ط، که در حکم روحانی نهضت آزادی است، مدتهاست گرایش‌های وهابی‌گری یافته و حتی با تأثیرگذاری او یکی از چهره‌های مذهبی و سنتی نهضت که نسبتی هم با مرحوم مهندس بازرگان دارد، مدتی است دیگر در نماز از «مهر» استفاده نکرده و زیارت امام رضا (ع) را شرک می‌داند."



دریچه با توجه به اهمیت این خبر، منتظر دریافت واکنش نهضت آزادی و دبیر کل آن بوده و مطمئناً در اسرع وقت خبر تایید یا تکذیب آن را درج خواهد کرد. در همین رابطه، خبرنگار دریچه با آقای دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل گروه نهضت آزادی برای تعیین صحت و سقم خبر تماس حاصل کرد.

آقای یزدی در پاسخ به خبرنگار دریچه مبنی بر تایید یا تکذیب خبر از سوی ایشان اظهار کردند:

"خبری که نقل شده است، دروغ است"، وی سپس با نفی روش خبری دریچه تاکید کرد که «روش شما را در نقل خبر نمی پذیریم، خود خبر یک خبر کاملاً ساختگی است، هم اصل آن و هم فرع آن، آقای سید مصطفی طباطبایی عضو نهضت آزادی نیستند ولی آقای مهندس عبدالعلی بازرگان عضو نهضت و عضو شورای مرکزی نهضت هم هستند و به خاطر شکنجه های سال ۱۳۶۹ که بعضی آقایان اعمال کردند، الان بیمار و در خارج از کشور بسر می برند".

لازم به ذکر است، متن خبر درج شده دریچه مبنی بر خبرهای منقول در محافل سیاسی بوده و هدف «دریچه» در دور جدید فعالیت، ارزیابی میزان صحت اخبار و افزایش شفافیت می باشد.

ضمناً در خبر دریچه، آقای سید مصطفی ط (که آقای یزدی آن را تکمیل و طباطبایی نامیدند) روحانی نهضت آزادی دانسته شده و نه عضو آن، لذا تکذیب عضویت وی نافی خبر مذکور نیست، از سوی دیگر، در پاسخ به بخش دوم خبر مبنی بر تغییر دیدگاه حداقل یکی از چهره های سنتی نهضت، آقای یزدی پاسخ صریحی ارائه ندادند و عنوان کردند که ایشان به دلیل شکنجه های سال ۶۹ (۱۵ سال پیش!!) الان بیمار و در خارج کشور هستند، که باز هم جوابی به پرسش دریچه نبود.

در هر حال، «دریچه» دلیل خشم آقای دکتر یزدی را نمی داند و امیدوار است روش دریچه در نقد و بررسی خبر و نه فقط نقل خبر موجب استقبال گردد و نه عاملی برای عصبانیت کسانی که خوشبختانه از آزادی گردش اطلاعات دفاع می کنند.

**توضیح: وقتی کل خبر تکذیب شده است، دیگر لزومی نداشت در باره تمام اجزاء خبر بحث شود.**

### تبارشناسی یک جریان سیاسی

اسماعیل آزادی ۸۶/۱۲/۱۴

س ۱- اعضای اولیه نهضت آزادی چه کسانی بودند و نخستین جلسه هیات موسس آن کجا تشکیل شد؟

ج- نخستین جلسه هیئت موسس نهضت آزادی ایران، بنا به اظهارات آقای دکتر احمد صدرحاج سید جوادی در منزل ایشان بوده است. اما ایشان به علت مقامی که قوه قضائیه داشته اند، نمی توانستند از امضاء کنندگان بیانیه تاسیس باشند. اسامی بنیانگذاران نهضت آزادی در بیانیه صادره در اردی بهشت

ماه ۱۳۴۰ آمده است، که عبارتند از: آیت الله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتریدالله سبحانی، دکتر عطایی، رحیم عطایی، حسن نزیه، عباس سمیعی (به متن این بیانیه ..... رجوع کنید و آنرا تکمیل نمایید) بعد از اعلام تاسیس بسیاری از فعالان جنبش دانشجویی، به خصوص اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان و فعالان سیاسی، با گرایش ملی-مذهبی، به نهضت آزادی ایران پیوستند.

## س ۲- تشکیلات آن چگونه بود ؟

ج- به موجب اساسنامه، اولین کنگره نهضت آزادی، شورای مرکزی را ایجاد کرد. شورای مرکزی، رئیس شورا و دبیرکل و سخنگوی آن را (که مهندس بازرگان بود) و نیز کمیته اجرایی را انتخاب کرد. علاوه بر این نهضت آزادی دارای شاخه های دانشجویی و کارگری و بازارنیز بود.

## س ۳- مانیفست سیاسی آن چگونه بود ؟

ج- بیانیه ای اعلام تشکیل نهضت و سخنرانی مهندس بازرگان در این روز، در واقع مانیفست نهضت آزادی را تشکیل می دهد.

## س ۴- نهضت به جزارتباط با روحانیون و دانشگاه ها چه فعالیت سیاسی انجام می داد ؟

ج- یک حزب سیاسی دونقش اساسی دارد. اول ایجاد ارتباط با مردم، بسیج و سازمان دهی آن ها و دوم، تأثیرگذاری بر روند تحولات سیاسی جامعه. نهضت آزادی ایران در هر دو بعد فعال بود. بعد از اعلام تاسیس نهضت، حوزه و شاخه هایی در تهران و شهرستانها بوجود آمد. انتشار تحلیل ها و بیانیه های سیاسی نهضت در آن برهه از تاریخ مبارزات ملی در آگاهی بخشیدن به مردم و تحولات سیاسی اثر گذار بوده است. بطوری که کمی یک سال بعد از تاسیس نهضت آزادی، تمام کادر رهبری (اعضای شورای مرکزی، کمیته اجرایی و سایر فعالان دستگیر و به محاکمه نظامی سپرده شدند. این واکنش حاکمان استبداد سلطنتی، نشانه اثرگذاری نهضت آزادی در فرآیند تحولات کشورمان می باشد.

## س ۵- علل دستگیری اعضای نهضت آزادی چه بود ؟

ج- همانطور که در بالا اشاره شد، نهضت آزادی ایران، با ویژگی هایی که داشت مورد استقبال قرار گرفت. قرائت دینی رهبران نهضت آزادی از یک طرف و نگاه و نگرش سیاسی از طرف دیگر، از عوامل موثر در اثرگذاری نهضت آزادی بود. بنابراین، حاکمان وقت، ادامه فعالیت نهضت آزادی را پرتنا ببیند و دنبال بهانه ای برای بازداشت رهبران و فعالان حزب بودند. انتشار بیانیه تحلیلی نهضت آزادی در اوایل بهمن ۱۳۴۱، پیرامون اهداف انقلاب سفید شاه، این بهانه را به دست آنان داد و دست به بازداشت گسترده رهبران و فعالان نهضت آزادی زدند.

س ۶- محاکمه بازرگان و حرف او که "ما آخرین گروهی هستیم که با شما به زبان غیر مسلحانه سخن می گوئیم ؟"

**ج-** مبارزه سیاسی موثر و مفید علی الاصول باید بصورت علنی و قانونی باشد. همانطور که اشاره کردم، رسالت یک حزب، در مرحله اول، ایجاد ارتباط با مردم است. این رسالت در شرایط مبارزه علنی و قانونی به مراتب آسان تر و سریع تر انجام می شود. اما در یک نظام استبدادی ایجاد این نوع رابطه با مردم، یعنی ادامه فعالیت سیاسی، قابل تحمل نیست و به همین مناسبت نه تنها فعالان سیاسی بازداشت می شوند، و تمام امکانات از آنان سلب می گردد، بلکه با دروغ پردازی و تبلیغات زهر آگین، کوشش می شود چهره مبارزان سیاسی مخالف حاکمان مخدوش جلوه داده شود. در واقع علاوه بر سرکوب سیاسی، یک جنگ سیاسی - روانی نیز وجود دارد. سخن بازرگان در دادگاه نظامی این پیام را دارد که سرکوب سیاسی، بازداشت فعالان سیاسی، محاکمه و محکوم کردن آن ها، و حتی جنگ سیاسی - روانی علیه آنان و مخدوش کردن چهره ها، موجب توقف حرکت مردم برای تحقق حقوق و آزادی های اساسی آنان نمی شود. بلکه موجب به بن بست رسیدن شیوه مبارزه سیاسی علنی و قانونی و آغاز مبارزات مخفی زیرزمینی و عملیات سیاسی - نظامی می شود. این سخن بازرگان، ژرف نگری اورا و واقعیت های جامعه منعکس می سازد و نه تنها در آن زمان، که در هر زمان صادق است. عدم تحمل اعتراضات قانونی توسط حاکمان، و سرکوب مبارزان، حل مسئله نیست، بلکه پاک کردن صورت مساله است.

#### س ۷- محاکمه مهندس بازرگان و اعضای نهضت آزادی چه بازتابی در آمریکا داشت ؟

**ج-** بازداشت و محاکمه سران نهضت آزادی ایران بازتاب بسیار گسترده ای در خارج از کشور داشت. شاید به جرات بتوان گفت که این بازداشت موجب شد که تمامی نیروهای سیاسی مخالف رژیم شاه، از روحانیون گرفته تا دانشجویان، از احزاب چپ نظیر حزب توده، تا جبهه ملی، همه به این محاکمه اعتراض بکنند. جبهه ملی ایران شاخه آمریکا و اروپا، سازمانهای دانشجویی، بخصوص کنفدراسیون، فعالیت های دفاعی گسترده ای انجام دادند. رهبران شناخته شده ای در اروپا، نسبت به این محاکمه به دولت ایران اعتراض کردند. هنگامی که شاه در خرداد - تیر ماه ۱۳۴۳ به آمریکا آمد، بزرگترین تظاهرات اعتراض آمیز علیه او، در بسیاری از شهرهای آمریکا برپا شد، که روح آن در مراسم جشن فارغ التحصیلی دانشجویان دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس صورت گرفت. در این مراسم شاه و فرح نیز حضور داشتند و قرار بود یک دکترای افتخاری نیز به شاه داده شود. اما به ابتکار مبارزین سیاسی، یک هواپیمای مشقی - تبلیغاتی بر فراز ورزشگاه این دانشگاه ظاهر شد، که به دنبال آن نواری باین شعار کشیده می شد. اگر خماری و نیاز به یک ..... (تریاک) ..... شاه رابه بین این نوار که در ارتفاع بسیار کمی پرواز می کرد، مجلس را برهم زد و شاه و فرح را وادار کرد که صحنه را ترک کنند.

#### س ۸- انشعابی که در نهضت آزادی صورت گرفت چگونه بود ؟

**ج-** انشعابی در نهضت آزادی به مفهوم رایج در میان احزاب، صورت نگرفت. کسی از نهضت جدا نشد که شعبه دیگری از آن را بوجود آورد. چند نفری از دوستان بسیار خوب ما، که با سیاست های کلان نهضت، به رهبری مهندس بازرگان موافق نبودند، از حزب جدا شدند، اما هرگز خود را در مقابل نهضت قرار ندادند. و در تمام موارد و مراحل وفاداری خود را به آرمان نهضت و احترام به موسسین و رهبران آن

نشان داده اند. نهضتی بودن یک صفت و یک "الگوی رفتاری" است. نه یک کارت عضویت. این دوستان برغم ترک سازمان، اخلاق نهضتی خودرا حفظ کرده اند.

### س ۹- دوجریان حسینییه ارشاد و مجاهدین خلق؟

ج- جریان حسینییه ارشاد، شریعتی و مجاهدین خلق اولیه، همه بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ صورت گرفته است. بعد از سال ۱۳۴۰، تأسیسی نهضت آزادی ایران و به دنبال آن دستگیری و محاکمه سران و فعالان، ورود روحانیون برجسته ایران به صحنه مبارزه علیه شاه و پیوستن به جنبش ضد استبدادی، جو دانشگاه ها به شدت سیاسی شد. دل و ذهن جوانان به طوری سابقه ای نسبت به دین جلب و جذب شد. شریعتی در آن مقطع زمانی به این جو و نیازها و چالش های برخاسته از آن جواب می داد. مجاهدین خلق اولیه، که خود فرآورده و پیامد تحولات بعد از سال ۱۳۴۰ بودند، به سهم خود در گسترش و تعمیق فضای سیاسی - فکری این دوره اش گذاشتند. نوعی از یک رابطه متقابل چند جانبه میان این عوامل بوجود آمد که پیامد آن تادوران انقلاب و بعد از آن ادامه داشته و دارد.

### س ۱۰- شریعتی و ارتباطش با بازرگان و نهضت؟

ج- شریعتی از دانشجویان فعال مشهد بود که به شدت تحت تاثیر افکار و اندیشه های طالقانی و بازرگان و قبل از آن، نهضت خدایپرستان سوسیالیست، قرار داشت. شریعتی در مشهد، با کمیته نهضت مقاومت ملی در خراسان، همراه با پدرش و آقای طاهر احمد زاده و مرحوم آسایش و.... همکاری می کرد. در سال ۱۳۳۶ به همین مناسبت همراه با اعضای این کمیته، همزمان باباز داشت ۷۰-۸۰ نفر از فعالان نهضت مقاومت ملی در سرتاسر ایران اونیز باز داشت شد. شریعتی که شاگرد اول رشته تحصیلی اش در دانشگاه مشهد شده بود، برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شد. در آنجا شریعتی به فعالیت های فرهنگی - سیاسی خود ادامه داد. در سال ۱۳۴۱ شریعتی به همراه چمران، قطب زاده و من، نهضت آزادی ایران - در خارج از کشور رابنا نهادیم که تا هنگام انقلاب در ۱۳۵۷ به فعالیت های خود ادامه داد. شریعتی آثار مهندس بازرگان رابا علاقه تمام می خواند. هنگامی که اولین چاپ کتاب "سیر تحول قرآن" بازرگان، که در دوران زندان در تهران و بر ازجان نوشته شده بود منتشر شد، شریعتی آن رایک اثر بزرگ تاریخی قلمداد کرد.

### س ۱۱- نهضت شریعتی تا انقلاب

ج- شاید بتوان با جرأت گفت که شریعتی بیش از هر متفکری در انقلاب ۱۳۵۷ ایران موثر بوده است. نسل جوان دوران انقلاب به شدت متأثر از شریعتی بود. بسیاری از مقولات و واژه های رایج دوران انقلاب، نظیر مستضعفین و شهادت، برگرفته از آثار دکتر شریعتی است. این تاثیر تا آنجاست که برخی از تحلیل گران انقلاب ایران را حاصل سه عامل می دانند: خمینی - شریعتی - مجاهدین. بعد از پیروزی انقلاب و تجربه سه دهه حکومت اسلامی، برخی از آثار شریعتی نظیر امت و امامت، دموکراسی هدایت شده و..... مورد نقد قرار گرفته است.

## تبدیل انجمن های اسلامی به مرکز آموزش سیاسی

حامد طبیبی، اعتماد ۸۶/۱۲/۱۶

فراز و فرودهای فعالیت های دانشجویی در افزون بر نیم قرن اخیر، ترکیبی از حرکت های «سینوسی» و گاه متضاد است. پیش از انقلاب برآیند تمامی اهداف، ابتدا معطوف به «اصلاح سیستم» و سپس سقوط رژیم پهلوی بود که در آن از حرکت های اعتراضی آرام مانند ماه های پس از کودتای ۲۸ مرداد تا ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و مبارزات مسلحانه برخی گروه های دانشجویی به چشم می خورد. حوادث پس از پیروزی انقلاب اما شرایط جداگانه ای را به تصویر می کشد. حمایت صرف از حاکمیت تا اوایل دهه ۷۰ و انتقادات بعضاً پرچالش قبل و پس از دوم خرداد ۷۶ از حاکمیت و تعلق خاطر به خاتمی و برخی چهره های اصلاح طلب در عین انتقاد به آنها، مؤلفه های حاکم بر رفتارشناسی جریان های دانشجویی است. جریانی که برخی آن را یک جنبش و برخی دیگر فاقد پارامترهای لازم برای اعطای لقب «جنبش» می دانند. ارزیابی این تحلیل ها، بخش اصلی گفت و گو با دکتر ابراهیم یزدانی را به خود اختصاص داد. وی از معدود فعالان سیاسی حال حاضر ایران است که در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ مسوولیت یک کمیته دانشجویی تأثیرگذار در دانشگاه تهران را بر عهده داشته و بعدها عضو مؤسس انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا می شود. گفت و گوی تفصیلی اعتماد برای تحلیل چرایی رسیدن جریان های دانشجویی به نقطه کنونی و تداوم «بی تفاوتی» آنها نسبت به انتخابات و عدم دفاع از حقوق شهروندی رداصلحیت شدگان با وزیر خارجه دولت موقت و دبیرکل نهضت آزادی در پی می آید. جایی که مانند همیشه میهمان دفتر کار شلوغ «دکتر» در منزل وی بودیم. لازم به یادآوری است در قسمت نخست این گفت و گو به وقایع ۱۶ آذر ۳۲ تا انقلاب اسلامی پرداخته شده که در موقع مقتضی به چاپ خواهد رسید.

از ۱۶ آذر ۳۲ تا پیروزی انقلاب، دانشگاه یکی از نیروهای اصلی مبارزه علیه استبداد به شمار می رفت اما پس از انقلاب، عده ای مایل به به رسمیت شناختن رویه انتقادی سازنده دانشگاه به منظور پاسداشت خدمات غیرقابل انکار آن نبودند. چرا چنین دیدگاهی به وجود آمد؟

از اوایل دهه ۴۰، به تدریج فشارهایی به حکومت وارد شد تا فرآیند دموکراتیزاسیون را از داخل آغاز کنند اما شاه مقاومت می کرد. نه تنها نسبت به این فشارها توجهی نشان نمی داد بلکه برعکس در جریان قیام ۱۵ خرداد روحانیون مترقی، رهبران جبهه ملی و جنبش دانشجویی را نیز به بند کشیده و پس از آن دوران تازه سرکوب آغاز شد. این چنین بود که بسیاری از مبارزان داخلی مثنی مسلحانه را تنها راه مبارزه می دانستند. همزمانی این اتفاق با انقلاب الجزایر، پیروزی فیدل کاسترو در کوبا و قیام مردم ویتنام علیه فرانسوی ها نیز یک حالت آرمانی در میان برخی گروه ها به وجود آورده بود که گمان می کردند اسلحه باید با اسلحه جواب داده شود. در واقع تا روزهای پیروزی انقلاب، اجماع نظر بر عدم اصلاح دستگاه دربار و استبداد سلطنتی بود چون در برهه ای برخی امیدوار به اصلاح سیستم بودند اما

به تعبیر مرحوم بازرگان، محمدرضا به جهت منفي یکی از عوامل پیروزي انقلاب بود. پس از انقلاب اما مسأله قابل تأمل، غفلت روشنفکران و بدنه فعال جنبش دانشجویی از موقعیت تاریخی خود بود. دانشگاه به این نکته توجه نکرد که پس از انقلاب در کجای تاریخ ایستاده است، البته گروه‌های به اصطلاح چپ، نقش فعالی در ایجاد این روند داشتند. در دوران انقلاب نظر این بود که دانشگاه در صحنه باشد اما گروه‌های چپ دانشگاه را به یک پادگان مبدل کردند. تمامی این گروه‌ها اعم از چریک‌های فدایی خلق، حزب توده و بعضی رادیکال‌های مذهبی دفاتری را در دانشگاه به خود اختصاص داده بودند و انجمن‌های اسلامی نیز گرایش بسیار زیادی به حاکمیت داشتند. به طور طبیعی در چنین شرایطی انقلاب چه واکنشی باید اتخاذ می‌کرد؟ اگرچه در جریان انقلاب تمامی گروه‌ها اعم از ملی، مذهبی، گروه‌های چپ و... به ایفای نقش پرداخته بودند اما در دانشگاه نوعی مرزبندی میان آنها ایجاد شد. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام با برخی رفتارهای دولت موقت موافق نبودند و همچنین جریانات چپ را نفي می‌کردند، چرا که به رهبر فقید انقلاب و نظام گرایش زیادی داشتند. این اختلافات زمینه قدرت گرفتن مخالفان حضور دانشگاه در بخشی از بدنه حاکمیت را فراهم کرد. البته در برخی موارد نیز انجمن‌های اسلامی حالت ابزاری پیدا کرده و به تدریج استقلال خود را از دست دادند که این موضوع مهمی بود که در جنبش دانشجویی ایران اتفاق افتاد.

**پس از انقلاب به علت برخی محدودیت‌ها در نگرش‌ها، تنها انجمن‌های اسلامی به عنوان یک تشکل دانشجویی رسمی از سوی حاکمیت پذیرفته شدند. پس از رحلت امام اما این انجمن بود که رویه‌ی انتقادی به خود گرفت. گسترده شدن ارتباط جهانی و بی‌پاسخ ماندن چرایی عقب‌ماندگی کشور باعث این تغییر نگاه شد یا نوع تعامل نظام با دانشگاه سبب برخی تقابل‌ها شد؟**

علت‌هایی که شما گفتید می‌تواند به عنوان بخشی از علل مورد توجه قرار بگیرد اما اینها به تنهایی سبب ایجاد رویه انتقاد در دانشگاه نشد. انجمن‌های اسلامی دانشجویان به دلیل صفت دانشجو بودن و هویت تاریخی خود، از تبار روشنفکران دینی به شمار می‌روند. روشنفکری دینی و آنچه انجمن‌های اسلامی نیز از بدو تأسیس تاکنون به آن وابسته بودند دارای ویژگی‌های مشخصی بود. به عنوان نمونه این دو گروه با وجود احترام زیادی که برای روحانیت انقلابی قائل بودند هیچ‌گاه عملکرد آنان را بی‌چون و چرا مورد تأیید قرار نداده و از استقلال فکری و تعقل استعفا ندادند. اما انجمن‌های اسلامی دانشجویان پس از انقلاب یعنی دفتر تحکیم وحدت دو موضوع را با یکدیگر اشتباه گرفت؛ یکی نیاز و ضرورت زمان در برخی حمایت‌ها و دیگری تغییر استراتژی. اگر به برخی اظهارنظرهای آنان مراجعه شود در می‌یابیم که برخی موضع‌گیری‌های آنان با گروه خونی روشنفکران دینی هیچ‌سختی نداشت. البته باید توجه داشت که همانند یک رفتار حزبی و به دلیل ضرورت تاریخی می‌توان برخی مواضع را در دستور کار قرار داد اما اشکال آن به عنوان استراتژی آن است که یا باید از فعالیت دانشجویی استعفا می‌دادند یا مجدداً برخی سؤالات کلیدی درباره خط مشی فعالیت‌ها مطرح می‌شد. بنابراین در زمان حیات رهبر فقید انقلاب به دلیل تسلط کاریزمای ایشان، دانشجویان به شکل دیگری عمل می‌کردند اما پس از درگذشت ایشان به

تدریج دانشجویان به رویه انتقادی گذشته خود بازگشتند. هویت آنها به عنوان دانشجو و روشنفکر دینی، برخی تغییرات در مواضع را طلب می‌کرد. این تغییر مواضع در دوم خرداد ۷۶ به اوج خود رسید.

**جامعه‌شناسان و فعالان سیاسی اصلاح‌طلب معتقد به اجتناب ناپذیر بودن دوم خرداد هستند اما در عین حال حمل آن را بر دوش دانشگاه می‌دانند.** به هر حال تریبون دفتر تحکیم در اختیار و رأی خانواده و بستگان دانشجویان نیز به کاندیدای مورد حمایت دانشگاه داده شد. این واکنش به بلوغ دانشگاه پس از نیم قرن مربوط است یا عوامل دیگری در آن دخیل بود؟

دانشگاه ما نیز مانند هر پدیده‌ی، متأثر از فرآیند یادگیری است. پس از درگذشت رهبر انقلاب، تغییرات رخ داده در ساختار قدرت و سیاست‌های اتخاذ شده پس از ایشان، سبب هدایت دانشجویان قدیمی و جدید به سمتی شد که احساس کردند آن‌گونه که باید به نقش آنها توجه نمی‌شود. بنابراین بخشی از حرکت دوم خرداد واکنش به افرادی بود که به نوعی با استفاده از دانشگاه، خود را به برخی مناصب رسانده بودند. همانطور که اشاره داشتید حدود دو میلیون دانشجو در کشور مشغول به تحصیل بوده و هستند که این به معنای همین تعداد خانواده است. اگر اعضای هر خانواده به طور میانگین ۴ نفر در نظر گرفته شوند، حدود ۸ میلیون رأی یکپارچه به دست می‌آید که توانایی تأثیرگذاری بر بسیاری از فرآیندها را دارا است. تحلیل‌های پس از دوم خرداد نیز این پدیده را رأی منفی به برخی سیاست‌ها و نه به آنها می‌دانست. از آن پس جنبش دانشجویی آرام آرام وارد فاز تازه‌ی می‌شود.

**پس می‌توان نام جنبش بر حرکت‌های دانشجویی گذاشت؟**

بله، باید دانست که جنبش دارای ریشه، تاریخ، هویت و هدف است که همه اینها در حرکت‌های دانشجویی ایران از سال ۱۳۲۰ به بعد به چشم می‌خورد. بنابراین دوم خرداد به دلیل خارج شدن دانشجویان از حالت جریان انجمن‌های اسلامی در اختیار حاکمیت و تبدیل شدن به هوادار دولت خاتمی - و نه ابزار آن - یک نقطه عطف به شمار می‌رود. آنها ماهیت انتقادی خود را ضمن حمایت نسبت به دولت اصلاحات حفظ کردند که این نشانه عبور از مرحله «حمایت بی‌چون و چرا» است. درست از همین جا مشکل دانشجویان آغاز می‌شود.

**مقصود شما به نوعی تضاد در رفتارهای آنان بازمی‌گردد؟**

مشکل اساسی آنان این بود که هم نمی‌خواستند مطیع چشم‌پسته صاحبان قدرت باشند و هم هوادار دولتی بودند که بهرغم تلاش‌های برخی جریان‌های تندرو برای به قدرت رسیدن کاندیدای مدنظر خود، به قدرت رسیده بود. به طور طبیعی دانشگاه باید هزینه این تضاد را می‌پرداخت و در مواقعی نیز این هزینه را پرداخت. پس از خاتمی این وجه حمایت از دولت نیز از بین رفت. با نیم‌نگاهی به رفتارشناسی جنبش دانشجویی می‌توان به یک تغییر جهت (Shift) در حرکت آنها پی برد. دانشگاه از حمایت از دولت در قبل از دوم خرداد به حمایت و استقلال در دوره خاتمی رسیده و آرام آرام در دوره کنونی به استقلال و مخالفت و نقد دولت دست یافته است و هزینه‌های تحمیل شده بر دانشگاه در دو سال و نیم اخیر به دلیل تداوم این فاز حرکتی است.

پارادوکس مورد اشاره شما در انتخابات ریاست جمهوری نهم به اوج خود رسید و دانشگاه با این تحلیل که «با دولتی که به آن تعلق خاطر نداریم به شکل دیگری تعامل می‌کنیم»، انتخابات را تحریم کرد. اما در دو سال و نیم گذشته فضا به اندازه‌ی محدود شد که هیچ یک از آن تحلیل‌های خیال‌پردازانه به واقعیت مبدل نشد. این رفتار ناشی از یک اشتباه تاکتیکی در یک بزنگاه حساس تاریخی و نوعی عافیت طلبی دانشگاه در تأکید بر تداوم اصلاحات - با همه نقایص آن - نبود؟

دانشگاه در آن برهه عافیت طلبی نکرد اما باید دانست که دانشجویان برای یک دوره معینی در دانشگاه حضور داشته و این مکان همانند یک ایستگاه نیست که در آن متوقف بمانند و پس از ۴ تا ۸ سال فضای دانشگاه را ترک می‌کنند. معنای این جمله این است که دانشجویان در بدو ورود به دانشگاه تجربه، آمادگی و آموزش خاصی در خصوص فعالیت‌های سیاسی نداشته و به دلیل جوان بودن - حتی با نیت برداشتن گامی مثبت برای کشور - همیشه باید از صفر شروع کنند.

این امر آفت یک جنبش به شمار می‌رود. حال چه اتفاقی رخ داده است؟ دوران پیش از انقلاب دانشجویان ارتباط تنگاتنگی با احزاب سیاسی داشتند و این احزاب بودند که سیاست‌ها و خط مشی‌های دانشجویان را شکل می‌دادند. حتی پس از انقلاب نیز این احزاب و تشکل‌های بیرون دانشگاه بودند که در دانشگاه شرایطی که اشاره شد را پدید می‌آوردند.

**شما ارتباط دانشگاه با احزاب سیاسی و خط‌دهی به جنبش دانشجویی از سوی آنان را مفید می‌دانید؟**

این امر اجتناب‌ناپذیر است. نه تنها دانشجویان که سایر اقشار اجتماعی نیز هنگامی که تصمیم به فعالیت سیاسی بگیرند لاجرم باید با گروه‌های سیاسی مانند احزاب رابطه نزدیکی داشته باشند. این به معنای از دست دادن استقلال نیست. در دوره استقلال جنبش دانشجویی، رابطه دانشجویان با احزاب سیاسی قطع شده بود. احزاب چپ‌گرا که محلی برای فعالیت نداشتند و گروه‌های سیاسی رسمی نیز تحت فشار بودند و این امر مانع شکل‌گیری یک رابطه منطقی میان دانشجویان و احزاب شد. در نتیجه دانشجویان از فقدان یک استراتژی حساب شده رنج می‌بردند و دست به حرکت‌های زیگزاگی زدند.

**این امر در دو سال آخر دولت خاتمی و انتخابات ریاست جمهوری نهم چگونه خود را نشان داد؟**

آنان گاهی طرح‌های مربوط به رفراندوم را امضاء می‌کردند. در واقع زمانی که جنبش دانشجویی که هنوز مسائل ابتدایی مربوط به حرکت‌های دانشجویی را بررسی نکرده‌اند شعار رفراندوم سر می‌دهند این امر نشان از عدم وجود تحلیل درست آنها از شرایط است. اگر انجمن‌های اسلامی پس از دوم خرداد و برای استفاده از آن موقعیت تاریخی به جای طرح مطالبات فرادانشگاهی - که وظیفه احزاب سیاسی است - روی استقلال دانشگاه متمرکز شده و فشار را روی این امر قرار می‌دادند با حمایتی که از طرف استادان، رؤسای دانشگاه‌ها و مجموعه نهادهای آموزش عالی دولت اصلاحات داشتند، به این سادگی امکان برخورد با دانشگاه را نداشتند. اما دانشجویان روش‌هایی فراتر از توان، امکانات، وظایف و رسالت‌های خود را به کار گرفتند. جنبش‌های دانشجویی در بسیاری از کشورها مانند انقلاب الجزایر و انقلاب اسلامی ایران، بخش تفکیک‌ناپذیری از حرکت‌های مردمی به شمار می‌رفتند اما در آنجا هماهنگی



تنگانتگی میان آنها و مردم وجود داشت. اما پس از خرداد ۷۶، جامعه از دانشجویان جدا شده و بخش قابل توجهی از جامعه از جریانات تند سنتی حمایت می‌کرد. بنابراین باید گفت که جنبش پس از طی همه مراحل برشمرده، فاقد یک برنامه محاسبه شده دقیق بود و این امر به آنها لطمه زده و همچنان با مشکلات ناشی از این فقدان نقشه مشخص دست به گریبان هستند.

در دو و نیم سال گذشته باتوجه به تحدید فعالیت‌های دانشجویی، انتصابی شدن رؤسای دانشگاه‌ها، بازنشسته کردن استادانی که دکتر توسلی آخرین آنها بود و باتوجه به محدود بودن ایجاد تغییرات در کشور به کانال انتخابات، دانشگاه باید چه استراتژی را اتخاذ کند؟

اگر جمله پایانی پاسخ من به سؤال قبلی شما درست باشد، دانشجویان باید بازگشتی به درون خود داشته و یک نقد عالمانه از حوادث گذشته انجام دهند. سپس یک تحلیل جامع از شرایط حال حاضر جامعه صورت داده و بهترین عمل ممکن را انجام دهند. به عنوان مثال بسیاری از دانشجویان اکنون به درستی به اهمیت و ضرورت کار روی فعالیت‌های صنفی پی‌برده‌اند. وقتی اکثر قریب به اتفاق دانشجویان با مسائلی مانند خوابگاه، ایاب و ذهاب و غذای دانشجویی مواجه هستند نباید در آسمان‌ها پرواز کنند، بلکه برای حفظ ارتباط با قاطبه دانشجویان باید به این مسائل توجه کنند. حتی اگر فردی عضو یک حزب سیاسی باشد، به عنوان یک دانشجوی فعال باید مطالبات صنفی را بر اهداف سیاسی برتری دهد.

#### تحقق این مطالبات صنفی و پافشاری روی آن چه سودی برای جنبش دانشجویی دارد؟

این تأکید بر مطالبات صنفی سبب عدم قطع ارتباط با دانشجویان شده و آنها حس می‌کنند که تشکل‌های دانشجویی مدافع حقوق آنها هستند. دانشجویان در این صورت در مواقع لزوم به حمایت از تشکل‌های منتخب خود می‌پردازند. اینکه دانشجویان با وجود تمامی فشارها، در یک موضوع صنفی از یکدیگر حمایت می‌کنند یک پیام سیاسی روشن دارد. به همین دلیل در تجارب تاریخی گفته می‌شود که کارهای صنفی پیامدهای سیاسی دارد. برای مثال سندیکای کارگران شرکت واحد هیچ مطالبه سیاسی ندارد اما وقتی به جای مذاکره با آنها و رسیدگی به مطالبات بحق کارگران روش‌های دیگری در مواجهه با آنان به کار گرفته می‌شود، حتی در جهان بازتاب سیاسی می‌یابد. فعالان سندیکا بحق شعار سیاسی نداده و نباید هم بدهند. حتی در صورت عضویت همزمان یک فرد برای مثال در نهضت آزادی و سندیکای شرکت واحد، دستور سازمانی نهضت به فرد مذکور، عدم طرح مسائل سیاسی در سندیکا است، چرا که به حرکت صنفی آن لطمه وارد می‌کند. دانشجویان نیز اکنون آرام آرام به این نتیجه می‌رسند. نکته آخر اینکه دانشجویان در سال‌های گذشته در آموزش سیاسی دچار ضعف‌های عمده هستند. آموزش سیاسی با برگزاری یک جلسه و دعوت از فعالان سیاسی در آن تفاوت دارد. هنگامی که ما در آمریکا انجمن اسلامی دانشجویان را تأسیس کردیم در اساسنامه آن بر عدم انجام کار سیاسی تأکید شد. اما در مقابل سمینارهایی سه روزه با عنوان‌هایی مانند تاریخ معاصر ایران برگزار می‌کردیم. انجمن‌های اسلامی دانشجویان باید به تدریج وارد این مقولات شوند. تاریخ معاصر ایران از جنبش تنباکو آغاز شد اما هنوز ما به جمع‌بندی کاملی در این خصوص نرسیده‌ایم. باید این یکصد سال مورد مطالعه قرار گیرد و در خصوص موضوعات مختلف آن به طرح سؤال پرداخته شود. در این صورت جنبش دانشجویی

وظیفه تاریخی خود نسبت به ایران را انجام داده، چه اینکه پس از پایان دوران دانشجویی، به عنوان یک نیروی فعال برای ادامه مسیر تحقق خواسته‌های سیاسی در بیرون از دانشگاه عمل خواهند کرد.

**در این صورت به طور خودکار، آگاهی نیز به جامعه منتقل خواهد شد؟**

وقتی انجمن‌های اسلامی ما به مرکز آموزش سیاسی و نه فعالیت سیاسی مبدل شوند چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ دانشجویان این آموزش‌ها را به خانواده‌های خود و جامعه انتقال می‌دهند و این افزایش سطح آگاهی سیاسی توده‌های مردم، نقش و تأثیر بسیار مهمی بر ایران خواهد داشت.

## مطالبات زنان ایران

یادداشت روزدوشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۸۶

### پرسش‌ها

۱- زنان نیمی از جمعیت کشورمان را تشکیل می‌دهند و علاوه بر فشارهای سیاسی و اقتصادی که تمام هموطنانمان اعم از مرد و زن آنها با تمام وجود حس می‌کنند. زنان از فشارهای اجتماعی و فرهنگی سهمی بیش از مردان برده‌اند و افزون بر این فشارها زنان ایرانی با نابرابری‌ها و تضییعات متعدد حقوقی - بعضاً غیرقابل تحمل - نیز روبرو هستند. بی‌توجهی به این مسائل از یکسو موجب بروز بحرانهای متعدد اجتماعی برای جامعه شده است و از سوی دیگر توان و فعالیتهای بخش اعظم زنان ما در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی مصروف مبارزه با این نابرابری‌ها می‌شود.

۲- ریشه این نابرابری و تبعیض را نمی‌توان تنها در یک عامل دانست بلکه عوامل متعددی در بوجود آمدن این وضعیت نقش مؤثر دارند. که از آن میان حداقل سه عامل حقوقی، فرهنگی و رفتاری (روانی - ذهنی) را می‌توان مورد بحث و بررسی قرار داد.

منظور از عوامل حقوقی مجموعه قوانینی است که خواه در غالب حقوق مدنی و یا فتاوی فقهی پذیرفته شده و حاوی مقررات تبعیض‌آمیز است. این مقررات و قوانین خود بر دو نوعند: یک دسته قوانین و مقررات فقهی که مستقیماً با استناد به آیات قرآن جعل شده‌اند و دسته دوم آنهایی که فاقد ریشه مشخص و صریح در آیات قرآن می‌باشند و بیشتر محصول شرایط تاریخی اجتماعی و یا حتی جغرافیایی جامعه مسلمان می‌باشند.

اما در هر حال تغییر هر دو دسته امکان‌پذیر می‌باشد هر چند که تغییر قوانین نوع دوم به مراتب آسانتر از قوانین نوع اول است. مقررات نوع دوم که حکم قوانین موضوعه را دارند می‌توان از طریق قوه مقننه، مجلس نمایندگان اصلاح کرد و تغییر داد و این مشروط و منوط است به انتخابات آزاد و منصفانه، و انتخاب کسانی به نمایندگی مجلس که عالم به مسائل زنان باشند و شرایط و تمایزهای جامعه را درک

کنند. یک نمونه آن اصلاح قانون ارث است که به موجب آن زنان با مرگ همسرانشان فقط از عرصه ارث می‌برند و نه از اعیان.

اما تغییر در نوع اول مقررات که مستند به آیات قرآن کریم است به سادگی مقررات نوع دوم نبوده، اما غیرممکن هم نیست مقررات هر کدام پیش شرطهایی دارد که تشخیص آن و صدور حکم جدید فقهی با عالمان دین یا مجتهدین است که واجد شرایط لازم برای اجتهاد، از جمله فهم و درک شرایط روز، و برخوردار از مشخصات اخلاقی برای اعلام رأی می‌باشد. برخی از مراجع کنونی در قم و لبنان به این ضرورتها توجه کرده و آرای جدیدی صادر کرده‌اند. اگرچه این فتواها ملاک دادگاهها برای دآوری در دعاوی عادی نمی‌باشند، اما صدور این آراء راه را برای حل مشکلات هموار خواهد کرد.

۳- ریشه‌ی برخی از نابرابری‌ها و تبعیض علیه زنان در مقررات قانونی یا فقهی نیست بلکه در فرهنگ غالب و رایج جامعه است. اینها را با تغییر و اصلاح قوانین نمی‌توان اصلاح کرد. تغییر در باورهای سنتی مردم زمان‌بر است و نیاز به کار فرهنگی بلند مدت نه فقط از جانب زنان بلکه از جانب مردان نیز دارد. اینکه برای برخی از مردان، داشتن فرزند پسر بر دختر الویت و برتری دارد این نگرش در موارد فراوان موجب رفتار غیر اخلاقی - انسانی و ستم‌گرایانه مردان نسبت به همسرانشان شده است. در حالی که باتوجه به یافته‌های زیست‌شناختی شکل‌گیری جنسیت نوزاد با مرد است و نه با زن. این مرد است که دارای دو نوع اسپرم با کروموزوم X یا د(دختر)، Y یا پ(پسر) است، در حالی که زن در همه حال تنها یک نوع تخمک (کروموزوم) ایکس X یا د را دارد. برحسب اینکه اسپرم حامل کروموزوم X یا Y مرد، با کروموزوم زن برخورد و امتزاج پیدا کند، نوزاد ممکن است دختر (XX) یا پسر (XY) شود. اما بسیاری از مردان، دختر زایی را به زن نسبت می‌دهند و او را مورد شماتت و فشار روانی قرار می‌دهند.

۴- زن و مرد هر دو از نفس واحد خلق شده‌اند. یعنی به عنوان انسان هر دو از قابلیت‌ها و توان‌های معنوی یکسانی برخوردارند و هر دو جنس واجد حقوق طبیعی یکسانی هستند و حقوق و آزادی‌های اساسی انسان را نمی‌توان بر اساس جنسیت تعیین کرد.... تبعیض در حقوق اساسی میان زن و مرد غیرقابل قبول و توصیه است، اما برابری حقوق انسانی به معنای نفی تفاوتها نیست.

اگرچه سیستم‌ها و اندامهای زیستنی (سیستم خونی، ...، استخوانها، اعصاب، گوارشی و ...) هر دو جنس یکسان است، اما سیستم هورمونی زن و مرد متفاوت است و سیستم هورمونی تأثیرات ویژه و متفاوتی را در هر یک از این دو جنس به وجود می‌آورد. این تفاوتها به طور اجتناب‌ناپذیری بر مقررات ناظر بر رفتارهای فردی و اجتماعی تأثیرگذار است. به عنوان مثال در قانون کار مقررات ویژه‌ای برای زنان کارگر در دوران بارداری و پس از وضع حمل تعیین شده است که این تفاوتها را نباید به عنوان تبعیض میان دو جنس تعبیر کرد.

۵- برای کاهش نابرابری و تبعیض‌های قانونی و اجتماعی در مرحله اول باید آنها را به سطح آگاه جامعه انتقال داد. طرح این نابرابری‌ها توسط فعالان جنبش زنان به این ضرورت پاسخ می‌دهد. و کمپین جمع‌آوری یک میلیون امضاء در این راستا مؤثر است. اما این به تنهایی تغییر ایجاد نمی‌کند. باید از

امکانات دیگری نیز استفاده کرد. فعالان جنبش زنان می‌توانند به طور منظم و برنامه‌ریزی شده با مراجع تقلید، مجتهدین صاحب رأی و ... دیدار و گفتگو کنند و آنها را درباره مشکلات زمان که ناشی از وجود قوانین کنونی است آگاه سازند، می‌توان فهرستی از این قوانین و مشکلات ایجاد شده تهیه کرد. ساز و کار تاریخی علمای دیندر میان آرای فقهی عموماً براساس مراجعه مردم و طرح مشکلات و سئوالات و درخواست راحل فقهی بوده است.

۶- بزرگترین و مهمترین چالش در برابر درخواست رفع نابرابری‌ها، از ناحیه مقررات قانونی و یا فقهی نیست بلکه از ناحیه ذهنیات زنان و مردان است. در کشوری که قرن‌ها دچار استبداد بوده است، روابط استبدادی تنها محدود به قلمرو سیاسی نخواهد ماند بلکه بر خصوصی‌ترین مناسبات اجتماعی سایه افکن است. روابط مردان با همسرانشان یک رابطه استبدادی است. در جامعه‌ی استبداد زده زمینه‌های مساعدی برای دوقطبی شدن رفتارها به دو قطب سلطه‌گری و سلطه‌پذیری وجود دارد. یک وجه فرهنگ استبدادی نفی مستمر ارزش انسان و پیامد آن ایجاد عقده‌ی حقارت و خودکم‌بینی است. و وضعیت نابسامان اقتصادی این حالت دوگانه یا دوقطبی را تشدید می‌نماید در حالی که احساس خود بزرگ‌بینی در مردان عمومیت دارد احساس خود کم‌بینی در زنان ما نیز گسترده و عام است. مردان خود بزرگ‌بین و خود محور معیارهای دوگانه دارند، یک معیار برای داوری درباره‌ی رفتارهای خودشان و یک معیار برای برخورد با رفتارهای زنان. برخی از مردان در حالی که خود را مجاز به روابط جنسی خارج از ازدواج می‌دانند، حاضر به قبول و حتی تصور چنین روابطی در زنانی که می‌خواهند با ایشان ازدواج نمایند نیستند. باید گفت این تنها در مردان ایرانی نیست. شاید بتوان به جرأت گفت که بسیاری از مردان ایرانی خود را موظف به رعایت اخلاق دینی می‌دانند اما در کشورهای توسعه یافته هم معیارهای دوگانه حاکم است. در یک همه‌پرسی آماری، ۷۵٪ مردان متأهل آمریکایی اظهار داشتند که با وجود داشتن همسر ایرادی نمی‌بینند که با زنان دیگر هم رابطه داشته باشند. اما همین مردان داشتن رابطه همسرانشان با مردان دیگر را به شدت رد می‌کنند. این به معنی معیاری برای خودشان و معیاری متفاوت برای همسرانشان است. در برابر ۷۵٪ زنان آمریکایی که مورد سؤال قرار گرفتند، معیارهایی ثابت داشتند. یعنی نه موافق بودند خودشان با مردان دیگر رابطه داشته باشند و نه شوهرانشان با زنان دیگر.

علاوه بر معیارهای دوگانه متأسفانه حتی در کشورهای پیشرفته، برخی از زنان به‌طور مستمر توسط همسرانشان مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. به طوری که سازمان‌های خیریه برای این‌گونه زنان، پناهگاه‌های ویژه‌ای را سامان داده‌اند تا بتوانند به جای فرار به خیابان، به این پناهگاه بروند.

هنوز در بسیاری از کشورهای جهان، زن یک کالا محسوب می‌شود و سازمان‌های اقتصادی متعددی بر این محور سازمان یافته‌اند. در بسیاری از کشورهای جهان، مخصوصاً توسعه یافته، متوسط دستمزد زنان به مراتب پایین‌تر از مردان است.

این نوع رفتارها را با وضع قانون نمیتوان تغییر داد. تغییر در الگوهای رفتاری یک جامعه بسیار سخت و زمان‌گیر است. عمر نوح و صبر ایوب می‌طلبد.

۷- برای ماورم که فقط از طریق اصلاح مقررات قانونی بلکه باتوجه به معانی ریشه‌دار اخلاق معطوف به ایمان در میان ایرانی ها، می‌توان به بسیاری از مشکلات زنان ایرانی و نابرابری‌های موجود را بر طرف ساخت.

### مدافع استقلال و تمامیت ارضی ایران

#### کیوان مهرگان - ندای جامعه (کرمانشاه) - ۲۷ اسفند ۱۳۸۶

۱- دکتر کریم سنجابی یکی از رجال ملی ایران است چه جایگاهی برای ایشان در تاریخ مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی قابل هستید؟

- شادروان دکتر سنجابی ، ویژگی دو بعدی داشت ، از يك طرف ، استاد برجسته حقوق در دانشگاه تهران بود ، و از جانب دیگر همکار برجسته شادروان دکتر مصدق در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت . جنبش ملی نیز دو محور اساسی ضد استعماری و ضد استعمار کهن انگلیس در ایران و نیز ضد استبداد سلطنتی ، داشت . مرحوم دکتر سنجابی در هر دو محور ، سابقه طولانی و درخور توجه داشت .

#### ۲- شما از چه زمانی و چگونه با دکتر سنجابی آشنا شدید؟

- آشنایی دور ادور من با آن مرحوم زمانی بود که من دانشجوی و نماینده منتخب کلاس در سازمان دانشجویان دانشگاه تهران بودم . اما آشنایی نزدیک من هنگامی بود که ایشان به پاریس و به دیدار آقای خمینی آمده بودند .

۳- نحوه ورود و خروج ایشان از کابینه مهندس بازرگان یکی از ابهامات تاریخی انقلاب است. در این باره می‌توانید توضیح بفرمایید؟

- هنگامی که آقای مهندس بازرگان به نوفل لو شاتو به دیدار رهبر فقید انقلاب آمدند ، در راستای اجرای برنامه سیاسی ایشان که تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت بود ، قرار شد اسامی ۳۵ تا ۴۰ نفر از فعالان سیاسی شناخته شده تهیه شود . نام دکتر سنجابی نیز در آن لیست قرار گرفت . مرحوم مطهری ، از جانب رهبر انقلاب ، از آقای دکتر سنجابی برای عضویت در شورای انقلاب دعوت کرد . اما ایشان بنا به دلایلی ، آن را نپذیرفت . اما در تهران ، بعد از پیروزی انقلاب هنگامی که در شورای انقلاب درباره وزرای دولت موقت بحث می‌شد نام ایشان برای تصدی وزارت دادگستری مطرح و تصویب شد . اما در آن زمان دکتر سنجابی در تهران نبودند . بعد از مراجعه از سفر فرانسه ، مسئله با

ایشان مطرح شد. اما ایشان آن را نپذیرفتند ولی آمادگی خود را برای تصدی وزارت امور خارجه یا وزارت کشور اعلام داشت. در آن زمان آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی، که خود از حقوق دانان برجسته ایران هستند و سالها دادستان کل کشور بوده اند، کار خود را در وزارت کشور آغاز کرده بودند. اگر قبلاً در شورایی انقلاب ما می دانستیم که آقای دکتر سنجابی آمادگی یا تمایل برای تصدی وزارت دادگستری را ندارند، صلاح آن بود که آقای دکتر صدر مسئولیت وزارت دادگستری را بپذیرند اما بعد از دریافت نظر آقای دکتر سنجابی تغییر و جابه جایی آقای دکتر صدر از وزارت کشور به دادگستری صلاح نبود. اما چون هنوز کسی برای وزارت امور خارجه معین نشده بود، شورایی انقلاب نظر آقای دکتر سنجابی را پذیرفت و ایشان اواسط اسفند ماه ۵۷ به وزارت امور خارجه رفتند. ایشان اما در مورد معاونین خود با آقای مهندس بازرگان اختلاف نظر پیدا کرده و اعلام کناره گیری نمودند. در گزارش کار به آقای خمینی ایشان توسط من به دکتر سنجابی پیغام دادند که اعلام کناره گیری خود را تا پس از برگزاری مراسم فراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ به تاخیر بیندازید. ایشان هم پذیرفتند و اواخر فروردین ماه یا اوایل اردیبهشت ماه بود که آن را اعلام کردند.

۴- همانطور که می دانید دکتر سنجابی یکی از رجال منطقه کرمانشاه است و این استان از استان های کرد نشین است و وطن پرستی و عشق به تمامیت ارضی ایران از مهمترین خصایص این شخصیت ملی است. حس وطن پرستی دکتر سنجابی را چگونه تحلیل می کنید؟

- کردها به طور عام و ایل سنجابی بطور خاص همیشه در طول تاریخ مدافع استقلال ایران و حافظ تمامیت ارضی ایران بوده اند. همکاری مرحوم دکتر سنجابی با شادروان دکتر مصدق در جنبش ملی از همان انگیزه خدمت به ایران سرچشمه گرفته بود. برغم تفاوت هایی که در دیدگاه های سیاسی و فرهنگی میان شخصیت های تاثیر گذار کشورمان وجود داشته و دارد و یا بروز برخی برخوردهای نامطلوب سیاسی یا فرهنگی نسل جدید، و جوان ما باید با سعه صدر و پرهیز از تنگ نظری ها خدمات شخصیت های برجسته خدمتگذار به کشور را بشناسد و ارج نهد.

۵- یکی از مهمترین اتفاقات زندگی دکتر سنجابی دیدار ایشان با آیت الله خمینی در پاریس است شما که از نزدیک در جریان این مذاکرات بودید بفرمایید در آن جلسه چه اتفاقاتی رخ داد و نظر آیت الله به دکتر سنجابی چه بود؟

- آقای دکتر سنجابی و همراهانش آقایان حاج محمود مانیان، مهدیان و احمد سلامتیان دو یا سه دیدار با آقای خمینی داشتند. در این دیدارها آقایان بنی صدر، صادق قطب زاده دکتر مکر، مهدیان حاج احمد خمینی و آیت الله اشراقی و من حضور داشتیم. این يك دیدار خیلی حساس در آن زمان بود. آقای دکتر سنجابی به عنوان رهبر جبهه ملی ایران شناخته می شدند. و این دیدار توجه خبرگزاری های جهانی را به خود جلب کرده بود. در دیدار اول، بحث و گفتگو های کلی پیرامون وضعیت کشور صورت گرفت. آقای دکتر سنجابی در کنار آیت الله نشستند. پس از مبادله تعارفات معمولی آهسته و تقریباً در گوشی شروع کردند با امام صحبت کردن. آقای خمینی به صدای بلند که ما همه بشنویم گفتند

من حرفی از این افراد (حاضر در جلسه) پنهان ندارم. شما می‌توانید صحبت‌های خود را آزادانه بیان کنید. آقای دکتر سنجابی نظراتشان را راجع به ایران، تغییر نظام، روابط جنبش ملی و اسلامی بیان داشتند و گفتند که ابتدا من به عنوان یک مسلمان و یک ایرانی به دیدار شما آمده‌ام. همانطور که هر فرد مسلمان چندین بار در روز خدا را به شهادت می‌گیرد من خدا را به شهادت می‌گیرم که با هیچ سیاست خارجی به طور مستقیم و غیر مستقیم ارتباط ندارم. ارتباطی با هیچ صحبت سری و یا غیر سری ندارم و با مقامات دولتی یا دربار ایران گفتگو و مذاکره نکرده‌ام. اینجا آمده‌ام تا مواضع خود و جبهه ملی ایران را توضیح بدهم. آقای دکتر سنجابی سپس درباره وضع کشورمان در جنگ دوم جهانی و ورود نیروهای اشغالگر خارجی و کوشش جبهه ملی ایران به رهبری دکتر مصدق و ملی شدن نفت توضیحاتی داد. آقای دکتر سنجابی، قرار بود از پاریس به کانادا برای شرکت در اجلاس بین‌المللی سوسیالیسم برود، اما بنا به عللی این سفر لغو شد و ملاقات دوم صورت گرفت. اما قبل از ملاقات قرار شد که آقای دکتر سنجابی نظر خودشان و جبهه ملی را در مورد سلطنت و شاه اعلام نماید. اصرار آقای خمینی بر این امر از آنجا ناشی شده بود که آقای دکتر سنجابی، در مصاحبه‌ای در تهران گفته بود که برای ایشان مسئله عمده و اساسی آزادی و دموکراسی است نه رژیم سلطنتی یا جمهوری چه بسا نظام‌های سلطنتی که دموکراتیک هستند و چه بسا جمهوری‌هایی که اساساً استبدادی می‌باشند. این سخن و موضع دکتر سنجابی علی‌الاصول درست بود اما در آن شرایط ویژه سیاسی موجب برخی سوء تعبیرها شد. در نتیجه آقای خمینی شرط دیدار دوم را صدور بیانیه‌ای که در آن با صراحت نسبت به شاه و سلطنت اعلام موضع شده باشد، موکول کردند. مرحوم حاج مانیان متنی را که آقای دکتر سنجابی تهیه کرده بودند، نزد آقای خمینی آورد و ایشان با اضافه کردن یک کلمه استقلال به متن آن را پذیرفتند و پس آقای دکتر سنجابی در دیدار با آقای خمینی آن را به صورت یک اطلاعیه با امضای خود، در سه بند به شرح زیر قرائت کرد:

بسمه تعالی

یکشنبه چهاردهم ذیحجه ۱۳۹۸ قمری

مطابق با چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۷ شمسی

۱- سلطنت کنونی ایران با نقض قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست‌های بیگانه، فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.

۲- جنبش ملی اسلامی ایران با وجود بقای نظام سلطنتی غیر قانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد.

۳- نظام حکومت ملی ایران بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال بوسیله مراجعه به آرا عمومی تعیین گردد.

بعد از قرائت آن، آقای دکتر سنجابی پرسید که آیا می‌تواند این مواضع را در تهران اعلام نماید، آقای خمینی جواب دادند، از همین در که بیرون می‌روید می‌توانید آن را اعلام کنید. پس از پایان دیدار و

خروج آقاي دكتور سنجابي خبرنگاران خارجي ايشان را دوره كردند و آقاي دكتور ترجمه متن اطلاعیه را در اختيار آنان قرار داد .